



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دومین همایش
ایران و استثمار خارجی

۱۰۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دومین همایش ایران و استعمار انگلیس

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	دومین همایش ایران و استعمار انگلیس
۸	مشخصات کتاب
۸	جلد اول
۹	اشاره
۱۲	مقدمه
۱۴	سخنرانی‌ها
۱۴	سخنرانی دبیر علمی دومین همایش
۲۳	سخنرانی افتتاحیه
۵۱	مقالات
۵۱	دسایس استعمار بریتانیا بر ضد استقلال و آزادی ایران اسلامی
۱۱۱	قرارداد ۱۹۰۷م؛ زمینه‌ها و پیامدها
۱۳۸	تفکر اقتصادی میرزاملکم خان؛ در خدمت استعمار انگلیس
۱۵۱	انگلیس و تقابل سازمان یافته تاریخی علیه جزایر ایرانی در خلیج فارس
۱۹۹	حماسه جاوید
۲۶۶	مقاومت طوایف بلوچ در برابر قوای انگلیس
۲۸۵	پلیس جنوب ایران
۳۱۳	نقش انگلیس در اشغال ایران در جنگ جهانی دوم
۳۶۶	درآمدی بر نقش مراجع ایرانی در رهبری جنبش آزادیخواهی
۴۱۲	جیمز موریه و ادبیات استعماری
۴۲۶	انحصار خبری در بنگاه سخن پراکنی بریتانیا؛ تحلیل روایت برجسته سازی
۴۵۶	قوام‌الملک و ایلات خمسه
۴۷۱	انگلستان و بلوای نان آذر ۱۳۲۱؛
۵۱۳	انگلیسی‌ها و حکومت ایران؛

۵۴۱	بررسی جنگ نرم رسانه ای انگلستان در مقابل ایران
۵۸۶	بررسی مکاتبات کنسولگری بریتانیا با شوکت الملک علم
۶۱۶	فعالیت های سیاسی و نظامی و مناسبات
۶۸۶	مستشاران نظامی اروپایی
۷۰۱	عکس ها
۷۱۰	جلد دوم
۷۱۰	اشاره
۷۱۳	سخنرانی
۷۱۳	سخنرانی اختتامیه
۷۲۳	میزگرد
۷۷۵	مقالات
۷۷۵	بررسی رساله بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول
۷۸۶	نقش فتاوی علمای شیعه علیه انگلیس در جنگ جهانی اول
۸۴۵	از امتیاز داری تا شرکت نفت انگلیس و ایران
۸۶۰	رد پای انگلیس در اشغال سرزمین های قفقازی ایران
۸۸۱	بررسی علل تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران و پیامدهای آن
۹۲۲	اشغال همدان توسط نیروهای انگلیسی
۹۴۸	استعمار انگلیس و جدایی بحرین از ایران
۹۶۸	نگاهی به فعالیت های مبلغان مذهبی انگلیسی در ایران در کتاب «پنج سال در یک شهر ایرانی» اثر ناپیر مالکوم
۹۷۷	جدایی بحرین از ایران؛ نفع ایران یا انگلیس؟
۹۹۴	انگلستان و جدایی بحرین از ایران
۱۰۱۴	نقش کرزن در قرارداد ۱۹۰۷
۱۰۲۹	بررسی علل شکست امتیاز رویتر
۱۰۴۴	سوپ خرچنگ
۱۰۸۵	رزم آرا و انگلیسی ها
۱۱۱۶	تحلیلی بر کارنامه کنش سیاسی میس لمبتون در ایران

- ۱۱۲۷ ----- جنگ جهانی اول: مردم جنوب و مقابله با استعمار انگلیس
- ۱۱۴۱ ----- نقش انگلستان در ایجاد و هدایت جریان توده ای نفتی
- ۱۱۸۶ ----- نامه سر جان مک نیل به سیدمحمدباقر شفتی (حجت الاسلام)
- ۱۲۰۰ ----- انگلیس و نفت ایران در جنگ جهانی دوم
- ۱۲۱۹ ----- بریتانیا و ولایت قاینات: جنگ جهانی اول و پی آمدهای آن
- ۱۲۳۸ ----- راهکارهای مقابله با وابستگی اقتصادی در اندیشه و عمل حاج محمدحسین کازرونی
- ۱۲۵۸ ----- سیدضیاءالدین طباطبایی؛ از مشروطه تا کودتا
- ۱۲۹۹ ----- مسئله نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس
- ۱۳۱۷ ----- انهدام نیروی دریایی ایران در جنگ جهانی دوم به دست انگلیس
- ۱۳۳۲ ----- تقسیم ایران به جای جنگ بر سر ایران
- ۱۳۵۸ ----- بررسی ابعاد مداخله انگلیسی ها در امور ایران در طول
- ۱۴۳۸ ----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : همایش ایران و استعمار انگلیس (دومین : ۱۳۸۹ : تهران)

عنوان و نام پدیدآور : ایران و استعمار انگلیس : مجموعه سخنرانی ها و مقالات / [برگزارکننده] موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، دبیرخانه دائمی همایش ها.

مشخصات نشر : تهران : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۹۱ -

مشخصات ظاهری : ج. : مصور.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۲۰-۰ ؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۱۸-۷ ؛ ۱۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۱۹-۴ ؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال : ج. ۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۳۰-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت : ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیبا).

موضوع : ایران -- روابط خارجی -- انگلستان -- کنگره ها

موضوع : انگلستان -- روابط خارجی -- ایران -- کنگره ها

موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ -- دخالت انگلستان -- کنگره ها

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. دبیرخانه همایش ها

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

رده بندی کنگره : DSR۱۳۹ / الف ۸ ۸ □ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۳۲۷/۵۵۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۴۸۵۹۳

ص: ۱

ص: ٤

مقدمه

دومین همایش ایران و استعمار انگلیس روز سه شنبه سوم اسفندماه ۱۳۸۹ و در سالگرد

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی و با

همکاری مجمع هماهنگی کانون های اسنادی و تاریخ پژوهی (مهتاب) در تالار علامه

امینی دانشگاه تهران برگزار شد.

این همایش پنجمین نشست علمی است که در موضوعات مختلف برگزار شده است.

؛ ۱ و ۲ - اسفند ۱۳۸۲ « بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی » پیش از این همایش های

ایران « در روز ۱۹ تیر ۱۳۸۵ و « جریان های فکری مشروطی ت » اول بهمن ۱۳۸۵ - همایش

در ۲۳ مهر ۱۳۸۷ برگزار شده بود که مقالات آن در قالب چهار جلد « و استعمار انگلیس

کتاب منتشر گردید.

در نشست پنجم، چهره های برتر علمی، تاریخی، هنری و فرهنگی، دیدگاه های خود

را در مورد کارنامه استعماری انگلستان در ایران بیان داشتند.

سخنران افتتاحیه این نشست دکتر علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و

سخنران اختتامیه دکتر غلامعلی حداد عادل رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس بودند.

سخنرانان همایش در دو نوبت صبح و عصر خلاصه مقالات خود را ارائه کردند.

« نقش انگلیس در برآمدن رضاخان و تداوم سلسله پهلوی » پایان بخش همایش نیز میزگرد

بود که در آن تنی چند از صاحب نظران به سئوالات حاضرین پاسخ گفتند.

در پی فراخوان مقاله و سفارش مقالات در موضوع ایران و استعمار انگلیس ۱۶۵

مقاله به دبیرخانه همایش واصل شد که توسط سه نفر از کارشناسان داوری گردید و

پس از ویرایش محتوایی و ادبی، اینک ۴۳ مقاله برگزیده به همراه سخنان دبیر همایش، سخنان افتتاحیه و سخنران اختتامیه و متن میزگرد پایانی، در دو مجلد تقدیم می شود؛ امید است این اثر مورد استفاده همگان قرار گیرد.

در پایان از همه کسانی که سفارش مقالات را پذیرفتند و یا به فراخوان این مؤسسه پاسخ مثبت دادند سپاسگزاریم. امید است در آینده نیز شاهد همکاری این عزیزان با مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی باشیم.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

دبیرخانه دائمی همایش ها

سخنرانی ها

سخنرانی دبیر علمی دومین همایش

ایران و استعمار انگلیس

عباس سلیمی نمین

بسم الله الرحمن الرحيم

اولین همایش ایران و استعمار انگلیس در سال ۸۷ برگزار شد. بعد از این همایش، کارهای پژوهشی ای که از سوی تاریخ پژوهان محترم صورت گرفته و به دبیرخانه همایش عرضه شده بود، در قالب کتابی به چاپ رسید. اما در جمع بندی نهایی از این همایش به ضرورت ادامه کار در این حوزه رسیدم.

هدف از برگزاری همایش و چاپ آثار تولید شده توسط محققین در قالب کتاب این بود که مسئله تاریخی مهمی چون سابقه عملکرد استعمارگران در این مرز و بوم را مستندتر کرده و زمینه هایی را فراهم آوریم تا کارهای علمی بیشتر و جامع تری در این خصوص صورت گیرد. اینکه تا چه حد در رسیدن به این هدف موفق بوده ایم را باید شما عزیزان قضاوت کنید، اما در گزارشی که پیرامون گام دوم مان در این وادی ارائه می دهم، به برخی دشواری ها در این خصوص اشاره خواهد شد.

به دنبال فراخوان دبیرخانه دومین همایش ایران و استعمار انگلیس، ۱۶۵ مقاله به دبیرخانه ارسال شد که این مقالات دو نوعند؛ دسته اول مقالاتی که از طریق فراخوان به دبیرخانه ارسال شد، دسته دوم مقالاتی که مسئولان برگزارکننده همایش، به برخی

محققین و پژوهشگران حوزه تاریخ سفارش داده بودند. در سفارش مقالات، هدف اصلی، دسترسی اهل فضل به اسناد جدید در زمینه عملکرد استعمارگران بود که خوشبختانه این هدف تا حدی حاصل شد؛ یعنی دبیرخانه تلاش فراوانی کرد با دستیابی به این اسناد، آنها را به محققین و پژوهشگران حوزه تاریخ منتقل کند و نتیجه این تلاش، در این همایش خدمت شما ارائه خواهد شد.

اما در حاشیه برگزاری این همایش، اقدامات جانبی دیگری نیز صورت گرفت؛ از جمله راه اندازی سایت همایش بود که اختصاصاً به مسئله تاریخ حضور انگلیس در ایران و عملکرد استعماری این کشور می پردازد. در این سایت، اسناد و مدارک، تصاویر و مقالاتی در خصوص سلطه گری های انگلیس وجود دارد. از شما عزیزان نیز می خواهیم چنانچه مدرک و سند و مقاله ای در این زمینه دارید، برای سایت ارسال کنید تا در جهت غنابخشی این سایت، از آن بهره گرفته شود.

باید اذعان داشت متأسفانه در کشور ما نحوه نگهداری و دسترسی به اسناد و مدارک تاریخی شرایط مطلوب و قابل قبولی ندارد. بسیاری از پژوهشگران ما برای همین همایش تلاش های زیادی را انجام دادند تا بتوانند به برخی اسناد دسترسی پیدا کنند، ولی متأسفانه این تلاش ها نتایج چندانی دربر نداشت. دلیل آن هم این است که متأسفانه در کشور ما مالکیت بر اسناد، چه از سوی افراد، چه سازمان ها، نوعی قدرت و توانمندی محسوب می شود و مالکیت عمومی اسناد هنوز در جامعه ایران نهادینه نشده است.

شاید یکی از دلایل این نوع رویکرد به اسناد، این باشد که انتشار برخی اسناد با موضوعات خاص می تواند تبعاتی را در پی داشته باشد، که به سهولت این نگرانی قابل برطرف شدن است. باید توجه داشت این گونه وسواس های غیرمنطقی در حالی صورت می گیرد که در ماه های نزدیک به پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از اسناد مهم هوشمندانانه نابود شدند، برخی از کشور خارج شدند و برخی نیز توسط سازمان ها و گروه های خارج از نظام، به سرقت رفتند. برای نمونه در کتاب خاطرات هوشنگ نهاوندی وزیر علوم و آموزش عالی پهلوی دوم تحت عنوان «آخرین روزها» آمده

است: «شاه دستور داد همه بایگانی های محرمانه و پرونده های پراهمیت دفتر مخصوص شاهنشاهی با هواپیماهای ارتش به خارج از کشور فرستاده شوند.» (ص ۳۲۸) امروز بخشی از این اسناد در سوئیس و بخشی در آمریکاست. این نوع رویکرد به اسناد از سوی حکومت پهلوی، به دلیل نگرانی شدیدی بود که آنها از اصل انقلاب داشتند. این اسناد منابع باارزش و مهمی برای تاریخ نگاری کشور محسوب می شوند اما متأسفانه نظامی که خود زاده انقلاب است تاکنون تلاشی برای بازپس گیری این اسناد و مدارک انجام نداده است.

هدف آقای نهانندی از بیان این مطالب در کتاب خاطراتش، انعکاس نوعی نگرانی است، زیرا تصور می کند ما در تلاشیم این اسناد خارج شده را به عنوان سرمایه ملی به کشور بازگردانیم. البته ایشان اطلاع ندارند که با همین اسنادی که در داخل کشور وجود دارد هم به گونه ای برخورد می شود که انگار هیچ شأن و منزلتی برای این اسناد قائل نیستیم. متأسفانه بسیاری از اسنادی که قوه قضائیه می تواند آنها را در اختیار مردم و پژوهشگران برای استفاده قرار دهد، به بدترین و تأسف بارترین شکل در انبارهای شرکت دخانیات نگهداری می شوند؛ البته اگر بتوان نام آن را نگهداری گذاشت، چرا که این اسناد، اغلب در کیسه ها و گونی هایی روی هم تلنبار شده اند.

عملکرد وزارت خارجه نیز در بخش اسناد طبقه بندی شده همین گونه است. این وزارت خانه حتی اسناد محرمانه دوران رضاخان را در اختیار محققین و پژوهشگران قرار نمی دهد؛ تنها توجه شان هم این است که این اسناد مهر محرمانه خورده اند. حتی دیپلمات ها و محققین خود وزارت خارجه هم امکان دسترسی به این اسناد را ندارند!

زمانی که آقای منوچهر محمدی در اوایل دولت نهم معاونت بخش اسناد وزارت خارجه را بر عهده داشتند از ایشان خواستم که زمینه را برای عمومی کردن اسناد دوران رضاخان فراهم سازند، ولی متأسفانه با وجود برخی تلاش ها، باز هم نتیجه ای حاصل نشد و هنوز هم امکان دسترسی به این اسناد وجود ندارد.

بنده به ایشان عرض کرده بودم اگر شما بتوانید فقط اسناد مربوط به قرارداد سعدآباد را عمومی کنید، نسل جوان به ماهیت پهلوی پی خواهد برد و نیازی نیست پژوهشگران و محققین ما بخواهند ماهیت این سلسله را به مردم بشناسانند. در آن زمان ایشان هم گفتند اسناد مربوط به قرارداد سعدآباد در بایگانی محرمانه وجود دارد و ما تلاش خواهیم کرد اسناد قرارداد سعدآباد و سایر رخدادهای مهم را از طبقه بندی خارج ساخته و عمومی کنیم، اما متأسفانه باز هم حرکتی در این راستا صورت نگرفت.

من توضیحی را هم در مورد این قرارداد سعدآباد بدهم؛ در قرارداد سعدآباد دشت ناامید به مساحت ۵۰۰۰ کیلومتر به افغانستان داده شد، ارتفاعات آرات بزرگ و کوچک به ترکیه بخشیده شد و شط العرب به عراق اعطا شد. اگر همین مسائل در قالب اسناد و مدارک واقعی و متقن به مردم ارائه شود، قطعاً ماهیت پهلوی بیش از گذشته برای مردم روشن خواهد شد و مردم به عینه متوجه خواهند شد این رژیم هیچ تعلقی به این

مرز و بوم نداشت.

این حاتم بخشی ها از ثروت و قلمرو ایران، تنها مربوط به دوران رضاخان نبوده است یعنی این گونه نبوده که انگلیسی ها تنها از او خواسته باشند برای ایجاد وحدت بین کشورهای اقماری خودشان در منطقه، از بخش هایی از این سرزمین چشم پوشد و به بیگانه واگذار کند، خیر! در دوران پهلوی دوم هم اوضاع به همین گونه بوده است. برای مثال در سال ۵۶، قراردادی بین ایران و افغانستان منعقد شد که در جلد ششم خاطرات علم نیز به آن اشاره شده است. ماهیت ضدملی این قرارداد به گونه ای است که حتی علم را به عنوان کسی که بدترین تملق ها را نسبت به پهلوی داشت به فغان می آورد. اگر خاطرات علم را خوانده باشید با لحن و گفتار این فرد آشنا هستید و زمانی که به این قرارداد می رسد می توان به وضوح تفاوت گفتار را در مورد خیانت و بذل و بخششی که با هدف تأمین منافع بیگانگان از جیب ملت ایران صورت گرفته، مشاهده کرد.

این تفاوت گفتار و حساسیت علم هم به این دلیل است که خود و خانواده اش را حاکم و مالک تاریخی سیستان می داند. در این کتاب تعبیری آمده است که شاید برای شما نیز جالب باشد؛ در جلد ششم خاطرات علم، سه شنبه ۲۷/۲/۵۶ آمده است: «بلافاصله [قرارداد هیرمند و] کار سیستان را عرض کردم، فرمودند آخر اگر ما به افغانستان سخت بگیریم در دامان روس ها می افتند.» این جمله محمدرضا پهلوی یعنی در ارتباط با رقابت دو بلوک غرب و شرق ما باید هزینه بدیم که چه کشوری در طرف آمریکا یا انگلیس بماند.

علم در ادامه گفت و گوی خود را با شاه، این گونه بیان می کند: «شنبه ۴/۳/۵۶؛ عرض کردم که آیا اجازه می فرمایید به وزیر خارجه ابلاغ کنم تا مبادله قرارداد با افغان ها را به تأخیر بیندازد، فرمودند: نه.»

علم در بخش دیگری از خاطراتش در تاریخ یکشنبه ۱۵/۳/۵۶ می گوید: «ارزش یک ولایت با امور اقتصادی آن سنجیده می شود، یاللعجب یک وجب خاک میهن به میلیارد می ارزد، آن وقت می گویند سیستان ارزش اقتصادی ندارد حداکثر

سالی ۴۰ میلیون تومان عایدی دارد؛ من در عجبم» (صفحه ۴۷۸ کتاب خاطرات علم).

این تعبیر نکات مهمی است، یعنی فردی چون علم که همیشه خود را غلام خانه زاد معرفی می کند این گونه نسبت به بخشیدن بخشی از خاک وطن به همسایه در چارچوب منافع غرب، موضع گیری می کند. یک بخشی از صحبت های علم برای ما خیلی مهم است، او می گوید:

شاید هم از ارباب های نامرئی دستور ارتکاب این خیانت را داشتند. به هر حال به شاه و کشور خیانت بزرگی کردند که دیگر جبران پذیر نیست. البته این خیانت ۱۰ تا ۱۵ سال دیگر ظاهر می شود که من مرده ام، ولی مثل این است که یک قطعه گوشت بدن من را بریده و پیش چشم من جلو سگ انداخته اند، با رئیس و اعضای دولت با هر کدام که حرف می زنم سیستان را با مسائل مالی می سنجند و می گویند سیستان به کشور ۴۰ میلیون بیشتر که نمی دهد. عایدی یک سال نفت است، تف بر تو ای چرخ گردون، اف که کشور ایران به دست چنین عناصر پلیدی افتاده است. از خدا می خواستم که دیگر در اوضاع بی دخالت باشم، چنان پیش آمد سیستان مرا سرد کرد که به وصف نمی گنجد. مگر می شود از تمام ادعاهای حقه خود آن هم در قراردادی که صد درصد بر ضرر است گذشت و زیر آن را صحنه گذاشت.

حال سؤال من از شما محققین عزیز این است که کدام یک از شما تاکنون به قرارداد سال ۵۶ دسترسی داشته اید؟ این قرارداد که دیگر مربوط به زمان رضاخان نیست. قراردادی ذلت بار که فغان آدمی چون علم را به خاطر خیانتی که می شود درآورده است. ما امروز نیازمند آن هستیم که با ارائه سند و مدارک متقن و درست، وابستگی پهلوی ها را به بیگانگان و تاراج کردن اموال ملت به نفع بیگانگان و کسانی که این سلسله را به قدرت رساند، به جوانان مان نشان دهیم. قطعاً بدون عرضه این اسناد، باید راهی طولانی را برای بیان حقایق طی کنیم. آیا اسناد خودشان گویای این واقعیت ها نیستند؟ متأسفانه این اسناد در اختیار محققین و پژوهشگران هم قرار نمی گیرد. امروز نه تنها وزارت خارجه، بلکه ارتش و قوه قضائیه هم اسناد خود را منتشر نمی کنند. بسیاری از اقدامات ضدملی رضاخان در مقطع زمانی شهریور سال ۱۳۲۰ تا شهریور ۱۳۲۴ در قالب شکایات مختلف مکتوب شده است، چرا این پرونده ها و

مکتوبات در اختیار محققین و عموم قرار نمی گیرد تا همگان متوجه شوند که آیا رضاخان برای این مملکت و ملت ایران کار کرد یا بخش اعظم فعالیت های وی برای تأمین مصالح بیگانه و مابقی هم در جهت جمع مال و ثروت صرف شد؟

این اسناد به حد کفایت، خودشان گویای واقعیت ها هستند ولی عدم دسترسی به آنها، متأسفانه مشکل بزرگی است که حل آن هم در توان ما نیست. همان طور که در ابتدا عرض شد، در حال حاضر این تفکر حاکمیت دارد که مالکیت اسناد، یک قدرت و قابلیت برای سازمان ها محسوب می شود در حالی که باید عکس این تفکر وجود داشته باشد و عمومی سازی این اسناد، قدرت و قابلیت محسوب شود.

ما به عنوان پژوهشگر و محقق، نباید از این امر مهم غفلت کنیم و باید از این اسناد در جهت تبیین مصالح ملی کشورمان استفاده کنیم. آن هم در شرایطی که بیگانگان هدفمندانه و حسابگرانه اسنادشان را منتشر می کنند و طبیعی است که آنها تأثیرگذارتر باشند تا ما.

برخی مواقع مشاهده می کنیم که اسناد یک حادثه در آمریکا یا انگلیس بعد از ۳۰ سال منتشر می شود. محققین و پژوهشگران هم در انتظار آزادسازی این اسناد هستند. مثلاً منتظر هستند تا اسناد حادثه اشغال سفارت ایران در لندن در سال ۵۹ را از وزارت خارجه انگلیس یا سایر مراجع اطلاعاتی دریافت کنند. این اسناد حتی اگر به صورت گزینشی آزادسازی شود حاوی اطلاعات زیادی برای محققین و پژوهشگران است. در واقع انگلیسی ها و به طور کلی کشورهای غربی، حساب شده و سنجیده اطلاعات و اسناد مورد نیاز همگان را در اختیار محققین قرار می دهند، آن هم در شرایطی که کشور ما این اسناد را منتشر نمی کند. بنابراین، وقتی مسئولان ما این اسناد را منتشر نمی کنند، طبیعی است که جهت گیری ها و سمت دهی ها از خارج از کشور باشد.

در حال حاضر، بالاترین افتخار بسیاری از محققان ما این است که آخرین اسناد آمریکا و انگلیس را ترجمه کنند و در تحقیقاتشان به کار گیرند. درست است که این اسناد بر غنای تحقیقات و پژوهش ها می افزاید، اما درونمایه این اسناد به گونه ای هدفمندانه و زیرکانه هدایت شده است. هدایت هدفمندانه اش چیست؟ مثلاً اینکه در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد بسیاری از اسناد منتشر نشد. بسیاری از محققین در آمریکا بر اساس قوانین این کشور شکایت کردند که باید همه اسناد را در اختیار همگان قرار دهید، اما علی رغم این اعتراضات، این کار را نکردند. این نمونه، به خوبی روشن ساخت که کاملاً هدفمندانه عمل می کنند و این هدفمندانه عمل کردن، تأثیر زیادی در تاریخ سازی دارد.

بعد، ما روی سرمایه های ملی نشسته ایم و داد از این می زنیم که چرا دشمن دائماً در

حال تبرئه افراد وابسته به خود در تاریخ است! عملکردها با موضع گیری ها با هم تناقض دارند؛ از یک سو، فریاد برآوریم که وا اسفا از رضاخان تحت امر و وابسته و خیانت کرده به ملت و مملکت، دارند چهره ای وطن پرست می سازند و از سوی دیگر، اسنادی را که می تواند گویای واقعیت ها در مورد رضاخان باشد در دسترس مردم قرار نمی دهیم!

این تناقض ها را باید حل کرد، ما باید جوانان را با تجربیات جدیدی روبرو کنیم، لازم نیست جوانان ما انگلیسی ها را در صحنه های جدید بیازمایند تا صداقت و درستی یا عدم صداقت و نادرستی آنها را در صحنه های جدید ببینند، این روش، روش یک ملت و کشور هوشمند نیست، ملتی هوشمند است که تجربیات خودش را به خوبی جمع بندی کرده و در اختیار نسل های آینده قرار دهد.

در این جا لازم می دانم به نوبه خود از مساعدت ها، معاضدت ها و همکاری های همه محققان و به ویژه پژوهشگران حوزه تاریخ و مراکز اسنادی و مؤسسات تاریخ پژوهی در برگزاری هرچه مطلوب تر دومین همایش ایران و استعمار انگلیس، تشکر و قدردانی نمایم.

سخنرانی افتتاحیه

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت شما دانشمندان و پژوهندگان در حوزه تاریخ که بار مسئولیت سنگینی را بر عهده دارید و امیدوارم که در این ایام فرخنده میلاد باسعادت پیامبر عظیم الشان اسلام و امام جعفر صادق، این همایش دستاوردهای خوبی برای کشور و شناخت دقیق استعمارگران مخصوصاً استعمار پیر، انگلیس داشته باشد و یک توشه راهی باشد هم برای فهم دقیق وضعیت گذشته ایران و نسبتی که با استعمارگران داشت و همچنین مهمتر از آن این کلیدهایی به ما بدهد برای شرایط آینده، یعنی ما در وضعیتی که هستیم و نقشی که استعمار انگلیس و امریکا دارد، در منطقه ای که خیلی زیرکانه تر و پیچیده تر هم شده. دلتنگی ای که جناب آقای سلیمی نمین مطرح کردند دلتنگی درستی است، اما همه این مجموعه های پژوهشگر در حوزه تاریخ نیاز به دسترسی به اطلاعات و اسناد درجه اول دارند و حالا که این سیستم ویکی لیکس هم راه افتاده و خیلی اطلاعات را در دسترس قرار داده من فکر می کنم که راه حل شما این است که یک ویکی لیکس داخلی راه بیندازید تا مشکل تان حل شود. قانون در این زمینه روشن است، قانون گفته که اسناد با طبقه بندی مختلف را تا ۲۲ بهمن دستگاه ها باید در اختیار پژوهندگان قرار بدهند و این یک اشتباه استراتژیک است که اطلاعات مفید را که زیاد هم هست در اختیار دانشمندان قرار می دهند. حالا حتماً ما هم پیگیری می کنیم که دستگاه ها چرا نسبت به این قانون تانی داشتند درست عمل نکردند. البته آقای جعفریان از وقتی که آمدند در بخش کتابخانه مجلس، ایشان کارهای بزرگی در این اطلاع رسانی در مورد اسناد گذشته را آغاز کردند، این نهضت باید در همه بخش ها که برخی را آقای سلیمی نمین هم گفتند، دستگاه های مختلفی هستند که اسناد قابل توجهی دارند و این کمک می کند به شناخت شگردهای استعماری انگلیس، شگردهای امریکا و برخی از دول دیگری که حالا روس ها از یک طرف، گاهی فرانسوی ها هم یک ناخنکی می زدند در دوران های مختلف، باید اینها مشخص شود و حتی یک کمی جلوتر از بیست و دو بهمن باید در دوران انقلاب هم آرام آرام اینها منتشر شود، چون ما سی و دو سال از انقلاب را گذرانیدیم و اطلاعات مفیدی هم وجود دارد که باید دست پژوهندگان قرار بگیرد. البته این کنفرانس بیشتر تمرکزش بر نقش انگلیس است در ادوار مختلف تاریخ ایران و در کل هم وقتی کارنامه انگلیس را ما نگاه

می کنیم از حدود دویست سال پیش تا به حال فراز و فرودهایی داشته، اما در کل کارنامه بسیار سیاهی است که یک کشوری این قدر دست اندازی در حوزه های امنیتی، سیاسی و فرهنگی و اقتصادی داشته باشد. برخی از قراردادهایی که آنها خواستند یا امتیازاتی که خواستند فاجعه آمیز است کأنه بر کشور خودشان می خواهند تسلط داشته باشند، اما در کل یک دوره های متفاوتی است. تا قبل از قرن نوزدهم، انگلیس اگر ارتباطی هم داشت چندان تأثیرگذار در ایران نبود، شاید علت عمده این هم این است که اصولاً در کل جهان اسلام، کشورهای اسلامی بر اساس همان تئوری خلافت یا سلطنت هایی که به وجود آورده بودند ممکن است علی القاعده از جنس دیکتاتوری بودند، ولی کمتر وابستگی داشتند، دیکتاتوری داشتند، این جنس خلافتی که درست کرده بودند یا سلطنت ها، زورگویی و عدم رعایت حقوق مردم وجود داشت، اما کمتر کشورهای غربی توانسته بودند یا مجال پیدا کرده بودند که تسلط خودشان را ایجاد کنند، بعد از جنگ جهانی اول که فرانسه و انگلیس تسلط بر منطقه اسلامی پیدا کردند یک تقسیمی صورت گرفت، مخصوصاً وقتی که حکومت عثمانی هم از بین رفت، عملاً تئوری تسلط انگلیس و غربی ها مثل فرانسه یا برخی کشورهای دیگر بر جهان اسلام جدی شد، این مقطع مقطعی است که در واقع ما یک دوران سیاه و بسیار غم انگیز برای کشورهای اسلامی داریم، ایران هم یکی از آن کانون هاست. در قرن نوزدهم هم به دلیل تسلطی که انگلیس بر هند داشت و نیازمند یک عقبه مطمئن بود، البته خود جایگاه ایران هم اهمیت داشت برای انگلیس و ضمناً می خواست دسترسی رقبایش را هم کم بکند از مسیری که به هند می رسد به این فکر افتاد که تسلط بر ایران را جدی کند، ایران قبل از دوره قاجار مخصوصاً در عهد صفویه و تا حدی اقداماتی که نادر و کریم خان زند و اینها داشتند، ایران یک قدرت مهم منطقه ای بود. ایران بود و عثمانی و ایران نسبتاً هم فضیلت داشت از نظر قدرتمندی در منطقه، و از جهات مختلف هم بود این تأثیرگذاری. از دوره قاجار سقوط این قدرت کاملاً مشهود است، از یک دیکتاتوری بدخیم بومی قاجاری به مرور به یک دیکتاتوری وابسته و جنایتکار در عهد پهلوی ما رسیدیم که تسلط انگلیس ها و امریکایی ها در عهد پهلوی خیلی شنیع تر از دوره قاجار است، البته امتیازات زیادی انگلیسی ها و روس ها در دوره قاجار گرفتند، اما در دوره پهلوی خیلی از این اسناد مکتوب مانده، برخی اش کاملاً نشان می دهد که همین خاطراتی هم که یاد کردند و توسط برخی از مسئولین قبلی زمان پهلوی نوشته شده، فضاحت آور است که حتی برای انتخاب سفرا هم باید انگلیسی ها نظر می دادند. در آن روزهای آخر که خب خیلی کتاب نوشته شده از وضعیت شاه و تصمیم گیری هایش غالباً یا سفیر امریکا یا سفیر انگلیس ملاقات می کردند و این بنده مثل یک عبد عبید باید مطابق نظر آنها عمل می کرد و خیلی از امتیازات هم دیده نشده هنوز. به هر حال ما یک شیفتی از دوره قاجار و پهلوی داریم و کمتر اسناد تسلط را علنی کرده اند، یک مقدار هم خود پهلوی برای اینکه قاجار را بکوبد نمی خواست این اسناد علنی بشود، یک رقابت اینها داشتند دیگر به هر حال جایگزین آنها شدند و نمی خواستند این علنی بشود. علی ای حال این نکته ای که آقای سلیمی همین گفتند یک امر ضروری است که ما اسنادی که به هر دلیل نمی خواهند که مطرح بکنند و من شنیدم انگلیسی ها هم هیچ علاقه ای ندارند که اسناد دوره پهلوی را به راحتی در اختیار بگذارند، یک وعده وعیدهای طولانی دادند، این هم یک مشکلی است. البته در داخل ایران خیلی از این اسناد هست که باید روی آن ها کار کرد. در این دوره تا روی کار آمدن رضاخان

پهلوی از دوره قاجار تا آمدن پهلوی، نقش انگلیس تقریباً منحصر به فرد بود، هم در دخالت در شئون داخلی ایران و هم امتیازگیری های عجیب و غریب که شاید بدیلی ما در کشورهای مختلف غیر از انگلیس نداریم، انگلیسی ها تأثیرگذار منحصر به فرد بودند، از کلاهی که بر سر فتحعلی شاه گذاشت و تهدید کرد او را که به افغانستان حمله بکند و بعد جنگ اول ایران و روس راه افتاد که ده سال طول کشید و با صحنه گردانی انگلیس به آن پیمان ننگین «گلستان» منجر شد، بعد هم باز با شیطنت انگلیسی ها در جنگ دوم ایران و روس، پیمان ننگین تری که «ترکمنچای» بود بسته شد که واقعاً وضعیت ایران را ضعیف کرد، ایرانی که قدرت مهم منطقه ای بود تبدیل شد به یک کشوری که در دو تا جنگ هم شکست خورد و هم امتیازات سنگینی داد، هم در حوزه قفقاز، هم در حوزه های دیگری که ایران در آسیای میانه نقش داشت اینها همه را واگذار کرد. در واقع دوره قاجار دوره اصلی امتیازگیری انگلیس بود از ایران، این دوره تابلوییش این است، مثلاً گاهی روس ها می گرفتند و گاهی انگلیسی ها، ولی جالب این است که پشت خیلی از این امتیازهایی که روس ها می گرفتند انگلیسی ها به نحوی نقش داشتند، حالا با یک انگیزه دورتر، یعنی در تضعیف حکومت مرکزی تلاش می کردند، بعد از یک طریق دیگر امتیازات بیشتری می گرفتند حالا با همین تئوری های ناقصی که در داخل کشور ما هم گاهی بحث می کردند، مثل موازنه مثبت و از این حرف ها. مثلاً روس ها امتیاز تأسیس تپ قزاق را از ایران گرفتند که خب مدت طولانی چند دهه هم اینها نقش آفرین بودند، همین رضاخان هم از همین تپ بود، مجلس را هم همین تپ به توپ بست، یعنی یک تپ تأثیرگذار بود، یک چیز عادی نبود. از آن طرف امتیاز پلیس جنوب را انگلیسی ها گرفتند، به بهانه پلیس جنوب مقدار زیادی در شئون کشور دخالت می کردند. یک امتیاز آن می گرفت، یک امتیاز این می گرفت. یا انگلیسی ها امتیاز کشتیرانی در رودخانه های جنوب و کارون و اینها را گرفتند، یک نگاهی هم کردند به امتیازگیری در نفت ایران، روس ها در دریای خزر امتیاز کشتیرانی گرفتند در دوره تزار. به طور کلی در عهد قاجار تا آنجایی که من محاسبه کردم حدود بیست و چهار قرارداد و امتیاز استعماری انگلیس و روسیه بستند که ۱۶ تا از این امتیازها مربوط به استعمار انگلیس است، البته بقیه اش مال روسیه است، یکی اش هم شاید مربوط به فرانسه است که آن هم یک چیز عجیب و غریبی است که آثار ملی و باستانی را اینها بتوانند بررسی کنند و با یک پول خیلی ناچیزی به ایران کل آثار تاریخی را بدون زمان از ایران ببرند، این هم سهم پرداخت فرانسوی ها بود. این قراردادهای فضاحت بار در دوره پهلوی هم ادامه پیدا کرد و حجیم تر و عمیق تر هم شد، اما ظاهر آن مثل دوره قاجار روستایی نبود و ساده طراحی نمی شد، یک مقداری لعابش و رنگ آمیزی اش را درست می کردند، مثلاً همین قرارداد کنسرسیوم که بعد از کودتای ۲۸ مرداد در عهد پهلوی اینجا اجرا شد که در سال ۱۳۱۲ در یک جنگ زرگری که رضاشاه پهلوی راه انداخته بود، آن قرارداد «داری» را تعلیق کرد اما یک قرارداد ناجورتر را درست کرد که همچنان تا ۶۰ سال و این طورها در اختیار آنها قرار بگیرد که ظاهراً تا سال ۱۳۷۲ و طول می کشید. بعد از ملی شدن صنعت نفت با این قرارداد عملاً دست انگلیس و امریکا تحت عنوان کنسرسیوم کاملاً باز شد و در اختیار استعمارگرها قرار گرفت، جرایم سنگینی هم برای تخطی ایران در نظر گرفته شد، حالا مثلاً این را مقایسه کنید با قرارداد «داری»، این را فقط بزکش کردن، اما عمیق تر و سلطه استعماری امریکا و انگلیس هم جدی تر شد، حالا این زمان چرا امریکا وارد شد؟ خب شرایط بعد از جنگ بود و امریکایی ها قدرت زیادی در ایران پیدا کردند، لذا باید او را هم سهم می کردند، این دو تا قرارداد در عصر پهلوی در واقع باز شدن دست استعمارگر انگلیس و امریکا با یک ظاهر بزک کرده اما عمیق تر است، اولین قرارداد استعماری، قرارداد سر جان ملکم در سال ۱۱۷۹ شمسی با انگلیس است که ایران در

برابر وعده و وعید و چرب زبانی انگلیسی ها ضمانت دفاع از مسیر افغانستان به سوی هند را به عهده گرفت و هیچ تضمینی هم انگلیسی ها ندادند و به آن وعده هایی هم که دادند عمل نکردند، در سال ۱۹۱۱ هـ ش انگلیس عهدنامه پایگاه دائمی که عملاً دخالت در امور ایران بود را این امتیازش را از ایران گرفت. در سال ۱۹۱۲ یک سال بعد عهدنامه فضاحت بار «گلستان» با روس بود که سرزمین های زیادی از قفقاز را ایران از دست داد. این تاریخ ها را بغل هم ببینید، یک سال بعد ۱۹۱۳ که سرشکستگی شکست در جنگ به ایران حادث شده بود انگلیس امتیازات جدیدی من جمله در نظام آموزش ایران گرفت. اینکه چرا انگلیسی ها پا می دادند برای اینکه این عهدنامه «گلستان» اجرا بشود یک مقدار به خاطر این بود که زمینه های ضعیف شدن را ببینند در داخل و امتیازات بیشتری بگیرند. در سال ۱۲۰۶ عهدنامه ننگین «ترکمنچای» با روسیه برقرار شد که تمام سرزمین های بالادست رود ارس از ایران گرفته شد و روس صاحب حق کاپیتولاسیون در ایران شد و دخالت در دربار، یعنی یک شئون زیادی از حوزه سیاست و امنیت در دست روس ها افتاد. در سال ۱۲۲۰

انگلیس طی امتیازی تونست امتیازاتی نظیر «ترکمنچای» را برای خودش از ایران، از حکومت بگیرد. در سال ۱۲۳۱ با دخالت انگلیس، ایران حق حاکمیت بر هرات را از دست داد و این مقدمه جدایی افغانستان از ایران شد که میرزا آقاخان نوری که بانی قتل امیرکبیر بود، در این قضیه نقش داشت. در سال ۱۲۳۵ در پاریس با دخالت انگلیس ترتیب عهدنامه جدایی کامل افغانستان و بامیان و اینها از ایران بدون هیچ چشم داشتی داده شد، در آن هم باز آقاخان نوری نقش داشت. در ۱۲۵۱ قرارداد انگلیسی «رویترا» امضا شد که برای تسلط کامل بر اقتصاد ایران بود، البته بعد با حضور روحانیون عالی مقام ایرانی و نجف این از دست شان دوباره برگشت داده شد. در سال ۱۲۵۴ امتیاز شیلات ایران به روسیه داده شد. ۱۲۵۸ امتیاز نخستین بانک ایران و چاپ اسکناس به دولت انگلیس داده شد. همین طور آمد تا داستان استعماری تنباکو در ۱۲۶۹ و آن قرارداد ننگین و ثوق الدوله که در ۱۹۱۹ بود. اینها برخی از امتیازاتی است که ایران آن دوره داده است. در دوره پهلوی قراردادهای زیاد دفاعی بسته شد. ظاهرش این بود که قدرت را می خواهند به ایران بدهند، اما باطنش این بود که با پول ایران یک قدرت مقاومی در مقابل شوروی سابق ایجاد می شد. یعنی از کیسه ایران برای اهداف امریکا. در این زمینه اطلاعات باید خیلی قوی تر می شد. کاپیتولاسیون در ۱۳۳۴ و برخی از جدایی های دیگرای که مطلع هستید و مهم تر یک کار خائنه ای بود که در دوره شاه انجام شد با کمک برخی از کشورهای عربی مثل شاه اردن که سال ۱۳۵۶ بود. کارتر یک نشستی در ایران گذاشته بود و شاه اردن را دعوت کرده بود و شاه ایران آنجا مسئله ...

بعد از اینکه رسمیت داده بودند به اسرائیل، اینجا مسئله صلح اعراب و اسرائیل کلید خورد و این خیلی طرح خائنه ای بود که بعد از تقریباً یک سال به کمپ دیوید انجامید. ظاهرش این طور بود که خیلی به منافع ظاهری ما کار نداشت، ولی یک سلطه عجیبی را بر منطقه ایجاد می کرد و شاه در این قضیه نقش داشت، در همان سال ۱۳۵۶ که کارتر آمده به ایران یک نطقه مفتضحانه ای هم در کاخ داشت سر میز شام که آنجا تمجید می کند از رهبری داهیان ای که شاه دارد و ملت چقدر به او علاقه مندند و این تعشقی که ملت به ایشان دارد باعث شده که ایران جزیره ثبات در منطقه بشود. حالا جالب است این تشخیص امریکایی هاست که این درست دو هفته قبل از ماجرای بود که در قم کلید خورد و قضایای انقلاب، یعنی دو هفته قبلش بود. این جزیره ثبات این طوری بود و این عدم وقوف اینها خیلی عجیب است نسبت به مسائل داخلی ایران، که البته الآن هم دیده می شود. البته نقش امریکا اینجا در دوره پهلوی به نظر من عمیق تر از انگلیس شد و جدی تر در صحنه بودند. انگلیسی ها نقش پشت صحنه داشتند، شاید

نقش مکمل برای خودشان تعریف کرده بودند، در بعضی از وجوه کلان مثل سیاست های کلی و همچنین اینکه مستشاران امریکایی در اینجا باشند، اقتصاد در دست شان باشد و بخش نظامی کاملاً در دست شان باشد امریکایی ها نقش درجه اول داشتند. انگلیسی ها نقش درجه دوم داشتند، در بعضی از شیطنت هایی که مرسوم است انگلیسی ها دارند، در فهم مسائل داخلی ایران، کارهای اطلاعاتی و کارهای فرهنگی نقش انگلیسی ها همچنان پررنگ بود. علی ای حال تا دوره پهلوی وضع انگلیسی ها در واقع درجه یک بود، رقبای شان درجه دو بودند یا اصلاً نبودند. دوره پهلوی یک تفاوت دارد که امریکایی ها نقش درجه یک پیدا کردند، حالا یک مقدار به خاطر پیروزی که در جنگ جهانی دوم پیدا کردند و تقریباً در سایر بلاد اسلامی هم همین وضع رخ داده بود. اما انگلیسی ها با توجه به شناختی که در داخل ایران و منطقه داشتند نقش سیاست سازی و کارهای اطلاعاتی و سرویس هایشان فعال تر بودند و مخصوصاً در بخش های فرهنگی و کارهایی که می کردند. حالا در این فاصله قحطی ای در ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ رخ داد که کمتر هم راجع به آن بحث شده که نقش انگلیسی ها در این قحطی چه بود؟ و اینکه چهل درصد مردم ایران دچار بیماری شدند، سوء تغذیه داشتند، مشکلاتی پیدا کردند، انگلیسی ها چه کردند در این قضیه؟ البته برخی از اسناد هست که آنها حتی آذوقه نظامی های خود را هم از رعایای ایرانی می گرفتند، اما همه مسئله این نیست. اینها با تسلطی که بر اوضاع نظامی و سیاسی کشور داشتند، عمد داشتند که شرایط ایران را تغییر بدهند. مخصوصاً چون جامعه ایرانی یک جامعه ای بود که تفکر اهل بیت در آن قوی بود، این هراس در غرب بیشتر بود، حالا من کدهایی دارم که امروز هم نشان می دهد هراس آنها در مورد ایران تا حدی به این موضوع مربوط است. اینها البته نمونه هایی است که نشان می دهد نقش انگلیس در دوره های مختلف هر چند از نظر روحیه متفاوت هست اما همیشه نقش داشتند، در دوره پهلوی هم اگر درجه اول نبودند، درجه دوم نزدیک به درجه اول بودند و تأثیر گذاری داشتند و امتیازات زیادی گرفتند. در دوره پهلوی انگلیس و امریکا همان طور که عرض کردم نقش مکملی داشتند و برخی از این خاطرات هم کاملاً این را نشان می دهد. تضاد بین سیاست انگلیس و امریکا آن طوری که بعضی ها بزرگش کردند، مخصوصاً در دوره انقلاب خیلی گاهی تحلیل های عجیب و غریبی دادند که شاید انگلیسی ها نقش

متفاوتی از امریکا داشتند، به نظر با واقعیات صحنه نمی خواند. مثلاً نقشی که رادیو بی بی سی داشت در دوره انقلاب را خوب شنونده زیاد داشت در ایران، اما مهم این است که اینها می خواستند چه کنند؟ آیا اینها می خواستند انقلاب اسلامی رخ بدهد یا این وسط مرتب بدیل های تصنعی درست می کردند؟ مثل همین دوره انقلاب های معاصر که ما الآن داریم، نقشی که رسانه های غربی و انگلیس و امریکا دارند تقریباً مشابه این وضع هست. اما انگلیس به دلیل آشنایی بیشتری که با منطقه داشت مخصوصاً از نظر فرهنگی و سیاسی، سیاست های خردتر، دنباله عملیات سیاسی و تسلط امریکا را پیگیری می کرد. یک مقدار هم به خاطر منافع اقتصادی شان بود. امریکایی ها خیلی غلیظ تر و آشکارا کار می کردند، مثلاً کاپیتولاسیون را به زور آوردند تصویب کردند، یا مثلاً مستشاران نظامی که رقم های چند ده هزار نفر در ایران داشتند اینها خیلی رو عمل می کردند، اما سلطه سیاسی انگلیس پنهان تر و زیرکانه تر بود. حالا آقای سلیمی نمین از خاطرات علم یاد کردند، این جلد ششی که بیان کرد. اما شما اگر تمام خاطرات علم را نگاه بکنید، علم یک فرد خانه زاد برای انگلیس بود، پدرش هم همین طور بود، خودش هم همین طور بود، تا دم آخر هم مراقب بود که منافع انگلیس در ایران یک وقت مخدوش نشود. با اینکه با امریکایی ها هم ارتباط داشت ولی یک ارتباط دیرینه خانوادگی با انگلیس داشتند. ما از این خاندان ها در ایران داشتیم که در دوره پهلوی این نقش را داشتند که همیشه جای پای انگلیس را سفت کنند. این تقریباً یک اجمالی از این وضع بود تا انقلاب. در انقلاب دست انگلیس و امریکا به کلی قطع شد، یعنی دچار یک شوک سیاسی شدند، البته به دنبال ماجراجویی و سنگ اندازی و کارهای پنهان هم بودند و هنوز هم هستند، یعنی سرویس های شان فعال است، خوب نمونه هایش در بعضی از کارهای تجزیه طلبی که در اول انقلاب رخ داد و رفتن در پوست یک عده ای به عنوان ملی گرایی که اهداف خاص خودشان را دنبال می کردند، در جنگ حتماً انگلیس و امریکا پشت قضیه بودند، ما اسناد دقیقی داریم که حتی از یک هفته قبل هم امریکایی ها سیگنال جدی دادند به عراق برای حمله به ایران، اینها مکشوف هم هست، یعنی پنهان هم نیست. ولی آن وضعی که اینها تسلط داشتند، به کلی قطع شد و این یک نقطه بسیار مهم در تاریخ ایران است که اینها از یک حالت فعال که در عرصه داشتند به یک حالت در یوزگی برای ارتباطات جدید افتادند. امریکا دقیقاً وضعیتی که الآن

نسبت به انقلاب های منطقه ای دارد، در آن زمان در دوره انقلاب ایران داشت. یعنی یک رفتار دوگانه، همراه با یک گنجی سیاسی، هم در دوران سقوط پهلوی امریکایی ها این وضع را داشتند، چون ما خاطرات کارتر و سایروس ونس و اینها را که نگاه می کنیم کاملاً این گنجی را می بینیم. آقای برژینسکی هم در خاطراتش کاملاً نشان می دهد که لحظه به لحظه اینها چگونه می خواستند که هدایت بکنند، چقدر هم تفاوت رأی داشتند و نمی دانستند چه کنند، یعنی از یک طرف کاملاً علاقه مند بودند شاه را حفظ بکنند، چون این ژاندارم منطقه بود، نگران بودند و از یک طرف یک شعارهایی اینها داده بودند به عنوان دموکراسی خواهی و حقوق بشر، گیر کرده بودند، دقیقاً همین وضعی است که امروز نسبت به انقلاب های منطقه ای دارند. گنجی سیاسی دارند، آن مسئله ای که ظاهر حرف می زنند و آن چیزی که پنهان نمایندگان شان می گویند کاملاً متفاوت است. مثلاً در دوره کارتر در این خاطرات، تماس های زیادی کارتر با شاه می گیرد و تشویقش می کند بمان. نماینده ها و سفیرانش می آیند، تئوری می دهند بماند تا آن دم آخر که می بینند اگر بخواهند این را خیلی نگه بدارند ممکن است تسلط آینده شان لطمه بخورد، برای آنها شاه مهم نبود، مهم این بود که منطقه را از دست ندهند. یکی از چیزهای مهم و جالبی که وجود دارد این پیغامی است که کارتر به ژیسکاردستن می دهد که رئیس جمهور فرانسه بود، دو نفر نماینده می فرستد پیش امام که دو تا پیغام دارد. خوب حالا دیگر شرایط رسیده بود به دوره ۵۷، معلوم شد این حرکتی که نظامی ها را آوردند در خیابان نتیجه نداد، هی نخست وزیر عوض کردند از هاری را آوردند، فلان کار را کردند، نشد. حالا بختیار را آوردند، امام نسبت به بختیار موضع جدی گرفت و قبول نکرد. برای آنها وحشت آور بود و آنها فکر می کردند یک چهره ملی را آوردند، و امام قاعدتاً می پذیرد، مثل این حرکت هایی که الان می خواهند در انقلاب های منطقه ای انجام بدهند. شما دیدید در قضیه مصر اینها یک مدتی نظامی ها را آوردند لای مردم، کاری هم نکردند، بعد عمر سلیمان را می خواستند بیاورند دیدند خوب مردم خیلی موضع دارند، خلاصه تا دم آخر فرستاده ویژه شان رفت مصر که در ظاهر می گفتند با مردم همراهی کند، فرستاده ویژه شان رفت و گفت نه تو بمان آقای حسنی مبارک، دیدند نمی شود، گفتند یک شورای نظامی، حالا منشأ این شورای نظامی در قانون اساسی چیست؟ معلوم نیست چیست؟ این را آوردند سر کار. آن زمان هم همین طور بود، یعنی کارتر پیغامی

که داده بود این بود که شما این قدر تخریب نکنید بختیار را و ما شاه را گفتیم برو، این پیغام آنها بود و نکته دوم این که اگر شما تخریب کنید بختیار را نظامی ها ورود پیدا می کنند، یعنی امام را در واقع تهدید به کودتای نظامی کردند. اینجا امام پاسخ جالبی داشت به این حرف که امریکایی ها اگر می خواهید که از ملت ایران حمایت کنید که در حرف های تان هست، جلوی اراده ملت ایران نایستید. بگذارید ملت ایران خودش تصمیم بگیرد. اما در مورد دخالت ارتش، پیام ایشان جذاب است و از سر قدرت. خود من هم شنیدم در ایران که بحث کودتای نظامی مطرح هست، اما اگر این کار را بکنید ما مجبوریم فتوای جهاد مقدس بدهیم، این برای آنها معنادار بود و لذا دستپاچگی شان بیشتر شد. لذا مسئله آنها در آن موقع تسلط بر ایران بود، الان هم در انقلاب های منطقه ای این طور است. نگاه ایران در انقلاب چند بعد مهم داشت که امام اتفاقاً از دورانی که در پاریس بود این را مطرح می کرد. یکی جمهوری اسلامی بود، این شعاری نبود که پس از پیروزی انقلاب امام گفته باشند، در مصاحبه ها و در صحبت های امام در پاریس همیشه تأکید بر این داشتند، یعنی یک نوع مردم سالاری دینی، یک نگاه واقعی به دین که از حالت محدود دین دربیاید به ساحت اجتماع و سیاست تسری پیدا کند، چرا؟ چون امام تجربه مشروطه را داشتند، می دانستند که مشروطه یک انقلاب نظیفی بود، واقعاً مردم قیام کردند، اما در عمل روشنفکران آمدند و برخی از غرب زده ها این را به یک سمت دیگری بردند، به تضاد با دین کشاندن. در نهضت ملی شدن نفت هم امام تاریخچه اش را کاملاً مسلط بود و می دانست چه مشکلاتی را آن زمان به وجود آورد، با شعار ملی گرایی، مصدق عملاً ستیز کرد با دین، آیت الله کاشانی را منزوی کرد و بعد هم داستان هایی نسبت به مجلس داشت و آن معضلاتی که حالا جای بحث دیگری دارد. امام تجربه شرایط منطقه ای را هم داشتند. در دهه پنجاه نهضت های مهمی در منطقه رخ داد، تقریباً شبیه همین انقلاب هایی که امروز می بینید ولی یک مقداری رو بنایی بودند، به این عمق نبودند، در مصر و خیلی کشورهای دیگر مردم به صحنه آمدند، تظاهرات کردند، اما منجر به روی کار آمدن جریان های ملی گرا شد که اساس کار آنها هم در بعد از یک فاصله کوتاهی مبارزه با دین شد؛ در مثلاً ایران ملی گرایی آمد مصدق را آورد، آتاتورک در ترکیه آمد، اینها بیشتر ملی گرای راست بودند، در مصر ملی گرای چپ آمد که ناصر بود، حتی بعدها بورقیه هم که در تونس آمد سرکار، شعار ملی گرایی چپ

می داد، ملی گرا بود، چپ هم بود. بعد هم که بن علی باز کودتا کرد آمد شعار ملی گرایی داد، حالا گرایش راست داشت. البته بن علی اسناد دقیقی وجود دارد که عضو CIA است، نه اینکه تحت تأثیر امریکا است، این عضویت آنجا داشت، خیلی دیگر وابستگی جدی پیدا کرده بود، اما همه اینها بعد از یک مدت کوتاهی با دیانت مخالفت کردند، مثلاً حتی ناصر که یک قدری فهیم تر از اینها بود، بعد از یک مدتی با جریان های اسلامی در مصر ستیز کرد مثل اخوان المسلمین، درگیر شد با آنها. آتاتورک و بقیه هم که وضع شان مشخص بود، در ایران هم همین طور، یعنی رفتار جلادانه ای نسبت به روحانیت و تفکر دینی داشتند، خیلی هم دهاتی وار عمل می کردند نسبت به مبارزه با دین، یعنی مثلاً اینکه بی حجابی را در ایران ما علنی کنیم و فشار بیاوریم، رضاشاه رفتاری که داشت خیلی سبک بود و حداقل پیچیدگی اولیه را هم نداشت. علی ای حال مسئله جمهوری اسلامی و مردم سالاری دینی یک شعار محوری برای امام بود.

نکته دوم استقلال سیاسی بود، امام مسئله نه شرقی، نه غربی را جدی پایش ایستاده بود، این مطلبی که امام به عنوان «منشور برادری» بر اساس نامه ای که یکی از آقایان نوشته بود به امام و گله هایی داشت، امام پاسخ خیلی متینی دادند و خیلی جذاب است، امروز هم خیلی به درد می خورد که خواننده بشود که محل نقاش ها باید کجا قرار بگیرد؟ ایشان فرمودند که روی مسائل اصولی گروه های مختلف وحدت دارند و باید داشته باشند، یکی اش همین نه شرقی نه غربی است، یعنی استقلال این جوری به وجود می آید، اما در بقیه شئون منهای بحث اسلام، می توانند اختلاف نظر داشته باشند. بنابراین مسئله استقلال سیاسی از مواضع مهم بود، این البته لوازمی داشت، یکی از آنها مؤلفه ضد استکباری بودن و ضد امریکایی بودن است. البته بعضی ها در دوره های پس از انقلاب هم گاهی نسبت به این موضوع شبهاتی مطرح می کردند، ما در چند دوره نسبت به این مقوله بحث داشتیم در کشور که نسبت به امریکا آیا این موضع جمهوری اسلامی دقیق هست یا نه؟ حالا بنده که تقریباً در این بیست و خرده ای سال اخیر معمولاً در مسائل پشت صحنه نظام و شورای عالی امنیت ملی بودم تمام مذاکرات بحث در این مورد را در دولت های مختلف در جریان هستم. انصافاً به یک مؤلفه مهمی که فقط رهبر انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای خیلی روی آن توجه داشتند، غالباً کم توجهی داشتند. گاهی مثلاً با یک شکلات سیاسی که در تغییراتی که در

امریکا رخ می داد یک توجهی مثلاً به ایران می کردند مثل همین حرف هایی که در این یک سال و اندی گذشته آقای اوباما به ایران داد و نامه فرستاد و اینها، دل ها را یک مقداری متزلزل می کرد و برخی فکر می کردند واقعاً این تغییر استراتژیک دارد رخ می دهد. این اختصاص به جناح راست هم نداشت، جناح راست و چپ با هم بودند. من نمی خواهم اسم ببرم از افراد، ولی در هر دو نحله من این را دیدم که تصور می کردند، در همین قضیه اوباما هم همین دو نحله بودند که فکر می کردند یک تغییر استراتژیک هست. خب خیلی زود این روشن شد که این تغییر استراتژیک نیست، این یک تاکتیک است و می خواهند آن شرایط جدی ای که استقامت و ابهت ایران را می سازد، این را از بین ببرند و در واقع امریکایی مالی کنند نه اینکه امتیاز بدهند. اگر معامله استراتژیک باشد باید هزینه استراتژیک هم بدهند. ما هیچ وقت ندیدیم، در همین بحث های اتمی هم که اصرار دارند ما مذاکره کنیم، به نظر من هیچ بحثی از یک هزینه استراتژیک نیست، نمونه اش این است که این آقای اوباما دو تا نامه نوشت به رئیس جمهور برزیل و نخست وزیر ترکیه که شما وساطت کنید در مورد مسئله هسته ای ایران. این دو نفر هم آمدند ایران، من که از اول به این قضیه مشکوک بودم به خود مسئولین برزیل و ترکیه هم این را با صراحت گفتم. گفتم اینها دنبال کلاه گذاری اند. اینها دنبال این نیستند که در این قضیه درست عمل بکنند، اما حالا اینها آمدند ایران و گفتند ما... نامه آقای اوباما را نشان دادند و خب در ایران توافق کردند، چی شد؟ ظرف دو هفته رفتند قطع نامه صادر کردند، چطور ممکن است کسی که این گونه رفتار سخیفی دارد بگوید من یک تغییر ماهوی نسبت به ایران و مسلمان ها می خواهم ایجاد کنم، همین وضع را اوباما در مصر هم رفت صحبت کرد، در ترکیه هم رفت صحبت کرد که من حقوق فلسطینی ها را می خواهم بدهم و دیدید در این زمانی که اوباما سر کار بود، بدترین فشارها به فلسطینی ها وارد شد و در ترکیه هم گفت من گوشم به اذان آشناست، از این تعارفات که در دنیای سیاست هیچ ارزشی ندارد، فقط پز سیاسی است؛ یک نوع دلچک کاری در عالم سیاست، اما پای میز مذاکره که می شود دنبال این نیستند که اگر یک معامله استراتژیک هست باید هزینه استراتژیک بدهیم. مثلاً در مورد همین موضوع تبادل سوخت، یعنی تبادل سوخت عادی که نیست، یک معامله اقتصادی عادی که نیست، مثلاً خیار چنبر که نمی خواهند معامله کنند. این یک معامله

استراتژیک است، هزینه استراتژیک را نمی خواهند بدهند، این نشان می دهد که اینها در بحث مذاکره با ایران فقط دنبال مخدوش کردن عزت اسلامی هستند. علی ای حال به نظر من در فکری که امام داشت یکی از مؤلفه هایش همین مسئله استکبارستیزی بود که در کنارش مسئله ضدصهیونیسم بودن ایران که خیلی روشن است و در دوره های مختلف هم کاملاً بروز داشته با همه تفکرات سیاسی که در ایران بود هیچ وقت از این عدول نشد و در دوره اخیر هم جدی تر شد و من فکر می کنم این یکی از نکات مهم وصیت نامه حضرت امام بود و باید هم حتماً پیگیری بشود، چون یک نوع باصلابت زیستن و یک نوع عزت اسلامی در درون این نهفته است. اگر شما به ریشه های این عصر انقلابات معاصر نگاه بکنید یک مقدار هم نقش این امور در آن مهم است، یعنی آن ابهت پوشالی که ساخته بودند، هر کدام از اینها یک ضربه ای به اینها زد. انقلاب اسلامی نشان داد این تکیه گاه به شرق و غرب خیلی وجهی ندارد. به هر حال جمهوری اسلامی ایران سی و دو سال سر کار هست، دارد کارش را انجام می دهد اینها تحریم کردند و فلان کردند، ولی کاری از پیش نبردند. یا در همین مسئله هسته ای پنج - شش تا کشور آمدند جلوی ایران نشستند منهای یک دوره ای که به نظر من خیلی درست عمل نشد و بی جهت فریب این حرف های ظاهری اینها را خوردند، ولی فوری نظام تکلیف خودش را روشن کرد خب نشستند و با اینها مذاکره کردند و زیر بار اینها هم نرفتند، حالا چه کار کردند اینها؟ اینها برای دنیا و مخصوصاً دنیای اسلام پیام داشت. جنگ سی و سه روزه و شکست صهیونیست ها پیام داشت و نشان داد آن غده سرطانی که در منطقه درست کردند قابل شکست است. شکست امریکا در افغانستان و عراق دارای پیام بود، یعنی معلوم شد اینها آن قدرتی که برای خودشان درست کردند نمی تواند دوام داشته باشد. این استقلال سیاسی خیلی چیز پرارزشی برای انقلابمان بود. نکته بعدی در این مسئله حمایت از نهضت های آزادی بخش بود، با همه طرفندهایی که آنها داشتند و تخریب هایی که می کردند، راجع به حزب الله و حماس اینها را متهم می کردند به تروریسم، ایران ابایی نداشت از اینکه بگوید من از اینها حمایت می کنم. چون اعتقاد ایران این بود که باید از نهضت های آزادی بخش دفاع بکند و این نقطه قوت بود. حالا آنها یک چیزهایی می گویند، ما از اینکه از حزب الله حمایت می کنیم که شیعه هستند یا از حماس که سنی هستند حمایت می کنیم یا امروز از مصر حمایت

می‌کنیم که سنی هستند یا از لیبی، از مردم لیبی حمایت می‌کنیم ابایی نداریم که بگوییم، چون این یک فکر استراتژیک در نظام اسلامی است.

نکته سوم اصل آزادی بود که پایه ارتقای علمی و فکری و فناوری و سیاسی و ورزیدگی انقلابی و پایه مردم سالاری دینی در همین بحث آزادی نهفته است و خیلی مهم است. حالا- من آن نکته ای که عرض کردم در مدل جمهوری اسلامی دموکراسی کاملاً براق است. آزادی باید براق باشد و نباید هیچ وقت اینها مخدوش بشود، یعنی گاهی در این فراز و فرودها و غبار آلودگی های داخلی نباید احساس کنیم این مؤلفه های اصلی زنده بودن حیات انقلاب اسلامی مخدوش شده، اینها پایه های حرکت آینده است، علت موجه انقلاب است، موفقیتش هم هست و اگر روزی اینها مخدوش بشود شما مشکلات پیدا می‌کنید، نمی‌توانید مردم سالاری دینی را محقق کنید. مردم سالاری دینی امر بسیار جدید و مهمی است. این آقای فوکویاما که خب یک نظریه پرداز نومحافظه کار است در امریکا و روی هم رفته نظریات بدیعی هم می‌دهد، من صحت و سقمش را کار ندارم چون قابل نقد است در بسیاری از امور، یک کمی حرف هایش عجولانه است، اما در عین حال جسارت این را دارد که نظریه پردازی بکند. یک مقاله ای ارائه کرده به عنوان سخنرانی با عنوان «بازشناسی هویت شیعه»، اینکه من می‌گویم روی ایران از زمانی که انگلیسی ها حتی هند را پایگاه اصلی شان برای استعمار قرار دادند، یک نگاه ریب آمیزی به ایران داشتند، هم به دلیل راه به آنجا و هم دفع رقبا و هم خود ماهیت گرایش شیعه در ایران. در این حرف آقای فوکویاما این را مطرح می‌کند. ایشان در این مقاله بازشناسی هویت شیعه می‌گوید، شیعه پرنده ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست، پرنده ای که دو بال دارد، یکی بال سبز و یکی بال سرخ. بال سبز این پرنده مهدویت و عدالت خواهی است و بال سرخ او شهادت طلبی که ریشه در کربلا دارد. این دو بال باعث شده که شیعه فناپذیر بشود. اما این پرنده زرهی به نام ولایت پذیری به تن کرده است که با آن زره قدرتش دو چندان می‌شود. «این خوب فهمیده این را». در میان مذاهب اسلامی شیعه تنها مذهبی است که به ولایت فقیه نظر دارد، یعنی فقیه می‌تواند ولایت داشته باشد، این نگاه برتر از نظریه نخبگان افلاطونی است. این نشان می‌دهد که بعضی از نخبگان امریکایی در موضوعات داخلی ایران حداقل در سطح کلان به واقعیت نزدیک شده اند، اما من در مورد سیاستمداران و

سرویس های اطلاعاتی امریکا کاملاً شک دارم که اینها فهم درست داشته باشند، چه در صحنه عراق، رفتارشان با مسلمان ها و اشتباهات عمیقی که نظامیان امریکا و سرویس های اطلاعاتی شان که گاهی بخش خصوصی داده بودند اینها را و هم در مورد ایران کاملاً نشان می دهد که تلقی دقیقی ندارند، ممکن است یک جرقه هایی در متفکرانشان باشد، ولی این رسوخ در سیستم دیپلماسی و سرویس هایشان نکرده، بعضی از این حرف های سبکی هم که آقای اوباما و این وزیر خارجه شان می زند نشان می دهد که سطح منازعه را ساده گرفتند، مثلاً- اخیراً خانم کلینتون گفته بود ما یکصد و پنجاه میلیون دلار برای این شورای نظامی مصر می دهیم که اینها موفق باشند. یعنی این قدر درک ندارند که مصر ۷۰ میلیونی با این فقر وسیعی که دارند مثلاً صد و پنجاه میلیون شما چه دردی راو دوا می کند؟ یک زمانی هم نفر قبلی شان، وزیر خارجه قبلی شان گفته بود که ما بیست و پنج میلیون دلار، نمی دونم چهل میلیون دلار می دهیم برای اینکه فقط داخل ایران را بهم بریزیم. خیلی ارزان حساب کردند ریختن داخل ایران را به هم. یعنی معلوم است درک درستی ندارند. به هر حال این نشان می دهد که هنوز هم امریکا و سرویس شان حالا CIA، پنتاگون اینها به همان تئوری قدرت نرم جوزف نای خیلی تکیه دارند، که در چهارچوب همان دموکراسی لیبرال دارد تنفس می کند، حالا البته حرف های نو دارد جوزف نای، من نمی خواهم بگویم که همه اش بی ربط است، ولی به این نکته توجه ندارند و آن ارتباط قلبی است که بین شیعیان و ولایت وجود دارد و این خیلی مستحکم می کند رابطه را. خب در حکومت دینی این رابطه وجود دارد، ممکن است دسایسی وجود داشته باشد برای تخریب، ما در دوره هایی هم داشتیم ولی به هر حال به این توجه نکردند. حالا توجه هم نکنند عیبی هم ندارد، خیلی مهم نیست. حالا مهم این است که ما با مجموعه این گذشته ای که انگلیس داشته در ایران که یک نوع چپاول گری وحشتناک بوده و دوره انقلاب که در واقع دستان اینها قطع شد، هم اینها هم امریکایی ها که نقش مهمی در دوره پهلوی داشتند، حالا ما وضع انگلیس و امریکا را در تحولات سال های اخیر و مخصوصاً در انقلاب های پیش رو در منطقه چگونه می بینیم؟ این بخش برای ما امروز مهم تر است. من نمی گویم بررسی های تاریخی در گذشته نباید انجام بشود، خیلی مهم است، چون اینها یک گراهایی را می دهد که کمک می کند به فهم شگردهای اینها در شرایط معاصر و بعضی از نقش هایی که مغفول مانده را روشن

می کند. اما مهم این است که ما امروز سرمایه گذاری کنیم بینیم جنس رفتار انگلیس و امریکا در شرایط فعلی چیست؟ چون ما با آن مواجهیم، این واقعیت جلویمان است، مطالعات تاریخی گذشته باید مؤید فهم دقیق تر شرایط امروز ما باشد. خب در اینکه در دوره پس از فروپاشی شوروی نقش امریکا به عنوان نقش اصلی شد در دنیا و انگلیس یک قدری پایین تر، مخصوصاً چون بازیگران مهم دیگری هم به صحنه آمدند، این امر مهمی است. انگلیس هم جنبه پادویی امریکا را پیدا کرد، هم یک نقش مکمل برای امریکا. در دو دهه اخیر که نگاه می کنیم و مخصوصاً بعد از فروپاشی شوروی یک تئوری مدیریت جهانی را امریکا می خواست برپاید، یک تعدادی از دانشمندان آمدند مقاله نوشتند، بیانیه دادند، مدل زیست امریکایی را به عنوان مدل برتر ارائه کردند، این ماجرای جنگ افروزی در عراق و افغانستان و لبنان و فشارهایی که به ایران می آوردند، همه اینها نشان بود که می خواستند این سیطره را کامل بکنند، در این زمینه انگلیس هم پادو بود و هم نقش مکمل را داشت. ما نقش انگلیس را در عراق در این دوره کاملاً می بینیم که نقش مکمل داشتند، مثلاً در حوزه هایی که مطالعات انگلیس از نظر اجتماعیات قوی تر بود مثل بصره و اینها را انگلیسی ها نقش مهم داشتند، یک شیطنت هایی هم می کردند، اما موفق نشدند و علت عدم موفقیت شان دو چیز بود که امروز هم هست، یکی اینکه در واقع پیچیدگی سیاسی مردم منطقه الآن خیلی نسبت به گذشته بالا رفته. اینها دارند مقایسه می کنند با دهه ۵۰. دهه پنجاه این پیچیدگی سیاسی وجود نداشت، ما در دهه پنجاه یک مدل های تجربه شده ای مثل ایران نداشتیم و مخصوصاً این وضعیت فساد حکومت هایی که تحت عنوان ملی گرایی سر کار آمده بودند این زدگی ایجاد کرده بوده و خیلی از دلایل دیگرای که جای بحثش الآن نیست. انگلیسی ها با همان تئوری آمده بودند یک دسایسی هم داشتند روی قبایل مختلف در درون بصره پیاده می کردند. اما آن بیداری اسلامی نقش مهمی داشت، نگذاشت. البته در اینجا به نظرم استراتژی جمهوری اسلامی خیلی مهم بود. یعنی در شرایطی که عراق کاملاً در تیول امریکا قرار گرفت، ظرف مدت بیست روز عراق اشغال شد، آن چند تا کشوری هم که یک مقدار حرف می زدند مثل روسیه و فرانسه و آلمان به استغفار افتادند، یعنی می گفتند آن زمان آقای رئیس جمهور فرانسه شیراک بیست بار تماس گرفته بود که با بوش حرف بزند او جواب نمی داد، حالا نمی دانم این درست است یا

نه؟ در رسانه‌ها آمده بود. ولی در صحنه واقع هم همین را دیدیم کشیدند کنار، هم روس‌ها کشیدند کنار، هم آلمان‌ها، هم فرانسه. در میدان چه کسانی بودند؟ امریکا نقش بزرگی داشت، صد و چهل هزار سرباز در عراق داشت. انگلیسی‌ها نقش دوم را داشتند و یک مشت کشورهای دیگر مثل استرالیا و اینها را هم یک چیزهایی کمک می‌کردند که بگویند جمعی هستند. تنها کشوری که جلوی اینها ایستاد ایران بود، آن هم به خاطر همان استراتژی‌ای که باید به مسلمان‌ها کمک بکند، خیلی هم به ما فشار آوردند، یعنی گاهی می‌شد از زبان دوستانمان در منطقه گزارش‌هایی می‌آوردند که چند روز دیگر به ایران حمله می‌شود. چند تا نقطه رو می‌زنند. گاهی بعضی افرادی که تجربه سیاسی زیادی هم نداشتند گول این حرف‌ها را هم می‌خوردند، شلوغ می‌کردند در داخل، اما خب رهبری هوشمند در ایران، سیاستمداران قابل اینها را فهمیدند، اینها را کاملاً جدا کردند و دیدند که کاری هم نشد یعنی نمی‌توانستند با ایران مواجه شوند.

چون ایران حریف سختی بود، با ملاحظه باید وارد می‌شدند، منتهی می‌خواستند دل‌ها را خالی کنند. اما به هر حال در این دوره ما برایمان کاملاً روشن است که اجمالاً امریکا نقش اول را برای مدیریت جهانی دنبال می‌کرد، انگلیس هم یک نقش پادویی و مکمل داشت. در تئوری استعماری مدرن که البته الآن خیلی اش‌کج و معوج شده و شکست خورده، چند تا هدف را آنها دنبال می‌کردند، آنها به جای تسلط نظامی «اینها نکات مهمی است که الآن باید بهش توجه کنیم» چند مؤلفه دیگر را برجسته کردند که اینها البته در حرف‌های استراتژیست‌هایشان هم هست که جدای از حرف‌های پنهانی که دارند، حرف‌های علنی‌شان هم این را می‌گوید. یکی اش تأثیرگذاری فرهنگی است، این هم چند مؤلفه دارد یکی تغییر باورهاست. از زمانی که بحث ۱۱ سپتامبر رخ داد این یک قدری شدیدتر شد که بیابند فرهنگ‌های منطقه‌ای را تغییر بدهند و یک نوع اسلام کم‌خاصیت و بی‌خاصیت که امام همیشه می‌گفت این اسلام امریکایی است و با آن مبارزه می‌کرد، این را برجسته کنند؛ حالا در کتاب‌های درسی و در رسانه‌ها، خب یک کارهایی هم کردند و البته برخی از کشورهای اسلامی هم تحت فشار آنها تمکین کردند، مثل همین شاه تونس، شاه باید به او بگوییم دیگر، چون این قدر ریاست جمهوری اش طولانی شد که مثل شاه شد. این واقعاً فشارهایی که می‌آورد در غرب کمتر می‌آوردند، حالا گاهی مسئله حجاب را حساسیت دارند، این بیشتر از بقیه فشار

می آورد یا برخی از کشورهای دیگر مثل مراکش یک جور یا در بعضی از کشورها حتی در سعودی ها. یک نوع مناقشاتی را اینها تعریف کردند که بیشتر فرسایش می کرد که متزلزل کننده اراده مسلمان بود که اینها به هم وصل نشوند، یکی از اسنادی که مؤسسه واشنگتن منتشر کرد که خیلی جالب بود و جنبه دینی نداشت، جنبه منطقه ای داشت، آنجا توصیه کرده بود که کشورهایی که در حاشیه خلیج فارس هستند اکثراً با هم مشکل دارند. ما نباید بگذاریم دو تا حادثه رخ بدهد: یکی اینکه این کشورها با هم بشوند، حالا- خودشان شورای همکاری خلیج فارس را درست کرده بودند، منتها فلشش به سمت ایران بود، کارایی نداشت. دوم اینکه اینها به هیچ وجه با ایران نباید همکاری شان درازمدت بشود، یک مناقشه فرسایش برانگیز را طراحی کردند. مناقشات دینی و فرقه ای هم همین طور. چه بلوایی اینها به پا کردند سر جنگ شیعه و سنی، مخصوصاً در عراق شروع شد، بعضی از این آخوندهای درباری را هم آوردند پشت تلویزیون و همین هایی که الآن بعضی هایشان رفتند مصر و خیلی انقلابی دیده می شوند، چه فشاری آوردند به خاطر مسائل شیعه و سنی و درگیری ها که خب تدبیر شد، ولی می توانست یک فتنه بزرگ بشود. پشت آن ما اطلاع داریم سرویس امریکا و سرویس شوروی، ما یک خبری داشتیم حدود ۵، ۶ ماه قبل از اینکه جریان فتنه شیعه و سنی را راه بیاندازند در رسانه ها، یک خبر محرمانه بود که همین آقای خلیل زاد که سفیر امریکا بود در عراق یک جلسه ای گذاشته بود با سران معارضة عراقی که بیشتر جنبه القاعده و اینها را داشتند و به آنها گفته بودند - خلیل زاد گفته بود - ما به شما کمک می کنیم؛ سلاح، پول، اینها شرطش این است که شما سلاح تان را ببرید به سمت شیعیان در داخل عراق و سمت ایران. این اطلاع را ما ۵، ۶ ماه پیش از متن جلسه شان داشتیم. اتفاقاً به آنها پیغام هم دادیم که ما فهمیدیم که شما چنین کاری کردید ولی اینها بعد از یک مدتی علنی اش کردند و کلید خورد این مسئله. نکته دیگری که این مناقشاتی که جنبه در واقع فرسایشی داشت، جزء همین کارهای فرهنگی اینها بود، یک نوع مساوی سازی مسئله جهاد و تروریسم در تئوری آنها بود که خب نمونه هایش را شما زیاد دارید، حالا- من باز نمی کنم، یک نوع مشابه سازی بین نظام جمهوری اسلامی و بعضی از کشورهای دیکتاتوری بود؛ در دوره دوم خرداد یک مذاکراتی با ایران باز شده بود که اصلاً جمهوریت و اسلامیت با هم سازگار نیست، از این حرف هایی که یک

مقدار ابتدایی است ولی به هر حال در داخل دامن می زدند. الآن هم که شما در صحنه بین المللی می بینید، می بینید که به اینها دامن می زنند، قصدشان این گونه موازی سازی سازی هاست که به هر حال نقش رسانه ها در این شرایط خیلی پراهمیت است که باید استفاده کرد از آنها. یک بخش دیگری از کار فرهنگی که انگلیسی ها در آن نقش جدی داشتند، این تجدّد گرایی و ملی گرایی مفراطی بود که از وقتی که انگلیسی ها پایشان به ایران وارد شد، این را دامن زدند. حالا درباره دهه پنجاه گفتم، در دوره های مختلف چه کردند، در مشروطه وضع ایران همین شد، یعنی انقلاب اصیلی بود اما ملی گراها آمدند و یک وضعیت...

حتی در ملی شدن صنعت نفت مصدق دو اشتباه مهم کرد که به نظر من خیلی استراتژیک بود، یکی نسبت به مذهب و آیت الله کاشانی بی مهوری کرد و خیلی صریح می گفت شما بفرمائید خانه تان. یک چند نفری به او مراجعه کردند و این توصیه می کرد گفت بفرمائید خانه تان. حالا سر کار آمدن خود مصدق به وسیله آیت الله کاشانی بود، او مردم را بسیج کرده بود، اما این فوری او را گذاشت کنار. نکته دوم مسئله اشتباهی بود که در مورد انحلال مجلس داشت، این آمد طایفه خودش را از مجلس از فراقسیون کشید بیرون، اینها استعفا دادند و بعد هم گفت رفراندوم می گذاریم، دو هفته بعد هم کودتا شد، وقتی مجلس در ایران نبود شاه از فرصت استفاده کرد و کودتا کرد. بنابراین این نقش ملی گراها خیلی مهم بود. پس از انقلاب هم ما همین مسئله را داشتیم، یعنی ملی گراهایی بودند که بعد از یک مدتی هر چند آن موقع یک زمانی در مبارزه هم بودند ولی خیلی زود راهشان را از امام جدا کردند. من یادم هست که در آن زمان هم مرحوم بازرگان که حالا جزء ملی گراهایی بود که با اسلام آشنایی داشت، البته من نسبت به تفکر ایشان نسبت به اسلام خیلی نقد دارم، یعنی آن جنس تفکر که از آنها «مطهرات در اسلام» درمی آید، این تفکر بیشتر پوزیتیویستی از اسلام است، این یک تفکر مبنایی نیست، همین اشکالی که چپ گراها در ایران کردند در برداشت از اسلام از آن آرمان مستضعفین درآمد و همین منافقین و اینها از این طرف انجام دادند. اینکه با یک حدیث آدم بیاید به یک نظام اشتراکی برسد، این پابرهنه وارد شدن در عرصه اسلام است. در دوران پس از انقلاب هم ما این مسئله را داشتیم، البته امام خب خیلی سخنان بلیغی در این زمینه داشت که خیلی روشنگر بود برای توده ها. یکی از کارهایی که در زمان پهلوی

انجام شد و گاهی هم ما بعد از انقلاب می دیدیم عرب زدایی بود و خلاصه اصالت دادن به گذشته که معلوم نیست جنبه عقلائی اش چی هست؟!

بیشتر به نظر من دنبال دفع اسلام بودند برای این کار؛ یعنی به عنوان عرب ستیزی می خواستند با اسلام ستیز کنند، رویشان نمی شد اینجایش را عمیق می کردند. این هم از اشتباهات بزرگ بود؛ یعنی یک قصدی را دنبال می کردند. پس از انقلاب هم این بود البته خارج نشین ها بیشتر به این دامن می زدند، مثل این پان ایرانیست ها و اینها که خب بعضی از کتاب هایشان و مجلات شان هم به ایران می آمد. در واقع این ملی گرایی بسیط یک عامل تفرقه در دنیای اسلام می شد؛ یعنی امام تئوری اش این بود که ما اسلام را اصل قرار می دهیم، حتی در آن زمانی که یک مصاحبه ای در پاریس با آقای هیکل داشت امام، هیکل از ایشان پرسید جنس جنبش شما چیست؟ امام گفت جنس جنبش ما از جنس صدر اسلام است، ما دنبال اسلام هستیم؛ یعنی فکر امام یک پوشش وسیع منطقه ای اسلامی بود، این موضوع را ملی گراها می آمدند خفه می کردند در داخل. خب به طور طبیعی کشورهای دیگر اسلامی هم دنبال خودشان بودند، لذا آن خطی که باید وحدت اسلامی را دنبال می کرد را از بین می بردند. این ناسیونالیزمی که امروز هم گاهی در داخل ایران به صورت روستایی مطرح می شود، از همین جنس است؛ یعنی آدم نمی فهمد که این فایده اش چیست برای شرایط فعلی ایران؟ یعنی چه نفعی ما می بریم؟ اصولاً به نظر من بازگشت به تئوری ناسیونالیزم، یک حرکت ارتجاعی است. قطعاً نه با آرمان های امام تطابق دارد، نه با شرایط عصری ما. ما امروز با عصر انقلاب ها در منطقه مواجه هستیم، این را باید کاملاً درک کرد، این یک چیز ساده نیست. عصر انقلاب هاست. ریشه ها و تحلیل این انقلاب ها البته خیلی مهم است و الآن وقتش هم نیست ولی خیلی مفصل است، باید هم حتماً در نشست های دانشگاهی تحلیل بشود که ریشه های این چیست؟ ولی به نظر من ۳ عامل مهم در این قضیه هست، شما در همه این کشورهایی که الآن انقلاب می شود کالبد شکافی کنید سه جنس را می بینید. یکی اش دیکتاتوری و نبود آزادی است و یک نفر عدم تغییر. مثلاً رئیس جمهور یک کشور است، ولی سی و خرده ای سال می ماند، همین در لیبی چهل و خرده ای سال مانده، ظاهرش هم می گویند جمهوری است، جمهوری خلقی است، ولی خب این چه جور است که شما عوض نمی شوید؟! یا در مصر، یا بن علی در تونس؛ یعنی یک نوع

دیکتاتوری است، ولی لعاب دارد. حالا بعضی هایشان هم مثل بحرین سلطنت نشین اند. در یمن جمهوری است، در مصر جمهوری بود، در تونس جمهوری بود، الآن در کشورهایی مانند لیبی هم همین جور است ولی خیلی فرقی نمی کند با سلطنتی، دوام دارند، آقایان هستند، بعد هم به مرور فکر آقازاده هایشان هم افتادند که این جوان ها را بیاورند، در مصر آقا جمال را می خواستند بیاورند، در یک جای دیگر این پسرش سیف الاسلام را می خواست بیاورد و دیدیم دیروز یکی از این صاحب نظرهای لیبی مصاحبه کرده بود گفت این سیف الاسلام نیست، این سیف علی الاسلامه؛ یعنی جنسش این جور است. حالا اینجا نشان می دهد که آن تئوری مردم سالاری دینی ای که امام رویش پافشاری داشتند، رهبری رویش پافشاری دارند، چقدر مهم است. من یک زمانی یادم هست آقای هاشمی رفسنجانی که رئیس جمهور بودند، یک عده ای برای اینکه خیلی مثلاً صحنه گردانی کنند و حرف های خوش بزنند که مسئولین خوش شان بیاید، آمدند یک سر و صدای رسانه ای کردند که قانون اساسی را عوض کنید، دو دوره کم است، یک عده ای می توانند بیایند بیشتر بمانند ولی رهبری انقلاب در آذربایجان سفر داشتند، همان جا گفتند قانون اساسی تغییر نمی کند، باید افراد تغییر کنند و این خیلی مهم است. شما الآن می بینید که چقدر اثر دارد. همین که مجلس افرادش تغییر می کنند، رئیس جمهورها می آیند دو دوره و بعد تغییر می کنند، این یک حیات دادن به نظام اسلامی است. حتی در دوره دوم خرداد هم آقای خاتمی که بود، باز یک حرکت هایی به وجود آمده بود و احزاب دولتی ای تشکیل شده بود که می خواستند به یک جنس دیگری باز این را تداوم بدهند. این هم غلط بود. هیچ وقت احزاب دولتی نقشی در حاکمیت نمی توانند داشته باشند، این مرده خوری است؛ یعنی دولت ها معلول احزابند نه احزاب معلول دولت ها، این همان جنس چیزی می شود که در این کشورها رخ داده و باید نسبت به این قضیه حساس بود؛ یعنی دولت ها زاینده احزاب هستند. نکته دومی که در انقلاب های منطقه ای الآن ما مشاهده می کنیم، فساد است، مخصوصاً فساد اقتصادی. شما می بینید می گویند مبارک ۷۰ میلیارد دلار پول آورده، خب این چیز عجیب و غریبی است. یا در مورد بن علی می گویند ۴۰ میلیارد دلار، با آن وضع اسف آوری که در مصر و تونس هست. به نظر این شاه ما مسکین بود نسبت به اینها!! این ۷۰ میلیارد دلار در مصری که مثلاً ۲ میلیون آدم در قبرستان ها زندگی می کنند؛ یعنی جا ندارند. من خودم رفته بودم می خواستم سر قبر مرحوم عبدالباسط بروم در همان قبرستان، تا رفتم وارد شدم دیدم از توی این مقبره ها هفت، هشت، ده نفر آدم ریختند دنبال ما پول می خواستند، اینقدر فقر در آن جا زیاد بود. خب در این شرایط و این وضع...

فساد اداری سنگین و فقر. در اکثر این کشورها شما این را می بینید که انقلاب شده. البته همه جا یک سنخ نیست؛ یعنی سطح توقعات متفاوت است. اینکه رهبری هم راجع به مبارزه با فساد تأکید زیادی می کنند، این یک امر بسیار حیاتی است. البته من فکر نمی کنم این روش هایی که متعارف در کشور ما هست دقیق باشد، این پاسخگوی رهبری نیست. این یک مطالبه ای بود که رهبری از قوای مختلف داشتند، همین طور جلساتهش ادامه پیدا کرد، نمی گویم هیچ کاری نکردند ولی آن حرکت به وجود نیامد. نکته سومی که مهم هست، وابستگی به آمریکا و غرب و عدم استقلال، مخصوصاً این مسئله همکاری با صهیونیسم خیلی مردم منطقه را عصبانی و تحقیر کرد. البته این کشورها وضع متفاوتی دارند، مثلاً مصر و تونس و بحرین در جریان

غرب گرایی و تکیه بر امریکا خیلی پیش رفتند، پایگاه بزرگی به امریکا دادند در منطقه شان، برخی کشورها هم مثل لیبی که قذافی با سرهنگ جلود و اینها کودتا کردند، انقلاب اسمش بود ولی کودتا کردند و یک کودتای چپ سوسیالیستی بود، جنسش از آنها متفاوت بود. البته ضد آمریکایی بودند، این را ما نمی‌کنیم ولی تکیه شان به شوروی بود؛ یعنی استقلال به آن معنا نداشتند، به امریکا تکیه نداشتند، به شوروی تکیه داشتند. به همین دلیل برخی از مبارزین زمان شاه در کشور ما مثل شهید محمد منتظری و اینها، به آنها کمک می‌کرد. من یادم هست بعد از انقلاب کتاب «سبز» قذافی را «حالا نمی‌دانم الان هست تو دسترس افراد؟» یک قدری خنده دار هم بود کتابش. یک کتاب نوشته بود مثل کتاب «انقلاب سفیدی» که شاه نوشته بود، حالا- یک قدری مترقی تر؛ این شده بود مانیفست لیبی، اینجا پخش می‌کردند در داخل ایران همان اوایل انقلاب، ولی خیلی جایگاهی نداشت، چون سطح نخبگی در ایران خیلی بالا-تر از این حرف‌ها بود که این کتاب گل کند. ایران یک کشوری بود که علما و دانشمندان و اینها بودند، الان هم همین طور است، یعنی سطح نخبگی در ایران بالاست. اینکه گاهی مشاجرات مختلف فرهنگی و سیاسی داخل ایران هست، این نشان می‌دهد که نخبگی در ایران سطحش بالاست، حرف دارند. این طور نیست که سکوت کنند. البته این وابستگی ای که اینها داشتند به شوروی، بعد از یک مدتی این به غرب کشیده شد در لیبی، مخصوصاً سر قضیه اتمی که با فشار آمریکا و اینها و آن موشکی که زد به کاخ قذافی و او هم در رفت. آن هم داستان شنیدنی ای دارد. وقتی می‌خواستند موشک را بزنند به کاخش، ۵ دقیقه قبلش به قذافی پیغام دادند ۵ دقیقه وقت داری از اتاقت بزنی بیرون. این همین جور پابرهنه آمد وسط کاخ و سوار یک وانت شد و رفت و ۵ دقیقه بعد در کاخش را زدند. این باعث شد کل امکانات هسته ای که داشت، سوار کشتی کرد و فرستاد برای امریکایی‌ها؛ یعنی خفیف کرد خودش را، و از آنجا دیگر ارتباطات غرب با او برقرار شد و بعضی از حرف‌هایی هم که می‌زد در منطقه، معلوم نبود اصلاً اساسش چیست؟ یک روز این وری حرف می‌زد، یک روز آن وری حرف می‌زد ولی مهم آن دیکتاتوری ای بود که به عنوان خلق... البته اکثر کشورهای سوسیالیستی این بیماری را دارند. استالین آدم می‌کشت به عنوان خلق تا کشورهایی که در اروپا به عنوان سوسیالیستی بودند، اینها عوض نمی‌شدند. همه یک حزب داشتند، حزب خلق، همین جور مانده بودند، این هم

این بیماری را داشت. البته من این را عرض بکنم ما نمی خواهیم بی عدالتی بکنیم. در زمان جنگ، لیبی یکی از کشورهای بود مثل سوریه، جزء معدود کشورهای بود که به ما در جنگ کمک می کردند، یعنی بقیه کشورهای عربی که سرشان را زیر انداختند و رفتند طرف صدام، همین طور در خلیج فارس و کشورهای دیگر، دو سه تا کشور بودند که یک کمکی می کردند، همین آقای قذافی هم یک کمک هایی کرد و از نظر سیاسی هم کمک می کردند. آن جا موضعش درست بود، ما نمی خواهیم بی عدالتی کنیم. اما رفتارهای دیگرش این طور بود؛ یعنی یک دیکتاتوری ای که واقعاً قابل توجیه نبود و حادثه امام موسی صدر که هنوز هم معلوم نشد چه کار کرده ایشان را. البته یک مقداری مکشوف شده برای ما، ولی نشان می دهد که رفتار ایشان، رفتار در چهارچوب متدلوژی عقلانی اسلامی نیست. بدتر اینکه یک مرتبه از جریان چپ، گرایش پیدا کرد به غرب و در کل این مشکل سوم که وابستگی است. این کشورهایی که در حال انقلابند، این سه مسئله را دارند. این انقلاب های عصری ای که ما آن ها مواجهیم، این سه تا موضوع با هم شده، در همه این کشورها انقلاب صورت گرفته و این خیلی مهم است. باید به این انقلاب های معاصر توجه کرد. اینها از دوره ناسیونالیزم و چپ گرایی گذر کردند، این دوره ها تمام شده. به قول بعضی از متفکرینی که در کشور ما بودند و اهل فلسفه بودند در همین دانشگاه تهران و نظریه می دادند، حالا گاهی در موردشان جفا می شد که یک نگاه هایدگری را بیشتر با نگاه بومی عجین می کردند، خلاصه هر دوره ای یک اسمی دارد، حول یک اسمی می چرخد، حالا- ما هم می گوئیم مثلاً هر دوره ای یک اسم اعظم دارد، هر دوره ای یک اسمی دارد، یک نقطه براقی دارد. دوره ناسیونالیزم مال چند دهه قبل بود، دوره چپ گرایی هم مال چند دهه قبل بود، الآن اصلاً از فضای تنفسی انقلاب های معاصر، این دو تا عبور کردند، یک نوع بیداری اسلامی که انقلاب اسلامی در آن نقش داشت، نقش مهم داشت، بُعد مهمی هست. اینکه ما از ناسیونالیزم بسیط و بی سر و ته گاهی در ایران حرف می زنیم، به نظر من یک کار عبثی است، این کار درست مثل همین تظاهراتی است که ۲۵ بهمن به عنوان حمایت از مصر و تونس انجام دادند، خب اگر می خواستید این کار را بکنید باید نتایجش را هم می دیدید، واقعاً حمایت از مصر و تونس بود یا یک نوع تخفیف کردن بود. این ناسیونالیزم هم از این جنس است، ناسیونالیزم بسیط بی سر و ته که به نظر می رسد که بازی در میدان حریف است هر دو، منتها این جور که ما می بینیم صحنه را، بازی در میدان حریف است. علی ای حال در تئوری استعماری مدرن گفتیم تسلط نظامی تبدیل شد به یک نوع تسلط فرهنگی و تغییر باورها که عرض کردیم تجددطلبی. ملی گرایی ظاهری را که عرض کردیم یک نوع غرب زدگی و بزرگ کردن قدرت علمی دنیای غرب است که البته از جهاتی وجود دارد و ما نفی نمی کنیم، اما تلاش برای اینکه این تبدیل به یک پدیده باختر روح بشود و عدم تسلط نفسانی بشود، این را دنبال می کنند که البته در کشور ما خیلی بُردی نداشت؛ به خاطر اینکه یک حرکت های نو و خوبی در تکنولوژی های مدرن و علمی در ایران، دانشگاه ها انجام دادند. نکته چهارم ایجاد نحله های بی خاصیت و مزاحم است؛ این روش انگلیسی بود، در گذشته هم وجود داشت، الآن هم دارد، مثل باییت و بهاییت و این اسماعیلیان و آقاخان و اینها را دامن زدند. برخی از نحله های صوفیه؛ البته همه را نمی گوئیم؛ برخی از نحله های صوفیه، ما اطلاعاتی که از گذشته هم داریم، اینها را انگلیسی ها در آنها نفوذ داشتند. این برخی از جریانات صوفیه که من اسمش را گذاشتم بوق علی شاه ها، از اینها از گذشته اطلاعاتی هست که با اینها انگلیسی ها ارتباط داشتند، مرتبط بودند. چرا؟ دو تا خاصیت داشتند: اول اینکه این صوفیه ها می آمدند این آخوندها را کنار می گذاشتند، می گفتند این روحانیت چون سخت است، کار آخوندی وقت می خواهد، یک ۴۰-۳۰ سال مرارت می خواهد تا یک نفر مجتهد بشود. این

صوفیه ای ها می گفتند اینها اهل شریعت اند، ما اهل طریقتیم و حقیقت، بنابراین آسان می شد. حالا چه طوری فهم کنیم

که آقا اهل طریقت و حقیقت هست، دو تا حرف خارق العاده ای می زد «خیلی هم عجیب نیست» مرید به وجود می آورد. این مرید هم طوری می شد که دیگر هر حرفی این مرشد می زد، کأنه وحی منزل است. این انگلیس این را نیاز داشت که اول از طریق پهن کردن تسلط دینی به وجود بیاید، بعد هم آرام آرام آن حرف های سیاسی شان را به مرشد بدهند که بگویند و این رخ داد. من جعل صوفیه را در این وادی می بینم که البته اطلاعاتش هم موجود هست. نکته بعدی جایگزینی مهم این جریان بابت و بهائیت و خرقه پوشی است این جعل صوفیه که نقطه اشتراک همه شان مبارزه با روحانیت بود. اخیراً یک کتابی به دست من رسید حالا من اسمش را نمی گویم، مطالعه هم کردم اجمالاً، این آقا معتقد است که مبدأ ارتباط با امام زمان دارد، مفصل هم هست. سخنانی هایش را چاپ کردند و فرستادند برای من. عده ای هم دور خودش جمع و جور کرده از جریان های مختلف، ایشان معتقد است شفا می دهد، ارتباط با خود حضرت دارد. خب به او ایراد گرفتند «در این کتاب آمده» که از خود امام زمان روایت هست که زمان غیبت شما رجوع کنید به روات احادیث ما. خب شما چه می گویند؟ شما مگر فقیهید؟ این جواب داده، گفته روات احادیث که فقها نیستند. مگر آن نواب چهارگانه خاص، آنها فقیه بودند؟ حالا می دانید چه جور در واقع شیطنت آمیز حرف زده. در زمانی که امام حی و حاضر وجود دارد که این متدلوزی فقهی وجود ندارد. آنجا آقا وجود دارد خب من از این شخص سؤال می کنم. مگر در صدر اسلام ما فقاهت این جوری داشتیم یا در زمان امام علی (ع)؟ وقتی امام معصوم وجود دارد، مطالعه می کردند و هر جا اشکال داشتند می رفتند می پرسیدند. چون آن دیگر خالی از خطاست. در زمان غیبت که وجود ندارد ما باید یک متدلوزی در علم اصول و فقه داشته باشیم که تقریب پیدا کنیم به حقیقت. این یک شیادی است به نظر من. اما نتیجه این شیادی چیست؟ نتیجه اش این هست که این فقها، جانشینان نیستند. این که امام فرمود: «فارجعوا الی روات احادیثنا»، این فقها نیستند!! اینها همه شان در اینکه روحانیت را کنار بگذارند مشترکند. این نحلّه امام زمانی ها و این چیزهایی که درست کردند که غالباً هم آدم های عوامی اند، هم شیادی دارند هم عوامند. حالا فرض کنید این فقها نیستند، به چه کسی رجوع کنیم؟ شما که دکان و مغازه دارید؛ یعنی سواد درست و درمانی ندارید که ما بتوانیم به شما مراجعه کنیم و شما اشباع کنید سطح نخبگی جامعه را. آن فقیه یا مرجع تقلید عمری را در

تأملات علمی، دیانت و معارف اسلامی گذاشته، تازه با احتیاط حکم صادر می‌کنه. شما می‌گویید من یک خوابی دیدم یا یک مکاشفه ای دیدم. مکاشفه حجت برای رفتار فردی هم نیست، شما چطور می‌توانید برای اجتماع... حتی اگر مکاشفه داشته باشید، چه حجتی دارد؟ یعنی اگر به آنها رجوع نکنیم به چه کسی رجوع کنیم؟ شماها که هیچ حجیتی ندارید. خلاصه این حرف‌ها نه مکتب امام است، نه مکتب مرجعیت است. اینکه امام می‌فرمود اسلام جواهری، برای بسته شدن این مغازه‌هایی است که خیلی سفلگی درش وجود دارد؛ یعنی حدش واقعاً حد ایران نیست. ایران با این همه خواجه نصیرها و علامه حلّی‌ها و مراجع بزرگ، این حرف‌ها چیست در آن می‌زنند. اینها مال در و دهات و گوشه‌های هندی است که یکی از این حرف‌ها بزند ممکن است دورش جمع بشوند. مال ایران نیست، ایران مهد تفکر و معارف اسلامی بوده، با یک ساختار قوی‌ای در حوزه. امام همیشه توصیه می‌کردند من با تواضع به جوان‌ها می‌گویم توجه به حوزه‌های علمیه، به مراجع داشته باشید.

برای همین خطرات. مسئله مهم دیگری که من فکر می‌کنم انگلیسی‌ها پایه‌گذاری کردند، یک جایگزین بود که ما کمتر رویش کار کردیم. البته اسماعیل راین و اینها یک مقداری کار کردند ولی آن‌طور که باید و شاید کار نکردیم. جایگزینی که آنها داشتند فراماسونری بود و ما روی این قضیه توجه نکردیم. این فراماسونری یک جریان پشت‌صحنه است، یعنی رو، کار نمی‌کند. این لژهایی که اینها داشتند، مثل لژ ابن سینا و اینها که اکثر رجال پهلوی در آن بودند. چرا این را به وجود آوردند انگلیسی‌ها؟ کار انگلیسی‌ها بود. و می‌خواهم بگویم این روش‌های انگلیس از نظر فرهنگی، چیزی است که ما باید خیلی روی آن عمیق‌تر بشویم تا بعضی از شیطنت‌های سیاسی‌ای که آنها می‌کردند. خب چرا این کار را می‌کردند؟ به نظر من تفکر ماسونی، هم بُعد نظری داشت، هم بعد سیاسی. از بعد سیاسی وابستگی خُصّص به انگلیس بود؛ یعنی اکثر کسانی که در این نحله‌ها و این لژها بودند، با انگلیس ارتباط داشتند. گاهی هم خرّقه‌پوشی را رایج می‌کردند، مثلاً اقبال خرّقه‌پوش بود، مثلاً صوفی مآبانه بود کارهایش، ولی خب حالا در لژ هم بود. از لحاظ نظری به دنبال یک تئوری دینی جایگزین تفکر روحانیت بودند. چه بود این تفکر جایگزین‌شان؟ مشترکات دینی، همه دینی، مشترکات دینی را پایه‌گذاری کنند. تفکر ماسونی این جور بود؛ یعنی به جای اینکه ما روی تفکر دینی خودمان با متدلوژی خاص کار کنیم، مشترکات را مبنا قرار دادند. این در واقع یک نوع جایگزین کردن فرهنگ تمدن غربی بود با یک لعاب دینی و اتفاقاً این هم چیز حساسی است، باید به آن توجه کرد. بعضی از حرف‌های همه دینی و این حرف‌هایی که می‌زنند، این به اینها می‌خورد؛ یعنی ماسون‌ها و لژهایشان دنبال این نبودند که روی

یک فکر اسلامی کار بشود، مشترکات را ببینیم چیست. نکته مهم دیگر که باید عرض بکنم، دامن زدن به اختلافات قومی بود. این خط انگلیس ها بود، البته از اول انقلاب بود، در این شرایط حساس منطقه ای که عصر انقلاب هاست، کشورها چند قسم شدند: یک قسمش کشورهای غربی و آمریکا و انگلیس هستند، نگاه اصلی آنها حفظ این دیکتاتورهای وابسته است، اما شعار دموکراسی خواهی می دهند و حرکت در واقع ریاکارانه ای را دنبال می کنند. یک بخش آن کشورهای دیکتاتوری مرعوب منطقه است که اینها دست و پا دارند می زنند که همین را نگه بدارند که نوبت به اینها نرسد. یکی هم صهیونیست ها هستند که به شدت نگرانند و اینها اتاق فکر درست کردند با لابی منطقه ای و غربی که نگذارند این انقلاب ها موفق بشود. در این میان فقط ایران است، البته یکی، دو تا کشور دیگر هم هستند که مختصر تلاشی دارند می کنند، اما حمایت ایران از مردم منطقه کاملاً جدی است. ما از مردم سالاری در منطقه دفاع می کنیم، این را مهم می دانیم و ارزشمند هست این برای منطقه و معتقدیم دیکتاتوری های وابسته هم عمرشان سر آمده. دست و پای بی خود دارند می زنند. اما اینجا نکته ای هست: ما اطلاع داریم «این تحلیل نیست» ما اطلاع دقیق داریم آمریکایی ها به خاطر این موضع ایران بسیار عصبانی اند و دنبال مسئله سازی هستند، مخصوصاً در بین اقوام که بتوانند یک مشابه سازی بکنند و قدرت حمایت ایران از انقلاب ها را سست کنند. این اطلاعی است که ما داریم که آنها دنبال یک چنین چیزی هستند. البته این تئوری آنها یک مقدار عوامانه است، چون اقوام و افراد انقلابی و ملی از پیچیدگی ذهنی خوبی برخوردار هستند و ابزار دست آمریکا نمی شوند. آن کشورهایی که سال ها تکیه کردند به آمریکا مثل مصر و تونس و کشورهای دیگر ببینید به چه روزی اینها را انداختند، کدام وعده شان را عمل کردند؟ حالا اینها که اصلاً از دور دارند یک لبخند می زنند. اما به هر حال آنها می دانند ملت ایران راه خودش را یافته، یک رهبری هوشمندی انقلاب را دارد هدایت می کند ولی به چند تا عوام و ناشی هم نیاز دارند که بتوانند یک کاری بکنند، با استفاده از رسانه ها بتوانند این را مستمسکی بکنند. این شگرد انگلیسی ها و آمریکا در شرایط فعلی است. نکته قوی این است که دوستان و همه افراد اندیشمند بشناسند شگرد اینها را، این نکته ای که عرض می کنم اطلاع است، نه تحلیل. آنها دنبال این هستند و باید این را به جامعه شناسانند. ما شگردهای امروز انگلیس و آمریکا را باید بهتر بشناسیم که چه می خواهند بکنند و برای آن فرمول بندی داشته باشیم. یک نکته آخری هم عرض بکنم و آن این است که حالا همه این شگردها را انگلیس و آمریکا دارند، اما در یک نگاه کلی چه در عهد قاجار، چه در عهد پهلوی و رفتارهایی که امروز مخصوصاً در مقابل این انقلاب های عصری ما دارند، یک تفاوت ماهوی دارد؛ در آن زمان رفتار انگلیس و آمریکا، رفتار فعال بود؛ یعنی تصمیم گیر بودند در حوزه سیاست، در حوزه امنیت، در حوزه فرهنگ تصمیم می گرفتند، فعال بودند. اما امروز کاملاً به عکس است، منفعلند، دست و پا می زنند، یک روزنه باید پیدا کنند. این تغییر مهم است، نه فقط در کشور ما، در کشورهای دیگر هم همین طور است. شما در مصر ببینید اینها نقش فعال دارند یا منفعل، با اینکه آن جا هنوز پایگاه آمریکا و انگلیس خاتمه پیدا نکرده اما هر شگردی که به خرج می دهند، این دانایی جوان ها که رأس هستند، این را خراب می کند. گفتند ما می خواهیم مذاکره کنیم، اینها گفتند ما قبول نداریم شما را، با شما مذاکره نمی کنیم. خیلی دقیق حرف زدند. در بحرین این ولیعهدشان آمد گفت اشتباه دو طرف کردند، حالا یک عده زیادی را کشتند و مجروح کردند. کی اشتباه کرده؟ شما فرمانده نیروهای مسلح بودید. اشتباه دو طرف کرده. ما می خواهیم حوار داشته باشیم. اینها گفتند خیلی خب می خواهید حوار داشته باشید، این میدان را خالی کنید، دولت را ساقط کنید بعد حوار. یعنی معلوم است یک ورزیدگی ذهنی دارند. این تفاوت، تفاوت ذی قیمتی است. آن زمان نقش فعال داشتند،

حالا منفعلند. در شرایط منفعل باید روشنفکران و نخبگان دقت کنند، رخنه ها و سوراخ های نفوذ را به مردم نشان بدهند، چون اینها نفس های آخر است و من فکر می کنم دوره این تسلط های در واقع از طریق فهم این سوراخ ها و رفتن جلو، این هم سر آمده ولی خب یک نقش مهمی نخبگان جامعه دارند که باید بیشتر از گذشته کالبدشکافی کنند این را. خیلی حرف زدیم. شما را هم خسته کردیم. امیدواریم که این همایش شما پر از خیرات و برکات باشد برای جامعه و روشنگری کند در ابعاد مختلف جامعه را، مخصوصاً در شگردهای استعمار پیر انگلیس و شگردهای آمریکا که مثل آن خباثت هایی را دارد. والسلام علیکم ورحمه الله.

پانوش

رئیس مجلس شورای اسلامی

مقالات

دسایس استعمار بریتانیا بر ضد استقلال و آزادی ایران اسلامی

حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (مندرجه)

۱. رهایی از استبداد و استعمار، دو انگیزه مهم در برپایی نهضت مشروطیت

جنبش موسوم به انقلاب مشروطیت ایران، علل گوناگونی دارد که در رأس آنها باید از تکاپوی دیرین ملت ایران برای «نجات و رهایی از ظلم و استبداد داخلی» و «دفع تجاوز استعمار خارجی» یاد کرد.

پیش از مشروطه، هزاران سال «نظام خودکامگی» و «رژیم استبدادی» بر کشور ایران حکمفرما بود و فقدان یک قانون مدون، ثابت و عام برای کارگزاران دولت (که ضمن تعیین حقوق مردم و وظایف دولتمردان، شاه و زبردستان وی را از تجاوز به حقوق ملت باز داشته و به انجام مسئولیت های خویش ملزم سازد) منشأ بسی ظلم ها و تجاوز ها می گردید.

این امر، همراه با سیر انحطاط و تنزل فزاینده حکومت قاجار، به تدریج، طبقات مختلف جامعه ایران را به ستوه آورد و با به بن بست رسیدن اقدامات رفرمیستی بعضی سیاستمداران اصلاح طلب، آنان را (تحت رهبری روحانیت) به سمت یک انفجار وسیع اجتماعی و سیاسی - که انقلاب نامیده می شود - پیش برد.

عامل مهم دیگر در برپایی جنبش را باید در دخالت روزافزون بیگانگان در مقدرات کشورمان از ابتدای دوران قاجار به بعد، جستجو کرد. عهدنامه های تحمیلی و خفت بار همچون قراردادهای گلستان و ترکمان چای (با روس تزاری) و قرارداد جدایی هرات و

افغانستان از ایران (با انگلستان) در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی، بخش هایی مهم از کشورمان را جدا ساخت و میدان را برای تحکم و تجاوز بیگانگان به مقدرات این سرزمین هموار نمود. در پی آن نیز، نوبت به واگذاری امتیازات استعماری به کمپانی های فرنگی رسید که هر یک شرحی دراز و جانسوز دارد؛ همچون امتیازهای رویتر و رژی تنباکو و امتیاز نفت داری، و امتیاز چاپ و پخش اسکناس توسط بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس، و نیز اخذ وام های سنگین و کمرشکنی که دولت ایران (در زمان مظفرالدین شاه و پیش از آن) از بیگانگان گرفته و بازپرداخت آنها نوعاً با شروط کمرشکن و استقلال برپاداده همراه بود و متأسفانه پول آن وام ها نیز به مصرف درستی نمی رسید. مشاهده این روند خطرناک، رجال مردم دوست و وطن خواه (و در رأس ایشان علمای دین) را به چاره جویی واداشت و آنان پس از رایزنی های بسیار، چاره اساسی کار را، به درستی در قانونمند کردن روند اداره کشور، و محدود کردن قدرت مطلقه شاه و دولت، با «تجربه و عقل جمعی» نمایندگان ملت (مجلس شورا) دیدند.

انسداد سیاسی موجود در کشور و ناکارآمدی حکومت قاجار در حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی، همراه با واگذاری این گونه امتیازات استعماری به بیگانگان، امواج نارضایتی مردمی را به نقطه طوفان نزدیک ساخت.

جنبش های پیروز ملی - اسلامی در عصر قاجار نظیر قیام تحریم تنباکو نیز گذشته از دستاوردهای مثبت همچون لغو قرارداد رژی، روی ملت را به شاه و دولت باز کرده و تجربه واقعی برای مبارزات بعدی شد.

همزمان با سیر تدریجی جدایی ملت از دولت، حوادث گوناگونی نیز در داخل و خارج کشور رخ داد که در کل، همچون شعله کبریت در مخزن باروت احساسات ضداستبدادی و ضداستعماری ملت ایران عمل کرد و آن را به نقطه انفجار رساند؛ همچون شکست فاحش ناوگان دریایی امپراتوری تزاری از یک کشور شرقی (ژاپن) در اوایل قرن ۲۰ میلادی؛ و نیز تعدیات مسیو نوز (مستشار بلژیکی و رئیس کل مالیه و گمرکات ایران) به تجار و پخش تصویر توهین آمیز او در کسوت روحانیت بین مردم؛ و چوبکاری بی رحمانه چند تن از محترمین بازار تهران به دست علاءالدوله (حاکم خشونت مآب تهران) در سال ۱۳۲۳ق که تدریجاً بخش عمده روحانیت را رویاروی دستگاه حکومت و صدراعظم خشک سر آن (عین الدوله) قرار داد. حمله گزمه های دولتی به تظاهرات مردم تهران و قتل و جرح چند تن

از آنان (سیدعبدالحمید طلبه و...) نهایتاً کار را به تحصن معترضانة علما در حرم حضرت معصومه (علیها السلام) در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۴ قمری کشانید.

مراجعه به متون تاریخی و حتی ادبی ایران آن روزگار، این نکته را کاملاً تأیید کرده و نشان می دهد «دفع خود کامگی» و «جلوگیری از استیلای خارجی»، دو هدف مشترک و توأمان مردم ایران در آن برهه حساس و خطیر بوده است.

ادیب الممالک فراهانی در اشعار حماسی ملی و اسلامی خویش نظیر: «ماییم که از پادشهان باج گرفتیم» یا چکامه وطنیه «تا زبر خاکی، ای درخت برومند/ مگسل از این آب و خاک رشته پیوند»، اشارات صریحی به تجاوز قدرت های خارجی به مشرق زمین و اسارت مسلمانان در چنگ آنان دارد و با بیانی جگرسوز، مسلمانان (از جمله ایرانیان) را به جهاد برای تجدید عظمت پیشین فرامی خواند. حتی مرحوم آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری در لویح دوران تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام (در بحبوحه مشروطه اول) با عنوان «شرح مقاصد...»، علت اقدام علما به برپایی جنبش عدالت خواهی در پگاه مشروطه را، هراس آنان از استیلای تدریجی بیگانگان بر کشور ایران برمی شمارد:

سال گذشته از سمت فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه و وزراء و حکامش به دلخواه خود با رعیت رفتار می کنند، آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی و تظاول است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تظاول در آن مفتوح باشد آبادانی بر نمی دارد و لایزال بر پریشانی رعیت و بی سامانی اهالی می افزاید تا آنجا که بالمره آن مملکت از استقلال می افتد و در هاضمه جانورهای جهانخوار به تحلیل می رود.

بدین ترتیب، از دیدگاه رهبران دینی مشروطیت، وجود ظلم در کشور، مانع آبادی و پیشرفت مادی و معنوی آن بوده و دوام این امر در جامعه، موجب نابودی استقلال کشور، و سقوط آن در کام جهانخواران خواهد شد. بر پایه این تحلیل، تکلیف مشخص می شود: برای حفظ استقلال کشور باید به علاج مشکل استبداد برخاست، و آن هم جز از طریق تأسیس مجلس شورا و نظارت فائده اعضای آن بر عملکرد دولت و دربار، ممکن نیست. شیخ در ادامه لایحه می نویسد:

علما پس از شور با یکدیگر «گفتند معالجه این مرض مهلک و مفنی آن است که مردم جمع شوند و از پادشاه بخواهند که سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف

دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری قراری بگذارند که منبع رفتار و کردار پادشاه و طبقات خدم و حشم او هیچ وقت از آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل و امین و صحیح از خود رعایا به تصویب یکدیگر بنویسند و به صحنه پادشاه رسانده در مملکت منتشر نمایند.

سلسله علمای عظام و حجج اسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تام به هم رسانیدند، مکرر با یکدیگر ملاقات نمودند و مقالات سرودند و همه تصدیق فرمودند که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل مجلس شورای ملی کرد که تکلیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید.

بعد هم اشاره می کند:

به همت ملت و رهبرانشان و با پذیرش مظفرالدین شاه، دستخط تأسیس مجلس شورای ملی صادر شد و نظام حکومتی ایران به رژیم قانونمند مشروطه تبدیل یافت.

به روشنی می بینیم که توجه به خطر روزافزون تجاوز اجنبی و نابودی استقلال کشور، در برپایی جنبش نقشی اساسی داشته است؛ هر چند «هدف اصلی» و به اصطلاح «اولویت عملی» جنبش مشروطه، «ضدیت با استبداد و خودکامگی» بوده است. و بی جهت نیست که جنبش مشروطیت، نخست با عنوان «عدالتخانه» و «عدالتخانه خواهی» آغاز شد.

۲. ملت ایران، «عدالت اسلامی» می خواست نه مشروطه فرنگی

نهضت عدالت خواهی منتهی به مشروطه، در گوهر، جنبشی کاملاً مردمی بود که طبقات مختلف ملت؛ اصناف، بازرگانان، علما و حتی برخی نظامیان و درباریان و شاهزادگان در آن به طور گسترده شرکت داشتند. رهبری بلامنازع این جنبش، در اختیار علمای بزرگ تهران (مشخصاً سیدمحمد طباطبایی، سیدعبدالله بهبهانی و حاج شیخ فضل الله نوری) و شهرستان ها (نظیر آقانجفی در اصفهان و میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی در آذربایجان) قرار داشت و کوچ معترضانه علما به قم در زمان مظفرالدین شاه (که به «هجرت کبرا» مشهور است) در همین راستا و بستر تاریخی شکل گرفت.

جنبش یادشده که از پشتوانه عظیم رهبری علما و حمایت مردم برخوردار بود، در واقع، تداوم و تکمیل منطقی جنبش تحریم تنباکو محسوب می شد. شعار جنبش هم، واژه قدیمی

و همه کس فهم «عدالت» بود و آشنایان با تاریخ ایران (پیش و پس از اسلام) نیک می دانند که گفتمان کهن و دیرین این سرزمین، همواره گفتمان «عدالت» بوده است.

برای مثال، قیام کاوه بر ضد ضحاک، یا زمینه اجتماعی و فرهنگی جنبش مزدکیان در زمان انوشیروان و قباد، اعتراض بر مظالم و تبعیض های حاکم بوده است. چنان که علت فروپاشی امپراتوری ساسانی نیز جذب ملت ایران به شعارهای عدالتخواهانه و تساوی طلبانه اسلامی بود.

در واقع، آنچه در صدر مشروطیت مورد خواست و امید مردم بود، دفع ظلم و تحقق عدالت بود که تصور می شد تنها از طریق اجرای «کامل و بی تبعیض» احکام اسلام در جامعه، قابل دستیابی است. بی جهت نیست که چنان که عموم تواریخ مشروطه نوشته اند، شعار اصلی و نخستین مردم و علما، «عدالتخانه» بود و رهبران جنبش نظیر سیدمحمد طباطبایی، جابجا تصریح داشتند که عدالتخانه می خواهند نه مشروطه و جمهوری. طباطبایی در مجلس سوگواری صدیقه طاهره (سلام الله علیها) بر سر منبر گفت: «می گویند ما... مشروطه طلب و جمهوری خواهیم، و با اینها می خواهند شاه را از ما برنجانند. ولی ما تنها عدالتخانه می خواهیم... ما اجرای قانون اسلام را می خواهیم، ما مجلسی می خواهیم که در آن مجلس، شاه و گدا در حدود قانون، مساوی باشند». وی حتی در یک مورد، تصریح کرد خواهان «مشروع» شدن دولت است.

شعار «مشروطه»، چنان که گفتیم، شعاری بی ریشه، وارداتی و چند پهلو بود که به عنوان آرمانی مطلوب، از زمان تحصن در سفارت به دهانها افتاد و عامل شیوع آن نیز اعضای سفارت بودند. استاد محیط طباطبایی از پدرش، سیدابراهیم فناء، که خود از متحصنین بوده، نقل می کند: «نخستین بار کلمه «شرط» و «مشروطه» در مقابل فرمان «عدالتخانه، از بستگان سفارت به خصوص شارژدافر شنیده شد و پیش از آن در گفتن و نوشتن ابداً کسی کار نمی برد و پیدایش آن مربوط به همان ایام تحصن سفارت انگلیس است». همین مطلب در گزارش ملک الشعرا بهار (از فعالین صدر مشروطه) چنین آمده است: عنوان «مشروطه را... خود انگلیسی ها در اذهان متحصنین انداخته بودند».

حتی پس از رواج شعار مشروطه نیز، بسیاری از هواداران آن تا مدت ها از ماهیت مشروطه وارداتی (خصوصاً ریشه و روند پیدایش، و ملزومات غیردینی بلکه ضددینی آن) بی اطلاع بودند. کسروی می نویسد: «جنبش مشروطه خواهی را در ایران،

اندکی پدید آوردند و توده انبوه، معنی مشروطه را نمی دانستند و پیداست که خواهان آن نمی بودند». حتی «بسیاری از پیشگامان آزادی معنی مشروطه را نمی دانستند و دلبستگی به آن نمی داشتند».

بدینسان مشروطه در ایران پدید آمد ولی مردم بسیار دور می بودند و معنی و ارج آن را نمی دانستند و خود درمانده بودند که چکار کنند؟

به ویژه، زمانی که به نام مشروطه، دخالت بی رویه انجمن ها و هتاک‌های جراید و تعدی روزافزون عناصر تندرو به جان و مال و حیثیت مردم شایع شد، بسیاری از مردم از مشروطه سرخورده شده و (به قول احتشام السلطنه، که خود از پیشگامان مشروطه و رؤسای مجلس اول است) اکثریت و عامه مردم چنان از مجلس و مشروطه، تنفر یافتند که «احتمال داشت همان بیست تا سی هزار تن مردمی که در طهران برای تحصیل مشروطه قیام کردند و در سفارت انگلیس تحصن اختیار نمودند، به زودی برای تعطیل مجلس و برچیدن بساط انجمن ها و جراید هرزه و هتک قیام نمایند!» و تنها اقدام خشونت بار شاه در انحلال مجلس و کشتار مشروطه خواهان بود که آبروی مجلس و مشروطه خواهان را خرید! به قول ناظم الاسلام کرمانی: «بنده نگارنده را اعتقاد این است که اگر شاه مشروطه را بدهد عقلا- قبول نکنند. چه، این مفسدین کاری کردند که دیگر عاقلی اقدام به این کار نخواهد کرد و اسم مشروطه را نخواهد برد».

به این معناست که گفته اند، و درست هم گفته اند: مشروطه برای ایران زود بود. مخبرالسلطنه، که خود از بانیان و فعالان جنبش مشروطه خواهی است، پس از انحلال مجلس اول در نامه ای به مشیرالسلطنه (صدر اعظم محمدعلیشاه) از برلن به تهران می نویسد: «گفته شده است مشروطیت در ایران زود بود و مقدمات چند می خواست؛ منکر نیستم...».

مستر چارلز مارلینگ (تحلیگر سفارت انگلیس در ایران) نیز در تلگرامی که همان ایام، برای وزیر خارجه انگلیس فرستاد، با اشاره به «تجربه» یک سال کار مجلس شورای صدر مشروطه خاطر نشان ساخت: «ایران هنوز درخور داشتن «مؤسسات نمایندگی» به جز در یک شکل خیلی محدودی نمی باشد».

دکتر رضا زاده شفق، از فعالین صدر مشروطه تبریز، دمکراسی را به علت ماهیت تناقض آمیز و پارادوکسیکال آن، «سخت ترین شکل حکومت» می داند. چه، در آن «هم حکومت کننده مردم است و هم حکومت شونده. و جمع دو امر متباین در یک فرد یا یک

جامعه، کاری است بس دشوار. چطور ممکن است افرادی خود بر ضد خود قانونگذاری کنند؟! از طرفی در وضع قانون آزاد باشند و از طرفی همان قوانین را برای محدود کردن آزادی خود وضع نمایند. خودشان، خودشان را مجبور به تأدیه مالیات و مجازات و حبس کنند. خودشان حدود و اختیارات خود را به دست حکومت (که از خودشان است) بسپارند، یعنی هم حاکم شوند، هم محکوم؛ هم آزاد، هم مقید... مثل اینکه چیزی در عین حال هم آب باشد، هم آتش؛ هم قاضی باشد، هم مقضی علیه. هم آمر باشد، هم مأمور!». به اعتقاد او، ملت ایران، پنجاه سال پیش چنین «حکوت غامض بغرنجی» را «به نام حکومت مشروطه» تحصیل کرد، و این در حالی بود که «عامه مردم تحت این کلمه فقط حکومتی می خواستند که خوب باشد و ظلم و اجحاف نکند» و شناختی «جز یک نظر کلی مبهم» از مشروطه نداشتند. فکر مشروطه نیز «از تعلیمات و مطبوعات خارجی اخذ» شده و «حتی کلمه مشروطه هم» که از ترکیه وارد شده بود، در اصل، مأخوذ از واژه «شارت» فرانسوی بود که اصطلاحاً «به فرمان امتیازات و اختیارات خاص» حکومتی اطلاق می شود؛ مخصوصاً فرمان حکومت ملی انگلستان... به دلیل ابهام در مفهوم مشروطه، پس از صدور فرمان آن در ۱۳۲۴ق، «افکار و اعمال عجیب و غریب به میان آمد. مثلاً هر صنف از کسبه و تجار و رمال و بعض ملاحا و دهاتیان تصور کردند بلافاصله اوضاع مالی یا آرزوهای صنفی آنان فوراً برآورده خواهد شد و مالیات و حقوق دیوانی از بین خواهد رفت... عده ای دیگر از «فهمیده»های ملت مخصوصاً در تهران، مشروطه را در فحاشی شدید نسبت به دودمان قاجار و سران حکومت وقت یافتند و آزادی را در عین تجاوز و توهین به نام و ناموس و مال و جان مردمی که آنان را «مستبد» تشخیص داده بودند شناختند و نامطبوع ترین مطبوعات به نام ملت و آزادی به وجود آمد و هر روز هر روزنامه که در فحش و ناسزا و هتک آبرو و شرافت، تندتر و بی پرده تر و بی پرواتر بود، فروش و خروشش بیشتر بود...».

دکتر شفق، نهضت مشروطه خواهی ایران را «از اساس بیهوده و جاهلانه» نمی داند، بلکه معتقد است «در نتیجه حوادث جهان، از حدود صد سال به این طرف، در ایران هم انتباه به وجود آمد و رهبران و نویسندگان و روحانیان و اعیان و دانشمندان مانند شیخ هادی نجم آبادی و سیدجمال الدین... از روی خلوص و بصیرت به کار چاره جویی مُلک و ملت پرداختند و نهضت آزادی خواهی را به راه انداختند تا فرصت برای دانشمندان و رهبران نهضت مشروطه خواهی دست داد، ولی صحبت سر این است که این مقدار آمادگی برای

پی بردن به حقیقت حکومت ملی هرگز کافی نبود. چنانکه... از همان ابتدای امر رشته امور از دست خردمندان خارج شد و از هر دهنی آوازی برآمد و اغراض نفسانی مستولی گشت و انقلابات و کشتار و ویرانی هایی که صترف روی نادانی و شهوات و حرص و آز و تفرقه بود، کشور را به پریشانی سوق داد و آنچه از همه بدتر و مؤثرتر است، با این همه تجارب تلخ هنوز هم مفهوم حکومت ملی در نزد عام روشن نیست...».

ناآگاهی غالب مردم ایران - در عصر مشروطیت - از مفهوم مشروطه (به معنی دموکراسی پارلمانی)، و ناآمادگی آنها برای رعایت آداب و قواعد ضروری رژیم مزبور، و به دیگر تعبیر: بی ریشگی و بی عمقی مشروطه (به معنای لائیک و سکولار آن) در ایران و فقدان پایگاه محکم و استوار آن در بین ملت، و زود بودن و زورکی بودن آن برای کشور ایران حدیثی است که بسیاری از فعالین صدر مشروطه و نیز مشروطه پژوهان ایرانی و خارجی به تعابیر گوناگون به آن اشاره دارند.

در این زمینه - گذشته از مستر مارلینگ و آقای دکتر شفق که کلامشان را پیش از این آوردیم - می توان به اشخاص زیر اشاره کرد: اوژن اوبن، سفیر فرانسه در ایران صدر مشروطه، دکتر هوگو گروته (دانشمند آلمانی که در بحبوحه مشروطه به ایران آمده است)، سرپرسی سایکس (صاحب منصب مشهور انگلیسی)، مخبرالسلطنه هدایت (وزیر علوم صدر مشروطه)، ناصرالملک (اولین نایب السلطنه مشروطه)، مخبرالملک، حسینقلی خان نظام السلطنه مافی (نخست وزیر صدر مشروطه)، حاج سیاح محلاتی، یحیی دولت آبادی، مجدالاسلام کرمانی، ظهیرالدوله، عین السلطنه، محمدصادق صاحب نسق، محمود محمود، کریم طاهرزاده بهزاد، ابراهیم صفایی، محمد ترکمان، دکتر رضا داوری، دکتر فریدون آدمیت، احمد کسروی و... حتی ستارخان و باقرخان، دو سردار بزرگ مشروطه نیز، دو سال پس از قتل شیخ، خسته از عملکرد سران مشروطه و اوضاع پر آشوب کشور در مشروطه دوم، ابراز داشتند: «تا ایرانی ها عالم نشوند، صاحب کمال نشوند، مشروطه سم است، زهر است؛ ما نمی دانستیم مردم این طورند. بی خود این همه زحمت کشیده ایران را خراب کردیم!»

در واقع، آنچه مورد خواست و امید مردم بود «رواج شریعت» و اجرای احکام اسلام بود و «جنبش مشروطه در آغاز برخاستن خود، بیش از همه رویه و رنگ «شریعت طلبی» می داشت، تا کم کم رنگ و رویه «میهن پرستی» [از نوع لائیک و اروپایی آن] گرفت...».

آری، برداشت مردم از آرمان نهضت، اجرای احکام شرع و تحقق عدالت اسلامی بود. کسروی اوضاع تبریز را در صدر مشروطه قبل از اینکه غربزدگی ها بین ملت شکاف اندازد، چنین وصف می کند:

در دل ها گرایش سختی برای نیک شدن و نیکی نمودن پیدا شده و مردم را آرام نمی گذاشت. همه آن می خواستند که به نیکی هایی کوشند و گام هایی بردارند. چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده و در سخن گویی ها چنین نموده شده بود که به رواج شریعت کوشیده خواهد شد، و هنوز جدایی میانه خواست ها پدید نیامده بود، از این رو کوشش بسیار به دینداری می رفت. هنگام نیمروز در بازار از هر گوشه آواز اذان برمی خاست. در مسجدها و در پشت سر پیشمازان انبوهی بیشتر می گردید.

به گفته همو:

محلّه بدنام تبریز (قره چیلر) برچیده شد و سلمانی ها از تراشیدن ریش - که شرعاً روا شمرده نمی شود - خودداری کردند.

کسروی همچین می نویسد:

چون پیشگامان جنبش، ملایان بودند، تا دیری سخن از «شریعت» و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همان است. سپس کم کم گفتگو از کشور و توده و میهن دوستی... [به شکل و مفهوم غربی آن] به میان آمد و گوش ها با آن آشنا گردید، و بدینسان یک خواست دیگری پیدا شد که آزادی خواهان میانه آن و این، دو دل گردیدند، و خود ناسازگاری این دو خواست بود که آزادی خواهان و ملایان را از هم جدا می گردانید، و اکنون که این کار رخ می داد یکی از نتیجه های آن این خواستی بود که آزادی خواهان دیگر یاد «شریعت» و رواج آن نکنند و سر هر کاری نیاز به پرک خواستن از ملایان ندارند... .

۳. سناریوی «تحصن در سفارت انگلیس»، گامی مؤثر در جهت انحراف قیام عدالت خواهی ملت ایران

مع الاسف جنبش عدالت خواهی صدر مشروطه، در دورانی بسیار مخاطره بار و پردسیسه پای به عرصه وجود نهاد و در طول حرکت پرنشیب و فراز خود، همواره با کارشکنی های گوناگونی از ناحیه عمّال استبداد فردی و گروهی، و مهم تر از آن ترفندها

و تجاوزهای آشکار و پنهان قدرت های خارجی روبرو بود و اسفبارتر آنکه، آنچه در فرجام، سرنوشت این جنبش - در گوهر: ملی و اسلامی - را رقم زد، همان دست ها و دسیسه های استبدادی و استعماری بود.

ایران آن روزگار، در حال ضعف و ناتوانی شدید به سر می برد و قدرت های خارجی (عمدتاً روسیه و انگلستان) روز بروز حلقه محاصر بر گرد کشور را تنگ تر می ساختند و تهدیدها و تجاوزهای رنگارنگشان بیشتر می شد. مهمتر و خطرناک تر از همه، عقد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس بود که در بحبوحه مشروطیت، بین آن دو ابرقدرت بسته شد و بر اساس آن، کشورمان به سه منطقه تقسیم گردید: منطقه جنوب، منطقه نفوذ انگلیسی ها؛ منطقه شمال، منطقه نفوذ روس ها؛ و منطقه به اصطلاح بی طرفی که میان آن دو قرار داشت.

در برابر قرارداد ۱۹۰۷، عملاً دو مانع بزرگ وجود داشت که طبعاً بایستی در استراتژی استعمار، فکری برای محو آن دو می شد - که شد. نخستین (و مهمترین) مانع، نهاد «مرجعیت و روحانیت شیعه» بود که بر پایه وحدت دینی و مذهبی (تشیع)، ایران را یکپارچه و متحد می خواست و ضمناً (تحت تأثیر آموزه های عاشورایی شیعه) پرچمدار مبارزه با استبداد و استعمار محسوب می شد. مانع دیگر در برابر قرارداد ۱۹۰۷ را نیز «سلطنت قاجار» تشکیل می داد که بر سراسر کشور حکم می راند. باید توجه داشت که سلطنت قاجار، با همه عیوب و ضعف هایی که در سیاست داخلی و خارجی خود داشت، ذاتاً مانعی بر سر راه تجزیه و نابودی تمامیت ارضی و سیاسی ایران بود، زیرا تاج و دیهیمی که بر سر محمدعلی شاه یا مظفرالدین شاه و احمدشاه نهاده می شد، به معنای حاکمیت آنان بر تمامی ایران بود و این امر، فی نفسه با تجزیه ایران به مناطق نفوذ اجانب (قرارداد ۱۹۰۷) تعارض داشت. وجود سلطنت قاجار و به ویژه مرجعیت و روحانیت متنفذ شیعه، مانع اجرای قرارداد ۱۹۰۷ بود و به همین علت، استراتژی روس و انگلیس (دو ابرقدرت طماع و متجاوز نسبت به ایران آن روز) بر محو این دو مانع، یعنی بر تضعیف و نابودی مرجعیت شیعه و سلسله قاجار، استوار بود. متأسفانه دسایس، توطئه ها و تجاوزهایی که از ناحیه روس و انگلیس بر مبنای قرارداد ۱۹۰۷ و تکمله های سری آن در ۱۹۱۵، در کشور ما صورت گرفت در سرنوشت مشروطه، و روند شکل گیری حوادث آن، تأثیر بسیار منفی گذاشت و نهایتاً نیز آن را به گرداب کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و رژیم پهلوی کشانید.

تحصن جمعی از مردم پایتخت ایران در آستانه طلوع مشروطیت در سفارت انگلیس در تهران، نخستین و تأثیرگذارترین گام بریتانیا در جهت ایجاد انحراف در نهضت مشروطیت ایران، و استفاده از آن در راستای مطامع استعماری خویش بود. جنبش عدالت خواهی مردم ایران در صدر مشروطه، در طول مسیر خود، با دو تغییر عمده در فرم و محتوا روبرو شد، که متأسفانه برای ملت ایران، چندان خوش یمن نبود. در «فرم و قالب»، عنوان و شعار «عدالت خانه» جای خود را به عنوان «مشروطه» داد و در «محتوا و جهت» نیز، از آرمان اجرای احکام اسلام فاصله گرفت و به سمت تقلید از الگوهای غربی کشانده شد و در هر دو تغییر هم، دسایس بریتانیا، و از آن جمله: موضوع تحصن جمعی از مردم پایتخت در سفارت آن کشور، نقش اساسی داشت.

۴. مراحل و منزلگاه های جنبش مشروطیت

نکته ای که در تحلیل حوادث مشروطه، غالباً از آن غفلت می شود، آن است که جنبش موسوم به مشروطیت، از آغاز تا فرجام، مراحل و منزلگاه های مختلفی را از سر گذرانده که بعضاً از مبدأ و مآل، با یکدیگر تفاوت های بارزی دارند. جریانی که به نام مشروطه در تاریخ کشورمان معروف شده، چنانکه گذشت، زماناً مسبوق به نهضتی اصیل، اسلامی و مستقل بود که رهبری آن به عهده علمای دین (بالا-خص شیخ فضل الله) قرار داشت و مقصد عمده اش نیز تأسیس «عدالتخانه» بود، یعنی مجمعی از نمایندگان طبیعی اصناف و طبقات مردم که جهت حل و فصل مسائل حکومتی به شور بنشینند و برای دوایر دولتی، قانون بنویسند، تا به خود کامگی های شاه و دولت پایان داده شود. نهضت مزبور به همین علت در تاریخ، «نهضت عدالتخانه» نام گرفته و هجرت علما به قم در صدر مشروطه، و در پی آن، صدور دستخط تأسیس «مجلس شورای اسلامی» از سوی مظفردالدین شاه نیز دستاورد همین حرکت بود. اما همزمان با هجرت علما به قم، اعضای سفارت انگلیس در تهران با تبلیغات و تحریکاتی که توسط ستون پنجم خویش در بین مردم (که خود را در صفوف متشکل نهضت مردم مسلمان ایران جا زده، و در پس پرده آزادی خواهی، به انتظار فرارسیدن لحظه موعود نشسته بودند) به راه انداختند، درهای سفارت را به روی مردم ساده و غافل (و بعضاً اوباش و عناصر شکمباره) گشودند و استعمار بریتانیا - که همیشه همراه مسیر آب حرکت می کرد - به دسایس خود شدت بخشید و برای نابودی آن قیام اسلامی - مردمی، از طریق

سیاست خطرناک مسخ و انحراف وارد شد، که استحالہ شعار عامه فهم و ریشه دار عدالتخانه به شعار وارداتی و متشابه مشروطه، و نیز حذف قید «اسلامی» از عنوان مجلس شورا در دستخط مظفرالدین شاه از جمله نتایج آن بود. پس از آن هم، عناصر خارجی (در درجه اول: استعمار بریتانیا و در درجات بعدی: فرانسه و آمریکا، و حتی در مراحل: روس تزاری) در سازمان دهی، حمایت و هدایت گروهی غرب زده و تندرو، و از این طریق، در شکل دهی به سرنوشت نهایی آن جنبش، نقشی فعال ایفا کردند. و البته باید مجدداً تأکید کنیم: جنبش موسوم به مشروطه، در گوهر، حرکتی اصیل، ریشه دار و از درون بود که از تکاپوی دیرین ملت ایران برای دستیابی به «عدالت» و «آزادی» ریشه می گرفت و نقش استعمار و ایادی آن، عمدتاً در سوار شدن بر امواج احساسات پاک ملت، شکاف و انحراف در رهبران اصیل نهضت و تراشیدن رهبران تازه، ایجاد زنجیره ای از بحران های مداوم و نهایتاً سوق جنبش به سوی اهداف خودخواسته بود.

همپای رشد جنبش عدالت خواهی مردم در صدر مشروطه، مذاکرات پشت پرده روس و انگلیس برای تجزیه ایران به مناطق نفوذ اوج گرفت. سوداگران زر و زور، از اصطکاک های مستمری که تا آن روز به ویژه بین ناسیونالیست های روس و انگلیس در خاورمیانه، و از آن جمله ایران، وجود داشت و هر از گاه، آتش آن تشدید شده و به خنثی شدن نقشه هایی چون قرارداد رویترو و رژی انجامیده و به منافع عام و جهانشمول بازرگانی آنان لطمه های بزرگ می زد، خسته شده و دنبال آن بودند که قدرت های بزرگ صلیبی را سر یک سفره نشانده و وادار سازند که چارچوب مشخص و تعیین شده ای برای مطامع سیاسی و اقتصادی خویش ترسیم کرده و به آن پایبند باشند؛ و در نتیجه انگلیسی ها خیالشان از دستبرد روسیه به مستعمره زرخیز هند (که حفظ آن، دغدغه اصلی لندن بود) راحت شود و متقابلاً روس ها نیز به پاره ای از مطامع شان در خاورمیانه برسند. لذا قرارداد ۱۹۰۷ جزئی از یک توافق و تفاهم بسیار کلان بود که در حقیقت بخشی بزرگ از جهان اسلام - از شمال آفریقا گرفته تا ترکیه و ایران و افغانستان و تبت - را در خطی ممتد بین انگلیس و فرانسه، و انگلیس و روس تقسیم می کرد.

در بخش هایی از این خط، انگلیسی ها و فرانسوی ها با هم قرارداد می بستند و در بخش های دیگر که روسها مدعیات ارضی و استعماری داشتند انگلیسی ها و روس ها قرارداد امضا می کردند، و در کل، جهان اسلام، منطقه جولان و ترکتازی برادرانه (!)

استعمارگران صلیبی قرار می گرفت. بی جهت نیست که سیسیل اسپرینگ ریس، وزیرمختار انگلیس در ایران صدر مشروطه، ضمن تلگرامی در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۰۷ به «سر ادوارد گری» وزیر خارجه انگلستان و عاقد قرارداد ۱۹۰۷ از واکنش مسلمانان نسبت به قرارداد اعلام خطر کرده و نوشت: «بنابر آن چه می شنوم و دلیل کافی که دارم، معتقدم که این قرارداد بین انگلستان و روسیه در ردیف قرارداد منعقدہ بین انگلستان و فرانسه به عنوان یک سازش ضداسلامی تلقی می گردد و از این رو [از] احساسات عموم مسلمانان جهان بر ضد آن استمداد خواهد شد.»

درباره گام های پیاپی استعمار بریتانیا و روسیه تزاری جهت انحراف نهضت مشروطه و تسخیر ایران، در آینده توضیح خواهیم داد.

۵. پشت پرده تحصن سفارت انگلیس در صدر مشروطه

تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس در صدر مشروطه، یکی از حوادث مرموز و پیچیده تاریخ کشورمان در قرن اخیر است که شرح چگونگی آن، همراه با اشاره به تأثیر تعیین کننده ای که در روند اوضاع و جریانات کشورمان داشت، به اجمال یا تفصیل در خلال تواریخ مشروطه و اسناد و گزارش های منتشره داخلی و خارجی آمده است.

وقوع این حادثه شگفت و بی سابقه تاریخی در آستانه به ثمر نشستن نهال قیام ملی - اسلامی عدالتخانه، همراه با مقدمات و مؤخراتی که داشت، آن قیام اصیل و خودجوش را در مسیری جدید (به نام مشروطه) انداخته، موجب «استحاله و استهلاک» جنبش عدالتخانه، «رادیکالیزه شدن بی رویه مطالبات ملت»، و نهایتاً ایجاد دهها مشکل سیاسی - اجتماعی در تاریخ کشورمان شد. مطالعه و بررسی دقیق این صحنه شگفت تاریخی (یعنی، تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس در پگاه مشروطه) برای آشنایی محققین جریانات آن عصر، به ویژه زد و بندها و تحرکات سیاست های خارجی، بسیار مفید و ضروری است. آنچه در تواریخ مشروطه پیرامون داستان تحصن آمده است، بیشتر ناظر به لایه ظاهری قضایا بوده و از شرح مقدمات این نمایش حساب شده و حوادث پشت صحنه آن خالی است. تنها در برخی از مآخذ، اشاراتی مجمل به پاره ای از این مقدمات شده است که ذیلاً بدانها اشاره می کنیم.

۱. محمد مهدی شریف کاشانی، از فعالان و سردمداران مشروطه، که در ماجرای تحصن سفارت انگلیس، رابط بین سفارت با عناصر انگلوفیلی بود که در هجرت کبرای علما به قم (در صدر مشروطه)، خود را میان مهاجرین جا زده بودند، می نویسد: «من بنده هم، به واسطه سابقه بستگی به سفارت بهیئه [= سفارت انگلیس در تهران]، یک روز رفتم قلهک، جناب وزیرمختار و شارژدافر و چرچیل صاحب را ملاقات کرده، مذاکرات لازمه نموده، عود به شهر نمودم». همو در ملاقاتش با علما در قم، «از اقدامات کارکن های سَری...» سخن می گوید.

۲. میرزا محمدخان وکیل الدوله، منشی مظفرالدین شاه نیز در گزارش های خویش پیرامون وقایع صدر مشروطه، به ماجرای پناهندگی تجار و کسبه و غیره به سفارت انگلیس، پذیرایی خدام سفارت از آنها، القائنات شارژدافر (= کاردار) سفارت به متحصنین، و منشأ پول ها و مخارج تحصن اشاره می کند و از تغییر عنوان مجلس شورای «اسلامی» به مجلس شورای «ملی» با پادرمیانی و اصرار کاردار سفارت، پرده برمی دارد.

۳. مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) که خود و برادرش (صنیع الدوله) از صحنه گردانان مشروطه بودند می نویسد: «راهی که مردم جستند توسط به سفارت انگلیس بود. از سفارت، منع و تشویق توأمان می شد. کاشف به عمل آمد که قبلاً عده ای مبال [= مستراح] در سفارت تدارک شده بود. حاج محمدتقی بنکدار با مقدار دیگ و دیگ بر و ملزومات دیگر و اسباب پخت و پز - به دو معنی - وارد سفارت شد. خیمه ها برپا کردند و دیگ ها را بار؛ از طبقات مختلفه، معتکف سفارت شدند. امتیاز درستی هم بین متحصن و تماشاچی داده نمی شد. عنوان، تقاضای عدالتخانه است؛ باغ مصفا، آش و پلو مهیا، مشتری بسیار، انگشت ها در کار. شبی صنیع الدوله، حاجی محمدتقی شاهرودی و نگارنده به سفارت رفتیم. در زاویه پله جنوبی درویشی پرده فقر کشیده بود و عنکبوت مانند پشت پرده خزیده، برخاست و از پشت پرده بیرون آمد. مردی مسن بود، سیه چرده، ریش سفید و گیسوی پریشان، با خاطری مجموع، گفت اینها حرف می زنند، ما مشروطه می خواهیم. باقی معلوم است. مخارج آن بساط از کجا می رسید معلوم نشد. همه قسم حدس می شود زد؛ دم خروس هم پیدا است».

۴. مرحوم استاد محیط طباطبایی، در مجله وزین محیط تحت عنوان «فرمان مشروطه از کیست؟» اظهارات مهم و تکان دهنده ای دارد. وی می نویسد: «مرحوم پدرم (سیدابراهیم فناء

طباطبایی) که یکی از متحصنین آن زمان بود نقل می کرد که نخستین بار کلمه «شرط» و «مشروطه» در مقابل فرمان عدالتخانه از بستگان سفارت به خصوص شارژدافر [= کاردار] شنیده شد و پیش از آن در گفتن و نوشتن ابدأ کسی این لفظ را به کار نمی برد و پیدایش آن مربوط به همان ایام تحصن سفارت انگلیس است. باز همان مرحوم در وجیزه ای که به سال ۱۳۵۰ (ق) راجع به سرگذشت زندگانی خود برای اینجانب نوشته اظهار می دارد: «... مخفی نماناد که در اول ورود ملت ایران به سفارت، همه بی خبر از عنوان مشروطیت بودیم؛ فقط معدلت خانه عظمی یا عدالت خانه کبری و شبه ذلک از دولت، خواهان بودیم. رفته رفته به واسطه شبنامه های بسیار که نفوس مطلع در سفارتخانه انداختند و خوانده شد، دانسته و فهمیده شد که عنوان، مرام مشروطه است. گرچه از شبنامه ها معلوم می شد، ولی صراحتاً از شارژدافر و نایب سفارت به ملت، سرّاً تلقین و تفهیم گردید...».

مرحوم محیط پس از نقل عبارت فوق می افزاید: «این شهادت کسی است که در دوره عمر خویش حتی برای مصلحت هم حاضر به گفتن یک کلمه خلاف واقع نشد و در نتیجه مجبور به گوشه نشینی و انزوا در روستای زواره گشت...».

۵. آقای شمس الدین رشیدی، فرزند میرزا حسن رشیدی مشهور، با اشاره به تحولات صدر مشروطه، سخن جالبی دارد که دریغ است از ذکر آن در گذریم: «در اواخر سال ۱۳۲۲ قمری، در قسمت شمال باغ سفارت انگلیس، نزدیک دیوار، دو سه چاهی زدند و رها کردند. پس از شش ماه، مجاور دیوار شمالی، دالانی به عرض دو مترونیم ساختند و به فاصله یک متر چاله هایی کردند، و به چاه بزرگ مربوط کردند و رها کردند. شش ماه بعد، بین چاله ها دیوار کشیدند. آن دالان ها به اتاق های کوچک چاله دار تقسیم شد. درهایی هم در جنوب شهر، بازار نجاران ساخته و پرداخته شد. روزی هم درها را به آنجا انتقال داده به اتاق ها گذاشتند. البته بناهای هر دفعه هم غیر از بناهای دفعه پیش بودند. در روزهای تحصن مردم در سفارت، این اتاق ها مستراح های حضرات شد و چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار! فاعتبروا یا اولی الالباب».

۶. حسین امید، از دمکرات های صدر مشروطه و از مؤسسين اولیه حزب کمونیست در ایران، در زمان تحصن ۱۲ سال داشته و همراه پدرش کراراً به میان متحصنین رفته است. وی که می کوشد تا حدودی به لایه های زیرین ماجرا نزدیک شود، خاطر نشان می سازد:

در باغ بزرگ سفارت برای هر یک از اصناف، خیمه و خرگاه اختصاصی برپا شده بود

و نام صنف و غرض از تجمع و تحصن را در اشعاری شیوا گنجانده در مقام خیام خود نصب کرده بودند. اشعار هر صنف را با علاقه مندی در جنگی جمع آوری کرده بودم. متأسفانه از دست دادم. جمعیت متحصنین سفارت انگلیس را تا ۲۵ هزار هم گفته اند، ولی این جمعیت شب‌ها تقلیل پیدا می‌کرد و کسانی که سرپرست مردی در خانه نداشتند به منازل خود می‌رفتند. دیگرهای پلو شب و روز در سفارت سر بار، و چای و غلیان در گردش، و از متحصنین و همراهان آنها با نظم و ترتیبی که از توانایی ایرانی خارج بود پذیرایی گرم و شایان به عمل می‌آمد.

محل تأمین مخارج تاکنون جزو اسرار مانده است. آنهایی که تصور می‌کنند حاج محمدتقی معروف به سفارتی و حاج محمدحسین بنکدار که ناظر خرج بودند یا حاج امین الضرب و سایر تجار یا رجالی که با عین الدوله مخالفت داشتند از قبیل میرزا علی اصغر خان امین السلطان که داعیه تجدید صدارت خود را داشت و طرفداران او، تحمل این مخارج گزاف را می‌کردند، تصور می‌کنم در اشتباه باشند. درست است که در آن تاریخ جامعه ما به درجه امروز آلوده به فساد نبوده و مردم خیری وجود داشتند، ولی چنانچه خرجی کرده بودند اختفای آن علت نداشت و برای کسب افتخار و بزرگداشت خود افشا می‌نمودند و استبعادی هم نداشت در مقام مطالبه برآیند. شادروان دولت آبادی در صفحه ۷۲ جلد دوم «حیات یحیی» محل خرج را مجهول دانسته و متذکر شده است: «بعضی معتقدند دست سیاست خارجی کمک‌های مادی می‌نماید، تا چه اندازه صحیح باشد». با این حال در حاشیه علاوه شده: «تحقیقات بعد نگارنده، محقق داشت هیچ‌گونه کمک مادی از خارج نشده و قسمت عمده این مخارج را رؤسا و تجار، طرفداران و کارکنان امین السلطان برای سرکار آوردن او می‌داده‌اند و شاید از پول خود امین السلطان هم بوده است؛ دیگران هم به مقاصد مختلف کمک‌هایی می‌کرده‌اند.»

حسین امید می‌افزاید:

برای نویسنده قبول این که این حاشیه را شخصاً در زمان حیات اضافه کرده باشند مقدور نیست، زیرا علت نداشت چنانچه به این حقیقت پی برده باشند متن را اصلاح نکرده به حاشیه رفته باشند و به فرض اینکه حاشیه از ایشان باشد ممکن است بر ایشان تحمیل شده یا قید پرداخت مخارج تحصن را به وسیله اجانب اهانتی دانسته و

من باب جریحه دار نشدن غرور ملی، به اضافه کردن آن مبادرت کرده باشند. به علاوه، عبارت ناظر به قسمت عمده مخارج می باشد و نسبت به بقیه ساکت، و حساب و کتابی هم در کار نبوده است. به علاوه، مجلدات حیات یحیی نشان می دهد در تمام جزئیات وارد و در هر دفعه اسامی را ذکر، و اگر از طرف طبقات مذکور در حاشیه، مخارج متحصنین که امر مهمی است پرداخته شده بود بی اطلاع نمی ماندند و لاقلاً چند نفری را به اسم و رسم معرفی می کردند و وهنی برای آنان متصور نبود که خواسته باشند احتراز جویند، بلکه مایه افتخار بود. این نکته نیز قابل توجه است با آنکه در حیات یحیی، همه جا امین السلطان از طرفداران سیاست دولت روسیه معرفی شده و در صحت آن هم تردید نیست، چگونه ممکن است سفارت انگلیس به کسانی راه داده باشد که می خواسته اند مخالف سیاست دولت خود را سر کار آورند و تمسک به بی اطلاعی سفارت انگلیس هم از محل پرداخت مخارج، امری غیرقابل قبول است.

همچنین در صفحه ۱۲۴ جلد اول حیات یحیی مندرج است که انجمن اتحاد اسلامی اسلامبول که علیه دستگاه استبدادی تجهیز و فعالیت می کرد، نامه های سرّی خود را توسط برادر میرزا شیخ علی منشی اول سفارت انگلیس در تهران که در سلک تجار بود جزو مکاتبات رسمی سفارت به وسیله غلام مخصوص سفارت می فرستاده، بی آنکه انگلیسیان دخالت یا اطلاع داشته باشند. البته سیاست اقتضا داشته چنین وانمود شود انگلیس ها اطلاع نداشته اند، ولی واقعیت آن قابل تصدیق نیست.

۷. حجت الاسلام حاج شیخ عباس اخوان صدر (از نویسندگان و وعاظ فعلی تهران) فرزند آقامیرزا علی اکبر اخوان صدر (از معتمدان بازار تهران و شاگرد مرحوم آیت الله شاه آبادی بزرگ و طابع کتاب مشهور ایشان: «رشحات البحار»؛ و او فرزند آقامیرزا حسن است که از اولین فارغ التحصیلان دارالفنون در رشته «نسخه پیچی» یعنی داروشناسی، و صاحب داروخانه توکل در امامزاده یحیی بود و در حدود ۱۳۳۷ قمری در گذشت و در قبرستان چهارده معصوم تهران (واقع در میدان شوش، که سال ها پیش خراب شد) به خاک رفت.

حجت الاسلام اخوان در تابستان ۱۳۸۰ شمسی در منزل خویش به راقم سطور اظهار داشتند:

عموی من، حاج میرزا محمد اخوان مشهور به «توانا»، فردی متمکن و ثروتمند بود. مباشر ایشان، آقای جواهری، روزی به من گفت: من با جدّ شما (آقامیرزا حسن) خیلی مأنوس

بوده و جزو خواص اصحاب ایشان محسوب می شدم. جدتان شخصیت بسیار محترمی داشت و در مبادی جریان مشروطه و بگير و بندهای اولیه آن، دخیل بود و حزبی درست کرده بود که ظاهراً «برادران» نام داشت. عده ای هم گرد وی جمع بودند و گاه با هم مشق نظامی می کردند. باری، آقامیرزاحسن در وقایع منتهی به مشروطیت، فردی فعال و پرتکاپو بود و خانه اش پناهگاه و ملجأ اهالی محل (محلۀ امامزاده یحیی) قرار داشت. تا اینکه کشمکش علما و مردم با دولت و دربار، به تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس منتهی گردید. آقامیرزاحسن هم روز اول در تحصن مزبور شرکت جست. آن روز نزدیک ظهر که شد، دیگ های بزرگ سر بار رفت و بساط ناهار برپا شد. دیدم جد شما - برخلاف دیگران - غذا نمی خورد و همین طور، خیره خیره به دیگ های پلو و برو و بیای اشخاص و دست اندرکاران تحصن نگاه می کند. غذا که صرف شد، نیاز به دستشویی و توالت پیش آمد و افراد حاضر در سفارت، هی این سو و آن سو می نگریستند که کجا این نیاز غریزی را برآورند؟ که یک مرتبه، عضو مهم سفارت آمد و فرمان داد دیواری را که یک گوشه سفارت بنا شده بود بخوابانند و پس از برداشتن دیوار، ناگهان ۲۱ باب توالت حاجی پسند، هویدا شد!

آقامیرزاحسن که متعجبانه اوضاع را ورنانداز می کرد، همین که چشم هایش به توالت های پیش ساخته افتاد، به من گفت:

- جواهری، پاشو بریم، که گول خوردیم!

گفتم: برای چه؟! گفت: به تو می گویم پاشو بریم! مگر نمی بینی، حتی مستراحهایش را هم جلو جلو ساخته اند و قضیه از پیش، کاملاً طراحی شده است!

آقای جواهری می گفت: «من آن روز درست نفهمیدم که جدتان چه می گوید؟ ولی بعدها با رو شدن دست ها و افشا شدن چهره ها و مقاصد، به حرف آن روز او پی بردم. جدتان، از آن به بعد بود که توی خودش رفت و از صف فعالان مشروطه خود را کنار کشید و در منزل نشست تا فوت کرد».

۸. صدیق معظم، جناب حاج احمد شهامت پور، از معتمدین بازار تهران که سنین بالای عمر را با قداست می گذرانند، در کتاب «خاطراتی از صالحان» مرقوم داشته اند:

یکی از نزدیکان برادر عزیز و ارجمند جناب حاج محسن آقای لُبانی «زید توفیقه الشریف» که خدمات ایشان در راه به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی اظهر من الشمس می باشد، به نام

حاج آقا مهدی لُبانی است که مدتی قبل از انقلاب در مدرسه آیت الله مجتهدی [واقع در بازارچه نایب السلطنه جنوب تهران] مشغول خواندن جامع المقدمات بود. ایشان برای حقیر نقل نمودند که دوستی معمار داشتم که او برایم نقل نمود که: روزی توسط شخصی مرا به سفارت انگلستان دعوت نمودند. وقتی که به سفارت رفتم، از من خواستند که چاهی در مکانی از سفارت برای ایشان حفر نمایم. من هم طبق دستور ایشان یک مقنی آوردم و در عرض چند روز چاهی حفر نمودیم. پس از اتمام چاه، مسئول سفارت دستور داد دهنه چاه را مسدود نمایم و سپس دستور داد چاه دیگری در چند متری آن چاه احداث نمایم. پس از احداث چاه دوم و مسدود نمودن آن دستور چاه سوم به طریق چاه قبلی [صادر گردید]. به همین نحو حدود سی حلقه چاه حفر نمودیم و دهنه چاه ها را مسدود نمودیم و پس از تصفیه حساب از سفارت خارج شدیم. مدت ها در این فکر بودم که این سی حلقه چاه چه دردی از سفارت دوا خواهد کرد و منظور سفارت از این کار چه می باشد؟ چندی نگذشت که مسئله مشروطیت پیش آمد و بین طرفداران مشروطه و مخالفین [آن] درگیری ایجاد شد و دست های نامرئی عمال انگلستان، موافقین مشروطه را به تحصن در سفارت دعوت نمودند. گروهی انبوه از مردم... رو به سفارت آورده و در آنجا متحصن شدند. چندین شبانه روز در آنجا ماندند. آشپزخانه مفصلی به راه افتاد. هر روز و هر شب با غذاهایی متنوع از متحصنین پذیرایی می نمودند. زمانی که در تهران منتشر شد که انبوهی از مردم به سفارت انگلستان پناه برده و متحصن شده و سفارت در کمال جود و بخشش از آنها پذیرایی می نمایند، آقای معمار می گفت: معمایی که در ذهن من در رابطه با حفر سی حلقه چاه لاینحل مانده بود برایم روشن و آشکار گردید که دولت مکار انگلستان نقشه تحصن طرفداران مشروطه را از قبل طراحی نموده، برای آنکه متحصنین برای ادامه تحصن احتیاج به سرویس بهداشتی پیدا می کنند، پیش بینی آن را با حفر چاه های متعدد از قبل کرده بودند که مردم از سفارت، برای استفاده از سرویس بهداشتی خارج نشوند، تا نقشه شیطانی انگلستان با تثبیت مشروطیت انجام پذیرد.

۹. آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی مشهور به مرد دین و سیاست، در تاریخ ۱۹/۱۰/۶۱، به مناسبت بحث از تحصن مشروطه خواهان (در صدر مشروطه) در سفارت انگلیس، و توطئه های پشت پرده و از پیش طراحی شده، فرمودند: «قبلاً در سفارت، مستراح هایی (که در، پشتش بوده و جلوی تیغه بوده) ساخته شده بوده است. به مجرد ورود متحصنین،

تیغه ها را برمی دارند. مستراح های زیادی برای این کار حاضر بوده است! ملتفت شدید. آقا این کار، پیش بینی شده بوده است. به مجرد اینکه حاج شیخ فضل الله نهضت عدالتخانه را شروع می کند، و آنها می دانستند که او دست بردار نیست، جهت بهره برداری همراه جریان آب می روند. زمینه اینکه پیشنهاد حاج شیخ فضل الله را مسخ کنند و تبدیل به مشروطه سازند و انقلاب را بکشند بیاورند توی خانه خودشان، قبلاً پیش بینی کرده بودند، مقداری (من که ندیدم، اما همه می گفتند) مستراح ساخته بودند که درب، پشت سرش بوده و جلوی در، تیغه بوده است، آفتابه و همه چیز هم حاضر بوده، تا اینها می روند، تیغه جلوی درها را برمی دارند...».

آری، به قول شاعر:

ما از برون در، شده مغرور صد فریب تا خود، درون پرده چه تقدیر می کنند؟!

۶. گزارشی تکان دهنده از تمهیدات سفارت انگلیس برای پذیرایی از متحصنین

افزون بر آنچه گذشت، خوشبختانه گزارشی مفصل از اقدامات حساب شده اعضای سفارت انگلیس (مدتها پیش از شروع تحصن) برای فراهم ساختن زمینه تجمع و تحصن جمعی کثیر از مردم پایتخت، در دست است که مرحوم آیت الله حاج سیدحسین بدلا (از علمای پارسا و معمر قم، و اصحاب استفتای مرحوم آیت الله بروجردی، که در سال های اخیر درگذشتند) در منزل خود برای اینجانب - علی ابوالحسنی (منذر) - نقل کرده اند و حقیر همان هنگام، گزارش مزبور را (نظر به اهمیت تاریخی بسیار آن) در سه صفحه A۴ پاکنویس کرده و به مهر و امضای ایشان و نیز فرزند فاضلشان (به عنوان شاهد) رسانده ام.

جناب بدلا در آغاز گزارش مزبور (که به قلم حقیر، و به نقل از ایشان، نگارش یافته) با مهر و امضای خویش چنین مرقوم داشته اند:

حکایت عبرت انگیز زیر، که از مقدمه چینی های سفارت پیش از کشاندن جمعی از مردم تهران به تحصن در سفارت انگلیس در صدر مشروطه پرده برمی دارد عیناً همان چیزی است که اینجانب سیدحسین بدلا در تاریخ محرم ۱۴۰۶ق/ شهریور ۱۳۶۴ش برای جناب حجت الاسلام آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) نقل کردم و ایشان برای ثبت در تاریخ در ۳ صفحه نوشته اند.

جناب ایشان علاوه بر گواهی فوق، ذیل هر صفحه را نیز مستقلاً مهر و امضا

کرده اند. متن گزارش چنین است:

بسمه تعالی

حضرت آیت الله حاج سید حسین بدلا، از اساتید معظم و کهنسال حوزه علمیه قم و از خصصین مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و نیز مرحوم آیت الله بروجردی هستند که در حوزه به حسن شهرت و صفای نفس و صدق کلام معروفند. ایشان در محرم ۱۴۰۶ق / شهریور ۱۳۶۴ش به این بنده - علی ابوالحسنی (منذر) - فرمودند:

در تهران، پیرمردی ۷۰-۶۰ ساله (ظاهراً تهرانی الاصل، و دارای قدی رشید، و متدین) موسوم به «بابا» می زیست که (احتمالاً) «جعفری» به او می گفتند و از یاران فدائیان اسلام و مرحوم شهید نواب صفوی محسوب می شد. بابا مدت ها پس از شهادت فدائیان زنده بود و آشنایی من با او نیز به همان مناسبت ارتباطم با فدائیان اسلام اولیه، خصوصاً با عموزاده پدرم مرحوم شهید آقاسیدعبدالحسین واحدی، صورت گرفت. بابا، در همان زمان ها، برای ما چنین نقل کرد: من در صدر مشروطه حدوداً مقابل سفارت انگلیس در تهران، دکان داشتم. یک وقت، از تردهایی که به داخل سفارت می شد، احساس کردم در سفارت انگلیس، دارد جریانات عجیب و غیر معمولی اتفاق می افتد. در تاریک شبی که در دکان مانده و مشغول رسیدگی به حساب دخل و خرج سالیانه بودم، متوجه شدم شترهایی همراه با بار به درون سفارت می روند! از لای در به دقت ملاحظه کردم و در تاریکی، از روی صدا و نیز قیافه افراد، دو تن از شتردارها را شناسایی نمودم. فردا، روی کنجکاو، آنها را پیدا کردم و قضیه را جو یا شدم.

آقای بدلا توضیح دادند که آن روزها وسائط نقلیه کنونی وجود نداشت. وسیله بزرگ حمل و نقل، شتر بود و وسیله کوچکترش الاغ؛ و جدای از این دو، حمال ها که بارها را بر دوش گرفته و این سو و آن سو می بردند. مرکز خرید و فروش و نیز کرایه شترها و الاغ ها، میدان مال فروش ها بود که جنب امام زاده سیداسماعیل (واقع در شمال چهارراه مولوی) قرار داشت. باتوق اشخاصی هم که به عتبات و دیگر نقاط، مسافر می بردند، آنجا بود. ضمناً میدان بارفروشا هم که مرکز خرید و فروش بار بود نزدیک آنجا قرار داشت. به بقیه ماجرا از زبان بابا توجه کنید:

بابا می گفت: از یکی از آن دو تن پرسیدم: هان! بگو بینم تو، دیشب، در آن وقت شب، در سفارت انگلیس چه می کردی؟! شتردار مزبور ابتدا قضیه را منکر شد، گویی

به او سپرده بودند که چیزی نگوید. ولی بعد که اصرار مرا دید، گفت: سر پامنار (=مقابل جایگاه قبلی سفارت روس) انبار آقایان رزازها (برنج فروشها) است که از مازندران با قاطر برنج را بار کرده و از آنجا نیز به دکان های رزازي انتقال می دهند. از سفارت انگلیس نزد من آمدند و مرا پیش رزازها بردند که برنج را از آنها تحویل بگیرم و شبانه به سفارت ببرم (آقای بدلا فرمودند: حال آیا خود رزازها واسطه مأموریت او شده بودند یا سفارت، یادم نیست که بابا چه می گفت).

باری، اولین چیزی که مشاهده کردم قطار شتر بود که شب های متعدد به داخل سفارت برنج می بردند، و همین امر موجب کنجکاوی و پیگیری قضیه از سوی من شد. با تعقیب جریان، دریافتم برنجی را که اشخاص وارد، از مازندران با قاطرهای مخصوص مازندرانی به انبار رزازها در پامنار می آورند، شبانه با شتر (که صدای پایش شنیده نمی شود) از پامنار به داخل سفارت منتقل می شود. پس از جریان انتقال برنج به داخل سفارت، باز متوجه شدم که شب ها، وقت و بی وقت اشخاصی می آیند و به سفارت می روند. من جمله، چوب و تخته زیادی به داخل سفارت آوردند! در آن میدان، نجاری را که آشنا بود، دیدم رفت و آمد می کند. از وی پرسیدم جریان چیست؟! گفت: نمی دانم، در محوطه عقب سفارت، نزدیک دیوار، کانال درازی در زمین کنده اند. قبلاً اظهار می داشتند که می خواهند یک دیوار ممتد بکشیم و این کانال، جای پی آن دیوار است. اما حالا می گویند، فعلاً کار لازم دیگری داری که باید به سرعت انجام گیرد. گفتم: چه می خواهید بکنید؟ گفتند: چند قطعه تخته به عرض حدود یک متر و بلندای تقریباً ۵/۱ متر بریده و کنار هم روی کانال قرار دهید. بعد هم از جنب هر یک از تخته ها قسمتی را با این عرض و طول جدا سازید که وقتی دو تخته کار یکدیگر قرار می گیرد به اندازه ۴۰ سانت در وسط آن خالی بماند. در کنار تخته های مزبور، تخته های دیگری نیز قرار داشت که عمودی نصب می شد و (حائل بین توالی ها بود). آن وقت، جلو این تخته ها و کانال، یک نهر کوچکی کنده بودند. یک روز می بیند که کدخداهای دهات شمیران، یکی یکی می آیند و به سفارت می روند (آن ایام، شمیران ده به ده بود و هر ده، از مقداری آب قنات یا چشمه، بهره داشت. یک قسمت هم از رودخانه آب می گرفتند که مرکز اصلی آن آبشار پس قلعه بود، و امام زاده قاسم و دربند و جعفرآباد و سعدآباد و... در امتداد رودخانه مزبور سهمی از آب داشتند که بعدها رضاخان پهلوی آن دهات را ضبط کرد و کاخ سعدآباد را برپا ساخت).

یکی از کدخداهای را که با وی آشنا بودم، جای دیگر گیر آورده و پرسیدم: چه خبر است که به سفارت رفت و آمد می کنید؟ گفت: آقایان سفارتی ها یک طاق آب از ما خریده اند (نصف شبانه روز آب را که ۱۲ ساعت باشد، یک طاق می گفتند). بالاخره معلوم شد که از هر یک از دهات سر راه، یک طاق آب خریده و قرار گذاشته اند که هر وقت سفارت خواست، آنها این یک طاق آب را رها کنند به سفارت بیاید! ضمناً برای انتقال آب به سفارت نیز، راه آب طبیعی در نظر گرفته شده بود که قبلاً وجود داشت و آبهای زیادی که احياناً - مثلاً در زمستان - مصرفی نداشت در آن قرار می گرفت و به طرف شهر می آمد و به خندق دور شهر (دروازه شمیران) می ریخت. خلاصه آنکه، قرار سفارت با حضرات این بود که هر ساعت، آب خواستیم، آب را رها کنید بیاید توی نهر و از آن طریق به شهر آمده و داخل جوی سفارت شود؛ و از بسیاری از این دهات، با آنکه تابستان بود، به علت پول زیادی که داده بودند یک یا چند طاق آب خریده بودند... مسئله دیگر، روغن هایی بود که از سمت کرمانشاه می آوردند! بدین گونه که، خیک های روغن را با قیمت های گزاف از کرمانشاه خریداری کرده و به جای سردخانه، در زمین های بادگیردار سفارت انبار می کردند. سایر چیزهایی را نیز که جای خنک لازم داشت در آن زیرزمین ها قرار می دادند، و خلاصه انبارهای زیادی برای اشیای گوناگون وجود داشت که در آن، هر چیز در جای خود و به تناسب قرار می گرفت. می گفت: به تدریج می دیدم شب، وقت و بی وقت، اشیای مختلفی را از درب جلو یا پشت سفارت به درون آن می آورند، به گونه ای که کسی متوجه نمی شد و از مجموع این فعل و انفعال ها پیدا بود که یک حادثه بزرگی باید واقع شود. ضمناً با شتردارها و حمال ها، و خلاصه با آنهایی که اشیای مختلف یا ظرف و ظروف را به داخل سفارت می آوردند قرار گذاشته بودند که این پول را بگیر و روزی یک دفعه (مثلاً) هر وقت ما خواستیم، در جای معینی سر بزن (ظاهراً در همان میدان بارفروش ها، توی مدرسه فیلسوف که جنب آن بود یا اطراف میدان توی امامزاده سیداسماعیل ...) که اگر کاری داشتیم رابط ما به تو بگوید؛ هر وقت خبرتان کردند و پیغامی دادند آن کار را بکنید. همچنین می سپردند که به کسی نگویند، و حتی در میان آنها جواسیسی گمارده بودند که اگر یک قضیه را لو داد او را به کیفیت های خاص تعقیب کنند!

جریان بدین منوال بود تا اینکه یک شب نجارها را خبر می کنند که بیاید تخته های

توالت ها) را روی به اصطلاح پایه، با فاصله ای از یکدیگر، قرار دهید. از آن سوی، کدخداها را نیز خبر می کنند که آب را، به تناوب، پشت سر هم رد کنید بیاید به سفارت، جلوی توالت ها؛ و بالای توالت ها که یک حوض وسیعی قبلاً برای آب خوردن و شستشو و غیره آنجا ساخته بودند. یک قسمت وسیعی را هم برای دام هایی در نظر گرفته بودند که چوبدارها شبانه از بیرون به داخل سفارت می آوردند و قصاب هایی را هم خبر می کنند برای ذبح آن دام ها، و نیز آشپزها و نانوایی را برای همانجا...

باری، بابا می گفت: یک روز صبح ما در دکان نشسته بودیم، که دیدیم از همان شتردارها و...، یک عده ای که فرزند زرنگ هستند راه افتاده و هیاهو بپا کرده اند و شعارهای سیاسی می دهند! و خلاصه ریختند داخل سفارت و برنامه پلو چلوی مفصل برقرار شد... از جمعیت نیز، هر چه که می آمد، یک عده را بیرون می فرستادند که بروید و خبر دهید که بیایند پلو در کار است و...!

عنوان، آزادی خواهی بود و اینکه شاه باید مشروطه بدهد و مخالفین مشروطه باید از بین بروند. (پایان اظهارات آیت الله بدلا)

آنچه گفتیم، اشاراتی فشرده یا مفصل درباره پشت صحنه تحصن در سفارت انگلیس از زبان شاهدان عینی بود.

تأیید این امر را در منابع خارجی (روسی) نیز می توان دریافت. مسیو ب. نیکیتین، عضو کنسولگری روسیه در رشت و تبریز و... (در مشروطه دوم) درباره تحصن کلام جالبی دارد: «انقلابیون ایران یعنی کسانی که بر ضد سلطنت استبدادی قاجار نهضت کرده بودند، موقتاً در این پارک [پارک «قشنگ سفارت انگلیس»] پناهنده شده... بودند و با دیگ های پلو پذیرایی می شدند و ماژور S آتاشه نظامی سفارت هم در میان پناهندگان می گردید و از آنها می پرسید: آیا شما مشروطه می خواهید؟ چنین نیست؟ خلاصه اسم شب این طور بود و به زودی هواخواهان مشروطیت را به دور آن جمع کرد». حتی در منابع انگلیسی نیز (به رغم تلاشی که برای سرپوش نهادن بر تحرکات پشت صحنه تحصن وجود دارد) جای جای اشاراتی تأمل برانگیز به این امر چشمک می زند و پژوهندگان تیزبین را به تأمل فرامی خواند. عبارت طنز آمیز سر ادوارد گری (وزیر خارجه بریتانیا در عصر مشروطه و عاقد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس) به اسپرینگ ریس، وزیرمختار انگلیس در ایران، از این جمله بوده و برای

آشنایان با زبان دیپلماسی پیچیده و پُر مکر بریتانیا (آن هم بریتانیای مقتدر و جهانخوار آن روز) گویای بسی نکته‌ها و معانی است.

به درستی گفته‌اند: «فرهنگ و زبان دیپلماسی در میان هاله‌ای از ابهام و لفاظی و تظاهر و تعارف پیچیده شده و درک نیات تهیه‌کنندگان اسناد و مدارک و نامه‌های سیاسی، مستلزم تخصص در درک زبان و فرهنگ خاص دیپلماتیک است». اسپرینگ ریس، آن زمان به عنوان «مرخصی» در انگلستان به سر می‌برد و کارها به دست شارژدافر یا کاردار سفارت (مستر گرانت داف) می‌چرخید. مستر داف نیز دو تن از کارمندان ورزیده خود: سرهنگ داگلاس و والتر اسمارت را از قلعه‌ک به ساختمان سفارت فرستاده بود تا به رتق و فتق امور پردازند. جالب است بدانیم جناب اسمارت (ماژور آن روز و کلنل بعدی)، سال‌ها بعد در زمان احمدشاه مستشار سفارت شد و با همدستی ژنرال آبرونساید، کمیته آهن را به ریاست سیدضیاءالدین طباطبایی به پا کرد که حاصل آن طرح و اجرای کودتای ۱۲۹۹ بود. زمانی هم که تاریخ مصرف سیدضیاء به پایان رسید (یا مأموریت وی عوض شد) و تباری احمدشاه و رضاخان، جان وی را به خطر افکند، همین جناب اسمارت بود که پادرمیانی کرد و با توسط نزد شاه، امنیت سید را تا لحظه خروج وی از ایران تضمین کرد. وی همچنین نقش مترجم را در گفتگوهای خصوصی رضاخان با سرپرسی لورین (سفیر وقت انگلیس) به عهده داشت.

به هر روی، ادوارد گری در ۸ اوت ۱۹۰۶ به اسپرینگ ریس که به عنوان مرخصی در انگلستان به سر می‌برد، خبر داد: «در حال حاضر، طبق گزارشی که به من رسیده، نزدیک به چهارده هزار نفر در باغ تابستانی سفارت ما در قلعه‌ک بست نشسته‌اند و عقیده شخصی ام این است که خود شاه نیز، دیر یا زود، به جمع بست نشینان خواهد پیوست!...».

چهار روز بعد باز به همو نوشت: «عده بست نشینان در قلعه‌ک، به طور ناگهانی تقلیل یافته و از چهارده هزار نفر به دویست نفر رسیده است. [گرانت داف کاردار سفارت] خیلی به این موضوع (حمایت از چهارده هزار نفر مشروطه خواه ایرانی) می‌نازد و شاید به این دلیل است که این دویست نفر را به عنوان نمونه نگاه داشته است و در توجیه عمل خود (نگاه داشتن این عده) دلیل می‌آورد که اینان «شکایت رسمی» دارند.» سپس افزود: «در قبال این وضع، هر لحظه انتظار دارم از تهران خبر برسد که ملت ایران گرانت داف را به عنوان شاه جدید خود برگزیده است... تمام امکانات خزانه داری بریتانیا، و اگر آن نشد، تمام

بودجه سری دستگاه های اطلاعاتی ما، قرار است تحت اختیار شما گذاشته شود که باغ وسیع سفارت را به حال سابقش برگردانید. تصور نمی کنم دیگر مسئله ای به نام «کمبود کود» برای سال آینده داشته باشیم. باروری درختان و گل‌های محوطه سفارت، بعد از قضایای اخیر چنان غنی شده است که واقعاً ارزش پول خرج کردن را دارد. دوست عزیزم، چه گل‌های سرخ قشنگی در عرض یکی دو سال آینده در باغ سفارت خواهی داشت!»

جالب است که مقامات انگلیسی در برخوردهای حضوری و مراسلات رسمی دیپلماتیکشان با دولت ایران و روس تزاری، همه جا تظاهر به «سیاست بی طرفی» می کردند، اما در عمل، عمال سفارت انگلیس در ایران، چه در داخل سفارت و چه در خارج آن، همگی برای «فریب» آزادیخواهان و «ایجاد انحراف» در خط اصیل اسلامی مردمی قیام و کشاندن آن به خطوط بدلی استعماری و غیراسلامی (اما مردمی نمایانه) بسیج شده بودند و به طور هماهنگ (آن هم نه چندان پنهان!) فعالیت می کردند! حتی، به قول یکی از مطلعین: «مستر چرچیل - دبیر کهنه کار امور شرقی سفارت انگلیس - نیز که با زبان و خط فارسی به خوبی آشنا بود به عنوان آخوند طالقانی! (و لابد برای تنظیم ارتباط میان آزادیخواه نمایان نفوذی تهران و قم، و اجرای سناریوی انحراف نهضت، همراه ستون پنجم) به قم رفته بود!»

ضیاءالدین دُری اصفهانی، مدرس رشته فلسفه و مدیر یکی از مدارس تهران، که ناظر حوادث صدر مشروطه بوده است، داستان عجیب و عبرت انگیزی را نقل می کند. وی با اشاره به تحصن جمعی از مردم پایتخت در سفارت انگلیس می نویسد: «تا زمان تحصن مزبور، «سخن از مشروطه در میان نبود و این کلمه را کسی نمی دانست! فقط مشروطه را به مردم تهران، اهل سفارت القا کردند!». سپس «تفصیل» ماجرا را چنین نقل می کند:

یک روز طرف عصر بنده با سه نفر از معممین، درب سفارت ایستاده بودم. درشکه شارژدافر سفارت از قلپک وارد شده، همین که درشکه به محاذات ما رسید، ایستاد. بعد خانم شارژدافر از درشکه پیاده شد، با نهایت خنده رویی و تغمّز به نزد ما آمده گفت: آقایان، شما برای چه به اینجا آمده اید؟ یک نفر روضه خوان که فعلاً اسمش را فراموش کرده ام در جواب خانم گفت: ما آمده ایم اینجا یک مجلس عدالت می خواهیم. گفت: نمی دانم مجلس عدالت چیست؟ گفت: یک مجلسی که دانشمندان، ریش سفیدانمان بنشینند نگذارند حکام و سلاطین به ما ظلم کنند. گفت: پس شما یقین مشروطه می خواهید. این

اولین دفعه بود که لفظ مشروطه را از دهان خانم انگلیسی شنیدیم. شیخ مخاطب گفت: بلی! ما مشروطه می خواهیم. آن خانم محيله لبش را گزید و گفت: نه! شما مشروطه نگوئید! ما که مشروطه شدیم کشیشهایمان را کشتیم، سلاطین مان را کشتیم تا مشروطه شدیم. شما نگوئید، خوب نیست! آخوند مخاطب گفت: ما هم می کشیم هر کسی را که مخالفت کند و اگر چه امام زمانمان باشد.

خانم خنده طولانی نموده، گفت: شما هم می کشید؟! بسیار خوب! خنده کنان و رقص کنان رفت در ته باغ.

ضیاءالدین درّی، از سخنان فرد مزبور، «آشفته و پریشان شده» به وی پرخاش می کند که: «ای سفیه احمق! این چه حرف کفرآمیزی بود که گفتی؟! آنچه را که این دشمن دین و ملت به تو القا کرد، یا موافق با شریعت اسلام است یا مخالف. اگر موافق است که امام زمان مخالفت نمی کند، و اگر مخالف با شریعت اسلام تو چگونه طلب می کنی چیزی را که ضد اسلام است؟!». به نوشته درّی طولی نکشید که وی شنید: «یکی فریاد می کرد ما مشربه می خواهیم، یکی فریاد می کرد ما شرطه می خواهیم!» و آن روحانی نما نیز «فریاد می کرد: بگوئید آنچه را که خانم گفت: "مشروطه می خواهیم"».

تقی زاده، با اشاره به بست نشینی جمعی از مردم در کنسولگری انگلیس در تبریز، سخنی دارد که سخت درخور تأمل و عبرت است: «در اثنای اقامت مردم در قنصلخانه تبریز، زبان ها باز شده و از صبح تا شام نطق های زیادی از طرف ناطقین می شد و با کمال آزادی و نهایت شدت از استبداد انتقاد و مردم را بیدار می کردند به طوری که در آن یک هفته مردم تبریز به قدر ده سال پیش آمده و در مدرسه قنصلخانه تربیت شدند!»

نقشه طراحی شده در سفارت انگلیس، چنان مزورانه به اجرا درآمد که به زودی شعار اسلامی، شفاف و ریشه دار «عدالتخانه» جای خود را به شعار وارداتی، چند پهلو و متشابه «مشروطه» سپرد (شعاری که هنوز هم در مبدأ زایش، روند پیدایش و وجه تسمیه آن، میان محققین، اختلاف نظر وجود دارد). نیز به یاری کاردار سفارت (مستر گرانت داف) در دستخط شاه محتضر (مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۴ق) مبنی بر اجازه تأسیس مجلس شورای «اسلامی» دست بردند و درست در بحبوحه به بار نشستن درخت نهضت عدالتخانه، زمینه را به گونه ای چیدند که دستخط جدیدی صادر گردد و ضمن آن، قید «اسلامی» برای همیشه در دوران مشروطه، از عنوان مجلس حذف و جای خود را به عنوان

شیخ فضل الله نوری، یکی از نخستین گام های انحرافی در نهضت مشروطه را همین حذف قید «اسلامی» از عنوان مجلس می دانست. در لایحه مورخ ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵ منتشره از سوی او در ایام تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام می خوانیم:

همین که مذاکرات مجلس [شورا] شروع شد و عناوین دائر به اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد، از اثنای نطق ها و لوايح و جراید، اموری به ظهور رسید که هیچ کس منتظر نبود و زایدالوصف مایه وحشت و حیرت رؤسای روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد. از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم، لفظ اسلامی گم شد و رفت! که این فقره سند صحیح دارد، عندالحاجه مذکور و مشهود می شود». و این، البته آخرین گام در جهت ایجاد انحراف در جنبش اسلامی و عدالتخواهانه ملت ایران نبود...

سخن از اعتراض شیخ فضل الله نوری به حذف قید «اسلامی» از عنوان مجلس شد (که به گواه تاریخ، یکی از اقدامات فعالان تحصن بود). همین جا بیفزاییم که در کارنامه مشروطه خواهان، انتقادی از تحصن در سفارت انگلیس ثبت نشده است، و منصفانه باید اقرار کرد «افتخار» انتقاد از این رویداد، از آن مشروعه خواهان است. آیت الله میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی، همفکر و هم رزم شیخ فضل الله، در کتاب مشهور تذکره الغافل و ارشاد الجاهل، ضمن انتقاد شدید از مشروطه خواهان (سکولار) می نویسد:

ای عزیز، اگر مقصود [آنان] تقویت اسلام بود، انگلیس حامی آن نمی شد و اگر مقصودشان عمل به قرآن بود، عوام را گول نداده پناه به فکر نمی بردند و آنها را یار و معین و محل اسرار خود قرار نمی دادند و حال آنکه چند آیه در کلام الله هست که می فرماید کفار را ناصر و دوست و محل اسرار خود قرار ندهید. آخر مقبول کدام احمق است که کفر، حامی اسلام شود و ملکم نصاری [پرنس میرزاملکم خان ارمنی، بنیانگذار فراموشخانه فراماسونری در ایران] حامی اسلام باشد؟...

۷. مروری بر دسایس استعماری بریتانیا (و روس تزاری) از آغاز مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹

سناریوی تحصن در سفارت انگلیس در تهران، تنها گام بریتانیا برای مسخ و نسخ

نهضت عدالتخواهی مردم ایران نبود؛ نخستین گام یا گام مقدماتی بود، که گام های بعدی آن بعضاً - در پیوند با قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس - با کمک روس تزاری برداشته شد.

اصولاً- زمانی که حوادث و رویدادهای مختلف و متنوع کشورمان را، از طلوع مشروطه (۱۳۲۴ق) تا استقرار رژیم دیکتاتوری پهلوی (۱۳۶۰-۱۳۴۴ق/۱۳۲۰-۱۳۰۴ش) با نگاهی کلان از نظر می گذرانیم، سیاست کلی استعمار (بریتانیا و روسیه) را دارای مراحل و مواضع زیر می بینیم که (در عین تنوع و اختلاف) همگی به مثابه رشته تسبیح به هم متصلند (و البته جناح تندرو و سکولار مشروطه نیز با این راهبرد شیطنی، مرتبط و همسو می باشند):

۱. عقد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس بین لندن و پترزبورگ (با پادرمیانی و وساطت روچیلدهای لندن)، و دامن زدن سفارتخانه های آن دو کشور (از طرق گوناگون) به آشوب و اغتشاش در ایران و تضعیف حساب شده دو قطب «مرجعیت دینی» و «سلطنت مرکزی»، به منظور تشکیل حکومتی مختلط و متشکل از عناصر وابسته به استعمار روس و انگلیس.

این نقشه - که متناسب با قرارداد ۱۹۰۷، تهیه و تنظیم شده بود - با فتح تهران، خلع محمدعلی شاه، اعدام شیخ فضل الله نوری و استقرار دولتی متشکل از سرداراسعد دوم بختیاری و سپهدار تنکابنی (که به ترتیب دارای پیوندهای استوار با همسایه های جنوبی و شمالی ایران بودند) در ماه های جمادی الثانی و رجب ۱۳۲۷ قمری، صورت عمل به خود گرفت؛ البته ابتکار عمل، در آن، بیشتر با انگلیسی ها و ایادی آنها بود. نگاهی به کارنامه سیاسی اعضای به اصطلاح هیأت مدیره انقلاب (که پس از فتح تهران، از بین سران و فعالان مشروطه تشکیل شده و به عنوان قائم مقام مجلس شورا، رتق و فتق امور کشور را به عهده گرفت) و نیز هیأت قضات دادگاه عالی انقلاب (که رأی به اعدام شیخ فضل الله نوری داد)، و ارتباط آنان با لژ ماسونی بیداری ایران و سفارت بریتانیا، گویای این امر است.

۲. استراتژی استعمار، بعد از طی مرحله اول، خاتمه بخشیدن به نفوذ و جولان عناصر «مردمی» و «مستقل» جنبش مشروطه خواهی (نظیر آخوند خراسانی و ستارخان) بود؛ یعنی تصفیه عرصه سیاست از نفوذ و دخالت کسانی که (بحق) خود را در پیشبرد جنبش مشروطه، صاحب حق و نقش انگاشته و به طور طبیعی، تاخت و تاز گروه تندرو و سکولار را بر نمی تافتند. هدف از این تصفیه سیاسی، متمرکز ساختن قدرت حکومتی در دست

عناصر «مرعوب» یا «مجنون» استعمار بود. این نقشه نیز با ترور سیدعبدالله بهبهانی، مسموم ساختن آخوند خراسانی، انزوای سیدمحمد طباطبایی، سیدعبدالحسین لاری، آقاجفی اصفهانی، حاج آقا نورالله اصفهانی و... و نیز تبعید محترمانه ستارخان و یاران مجاهدش (به اشاره و فشار دولتیین عاقد قرارداد ۱۹۰۷) از پایگاه قدرت خویش (تبریز) و ضرب و شتم و خلع سلاح آنان در پارک اتابک تهران (توسط پیرم و سرداراسعد)، انجام گرفت. سپس در قالب بستن مجلس دوم (با پیشنهاد وثوق الدوله، قبول هیأت دولت، تصویب ناصرالملک، اجرای پیرم و تأیید آشکار یا ضمنی دو همسایه سلطه جوی در جریان اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسیه تزاری) ادامه و تکمیل شد.

در دولتی که حکم به خلع سلاح مجاهدان داد، حسینقلی خان نواب وزیر خارجه، حکیم الملک وزیر مالیه، و فرمانفرما وزیر داخله بود. در کابینه ای نیز که حکم به بستن مجلس دوم و پراکندن آزادی خواهان داد، وثوق الدوله وزیر خارجه و محمدعلی فروغی وزیر مالیه بود. همچنین در همین کابینه بود که وثوق الدوله لزوم تشکیل «حکومت مقتدر» را مطرح ساخت و دکترین وی، از سوی روس و انگلیس با حُسن استقبال روبرو شد. چنانکه، نطق تهدیدآمیز ادوارد گری (وزیر وقت خارجه انگلیس و عاقد قرارداد ۱۹۰۷) در همان ایام در پارلمان بریتانیا مبنی بر اینکه: «باید یک حکومت ثابت و مستحکم مقتدر بانفوذ در ایران برقرار» کرد «که از تزلزل دائمی و مقهوریت مصون باشد»، دقیقاً منشور سیاست استعمار در آن مقطع بود.

۳. مرحله سوم استراتژی استعمار، با جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) و ورود غیرقانونی ارتش متفقین به کشورمان آغاز شد. در این مرحله حساس از تاریخ خاورمیانه و ایران، هدف دشمنان استقلال و آزادی کشورمان، تکمیل و توسعه مواد قرارداد ۱۹۰۷ بود که با عهدنامه سری مارس ۱۹۱۵ بین دولتیین، یک سال پس از شروع جنگ جهانی، صورت گرفت و در پی آن، با فشار شدید لندن و پترزبورگ رجال مستقل ملی وقت همچون میرزاحسن مستوفی و میرزاحسن مشیرالدوله پیرنیا که در برابر مطامع دولتیین مقاومت نشان داده بلکه با آلمان سر و سَری داشتند، برکنار شدند و جای آنها را عناصر مرعوب یا مجنون استعمار نظیر عبدالحسین فرمانفرما، سپهسالار تنکابنی و وثوق الدوله گرفته و به تحکیمات دولتیین مبنی بر اخراج عناصر ناوابسته به روس و انگلیس (نظیر مستشاران سوئدی ژاندارمری) از دوائر حکومتی ایران، و تشکیل کمیسیون مختلط از مستشاران روسی

و انگلیسی برای کنترل مالیه ایران جامه عمل پوشاندند.

سپهسالار تنکابنی، در نخستین گام، مخبرالسلطنه حاکم فارس را که تسلیم مطلق در برابر تحکیمات کنسول انگلیس در شیراز را بر نمی تافت، با فشار انگلیسی ها از حکومت عزل کرد و ۷ تن از مستشاران سوئدی در ژاندارمری ایران را (که در کشاکش متفقین و دول محور، به تبعیت از میهن دوستان ایرانی، جانب آلمان را گرفته بودند) از کار برکنار ساخت. دو هفته بعد نیز به دعوت ژنرال باراتوف (فرمانده کل قوای متجاوز روس در ایران) به قزوین رفت و در مراسم سان و رژه نیروهای تزاری و همچنین ضیافت ژنرال (که به افتخار سپهسالار تشکیل یافته و وزیرای مختار دولتین عاقد قرارداد ۱۹۰۷ در آن حضور داشتند) شرکت جست. نیز به اشاره روس ها، حکومت مناطقی چون اصفهان، یزد، کاشان، گلپایگان و... را (که طبق قرارداد ۱۹۰۷ و تکمله سری آن در ۱۹۱۵ جزو مناطق نفوذ روسیه محسوب می شد) به ظل السلطان و نهاد که آن ایام به پایتخت روسیه رفته و به طور خصوصی با تزار دیدار و گفتگو کرده و آستن تعهدات بسیاری نسبت به آنها شده بود (فرزند ظل السلطان، صارم الدوله، که در قرارداد بعدی ۱۹۱۹ نیز یکی از ۳ رکن دولت و ثوق الدوله شمرده می شد، در همین کابینه سپهسالار تنکابنی وزیر خارجه بود).

مهم تر از همه اینها، مراسله سفارتین روس و انگلیس به دولت ایران بود که اشعار می داشت از این پس باید همه عایدات و مخارج دولت ایران اعم از هزینه های نظامی و غیرنظامی قبلاً به تصویب کمیسیون مختلطی که از سوی دولتین تعیین می شود برسد و سپس اجازه پرداخت آنها صادر گردد. «قبول این تقاضا در نظر ملت ایران» - به نوشته مورخ الدوله سپهر - «به منزله قبول تقسیم ایران و خاتمه رژیم سلطنتی به شمار می رفت و به همین دلیل احمدشاه از توشیح اختیارات کمیسیون مزبور امتناع ورزید...». کمیسیون مزبور، از یک عضو روسی، یک عضو انگلیسی، و دو عضو ایرانی تشکیل می شد، که اعضای ایرانی آن، عبارت بودند از: ۱. محسن خان امین الدوله (پسر دایی و ثوق الدوله، و پدر دکتر علی امینی معروف امضاکننده قرارداد مشهور کنسرسیوم پس از کودتای ۲۸ مرداد) ۲. تیمورتاش که بعداً وزیر دربار مقتدر و مشهور رضاخان شد. گفتنی است دولتین عاقد قرارداد قبلاً درخواست تکمیل این کمیسیون را با نخست وزیر پیشین (فرمانفرما) نیز در میان گذاشته بودند، ولی فرمانفرما (با همه انگلومآبی) زیر بار امضای چنین کمیسیونی نرفته و استعفا کرده بود، ولی سپهسالار تنکابنی (فاتح تهران و تجدیدگر مشروطه) با قید

«فورس ماژور»، آن را امضا کرد.

خواست دیگر عاقدین قرارداد ۱۹۱۵، تشکیل ارتشی زیر نظر افسران و فرماندهان انگلیسی در مناطق جنوبی ایران با عنوان پلیس جنوب S.P.R و متقابلاً- ایجاد قشونی به عنوان دیویزیون قزاق (تحت اداره مستقیم روسها و به خرج ایرانی ها) در شمال این کشور بود که عملاً در زمان جنگ جهانی اول انجام گرفت و مشکلات زیادی برای دولت و ملت ایران آفرید.

۴. مرحله بعدی سیاست استعماری بریتانیا، با فروپاشی امپراتوری روس تزاری (۱۹۱۷) آغاز گردید که بر اثر فتوحات برق آسای آلمان در خاک روسیه و نیز وقوع انقلاب کمونیستی اکتبر ۱۹۱۷ در آن کشور انجام گرفت و عرصه وسیع و زرخیز آسیا از سخت ترین رقیب بریتانیا خالی شد. در پی این حادثه، سیاست خارجی رسمی انگلستان، از «تجزیه و تقسیم» ایران بین لندن و پترزبورگ (که در پوشش قرارداد ۱۹۰۷، و توسط سر ادوارد گری، انجام و اداره می شد)، به تلاش جهت «بلع کامل و انحصاری» ایران توسط بریتانیا در قالب قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله - کاکس (مبنی بر تحت الحمایگی ایران، و اداره مالیه، قشون و فرهنگ کشور توسط مستشاران انگلیسی) تغییر جهت داد.

عامل و مجری (به اصطلاح) ایرانی این سیاست استعماری، و ثوق الدوله، وکیل و وزیر مکرر دوران مشروطه اول و دوم بود و از همراهی و همکاری کسانی چون سیدضیاءالدین طباطبایی (موجد کودتای ۱۲۹۹ شمسی)، مشارالملک و تیمورتاش (وزیر دربار مقتدر و مشهور بعدی رضاخان) برخوردار بود. ناصرالملک، نایب السلطنه عصر مشروطه نیز، احمدشاه جوان و مرعوب را به تسلیم شدن در برابر قرارداد ۱۹۱۹ و ترک مقاومت در مقابل دیپلماسی مهاجم لندن فرامی خواند. گفتنی است چندی بعد از این تاریخ نیز (به تصریح دکتر مصدق در مجلس شورای ششم، ۲۹ و ۳۰ شهریور ۱۳۰۵ش): محمدعلی فروغی میلیون ها تومان خسارت ادعایی انگلیسی ها در قرارداد ۱۹۱۹ و جز آن را پذیرفت که به آنان پردازد.

بر لیست مشابهت ها و هم خوانی های عملی و ثوق الدوله و رضاخان، می توان موارد زیر را نیز متذکر شد:

الف) تشکیل قشون متحدالشکل: از جمله اقدامات رضاخان، تشکیل قشون متحدالشکل در ایران (و به همین منظور: قلع و قمع ایلات و عشایر) بود. تشکیل قشون

متحدالشکل در ایران چیزی بود که مدت ها پیش از آن تاریخ، وثوق الدوله در قالب اجرای قرارداد ۱۹۱۹ به دنبال آن بود، با این تفاوت که رضاخان قشون متحد ایران را صورتاً تحت اداره صاحب منصبان (مستبد و خون آشام) «ایرانی» قرار داد، ولی قشون متحدالشکل و وثوق الدوله قرار بود صورتاً و معنماً تحت امر کلنل های (استعمارگر و متبخر) «انگلیسی» خدمت کند. در معنی، ارتش ایران در زمان وثوق الدوله، یک درجه از ارتش زمان رضاخان، استعماری تر و ضدمردمی تر بود!

ب) ایجاد مجالس شورای فرمایشی: دخالت رضاخان در انتخاب نمایندگان مجلس، و فرمایشی کردن مجلس شورا، از جمله اقداماتی است که تاریخ، در شمار سیئات مهم وی ثبت کرده است. پیشقراول رضاخان در این اقدام سوء، شخص وثوق الدوله بود که به منظور تشکیل یک مجلس فرمایشی که فلسفه وجودی اش چیزی جز تصویب قرارداد ننگین ۱۹۱۹ نبود، در انتخابات مجلس چهارم دخالت کرد و با زور و تزویر و کلای موردنظر را از صندوق بیرون آورد و دستکاری دولت در انتخابات را - به صورت عام و آشکار - در کشورمان بنیان گذارد.

چنان که همین پیشقراولی را در موضوع لباس متحدالشکل و تغییر البسه ایرانی به فرنگی نیز می بینیم. ابراهیم صفایی به مناسبت تصویب قانون اتحاد شکل در جلسه ۶ دی ماه ۱۳۰۷ شمسی مجلس هفتم، و تأیید این قانون از سوی وثوق الدوله می نویسد: «وثوق خود قبلاً هنگامی که از سفر اول اروپا برگشته بود، لباس متحدالشکل یعنی کت و شلوار می پوشید و کراوات هم به کار می برد و تغییر لباس های گوناگون بلند و بی قواره [!؟] و غالباً زشت [!؟] قدیمی را کاری بایسته می دانست. او کلاه پهلوی نیز بر سر نهاد».

۵. آخرین مرحله استراتژی استعمار بریتانیا در سال های پس از مشروطه، که در واپسین سال از دهه دوم قرن بیستم انجام گرفت، ایجاد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، و قبل از آن، تشکیل کمیته «آهن» (یا «زرگنده») متشکل از کسانی چون ژنرال آبرونساید، کلنل اسمارت، سیدضیاءالدین طباطبایی، عدل الملک دادگر و میرزا حسن خان مشارالملک، محمود جم، میرزا کریم خان رشتی و سیدمحمد تدین بود، تا آنچه را که بنا بود از طریق قرارداد ۱۹۱۹ و به دست وثوق الدوله انجام گیرد ولی به علت منفوریت شدید قرارداد و عمال آن نزد مردم ایران، قابل اجرا نبود به دست همان گونه افراد (و در پوشش لغو ظاهری و «ریاکارانه» قرارداد) جامه عمل بپوشاند، که چنین نیز شد...

در مورد کودتای سوم اسفند، و ارتباط و پیوند سیاسی - تاریخی آن با توطئه های پیشین استعمار در ایران، باید به چند نکته توجه داشت: اولاً کودتای مزبور در ایران و تهران موفق نمی شد، اگر دولتی که در آستانه کودتا زمام امور را به عهده داشت (یعنی کابینه سپهدار اعظم رشتی، از مشروطه خواهان شاخص و قدیمی، مشهور به کابینه «محلل») با سستی ها و اهمال های «بودار و مسئله انگیز»ش، عملاً راه را بر وقوع پیروزمندان کودتای حوت ۱۲۹۹ نمی گشود. ثانیاً تا زمانی که سردار استاروسلسکی (فرمانده روسی قزاقخانه، دوست احمدشاه و مخالف سرسخت قرارداد ۱۹۱۹) با مکر و حيله و فشار انگلیسی ها از کار برکنار نشد، زمینه برای اجرای کودتای ۱۲۹۹ به دست رضاخان فراهم نگردید. افزون بر این، توجه و دقت در هویت و سوابق کسانی که پیش از سیدضیاء (یا همزمان با او) برای تصدی رهبری کودتا نامزد شدند، گویای بسی نکته هاست: سردار اسعد سوم نخستین کسی بود که برای اجرای کودتای انگلیسی حوت ۱۲۹۹ نامزد حمله به تهران شد، ولی اختلاف و مشاجره ای که بین سران بختیاری بر سر فرماندهی اردوی چند هزار نفره بختیاری در گرفت، نیروهای آنها را که در اصفهان گرد آمده بودند، پراکنده ساخت تا نتیجتاً نقشه اجرای کودتا به دست آنان عملاً به هم بخورد. فرد دیگری که رهبری کودتا به وی پیشنهاد شد، سپهسالار تنکابنی (یکی از دو فاتح بزرگ تهران و عضو هیأت مدیره انقلاب مشروطه) بود. چنانکه دیدیم، او نیز از کاندیداهای اولیه انگلیس برای رهبری کودتا بود که سیدضیاء با او مطرح ساخت و نزدیک بود سپهسالار بپذیرد، ولی وقتی پی برد خود سید هم می خواهد در کابینه حضور داشته باشد پیشنهاد را با تحقیر رد کرد و در نتیجه سیدضیاء ناگزیر شد خود رهبری کودتا را بر عهده گیرد.

کودتای سوم اسفند، آخرین حلقه سیاست استعماری لندن در آغاز دهه سوم از قرن بیستم بود که در نتیجه آن، رضاخان پله پله از نردبام قدرت بالا-رفت و سردار سپه وزیر جنگ، نخست وزیر و فرمانده کل قوا شد و نهایتاً بر تخت سلطنت و دیکتاتوری تکیه زد و با خلع احمدشاه و تأسیس سلسله وابسته پهلوی (به کمک و تأیید مستقیم و غیرمستقیم بریتانیا)، به اجرای فرامین و خواست های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی دیرین لندن در ایران اسلامی شیعه پرداخت، که پیش از این، رؤس آن را برشمردیم. در این مرحله نیز، تاریخ، آکنده از همکاری مشروطه خواهان سکولار با رضاخان است: در نخستین کابینه سردار سپه (۳ آبان ۱۳۰۲)، معاضدالسلطنه پیرنیا وزیر عدلیه، فروغی وزیر

خارجه، میرزا قاسم خان صور کفیل وزارت داخله، جم وزیر مالیه، سلیمان میرزا وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، عز الممالک اردلان وزیر فواید عامه و تجارت و سرلشکر خدایارخان وزیر پست و تلگراف بود و معاونت رئیس الوزراء را نیز عدل الملک دادگر به عهده داشت.

معاضد، فروغی، صور و جم در کابینه بعدی رضاخان (فروردین ۱۳۰۳) نیز ابقا شدند و در کابینه سوم سردار سپه (۸ شهریور ۱۳۰۳) سروکله تیمورتاش و جعفرقلی خان سرداراسعد سوم هم به ترتیب: به عنوان وزیر فواید عامه و تجارت و وزیر پست و تلگراف، در کابینه پیدا شد. در کابینه چهارم (۱۷ مرداد ۱۳۰۴) نصرت الدوله به عنوان وزیر عدلیه، میرزا حسن مشار به عنوان وزیر خارجه و قوام الدوله صدری به عنوان وزیر داخله وارد شدند و فروغی و تیمورتاش و سرداراسعد نیز به ترتیب: وزارتخانه های مالیه، فواید عامه و پست و تلگراف را عهده دار بودند. هم زمان با ارتقای رضاخان به سلطنت نیز، نخستین کابینه توسط فروغی تشکیل شد که عنوان کفیل ریاست وزرا را داشت و پست های وزارت خارجه و داخله و پست و تلگراف، به ترتیب: به حسن مشارالملک، عدل الملک دادگر و سرداراسعد سوم بختیاری واگذار گردید. اینها همه داعیه روشنفکری و سابقه «مشروطه» خواهی داشتند.

پا نوشت ها

این مقاله پیش از درگذشت نابهنگام مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (منذر) به دبیرخانه همایش ارسال شده بود. در اینجا یاد و نام ایشان را گرامی داشته و به روح پرفتوح آن اندیشمند فرهیخته درود می فرستیم.

نوشته یحیی آرین پور، چاپ «از صبا تا نیما؛ تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی» ۱. متن این اشعار را می توانید در کتاب

۵، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران، ۱۳۵۷، بخش شرح حال ادیب الممالک فراهانی، ببینید. برای آرمان

استعمارستیزی در جنبش مشروطه، همچنین ر. ک: تنبیه الامه و تنزیه المل ه، میرزای نائینی، مقدمه و توضیحات

سید محمود طالقانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۴ ش.

۲. رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات ... و روزنامه شهید فضل الله نوری، گردآوری محمد ترکمان، مؤسسه خدمات

. فرهنگ رسا، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۶۰

۲۶۰-۳. همان، صص ۲۶۱

در گام نخست به هیچ وجه نامی از مشروطیت نبود و ... مردم عدالتخانه می خواستند و «: ۴. به قول سعید نفیسی

تاریخ شهرداری شاهنشاه رضاشاه پهلوی از ۳ اسفند ۱۲۹۹ تا ۲۴) « همه در این درخواست هماهنگ بودند

(. شهریور ۱۳۲۰، شورای مرکزی جشن های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۴۴، ص ۴۱

۸۵. نیز ر.ک: اسناد مشروطه - دوران قاجاریه، گردآوری - ۸۹ و ۸۶ - ۵. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۹۰

: ابراهیم صفایی، نشر بابک، تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۹؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ج ۱

- انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۵، ص ۱۶۷؛ یادداشت های ملک المورخین و مرآت الوقایع مظفری، عبدالحسین خان سپهر، با تصحیحات و توضیحات و مقدمه های دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۸۷؛ انقلاب مشروطیت ایران، دکتر محمداسماعیل رضوانی، چ ۳، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۱۹؛ تاریخ بیداری ایرانیان، میرزا امحمدخان ناظم الاسلام کرمانی، به اهتمام علی اکبر سعیدی ۴۵۰-۴۵۳/ سیرجانی، چ ۳، آگاه، تهران، ۱۳۶۱، بخش اول، ۲.
- آقاسیدمحمد گفته است دولت باید مشروطه « ۶. زمانی که پس از سخنرانی طباطبایی بر ضد استبداد، شایع کردند ایها الناس، میان شما معروف است که آقا »: رفت و گفت « باشد، دو روز بعد ... واعظ آن مسجد بالای منبر حیات » گفته اند دولت باید مشروطه باشد. خیر، آقا چنین حرفی نزده اند؛ بلکه گفته اند دولت باید مشروعه باشد ۷/۲، یحیی، میرزایحیی دولت آبادی، چ ۲: انتشارات عطار+ انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۱.
۷. تاریخ مشروطه ایران، کس روی، ص ۱۵۶؛ خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶، ص ۵۶۰. البته می توان استعمال واژه مشروطه را در دوران پیش از تحصن نیز حتی احياناً به عنوان واژه ای مستحسن و مقبول عمدتاً در آثار ماسونی سراغ گرفت. اما باید توجه داشت حتی تا چندی قبل از هجرت کبری کسانی چون شادروان سیدمحمد طباطبایی نیز بر سر منبر، به صراحت خود را از اتهام مشروطه خواهی مبرا دانسته و مقصودشان را صرفاً برقراری عدالتخانه اعلام می کردند. آری، سخن این است که به گواه اسناد و مدارک متقن - « آرمان مطلوب » واژه مشروطه - آن هم به عنوان یک « ابتدای رواج نسبتاً وسیع » تاریخی، از درون سفارت انگلیس و در زمان تحصن جمعی از مردم در آنجا، جوشید و نه پیش از آن.
۸. مجله محیط، تهران، مدیر: سیدمحمد محیط طباطبایی، سال ۱، ش ۱، شهریور ۱۳۲۱ ش، ص ۱۲. نیز ر.ک:
- ۲۱، اظهارات سیده ب هالدین - مشروطه ایران و اثر آن در عراق، علی الوردی، ترجمه زهیر لباف، صص ۲۲
- شهرستانی؛ خاطرات و اسناد شامل نوشته ها و خاطرات مستند تاریخی و اسناد و عکس های معتبر و منحصر، تهیه

۱۳۳؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص - و تنظیم: سیف الله وحیدنیا، انتشارات وحید، تهران ۱۳۶۴، صص ۱۳۴

را به کار برد تقی زاده بود. ر.ک: زمینه انقلاب « مشروطه » ۱۵۶. جالب است، اولین کسی هم که در مجلس لفظ

۴۵- مشروطیت ایران (سه خطابه)، سیدحسن تقی زاده، چ ۲، انتشارات گام، تهران، ۱۳۵۶، صص ۴۶

همگی فقط مجلس معدلت از « ۹. در لوائح ایام تحسن شیخ در حضرت عبدالعظیم (ع) هم می خوانیم: علما

دولت... خواستند که بساط عدل و انصاف گسترانند و اجرای قوانین شرع نمایند، دیگر شورای ملی و مشروطه

(. رسائل، اعلامیه ها...، ترکمان، ص ۳۲۲) « کسی نشنیده بود تا داستان سفارت و آن ترتیبات معلومه پیش آمد

۱۰. نامه های ملک الشعراى بهار، به کوشش علی میرانصاری، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸

۱۱. تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۵۹ و نیز ۲۶۱

۱۳۶: ۸۴. کسروی چند دهه پس از طلوع مشروطه نیز می نویسد / ۱۲. همان، ص ۴۸۲ و نیز ر.ک: حیات یحیی، ۲

سال است مشروطه در ایران برپا گردیده و در این مدت متمادی هنوز بیشتر مردم آشنا به آن نشده اند و

مشروطه بهترین شکل حکومت و آخرین نتیجه اندیشه نژاد آدمی است، گردآوری! «... معنایش را نمی دانند

۱۳۲۰. در همین زمینه باید / ۱۱/۱۴، محمدعلی پایدار، بی نا، تهران، بی تا، ص ۱۱، به نقل از پرچم روزانه، ش ۸

به تقی زاده اشاره کرد که حدود ۵۰ سال پس از مشروطه در دهه ۱۳۳۰ شمسی تازه سخن از لزوم تعلیم

دمکراسی به ملت ایران راند! (قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، محمود تربتی، انتشارات آسیا، « تدریجی »

(. تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۵۹

۱۲۲. پس چه کسانی، آگاهانه، در پی مشروطه واردات ی غربی - ۱۳. تاریخ مشروطه ایران، همان، صص ۱۲۳

تنها گروهی که تصور روشنی از مشروطیت داشت، عنصر: « بودند؟! پاسخ فریدون آدمیت چنین است

(۲۲۸/ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ۱) « ترقی خواه تربیت یافته معتقد به حکومت دمکراسی غربی بود

وی نقش اصلی را در مشروطه وارداتی، با روشنفکران غربگرا و سکولار دانسته و معتقد است مغز و مکانیسم

۲۲۶). به راستی آیا چنین - مشروطیت را آنها ساختند و دیگران پشتیبان آن بودند (همان، صص ۱۵۰ و ۲۲۷

ای، می توانست منشأ اثر و مثر ثمر باشد؟! پیداست که جواب، منفی است و سیر تاریخ نیز « بی ریشه » رژیم

همین را نشان داد.

۱۴ . خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، چ ۲، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۷، ص ۶۷۷ و

صفحات بعد . حاصل این بریدگی نیز، سکوت و بی تفاوتی مردم شهرهای ایران در برابر انحلال مجلس توسط

شاه، و حتی بدگویی و ریشخند برخی از آنان به مشروطیت بود . تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی

۶۹۰ . حتی در تبریز که به دفاع از مشروطه و ایستادگی در ۳/، ملک زاده، چاپ ۲، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۳

میان آن نیم دیگر نیز دسته های انبوهی « ، برابر شاه شناخته می شد، گذشته از گرایش نیمی از مردم به دولت

فشار به مجاهدان می آوردند و زبان « و لذا « ارجی به مشروطه نگذارده و یا آن را از میان برخاسته می پنداشتند

(. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۶۸۵) « از ریشخند و نکوهش باز نمی داشتند

در طهران که سیصد هزار نفر ساکنین او می باشند، هزار نفر « : ناظم الاسلام کرمانی، پس از انحلال مجلس نوشت

بازارها باز، عموم مردم از مشروطه بد « . (۲۳۸/ تاریخ بیداری ...، بخش دوم، ۴) «... مشروطه خواه پیدا نمی شود

(۱۶۳). محمد مهدی شریف کاشانی نیز بی خیالی مردم پایتخت را در روز - همان: ص ۱۶۱ و نیز ۱۶۵) « می گویند

در روز توپ بستن مجلس و کشتن جماعتی از مردم دولتی و « : به توپ بستن مجلس، اینچنین ترسیم می کند

و یا تعزیه خوان ها مشغول «! گل به سر خیار! کاکل به سر خیار « : ملتی، در همان میدان، خیارفروش فریاد می زد

تعزیه خواندن و جماعتی از زن و مرد نشسته گریه می کنند، و اصلاً ملتفت نیستند که این توپ ها به کجا زده

واقعات اتفاقیه در روزگار، محمد مهدی شریف «!... می شود... همه تماشا می کردند و مشغول کار خود بوده اند

۳۶۲/۱، کاشانی، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲

۱۵/۱۶۶ . تاریخ بیداری ایرانیان ، بخش دوم، ۴

۱۶ . گزارش ایران؛ قاجاریه و مشروطیت، مخبرالسلطنه هدایت، مقدمه از : سعید وزیری، به اهتمام محمدعلی

. صوتی، چاپ ۲، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۳ ، ص ۲۱۷

۱۷ . ر.ک: تاریخ استقرار مشروطیت در ایران؛ مستخرجه از روی اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان،

حسن معاصر ، دوره کامل یک جلدی، ابن سینا، تهران، بی تا، تاریخ مقدمه، مهر ۴۷ ، ص ۷۵۷ . حتی از او نقل

- ایران برای حکومت مشروطه هنوز آمادگی ندارد و تا دو نسل دیگر نیز آمادگی نخواهد: «شده که گفته است (۱۰۲- تلاش آزادی، محمدابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۵۴، صص ۱۰۳)» داشت
- ۱۴۰- ۱۸. خاطرات مجلس و دمکراسی چیست؟ رضا زاده شفق، انتشارات کیهان، تهران ۱۳۳۴، صص ۱۴۲
- ۲۲۹؛ سفرنامه گروته، هوگو گروته، - ۱۹. ر.ک: ایران امروز، اوژن اوبن، ترجمه علی اصغر سعیدی، صص ۲۳۰
- بسیاری از مردم «شناخت درست» ترجمه مجید جلیوند، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۹، صص ۲۱۸ و ۲۳۷، عدم
- ایران از مجلس شورا و مسئولیت ها و شئون آن؛ تاریخ ایران، سر پرسی سایکس، ترجمه سیدمحم دتقی فخر
- ، ۵۶۴، گزارش ایران ...، مخبرالسلطنه هدایت، همان، صص ۱۸۶ و ۲/۲۱۷، داعی گیلانی، ج ۲، تهران، ۱۳۳۰
- ۹۰، نامه منسوب - ۴۶۲ و تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۹۵-۴۵۴/ تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ۲
- ۱۷ رجب ۳۲۵ ق؛ اظهارات، به ناصرالملک به سیدمحمد طباطبایی در صدر مشروطه؛ روزنامه مجلس، ش ۱۶۷
- مخبرالملک؛ اسناد سیاسی، شرح حال حسینقلی خان نظام السلطنه مافی، ص ۳۸۸؛ خاطرات حاج سیاح، ص
- ۸۴؛ تاریخ انحطاط (انحلال) مجلس؛ فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت / ۵۶۰؛ حیات یحیی دولت آبادی، ۲
- ؛ ایران، احمد مجدالاسلام کرمانی، مقدمه و تحشیه محمود خلیل پور، چ ۲، دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۶، ص ۲۳
- خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، شرکت سهامی کتاب های جیبی با همکاری مؤسسه
- به کوشش، «قهرمان میرزا سالور» انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۳۴؛ روزنامه خاطرات عین السلطنه
- ۳۴۹۰؛ اوراق تازه یاب / ۱۸۲۵ و ۲۱۳۳ و ۵ - ۱۸۰۱ و ۳/ ۱۸۲۶، مسعود سالور و...، اساطیر، تهران، ۱۳۷۷
- مشروطیت و نقش تقی زاده به کوشش ایرج افشار، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۹، ص ۴۲۱، اظهارات
- محمدصادق صاحب نسق؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۸ و محمود محمود، چ ۴، اقبال،
- ۱۹ به بعد؛ قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، کریم طاهرزاده بهزاد، اقبال، تهران، بی تا / ۸، تهران، ۱۳۶۱
- (تاریخ مقدمه ۱۳۳۴ ش)، صص ۵۹۵۸؛ نقش انگلیس در برپایی رژیم مشروطه در ایران، ابراهیم صفایی، مندرج
- ؛ ۱۵۴/۱، در نهضت مشروطیت ایران، مجموعه مقالات، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۸

انتخابات ، دولت ها و دخالت ها، محمد ترکمان، مندرج در : مجله ایران فردا، تهران، مدیر : عزت الله سبحانی، ش

۲۴، ص ۱۰ به بعد؛ انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، رضا داوری، مرکز فرهنگی علامه طباطبایی، تهران،

۴۳؛ مشروطه بهترین - ۱۸۸/۴۲؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت، دکتر فریدون آدمیت، ۲ - ۱۳۶۱، صص ۱۸۹

هزار تن «: ۷-۱۶ و ۲۲ و ۱۱۵. در صفحات ۸-۷ و ۱۱ و ۱۸- شکل حکومت... احمد کسروی، ص ۴ و ۸ یکی معنی مشروطه را نمی داند و این خود، سدی بزرگ در برابر پیشرفت مشروطه است. چیزی را که معنایش قبلاً نیز پاره ای از سخنان کسروی را. «را نمی دانند، ارجش را نخواهند شناخت؛ باید گفت دارایش نخواهند بود در این باره به نقل از تاریخ مشروطه او آوردیم.

۳۴۶۹/۲۰. ر.ک: روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۵

۲۱. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۲۶۱

۲۲. همان، ص ۲۷۸ و نیز ۲۴۸

۲۳. همان، ص ۱۶۵

۲۴. همان، ص ۱۶۵. به گفته کسروی: مردم تبریز هنگام انتخاب اعضای انجمن ایالتی، آنچنان در تدین آنان دقت

تو گویی... اعضای انجمن با ایشان نماز جماعت خواهند گذارد و یا مسائل شرعی یاد: «به خرج دادند که

همان، ص ۱۹۶. برای یکپارچگی و شور مذهبی! «خواهند داد که در تقدس و تدین ایشان دقت زیاد می کردند

مردم تبریز در نهضت عدالتخواهی صدر مشروطه، و عمق و هیمنه این قیام، ر.ک: ایران امروز، اوژن اوین،

۶۷؛ خاطرات و اسناد حسینقلی خان...، باب دوم و سوم: اسناد، صص - ترجمه علی اصغر سعیدی، صص ۶۸

۳۹۹-۳۹۸؛ مجموعه آثار قلمی... ثق هالاسلام، ص ۱۸۸

۲۵. پیداست که مقصود کسروی، آزادی خواهان مست فرنگ و غرب زده است. مؤید این امر، سخن خود اوست

را می خواستند و آشکاره سخن خود را «قانون مشروطه اروپایی» آزادیخواهان تبریز، دلیرانه: «که می نویسد

همان، ص ۳۲۵. البته اینکه آزادیخواهان تبریز را مطلقاً و عموماً ضدین و شیفته نظامات غربی به.» می گفتند

شمار آوریم، از همان ادعاهای گزاف است که مع الاسف تاریخ کسروی را جای جای آلوده ساخته است.

۲۶. همان، ص ۲۴۸

۱۲۸۶ میان دو همسایه بزرگ ایران - روس و انگلیس - - که در سال ۱۳۲۵ « ۲۷ . به نوشته کسروی : قرارداد ۱۹۰۷

بسته گردیده به بیرون افتاده، نتیجه گفتگو های چند ساله ای بود که در نهران و آشکار در لندن و پترزبورگ در

میان نمایندگان دو دولت می رفته. دولت انگلیس که سالیان دراز با امپراطوری روس در آسیا روبرو ایستاده و

همیشه به کشاکش و هم چشمی پرداخته و از چیرگی های آن دولت به کاستن کوشیده ب ود، این زمان از

نیرومندی روزافزون آلمان به ترس افتاده و یک جنگ بزرگی را با آن دولت نیرومند در پیش رو می دید، خود

را ناگزیر می بایست که با دولت روس به چنان پیمانی برخاسته، به پاس سیاست اروپایی - خود به

چشم پوشی هایی در سیاست آسیایی تن در دهد، و از هم چشمی و ایستادگی در برابر چیرگی های روس

(. تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۸۱۲) « در گذشته جلو او را در آسیا باز گذارد

درباره قرارداد ۱۹۰۷ و علل و موجبات و نیز آثار و پیامدهای سوء آن برای ایران ر .ک بحث جالب محمود

محمود در مجله آینده، تهران، مدیر، دکتر محمود افشار، مجلد دوم، ش ۳، نمره مسلسل ۱۶، ص ۲۷۴ به بعد و

نیز: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۷، فصل ۸۷ و ج ۸، فصل ۹۰؛ اسنادی درباره هجوم

انگلیس و روس به ایران (۱۲۸۷ تا ۱۲۹۱ ش) گردآوری محمد ترکمان، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی،

وابسته به وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰، مقدمه مفصل ترکمان؛ سیمای احمدشاه قاجار، محمدجواد

جواد، «قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران میان روس و انگلیس»؛ ۶۹-۴۹/۱، شیخ الاسلامی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۸

آثار قرارداد ۱۹۰۷ بر سیاست های داخلی و «؛ ۱۵۱، صص ۷۹۶۸- هروی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۵۲

۷۲-۲۰۳، صص ۸۳- علی رضا علی صوفی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۰۴، «خارجی ایران

۲۸. در این باره، به تفصیل، در ادامه مقاله سخن خواهیم گفت.

از عنوان مجلس، ذی نقش و مؤثر بود .ر.ک: تاریخ «اسلامی» ۲۹. کاردار سفارت انگلیس رسماً در حذف قید

؛ ۳۸۰-۳۷۹/۵۵۸ و ۵۶۲ و ۵۶۷؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک زاده، ۲ / بیداری ایرانیان، بخش اول، ۳

۱۱۹- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۱۲۰

امروز پس از بیست و اند سال سیاست های نهانی « : ۳۰. تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ص ۱۲۰

بیرون افتاده و ما می دانیم که پیمان ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس درباره ایران و افغانستان دامنه پیمان بزرگ

دیگری درباره پیش آمدهای اروپایی بوده و دو دولت چنین می خواسته اند و برای آمادگی به جنگ جهانگیر به

کارهای خود در آسیا سامانی دهند

۳۱. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، ترجمه حسن

. معاصر، ص ۲۸۶

نوشته « واقعات اتفاقیه » نوشته ناظم الاسلام کرمانی و « تاریخ بیداری ایرانیان » ۳۲. بنگرید به : کتبی همچون

و غیره. « کتاب آبی » ، محمد مهدی شریف کاشانی

۳۳ / ۷۴. واقعات اتفاقیه، ۱

۷۳ و ۱۶۸ و ۱۷۳ و ۱۷۴ / ۸۲ و نیز ر.ک: ۱ / ۳۴. همان، ۱

۱۰۱-۱۰۰، ۸۰-۷۸، ۵۹-۵۷، ۴۲-۳۵. ر.ک: اسناد م شروطه - دوران قاجاریه، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۴۴

۱۱۳ و ۱۲۰، ۱۰۶-۱۰۸

۳۶. خاطرات و خطرات، توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من، مخبر السلطنه هدایت،

. چاپ ۳، زوار، تهران، ۱۳۶۱، ص ۴۱

۱۲-۳۷. مجله محیط، سال اول، شماره اول، رجب ۱۳۶۱ ق، شهریور ۱۳۲۱ ش، صص ۱۵

۱۰۹-۳۸. سوانح عمر، شمس الدین رشیدی، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۱۰

۳۹. ر.ک: خاطرات امید، مندرج در : خاطرات و اسناد شامل نوشته ها و خاطرات مستند تاریخی و اسناد و

عکس های معتبر و منحصر، تهیه و تنظیم: سیف الله وحیدنیا.

۴۰. تمجید السلطان، عکاس مشهور دربار، برادرزن همین آقامیرزا حسن بوده است.

۴۱. آقای عباس اخوان افزودند : بر اساس اطلاعات موثق خانوادگی، باید خاطر نشان سازم که آقامیرزا حسن از

دوستان و اطرافیان مرحوم آیت الله معزالدوله پیش نماز معروف مسجد معزالدوله خیابان ایران بود ، و او همان

است که پس از اعدام فجیع مرحوم شیخ فضل الله نوری، روحانیان یا روحانی نمایانی را که در اعدام شیخ دست

- داشته یا آن را تأیید کرده بودند مرتد اعلام کرده بود (گفته می شود روحانی فاضل و پارسای مشهور، آیت الله آقا شیخ ابراهیم امام زاده زیدی نیز راجع به مخالفان شیخ همین نظر منفی را داشته است). گفتنی این که آقا میرزا حسن از سر ارادتی که به آیت الله معزالدوله می ورزید و نیز از فرط غم و اندوهی که داشت وصیت کرد که وی را پایین پای معزالدوله دفن کنند و بر روی قبرش هم سنگ نگذارند و بگذارند پا بخورد و از بین برود!
- ۲۲۱-۴۲. خاطراتی از صالحان، احمد شهامت پور، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۸، صص ۲۲۲
۴۳. برای آشنایی با تحرکات کارگزاران سفارت انگلیس و ایادی داخلی آن در بین مردم هنگام تحصن مزبور و اهداف بریتانیا از طرح و کارگردانی این سناریوی استعماری، مطالعه دو کتاب زیر توصیه می شود: بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، رسول جعفریان، چ ۲، مؤسسه تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۸؛ تحلیلی سیاسی - اجتماعی از فلسفه و ضرورت ولایت فقیه و دموکراسی ارشاد شده، علی ابوالحسنی منذر، سپاه همچنین. «مشروطه بازها و مشروعه خواه ها» پاسداران انقلاب اسلامی؛ پادگان توحید - شهر ری، ۱۳۵۹، فصل مراجعه به آثار زیر سودمند است: تاریخ مشروطیت، امین الشریع خویی، مندرج در: میراث اسلامی ایران، ۱۱۲؛ اسناد - ۱۱۱/ مجموعه مقالات، به کوشش رسول جعفریان، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قم، ۹
- ۱۰۶ و - ۱۰۰ و ۱۰۸ - ۷۸ و ۱۰۱ - ۸۰، ۵۷ - ۴۲ و ۵۹ - مشروطه... گردآوری اب راهیم صفایی، همان، صص ۴۴
- ۱۵۹؛ خاطرات و - ۱۱۳ و ۱۲۰؛ اسناد سیاسی، از همو، ص ۳۳۲؛ پنجاه نامه تاریخی، از همو، صص ۱۶۰
- ۱۷۱؛ تاریخ بیداری ایرانیان، - خطرات، مخبرالسلطنه، همان، ص ۱۴۱؛ گزارش ایران...، از همو، صص ۱۷۲
- ۵۰۲ و ۵۰۷ به بعد؛ فرمان مشروطه از کیست؟، محیط طباطبایی، - ۵۰۱/ ناظم الاسلام کرمانی، بخش اول، ۳
- ۱۲؛ خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، - مندرج در مجله محیط، سال ۱، ش ۱، رجب ۱۳۶۱ ق/ ۱۳۲۱ ش، صص ۱۵
- ۱۲۴؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، محمد مهدی شریف - به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، ص ۱۰۸ و ۱۲۶
- ۱۰۹؛ صص روزنامه - ۱۷۳؛ سوانح عمر، شمس الدین رشیدی، صص ۱۱۰ - ۷۲ و ۱۷۴ - ۷۴ و ۱۶۸ - ۷۳/ کاشانی، ۱
- ، اخبار مشروطیت و انقلاب ایران - یادداشت های سیداحمد تفرشی، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۱

۷۲ و ۸۱؛ وقایع اتفاقیه، مقدمه سعید ی سیرجانی، ص هفت؛ / ۲۶-۲۷ و ۴۱؛ حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ۲

، تاریخ انقلاب ایران، ابن نصرالله مستوفی تفرشی، ج ۱: نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، تهران، شماره ۳۸۱۹

۵۵۸؛ فاجعه قرن ...، ص ۴۴؛ انجمن های سری در - ۳۰؛ خاطرات حاج سیاح، صص ۵۶۰-۱۷ و ۳۱- صص ۱۸

کارهای خود در آسیا سامانی دهند

۳۱. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، ترجمه حسن

. معاصر، ص ۲۸۶

نوشته «واقعات اتفاقیه» نوشته ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ بیداری ایرانیان» ۳۲. بنگرید به: کتبی همچون

و غیره. «کتاب آبی»، محمد مهدی شریف کاشانی

۳۳/۷۴. واقعات اتفاقیه، ۱

۷۳ و ۱۶۸ و ۱۷۳ و ۱۷۴ / ۸۲ و نیز ر.ک: ۳۴ / ۱. همان، ۱

۱۰۱، ۱۰۰-۸۰، ۷۸-۵۹، ۵۷-۴۲، ۳۵. ر.ک: اسناد م شروطه - دوران قاجاریه، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۴۴

۱۱۳ و ۱۲۰، ۱۰۶-۱۰۸

۳۶. خاطرات و خطرات، توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من، مخبرالسلطنه هدایت،

. چاپ ۳، زوار، تهران، ۱۳۶۱، ص ۴۱

۱۲-۳۷. مجله محیط، سال اول، شماره اول، رجب ۱۳۶۱ ق، شهریور ۱۳۲۱ ش، صص ۱۵

۱۰۹-۳۸. سوانح عمر، شمس الدین رشیدی، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۱۰

۳۹. ر.ک: خاطرات امید، مندرج در: خاطرات و اسناد شامل نوشته ها و خاطرات مستند تاریخی و اسناد و

عکس های معتبر و منحصر، تهیه و تنظیم: سیف الله وحیدنیا.

۴۰. تمجیدالسلطان، عکاس مشهور دربار، برادرزن همین آقامیرزا حسن بوده است.

۴۱. آقای عباس اخوان افزودند: بر اساس اطلاعات موثق خانوادگی، باید خاطر نشان سازم که آقامیرزا حسن از

دوستان و اطرافیان مرحوم آیت الله معزالدوله پیش نماز معروف مسجد معزالدوله خیابان ایران بود، و او همان است که پس از اعدام فجیع مرحوم شیخ فضل الله نوری، روحانیان یا روحانی نمایانی را که در اعدام شیخ دست داشته یا آن را تأیید کرده بودند مرتد اعلام کرده بود (گفته می شود روحانی فاضل و پارسای مشهور، آیت الله آقا شیخ ابراهیم امام زاده زیدی نیز راجع به مخالفان شیخ همین نظر منفی را داشته است). گفتنی این که آقا میرزا حسن از سر ارادتی که به آیت الله معزالدوله می ورزید و نیز از فرط غم و اندوهی که داشت وصیت کرد که وی را پایین پای معزالدوله دفن کنند و بر روی قبرش هم سنگ نگذارند و بگذارند پا بخورد و از بین برود!

۲۲۱-۴۲. خاطراتی از صالحان، احمد شهامت پور، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۸، صص ۲۲۲

۴۳. برای آشنایی با تحرکات کارگزاران سفارت انگلیس و ایادی داخلی آن در بین مردم هنگام تحصن مزبور و اهداف بریتانیا از طرح و کارگردانی این سناریوی استعماری، مطالعه دو کتاب زیر توصیه می شود: بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، رسول جعفریان، چ ۲، مؤسسه تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۸؛ تحلیلی سیاسی - اجتماعی از فلسفه و ضرورت ولایت فقیه و دموکراسی ارشاد شده، علی ابوالحسنی مندر، سپاه همچنین. «مشروطه بازها و مشروعه خواه ها» پاسداران انقلاب اسلامی؛ پادگان توحید - شهر ری، ۱۳۵۹، فصل مراجعه به آثار زیر سودمند است: تاریخ مشروطیت، امین الشرع خویی، مندرج در: میراث اسلامی ایران، ۱۱۲؛ اسناد - ۱۱۱/ مجموعه مقالات، به کوشش رسول جعفریان، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قم، ۹

۱۰۶ و - ۱۰۰ و ۱۰۸ - ۷۸ و ۱۰۱ - ۸۰ - ۵۷ - ۴۲ و ۵۹ - مشروطه...، گردآوری اب راهیم صفایی، همان، صص ۴۴

۱۵۹؛ خاطرات و - ۱۱۳ و ۱۲۰؛ اسناد سیاسی، از همو، ص ۳۳۲؛ پنجاه نامه تاریخی، از همو، صص ۱۶۰

۱۷۱؛ تاریخ بیداری ایرانیان، - خطرات، مخبرالسلطنه، همان، ص ۱۴۱؛ گزارش ایران...، از همو، صص ۱۷۲

۵۰۲ و ۵۰۷ به بعد؛ فرمان مشروطه از کیست؟، محیط طباطبایی، - ۵۰۱/ ناظم الاسلام کرمانی، بخش اول، ۳

۱۲؛ خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، - مندرج در مجله محیط، سال ۱، ش ۱، رجب ۱۳۶۱ ق/ ۱۳۲۱ ش، صص ۱۵

۱۲۴؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، محمدمهدی شریف - به کوشش محمداسماعیل رضوانی، ص ۱۰۸ و ۱۲۶

۱۰۹؛ صص روزنامه - ۱۷۳؛ سوانح عمر، شمس الدین رشديه، صص ۱۱۰ - ۷۲ و ۱۷۴ - ۷۴ و ۱۶۸ - ۷۳ / کاشانی، ۱

، اخبار مشروطیت و انقلاب ایران - یادداشت های سیداحمد تفرشی، به کوشش ایرج افشار، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۱

۷۲ و ۸۱؛ وقایع اتفاقیه، مقدمه سعید ی سیرجانی، ص هفت؛ / ۲۶-۲۷ و ۴۱؛ حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ۲

، تاریخ انقلاب ایران، ابن نصرالله مستوفی تفرشی، ج ۱: نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، تهران، شماره ۳۸۱۹

۵۵۸؛ فاجعه قرن ...، ص ۴۴؛ انجمن های سری در - ۳۰؛ خاطرات حاج سیاح، صص ۵۶۰ - ۱۷ و ۳۱ - صص ۱۸

۹۸؛ چکیده انقلاب: حیدرخان - انقلاب مشروطیت، اسماعیل رائین، چ ۲، جاویدان، تهران، ۱۳۵۵، صص ۱۰۹

عمواوغلی، رحیم رضازاده ملک، دنیا، تهران، ۱۳۵۲، ص ۳۷؛ گیلان در جنبش مشروطیت، رحیم نامور،

۸۶؛ خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول - ۷۴ و ۸۷ - انتشارات چاپار، بی تا، صص ۷۷

۶۹... - کودتا، چ ۲، انتشارات علمی، تهران، بی تا، صص ۷۹

۴۴. خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ص ۱۱۱

۴۵. ایشان پسرعموی مرحوم سیدعبدالحسین واحدی از فدائیان اسلام و رابط فدائیان با مرحوم آیت الله بروجردی

«بدلاء قمی» بودند. مرحوم حجت الاسلام حاج شیخ محمد شریف رازی، تراجم نگار م شهور معاصر، تحت عنوان

حجت الاسلام والمسلمین السیدالجلیل و العالم النبیل الحاج سیدحسین البدلاء از علماء ابرار و: می نویسد

مدرسین اختیار حوزه علمیه قم است. دارای مقام فضل و دانش و متانت و اخلاق فاضله است. والدش، مرحوم

آقاسیدمحمد قمی، از خانواده های علم و شرافت بوده است و آن جناب از احفاد جناب امام زاده شاه بدلا

می باشد که ثر بلوک و بخش جاپلق دارای مزار و قبه و مورد توجه مردم آن ناحیه است. تولد... [آقای بدلا] در

پنجشنبه چهارم جمادی الاول ۱۳۲۶ ق در قم واقع شده و پس از رشد و طی مقدمات [علوم حوزوی]، سط وح

را از مرحوم ادیب تهرانی و میرزاعلی یزدی فراگرفته و پس از آن از درس مرحوم آیت الله حجت و آیت الله

خوانساری و هم مرحوم آیت الله بروجردی و آیات دیگر استفاده کامل نموده و به تدریس فقه و اصول و هم

اقامه جماعت اشتغال دارند. از آثار ایشان است کتابی در دعا و ش رابیط دعا و اماکن دعا و منتخبی از ادعیه

۸۴-۸۵ / گنجینه دانشمندان، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۲، «ماثوره

۴۶. گفتنی است مرحوم بدلا فشرده ای از این داستان را در کتاب خاطراتی که مرکز اسناد انقلاب اسلامی اخیراً از

ایشان منتشر ساخته، آورده اند، که البته آنچه در اینجا می خوانید تفصیل آن قضیه است.

۴۷. خاطرات و سفرنامه مسیوب. نیکیتین، قنسول سابق روس در ایران، ترجمه علی محمد فره وشی مترجم

ظاهراً کنل اسمارت S همایون، مقدمه بهار و ...، چ ۲، کانون معرفت، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۸. مقصود از ماژور بعدی است که در سطور آتی راجع به وی اشاراتی خواهیم داشت.

۴۸. وقتی که مارکسیست ها تاریخ می نویسند، واقف شریفی، انتشارات صادق، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۲

۴۹. ایرانیان در میان انگلیسی ها، دنیس رایت، ترجمه کریم امامی، نشر نو با همکاری انتشارات زمینه، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۷۸

۵۰. تاریخ بیست ساله ایران، مکی، ج ۱، کودتای ۱۲۹۹، چ ۳، نشر ناشر، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۸۹

۵۱. افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار، جواد شیخ الاسلامی، کیهان، تهران، ۱۳۶۹، ص ۳۴

۵۲. شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، سر پرسی لورین، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات فلسفه، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵

۵۳. نامه های خصوصی سر سیسل اسپرینگ ریس وزیرمختار انگلیس در دربار ایران ...، ترجمه محمدجواد

شیخ الاسلامی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۳۳

۱۳۳-۵۴. همان، صص ۱۳۴

در « سفیر انگلیس در مقابل درخواست عده ای از مردم که خواهان تحصن بودند » : ۵۵. مخبرالسلطنه می نویسد

گزارش ایران...، همان، ص ۱۷۱. دولت آبادی نیز که « ظاهر اظهار عدم موافقت کرده، باطناً مساعدت داشت

اینجا لازم » : خود از فع الان و صحنه گردانان مشروطه بوده و رغبت چندانی هم به افشای اسرار ندارد، می نویسد

است به یک مطلب مهم اشاره نمایم و آن نظریات سیاسی انگلیسیان است در این درجه همراهی با متحصنین و

حیات یحیی، «... دادن دستورات خصوصی به آنها، خصوصاً در این موضوع که اختیارات شاه باید محدود گردد

۸۱/۲.

۵۶. دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، چ ۳، انتشارات بابک با همکاری انتشارات هدایت،

تهران، بی تا، ص ۸۰

۴۰. سال‌ها پیش از این تاریخ نیز، در ایام / ۵۷. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ... محمود محمود، همان، ۷

یک شب، تمام لباسش را ایرانی کرده، یک عبا هم دوش کرده، به تکیه دولتی آمده بود. در میان ده هزار « محرم

تنها ظهیرالدوله که به اقتضای شغلش در دربار، با او مراوداتی داشت، قادر به شناسایی وی شده بود (ر.ک)، « نفر

سفرنامه ظهیرالدوله همراه مظفرالدین شاه به فرنگستان، به کوشش دکتر محمداسماعیل رضوانی، انتشارات (مستوفی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۷۴).

خویش، عنصری ضددین و روحانیت بوده «روحانی» ۵۸. بقیه ماجرا کاملاً نشان می‌دهد فرد مذکور، به رغم ظاهر است؛ گرگی در لباس میش آمده، و فردی از قماش شیخ ابراهیم زنجانی... .

۵۹. مکار و حيله گر.

چاپ ۲، شرکت، «ادیب هروی» ۶۰. تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران، محمدحسن خراسانی

۱۳۶- چاپخانه خراسان، مشهد، صص ۱۳۷

۶۱. تاریخ انقلاب ایران، منسوب به تقی زاده، مندرج در: یغما، سال ۱۴، ش ۲ به بعد، ص ۲۴. دکتر احسان نراقی

به «: به مناسبت حرف تقی زاده (تربیت سریع و یک هفته ای مردم در مدرسه قونسولخانه!) نکته ای نغز دارد

همین آسانی؟! اگر بتوان در عرض یک هفته به اندازه ده سال به سوی آزادی پیش رفت، لابد باید بتوان، از

طرف دیگر آنچه را که در طول ده سال در این راه به دست آمده است از دست داد. و در حقیقت، همین طور

(۲۱۲- آزادی، حق و عدالت، گفت و گوی اسماعیل خویی با احسان نراقی، صص ۲۱۳) «هم شد

۶۲. راجع به معنی لفظ مشروطه و اقوال مختلف در ریشه و مفهوم این واژه، ر. ک: معنی لغت مشروطه و ریشه

۳۳۵؛ تشیع و - ۲۰ ش، صص ۳۳۸، آن، محمداسماعیل رضوانی، مندرج در: سالنامه کشوری ایران، سال ۱۳۴۴

مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، دکتر عبدالهادی حائری، چاپ ۲، انتشارات امیرکبیر، تهران،

۲۵۳؛ ایران و جهان اسلام، پژوهش هایی تاریخی پیرامون چهره ها، اندیشه ها و جنبش ها، از - ۱۳۶۴، صص ۲۵۴

۲۱۳؛ خاطرات مجلس و - همو، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی (ع)، مشهد، ۱۳۶۸، صص ۲۲۲

دمکراسی چیست، دکتر شفق، همان، ص ۱۴۱؛ اندر معنی مشروطه، فیروز منصوری، مندرج در: نهضت

۳۴۵-۳۲۱/۱، مشروطیت ایران، مجموعه مقالات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۸

مجلس « ۶۳ . می دانیم که مظفرالدین شاه در دستخط خویش مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق سخن از تأسیس

رانده بود، ولی عناصر غرب زده (همراه کاردار سفارت انگلیس، مستر گرانت داف)، در « شورای اسلامی

را برای همیشه (در دوران مشروطه)، از عنوان مجلس حذف و « اسلامی » دستخط شاه محتضر دست برده و قید

۵۵۸ و ۵۶۲ و ۵۶۷؛ تاریخ انقلاب / کردند. (ر.ک: تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ۳ « ملی » تبدیل به واژه

۱۱۹). استدلالشان نیز این - ۳۸۰؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۱۲۰-۳۷۹ / مشروطیت ایران، ملک زاده ۲

شاید یک زمانی مانند شیخ فضل الله ملایی پیدا شود که... همه اهل مجلس را تکفیر و لااقل تفسیق کند، «: بود که

تاریخ بیداری ...، همان،) «!... آن وقت محرک مردم می شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است

(. ص ۵۶۲

۲۶۱-۶۴. رسائل، اعلامیه ها...، محمد ترکمان، صص ۲۶۲

چاپ سوم: مؤسسه مطالعات تاریخ « اندیشه سبز، زندگی سرخ » ۶۵. از گام های انحرافی مزبور، به تفصیل در کتاب

سخن گفته ایم. « شاه و دولت « قانونمندان » عدالتخانه؛ مهار « معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۵، فصل

۶۶. رسائل، اعلامیه ها...، محمد ترکمان، صص ۶۳

۶۷. شامل ۱۲ تن به نام های محمود لی خان سپهدار اعظم / سپهسالار بعدی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری دوم،

صنیع الدوله، تقی زاده، وثوق الدوله، ابراهیم حکیم الملک، مستشار الدوله، عبدالحسین سردارمحمیی، سلیمان خان

، میکده، سید نصرالله تقوی، حسینقلی خان نواب، میرزا محمدعلی خان تربیت، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲

۱۰۴/۳، ۱۳ و ۱۴. مهدی بامداد، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۷

۶۸. شامل افراد ده گانه زیر: شیخ ابراهیم زنجانی، میرزا محمد نجات، جعفرقلی خان سردار اسعد بختیاری سوم،

سید محمد امام زاده که معترضانه جلسه را ترک کرد، نصرالله خان خلعتبری اعتلاء الملک، جعفرقلی یکی از

ساکنین استانبول، عبدالحسین خان شیبانی وحید الملک، عبدالحمیدخان یمین نظام، میرزا علی محمدخان تربیت،

(۱۰۴/۱ احمدعلی خان مجاهد عمیدالسلطان برادر سردارمحمیی (همان: ۳

۶۹-۲۵. قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، س. علی آذری، چ ۴، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، تهران، ۱۳۵۴، صص ۲۶

۱۸۵-۷۰. رابطه فراماسونری با صهیونیسم و امپریالیسم، ح.م. زاوش، نشر آینده، تهران، ۱۳۶۱، صص ۱۸۶

۷۱. خاطرات سیدعلی محمد دولت آبادی، انتشارات فردوسی + انتشارات ایران و اسلام، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۸

۷۲. زندگی طوفانی؛ خاطرات سیدحسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، چ ۲، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۴۶۱

۷۳/۸۵. سیمای احمدشاه، دکتر شیخ الاسلامی، همان، ۱

، ۱۹۱۴، احمدعلی سپهر مورخ الدوله، چاپخانه بانک ملی ایران، تهران، ۱۳۳۶ - ۷۴. ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸

۳۶۵-۳۶۶ صص

۷۵. سیمای احمدشاه، شیخ الاسلامی، ص ۸۹؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، علی اصغر

زرگر، ترجمه کاوه بیات، ص ۱۳۶؛ روزگار و اندیشه ها، مرتضی مشفق کاظمی، انتشارات ابن سینا، تهران،

۱۳۵۲، ۲۴۱/۱.

۷۶. درباره مفاد عهدنامه سرّی ۱۹۱۵ روس و انگلیس و سیاست های شیطانی و تجاوزطلبانه آن دو به کشورمان در

طول جنگ ج هانی اول و ماجرای کمیسیون مختلط و اقدامات سپهسالار تنکابنی، ر. ک: سیمای احمدشاه،

۸۲؛ زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، حسین مکی، چاپ ۳، انتشارات امیرکبیر، تهران، - شیخ الاسلامی، ۸۹

۲۲۶-۱۳۶۲، صص ۲۴۱

۱۴۹ و ۱۹۴ - ۷۷. برای اظهارات دکتر مصدق، ر. ک: زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه، همان، صص ۱۵۲

۷۸. قرارداد ۱۹۱۹ و تشکیل قشون متحدالشکل در ایران، کاوه بیات، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب دوم،

۱۲۵-۱۴۰ صص

۷۹. خاطرات و تألمات مصدق به قلم دکتر محمد مصدق، با مقدمه غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار،

۱۵۹- انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۵، صص ۱۶۰

۱۷۳-۱۲۵۴، پژوهش و نگارش ابراهیم صفایی؛ انتشارات کتاب سرا، تهران، ۱۳۷۴، صص ۱۷۴ - ۸۰. وثوق الدوله، ۱۳۲۹

۸۱. ر. ک: تلاش آزادی، باستانی پاریزی، همان، ص ۳۰۸؛ دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار

. پهلوی، محمدعلی همایون کاتوزیان، ترجمه حسن افشار، نشر مرکزی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲

۱۴۳-۱۴۴/۸۲. ر.ک: تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ۱

۸۳. ر.ک: شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، عبدالله مستوفی، کتابفروشی زوار، تهران،

۱۳۶۰، ۲۰۵-۲۰۲/۳.

۸۴. دولت های ایران در عصر مشروطیت، زاوش، همان، ص ۱۸۶

۸۵. همان، ص ۱۸۷

۸۶. همان، ص ۱۸۸

۸۷. همان، ص ۱۸۹

۸۸. همان، ص ۲۰۱

قرارداد ۱۹۰۷م؛ زمینه ها و پیامدها

چکیده

اهمیت سرزمین ایران به عنوان منطقه ای نزدیک به آب های آزاد و اقیانوس هند و واسطه‌العقد شرق و غرب، به طور مشخص از دوره صفویه تا به امروز مورد توجه قدرت های غربی به ویژه روسیه و انگلیس بوده است. هدف روس ها در دستیابی به خلیج فارس و هندوستان، و سیاست های انگلیسی ها در حفظ موقعیت و پایگاه خود در هند و خلیج فارس، عمده ترین دلایل نفوذ و دخالت های آنان در ایران عصر قاجاریه بود که رقابتشان در گرفتن امتیازهای سیاسی و اقتصادی موجب بروز تنش هایی می شد. این تنش ها و نیز به ویژه حضور قدرت های جدید مثل آلمان در خاورمیانه سبب گردید روسیه و انگلیس بر سر منافع مشترک در ایران به توافق رسیده و آن را به مناطق نفوذ یکدیگر تقسیم کنند. این اتحاد در واقع، نقض استقلال و حق حاکمیت ملی ایران بود، زیرا به رغم توجه دو طرف قرارداد که به استقلال و تمامیت ارضی ایران احترام می گذارند، بدون در نظر گرفتن نظر حکومت ایران به صورت مدون و در چهارچوب قواعد خودساخته سیاسی شان به منافع ملی کشورمان دستبرد زدند.

با این توصیف، در این مقاله با بیان پیشینه سیاست توسعه طلبانه انگلیس در ایران، با تکیه بر اسنادی از آرشیو وزارت امور خارجه، زمینه ها و پیامدهای قرارداد ۱۹۰۷م و نیز واکنش های دولت، مجلس شورای نوپا و ملت ایران بررسی می شود.

ایران به سبب دارا بودن موقعیت سوقالجیشی مهم در تمامی دوره‌های تاریخی مورد هجوم اقوام مختلف به ویژه جهان گشایان و سلطه طلبان قرار گرفته است و در طول تاریخ کمتر زمانی در آرامش بلندمدت به سر برده است.

رویاری با غرب از دوره صفویه به بعد - به ویژه در یکصد سال اخیر - بخش بزرگی از تاریخ ایران را به خود اختصاص داده است. مناسبات ایران و غرب در دوره قاجار به دلیل رویکرد استعماری غرب اهمیت ویژه ای دارد. موقعیت ایران به عنوان حلقه اتصال شرق و غرب، وجود استعدادهای اقتصادی (معادن، شیلات، محصولات کشاورزی و...) و همچنین ضعف دیدگاه و ناآگاهی درباره وجود استعدادهای داخلی و شرایط سیاسی خارجی از مهمترین عوامل زمینه ساز سیاست توسعه طلبانه و استعماری غرب در ایران عصر قاجار به شمار می آید.

دربار قاجار با دادن امتیازها سعی داشت موازنه را بین روسیه در شمال و انگلیس در جنوب حفظ نماید؛ در پی این سیاست، برخی دولتمردان ایران طرفدار سیاست های روسیه (روسوفیل) و گروهی حامی سیاست های انگلیس (انگلو فیل) شدند. معدودی از رجال هم بودند که موازنه منفی را تنها راه خروج از بحران حضور روسیه و انگلیس در ایران می پنداشتند؛ اما چندان موفق نبودند و بهترین نمونه های آن تفکر در دوره قاجار، قائم مقام فراهانی و میرزا تقی خان امیرکبیر هستند. ورود مستشاران فرانسوی، آمریکایی و در نهایت آلمانی را می توان نخستین گام ها در به کارگیری نیروی سوم در سیاست گذاری ایرانیان دانست.

در اواخر سده نوزده و اوایل سده بیست میلادی، آلمان به قدرتی اروپایی مبدل شد؛ می توان گفت گسترش نفوذ آلمان در شرق، و به ویژه مسئله مهم راه آهن برلن بغداد، هشدار مهمی برای انگلیس و روسیه، و یکی از مهم ترین دلایل زمینه ساز انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م بین دو رقیب سیاسی بود.

پیشینه سیاست توسعه طلبانه انگلیس در ایران؛ زمینه های قرارداد ۱۹۰۷م

ایران از دو جهت عمده برای انگلیسی ها اهمیت داشت؛ نخست آنکه، ایران پل ارتباطی مشرق زمین به ویژه هندوستان با دنیای غرب بود. هندوستان مهم ترین نقطه

اتکای سیاسی و اقتصادی انگلستان در شرق به شمار می رفت.

در این زمینه به نظر می رسد نوشته کرزن از زبان رالینسن بهترین نمونه از دیدگاه انگلیسی ها درباره ایران و چرایی اهمیت و میزان توجه آنها به کشورمان است. کرزن در مقدمه نوشتار ارتباط ایران با سیاست روس و انگلیس می نویسد:

سر. اچ. رالینسن در مقدمه رساله سیاستمداران خود نوشته است: امور سیاسی کشورهای طراز دوم آسیا مانند ایران انتظار نمی رود که در نظر خواننده انگلیسی حائز اهمیت سرشار نماید، اما جا دارد که در خاطر داشته باشیم، این سرزمین از لحاظ جغرافیایی، حد فاصل بین اروپا و هندوستان است و بعید می نماید که نقش عمده ای در تاریخ آینده مشرق زمین نداشته باشد. از این رو، وضع مردم آن و بنابراین سبک و سیاست دولت ایشان بیش از اندازه ای که متناسب با وسعت قلمرو شهریاری نسبت به نقشه عالم و یا شأن و مقام کنونی ایران در میان ملت های جهان است، مورد توجه و علاقه متبیین دقیق واقع می شود. ایران ... سرزمینی است که خواه و ناخواه در سرنوشت امپراتوری انگلیس در شرق تأثیر خواهد داشت. بنابراین، بررسی های جدی سیاستمداران ما را با دقت و شکیبایی تمام و به خصوص بیطرفی و رعایت تام ایجاب می کند.

دوم آنکه، خلیج فارس در جنوب ایران برای حمل و نقل مواد خام به انگلیس و ورود کالاهای انگلیسی به سرزمین های شرقی بسیار مهم بود. سهم تجاری و اقتصادی انگلیس از خلیج فارس به اندازه ای بود که ناوگان نظامی دریایی در آنجا مستقر نمود تا از منافع مالی دولت و بازرگانان انگلیسی حمایت و پاسبانی کند.

بیشتر سیاستمداران انگلیسی بر این باور بودند که روسیه برای دسترسی به خلیج فارس یا باید با عثمانی وارد جنگ شود و یا از ایران بگذرد؛ ایران نزدیک تر و کم هزینه تر بود. کرزن در این باره می نویسد:

اشتهای حکومت تزاری در کار جهانگیری فقط به همان سامان و نواحی محدود نمی شود و چون به حد کافی از دست اندازی بر نیمی از تمام غنایم ایران در شمال خشنود نیست، نظری هم به جانب جنوب دارد و آرزومند یافتن راهی به خلیج فارس و اقیانوس هند است. ... [روسیه] در صدد است پایه قدرت بریتانیا را در جنوب ایران سست و در کار دریاهاى جنوبی اعمال نفوذ کند و پایگاهی برای عملیات بحری خویش فراهم سازد.

با این دیدگاه انگلیسی‌ها به یافتن راهی برای دور نگاه داشتن دست روسیه و البته هر نیروی دیگر از جنوب ایران و خلیج فارس مصمم شدند. از سوی دیگر، برنامه آلمانی‌ها در کشیدن خط آهن به بغداد و راهیابی به خلیج فارس در اوایل سده بیست میلادی، انگلیسی‌ها را بیش از هر زمان دیگری در تلاطم چاره‌جویی فرو برد.

از سال ۱۳۰۹ق/۱۸۹۱م روابط ایران و انگلیس رو به سردی گرایید. لغو قرارداد تنباکو مهم‌ترین عامل این انجماد به شمار می‌رفت. تیرگی روابط و کاهش نفوذ انگلیس در دربار ایران، دولتمردان انگلیسی را با حقیقتی تلخ مواجه ساخت و آن به خطر افتادن منافع کشورشان در ایران بود.

از سوی دیگر روس‌ها که همواره به دنبال راهیابی به آب‌های آزاد بودند، قفقاز و مناطق شمال‌اترک و ارس را با جنگ و تزویر به چنگ آوردند؛ و البته هدف آنها دستیابی به خلیج فارس از یک سو، و دسترسی به اقیانوس هند از طریق نفوذ در هندوستان از سوی دیگر بود. این خطری جدی برای انگلیسی‌ها به شمار می‌آمد؛ بنابراین، در ایران سیاستی را پی گرفتند تا جلو هر گونه نفوذ روسیه را به خلیج فارس و هندوستان مسدود نمایند.

پیش از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م، روسیه با سه مسئله مهم در عرصه سیاست داخلی و خارجی مواجه بود: ۱- شکست آنها در جنگ با ژاپن (۱۹۰۵م). ۲- انقلاب ۱۹۰۵م که به ضعف روزافزون روسیه تزاری مهر تأیید زد. ۳- در صحنه سیاست جهانی، آلمان، به ویژه در راستای سیاست‌های بیسمارک توانست پیشرفتی روزافزون در اقتصاد و سیاست به دست آورد. آلمان‌ها که از نیروی دریایی قابل توجهی برخوردار نبودند، به زودی با طرح راه آهن برلن استانبول بغداد قصد آن داشتند که کالاهای خود را به بازارهای آسیا و به ویژه خلیج فارس هدایت کنند و از مواد خام آنجا بهره‌مند گردند. این سیاست دولتمردان آلمان، منویات توسعه طلبانه روسیه و به ویژه انگلیس را - که در خلیج فارس منافع مستقیم داشت - تهدید می‌کرد. تهدید آلمان در شرق به اندازه‌ای بود که بیشتر نویسندگان تاریخ روابط سیاسی، آن را مهم‌ترین عامل اتفاق روسیه و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷م دانسته‌اند.

به هر روی، زمینه‌های انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م را می‌توان به طور کلی به دو دسته عوامل دور و عوامل نزدیک تقسیم نمود؛ مهم‌ترین عامل دور را باید رقابت دیرینه روسیه و انگلیس بر سر منافع مشترک اقتصادی و سیاسی در ایران، آسیای مرکزی و هندوستان دانست و عمده‌ترین عامل نزدیک را جز نفوذ آلمان در ایران و قدرت‌گیری

روزافزون آن، باید در کاهش نفوذ انگلیس در دربار ایران در اواخر سده ۱۹م و افزایش نفوذ روسها در دربار و دریافت امتیازهای اقتصادی و سیاسی چشمگیر برشمرد. این شرایط موجب شده بود برخی دولتمردان روسی این گونه بیندیشند که:

میتوان با تهدید دائمی هندوستان و خلیج فارس، انگلیسی‌ها را به کوتاه آمدن و امتیاز دادن در منطقه اروپا و مسائل مربوط به تنگه‌های دریای سیاه، بسفور و داردانل وادار کرد و شکست‌های پیشین روسیه در جنگ‌های کریمه و... را به نوعی جبران کرد.

این دیدگاه را شاید بتوان یکی از اصلی‌ترین دلایل و یا زمینه‌های شکلگیری قرارداد ۱۹۰۷م دانست. اما حضور آلمان‌ها در خاورمیانه و برنامه‌ها و تلاش پیگیر سیاستمداران آلمانی برای گسترش نفوذ دولت متبوعشان در این منطقه و ایران را نیز، که از اواخر سده نوزدهم میلادی روند فزاینده‌ای گرفته بود، باید از مهم‌ترین عوامل تحریک انگلیسی‌ها در پیگیری سیاست نزدیکی با روس‌ها دانست. سیاست‌های دولت آلمان در ایران بزرگ‌ترین خطر بر سر راه منافع انگلیس به شمار می‌آمد.

در اواخر سده بیست میلادی، دولت آلمان در صدد برآمد برای نفوذ در خاورمیانه پایگاهی در خلیج فارس ایجاد کند و در منطقه‌ای که انگلیس سال‌ها در آن بدون رقیب فعالیت سیاسی و اقتصادی انجام می‌داد، جایگاه مناسبی بیابد. در سال ۱۸۹۶م، شرکت ونک‌هاوس نمایندگی‌هایی در بندرهای جنوبی ایران، به ویژه در بندر لنگه تأسیس کرد و به تجارت صدف و مروارید پرداخت. سال بعد، کنسولگری آلمان در بوشهر افتتاح شد و در سال ۱۸۹۸م، ویلهلم دوم، امپراتور آلمان سفری رسمی به استانبول کرد و مورد استقبال سلطان عبدالحمید دوم، امپراتور عثمانی قرار گرفت. در نتیجه این سفر بود که ویلهلم دوم خود را حامی مسلمانان جهان اعلام کرد. در سال ۱۹۰۶م در مسیر دریایی هامبورگ به آمریکا، رفت و آمد کشتی‌های بخار میان اروپا، خلیج فارس و آمریکا آغاز شد. «سرمایه آلمانی و افراد آلمانی وارد عثمانی» شدند و زمینه احداث خط آهن از برلن به بغداد فراهم شد. از این سوی، پای بازرگانان، صنعتگران، جهانگردان و متخصصان آلمانی به ایران باز شد؛ و یک آموزشگاه فنی و حرفه‌ای (هنرستان) با کمک آلمان در تهران ایجاد شد.

افزایش فعالیت و به تبع آن، نفوذ آلمان در عثمانی و ایران، روسیه و به ویژه انگلیس را به هراس انداخت. به خصوص هنگامی که تبعه‌ای آلمانی به تأسیس بانک در ایران مبادرت ورزید؛ و مهم‌تر از همه، استیمرچ، سفیر پیشین آلمان در ایران به سمت

معاونت وزارت امور خارجه در برلن منصوب شد. اضطراب دولت روسیه از فعالیت های نفوذی آلمان در خاورمیانه و به ویژه ایران در گفتگوی شکایت آمیز ایزولسکی، وزیر امور خارجه روسیه با بومپارد، سفیر فرانسه در سن پترزبورگ به خوبی دیده می شود. اما مهم ترین بخش نفوذ آلمان در منطقه خاورمیانه، به دست آوردن امتیاز تأسیس راه آهن برلن استانبول بغداد بود.

انگلیس، بازیگردان اصلی قرارداد ۱۹۰۷م با تکیه بر اسناد

بر اساس مطالب پیش گفته، خلیج فارس همواره جزو منافع غیرقابل گذشت و بسیار مهم انگلیس به شمار می آمد. در این هنگام انگلستان از دو جهت برای آن احساس خطر می کرد: روسیه و آلمان.

روسیه به دنبال ایجاد بندری در خلیج فارس در تلاش بود از مشهد به سیستان و از آنجا، از راه بلوچستان و به وسیله راه آهن به خلیج فارس برسد. آلمان نیز به وسیله راه آهن بغداد به خلیج فارس می رسید و با توجه به روند پیشرفت و نفوذ روزافزون خود، به زودی می توانست رقیب مهمی برای انگلیس در خلیج فارس محسوب گردد. به همین دلیل، دولتمردان انگلیسی برای جلوگیری از نفوذ آلمان و روسیه در خلیج فارس تصمیم گرفتند با یکی از آنها متحد شوند. از آنجا که جلب نظر دولت آلمان بسیار دشوار می نمود، انگلیس به سمت روسیه متمایل شد و سیاستمداران انگلیسی بیش از پیش سیاست نزدیکی به روس ها را پی گرفتند.

سفارت ایران در لندن، در گزارش خود به وزارت امور خارجه درباره تلاش روسیه و انگلیس در تسریع انعقاد قرارداد به سبب ترس از آلمان می نویسد:

به طوری که تلگرافاً [تلگرافاً] عرض شد، بعضی از روزنامه جات لندن به سند اطلاع از محل موثق می نویسند که دولت آلمان یک ماه است با دولت علیّه ایران در گفتگو است و قرار داده شده است که یک میلیون و دویست و پنجاه هزار لیره قرض به ایران بدهد و در عوض بندری برای انبار زغال و یا سهولت برای زغالگیری در خلیج فارس تحصیل نماید. روزنامه جات و مردم انگلیس را نصایح می دهند که هرچه زودتر قرارداد با روس را ببندد که هرگاه آلمان در ایران امتیازی حاصل نماید و مقامی پیدا کند، اسباب خطر بزرگ خواهد بود و رفعش کار بسیار مشکلی خواهد بود. [جز این،]

منشاء این خبر باز روزنامه (استاندارد) بود و این خبر را از قول وقایعنگار پاریس خود به طبع رسانید. روزنامه مزبور نوشته است که این مطالب را از محل موثقی شنیده است و می نویسد که قرار استقراض معروض را (مسیو نوز) با وزیرمختار آلمان داده اند... [که] شعبه [ای نیز] از راه آهمن بغداد به کرمانشاه بسازد و این خط به تهران امتداد خواهد یافت و بعضی قنصلگری های آلمان در کرمانشاه و شیراز و غیره احداث خواهد شد و آلمان این روزها در ایران نفوذی به هم رسانیده است.

هر چند روزنامه اندپاندانس بلژ همکاری ایران با آلمان را در زمینه دادن بندری در خلیج فارس به آلمان و امتداد خط آهمن بغداد به کرمانشاه و خلیج فارس، جعلی دانست، اما به هر روی، «تهدید آلمان در اروپا بود که باعث شد روسیه و انگلیس اختلاف خود را درباره ایران حل کنند.»

در ۲۴ آوریل ۱۹۰۶، سفیر کبیر انگلیس در استانبول در نامه محرمانه خود به ادوارد گری می نویسد:

سفیر آلمان در استانبول علاقه خاصی به اختلافات مرزی ایران و عثمانی نشان می دهد و تعیین شخص دانا و پرقابلیتی مثل استیمرچ به سمت وزارت مختاری آلمان در تهران نشان می دهد که آلمان ها در نظر دارند فعالیت های مهمی در ایران بنمایند و اگر زودتر روسیه و انگلیس در قضیه ایران قراردادی منعقد نسازند، بعید نیست که عن قریب با دخالت های دولت آلمان مواجه شوند.

از سویی، شکست روسیه از ژاپن و گرفتاری روسیه در منچوری، آن دولت را به رفع اختلافاتش با انگلیس - در زمینه منافی که در افغانستان، تبت و ایران داشتند - واداشت. دولت انگلیس هم که در افریقا گرفتار جنگ ترانسوال بود، برای حفظ موقعیت خود در تبت و افغانستان و به ویژه جلوگیری از پیشرفت نفوذ روسیه در ایران، زمینه های قرارداد ۱۹۰۷م را آماده کرد.

اما در روسیه روند تحولات در دولت و کابینه به ویژه از سال ۱۹۰۶م به بعد نشان از دگرگونی اوضاع به نفع طرح اتحاد با انگلیس داشت. تعدادی از مخالفان این طرح برکنار شدند و هواداران سازش با انگلیس جای آنها را گرفتند؛ برکناری لمسدورف از مقام وزارت امور خارجه روسیه و جایگزینی ایزولسکی در آن منصب مهم ترین و اصلی ترین نمونه این تحولات بود. از آن به بعد، تلاش گری و معاون او، هاردینگ و سر آرتور

نیکلسن، سفیر انگلیس در سن پترزبورگ و نیز همراهی و همکاری ایزولسکی و بنکیندورف، سفیر روسیه در لندن به ثمر نشست و مقدمات امضای قرارداد فراهم آمد و به رغم مخالفت ها و انتقادات سیاستمداران در هر دو کشور، سرانجام در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ برابر ۸ شهریور ۱۲۸۶ قراردادی که به ۱۹۰۷م شهرت یافت، در سن پترزبورگ، پایتخت روسیه به امضای نمایندگان دو کشور رسید.

این قرارداد سه بخش داشت: ایران، افغانستان و تبت. در بخش مربوط به ایران، هر دو دولت ضمن احترام به استقلال و تمامیت ارضی ایران! این کشور را به سه منطقه تقسیم کردند: منطقه نفوذ روسیه؛ منطقه نفوذ انگلستان؛ و منطقه بی طرف که حائل میان دو منطقه نفوذ بود. منطقه نفوذ روسیه از قصرشیرین آغاز می شد، از اصفهان و یزد و خواف می گذشت و به مرز روسیه و افغانستان ختم می شد. منطقه نفوذ انگلیس هم از ناحیه گزیک در مرز افغانستان آغاز و با عبور از بیرجند و کرمان، به بندرعباس منتهی می گردید. منطقه نفوذ انگلیس بعدها در جنگ جهانی اول و با انعقاد قرارداد پنهانی قسطنطنیه در سال ۱۹۱۵م، گسترش یافت و سراسر مناطق جنوبی ایران را دربر گرفت. این زمانی بود که «نفت» به عنوان مهم ترین ماده اقتصادی، رنگ سیاست به خود گرفته بود و اهمیت جنوب ایران و خلیج فارس را برای انگلیسی ها بیش از پیش محرز می ساخت.

قرارداد در باب ایران

نظر به اینکه دولتی انگلیس و روس متفقاً متعهدند که انتگریته [= تمامیت] و استقلال ایران را مراعات نمایند و محض آنکه صمیماً مایل به حفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح آمیز آن می باشند و مایل اند که برای تمام سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی و صناعتی همیشه برقرار بوده باشد و چون هر یک از دولتی مذکورین به ملاحظه ترتیب جغرافیایی و اکونومی (ثروتی) اهتمام مخصوصی در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات متصله یا مجاوره ایران به سرحد روس از یک طرف و به سرحد افغانستان و بلوچستان از طرفی دیگر و [ناخوانا] برای احتراز از هر گونه علل و اسباب حدوث اختلافی نسبت به مصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران به موجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر اتفاق نمودند:

فصل اول

دولت انگلیس متعهد می شود که در آن طرف خطی که از قصرشیرین از راه اصفهان و

یزد و خاخ به نقطه ای از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان را تقاطع می نماید برای خود یا کمک به رعایای خود یا معاونت به اتباع دول دیگر در صدد تحصیل هیچ گونه امتیاز پلتیکی یا تجارتي از قبیل اختیارات راه های آهن و سایر راه ها و بانک ها و تلگراف ها و حمل و نقل و بیمه و غیره برنیايد و نیز دولت انگلیس متعهد است که وجهاً من الوجوه به هیچ وسیله در اوقاتی که دولت روس به مقام معاونت به مطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره برمی آید ابداً ضدیت ننماید و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنها دولت انگلیس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیايد.

فصل دویم

دولت روس هم متعهد است که در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان از راه قازیک و بیرجند و کرمان رفته به بندرعباس منتهی می شود برای خود یا کمک به اتباع خود و یا معاونت به رعایای دول دیگر در صدد تحصیل هیچ گونه امتیازات پلتیکی یا تجارتي از قبیل امتیازات راه های آهن و سایر راه ها و بانک ها و تلگراف ها و حمل و نقل و بیمه و غیره برنیايد و نیز دولت روس متعهد است که وجهاً من الوجوه به هیچ وسیله در اوقاتی که دولت انگلیس در مقام کمک به مطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره برمی آید ضدیت ننماید و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنها دولت روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیايد.

فصل سیم

دولت روس متعهد می شود که بدون اینکه قبلاً با دولت انگلیس مشاوره و تفهیمی شده باشد به هیچ گونه امتیازی که به رعایای انگلیس در نواحی ایران واقعه فیما بین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم داده شود، ضدیتی نکند. دولت انگلیس نیز به همین نحو در باب امتیازاتی که به رعایای روس در همان نواحی ایران داده می شود، متعهد است. تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دویم هم به حال خود برقرار خواهند بود.

فصل چهارم

مسلم است که عایدات تمام گمرکات ایران به استثنای گمرکات فارس و خلیج فارس یعنی عایداتی که به ضمانت وجه اصل و منافع قروض دولت ایران از بانک استقراضی

روس تا تاریخ امضای این قرارداد حالیه داده شده برای همان منظور کمافی السابق برقرار خواهد بود. نیز مسلم است که عایدات گمرکات ایران در فارس و خلیج فارس و همچنین عایدات عمل صید ماهی سواحل ایران در دریای خزر و همچنین عایدات پست و تلگراف برای ادای قروض دولت ایران از بانک شاهنشاهی که تا تاریخ امضای این قرارداد حالیه داده شده است، کما فی السابق برقرار خواهد بود.

فصل پنجم

در صورت عدم ترتیب ادای وجه اصل یا پرداخت منافع قروض ایران از بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی تا تاریخ امضای این قرارداد و در صورتی که برای دولت روس لازم شود در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانک استقراضی رهن شده و آن محال در نواحی مذکوره در فصل دوم این قرارداد واقع اند کنترلی بگذارد و نیز در صورتی که برای دولت انگلیس لازم شود در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانک شاهنشاهی رهن شده و محال مزبوره در نواحی مذکوره در فصل اول این قرارداد واقع اند کنترلی بگذارد دولتین انگلیس و روس متعهد هستند که قبلاً دوستانه با یکدیگر مشورت نموده متفقاً قرار اقدام به برقراری این کنترل را بدهند و از تمام مداخلاتی که برخلاف اصول و اساس این قرارداد حالیه است، احتراز جویند.

در سنت پترزبورغ نسختان به انجام رسید. ۱۸ - ۳۱ اوت ۱۹۰۷

امضا: نیکلسن

امضا: ایزولسکی

اما نظر همه دولتمردان و سیاستمداران انگلیسی با طرح اتحاد انگلیس با روسیه در آسیا یگانه نبود؛ برخی موافق و شماری مخالف بودند. موافقت ها و مخالفت ها حتی پس از امضای قرارداد ۱۹۰۷م، مهم ترین موضوع بحث محافل سیاسی انگلیس بود. سند زیر گزارش سفارت ایران در لندن به وزارت امور خارجه ایران، درباره گفت و گوها و مناقشات پیرامون قرارداد ۱۹۰۷، در محافل سیاسی لندن است:

سفارت سنیه

لندن

ترجمه مذاکرات مجلس لردها در باب قرارداد روس و انگلیس (۱۱ فوریه ۱۹۰۸)

(لرد کرو) رئیس مجلس شورای وزیرا بعد از (لرد لانزدون) برخاسته در دفاع قرارداد، همان نوع دلایلی که طرفداران دولت ذکر نموده بودند، ذکر کرد؛ من جمله گفت که باید تمام قرارداد را ملاحظه نمود و غیره و غیره. در باب ایران این طور بیان کرد: (لرد کورزن) سؤال کرد که باید دید عقیده ایرانی ها در باب این قرارداد چیست از طرف ایران پرتستی در این باب نشد و در این چند روز آخر، یکی از وزرای بسیار محترم معروف ایران عقیده خیلی خوبی در باب قرارداد ذکر نموده است؛ عقیده اش این است که اشکالات مالی ایران بیشتر به واسطه رقابتی است که بین روس و ما در ایران بود. و اگرچه آن وزیر نگفت، ولی من از بیاناتشان همچو استنباط می کنم که مقصودشان این است که اثر این رقابت این بوده است که در عوض اینکه استعدادات ایران را ترقی بدهند برای فایده خود به کار می بردند. (لرد میدلتون) در ضمن نطق خود گفت که اگر انگلیس می خواست قرار مسئله استقراض را به ایران بدهد، می توانست تقریباً تمام آنچه حالا تحصیل نموده ایم به طور شرط استقراض تحصیل نماییم، بدون اینکه در اشکالات مملکتی با روس طرف شویم. شاید هم این صحیح باشد ولی اگر آن طور شده بود، چطور می توانستیم اعتراض نماییم باینکه ایران قرارداد علیحده ای که بیشتر برای ما مضر باشد با روس بگذارد. لرد کورزن نفوذی که روس در ایران به هم رسانده بود، حقیر می پندارد. به قدری که راجع به تجارت است راه آهن ماورای خزر است که مسکو و سایر مراکز بزرگ تجارتي را به ایران متصل می کند. دیگر اینکه، روس با مخارج گزاف سه راه بسیار خوبی از سرحد خود به تهران و نقاط دیگر ساخته است و سه میلیون لیره به ایران قرض داده است. در باب مقام نظامی روس، راه آهن ماورای خزر البته آن مقام را مستحکم نموده است. به علاوه یک هزار و پانصد نفر قزاقی که در ایران هستند، فقط در تهران نیستند و در تمام نقاط ایران تقسیم شده اند. تمام این چیزها قدرت و نفوذ بزرگی به روس می دهد و انصاف نیست کسی بگوید که وقتی قرارداد بسته شد ما در مقامی بودیم که شرایط خود را به زور به روس بقبولانیم. در باب جنوب البته ما در آنجا استیلا داریم، ولی نمی شود گفت که روس در آنجا نفوذی ندارد. عقیده من این است که تجارت روس طبعاً مایل به بسط به طرف جنوب است. روس به خط جهازاتی که به خلیج فارس می روند کمک پولی می کند و نیز در بوشهر و در اصفهان قنصل جنرال و در نقاط دیگر جنوب،

قنسول‌ها معین نموده است. زمانی که (لرد کورزن) فرمانفرمای هند بود، گمان می‌رفت که بشود قراری داد و دولت هند عقیده خود را ذکر نمود در باب دایره ای که روس در آن نفوذ پلتیکی و تجارتی دارد. آن دایره از بعضی جهات برای ما صرفه اش کمتر از دایره ای بود که در این قرارداد حالیه معین شده است. اصفهان جزو آن نبود، ولی راه تجارتی انگلیس از خانقین الی تهران را در جزو داشت.

(لرد کورزن) برخاسته [و] گفت: به کدام عقیده دولت هند اشاره می‌کنید؟

(لرد کرو): اشاره به راپورتی که رسیده بود، می‌نمایم.

(لرد کورزن): به چه شکل بود آن راپورت؟

(لرد کرو): برای آنکه این سؤال را جواب بدهم، باید قبل از وقت اعلام نمایم.

(لرد کورزن) اعتراض نمود به اینکه (لرد کرو) محض اینکه بر ضد او حرفی زده باشد، اشاره به اظهار عقیده نمود که نمی‌تواند بگوید چگونه بوده و در اصل آن شک دارد و یقین ندارد که من آن اظهار عقیده را نموده‌ام؛ ولی می‌گوید که در عهد فرمانفرمایی من از طرف دولت هند شده است.

(لرد کرو): حاضر نیستم بگویم که تا چه اندازه لرد کورزن مسئول آن اظهار عقیده بوده است. هر گاه بخواهند که نسخه ای از آن راپورت به پارلمنت داده شود، البته موقعی را برای این کار به دست خواهیم آورد. (لرد کورزن اظهار رضا و تمجید نمود). حدی که در آن موقع دولت هند معین نمود، از بعضی جهات بدتر از حد حالیه بود. آن حد، یزد را (که لرد کورزن برای آن اشک ریخت) در جزو داشت و از وسط کرمان به نقطه ای در شمال سیستان می‌رفت. پس آن حد نه فقط وسیع تر از حدی بود که حالا- برای روس معین شده است، بلکه قسمت بزرگی از سرحد افغان را که حالا جزو دایره انگلیس است در جزو داشت. البته لرد کورزن حق دارد بگوید که آن تکلیف را دولت هند در صورتی می‌نمود که تمام مابقی ایران در دایره انگلیس باشد. شاید این طور باشد، ولی ضمناً دولت اعلیحضرت پادشاه را عقیده این بود که فائده بی طرف نمودن (چنانچه بی طرف شده است) تمام سرحد افغانستان خیلی بیش از فائده این قبیل ملاحظات بود. دولت قبول ندارد که دایره بی طرف ضرر داشته باشد، گاهی ذکر از تقسیم ایران شده است. همه می‌دانند که همچو چیزی نیست. مقام تجارتی ما در ایران، در واقع به هیچ وجه بسته به این قرارداد نیست و بسته به معاهدات تجارتی

است که با آن ملک داریم. و عقیده دولت این بود که داشتن این دایره بی طرف مابین دو دایره نفوذ واضح است، مفید است و رقابت دولتین در آن دایره فقط تجارتی است. در باب خلیج فارس اشاره شد که آیا ممکن نبود قول قطعی صحیحی در این باب از روس گرفت؟ راستش این است که وزیر امور خارجه روس به سفیر کبیر ما مقیم پترزبورغ نوشته ای داده است و در آن نوشته قبول دارد که روس حرفی در مقامی که ما در خلیج فارس داریم، ندارد. مقام ما در خلیج فارس خیلی شبیه است به مقامی که روس در نقاط شمالی سرحد ایران دارد؛ مقامی است که طبعاً و عقلاً برای ما معین شده است.

همچنین، مطابق گزارش های سفارت ایران در لندن از واکنش مخالفان قرارداد ۱۹۰۷م در انگلیس، می توان نگرانی آنها از نزدیکی روس ها به هند و خلیج فارس را دریافت. در یکی از این گزارش آمده است:

استخراج تلگراف رمز از لندن

حضرت مستطاب اجل اشرف مشیرالدوله، دیشب لرد کرزن در مجلس لردها نطق مفصلی در ایراد از قرارداد روس و انگلیس نمود و گفت: به واسطه این قرارداد تمام منافی که در عرض صد سال انگلیس تحصیل نموده بود از دستش رفته [است]. نقاطی که جزء دایره روس شده است، اغلب نقاطی هستند که تجارت و منافع انگلیس در آنجا زیاد بود و همیشه جزء دایره انگلیس محسوب می شدند و در همسایگی و مجاورت به خاک روس نیستند. دایره انگلیس اهمیت تجارتی و ثروتی ندارد و خیلی مختصر است. راست است که سیستان اهمیت استراتژیک دارد، ولی محض خاطر سیستان، دولت انگلیس از تمام ایران صرف نظر نموده و اگر گمان می کنند که ملاحظه استراتژیک انگلیس منحصر به سیستان است، سهو کرده اند. منافع دیگر در ایران خیلی داشتیم که تمام از دست رفته است. دولت اشتباه بزرگی کرده است که خلیج فارس را جزء قرارداد نکرده [است]. روس ها بعد از آنکه قوتی به هم رساندند، توجه خود را صرف آباد کردن دایره خود خواهند کرد و عن قریب خواهیم دید که راه آهن های روس به یزد و اصفهان خواهند رسید و اگر بخواهند این راه آهن ها را به خلیج فارس امتداد بدهند، به موجب قرارداد نمی توانیم ممانعت نماییم آن وقت استیلای انگلیسی ها کجا خواهد بود و از استقلال ایران چه باقی می ماند؟ این قرارداد [ناخوانا] است از

بدی به خود ایرانی ها نموده است و سلب اعتمادشان از انگلیس شده است. دولت انگلیس که این همه رعیت مسلمان دارد، نباید با ممالک مسلمان ها این طور رفتار نماید و بدون مشورت با آنها مملکتشان را قسمت نماید. اینکه می گویند قرارداد مانع از این شد که روس در این اغتشاش ایران از مداخله خودداری نماید، غلط است. اگر اغتشاشات طول بکشد خودداری نخواهد کرد. معاون وزارت خارجه در - قرارداد گفت: خیلی نقشه ها برای ترقی ایران کشیده شد، ولی همه بی نتیجه مانده [است]. بالاخره دولت لازم دید که دست از رقابت با روس بردارد و روابط خود را با او بر اساس محکم و واضحی بگذارد. در باب دایره روس جوابش این بود که کلیه قرارداد را باید ملاحظه کرد و دید که در عوض حصه روس، ما چه فواید برده ایم. در رفع مسائل معوقه و قطع رقابت با روس را در آسیا نمودیم. به عقیده اهل خیره، آنچه برای انگلیس لازم بود، داشتن سیستان و کرمان و بندرعباس بود؛ محض اینکه روس نتواند به بندرعباس و یا به نقطه ای در شرق آن راه آهن بسازد و این مقصود تحصیل شده [است]. ایراد دیگر این است که چرا گذاشتیم راه آهن تجارتي که از بغداد و به خانیقین و همدان می رود، در دایره روس بیفتد. اگر می خواستند آن نقاط را از دایره روس خارج نمایند، این قرارداد سر نمی گرفت. زیرا که روس می خواهد خط های راه آهن خود را در ایران با آن راه وصل نماید و دیگر اگر ما مانع می شدیم که این راه آهن به دست روس بیفتد، دولت دیگر که در راه آهن بغداد دخیل است، به میدان می آمد و لازم می شد که انگلیس با ضدیت متفق آن دو دولت مقاومت نماید. روس ها هم دنباله این مباحثه را خواهند گرفت.

[امضا]: مهدی

۶ محرم ۱۳۲۶

همچنین، در تحلیل های بجای سفارت ایران در لندن، درباره کارکرد سیاسی و اقتصادی انگلیس در خلیج فارس، میزان اهمیت آن منطقه و دیدگاه انگلیس در این رابطه، به خوبی روشن شده است.

سفارت ایران در لندن در ۱۴ محرم ۱۳۲۶ سخنان وزیر امور خارجه انگلیس درباره مقاصد و منافع انگلیس از قرارداد ۱۹۰۷ و تأکید در حفظ منطقه سیستان در دست انگلیسی ها و نیز لزوم انعقاد قرارداد به منظور جلوگیری از درگیری روس و انگلیس در

ایران را، به مشیرالدوله، وزیر امور خارجه ایران، چنین گزارش کرده است:

استخراج تلگراف رمز از لندن

حضرت مستطاب اجل مشیرالدوله، قرارداد روس و انگلیس دیروز در مجلس و کلا مباحثه شد وزیر امور خارجه در فقره قرارداد گفت: یکی از جهت های ختم قرارداد وضعی بود که در ایران پیش آمده بود؛ وقتی که وزرای حالیه سر کار آمدند اگر قرارداد نبود، یقیناً معارضه بین دولتین می شد و با اوضاع حالیه ایران یقیناً هر دو دولت در امور ایران مداخله می کردند. انگلیس طمعی به ایران ندارد و اگر داشت، دو سال قبل که روس مشغول بود، می توانست همه کار بکند. دایره ای که انگلیس برای خود معین نموده است، بیشتر استراتژیک است و نه تجارتي و قصه عمده داشتن سیستان است؛ زیرا که هند از طرف سیستان است. وزیر امور خارجه به بیاناتی فهماند که با وجود این منافع و نفوذی که روس در عرض بیست سال آخر در ایران به هم رسانده است، نمی شد به غیر آنچه به او داده شد، داده شود. اگر این موقع را برای ختم قرارداد از دست داده بودیم، شاید دیگر موقعی به دست نمی آمد و اگر این موقع از دست رفته بود، ببینید در ایران چه واقع می شد. اوضاع آنجا اسباب می شد که مداخله نماییم. نمی توانم بگویم که خطر مداخله در ایران به کلی رفع شده [است]؛ با اشکالات داخلی و اشکالات در سرحد عثمانی هیچ کس به طور یقین نمی تواند بگوید چه واقع خواهد شد، ولی خطر مداخله از طرف ما و روس خیلی کم شده است. اینکه گفته شده که به واسطه قرارداد به منافع ایران صدمه خورده است، صحیح نیست. در این مذاکرات از دایره روس و انگلیس ذکر شده است، ولی نباید فرض کرد که مقصود از دایره، تقسیم پلتيکی است. دایره ها فقط حد منافع دولتین را معین می نماید به هیچ وجه برخلاف استقلال و پادشاهی ایران نیست. هر گاه چنانچه امروز ایران خود بتواند معماهای کونستی توسیون خود را که حالا- آن قدر مهم و مشکل شده [است]، حل نماید و بعد از سال ها سوء حکمرانی و فساد، به واسطه مشروطیت - قویتر درست تری قرار بشود، در آن صورت من می گویم که وسیله او برای حل مشکلاتش به واسطه این قرارداد بهتر شده است.

امضا: مهدی

۱۴ محرم ۱۳۲۶

پیش از امضای قرارداد ۱۹۰۷م، در گرماگرم بحث دولتمردان و سیاستمداران روسیه و انگلیس - هرچند هر یک وجود مناظرات و قصد خود از اتحاد و عقد قرارداد میان روس و انگلیس را پنهان می داشتند و حتی کتمان می کردند - مطبوعات اروپا، به ویژه روزنامه های آلمان از اتحاد قریبالوقوع آنها گزارش هایی منتشر نمودند. علاوه بر این، روزنامه ها تا مدت ها بعد از امضای قرارداد نیز گزارش هایی درباره آن چاپ می کردند. نامه ها و تلگرام هایی که از سفارتخانه های ایران در اروپا، به ویژه از لندن به وزارت امور خارجه فرستاده می شد، منابع مهمی در بررسی اوضاع سیاسی و جو دیپلماسی زورمدارانه روسیه و انگلیس به شمار می آید. کارگزار مرکزی خراسان و سیستان درباره مطالب مربوط به قرارداد روس و انگلیس چاپ شده در روزنامه ای در لندن گزارش می دهد:

نشان تاج و شیر و خورشید

کارگزار مرکزی خراسان و سیستان

تاریخ: نیمه شعبان ۱۳۲۵

نمره ۱۷۸

در روزنامه لندن، مفاد عهدنامه اتفاقیه روس و انگلیس را این طور انتشار داده اند که جهات شمالی و غربی ایران تا خانقین، با روس ها و جهات جنوبی با دولت انگلیس است که طرفین بدون رضایت یکدیگر و اجازه اقدامی نمی توانند بنمایند.

الامر شریف

[امضا: ناخوانا]

نامه های «دوستانه» اسپرینگ ریس، وزیرمختار انگلیس به مشیرالدوله، وزیر امور خارجه ایران بیش از آنکه حاوی توضیحات روشن درباره قرارداد باشد، متنی توجیه کننده است و حکایت از ضعف دیپلماسی ایران و ناآگاهی برخی دولتمردان ایرانی از جریانات سیاست بین الملل دارد. او به جای توضیحی که می بایست درباره قرارداد به مشیرالدوله ارائه دهد، نوشت:

فدایت شوم، در باب شهرت اینکه انگلستان و روسیه در خصوص مصالح خودشان در ایران مشغول مذاکرات هستند، جناب اشرف ارفع از روی محبت با دوستدار صحبت فرمودند و دوستدار مراتب را به اولیای دولت متبوعه خود اطلاع داد. جناب مستطاب

اجل سر ادوارد گری به دوستدار دستورالعمل داده اند که برای این اظهارات صادقانه که فرموده اید، تشکر نمایم و جواباً به جناب اشرف اطمینان دهم که اگرچه دولتین انگلیس و روس لزوماً در باب تلگراف روس و استقراض و سایر اتفاقات مجبور بوده اند مذاکرات نمایند، ولی هرگز در باب هیچ فقره که به هیچ وجه مضر استقلال و انتگریته ایران باشد مذاکره نکرده اند.

زیاده تصدیع نمی دهد. شهر شعبان ۱۳۲۴

Cecil Spring Rice

به هر روی، خبر انعقاد قرارداد روسیه و انگلیس و متن فارسی و فرانسه آن در ۱۵ شعبان ۱۳۲۵/۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ از سوی سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران داده شد. پیش از آن نیز سفارت روسیه در تهران در ۲ شعبان ۱۳۲۵/۱۱ سپتامبر ۱۹۰۷ در نامه ای به شماره ثبت ۱۲۷۶ امضای قرارداد را به وزارت امور خارجه ایران اطلاع داده بود.

در این صورت و با توجه به عمق فاجعه سیاسی ای که برای ایران اتفاق افتاده بود و به رغم گزارش هایی که حتی پیش از امضای قرارداد به دولتمردان ایران می رسید، کمتر کسی نسبت به آن واکنش صریح و مجدانه ای نشان داد. در این زمان، دولت مشروطیت با مجلس نوپا در کشاکش امور داخلی مشغول برنامه ریزی برای حل مشکلات کشور بودند و از سوی دیگر، مرزهای ایران شاهد یورش سپاه عثمانی بود و این دو مورد شاید از عوامل مهم کم توجهی آنها در پیگیری مجدانه مسئله قرارداد ۱۹۰۷م بود. با توجه به مشروح مذاکرات مجلس نخست شورای ملی، موضوع قرارداد مزبور چندین بار از سوی نمایندگان مطرح شد و در این مورد میرزا ابوالحسن خان شیرازی، نماینده شیراز گویی بیش از دیگر مجلسیان به اهمیت مسئله توجه داشت. حتی نماینده تندرو و سخنوری همچون سیدحسن تقی زاده نیز با کم توجهی از کنار این مهم گذشت. او سال ها بعد، هنگامی که در جنگ جهانی اول به برلن رفته بود، به سیاست های استعمارگرانه روسیه و انگلیس اعتراض کرد! مشروح مذاکرات مجلس نخست در جلسه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ گویای واکنش هر یک از نمایندگان به قرارداد مزبور است. در این جلسه، نامه سفارت انگلیس در تهران درباره قرارداد و مفاد آن برای حضار خوانده شد. هر یک از نمایندگان دیدگاه خود را ارائه دادند و کمتر کسی به دیده تحلیل بدان نگریست و سوء ظن کمتر کسی برانگیخته شد!

از سوی دیگر، بنا بر اسناد وزارت امور خارجه تنها سه نفر از دولتمردان به مسئله قرارداد ۱۹۰۷م واکنش منفی نشان دادند: میرزا مهدی خان علائی، وزیرمختار ایران در لندن، مرتضی خان ممتازالملک، وزیرمختار ایران در آمریکا و میرزا ملکم خان، وزیرمختار ایران در رم که ضمن نامه ای انتقادی، استعفای خود را از وزارت خارجه خواستار شد، چرا که:

قرارداد تقسیم ایران فیما بین روس و انگلیس درهای تأسف را به روی بنده باز کرد ... حالا که پهلوانان خرابی ایران از برای ما دیگر هیچ احتیاجی به سفارت باقی نگذاشته اند، از محبت کریمانه جنابعالی استدعا می نمایم با اجازه بندگان اقدس همایون شاهنشاه، این وجود نابود را از قیودات این سفارت هر چه زودتر آزاد فرمایند.

هرچند در آرشیو وزارت امور خارجه، نامه هایی از آن وزارتخانه به سفارت ایران در لندن، مبنی بر پیگیری درباره قرارداد موجود است، اما این دیگر حتی «نوشداروی پس از مرگ سهراب» هم نبود! چون هیچ ممانعتی در اجرای قرارداد ایجاد نکرد.

پیامدهای قرارداد ۱۹۰۷م در امور داخلی و خارجی ایران

قرارداد ۱۹۰۷م اثرات ماندگاری بر اوضاع داخلی و سیاست دیپلماسی ایران داشت. مهم ترین تأثیر آن را با توجه به شرایط بحرانی و انقلابی ایران، می توان در سرنوشت مشروطه اول دید. انگلیس که پیش از انعقاد قرارداد، سیاست حمایت از مشروطه خواهان را پی می گرفت، پس از اتحاد با روسیه - که از مخالفان و موانع عمده انعقاد استقرار نظام مشروطیت در ایران به شمار می رفت - با سیاست های روسیه در برابر مشروطه خواهان همسو شد و در سرکوب مشروطیت نوپای ایران دست روسیه را باز گذاشت، که به توپ بسته شدن مجلس اول نقطه اوج آن بود. مناطق نفوذ روسیه در ایران همانا مراکز مهم تدوین اندیشه مشروطه خواهی ایرانیان را دربر می گرفت؛ تبریز و رشت زیر نفوذ روسیه قرار گرفت و روس ها سیاست سرکوب مستمر مشروطه خواهان را در این مناطق به شدت اعمال کردند؛ به دار آویختن مشروطه خواهان تبریز در سال ۱۹۱۱م مهم ترین نمونه از عملکرد روس ها در منطقه نفوذشان بود. اولتیماتوم روسیه برای اخراج مورگان شوستر، مستشار آمریکایی که در خدمت مالیه دولت ایران بود، تعطیل شدن مجلس دوم که باز در

پی اولتیماتوم روس ها به بهانه پاسبانی از جان و مال اتباع خود انجام پذیرفت و به توپ بستن گنبد بارگاه امام علی بن موسی الرضا(ع) در ۱۰ فروردین ۱۲۹۱، از جمله پیامدهای قرارداد ۱۹۰۷م در داخل ایران بود. پیامدهایی که حتی به تزلزل پایه های سلطنت قجرها انجامید و مشروعیت آنها را در تسلط بر ارکان قدرت ایران به چالش کشاند.

اما در عرصه سیاست خارجی و روابط دیپلماسی ایران، قرارداد ۱۹۰۷م تأثیرات مخربی داشت. دولتمردان وابسته به دو دولت (انگلیس ها و روسوفیل ها) بیش از پیش در سایه سار وابستگی قرار گرفتند و این مسئله در تصمیم گیری های مهم سیاسی نقش بسیار مؤثری داشت؛ آنها بیش از آنکه به منافع کشور بیندیشند در طمع جاه و مال به خدمتگزاری هر چه بیشتر به یکی از دو قدرت استعماری تن می دادند. حضور نظامیان روس در رشت، تبریز، قزوین و...، وام گرفتن هایی که در این زمان تنها از روسیه و انگلیس مجاز بود، استخدام مستشاران خارجی طبق نظر دو دولت متحد قرارداد و اخراج مستشاران غیر روسی و غیرانگلیسی از ایران - که جریان اولتیماتوم روسیه در برکناری مورگان شوستر قابل توجه ترین آنها به شمار می رفت - به ویژه در خلال جنگ جهانی اول با وجود اعلام بی طرفی ایران، نیروهای عثمانی از مرزهای غربی وارد خاک ایران شدند و در اثر ناتوانی نظامی ایران، انگلیسی ها و روس ها با افزایش شمار نظامیان خود در این مناطق، در عمل استقلال ایران را زیر سؤال بردند و ایران بخشی از صحنه کشمکش بین الملل گردید.

سفرنامه هیونچول هیورگسن، وزیرمختار انگلیس در ایران، بین سال های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶م، آینه ای تمام نما از اثرات قرارداد ۱۹۰۷م در روابط ایران و انگلیس و بیان گر دیدگاه جامعه ایران به اثرات این قرارداد می باشد. او در فرازی از سفرنامه خود می نویسد:

در موقع انتصابم، روابط بین بریتانیا و ایران صورتی نامطلوب و متزلزل داشت. معاهده کرزن در مردم تأثیر بد بخشیده بود. همه، پیمان ۱۹۰۷[م] را بر رخ ما می کشیدند که قصد تقسیم یا محو استقلال ایران را داشته ایم ... [ایرانیان] لغزشی کوچک را دلیل بر هتک حیثیت محسوب می داشتند و گمان می کردند که ما هنوز به «افکار استعماری قرن ۱۹» پایبندیم و حاضر نیستیم که ایرانیان را همطراز خویش بدانیم.

سایه سنگین پیامدهای داخلی و خارجی قرارداد ۱۹۰۷م همچنان بر سر ایران بود تا آنکه در پی انقلاب بلشویکی روسیه در ۱۹۱۷م و ارسال پیام تروتسکی به وزارت

امور خارجه مبنی بر لغو قرارداد ۱۹۰۷م و نیز الغای هر قرارداد و معاهده ای میان حکومت تزاری با ایران از میان رفت؛ اما قرارداد ۱۹۰۷م به عنوان خاطره ای تلخ و گزنده از سیاست زورمدارانه قدرت های بزرگ زمانه در ایران در ذهن ایرانیان باقی ماند. خاطره ای که هر سفیر و نماینده ای که از سوی آنها و یا دیگر دولت های خارجی به ایران می آمد، وجود آن را در پس زمینه ذهن ایرانیان درمی یافت و چنانکه پیش از این در نوشته ای از هیورگسن آمد، همه گویای سوءظنی است که نسبت به روسیه و انگلیس وارد شد.

پا نوشت ها

دانشجوی دکترای تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد.

۱. George N. Curzon.

۲. H. Realinson.

۳. ج.ج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ترجمه ع. وحید مازندرانی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰

ص ۶۹۸ و ۶۹۹

۴. کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۷۱۱

۵. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۸ (تهران: اقبال، ۱۳۶۲، چ ۵)، ص ۱۱۱

۶. برای آگاهی بیشتر نک: محمود، همان، ص ۱۱۴؛ همچنین؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی

ایران، صص ۳۱۶ و ۳۱۷؛ و میراحمدی، پژوهش در تاریخ معاصر ایران، ص ۴۹

به کوشش منیر قادری، زیر نظر داریوش، «ایران و سیاست جهانی سرآغاز قرن بیستم» ۷. مجموعه مقالات همایش

رحمانیان (تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۸)، ص ۱۶

۸. Wonck Haus.

۹. Wilhelm II.

۱۰. حسین ناظم، روس و انگلیس در ایران، ترجمه فرامرز محمدپور (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰)، ص ۵۵

۱۱. رابرت روزول پالم، تاریخ جهان نو، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم طاهری (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰)، ص ۲۸۹

۱۲. Stemrich.

۱۳. Alexandr Izvolski.

۱۴. M. Bompard.

ایران و «مجموعه مقالات همایش»، «واکنش آلمان به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م با تکیه بر اسناد»، ۱۵. فاطمه ترک چی

. صص ۳۷۳ و ۳۷۴، «سیاست جهانی در آغاز قرن بیستم

. ۱۶. پالمر، تاریخ جهان نو، ج ۲، ص ۲۸۹

واکنش آلمان»، ۱۷. آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. (برای آگاهی بیشتر نک: ترک چی

.) صص ۳۸۳ و ۳۸۴، «به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م با تکیه بر اسناد

۱۸. اسناد در آرشیو وزارت امور خارجه مهم ترین منبع تصدیق کننده این نوشتار است. (برای آگاهی بیشتر نک:

ترک چی، همان؛ همچنین؛ علی ططری و محمد حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه

.) ایران، ج ۱ و ۲ (تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸

. ص ۳۸۵، «واکنش آلمان به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م با تکیه بر اسناد»، ۱۹. به نقل از: ترک چی

. ۲۰. همان، ص ۳

۱۸۶۴ م)، ترجمه منوچهر امیری (تهران: جیبی، ۱۳۵۴)، ص ۵۶۹ - ۲۱. فیروز کاظم زاده، روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۴

.۲۲ Edward Gray

. ۲۳. ع. وحید مازندرانی، قرارداد ۱۹۰۷ م روس و انگلیس راجع به ایران (تهران: کتابخانه سقراط، ۱۳۲۸)، ص ۱۶

.۲۴ Lamsdorf

.۲۵ C. Harding

.۲۶ Arthur Nicolson

.۲۷ Benkindorv

. ۲۸. اصل (در همه موارد): انتکرتیه.

. ۲۹. اصل (در همه موارد): نقطه.

. ۱۴۲ - ۳۰. ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه، ج ۱، صص ۱۴۴

. ۳۱. برای نمونه نک: سند شماره ۲ از این مجموعه.

.۳۲ Crewe

.۳۳ Lansdowne

.۳۴ Mideltowne

. ۳۵. اصل: با.

. ۳۶. اصل: علیحده.

. ۳۷. اصل (در همه موارد): طهران.

. ۳۸. اصل: ملیون.

. ۳۹. اصل (در همه موارد): دایره.

۴۰. اصل: نسخه.

۴۱. اصل: نوشته.

۱۱ فوریه ۱۹۰۸ سفارت ایران در لندن؛ همچنین برای ، ۴۲. آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه ، گزارش شماره ۱۳

۱۹۴. - دسترسی آسان نک: ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه، ج ۱، صص ۱۹۶

۴۳. اصل: (در همه موارد) لورد.

۴۴. اصل (در همه موارد): استراتاجیک.

۴۵. افتادگی از سند است.

۴۶. حصه: سهم، قسمت.

۴۷. آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، گزارش ۶ محرم ۱۳۲۶ سفارت ایران در لندن.

۴۸. برای نمونه نک: سند شماره ۳ از این مجموعه.

۴۹. اصل (در همه موارد): جه ههای.

۵۰. اصل: دایره.

۵۱. اصل: کونتی توسین.

۵۲. افتادگی از سند است.

۵۳. آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، گزارش ۱۴ محرم ۱۳۲۶ سفارت ایران در لندن.

۵۴. برای آگاهی بیشتر نک: ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه ، صص ۱۲۸

۱۴۵ و ۱۴۶، ۱۴۱، ۱۴۰.

۵۵. آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، گزارش ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ کار گزار مرکزی خراسان و سیستان.

۵۶. C. Spring Rice.

۵۷. ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه ، ج ۱، صص ۱۱۵. (در این رابطه نامه

دیگری نیز از رایس به مقام وزارت امور خارجه ایران وجود دارد . (برای آگاهی بیشتر نک : سند شماره ۴ از

این مجموعه.)

۱۴۴.۱۴۲ - ۵۸ . همان، صص

۵۹. همان، صص ۱۳۵ و ۱۳۶

۶۰. مورخ الدوله سپهر، مقالات سیاسی، به کوشش احمد سمیعی (تهران: عطایی، ۱۳۴۱)، ص ۸۸

۶۱. برای آگاهی بیشتر نک: روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، مذاکرات روز شنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵

۳۳۲ - دارالشورای ملی، صص ۳۳۵

۶۲. ططری و همکارش، سه نامه از میرزا مهدی خان علایی را در مجموعه اسناد قرارداد ۱۹۰۷ م درج کرده اند که

بیان گر نگرش انتقادی او به آن قرارداد است. (برای آگاهی بیشتر نک: ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به

۱۵۷) - روایت اسناد وزارت امور خارجه، ج ۱، صص ۱۶۱

۱۶۸ - ۶۳. برای آگاهی بیشتر نک: همان، صص ۱۷۳

۶۴. آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، نامه ۶ دسامبر ۱۹۰۷ میرزا ملکم خان، وزیرمختار ایران در رم (پوشه

۲، جزوه دان ۵۱، سال ۱۳۲۵ ق).

۶۵. برای نمونه، متن سند شماره ۵ از این مجموعه را بخوانید.

۶۶. برای آگاهی بیشتر نک: مورگان شوستر، اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، به اهتمام فرامرز

(. برزگر و اسماعیل راین (تهران: صفی علی شاه، ۱۳۵۱، چ ۲

۶۷. برای آگاهی بیشتر نک: منصوره اتحادیه (نظام مافی)، مجلس و انتخابات؛ از مشروطه تا پایان قاجاریه (تهران:

(. نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵

،) ۶۸. برای آگاهی بیشتر نک: احمد خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران (تهران: بابک، ۱۳۵۴

۶۸ - صص ۷۱

۶۹. H. Hiurgsen.

۷۰. ططری و حسن نیا، قرارداد ۱۹۰۷ م به روایت اسناد وزارت امور خارجه ایران، ج ۲، صص ۳۳۵

۲۴۹ - ۷۲. برای آگاهی بیشتر نک: همان، ج ۱، صص ۲۵۱

۷۳. در سند شم اره ۶ این مجموعه، ترجمه ای از گزارش روزنامه های خارجی درباره نامه تروتسکی به وزیرمختار ایران در پتروگراد را بخوانید.

۷۴. از نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران، یکی، محمدعلی تهرانی (کاتوزیان) است که به موضوع قرارداد ۱۹۰۷ م

توجه داشته است. او در کتاب خود، پس از شرح زمینه ها و چگونگی امضای قرارداد مزبور، به تأثیر منفی

سیاست های انگلیس در دیدگاه ایرانیان و مطبوعات کشور، با ذکر نمونه حبل المتین با مدیریت و سردبیری

مؤیدالاسلام کاشانی اشاره کرده است. (برای آگاهی بیشتر نک: محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)، تاریخ انقلاب

۲۹۶ - مشروطیت ایران، با مقدمه ناصر کاتوزیان (تهران: سهامی انتشار، ۱۳۷۹)، صص ۳۱۱

تفکر اقتصادی میرزاملکم خان؛ در خدمت استعمار انگلیس

میرزا ملکم خان برای تمام پژوهشگران ایرانی چهره بسیار آشنایی است. در اینکه نقش او در روند تجددخواهی و الگوی ترقی، مثبت یا منفی بوده، سخنان بسیار گفته شده است. به هر حال میرزا ملکم خان ارمنی از معدود کسانی است که از نظر شخصیت فردی، نقش اجتماعی و فکری، جلوه‌های مختلف و متناقض از خود بروز داده است. اختلاف نظر شدید و عمیق پژوهشگران درباره او از همین جا نشأت گرفته است. کتاب‌ها و مقالات بسیاری درباره شخصیت، افکار، آراء و نقش فرهنگی و اجتماعی ملکم نگاشته شده است و هر کدام به ابعادی از اندیشه‌ها، نقش اجتماعی و عملکرد شخصی او پرداخته‌اند. این پژوهش سعی دارد افکار اقتصادی ملکم خان را با استفاده از نظرات محققین بررسی و به‌بوته نقد بگذارد تا برای خوانندگان گوشه‌ای از عملکرد این شخص روشن شود. فرضیه اصلی تحقیق، بر این اصل استوار است که میرزاملکم خان و تفکر اقتصادی اش، بر روند نوخواهی و تجددطلبی ایران تأثیر گذار بوده است.

سؤالات اصلی این پژوهش عبارتند از:

۱. تفکرات اقتصادی میرزاملکم خان از کدام الگوی فکری اقتصادی نشأت می‌گرفت؟ ۲. آیا تفکرات اقتصادی ملکم خان در رشد و ترقی اقتصاد ایران مؤثر بوده است؟ ۳. آیا میرزاملکم خان آگاهانه در فکر ترقی و تعالی اقتصادی ایران بوده است؟ ۴.

آیا تفکرات اقتصادی ملکم خان در نهایت در خدمت استعمار غرب بخصوص انگلیس نبوده است؟

در این پژوهش با استناد به نوشته های ملکم خان و منابعی که از نوشته های وی نقل مستقیم کرده اند و همچنین با بررسی نظرات پژوهشگران معروف در مورد افکار اقتصادی میرزاملکم خان، به سؤالات بالا- با روش کتابخانه ای، علمی و تحلیل تاریخی پاسخ داده می شود.

۱. مروری بر زندگی ملکم خان ارمنی

میرزا ملکم خان در سال ۱۲۴۹ ه.ق در جلفای اصفهان متولد شد. پدرش میرزایعقوب، فردی تحصیلکرده و اروپا رفته بود. میرزایعقوب مدتی معلم زبان فرانسه ظل السلطان و مترجم سفارت روس در تهران بود. وی برای پیشرفت زندگی سیاسی و اجتماعی خود در ایران مسلمان شد.

میرزاملکم خان در ده سالگی به پاریس رفت و در مدرسه پلی تکنیک، انواع علوم، بخصوص علوم طبیعی و ریاضی را آموخت و با مکاتب فکری اندیشمندان فرانسه آشنا شد. از جمله در مذهب انسانیت پیرو اگوست کنت و در مهندسی اجتماعی دنباله رو سن سیمون شد. ملکم خان تقریباً سه چهارم عمر هفتادوهفت ساله (۱۳۲۶-۱۲۴۹ ه.ق) خود را در خارج از ایران (فرانسه، عثمانی، مصر، انگلستان، ایتالیا، سوئیس و ...) گذراند.

ملکم در سال ۱۲۶۷ ه.ق پس از اتمام تحصیلات و در دوران صدارت میرزاآقاخان نوری به ایران آمد. او به عنوان مترجم استادان اروپایی و در عین حال برای تدریس درس جغرافیا و علوم مقدماتی وارد دارالفنون شد. البته برای اینکه مشکلی در کسب شغل در ایران نداشته باشد، مانند پدر به اسلام گروید. از او به عنوان نخستین ناقل دستگاه تلگراف از اروپا به ایران یاد شده است

میرزاملکم خان به مقام و پست های متعددی در ایران و به نمایندگی ایران در خارج نایل شد، از این قرار است: مترجمی دارالفنون، شاه و صدراعظم؛ همراهی با نماینده ایران در عهدنامه پاریس؛ رایزن سفیر ایران در استانبول؛ کنسول ایران در مصر؛ رایزن صدراعظم سپهسالار؛ وزیرمختار ایران در لندن؛ نماینده ایران در کنگره برلن؛ سفارت کبرای ایران در لندن؛ و سفارت ایران در رُم در زمان ناصرالدین شاه.

میرزاملکم خان در زمان ناصرالدین شاه بخصوص بعد از بازگشت از اجلاس عهدنامه پاریس، سعی کرد نظر شاه و دربار را به اصلاحات جلب کند. میرزاملکم خان با اقتباس از تنظیمات عثمانی، رساله ای به نام «کتابچه غیبی» یا دفتر تنظیمات نوشت و به وسیله جعفرخان مشیرالدوله به نزد شاه فرستاد، ملکم برای اینکه زمینه فکری عموم را برای طرح جدیدش آماده کند، به تقلید از اصول فراماسونری غرب، فراموشخانه دایر کرد. فراموشخانه ملکم از مشرب فکری آگوست کنت الهام گرفته بود و از سوی انجمن های فراماسونری جهان به رسمیت شناخته نشد. عمده ترین علل انحلال فراموشخانه ملکم خان عبارتند از: مخالفت علمای دین مانند ملا-علی کنی با تفکرات ضددینی و مغایر اسلام ملکم؛ مخالفت کسانی که از نفوذ ملکم در دربار شاه احساس وحشت داشتند؛ اتهام اعضای فراموشخانه به طرفداری از بایی ها و در نهایت تحریک شاه توسط روسها.

ملکم از طریق جامع آدمیت که توسط عباسقلی قزوینی (آدمیت) و به دستور وی ایجاد شده بود، کار خود را دنبال کرد؛ اما دوباره با شکست مواجه شد و به بغداد و استانبول رفت. ملکم خان در استانبول با پیشروان اصلاحات عثمانی و مشروطه خواهان آنجا مانند کمال پاشا، عالی پاشا و فؤاد پاشا تماس داشت. ملکم خان، رساله «رفیق و وزیر» و «مبدأ ترقی و شیخ و وزیر» را تحت تأثیر آخوندزاده، در همین زمان نوشت و جالب اینکه دوباره مسیحی شد.

میرزاملکم خان مدتی در استانبول و مصر بود و زمانی که میرزااحسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) به صدارت رسید، مستشار وی شد. البته در استانبول نیز مستشار وی در سفارت ایران بود. در این زمان رساله «تنظیمات حسنه» را نوشت و تقدیم صدراعظم کرد که اولین طرح مجلس شورا بوده است. ملکم خان در سفر شاه به اروپا بوده و در واگذاری امتیاز رویتز نقش داشته است، همین امر به حیثیت سیاسی او لطمه وارد کرد.

بعد از اینکه در کنگره برلن توانست موجبات تخلیه قطور از عثمانی را فراهم کند، لقب ناظم الدوله و پرنس گرفت و به مقام سفارت کبری رسید. بعد از امتیاز لاتاری (قرعه، بخت آزمایی) و اعتراض علما، به حیثیت او لطمه شدیدی وارد شد و از کلیه مقامات دولتی عزل شد. بدنبال آن، ملکم در لندن برای توجیه کارهایش و کسب حیثیت از دست رفته، به انتشار نشریه قانون دست زد و به علی اصغرخان اتابک و شاه حمله کرد. در آنجا با سیدجمال اسدآبادی آشنا شد و شاید تحت تأثیر سیدجمال بود که در

این زمان از رهبری روحانیون و نقش دین در روزنامه قانون حرف می زند. علاوه بر آن با میرزا آقاخان کرمانی ازلی بابتی مسلک دوست می شود و تحت تأثیر برخی تفکراتش قرار می گیرد. بنابراین حرف های او در زمینه نقش دین و روحانیون از سر مصلحت بوده است؛ نه اعتقاد قلبی.

به طور کلی میرزاملکم خان در دوران هفتاد و هفت ساله عمرش، در حدود بیست و هشت رساله مختلف نوشته است. در این رساله ها، از آزادی و حکومت قانون به سبک استوارت میل و اگوست کنت صحبت می کند و در فلسفه قانون گذاری به نوشته های منتسکیو و در انتقاد اجتماعی به ولتر توجه داشته است. به طور خلاصه سرچشمه افکار اجتماعی و سیاسی ملکم خان، آرای متفکران عصر روشنگری قرن هجدهم و معتقدان به فلسفه ترقی لیبرالیسم قرن نوزدهم اروپاست. در اواخر عمر، میرزاملکم خان وزیرمختار ایران در ژن (۱۹۰۸-۱۸۹۸م) بود. او در سال ۱۹۰۸م/ ۱۳۲۶ ه.ق در شهر لوزان سوئیس درگذشت. ملکم احتمالاً دوباره تغییر دین داده بود چون طبق وصیتش، جسد او را سوزانیدند. او از لحاظ عقیدتی، چندان پای بند به دین خاصی نبود و به مقتضیات زندگی اش مسلمان و مسیحی می شد و بر اصل آدمیت تأکید داشت و مذهب را ابداعی می دانست.

۲. مبنای الگوی تفکر ملکم خان

ملکم در زمان تحصیل در فرانسه، با مکاتب سیاسی آنجا بخصوص اگوست کنت، سن سیمون و منتسکیو آشنا شد. میرزاملکم خان در رساله دفتر تنظیمات، نخستین طرح قانون اساسی را به ناصرالدین شاه عرضه کرد. وی در این طرح، اصول نظم غربی را پیشنهاد می کند.

چارچوب های فکری فراموشخانه میرزاملکم خان، در واقع معجونی از اصول فلسفی و اندیشه های مکاتب غربی بود و کاملاً تحت تأثیر فلسفه اگوست کنت بود.

البته این تفکرات بیش از آن که در خدمت کشور باشد، در جهت توجیه استعمار به خصوص انگلیس بود. در زمینه اقتصادی، دارای تفکر لیبرالی متأثر از لیبرالیسم غربی سده نوزدهم بوده است. تفکرات اقتصادی ملکم خان، در راستای اندیشه های سیاسی اش قرار داشت.

۳. تفکر اقتصادی ملکم

اصولاً اقتصاد صنعتی بر پایه دو عامل اصلی، یکی به کار انداختن و تولید سرمایه، دیگری به کار بستن دانش فنی قرار دارد. از نظر اقتصادی مسئله اصلی جوامع توسعه نیافته از جمله آسیایی این بود که از غرب، دانش صنعتی فرا گیرند و با کمک سرمایه داخلی، صنعت تولیدی به کار اندازند. در این سیر تحولی، دولت مسئولیت بزرگی داشته است. اما در تأسیس اقتصاد صنعتی، مشرق زمین با تعرض اقتصادی غرب دست به گریبان شد.

اقتصاد داخلی در شرق با دو پدیده اقتصادی خارجی یعنی سرمایه گذاری خارجی و تجارت آزاد برخورد داشته است. در سرلوحه پیشرفت اقتصادی، تقریباً اکثر کشورهای آسیایی، به استفاده از سرمایه خارجی علاقمند بودند و بسیاری از هواداران رشد صنعتی از جمله ملکم خان ارمنی نیز متمایل به سرمایه گذاری بودند. اما نفس استفاده از سرمایه خارجی، ضامن رشد اقتصادی کشور سرمایه پذیر نیست. از نظر عملی و تجربه عینی نیز سرمایه گذاری خارجی در کشورهای مانند مصر، عثمانی و ایران به حقوق حاکمیت آنها ضربه های سخت زد و بر نفوذ اقتصادی و سیاسی دولت های سرمایه گذار افزود.

کشوری مانند ایران پیش از آنکه به فکر ترقی اقتصادی بیفتد، تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب قرار گرفته بود و تجارت آزاد و امتیازات بازرگانی به زیانش تمام شد. در ایران قائم مقام جلوی گسترش تجارت آزاد را گرفت و امیر کبیر تجارت آزاد را بر هم زد و اقتصاد صنعتی ملی را ایجاد کرد. سپهسالار، تحت تأثیر تفکرات اقتصادی ملکم خان، توجه زیادی به سرمایه گذاری خارجی داشت. در زمینه دستگاه مالیه و بانک، سپهسالار صدراعظم ناصرالدین شاه تحت تأثیر تفکرات ملکم خان بود. ملکم خان به تجارت پول و اسباب آن یعنی بانک اهمیت بسیاری می داد و آن را لازمه رشد تجاری صنعتی می دانست.

در زمینه توسعه راه و راه آهن، دولت سپهسالار، به تأسی از اندیشه های ملکم خان آن را عامل اصلی پیشرفت اقتصادی می دانست. انگیزه اصلی سپهسالار در واگذاری امتیاز رویترا، این بود که با بکار انداختن سرمایه خارجی توسعه اقتصادی و صنعتی ایران را ممکن سازد. این انگیزه نیز تحت القائنات تفکرات ملکم خان، مشاور اول صدراعظم بود. اما نکته مهم این است که تفکرات اقتصادی ملکم، همانند تفکرات

سیاسی اش، حلال مشکلات ایران نبود؛ بلکه زمینه را برای نفوذ اقتصادی سرمایه گذاران خارجی در ایران فراهم می کرد. به طوری که عملاً در قرارداد رویترو و قراردادهای بعدی، سرمایه گذاران قصد داشتند با کمترین پرداخت حق الامتیاز، بیشترین بهره را ببرند. لذا تأکید صرف بر سرمایه گذاری خارجی برای رشد کشور، سیاست درستی نبود.

ملکم عامل اصلی خرابی ایران را، غفلت و جهالت اولیای امور و بزرگان ایران می داند و راه حل آن را اخذ و اقتباس تمدن فرنگی و شیوه های غربی مدیریت، نظام اداری و سیاسی می داند. میرزا ملکم خان فکر می کرد می توان اصول نظم و ترقی غرب را مثل تلگراف به راحتی وارد کرد. در حالی که اینها در خود غرب نیز با شرایط و زمینه های اقتصادی - اجتماعی نوین و تحول در ساختار جامعه مدنی آنها میسر شد. به نظر ملکم خان در ایران همیشه عقل بی علم به کار رفته و همین عامل، راه ترقی و پیشرفت را به روی مردم ایران بسته است. در واقع علت عدم ترقی را نتیجه جهل ایرانی ها می داند؛ نه نتیجه طبیعت، ذات و نقص جنس ایرانی.

تفکر اقتصادی ملکم خان، همانند عقاید سیاسی او، از فلسفه لیبرالیسم قرن نوزدهم سرچشمه می گرفت. وی به حق مالکیت شخصی و اقتصاد فردی و سرمایه گذاری خصوصی معتقد بود. او می گفت دولت باید مشوق و محرک اقتصاد بخش خصوصی باشد؛ و اگر شرایط سیاسی و اجتماعی کشور طوری باشد که افراد تشویق به جمع کردن سرمایه و جلب منفعت شوند، در نتیجه سرمایه تولیدی بیشتری جمع می شود و این سرمایه، برای ترقی جامعه به کار می افتد. ملکم در رساله اصول ترقی می گوید: «بدون تردید و معطلی باید استقلال دولت را بر آبادی ملک و آبادی ملک را بر اصول علم قرار بدهیم». ملکم قدرت دولت را در کثرت امتعه می بیند و تکثیر امتعه و تجارت آزاد را لازم و ملزوم یکدیگر می داند.

ملکم پیرو نحله آزادی رقابت اقتصادی است و در این زمینه تحت تأثیر افکار آدام اسمیت و جان استوارت میل در انگلستان و تا حدودی سنت منتسکیو یا ژان باتیست سی در فرانسه بود.

ملکم خان رساله ای به نام حرف غریب دارد. در این رساله، ایجاد امنیت در ایران را برای به کار انداختن سرمایه های شخصی، استعداد مالی، جانی و ایجاد مراکز صنعتی لازم می داند. ملکم به طور کلی نقش دولت را در فعالیت های اقتصادی و در فراهم آوردن وسایل ایمنی

و ایجاد محیطی مساعد می داند که در آنجا انسانها بتوانند با اطمینان سرمایه خود را در کارهای اقتصادی به کار اندازند. از نظر او، اولین شرط فعالیت اقتصادی، تکثیر و تحرک سرمایه، با ایجاد امنیت اجتماعی است.

ملکم معتقد است هر مملکتی تجارت زیاد دارد یعنی آن مملکت زیاد علم و صنایع دارد. ملکم در مورد تجارت معتقد است: «هر دولتی که ممالک خود را آباد و تجارت دنیا را زیاد بکند، ملل فرنگستان به حکم مصلحت خود مجبوراً دوست و حامی آن دولت هستند».

ملکم معتقد بود با توسعه تجارت داخلی و خارجی، می توان وسایل احیاء و ترقی مملکت را فراهم ساخت. در نظر ملکم خان عوامل قدرت تولید کالا و تجارت، عبارتند از: اول اسباب طبیعی مانند آب، خاک، آفتاب، دوم کار، سوم سرمایه. وی معتقد بود تا این قوای طبیعی و آدم های کارکن با سرمایه جمع نشوند، حصول امتعه ممکن نخواهد بود. در ایران دو عامل اول موجود است. اما چون سرمایه ندارند، جمیع نعمات طبیعی و قوای بشری ایران بی فایده و بی مصرف مانده است. ملکم معتقد است، باید حواس خود را صرف تحقیق علوم مالیه فرنگستان بکنیم تا سرمایه کسب کنیم. ملکم معتقد بود، پول یک کشور مانند خون بدن یک انسان است که باید به سرعت در گردش باشد. اما در ایران، علاوه بر اینکه خیلی کم است، آن مقدار کم هم، بی حرکت و منجمد است. به همین خاطر باید سرمایه ایران زیاد و تداول آن را آسان کرد؛ لذا از بانک صحبت می کند. در اینجا ملکم سلطه استعمار را در کشورهای ضعیف، برای استقرار امنیت و ایجاد مشتری برای کالای خود تفسیر و توجیه می کند. ملکم، در راستای همین تفکر می گوید باید از کمپانی ها و مشاورین خارجی دعوت کرد و به آنها امتیازات دولتی داد و آنها را تشویق به ایجاد راه آهن، بانک و کارهای عمومی دیگر کرد. او خیال می کرد اگر دولت ایران در کار امتیازات هر اشتباهی بکند، صدمه تبه بهتر از آن خواهد بود که مثل ایام گذشته بیکار بنشینیم و منتظر باشیم که ملائکه آسمان ها بیایند، از برای ما کار کنند. ملکم برای رشد تجاری صنعتی، چاره کار را در این می دید که باید از مدیران، مشاوران و کمپانی های خارجی کمک گرفت و انجام امور را بدست آنها سپرد.

سومین عامل در نظر ملکم خان برای آبادی و پیشرفت اقتصادی، به کار انداختن سرمایه خارجی است. او از دستگاه شراکت یا کمپانی صحبت می کند و معتقد است،

تشکیل کمپانی ایرانی در آن زمان امکان پذیر نیست، لذا باید به کمپانی های خارجی امتیازات دولتی داد. ملکم پیشنهاد تشکیل بانک که مسئله ای کاملاً اقتصادی است را، در رساله دفتر تنظیماتش به دولت مطرح می کند اما در این راه موفق نمی شود. زیرا هیچ یک از سرمایه داران و رجال و شاهزادگان ثروتمند حاضر به سرمایه گذاری در بانک نشدند و در خزانه دولت هم پول کافی برای انجام این امر مهم نبود.

ملکم فکر تأسیس بانک را از سال ۱۲۸۳ ه.ق دنبال کرد و همواره ایجاد بانک را مایه احیاء و ترقی کشور می دانست. وی بانک را سرچشمه ثروت ملل و محرک تجارت و آبادی مملکت می دانست. یکی از دلایل اصلی شکست تفکر اقتصادی ملکم همانند تفکر سیاسی اش، تناقض اندیشه های اقتصادی اش با شرایط اقتصادی ایران بود. او اصول اقتصادی جدید غربی را به طور ناقص و پراکنده کسب کرد، بدون اینکه با شرایط اقتصادی ایران تطبیق دهد. او بدون پیش زمینه ای از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران، خواهان رشد سریع و عجولانه تجاری و صنعتی ایران بود که عملاً نه تنها این گونه نشد، بلکه تفکر او بیشتر به خدمت کشورهای استعماری صنعتی به خصوص انگلیس و به ضرر ایران درآمد.

۴ تفکرات اقتصادی میرزاملکم خان در توجیه استعمار

ملکم در تفکر اقتصادی خود به امنیت اجتماعی و تجارت اهمیت زیاد می دهد و آنها را لازمه رشد سرمایه و تکثیر کالای صنعتی می داند. وی در همین راستا، در رساله اصول ترقی نه تنها استعمار غربی را توجیه می کند بلکه زمینه ساز ورود آن به کشور می شود. او معتقد است، دول اروپایی بواسطه عدم امنیت جانی و مالی، ضبط و تصرف کل ممالک آسیا را حق آسمانی و وظیفه خود می دانند. اینکه دولتهای اروپایی در آسیا و آفریقا و دیگر نقاط، با همه حرص و شدت، مملکت تازه پیدا و ضبط می کنند، هیچ مقصود و فایده ای ندارند، مگر اینکه با استقرار امنیت و باز کردن بنادر و افزایش آبادی آن ممالک، برای کالاهای خود مشتری تازه پیدا کنند. ملکم در رساله اصول تمدن باز هم استعمار را آگاهانه توجیه می کند و می نویسد «دول فرنگستان در ضمن این اقدامات گاهی مجبور می شوند که بعضی از ممالک خارج را تصرف کنند. مقصود ایشان در این تصرفات به هیچ وجه مملکت گیری نیست، مقصود اصلی ایشان فقط کسب منافع تجاری است. از

برای اثبات این معنی یک نکته کافی است که مالیات اغلب ممالک خارجه که دول فرنگستان در تصرف خود دارند، کفایت خرج محافظت و اداره این ممالک را نمی کند. از مالیات هند یک دینار عاید خزانه انگلیس نمی شود». با این حساب، استعمار غربی خدمتگزار هندوستان و سایر ملل شرق بوده است.

ملکم خان براساس وابستگی فکری اش به نظام استعماری انگلیس و تفکرات لیبرالیسم غربی، این هجوم غرب به شرق را توجیه می کند. ملکم افزایش تجارت در ایران را عامل رشد اقتصادی می داند و در همین راستا، معاهدات و عهدنامه های انگلیسی ها در ایران را توجیه می کند و مبلغ آنها می شود و هدف آنها را برقراری ارتباط تجاری می داند. او هدف ملل اروپایی را در هر نقطه ای، توسعه تجارت و کسب منافع مادی می داند.

در رابطه با استفاده از سرمایه خارجی، که سخت مورد نظر ملکم است، وی معتقد است باید از کمپانی ها و مشاورین خارجی دعوت کرد و به آنها امتیازات دولتی داد. ظاهراً به نظر ملکم توجه بریتانیا به خوزستان، یک گام مطلوب در جهت شرکت کاملتر آن کشور در امور ایران و تشویق و توسعه اصلاحات تلقی می گردد. عجیب نیست که تشابه زیادی بین مقالات اصول تمدن و حرف غریب ملکم با مکاتبات و القاءات انگلیس به مقامات ایرانی، به منظور گرفتن امتیاز کشتیرانی کارون وجود داشته است.

این تئوری های اقتصادی ملکم، نتیجه اش همان امتیاز رویتز، امتیاز تنباکو و صدها امتیاز ریز و درشت دیگر بود. البته سرنوشت و وضعیت هندوستان نیز می توانست نمونه اتم و اکمل اجرای تئوری های مترقیانه (!) ملکم باشد.

فهرست منابع و مآخذ

- آدمیت، فریدون، (۱۳۵۶)، اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران، خوارزمی، چاپ دوم.
- آدمیت، فریدون، (۱۳۵۷)، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، پیام، چاپ دوم.
- آدمیت، فریدون، (۱۳۴۰)، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، تهران، سخن.
- الگار، حامد، (۱۳۶۹)، قانون میرزاملکم خان، ترجمه متن: جهانگیر عظیم، ترجمه حواشی: مجید تفرشی، تهران، مدرس، چاپ اول.
- آجودانی، ماشاءالله، (۱۳۸۲)، مشروطه ایرانی، تهران، اختران، چاپ اول.

- امین الدوله، علی اصغر خان، (۱۳۷۰)، خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، زیر نظر ایرج افشار، تهران، امیر کبیر.
- حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۴)، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم.
- حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۸)، تاریخ جنبش ها و تکاپوی فراماسونگری در کشورهای اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- راین، اسماعیل، (۱۳۵۳)، میرزاملکم خان (زندگی و کوشش های سیاسی او)، تهران، فرانکلین، چاپ دوم.
- ربیع زاده، هاشم، (۱۳۲۵)، کلیات میرزاملکم خان، تهران، مطبعه مجلس.
- رحمانیان، داریوش، (۱۳۸۸)، تاریخ تفکر سیاسی در دوره قاجاریه، تهران، پیام نور، چاپ اول.
- رضوانی، محمداسماعیل، (۱۳۵۶)، انقلاب مشروطیت ایران، تهران، فرانکلین، چاپ سوم.
- کرمانی، ناظم الاسلام، (۱۳۷۱)، بیداری ایرانیان، ج ۱، تهران، امیر کبیر.
- مجتهدی، کریم، (۱۳۵۷)، میرزاملکم خان و اصول نظری نظام پیشنهادی او، مجله راهنمای کتاب، فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۷، سال بیست و یکم، شماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴.
- میرزاملکم خان، (۱۳۶۹)، روزنامه قانون، تهران، کویر.
- محیط طباطبایی، سیدمحمد، (۱۳۳۷)، مجموعه آثار میرزا ملکم خان، تهران، کتابفروشی تهران.
- ناطق، هما، (۱۳۵۵)، قانون، تهران، امیر کبیر.
- نورایی، فرشته، (۱۳۵۲)، تحقیق در افکار میرزاملکم خان ناظم الدوله، تهران، فرانکلین، چاپ اول، شماره ۲۸.
- وحدت، فرزین، (۱۳۸۲)، رویارویی فکر ایران با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس.

پا نوشت ها

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور رامسر.

۱۴: ۱۱۷؛ رضوانی، ۱۳۵۶: ۱۳۷۱، ۱. ناظم الاسلام کرمانی، ج ۱

۲. راین، ۱۳۵۳، ص

ص: ۱۱۷

۳. ناظم الاسلام کرمانی، همان، ص ۱۱۷؛ نورایی، ۱۳۵۲، ص ۱۲

۴-۶۴. وحدت، ۱۳۸۲، ص ۶۱؛ آدمیت، ۱۳۵۶، صص ۶۵

۵. وحدت، همان، ص ۶۱

۶. ناظم الاسلام، همان، ص ۱۱۷، محیط طباطبایی، ۱۳۳۷: ب.

۱۱۷-۴۰؛ ناظم الاسلام، همان، صص ۱۱۹-۷. حائری، ۱۳۶۴، صص ۴۱

۸. حائری، همان، ص ۴۰

۹-۶۴. آدمیت، ۱۳۵۶، صص ۶۵

۱۰. حائری، ۱۳۶۸، ص ۴۹

۴۸؛ حائری، ۱۳۶۸، ص ۴۹-۴۳ و ۴۹-۱۱. الگار، ۱۳۶۹، صص ۴۴

۱۲. الگار، ۱۳۶۹، ص ۲۳۷

۱۳. حائری، همان، ص ۴۱

۱۴. محیط طباطبایی، همان.

۱۵. ناظم الاسلام، همان، ص ۱۱۸

۳۰۵-۱۰۹؛ نورایی، همان، ص ۲۵؛ آجودانی، ۱۳۸۲، صص ۳۰۷-۱۶. رائین، ۱۳۵۳، صص ۱۱۰

۱۷. امین الدوله، ۱۳۷۰، ص ۱۴۳

۱۸. آدمیت، ۱۳۵۷، ص ۲۸

۱۹. نورایی، ۱۳۵۲، صص ۲۶ و ۵۸

۲۰. الگار، ۱۳۶۹، صص ۱۲ و ۱۴

۶۴-۲۱. آدمیت، ۱۳۵۶، صص ۶۵

۲۲. آدمیت، ۱۳۵۶، ص ۲۹۶

۲۳-۲۹۸. آدمیت، همان، صص ۸

۲۴. همان، ص ۳۰۳

۲۵. همان، ص ۳۵۳

۲۶. رحمانیان، ۱۳۸۸، ص ۷۳

۲۷. مجتهدی، ۱۳۵۷، شماره ۱ و ۲، ص ۲۲؛ ناطق، ۱۳۵۵، ص ۲۲

۲۸. رحمانیان، ۱۳۸۸، ص ۷۳

۲۹. نورایی، ۱۳۵۲، ص ۱۱۲

۳۰. همان، ص ۸۴

۳۱. همان جا.

۴، ص ۲۹۱؛ وحدت، ۱۳۸۲، ص ۶۱-۳۲. مجتهدی، ۱۳۵۷، شماره ۳

۳۳. نورایی، همان، ص ۸۳

۳۴. ربیع زاده، ۱۳۲۵، به نقل از رساله اصول تمدن، ص ۲۸

۳۵. آدمیت، ۱۳۴۰، ص ۱۵۱

۳۶. نورایی، همان، ص ۸۶

۳۷. الگار، ۱۳۶۹، ص ۲۴۹

۳۸. نورایی، همان، به نقل از رساله اصول ترقی، ص ۸۷

۳۹. ربیع زاده، به نقل از رساله اصول تمدن، ۱۳۲۵، ص ۲۹

۴۰. نورایی، همان، ص ۸۴

۴۱. همان، ص ۱۴۵

از انکار حقوق حاکمه ایران تا اشغالگری جزایر تنب و ابوموسی

دکتر نقی طبرسا*

چکیده

مجلس عوام انگلیس یکی از جلسات خود در ژوئن ۲۰۰۹ (خرداد ۸۸) را به موضوع جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک اختصاص داد. در آن جلسه نمایندگان احزاب کارگر و محافظه کار و معاون وزارت امور خارجه این کشور به صراحت از ادعای دولت امارات در مورد بخشی از اراضی جمهوری اسلامی ایران حمایت کردند. البته این نگاه ضدایرانی توسط مقامات رسمی انگلیس ریشه در عصر استعمار و دوران معاصر داشته و مسبوق به سابقه است.

با نگاهی به کارنامه سیاست خارجی دولت پادشاهی انگلیس در قبال سه جزیره ایرانی تنب و ابوموسی، می توان گفت اساساً رویکرد سیاست انگلیس همواره بر انکار حق ایران و تناقض در گفتار و رفتار و اشغال بخشی از اراضی ایران و تداوم اشغالگری ۶۷ ساله این جزایر توسط دولت انگلیس، استوار بوده است.

یکی از تئوری هایی که دولت انگلیس در اسفند ۱۲۶۶ / مارس ۱۸۸۸ با هدف انکار حقوق حاکمه ایران در جزایر ابوموسی و تنب به آن متوسل شد، نظریه «مالکیت مشاع قواسم» بر این جزایر بود. این استدلال علاوه بر آنکه از سوی دولت ایران رد شد، پایه های حقوقی و ساختاری آن بسیار سست بود؛ بنحوی که در سال ۱۹۰۴، کارشناسان

انگلیسی نیز آنرا رد نموده و دولت انگلیس نیز آنرا نادیده گرفت. اما همین دولت بار دیگر در اردیبهشت ۱۲۸۳ / مه ۱۹۰۴ با توسل به نظریه دیگری بنام اصل «سرزمین بلاصاحب» که نافی تئوری مالکیت مشاع و تناقضی آشکار در سیاست خارجی انگلیس در قبال جزایر ایرانی بود، بصورت ظالمانه ای بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ایران را برای مدت ۶۷ سال اشغال نمود.

نگارنده در صدد است در این پژوهش به اجمال، به سه پرسش زیر برگرفته از برخی اسناد و مدارک پاسخ دهد:

- اهم مستندات تاریخی و مدارک نافی سیاست ضدایرانی و نظریه انگلیسی «مالکیت مشاع قواسم» چیست؟

- تناقض های رفتاری انگلیس در قبال دو نظریه «مالکیت مشاع قواسم» و «اصل سرزمین بلاصاحب» چیست؟

- آیا سیاست ضدایرانی انگلیس در اشغال جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط دولت ایران مورد پذیرش قرار گرفت؟ و آیا طی ۶۷ سال دوران اشغالگری انگلیس در این جزایر، اعتراض ایران به انگلیس تداوم داشته است؟

بیان مسئله

مجلس عوام انگلیس به عنوان یکی از مراکز اصلی تصمیم گیری این کشور، جلسه ای ویژه درباره جزایر ایرانی ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ در ژوئن ۲۰۰۹ / خرداد ۸۸ داشت که طی آن نمایندگان احزاب کارگر و محافظه کار و همچنین معاون وزارت امور خارجه به عنوان نماینده دولت انگلیس از ادعای امارات در خصوص این جزایر حمایت نمودند. نکته جالب توجه آنکه برغم وجود اختلاف و تفاوت دیدگاههای احزاب مذکور در موضوعات مختلف داخلی و خارجی، مواضع همگی این نمایندگان و معاون وزارت امور خارجه انگلیس در این خصوص یکسان بود.

با نگاهی به عملکرد انگلیس در قبال جزایر سه گانه ایرانی در خلیج فارس در عصر استعمار و معاصر می توان گفت تقابل سازمان یافته انگلیس با حاکمیت ملی ایران در این جزایر، متعلق به یک عصر و دوران خاص نبوده و از عصر استعمار در زمان صفویان، قاجاریه و پهلوی گرفته تا دوران معاصر جمهوری اسلامی ایران، انگلستان از سیاست

یکسان و واحدی پیروی می کرده که برآیند آن انکار حقوق حقه ایران بوده است.

انگلیس و سیاست تقابلی با ایران در جزایر تنب و ابوموسی

۱- تئوری انگلیسی مالکیت مشاع و انکار حق حاکمیت ایران

یکی از مواردی که انگلیسیها از عصر استعمار تاکنون، برغم تناقض های موجود در شیوه و عملکردشان بر آن تأکید می ورزند «تئوری مالکیت مشاع قواسم» و حمایت نهادینه آنها از ادعای دروغین وابستگی قواسم لنگه به قواسم رأس الخیمه و شارجه است. این ادعای عجیب از سوی انگلیسیها زمانی مطرح شد که هنوز شش ماه از اعمال حاکمیت مستقیم دولت ایران بر جزایر ایرانی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۲۶۶ (۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷) و برچیده شدن بساط حکومت قواسم لنگه نگذشته بود و سفارت انگلیس در تهران با مداخله آشکار در امور ایران یادداشتی برای وزارت امور خارجه فرستاد که در آن بر مالکیت مشاع و یا دوگانگی حاکمیت قواسم شارجه و لنگه بر جزایر یاد شده، تأکید نمود. البته دولت ایران نیز در پاسخ قاطع خود، ضمن رد استدلال انگلیس، بر تعلق جزایر یادشده به ایران پافشاری نمود. استدلال انگلیس آنقدر سست و بی اساس بود که حتی کارشناسان رسمی آن کشور را نیز متقاعد نکرد و آنها نیز ادعای انگلیس را نپذیرفتند.

امروز نیز سیاست فعلی انگلیس بر همین امر استوار است. برای نمونه می توان به مواضع اخیر جان گروگن، از حزب کارگر انگلیس، در جلسه رسمی ۹ ژوئن ۲۰۰۹ (۱۹ خرداد ۱۳۸۸) مجلس عوام این کشور اشاره نمود که گفت: «این سه جزیره از اوایل تا اواسط قرن ۱۸ بطور فصلی توسط قبایل عرب وفادار به قواسم که قبیله ای در رأس الخیمه بود، مورد استفاده قرار می گرفت... دولتهای بریتانیا نیز پی در پی و بدون ابهام ادعاهای شارجه و رأس الخیمه بر این سه جزیره را تأیید می کردند. این در حالی بود که بر اساس معاهده ۱۸۹۲ این امارات تحت الحمايه بریتانیا بودند. ایران این ادعاها را قبول نداشت.»

برای آنکه بتوان به جوانب این ادعای دروغین و رد تئوری انگلیسی مالکیت مشاع و جدایی کامل قلمرو و ماهیت قواسم دو سوی ساحل ایرانی و عربی و وابستگی قطعی قواسم لنگه به دولت ایران پی برد، باید به شواهد و اسناد تاریخی از جمله

یادداشت های رسمی مبادله شده بین دولتین انگلیس و ایران، مراجعه کرد.

الف. ریشه و اصالت قواسم

درباره اصل و تبار قاسمی ها یا قواسم (یا جواسم) و اینکه آنان از کجا به سواحل جنوبی خلیج فارس آمدند، دیدگاههای گوناگونی وجود دارد. «عده ای معتقدند که جواسم شاخه ای از قبیله ای عربی به نام «هواله» است و ادعا می کنند نسب آنها به پیامبر اسلام، می رسد و نامشان از قاسم، پدر بزرگ راشد بن مطر، گرفته شده که در اوایل سده نخست هجری از نجد به سوی سواحل عمان مهاجرت کرده و در منطقه سیر سکنا گزیده اند.»

برخی از پژوهشگران نیز بر این باورند که «زادگاه اصلی قواسم، بندر سیراف ایران بوده و پس از خرابی آن به جلفار (رأس الخیمه) مهاجرت کرده اند، از این رو تا مدتها به آنها بنی سیراف می گفتند. خود قاسمی ها معتقدند که از سواحل ایران آمده اند و تبار عراقی دارند و عده ای از پژوهشگران نیز این گفته را تأیید کرده اند.»

سر جان ملکم نیز معتقد است: «این طایفه از فرقه وهابی و به نام جواسم معروفند و خداوند بندگان را از شر آنها محفوظ نگاهدارد، زیرا آنها از دیوان واقعی هستند؛ مشغله ایشان دزدی دریایی و راهزنی است و تفریح آنها قتل و آدم کشی و از همه بدتر آنکه جنایات و شرارتهای خود را در لباس مذهب و دیانت انجام می دهند.»

وادالا کنسول فرانسه در بوشهر (که همسرش، کریستین وادالا، به دست گروهی از قواسم به اسارت گرفته و سپس کشته شد) می نویسد: «اعراب در طول کرانه های خلیج فارس رؤسای فعال گماشته بودند که اغلب آنها از قماش جنایتکاران بودند و ملوانان همیشه از ترس مرگ باید به آنان باج و خراج سنگین پردازند.»

در این حال لرد کرزن فرمانروای هند و وزیر اسبق امور خارجه انگلیس، در خصوص اصالت و اقدامات قواسم، می نویسد: «قواسم یا جواسم از نیمه سده هجده در بخشی از کرانه و پس کرانه های جنوبی خلیج فارس، در منطقه ای بین شارجه و مسندم سکونت داشته و جلفار (رأس الخیمه) مرکز اصلی آنها بود. هنگام سیر کرانه های جنوبی خلیج فارس، از رأس الخیمه در شرق تا دماغه قطر در غرب، به چندین طایفه عرب برمی خوریم که دریانورد و کارشان از روزگار قدیم راهزنی دریایی بوده و منازعه بی پایانی میان آنها وجود

داشته است. در اواخر سده هجده به واسطه نفوذ نهضت دینی وهابیت، این منطقه به صورت مهیبی درآمد و این طوایف ساحلی با هدف احراز رستگاری واقعی، دزدی دریایی می کردند و ظرف چند سال دسته هایی از دزدان با پیروی از چنین شعارهایی مناطق را نابود و اهالی را به صورت برده به فروش می رساندند و به نام ایمان و عقیده و بهشت، غارت و یغما می کردند. آنها تابع قدرت و نفوذ وهابیه بودند.»

ب. وضعیت قواسم لنگه

قواسم لنگه رعیت و کارگزار دولت ایران در لنگه بودند. اگرچه دامنه این بحث گسترده می باشد، ولی به اجمال می توان گفت قواسم در سه مقطع زمانی به سواحل ایران دست اندازی کردند:

مرحله نخست: «استقرار اولیه قواسم در بندر کنگ و بندر لنگه به سال ۱۷۲۷ میلادی ثبت شده است.» «در سال ۱۷۳۷ نیروهای نادرشاه افشار جلفار (رأس الخیمه)، پایگاه اصلی قواسم را به تصرف خود درآوردند و این نیروها پس از سرکوب قواسم به ایران بازگشتند.»

مرحله دوم: پس از قتل نادرشاه در ژوئن ۱۷۴۷ و هرج و مرج ناشی از آن، قواسم بار دیگر با کمک ملاعلی شاه، حاکم برکنار شده بندرعباس، به مناطق قشم و لنگه حمله کردند؛ اما در سال ۱۷۶۷ به دست قوای کریم خان زند از مناطق متصرفه به عقب رانده شده و به جلفار بازگشتند. در این حال «کریم خان زند، شیخ محمدخان بستکی را به سال ۱۷۶۳ حاکم بخش جهانگیره کرد که حکومت وی از بندرعباس تا گاوبندی می رسید و مناطق لنگه و جزایر ابوموسی و تنب در آن قرار داشت. کریم خان زند از هر نظر به شیخ محمد بستکی، حاکم بندرعباس و جهانگیره اعتماد داشت و فرمان های گوناگونی برای وی صادر کرد.»

«شیوخ بستک، حکومت و ضابطی بنادر و جزایر را از دوره کریم خان زند به طور رسمی به دست آوردند.»

«شیخ محمد بستکی توانست نظم و آرامش لازم را بر بنادر و جزایر تحت امر خویش حکمفرما کند و اواخر ژانویه ۱۷۶۳ توانست توافقی با قواسمی که از آنسوی ساحل به سواحل ایران دست اندازی و دزدی می کردند به نمایندگی از حکومت مرکزی

ایران منعقد کند و نیروهای قواسم را از لنگه و مناطق دیگر تا رأس الخیمه عقب راند.»

مرحله سوم: قواسم که روحیه خشونت داشته و دزدی دریایی می کردند، به بازسازی خود توجه نموده و بار دیگر به برخی مناطق ساحلی مانند بندر لنگه و کنگ دست اندازی کردند. «به دستور و حکم کریم خان زند به شیخ محمد بستکی، قواسم متجاوز تسلیم و سرکوب شدند، در عین حال رئیس آنها، شیخ صقر، از شیخ محمد بستکی تقاضا کرد که به مشایخ قواسم همانند اعراب شییکوه محل و مکانی بدهد و آنها نیز متعهد می شوند تابع حکومت بستک و دولت ایران باشند. شیخ محمد بستکی نیز برای استقرار امنیت و جلوگیری از تهاجم قواسم دیگر در جنوب، با اخذ تعهد پرداخت مال دیوانی و شرایط زیر، پیشنهاد آنها را پذیرفت:

اول- قواسم از راهزنی دریایی و دزدی دست بردارند.

دوم- مانع اعرابی شوند که از ساحل عمانات به سواحل و جزایر ایران تجاوز و دزدی می کنند.

سوم- هر یک از اعراب که به سواحل ایران مهاجرت کند، رعیت ایران و تابع دولت ایران است.

چهارم - قواسم به جزیره قشم تجاوز نکنند و با قبيله بنی معین روابط حسنه برقرار کنند.

پنجم - شیوخ قواسم لنگه تابع حکومت بستک و جهانگیره هستند.»

لذا از این مقطع تاریخی و پس از پذیرش شروط محمدخان بستکی توسط قواسم، قاسمی های لنگه به عنوان کارگزار و رعیت دولت ایران بر لنگه و مناطق تابعه آن از جمله جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی حکومت می کردند و اعمال حاکمیت ایران بر جزایر مذکور از طریق حکام قاسمی بندرلنگه صورت می گرفت.

«جزایر تنب و ابوموسی تحت نظارت مستقیم حاکم بندر لنگه قرار داشتند و مقر حکومتی ضابط، در یکی از شهرهای پس کرانه ای به نام بستک بود.»

نخستین کسی که از قواسم به ایران آمد، شیخ صالح نام داشت و نمایندگی بندر لنگه را از شیخ محمد بستکی ضابط ناحیه جهانگیره ایران درخواست و دریافت کرد. پس از شیخ صالح، بترتیب: شیخ قضیب بن سعید، محمد بن قضیب و خلیفه بن عبدالله (معاون وی)، حکومت بندر لنگه را دریافت نموده و از حکام بستک اطاعت می کردند.

لیکن پس از فوت محمد بن قزیب در سال ۱۲۵۳ق (۱۲۱۶ شمسی - ۱۸۳۷ میلادی) شیخوخیت لنگه رسماً از قواسم جدا شد و شیخ سعید بن قزیب و خلیفه بن سعید رسماً رعیت و کارگزار دولت ایران بودند. شیخ علی بن خلیفه چون خردسال بود، امورش به دست وزیرش حاجی محمدحسن خان بود. در زمان شیخ علی بن خلیفه، مالیات پرداختی لنگه به دولت ایران به پانزده هزار تومان رسید. پس از شیخ علی، یوسف بن محمد کارگزار لنگه شد. او نیز در مکاتباتش با مقامات محلی و مرکزی در تهران خود را رعیت ایران می دانست.

«صدر اعظم وقت ایران که لنگه را به یوسف خان اجاره داده بود، چند سال بعد به دنبال درخواست انگلیس از ایران برای ارائه اسناد مثبت حاکمیت خویش بر جزایر سه گانه، در نامه ای به وزیر امور خارجه وقت نوشت: «قربانت شوم... من در آن حکومت بعضی از جزایر را به شیخ یوسف نامی که غیرجواسم بود، اجاره داده بودم. اجاره نامه آنها را با بعضی از نوشتجات اعراب و مشایخ سکنه جزیره سیری که به من نوشته بودند و همه مشعر بر رعیتی آنها به دولت علیّه و اطاعت حکومت من بود، به مرحوم معتمدالملک دادم و البته مرحوم معتمدالملک هم نوشتجات را بعد از عرض به حضور مبارک، به صندوقخانه می داد. حالا آن اجاره نامه شیخ یوسف، بهترین سند است.»

«یوسف بن محمد پس از به قتل رساندن علی بن خلیفه، هفت سال حکومت کرد و خود نیز در رجب ۱۳۰۲ (آوریل ۱۸۸۵، اردیبهشت ۱۲۶۴)، به دست یکی از نزدیکانش به نام شیخ قزیب بن راشد بن سالم بن قزیب بن سعید کشته شد. اندکی بعد شاهزاده محمدحسین میرزا، حاکم بندرعباس، وارد لنگه شد و با تعیین مبلغ مالیات سالانه، شیخ قزیب را به عنوان نیابت حاکم لنگه تأیید کرد.»

در همین حال، شیخ خلیفه بن زاید حاکم وقت ابوظبی در مواقع لزوم به کمک ایران می آمد. یکی از آن موارد زمانی بود که «شیخ قزیب بن راشد به تحریک انگلستان در صدد سرپیچی از احکام دولت ایران برآمد. لیکن در مقابل، ائتلافی از نیروهای نظامی ایران و شیوخ عرب منطقه و از آن جمله شیخ زاید بن خلیفه حاکم ابوظبی، تشکیل شد و در یک درگیری شیخ قزیب بن راشد، رئیس طایفه قاسمی ایران، دستگیر شد و شیخ ابوظبی به پاس خدمات شایان خود، مبلغ هزار و پانصد تومان از دولت ایران انعام دریافت کرد.»

به هر حال شیخ قزیب بن راشد در ۲۵ شهریور ۱۲۶۶ مطابق با ۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷ نیز به دلیل اراده سیاسی دولت مرکزی ایران جهت اعمال حاکمیت مستقیم بر لنگه از سوی حاجی احمدخان سرتیپ کبابی، بازداشت شد. «پس از برکناری قواسم لنگه، کارگزاران بندر لنگه مستقیماً از سوی دولت ایران انتخاب و امور آن منطقه را اداره می کردند. در نخستین گام، حاج محمد مهدی ملک التجار بوشهری حکمران ایرانی برای این جزایر منصوب شد و به تنب و ابوموسی رفت و پرچم ایران را بر فراز این دو جزایر برافراشت.»

ج. نمونه های دیگر از تحریکات و اقدامات ضدایرانی انگلیس در جزایر خلیج فارس

انگلیسیها قواسم لنگه را که تابع و رعیت دولت ایران بودند، علیه دولت ایران تحریک می کردند و البته گزارش آن نیز به دربار ایران منعکس می شد. در این راستا می توان به برخی اسناد اشاره کرد.

اول: گزارش یکی از مأموران ایرانی که در اول ذیحجه ۱۲۸۰ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۴۲ - ۲۰ مه ۱۸۶۳) برای ناصرالدین شاه فرستاده شد، حاکی است کنسول انگلیس در بوشهر یکی از عوامل خود را به نام حاجی محمدبشیر به لنگه فرستاده و اعراب را به تمرد از احکام دولت ایران و قبول تبعیت از دولت انگلیس ترغیب و تحریض می نماید. در ادامه نویسنده گزارش این پرسش را مطرح کرده است: «این چه سیاستی است که دولت ایران عده ای را که دلشان با یک دولت خارجی است، در بندر لنگه نگه داشته است؟ بر رأی مبارک ظاهر است که میان دولت های خارجه، از دولت انگلیس منافق تر و شریرتر و بدعهد و شیطان خیال و مفسدتر نیست و به اعتقاد فدوی میان همه انگلستان هم از این بالیوز [کنسول بریتانیا در بوشهر] حرامزاده تر، مفسدتر و ناپاک تر نیست». در حاشیه این گزارش، ناصرالدین شاه دستور داد: «اولاً- با وزیرمختار انگلیس گفتگو شود که چرا کنسول آنان در بوشهر به این حرکات دست می زند و ثانیاً به قوام الدوله بنویسید که برای بندر لنگه حاکم خوبی تعیین کند. لازم نیست حاکم عرب باشد و حاکم بسیار خوبی تعیین نماید.»

دوم: در اسناد وزارت امور خارجه ایران نامه ای به تاریخ ۲۴ ذیقعد ۱۲۸۴ (۳۰ مارس ۱۸۶۷ / ۱۰ فروردین ۱۲۴۶) از سلطان مرادمیرزا حسام السلطنه، والی فارس، وجود دارد که در آن آمده است:

جهاز دودی انگلیس در بندر لنگه، اهالی لنگه را مأخوذ داشته اند که شما چرا به بحرین

کمک داده اید؟ نداشتن کشتی و استعداد بحریه دولتی در خلیج فارس اثرش این است که به رعیت و اهالی بندر دولت شاهنشاهی این قسم تحکیمات می نمایند و از بس رعایای آن حدود از ما یأس دارند که هیچ به ما اظهار نمی کنند و ناچارند رضای بالیوز را به هر طور است به عمل آورند. این بالیوز که من دیده و می بینم قریباً بحرین را هم تصاحب خواهد نمود.

سوم: مواضع ضدایرانی انگلیسیها در امور لنگه مختص زمان قاجار نبوده است، بلکه در دوران برآمدن رضاخان سردارسپه و افول قاجاریه نیز وضع به همان منوال بود. در این راستا گزارشی مربوط به این دوره از رئیس ساخلوی لنگه در ۱۳۰۲ شمسی، در دست است حاکی از اینکه: «بندرلنگه از حیث سیاست مهمترین بنادر ایران و بدترین نقاط ایران است. از حیث گرما و بدآب و هوایی و بقدری نفوذ اجانب در این بندر زیاد است که حدی برای آن متصور نیست... قونسول انگلیس در تمام کارها دخالت می کند مثل آنکه کسی در مقابل خود را قابل نمی دانند. برخی از تجار لنگه به بحرین رفته اند اگر یک نفر از آنها شکایتی کند قونسول انگلیس جداً حمایت از بحرینی ها می کند به اسم اینکه بحرینی ها تبعه انگلیس هستند در صورتی که کدام وقت بحرین از ایران مجزی بوده است[؟] در خود بحرین و عمان اعراب شورش کردند که انگلیسیها را خارج نمایند آنها یک عده از محترمین را دستگیر کرده اند و به هندوستان تبعید کرده اند و تعداد زیادی نیز بحرین را ترک و در سایر بنادر سکنی گزیده اند. در همین بندر لنگه قونسول انگلیس در تمام کارها دخالت می کند دبیراکرم و میرزا خلیل امین مالیه نیز خودشان را جاروب کش و فراش باشی قونسولخانه می دانند. این اعمال بی رویه مأمورین دولت ایران خیلی منافات دارد و از طرفی با یک دنیا غصه و افسردگی حال تحمل و بردباری می نمایم و حتی الامکان بطور نزاکت از بعضی اقدامات خودسرانه آنها جلوگیری می کنم.»

د. یادداشتهای مبادله شده میان ایران و انگلیس درباره ادعای مالکیت مشاع و رد آن از سوی ایران

به منظور ارائه تصویری از مواضع ضدایرانی انگلیس در خصوص حمایت از تئوری دروغین مالکیت مشاع و جوابیه دولت ایران ذیلاً به مجموعه اسناد و یادداشت های مبادله شده میان دولتین انگلیس و ایران اشاره می گردد. در این اسناد، سفارت انگلیس در

تهران در چند یادداشت ارسالی به وزارت امور خارجه ایران، کوشیده تا ادعای ناموجه خود را درباره مالکیت مشاع قواسم بر جزایر ایرانی تکرار کند؛ که هر بار با پاسخ سخت و قاطع دولت ایران، مواجه شده است:

اول: یادداشت نخست سفارت انگلیس:

اگرچه در سنه ۱۸۷۹ دولت علیه ایران، شیخ یوسف را به نایب الحکومگی لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تنب را گذارد، طرف ایراد شیخ جواسمی رأس الخیمات واقع شده بود. حقوق شیخ جواسمی در سیری قدیمی است و تا به حال آن حقوق منظور شده شیوخ جواسمی بندر لنگه غالباً از جانب دولت علیه ایران نایب الحکومه آنجا بوده اند و فرمانروایی جزیره سیری را می نمودند و در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است.

دوم: وزارت امور خارجه ایران قاطعانه اولین یادداشت سفارت انگلیس را پاسخ داد و یادداشت آن سفارت را نیز به همراه این جوابیه عودت داد که در دیپلماسی و امور دیپلماتیک این عمل ایران معنا و مفهوم خودش را داشت:

این مسئله واضح و بالقطع مستغنی از توضیح است... نوشتجات مزبوره مصرح عدم اقدام جدید و موضع تصرفات مالکانه قدیمه صحیحه حکام ایران مثل سایر بنادر دیگر در تنب و سیری بوده و به هیچ وجه از برای ادعای جدیدی نبوده است... هیچ وقت دو جزیره مزبوره خارج از تحت تصرفات مالکانه و حکومت حکام ایران نبوده و در این صورت به هیچ وجه من الوجوه به تصدیق منصفانه خود آن جناب لزوم نخواهد داشت، زیرا که هرگاه حرفی خارج از مذاکرات شفاهی شد، به وزارت امور خارجه اظهار خواهید فرمود. لهذا با کمال احترام تمام رقعہ محترمه آن جناب را عودت داد.

سوم: یادداشت دوم سفارت انگلیس:

چندی قبل بیرق ایران در یکی از جزایر بحر عمان موسوم به سری نصب شد. این جزیره، ملک و مال شیوخ جواسمی می باشد و آنها در تحت حمایت دولت انگلیس هستند. دلایلی که حقانیت دولت علیه ایران در تصرف این جزیره به ثبوت می رساند، اقامه و به این سفارت ارسال دارند.

چهارم: یادداشت سوم سفارت انگلیس در تهران:

این مسئله درست است که نایب الحکومه های بندرلنگه، ریاست جزیره سیری را

می نموده اند و لیکن نه این است که چون حاکم بندر مزبور بوده، حکومت جزیره سیری را می نموده، بلکه چون از مشایخ جاسمی بوده در آن جزیره فرمانروایی داشته اند. دور نیست که دولت علیّه ایران ملتفت باشند که مشایخ جاسمی در بندر لنگه از جانب ایران نایب الحکومه بوده اند، مشایخ جاسمی حق موروثی و روایتی در جزیره سیری داشته و هیچ وقت در حقانیت آنها شک و شبهه احداث نشده و حقوق آنها مطلقاً منظور شده است.

پنجم: دولت ایران در بالاترین سطح ممکن پاسخ دو یادداشت سفارت انگلیس را داد و ناصرالدین شاه ذیل یادداشت سوم انگلیس نوشت:

دلایل همان بود که نوشته شد، دیگر چه دلیلی بالاتر از آن است که نوشته شود.

ششم: وزارت امور خارجه ایران طی پاسخ محکمی به سفارت انگلیس در یادداشتی، نوشت:

اگر سفارت محترمه تجدیدنظری فرمایند، از روی کمال نصفت و حقانیت تصدیق خواهند فرمود که ملکی که سالها در تصرف دولتی بوده باشد و در تحت حکومت عمال و نواب آن دولت باشد، بالبداهه ملک طلق بلامنازعه آن دولت محسوب خواهد بود و حاجت به دلیل دیگری نخواهد داشت.

هفتم: در راستای پاسخ های دولت ایران، وزارت امور خارجه طی یادداشتی به سفارت انگلیس نوشت:

اولاً این فقره مورث کمال تعجب و حیرت گردید که سفارت محترمه فخریه انگلیس با کمال آگاهی و بصیرت و احاطه اطلاع بر جمیع نقاط و اماکن سواحل بحر عمان، خاصه بنادر خلیج فارس، چگونه این مسئله را محتاج به اقامه دلیل و ادعای واهی مشایخ جواسم را قابل استماع دانسته و در مقام استعلام دلایل برآمده اند.

ثانیاً، محض احترام خواهش سفارت محترمه زحمت افزاست که به همه قانونهای دول متمدنه منتظمه اقوی دلیل بر مالکیت هر دولتی تصرف آن ملک است و این دلیل ابداً محتاج به دلیل دیگر نیست و سفارت محترمه و کارگزاران دولت هندوستان بالحس و العیان مشهود دارند که جزیره سیری جزء بندر لنگه و همیشه در تحت حکومت بندر لنگه بوده و هست و از وقتی که بندر لنگه تعلق به دولت علیّه داشته و حاکم از دربار دولت به بندر لنگه رفته، همیشه از جزیره مزبوره مالیات دریافت نموده اند.

علاوه بر این، بنادر اطراف خلیج فارس و متعلقات آنها، موسوم به بنادر فارس می باشند و البته جای شبهه نیست که متعلقات مملکت فارس حکم کلیه مملکت فارس [را] دارد. مگر اینکه موضوع مخصوصی را دولت علیه به موجب حکم و سند مخصوص، ملک دولت و ملت علیحده واگذارد و از ممالک محروسه خود موضوع فرموده باشد. چون این دلیل از فرط وضوح محتاج به دلیل دیگر نبوده به ایراد ادله دیگر عجلالته [عجالتاً] زحمت افزا نمی شود و الا ادله بسیار است و پس از اینکه یک محلی تعلقش به دولت علیه به این وضوح باشد، معلوم است هر نحو تصرف در هر زمان کارگزاران دولت مقتضی دانند و به عمل آورند، کسی را مجال کلامی نیست و دولت را اقامه دلیل تازه برای آن تصرف حاجت نخواهد افتاد. نصب بیرق را از قدیم الایام در هیچ یک از بنادر خلیج فارس مقتضی ندانسته بودند و حال چندی است که مقتضی دانسته و البته در همه آن بنادر نصب بیرق نموده اند. در جزیره سیری نیز که جزو بندر لنگه است، معمول داشته اند.

نکته قابل توجه اینکه، دولت انگلیس در آغاز قرن بیستم از تئوری خودساخته مالکیت مشاع دست برداشت و به اصل دیگر، یعنی اشغال سرزمین بلاصاحب، متوسل شد؛ در حالی که تا سال ۱۹۰۳ تلاش داشت قواسم را صاحب این جزایر معرفی نماید و حقوق حاکمه ایران را در جزایر ابوموسی و تنب انکار نماید. البته این ادعای جدید انگلیس در سال های ۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ مبنی بر بلاصاحب بودن تنب و ابوموسی در تعارض با مواضع قبلی انگلیس بوده است.

ه . شواهدی دال بر جدایی قلمرو قواسم لنگه و رد ادعای مالکیت مشاع توسط انگلیس

به طور کلی حاکمان قاسمی بندرلنگه در جزایر ابوموسی و تنب، پیرو دولت ایران بودند و هیچ ارتباطی با قواسم عمان که در شارجه و رأس الخیمه می زیستند، نداشتند؛ علاوه بر آن، قواسم شارجه و رأس الخیمه وضعیت کاملاً متفاوتی داشتند و قواسم لنگه به دلایل متفاوت، از جمله وصلت های فراوان با ایرانیان کنگی دارای علقه های ایرانی بودند؛ اگرچه آنها عرب بودند، مانند بسیاری از نژادهای دیگر ایرانی محسوب می شدند و دلایل فراوانی در این باره وجود دارد که به برخی از آنان اشاره می شود.

اول. «در سالهای ۱۷۹۰ تا ۱۸۰۰ که طرفداران محمد بن عبدالوهاب از شبه جزیره

عربستان به سواحل جنوبی خلیج فارس هجوم آوردند و قواسم رأس الخیمه آنها را در اقدامات علیه حاکم مسقط و عمان یاری دادند، قواسم لنگه به آنها نپیوستند. هر چند که بعدها از آداب و هابیها تأثیر پذیرفتند.»

دوم. کاپیتان دیوید استون، نماینده بریتانیا، در گزارش ۱۴ اوت ۱۸۰۵ به حاکم بمبئی نوشت: «شیخ قزیب، حاکم لنگه، فقط در تولدش قاسمی است. وی در ساحل ایران بوده و عموی سلطان بن صقر، حاکم رأس الخیمه می باشد. اگرچه وی وهابی است، ولی خود را تبعه دولت ایران می داند.»

سوم. با توجه به مفاد دو عهدنامه مجمل و مفصل منعقدہ میان دولتین ایران و انگلیس وضعیت بنادر و اتباع آنان در خلیج فارس مشخص شده بود که قواسم ساکن بندر لنگه نیز مشمول آن بودند. در ماده ۵ عهدنامه مجمل ۱۸۰۹ ایران و انگلیس چنین آمده بود: «هرگاه به اجازه شاهنشاه ایران یک عده از قشونهای انگلیس وارد خلیج فارس و در جزیره خارک یا بنادر دیگر به خشکی پیاده شوند، البته به هیچ وجه حق تصرف و تملک در این جزایر یا بنادر را نخواهند داشت و از تاریخ انعقاد این عهدنامه مقدماتی یا مجمل، این قشون در تحت فرمان و تعلیمات پادشاه ایران قرار خواهند گرفت و عدّه این قشون در معاهده مفصل خواهد آمد.» در ماده نه عهدنامه مفصل ایران و انگلیس در سال ۱۸۱۲ چنین آمده است: «اگر در بحرالعمم دولت بهیه ایران را امدادی ضروری شود، اولیای دولت بهیه انگلیس به شرط امکان و فراغ بال در آن وقت، کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات [هزینه عملیات] آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت علیه ایران نشانی بدهند و از جای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.»

چهارم. به دنبال عملیات ژنرال گرانت کایر، کاپیتان هنری ویلاک، وزیرمختار بریتانیا در تهران، در ۲۲ دسامبر ۱۸۲۰ دیدگاه مقامهای ایرانی را در این باره چنین بیان کرد: «به وزیران ایرانی گفتم: حکومت بمبئی تصمیم قطعی دارد دزدی دریایی را براندازد و امنیت راه تجارت هندوستان را تأمین کند و امیدوار است که ایران به این دزدان برای ادامه شرارتشان پناه ندهد. وزیران ایرانی قاطعانه پاسخ دادند که اعلیحضرت پادشاه ایران گزارشی از وقوع راهزنیها که منتسب به اتباع ایران باشند را دریافت نکرده است و اگر چنین باشد، مرتکبین به سزای اعمال خود برسند، ولی دول خارجه حق ندارند که

رأساً به عملیات خصمانه در سواحل ایران دست بزنند.» یک هفته بعد (دسامبر ۱۸۲۰) به هنری ویلاک اطلاع داده شد که شاه دستور لازم را برای تعقیب این شکایت ها به فرزند خود، حسینعلی میرزا فرمانفرما، صادر کرده است.

همچنین دولت بریتانیا از ویلیام بروس، نماینده اش در بوشهر خواست به سرعت درباره شرارت‌های قواسم لنگه و میزان دخالت آنها گزارش کند. بروس پس از تحقیق، شرارتی که قابل انتساب به اتباع ایران باشد، نیافت و سلطان بن صقر، شیخ شارجه را مقصر دانست و شیخ قضیب، شیخ لنگه، بی تقصیر شناخته شد. بروس نتیجه گرفت: «بنادر ایران همواره از همکاری با دزدان دریایی خودداری نموده اند و اگر از سوی فرمانفرمای شیراز کمکی به این مردم کنند، گمان نمی رود هرگز کسی از آنان به فکر شرارت و غارت بیفتد.»

پنجم. ویلیام بروس مذاکراتی با شاهزاده حسینعلی میرزا، والی فارس، و نماینده او، زکی خان داشت که در ۸ اوت ۱۸۲۲ منجر به پیشنهاد معاهده ای به نام معاهده شیراز گردید. معاهده شیراز مورخ ۳۰ اوت ۱۸۲۲ به وسیله میرزامحمد زکی خان، نماینده والی فارس و کاپیتان بروس، نماینده مقیم بریتانیا در بوشهر، به امضاء رسید. نکات برجسته توافق شده میان ویلیام بروس و والی فارس، عبارت بود از: به رسمیت شناختن حاکمیت ایران بر بحرین؛ پذیرش جبران خسارت های ساکنان بندرلنگه و چارک در عملیات سرکوب راهزنی دریایی که منجر به نابودی و تخریب اموال و کشتیهای آنان شده بود؛ دولت ایران که پیش تر خواهان تعویض بروس شده بود، خواستار ابقای وی شد. این معاهده از سوی ویلیام بروس امضاء شد، اما به دلیل به رسمیت شناختن حاکمیت ایران بر بحرین، با مخالفت حکومت هند روبه رو شد و منجر به برکناری و احضار ویلیام بروس گردید، اما تغییری در حقیقت قضایای مطرح شده نداشت.

فصل دوم معاهده شیراز، حکایت از جدایی آشکار قلمرو قواسم لنگه از شارجه داشت و طرف بریتانیایی به این امر اذعان نمود و پذیرفت به ایران غرامت بدهد. در فصل دوم این معاهده، آمده است «ایذایی از ضبط و غرق و حرق کشتی به اهالی بندرین لنگه و چارک من جمله بنادر فارس که به اشتباه از جمعیت هندوستان رسیده، رافع و به استرداد عین موجود و غرامت مفقوده دافع آمده و وکیل سرحددار هندوستان به نقد از عهده برآید». معاهده شیراز پس از تهاجم نیروی دریایی بریتانیا علیه قواسم

عمان- که عملیات خود را به سواحل بندرلنگه و جزایر تابع آن گسترش داد- بسته شد. در آن عملیات تعدادی از کشتیهای ایرانی از سوی نیروهای انگلیسی در لنگرگاهها نابود شد. دولت ایران نسبت به این روابط اعتراض کرد و سرانجام دولت انگلستان ملزم به پرداخت غرامت گردید.

ششم. قواسم لنگه به عنوان اتباع ایران و ساکنان آن، راه و روشی غیر از جواسم جنوب داشتند. در پی لشکرکشی گرانت کایر، فرمانده نیروهای نظامی بریتانیا، به خلیج فارس، حسینعلی میرزا، والی فارس در تاریخ ۱۰ فوریه ۱۸۲۰ به وی نوشت: «لنگه به استان فارس تعلق دارد و اهالی آن تبعه و پیرو دولت ایران هستند و هرگز عملی مغایر با تکالیف اتباع وظیفه شناس این دولت انجام نمی دهند و شما تا زمانی که در این خلیج هستید، مقرر نخواهید کرد اهالی بنادر فارس و به خصوص بندرلنگه به هیچ ترتیبی آزار شوند.» (پس از عملیات نظامی کاپیتان لا-ک حکام لنگه، از افسران اعزامی بریتانیا، به رهبری کایر، علیه قایقهای اتباع ایران در مناطق لنگه، چارک، عسیلو، تنب و ابوموسی و هندورابی، به فرماندار فارس شکایت کردند و دولت ایران نیز به حکومت هند اعتراض کرد، که سرانجام حکومت هند ضمن عذرخواهی از این حادثه، هزینه خسارتهای وارده را به دولت ایران پرداخت.)

دولت ایران از اقدامات بریتانیا در بنادر و سواحل و جزایر تحت حاکمیتش ناراضی بود و به هیچ وجه ایده اشغال قشم و یا هر جزیره دیگر خود در خلیج فارس را نمی پذیرفت. این نکته ای بود که «هنری ویلاک، وزیرمختار بریتانیا در تهران، در گزارش ۱۰ مه ۱۸۲۰ خود به حکومت متبوع خود در لندن منعکس نمود. شاه ایران در این باره به ویلاک حتی اجازه شرفیابی نداد. دولت ایران در ۱۸۲۱ نسبت به اقدامهای ویلیام بروس به حکومت هند شکایت و خواستار جایگزینی وی شد. از جمله دلایل شکایت ایران این بود که بروس دستور حمله و نابودی کشتیهای متعلق به مردم بندر لنگه را که مطیع و فرمانبردار حکومت ایران هستند، داده است.

هفتم. کمبال، در ژوئیه ۱۸۵۴ برای حکومت هند گزارشی تهیه کرد که در بخشی از آن پیرامون لنگه و قواسم آن چنین آمده است: «ساکنان بنادر بین بندرعباس و بوشهر در محدوده سرزمین ایران به طور مستقیم به شاه ایران اعلام وفاداری نموده و به خزانه کل کشور مالیات می دهند و وضعیت آنان و رؤسای آنها تحت تأثیر اقدامات اداری ایالتی

ایران بوده و این مناطق جزو ایران به شمار می آیند». کمال در ادامه گزارش خود به مناطق تحت سیطره سلطان بن صقر، رئیس قواسم شارجه اشاره کرده و نوشته است: «سرزمینهایی که در مالکیت رئیس قبیله قواسم قرار دارند عبارتند از: شارجه، خان لیا، موزمور، فشت، حیره، حمیره، جزیره الحمراء، رأس الخیمه، رمس، شان، بورکا، دبا، رول، بادیه، روبان، خورفکان، خطیف، خوریان، سیکومکوم، فجیره و خور کلباء.»

در فهرست کمال هیچ یک از مناطق واقع در کرانه ایران از جمله جزایر تنب و ابوموسی وجود نداشت و این امر نشانگر جدایی قلمرو قواسم شارجه و بندر لنگه است.

مجموعه گزارشهای اداری کارگزاری سیاسی بریتانیا در خلیج فارس در سالهای ۱۸۷۶-۱۸۷۵ نیز حاوی جدولهایی است درباره بنادر و جزایری با اسامی حکام شیوخ مربوط که در قلمرو اداری فارس می باشد. درباره بندر لنگه و توابع آن آمده است: «بنادر دیوان، شیناس، بستانو، کنگ، معلم، حمیران، سری، فارور، بنی فارور، تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در اداره علی بن خلیفه و تابع ایالت فارس می باشند.»

هشتم. پس از فرار شیخ محمد بن خلیفه به سوی سواحل عمان، امین السلطان، صدراعظم ایران، در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۸۹۹ به سفارت انگلیس در تهران، نوشت: «دو نفر از قواسم، سیدیوسف و شیخ عبدالمجید را که به آن سوی کرانه خلیج فارس فرار کردند، دستگیر نماید.» حکومت هند نیز در ۲۴ اکتبر ۱۸۹۹ به کارگزاری خود دستور داد افراد یادشده را از حمله به لنگه منع نماید.

نهم. در یادداشت لاسلز، حقوقدان وزارت خارجه بریتانیا، به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۴ درباره ضابطی شیوخ جواسم در بندرلنگه آمده است: «عادت معمول این بود که دولت ایران با صدور فرمانی که حاکم لنگه را در آن تعیین و منصوب می کرد، وارث حاکم لنگه را به رسمیت می شناخت و او موظف بود به نایب الحکومه شاه در شیراز مالیات پردازد. حکام لنگه نیز خود را اتباع ایران به حساب می آوردند.»

دهم. کاپیتان کنستابل و استیف دو صاحب منصب انگلیسی، نوشته بودند: «بندر لنگه از بنادر ایرانی خلیج فارس است که طول آن یک مایل و عرض آن کمتر است. ده هزار نفوس دارد که در آن از طوایف جواسم و غیره زندگی می کنند. شیخ حاکم هر ساله حکومت لنگه را از دولت ایران اجاره می نماید. حدود لنگه از یک طرف به برکه سفله و از طرف دیگر به کوه بستانه و جزایر آن شامل: سری، ناییو، فرور و ابوموسی محدود

می شود.» گزارش سال ۱۸۵۴، کاپیتان کنستابل و استیف به حکومت بمبئی در سال ۱۸۶۴ از سوی وزارت دربار بریتانیا به چاپ رسید و در سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ تجدید چاپ شد. در این گزارش درباره جزایر مذکور آمده است: «حکمران لنگه که سالیانه به دولت ایران مالیات می پردازد، بر کلیه مناطق بین برکه سفلی، قریه بستانه به انضمام جزایر سری، تنب، بنی تنب و ابوموسی حکومت می نماید.»

نکته مورد توجه اینکه این کتاب چند بار تجدید چاپ شد که از چاپ ۱۸۹۰ به بعد به دلیل تغییر سیاست بریتانیا در برابر جزایر یادشده، این بخش از مطالب کتاب از سوی دولت بریتانیا سانسور و حذف شده است.

یازدهم. قواسم لنگه در هیچ یک از قراردادهای امضا شده میان دولت انگلیس با قواسم عمان از جمله: معاهده مقدماتی و معاهده عمومی ژانویه ۱۸۲۰؛ معاهده متارکه جنگ دریایی علیه یکدیگر، اول ژوئن ۱۸۳۳؛ معاهده ۱۸۴۷ با حکام رأس الخیمه و شارجه و دیگر شیوخ امارات متصلحه؛ معاهده صلح دائم میان مشایخ اعراب ساحل عمان در مه ۱۸۵۳؛ معاهده ماده ضمیمه درباره حفظ خطوط تلگرافی چهارم مه ۱۸۵۳؛ و تعهدنامه حکام ابوظبی و شارجه درباره عدم نقض پیمان صلح ۱۸۶۸ مشارکت نداشتند.

اگر انگلیسیها فکر می کردند شیخ لنگه دارای وضعیتی غیر از تابعیت ایران است و یا اگر معتقد بودند شیخ لنگه به عنوان بخشی از تکالیف خود به صورت نماینده جواسم لنگه متصلحه عمل می کرد، بدون تردید از او دعوت می کردند به عنوان حاکم جزایر تنب و ابوموسی در عهدنامه ها شرکت کند. «روشن است که دولت بریتانیا متقاعد شده بود شیخ لنگه، تبعه ایران است و دارای وضعیت دوگانه نیست تا بتواند جدای از دولت ایران به عقد معاهده با انگلیسیها اقدام کند.»

دوازدهم. یادداشت وزیرمختار انگلیس در تهران به تاریخ ۱۹ مارس ۱۸۸۸ به وزیر امور خارجه ایران: «مقامات انگلیسی نیز بر اینکه حکام لنگه تبعه ایران و کارگزار رسمی ایران بودند، تأکید دارند.»

سیزدهم. یکی دیگر از دلایل تفاوت قواسم عمان و لنگه، آن است که جاسمیهای لنگه از قواسم عمان استقلال داشتند، زیرا در سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۸۸۷ در اختلافهایی که میان شیوخ جاسمی رأس الخیمه و شیوخ بنی یاس ابوظبی یا شیوخ دبی وجود داشت،

قواسم لنگه بیشتر به عنوان داور انتخاب می شدند و اگر با آنها یکی بودند، هیچ گاه به عنوان داور برگزیده نمی شدند. برای نمونه در نوامبر ۱۸۳۲ میان شیخ رأس الخیمه، سلطان بن صقر و شیوخ بنی یاس در ابوظبی، از شیخ محمد بن قصبی برای داوری دعوت شد. همچنین در سال ۱۸۳۹ جاسمیها و بنی یاس آشکارا وارد درگیری شدند که از راه میانجیگری شیخ لنگه، بین آنها سازش برقرار شد. در حالی که اگر میان جاسمی ساحل متصلحه و لنگه وحدتی وجود داشت، شیخ لنگه نمی توانست به عنوان داور و واسطه انتخاب شود.

چهاردهم. خود مقامهای انگلیسی نیز گاه راجع به مالکیت مشاع جواسم تردید داشته اند. ضعف این استدلال آن قدر جدی بود که توجه رندل، رئیس اداره شرق وزارت خارجه انگلیس را نیز به خود معطوف نمود، به گونه ای که وی در سال ۱۹۳۴ در یادداشتی خطاب به دفتر امور هند درباره جزایر تنب و ابوموسی نوشت: «به نظر اینجانب، این حقیقت که جزایر مورد نظر مدتی توسط شیوخ جواسم اداره می شدند که نه تنها ساکن ایران و بلکه اتباع و مأموران دولت ایران بوده اند، می تواند بسیار مخرب باشد. در اینجا تفکیک نسبتاً ظریفی وجود دارد؛ در شرایطی که در عمل این جزایر تحت اداره مقامات ایرانی مستقر در خاک اصلی ایران بوده، به نظر من می توان از همان نکته علیه ما استفاده کرد که اثرات نامطلوبی خواهد داشت. امکان دارد که یادداشت مشابهی در تهران توسط ایرانیها نوشته شده باشد.»

پانزدهم. مالکیت مشاع همچنین از سوی سراریک بکت، حقوقدان انگلیسی (که بعدها عضو دیوان بین المللی دادگستری گردید)، مورد تردید قرار گرفت. بکت با فرض گرفتن صلاحیت مضاعف حکام جواسمی - که این امر مورد تأیید دولت انگلیس بود - تردیدهای زیر را مطرح کرد:

به نظر ما در حدود سال ۱۸۸۰ و یا در همان سال، شیخ جواسمی لنگه به صورت تابع ایران درآمدند و این منطقه تیول ایران گردید و در نتیجه پس از آن ایرانیها دارای حاکمیت بر لنگه بودند و آن را از طریق شیوخ جواسمی (به عنوان عوامل خود) اداره می کردند. نمی توان گفت پس از این تاریخ شیخ جاسمی در لنگه به عنوان نماینده شیوخ جواسمی سواحل متصلحه نیز عمل می کرده است. هیچ مدرکی در دست من نیست که نشان بدهد در این دوره باید بین وضعیت شیخ مزبور از لحاظ مناطق واقع

در قلمرو اصلی که وی بر آنها حاکم بوده و جزایر سه گانه تفکیک قائل شد. به عبارت دیگر هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان بدهد با وجود اینکه وی از سوی ایران به عنوان حاکم مناطق واقع در قلمرو اصلی تعیین شده است، ولی درباره سه جزیره ابوموسی و تنب رفتار یا صلاحیت متفاوتی داشته است، یعنی نماینده رئیس قبیله در آن سوی خلیج [فارس] نیز بوده است. من فکر می‌کنم این نکته مهم است، ولی نمی‌دانم که آیا اطلاعات بیشتری در این زمینه می‌توان به دست آورد یا خیر؟ من معتقدم که می‌توان نتیجه گرفت که در این دوره شیخ لنگه بر همه قلمرو خود از جمله جزایر سه گانه به عنوان حاکم ایرانی حکومت می‌کرده است.

بکت در ادامه با توجه به اینکه جواسم ساکن در آن سوی خلیج فارس به دو شیخ نشین جداگانه، یعنی رأس الخیمه و شارجه، تقسیم شده بودند، بیشتر تردید می‌کند و می‌نویسد:

به علاوه رأس الخیمه و شارجه که پیش از این قسمتهایی از یک واحد بودند و تحت رهبری خانواده واحدی از جواسم قرار داشتند، بین شاخه‌هایی از خانواده تقسیم شده‌اند و آنها به طور کاملاً مستقلی از یکدیگر حکومت می‌کنند [به نظر می‌رسد اولین دوره جدایی بین شارجه و رأس الخیمه از سال ۱۸۶۹ تا ۱۹۰۰ باشد] جدایی یاد شده اثبات این را مشکل‌تر می‌نماید که شیخ لنگه در این دوره نیز همچنان به عنوان نماینده خانواده تجزیه شده خود در آن سوی خلیج فارس حاکم بر جزایر بوده است.

بکت تأکید می‌کند:

نتیجه‌گیری من این است [که] اگر شواهد تازه‌ای ارائه نشود که بتواند ثابت کند در دوره ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ شیوخ لنگه تحت عنوانی متفاوت با حکومت خود در قلمرو اصلی (لنگه)، بر جزایر حکومت می‌کرده‌اند که من تردید دارم بتوان چنین چیزی را ثابت کرد، ایرانیان در سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ دارای حاکمیت بر جزایر تنب و ابوموسی بودند.

۲- اشغال جزایر سه گانه ایرانی توسط انگلیس (از سال ۱۲۸۲ تا ۱۳۵۰/۱۹۰۳ تا ۱۹۷۱)

در زمان مظفرالدین شاه، دولت ایران ضعیف‌تر و حاکمیت دولت مرکزی بر نقاط دوردست کم‌رنگ‌تر شد. در این میان دولت بریتانیا با آگاهی کامل از تحولات درون

دربار و ضعف دولت مرکزی ایران، با بستن قراردادهای تحت الحمایگی با شیوخ سواحل عمان، از وضعیت موجود برای تحکیم و تثبیت موقعیت خود در خلیج فارس بهره برداری کرد و در پی این بود که با توجه به این شرایط نابسامان، مانع حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی گردد. بریتانیا از اواخر سده نوزده به بهانه گسترش نفوذ روسها در ایران و احتمال ورود رقیب نیرومند در خلیج فارس از راه ایران، در صدد زمینه سازی برای جدایی مالکیت جزایر مذکور از دولت ایران برآمد. این سیاست خصمانه انگلیس زمانی شکل گرفت که راهبرد انکار حقوق حاکمه دولت ایران در این جزایر دیگر کارآیی نداشت.

البته ضعف دولت مرکزی و در نتیجه کم توجهی آنان به سه جزیره مذکور، مزید بر علت بود تا انگلیس شرایط را برای اجرای نقشه خود آماده ببیند. برای نمونه می توان به سندی اشاره نمود که کارگزار ایران در بوشهر در ۲۱ رجب ۱۳۲۰/۳ مهر ۱۲۸۱/۲۵ سپتامبر ۱۹۰۲ به شماره ۱۷ به وزیر وقت امور خارجه ایران بر لزوم نصب پرچم در همه جزایر ایران در خلیج فارس بویژه تنب و ابوموسی، تأکید و آورده است:

گرچه عرایض صادقانه و مستدعیات دولت خواهانه فدوی کمتر موقع قبول می یابد، ولی تکلیف چاکر عرض و اظهار است که خاطر مبارک را مسبوق نماید. دولت روزافزون در سال هزار قسم مخارج مختلف دارد، روا نیست برای حفظ سرحدات از ادای وظیفه مملکت داری مضایقه فرمایند. در این ساحل خلیج فارس چندین بندر و جزیره واقع شده است، حق این است که در هر یک از آنها دارالعلمی [پرچمی] افزاشته شود، در اعیاد و عبور و مرور جهازات پرده شیر و خورشید بکشند. اجانب که عبور می نمایند، بدانند این نقطه از حدود دولت علیه است. منتهی در سال در چهل پنجاه نقطه که این دارالعلم افزاشته شود دو هزار تومان خرج داشته باشد، ولی نتایج مالی آن زیاد است. چنانچه جزیره ابوموسی که از جزایر معروف خلیج فارس است، از سوابق ایام در حکومت مرحوم سعدالملک جزو حکومت بنادر بود. در همین جزیره ابوموسی مداخلات حکومتی می کردند. فدوی خودم در آنجا مداخلات حکومتی داشته ام... باید یک دارالعلمی و سالی بیست تومان موجب مستحفظ دارالعلم قرار داد تا مبدا جزایر با این اهمیت از کف بروند.

با وجود نگرانیهای موجود و مطامع آشکار بریتانیا در تسلط بر جزایر تنب و ابوموسی، دولت ایران از نصب مجدد پرچم خود در جزایر تنب و ابوموسی غفلت کرد.

این امر باعث شد بریتانیا در آوریل ۱۹۰۳، از این فرصت سوءاستفاده کند و بر اساس دستوری که به شیوخ شارجه و رأس الخیمه داد، پرچم قواسم در ابوموسی و تنب نصب شد. کمبال، کارگزار سیاسی بریتانیا در خلیج فارس، به حکومت کشورش پیشنهاد کرد به شیخ شارجه گفته شود نصب پرچم را به نشانه مالکیت انجام دهد، که این اقدام از سوی لندن پذیرفته شد. سرهنگ کمبال در ۳۰ آوریل ۱۹۰۳، افزون بر شیخ شارجه، به شیخ رأس الخیمه برای انجام اقدامی مشابه درباره جزیره تنب دستور داد.

دولت بریتانیا به استناد معاهدات تحت الحمایگی با شیوخ سواحل عمان، اشغال جزایر تنب و ابوموسی را توجیه کرد. در حالی که با امضای قراردادهای تحت الحمایگی میان انگلیس و شیوخ، آزادی عمل شیوخ در روابط بین المللی سلب شد، زیرا براساس معاهدات تحت الحمایگی از جمله معاهده ۸ مارس ۱۸۹۲، شیوخ یادشده همه اختیارات خود را در زمینه روابط بین المللی به انگلیس واگذار کرده و صلاحیت اشغال را نداشتند.

بر این اساس دو امارت شارجه و رأس الخیمه هرگز دارای شخصیت حقوقی بین المللی نبودند و از اهلیت دولتمداری بهره ای نداشتند. این سخن به معنای آن است که شیوخ مذکور صلاحیت ادعا بر سرزمینی را نداشتند و بریتانیا نیز صلاحیت وکالت و نمایندگی آنها را در طرح ادعای سرزمینی نداشت. از این رو این دو امارت نمی توانستند جایگزین دولت ایران شوند، چون دارای اهلیت حقوقی بر ادعای سرزمینی نبودند و فعالیتهای آنها به گونه ای غیرمستقل و زیر پوشش نیروی دریایی بریتانیا و تهدیدات مداوم بریتانیا در توسل به زور علیه ایران در موارد گوناگون بود. ضمن آنکه نه ایران و نه بریتانیا و نه هیچ دولت دیگری، این شیوخ را به عنوان دولت به رسمیت نمی شناختند.

حال با توجه به مراتب مذکور، پرسش دوم پژوهش مبنی بر اینکه «آیا سیاست ضدایرانی انگلیس در اشغال جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط دولت ایران مورد پذیرش قرار گرفت؟ و آیا طی ۶۷ سال دوران اشغالگری انگلیس در این جزایر، اعتراض ایران به انگلیس تداوم داشته است؟» مورد بررسی قرار می گیرد و با ارائه اسناد و مدارکی به آن پاسخ داده می شود.

الف. واکنش دولت ایران در قبال اشغال جزایر سه گانه ایرانی توسط انگلیس

پس از نصب پرچم شارجه در جزایر تنب و ابوموسی به دستور بریتانیا، دولت ایران

به این امر اعتراض کرد و به مأموران خود در جنوب دستور داد پرچم شارجه را از فراز جزایر یادشده پایین کشیده و به جای آن پرچم ایران را نصب کنند.

چند ماه بعد، در آوریل ۱۹۰۴ مسیو دامبرن، مدیر گمرکات ایران، با کشتی مظفری و متعلق به گمرک، از ابوموسی و تنب دیدن کرد و پرچم های شارجه و رأس الخیمه را پایین کشید و به جای آن پرچم ایران را برافراشت و در هر یک از این جزایر دو ایرانی به عنوان نگاهبانان گمرک گماشت. این اقدام به ابتکار مشیرالدوله، وزیر وقت خارجه ایران بود.

در نامه وزیر مالیه به مسیو نوز، وزیر گمرکات، به تاریخ ربیع الاول ۱۳۲۲/اردیبهشت ۱۲۸۳/مه ۱۹۰۴ آمده است:

راپورت مسیو دامبرن، رئیس گمرکات بنادر در خلیج فارس را مشعر به شرح اقدامات مشارالیه در انتظام عمل گمرکات بنادر و نصب بیرق دولت ایران در جزایر ابوموسی و تنب و سری [سیری] و برداشتن بیرق عرب از جزایر ابوموسی و سیاحتی را که در آنجا کرده و فرستاده بودید، به عرض خاک پای مهر اعتلای مبارک اقدس همایون ملوکانه ارواحنا فداه رساندم. زائدالوصف موقع تحسین و تمجید گردیده و مقرر فرمودند مقتضی دولتخواهی آن جناب جلالت مآب است که اشخاص امین و بصیر و کافی برای انتظام عمل گمرکات آنجا معین نمایند. خدمت دولت را به نحوی انجام داده که موجب استرضای خاطر مبارک گردد.

به این ترتیب وضعیت جزایر تنب و ابوموسی، بدون هیچ گونه زحمتی از سوی مأموران گمرکی ایران به حالت قبل برگشت و دولت ایران بر حق حاکمیت تاریخی خود بر این جزایر تأکید کرد. «با مذاکراتی که سه ماه بعد میان نمایندگان دولت انگلیس و دولت ایران در تهران به عمل آمد، نماینده انگلیس وعده داد موضوع جزایر مزبور را در زمان خود مطرح و حل کند و لذا از دولت ایران خواست تا پرچم خود را از این جزایر پایین آورد. دلایلی که دولت ایران درباره حاکمیت خود بر جزایر تنب و ابوموسی ارائه کرد، از سوی انگلیس ناکافی خوانده شد و مذاکرات بی نتیجه ماند.»

اورچارد، از مقامهای وزارت خارجه انگلیس، در گزارش مورخ ۳ دسامبر ۱۹۲۷ خود نوشته است: «در سال ۱۹۰۴ حکومت بریتانیا آمادگی این را داشت که برای برداشتن پرچم ایران از جزایر ابوموسی و تنب به زور متوسل شود و از نیروی دریایی

با بی نتیجه ماندن مذاکرات، دولت انگلیس، ایران را تحت فشار قرار داد و در نتیجه عین الدوله صدراعظم به مسیو نوز وزیر گمرکات، نوشت: «در باب جزیره تمب و ابوموسی این طور به رئیس گمرکات تلگراف نمایید که بیرق ایران را که در آن جزیره بلند کرده و بیرق شیخ شرغان [شارجه] را خوابانیده اند، عجالتاً بیرق ایران را برداشته و بیرق شیخ شرغان هم نباشد، بلکه آن دو جزیره بی بیرق باشد تا با سفارت انگلیس مذاکره و این کار تمام شود. درست دقت نمایید در درون این دستورالعمل مثل آن دفعه، سهوی اتفاق نیفتد. مقصود این است هیچ طرف آنجا بیرق نداشته باشند تا رسیدگی شود.»

مسیو نوز به مسیو دامبرن در نامه شماره ۱۹۸۰۸ مورخه ۲۴ مه ۱۹۰۴ / خرداد ۱۲۸۳ نوشت: «حکومت انگلیس به نام شیخ اعتراضاتی راجع به جزیره تمب و ابوموسی اظهار و مقرر گردید دولت ایران بیرقهای خود را از جزایر مزبور برداشته و ترتیبات فعلی به حال سابق ماند تا اینکه مالکیت جزایر محرز و مسلم گردد. لذا هر چه زودتر جهاز بخار اعزام دارید که بیرقها را بردارند.»

متعاقب فشارهای دولت استعماری انگلیس به دولت ایران و برغم دستور روشن صدراعظم ایران که حاصل توافق ایران و بریتانیا در پایین آوردن پرچم های دو طرف بود، بریتانیا با بکار بستن حيله و مکر خاص انگلیسی و با حواله صاحب حق یعنی دولت ایران به مذاکرات خیالی در آینده، به شیوخ قواسم دستور داد پرچم خویش را به اهتزاز در آورند و از این تاریخ به بعد دولت انگلیس این جزایر را رسماً به اشغال خود درآورد، لیکن برای اینکه از تبعات حقوقی آن به دور باشد، این اقدام ضدایرانی خود را تحت پوشش شیوخ رأس الخیمه و شارجه، که تحت الحمایه این کشور بوده و توان این اقدام را نداشتند، به اجرا درآورد.

در این راستا نوز، وزیر گمرک و پست، به عین الدوله صدراعظم در تاریخ ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۲۲ قمری / ۱۷ تیر ۱۲۸۳/۸ ژوئیه ۱۹۰۴ به شماره ۱۶۹ نوشت: «از قرار راپورت مسیو دامبرن، رئیس گمرکات بنادر خلیج فارس، شیخ رأس الخیمه مدعی مالکیت جزیره تمب شده و شیخ شرقا [شارجه] نیز ادعای مالکیت ابوموسی نموده و بیرق خودشان را در آنجاها نصب نموده اند.»

گزارش مسیو نوز به آگاهی مظفرالدین شاه رسید و وی خطاب به عین الدوله در

تاریخ ۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۲/۸ مرداد ۱۲۸۳/۳۰ ژوئیه ۱۹۰۴ نوشت: «در این مسئله با شما و وزیر امور خارجه مذاکره کردیم؛ چه اقداماتی کردید، به عرض برسانید تا جواب داده شود.» مسیو نوز به عین الدوله در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۲/۴ شهریور ۱۲۸۳/۲۶ اوت ۱۹۰۴ نوشت:

مسیو وافلا رتزر به موجب قراردادی که بین حضرت مستطاب اشرف والا- و وزیرمختار انگلیس شده بود، بیرق دولت ایران و اجزای گمرکی را که در جزیره تب گماشته بود، بدون صعوبت و اشکال خارج نمود. چیزی که هست همه متفق القول برآنند که جزیره مزبوره بدون شک و شبهه متعلق به دولت علیه ایران است، علی ای حال به رئیس گمرکات خلیج فارس مجدداً سفارش خواهم کرد که حتی الامکان بیرق دولت علیه ایران در جزایر خلیج فارس همیشه باید منصوب و برقرار باشد.

بنابراین، همچنانکه گفته شد این جزایر اساساً توسط انگلیس اشغال گردید؛ اگر نه اسناد زیادی وجود دارد که شیوخ رأس الخیمه و شارجه بدلیل شناخت ماهیت موضوع می دانستند که این جزایر ایرانی است و ارتباطی با آنها ندارد، لیکن دامنه فشار انگلیس علیه شیوخ مذکور بسیار گسترده بود، با این حال به دنبال پافشاری بریتانیا مبنی بر نگهداری جزایر یادشده از سوی شیوخ شارجه و رأس الخیمه، آنها بارها به خواست انگلیس بی توجهی نموده و از برافراشتن پرچم خود طفره رفتند. از میان انبوه اسناد موجود می توان به عنوان شاهد و دلیل به سندی اشاره کرد.

این سند که نشان دهنده بی علاقگی شیخ شارجه به اجابت درخواست انگلیس است، از این قرار است: سرگرد سر پرسی کاکس در ۵ اوت ۱۹۰۵ نامه ای تند به شیخ شارجه نوشت:

من از بی توجهی شما به جزایر و نپرداختن به حقوق افراد و عدم رسیدگی به اینکه چرا افراد شما جزایر را ترک کردند، شکایت دارم و چنانچه به این روش ادامه دهید، جزایر را از دست خواهید داد.

این سند و دهها شاهد و دلیل دیگر نشانگر آن هستند که شیوخ یادشده هیچ گونه احساس تعلق و مسئولیتی نسبت به جزایر نداشتند و در حقیقت به اقتضای منافع بریتانیا، باید به ناچار فرمانبرداری می کردند.

پس از یکسال، مظفرالدین شاه به عین الدوله صدراعظم، نوشت:

جناب اشرف صدراعظم به وزیر خارجه ابلاغ نمایند که به سفارت انگلیس بگوید پارسال در این باب مذاکرات شد. دولت انگلیس از ما خواهش کرده که بیرق [پرچم] خودمان را از این دو جزیره برداریم تا رسیدگی و گفتگو شود، در صورتی که ما خودمان می دانیم که این دو جزیره ملک مسلمه دولت ایران است. در این صورت حالا چطور دولت انگلیس در عالم دوستی راضی می شود که ما ملک طلق خودمان را به شیخ واگذار کنیم و او بیرق در آنجا بیفرازد. شما باز هم گفتگو کنید و ما به هیچ وجه از حق خود نخواهیم گذشت.

در سال ۱۹۰۴ دولت ایران با پایین کشیدن پرچم شیوخ از جزایر تنب و ابوموسی و برافراشتن پرچم ایران، تصمیم به اعمال حاکمیت بر جزایر یادشده را داشت؛ اما دولت انگلیس مانع اعمال حاکمیت ایران شد. دولت ایران قصد، اراده و نیت اعمال حاکمیت داشت و در مواردی نیز به طور عملی آنرا انجام داد لیکن انگلیسیها در راستای سیاست ضدایرانی خود از اعمال حاکمیت ایران جلوگیری نمودند.

ب. تناقض در رفتار و گفتار انگلیس

دولت بریتانیا تا پیش از سال ۱۹۰۳/۱۲۸۲ برای توجیه اقدام ضدایرانی خود در نفی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی، اعتقاد به دوگانگی شخصیت حقوقی شیخ لنگه داشت و مدیریت اداره جزایر تنب و ابوموسی به وسیله حکام ایرانی بندرلنگه را به نمایندگی از شیوخ قاسمی شارجه تفسیر می کرد و جزایر مذکور را در تفسیری شاذ به عنوان ملک مشاع قاسمی های لنگه و عمان قلمداد می کرد، اما چندی بعد به سبب سست و متزلزل بودن پایه های این فرضیه، آن را کنار گذاشت و اصل تازه ای مطرح کرد.

پس از آنکه بریتانیا در اواخر سال ۱۹۰۳ به حکومت شارجه دستور داد در جزایر تنب و ابوموسی پرچم خود را به اهتزاز درآورد، در واکنش به این اقدام دولت ایران نیز در ماه مه ۱۹۰۴ به مأموران گمرک مستقر در بوشهر دستور داد پرچم شارجه و رأس الخیمه را از فراز جزایر مذکور به پایین کشیده و پرچم ایران را به اهتزاز درآورند و سربازانی در این جزایر مستقر شوند.

یکی از مواردی که در این بخش مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد، پاسخ به پرسش سوم پژوهش مبنی بر آنکه «تناقض های رفتاری انگلیس در قبال دو نظریه

«مالکیت مشاع قواسم» و «اصل سرزمین بلاصاحب» چیست؟ می باشد که ذیلاً به این موارد اشاره می گردد.

اول: بکارگیری دو اصل متعارض مالکیت مشاع و بلاصاحب بودن جزایر تنب و ابوموسی توسط انگلیس

پس از آنکه مشیرالدوله وزیر امور خارجه ایران، در نامه ای به سر آرتور هاردینگ، وزیرمختار سفارت انگلستان در تهران، به تاریخ ۵ ربیع الاول ۱۳۲۲ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۳/۲۰ مه ۱۹۰۴) نوشت:

درباره جزیره تنب و بوموسی که دولت علیه ایران آن دو جزیره را متعلق به خود می داند، اقدام مباشرین گمرک در آن دو محل آنچه شده بدین موجب بوده است، ولی چون نتیجه مذاکراتی را که چند روز قبل در حین ملاقات با آن جناب جلالتمآب به عمل آمد، به عرض حضور همایون شاهنشاهی رسانید، امر و مقرر شد که عجالتاً اقدامی را که مباشرین گمرک در آنجا نموده اند، موقوف باشد تا بعد رسیدگی در خصوص آنها بشود. .

سر آرتور هاردینگ وزیر مختار انگلیس در یادداشتی به وزیر امور خارجه ایران به تاریخ ۲۱ مه ۱۹۰۴/۳۱ اردیبهشت ۱۲۸۳ نوشت: «مراسله مورخه دیروز [۵ ربیع الاول ۱۳۲۲/۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۳/۲۰ مه ۱۹۰۴] جناب مستطاب اجل عالی در باب جزیره تنب و ابوموسی شرف وصول بخشید... کاری که مشارالیه کرده فقط این بوده است که بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ یک از دول نبوده، نصب کرده است و به ملاحظه این که اول کسی بوده که آنجا را تصرف نموده است، حق دارد بیرق خود را به حال خود نگاه دارد تا اینکه حق تصرف شرعیه مشارالیه جرح گردد.» [در نسخه دیگر در سطر پایانی یادداشت ارسالی سفارت انگلیس آمده است: تا اینکه در حقانیت شرعیه مشارالیه بر سه جزیره مزبور اختلافی به میان آید.]

شاهد و دلیل این تعارض از یادداشت اخیرالذکر سر آرتور هاردینگ به مشیرالدوله استنباط می گردد، چرا که از سویی بدنبال اعمال حاکمیت دولت ایران بر جزایر ابوموسی و تنب در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۲۶۶ (۱۶ سپتامبر ۱۸۸۷)، سفارت انگلیس در تهران طی یادداشت رسمی به وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۰۵/۱۲ اسفند ۱۲۶۶/۲

مارس ۱۸۸۸ نوشت:

اگرچه در سنه ۱۸۷۹ دولت علیه ایران، شیخ یوسف را به نایب الحکومگی لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تمب را گذارد، شیوخ جواسمی بندرلنگه غالباً از جانب دولت علیه ایران نایب الحکومه آنجا بوده اند و... در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است...

و از سوی دیگر گزاره ای در یادداشت همان سفارت در تهران مورخ ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۰۵/۱۲ اسفند ۱۲۶۶/۲ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران، می آید که در تناقض آشکار با هم است. زیرا اگر جایی به نص صریح یادداشت انگلیسیها در سال ۱۲۶۶ شمسی / ۱۸۸۸ میلادی در دخل و تصرف فرد و یا حکومتی بوده، چگونه است که مجدداً سفارت انگلیس در سال ۱۲۸۳/۱۹۰۴ ادعا می کند «اول کسی بوده که آنجا را تصرف نموده است، حق دارد بیرق خود را به حال خود نگاه دارد.»

بعلاوه با توجه به اینکه مفاد یادداشتهای دوم و چهارم هاردینگ که تأکید دارد نخست شیخ شارجه متصرف جزایر تنب و ابوموسی بوده و بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ دولتی نبوده، نصب کرده است، با مفاد یادداشت همان سفارت به وزارت امور خارجه ایران، [در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۱/۲۳ شهریور ۱۳۴۰] مبنی بر اینکه جزیره تنب از سال ۱۸۸۷ به دست رأس الخیمه اداره می شده و حاکم آن از سال ۱۹۲۱ که رأس الخیمه از شارجه آزاد شد، بر آن حکومت می کرده و همچنین یادداشت سفارت انگلیس در تهران [در یادداشت مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۶۸] مبنی بر اینکه: «جزیره تنب از سال ۱۸۸۷ به وسیله رأس الخیمه اداره شده و در سال ۱۹۲۱ وقتی رأس الخیمه از شارجه جدا شد، حاکمیت خود را بر این جزیره اعمال نموده است» تناقض آشکار دارد و به فرض محال مفاد دو یادداشت یادشده را بپذیریم، حکومت شارجه نخست متصرف نبوده، بلکه رأس الخیمه از سال ۱۸۸۷ بر جزیره تنب اعمال حاکمیت داشته است.

روشن است که دولت بریتانیا به علت نداشتن استدلال محکم برای اثبات حاکمیت شیوخ بر جزایر مذکور به ضد و نقیض گویی پرداخته است. بعلاوه دولت ایران بارها این ادعای انگلیس را رد کرده و تأکید نموده: این ادعا از جانب دولت ایران مردود است، چرا که اول دولت علیه بیرق خود را در آنجا برافراشته است.

دوم: فشار انگلیس به ایران و تهدید طرح همزمان جزایر سیری با تنب و ابوموسی

دولت بریتانیا در تهدیدی آشکار به دولت ایران فشار آورد که چنانچه موضوع جزایر تنب و ابوموسی را پیگیری کند، آن کشور نیز مسئله جزیره سیری را مطرح خواهد کرد. در این راستا وزیرمختار انگلیس در مقام رد یادداشت وزارت خارجه ایران راجع به ابوموسی برآمده و اظهار داشت: «هرگاه دولت ایران بخواهد ادعای خود را به آنجا که در تصرف شیخ شارجه است، طرح کند، ما هم ناگزیریم که جزیره سیری را از طرف دولت ایران مطالبه کنیم.»

مطلب قابل ذکر دیگر این است که قرار بود پرچم هیچ یک از دو طرف به طور موقت در جزایر تنب و ابوموسی در اهتزاز نباشد تا زمانی که موضوع مالکیت و حاکمیت بر جزایر مذکور از سوی بریتانیا و ایران رسیدگی شود؛ اما دولت بریتانیا به وعده اش عمل نکرد و در مذاکرات با طرف ایرانی از موضوع جزیره سیری که ارتباطی هم به جزایر تنب و ابوموسی نداشت، به عنوان اهرم فشار استفاده کرد. در پاسخ به این قلدری و زورگویی سفارت انگلیس، وزیر امور خارجه ایران در یادداشت مورخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۳/۲۹ خرداد ۱۲۸۴/۱۹ ژوئن ۱۹۰۵، نوشت:

در باب تنب و ابوموسی با وزیرمختار انگلیس مذاکرات مفصل داشت. حرف وزیرمختار انگلیس این است: دو محل، ملک شیخ شارجه است. سری [سیری] هم که ممکن است مال شارجه باشد. سیری را دولت ایران تصرف کرد و بیرق در آنجا افراشته، این دو محل تنب و ابوموسی را هم که دولت ایران ادعا دارد، شیخ شارجه بیرق بلند کرده، هر دو طرف یا باید بیرق خود را بردارند، یعنی دولت ایران بیرق خود را از جزیره سیری بردارد [و] شیخ شارجه هم بیرق خود را از تنب و ابوموسی بردارد تا رسیدگی شود. اگر دولت ایران در سری مداخله خود را موقوف ندارد، شیخ شارجه هم مداخله در این دو محل تنب و ابوموسی باید داشته باشد تا وقتی که تحقیق و رسیدگی شود. جواب داده شد: سیری هرگز با تنب و ابوموسی شباهت ندارد که هر معامله در تنب و ابوموسی شود، در سیری هم شود. دولت ایران سیری، تنب و ابوموسی و تمام بنادر و جزایر خلیج فارس را ملک مخصوص خود می داند. شیخ شارجه بتازگی در این دو جزیره تنب و ابوموسی تصرفات کرد و بیرق بلند کرد و حقش همان بود که بیرق او موقوف و بیرق ایران افراشته شود، ولی سفارت انگلیس

اصرار کرد بیرق شیخ باقی بماند.

ج. تسلیم نقشه ایران ۱۸۸۶ توسط وزارت جنگ بریتانیا، تناقضی دیگر از دیپلماسی انگلیس

جزایر خلیج فارس و سرزمین عمان از دوران گذشته بویژه در زمان نادرشاه و سپس کریم خان زند زیر سلطه ایران بودند و نقشه های مختلف جغرافیایی نیز این حقیقت را تأیید می کنند که جزایر تنب و ابوموسی به ایران تعلق داشتند. در این میان هنوز ده ماه از بیرون راندن جاسمی های لنگه و برچیده شدن بساط آنها به دست دولت ایران نگذشته بود که لرد سالزبری وزیر امور خارجه بریتانیا به «دراموند وولف» وزیرمختار آن کشور در تهران، دستور داد نقشه رسمی ۱۸۸۶ را که توسط اداره اطلاعات وزارت جنگ، ترسیم شده بود از سوی ملکه بریتانیا به عنوان پادشاه ایران، به وزارت خارجه ایران تسلیم نماید. نکته قابل توجه در این نقشه رسمی آن بود که بر خلاف ادعای دولت این کشور در طرح مالکیت مشاع این جزایر توسط قواسم، جزیره سیری و جزایر سه گانه ابوموسی و تنب به رنگ ایران بود و از رسمیت کامل نیز برخوردار بود.

نقشه اهدایی وزیر خارجه بریتانیا از طرف ملکه آن کشور، که در آن جزایر به رنگ ایران مشخص شده، هم بلحاظ محتوا و هم از نظر تاریخ تسلیم آن به دولت ایران، اهمیت بسیار دارد. این نقشه در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۸۸۸ از سوی وولف، وزیرمختار انگلیس در تهران، به قوام الدوله، وزیر امور خارجه ایران، اهداء شد. در این راستا و بمنظور ارائه تصویری صحیح و مبتنی بر اسناد و مدارک تاریخی می توان گفت:

اول: وزارت امور خارجه انگلیس در نامه شماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ خطاب به سر دراموند وولف، وزیرمختار آن کشور در تهران، دستور داد: «نقشه ایران را در شش برگ که به وسیله شعبه اطلاعات وزارت جنگ بریتانیا تهیه شده، به شاه ایران تقدیم نماید.»

نامه ۲ ژوئیه ۱۸۸۸ از سر دراموند وولف، وزیرمختار انگلیس به وزیر امور خارجه ایران برای تحویل نقشه جغرافیایی یاد شده حاکی است:

من آخرین پست سیاسی را از لرد سالزبری دریافت کردم که در آن یک نقشه ایران در شش ورقه که اخیراً به وسیله بخش اطلاعات وزارت جنگ بریتانیا ترسیم و صادر شده، وجود داشت. لرد سالزبری به من دستور داده است این نقشه را به اعلیحضرت

پادشاه ایران از طرف ملکه انگلستان اهداء نمائید، به امید آنکه اطلاعات جغرافیایی آن برای شما مفید و جالب باشد.

در این حال «سر دراموند وولف وزیرمختار انگلیس طی نامه شماره ۱۶۰ مورخ ۲۱ اوت ۱۸۸۸ به عنوان لرد سالزبری وزیر امور خارجه آن کشور و عطف به دستور نامه شماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ نوشته و فرستاده شده، حاکی از اجرای دستور وزیر خارجه مبنی بر تسلیم نقشه ایران به دولت ایران است. به پیوست نامه یادشده، نامه ای که نقشه ایران به ضمیمه آن ارسال شده و نیز پاسخ دولت ایران مبنی بر اظهار تشکر از ارسال نقشه از سوی وزیر امور خارجه انگلیس، آمده است.»

ضمناً وزیرمختار انگلیس همزمان نسخه ای از این نقشه را بر اساس تقاضای آن دولت یک نسخه نقشه ایران در شش برگ را به وزیرمختار ایالات متحده آمریکا در ایران فرستاد.

نتایج غیرقابل پیش بینی که این نقشه جغرافیایی برای انگلیس بیار آورد نیز در نوع خود قابل توجه بوده و برخلاف آنکه عده ای سعی دارند انگلیسیها را بدون خطا و اشتباه به دیگران معرفی نمایند، سندی از خطا و تناقض آشکار در دیپلماسی انگلیس است. در این راستا، اشاره به این سند می تواند بیانگر خیلی از واقعیتها و عمق اشتباه انگلیس باشد. در نامه شماره ۱۷۶ مورخ ۷ سپتامبر ۱۸۸۸ به امضای سر دراموند وولف به عنوان لرد سالزبری آمده است:

طبق دستور شماره ۶۴ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۸ آن جناب، نقشه مذکور تسلیم شد، ولی نتایج غیرمنتظره ای به بار آورده است، اعلیحضرت پادشاه ایران این نقشه را دلیلی برای ادعای خود نسبت به منطقه هشتادان در مرز ایران و افغانستان قرار داده و به علاوه چون جزایر تنب و ابوموسی و سیری به همان رنگی نشان داده شده که قلمرو ایران به طور کلی در آن نقشه رنگ آمیزی شده، شاه ایران این مطلب را دلیل قاطعی می داند بر اینکه هر گونه ادعای شیوخ نسبت به این جزایر غیرمسموع و مردود است.

به پیوست این نامه، یادداشتهای اداری دیگری است دائر بر اینکه طبق دستور لرد سالزبری هیچ گونه نقشه ای نباید بدون اجازه او به دولتهای دیگر تسلیم شود و اضافه شده که این نقشه ایران بر حسب دستور خود لرد سالزبری به مقامات ایرانی تسلیم شده است. ضمیمه این نامه کروکی است از مرز ایران و افغانستان که از لحاظ حاکمیت ایران در آن

ناحیه مورد استناد دولت ایران قرار گرفته بود.

از دیگر ملاحظات قابل توجه در خصوص نقشه سال ۱۸۸۶ می توان گفت این نقشه در سال ۱۸۹۱، به وسیله وزارت جنگ تجدید چاپ شد. دومین بار نیز در سال ۱۸۹۸ به وسیله اداره نقشه برداری دولت هندوستان چاپ گردید که در همه نسخ آن جزایر سری، تنب و ابوموسی با همان رنگی که قلمرو کشور ایران رنگ آمیزی شده، مشخص شده بود.

این نقشه به دنبال درخواست شاه ایران از دولت بریتانیا که بارها خواستار دریافت اطلاعات در این زمینه بود، ارسال شد و این در حالی بود انگلستان از اقدامات ایران در اعمال حاکمیت مستقیم بر جزایر تنب و ابوموسی به طور کامل آگاهی داشت.

در این حال، ناصرالدین شاه به نقشه هایی که از سوی سالزبری، وزیر امور خارجه بریتانیا، به دولت ایران هدیه شده بود، پیوسته استناد می کرد. وزیرمختار بریتانیا گزارش کرد: «همتای ایرانی اش با مشاهده نقشه ها بسیار ابراز خرسندی کرد، چرا که جزایر با همان رنگی که سرزمین ایران کشیده، رنگ آمیزی شده بود. وزیر ایرانی گفت: این نقشه بدان معناست که دولت انگلستان اذعان دارد که جزایر تنب و ابوموسی ایرانی اند و او بدین سبب بسیار ممنون است. در عین حال، وزیر ایرانی از اینکه در نقشه مذکور بحرین به رنگ ایران نبوده است به وولف اعتراض نمود». در کنار این گزارش وزیر بریتانیایی نوشته بود: «درسی که از این موضوع آموختم این است که دیگر هرگز به کسی نقشه هدیه نکنم.»

از سوی دیگر، نقشه ها برای اینکه به عنوان سند حاکمیت به شمار آیند، باید از شرایط و مختصات زیر برخوردار باشند:

الف. برهان و استدلال لازم را با دقت جغرافیایی فراهم آورند.

ب. با واقعیات موجود مغایرت نداشته باشند.

ج. با اطلاعات دقیق مساحان تهیه شده و هدف آن تعیین سیاسی قلمرو سرزمینی باشد.

د- رسمی و یا نیمه رسمی باشند که با قاطعیت از حاکمیت کشوری دفاع کنند که دولت آن مبادرت به چاپ نقشه کرده است.

تمامی این شروط در نقشه اهدایی ملکه انگلیس به ناصرالدین شاه وجود دارد. چنانکه نخست: از سوی وزارت جنگ بریتانیا تهیه و از دقت و استدلال لازم برخوردار است؛ دوم: رنگ آمیزی جزایر به رنگ سرزمین ایران صورت گرفته و با واقعیتهای تاریخی و حقوقی به طور کامل منطبق است؛ سوم: نقشه با مساحی و اطلاعات دقیق

تهیه شده است، زیرا اگر این نقشه ایراد و اشتباه داشت، در چاپهای بعدی اصلاح می شد و چهارم: نقشه مذکور رسمی بود.

از سوی دیگر، بر اساس اصل «استاپل» که یکی از اصول حقوق بین الملل است، هرگاه دولتی در قبال مسئله یا دعوی حقوقی در داخل و خارج از مراجع رسیدگی کننده، موضعگیری کرده باشد، دیگر نمی تواند در موارد مشابه با آن مسئله یا دعوی، برخلاف موضعگیری قبلی خود رفتار کند. این اصل در داوریهای بین المللی مورد استناد است. برای نمونه دیوان بین المللی دادگستری در قضیه اختلاف معبد پری و یهار میان کامبوج و تایلند در ۱۵ ژوئن ۱۹۶۲ به اصل استاپل استناد کرد و چنین رأی داد: «مطابق قاعده کلی ادله اثبات دعوی مطالب متناقض یک طرف باید علیه خود او تفسیر و تعبیر گردد و یا به نفع طرف مقابل. هیچکس نمی تواند از تناقض گویی خود به ضرر طرف مقابل استفاده کند.»

بر این اساس، نقشه رسمی ۱۸۸۶ بریتانیا می تواند به عنوان یکی از مراجع مستند و اثبات کننده حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی مورد بهره برداری قرار گیرد؛ ضمن آنکه، دولت بریتانیا بر اساس اصل استاپل نمی تواند به بهانه گذشت زمان نظر قطعی خود را درباره نقشه ۱۸۸۶ تقدیمی به ناصرالدین شاه تغییر دهد.

د. اجمالی از اقدامات ایران در قبال سیاست ضدایرانی و اشغالگری جزایر ایرانی تنب و ابوموسی توسط انگلیس

شکی نیست که دولت انگلیس با توسل به زور و تهدید، جزایر تنب و ابوموسی را در تیر ۱۲۸۳/ ژوئن ۱۹۰۴ اشغال نمود؛ و این اشغالگری تا ۹ آذر ۱۳۵۰/ ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ ادامه یافت. اگرچه انگلیسیها در تمامی دوران ۶۷ ساله سعی داشتند این اشغال را بنام شیوخ شارجه و رأس الخیمه توجیه و معرفی نمایند لیکن هیچگاه دولت ایران این دروغ انگلیس را باور نکرد و هرگز از اعمال حاکمیت خود بر این جزایر دست برنداشت و در هر زمان که امکانش را داشت بر جزایر تنب و ابوموسی، اعمال حاکمیت نمود و همواره از بدو امر تا پایان اشغال جزایر توسط انگلیس اعتراض رسمی هم نمود.

در این میان، طی دوران ۶۷ ساله اشغال این بخش از سرزمین ایران توسط انگلیس که بنام شیوخ شارجه و رأس الخیمه صورت گرفت، دولت ایران اقداماتی کرد که اهم آن عبارتند از:

اول: اعتراضهای رسمی دولت ایران به بریتانیا در خصوص اشغال جزایر و غارت خاک سرخ ابوموسی

دوم: برسمیت نشناختن معاهدات بریتانیا با حکام قواسم و شیوخ عمان متصلحه از سوی ایران

سوم: اعتراض به حضور نیروهای انگلیسی و برافراشته شدن پرچم آنان در جزایر مذکور

چهارم: اعمال حاکمیت ایران از سوی مقامهای دولتی و اعزام ناو

پنجم: بازدید از جزیره تنب از سوی دریابگی بوشهر

ششم: ارجاع مسائل قضایی ساکنان ابوموسی از سوی کارگزار بریتانیا به نماینده ایران

هفتم: مبارزه گمرک ایران با قاچاق و توقیف کالاهای قاچاق در نزدیکی جزیره تنب

هشتم: بازدیدهای پی در پی کشتی های جنگی ایران از جزایر تنب و ابوموسی و فرود بالگرد ایرانی در جزیره تنب

نهم: بازدید رسمی کارگزاران دولت ایران از جزایر

دهم: اراده سازمانهای ایرانی به حفظ حاکمیت ایران در جزایر تنب و ابوموسی

یازدهم: حضور نظامیان ایرانی در جزیره ابوموسی در ۹ آذر ۱۳۵۰

دوازدهم: تأکید دولت ایران مبنی بر بازپس گیری جزایر

سیزدهم: وفاداری سیاسی ساکنان جزایر به ایران و انجام امور سجلی ساکنان ابوموسی از سوی ایران

چهاردهم: شناسایی حقوق حاکمه ایران بر جزایر از سوی کشورهای ثالث

پانزدهم: بازرسی دولت ایران و بازدید افسران گمرکات ایران از ابوموسی

در این حال نبود اراده و قصد حاکمیت شیوخ شارجه و رأس الخیمه بر جزایر و عدم اعتقاد بریتانیا به حقانیت شیوخ در جزایر و کوشش آن کشور در تحمیل اجاره یا فروش تنب به ایران و رد آن از سوی دولت ایران، موضوعی جدی بود که بارها مطرح شد.

فهرست منابع و مآخذ

الف. فارسی

یکم: اسناد و گزارش ها

- سند شماره ۱۲-۱۳۰۴/۱۹/۲۳ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

- سند مربوط به راپورت لشکر جنوب ۱۵ قوس (آذر) ۱۳۰۲ (۷ دسامبر ۱۹۲۳) سند شماره ۱۷۹ رئیس ساخلوی بندر لنگه.
- یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۰۵/۱۲ اسفند ۱۲۶۶/۲ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.
- یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۲۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۰۵/۱۵ اسفند ۱۲۶۶/۵ مارس ۱۸۸۸ به سفارت انگلیس در تهران.
- سند ۱- ۲۳/۱۹/۱۳۰۴ اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی الاخر سنه ۱۳۰۵/۲۰ اسفند ۱۲۶۶/۱۰ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.
- یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۵ رجب سنه ۱۳۰۵/۲۸ اسفند ۱۲۶۶/۱۸ مارس ۱۸۸۸ به وزارت امور خارجه ایران.
- نوشته ناصرالدین شاه ذیل یادداشت سفارت انگلیس در تهران، مورخ ۵ رجب سنه ۱۳۰۵/۲۸ اسفند ۱۲۶۶/۱۸ مارس ۱۸۸۸، سند: ۴- ۲۳/۱۹/۱۳۰۴ ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۱۲ ذیقعه ۱۳۰۵/۳۰ تیر ۱۲۶۷/۲۱ ژوئیه ۱۸۸۸ به شماره ۴۴۱۹، به سفارت انگلیس در تهران.
- پاسخ دولت ایران به یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۰۵/۲۰ اسفند ۱۲۶۶/۱۰ فوریه ۱۸۸۸ نمره ۲۶.
- سند ۹- ۲۳/۱۹/۱۳۰۴، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران.
- سند شماره ۱۶۳- ۱۱/۱۶/۱۳۲۰ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- دوسیه شماره ۱۹، کارتن ۱۴ سیاسی، اسناد راکد وزارت امور خارجه.
- سند شماره ۵- ۲۳-۵۳-۱۳۰۵ ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- سند شماره ۱- ۱۴/۶/۱۳۲۲ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- سند شماره ۳۳-۱۴/۱۲/۱۳۲۲ و ۲۳ تا ۲۲-۱۴/۱۲/۱۳۲۲ اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

- سند شماره ۳-۲۳-۵۳-۱۳۰۵ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

- گزارش ایلی، نورتکوت (انگلیسی و مشاور حقوقی شیخ خالد، حاکم شارجه، در

سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲) صص ۵ تا ۷ مورخ ۵ دسامبر ۱۹۸۶/۱۴ آذر ۱۳۶۴.

- گزارش سوم شهریور ۱۳۴۸ سفارت ایران در لندن.

- فرمان سالهای ۱۱۴۹ ش / ۱۷۶۹ م و ۱۱۵۳ ش / ۱۷۷۳ م کریم خان زند به شیخ محمد بستکی، حاکم بندرعباس و جهانگیره.

دوم: کتاب

- ویلسون، سر آرنولد، ۱۳۶۶ «خلیج فارس»، ترجمه محمد سعیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

- والادا، ۱۳۶۴ «خلیج فارس در عصر استعمار»، ترجمه شفیق جوادی، (تهران: سحاب).

- کرزن، لرد جرج ناتانیل، ۱۳۶۲ «ایران و قضیه ایران»، (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی)، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۲.

- پری، جان، ۱۳۶۹، «کریم خان زند»، ترجمه محمد ساکی، تهران نشر نو.

- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی خان، ۱۳۷۱، بندرعباس و خلیج فارس، ترجمه احمد اقتداری، (تهران: دنیای کتاب).

- بنی عباسیان بستکی، محمداعظم، ۱۳۳۹، «تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک»، تهران: چاپ کاویان.

- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان، ۱۳۷۱، «سرزمین های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش»، ترجمه احمد اقتداری (تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر).

- اقتداری، احمد، ۱۳۳۴ «لارستان کهن»، تهران: رنگین، صص ۴-۱۲۳؛ سدیدالسلطنه، همان، صص ۷-۱۹۳.

- موحد، محمدعلی، مبالغه مستعار (تهران: دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳)، ص ۴۳ به نقل از صفحه ۱۰۸ برگ ۲۶۳ مجموعه ۶۰۴۴ اسناد دولتی.

- محمود، محمود، ۱۳۳۲، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در سده نوزدهم، تهران، اقبال، جلد اول.

- هرمیداس باوند، داود، ۱۳۷۷، «مبانی تاریخی، سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی»، ترجمه بهمن آقایی، تهران: گنج دانش.

– گزیده اسناد خلیج فارس، جلد اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ دوم، ١٣٧٢، ص ٢٧٨.

ب. کتاب عربی

– حمدی الاعظمی، ولید، ١٩٩٣، «التزاع بین الدوله الامارات العربیه المتحده و ایران حول جزر ابوموسی، طناب الکبری و طناب الصغری فی الوثائق البريطانیه» ١٧٦٤ الی ١٩٧١، دارالحکمه لندن، ص ٤٣.

ج. منابع انگلیسی

Mirfenderski, G. ١٩٨٥, The Tamb Islands Controversy: ١٨٨٧–١٩٧١. A Case Study in Claim – to Territory in International Law A Thesis Presented to the Faculty of Fletcher school of Law and Diplomacy

– (J. B. Kelly, ١٩٦٨, Britain and the Persian Gulf ١٧٩٥–١٨٨٠ (London: Oxford –

–Alqasimi, ١٩٩٩, Sultan, Power struggles and trade in the Persian Gulf, fores Row

–.Toye, P. L, ١٩٩٣, The Lower Gulf Islands, Archive edition, London: Vol٢ –

–.Saldanah, J.A, ١٩٨٠, The Persian Gulf precis, Archive edition, London, Vol. ١ –

–.Adamiyat, Fereidun, ١٩٥٥. Bahrain Islands, New York –

–.Persian Gulf Pilot, Admiralty ٢٨٣٧ a–b, Lieut, A.w. Steef and Capt, CG Constable, ١٨٥٤ –

– Memorandum Respecting British Intereste in the Persian Gulf, Confidential, No, ٩١٦١, – January ١٩١٤, CAB ١٦/٩٤

– J. C. Lorimer, Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia Vol, IIB, – Historical, Calcutta superintendent Government printed India ١٩١٥; Republished in ١٩٧٠ .by Gregg International Publishers Ltd, West mead, England

– ,Bombady Government Records, VOL XXI –

– .Latin Words Phrases for Lawyers, Law and Business Publicications Canada, Inc. ١٩٨٠ –

I. O. Persia and Persian Gulf, ۱۰ feb, ۱۸۲۰. Vol. ۳۴ Hussain Ali Mirza to Keir dated shiraz, –
.Rabil ۱, ۱۲۳۵ jan, ۱۸۲, Enclosed Keir to Warden

F. O. dated ۱۳ oct ۱۹۳۴. ۳۷۱/۱۷۸۲۷, ۱۹۳۴, Arabua E ۵۶۵۲/۳۲۸۳/۹۱, M. Q. W. Rendel, (F.O) to J. –
.G. Laitwaite) I.O

F. O. ۳۷۱۷۱۳۷۲۱, E ۲۶۲/۵۲/۹۱, Jan ۱۶th ۱۹۲۹, Persian Claim to Abumusa and Tunb Report by –
.A. F, Orcharad) F.O (Dec ۳th, ۱۹۲۷

.F.O. ۲۴۸/۸۴۳. R/۱۵/۱/۲۵۳, Cox to Ruler of Sharjah, ۵ Aug ۱۹۰۵ –

Marquis of Salisbury, ۲۲ Jun, ۱۸۸۸, Enclosing map of Persia to Mr Wolf No, ۶۴ Public –
.Records Library

.Wolf, ۲۲ July, ۱۸۸۸. Enclosing Map of Persia, Public Records Library –

.Wolf, ۲۱ Aug, ۱۸۸۸ to Mr Marquis of Salisbury No ۱۶۰, Public Records Library –

.Wolf, ۷ Sep, ۱۸۸۸ to Mr Marquis of Salisbury No ۱۷۶, Public Records Library –

<http://www.theyworkforyou.com/whall/?id=۲۰۰۹-۰۶-۰۹a۲۲۵.۰s=Abu+musa%۲-blewis>

پا نوشت ها

ترجمه محمد سعیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ «خلیج فارس»، ۶. ویلسون، سر آرنولد، ۱۳۶۶

. دوم، صص ۲۲۸ تا ۲۳۰

. ترجمه شفیق جوادی، (تهران: سحاب)، ص ۲۹، «خلیج فارس در عصر استعمار»، ۷. والادا، ۱۳۶۴

تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ترجمه وحید، «ایران و قضیه ایران» ۸ کرزن، لرد جرج ناتانیل ۱۳۶۲

. مازندرانی، ج ۲، ص ۵۱۷

وزارت امور خارجه بریتانیا. F.O. ۹۴/۹. گزارش سوم شهریور ۱۳۴۹ سفارت ایران در لندن به نقل از گزارش شماره ۸۴۲

Alqasimi, ۱۹۹۹, Sultan, Power struggles and trade in the Persian Gulf, fores Row, p.۳۳. ۱۰.

۱۱. فرمان سالهای ۱۱۴۹ ش / ۱۷۸۹ م و ۱۱۵۳ ش / ۱۷۷۳ م کریم خان زند به شیخ محمد بستکی، حاکم بندرعباس

و جهانگیره.

ترجمه محمد ساکی، تهران، نشر نو، ص ۲۳۳ و سدیدالسلطنه کبابی، «کریم خان زند»، ۱۲. پری، جان، ۱۳۶۹

. محمدعلی خان، ۱۳۷۱، بندرعباس و خلیج فارس، ترجمه احمد اقتداری، (تهران: دنیای کتاب)، ص ۷۳۳

۱۳. Mirfenderski, p.۳۱۶.

تهران: چاپ کاویان، ص ص «تاریخ جهانگیریه و بنی عباسیان بستک»، ۱۴. بنی عباسیان بستکی، محمداعظم ۱۳۳۹

۱۲۵- ۱۲۹.

۱۵. همان، بنی عباسیان بستکی، ص ۱۵۲

۱۳۰۴ ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. ۱۹/۲۳- ۱۶. سند شماره ۱۲

سرزمین های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال»، ۱۷. سدیدالسلطنه محمدعلی خان، ۱۳۷۱

۱۹۳- ترجمه احمد اقتداری (تهران: شرکت انتشارات جهان معاصر) صص ۱۹۵، «پیش

۱۸. Toye, P. L, ۱۹۹۳, The Lower Gulf Islands, Archive edition, London: Vol ۲, p. ۲۲.

۱۹۳- ۱۲۳؛ سدیدالسلطنه، همان، صص ۷- تهران: رنگین، صص ۴، «لارستان کهن» ۱۹. اقتداری، احمد، ۱۳۳۴

۲۰. موحد محمدعلی، مبالغه مستعار (تهران: دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳)، ص ۴۳ به نقل

از صفحه ۱۰۸ برگ ۲۶۳ مجموعه ۶۰۴۴ اسناد دولتی.

۲۱. موحد، همان صص ۴۴ و ۴۵

۷ دسامبر ۱۹۲۳) سند شماره ۱۷۹ رئیس) ۲۲ سند مربوط به راپورت لشکر جنوب ۱۵ قوس (آذر) ۱۳۰۲

ساخلوی بندرلنگه.

۲ مارس ۱۸۸۸ به وزارت / ۱۲ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۳. یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۱۸ جمادی الاخر ۱۳۰۵

امور خارجه ایران.

۵ مارس ۱۸۸۸ به / ۱۵ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۴. یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۲۱ شهر جمادی الاخر ۱۳۰۵

۱۳۰۴ ، یادداشت مذکور از: ۱۹/۲۳- سفارت انگلیس در تهران سند ۱

مکاتبه های وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران سال ۱۳۰۵ قمری در آرشیو وزارت امور خارجه

۹۵۴/۸۴۲ و اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه استخراج شده است. F.O. انگلیس به شماره

۱۰ مارس ۱۸۸۸ ب ه / ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۵ . یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی الاخر سنه ۱۳۰۵

وزارت امور خارجه ایران.

۱۸ مارس ۱۸۸۸ به وزارت / ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۶ . یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۵ رجب سنه ۱۳۰۵

امور خارجه ایران.

۱۸ / ۲۸ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۷ . نوشته ناصرالدین شاه ذیل یادداشت سفارت انگلیس در تهران، مورخ ۵ رجب سنه ۱۳۰۵

۱۳۰۴ ق، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. ۱۹/۲۳- مارس ۱۸۸۸ ، سند ۴

۲۱ ژوئیه ۱۸۸۸ به شماره ۴۴۱۹ ، به / ۳۰ تیر ۱۲۶۷ / ۲۸ . یادداشت وزارت امور خارجه ایران مورخ ۱۲ ذیقعد ۱۳۰۵

سفارت انگلیس در تهران.

۱۰ / ۲۰ اسفند ۱۲۶۶ / ۲۹ . پاسخ دولت ایران به یادداشت سفارت انگلیس در تهران مورخ ۲۶ جمادی الثانی سنه ۱۳۰۵

۱۳۰۴ ، اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. ۱۹/۲۳- فوریه ۱۸۸۸ نمره ۶ سند ۹

.Mirfenderski, p. ۳۰۲۶. ۳۰

Ibid (Mirfenderski), p. ۳۳۱. ۳۱

۳۲ . محمود، محمود، ۱۳۳۲ ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در سده نوزدهم، تهران. اقبال، جلد اول، ص ص

. ۱۰۴ و ۱۳۸

.Ibid, Kelly, Britain and the Persian Gulf, p. ۱۶۱. ۳۳

.Ibid, p. ۱۶۲. ۳۴

.Saldanah, J.A, ۱۹۸۰ , The Persian Gulf precis, Archive edition, London, Vol. ۱, p. ۲۹۰. ۳۵

.Adamiyat, Fereidun, ۱۹۵۵. Bahrain Islands, NewYork, p. ۲۵۷. ۳۶

O. Persia and Persian Gulf, ۱۰ feb, ۱۸۲۰. Vol. ۳۴ Hussain Ali Mirza to Keir dated shiraz, ۳۷
,Rabil ۱

.jan, ۱۸۲, Enclosed Keir to Warden ۱۲۳۵

.Ibid, Saldanah, pp. ۲۴۰-۲, ۲۶۹. ۳۸

.Ibid, p. ۲۹۳. ۳۹

.Ibid, p. ۴. ۴۰

۴۱. همان (گزارش سوم شهریور ۱۳۴۹، سفارت ایران در لندن).

النزاع بين الدوله الامارات العربيه المتحده و ايران حول جزر ابوموسى، طنّب «، ۴۲. حمدى الاعظمى وليد، ۱۹۹۳

. ۱۷۶۴ الى ۱۹۷۱، دارالحكمه لندن، ص ۴۳ «الكبرى و طنّب الصغرى فى الوثائق البريطانیه

۴۳. همان، سديدالسلطنه، ص ۲۰۶ بنقل از:

Persian Gulf Pilot, Admiralty ۲۸۳۷ a-b, Lieut, A.w. Steef and Capt, CG Constable, ۱۸۵۴, p.

.۴۵

«مبانی تاریخی، سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی» ۴۴. هرمیداس باوند، داود، ۱۳۷۷

. ترجمه بهمن آقایی، تهران: گنج دانش، صص ۳۰ و ۳۱

۴۵. به جدول زمانی وقایع نگاری (که توسط کمبل تهیه شده است) در سند زیر مراجعه فرماید:

.Bombady Government Records, VOL XXI, p. ۵-۴۳۱

O. dated ۱۳ oct ۱۹۳۴. ۳۷۱/۱۷۸۲۷, ۱۹۳۴, Arabua E ۵۶۵۲/۳۲۸۳/۹۱, M. Q. W. Rendel,) F.O (to J.

.G

.Laitwaite) I.O

.F. O , ۱۲ Mar ۱۹۳۲, ۳۷۱/۱۸۹۰۱, p. ۱۱۶. ۴۷

.Ibid, p. ۱۱۷. ۴۸

۱۳۲۰ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. -۱۶/۱۱- ۴۹. سند شماره ۱۶۳

Memorandum Respecting British Intereste in the Persian Gulf, Confidential, No, ۹۱۶۱, ۵۰

January ۱۹۱۴

.CAB ۱۶/۹۴, pp. ۳۸-۳۹

۵۱. دوسیه شماره ۱۹، کارتن ۱۴ سیاسی، اسناد راکد وزارت امور خارجه.

C. Lorimer, Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia Vol, IIB, . ۵۲
Historical, (Calcutta

superintendent Government printed India ۱۹۱۵; Repbulished in ۱۹۷۰ by Gregg
International Publishers

.Ltd, West mead, England) part A.pp ۱۲۷۵-۱۹۰۹. p Ibid, p.۲۱۳۸

F. O. ۳۷۱۷۱۳۷۲۱, E ۲۶۲/۵۲/۹۱, Jan ۱۶th ۱۹۲۹, Persian Claim to Abumusa and Tunb Report .۵۳
,by A. F

.Orcharad (F.O) Dec ۳th, ۱۹۲۷

۵۴. دوسیه شماره ۱۹، کارتن ۱۴ سیاسی، اسناد راکد وزارت امور خارجه.

۱۳۰۵ ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. -۵۳-۲۳-۵۵. سند شماره ۵

۱۳۲۲ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. -۱۶/۱۴/۱۶-۵۶. سند شماره ۱

.F.O. ۲۴۸/۸۴۳. R/۱۵/۱/۲۵۳, Cox to Ruler of Sharjah, ۵ Aug ۱۹۰۵ .۵۷

۵۸. گزیده اسناد خلیج فارس، جلد اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۲۷۸

۵۹. میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی از سال ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۵ برابر با ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۶ وزیر امور خارجه ایران بود.

مشیرالدوله در انقلاب مشروطه پس از عزل عین الدوله، صدراعظم ایران شد.

۱۳۲۳ ق اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. -۴/۲-۳-۶۰. سند شماره ۹۱

۱۳۲۲ اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور -۱۴-۱۲-۱۳۲۲ و ۲۲ تا ۲۳-۱۲-۱۴-۶۱. سند شماره ۳۳

خارجه.

۱۳۰۵ ش اداره کل اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه. -۵۳-۲۳-۶۲. سند شماره ۳

۶۳. همان، گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۲۷۴

۶۴. سر هنری دراموند وولف، متولد ۱۲ اکتبر ۱۸۳۰، مرگ ۱۱ سپتامبر ۱۹۰۸، وی فرستاده ویژه و وزیرمختار

بریتانیا از ۳ دسامبر ۱۸۸۷ تا ۲۴ ژوئیه ۱۸۹۱ بود و در سفر ناصرالدین شاه به بریتانیا در سال ۱۸۸۹ به همراه

وی به لندن بازگشت.

Marquis of Salisbury, ۲۲ Jun, ۱۸۸۸, Enclosing map of Persia to Mr Wolf No, ۶۴ Public .۶۵
Records
.Library

.Wolf, ۲۲ July, ۱۸۸۸. Enclosing Map of Persia, Public Records Library .۶۶

.Wolf, ۲۱ Aug, ۱۸۸۸ to Mr Marquis of Salisbury No ۱۶۰, Public Records Library .۶۷

.Wolf, ۷ Sep, ۱۸۸۸ to Mr Marquis of Salisbury No ۱۷۶, Public Records Library .۶۸

۶۹. ایلی، نورتکوت (انگلیسی و مشاور حقوقی شیخ خالد، حاکم شارجه، در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲) صص ۵ تا

. ۱۴ آذر ۱۳۶۴، ص ۱۳ / ۷؛ مورخ ۵ دسامبر ۱۹۸۶

.۷۰. Estoppel

۷۱. روزنامه اطلاعات ضمیمه ۳۰ بهمن و اول اسفند ۱۳۷۵ به نقل از:

Latin Words Phrases for Lawyers, Law and Business Publications Canada, Inc. ۱۹۸۰،

.p.۲۶

حماسه جاوید

مقاومت اسلامی جهاد عشایر خوزستان علیه تجاوز انگلیس

در جنگ جهانی اول

حجت الاسلام والمسلمین محسن حیدری*

مقدمه

به دنبال شعله ور شدن آتش جنگ جهانی اول، در اوائل آگوست ۱۹۱۴م (مردادماه ۱۲۹۳ش) نیروهای نظامی انگلیس در نوامبر (آبان ماه) همان سال، به فرماندهی دلامین، از طریق خلیج فارس به شهرهای آبادان و خرمشهر رسیده، آن ها را اشغال نمودند.

نیروهای انگلیسی، پس از آن، به تدریج همه خوزستان را اشغال؛ و از طریق آبادان و خرمشهر؛ بصره، فاو و بخش های زیادی از خاک عثمانی را در بین النهرین اشغال کردند.

دولت ایران در جنگ جهانی اول اعلام بی طرفی کرد. اما هیچ یک از طرف های درگیری، به بی طرفی ایران احترام نگذاشت؛ و دولت ایران نیز ضعیف تر از آن بود که از ورود قوای بیگانه به خاک خود جلوگیری کند.

حکومت خوزستان، در آن زمان به عهده شیخ خزعل خان سردار اقدس بود، وی نه تنها در مقابل اشغالگران انگلیسی کوچک ترین مقاومت و مخالفتی نشان نداد، بلکه همه قوای خود را در اختیار آنها قرار داد. خزعل روابط محکمی با انگلیس داشت و بنا بر اسناد موجود وارد فراماسونری شده، لژی را در خرمشهر تأسیس کرده بود.

تنها مقاومتی که در برابر متجاوزین انگلیسی صورت گرفت، مقاومت اسلامی جهاد

عشایر عرب خوزستانی بود. آنان وقتی فتوای مرجع وقت، یعنی مرحوم آیت الله سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی صاحب عروه را شنیدند، با راهنمایی روحانیت محلی و فرماندهی سران عشایر، حماسه های جاودانه ای را در خوزستان آفریدند.

این نهضت را می توان یکی از حلقه های زنجیره ای نهضت های اسلامی ضداستعماری دو قرن اخیر قلمداد نمود. اما متأسفانه تاکنون کسی به آن نپرداخته است.

اهداف انگلیس از اشغال خوزستان

۱. حفاظت از تأسیسات و لوله های شرکت نفت انگلیس و ایران

استخراج نفت از منابع زیرزمینی ایران به عنوان یکی از بزرگترین منابع محرک ماشین صنایع و تکنولوژی تمدن جدید، همواره مورد توجه شدید و جدی استعمارگران و در رأس آنها دولت بریتانیا بوده است.

در آغاز جنگ جهانی اول، نفت ایران اهمیت حیاتی برای انگلستان داشت؛ نه فقط صنعت و اقتصاد انگلستان به این نفت وابستگی شدید داشت، بلکه ماشین جنگی انگلستان و بخش مهم آن، یعنی ناوگان نیروی دریایی انگلستان، به کلی وابسته به نفت ایران بود. نفت ایران در دو جنگ، نیروی دریایی انگلستان را نجات داد.

به گفته ژنرال انگلیسی، سر پرسی سایکس: «در اثنای جنگ بزرگ، این شرکت [= شرکت نفت انگلیس و ایران] نیکی بسیاری به دولت انگلیس نموده، سوخت برای کشتی هایی که در آب های شرق و در دریای سفید کار می کردند، رسانیده، در عراق هم برای رفت و آمد، و برد و آورد، و قیر برای میدان های جنگی، به ویژه برای میدان جنگ عراق می رسانید، که اگر آن چیزها نمی رسید، ما نمی توانستیم به آن پیروزی ها در جنگ دست یابیم».

با توجه به اهمیت حیاتی نفت ایران برای انگلیس و با عنایت به این که انگلیس در آستانه جنگ جهانی اول، پالایشگاه نفت آبادان و لوله شرکت نفت را که در طول ۱۵۰ مایل از نفتون مسجد سلیمان تا اهواز، و از آنجا تا به آبادان (به طول ۱۲۰ مایل) امتداد داشت، در معرض خطر جدی از سوی عشایر غیور خوزستانی می دید، در همان ماه های اول جنگ، خوزستان را اشغال نمود، تا بتواند از تأسیسات و لوله های نفت شرکت انگلیسی حفاظت نماید.

البته انگیزه فوق جنبه مقدماتی برای اهداف بزرگ انگلیس در زمینه اشغال ایران و

عراق داشت. اما به عقیده برخی از مورخان، هدف اصلی انگلیس همان خوزستان بوده و بصره و فاو را صرفاً برای حمایت از پالایشگاه آبادان، اشغال و پس از آن طمع کرده همه عراق را تسخیر نمود.

۲. تجزیه عثمانی

هدف دیگر انگلیس از اشغال خوزستان و عراق، تجزیه کردن امپراتوری عثمانی بود.

استعمار که استراتژی خود را از دیرباز، بر اساس سیاست شیطانی «تفرقه بینداز و حکومت کن» نهاده بود، نقشه متلاشی ساختن امپراتوری بزرگ عثمانی را، که شامل ترکیه، عراق، حجاز، مصر، سوریه، لبنان، فلسطین و برخی از شیخ نشین های خلیج فارس بود، در سر می پروراند. در کنار آن هدف اصلی استعمار، نقشه شوم دیگری یعنی تشکیل دولت صهیونیستی در فلسطین در برنامه انگلیسی ها قرار گرفته بود، و مانع عمده این هدف استعماری را وجود امپراتوری عثمانی می دیدند. لذا عزم آنان برای تجزیه عثمانی مضاعف گردید. انگلیسی ها در این راستا، زمینه سازی های زیادی انجام داده بودند. از جمله سران خائن برخی مناطق عربی امثال آل سعود، آل صباح، برخی از شخصیت های عراقی و نیز خزعل خان را مرید و مزدور خود ساختند، و آنها را به عنوان «اتحاد عربی علیه عثمانی» سازماندهی کرد. ناگفته نماند، اگر چه ترکان عثمانی سیاست مطلوبی در اداره امپراتوری بزرگ خود نداشتند، و ظلم و ستم فاحشی بر شیعیان روا می داشتند، ولی با این حال، چون حفظ و تداوم آن امپراتوری و وحدت بزرگ اسلامی، خاری در چشم دشمنان اسلام بود، علمای شیعه و پیروان آن ها جانانه در جنگ و جهاد علیه انگلیسی ها وارد شدند، و هزاران نفر را در راه جهاد قربانی دادند. از جمله شهدای بزرگ آن جهاد، مرحوم آیت الله زاده سیدمحمد یزدی فرزند مرجع بزرگ شیعه در آن زمان بود.

۳. گرفتن گلوگاه ایران از ناحیه جنوب و خلیج فارس، در راستای

تحکیم سلطه استعماری بر ایران

انگیزه سوم انگلیس از اشغال خوزستان، زمینه سازی جهت اشغال کل ایران بود. زیرا ایران با توجه به موقعیت سوق الجیشی و اشراف بر خلیج فارس، همواره یکی از اهداف عمده استعماری انگلیس بود. اشغال ایران هم بدون گرفتن گلوگاه آن، یعنی خوزستان و خلیج فارس،

ممکن نبود. لذا در جنگ جهانی اول، نخست خوزستان را و پس از آن خلیج فارس را از ناحیه بوشهر اشغال نمودند. انگلیسی ها در مقابل اشغال خوزستان، با مقاومت جهاد عشایر آن استان و در مقابل اشغال خلیج فارس با مقاومت دلیران تنگستان مواجه شدند.

زمینه ها و عوامل قیام عشایر خوزستان علیه اشغالگران انگلیسی

۱. فرهنگ مجاهدپرور تشیع و روحیه شهادت طلبی حسینی

مردم و عشایر عرب خوزستان در مکتب تشیع و شهادت و جانبازی پرورش یافته اند. تشیع آنها اصیل است و به قرن اول هجری در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع) در کوفه برمی گردد. ریشه جمعی از عشایر خوزستان به شیعیان مخلص اولیه آن حضرت، امثال مالک اشتر، حجر بن عدی، حیب بن مظاهر، مقداد بن اسود کندی و امثال آنان برمی گردد. بر اساس برخی روایت های تاریخی نوادگان آنان بر اثر فشار و ظلم بنی امیه به ایران مهاجرت نمودند، و بسیاری از آنان در خوزستان رحل اقامت افکندند.

از این لحاظ و به جهات دیگر است که خوزستان به عنوان دروازه ورود تشیع به ایران شناخته شده است. مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای مردم ایران را از نظر تشیع و مدار دو منطقه دانست اند؛ یکی اهواز و دیگری جبل عامل.

از این رهگذر است که وقتی فرزندان غیور عشایر شیعه خوزستان ندای جهاد را شنیدند، با تمام وجود آن را لیک گفتند. این فرهنگ در شعارها و رجزهای حماسی آنان (یزله ها)، در واقعه جهاد انعکاس پیدا کرده است. از جمله آن شعارهاست:

۱ «مَهْظُومَةُ الزُّهْرَةِ أَوْ تَنْخَانِي» «زهر(س) مظلوم است و مرا فرامی خواند».

۲. «يَا لَهَاوِي الْجَنَّةِ امْشِي أَوْيَانَهُ» «ای کسی که خواهان بهشت هستی، با ما بیا!»

۳ «بَدَّلْنَا الْخَنَةَ ابْجُورِيَّةً» «زنان حورالعین را به جای زن های دنیایی برگزیده ام».

۲. نفوذ مرجعیت متعهد و آگاه شیعی در بین توده های مردمی

یکی از امتیازات تشیع، اعتقاد به زعامت فقها، به عنوان مرجعیت و نیابت از سوی امام معصوم (ع) است. شیعیان حکم فقیه و مرجع تقلید را در همه چیز از جمله در جهاد واجب الاطاعه می دانند.

فقیه وارسته و مرجع تقلید بانفوذ شیعه در آن زمان، در نجف اشرف، مرحوم

آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی (۱۳۳۷-۱۲۴۷ هـ)، صاحب عروہ الوثقی بود. آن فقیه نستوه، همین که از اشغال زمین های اسلامی توسط کفار انگلیسی آگاهی یافت، عکس العمل بجا، سریع، قاطع و محکمی نشان داد. وی شخصاً در صحن حضرت امیر المؤمنین (ع)، سخنرانی پرشوری علیه انگلیس ایراد فرمود، و امت اسلام را به دفاع از کیان اسلام دعوت نمود. نامه ها و هیأت های زیادی به مناطق مختلف فرستاد. از جمله، هیأتی از مجتهدین نجف را به سرپرستی فرزند ارشدش آیت الله زاده شهید سید محمد، به خوزستان گسیل داشت و عشایر را به دفاع از وطن اسلام و بیرون راندن متجاوزان فراخواند.

متن تلگرام آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی، که در آن عشایر را به لزوم دفاع در مقابل اشغالگران کافر فراخوانده بود از این قرار است:

الی حضره الشیخ خزعل خان، عن النجف

عشار - محمره. سلام علی السردار الأرفع معز السلطنه الشیخ خزعل دام اجلاله.

بسم الله الرحمن الرحيم

لا یخفی ان من اهم الواجبات المحافظه علی بیضه الاسلام، والدفاع بالنفس النفیس عن ثغور المسلمین ضد مهاجمه الکفار، و أنت فی ثغر مهم، فالواجب حفظ ذلك الثغر عن هجوم الکفار بكل ما تتمكن، كما يجب ذلك علی سائر العشائر القاطنین فی تلك الجهات. و علیک تبلیغ ذلك الیهم، كما انه یحرم علی کل مسلم معاونه الکفار و معاضدتهم علی محاربه المسلمین. والأمل بهمتک و غیرتک أن تبذل تمام جهدک فی دفع الکافرین. والله مؤیدک بالنصر علی اعدائه ان شاء الله تعالی.

۱ محرم ۱۳۳۳ هـ . ۲۲ تشرین الثانی ۱۹۱۴ م

محمد کاظم الطباطبایی

مخاطب پیام فوق خزعل بود. چون حاکمیت خوزستان به عهده او بود. اما مکلف به جهاد، همه مردم بودند. اعم از خزعل و دیگر عشایر ساکن آن سامان. ترجمه آن پیام:

بسم الله الرحمن الرحيم

از نجف - حضرت شیخ خزعل خان

محمره - عشار

سلام بر سردار ارفع معز السلطنه شیخ خزعل دام اجلاله

روشن است که پاسداری از کیان اسلام و دفاع با جان و مال از ثغور (سرحدات) مسلمین،

در برابر تهاجم کفار، از مهم ترین واجبات است و تو در یکی از مناطق مهم مرزی هستی، پس حفظ آن منطقه از هجوم کفار به وسیله آن چه که در توان داری بر تو واجب است. همان گونه که این امر بر سایر عشایر ساکن در آن جهات واجب است. و بر تو لازم است که این پیام را به آنها ابلاغ کنی. یاری رساندن به کفار و همکاری با آنان در زمینه جنگ با مسلمین بر هر مسلمانی حرام است. امید آن است که با همت و غیرت خویش همه تلاش خود را در راه دفع کفار بذل نمایی. خداوند ترا بر دشمنانش پیروز گرداند. انشاءالله

۱ محرم ۱۳۳۳-۲۲ نوامبر ۱۹۱۴

[اول آذر ۱۲۹۳ش]

محمد کاظم طباطبایی

شبهه پیام فوق، از طرف علمای دیگر نجف، از قبیل آیات عظام شیخ الشریعه اصفهانی، سیدمصطفی کاشانی، محمدحسین المهدی، آیت الله زاده خراسانی و سیدعلی تبریزی خطاب به خزعل به عشایر خوزستان رسیده بود.

در مقابل این پیام ها، خزعل با این که مخاطب اول بود، نه تنها به تکلیف خود عمل نکرد، بلکه به انگلیسی ها کمک هم کرد. اما عشایر خوزستان با صلابت و اخلاص، آن دعوت را اجابت کردند. آنان با لهجه محلی و شعار حماسی (یزله) خویش در پاسخ به ندای سیدمحمد کاظم یزدی، و فرزند او سیدمحمد، چنین می سرودند: «یا سید! جدک و یانه» و راهی جبهه ها می شدند.

۳. بیداری عمومی برآمده از نهضت های اسلامی ضد استعماری در ایران

با گسترش دامنه تحرکات استعمارگران در بلاد اسلام، و تجاوزهای آنان به کشورهای مسلمان، نهضت های اسلامی مردمی به رهبری علما و فقهای شیعه، در کشورهای اسلامی به ویژه در ایران برپا گردید؛ مثل:

الف. جهاد اسلامی، که با فتوای سیدمحمد مجاهد، صاحب کتاب «المناهل»، متوفای ۱۲۴۲هـ آغاز شد. وی در سال ۱۲۴۱ فتوای جهاد را بر علیه اشغالگران روس صادر و خود شخصاً در جهاد علیه روس در آذربایجان شرکت نمود.

ب. نهضت تحریم تنباکو که با فتوای میرزای شیرازی بزرگ (۱۳۱۲-۱۲۳۰هـ) بر علیه شرکت انگلیسی رژی، در زمان ناصرالدین شاه پدید آمد، و با شکست شاه و انگلیس به

پیروزی رسید.

ج. نهضت بیدارگری اصلاحی سیدجمال الدین اسدآبادی (۱۳۱۴-۱۲۵۴ه) که به نهضت اتحاد جهان اسلام معروف گردید.

د. نهضت مشروطیت، که با پایمردی علمایی چون آیت الله شهید شیخ فضل الله نوری (۱۳۲۷-۱۲۵۸ه) و با فتوای آیت الله العظمی آخوند خراسانی (۱۳۲۹-۱۲۵۵ه)، به ثمر نشست. اگر چه غریزدگان میوه آن را به ناحق چیدند، و مؤسسان آن نهضت را به دار آویختند.

بازتاب این نهضت ها، بیداری عمومی ای بود که امت اسلام را دربر گرفت. نسیم آزادی خواهی، ضدیت با اجنبی و مقاومت در مقابل تهاجم کفار که از آن نهضت ها برخاسته بود، به خوزستان - مثل جاهای دیگر - رسیده بود. همین نسیم آزادی بخش، از عوامل و زمینه های قیام عشایر خوزستان در مقابل اشغالگران انگلیسی بود.

۴. حضور علمای ربانی، خطبا و شعرای متعهد

علاوه بر تأثیر حکم جهاد مراجع آن زمان، حضور فعال و نقش هدایت گرانه علمای ربانی خوزستان در بسیج عشایر، تأثیر بسزایی داشت. در کنار آنها نباید از نقش بارز خطبای منبر حسینی و شعرای شجاع و متدین، در تحریک عواطف اسلامی غفلت کرد. آنان نخبگان متعهد آن جامعه بودند.

از علما، خطبا و شعرای مطرح در خوزستان و مؤثر در هنگامه جهاد می توان شخصیت های زیر را نام برد:

۱. آیت الله سیدعیسی کمال الدین (۱۳۶۹-۱۲۹۳ه) که ساکن اهواز بود و در تمام مراحل جهاد حضور فعال داشت و از سوی اشغالگران به خارج از کشور تبعید گردید.

۲. علامه مجاهد سیدجابر آل بوشوکه، فرمانده عملیات آزادسازی شادگان و صاحب پرچم معروف که سیدمحسن امین در کتاب اعیان الشیعه به شخصیت ارزنده وی اشاره نموده است.

۳. آیت الله سیدعباس مجاهد از علمای شادگان

۴. آیت الله شیخ نصرالله حویزی (۱۳۴۶-۱۲۹۱ه) از علمای حویزه

۵. شیخ سلمان بن شیخ علی طرفی آل بوغفری از علمای سوسنگرد و اهواز

۶. شیخ سلمان بن محمد طرفی از علمای سوسنگرد
۷. شیخ حسن ساعدی از علمای سوسنگرد
۸. شیخ علی فرطوسی از علمای اهواز
۹. شیخ حسن البدوی الجلالی متوفای ۱۳۵۲ه از علمای سوسنگرد
۱۰. شهید شیخ ماضی طرفی که در واقعه جهاد به شهادت رسید.
۱۱. سیدراضی بن سیداعنایه آل بوشوکه
۱۲. سیدحمد بن سیدعنایه (متوفای ۱۳۳۹ش)
۱۳. سیدسلطان آل بوشوکه (متوفای ۱۳۴۴ش)
۱۴. سیدشریف آل بوشوکه (متوفای ۱۳۳۹ش)
۱۵. سیدطاهر آلبوشوکه (متوفای ۱۳۳۷ش)
۱۶. سیدحسن بن سیدموسی موسوی از اهالی دشت آزادگان
۱۷. سیدمحسن بن سیدموسی موسوی از اهالی دشت آزادگان
۱۸. سیدعلی بن سیدموسی موسوی از اهالی دشت آزادگان
۱۹. سیدمرتضی الخرسان از اهالی دشت آزادگان
۲۰. شیخ هادی جواهری ساکن سوسنگرد
۲۱. شیخ نعمه البدوی الجلالی از اهالی سوسنگرد
۲۲. شهید شیخ عبدالله سعدونی طرفی که در واقعه جهاد به شهادت رسید.
۲۳. شیخ سیدطرفی از اهالی دشت آزادگان
۲۴. شیخ عبدالرضا سهلانی از علمای شادگان

۲۵. شیخ محمد نجفی سهلانی از علمای شادگان

۲۶. شیخ علی سهلانی از علمای شادگان

۲۷. شیخ حسین بندری از علمای شادگان

۲۸. شیخ موسی عصامی از علمای شادگان

۲۹. آیت الله شیخ محمدعلی معصومی بهبهانی (۱۳۷۲-۱۲۸۸) وی اهل بهبهان بود. وقتی اخبار واقعه جهاد به سمع او رسید، به قصد شرکت در جهاد به اهواز آمد. اما بنا به دستور مرجعیت شیعه راهی منطقه تنگستان و دشتستان گردید، تا به کمک مبارزان آنجا بشتابد. زیرا بعد از خوزستان، منطقه آنها به اشغال انگلیسی ها درآمده بود.

۳۰. شهید شیخ مرتضی مجتهد شوشتری که نوه شیخ جعفر شوشتری بود. وی به دشمنی علیه انگلیسی ها در شوشتر برخاسته بود و مردم را علیه آنان تحریک می کرد. از وی یادداشت هایی پیرامون مبارزات عشایر خوزستان علیه انگلیس مانده است. بالاخره (بر اثر تحریکات انگلیس) شیخ مرتضی در سال ۱۳۳۵ ق شبی به دست کسان ناشناس کشته شد.

۳۱. شیخ سالم عیبات از اهالی بستان

۳۲. شیخ عبدالکریم شرفی از اهالی شرفه

۳۳. شیخ هادی طرفی از دشت آزادگان

۳۴. شیخ عبدالعالی طرفی (۱۳۸۸-۱۳۱۰ ق) از اهالی بستان

۳۵. شیخ حسن بن اگشیش سواری از اهالی رفیع

۳۶. شیخ صالح بن شیخ علی سواری از اهالی رفیع

۳۷. شیخ علی بن امحیسن سواری از اهالی رفیع

۳۸. شیخ علی بن اسماری از اهالی رفیع

۳۹. ابریدی ابن علی ابن اثوینی. وی شاعری زبردست و در تهییج عشایر نقش مهمی ایفا کرد و خود در جریان جهاد زخمی شد.

۴۰. شیخ ابراهیم سهلانی از اهالی شادگان

نامبردگان عمدتاً از اهواز، دشت آزادگان و شادگان بودند. تحصیلات علمی و دینی آنان در حوزه نجف اشرف بود. بعضی از آنها قبل از واقعه جهاد، در منطقه ساکن بودند. برخی از آنان از نجف برای جهاد به خوزستان برگشته بودند.

۵. روحیه سلحشوری و وطن خواهی عشایری

اصولاً عشایر با توجه به شرایط طبیعی و فرهنگی محیط، غالباً از روحیه سلحشوری، شجاعت، فداکاری، غیرت و جوانمردی برخوردارند. این خصیصه در حد بسیار بالایی در بین عشایر خوزستان مشهود است. همین روحیه، از عشایر، در جنگ علیه انگلستان متجاوز، مردانی مقاوم و فداکار ساخت. به طوری که از مرگ به هیچ وجه هراسی نداشتند. آنان در میدان نبرد، با وجود این که از شهیدانشان پشته ها ساخته شده بود، به پیش روی و مقاومت دلیرانه می پرداختند، در حالی که این یزله (رجز، شعار) را سر می دادند: «ال احنه اسلال العیاله»، «همه ما، مایه وحشت و مرگ برای متجاوزان هستیم».

با توجه به زمینه‌هایی که گفته شد، تقریباً همه عشایر عرب خوزستان، به استثنای خزعل و دارودسته اش در جهاد شرکت داشتند. علاوه بر طایفه بزرگ «بنی طرف» با همه حمایل و متحدان آنان، که بار اصلی مقاومت اسلامی را بر دوش کشیده بودند، طوایف دیگری مانند بنی کعب، باوی، زرگان، سادات آل بوشوکه، موالی البطاط، بیت العلویه، بیت سیدلفته، آل بودنین، آل مهدی، شرفه، بنی ساله، سواری، حیادر، فراتصه، مراونه، عبدالخان، بنی اسد، بنی مذحج، سودان، آل کثیر، سلامات، الحمید، خزرج، مجدم، آل بوغیش، خنافره، سواعد، چنانه، مزرعه، بنی تمیم، لویمی، دغاغله، الباجی، الحایی آل بوعبید، صاکیه، نیس، عساکره و دیگر طوایف و قبایل عرب و نیز برخی از طوایف لر و بختیاری ساکن خوزستان به نوعی در جریان جهاد مشارکت داشتند.

سرپرسی سایکس می‌نویسد: «ایل بختیاری که سال‌ها با ما روابط دوستانه داشتند، این وقت به کلی با ما دشمن شده بودند، و قضیه طوری شده بود که مثلاً پدر نسبت به انگلیسی‌ها ابراز حس همدردی می‌کرد، در صورتی که اولادش با ما می‌جنگیدند و با دشمن همکاری می‌نمودند».

۶. نقش سران دلیر عشایر عرب خوزستان در واقعه جهاد

با توجه به بافت قبیله‌ای حاکم بر عشایر، و نقش شیخ عشیره، جانبازی‌ها و دلاوری‌ها و رشادت‌های افراد عشایر تابعی از شخصیت و روحیه سران عشایر و شیوخ قبائل بوده است.

اینک لازم است سران عشایر مؤثر در امر جهاد، معرفی شوند.

۱. سید اعنایه آل بوشوکه

وی پسرعموی علامه مجاهد، سیدجابر بود که رهبری عشایر را در غرب کارون علیه خزعل و انگلیس به عهده گرفت. وی در سال ۱۳۴۳ ق وفات یافت.

۲. شهید ازباری سیلاوی

وی از سران طایفه بنی ساله بود. در جریان جهاد به شهادت رسید و در همان میدان جنگ، که اکنون گلزار شهدای جهاد می‌باشد، دفن گردید.

۳. عوفی بن مهاوی طرفی

۴. عاصی بن شرهان طرفی

۵. صدام بن زایر علی طرفی

۶. مطلب سبهانی طرفی

۷. علی بن عباس طرفی

۸. خزعل بن کاظم طرفی

شش نفر اخیر از بزرگان بنی طرف بودند. آنها خدمات زیادی در جنگ و جهاد کردند؛ و بار اصلی جهاد و مقاومت را عمدتاً به دوش داشتند. برخی از آنها، بعد از پایان جنگ، در یک خیزش مردمی به نام «انقلاب الجمهور» در سال ۱۲۹۶ش به قدرت شیخ خزعل در منطقه دشت آزادگان پایان دادند.

عوفی بن مهاوی بعد از جنگ به خارج از کشور تبعید گردید؛ برخی دیگر هم به نقاط دیگر محکوم به تبعید شدند.

۹. اعنایه بن ماجد باوی؛ وی از بزرگان طایفه باوی بوده، که به همراه فرزندان و افراد قبیله اش به مجاهدین پیوستند، و در جهاد شرکت نمودند.

۱۰. قسملی زرگانی؛ وی بزرگ طایفه زرگان و معروف به دیانت و شجاعت بود. نقل شده است وی نزد مرحوم آیت الله سیدمحمد کاظم یزدی در نجف رفت و از آن مرجع بزرگ سؤال کرد آیا جنگ با انگلیسی ها واجب است؟ آن مرجع تقلید در جواب فرمودند: «شما بر حقیقید، در راه اسلام جهاد کنید، و به جنگ با دشمن خدا پردازید»

وی پس از بازگشت به وطن با دو طایفه سلامات و الحمید هم پیمان شد و با منفجر ساختن لوله های نفت شرکت انگلیس ضربات مهلکی را بر آنان وارد کرد. جنگ سختی بین آنان و نیروهای انگلیسی و طرفداران خزعل در منطقه زرگان واقع شد.

وی هدیه ژنرال محمدفاضل داغستانی فرمانده نیروهای عثمانی را که با خود خلعت ها و شمشیرهای مرصع آورده بود، رد کرد و گفت: «چنانچه جنگ با انگلیس حق است - همان طور که هست - نیاز به خلعت ها و طلا نیست. زیرا ما در برابر خدا و قرآن وظایفی داریم که تا سرحد شهادت آماده انجام آنها می باشیم».

وی پس از پایان جنگ، به همراه تعدادی از مجاهدین تنگستانی از سوی انگلیس به سنگاپور تبعید گردید.

۷. حاکمیت ستمگرانه و مزدوری شیخ خزعل

یکی دیگر از عوامل و زمینه های جهاد عشایر، حاکمیت ستمگرانه و سوابق سوء

رفتار خزعل با عشایر، و بالاخره روابط مزدورانه وی با انگلیس بود.

شیخ خزعل فرزند جابر بن یوسف، به دنبال کشتن برادرش مزعل در سال ۱۳۱۵ق (۱۸۹۶م)، حاکم خرمشهر شد. وی، پدر و جدش به طرز مرموزی با انگلیسی ها رابطه داشتند؛ و با پشتیبانی آنها، بدون هیچ سابقه مشخص و انتساب عشیره ای محرز، بر عشایر منطقه حاکمیت پیدا کرده بودند.

مظفرالدین شاه قاجار هر عنوان رسمی را که مزعل داشت، از حکمرانی خرمشهر، سرحد داری آنجا، لقب معزالسلطنه و درجه امیرتومانی همه را به خزعل داد.

سپس حکمرانی اهواز را به او بخشیدند. در سال ۱۳۱۹ق زمین های این سوی کارون را که خالصه دولت بود، با چند پارچه آبادی به فرمان شاه به او واگذار کردند. وی به تدریج بر همه نقاط خوزستان حاکمیت پیدا کرد و به او لقب سردار اقدس و امیرنویانی دادند. با آن قدرتی که شیخ خزعل پیدا نمود، دست ستم خود را بر عشایر دراز کرد. جاسوسان او همه جا پراکنده شدند، و همین که به کسی بدگمان می شد، او را از میان برمی داشت. بدین سان دل ها همه از ترس و تنفر از او مملو گردید.

انگلیسی ها از همان سال های اول یعنی قبل از سال ۱۳۱۷ق با او رابطه بسیار مستحکمی برقرار کردند. این رابطه، روز به روز قوی تر و آشکاتر گردید. وقتی شرکت نفت ایران و انگلیس تأسیس شد، وجود او را برای حفاظت از منافع خود در خوزستان و نیز پیاده کردن توطئه های ضداسلامی در کشورهای عثمانی و ایران ضروری دیدند. لذا او را با آل سعود و آل صباح کویت مرتبط ساختند.

نوه خزعل، درباره جدش می نویسد: «در سال ۱۹۱۴م، ژنرال نوکس به نمایندگی از دولت بریتانیا قرارداد همکاری دوجانبه ای با وی بست».

از قرار معلوم، انگلیسی ها به خزعل وعده های پوچ جدایی طلبی داده بودند. از طرف دیگر خزعل هم طوق بندگی انگلیس را پذیرفته، و تا فراماسونری و تأسیس لژ در خرمشهر پیش رفت.

بر این اساس وی نه تنها به ندای مرجعیت شیعه پاسخ مثبت نداد، بلکه به عنوان یک غلام حلقه به گوش، تمامی امکانات خود را در راستای همکاری با انگلیس برای سرکوب عشایر به پا خاسته علیه کفار، بسیج نمود.

شیخ خزعل، با وجود آن همه ظلم و ستم و سرسپردگی به کفار، تظاهر به اقامه شعائر

دینی چون برپایی مجالس روضه خوانی و ارتباط با علماء هم داشت. مثلاً وی قبل از واقعه جهاد با یکی از علمای نجف به نام آیت الله شیخ عبدالکریم جزایری ارتباط داشت. آن مجتهد بزرگ در موقع تجاوز انگلیسی ها به خوزستان، او را به جهاد علیه انگلیس دعوت کرد. اما خزعل طی نامه ای که برای آن مجتهد فرستاد، به سبب رابطه اش با انگلیس، از هر گونه اقدام علیه آنها عذر خواست. با این کار علماء را به شدت از خود رنجیده خاطر ساخت. لذا وقتی خزعل بعد از جنگ در نامه ای که به نجف فرستاد، خواستار تجدید مراوده گردید، آیت الله جزایری در جواب او نوشت: «فَرَقَ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ الْإِسْلَامُ».

گویند، سید صالح حلی خطیب معروف نجفی در حضور او بر منبر رفت و گفت: «هر کس بخواهد معاویه بن اُبی سفیان را بنگرد به این خزعل نگاه کند!» خود خزعل هم به این ضلالت و دوری از اسلام اعتراف نموده و احساس خود را با این شعر بیان کرده بود: «کل طیر اسلم و انا ایهودی»؛ یعنی حتی پرندگان هم مسلمان شدند، اما من یهودی گشته ام.

در هر حال، سابقه ظالمانه خزعل، مراتب مزدوری و همکاری وی با کفار را باید یکی از زمینه های قیام عشایر دانست. اگر چه این عامل اصلی نبود، بلکه زمینه های دینی و فکری و اجتماعی ای که قبل از این گفته شد، عامل اصلی قیام عشایر بود.

گزارشی از اهم رویدادهای مقاومت اسلامی جهاد عشایر خوزستان در مقابل انگلیس

پس از تبیین اهداف تجاوز انگلیس به خوزستان در جنگ جهانی اول و نیز عوامل و زمینه های مقاومت اسلامی عشایر آن استان در مقابل تجاوزگران، اینک به توضیح مهم ترین رویدادهای آن مقاومت می پردازیم.

عکس العمل مرجعیت شیعه در برابر تجاوزگری انگلیس

در پی وقوع جنگ جهانی اول در آگوست ۱۹۱۴م / مرداد ۱۲۹۳ش. بین متفقین (انگلیس و روسیه) و متحدین (آلمان، اتریش و...)، علی رغم اعلام بی طرفی دولت ایران در مهرماه ۱۲۹۳، نیروهای انگلیس در آبان همان سال وارد خوزستان ایران و جنوب بین النهرین در قلمرو عثمانی شدند.

با رسیدن اخبار تجاوز به خاک ایران و عراق، به علمای حوزه ها و مرجعیت شیعه، آنها عکس العملی سریع، قاطع و به جا از خود نشان دادند. با صدور حکم و جوب دفاع

از سوی مرجع علی الاطلاق آن زمان، مرحوم آیت الله العظمی سید کاظم یزدی (۱۳۳۷-۱۲۴۷ق)، هیأت هایی از علما و فضلاء حوزه های نجف، کربلا و کاظمین راهی جبهه های قرنه و شعبه در عراق و خوزستان در ایران شدند.

هیأتی که به خوزستان آمد به سرپرستی فرزند مرجع، یعنی آیت الله زاده شهید سید محمد یزدی، و مرکب بود از علمایی همچون شیخ مهدی خالصی، شیخ محمد خالصی، شیخ جعفر آل راضی، سید عیسی کمال الدین. بنابر قولی شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، شیخ عبدالکریم جزایری و شیخ محمد جواد جواهری هم در هیأت مذکور بودند.

جبهه خوزستان، مراحل و محورهای جنگ

در مهرماه و آبان ماه ۱۲۹۳، آبادان، خرمشهر و اهواز و عمدۀ مناطق خوزستان، توسط نیروهای انگلیسی اشغال گردید. وقتی پیام جهاد مرجع تقلید و هیأت اعزامی به خوزستان رسید، مورد استقبال گرم علماء، سران و توده عشایر قرار گرفت. آنان ندای جهاد فی سبیل الله مرجع را با حرارت و صلابت لیک گفتند. البته خزع و دارودسته او با اشغالگران همراهی نمودند. اما توده مردم با مرجعیت همراه بودند. یکی از مورخین می نویسد: «بعضی از افراد قبایل، که فقیر بودند و سایل و اثاثیه خود را به فروش رساندند، تا در جهت اطاعت از فتوای مجتهد بزرگ با پول آن، سلاح خریداری کنند. انگیزه جنگ های آن زمان، مسائل قبیله ای نبود، بلکه عواملی بوده است مذهبی، جنگی بوده است واجب...»

آموزش، تسلیح و سازماندهی عشایری با کمک سران آنها و زیر نظر علماء به سرعت صورت گرفت و مواضع مناسب جهت برخورد با اشغالگران تعیین گردید.

محورهای درگیری

اهم محورهای درگیری از این قرار بود:

۱. اهواز (منطقه غدیر الدعی و تپه های المنیور، در ۱۵ کیلومتری غرب اهواز)

۲. شادگان (دورق)

۳. زرگان و بخش باوی، واقع در شمال اهواز

۴. سوسنگرد و حوالی آن

مراحل روند مقاومت اسلامی عشایر خوزستان

مراحل روند مقاومت در آن درگیری ها در سه مرحله بود:

الف. مرحله پیروزی جبهه اسلام و عقب نشینی متجاوزین

ب. مرحله تسلط دوباره نیروهای انگلیسی بر مناطق عشایری

ج. مرحله خروج نیروهای متجاوز انگلیس و قیام عشایر علیه مزدوران انگلیسی

حماسه های مرحله اول مقاومت اسلامی عشایر

در مرحله اول جنگ حماسه های جاودانه ای از سوی عشایر غیور و مسلمان خوزستان، در برخورد با اشغالگران انگلیسی آفریده شد. از جمله:

۱. حماسه غدیر الدعی و المنیور

منطقه غدیر الدعی و تپه های المنیور در ۱۵ کیلومتری غرب اهواز (بین اهواز و حمیدیه) واقع است. درگیری اصلی بین نیروهای اسلام و کفر در این محور، در مورخه دوم مارس ۱۹۱۵م مصادف با یازدهم اسفندماه ۱۲۹۳ش صورت گرفت. سپاه اسلام متشکل بود از:

الف. عشایر عرب خوزستانی که عمدتاً از عشایر بنی طرف ساکن دشت آزادگان و قبایل دیگر ساکن آن منطقه و نیز اهواز بودند که توسط علمای خوزستانی به ویژه سیدعیسی کمال الدین با همراهی سران عشایر، به جهاد پیوسته بودند.

ب. عشایر عراقی و نیروهای عثمانی که به همراهی هیأت اعزامی مرجعیت نجف آمده بودند. عشایر عراقی عمدتاً از عشایر بنی لام به فرماندهی غصبان بن ابنیه (بنیان) بودند و دو گردان ارتش عثمانی به فرماندهی «توفیق بیگ خالدی» آنها را همراهی می کرد.

از تعداد دقیق نفرات سپاه اسلام خبر موثقی نیست. ژنرال سایکس، شمار آنها را دوازده هزار نفر ذکر کرده است.

موقعیت معنوی و نظامی نیروهای اسلام

نیروهای اسلام، همگی در آستانه درگیری در منطقه غدیر گردهم آمده بودند، و به حالت آماده باش به سر می بردند. از بعضی اسناد و مدارک، این طور به دست می آید که

حضور آیت الله زاده سیدمحمد یزدی در خطوط مقدم جبهه و شدت احتیاط ایشان بر حفظ جان و خون مسلمانان، باعث شده بود بی جهت و بدون نقشه صحیح جنگی خونی از کسی ریخته نشود.

نامه یکی از علمای همراه سیدمحمد به برادر آن جناب یعنی سیدمحمود یزدی که در نجف بود، از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از بوسیدن دستان مبارک سرور و مولای من، آیت الله زاده آقاسیدمحمود دام عزه، از شما پوشیده نباشد که جناب حجت الاسلام سیدمحمد و تمامی کسانی که در خدمت ایشان هستند، در کمال صحت می باشند. ما در این مدت در خدمت ایشان به همراهی لشکریان پیروزمند و مجاهدان در نقطه ای نزدیک به اهواز، که با آن سه ساعت (راه پیاده روی) فاصله داریم، اردو زده ایم. بحمدالله وضع نیروهای ما فوق مطلوب است. از آن سوی، قبایل کعب و باوی هم با ما هستند. آنها در غایت اشتیاق برای جهاد می باشند، و مطیع امر حجت الاسلام.

اما دشمن، بر ساحل کارون، در اهواز مستقر است. در این مدت، به استثنای درگیری اولیه هیچ درگیری با دشمن نداشته ایم. علت عمده این تعطیلی و توقف ارتشیان و مجاهدان نسبت به تهاجم بر دشمن، همان شدت احتیاط حجت الاسلام (سیدمحمد) و تلاش ایشان است بر این که تا حد ممکن، مسلمانی آسیب نبیند. بحمدالله مجاهدان و کلیه ارتشیان مطیع اوامر ایشان هستند، و هیچ کس مخالفتی نمی کند. ایشان در غایت تأمل و احتیاط هستند. به زودی انشاءالله، شما را به فتح و پیروزی نهایی جبهه اسلام بشارت می دهیم. آن پیروزی انشاءالله به برکت دعای آیت الله دام ظلّه خواهد بود. در هر حال از هیچ بابت در فکر نباشید.

موقعیت نیروهای دشمن

نیروهای اشغالگر انگلیسی در آن هنگام در اهواز متمرکز شده بودند. نیروهای کمکی تازه ای به فرماندهی ژنرال روبنسن، از خلیج فارس، در بهمن ماه سال ۱۲۹۳ش به دستور ژنرال باریت به اهواز رسیدند. آنان در منطقه امانیه اهواز اردوگاه نظامی خود را برپا ساخته بودند.

صحنه درگیری بین نیروهای اسلام و کفر در غدیرالدعی

در روز ۱۱ اسفند ۱۲۹۳ (۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۳ق) نیروهای انگلیسی و طرفداران خزعل به فرماندهی ژنرال روبنسن، به قصد تهاجم بر نیروهای اسلام، به سوی منطقه غدیر پیشروی کردند. در حالی که توپخانه آنها سپاه اسلام را زیر آتش گرفته بود، نیروهای سواره نظام آنها تهاجم خود را شروع نمودند.

در مقابل، نیروهای جان بر کف پیاده، و نیز چابک سواران عشایر خوزستانی، قهرمانانه در برابر آنها ایستادند و در حالی که صدها نفر از آنها زیر رگبار گلوله ها و آتش توپخانه انگلیسی به شهادت می رسیدند، با سرعت هر چه تمام تر به سوی قلب دشمن پیشروی کردند. آنان با اسلحه ساده و ابتدایی خود مانند شمشیر، گرز، چنگک (فاله) و بعضاً با تفنگ مارتینی، تعداد زیادی از نیروهای متجاوز انگلیسی را از پای درآوردند. چند ساعتی از شروع نبرد نگذشته بود که سپاهیان اسلام توپخانه دشمن را زیر ضربات کوبنده خود قرار دادند، و توانستند نه عراده توپ را به غنیمت بگیرند. در همان حال هم یزله سر می دادند: «الطوب أفرخ لو مگوارى؟» یعنی: «آیا توپ بهتر است یا چماق من؟»

ویلسون، افسر جاسوس بریتانیا، که از قبل طی چندین سال مأموریت، از سال ۱۹۰۹م منطقه را کاملاً شناسایی کرده بود، و در جنگ شرکت داشت، رزم بی امان، شجاعت و چابکی عشایر خوزستانی را اینچنین توصیف کرده است:

عشایر، قدرت فوق العاده ای بر تحرک و چابکی داشتند. آنها هرگاه بر اسب هایشان سوار می شدند، از دیگران سبقت می گرفتند، به طوری که سوارکاران ما هرگز به پای آنها نمی رسیدند. حتی نیروهای پیاده آنان دارای سرعتی برق آسا بودند. کسی نمی توانست از دستشان بدر رود. هرگاه نیزه ها برق می زد و شمشیرها می درخشید، و مرگ به صورت ناگهانی می آمد، هیچ کدام از آنان نمی هراسید از این که او به سراغ مرگ می رود، یا مرگ به سوی او! شاهد بر این مدعا، جریان یکی از افسران هندی در جبهه بریتانیا است. وی در مسابقات بین المللی، حتی با آمریکایی ها مقام اول را به دست آورده بود. این شخص در جریان جنگ، در حالی که سوار بر اسب تندرو بود، گرفتار عشایر شده و ملاحظه کرد که نیروهای پیاده آنان به راحتی به او رسیدند. اگر نیروهای آتشبار و توپخانه ما نبود، هرگز قدرت فرار از دست آنها را پیدا نمی کرد.

عقب نشینی نیروهای متجاوز انگلیسی

بر اثر دلاوری های عشایر غیور، نیروهای انگلیسی مجبور به عقب نشینی به سوی اهواز شدند. نیروهای عشایری هم آنها را تا رودخانه کارون فراری دادند، و فاتحانه این یزله (سرود محلی) را سر دادند: «مِن كَارُونِ الْعَشْمَه وَرِدْت» یعنی: «اسب ابلق من از رودخانه کارون آب نوشید».

تلفات نیروهای خودی و دشمن در غدیر الدعی

ویلسون تعداد تلفات انگلیسی ها را در جبهه اهواز شصت و دو نفر کشته، و یکصد و بیست و هفت نفر مجروح دانسته، و تعداد تلفات مسلمانان را دویست کشته و ششصد زخمی نوشته است.

شیخ شهید مرتضی مجتهد شوشتری که در سال ۱۳۳۵ق، بر اثر مبارزات ضدانگلیسی در شوشتر، توسط عوامل آنها به شهادت رسید، در یادداشت های خود نوشته است: «سپاه انگلیس که شبیخون بردند، شماره شان دو هزار نفر بود، که هزار و دویست و پنجاه نفر از آنان با کلنل لیونتال بال و فرمانده ایشان کشته گردید، و توپخانه و قورخانه ایشان به دست عثمانیان و اعراب افتاد».

تلفات عشایری خوزستان در آن واقعه، آن طور که از زبان حاضران آن صحنه نقل شده است، پانصد شهید بود که در همان منطقه غدیرالدعی با لباس ها و کفن هایشان و بدون غسل به خاک سپرده شدند. مقبره آنان به «مقبره الجهاد» مشهور گردید. شهدای مذکور غیر از چهارصد شهیدی است که در تهاجم انگلیسی ها به سوسنگرد و یا شادگان و زرگان به شهادت رسیده بودند. تعداد همه شهدای عشایر حدود هزار نفر بود.

گسیل نیروهای تازه نفس انگلیسی

در پی شکست نیروهای انگلیسی در جبهه اهواز و رسیدن اخبار آن به نایب السلطنه هند، وی دستور اعزام نیروهای تازه نفس به فرماندهی ژنرال گورینچ به خوزستان را داد.

این نیروها در ۲۵ مارس ۱۹۱۵م (۵ فروردین ماه ۱۲۹۴ش) به بصره رسیدند، و از آنجا راهی اهواز شدند.

نیروهای فوق متشکل از ۶ گردان سواره، ۶ گردان پیاده نظام، توپخانه به استعداد ۱۷

توپ و ادوات حمل و نقل تدارکات بود. همچنین نظامیان انگلیسی ۹۰۰ قاطر از شرکت نفت انگلیس و ایران گرفته بودند.

آمدن نیروهای کمکی عثمانی به اهواز

در اواسط مارس ۱۹۱۵ (۲۵ اسفند ۱۲۹۳ش) ژنرال محمدفاضل پاشا داغستانی از فرماندهان ارشد ترک به اردوگاه غدیر رسید. وی فرماندهی نیروهای عثمانی مستقر در آنجا را به دست گرفت. در روز سوم آوریل ۱۹۱۵ (۱۵ فروردین ۱۲۹۴ش) نیروهای تازه نفس کمکی عثمانی متشکل از سه گردان پیاده نظام، و دو توپ کوهستانی به جبهه اهواز رسیدند. مأموریت داغستانی تهاجم بر نیروهای انگلیسی مستقر در اهواز، و منفجر کردن لوله های نفتی بود تا از فشار تهاجم انگلیسی ها در جبهه شعیبه عراق کاسته شود. داغستانی در روزهای ۱۱ و ۱۲ آوریل ۱۹۱۵ (۲۳ و ۲۴ فروردین ۱۲۹۴)، دو بار اقدام به حمله و پیش روی به سوی اهواز کرد. اما در هر دو بار با شکست مواجه گردید.

سرانجام جبهه اهواز

همزمان با ناکامی داغستانی در پیش روی به سوی اهواز، موقعیت نیروهای عثمانی در جبهه شعیبه در عراق نیز خطرناک شد؛ و فرماندهی کل نیروهای عثمانی ژنرال داغستانی را با نیروهایش برای کمک به جبهه شعیبه احضار کرد؛ و داغستانی و نیروهایش به سوی عماره رهسپار شدند. آنان در سوم ژوئن ۱۹۱۵ (۱۳ خرداد ۱۲۹۴ش) به عماره رسیدند. یعنی در همان روزی که این شهر به دست نیروهای بریتانیایی سقوط کرده بود. گفته می شد اگر داغستانی یک روز زودتر رسیده بود، جلو سقوط آن شهر را می گرفت. لذا مورد توبیخ ژنرال نورالدین بیگ، فرمانده عثمانی، قرار گرفت. از طرف دیگر، عشایر بنی طرف و دیگران که چند ماه در جبهه مانده بودند، مجبور به برگشت به خانه و کاشانه خود در سوسنگرد شدند. بدین سان حماسه غدیرالدعی و المنیور پایان پذیرفت. البته تبعات آن جریان دامنگیر آنها شد؛ و یکی - دو ماه بعد از آن مورد انتقام سخت انگلیسی های متجاوز قرار گرفتند.

۲. نهضت مردم شادگان

دومین محوری که در آن درگیری مشهوری بین انگلیس و طرفداران خزع از یک

سو و نیروهای عشایر خوزستان از سوی دیگر صورت گرفت، محور شادگان بود.

مردم شادگان به رهبری یک روحانی مبارز از سادات محترم آل بوشوکه، به نام سیدجابر بن سید مشعل، علیه حاکمیت شیخ خزعل مزدور کفار انگلیسی، شوریدند؛ و نماینده و طرفداران خزعل را بیرون کردند و حکومت شادگان به دست سیدجابر افتاد.

«پرچمی که سیدجابر در جریان درگیری با نیروهای مزدور انگلیسی، موقع آزادسازی شادگان برافراشته بود، نزد نوادگان آن مرحوم نگهداری می شد. این پرچم شوکت و افتخار در سال ۱۳۷۵ش در جریان سفر مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای به خوزستان، تقدیم ایشان گردید؛ و به دستور آن حضرت، اکنون در موزه قرآن آستان قدس رضوی نگهداری می شود. حاشیه این پرچم با کلمات آیه الکرسی، وسط آن با جملات «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله»، و طرف دیگر آن با آیه «نصر من الله و فتح قریب» تزیین شده است. این پرچم نماد اسلامیت و تشیع آن نهضت مردمی است.

یزله ای (سرود محلی) که عشایر در زیر آن پرچم در آن نهضت اسلامی می دادند، این بود: «میزان الحک سید یابر» یعنی: «ترازوی حق، سیدجابر است».

سیدجابر، پس از آنکه خزعل با کمک انگلیسی ها مجدداً بر اوضاع مسلط شد، تبعید شد و نهایتاً در سال ۱۳۵۷ق وفات یافت و در نجف اشرف دفن گردید.

۳. قیام مردم زرگان و باوی در شمال اهواز

یکی دیگر از محورها و میدان های مبارزه با انگلیس، لوله ها و مخازن و تأسیسات شرکت نفت انگلیس و انفجار و انهدام آنها بود. عمده این مأموریت توسط عشایر باوی و زرگان صورت می پذیرفت.

به گزارش ویلسون:

در زمانی که عشایر کعب فلاحیه قیام کردند، عشایر باوی علناً دشمنی خود را آشکار نمودند. در پنجم فوریه ۱۹۱۵م (۱۶ بهمن ۱۲۹۳ش) خط لوله های نفت را در نقطه ای بالای اهواز، و در نقطه دیگری پایین آن شهر قطع کردند، و انبارهای شرکت را به غارت بردند.

دولت انگلستان که به مسئله نفت به عنوان یک امر حیاتی می نگریست، همه قوای خود را برای حفاظت لوله های نفت بسیج کرد. از ژنرال سایکس نقل شده که وی گفته است:

لشکر فرستادن به محمره و اهواز برای پاسبانی از لوله های نفت بود که اعراب ترکانده بودند؛ با توجه به آن که دولت انگلیس در آن هنگام، همه گونه نیاز به نفت خوزستان و آن لوله ها را داشت.

یکی دیگر از فعالیت های عشایر علیه انگلیس، قطع کردن سیم های مخابرات ارتش آنها بود. در این خطه نیروهای مقاومت اسلامی عمدتاً از طایفه زرگان به فرماندهی قسملی زرگانی بودند.

مرحله دوم جنگ

در این مرحله، متأسفانه کفه پیروزی و غلبه به سوی متجاوزان انگلیسی متمایل شد و مقاومت اسلامی در تمامی آن محورها سرکوب گردید. عوامل مختلفی در سرکوبی مقاومت اسلامی عشایر مؤثر واقع شد. از جمله:

۱. رسیدن نیروهای کمکی از سوی بریتانیا به مقدار زیاد و با تجهیزات فراوان

۲. عقب نشینی نیروهای عثمانی و عشایر عراقی به فرماندهی محمدفاضل پاشا داغستانی به سوی شعبیه عراق

گویا مرحوم شهید سیدمحمد یزدی و علمای همراه هم، پس از عقب نشینی نیروهای انگلیسی به اهواز، و عقب نشینی نیروهای عثمانی به عراق، به عراق برگشتند. در آن درگیری های مربوط به عراق بود که آن سید جلیل القدر به شهادت رسید. در آن شرایط عشایر خوزستانی در برابر قوای مجهز انگلیسی تنها ماندند.

۳. نبود رهبری واحد مطاع بین عشایر خوزستانی. چون بر اساس بافت عشایری، هر طایفه ای فقط رهبری رئیسش را قبول دارد و سران هم غالباً به سبب رقابت های شخصی و قبیله‌گی، همدیگر را قبول نداشتند، رهبری و فرماندهی واحدی وجود نداشت؛ در حالی که وحدت رهبری و فرماندهی از اولیای و مسلمات جنگ است.

۴. عشایر به سبب چند ماه ماندن در میدان نبرد، از کار و زندگی دور مانده بودند. استمرار این وضع برای آنها سخت و طاقت فرسا بود. لذا به خانه و کار و زندگی خود در روستاها برگشتند. این وضعیت برای انگلیسی ها فرصت مطلوبی بود. لذا به تک تک مناطق یورش بردند و مجاهدین را به شدت سرکوب نمودند. در حالی که

اگر عشایر در یک جا متحد بودند، این فرصت برای انگلیسی ها حاصل نمی شد.

۵. حرکت جهادی علیه انگلیس، نه تنها مطلوب حاکم خوزستان (شیخ خزعل) نبود، بلکه دولت مرکزی ایران نیز نمی توانست به طور رسمی و در ظاهر از آن دفاع کند؛ اگر چه باطناً با آن موافق بود.

به نظر بعضی از محققین، اعلام بی طرفی، موضع رسمی و ظاهری دولت ایران بود، تا بهانه ای برای اشغال کل ایران به دست بیگانگان نیفتد، و بعداً بتواند خسارات ناشی از جنگ را از دولت های اشغالگر مطالبه نماید. ولی در حقیقت با توجه به قرار و مدارهای سرّی بین دولت مرکزی و دولت در تبعید، که به رهبری معنوی مرحوم شهید سیدحسن مدرس و با ریاست نظام مافی در کرمانشاه تشکیل شده بود، دولت در تبعید رسالت خود را در پشتیبانی از حرکت اسلامی علیه انگلیس و روسیه تشخیص داده بود. بنابراین تداوم حرکت جهاد برخلاف نظر واقعی دولت مرکزی نبود.

۶. ضعف امکانات جنگی به ویژه اسلحه مدرن، و نیز فقر شدید در تدارکات موردنیاز برای تداوم عملیات جنگی.

۷. نبود آموزش نظامی کافی و حاکم نبودن روحیه انضباط نظامی.

حماسه های به یادماندنی از وقایع مرحله دوم مقاومت

در این مرحله حوادث تلخی برای عشایر مجاهد پیش آمد. انگلیسی های اشغالگر، خانه و کاشانه آنها را به آتش کشیدند، مزارع و مایملک آنها را از بین بردند، حتی به زن ها و کودکان هم رحم نکردند و... اما در عین حال آن مرحله، مشحون از حماسه ها و دلاوری های آن شیعیان غیور و جان برکف هم بود.

۱. تهاجم ویران گرانه انگلیسی ها به سوسنگرد و حماسه آفرینی عشایر منطقه

در پی عقب نشینی نیروهای عثمانی به سوی شعبیه و عماره - بنا به نقل یکی از مورخین انگلیسی، به نام مابرلی - در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۱۵م (۳۰ فروردین ۱۲۹۴ش)، یعنی پنج روز بعد از پایان درگیری شعبیه، تلگرامی از لندن به نایب السلطنه انگلیس در هند رسید. در آن تلگرام آمده بود:

مشکل نفت به صورت خطرناکی درآمده است. حکومت انگلیسی در خلیج فارس

نگران اوضاع، و خواهان اصلاح سریع لوله های نفت در خوزستان است. از آنجا که پیروزی ما در شعبه، خطر را از بصره دور کرد، لذا حکومت انگلیس خواهان تحرک بر علیه دشمن از ناحیه رودخانه کارون می باشد. شکی نیست که تأثیر معنوی حاصل از پیروزی شعبه، اگر تهاجمی پیروزمندانه از ناحیه اهواز در پی داشته باشد، دشمنی مردم عرب نسبت به ما را از بین خواهد برد، و امنیت لوله های نفت را در آینده تضمین خواهد کرد....

به دنبال این تلگرام، در تاریخ ۲۲ آوریل (۲ اردیبهشت) همان سال، یک کاروان نظامی مرکب از نه هزار نیروی جنگی، سوار بر نه هزار قاطر، به فرماندهی ژنرال گورینچ، از بصره به سوی اهواز حرکت کرد. چون در این مسیر با مقاومت قابل ذکری مواجه نگردید، مصمم شد از عشیره بنی طرف انتقام بگیرد، تا مایه عبرت برای دیگران باشد. زیرا در حوادث گذشته این طایفه ضربات طاقت فرسایی، با کشتن صدها نظامی از جمله چهار افسر عالی رتبه انگلیسی، بر آنها وارد ساخته بود.

در این کاروان نظامی، یک افسر جاسوس به نام آرنولد ویلسون که مسلط به زبان های عربی و فارسی بود، حضور داشت. وی حدود پنج سال در منطقه دشت آزادگان تحت پوشش «کمیته تعیین حدود» از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴م (آغاز جنگ جهانی اول)، گردش کرده، مدتی به عنوان میهمان شیخ عاصی بن شریهان، و شیخ عوفی بن مهاوی، از سران بنی طرف وارد شده بود. به همین جهت، او منطقه را به صورت دقیق شناسایی نموده، و نقشه های مفصلی برای انگلیسی ها تهیه کرده بود.

مرکز بنی طرف عمدتاً در منطقه سوسنگرد بود، که بر ساحل غربی رودخانه کرخه واقع شده، با خانه های گلی و بعضاً ساخته شده از نی، در کنار رودخانه به مسافت ۸ کیلومتر امتداد داشت. انگلیسی ها در تاریخ ۱۳ ماه مه (۲۳ اردیبهشت ۱۲۹۴ش)، تهاجم خود را از دو جانب آغاز کردند. آنان، آن شهر مقاومت را به مدت سه روز زیر آتش مداوم توپ خانه و گلوله های مسلسل ها قرار دادند. در این مدت اهالی منطقه با کمال شجاعت و در عین مظلومیت و تنهایی جنگیدند. ویلسون که راهنمای انگلیسی ها در آن تهاجم بود، آن شهر جنگ زده را چنین توصیف می کند:

توپ هایی که در ساحل مقابل مستقر شده بود، آتش شدید خود را بر خانه هایی که از نی درست شده بود، ریخت. و آنها را به آتش کشید. تعداد زیادی اسب و گاومیش که

صاحبانشان، آنها را رها کرده بودند با آتش سوخته شد.

ویلسون تلفات مالی اهالی سوسنگرد را در آن درگیری، کشته شدن حدود دو هزار رأس از گوسفندان، نابودی همه گندم ذخیره و ویرانی کامل همه خانه ها برشمرده بود. وی ضمن اشاره به تلفات جانی مردم سوسنگرد، تأسف خود را اینچنین - منافقانه - ابراز می دارد که اشخاصی را که به اسم و رسم می شناخت، مشاهده کرد که طعمه آتش شده بودند. اشخاص دیگری را که دوست خود می شمرد، همانند گوسفندان، سرهایشان بریده شده بود. ولی در عین حال می گوید: «اما در هر حال اهالی سوسنگرد مستحق هیچ گونه رأفت و ترحم نیستند. زیرا آنها با عثمانی ها همکاری نموده، و سربازان انگلیسی را سر بریده بودند».

از شهود عینی آن حادثه که تا حدود سال ۱۳۷۴ش در قید حیات بودند، نقل شده است در آن واقعه حدود ۴۰۰ نفر از مردم مسلمان سوسنگرد به شهادت رسیدند.

هدف انگلیس از انتقام جویی وحشیانه

ویلسون تصریح می کند هدف از کوبیدن سوسنگرد، فقط انتقام جویی از قبیله بنی طرف نبود، بلکه ترساندن عشایر مخالف دیگر، حتی عشایری که در عراق بودند، هم جزء اهداف بود.

وی می نویسد:

در این واقعه یک درس فراموش نشدنی و قساوت آمیز، نه فقط برای بنی طرف، بلکه برای قبایل ساکن دجله در جنوب عماره هم بود. آن عشایر، قطعاً صدای توپخانه ما را شنیده بودند، و اخبار سرکوبی هم به آنها رسیده بود. از بین رفتن هرگونه مقاومت عربی در ساحل دجله، بعد از دو هفته دیگر، علتش تا حدودی به همان تخریب کامل سوسنگرد برمی گردد. لذا بعد از آن، هیچ مشکلی بین ما و قبایل «آل بومحمد» که ساکن دجله بودند، رخ نداد.

۲. مقاومت شجاعانه مجاهدان در قلعه علی بن عباس در دشت آزادگان

این قلعه ساختمان محکمی بود که یکی از فرماندهان مجاهدان بنی طرف به نام علی بن عباس معروف به «اعلیوی العباس» به همراهی تعدادی از مجاهدان در آن مقاومت

می کردند. آنان علی رغم آتش شدید دشمن، تا آخرین قطره خون و آخرین فشنگی که داشتند، از مقاومت باز نایستادند. تا این که بالاخره تعدادی از آنها به شهادت رسیده و تعداد اندکی به اسارت دشمن درآمدند.

ویلسون جریان مقاومت آن سلحشوران را چنین ترسیم می کند:

به یک قلعه که دارای دیواری ضخیم بود، رسیدیم که گروهی از سربازان انگلیسی آن را محاصره کرده بودند. یکی از افسران آن گروه به پرچم سفیدی که بر بالای دیوار قلعه برافراشته بود، اشاره کرد و گفت: این پرچم مدتی است که در آنجا قرار دارد. در آن هنگام، مبادله آتش متوقف گردید. و به نظر رسید که این کار نشانه تسلیم اهالی قلعه است. لذا چند قدمی نزدیک به پنجره ای کوچک از آن قلعه شدم، و با صدای بلند افراد آنجا را ندا دادم که: «اخرجوا ولكم الحظ والبخت» یعنی: «بیرون بیاید که شما در امان هستید». در آن حین، تیری به سوی من شلیک شد، که نفهمیدم خود ساکنان قلعه آن را شلیک کردند، یا رفقایشان که در سنگری مخفی شده بودند؟ در هر حال به سرعت خود را در پناه سنگری قرار دادم تا از آتش اسلحه هایشان در امان بمانم. در آن وقت، انگلیسی ها آتش سنگینی را به سوی ساکنان قلعه ریختند، و آن را به شکل شعله ای از آتش درآوردند. آن گاه به درون آن نفوذ پیدا کردند و تعداد زیادی از آنها را کشتند و باقیمانده را که یازده نفر بودند به اسارت گرفتند. این گروه دارای جثه هایی کوچک و ژولیده بودند و اسلحه آنها تفنگ های زنگ زده مارتینی بود. آن گروه از اسرا را بر زمین نشانند، و منظره آن ها بسیار حزن انگیز بود. یکی از اسیران را شناختم. وی قهوه چای مضیف شیخ عاصی بود. همین که مرا دید، با آواز بلند گفت: آی مستر ویلسون! این بلا را تو بر سر ما آورده ای؟ آیا تو نبودی که این سربازان را رهنمون شدی؟ آیا تو برای این کار نزد ما آمده بودی؟ نان و نمک ما را خوردی و در مرداب های ما گردش کردی و نقشه ها را کشیدی و نمکدان شکستی؟ آیا این خیانت نیست؟ ...

ویلسون پس از نقل این حادثه می نویسد: «تلفات ما در آن درگیری به ۱۵ کشته رسید و شاید تلفات عرب ها ده برابر آن بوده است».

۳. درگیری راه بستان

یکی از وقایعی که بعد از تهاجم انگلیسی ها به سوسنگرد رخ داد، درگیری بین نیروهای

انگلیس و رزمندگان عشایری، در بین راه سوسنگرد و بستان بود. ویلسون می نویسد:

ما به همراه گروه شناسایی از انگلستان به فرماندهی سروان هنت مأموریت داشتیم که به سوی بستان برویم. در راه تپه های سنگی و رملی زیادی بود. در آن اثناء از حدود نیم مایلی، چشمم به جماعتی از عرب ها خورد که تعداد آنها بین دویست تا سیصد نفر بود، که از سوی هور می آمدند، و به طرف سوسنگرد در حرکت و بر یک خط پراکنده شده بودند. بعضی از آنها را دیدیم که به طرف تپه ها می رفتند. به نظر می رسید که هدف آنان بستن راه بر سر ما بود. همه آنان به استثنای دو نفر پیاده می رفتند. یکی از آن دو سوار، یک عالم دینی بود که عمامه سفید بر سر داشت. دیگری یکی از شیوخ بنی طرف به نام عاصی بود. وقتی نزدیک آنها شدم، او هم مرا شناخت، و ندا داد که آیا تو ویلسون نیستی؟ به او جواب دادم که بلی من ویلسون هستم. وی فوراً به جماعت همراه خود رو کرد، و فریادی زد. فریاد زدن او همان بود و تیراندازی آنها همان که مثل باران بر سر ما باریدن گرفت! در آن هنگام چاره ای جز سنگر گرفتن پشت تپه ها نداشتیم، و بالاخره از دست آنان جان سالم بدر بردیم، و به نیروهایمان پیوستیم.

۴. برخورد های خونین باغ سبھانی و تپه های امریبی

به دنبال نابودی شهر سوسنگرد توسط مهاجمین کینه جوی انگلیسی، عشایر بنی طرف برای وارد کردن ضربه بر نیروهای انگلیسی، دست به عملیات پارتیزانی زدند و در چندین نقطه از دشت آزادگان حماسه های افتخار آمیزی را آفریدند.

از جمله در منطقه ای به نام باغ سبھانی، و نیز در تپه های امریبی، بین سوسنگرد و بستان، آنها ضربات سختی بر نیروهای انگلیسی وارد ساختند. در این دو عملیات حدود ۱۷۵ نفر از عشایر مسلمان آن منطقه به شهادت رسیدند.

۵. مقاومت دلیرانه عشایر زرگان

نیروهای تازه نفس انگلیسی، پس از پایان حماسه المنیور، برای انتقام جویی از عشایر زرگان، عازم شمال اهواز شدند. قبيله زرگان در جریان جهاد علیه انگلیس و خزعل، فعالیت های زیادی انجام داده بودند. یکی از اقدامات آنان، انفجار لوله های نفت شرکت انگلیس بود. نیروهای خزعل، به فرماندهی برادرزاده اش شیخ حنضل، نیروهای انگلیسی

را همراهی می کردند.

همزمان با حرکت قوای انگلیس و شیخ خزعل به سوی محل تمرکز عشایر آن منطقه، «صَبَّحِم» فرزند «قَسْمَلِ زَرگانی» با گروهی از رزمندگان آن عشیره، برای بررسی وضعیت جنگی دشمن در حال گشت زنی در منطقه بود؛ درگیری سختی بین آنها و نیروهای دشمن واقع شد. در آن درگیری تعدادی از متجاوزین انگلیسی به هلاکت و جمعی از مردان رشید عشایری هم به شهادت رسیدند. به دنبال آن تهاجم، عشایر زرگان به رهبری قسملی مجبور به عقب نشینی به سوی اطراف شوشتر شدند.

انگلیسی ها با نقشه ای و با وساطت آل مبارک شیخ کویت، قسملی را نزد خزعل بردند و از آنجا به هندوستان و سپس سنگاپور تبعید کردند.

وی به مدت سه سال در تبعیدگاه سنگاپور، به همراه عده ای از رزمندگان مسلمان تنگستانی که در همان زمان علیه انگلیس قیام کرده بودند، باقی ماند.

پس از بازگشت از تبعیدگاه سنگاپور، دوباره به امر شیخ خزعل، او را به مدت شش ماه به کویت تبعید کردند؛ پس از برگشت وی به اهواز و سرنگونی خزعل و استقرار قوای نظامی دولت رضاخان در خوزستان، سرهنگ مصطفی خان فرمانده قشون اهواز، دستور بازداشت قسملی را صادر نمود. اما قسملی این بار برای نجات جان خویش به عراق رفت، و در آنجا متواری شد. پس از مدتی اقامت در عراق، تصمیم گرفت خود را به دولت مرکزی در تهران معرفی کند. قسملی پنج سال هم در تهران ماند.

سرانجام پس از سال ها تبعید، زندان و دربه دری، در دوران کهولت به اهواز بازگشت و بالاخره در سال ۱۳۱۲ش وفات یافت.

۶. توطئه انگلیس و خزعل علیه مردم شادگان

همان گونه که قبلاً شرح داده شد، مردم غیور شادگان که عمدتاً از عشایر کعب، مجدم، آلبوغیش، عساکره و خنافره بودند، به رهبری روحانی مبارز و سید جلیل القدری به نام سیدجابر بن سیدمشعل، علیه خزعل و انگلیس قیام کردند، و شهر شادگان را در هفتم اسفند ماه ۱۲۹۳ آزاد ساختند. پس از این واقعه و نیز حماسه المنیور، موقعیت شیخ خزعل و انگلیس به شدت متزلزل گردید.

اما پس از رسیدن نیروهای تازه نفس انگلیسی به فرماندهی ژنرال گورینچ به خوزستان و

تقویت خزعل، انگلیس تصمیم گرفت کار عشایر را یکسره کند. لذا سرپرسی سایکس، کمیسر عالی انگلیس در عراق، طی بیانیه ای خطاب به سران طایفه کعب هشدار داد بی طرف بمانند. وی در بیانیه اش چنین تهدید کرده بود:

فریب نخورید! اگر چه قبلاً شما را به راه باطل و گمراهی برده بودند نه راه حق و هدایت. و در پی آن، روستاهایتان را ترک گفتید، و به دشمنان بریتانیا ملحق شدید، در حالی که دولت ایران بی طرف است. بدانید که دولت بریتانیا جواب دشمنی را با دشمنی می دهد، و اسلحه برنده ای در اختیار دارد. و قطعاً شما را خواهد کوبید. پس این نصیحت را از یک ناصح بپذیرید، و خود را به مهلکه نیندازید. چرا که این کارها هیچ فایده ای ندارد.

به دنبال این تهدید، نیروهای خزعل با پشتیبانی انگلیس، مردم شادگان را محاصره کردند، و درگیری شدیدی بین نیروهای اسلام به فرماندهی سیدجابر و نیروهای کفر صورت گرفت. مردم شریف آن سامان تا آخرین لحظه به مقاومت ادامه دادند و شهدای زیادی را تقدیم اسلام نمودند.

شهدای آن واقعه در مقبره ای به نام «المدینه» در اطراف شادگان دفن شدند. بعدها مردم به عنوان تبرک و تیمن، اموات خود را در آن قبرستان به خاک می سپردند.

ج. مرحله سوم مقاومت: خروج نیروهای انگلیسی و قیام عشایر علیه مزدوران انگلیسی

پس از پایان مرحله دوم مقاومت، و سرکوب عشایر مجاهد، چه در سوسنگرد و شمال اهواز (زرگان)، و چه در شادگان، با توجه به گرفتار شدن انگلیس در عراق از یک سو، و لشکرکشی آنان به جنوب ایران و اشغال خلیج فارس، و مشغول شدن نیروهای اشغالگر به سرکوب مجاهدان تنگستانی از سوی دیگر، انگلیسی ها تدریجاً نیروهای خود را از خوزستان بیرون بردند.

آنان سرکوب بقایای مقاومت اسلامی را به خزعل سپرده بودند. تا این که سیاست آنها نسبت به خزعل تغییر کرد، و عمده هم خود را در حاکمیت بخشیدن به سلطه رضاخان پهلوی بر کل ایران معطوف کردند، و سرکوب هرگونه حرکت مخالف سیاست انگلیس را به او سپردند.

عشایر مجاهد خوزستانی در این مرحله، در مقابل مزدوران انگلیس اعم از خزعل و

رضاخان پهلوی، انتفاضه‌هایی داشتند که لازم است در اینجا مطرح گردد.

قبل از آن، لازم است به اقدام عده‌ای از علماء، خطبا و جمعی از سران عشایر، در راستای اطلاع‌رسانی به اقوام دیگر ایرانی و استمداد از آنان برای یاری رساندن به مجاهدان عشایر خوزستانی اشاره‌ای شود.

تجلی وفاق ملی در مهاجرت افشاگرانه علماء مجاهد و مبارزان خوزستانی به استان‌های اصفهان، فارس و چهارمحال و بختیاری به منظور ابلاغ پیام شهیدان و مجاهدان واقعه جهاد عشایر خوزستان به دیگر اقوام ایرانی، برخی از علمای آگاه و روشن بین آن دیار، با کمک جمعی از مبارزان حاضر در صحنه‌های قیام و جهاد علیه دشمنان دین، نقشی بارز و ستودنی ایفا نمودند.

آنان برای این کار دست به یک مهاجرت تاریخی به چند استان مجاور (اصفهان، فارس و چهارمحال و بختیاری) زدند، تا جنایت‌های انگلیس در منطقه را افشا کرده و از علماء و مردم آن استان‌ها برای یاری رساندن به عشایر خوزستان استمداد کنند. مهاجران افشاگر خوزستانی به هر شهر و روستا و هر ایل و قبیله‌ای که می‌رسیدند، با مردم آنجا گفتگو می‌کردند، و اخبار مربوط به جهاد را بازگو می‌نمودند، و از آنان استمداد می‌جستند.

مردمی که اخبار را می‌شنیدند، به شدت تحت تأثیر قرار می‌گرفتند، و وعده‌یاری و نصرت را به آنها می‌دادند، و در بعضی شهرها مانند اصفهان، بر اثر پیشگامی علماء بزرگ نظیر مرحوم آیت‌الله آقانو‌الله نجفی اصفهانی، آیت‌الله سده‌ای و دیگران، مقدمات بسیج مردم فراهم گردید، و مجاهدان اصفهانی آماده رفتن به جبهه‌های نبرد در خوزستان، برای پیکار علیه متجاوزان انگلیسی شدند.

ولی بر اثر عواملی - که بعداً توضیح داده خواهد شد - آن مجاهدان از نیمه راه برگشتند، و موفق به بسیج مجدد در آن برهه از زمان نشدند.

خلاصه، آن تلاش‌ها، اگر چه در کوتاه مدت ثمر نداد، و زمینه کمک مسلمانان دیگر شهرها به برادران خوزستانی فراهم نشد، اما این اثر را داشت که بستری مناسب برای مبارزات و نهضت‌های اسلامی بعدی علیه استعمار انگلیس ایجاد نمود، و صحنه‌ای به یادماندنی از وفاق ملی اقوام ایرانی را به نمایش گذاشت.

خاطرات مهاجر افشاگر حاج علوان شویکی

خاطرات مربوط به آن مهاجرت افشاگرانه، توسط یکی از آن مجاهدان مهاجر، به نام حاج علوان بن عبدالله شویکی، در ضمن کتابی تحت عنوان: «تاریخ کعب فی القبان و الفلاحیه» در تاریخ ۱۳۵۱ ه ق به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب همان گونه که از عنوانش پیداست، به زبان عربی است. لذا ما در این جا بعضی از قسمت های آن کتاب - مربوط به خاطرات مهاجرت - را با قدری تلخیص ترجمه می کنیم.

از آنجا که نویسنده آن خاطرات فردی ادیب، سخنور و مجاهد و حاضر در صحنه های جهاد و حرکت مهاجرت بود، و نوشته او یکی از اسناد نادر مکتوب باقیمانده از آن دوران می باشد، ارزش تاریخی خاصی دارد. اشغال خوزستان از سوی انگلیس، و مقاومت اسلامی عشایر در برابر آنها را به طور خلاصه که در آن کتاب ارزشمند ذکر شده است، می آوریم.

خلاصه ای از جریان اشغال خوزستان توسط انگلیس و مقاومت عشایر

وی می نویسد ارتش انگلیس در ماه رجب ۱۳۳۳ ق قلمروهای اسلامی ایران و عراق را اشغال نمود. پنج سال قبل از آن تاریخ، دولت بریتانیا به شیخ خزعل وعده داده بود که هرگاه کشور اسلامی را اشغال و به اهداف خود در عراق و تسلط بر عتبات عالیه رسید، استقلال (خوزستان) را در برابر دولت اثنی عشری ایرانی به وی بدهد.

وی به این وعده شوم راضی شده بود. لذا در آن سال نیروهای انگلیسی با کشتی ها و ناوهای بسیار بزرگ جنگی وارد منطقه شده، و جنایت های زیادی را نسبت به اسلام و مسلمین مرتکب شدند. در مقابل آن اشغالگران، علماء دین دستور دفاع از ثغور مسلمین را صادر نمودند.

اولین پرچمی که برای جهاد در منطقه شادگان برافراشته شد، پرچم سید جلیل القدر صاحب رأی نافذ و شیر غرّان میدان جنگ، مولای ما سیدجابر فرزند سیدمشعل موسوی آل بوشوکه بود. به دنبال او دیگر پرچم ها یکی پس از دیگری بیرون آمدند.

مجاهدان در منطقه جراحی در محلی به نام «غریبه» اردو زدند. تعداد خیمه ها و چادرهایی که زده شد، بسیار بود و مردان زیادی به اشتیاق جهاد، همانند اشتیاق شتران تشنه به آب، در آن چادرها قرار گرفتند.

در بین آنان، علماء، سادات و سران حمایل کعب بودند. در آن هنگام شیخ عبود بن شیخ محمدالسرتیپ، به همراه فرزندان، و شیخ المشایخ، شیخ عبدالحسن خان و برادران و غلامانش آمدند، و در کنار ما، در غُریبه چادر زدند. منازل آنان در آن زمان در رامهرمز بود. شیخ خزعل که از جریان بسیج مردم باخبر شد، ارتش خود را برای رویارویی با مجاهدان کعب، علماء و سادات فلاحیه روانه منطقه کرد. در آن هنگام عالم مجاهد و روحانی جلیل القدر مرحوم سیدعباس، به همراه عده قلیلی از مردان در شادگان بودند.

وقتی نیروهای شیخ خزعل رسیدند، جنگ بین آنان و مجاهدان از اول طلوع آفتاب آغاز شد و ارتش خزعل منزل سیدعباس مجاهد را محاصره نمود. همین که خبر آن تهاجم به سمع مجاهدان مستقر در غُریبه رسید، به سرعت به سوی شادگان شتافتند.

مجاهدان با شور وصف ناپذیری که گویا به حجله گاه می رفتند، به میدان جنگ شتافتند، و درگیری سختی بین مجاهدین و نیروهای خزعل صورت گرفت، که به شکست نیروهای خزعل انجامید. آنان در حالی که کشتگان زیادی را به جای گذاشتند، صحنه جنگ را ترک و به سوی منطقه «مارد» عقب نشینی کردند.

خزعل برای ایجاد رخنه در جبهه شادگان چاره را در تطیع بعضی از اشخاص، و دادن اموال فراوان به آنان جهت خیانت به اردوگاه مجاهدین دید. سرانجام نیروهای خزعل پس از ایجاد رخنه در صفوف مجاهدین و سازماندهی مجدد از سه محور به سوی شادگان حمله بردند.

محول اول: خور فلاحیه

محور دوم: «شاخن» (رودخانه شادگان)

محور سوم: از کارون تا خزعلیه

از طرف دیگر، گروهی از مجاهدان در شادگان مستقر بودند، و بعضی از آنان در منطقه اوشار و جماعتی در شاخه. دسته چهارم در منطقه آل بونعیم بودند.

در جریان درگیری بین نیروهای خزعل و مجاهدان، افراد خائن دست به عقب نشینی زدند؛ اما مجاهدان حقیقی و وفادار به اسلام ایستادگی کردند، و جنگ سختی بین آنان و نیروهای خزعل در گرفت. بالاخره به سبب کمی تعداد مهاجرین و زیادی دشمن، مجاهدین شکست خوردند؛ دار و دسته خزعل شادگان را اشغال نمودند، و اموال مردم را به غارت بردند، و اشخاص سرشناسی را به رامهرمز تبعید کردند. از جمله آنان حضرت سید بزرگوار

سید جابر، و عالم فاضل سید عباس مجاهد و عالم کامل شیخ عبدالرضا، و فاضل بزرگوار شیخ حسین بندری، ادیب نامور شیخ موسی عصامی، عالم جلیل القدر شیخ محمد نجفی و همگی سادات محترم آل بوشوکه، و عده زیادی از مجاهدان کعب و دیگر قبایل عرب از قبیل اماره و شریفات بودند.

در همان زمان مجتهد بزرگوار و فاضل یگانه آن عصر، عالم شجاع جناب حجت الاسلام سید عیسی آل کمال الدین، که در ناصریه اهواز ساکن بود نیز به رامهرمز تبعید گشته بود. زیرا آن عالم بزرگ در جریان واقعه غدیر الدعی (۱۵ کیلومتری غرب اهواز) همراه مجاهدین اسلام بود و سید محمد یزدی آقازاده آیت الله سید کاظم، و نیز شیخ مهدی خالصی و شیخ علی قطیفی و نیروهای بنی طرف و بعضی از طوایف عراقی در آن منطقه بودند. اینان با نیروهای انگلیسی با رشادت تمام جنگیدند.

انگلیسی ها که با توپ خانه، قبل از برآمدن آفتاب تهاجم خود را بر عشایر آن سامان (غدیر الدعی) شروع کردند، مسلمانان همانند شیران بر آنها شوریدند.

نیروهای بنی طرف پیشگام آن صحنه بودند و درگیری سختی با انگلیسی ها داشتند، و هنگامه ای در آن زمان ایجاد شد. به طوری که گویا آسمانی دیگر از غبار و دود منطقه را دربرگرفت. بر اثر چالاکی و ایثار بی نظیر آن عشایر، انگلیسی ها ناچار به عقب نشینی تا امانیه اهواز شدند و سواران عرب آنها را تا رودخانه کارون تعقیب نمودند. در آن بحبوحه درگیری، خبر از شکست جبهه اسلام در شعبیه عراق به مجاهدین ما در غدیر الدعی رسید. لذا سربازان ترک و طوایف عراقی و نیز علمایی که از عراق آمده بودند، به سوی شعبیه رفتند، و مجاهدین خوزستانی تنها ماندند.

تبعید آیت الله سید عیسی آل کمال الدین به رامهرمز و طرح نقشه مهاجرت

در پی حوادث واقعه غدیر الدعی، و تسلط انگلیس بر اهواز، آیت الله سید عیسی آل کمال الدین از سوی اشغالگران به رامهرمز تبعید گردید. در این تبعیدگاه این عالم بزرگ با عده ای از مبارزین تبعیدی نقشه ادامه جنگ بر علیه انگلیس را در میان گذاشت.

وی به ما گفت: دست کشیدن از جهاد جایز نیست و باید دست به کار شد. هفت نفر از مجاهدان شجاع که هیچ هراسی از مرگ نداشتند، و دارای دل هایی خالص و نیت هایی پاک بودند ندای آن روحانی مجاهد را لبیک گفتند.

آن هفت نفر عبارت بودند از: ۱. شیخ المشایخ شیخ عبدالحسن خان ۲. برادر وی شیخ عبدالحسین ۳. عموزاده اش مبادر فرزند شیخ سلمان ۴. حاج علوان فرزند ملاعبدالله شویکی ۵. عبدالمشایخ خضیر بن یاقوت ۶. میرزا حسن فرزند محمد قندهاری معروف به بهبهانی ۷. میرزا عبدالله بن میرزا اسماعیل طهرانی.

ما با یکدیگر پیمان بستیم، که در راه یاری مجاهدان و دفاع از مرزهای کشور اسلامی با خون و دست و زبان جهاد کنیم و پیام مجاهدین را به شهرهای مختلف کشور ایران برسانیم و در هر شهری پس از شهری دیگر فریاد کنیم و جنایت های انگلیس را نسبت به مسلمانان خوزستانی در بین مسلمانان دیگر شهرها افشا سازیم.

حرکت به سوی مناطق بختیاری

به دنبال آن پیمان (مهاجرت و افشاگری)، در تاریخ هجدهم ماه رمضان سال ۱۳۳۳ق بر اسب های خود سوار شدیم و حرکت خود را از منطقه «باسطیه» که از نواحی رامهرمز بود، آغاز کردیم. وقتی به شهر رامهرمز رسیدیم، به تلگراف خانه رفتیم، و سراغ خوانین بختیاری را گرفتیم. به ما گفته شد که همگی در اصفهان هستند.

حرکت به سوی اصفهان

وقتی متوجه شدیم که خوانین بختیاری در اصفهان به سر می برند، تصمیم گرفتیم که راهی اصفهان شویم. در راه به شهرها و روستاهای زیادی رفتیم. و جریانات جهاد را بازگو کردیم و مسلمانان را به یاری مجاهدین دعوت نمودیم.

دیدار با ایل های بهمئی و چهارلنگ و ممینی

در منطقه صرطه که مزارع گندم و باغ هایی زیاد داشت، بر منزل کل محمد کمایی بهمئی وارد شدیم. پس از آن [از] راه کوهستان به ناحیه خیجه رسیدیم و وارد منزل ملارضایی کمایی بهمئی شدیم. آن منطقه مرز بین رامهرمز و طوایف جانکی بود. آن گاه به سوی می داود رفتیم و شب را در منزل ملاخلیل جانکی بسر بردیم. از آنجا راهی مهداوه شدیم، و به منزل ملاغریب ممینی رفتیم. وی در سرزمین گچ ساکن بود.

حوالی غروب روز بعد به منطقه چهارلنگ منقون رسیدیم. رئیس آنها محمدحسین

چهارلنگی بود. شب را نزد کاید یحیی چهارلنگی گذرانیدیم.

حرکت به سوی باغ ملک و دیدار با طوایف جانکی، چهارلنگ و زنگنه

از منطقه چهارلنگ به سوی باغ ملک رفتیم و نزد رئیس طایفه زنگنه الله کرم بیگ وارد شدیم. از رودخانه آن جا گذشتیم، و حوالی غروب به قلعه تل منطقه بختیاری ها رسیدیم. نزد اسکندرخان فرزند خداکرم خان وارد شدیم. وی از ما به گرمی استقبال کرد. در آن وقت این شخص رئیس طایفه چهارلنگ و طوایف جانکی بود. گفته می شد که آن طوایف دوازده هزار مرد جنگی دارا هستند.

پس از آن بر منزل برادرش اقبال نظام وارد شدیم. این شخص که اشتیاق زیادی به جهاد داشت، احترام شایانی از ما به عمل آورد. حدود نه روز در ضیافت اسکندرخان و برادرش ماندیم. آن ها به ما گفتند که قرار است عده ای از مجاهدان اصفهان تحت سرپرستی علما راهی خوزستان شوند تا به یاری برادران مسلمان خوزستانی بر علیه انگلیس بشتابند.

حرکت به سوی ایل دینارونی و منطقه ایذه (مال امیر)

صبح گاهان از قلعه تل حرکت کردیم و بعد از ظهر به منطقه مال امیر رسیدیم. وارد بر باغ ملاعبدالله فرزند ملاآغا آل محمود مهرعلی خانی شدیم. سران آن منطقه زیاد بودند و به آنها دینارونی می گفتند.

آن شب در ضیافت رئیس آنها فرج الله فرزند آقااسدالله دینارونی بودیم. روز بعد، از آنجا به همراه ۸ نفر از مردان آن سامان که به عنوان راهنما با ما آمده بودند، رفتیم. آنان وقتی ما را به مقصد رساندند، برگشتند. ما هم به حرکت خود ادامه دادیم، تا این که به پل کارون رسیدیم. این پل را انگلیسی ها ساخته بودند. آن شب را در کاروانسرای آنجا گذرانیدیم.

ادامه حرکت در مناطق بختیاری

صبح روز بعد، از راه کوهستانی صعب العبور به راه افتادیم و به منطقه دهدز رسیدیم. از آنجا هم حرکت نموده و به پل دوم که بر رودخانه بازفت بود، رسیدیم. از آنجا راهی منطقه شلیل شدیم. رودخانه بازفت به رودخانه کارون می ریزد. بعد از حرکت از آنجا، از منطقه

سرخون گذشتیم و به محله گندمکار رسیدیم.

مردمان لر، در آن منطقه به صورت چادرنشینی زندگی می کردند. پس از آن به ناحیه دپولون که ساحل کارون بود رسیدیم و از نهر سبزکو رد شدیم. این نهر در کنار کوه خضر بود و اراضی ییلاق آنجا را مشروب می ساخت.

پس از آن به محله سادات سیدصالح رسیدیم، که در فصل بهاری به اطراف کوه رفته بودند. شب را نزد آنها گذراندیم. قبل از طلوع فجر به سوی منطقه ناعون مقر حکومت منتظم الدوله فرزند سرداراسعد بختیاری رهسپار شدیم. موقع طلوع آفتاب از آنجا حرکت کردیم و در راه کوهستان دچار سرمای شدید شدیم. چون در آن هنگام اول برج سنبله بود.

دیدار با سران بختیاری

همچنان به حرکت خود ادامه داده تا این که به منطقه سیلگون رسیدیم. در آنجا مختار فرزند اکرم آقا بختیاری و «احمد خسرویه» ساکن بودند. در ضیافت آنان اندکی ماندیم. بعد از ظهر به ملاقات سران بختیاری، وزراء و کاتبان و اشراف آنان رفتیم. روز دوم همه خوانین بختیاری به دیدار ما آمدند. آنان عبارت بودند از: سردارمحتشم و سردارفاتح فرزندان حاج ایل خانی، امیرجنگ و سالارمعظم فرزندان سرداراسعد، شهاب السلطنه و حسام نظام فرزندان عباس قلی، صارم الدوله الیاس خان فرزند سالارظفر، به همراه وزراء آنها یعنی: حاج ابوالفتح، ارشدالدوله، حاج عبدالکریم، آقاداود، شجاع نظام، امیرخون، حاج اسکندر و کاتبان آنها از قبیل: میرزامنصور، میرزایدالله، میرزامحمد، میرزاآقااحمد، حاج خلیل خان، میرزاعبدالعباس و میرزاعبدالغفور.

سخنان سردارمحتشم و آیت الله سیدعیسی کمال الدین

سردارمحتشم آغاز به سخن نمود و گفت:

ای سید بزرگوار، ای صاحب فخر اصیل، مولای ما سیدعیسی! و ای شیخ المشایخ، و ای مردان بزرگوار چه چیزی باعث آمدن شما به این منطقه و طی کردن راه های سنگلاخ و صعب العبور کوهستانی شده است؟ یقیناً شما برای امر بسیار بزرگی آمده اید.

آیت الله سیدعیسی در جواب فرمود: «آری ما برای امر بسیار بزرگی آمده ایم، که نزدیک است آسمان ها از هول عظمت آن شکافته گردد، و در زمین شکاف حاصل آید و کوه ها از

هم بپاشد! ای مردم، خداوند زمین را گستراند، و در آن مردمان را آفرید، و انبیاء را برای رعایت مصالح آنان فرستاد، و آنها را امر به معروف و نهی از منکر کردند، و به نماز، زکات و روزه داری دعوت نمودند. تا این که با ارسال محمد(ص) نبوت به وسیله او ختم گردید و دینش همه ادیان را منسوخ نمود و خداوند ائمه را بعد از پیامبر(ص) معین فرمود. تا غیبت امام زمان(عج) «ائمه(علیهم السلام) همه مسائل را برای مردم آشکار نمودند و در عصر غیبت امام زمان(عج) علماء امت زعامت مسلمین را در دست دارند. در روایت صحیحی آمده است که پیامبر(ص) فرمود: علماء امت من همانند انبیاء بنی اسرائیل اند. در این زمان بسیاری از مردم از حضرت حجت الاسلام آیت الله العظمی سید کاظم طباطبایی یزدی تقلید می کنند. ایشان در کتاب عروها لوثقی می فرماید:

دفع کافران از قلمرو مسلمانان واجب است». شما ای مردم شیعه مذهب و مخلص، اگر آنچه را که کافران با مسلمانان انجام داده اند، دیده بودید، دلهایتان خون می شد! ما به سوی شما آمده ایم تا فریاد مددطلبی آن مظلومان را به شما برسانیم.

اینک بگوئید که نظر شما چیست؟.

خوانین در جواب گفتند:

این امری است که همه شهرها به عنوان جهاد در راه آن حرکت کرده اند و ما منتظر اوامر دولت مرکزی هستیم. در بین مردم شایع شده است که دولت ما برای یاری مسلمانان حرکت نموده و نیز شما را آگاه می کنیم که مردم اصفهان برای جهاد به هیجان افتاده اند.

حرکت آیت الله سیدعیسی به سوی منطقه قشقایی (فارس)

بالاخره در آن سامان حدود هشت شبانه روز نزد برادران بختیاری، محترم و معزز بودیم. از آنجا مولای ما سیدعیسی و میرزا حسن و میرزا عبدالله و خادم سیدعیسی از ما جدا شدند. آنها برای رساندن فریاد مظلومانه مردم خوزستان به منطقه قشقایی و دعوت مردم آنجا به جهاد بر علیه انگلیس، راهی آن منطقه شدند. و با صولت الدوله رئیس طایفه قشقایی ملاقات نمودند.

حرکت بقیه افراد گروه به سوی اصفهان

بقیه افراد گروه که عبارت بودند از: شیخ المشایخ شیخ عبدالحسن و برادر وی

شیخ عبدالحسین و نیز مبادر و حاج علوان شویکی راهی اصفهان شدند.

در موقع چاشتگاه از منطقه «سیلگون» حرکت کردیم و به منطقه ای به نام «گروا» رسیدیم. از آنجا به ناحیه «خراجی» رفتیم و از رودخانه آنجا گذشتیم و نزد «کل حسین خراجی» رئیس آن منطقه بختیاری فرود آمدیم. پس از آن به «شمس آباد» رفتیم که «یوسف خان امیرمجاهد» رئیس اتحاد آنجا بود. از آنجا به «قهوی رخ» که منطقه «سرداراسعد» بود، رفتیم و بر منزل «عزیزالله» وارد شدیم.

حرکت به سوی چهارمحال و بختیاری

پس از طی چند منزل و گذشتن از مرکز ژاندارمری آنجا، به منطقه آباد «شیخ علی» رسیدیم و در قصر «امیرمجاهد» بیتوته نمودیم.

حرکت به سوی اصفهان

پس از طی نمودن منازل زیاد به حومه اصفهان رسیدیم. در آنجا سراغ «سردار جنگ» را گرفتیم. به ما گفتند که وی در ناحیه «کلادون» است. لذا به سوی آن ناحیه رفتیم، و مورد اکرام و احترام وی قرار گرفتیم. وی در کاخ مجلل خود به ضیافت ما پرداخت. نزد وی به مدت سه شبانه روز ماندیم. پس از آن به سوی اصفهان روانه شدیم.

قبل از ما، سیدعیسی کمال الدین به اصفهان رسیده بود. وی پس از دیدار با سران قشقایی و گرفتن وعده یاری از صولت الدوله به اصفهان آمده بود. صولت الدوله به آنها گفته بود: چنانچه علماء و سادات حرکت کنند من هم به یاری شما خواهم شتافت.

ورود به منزل آیت الله آقانورالله نجفی اصفهانی

در اصفهان به منزل عالم بزرگ اصفهان، حجت الاسلام محیی الشریعه، وحید عصر، فرید دهر، خطیب خطیبان، فقیه فقیهان، نابغه عظیم الشأن دوران، قطب آن سامان، جامع معقول و منقول و مدرس خارج فقه و اصول، آیت الله حاج شیخ نورالله وارد شدیم. آن حضرت با احترام شایان و تکریم فراوان از ما استقبال نمود. از اوضاع و احوال مسلمانان و این که کافران چه جنایت هایی را انجام دادند، سئوال فرمود. ما هم تمامی جریانات را شرح دادیم، که حاج شیخ به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و اشک فراوان ریخت و فرمود: «اگر خداوند

تقدیر فرماید و روزگار یاری دهد یقیناً به نصرت اسلام خواهیم شتافت». وی با همت عالی خود حرکت را از همان لحظه آغاز کرد، در همان ساعت، نامه ها و تلگراف های زیادی به دولت، وزراء، خوانین ساکن در تهران نوشت و آنها را به یاری اسلام و دفاع از ثغور مسلمانان دعوت نمود.

همانگی علماء اصفهان با آیت الله آقانوورالله و تشکیل مجالس خطابه و دعوت به جهاد در مساجد و منازل علماء

علماء و سادات و اجله اصفهان با آیت الله آقانوورالله نجفی اصفهانی هم نوا شدند. در مدتی که آنجا ماندیم، هر روز مجلسی در یکی از بیوت بزرگان آن سامان جهت ایجاد وحدت برای یاری مسلمانان و بررسی راه های کمک به مجاهدان تشکیل می شد. در همان زمان اخبار مربوط به جهاد مردم عراق به رهبری علماء علیه کفار می رسید. برای همه معلوم بود که مسلمانان در شدت تنگی و سختی به سر می برند. لذا مردم آنجا آرزو می کردند که به جبهه جهاد بروند، تا شریک مجاهدان در ثواب جزیل نزد پروردگار جلیل باشند.

اولین مجلس اتحاد در منزل حاج میرزامحمود شیرازی

در اولین روز آن برنامه، مجلس اتحاد در منزل حاج میرزامحمود شیرازی تشکیل گردید. وی طی خطابه ای که ایراد نمود، به موعظه کردن مردم با آیات و روایات مربوط به جهاد پرداخت و مردم را به رفتن به جهاد تشویق نمود و گفت: «من اینک خود را آماده ساختم که به جبهه جهاد بروم. آیا کسی از شما اعلام آمادگی می کند؟».

همه علماء و سادات و مردم با فریاد و گریه احساسی، آمادگی خود را اعلام داشتند. در آن حال، نامه هایی را که علماء و سران طایفه کعب (از خوزستان) نوشته بودند، و با خود آورده بودیم درآوردیم. در آن نامه ها اوضاع مردم خوزستان و جنایت هایی که انگلیسی ها روا داشته بودند، از قبیل کشتن مردان و غارت اموال تشریح شده بود. آن نامه ها را آقای شیخ حبیب الله محرر برای مردم خواند. بر اثر شنیدن مطالب آن نامه ها، گریه شدید حضار بلند شد.

دومین مجلس در منزل آیت الله کرباسی

در دومین روز، مجلس اتحاد در منزل حضرت آقای شیخ کرباسی منعقد گردید. آن

شیخ خطبه ای غرّا در امر جهاد ایراد نمود. پس از او آیت الله سیدعیسی آل کمال الدین به سخنرانی پرداخت. آن گاه شیخ محمد نوری سخنرانی نمود. این شخص را علمای نجف به سوی مسلمین هند فرستاده بودند، تا مسلمانان هند را از کمک کردن به انگلستان باز دارد. انگلیسی ها از نقشه او آگاه شدند، لذا وی از هند به بوشهر گریخته، و از آنجا به اصفهان آمده بود. در آن روز، وی سخنرانی بی نظیری ایراد کرد و همه را تحت تأثیر قرار داد.

سومین مجلس در منزل سیدمحمدعلی مدرس

در سومین روز، مجلس اتحاد در منزل سیدمحمدعلی مدرس تشکیل شد. سید مدرس خطبه ای غرّا ایراد کرد.

چهارمین مجلس در منزل حاج محمدحسین کازرونی

در چهارمین روز مردم نزد رئیس شرکت اسلامیّه، حاج محمدحسین کازرونی گردهم آمدند. در آن مجلس همه خوانین بختیاری که در اصفهان بودند، حاضر شدند و قیل و قال زیاد گردید. بعضی از علماء و سادات با غلظت و شدت در امر جهاد به سخنرانی پرداختند. ولی خوانین به احترام علماء سخنی نگفتند.

پنجمین مجلس در منزل آیت الله فشارکی

روز پنجم در منزل عالم بزرگ، آقای فشارکی جلسه اتحاد تشکیل شد.

ششمین مجلس در منزل آیت الله سیدالعراقین

روز ششم در منزل فاضل سیداحمد سیدالعراقین مجلس تشکیل گردید.

هفتمین مجلس در منزل آیت الله سیداحمد دولت آبادی

روز هفتم در منزل علامه کامل سیداحمد دولت آبادی برقرار گردید. آن سید بزرگوار سخنرانی ای را که تا آن روز همانند آن نشنیده بودیم، ایراد نمود و حاضران را به شرکت در امر جهاد دعوت کرد و گفت: «بالعجب از امت اسلام! چگونه نسبت به حرمت اسلام بی تفاوت می ماند؟»

هشتمین مجلس در منزل آیت الله سدهی و نگارش اعلامیه های جهاد

روز هشتم در منزل آقای سدهی جلسه برقرار گردید. آقای سدهی خطبه ای بی نظیر ایراد کرد و همه را منقلب ساخت. علماء در آن مجلس اعلامیه هایی را مرقوم داشتند که حکم دفاع و جهاد بر همه مسلمانان واجب است.

آن اعلامیه ها را بین ولایات و ایلات منتشر کردند و به اطراف اصفهان نامه هایی ارسال کردند که خود را برای رفتن به جهاد آماده نمایند.

اجتماع عمومی در مسجد شاه

پس از آن، مقدمات اجتماع عمومی علماء، سادات، طلاب و مردم خاص و عام در مسجد شاه مهیا گردید. به طوری که در مسجد، جای خالی نماند. در بین آنان هرج و مرج و قیل و قال صورت گرفت. در آن بین سیدعیسی آل کمال الدین ایستاده سخنرانی پرشوری ایراد نمود. بعد از او میرزامحمود شیرازی به سخن پرداخت. آنگاه میرزامحمد فرزند شیخ عبدالحسین نوری نجفی خطبه راند. و همگی آنان پیرامون جهاد مطالب حماسی ایراد نمودند، و مردم را به جهاد دعوت کردند. بعد از آنها سید فاضل سیدعلی نجف آبادی خطبه ای گرم ایراد نمود و همه حاضران را منقلب و همه را مشتاق رفتن به جهاد ساخت.

در آن مجلس، حکم جهاد و لزوم تهیه مقدمات لازم و استحکامات ضروری برای آن خوانده شد و از مردم خواسته شد که آموزش نظامی (مشق جنگی) ببینند.

آموزش و مانور نظامی در اصفهان

روز بعد که صف مشق تشکیل گردید، در رأس آن سیدعیسی و شیخ المشایخ و شیخ عبدالحسین و حاج علوان شویکی ایستادند. و به دنبال آنها بقیه مردم در حالی که اسلحه به دست گرفته بودند و با همت های قوی که داشتند اهالی اصفهان را به تحسین واداشتند.

تشکیل مجالس در جاهای مختلف اصفهان

در آن فاصله مجالس اتحاد به صورت فراوان تشکیل شد و خطبا به ایراد سخنرانی پرداختند.

اجتماع عمومی در مسجد نو و برخورد با کنسول های انگلیس و فرانسه

تا این که در یک روز، اجتماع عمومی مردم در مسجد نو برقرار شد. سید فاضل و شجاع سید میرعلی سدهی بر آن مجلس وارد شد، و خطبه ای غراء ایراد نمود. در آن مجلس مردم فریاد می زدند که باید کنسول های انگلیس، فرانسه و روسیه را مورد حمله قرار دهیم. اما شیخ نورالله فرمود: «ابتدا باید دنبال آنها بفرستیم که از اصفهان خارج شوند، چنان چه بیرون نرفتند، بر آنها حمله ببرید». در پی آن دستور، به آنان پیغام فرستاده شد. آنها هم به استثنای کنسول انگلیس از شهر بیرون رفتند. کنسول انگلیس به مدت دو روز برای انجام کارهایش ماند. پس از آن به باغات خارج اصفهان رفت. پس از آن پنج نفر از مسلمانان به قصد کشتنش او را تعقیب نمودند. به سوی او تیراندازی کردند و یک نفر هندی همراه او را کشتند و خود کنسول را زخمی نمودند.

ملاقات مهاجرین خوزستان با کنسول آلمان در اصفهان

در اصفهان کنسول آلمان و نیز کنسول ترک باقی ماندند. در یکی از روزها شیخ المشایخ و حاج علوان جهت ملاقات با کنسول آلمان به محل اقامتش رفتند. وقتی در مجلس او نشستیم از ما سؤال کرد که شما از کدام یک از مناطق عربی هستید؟

به او گفتیم که ما از مجاهدان کعب، اهل فلاحیه، از استان خوزستان هستیم. وی آن گاه نقشه ای را بیرون آورد و به آن نگاهی کرد و گفت: «بلی؛ فلاحیه همان دورق است».

در آن جلسه، موقعیت و قدرت آلمان و عثمانی را برای ما تشریح کرد، و گفت: «از این شهر بیرون نروید. مقدمات در حال فراهم شدن است و برای بازگشت عجله نکنید چرا که عجله مذموم است و صبر کلید پیروزی است».

آن گاه عکس هایی از ما گرفت و آنها را برای پادشاه آلمان در برلن فرستاد. در نزدیکی کنسولگری آلمان، کنسولگری عثمانی قرار داشت. کنسول آلمانی گفت: «از شهر بیرون نروید، تا به دیدار ضرغام السلطنه حاج ابراهیم خان بروم و بعد از هفت روز به سوی شما بازمی گردم». پس از آن با وی خداحافظی کردیم و رفتیم.

تجمع در مسجد نو

در روزی که تجمع در مسجد نو صورت گرفت، تعداد پنج هزار نفر آماده شدند.

حاج شیخ نورالله و سیدعیسی کمال الدین و شیخ محمد نوری در آن مجلس سخنرانی کردند. آنگاه این بزرگان به حاج علوان شویکی امر فرمودند تا سخنرانی کند. وی بر فراز منبر رفت، و پس از حمد و ثنا گفت: «ای مردم! ما نزد شما آمده ایم تا فریاد استغاثه مسلمانان را به شما برسانیم». و پس از ذکر آیاتی چند درباره جهاد گفت:

ای مردم! من در ارتش شیخ خزعل در مکانی به نام «مارد» بودم، که نامه های علمایی که در غدیر الدعی بودند به من رسید. من که با مجاهدان پیمان بسته بودم، آن نامه را بین سران ارتش شیخ خزعل توزیع کردم. در یکی از آن نامه ها آمده است که انگلیسی ها سوگند یاد کرده اند که چنان چه بر سرزمین عراق مسلط شوند، عتبات را منهدم نمایند، و آنچه که در درون آنها از ذخایر وجود دارد، غارت کنند، آنگاه به مکه روند و آن را نابود سازند، پس از آن به مدینه بروند و آن جا را منهدم کنند و استخوان های رسول خدا(ص) را از قبرش بیرون آورند و به لندن بفرستند.

ای بندگان خدا! چگونه در این صورت ساکت می نشینید، و به این کارها رضایت می دهید! وقتی که شویکی این سخنان را گفت، فریاد مجاهدان همراه با گریه ها و ضجه های آنها بلند شد و گفتند: هرگز! سکوت بر ما روا نیست و باید برای جهاد بپا خیزیم.

تجمع در کاخ امیرمجاهد

روزی دیگر، مجلس اتحاد در کاخ امیرمجاهد در اصفهان منعقد شد که در آن همه علماء و سادات حضور به هم رساندند، و در آنجا پیرامون تهیه مقدمات و برنامه رفتن به جهاد مذاکره نمودند. در نتیجه رأی همگی بر این تعلق گرفت که در تخت پولاد جمع شوند، و مجاهدان را در آنجا حاضر نمودند.

تجمع نزد حاکم اصفهان در چهلستون

روزی دیگر اجتماع آن اشخاص نزد سردار اشجع حاکم اصفهان در چهل ستون صورت گرفت.

ملاقات با کنسول آلمان

برای بار دوم که به دیدار کنسول آلمان رفتیم، با یکی از سران آلمانی که در جنگ شعیبه

شرکت کرده بود، دیدار داشتیم. آن شخص که به عربی فصیح تکلم می کرد، گفت: «از این شهر بیرون نروید. زیرا ما دارای ارکان جنگی هستیم که به استعداد کامل خواهند آمد، و جلسه ای برای بررسی مسئله جنگ تشکیل خواهیم داد. اگر با محکم کاری بخواهید به هدف برسید، نباید عجله داشته باشید».

دیدار با امیرمجاهد در چهارباغ

روزی دیگر به منزل امیرمجاهد در چهارباغ اصفهان رفتیم، و مذاکره طولانی بین ما و او صورت گرفت. وی گفت: «به خدا قسم که اگر یکی از خوانین با من موافقت کند، زمین را بر کافران زیر و رو خواهم کرد. شما گمان نبرید که من خواهان ضعف مسلمین و قدرتمندی دشمن هستم و سخنی نگویم که من از آن دورم و دلم به آن تمایلی ندارد». ما از سخنان وی خرسند شده و از آنجا بیرون رفتیم.

در همان روز به مدرسه ای که شاه عباس در چهارباغ ساخته بود، رفتیم. تاریخ تأسیس آن در سال ۱۱۱۲ هجری بوده و تا این زمان (سال ۱۳۳۳) هیچ چیزی از آن تغییر پیدا نکرده بود.

دیدار با سردار اشرف

در ایام اقامت در اصفهان، روزی بر سردار اشرف، برادر سردار اشجع وارد شدیم. وی به ما گفت: «همه خوانین بختیاری خواهان دفع کفار از مرزهای اسلامی هستند و از کسی که آنها را وارد خلیج ساخته بود نفرت دارند. از خوانین بختیاری، سردار محتشم و امیرمجاهد طرفدار شیخ خزعل هستند؛ پس گفتار آنها را باور نکنید. زیرا شکم هایشان از رشوه های انگلیس و شیخ خزعل مملو شده است. ولی بدانید که همه نیروهای نظمی اصفهان طرفدار اسلام و هواخواه مجاهدان هستند و خواهان حرکت به سوی جهادند».

دیدار با سردار جنگ

در روزی دیگر نزد سردار جنگ رفتیم. وی به ما گفت: «پایگاه شما در بین مردم به شدت قوی است، پس عجله نکنید، تا پشیمان نشوند. من به سوی طهران می روم تا نزد دولت از شما پشتیبانی کنم. بدانید که معلوم نیست بار دیگر مانند این مرتبه زمینه ای مناسب برای پیشبرد هدف شما آماده گردد».

تجمع عظیم مردمی در مسجدشاه

بالاخره اجتماع عظیم مردمی در مسجد شاه صورت گرفت و مجاهدان فراوانی در آن مسجد شرکت نموده، خطیبان داد سخن داده و شعارها بلند گردید. پس از آن که آرامش بر مجلس مستولی شد، سید میرعلی سدهی در یک طرف مجلس و عالم بزرگ، آقای فشارکی در طرف دیگر به سخنرانی پرداختند و گفتند: «تجمع فردا در تخت پولاد خواهد بود. هر کس بنای رفتن به جبهه جنگ دارد، در آنجا حاضر شود».

فاصله تخت پولاد تا اصفهان در حدود یک فرسخ بود.

تجمع مجاهدان در تخت پولاد

روز بعد علما و سادات در تخت پولاد حضور به هم رساندند. عالم فاضل سید ابوالقاسم دهکردی هم بدانجا رسید و ایراد سخن نمود و مجاهدان را بر امر جهاد تشویق کرد. مجاهدان به مدت سه روز در تخت پولاد ماندند. در روز چهارم میر سیدعلی سدهی گفت: «امروز من عازم حرکت به سوی جهاد هستم. یا به سوی بندقیل می روم، و یا به طرف بوشهر. پس هر کس خواهان حرکت است، بسم الله».

حرکت مجاهدان به رهبری میر سیدعلی سدهی

در آن روز (چهارم) میر سیدعلی سدهی از تخت پولاد حرکت کرد و در حدود چهارصد نفر سواره به دنبال او به راه افتادند. در منزلی به نام «دسگرد» که با تخت پولاد یک فرسخ فاصله داشت، اردو زدند. در آن منزل مدتی ماندند، تا بقیه مجاهدان بپیوندند. از سوی دیگر عالمی که نقطه دایره علم و دریای فقاقت و حلم بود، یعنی آیت الله حاج شیخ نورالله مردم را به حرکت به طرف جهاد تشویق می کرد، و مردم گروه گروه به سوی مجاهدان حرکت می کردند. میر سیدعلی سدهی یک شبانه روز در دستگرد ماند و از آنجا به سوی دورچه [= درچه] حرکت کرد. در آن محل مجاهدان زیادی به او پیوستند. پس از یک شبانه روز توقف در دورچه، راهی «پوروگون» شدند، و گروهی دیگر از مجاهدان به او پیوستند. شیخ المشایخ و حاج علوان شویکی از همراهان میر سیدعلی بودند، که مرتب او را به رسیدن به چهارمحال تشویق می کردند؛ زیرا اهالی آنجا با مجاهدان پیمان بسته بودند و نیروهای رزمی آنان در حدود بیست هزار سواره از بختیاری ها بودند.

توطئه برگرداندن مجاهدان به اصفهان

وقتی خوانین بختیاری ساکن اصفهان، خبر حرکت مجاهدان را شنیدند، گفتند که اگر سیدعلی به چهارمحال برسد، نیروی بسیار عظیمی پیدا می کند؛ پس باید با سیاست خاصی او را وادار به برگشت به اصفهان کنیم. به دنبال این نقشه، به سرعت خود را به میرسیدعلی رساندند و به او گفتند که دولت علیه مرکزی تصمیم به حرکت برای جهاد گرفته و ما دارای استعداد عظیمی هستیم. اگر شما به تنهایی به جنگ کافران بروید و آنها را شکست بدهید، یقیناً پس از تجدید قوا به سوی شما پیشروی می کنند، و اگر شما را شکست دادند، قدرت پیشروی به سوی آنها را از دست می دهید. پس بهتر است که عجلتاً به اصفهان برگردید، تا همه ما به همراه دولت آماده شویم و به همراهی تو به سوی جهاد برویم. میرسیدعلی تحت تأثیر کلام آنها قرار گرفت و راضی به برگشت شد. شیخ المشایخ و حاج علوان به او گفتند که این سخن را از آنها قبول نکن. ما نسبت به حيله های جنگی آشنا تریم. شما اگر برگردید، هیچ یک از این مجاهدان به همراه شما بار دیگر حرکت نخواهند کرد. پیشنهاد ما این است که به سوی چهارمحال حرکت کنید، آنگاه پوچی سخن آنان بر شما برملا خواهد شد. این ها می ترسند، که شما به چهارمحال برسید و سواران آنجا و مردان جنگی زیر پرچم شما گردهم بیایند. در آن صورت، آنها شکست خواهند خورد و به آرزوی خود نخواهند رسید. اما متأسفانه میرسیدعلی حرف ما را نپذیرفت، و به اصفهان برگشت. بالاخره مجاهدان پراکنده شدند و فتور و سردی بر همه حاکم و مستولی گردید.

سرانجام هیأت مهاجرین خوزستانی

در پی وضعیت پیش آمده (برگشت مجاهدان به اصفهان و پراکندگی آنها)، خوانین ما را تهدید کردند و گفتند: «شما حتماً باید از اصفهان بیرون بروید، تا فتنه ای نسبت به شما صورت نگیرد».

سرانجام در روز جمعه چهارم ذی الحجه ۱۳۳۳ از اصفهان خارج شدیم. آیت الله سیدعیسی کمال الدین راهی بهبهان شد، و شیخ المشایخ و برادرانش و نیز حاج علوان از راه چواخوار راهی رامهرمز شدند. در راه تصمیم آنها بر این تعلق گرفت که به دیدار ضرغام السلطنه حاج ابراهیم خان در «پردنبه» بروند. وقتی به آنجا رسیدیم، ضرغام السلطنه به پیشواز ما آمد. ما هم جریانات را به اطلاع او رساندیم. وی به شدت متأسف شد و گفت:

«مدتی است که در انتظار ورود مجاهدین بودیم. اهل بیت و طرفدارانم در حدود چهارصد سواره هستند، که همگی مشتاق جهادند. پسر بزرگم به همراهی گروهی از سواران راهی جهاد بر علیه انگلیس شده و من منتظر شما بوده ام. آه و صدافسوس از این وضعیت! چقدر آرزو می کردم که خود را فدای اسلام کنم!». این را گفت و به شدت گریست و اشک هایش را با دستمال پاک نمود. بالاخره چند روزی در ضیافت ضرغام السلطنه ماندیم و از آنجا رهسپار خوزستان شدیم. طوایف بختیاری آن روز عمدتاً تحت ریاست سردار محتشم ایلخانی و امیرمجاهد ایل بیگی بودند.

اینان علی رغم کثرت نیرو و اموال به یاری اسلام نشتافتند. چرا که دین آنها درهم و دینار بود. لذا ما با ناکامی از سوی آنها به دیار خود بازگشتیم.

نقش هیأت مهاجران خوزستانی در افشای ماهیت استعمار انگلیس در بین ملت ایران

در هر حال فریاد برآوردیم و فریادمان در انحاء ایران پخش گردید. گفتیم بالاخره این فریادها اثر خود را می گذارد، و مردم را بر علیه کفار می شورانند، تا برای دفاع از مرزهای اسلامی بپاخیزند. آن گروه مهاجر اعلامیه های زیادی در طول مهاجرت تنظیم و توزیع نمودند. در آن اعلامیه ها جنایت های انگلیس و شیخ خزعل تشریح می شد. مانند جنایت های آنان در واقعه غدیرالدعی، طایفه عیایشه، واقعه معامر، واقعه ام - غریب، ماجرای بصره، واقعه شعیه، واقعه کوت، واقعه قرنه، واقعه فلاحیه، قلعه صالح، واقعه عماره و ده ها واقعه دیگر که در آنها انگلیسی ها مسلمانان را کشتند، و شهرها را غارت کردند، و حرمت هایی را هتک نمودند، در آن اعلامیه ها توضیح داده می شد. مردم اصفهان آن اعلامیه ها و مکاتب را می گرفتند، و به تهران و شهرهای دیگر ایران می فرستادند. این افشاگری موجب برافروختن آتش احساسات و هیجان بر علیه طرفداران انگلیس در سراسر ایران گردید، تا این که خداوند حقیقت را برای همگان روشن فرمود.

فرجام غم انگیز مهاجران و دیگر مجاهدان خوزستانی

پس از بازگشت مهاجران از اصفهان به خوزستان، سیدعیسی آل کمال الدین که به بهبهان رفته بود، توسط خوانین آنجا به مأموران شیخ خزعل سپرده شد و از آنجا آن شخصیت دینی مبارز را به کویت تبعید نمودند.

شیخ المشایخ و برادران وی به رامهرمز برگشتند و در آنجا مستقر شدند. اما مولای ما، سید بزرگوار حضرت سیدجابر فرزند سیدمشعل و نیز شیخ اسدالله و حاج علوان علی رغم میل آنان، نزد خزعل برده شدند. سرانجام سیدجابر در «ناصریه اهواز» منزل گزید و شیخ اسدالله در «بزیه» از توابع شادگان ساکن شد. حاج علوان هم در عبودی جنوب شادگان منزل کرد.

همگی ما به انتظار دولت علیه ایران شب و روز را سپری کردیم، تا در زمانی که بر علیه مخالفان اقدام نماید، ما در زیر لوای آن قیام کنیم و انتقام خود را از دشمن بگیریم یا این که در زیر پرچم آن کشته شویم. بالاخره چند صباحی نگذشت تا این که دولت مرکزی آن شخص را که باعث تفرقه مسلمانان شده بود، سرکوب نمود.

ما بر اثر آن پیش آمد، در پوست خود از شادی نگنجیدیم و مشتاق مرگ در راه حق شدیم تا مرگ کسی را که موجب تفرقه و فتنه بین مسلمین شده بود، ببینیم. آن شخص که با موافقتش کفار، سرزمین مسلمین را اشغال نمودند، و بر عتبات عالیات تسلط پیدا کردند. از آن تاریخ (سنه الجهاد ۱۳۳۳ق) تا این تاریخ یعنی ۱۳۵۱ق آتش عداوت همچنان بین مسلمانان برافروخته شده است و نمی دانیم که این آتش دشمنی کی خاموش می گردد؟ الله اعلم.

تا اینجا خواننده گرامی را در جریان خاطرات مرحوم حاج علوان شویکی درباره هجرت افشاگرانه جمعی از مجاهدان خوزستانی قرار دادیم.

پیام های فرهنگی - سیاسی مهاجرت مجاهدان خوزستانی

این خاطرات نشان دهنده اخلاص، شجاعت، احساس مسئولیت و آینده نگری آن جماعت مهاجر؛ و تأثیر آن افشاگری ها بر شناخت هر چه بیشتر مسلمانان دیگر شهرها نسبت به ماهیت دولت استعمارگر انگلیس؛ و از همه مهم تر حس وفاداری و وابستگی شدید عشایر عرب ایران به میهن و وطنشان ایران است.

یقیناً آن حرکت های افشاگرانه نقش بسزایی در ایجاد زمینه های مناسب جهت نهضت های اسلامی ضد استعماری که در سال های بعد از آن جریان در کشور ما اتفاق افتاد، داشته است.

مهاجرت تاریخی مجاهدان خوزستانی به استان های دیگر و مطرح کردن صادقانه و

آگاهانه مقاومت اسلامی عشایر خوزستانی در مقابل استعمار انگلیس از یک سو و لیبک گویی غیرتمندانه و از سر آگاهی علماء و مردم اصفهان، چهار محال و بختیاری و عشایر قشقایی فارس برای یاری رساندن به هم وطنان خوزستانی خویش یکی از مظاهر بارز تجلی وفاق ملی بین اقوام و عشایر مختلف ایرانی در تاریخ معاصر است.

یقیناً وفاق ملی اقوام ایرانی همواره یکی از سنگرهای خلل ناپذیر ملت ایران در برابر توطئه های استعماری اجانب بوده و هست. لذا باید این بعد اسلامی و ملی نهضت های اسلامی با تمام زوایا و جزئیات به عنوان تاریخ زنده و پویای ملت مسلمان ایران تشریح و تحلیل گردد تا نسل های جدید با بهره گیری از آن غیرت اسلامی با روحیه وفاق ملی، رسالت تاریخی خود را در زمینه مقابله با اجانب نابکار ایفا نمایند.

پس از اشاره گذرا به این اقدام تاریخی مجاهدان خوزستانی باید بار دیگر به صحنه خوزستان در آن برهه تاریخی (مرحله سوم مقاومت اسلامی عشایر) برگردیم و انتفاضه های اسلامی عشایر را بر ضد خزعل و رضاخان میرپنج به عنوان مزدوران انگلیس ذکر نماییم.

«انقلاب الجمهور» عشایر دشت آزادگان در مقابل خزعل

پس از پایان مرحله دوم مقاومت اسلامی عشایری و افشا شدن هر چه بیشتر چهره منافقانه و مزدور خزعل برای عشایر، مخصوصاً با توجه به سوابق سوء رفتار ظالمانه و فرعونیی خزعل با عشایر، مردان غیور آن سامان تصمیم گرفتند با اتحاد و همبستگی علیه قدرت طاغوتی خزعل در دشت آزادگان قیام کنند و منطقه خود را از سلطه او رهایی بخشند.

حاصل آن تصمیم، قیامی شد به نام «انقلاب الجمهور» که در سال ۱۲۹۶ش یعنی کمتر از دو سال بعد از واقعه «غدیر الدعی» اتفاق افتاد.

در ملاقات و مصاحبه ای که نگارنده با مرحوم آقای ملارزج صخرآوی در سال ۱۳۷۳ش داشت (آن زمان نامبرده حدود ۸۰ ساله بود)، اطلاعات مربوط به آن انقلاب را از ایشان گرفته است. وی که در آن واقعه نوجوان و آن قیام را درک کرده بود، چنین گفت:

در برپایی آن حرکت مردمی، که به نام انقلاب الجمهور مشهور شد، جمعی از بزرگان حمایل وابسته به بنی طرف، در منطقه دشت آزادگان دست داشتند. از جمله: موسی فرزند بطی از حموله بیت صخر (والد نامبرده)، یبر بن محمد از حموله بیت مشعل،

محسن بن مشکور از حموله بیت چلده، فهد بن عبدوش از حموله العراگ، عوده بن محمد از المنابیه و جاسم بن محمد العباس از آل بوحرز. اینان نماینده خزعل به نام «صالح بن شیخ غضبان» را از آن منطقه بیرون ساختند، و همین طور طایفه جعب نیز نماینده او را که شخصی به نام «خلیف بن حالن» بود، طرد نمودند، و پس از درگیری های زیاد با نیروی خزعل به حاکمیت او در آن مناطق خاتمه دادند.

در پی آن انقلاب، مردم آن سامان نفس راحتی از دست خزعل و عمال او کشیدند. در سال ۱۳۰۳ وقتی که رضاخان به خوزستان لشکرکشی کرد و با دستگیری و تبعید خزعل به تهران، طومار حاکمیتش از کل خوزستان برچیده شد، این عشایر که دل پرخونی از او پیدا کرده بودند، نه تنها عکس العمل منفی ای از خود نشان ندادند، و مقاومتی نکردند، بلکه از صمیم قلب آن را به فال نیک گرفتند. این حادثه بیانگر برداشته شدن نقاب تزویر از چهره آن منافق داخلی است.

۲. قیام عشایر خوزستان در مقابل رضاخان

در مقابل دستگاه جبار پهلوی نهضت ها و قیام های فراوانی در نقاط مختلف ایران، مانند قیام خونین گوهرشاد مشهد، اعتراض مرحوم آیت الله بافقی در قم، حرکت انقلابی آیت الله شهید سیدحسن مدرس در تهران، قیام آیت الله آقانوورالله اصفهانی در اصفهان و نیز قیام های عشایری در استان های عشایرنشین از جمله خوزستان صورت گرفته است.

نویسنده کتاب فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، می نویسد:

... در اواخر دهه دوم و اوایل دهه سوم قرن بیستم (میلادی) قیام های عشایری بسیاری در ایران به وقوع پیوست. عشایر علیه سیاست خشن دولت در مورد خلع سلاح و اسکان اجباری که باعث مرگ و میر بسیاری از دام های آنان می شد، دست به قیام می زدند. در سال های ۱۹۲۶-۱۹۲۴ م و ۱۳۰۵-۱۳۰۳ ش قیام ترکمن ها و کردها در نواحی بحر خزر شروع شد. در سال های ۱۹۲۸-۱۹۲۵ م/۱۳۰۷-۱۳۰۴ ش قیام بلوچ ها در بلوچستان ایران و در سال های ۱۹۲۸-۱۹۲۷ م/۱۳۰۷-۱۳۰۶ ش عرب ها در خوزستان و لرها در لرستان دست به قیام زدند.

از اواخر سال ۱۹۲۷ (در پاییز ۱۳۰۶) عشایر جنوب ایران یعنی عشایر دشتستان و تنگستان دست به قیام مسلحانه زدند....

قیام کنندگان طلب می کردند که خلع سلاح اجباری عشایر متوقف گردد. از میزان مالیات کاسته شود و خدمات اجباری در میان عشایر لغو گردد و آنها همچنین با لباس پوشیدن به طرز اروپائیان و به خصوص کلاه پهلوی که به وسیله رضاشاه حکم شده بود، مخالفت می کردند.

البته از آنجا که نویسنده مزبور با اسلام میانه ای نداشته، از انگیزه های دینی قیام های عشایر نام نبرده، ولی یقیناً انگیزه های اسلامی نقش عمده ای را در آن قیام ها ایفا کرده است.

این انگیزه اسلامی مخصوصاً در خوزستان به وضوح دیده می شود. نقش پیشینه جهاد اسلامی عشایر خوزستان علیه انگلیس که از آن زمان بیش از ۱۳ سال نگذشته بود و همان قهرمانان پیکار علیه انگلیس، صحنه گردان مبارزه علیه پهلوی بودند، به شدت در آن مبارزات آشکار بود.

واقعه «جنگ مفاتیل»

عشایر سلحشور خوزستان، علی رغم این که از خاتمه دادن به سلطه خزعل قلباً راضی بودند، اما وقتی بعد از پایان سلطه خزعل با چهره خشن حکومت نظامی رضاخان مواجه شدند، و بی بندوباری و سنگدلی مأمورین قزاق در تهاجم به شرف و حیثیت، و کشف پرده عفاف از زنان و مخدوش ساختن کرامت فرهنگ اسلامی خویش را به چشم دیدند، سکوت را در برابر حکومت رضاخان جایز نشمردند، و طی یک قیام مردمی ابتدا دوایر دولتی را در بستان به آتش کشیدند و حاکم بستان را که غفوری نام داشت، به قتل رساندند. پس از آن به طرف سوسنگرد پیشروی کردند. در پی آن در منطقه هوفل سوسنگرد، واقعه جنگ «مفاتیل» بین نیروهای عشایر عرب و نیروهای نظامی رژیم پهلوی مستقر در منطقه اتفاق افتاد. همه عشایر منطقه اعم از بنی طرف، سواری، خزرچ، شرف، بنی ساله، سواعد و غیره در آن قیام شرکت داشتند. عشایر شرفه به رهبری شخصی به نام «محبی الزیگ» از ناحیه حویزه پیاخاستند و در آن درگیری ها فرمانده قزاق را که درجه سرگردی داشت، به قتل رساندند.

استمداد عشایر از مرجعیت شیعه

در پی درگیری مسلحانه بین عشایر دلیر خوزستان و نیروهای قزاق رضاخانی، عشایر متدین این منطقه دو نفر از اشخاص متدین و معروف بنی طرف به نام های «لفته بن

اصویدج» و «حاجم بن حاج نویر» را به نمایندگی از سوی خود جهت ملاقات با مرجع تقلید شیعیان در آن زمان، یعنی حضرت آیت الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی، به نجف اعزام نمودند، تا از ایشان علیه رضاخان استمداد جویند، و از محضر آن مرجع بزرگوار کسب تکلیف نمایند. آن دو نفر، وقتی به محضر مرجع تقلید رسیدند، عرض کردند:

شخصی ظالم به نام رضاخان پهلوی بر ما حکومت می کند. وی عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) را ممنوع ساخته، و دستور کشف حجاب از بانوان را داده و شرف مردم را لکه دار نموده است. او مسلمان نیست، بلکه یک شخص بابی مسلک می باشد. عشایر، ما را خدمتتان فرستاده اند، تا آنها را از شر ظلم و ستم او نجات دهید.

حضرت آیت الله العظمی ابوالحسن اصفهانی که اوضاع و شرایط را برای پیروزی یک قیام مسلحانه علیه حکومت رضاشاه فراهم نمی دید، حاضر به صدور حکم جهاد نشد و آن دو نفر را به صبر و حل مشکلات خود با حکومت از راه مسالمت آمیز و مذاکره دعوت فرمود.

از طرف دیگر، شاه که به شدت از تحركات عشایر عصبانی شده بود، دستور داد با آتش توپخانه و هواپیماهای جنگی عشایر منطقه را سرکوب نمایند. بالاخره با وساطت جمعی از سران عشایر، آن درگیری ها پایان پذیرفت، و امان نامه ای برای قیام کنندگان صادر گردید.

تبعید دسته جمعی عشایر خوزستان به تهران و مازندران

حکومت رضاخان برای نشان دادن ضرب شستی محکم به عشایر، نقشه تبعید دسته جمعی کسانی را که به عنوان محرک قیام مطرح بودند، ریخت. برای پیاده کردن این نقشه، مسئولان نظامی منطقه اعلام کردند برای دریافت سند مالکیت زمین، عشایر به پادگان مالکیه - در اطراف سوسنگرد - مراجعه نمایند. عشایر هم با تهیه نمودن لیست افراد طوایف وابسته در وقت مقرر جهت گرفتن سند مالکیت! خود را به پادگان رساندند.

اما برخلاف انتظار، ارتشی های رژیم آنها را دستگیر نمودند، و به همراه خانواده هایشان که بیش از ششصد نفر بودند، از راه شوش و اندیمشک به لرستان و از آنجا به تهران و گرگان تبعید نمودند. تبعیدیان از طوائف و حمایل زیر بودند:

الف. بنی طرف: ۱. بیت امه‌اوی ۲. بیت زایر علی ۳. بیت صیاح ۴. بیت سعدون ۵. بیت غافل ۶. بیت امنیشد ۷. بیت حاج سبهان ۸. بیت شرهان ۹. بیت صخر ۱۰. بیت اصویدج ۱۱. اهل الشّاحه ۱۲. آلبوچلده ۱۳. بیت اعراگ

ب. غیر بنی طرف: ۱. سواری ۲. بروایه ۳. الحایی ۴. عبدالخان ۵. بنی تمیم ۶. چعب ۷. بنی ساله ۸. شرفه ۹. حیادر. البته سران شرفه به اهواز تبعید شدند.

سنگدلی قزاق ها و قربانیان تبعیدی

کاروان تبعیدی ها با پای پیاده، در حالی که سواران نظامی و قزاق ها آنها را احاطه کرده بودند، از راه بستان به سوی شوش برده شدند، و از آنجا به اندیمشک، و از اندیمشک به خرم آباد، و همین طور به بروجرد و تا ملایر با آن وضعیت رقت بار با پای پیاده مجبور به حرکت بودند.

حدود یکصد و پنجاه نفر از تبعیدی ها که زن و کودک و پیرمرد هم در بین آنها بود، بر اثر بیماری و سرمای شدید جان باختند، و بی غسل و کفن در همان جا که می مردند، دفن می شدند. زنان و مردان که کفش هایشان پاره شده بود، لحاف ها را پاره پاره می کردند، و با طناب به دور پاهای زخمی و تاول برداشته خود می بستند. بالاخره پس از تحمل مشقت های فراوان به منطقه ملایر رسیدند.

چون باقیمانده تبعیدی ها هم در معرض تلف قرار گرفتند، نظامیان اجازه یافتند آنها را با کامیون به تهران ببرند. در دولت آباد سمنان حدود شش ماه ماندند. آن گاه آنها را به تهران بردند و در حوالی شاه عبدالعظیم (ع) حدود ده سال نگاه داشتند. جمعی از آنها را به گرگان و بعضی از آنان را به اراک گسیل داشتند. تا این که پس از تبعید رضاشاه به جزیره موریس، در هنگامه جنگ جهانی دوم و اشغال شمال ایران توسط روسیه و به هم ریختن اوضاع، تبعیدی های عشایر خوزستان هم از فرصت استفاده نموده به دیار و کاشانه خود (پس از حدود ۱۳ سال یعنی در سال ۱۳۲۰ش) برگشتند.

مهاجرت جمعی از عشایر خوزستان به عراق به عنوان عکس العمل در برابر کشف حجاب

عشایر خوزستان در مقابل برنامه های مخرب حکومت رضاخان، از جمله کشف حجاب، علاوه بر مبارزه مسلحانه، دست به یک مبارزه منفی، یعنی مهاجرت از ایران به عتبات مقدسه زدند، تا اعتراضی به آن برنامه های ضداسلامی از خود نشان داده باشند، و خود از عواقب شوم آن رهایی یابند. یکی از آن مهاجرین، شخصی به نام «علی بن اشباع» بزرگ طایفه

سواعد بود. به وی گفته بودند باید همراه خانمش بدون داشتن حجاب، در مجلس کشف حجاب شرکت کند والا او را اعدام خواهند کرد. وی شبانه به عراق رفت، و دست از تمامی املاک و زمین خود شست. به او گفتند: «چرا از حویزه به عراق رفتی؟» جواب داد: «حویزه کوهی از طلا است، ولی نگهبان آن غول است و در چنین سرزمینی، آدمی نمی تواند زندگی کند». اسناد هجرت شخص نامبرده و نیز خانواده هایی از منطقه بستان در اسناد مربوط به وزارت کشور و نخست وزیری آن زمان منعکس شده و اکنون در مرکز سازمان اسناد ملی ایران موجود است. در اینجا، سه فقره سند از آن جریان نقل می شود.

سند اول

ریاست وزراء نمره ۳۷۷، تاریخ ۱۵/۱/۱۳۱۵ وزارت داخله، طبق راپورت واصله از اهواز، علی شیاع ساکن دنار دوفرسخی بستان که مدتی بود از خاک عراق به ایران آمده و ساکن شده بود، شب هشتم فروردین به علت غیرمعلومی به اتفاق دو برادر و تقریباً بیست خانوار به عراق رفته است. علت مراجعت مشارالیه و دیگران را برای استحضار ریاست وزراء اشعار دارید.

[امضاء:] معیری

[حاشیه:] مقصود این است علی شیاع چه کاره بوده و چرا رفته؟ اطلاعات صحیح داده شود

(نخست وزیری - ۱۰۳۰۰۳)

سند دوم

[وزارت داخله به: ریاست وزراء ۲۷ فروردین ۱۳۱۵]

وزارت داخله، اداره سیاسی، نمره ۱۳۴، به تاریخ ۲۷/۱/۱۳۱۵ ریاست وزراء - عطفاً به مرقومه نمره ۳۷۷-۱۵/۱/۱۳۱۵ راجع به مهاجرت علی شیاع و عده ای دیگر به خاک عراق، مراتب از حکومت خوزستان استعلام گردید. راپرت واصل حاکی است که برای تحقیقات حکومت شخصاً به محل رفته و طبق راپورت نیابت حکومت دشت میشان، مهاجرین فقط این عده نبوده، از طوایف دیگر هم مهاجرت نموده اند.

علت آن هم ظاهراً از ترس کشف حجاب بوده ولی تحقیقات محرمانه دلالت دارد که

آنها از طرف دولت عراق تشویق گردیده اند، و به علاوه در اینجا مورد تعدی نیز واقع می گردند. از حکومت تلگرافاً توضیح خواسته شد که تعدی از طرف کی است. پس از وصول جواب مراتب را در ثانی به عرض می رساند.

از طرف وزیر داخله [امضاء:] سیاح

(نخست وزیر - ۱۳۰۰۳)

اسناد موجود نشان می دهد غیر از مردم منطقه دشت آزادگان، عده ای از مردم خرمشهر هم به علت مخالفت با کشف حجاب دست به مهاجرت زده بودند. به سند ذیل توجه شود:

سند سوم

[استخراج تلگراف اهواز، ۸ بهمن ۱۳۱۴]

وزارت داخله نمره ۱۷۴۰، مورخ ۸/۱۱/۱۴

داخله - از خرمشهر، اهالی به طور قاچاق در نتیجه تجدد و تربیت نسوان به خاک عراق رفته اند. فوراً دستور مراقبت فوق العاده به حکومت و شهربانی محل داده شد.

اطلاعات حاصله شهربانی ایالتی حاکی است، چند نفری قصد رفتن داشته، ممانعت، ولی حکومت محل اطلاع می دهد چند خانوار که هویت و اسامی آنها نامعلوم است از خرمشهر و توابع به ترتیب غیر معلومی به عراق رفته، و قونسول بصره هم خبر مزبور را تأیید کرده، اقدام شد. قونسولگری درصدد تحقیق برآمده، آنها را به جرم این که قاچاقی رفته اند، معاودت دهد، شهربانی محل هم درصدد است که هویت آنها را به دست آورده قونسولگری اقدام شود، اطلاعاً معروض گردید. ۱۱۰۵۳ دادمرز

[حاشیه:] به عرض رسید. سواد به وزارت خارجه نوشته شود. سواد برداشته شد. ۲/۱۱/۱۴

[ک - ۱۳۵۰۰۷ - سری ج]

نقش عشایر خوزستان در انقلاب اسلامی ایران

آنچه گذشت، گوشه ای از مبارزات عشایر خوزستان علیه استعمار متجاوز انگلیس و سپس علیه دستگاه رضاخان دست نشانده انگلیس بود. آن روحیه انقلابی و آن مبارزات در زمان پهلوی دوم هم تداوم یافت. اشخاص مبارز و متعهد سرسختانه در برابر ددمنشی های

رژیم پهلوی ایستادگی کردند، زجر و شکنجه های زندان های ساواک را در راه آرمان های اسلامی و الهی خود تحمل نمودند و مرارت های تبعید را به جان خریدند. برخی از آنان تا پای دار پایداری کردند و شربت شهادت نوشیدند. از جمله شهدای آن مرحله می توان از حجت الاسلام شهید سیدعبدالحسین موسوی فرزند مرحوم سیدعرب و شهید محیی الدین آل ناصر نام برد.

و بالاخره هنگامی که ملت مسلمان ایران به رهبری آیت الله العظمی امام خمینی قدس سره الشریف، به طور یکپارچه و توفنده در برابر رژیم خونخوار پهلوی در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ش ایستاد، عشایر مؤمن و متعهد خوزستانی نیز همانند دیگر اقشار ملت اسلامی در راهپیمایی های سراسری و اعتصابات عمومی شرکت و دین خود را نسبت به اسلام و امام ایفا نمودند. شعور مکتبی و احساسات پاک و جوشیده از منبع زلال دین آنان را از شعارهای انقلابی که در طول نهضت مقدس انقلاب اسلامی سر داده اند می توان درک نمود. از شعارهای آنان فرازهای ذیل می باشد:

۱. «بالدم، بالروح نفدیک یا امام»

۲. «الدین دین الجعفریهاو ما نرید الپهلویّه»

۳. «ثورتنا ثوره اسلامیهلا شرقیه او لا غربیه»

۴. «الشاه المسودن اشمالهاشعامل ابمیدان جاله»

۵. «یا خمینی احنه اجنودکوالزود العدنا من زودک»

نکته دیگر این که نقش عشایر مسلمان عرب خوزستانی در انقلاب اسلامی، به شرکت فعال در تظاهرات و اعتصابات عمومی خلاصه نمی شد. بلکه آنها در همه ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، حتی نظامی و تشکیلات انقلابی نقش بارز و جدی داشتند. مثلاً برخی از مؤسسين گروه های اسلامی انقلابی معتقد به خط امام خمینی (ره) از قبیل موحدین و منصورون از فرزندان غیور عشایر بودند. برخی از مؤسسين عرب گروه موحدین که از اهل علم و طلاب علوم دینی هم بودند، در عملیات نظامی ترور «پل گریم» مدیر آمریکایی شرکت نفت، نقش اصلی را داشتند. نامبرده مانع اصلی شکل گیری اعتصابات سراسری نفت بود، ولی با ترور او هیمنه آمریکا و رژیم وابسته اش، در خوزستان شکسته شد و کارکنان شریف نفت دست به اعتصاب عمومی زدند. همین اعتصاب نفت بود که پیشرفت حوادث، عقب نشینی رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی ایران را تسریع کرد.

سرانجام، انقلاب شکوهمند اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به ساحل پیروزی رسید و عشایر غیور خوزستان، همراه و همگام با دیگر اقشار ملت مسلمان و سرفراز ایران، شهد پیروزی را در کام خود یافتند.

نقش عشایر خوزستان در دفاع مقدس در مقابل جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

نمونه‌ی اصلی و بارز روحیه بیگانه ستیزی و مبارزه با متجاوزان که در بین اقشار غیور عشایر عرب خوزستان وجود دارد، در جریان جنگ تحمیلی هشت ساله عراق با ایران اسلامی تجلی پیدا کرد.

آتش این جنگ خانمانسوز به دستور آمریکا و در راستای منافع استکبار جهانی و صهیونیسم بین الملل به دست حزب عفلقی بعث عراق، به منظور از بین بردن نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران و تجزیه این میهن مقدس برافروخته شد، و هیزم آن توسط کشورهای مرتجع منطقه تهیه گردید.

یکی از شعارهای بارز رژیم بعث عراق در تجاوز به ایران، مسئله به اصطلاح رهایی مردم عرب خوزستان بود.

اما مردم شریف این سامان و عشایر غیور، با وجود قدرت نمایی کم نظیری که بعثیان نشان داده و علی رغم عدم آمادگی ارتش ایران برای دفع تجاوزات در روزهای اول جنگ، نه تنها فریب شعارهای توخالی آن متجاوزان را نخوردند، بلکه آن عشایر سلحشور، به ویژه جوانان متدین و آگاه، دوشادوش دیگر جوانان ایران در سنگرهای شرف و جهاد به مقاومت ایستادند و خون دادند؛ اما هرگز با خیانت، خود را آلوده نساختند. بسیاری از آنها شهید و مفقودالایر و مجروح و اسیر شدند.

در همان روزهای اول جنگ تحمیلی که این حقیقت برای خود متجاوزان آفتابی شد که اعراب خوزستان هرگز به کشور خود خیانت نمی کنند، متجاوزان عمده آتش قهر و غضب و عصبانیت خود را بر خانه و آشیانه عشایر عرب ریختند. شهرهای آنها از قبیل خرمشهر و سوسنگرد و بستان و آبادان و اهواز و شوش را یا با خاک یکسان کردند و یا خسارات سنگینی بر آنها وارد ساختند.

اگر صدها روستای عرب نشینی که در طول جنگ تخریب شده به آن اضافه شود، آمار دهشتناک تخریب و ویرانی مناطق عشایری برای همگان آشکار می گردد. این همه تخریب

و ویرانگری، بیانگر اوج عصبانیت دشمن از این قوم و مأیوس شدن او از این که عرب ایرانی به کشور خود خیانت کند، می باشد. بنابراین باید به جرأت و علناً گفت روحیه شهادت طلبی، سلحشوری، حماسه آفرینی و اجنبی ستیزی و غیرت بی نظیری که در جوانان عرب خوزستانی در جریان دفاع مقدس تجلی پیدا کرد، ریشه در مقاومت اسلامی عشایر در جریان جنگ جهانی اول در مقابل اشغالگران و استعمارگران انگلیسی داشته است. مخصوصاً باید توجه داشت بین این دو واقعه تاریخی، یعنی تجاوز انگلیسی ها در جنگ جهانی اول و تجاوز صدامیان بعثی، ۶۵ سال بیشتر نبوده، و نسب اغلب ده ها هزار شهید و ایثارگری که در دفاع مقدس نقش آفرینی کردند، به شهدا و مجاهدینی که حماسه مقاومت واقعه جهاد عشایر در مقابل متجاوزان انگلیسی را آفریدند، برمی گردد.

سردار هور، سرلشکر شهید علی هاشمی

از آنجا که نماد بارز جوانان فداکار و غیور مردان عشایر عرب خوزستان در دوران دفاع مقدس، سرلشکر شهید سردار بزرگ اسلام شهید علی هاشمی است، اشاره ای هر چند مختصر به حیات طیبه آن شهید و نقش بی بدیل او در دفاع مقدس و شهادت افتخار آفرینش در اینجا لازم است. شهید علی هاشمی در خانواده ای متدین از عشایر عرب اهواز در سال ۱۳۴۰ ش متولد شد و پرورش یافت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیوست. در روزهای اول جنگ تحمیلی در حالی که جوانی ۲۰ ساله بود راهی جبهه های نبرد شد. فرماندهی سپاه حمیدیه و سوسنگرد را به عهده گرفت. قرارگاه اطلاعاتی نصرت را با سازماندهی نیروهای عرب مخلص تأسیس و نقش مهم و سرنوشت سازی در پشتیبانی و هدایت عملیات بزرگ دوران دفاع مقدس ایفا نمود. سرانجام بر اثر لیاقت ها و رشادت های کم نظیرش، هم زمان فرماندهی سپاه ششم امام صادق (ع) (استان خوزستان) و فرماندهی قرارگاه های تاکتیکی منطقه به او واگذار شد.

سردار علی هاشمی، در تیرماه ۱۳۶۷ در یورش ناجوانمردانه بعثی های متجاوز به ایران اسلامی بعد از پذیرش قطعنامه، وقتی قرارگاه کربلا در محاصره دشمن قرار گرفت، مظلومانه و دلیرمردانه به شهادت رسید. وضعیت او، بیش از ۲۰ سال از جهت شهادت یا اسارت، به عنوان مفقود الاثر ناشناخته ماند، تا این که در بهار ۱۳۸۹ پیکر پاکش در منطقه عملیاتی هور پیدا شد و در سالروز شهادت بی بی دو عالم حضرت

فاطمه زهرا(س) پس از تشییع کم نظیری در گلزار شهدای اهواز به خاک سپرده شد.

گام های برداشته شده در راستای احیاء واقعه جهاد عشایر خوزستان

در رژیم پهلوی درباره مقاومت اسلامی جهاد عشایر خوزستان، مرموزانه سکوت می شد؛ یا به عبارت دیگر تاریخ سلحشوری های عشایر عرب ایران گرفتار «توطئه سکوت» بود. دستگاه های تبلیغاتی رژیم پهلوی از قبیل رادیو و تلویزیون و مطبوعات، و نهادهای آموزشی در کتاب های درسی از قبیل تاریخ، از آن مقاومت و نهضت در کنار نهضت های دیگر مثل تحریم تنباکو، نهضت مشروطیت و قیام دلیران تنگستان، یاد می کردند. اهل تحقیق و تألیف در مسائل سیاسی و تاریخی هم به ندرت آن را مطرح می ساختند. عمده منبعی که برای آن جریان مانده، نقل شفاهی مردمی است. چون کسانی که در دوران نوجوانی و جوانی آن واقعه را درک کرده بودند، برای فرزندان و نوادگان خویش تعریف می کردند، و به این صورت بر سر زبان ها مانده بود. برای بزرگداشت آن واقعه هیچ جلسه و همایشی هم برگزار نشده بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حماسه عشایر عرب خوزستان به تدریج به صورت رسمی در مجالس و محافل، مطبوعات، صدا و سیمای محلی و در حضور شخصیت های کشوری و ملی مطرح گردید و بدین صورت این بخش از تاریخ افتخار آفرین ایران از حالت مهجوریت و فراموشی مطلق بیرون آمد. در این راستا فعالیت های زیر صورت گرفته است:

الف. دیدار برخی از معمرینی که واقعه را درک کرده بودند، با مسئولان ارشد نظام جمهوری اسلامی از قبیل دیدار آنان با مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای در اسفند سال ۱۳۷۵ در اهواز، که از آنان تفقد به عمل آوردند. در این دیدار پرچم جهادی سید جابر آل بوشوکه توسط نوادگان او به محضر مقام معظم رهبری تقدیم گردید. آن حضرت فرمودند: «این پرچم از هدایای ارزشمند رهبری است، که باید در موزه آستان قدس رضوی نگهداری شود». طبق دستور ایشان، هم اکنون این پرچم در موزه آستان قدس رضوی نگهداری می گردد.

ب. همچنین به دستور مقام معظم رهبری یادمان بزرگی در گلزار شهدای جهاد عشایر ساخته شد و بنا بر این شده که آن یادمان یکی از محل های بازدید کاروان های راهیان نور باشد.

ج. تألیف چند کتاب پیرامون این نهضت از قبیل:

۱. المنیور و جهاد عشایر عرب خوزستان، حمید طرفی، ناشر: مرکز خوزستان شناسی، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.

۲. نقش عشایر عرب خوزستان در جهاد علیه استعمار، کاظم پورکاظم، ناشر: انتشارات آمه، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۳. حماسه جاوید (بررسی تحلیلی واقعه جهاد عشایر خوزستان بر علیه استعمار انگلیس در جنگ جهانی اول)، محسن حیدری، ناشر: انجمن مفاخر فرهنگی کشور، ستاد رسیدگی به امور فرهنگی و اجتماعی خوزستان، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۵ ش.

غیر از کتاب های منتشر شده فوق، کتابی به نام تاریخ کعب والفلاحیه تألیف الحاج علوان بن عبدالله الشویکی در سال ۱۳۵۱ ه ق تألیف شده و مفصلاً خاطراتی را در زمینه نهضت عشایر مطرح کرده، ولی گویا تا به حال این کتاب چاپ نشده و به صورت خطی باقی مانده است.

پانوشت ها

نماینده مردم استان خوزستان در مجلس خبرگان رهبری.

۱. تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه فخر داعی، ج ۲، ص ۶۷۵، بلاد مابین النهرین، آرنولد ویلسون،

. ترجمه فؤاد جمیل، ص ۳۴

۳۷۴، جریان فراماسونری خزعل را افشاء و - ۲. اسماعیل رائین در کتاب فراماسونری (فراموشخانه) صص ۳۸۶

مدارک مربوط از جمله فرمان نشان شرف به امضاء استاد اعظم محفل بزرگ وطنی مصری به شیخ خزعل را

شیخ خزعل قبل از رسیدن به حکومت خوزستان و نشستن بر «: گراور کرده است. وی در این زمینه می نویسد

مسند ریاست، انگلستان را مطمئن ساخت که از قدرت و اقدامات خودش برای پیشرفت و ترویج مقاصد

بریتانیا استفاده خواهد کرد. بعدها هم به وعده های خود کاملاً وفا کرد. در سال ۱۳۲۶ ق (۱۹۰۹ م) از دولت

و در سال ۱۳۳۳ ق (۱۹۱۵ م) از طرف فرمانروایی کل (K.C.I.E انگلیس لقب و نشان (کی، سی، آی، ئی

وی درباره تاریخچه انتساب خزعل به «گرفت (K.C.I.S هندوستان نشان و لقب (کی، سی، ای، اس

فراماسونری می نویسد:

۱۸۹۵ م) (یعنی دو سال قبل از به حاکمیت رسیدن - ۱۳۱۲ ق (۱۹۰۰ - لژ فراماسونری مصر در سال های ۱۳۱۷ خزل در خوزستان) او را در بغداد وارد یکی از لژهای خود ساخت. در سال ۱۳۴۰ ق (۱۹۲۲ م) که او به درجه استادی رسید، و شرایط ریاست و استادی کرسی لژ ماسونی را احراز کرد، پیشنهادش را برای تأسیس لژی به نام خود وی در خرمشهر پذیرفتند... .

۳. وی در سال ۱۲۴۷ در یکی از دهات یزد متولد شد . تحصیلات مقدماتی را در یزد و دروس سطح و خارج را در حوزه اصفهان آموخت . در سال ۱۲۸۱ به نجف رفت و نزد اعلام نجف تحصیلات خود را تکمیل کرد و پس از میرزای شیرازی بزرگ، هم زمان با آخوند خراسانی به مرجعیت شیعه رسید و در سال ۱۳۲۷ در نجف اشرف به ملکوت اعلی پیوست . وی در مقابل تسلط استعمار بر کشورهای اسلامی حساسیت فوق العاده ای نشان داد، و فتوای جهاد علیه انگلیس را در ایران و عراق و علیه ایتالیا در لیبی صادر نمود.

۴. تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۰۶
۵. لمحات اجتماع یه عن تاریخ العراق الحدیث، دکتر علی الوردی، ج ۴، ص ۸۲
۶. سخنرانی ایشان در اجتماع مردم اهواز در تاریخ ۱۸/۱۳۷۵/۱۲.
۷. تاریخ الحرک هالاسلام یه فی العراق، عبدالحلیم الرهیمی، ص ۲۹۸
۸. سردار ارفع و معزالسلطنه، القابی بود که دولت ایران به خزعل، به عنوان والی خوزستان داده بود. (ویراستار)
۹. دور علماء الشیع ه فی مواجه ه الاستعمار، سلیم الحسنی، ص ۸۴
۱۰. لمحات اجتماع یه عن تاریخ العراق الحدیث، علی الوردی، ج ۴
۱۱. ای سید، جدّ تو با ماست.
۱۲. پرچم وی تا زمان اخیر نزد نوادگان او نگهداری می شده و به محضر مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۵ ش اهداء شد و به دستور ایشان اکنون در موزه قرآن آستان قدس رضوی نگهداری می شود.
- ۱۳-۱۴. آفتاب شوشر، محمود ارومیه چی ها، صص ۱۵
- ۱۴-۲۱۸. تاریخ پانصدساله خوزستان، احمد کسروی، صص ۲۲۱
۱۵. مقصود از عشایر در این جا کسانی که زندگی کوچ نشینی دارند، نیست بلکه کسانی است که بر زندگی و مناسبات اجتماعی آنها بافت قبیله‌گی حاکم است، ولو این که در روستاها و شهرها ساکن باشند. به اینها عشایر گفته می شود. عشایر در خوزستان غالباً این گونه بوده و هستند. تعداد کمی از عشایر کوچ نشین در خوزستان زندگی می کنند. آنها غالباً از استان های مجاور به عنوان بیلاق و قشلاق به خوزستان می آیند.
۱۶. جمع حموله، به معنی شاخه و تیره ای از یک عشیره بزرگ.
۱۷. تاریخ ایران، سر پرسی سایکس، ترجمه: فخرداعی، ج ۲، ص ۶۷۵
۱۸. اعیان الشیعه، سیدمحسن عاملی.

۲۶۰-۱۹. المنیور، حمید طرفی، صص ۲۶۱

۳۹-۲۰. فصل نامه عشایری، شماره ۸ و ۹، سال ۱۳۶۸، صص ۴۲

۲۱. لفظ مغولی یا ترکی که در تقسیمات لشکری ع بارت بوده است از فرمانده ده هزار سرباز (امیرتومان)، و نیز

(. گاهی به معنی ایل و... آمده است. (دایرهالمعارف فارسی، مصاحب، ج ۱، ص ۶۹۱

۲۲. تاریخ پانصدساله خوزستان، احمد کسروی، ص ۲۰۲

۲۳. کلمه مغولی (به معنی فرمانده لشکر، امیربزرگ و شاهزاده، امیر و امیرزاده آمده است (دایرهالمعارف فارسی،

(. مصاحب، ج ۲، ص ۳۰۸۴

۱۰۱-۲۴. تاریخ الكويت السياسی، حسین خلف الشیخ خزعل، ج ۱، صص ۱۰۳

۲۵. لمحات اجتماعیه، علی الوردی، ج ۱، ص ۱۴۰

۱۶۶-۲۶. تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، عبدالحلیم الرهیمی، صص ۱۶۸

۲۷. نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق، عبدالله نفیسی، ترجمه: کاظم چایچیان، ص ۷۳

۲۸. همان، ص ۷۶

۱۴۱-۲۹. لمحات اجتماع ی ه، ج ۴، صص ۱۴۲

۳۰. تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۲۱۸

ص ۸۰۸ به نقل از مجموعه مدارک خطی، «دور علماء الشیعه فی مواجهه الاستعمار» ۳۱. متن عربی نامه در کتاب

مربوط به مرحوم آیت الله سیدمحمد کاظم یزدی، آمده است. آن مجموعه توسط یکی از نوادگان آن مرجع، یعنی

مرحوم علامه سیدعبدالعزیز طباطبایی گردآوری شده است.

۳۲. مارتین یا مارتینی نام (مارک) یک نوع تفنگ بسیار قدیمی است.

۳۳. بر اساس تحقیقات محلی به نقل از شاهدان عینی واقعه.

۳۴. بلاد ما بین النهرین، آرنولد ویلسون، ص ۶۹

٣٥ . بلاد ما بين النهرين، ص ٦٩ .

٣٦ . تاريخ پانصدساله خوزستان، ص ٢٢١ .

٣٧ . همان، ص ٢١٨ .

ص: ۲۱۹

. بلاد ما بين النهرين، ص ۷۰

. ۳۹. همان، ص ۸۶

. ۱۵۲-۴۰. لمحات اجتماع يه، ج ۴، صص ۱۵۳

. ۴۱. همان، ص ۱۵۲

. ۱۴۳-۴۲. همان، صص ۱۴۴

. ۴۳. بلاد ما بين النهرين، ويلسون، ص ۸۶

. ۴۴. همان، ص ۶۷

. ۴۵. تاريخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۱۷

. ۴۶. همان، ص ۶۰

. ۴۷. مقصود، جناب حجت الاسلام والمسلمين على ابوالحسنی (ع. منذر) است.

(۴۸) Maberley cop.Cit. لمحات اجتماعيه، ج ۴، ص ۱۵۳ به نقل از

. ۹۲-۴۹. بلاد ما بين النهرين، صص ۹۳

. ۵۰. تحقیقات محلی.

. ۹۴-۵۱. بلاد ما بين النهرين، صص ۹۵

. ۵۲. همان، صص ۹۳ و ۹۴، بنا بر نقل بعضی از مطلعین نام آن اسیر نیم (نجم) بود.

. ۹۵-۵۳. همان، صص ۹۶

. ۵۴. المنيور، صص ۱۰۰ و ۱۰۱

. ۵۵. ر.ك: فصل نامه عشایری، شماره ۸ و ۹، سال ۱۳۶۸ با تلخیص.

. ۵۶. بلاد ما بين النهرين، صص ۷۰ و ۷۱

۵۷. ناگفته نم اند که ما مطالب آتی را از فتوکپی نسخه خطی کتاب مزبور استفاده کرده ایم. زیرا آن کتاب هنوز به چاپ نرسیده است.

۵۸. رک: تاریخ کعب فی القبّان والفلاحیه، حاج علوان شویکی.

۵۹. حمایل جمع حموله، به معنای شاخه های وابسته به طایفه بزرگ.

۶۰. رک: فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، ضیاءالدین الموتی.

۶۱. خاطرات مرحوم ملازرج صخرای، یکی از افراد تبعیدی.

۱۳۱۲)، مدیریت پژوهش، انتشارات، آموزش و - ۶۲. خشونت و فرهنگ (اسناد محرمانه کشف حجاب ۱۳۲۲

. سازمان اسناد ملی ایران، ص ۲۰۱

. ۶۳. همان منبع قبلی، ص ۲۰۲

. ۶۴. همان منبع قبلی، ص ۲۰۱

۶۵. ترجمه: ای امام! خون و جان ما فدای تو باد.

۶۶. دین ما دین جعفری است و حکومت پهلوی را نمی خواهیم.

۶۷. نهضت ما نهضتی اسلامی است نه شرقی است و نه غربی.

۶۸. این شاه دیوانه را چه شده است؟ چه جنایتی در میدان ژاله آفریده است!

۶۹. ای خمینی! ما همه سرباز توئیم و هر چه نیرو داریم از تو الهام گرفته ایم.

۷۰. در رأس آنها، مرحوم حجت الاسلام سیدمحمد موسوی طره متوفای ۱۳۶۴ ش و مرحوم حجت الاسلام

شیخ هادی گرمی متوفای ۱۳۸۷ ش بودند.

۷۱. لازم به توضیح است اکثریت چشمگیر مردم شهرستان های خرمشهر، سوسنگرد، بستان، شادگان، رامشیر،

هویزه، حمیدیه، ملاثانی، ماهشهر، بندر امام و شوش دانیال (ع) و بیش از نیمی از شهرهای اهواز و آبادان عرب

هستند. ضمناً بسیاری از روستاهای شهرستان هایی مثل دزفول، شوشتر و رامهرمز عرب نشین می باشد.

(جنگ گورستانی ۱۹۱۶م)

احمد الله بخش*

عظیم شه بخش**

چکیده

بریتانیا پس از تسلط بر هندوستان توجه خود را به سوی مرزهای تاریخی ایران در سند معطوف نمود و از همان ابتدای پیشروی به سوی بلوچستان، با مقاومت سرداران بلوچ روبرو شد. از سوی دیگر فتاوی علمای عثمانی در جریان جنگ جهانی اول مبنی بر وجوب جهاد بر ضد بریتانیا، و تأیید آنها توسط علمای عتبات و مدارس دیوبندی هند، باعث تحریک قبایل بلوچستان از جمله قبیله اسماعیل زهی در سرحد شد. ترس اصلی سرداران بلوچستان بویژه در منطقه سرحد، تجزیه مجدد خاک ایران یا ضمیمه نمودن بلوچستان غربی به قلمرو بریتانیا بود. مهمترین سرداران بلوچ جنیدخان یاراحمدزهی، خلیل خان گمشادزهی و جمعه خان اسماعیل زهی بودند. نبرد جمعه خان با قوای مهاجم انگلیس، که به جنگ گورستانی یا «لیرودیگ» معروف شد، از مهمترین جنگ های طایفه اسماعیل زهی با متجاوزان انگلیسی بود. در این جنگ که در نزدیکی های زاهدان اتفاق افتاد، تعداد زیادی از متجاوزین انگلیسی (۷۰ نفر) و هجده نفر از طایفه اسماعیل زهی از جمله شش نفر از برادران جمعه خان کشته شدند.

نفرت بلوچ های ایرانی از بریتانیا باعث شد انگلیسی ها نتوانند جای پای برای سلطه

دائمی خود در منطقه پیدا کنند؛ و پس از پایان جنگ جهانی اول به تدریج این منطقه از خاک ایران را تخلیه کردند.

مقدمه

قبایل بلوچ از کهن ترین و نیز سلحشورترین اقوام ایرانی هستند که هیچ گاه در دفاع از خاک ایران کوتاهی نورزیده اند. قبایل جنگجوی بلوچ با به ارث بردن و حفظ ویژگی جنگاوری اقوام کهن ایرانی، به عنوان مرزداران حریم شرقی ایران در عمل نشان داده اند همواره به این کشور عشق ورزیده و افتخار می کرده اند. زمانی که در بلوچستان به دلیل ضعف حکومت مرکزی نقشه های حساب شده ای از سوی بریتانیا به اجرا درمی آمد تا آنجا را تحت تسلط خود قرار دهد، مقاومت قبایل بلوچ بدون هیچ حمایتی از جانب حکومت ایران این نقشه ها را نافرجام گذاشت.

جنگ های عمده قبایل بلوچ ایرانی با نیروهای بریتانیا در سابقه ذهنی و تاریخ شفاهی رایج در میان بزرگان و معمرین منطقه تفاوت های زیادی با روایت های آن وقایع از زبان اسناد غربی از جمله اسناد و روایات بجا مانده در آرشیوها و خاطرات مأموران انگلیسی دارد. تلفات وارده به نیروهای انگلیسی و عدم توانایی آنان در جلب قلوب مردم منطقه باعث گردید آنان در پایان جنگ جهانی اول منطقه را ترک کنند. طایفه اسماعیل زهی به رهبری جمعه خان از مهمترین طوایفی بود که در سرحد بلوچستان علیه انگلیسها (۱۹۱۶ م) قیام کرد. سردار جمعه خان (۱۳۳۵-۱۲۴۵ ه. ش) پس از رسیدن به سرداری با همکاری دو قوم گمشادزهی و شهنوازی چنان عرصه را بر انگلیسی ها تنگ کرد که آنها ژنرال ریچینالد دایر را برای جنگ با جمعه خان به بلوچستان اعزام کردند.

میان قوای انگلیسی به فرماندهی ژنرال ریچینالد دایر و جنگاوران بلوچ، نبردهای متعددی رخ داد؛ که در این مقاله به ذکر حوادث یکی از این نبردها معروف به جنگ گورستانی می پردازیم.

وضعیت بلوچستان ایران در زمان شروع جنگ جهانی اول

بلوچستان در زمان شروع جنگ جهانی اول به دو منطقه مکران و سرحد تقسیم می شد. پس از مرگ ناصرالدین شاه و سپس انقلاب مشروطه، یا به عبارت بهتر ضعف

دولت مرکزی و کاهش نفوذ آن در نقاط دوردست کشور، در مکران بهرام خان باران زهی حکومت می کرد.

در منطقه شمالی یا ناحیه کوهستانی و مرتفع سرحد، قدرت در دست سردار میرجنیدخان یاراحمدزهی بود. قبایل عمده دیگر در این منطقه شامل قبیله گمشادزهی به رهبری سردار خلیل خان (هلیل خان)، قبیله اسماعیل زهی به رهبری جمعه خان (جما خان)، و قبیله ریگی به رهبری ابراهیم خان، عیدو خان و سردار تاج محمد با طوایف متعدد دیگری چون ناروئی، گرگیج، براهوئی، کُرد، رخشانی، هاشم زهی، کهرازی، تمندانی، ترشابی، سالارزهی، مرادزهی، کرم زهی و تیره های کوچکتر از طریق وصلت و یا اشتراک در قلمرو متحد بودند و در سه قسمت اصلی سرحد اتحادیه های قدرتمندی ایجاد کرده بودند. اکثر قبایل سرحد نسبت به میرجنیدخان احترام زیادی قائل بودند و تقریباً رهبری او را بر تمامی منطقه قبول کرده بودند. اگرچه در مکران قدرت واقعی در دست میربهرام خان بود، اما سرداران متعددی همچون نواب خان بامری، سعید خان ناروئی و میربرکت خان جاسکی نیز قدرت قابل توجهی داشتند.

سرداران بلوچ ایرانی برخلاف سرداران بلوچستان شرقی کمتر تحت نفوذ یا کنترل حکومت استعماری بریتانیا در هند بودند و تقریباً نوعی سنت ضدانگلیسی در میان بلوچ های این منطقه حاکم بود.

بلوچهای سرحد، برخلاف بلوچ های مکران، وابستگی چندانی به کشاورزی و زمین نداشتند. رؤسای قبایل سرحد نیز قدرت و ثروت حاکمان مکرانی را نداشتند؛ زیرا فاقد اراضی غنی کشاورزی بودند که از طریق آن بتوانند کسب درآمد نمایند. سرداران ناحیه سرحد در عوض با سازماندهی نیروهای قبیله ای خویش، روستاها و شهرهای اطراف را مورد حمله و تهاجم قرار می دادند.

پس از اینکه بریتانیا در جهت منافع خویش اقدام به تعیین حدود و تجزیه بلوچستان کرد، اراضی وسیعی را که متعلق به قبایل قدرتمند منطقه نظیر یاراحمدزهی، گمشادزهی و ریگی بود، در مناطقی چون «ماشکید و تهلاپ» از خاک ایران جدا کرد که علاوه بر اینکه ضربه های شدیدی به اقتصاد آنان وارد شد، بسیاری از تیره های قبایل فوق در دو سوی مرز قرار گرفتند و با خط ترسیمی گلداسمید برای همیشه از همدیگر جدا ماندند بنابراین نوعی خصومت شدید نسبت به انگلیسی ها در منطقه ایجاد شد.

آماده شدن قبایل سرحدی برای حمله به منافع بریتانیا

به دنبال بروز ناآرامی‌هایی در مناطق ساحلی مکران و حملات گسترده بهرام خان بمپوری به مرزهای هندوستان در مناطق «کیچ و تُمپ» قبایل سرحدی نیز آمادگی خود را برای پیوستن به نیروهای جهادی اعلام کردند. فتاوی جهاد علمای منطقه و تحریرات عناصر آلمانی مرتبط با شیراز در این حوادث، مؤثر بود. از سوی دیگر نیروهای انگلیسی و نظامیان وابسته به آنها برای جلوگیری از نفوذ عوامل آلمانی به مناطق شرقی کشور و ورود به افغانستان، حلقه خاوری ایران، یا کمر بند شرقی ایران را، که به پلیس شرق نیز معروف شد، ایجاد کردند. بخش مهمی از حوزه عمل حلقه خاوری ایران، در مجاورت منطقه سرحد در بلوچستان ایران بود. انگلیسی‌ها نیروهای فراوانی را در پاسگاه‌های «کچه» و «رَباط» که مرز مشترک منطقه سرحد با بلوچستان انگلیس و افغانستان محسوب می‌شد مستقر کرده بودند.

این تحرکات نظامی که با استخدام بعضی از عناصر محلی همراه بود موجبات خشم و ناراحتی قبایل سرحدی و علمای منطقه را، که در واقع به دلیل آموزش در مدارس دیوبندی هند و ارتباط با رهبران گروه‌های مسلمان آنجا دارای روحیات شدید ضدانگلیسی بودند، فراهم نموده بود. رهبر بلامنازع سرحد در این زمان، سردار جنیدخان یارمحمدزهی بود که دارای احترام زیادی در میان قبیله خود و سایر قبایل منطقه بود. ملا ملک‌شاه یکی از علمای دینی منطقه بود که نقش بسیار مهمی در دعوت قبایل دامنی، که علاوه بر یارمحمدزهی‌ها قبیله گمشادزهی به رهبری «سردار خلیل خان» را شامل می‌گردید، به جهاد برعهده داشت. او در روستای گزو که یکی از مراکز اصلی تجمع و سکونت ایل یارمحمدزهی به حساب می‌آمد، ساکن بود و بسیاری از افراد این قبیله فرزندان خود را برای کسب مراحل مقدماتی علوم دینی و قرائت قرآن به مکتبی می‌فرستادند که تحت سرپرستی او اداره می‌شد. ملا-ملک‌شاه که فتاوی علمای دیوبندی را در سرحد انتشار می‌داد، جنیدخان را به جهاد در مقابل انگلیسی‌ها دعوت نمود. بنظر می‌رسد نسبت فامیلی ملا ملک‌شاه با جنیدخان و خلیل خان نیز تا حد بسیار زیادی در پذیرش فتاوی جهاد او مؤثر بوده است و این نزدیکی باعث تقویت افکار اسلامی و اندیشه‌های جهادی سرداران سرحدی گردیده است.

یکی دیگر از علمای با نفوذ منطقه مولوی عبدالله سربازی قاضی القضاة بلوچستان

بود که در قضیه حمله به افسران سیاسی بریتانیا در منطقه «مند» نقش مستقیم داشت و در فتوایی که در تمامی بلوچستان منتشر گردید، اعلام نمود انگلیسی ها کافر هستند و هرگونه کمک به آنها را حرام شمرده بود. دلیل صدور این فتوا این بود که شماری از بومیان به استخدام انگلیسی ها درآمده بودند.

امتداد قلمرو قبیله اسماعیل زهی که رهبری آن را «سردار جمعه خان» به عهده داشت تا نرماشیر می رسید و وابستگی های نزدیکی بین این قبیله و طوائف شیهدکی، سابکی، سنجری و رشیدی که دارای نفوذ و جمعیت قابل توجهی در اطراف نرماشیر، بم و جیرفت بودند، برقرار بود. قبیله یارمحمدزهی هم مناسبات نزدیکی با طائفه شیهدکی برقرار نموده بود و یکی از سرداران معروف این قبیله بنام یارمحمدخان که از فعالان دمکرات کرمان به حساب می آمد، از دختر سردار جنیدخان خواستگاری نموده بود.

در کمیته عملیاتی دمکرات های کرمان، که در اواسط اوت ۱۹۱۵ / اوایل شوال ۱۳۳۳ از اجتماع رهبران این حزب تشکیل گردید، نام علی اکبر قراسوران که از بلوچهای اطراف کرمان بود به چشم می خورد. این کمیته برای همکاری با آلمانها و مبارزه مشترک بر ضد انگلیسی ها و عوامل وابسته آنان ایجاد گردیده بود. از میرزا علی اکبر بلوچ، در کتاب کرمان در نهضت مشروطیت نیز به عنوان یکی از آزادیخواهان و همراهان نزدیک میرزا آقا خان کرمانی (بردسیری) نام برده شده است. به نظر می رسد در فراهم کردن مقدمات و زمینه سازی ملاقات سرداران بلوچ سرحدی و نمایندگان آنان با عوامل آلمانی اعزامی به کرمان و بم، افرادی چون علی اکبر و یارمحمدخان شیهدکی و سایر سران قبایل منطقه نقش مهمی داشته اند.

در کتاب حکایت بلوچ نیز به یکی از اعضای طایفه شیهدکی اشاره گردیده است که به عنوان راهنما برای گروهی آلمانی خدمت می کرده است و در زمانی که این گروه در دام گروهی از عشایر قبیله اسماعیل زهی یا افراد سردار «جمابخان» واقع می شود با معرفی خویش باعث نجات جان آنان می گردد.

در وقایع عصر مشروطه قبایل بلوچ به دلیل فعالیتهای آزادیخواهانه رفعت نظام بر ضد حکام قاجار شوریده بودند. بلوچ ها در جریان حمله شورشیان و آزادیخواهان برای فتح کرمان حضور چشمگیری در نیروهای محاصره کننده کرمان به رهبری رفعت نظام و میرزا حسین خان رئیس نظمیة داشتند. در جریانات کرمان و وقایع مربوط به سال های

آغازین جنگ جهانی اول نیز قبایل بلوچ در همراهی با دمکراتها و متحدان آلمانی آنها نقش مهمی بازی می کردند. نمایندگان آلمان نیز در پی دیدار با سران قبایل بلوچ در بم و نرماشیر با اعطای کمک های مالی در مبارزه شان علیه انگلیسی ها یاری می دادند. در این مبارزه مشترک، بلوچ ها حملات شدیدی به منافع بریتانیا در مناطق مختلف بلوچستان بالاخص در مرزهای شرقی در حدود رباط و کچه توسط قبایل سرحدی کردند. این حملات را عمدتاً قبایلی همچون یارمحمدزهی، گمشادزهی و اسماعیل زهی انجام می دادند. به نظر می رسد، با توجه به نفرت مردم منطقه از انگلیس ها، عناصر آلمانی توانستند از این وضع به نفع کشور خود استفاده کنند؛ همان طور که در شیراز و بوشهر و تنگستان و دشتی همین کار را کردند.

تأثیر فتاوی جهاد نیز در قبایل بلوچ به حدی بود که سر پرسی سایکس در مورد آن می نویسد: «یک سردار بلوچی در نامه اش (برای خانواده اش) چنین نوشته است که او مدت ها ناخن و محاسنش را به آرزوی شهادت با حنا رنگ بسته است ...»

سردار جمعه خان اسماعیل زهی می گفت پدرش، کدخدا جیهل، در زمان حیاتش مأموریتی از طرف سطوت الممالک حاکم وقت بلوچستان برای جلوگیری از پیشروی نیروهای انگلیسی در خاک بلوچستان ایران دریافت کرده است و به همین دلیل به هر وسیله ممکن برای اجرای تعهد او اقدام خواهد کرد تا راه ورود نیروهای نظامی بریتانیا را به درون خاک ایران سد نماید. تبلیغات ملا درمحمد و قاضی خیرمحمد حسن زهی در دعوت از سردار جمعه خان به ادای فریضه دینی جهاد، او را برای جنگ با انگلیسی ها مصمم نمود.

شدت دشمنی با انگلیسی ها در میان قبایل بلوچ ایرانی به حدی مقامات بریتانیایی در هند را نگران نموده بود که حضور بلوچ های ایران را در سیستان و افغانستان باعث تحریک ساکنین مرزهای افغانستان و خطری برای منافع خود اعلام می کردند.

قیام سردار جمعه خان اسماعیل زهی

همان طور که جنید خان و قبایل تحت امر او حملات خود را به کاروانهای تدارکاتی بریتانیا در خاک بلوچستان انگلیس شدت بخشیده بودند، سردار جمعه خان با کمک جنگجویان قبیله اسماعیل زهی و طوایف وابسته حملات مشابهی را به منافع بریتانیا

در

منطقه انجام داد. زمانیکه ژنرال دایر و نیروهایش در تعقیب جنیدخان به سوی کمال آباد هجوم بردند، در اطراف دزداب و نزدیکی نصرت آباد سیپی نبرد سختی بین نیروهای انگلیسی و جنگجویان تحت امر سردار جمعه خان اسماعیل زهی در گرفت. جمعه خان اسماعیل زهی در جریان حمله انگلیسیها به خاش از سران قبایل و طوایف همجوار دعوت نموده بود برای امری مهم در جلسه ای که در محل سکونت او در گلوگان تشکیل خواهد شد شرکت نمایند. این سردار بلوچ از چنان احترامی در منطقه برخوردار بود که سریعاً دعوت او از جانب سران قبایل و طوایف همجوار از جمله ناروئی، براهوئی، گرگیج، حسن زهی، نوتی زهی و قنبرزهی، ایجباری و تیره های مختلف قبیله اسماعیل زهی اجابت گردید.

جمعه خان با یادآوری گوشه ای از تاریخ گذشته سرحد، حضور نیروهای انگلیسی در سرحد را بزرگترین خطر برای دین، میهن و سنت قومی قبایل بلوچ اعلام کرد و با یادآوری نیرنگ های بریتانیا در تجزیه قسمت اعظم خاک بلوچستان در صد سال اخیر و جدا نمودن برادران بلوچ آنها در کلات و افغانستان از ایران، به ضعف حکومت مرکزی در این منطقه اشاره نموده و از طرحها و نقشه های آتی انگلیسی ها برای اشغال منطقه و تسلط بر نواحی شرقی ایران تا کرمان پرده برداشت. جمعه خان در ادامه به نبردهای خاش و اطراف آن اشاره کرد و با ستایش از جنیدخان و خلیل خان اعلام کرد بزودی انتقام خون برادران بلوچ خود را که در جنگهای اخیر به شهادت رسیده اند خواهد گرفت.

سرداران بلوچ پس از تأیید سخنان سردار جمعه خان، با دست زدن به قرآن مجید، هم پیمانی و آمادگی خود را برای آغاز نبرد بر ضد نیروهای بریتانیایی با افتخار رسیدن به شهادت اعلام کردند. مراسم سوگند پس از قرائت فاتحه برای شهدای خاش خاتمه یافت. پس از عقد پیمان و هم قسم شدن طوایف بلوچ با جمعه خان، جنگجویان بلوچ تصمیم گرفتند مانع ورود انگلیسی ها به درون خاک ایران شده و راه را بر نیروهای نظامی بریتانیا سد نمایند. به دستور جمعه خان پیکها و چاروهایی (جاسوس) به رباط و کچه که دو مرکز مهم استقرار نیروهای نظامی محسوب می شدند، روانه گردیدند تا تحرکات انگلیسی ها را تحت نظر گرفته و در اسرع وقت به اطلاع ستاد فرماندهی مستقر در گلوگان برسانند. قبایل مستقر در بلوچستان انگلیس مانند طوایف نوتی زهی، ایجباری، حسن زهی و گرگیج که از وابستگان و متحدان اصلی قبیله اسماعیل زهی به حساب می آمدند و آنان نیز بلوچ سرحدی نامیده می شدند، علاوه بر کمکهای نظامی،

اخبار و اطلاعات مورد نیاز از تحرکات نیروهای نظامی بریتانیایی را برای جمعه خان ارسال می کردند.

جنگ گورستانی یا لیرودیك

«لیرودیك» از الفاظ بلوچی «لیزه» به معنای شتر نر و «دك» به معنای كوه تشکیل شده است که با همدیگر به معنی كوه شبیه شتر (كوه شتری) می باشد. در گزارشهای ارسالی فرماندهی نیروهای مسلح هندوستان به وزیر حکومت هند درباره نبرد قبایل بلوچ ایرانی و نیروهای انگلیسی در محل لیرودیك، چنین آمده است: «در تاریخ ۱۳ آوریل ۱۹۱۶م، در محلی به نام لیرودیك ۷۰ تن از سربازان پیاده پنجابی و يك گروه سواره نظام انگلیسی تحت فرماندهی کاپیتان. آ. د. بنت، در مقابل يك لشکر از جنگجویان بلوچ که تخمین زده می شد در حدود ۷۰۰ تن باشند قرار گرفتند که در پایان تلفات قابل توجهی به نیروهای انگلیسی وارد آمد». سرلشکر محمود امین نیز در خاطرات خود، به این نبرد چنین اشاره می کند:

در بازگشت جنگجویان تحت امر جمعه خان از عملیاتی موفقیت آمیز بر ضد نیروهای نظامی بریتانیا در اطراف قائن که در جریان آن تعدادی از نیروهای انگلیسی کشته شده بودند، آنان به گروه دیگری از نظامیان انگلیسی برخورد کردند.

ژنرال دایر نیز که در زمان این جنگ در اطراف خاش بود، با اشاره به حمله افراد طایفه اسماعیل زهی به رهبری جمعه خان در غرب رباط و نزدیکی نصرت آباد (سیپی) به نیروهای انگلیسی، در مورد آن چنین می نویسد:

در این حمله نه تنها بسیاری از نیروهای انگلیسی کشته و زخمی شدند، بلکه تعداد زیادی قاطر، تفنگ و مهمتر از همه مهمات را هم از دست دادند و اگر چه افسر فرمانده انگلیسی با تمام قوا جنگیده بود و از بروز يك فاجعه جلوگیری نموده بود اما تعداد تلفات آنقدر زیاد بود که در منطقه شایع شود که جمعه خان به پیروزی اغراق آمیزی دست یافته است.

ماهرلی نیز با شرح کامل این نبرد تعداد جنگجویان اسماعیل زهی را ششصد تن عنوان می کند:

پس از حمله شدید به نیروهای انگلیسی تحت فرمان کاپیتان بنت و جمازه داران

سیستانی تحت امر میجر [سرگرد] هرون در نبردی که از ۳۰/۱۰ دقیقه بامداد تا تاریک شدن هوا ادامه داشته است موجبات فرار نیروهای چریک و سربازان پنجابی را به سوی گراغه فراهم نموده و با عبور از طرفین نیروها دواب آنها را مورد حمله شدید و غارت قرار داده اند.

ماهرلی تلفات اسماعیل زهی ها را در حدود ۴۵ نفر کشته و از جمله سه تن از رؤسایشان اعلام می کند و در مورد تلفات وارده بر نیروهای انگلیسی می نویسد:

تلفات انگلیسی ها ۲۷ نفر برآورد شد که از آن جمله لیوتنان دوم دبلیو. اچ. چالمرز: W.H.Chalmers، و ده تن از افراد گردان نوزدهم پنجابی در میان کشته شدگان بودند.

او با اشاره به عقب نشینی شبانه کاپیتان بنت، به سوی گراغه اعلام می کند روز بعد کاپیتان وایز، در شش مایلی جنوب غربی محلی بنام گرانندی با گروهی از جنگجویان اسماعیل زهی مواجه می گردد؛ و ضمن اینکه با موفقیت تمام تعداد ۳۰ نفر از آنان را مقتول می کند، با دو نفر تلفات خودی دشمن را وادار به فرار می نماید.

اگرچه در نبرد لیرودیگ که در سرحد به آن جنگ گورستانی گفته می شود، تعدادی از جنگجویان قبیله اسماعیل زهی کشته شدند، اما با توجه به گزارش رسمی نیروهای مسلح هند و ژنرال دایر در مورد تلفات بالای نیروهای انگلیسی صحت گزارش ژنرال مابرلی در مورد تلفات بالای عشایر بلوچ مورد تردید می باشد. محمود زند مقدم که با بازماندگان و بستگان نزدیک سردار جمعه خان در محل اصلی سکونت این قبیله واقع در گلوگان دیدار و مصاحبه نموده است، در مورد نبرد بین جنگجویان بلوچ به رهبری سردار جمعه خان و نیروهای انگلیسی می نویسد:

۷۴ (نفر) انگلیسی و ۱۸ (نفر) اسماعیل زهی کشته شدند؛ در این جنگ (که) در نه فرسخی شمال غرب زاهدان (بوقوع پیوست) و بعد از جنگ اسم آن محل شد گورستانی، شش تن از برادران جُمّا خان هم (در نبرد یاد شده) کشته شدند.

معمربین محلی معتقدند جمعه خان با کشانیدن نیروهای سوار انگلیسی به درون یک تله طبیعی از درختان جنگلی، مانع تحرک و مانور سواره نظام قدرتمند دشمن شده و سپس آنها را تارومار کرده است.

همچنین اثری که از سوی مرکز پژوهش های خلیج فارس و دریای عمان در سال

۱۳۵۴ ه. ش، تألیف شده است، تعداد تلفات انگلیسی ها را در جنگ گورستانی ۷۵ تن و تلفات طایفه اسماعیل زهی را ۱۸ تن به اضافه شش تن از برادران جمعه خان ذکر می کند.

گل خان نصیر نیز که تألیفات مهمی درباره تاریخ بلوچستان دارد، در مورد این جنگ می نویسد:

در جنگ شدیدی که در نزدیکی نصرت آباد واقع در بلوچستان ایران رخ داد، سردار جمعه خان به همراه جنگجویان اسماعیل زهی به نیروهای انگلیسی یورش برد و با وارد آوردن تلفات شدید و کسب غنائم فراوان آنها را پراکنده و وادار به فرار کرد.

به نوشته محمود زندمقدم، «یکی دیگر از معمرین طایفه اسماعیل زهی بنام گل محمد، تعداد تلفات نیروهای انگلیسی (سربازان و افسران اروپایی) را در جنگ گورستانی بیش از ۷۵ تن می داند و تنها تعداد تلفات نظامیان مزدور سیک را ۹۵ تن اعلام می نماید و دلیل نامگذاری آن منطقه را به گورستانی تعداد فراوان گورهای کنده شده جهت دفن کشته های نبرد می داند.»

«در این نبرد دو تن از برادران سردار جمعه خان به نامهای «الله یار» و «بلوچ خان» کشته می شوند و برادر سوم او به نام «احمد خان» با اصابت ۲۸ گلوله به وی شدیداً مجروح می گردد که پس از انتقال به گلوگاه مورد مداوا قرار گرفته و نجات می یابد.»

جنگ، ماجرابی نیست که در آن فقط به یک طرف زیان و خسارت وارد آید. طبعاً بلوچ ها نیز در این نبرد، که از نظر تجهیزات و امکانات نابرابر هم بوده، تلفاتی داشته اند.

سردار جمعه خان برای اینکه اجساد کشته شدگان و افراد زخمی به منطقه شورو منتقل شود، همچنان جنگ را ادامه می دهد و از منطقه خارج نمی شود.

میرزا نیک محمد الله بخش، یکی از معمرین محلی بلوچ و از خویشاوندان نزدیک سردار جمعه خان که بعدها بدلیل داشتن سواد از سوی او به نمایندگی این ایل در دولت وقت معرفی می گردد، شرح نبرد گورستانی را از زبان سردار جمعه خان چنین می آورد:

با اطلاع از ورود نیروهای انگلیسی به خاک ایران که از رباط عازم نصرت آباد بودند، من نیروهای خود را جمع نموده و در منطقه ای در مسیر عبور آنان در نزدیکی تل سیاه، که پر از درختچه های گز و تاگز محلی بود مستقر نمودم و علت انتخاب آن جا برای نبرد همان درختان بودند که باعث گند شدن حرکت و مانور سواره نظام دشمن می گردیدند.

نیروهای جمعه خان دارای سه نوع اسلحه شامل دو نوع سلاح گرم یعنی تفنگهای قدیمی فتیله ای و تفنگهای جنگی «ورندل» بودند که سلاحی جدید محسوب می شد و یک فشنگ در آن جای می گرفت، اما در صورت تیراندازی مکرر فشنگ در لوله آن گیر می کرد و باعث ایجاد مشکل می گردید. سومین سلاح نیروهای اسماعیل زهی سلاح سرد یا همان شمشیر و خنجر بود که جنگجویان پس از پنهان شدن در پشت بوته ها و تپه های خاکی به محض نزدیک شدن سواره های دشمن با آن؛ آن ها را از پای می انداختند.

بنا به روایت میرزانیک محمد، سردار جمعه خان در مورد آغاز نبرد چنین می گوید:

با آغاز جنگ و حمله اولیه ما، که با خروج سریع از منطقه پر از دار و درخت و هجوم بسوی نیروهای انگلیسی همراه بود، ناگهان بارانی از گلوله بر سر ما ریخت و چون مسلسلها و تفنگهای یازده تیر انگلیسیها باعث غافلگیری ما شده بود، فوراً عقب نشینی کردیم و نیروهای ما به کمینگاه نخست خویش یعنی همان منطقه پوشیده از درختان گز و تاگز، برگشتند.

با رسیدن جنگجویان کمکی از جانب دیگر طوایف همسایه مانند قنبرزهی و گرگیج، نیروهای بلوچ روحیه از دست رفته را باز یافتند. مهارت جنگجویانی همچون سیاهمرد قنبرزهی، فرمانده نیروهای کمکی، در تیراندازی باعث وارد آمدن تلفات شدیدی به نیروهای سوار انگلیسی شد. محال بود تیر انداخته شده از جانب شکارچیان مشهوری همچون سیاهمرد هدر رود. با رسیدن نیروهای در حال عقب نشینی به داخل درختچه ها، ناگهان عمومی جمعه خان بنام پکیر (که در پایان این جنگ کشته می شود) فریاد بر می آورد: زَخْم، زَخْم که در زبان بلوچی به معنای شمشیر و در میدان جنگ به معنی رمز شروع حمله کلی با تمام قوا به سوی دشمن بود. با ورود نیروهای انگلیسی به داخل کمینگاه بلوچها (منطقه پوشیده از دار و درخت) که علاوه بر حفر سنگرهای مناسب، موانع و تله های متعددی برای نابودی سواره نظام در آنجا ایجاد شده بود، انگلیسیها غافلگیر شدند. نیروهای انگلیسی که به دنبال عقب نشینی اولیه جنگجویان اسماعیل زهی به تعقیب آنان آمده بودند، در منطقه پوشیده از درختان محلی در تله افتادند و قدرت مانور اسبهای آنان گرفته شد. تمامی نیروی بلوچها برای نابودی سواره نظام انگلیسی متمرکز شده بود.

با گذشت مدتی کوتاه جمعه خان متوجه فرار و عقب نشینی تعدادی از سربازان انگلیسی گردید که اسبهای خود را از دست داده بودند، اما او به جنگجویان خود

دستور داد از تعقیب فراریان خودداری نمایند. جمعه خان بعدها شنیده بود نیروهای فراری انگلیسی با پای پیاده تا «رباط» که پایگاه اصلی انگلیسیها در مرز مشترک ایران و افغانستان بود دویده و خود را به آنجا رسانیده اند.

سردار جمعه خان اسماعیل زهی دلیل اصلی پیروزی خود را برای میرزا نیک محمد چنین اعلام می نماید:

سنگربندی مناسب نیروها، آشنایی جنگجویان بلوچ با نبرد چریکی و پارتیزانی و دستور حمله عمومی بوسیله خنجر و شمشیر که در زمان مناسبی توسط عمومی من پکیرخان، اعلام شد باعث گردید افراد ما که چندین برابر نیروهای انگلیسی بودند با یک حمله گسترده نیروهای انگلیسی افتاده در تله درختان را نابود نمایند.

منطقه سوق الجیشی تحت اختیار جمعه خان که از نرماشیر تا نصرت آباد و نواحی منتهی به افغانستان کشیده شده بود منطقه حساسی بود و در صورت موافقت سران ایل اسماعیل زهی، عوامل آلمانی و ترک از این مسیر به سهولت می توانستند به افغانستان و هندوستان نفوذ کنند. همین امر «دایر» را بر آن داشت سریعاً برای عقد قراردادهای همکاری با این سردار بانفوذ منطقه راهی قلمرو او در گلوگان گردد. ژنرال دایر با تکرار تجربه قبلی خود در مورد جنیدخان که با از بین بردن غلات مردم در کمال آباد او را وادار به تسلیم نموده بود در هنگام ورود به گلوگان نیز پیک هایی را نزد جمعه خان، که قبل از ورود نیروهای انگلیسی به همراه تمامی اعضای قبیله آنجا را ترک کرده بود، فرستاد و از او خواست فوراً به همراه تمام نیروهایش تسلیم شود و گرنه غلاتش نابود خواهند شد.

دایر که به خوبی می دانست در بلوچستان نان چه اهمیتی دارد از حربه تهدید به آتش زدن غلات در موارد مکرر استفاده می نمود. به «جمعه خان» تفهیم شد با توجه به تسلیم جنیدخان و خلیل خان، او به عنوان تنها سردار مخالف بریتانیا کاملاً منزوی گردیده است و در صورتی که مثل سایر سرداران سرحدی عمل نماید و تسلیم گردد با او و افرادش رفتار سخاوتمندانه ای به عمل خواهد آمد. همراهی میرجنید و خلیل خان و جنگجویان تحت امر آنها با کاروان انگلیسیها، جمعه خان را به پذیرفتن شرایط پیشنهادی جهت صلح با ژنرال دایر متمایل کرد.

مابری تاریخ تسلیم جمعه خان را به نیروهای انگلیسی ۲۵ آوریل / ۵ اردیبهشت ذکر نموده و دلیل اصلی این تصمیم او را چنین می نویسد:

آمادگی جمعه خان برای تسلیم تا حدود زیادی از تلفاتی ناشی شده بود که در ۱۳ و ۱۴ آوریل / ۲۴ و ۲۵ فروردین بر او آمده بود.

در روایتی بومی از نحوه تسلیم شدن جمعه خان به انگلیسی ها نقل می گردد که پس از محاصره منطقه سکونت قبیله اسماعیل زهی، عموی جمعه خان برای مذاکره با انگلیسی ها با آنان ملاقات می نماید و آنها تنها شرط ترک منطقه گلوگان را تسلیم بی قید و شرط شخص جمعه خان اعلام کرده و او نیز برای نجات قبیله و مردم از چنگ محاصره ارتش بریتانیا خود را به آنان تسلیم می نماید.

محمود زندمقدم نیز با اشاره به ملاقات عیسی خان، عموی جمعه خان، با انگلیسی ها می نویسد:

... عیسی خان می گوید من قبول کردم سر تو [=جمعه خان] را تحویل دهم، تو چه می گویی؟ جما خان می گوید من یک سری دارم برای وطنم و ناموسم نذر می کنم، فردا می روم هر کاری می خواهند بکنند و روز بعد جماخان می رود و خودش را تسلیم می کند.

از سوی دیگر بدلیل روابط بسیار دوستانه ای که بین جمعه خان و عیدو خان ریگی وجود داشت، ریگی ها ژنرال انگلیسی را قانع کردند که سردار جمعه خان راستگوترین سردار سرحد بوده و پس از سوگند خوردن هرگز سوگند خود را نخواهد شکست. در عمل نیز با قراردادهای منعقد شده در گلوگان و سپس کچه دیگر هیچ زمان از سوی جمعه خان و افراد قبیله او تعرضی نسبت به انگلیسیها انجام نگردید.

اگرچه سرداران خاش مانند جنیدخان و خلیل خان بواسطه فتاوی صادره از جانب علمای دیوبندی در مورد عدم اعتبار سوگند عدم تعرض با کفار بریتانیایی جنگ با آنان را ادامه دادند و تا مدتها نیروهای انگلیسی مستقر در سرحد را به خاک و خون می کشیدند، اما سردار جمعه خان هرگز سوگند خویش با انگلیسیها را نشکست. از سوی دیگر سفارش های سردار عیدو خان در مورد جمعه خان به ژنرال دایر و حفظ احترام این سردار بلوچ دلیل بسیار مهم دیگری برای پابندی جمعه خان به سوگند خویش بود. با توجه به اینکه همسران عیدو خان و جمعه خان خواهر بودند و رابطه نزدیک خویشاوندی بین آنان وجود داشت، لذا سردار اسماعیل زهی به پاس احترام به عیدو خان هرگز پیمان خود با انگلیسیها را نشکست.

از سوی دیگر میرزا نیک محمد الله بخش، مشاور آتی سردار جمعه خان و نماینده ایل

اسماعیل زهی در نزد حکومت پهلوی، معتقد است دلیل نشکستن سوگند از جانب سردار جمعه خان، پرداخت کامل دیه کشته شدگان قبیله اسماعیل زهی توسط مقامات بریتانیایی بود. او از جانب جمعه خان نقل می نماید قبل از آمدن نیروهای انگلیسی به همراه ژنرال دایر به گلوگان، سردار عیدو خان با چند جمازه سوار بلوچ به نزد او می آید و تقاضای صلح با انگلیسیها را مطرح می نماید. پس از مشاوره با سرداران قبیله اسماعیل زهی، جمعه خان به همراه چندین تن از سران تیره های وابسته، در خاش حضور بهم رسانیده و در ازای دریافت سی هزار قجری بابت خون هر یک از کشتگان قبیله اسماعیل زهی با انگلیسیها صلح می نماید. اگرچه جمعه خان در نهایت تسلیم نیروهای انگلیسی مستقر در منطقه شد، اما تلفات وارد شده به ارتش بریتانیایی هند در جریان جنگ گورستانی یا نبرد لیروودیک بحدی شدید بود که در گزارشهای ارسالی به روزنامه رسمی لندن از آن بعنوان یک شکست بسیار سخت یاد شده است.

فهرست منابع و مآخذ

- احمدی، حمید، قومیت گرینی در ایران، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸

- ایرانپور، محمد، کرمان در نهضت مشروطیت، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۳

- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، خاتون هفت قلعه، تهران: انتشارات و کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۴.

- جی اولسون، ویلیام، روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، ترجمه حسن زنگنه، تهران، نشر شیرازه، بی تا.

- دایر، رجینالد ادوارد هری، مهاجمان سرحد: رویارویی نظامی انگلستان با سرداران بلوچ ایرانی، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.

- زندمقدم، محمود، حکایت بلوچ (کردها، انگلیس ها، بلوچ ها)، کتاب دوم، تهران: چاپ کارون با همکاری شرکت سیت، ۱۳۷۱.

- در آمدی مجمل بر مطالعه عشایر سیستان و بلوچستان، کتاب دوم و سوم، مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۵۴.

- سپاهی، عبدالودود، بلوچستان در عصر قاجار، انتشارات گلستان، تهران: ۱۳۵۸

- کرد، نورالله، چند شاخه ارغوان در کویر، تهران: انتشارات پویان فرنگار، ۱۳۸۶.

- مابری، جیمز، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران: انتشارات رسا، ۱۳۶۹.

- مهنامه ارتش شاهنشاهی، شماره ۷، سال ۱۳۵۴، خاطرات سرلشکر محمود امین، طایفه اسماعیل زهی.

- مطالعات میدانی، مصاحبه با شاهدان وقایع.

- نیدرمایر، اسکارفن، زیر آفتاب سوزان ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: انتشارات تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

- همت، محمود، تاریخ بلوچستان، تهران: انتشارات گلی، ۱۳۷۰.

Gul Khan, Nasir, Tarikh -e- Bialuchestan (The History of Baluchestan), Quetta: kalat -
Publisher, ۱۹۸۲

.London Gazetteer, (Supplement) No. ۳۰۳۶۰, Page ۱۱۲۷۰, ۳۰ October ۱۹۱۷. ۱۶

پانوشت ها

* کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

** استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان.

مصاحبه شده است. آقای نیک محمد الله بخش که به « الله بخش » ۱. در استفاده از منابع شفاهی با آقای نیک محمد

میرزا نیک محمد معروف است متولد ۱۳۰۶ ه. ش در چشمه زیارت حدود ۳۵ کیلومتری غرب زاهدان می باشد .

میرزا نیک محمد در سال ۱۳۲۶ ه. ش اولین عکاسی را در زاهدان احداث نموده و در سال ۱۳۲۸ ه. ش به

عضویت خبرنگاران عکاس روزنامه اطلاعات درآمده . وی ضمن اینکه اولین روزنامه نگار استان می باشد پس از

بازگشت جمعه خان از تبعید به عنوان نماینده وی و سپس نماینده ایل اسماعیل زهی انتخاب گردید به همین

دلیل اظهارات وی می تواند جزو منابع معتبر شفاهی محسوب گردد.

۲. حمید احمدی، قومیت و قوم گرائی در ایران، ص ۲۰۳

۳. ژنرال مابری، عملیات در ایران، ص ۱۲۳

۴. نورالله کرد، چند شاخه ارغوان در کویر، صص ۱۹۸ و ۲۶۷

۵. محمود زند مقدم، حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۴۳۵
۶. ما برلی، همانجا.
۷. اولریخ گرکه، پیش به سوی شرق، کتاب دوّم، ص ۶۹۴
۸. محمد ایرانپور، کرمان در نهضت مشروطیت، ص ۱۰۹
۹. محمود زند مقدم. حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۲۲۷
۱۰. عبدالغنی دامنی، سیمای تاریخی بلوچستان، ص ۲۵۴
- ۱۱-۱۴۵. باستانی پاریزی، خاتون هفت قلعه، صص ۱۴۷
۱۲. ژنرال ما برلی، عملیات در ایران، ص ۱۹۸
۱۳. ژنرال سر پرسی سایکس، تاریخ ایران، جلد دوّم، ص ۶۳۸
۱۴. محمود زند مقدم، حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۱۹۳
۱۵. ما برلی، ص ۱۳۰

- ۱۶ . محمود همت، تاریخ بلوچستان، ص ۱۱۸
- ۱۷ . تحقیقات محلی نگارنده، اظهارات نیک محمد الله بخش، مشاور سردار جمعه خان و نماینده ایل اسماعیل زهی در حکومت پهلوی.
- ۱۸ . محمود زند مقدم، حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۱۴۱
- ۱۹ . تحقیقات محلی نگارنده، اظهارات نیک محمد الله بخش.
- ۲۰ . همان راوی.
- ۲۱ . London Gazettee , (Supplement) no. ۳۰۳۶۰ , Page ۱۱۲۷۰ , ۳۱ October ۱۹۱۷
- ۲۲ . مهنامه ارتش شاهنشاهی، شماره هفتم، سال ۱۳۵۴ ، خاطرات سرلشکر محمود امین، ص ۷۶
- ۲۳ . ژنرال دایر ، مهاجمان سرحد، ص ۶۲
- ۲۴-۲۱۷ . ژنرال مابریلی، عملیات در ایران، صص ۲۱۸
- ۲۵ . همانجا.
- ۲۶ . همان.
- ۲۷ . محمود زند مقدم، حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۱۹۳
- ۲۸ . درآمدی مجمل بر مطالعه عشایر سیستان و بلوچستان، کتاب دوّم و سوّم، مرکز پژوهش خلیج فارس و دریای عمان، سازمان برنامه و بودجه، تهران: ۱۳۵۴ ، صص ۸۲
- ۲۹ . Gul Khan Nasir, Tarikh-e- Balochistan , p. ۳۶۰
- ۳۰ . محمود زند مقدم، همانجا، ص ۱۸۵
- ۳۱ . نورالله کرد، چند شاخه ارغوان در کویر، ص ۱۱۸
- ۳۲ . همانجا.

۳۳. تحقیقات محلی نگارنده.

۳۴. تحقیقات محلی نگارنده.

۳۵. همان راوی.

۳۶. تحقیقات محلی نگارنده براساس روایتهای میرزا نیک محمد الله بخش از قول شخص جمعه خان.

۳۷. همان راوی.

۳۸. همان راوی.

۳۹. همان راوی.

۴۰ .. ژنرال دایر، مهاجمان سرحد، ص ۸۸

۴۱ .. همانجا، ص ۸۵

۴۲. همان.

۴۳. ژنرال ما برلی، عملیات در ایران، ص ۲۱۹

۴۴. تحقیقات محلی نگارنده.

۴۵. محمود زند مقدم- حکایت بلوچ، کتاب دوّم، ص ۱۸۵

۴۶. London Gazette, (Supplement), no. ۳۰۳۶۰, Page; ۱۱۲۷۰, ۳۱ October ۱۹۱۷.

پلیس جنوب ایران

مکاتبات بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران در واقعه تاریخی

دکتر رضا نظر آهاری*

چکیده

پلیس جنوب ایران (South Persia Rifles) که به اختصار آن را اس. پی. آر. نیز می نامند، جایگاه ویژه ای را در تاریخ معاصر کشورمان به خود اختصاص داده است. در این رابطه منابع متعددی به زبان های فارسی و خارجی به نگارش درآمده است که ابعاد مختلف واقعه تاریخی یادشده را مورد کنکاش قرار داده اند. در این منابع نقش کلیه عوامل کلیدی اعم از داخلی و خارجی در تأسیس این سازمان بررسی شده و شاید مسئله مبهمی در این پژوهش ها از قلم نیفتاده باشد. واضح است که پژوهشگران و محققان با توجه به مواضع کلی خود در قبال طرف های ذیربط به طرح مباحث پرداخته اند. در این بین پژوهشگران غربی و به ویژه انگلیسی نگاه مثبتی به فعالیت های انگلیس در ایران داشته اند و اقدامات این کشور در ایران را با نگاه مثبتی دنبال کرده اند. متقابلاً پژوهشگران ایرانی نگاه مساعدی به تشکیل پلیس جنوب ایران ندارند. بدین ترتیب مشاهده می شود که در مورد این حادثه تاریخی دیدگاه های متفاوتی وجود دارد؛ به همین دلیل پژوهش های جدید بر مبنای اسناد جدید می تواند گوشه های تاریک این مقطع زمانی را آشکار سازد.

در مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران اسنادی وجود دارد که می تواند در شناسایی هر چه بهتر این واقعه تاریخی به کار آید. در این مقاله از

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی از این پس به اختصار با عنوان «مرکز اسناد» نام برده خواهد شد. از جمله اسنادی که در اختیار مرکز اسناد می باشد یادداشت ها و مراسلاتی است که در مورد پلیس جنوب ایران بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس در تهران مبادله شده است. در این یادداشت ها به نکاتی برمی خوریم که کلیات آن در منابع وجود دارد؛ ولی جزئیات و ظرافت هایی که طرفین در این مکاتبات به کار می گیرند تا از منافع کشور متبوع خود دفاع کنند، جالب و مثال زدنی است. طبیعی است که در برخی موارد، ناگزیر به منظور توضیح این اسناد از مکاتبات وزارت امور خارجه با سفارت خانه های ایران در کشورهای خارجی و نیز کارگزاری های وزارت امور خارجه در فارس و ... بهره خواهیم برد.

لازم به ذکر است جنوب ایران در این مقطع زمانی بطور عمده ایالت های فارس و کرمان را شامل می شد که منطقه وسیعی را در بر می گرفته است. به عنوان مثال بندرعباس نیز بخشی از فارس محسوب می شد. بعدها این ایالت ها به استان های کوچکتری تقسیم شدند. راه های جنوب که مسیر شیراز- بوشهر را شامل می شد، یکی از مهمترین مسیرها محسوب می شد و بخش اعظم صادرات کشور از طریق بندر بوشهر انجام می گردید.

قبل از ارائه این اسناد لازم است اشاره کاملاً مختصری به تاریخچه پلیس جنوب ایران بشود تا در چارچوب آن بتوان به بررسی اسناد پرداخت.

مختصری از تاریخ تشکیلات موسوم به پلیس جنوب ایران

انگلیسی ها از مدت ها قبل در پی تشکیل قوایی در جنوب ایران بودند که بتوانند از منافع سیاسی و اقتصادی خود دفاع کنند. ظاهراً این تلاش برای نخستین بار در ۶ ژانویه ۱۹۰۲ به ذهن اولیای انگلیس خطور کرده، و در یادداشت وزیر وقت امور خارجه انگلیس خطاب به سر آرتور هاردینگ وزیرمختار انگلیس در ایران آمده است: «... ما کوشش کرده ایم که تجارت و نفوذ بریتانیا را به هر وسیله ای که در دست داریم تأیید و تشویق نماییم و هم چنین پروژه های متعددی روی همین زمینه از قبیل تشکیل یک قوه پلیس بومی برای حفظ امنیت راه های جنوبی تحت مطالعه است». ولی مدت زیادی طول کشید تا این آرزوی انگلیس جامه عمل بپوشد. از اوضاع داخلی ایران و نیز مواضع روسیه به عنوان دلایل تعویق این مهم یاد شده است. تصور انگلیس آن بود که

امپراطوری روسیه در صدد دستیابی به راه های زمینی ایران برای رسیدن به خلیج فارس، هند و اقیانوس هند است. در سال ۱۳۲۲ ق/م ۱۹۰۴ در خوزستان نفت کشف شد و یک سال بعد کمپانی نفت ایران و انگلیس تشکیل گردید. کشف نفت که گسترش دایره منافع بریتانیا در ایران را در پی داشت و نیز انقلاب مشروطه ۱۳۲۷-۱۳۲۴ ق (۱۹۰۹-۱۹۰۶ م)، اوضاع مبهمی را به وجود آورد که زمینه را برای دخالت روسیه در امور سیاسی و نظامی ایران فراهم آورد. می دانیم که کابینه فرمانفرما پیشنهاد داده بود تعداد نیروی قزاق به ده هزار نفر افزایش یابد. به همین دلیل در ژانویه ۱۹۱۶ وزیرمختار انگلیس در ایران به دولت متبوع خود پیشنهاد کرد در صورت افزایش نیروی قزاق، نیروی مشابهی نیز تحت نظر و فرماندهی افسران انگلیسی برای جنوب ایران تدارک دیده شود. وزارت امور خارجه بریتانیا نظر حکومت هندوستان را در این مورد جویا شد و نایب السلطنه هند موافقت خود را اعلام کرد.

علاوه بر فراز و نشیب هایی که تشکیل پلیس جنوب به همراه داشت، مسئله شناسائی آن از جانب دولت ایران نیز مشکلی مایوس کننده و طولانی برای کلیه جناح های ذیربط بود که مناسبات سیاسی دولتین ایران و انگلیس نیز بر سرنوشت آن نیرو تأثیر بسیار داشت.

موافقتنامه اوت ۱۹۱۶ / ۱۳۳۴ ق محصول مذاکراتی بود که در ژانویه با کابینه فرمانفرما آغاز شده و به کابینه سپهدار اعظم رسیده بود. این موافقتنامه به شکل پیش نویس در ماه ژوئیه تنظیم شد و طی یادداشت اول اوت به اطلاع دولت ایران رسید. پاسخ کابینه ایران یادداشتی بود به امضای سپهدار در تاریخ ۵ اوت ۱۹۱۶. نامه سپهدار به سند بحث انگیزی تبدیل شد. به عقیده ایرانیان، معنی این کار به رسمیت شناخته شدن اصول عمده کنوانسیون ۱۹۰۷ م / ۱۳۲۵ ق. یعنی تقسیم ایران به مناطق نفوذ روسیه و انگلیس بود و این نه تنها کنترل سیاسی ایران، که کنترل نظامی آن را نیز دربر می گرفت. احمدشاه که از بحران پیش آمده و اخبار مربوط به موافقتنامه سپهدار پریشان شده بود، کابینه را منحل کرده، و ثوق الدوله را در ۱۳ شوال ۱۳۳۴ / ۱۳ اوت ۱۹۱۶ به رئیس الوزرایی منصوب کرد؛ و وی در ۲۹ اوت ۱۹۱۶ اعضای کابینه خود را تعیین نمود.

کابینه و ثوق الدوله تلاش کرد با ارائه یک پیشنهاد ۸ ماده ای، اطمینان دولت های روسیه و انگلیس را جلب کند. به کابینه و ثوق الدوله اطلاع داده شد که اگر آن ها از به رسمیت شناخته شدن پلیس جنوب سر باز زنند، کمکهای مالی معوق خواهد شد. کابینه پس از

سنجش‌ها و مباحثات بسیار خود را به نوعی ملزم به شناسائی مشروط پلیس جنوب نمود که حداقل در فارس برای این تشکیلات نتیجه‌ای سودمند داشت. وثوق الدوله نیز در ۲۲ اوت ۱۹۱۶ به علت عدم موفقیت در تشکیل کابینه استعفا کرد و احمد شاه، علاء السلطنه را به نخست‌وزیری برگزید. روز بعد یعنی در ۲۳ اوت علاء السلطنه هم استعفا کرد و مجدداً وثوق الدوله ظرف چهار و هشت ساعت به نخست‌وزیری انتخاب شد. وی در ۲۷ مه ۱۹۱۷ استعفا کرد و مجدداً علاء السلطنه به نخست‌وزیری انتخاب شده، در ۵ ژوئن ۱۹۱۷/۱۴ شعبان ۱۳۳۵ کابینه خویش را تشکیل داد. کابینه علاء السلطنه نسبت به کابینه پیشین در قبال مسئله به رسمیت شناختن پلیس جنوب انعطاف کمتری از خویش نشان داد. کابینه علاء تلاش کرد اندیشه تشکیل قوا را به کل کشور بسط دهد و مشیرالملک در لندن به تقویت و گسترش این اندیشه کمک نمود. علاء و وزرایش تکرار می‌کردند که حتی به طور موقت نمی‌توانند پلیس جنوب را به رسمیت بشناسند. بعد از آن‌ها نیز عین الدوله (۲۱ نوامبر ۱۹۱۷)، مستوفی‌الممالک (۱۷ ژانویه ۱۹۱۸)، صمصام السلطنه (۱ مه ۱۹۱۸)، وثوق الدوله (۷ اوت ۱۹۱۸) و ... به رئیس‌الوزرای رسیدند ولی هیچکدام به خود اجازه ندادند این تشکیلات را به رسمیت بشناسند و بحران پلیس جنوب تا پایان خود یکی از مسائل فیما بین ایران و انگلیس باقی ماند.

در اثنای این قضایا ژنرال سایکس سرگرم تشکیل یک نیروی نظامی - پلیسی در کرمان و فارس، و روسها دست‌اندرکار افزایش تعداد افسران و افراد قزاق بودند. ایرانیان دریافتند کشورشان به تحت‌الحمایگی دو قدرت جهانی در آمده است. مطلبی که احتمالاً این دو قدرت پیش‌بینی آن را نمی‌کردند. شتاب روس و انگلیس در پرداخت اولین قسط کمک مالی درست در روز سقوط سپهدار از صدارت (۱۲ اوت ۱۹۱۶ / ۱۲ شوال ۱۳۳۴ ق) نشان می‌دهد آن‌ها سعی کردند با این کار مهر رسمیت بر پای موافقتنامه بزنند.

تشکیل پلیس جنوب نه تنها با اعتراض دولت ایران مواجه شد، بلکه عامه جراید و احزاب هم به انگلیسی‌ها تاخته و تشکیل پلیس جنوب را مقدمه تصرف نظامی ایران تلقی کردند. احساسات ایرانی‌ها با تظاهرات مردم در میدان توپخانه تهران (۱۶ جمادی‌الاولی ۱۳۳۶ / ۲۷ فوریه ۱۹۱۸/۶ اسفند ۱۲۹۶) به اوج خود رسید.

عدم شناسایی تشکیلات پلیس جنوب ایران توسط دولت و عدم تصویب آن توسط مجلس نشان داد این تشکیلات در ایران غیرقانونی محسوب می‌شود و ادامه حیات آن با

مشکلات عدیده ای روبرو خواهد بود. هر قدر هم انگلیسی ها سعی کردند رسمیت آن را به دولت های ایران بقبولانند، موثر واقع نشد. حتی در شیراز به فرمانفرمای ایالت فشار آوردند در استقرار امنیت خلیج فارس از پلیس جنوب استفاده شود، ولی وی از این کار سر باز زد و در نتیجه تیر انگلیسی ها به سنگ خورد و نتوانستند سندی دال بر استفاده دولت ایران از آن به دست آورند تا از آن در راستای شناسایی استفاده کنند.

در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۲۹۶ سفارت انگلیس یادداشتی به وزارت امور خارجه ایران ارسال داشت و در آن خواهش کرد «دولت ایران حسیات دوستانه خود را کلیتاً نسبت به مصالح دولت انگلیس نشان دهد.» گفته می شود در همان زمان کابینه مستوفی الممالک «پلیس جنوب را یک قوه متجاوز خارجی» خوانده بود.

شدت فشارهای داخلی به حدی بود که انگلیسی ها ناچار شدند پلیس جنوب را به شرط پرداخت کلیه مخارجی که برای آن هزینه کرده بودند، واگذار کنند؛ ولی چون دولت ایران برپا داشتن آن تشکیلات را عملی خودسرانه و به مقتضای مصالح تشکیل دهندگان تلقی می کرد، حاضر به قبول این شرط نمی شد. سرانجام انگلیسی ها حاضر شدند به موجب ماده سوم قرارداد ۱۹۱۹، پلیس جنوب را در قشون متحدالشکل ایران ادغام کنند.

سقوط کابینه وثوق الدوله، اجرای قرارداد را متوقف کرد و کابینه مشیرالدوله نیز از اجرای آن سر باز زد. در نتیجه مخارج پلیس جنوب هم چنان بر گردن دولت انگلیس باقی ماند. با سقوط دولت مشیرالدوله و روی کار آمدن سپهدار رشتی مسئله از نظر انگلیسی ها هم چنان لاینحل باقی ماند؛ ولی با کودتای سوم اسفند، سیدضیاء الدین طباطبائی، بخشی از پلیس جنوب ایران را به منظور حفظ امنیت تهران احضار کرد. به این ترتیب قشون جنوب جزئی از ابواب جمعی دولت ایران تلقی شد. با سقوط کابینه سیدضیاء الدین موضوع پلیس جنوب را کد ماند و دولت قوام السلطنه نیز صحبتی از استخدام مستشاران آن به میان نیاورد (اول تیر ۱۳۰۰ شمسی). در پی این ماجرا لرد کرزن در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۱ (۳ مرداد ۱۳۰۰)، یعنی یک ماه پس از تشکیل مجلس موعود ایران، طی بیاناتی در مجلس اعیان انگلستان زنگ انحلال پلیس جنوب را به صدا درآورد. در اوایل شهریور ۱۳۰۰ بود که ثلث تشکیلات پلیس جنوب را که در اصفهان بالغ بر ۱۵۰۰ نفر می شد، منحل کردند و بقیه بساط سازمان را نیز برچیدند و به تلافی سرکشی های دولت ایران در به رسمیت

شناختن آن، ساز و برگهایی را که قرار بود به ایران واگذار کنند نابود کردند.

یادداشت های متبادله بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلیس

قبل از پرداختن به اسناد موجود در آرشیو مرکز اسناد توضیح این نکته ضروری است که اسناد مورد نظر معمولاً پراکنده بوده، گاهی یادداشت ارسالی و یا پاسخ آن به دنبال هم بایگانی نشده است و به همین دلیل گاهی با مقایسه اسناد می توانیم دریابیم که یک یادداشت در پاسخ به کدام یادداشت می باشد. در این مقاله تلاش شده است اسناد مربوط به پلیس جنوب ایران بر اساس تاریخ نگارش تنظیم شود تا درک آن برای مخاطبین تسهیل شود. ضمناً در این مقاله اسنادی انتخاب شده، که بین وزارت امور خارجه ایران و سفارت انگلستان در تهران مبادله شده اند، ولی گاهی اوقات تلگرام های محرمانه بین وزارت امور خارجه ایران با سفارت خانه های ایران در خارج از کشور و یا کارگزاری های وزارت امور خارجه در فارس، کرمان و ... نیز آورده شده تا خواننده را در درک بهتر بخشی از تاریخ معاصر ایران و نبرد دیپلماتیک طرفین ایرانی و انگلیسی و روسی یاری دهد.

یکی از اولین اسناد، تلگرام رمزی است که در تاریخ ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۳۴/۲۴ مارس ۱۹۱۶ به وزارت امور خارجه مخابره شده است. در این تلگرام ضمن اشاره به بیوگرافی سر پرسایکس و اطلاع رسانی در مورد حضور وی در جنوب ایران از عدم خبررسانی مرکز به نمایندگی مذکور انتقاد شده است.

سند بعدی یادداشتی به امضای مارلینگ، وزیرمختار انگلستان در تهران، برای معرفی سر پرسایکس به وزارت امور خارجه ایران است:

شرف دارم خاطر نواب مستطاب اشرف والا را مستحضر سازم از اینکه به موجب مدلول مراسله متحدالمآل مورخه ۴ اوت و جواب نواب اشرف والا- مورخ ۵ (۱۴ اسد) دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جنرال سر پرسایکس را به سمت مدیری قوایی که برای حفظ انتظام جنوب ایران تشکیل می یابد انتخاب نموده اند.

از نواب اشرف والا خواهشمندم مقرر فرمایند بکارگزاران محلی از مأموریت معزی الیه اطلاع داده شده و به آنها دستورالعمل داده شود که حتی المقدور به معزی الیه مساعدت نمایند...

از نکات بسیار مهمی که در مورد این سند وجود دارد این است که در حاشیه این

یادداشت نوشته شده:

اداره انگلیس:

جواب نوشته شود که وزارت امور خارجه هیچ اطلاعی از صدور چنین مراسله ای ندارد.

بر طبق این دستور در پاسخ به یادداشت مذکور وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در تاریخ ۹ شوال ۱۳۳۴ می نویسد:

مراسله محترمه جناب جلالت مآب عالی مورخه ۷ شوال ۱۳۳۴ (۷ اوت ۱۹۱۶) راجع به جنرال سر پرسی ساکس واصل و سمت تکریم گردید. اطلاعاً خاطر.... را مستحضر می دارد که قبل از وصول مراسله محترمه فوق الذکر از طرف اولیاء دولت علیه به مأمورین محلی صفحات جنوبی تعلیمات اکیده در مساعدت با معزی الیه داده شده است و ضمناً با نهایت احترام زحمت افزا می گردد که در ۴ آگوست نه مراسله ای به عنوان دوستدار رسیده و نه روز ۵ اوت (۱۴ اسد) مراسله در جواب جناب جلالت مآب عالی نگاشته است که بدان اشاره فرموده اند.... .

نکته مهم در این یادداشت اشاره سفارت انگلیس به مکاتبه ای است که بین طرفین صورت پذیرفته ولی وزارت امور خارجه ایران در پاسخ ضمن اشاره به اقداماتی که برای استقبال از سر پرسی سایکس به عمل آورده، از مکاتبه مورد نظر سفارت انگلیس اظهار بی اطلاعی می کند و جالب اینکه سفارت انگلیس در مکاتبات بعدی، هیچ اشاره ای به جزئیات مربوط به نامه های مذکور نمی نماید و ظاهراً موضوع مسکوت باقی می ماند. سفارت انگلستان می تواند یک نسخه از سواد یادداشت های متبادله را که در یادداشت فوق مورد اشاره قرار داده بود، برای وزارت امور خارجه ارسال نماید.

فرمانفرما پیشنهاد داده بود برای حفظ امنیت داخلی و مقابله با ناآرامی ها، بریگاد قزاق نیروهای خود را به ۱۰ هزار نفر برساند و انگلستان نیز با استفاده از این مسئله درصدد برآمد که نیروی مشابهی در جنوب ایران تشکیل دهد. انگلستان از ابتدای تأسیس پلیس جنوب ایران تلاش نمود کابینه های وقت ایران این قوا را به رسمیت بشناسند؛ ولی پس از کابینه سپهدار که از طریق ارسال یادداشتی و به طور مشروط (وضعیت فورس ماژور و صرفاً در طول جنگ) فعالیت این نیرو را به رسمیت شناخته بود و همین مسئله نیز باعث سقوط دولت وی شد، دیگر کابینه های ایران به خود اجازه ندادند پلیس جنوب را به رسمیت

بشناسند. البته مواضع آنها یکسان نبود و برخی از این کابینه ها مواضع کاملاً سخت تری در قبال پلیس جنوب اتخاذ می کردند؛ از جمله علاء السلطنه که خود علاوه بر نخست وزیری، وزارت امور خارجه را نیز به عهده داشت. سفارت انگلیس در تهران در تاریخ ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۵/۱۳ فوریه ۱۹۱۷ در تعقیب اهداف کشور متبوع خود طی یادداشتی به وزارت امور خارجه می نویسد:

به تاریخ هفتم شوال گذشته به سلف جناب اشرف از انتخاب بریگادیر جنرال سر پرسی ساکس از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای اصلاح و ترتیب استعداد جهت حفظ امنیت جنوب ایران اطلاع دادم و جواب وزیر امور خارجه به دوستدار اطلاع دادند که دستورالعملهای لازمه فوراً به کارگزاران محلی داده شده که با معزی الیه مساعدت نمایند. اگرچه به این وسیله دولت علیه انتخاب درست اعلیحضرت پادشاه انگلستان را در برگزیدن این صاحب منصب ذی شأن برای خدمات درست اوامر دولت علیه رسماً تصدیق فرموده اند ولی هنوز اقتدارات لازمه رسماً به معزی الیه داده نشده که مأموریت عمده ای که از طرف دولتین به ایشان تفویض شده است به موقع اجرا گذارند. چون از نزدیک بودن این مسئله چنین برمی آید که ممکن است به پیشرفت زحمات مشارالیه سکتته وارد آید شرف از جناب اشرف خواهش نمایم که قبول زحمت فرموده اقدامات لازم فرمایند که اختیارات لازمه رسمی به مثل اختیاراتی که به فرمانده بریگاد قزاق داده شده است به معزی الیه داده شود....

مشاهده می شود که سفارت انگلیس با ظرافت سعی کرده است استقبال از سر پرسی سایکس را به منزله شناسایی پلیس جنوب ایران توسط دولت ایران قلمداد نماید؛ ولی همزمان در یادداشت فوق درخواست می نماید اختیاراتی مشابه فرمانده بریگاد قزاق به سر پرسی سایکس داده شود. وزارت خارجه پاسخ جالبی تهیه می کند. در هامش این یادداشت آمده است:

در جلسه ۱۳ جمادی الاول ۱۳۳۵ این جواب در هیأت وزرا مطرح و قرار شد که مطابق آن از طرف وزارت خارجه با سفارت انگلیس مذاکره و در صورت قبول، نسخه آنرا نوشته امضا و بفرستند.

در پای این نامه اسامی افرادی مانند وثوق الدوله، فتح الله، ابوالفتح طباطبایی، فیروز، ممتازالملک، قوام الدوله و امین الملک ذکر شده است. نکات مهم این یادداشت عبارتند از:

- استخدام و بکارگیری معلمان خارجی مشروط به انعقاد قرارداد با ایران است و تا وقتی در این رابطه قراردادی با انگلیس منعقد نشده است، این مسئله قابل اجرا نخواهد بود.

- اشاره به تلاش دولت انگلستان در جهت تقویت سرپرسی سایکس

- آمادگی برای صدور دستور به مراکز ذیربط در مورد سرپرسی سایکس فقط در طول جنگ و آن هم به شرطی که نامبرده تحت ریاست عالیه اولیای دولت ایران فعالیت نماید.

- اشاره به تأمین بودجه نیروی نظامی از محل عایدات گمرکی.

اغلب منابع نوشته اند کابینه و ثوق الدوله به صورت مشروط، یعنی تا پایان جنگ، پلیس جنوب ایران را به رسمیت شناخته است ولی در این سند آمده است حضور صاحب منصبان انگلیسی منوط به انعقاد قرارداد بین دو کشور می باشد. از طرف دیگر ژنرال سایکس ملزم شده است زیر نظر مقامات عالیه دولت ایران فعالیت نماید.

با توضیحات تکمیلی فوق، این یادداشت به شرح ذیل در اختیار سفارت انگلستان قرار می گیرد:

دوستدار در جواب مراسله مورخه ... (۲۰ ربیع الثانی) آن جناب جلالت مآب راجع به تقاضای دادن اقتدارات لازمه به بریگاد ژنرال سرپرسی سایکس برای اصلاح و تربیت استعداد از جهت حفظ امنیت جنوب ایران با کمال احترام زحمت افزاست که بدیهی است استخدام و انتخاب معلمان خارجی و تشکیل قوای تأمینیه در تحت تعلیم آن ها فقط بر حسب قراردادی ممکن است که با مبادله نظر مابین اولیای دولت علیّه ایران و دولتی که معلمان مزبور را به اختیار دولت ایران واگذار می نماید مقرر و متضمن شرایط استخدام و حدود اختیارات و عده معلمان باشد و مادام که چنین قراردادی مابین دولت ایران و دولت انگلیس مبادله نشده اجرای این مقصود ممکن نخواهد بود.

به علاوه به طوریکه خاطر آن جناب دوستان استظهاری مطلع می باشد اولیای دولت دوستدار پس از برهم خوردن ترتیب سابق ژاندارمری دولتی مصمم بودند که با استخدام معلمان از دولت ثالثی با تعاطی نظر با اولیای دولتین فخمین روس و انگلیس تشکیلات قوایی امنیت را اعاده و استعداد منظمی برای تکمیل تأمینات مملکتی ایجاد نمایند ولی چون بالطبع به واسطه حالت جنگ مابین دول اروپا

موفقیت به این مقصود به مشکلاتی که لازمه حالت جنگ بود برخورد، اجرای فوری این تصمیم میسر نشد.

اکنون که مراسله آن جناب جلالت مآب دریافت شده نظر به اینکه جنرال سایکس از مدتی قبل در جنوب ایران مشغول تشکیل و ترتیب استعدادی شده که مخارج آنرا به طوریکه دوستدار استنباط می کنم در مدت دوام جنگ اروپا دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تادیه و پرداخت خواهد نمود و به طوری که از مراسله آن جناب جلالت مآب بر می آید ممکن است از داده نشدن اختیارات لازمه به مشارالیه سکنه ای در پیشرفت او وارد آید و با اینکه سابقاً نیز از طرف اولیای دولت دوستدار اقداماتی برای توصیه و تقویت از اقدامات ژنرال معزی الیه شده، اولیای دولت دوستدار با باقی بودن به تصمیمی که در فوق اشاره شده حاضر خواهند بود که فقط برای مدت جنگ اروپا به مامورین دولت علیه تعلیمات بدهند که اقتدارات لازمه در تحت ریاست عالییه مقامات رسمی ایرانی به ژنرال معزی الیه داده از عملیات مشارالیه تقویت نمایند مشروط بر اینکه از حالا به طوری که اشاره شده مابین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت دوستدار مسلم شود که این اقدام موقتی و فقط برای مدت جنگ اروپا خواهد بود و در خاتمه علاوه می نماید چون برای نگاهداری قشونی که به ترتیب فوق تشکیل خواهد شد بعد از اتمام جنگ نیز محمل قابل اطمینانی لازم است اولیای دولت دوستدار در نظر دارند که مخارج آنرا از اضافه عایدات گمرکات دولت علیه به وسیله تغییر تعرفه گمرکی تحصیل و در این خصوص موافقت اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را از حالا جلب می نمایند.

ظاهراً یادداشت فوق الذکر در تاریخ ۱۹ جمادی الاول ۱۳۳۵ به سفارت انگلستان فرستاده شده است و سفارت یادشده نیز طی یادداشتی در تاریخ ۲۶ جمادی الاول ۱۳۳۵ (۲۰ مارس ۱۹۱۷) به مراسله مورد بحث پاسخ داده است. در این یادداشت در واقع مطالب تکرار شده اند که احیاناً سوء تفاهمی بین طرفین رخ ندهد. سفارت ضمن اعلام این مطلب که سوادى از یادداشت را به لندن فرستاده است تا نظر لندن را جويا شود، از اینکه وزیر جنگ ترفیع درجات پیشنهادی از سوی ژنرال سایکس را پذیرفته است، قدردانی نموده است.

از دیگر یادداشت های واصله به وزارت امور خارجه، یادداشتی است که به

تاریخ ۳ شعبان ۱۳۳۵ / ۲۵ مه ۱۹۱۷ مربوط می شود:

جنرال سر پرسى سايكس اينسپكتور جنرال قشون جنوب ايران صورتى از صاحب منصبان قشون مزبور كه از غره ژانويه ۱۹۱۷ ترقى داده اند فرستاده اند كه براى وزارت جنگ دولت ايران ارسال گردد كه ترقیات مزبور را تصدیق و فرمان برای آنها صادر نمایند. اینك صورت مزبور لفاً ارسال گردید كه برای وزارت جنگ ارسال گردد....

یادداشت مشابهی نیز مجدداً در تاریخ ۱۰ شعبان ۱۳۳۵ / اول ژوئن ۱۹۱۷ توسط سفارت انگلیس به وزارت امور خارجه ارسال شده است. مشاهده می شود كه سفارت انگلیس در تلاش است تا باز هم از طریق اقدام احتمالی وزارت امور خارجه در ارسال این فهرست به وزارت جنگ، آن را در مراحل بعدی، رسمیت بخشیدن به پلیس جنوب قلمداد كند. وزارت امور خارجه ایران در شوال ۱۳۳۵ به یادداشت اخیر سفارت انگلیس پاسخ می دهد:

گرامی مراسله مورخه دهم شعبان آن جناب جلالت مآب دوستان استظهاری واصل ... توقیر گردید. جوابا با نهایت احترام خاطر دوستی متظاهر را به این نکته متوجه می سازد بطوری كه دوستدار كراراً در مذاكرات شفاهی خود اشعار داشته است اولیای دولت علیه شناختن تشكیلاتی را كه به اسم قشون جنوب ایران مذکور شده از اختیار خود خارج می بیند و البته تصدیق خواهید فرمود كه اولیای دولت علیه در حینی كه نهایت اهمیت را به روابط ودادیه خود با دولت بریتانیای كبیر داده و حفظ منافع تجارتي و اقتصادی انگلیس را همواره وجهه نظر نموده نمی تواند از مصالحی كه راجع به استقلال و مصونیت ایران است صرف نظر نمایند. نظر به اینکه در ضمن اظهارات شفاهی به دوستدار تكلیف فرموده اند كه دولت علیه نظریه خود را در موضوع قوای تأمینیه متحدالشكل كه موجبات تكمیل امنیت را در تمام ایران فراهم آورد به اطلاع آن جناب جلالت مآب می رساند اینك خاطر محترم را زحمت افزا می شود چون طرخی كه در این زمینه دولت علیه در نظر گرفته و در اساس آن از حالا تصمیم كرده است مستلزم مطالبات دقیقه بود كه هنوز باتمام نرسیده به محض اینکه مطالعات مزبور انجام یافت مراتب را باطلاع خاطر آن جناب جلالت مآب خواهد رسانید....

بدین ترتیب در یادداشت به چند موضوع مختلف اشاره شده است. وزارت امور خارجه

ضمن ابراز علاقه به گسترش روابط با انگلیس و حفظ منافع اقتصادی این کشور (و نه منافع سیاسی) درخواست سفارت انگلیس را نمی پذیرد؛ زیرا شناسائی پلیس جنوب را برخلاف استقلال و مصونیت کشور قلمداد می کند. هم چنین در این یادداشت به مطلب مهم دیگری اشاره می شود که عبارت است از تشکیل قوای متحدالشکل در سرتاسر کشور. شاید این مطلب برای اولین بار مطرح شده باشد.

وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به یادداشت مورخ ۷ ذی قعدة ۱۳۳۵ سفارت انگلستان طی یادداشتی اظهار امیدواری می نماید رئوس طرح دولت علیه برای تشکیل قوای تامینیه متحدالشکل مورد استقبال قرار گرفته شده باشد. هم چنین با اشاره به مذاکرات روز دوشنبه مورخه دهم شوال (۱۳۳۵) آمده است:

دلایل عدم امکان شناختن قراردادهای مذکوره در مراسله محترمه و تشکیلات فعلی قشون جنوب واضحاً بیان شد و اضافه گردید که تشکیل قوای تامینیه متحدالشکل به فرماندهی صاحب منصبان یک دولت بیطرف علاوه بر اینکه با مصالح ایران موافق است منافع تجارتي انگلستان را نیز بهتر و مؤثرتر تأمین می کند با اینحال از مراسله آن جناب چنین استنباط می نمایم که به بیانات و دلایل مزبور توجه کامل نفرموده و شاید در این باب به لندن توضیحات لازمه نداده باشند...

متأسفانه پاسخ سفارت انگلیس به این یادداشت در آرشیو موجود نیست.

در اثنای مبادله یادداشت بین وزارت خارجه و سفارت انگلیس، طبق عرف دیپلماتیک ملاقات هایی نیز بین طرفین صورت می گرفت تا دو طرف از مواضع یکدیگر به خوبی آگاه شوند. در یکی از این ملاقات ها آقای منصورالملک با وزیرمختار انگلیس در تاریخ ۲۹ ذیقعدة ۱۳۳۵ دیدار نموده است. در گزارش مشهود است وزیرمختار انگلیس تلاش کرده است در مورد طرح ارائه شده توسط دولت ایران مبنی بر تشکیل قوای متحدالشکل در سرتاسر ایران اظهار نظر نکند و آنرا منوط به مطالعات و مذاکرات بین دو طرف نموده و اضافه کرده است اولیای دولت ایران باید معین کنند تا وقتی که مذاکرات بین دو طرف ادامه دارد، سرنوشت پلیس جنوب چه خواهد شد؟ امنیت کشور چگونه حفظ خواهد شد؟ و ... طرف ایرانی در پاسخ اعلام کرده است «اساس نقشه دولت مسئله صاحب منصبان و تعیین محل مخارج و تهیه اسلحه و مهمات است که در صورت موافقت اساسی انگلیس این مسائل فوراً حل می شود؛ مثلاً در باب صاحب منصبان الآن ممکن است بگویید از کدام

دولت بیطرف می توانیم استخدام نمائیم. وزیرمختار اظهار داشتند هر چه در این کار عجله کنیم باز تا صاحب منصبها به ایران برسند مدتی طول دارد و باید معین شود در این مدت تکلیف قوای فعلی جنوب چه خواهد بود. در خصوص اصلاحات اساسی مالیه هم به طور خصوصی عقیده ایشان را خواستم که از کدام مملکت بیطرف مناسب می دانند متخصصین مالیه استخدام نمایند. وزیرمختار گفتند نمی توانند در این باب اظهار عقیده نمایند و به علاوه جلب متخصصین فایده نخواهد داشت مگر اینکه به آن ها اختیارات تامه در اصلاحات بدهند و این اختیارات هم مجلس ایران تصدیق نخواهد کرد... وزیرمختار اظهار داشتند شنیده می شود دولت ایران عده [ای] صاحب منصبان سوئدی خواسته است که در راه می باشند. جواب دادم که اطلاع ندارم و گمان نمی کنم چنین اقدامی شده باشد. ضمناً وزیرمختار اظهار عدم اعتماد به سوئدی ها نمود».

همانطور که گفته شد سفارت انگلیس در یادداشتی به وزارت امور خارجه صورت صاحب منصبانی را که در پلیس جنوب ایران مشغول خدمت بوده اند به وزارت امور خارجه می فرستد و درخواست می کند فهرست یادشده به وزارت جنگ ارسال گردد ولی وزارت امور خارجه از انجام این کار خودداری می نماید. سفارت انگلیس مجدداً در ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۵/۳ اکتبر ۱۹۱۷ طی یادداشتی می نویسد:

مراسله مورخه ۱۱ ذیحجه ۱۳۳۵ جناب اشرف که امتناع فرموده بودند از اینکه صورت صاحب منصبانی که داخل قشون جنوب ایران شده قبول و برای وزارت جنگ جهت صدور فرمان بفرستند شرف وصول بخشید. شرف دارم خاطر محترم را متذکر سازم از اینکه کلیه مسئله قشون جنوب ایران فعلاً در تحت مذاکره دوستانه است تا اینکه قرارداد تازه نشده به نظر دوستدار دولت ایران حق ندارد که فقط به وسیله اظهاری که در مراسله مزبوره شده از طرف خود قراردادهایی که فیما بین سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و یک کابینه ایران صادر شده و کابینه بعد اثر آنها تصدیق نموده است نسخ نمایند تا اینکه مذاکرات ختم نشده حق دارم از دولت علیه انتظار داشته باشم که قرارداد حالیه را به موقع اجرا گذارند و افسوس دارم از اینکه برای دوستدار غیرممکن است جواب حالیه جناب اشرف را در خصوص خواهش خود قبول نمایم...

ارسال چنین یادداشت هایی توسط سفارت انگلیس بارها تکرار می شود؛ ولی وزارت امور خارجه از ارسال آن ها به وزارت جنگ خودداری کرده است. در یکی از پاسخ های

وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در تاریخ ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۵ آمده است:

مراسله آن جناب جلالت مآب مورخه ۱۴ ذی حجه جاری واصل و سمت توقیر گردید.

جواباً خاطر محترم را به مفاد مراسلات رسمی خود مورخ ۴ ذیقعدہ و ۹ و ۱۴ ذیحجه ۱۳۳۵ و به مذاکرات روز دوشنبه دهم شوال که در طی آن عدم امکان شناختن تشکیلات قشون جنوب بیان شد معطوف می دارم. بدیهی است تصدیق خواهد فرمود وقتی شناختن اساس تشکیلات مزبوره از اختیار اولیاء دولت علیّه خارج باشد در مسائل ... آن نیز که منجمله مسئله راجع به صاحب منصبان است دخالت ممکن نخواهد بود.

خیلی خرسند خواهم بود که آن جناب دوستان استظهاری راجع به اصل طرح دولت علیه برای تشکیل قوای تأمینیه متحدالشکل تحت صاحب منصبان یک دولت بیطرف موافقت نظر اولیاء دولت متبوعه خود را جلب و خاطر نشان فرمائید که تشکیلات فعلیه به اسم قوای جنوب ایران متأسفانه اسباب نگرانی عموم گردیده است و منافع حقیقی دولتین چنین اقتضا می کند که به فوریت تشکیلات مزبور به تشکیلات قوای متحدالشکل در تحت صاحب منصبان یک کشور بیطرف که اصل نقشه آن به استحضار اولیاء دولت بریتانیای کبیر رسیده است، تبدیل شود...

ملاحظه می شود وزارت امور خارجه در یادداشت خود اعلام کرده است وقتی دولت ایران در شناسائی اصل موضوع که همان پلیس جنوب است با طرف انگلیسی اختلاف نظر دارد، پرداختن به مسائل فرعی مانند ارسال فهرست صاحب منصبان پلیس جنوب به وزارت جنگ بی معنا خواهد بود. در متن یادداشت می بینیم به مذاکرات ۱۰ شوال ۱۳۳۵ استناد شده است. در این مذاکرات چه مسائلی مطرح شده است؟ در یکی از اسناد ذکر شده است دولت علیه طرحی را برای تشکیل قوای تأمینیه متحدالشکل در نظر دارد و چون جناب وزیرمختار می خواستند از اساس آن مطلع شوند، طی ملاقاتی در ۱۰ شوال ۱۳۳۵ به طور حضوری این توضیحات به وزیرمختار ارائه گردید. کلیات آن عبارتست از:

علاوه بر قشونی که برای ساخلو مرکز و ولایات لازم است، دولت مقتضی می داند که قوه مرکب از پانزده هزار نفر ژاندارم برای امنیت طرق و شوارع تشکیل و صاحب منصبان آن ها به اندازه لزوم از دولت بی طرفی جلب شوند.

- این قوه تقریباً هشت کرور مخارج لازم دارد که به عقیده دولت باید از تجدیدنظر در تعرفه گمرکی تحصیل شود.

علاوه بر اینکه تنظیمات مالیه مخصوصاً مطمح نظر دولت است، چون مسئله نگهداری قوا ارتباط کاملی به امر مالیه دارد لهذا دولت لازم می داند که متخصصین مالیه از دولت بی طرفی خواسته اختیارات کاملی به آن ها برای تنظیمات مالیه بدهد.

سفارت انگلیس باز هم طی یادداشتی درخواست خود را تکرار می کند و باز هم وزارت امور خارجه در تاریخ ۲۲ ذیحجه ۱۳۳۵ به یادداشت مورخه ۱۳ اکتبر ۱۹۱۷ سفارت انگلیس جواب می دهد:

نظر به اینکه شناختن تشکیلات قشون جنوب ایران در تحت فرماندهی ژنرال سایکس و سایر صاحب منصبان ولو موقتاً برای دولت علیه امکان ندارد، اولیاء این دولت محض تکمیل امنیت جنوب و سایر نواحی ایران تشکیل قوای متحدالشکل را به فرماندهی صاحب منصبان از دولت بی طرف در نظر گرفته که با اصول واحد موجبات تکمیل امنیت را در تمام مملکت فراهم سازد. طرح تشکیل قوای متحدالشکل که رئیس مسائل آن در یک ورقه یادداشت روز دوشنبه دهم شوال حضوراً به وزیرمختار انگلیس تسلیم گردید به اندازه ای ساده و سهل الاجرا می باشد که تهیه و مسائل اجرای آن آنقدر وقت زیاد لازم ندارد که تکمیل امنیت جنوب را دچار تعطیل سازد.

برای مزید توضیح وزیر امور خارجه نظر دقت وزیرمختار انگلیس را به فقرات ذیل متوجه می سازد:

۱. صاحب منصبان انگلیس و صاحب منصبان قشون هندی که فعلاً در قوای جنوب هستند احضار و قوای مزبور از طرف دولت علیه به فرمانفرمای فارس سپرده می شود که تا ورود صاحب منصبان که از یک دولت بی طرف اجیر می شوند در تحت فرماندهی و مسئولیت معزی الیها مشغول کار باشند.

۲. اسلحه و مهماتی که متعلق به ژندارمری دولت علیه بوده به تصرف قوای ژنرال سایکس درآمده مسترد و اسلحه و مهماتی که متعلق به دولت انگلیس می باشد در مقابل قیمت آن واگذار شود.

۳. چون موافق طرح دهم شوال دولت در نظر گرفته است مخارج قوای تأمینیه متحدالشکل از تفاوت عایدات حاصله از تغییر تعرفه گمرک پرداخته شود، مادام که تغییر تعرفه گمرکی صورت وقوع نیافته عجالاً وجوه حالیه گمرکات به مصرف نگاهداری قوای مزبور می رسد و اقساط قروض دولت علیه که محل آن عایدات

گمرکات است تا زمان تغییر یافتن تعرفه به تعویق افتد و بعد از تغییر تعرفه اقساط قروض کمافی السابق از محل گمرکات پرداخته شود.

۴. صاحب منصبانی که از یک دولت بی طرف اجیر می شوند هر چه زودتر به ایران جلب و مشغول کار خواهند شد و در نواحی جنوب که تکمیل امنیت آن بالخصوص مورد توجه است زودتر اقدام خواهند نمود اما راجع به اصلاحات مالیه نیز که یکی از مواد یادداشت دهم شوال است و اهمیت آن در ضمن مذاکرات شفاهی عدیده خاطر نشان گردیده به محض اینکه تصمیم شود از کدام دولت بیطرف متخصصین مالیه خواسته می شوند، بلافاصله قرار استخدام و جلب آنها به ایران داده خواهد شد که شروع بکار نمایند. وزیر امور خارجه امیدوار است اولیاء دولت انگلستان مراتب فوق را که با ملاحظه منافع مشترکه دولتین منظور گردیده با حسن نظر تلقی نمایند.

این یادداشت یکی از واضح ترین پاسخ هایی است که وزارت امور خارجه ایران به سفارت انگلستان داده است. جالب اینکه در هامش پیش نویس این یادداشت آمده است:

در جلسه سه شنبه ۲۱ ذی حجه ۱۳۳۵

هیأت محترم وزرا مطرح و تصویب شد

در یادداشت یادشده به مسائل مهمی اشاره شده است از جمله:

- بازگشت صاحب منصبان انگلیسی و هندی پلیس جنوب و اداره این نیرو به دست فرمانفرمای فارس

- عودت اسلحه های متعلق به ژاندارمری که توسط پلیس جنوب به کار گرفته شده اند و واگذاری دیگر اسلحه ها در ازای پرداخت وجه

- نحوه تأمین بودجه قوای متحدالشکل

- اجیر کردن صاحب منصبانی از یک کشور بیطرف

- عدم امکان شناسایی پلیس جنوب حتی به صورت موقت و در طول جنگ.

این یادداشت ها در دوره کابینه علاء السلطنه صادر شده است. در این دوره وی علاوه بر ریاست کابینه، سمت وزیر امور خارجه را نیز به عهده داشته است. در این دوره اختلافات بین ایران و انگلیس در حال اوج گرفتن بوده و سفارت انگلیس تلاش می کرد کابینه وقت را وادار سازد تا تشکیلات پلیس جنوب را به رسمیت بشناسد. در این موقع گاه و بیگاه مقالاتی علیه فعالیت های انگلستان در ایران به چاپ می رسید. نشریه صدای ایران در تاریخ

... دشمنان مملکت یا دلالان خارجی درصدد هستند کابینه آقای علاءالسلطنه را که شدیداً مخالف به آمال خائنین جنوب است انداخته و کسانی را سر کار آورند که پلیس را به رسمیت شناخته و قباله جنوب را به دست حامی دول صغیره سپارند.

در این دوران همزمان با حضور پلیس جنوب ایران در مناطق جنوبی، بریگاد قزاق نیز در مناطق شمالی کشور حضور دارد و بدیهی است بریگاد قزاق سابقه بیشتری دارد ولی اقداماتی که پلیس جنوب در این مدت اندک عمر خود مرتکب گردید، ذهنیت مردم ایران را کاملاً نسبت به این نیرو منفی نموده بود. حمله به مردم عادی، غارت روستاها و اعدام های دسته جمعی فراریان از پلیس جنوب در حضور کنسول انگلیس در اصفهان و دیگر مناطق چهره زشتی از این نیرو ارائه داد. این مسئله در ملاقات های دوجانبه به طرف انگلیسی گوشزد می شد. در یکی از گزارش های وزارت امور خارجه آمده است:

روز شنبه مورخ ۱۶ محرم ۱۳۳۶ با مستشار سفارت انگلیس ملاقات و به طور خصوصی شرح مظالم قوای موسوم به قشون جنوب ایران را با اثرات سوئی که در روابط دولتین می بخشد شرح دادم و گفتم به طوری مردم در وحشت می باشند که به محض نزدیک شدن قشون مزبور به هر نقطه اهل آنجا خانه و زندگی خود را گذاشته فرار می کنند مثل اینکه از چند نقطه اطراف یزد و کرمان اخیراً تلگرافاتی به دولت نموده اند. مستشار اظهار داشت وزیرمختار از این حوادث متأسف و یقین دارند اهالی دهات اشرار را پناه داده حمایت کرده اند والا مورد حمله واقع نمی شدند. بالاخره پس از مذاکرات قرار شد از طرف سفارت اوامر و تعلیمات به جاهای لازم صادر شود که از این قبیل حوادث جلوگیری شود و با مردم اینطور رفتار ننمایند...

قبلاً گفته شد که وزارت امور خارجه ایران در یادداشت خود به سفارت انگلیس درخواست خروج صاحب منصبان انگلیسی و واگذاری پلیس جنوب به فرمانفرمای فارس را کرده بود. سفارت انگلیس در یادداشت مورخ نهم ربیع الاول ۱۳۳۶/۲۳ فوریه ۱۹۱۸ به وزارت امور خارجه اعلام می کند:

در مراسله مورخه هفتم ذیقعد (۲۶ اگوست ۱۹۱۷) به جناب اشرف علاءالسلطنه اطلاع داده بودم که پیشنهاد دولت علیه ایران را برای ضمیمه ساختن استعداد موسوم به قشون جنوب ایران به یک قوای متحدالشکل جهت وقایه نظم و امنیت در تمام

مملکت ایران به دولت متبوعه خود تقدیم داشته ام و وزیر امور خارجه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به دوستدار اطلاع می دهند که دولت مشارالیه نظر به انجام این مسئله موافق اصول بیطرفی خالص به دوستدار اجازه داده اند محض ایجاد یک قوه متحدالشکل بعد از اتمام جنگ در تحت صاحب منصبان اروپایی که انتخاب آنها برحسب قرارداد فیما بین دولتین بوده باشد حال با دولت علیّه ایران داخل مذاکره شوم. گمان می کنم از این مراسله ثبوت نیت صادقانه دولت دوستدار را برای حصول یک تفهیم دوستانه در این مسئله و سایر مسائلی که در این اواخر فیما بین دولتین ایجاد شده است دولت علیّه ایران ملاحظه خواهند نمود...

در این یادداشت باز هم می بینیم که سفارت انگلیس، موافقت دولتش با ایجاد نیروی متحدالشکل را موکول به اتمام جنگ نموده، و اضافه می کند انتخاب و حضور صاحب منصبان اروپایی باید برحسب قرارداد با این کشور باشد. این مسائل در ملاقات مورخه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۶ با وزیرمختار انگلیس مطرح می شود:

وزیرمختار سؤال کردند که به مراسله من در باب پلیس جنوب جواب خواهید داد. من اظهار داشتم مراسله جنابعالی را که در هیأت وزرا خواندم طوری موجب یأس شد که نمی دانم چه جواب بنویسم زیرا مفاد این مراسله ابداً تغییری به وضع حالیه نمی دهد... وزیرمختار گفت به طوریکه سابقاً اظهار کرده ام مفاد این مراسله با مذاکراتی که با یکی از اعضاء کابینه کرده بودم مطابق است. من جواب دادم فرمولی که نوشته شده بود با مراسله چندان موافق نیست. گفت بلی جزئی فرقی دارد یکی اینکه در آن فرمول استخدام صاحب منصب با موافقت با سفارت ذکر نشده و این مسئله در مذاکرات سابق معلوم بود که باید اینطور بشود. دیگر اینکه مدت معین نشده بود. این هم به ملاحظه این است که من مطلب را به انگلیس نوشته ام و گویا در ترجمه اشتباه شده است. من جواب دادم ملاحظه میکنید به طوریکه خودتان هم می گوید در این مراسله و آن مذاکرات خیلی فرق است...

وزارت امور خارجه در تاریخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶/ اول فوریه ۱۹۱۸ به یادداشت فوق پاسخ می دهد:

مراسله مورخه نهم ربیع الثانی ۱۳۳۶ (۲۳ ژانویه ۱۹۱۸) ... واصل گردید... نظر به مصالحی که اولیاء دولت علیّه ایران وجهه خاطر خود ساخته مصمم بوده و هستند که

قوای متحدالشکل را سریعاً در تحت صاحب منصبان یکی از دول بیطرف تشکیل بدهند و بدیهی است تمام اقداماتی که به جهت این تشکیلات در نظر گرفته و هر تقاضایی که دارند فقط به جهت استقلال ایران و نیل اصلاحات اساسی و حفظ بیطرفی محض است که برای مصالح دولت فحیمه انگلیس هم طبعاً مفید می باشد. بنابراین تعلیق تفویض استعداد فوق الذکر به قوه ایران به بعد از جنگ با رعایت اصول بیطرفی متناقض بوده و مثل این است که استقرار اصل مزبور را ممتنع نماید چه اگر در تفویض قشون جنوب تعویقی حاصل شود دولت علیه ایران را در اجرای نیات خود به مشکلات داخلی و خارجی دچار خواهد ساخت.

نظر به مراتب فوق از روی تحکیم روابط دولتین انگلیس و ایران دوستدار مسائل ذیل را که منظور خواطر اولیای دولت اعلیحضرت شاهنشاهی است به آنجناب جلالت مآب متذکر می شود:

۱- مساعدت در تخلیه خاک ایران از قوای خارجه و تفویض قشون مسمی به پلیس جنوب ایران به این دولت،

۲- الغاء عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱ کلیتاً،

۳- قبول مشارکت نماینده دولت علیه ایران در کنفرانس صلح،

۴- تجدیدنظر در تعرفه گمرکی،

۵- ... عاجل عایدات گمرکات و اقساط گذشته و آتیه موراتوریم بدون هیچ شرط،...

چنانچه مشاهده می کنیم به مرور مواضع ایران سخت تر می شود. دولت وقت در ابتدا صرفاً اعلام می کرد نمی تواند پلیس جنوب را رسمیت ببخشد ولی با گذشت زمان مسئله تشکیل قوای متحدالشکل را مطرح می کند و خروج صاحب منصبان انگلیسی و هندی را به آن اضافه می کند و بالاخره نیز ضمن تجدید درخواست های فوق الغاء قرارداد ۱۹۰۷ و برخی موارد دیگر را نیز خواستار می گردد. وزارت امور خارجه همزمان به سفارت ایران در لندن نیز دستور داده بود موضوع پلیس جنوب را پیگیری نماید. بر همین اساس سفیر ایران با وزیر خارجه انگلیس در تاریخ ۲۱ ربیع الثانی ۱۳۳۶ ملاقات می کند. در این ملاقات وزیر خارجه انگلیس اعلام می کند انگلستان نمی تواند در طول جنگ با انحلال پلیس جنوب موافقت کند.

قبلاً گفته شد اقدامات پلیس جنوب باعث نارضایتی شدید مردم فارس و کرمان شده

بود و هر از گاهی از این نیرو به دولت شکایت می کردند. وزارت امور خارجه این شکایات را از طریق یادداشت به سفارت انگلیس منعکس می نمود. سفارت انگلستان در پاسخ به یکی از این یادداشت ها در تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶ / ۵ فوریه ۱۹۱۸ به وزارت امور خارجه می نویسد:

یادداشت مورخه ۱۶ شهر حال (ربیع الثانی ۱۳۳۶) وزارت جلیله امور خارجه که عریضه اهالی شهر بابک در خصوص رفتار قشون جنوب ایران ارسال داشته بودند به سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان واصل گردید. اظهارات مندرجه در عریضه مزبور به کلی با راپرتی که از صاحب منصبانی که در آن ناحیه عملیات نموده اند رسیده منافات دارد. راپرت های مزبور مشعر است بر اینکه اهالی صلح جوی آنقریه با نهایت شعف قشون جنوب را پذیرفته و از محافظتی که خیال می کردند بر ضد سارقین از آن ها به عمل خواهد آمد خیلی خرسند بوده اند. دو شب که قشون در آنقریه اقامت داشته به هیچوجه اغتشاشی در آنجا روی نداده و بعد استعداد مزبور از شهر بابک به میمند که محاکمه سارقین در آن نواحی بوده می روند و همینقدر که نزدیک می شوند به استعداد مزبور تیر انداخته می شود. پس از جنگ مختصری سارقین فرار می نمایند و مقدار معتنابهی از جو و گندم که در مغازه ها بوده استعداد مزبور ضبط می کند و هم چنین یک گله گوسفند و بز را می گیرند. مسلم است سارقین که به مجازات حقه خود رسیده اند حال خود را بی گناه و صدمه دیده قلم می دهند. این سفارت افسوس دارد که در همدردی که از قرار معلوم دولت علیه با عریضه نویسندگان جسور دارند نمی تواند شرکت نماید.

مواضع انگلیس در قبال پلیس جنوب ایران ابهاماتی را بین مردم ایران ایجاد کرده بود. سفارت انگلستان با ظرافت این مطلب را به مردم القاء می کرد که انگلستان از استقلال ایران حمایت می کند و این کشور آمادگی دارد پس از پایان جنگ با اولیای ایران برای اجیر نمودن صاحب منصبان اروپایی همکاری نماید. وزارت امور خارجه وقت در آن زمان تصمیم می گیرد با صدور اعلامیه ای شرایط واقعی را به آگاهی مردم ایران برساند. در همین رابطه در تاریخ ۵ جمادی الاول ۱۳۳۶ ابلاغیه ای به شرح ذیل صادر می گردد:

چون از مجاری مختلفه از وزارت امور خارجه مبنی بر جریان اوضاع حاضره سئوالاتی

شده است برای اطلاع عموم به وسیله این مختصر خلاصه گزارشات جاریه را توضیح می دهد: پس از تشکیل کابینه حاضر دایر به اظهاراتی که از سفارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مشعر به موافقت و مساعدت اولیای امور آن دولت نسبت به ایران می شد وزارت امور خارجه داخل در مذاکره گردیده و در خلال این مذاکرات مراسله از سفارت معزی الیها به وزارت امور خارجه واصل گردید که اولیای دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان موافق اصول بیطرفی خالص حاضر هستند که از حالا در باب قوای متحدالشکلی که بعد از اختتام جنگ در تحت تعلیم صاحب منصبان اروپایی به موافقت اولیای دولت انگلیس انتخاب شوند داخل در مذاکره گردند. چون مدلول مراسله مزبور بر وفق منظور اولیای دولت ایران نبود چه از یک طرف تفویض قوای مسمی به پلیس جنوب را به بعد از جنگ تعلیق و از طرف دیگر انتخاب صاحب منصبان را منوط به رضایت اولیای دولت انگلیس نموده بود اولیای دولت ایران نظر به وظیفه که در حفظ تمامیت ارضی و استقلال مملکت ایران و رعایت بیطرفی کامل دارند ناچار به ایراد جواب گردیده نظریه خود را در خصوص تشکیل قوای متحدالشکل در تمام مملکت به سفارت فخمیه اشعار و در ضمن مواد پنج گانه ذیل انجام منظور است و مقاصد حقه خود را تقاضا نمودند.

۱- مساعدت در تخلیه ایران از قوای خارجه و تفویض قشون مسمی به پلیس جنوب به این دولت،

۲- الغاء عهدنامه ۱۹۰۷ و رفع اثرات اولتیماتوم ۱۹۱۱ کلیتا،

۳- قبول مشارکت نماینده دولت علیه ایران در کنفرانس صلح،

۴- تجدیدنظر در تعرفه گمرکی،

۵- پرداخت کلیه ... عایدات گمرکات و اقساط گذشته و آینده موراتوریم بدون هیچ شرط،

ارائه توضیحات یادشده باعث می گردد نظر مردم نسبت به سیاست انگلیس در ایران نسبت به گذشته منفی تر شود. همین مسئله سفارت انگلیس را وادار می کند در ۱۶ جمادی الاول ۱۳۳۶ یادداشتی را به وزارت امور خارجه ایران روانه کند:

چون به اطلاع سفارت انگلیس رسیده که بواسطه سوء تفاهم معلوم می شود سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مورد سوءظن بعضی احزاب ایران شده است لهذا سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است دولت علیه ایران مستحضر دارد که

سیاست دولت انگلیس نسبت به دولت ایران کاملاً از روی دوستی است و سفارت انگلیس حاضر است فوراً با دولت علیه ایران برای ترتیب دوستانه در خصوص مسئله پلیس جنوب و احضار قشون انگلیس از ایران به طوری که مستلزم مصالح دولتی نبوده می شد داخل مذاکره گردد. سایر مسائل متفرقه فیما بین دولتی با همین احساسات دوستانه در تحت مذاقه خواهد آمد.

مشخص است انگلیس به واسطه اعلامیه دولت وقت کاملاً تحت فشار قرار گرفته و به فاصله اندکی از یادداشت قبلی مجدداً در تاریخ ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۶ (۱۱ مارس ۱۹۱۸) یادداشت دیگری را به وزارت امور خارجه می فرستد:

... دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ... به هیچ چیز آنقدر مایل نیستند که به یک هیات وزرائی که بتواند نظم را در تمام مملکت وقایه و ایران را از نتایج مقاصد متجاوزانه آلمان و متفقین در مشرق محفوظ دارد... به ملاحظه مصالح فوق العاده انگلستان در جنوب ایران که همجوار است و به ملاحظه هرج و مرجی که به واسطه عدم یک قوه نظمیه ممکن است به ظهور رسد دولت علیه قشون جنوب را به طوریکه حال تشکیل یافته و مخارج آنرا دولت انگلیس متحمل است تا آخر جنگ رسماً بشناسد... از آن طرف دولت علیه اعلیحضرت حاضر شده اند که به طور ازدیاد و از روی سخاوت کمک نقدی به دولت علیه بنمایند و برای ایجاد یک قوه نظامی متحدالشکلی پس از اتمام جنگ برای تمام مملکت که بالاخره قشون جنوب ایران به آن منضم گردد و در تحت صاحب منصبان خارجه که ملیت آنها بعد از این فیما بین دولتی تصمیم می یابد مساعدت نمایند...

وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به یادداشت فوق الذکر در تاریخ ۵ جمادی الثانی ۱۳۳۶ طی یادداشت مفصلی به سفارت انگلستان ضمن قدردانی از اولیای دولت انگلستان برای رعایت استقلال ایران به انتقاد شدید از سیاست های این کشور در قبال ایران می پردازد. در این یادداشت تجاوز نظامی دولت عثمانی به ایران به حضور نظامی دولت های روسیه و انگلستان نسبت داده می شود، در حالیکه ایران در جنگ بیطرفی را اتخاذ کرده است. متن یادداشت به شرح ذیل می باشد:

مراسله محترمه آن جناب جلالت مآب مورخه ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۶ (۱۱ مارس ۱۹۱۸) واصل گردید. دوستدار از اینکه اولیاء دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینان های راجع به رعایت استقلال ایران را تجدید نموده اند امتنان خود را اظهار داشته اشعار می دارد

که اولیاء دولت علیه نیز با روابط دوستی قدیمی موجود بین دولتین و با احساسات صادقانه که نسبت به دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان داشته اند جز این انتظاری نمی توانند داشته باشند که استقلال خالص این دولت منظور نظر صمیمانه دولت معزی الیها باشد لیکن با کمال تأسف مشاهده می نمایند که مفاد تعلیمات مندرجه در مراسله مزبوره با انتظارات اولیاء دولت علیه موافقت نداشته و به ارکان همان استقلالی که منظور است ... خلل می رساند. به طوری که بر خاطر محترم آن جناب مشهود است از ابتدای وقوع جنگ بین دولتین عثمانی و روس اولیاء دولت متبوعه دوستدار و خامتی را که از حضور قشون اجنبی در خاک ایران متصور بود پیش بینی کرده در مجالس متعدده توجه اولیاء سفارتین بهیتین انگلیس و روس را به مضرات آن جلب و خواستار شدند که قشون روس را احضار و ایران را به حال خود بگذارند تا بتوانند با تعقیب رویه بیطرفی مصالح خود را که متضمن منافع دول همجوار نیز بود محفوظ بدارد. متأسفانه مسئول دولت علیه ایران مورد قبول نیافت و مصائبی که بر عالم پوشیده نیست به ایران وارد آمد و حوادث پاییز و زمستان سال ۱۹۱۵ هم که بدان اشاره فرموده اند نتیجه تجاوزات نظامی دول متخاصمه بوده است که برخلاف اصول استقلال و بیطرفی ایران رخ داده و پیوسته مورد پروتست این دولت بوده است. اولیاء دولت علیه رجعت قشون روس را که به نقض بیطرفی ایران مبادرت جستند با کمال خوشوقتی تلقی نمودند چه این مسئله را عمده وسیله برای حفظ بیطرفی ایران و تسکین افکار عامه می دانستند ولی متأسفانه به محض اینکه قشون روس شروع به رجعت نمودند در غالب نقاط نظامیان انگلیس به جای آن ها آمده و بر خلاف مواعید مصرحه قطعیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دائر به رعایت استقلال و بیطرفی ایران همان تجاوزات و مداخلات را پیش گرفته از آن جایی که این تجاوزات حق شکنانه و این تقاضا که قوای مسمی به پلیس جنوب که در حکم قوای خارجی است تا آخر جنگ به رسمیت شناخته شود مصائب چندین ساله ایران را تجدید و استقلال و بیطرفی آنرا تهدید خواهد نمود. اولیاء دولت متبوعه دوستدار انتظار آنرا دارند که اولیاء وقت جناب مستطاب اجل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به نتیجه وخیمه اینگونه تصمیمات جلب و هر چه زودتر امر به احضار قوای انگلیس صادر و از مسئولیتی که از حضور آن ها در ایران حقا متوجه اولیاء امور انگلستان می شود احتراز نمایند. در موضوع سایر موارد مندرجه در مراسله دوستدار مورخه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶ با اظهار کمال تشکر از موافقت و

تجدیدنظر در تعرفه گمرکی خاطر محترم آن جناب جلالت مآب را قرین استحضار می دارد که قبول استخدام صاحب منصبان خارجی برای قوای متحدالشکل که بر طبق تصمیم اولیاء دولت دوستدار باید تشکیل یابد با موافقت دولت فخمه انگلیس ناقض حقی است که اولیاء دولت دوستدار در ابطال شناسائی اولتیماتوم ۱۹۱۱ دارا هستند و خاطر نصفت مظاهر آن جناب جلالت مآب اعتراف می فرمایند که چون قبول این مسئله را اولیای دولت دوستدار تثبیت اینگونه معاهدات مضره می شمارند از موافقت در آن معذور هستند و با اینکه مشارکت ایران را در کنفرانس صلح به شراکت سایر دول بیطرف موکول می فرمایند لزوماً توجه آن جناب جلالت مآب را به این نکته جلب می نماید که اولیاء دولت دوستدار نظر به مصائب و خساراتی که به واسطه عملیات نظامی دول متخاصمه به ایران وارد آمده نمی توانند در این مورد ایران را در روال سایر دول بیطرف تصور نمایند. در این موقع که آن جناب جلالت مآب در طی مراسله فوق الذکر و اشاره به واقعه اسف انگیز ویس قونسول انگلیس و رئیس بانک شاهی مقیمین رشت فرموده اند مسئولیت واقعی این اتفاق ناگوار به نظامیان دولت فخمه انگلیس که در خاک ایران نواب سلیمان میرزا و همراهان او را دستگیر و به بغداد روانه و توقیف نموده اند متوجه می باشد...

مشخص است انگلستان در قبال ایران سیاست دوپهلویی را اتخاذ کرده است. این کشور با سخت تر شدن مواضع دولت وقت مواضع خصمانه تری را در قبال کابینه دنبال می کند. در یکی از تلگراف های محرمانه سفارت ایران در لندن در تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۳۶ آمده است:

در باب مطالب معهود چند مجلس مذاکرات مفصل کرده ام. صریحاً می گویند اگر کابینه که با ما دوست باشد تشکیل بشود همراهی خواهیم کرد ولی نمی گویند به چه دلیل کابینه حاضر را دوست نمی دانیم. بالا-خره در جواب استدلالات بنده می گویند اگر کابینه گواهی از دوستی خود بدهد ما هم همراهی خواهیم کرد. در باب میل کابینه به دوستی و اینکه واقعه فارس آنچه ممکن بود کرده ولی مخالف بیطرفی کاری نمی تواند بکند و صلاح شما هم این است که ایران کاملاً بیطرف بماند. آنچه لازم بیطرفی بود مطابق تلگرافات مبارک گفتم و مخصوصاً توضیح کردم که بهترین پولیتیک اولاً تقویت کابینه است که قبولیت عامه داشته باشد. ثانياً رعایت بیطرفی کامل ایران را فقط به این وسیله می توانید افکار عامه ایران را نسبت به خودتان خوب بکنید. اتخاذ این پولیتیک

از هر قوه برای شما در ایران مفیدتر است. خلاف آن مضر و وضع را روز بروز بدتر خواهد کرد. عجالتاً در این زمینه مشغول مذاکره هستیم. هر چه معلوم بشود و به نظر برسد عرض خواهد کرد... .

قبلاً گفته شد مواضع دولت ایران در قبال پلیس جنوب ایران به تدریج سخت تر شد و همین مسئله باعث گردید مقاومت ها و شورش هایی در فارس بروز نماید. وزارت امور خارجه ایران از طرفی شکایت های مردم عادی را که مورد حمله نیروهای پلیس جنوب قرار می گرفتند، به سفارت انگلستان منعکس می کرد و از سفارت پاسخ می خواست، و از طرف دیگر حتی المقدور به نیروهای پلیس جنوب که از خدمت در این نیرو می گریختند به انحاء مختلف یاری می رساند. گزارش رمز از کارگزاری اصفهان به وزارت امور خارجه ایران مؤید این مطلب است:

رئیس مالیه به بنده شخصاً شفاهاً و محرمانه اطلاع داد دو سه نفر فراری های پلیس جنوب آباده به دهات خالصه دولت آمدند و تکلیف خواستند. چون توقف آنها در دهات متعلق به دولت مناسب نبود متفقاً عقیده مان این شد که به مباشر دهات تعلیمات داده شود محرمانه و با لباس مبدل مساعدت نمایند که آن ها بدون اینکه وارد اصفهان بشوند سمت کاشان و قم و طهران بروند و آن سه نفر را هم به همین ترتیب رئیس مالیه تعلیمات داد مساعدت نمودند و روانه شدند...

پا نوشت ها

* دانشیار دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه.

۱۵۸-۱. علی بابائی، غلامرضا، تاریخ ارتش ایران از هخامنشی تا عصر پهلوی، تهران: آشیان، ۱۳۸۲، صص ۱۵۹

۲. نصیری طیبی، منصور، ایالت فارس و قدرتهای خارجی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۹

۳. ذوقی، ایرج، ایران و قدرتهای خارجی، تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸، ص ۱۵۵

۴. ایرج ذوقی، ص ۱۶۲

۵. سفیری فلوریدا، پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران: نشر تاریخ

۱۹۶- ایران، ۱۳۶۴، صص ۲۰۶

۶. تحولات سیاسی نظام ایران، دکتر جهانگیر قائم مقامی، ۱۳۲۶، ص ۲۱۹

۷. تلگراف رمز ۱۲ اسفند ۱۲۹۹

۱۳۳۴ ق. -۹-۱۹-۴۷- سند شماره ۰۴

۱۳۳۵ ق و -۱-۳۷-۴۸ / ۱۳۳۵ ق، سند شماره ۹-۴۸-۱-۳۷-۱۳۳۴ ق، سند شماره ۹-۴۷-۱۹-۱۰- سند شماره ۳۵

۱۳۳۵ ق. -۳۷/۱-۴۸- سند شماره

ص: ۲۶۲

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۳۷/۱-۱۱ . سند شماره ۶۹

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۸-۱۲ . اسناد شماره ۳ و ۴

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۳۷/۲-۱۳ . سند شماره ۹۰

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۳۷/۱-۴۸-۵۴-۳۷/۱-۱۴ . سند شماره ۵۳

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۳۷/۱-۴۸-۴۲ و ۴۳ . سند شماره های ۴۳ و ۴۲ . سند شماره ۴۱

۱۳۳۵ ق. -۴۸-۳۷/۱-۱۶ . سند شماره ۶۸

۱۳۳۵ ق. -۲۵-۱-۱۷ . سند شماره ۸۹

۱۳۳۵ ق. -۲۵-۱-۱۸ . سند شماره ۱۰۱

۱۳۳۵ ق. / ۱۳۳۵ ق و سند شماره ۱۳ ۱ -۲۵-۱-۱۹ . سند شماره ۹۱

۱۳۳۵ ق. / ۲۰ . سند شماره ۱۳۷

۱۳۳۵-۴۸ ق. -۳۷/۱-۲۱.۷۸

۱۳۳۵ ق. / ۲۲ . اسناد شماره ۲۵ و ۲۴

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۲۳ . سند شماره ۶۳

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۲۴ . سند شماره ۸۳

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۲۵ . اسناد شماره ۹۶ و ۴۱

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۲۶ . سند شماره ۳۰

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۲۷ . سند شماره ۷۴

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۲۸ . سند شماره ۲۹

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۲۹ . سند شماره ۴۴

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۳۰ . سند شماره ۱۲۵

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۳۱ . سند شماره ۷۱

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۳۲ . سند شماره ۹۲ تا ۸۹

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۳۳ . سند شماره ۱۱۴

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۳۴ . سند شماره ۵۰

۱۳۳۶ ق. -۴۸-۱۴-۳۵

نقش انگلیس در اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

این مقاله درصدد بررسی مستند دلایل تغییر استراتژی انگلیس در ایران پس از حمله آلمان به شوروی و ماهیت اتحاد انگلیس و شوروی و ارتباط آن با اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ می باشد. همچنین بررسی و تحلیل نقش انگلیس در اشغال ایران و جلب موافقت روس ها با این اقدام و ماهیت پیمان اتحاد سه گانه از نظر استراتژی یا تحمیلی بودن آن و بهره برداری از آن برای ایجاد بستری قانونی برای وادار کردن ایران به پذیرش تحمیلات بیشتر و انعقاد قراردادهای گوناگون مورد نیاز، بخش دیگری از اهداف این مقاله است. موضوع توسل انگلیسی ها به دستاویز و دروغ بزرگی با عنوان خطر حضور ستون پنجم آلمان در ایران و بزرگ نمایی آن برای توجیه اشغال ایران نیز در این مقاله بررسی شده است.

تغییر موازنه و استراتژی در جنگ جهانی دوم و اشغال ایران

حمله آلمان هیتلری به اتحاد شوروی، موازنه قوا و استراتژی ها را به کلی تغییر داد؛ و قدرت های به خون هم تشنه را با هم متحد کرد؛ بدین سان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر (دو غول جهان سرمایه داری)

دست در دست هم گذاشتند.

نتیجه این تغییر سریع شرایط، تغییر و به هم خوردن استراتژی‌ها بود. پیش از حمله آلمان به شوروی، استراتژی انگلستان در خاورمیانه مبتنی بر دفاع از ایران و خلیج فارس در مقابل هرگونه حمله و تجاوز از سوی دول محور یا شوروی از غرب یا شمال به آن بود. پس از حمله آلمان به شوروی دفاع از ایران و خلیج فارس به قوت خود باقی بود، با این تفاوت که اینک شوروی به متحدی برای انگلستان تبدیل شده بود. در طرح دفاعی انگلیس، دفاع از ایران و عراق از اواخر خرداد ۱۳۲۰ به ارتش انگلیسی هند واگذار شده بود که فرماندهی آن بر عهده ژنرال ویول بود. در این طرح، اشغال مناطق نفت خیز ایران و پیشروی به مناطق شمالی تا مرز جلفا نیز پیش بینی شده بود و بر اساس پیشروی آلمان‌ها عملی می‌شد.

در واقع در مسئله محافظت از امپراطوری مستعمراتی انگلیس، ایران دارای اهمیت و جایگاه خاصی بود. حکومت هند انگلیس در گزارشی در این زمینه نتیجه می‌گیرد: «...مسئله حمله احتمالی نیروهای نظامی آلمان به ایران یا به افغانستان و یا هر دو کشور، به عنوان مسئله واحدی باید مورد بررسی قرار گیرد. دولت هندوستان جبهه گسترده از سوریه تا برمه را به صورت جبهه ای پیوسته مشاهده می‌کند. طبیعی است که در طول این جبهه بعضی نقاط اهمیت بیشتری داشته و بالقوه بیشتر از سایر بخش‌ها در معرض خطر قرار گرفته‌اند؛ چرا که یا تسخیر آنها آسان‌تر است و یا این که امکانات وسیع‌تری را، جهت ایجاد خطوط ارتباطی به هندوستان به وسیله دشمن، عرضه می‌دارند... ایران در این جبهه گسترده، چه از نقطه نظر سیاسی و چه از نظر نظامی، در طرح‌های سوق الجیشی انگلستان در دفاع از خاک هندوستان دارای موقعیت «کلیدی» است؛ زیرا ایران صاحب نفت بوده و در ضمن موقعیتی مناسب برای انجام دادن عملیات و فعالیت‌های دشمن ارائه می‌دهد.» نکته مهم ماجرا این بود که آلمانی‌ها از همدردی و هم‌نوایی مردم ایران با خود تقریباً مطمئن بودند و انگلیسی‌ها نیز از این نکته مهم آگاه بودند و این امر باعث می‌شد در صورت شکست شوروی، آلمان‌ها بتوانند از موقعیت ایران ضربات مهلکی به امپراطوری انگلیس وارد کنند.

در هر صورت، با حمله هیتلر به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ / اول تیر ۱۳۲۰ و اتحاد انگلیس و شوروی به دنبال آن، آرایش سیاسی و نظامی جنگ جهانی دوم در سطح بین‌المللی تغییر اساسی پیدا کرد که تغییر استراتژی شوروی و انگلیس در قبال ایران را نیز

به دنبال داشت. از این پس، موازنه سیاست خارجی ایران نیز متأثر از تحولات یادشده، دستخوش تغییر و از هم پاشیدگی شد؛ بدین ترتیب که حفظ و ادامه سیاست بیطرفی در شرایط جدید کاری بس دشوار و نیازمند بسترهای مناسب، از جمله توانمندی های نظامی، اقتصادی و دیپلماسی بسیار کارآمد و فعال بود که ایران آن روز فاقد آن بود.

موقعیت راهبردی انحصاری ایران به دلیل قرار گرفتن بین شوروی و خلیج فارس، و ذخایر نفت ایران و پالایشگاه بزرگ آبادان که سوخت لازم متفقین را می توانست تأمین کند، موقعیت های ویژه ای بود که ادامه سیاست بیطرفی ایران را در این وضعیت غیرممکن می نمود. به عبارت دیگر، بیطرفی واقعی ایران برابر با اتحاد با آلمان بود و کنار نهادن این سیاست از سوی ایران- خواه به اختیار یا به اجبار- به منزله قرار گرفتن در جبهه ائتلاف ضدآلمان محسوب می گردید.

خطر آلمان برای امپراتوری جهانی انگلیس به حدی جدی بود که چرچیل، نخست وزیر وقت انگلیس، دشمنی ها و رقابت های دیرینه و بی پایان سیاسی، اقتصادی و عقیدتی کشورش با شوروی را کنار نهاد و دست اتحاد به سوی استالین دراز کرد. اتحاد با شوروی نشان دهنده واقع گرایی و استفاده از فرصت ها توسط انگلیسی ها بود. علاوه بر ضرورت در اختیار داشتن خطوط ارتباطی با شوروی، حتی برای شکست احتمالی شوروی در جنگ با آلمان نیز تدابیری اندیشه بودند که بتوانند از چاه های نفت قفقاز و در مجموع نفت خاورمیانه و راه ارتباطی هند دفاع کنند یا با نابودی چاه های نفت آن مناطق آلمان را وادار به شکست و تسلیم کنند.

پس از این تحولات، رضاشاه علیرغم ادامه سیاست بیطرفی، سیاست بازدارنده در قبال شوروی و انگلیس در پیش گرفت. برکناری متین دفتری، نخست وزیر طرفدار آلمان ها و انتخاب رجبعلی منصور به جای وی، ممنوع کردن ورود نشریات تبلیغاتی آلمان و تحت نظارت قرار دادن فعالیت های آلمانی های مقیم ایران از نتایج سیاست جدید رضاشاه بود. اما شوروی و انگلیس در مجموع سیاست خارجی ایران را در حد رضایت بخش و همسو با خود نمی دیدند و چیزی جز تسلیم کامل ایران به متفقین و قرار دادن همه قلمرو و امکانات کشور بدون قید و شرط در اختیار آنها را قبول نداشتند.

پس از حمله آلمان به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/اول تیر ۱۳۲۰، دولت ایران همچون شهریور ۱۳۱۸، در تاریخ ۵ تیر ۱۳۲۰ بیطرفی خود در جنگ بین آلمان و شوروی را نیز

اعلام کرد، ولی غافل از آن بود که امکان رعایت بیطرفی ایران در شهریور ۱۳۱۸ ناشی از همخوانی آن با سیاست‌ها و استراتژی متفقین و دول محور بود. انگلیسی‌ها عمده‌ترین دلیل تغییر سیاست آلمان را، از هم پیمانی با شوروی به خصومت و جنگ با آن کشور، ناشی از شکست سیاست‌های آلمان‌ها در سوریه و عراق و تلاشی دیگر برای دستیابی به منابع نفت قفقاز تلقی می‌کردند. در گزارشی که در مورد مذاکرات لئوپلد امری، وزیر امور هند و آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلیس به تاریخ ۳/۷/۱۹۴۱ (۱۲/۴/۱۳۲۰) در این زمینه تهیه شده آمده است:

آقای امری عقیده داشت که علت اصلی تهاجم آلمان به اتحاد شوروی ضرورت دستیابی به منابع عمده نفت بوده است. به نظر او، زمامداران آلمان، پس از شکست توطئه شان در عراق و سوریه، اکنون متوجه منابع نفت باکو شده و می‌کوشند آن را به چنگ آورند. اگر پایشان به آنجا برسد، باید منتظر هرگونه حادثه‌ای در ایران بود. آقای امری همکاری نزدیک با روس‌ها را برای جلوگیری از این خطر لازم می‌دانست و پیشنهاد می‌کرد دولت اعلیحضرت طرح عملیات مشترک بریتانیا و اتحاد شوروی را در ایران مورد بررسی قرار دهند. آقای ایدن گرچه کمک به روس‌ها را برای جلوگیری از پیشرفت آلمان لازم می‌شمرد، لیکن با پیشنهاد آقای امری در مورد طرح عملیات مشترک در ایران موافق نبود.

می‌توان گفت با توجه به شرایط خطرناک فزاینده پیش آمده، از فردای حمله آلمان به شوروی، انگلیسی‌ها و با راهنمایی و هدایت آنها شوروی‌ها دنبال بهانه‌ای برای خارج کردن ایران از حالت بیطرفی و کشاندن آن به جبهه متفقین بودند. بهترین بهانه برای آنان، حضور آلمانی‌ها و فعالیت ستون پنجم آلمان بر ضد متفقین در ایران بود.

نقش انگلیس در طراحی دستاویزی به عنوان خطر ستون پنجم آلمان برای اشغال ایران

در دوره قبل از جنگ جهانی دوم، هم انگلیس و هم شوروی در چهارچوب سیاست سازشکاری یا دلجویی از آلمان، از آن کشور برای مهار طرف مقابل در ایران استفاده می‌کردند و اجازه دادند آلمان نفوذ اقتصادی و فنی قابل ملاحظه‌ای در ایران به دست آورد. در این میان انگلیسی‌ها درصدد بودند با افزایش نفوذ آلمان در منطقه شمالی ایران موازنه اقتصادی به ضرر شوروی تغییر یابد. اما پس از حمله آلمان به شوروی همین افزایش نفوذ اقتصادی و فنی آلمان را دستاویزی برای اشغال ایران قرار دادند.

فکر اقدامات مشترک و از جمله اشغال ایران ابتدا از سوی انگلیسی‌ها با روس‌ها مطرح شد. آنها نیز با توجه به شرایط بغرنجی که در آن قرار داشتند از آن استقبال کردند. در دیداری که استافورد کریپس، سفیر انگلیس در شوروی با استالین در تاریخ ۱۶ تیر ۱۳۲۰ انجام داد، یادداشت چرچیل را در مورد آمادگی انگلیس برای هر نوع کمکی به شوروی برای مقابله با آلمان‌ها تسلیم وی کرد. استالین نیز از اقدام مشترک برای مهار فعالیت آلمانی‌ها در ایران به شدت استقبال کرد. در ۱۹ تیر ژنرال ویول، فرمانده نیروهای انگلیس در هند پیشنهاد کرد در صورت عدم همکاری دولت ایران باید دولت دیگری به جای آن جایگزین گردد. مایسکی، سفیر شوروی در لندن، در دیدار و مذاکره‌ای که در همان روز (۱۹ تیر) با آیدن داشت، پیشنهاد کرد برای تسلیم ایران می‌توان از اقدامات اقتصادی استفاده کرد.

یادداشت جالبی در حاشیه گزارش مربوط به مذاکرات هوراس سیمور، و آنتونی آیدن، وزیر خارجه انگلیس در مورد ایران به تاریخ ۵ مرداد ۱۳۲۰ وجود دارد که از ماهیت واقعی طرح خطر ستون پنجم آلمان در ایران پرده برمی‌دارد:

در مورد فعالیت و نفوذ آلمانی‌ها در ایران، ما و روس‌ها مقاصد متفاوتی داریم. هدف روس‌ها این است که نفوذ آلمانی‌ها را در ایران ریشه کن سازند. از این رو، در مورد تعداد آنها که همه در شمال ایران هستند غلو می‌کنند. ولی به نظر من، خطر فعالیت نازی‌ها نسبت به تأمین جریان نفت جنوب ایران، در مقایسه با خطر آنها در شمال، نسبتاً ناچیز است. تا هنگامی که روس‌ها کنترل کامل قفقاز را در اختیار دارند و نیروهای آنها بر این سرزمین مسلط است، خطری بیش از آنچه منابع نفتی آنان را تهدید می‌کند وجود ندارد. اما اگر آنها کنترل قفقاز را از دست بدهند، خطری که نفت را تهدید می‌کند صورت حاد پیدا می‌کند و فقط در این حالت است که مسئله اخراج آلمانی‌ها از ایران برای ما مطرح می‌شود. از این رو، معلوم می‌شود که هدف‌های ما، که به هدف‌های روس‌ها شباهتی ندارد، تنها با بیرون راندن آلمانی‌ها از ایران به دست نمی‌آید. همچنین در صورتی که بر این فرض تکیه نکنیم که در درازمدت روس‌ها کنترل قفقاز را از دست خواهند داد، معلوم می‌شود که در هر حال زمانی فراخواهد رسید که لازم خواهد شد برای حراست از منابع نفت اقدام کنیم، خواه آلمانی‌ها بیرون رانده شده باشند، چه نشده باشند. پس دور از خرد و منطق است که با استناد به حضور آلمانی‌ها در ایران درصدد

تهدید ایرانیان برآییم.

آقای ایدن با من [سیمور] موافق بود. لیکن تمرکز نیروهای مان را در مرزهای ایران لازم و فوری می پنداشت. به نظر او، اگر در هنگام این تمرکز نیروها هنوز با ایرانیان مشغول مذاکره برای اخراج آلمانی ها بودیم، این تمرکز نیروها موجب تقویت موضع مان خواهد شد. اما اگر به مرحله ای رسیده بودیم که تسلط روس ها بر قفقاز از میان رفته و جریان نفت مستقیماً به خطر افتاده بود، آن وقت می توانیم فوراً برای تسخیر مناطق نفت خیز اقدام کنیم.

نکته قابل تأمل دیگر این که مقامات انگلیسی در مکاتبات محرمانه ای که آن زمان داشته اند کودتا و هر نوع خطری از جانب آلمانی ها را در ایران منتفی و غیرعملی دانسته اند، و صرفاً در ظاهر برای متقاعد کردن روس ها و تأمین منافع کشورشان در شرایط دشواری که قرار گرفته بودند خطر آلمانی های مقیم ایران را طرح کرده اند. بولارد، وزیرمختار انگلیس در ایران، در گزارشی تأکید کرده: «در حقیقت در این جا [ایران] هیچ گونه امکانی جهت عملیات خرابکارانه آلمانی ها وجود ندارد؛ زیرا که آلمانی ها تحت نظر شدید پلیس ایران قرار دارند». وی در گزارش دیگری نیز اعلام می کند باید نام ایران از فهرست کشورهایی که ستون پنجم آلمان در آن فعالیت دارند حذف شود:

وجود آلمانی ها را مستمسک قرار دادن شاید بهانه خوبی نباشد؛ زیرا به علت خبرهای چاپ شده در روزنامه ها و سایر گزارش ها، که سخن از حمله قریب الوقوع انگلیسی ها به خاک ایران می رود، آلمانی ها خود درصدد ترک ایران هستند.

محمد ساعدمراغه ای، سفیر وقت ایران در شوروی نیز معتقد بود در موضوع آلمانی های مقیم ایران «فشار بیشتر از طرف انگلیس است ولی می خواهند این فشار به دست روس ها باشد». در تاریخ ۶ اوت ۱۹۴۱/۱۵ مرداد ۱۳۲۰، آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلیس ضمن سخنرانی در مجلس عوام انگلیس در مورد اوضاع بین المللی گفت:

ما تنها یک سیاست را نسبت به تمام مللی که بین کانال سوئز (از طرف باختر) و مرز هندوستان (از طرف خاور) به سر می برند، یعنی همان مناطقی که «خاورمیانه» خوانده می شود، می توانیم تعقیب نماییم و این موضوع را وجهه همت قرار خواهیم داد که آن کشورهایی را که در خاورمیانه واقع شده اند، یاری کنیم از مزایای زندگی آزاد و مستقلی برخوردار شوند... این کشورها برای تأمین این منظور که فرصتی به آلمان

ندهند که مزاحمتی ایجاد کرده و موجبات اغتشاش، طغیان و آشوب را برای اجرای نیات و مقاصد خود فراهم کند، می بایستی با هم همکاری نمایند.

برای توجه بیشتر نمایندگان محترم می گویم که امروز در ایران تعداد بی شماری آلمانی وجود دارند. تجربیات در بسیاری از کشورها چنین نشان داده که این مهاجرین آلمانی یا هر طوری که می خواهید اسمشان را بگذارید... بی اندازه برای کشوری که در آنجا اقامت دارند در مواقع بحران خطرناک هستند. روی همین اصل، نظر و توجه جدی دولت ایران را نسبت به خطری که در نتیجه ادامه اجازه اقامت عده بی شماری آلمانی در آن کشور ایجاد شده است و به ضرر خود آن کشور تمام می شود، جلب نموده ام. امیدوارم که دولت ایران از بذل توجه نسبت به این اخطار که از روی کمال دوستی و نهایت صمیمیت داده شده، دریغ نخواهد کرد و همین حالا اقدامات لازم را برای مقابله با این وضع به عمل خواهد آورد...

به دنبال سخنان ایدن، سفارت انگلیس در تهران با وزارت امور خارجه ایران وارد مکاتبات شد. لحن و محتوای مکاتبات و یادداشت ها روز به روز شدیدتر و تندتر می شد. مثلاً یادداشت ده ماده ای ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ فقط ناظر به ضرورت اخراج و کنترل آلمانی ها بوده و لحن تهدید آمیزی نداشت. اما یادداشت دوم بیشتر شبیه اولتیماتوم بود تا تذکاریه؛ در بندهای دوم و سوم تذکاریه آمده است:

۱. ... از قرار معلوم دولت ایران با ابقای اتباع آلمان در ایران بالنسبه به انجام تمایلات دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در مسئله ای که در اثر اوضاع و حوادث جنگ کسب فوریت نموده و می نماید، بیشتر اهمیت می دهد. دولت ایران باید مسئولیتی را که در اثر این تصمیم متوجه می شود عهده دار گردد.

۲. در این صورت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را مجبور می داند اقدامات لازمه برای حفظ منافع حیاتی خود را به عمل آورده و خطری را که از عملیات محتمله آلمانی ها در ایران ناشی می شود برطرف سازد...»

دولت ایران نیز در پاسخ به یادداشت های سفارت انگلیس، طی تذکاریه ای در ۳۰ مرداد ۱۳۲۰، از محتوای یادداشت های مذکور ابراز تأسف کرد و ضمن اشاره به اقدامات مربوط به کنترل اتباع بیگانه، اعلام کرد:

نظر به مقتضیات کنونی، چنانچه طی مذاکرات اخیر خاطر نشان شده، اجرای این برنامه

با دقت و سرعت بیشتری تعقیب می گردد. مخصوصاً این اواخر در نتیجه همین عمل از شماره اتباع بیگانه در ایران کاسته شده، به زودی نیز تعداد آنان به میزان قابل توجهی تقلیل خواهد یافت.

بدیهی است در مورد تقلیل شماره بیگانگان، طرز عمل، تشخیص نیازمندی ها و سایر جزئیات و کیفیات اجرایی آن بسته به نظر خود دولت شاهنشاهی می باشد که با رعایت مقتضیات اقداماتی را که شایسته می داند خواهد داشت.

در همان حال که دولت شاهنشاهی حاضر است هر اقدامی را که برای حفظ امنیت و صیانت حقوق مشروع همسایگان خود ضروری بداند به موقع اجرا بگذارد، هیچ گونه پیشنهادهایی را که برخلاف سیاست بیطرفی یا حق حاکمیت دولت باشد، نمی تواند بپذیرد.

مکاتبات مشابهی نیز بین سفارت شوروی در تهران و وزارت امور خارجه ایران صورت گرفت که بیانگر عزم جدی متفقین برای اشغال بود و به نظر می رسید طرح اشغال ایران قبلاً ریخته شده است و مکاتبات و تذکاریه ها اقدامات ظاهری برای متقاعد کردن افکار عمومی جهانی و ایرانیانی بوده است که از حکومت رضاشاه ناخرسندی ها و عقده های درونی فراوانی در دل داشته اند. در واقع آشنایی انگلیسی ها با مسائل جامعه ایران در آن زمان و اطلاع شان از تنفر مردم از اقدامات رضاشاه موجب شد بر روی احساسات ایرانیان موج سواری کنند.

آنچه در موضوع آلمانی های مقیم ایران جالب است این است که رسانه های شنیداری و نوشتاری و مطبوعاتی انگلیس و شوروی و سفارتخانه و کنسولگری های آنها در تهران و شهرهای ایران و همچنین در عرصه بین المللی به صورت هماهنگ و در حجم زیاد به تبلیغ و بزرگ نمایی خطر و حتی تعداد آلمانی ها پرداختند و در حالی که بر اساس گزارش های رسمی تعداد آنها بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر بیش نبوده در برخی اخبار و گزارش ها تعداد را بین سه تا پنج هزار نفر نیز اعلام می کردند. آلمانی های مقیم ایران خود به چندین گروه مختلف تقسیم می شدند: نمایندگان سیاسی، کارشناسان فنی، گردشگران و بازرگانان. جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه در زمان اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ در مورد بهانه بودن موضوع حضور آلمانی ها در ایران می گوید:

بهانه را حضور آلمانی ها در ایران قرار دادند. خود بولارد در مجلس انگلستان گفت:

آلمان ها در ایران سه دسته بودند: یک دسته فنی بودند و یک دسته مأمور سفارت و دسته سوم سیاح. به نظر من احصائیه بولارد درست بود؛ زیرا فهرست اسامی همه آلمانی ها در دست ما بود و همه تحت مراقبت بودند و عده آنان از هفتصد و چهل نفر تجاوز نمی کرد. آمار بولارد نیز با آمار ما مطابق بود ولی عده گروه ها چهار بود: یکی مأموران سیاسی که چون ما کشور بی طرف بودیم نمی توانستیم متعرض آنها بشویم. گروه دیگر افراد فنی که در کارخانه هایی که از آلمان خریدیم بودیم کار می کردند. قرار ما این بود که این گروه بیایند و کارخانه ها را نصب کنند و چند ماهی کار بکنند تا ببینیم کارخانه خوب کار می کند یا نه؟ آن وقت باقی پولشان را بدهیم و آنها را به کشورشان برگردانیم. گروه سوم کسانی که رسماً در خدمت دولت ایران و مستخدم ما بودند، و دسته چهارم جهانگردان و سیاحان که حداکثر می توانستند سه ماه اجازه توقف داشته باشند....

این بهانه های کوچک بی آن که اصلاً مهم باشد به صورت یک بهانه عمده در آمد در حالی که از بیخ بی اساس بود. همان موقع که می گفتند عده آلمان ها در ایران زیاده از اندازه است ما صورت برداشتیم و بعد درصدد برآمدیم که همه را تحت مراقبت داشته باشیم. به سفیر آلمان نیز گفته بودیم که زمان جنگ است و باید مراقب اعمال خود باشند. به شهربانی دستور داده شده بود اقامت کسانی را که برای سیاحت آمده اند تجدید نکند و هر کس سه ماه مانده، باید از ایران خارج شود. به مأموران فنی هم گفته بودیم که دیگر نیازی به وجودشان نیست و مراجعت کنند. وقتی حضرات ملاحظه کردند که موجبات بهانه جویی منتفی شد با عجله و شتاب تمام دست به آن اقدام ناجوانمردانه زدند تا بتوانند روسیه را مجهز و مسلح سازند و از فشار آلمان در غرب اروپا بکاهند، نه آن که چند آلمانی را بیرون کنند.

در نهایت نیز با وجود اعلام آمادگی ایران برای اخراج آلمانی ها، سفیران شوروی و انگلیس ساعت چهار و پانزده دقیقه بامداد ۳ شهریور ۱۳۲۰ به دیدار نخست وزیر ایران رفتند و طی یادداشت های مشابهی اعلام کردند ارتش های شوروی و انگلیس از مرزها گذشته و وارد خاک ایران شده اند. نکته ای که تمام ادعاهای انگلیسی ها را در مورد توجیه اشغال ایران رد می کند این است که اسناد فاش شده خودشان نشان می دهد مقامات نظامی و سیاسی آن کشور بدون این که فرصت کافی برای تصمیم گیری در اختیار ایران قرار دهند

و بدون این که منتظر نظر دولت ایران باشند، بعد از تسلیم چند یادداشت و اولتیماتوم و علی رغم آمادگی ایران برای پذیرش خواست های آنان، بلافاصله ایران را اشغال کردند؛ زیرا واهمه داشتند که در صورت طولانی شدن کار، ایرانیان دست به اقداماتی بر ضد منافع آن کشور، به ویژه در مناطق نفت خیز بزنند. ژنرال ویول، در تلگرامی به تاریخ ۲ اوت ۱۹۴۱/۱۱ مرداد ۱۳۲۰ به وزارت خارجه انگلیس می نویسد:

شما توجه خواهید داشت که از نقطه نظر نظامی، شرایط و زمان اولتیماتوم به ایران باید دقیقاً تعیین شود. آنها اقدام به تهیه تدارکات تدافعی [بر علیه انگلستان] می کنند و احتمالاً در تأسیسات نفتی و سیستم کشتیرانی (در خلیج فارس - خرمشهر - شط العرب) خرابکاری می کنند.

محمد ساعد مراغه ای، سفیر وقت ایران در شوروی در گزارشی در مورد احضارش به کاخ کرملین در نیمه شب سوم شهریور برای اعلام اشغال ایران از طرف نیروهای متفقین و دلایل آن، می نویسد مولوتف، وزیر خارجه شوروی به وی گفت:

... نظر به این که عده بسیار مهمی از عمال آلمانی به عناوین مختلفه در ایران بر علیه دولت شوروی و متحدش انگلستان مشغول دسیسه و تحریکات می باشند و دولت ایران به یادداشت های دوستانه انگلیس و شوروی وقعی نگذاشته و چنان که تقاضا شده بود اقدامی در اخراج آنان از خاک ایران به عمل نیاورده و بلکه رویه خصمانه هم نسبت به ما و انگلیسی ها اتخاذ نموده است دولت شوروی طبق ماده شش قرارداد مودت ۱۹۲۱ به ارتش سرخ امر داده است که وارد خاک ایران شوند. و مخصوصاً خاطرنشان می نمایم که این اقدام دولت شوروی به هیچ وجه بر علیه ملت ایران نبوده و به محض این که عللی که این اقدام را ایجاب نموده اند از میان برداشته شود ارتش شوروی فوراً ایران را تخلیه خواهد کرد...

گرچه انگلیس و روسیه شوروی هم زمان و با یک انگیزه و بعد از تسلیم یادداشت های کاملاً مشابه ایران را اشغال کردند، روس ها تجاوز خود را به قرارداد مودت ۱۹۲۱ مربوط کردند، ولی انگلیسی ها حتی بدون چنین مستمسکی اقدام به اشغال ایران کردند و خلاصه آن قدر دروغ گفتند که بارها به تناقض گویی افتادند و برای پوشش دروغ بزرگ خود ده ها دروغ دیگر را نیز به هم بافتند. مثلاً- کنسولگری انگلیس در شیراز علاوه بر اقدامات سفارتخانه انگلیس در تهران، خودش نیز پس از اشغال ایران با استانداری فارس و

مطبوعات محلی شیراز وارد مکاتبه و مذاکره برای توجیه اشغال ایران شد و سعی کرد همه تقصیرهای منتهی به اشغال را به گردن دولت ایران بیندازد، یا چرچیل در بخشی از سخنرانی خود در ۲۲ شهریور ۱۳۲۰ در رابطه با ایران گفت:

راجع به ایران؛ برای رساندن قوا و مهمات از انگلستان به روسیه سه راه موجود است: یکی راه قطب شمال از طریق آرخانگل، دیگری راه شرق اقصی از طریق ولادی وستک، سوم از طریق ایران که فاصله پانصد مایلی بین خلیج فارس و بحر خزر می باشد. از مدت های دراز آلمان ها با حقه بازی های مخصوصشان در ایران مشغول بوده اند. سیاحان و اشخاص فنی و دیپلمات های آلمانی مشغول اغواء و زیر پا نشستن مردم و دولت شاهنشاهی ایران بوده اند که یک عده ستون پنجم در ایران ایجاد کنند که بر حکومت تهران تسلط داشته و نه فقط چاه های نفت را اشغال و منهدم کنند- چاه های نفتی که حائز عواید بزرگ و مهم بود و من شخصاً به آن نهایت اهمیت را می دهم- بلکه در نظر داشتند که مطمئن ترین و کوتاه ترین طریق را که ما می توانیم به روسیه برسیم ببندند. بنابراین ما لازم دیدیم مطمئن شویم که این اقدامات به جایی نرسد و در نتیجه ما اخراج آلمانی ها را از دولت ایران خواستیم. وقتی که با فشار محلی دولت ایران درخواست ما را اجرا نکرد قشون روس و انگلیس با قوای کافی و در حقیقت با قوای عظیم از جنوب و شمال وارد ایران شدند...

در روزهای پس از اشغال نیز با وجود اعلام رسمی ترک مخاصمه از سوی دولت ایران، نیروهای شوروی و انگلیس تا زمانی که به مناطق از پیش تعیین شده نرسیدند، به پیشروی خود ادامه دادند.

رفتار و ادبیات به کار رفته از سوی انگلیسی ها در مورد دولت ایران در موضوع درخواست اخراج آلمانی ها طوری بود که در هر صورت راه را برای اعمال فشار بر ایران هموار می کرد. خواسته به صورتی بود که انجام یا عدم انجام و یا انجام ناقص آن در مرحله اثبات تفاوت چندانی نداشت و بستگی به نظر انگلیسی ها داشت که آن را بپذیرند یا نه. برای ایران غیرممکن و غیرعملی بود که ظرف مدت حداکثر ۱۳ روز چهار پنجم آلمانی ها را که غالباً کارشناسان فنی و اقتصادی بودند بدون امکان جایگزینی سریع و برخلاف سیاست بیطرفی و بر خلاف معاهده موجود میان دو کشور اخراج کند. در هر حال رضاشاه باید این نکته را در نظر می داشت که نفت جنوب ایران تا چه اندازه ای برای انگلیسی ها ارزش داشت و هیچ بدیلی به جای آن وجود نداشت. در ضمن اگر چند صد نفر یا با

پذیرش اغراق ادعا شده چند هزار آلمانی، آن همه خطرناک بودند که می توانستند سرنوشت جنگ دوم جهانی را از طریق اقدامات خرابکاری در ایران به سود آلمان و متحدان آن تغییر دهند، در آن صورت متفقین در مقابل ده ها میلیون آلمانی چطور مقاومت می کردند و در نهایت نیز پیروز شدند؟

با توجه به این حقیقت و اظهارات صریح مقامات انگلیسی طرح خطر آلمانی ها مناسب ترین و کارسازترین دستاویز برای هرگونه برخورد با ایران و اقدام به اشغال آن بود که همین طور هم شد.

اهمیت اشغال ایران برای انگلیسی ها

برای انگلیسی ها حفاظت از چاه های نفت ایران و جلوگیری از دستیابی آلمان ها به چاه های نفت قفقاز اهمیتی کاملاً حیاتی داشت. دلیل عمده اتحاد آنها با شوروی نیز در واقع همین مسئله بود. این اهمیت در صورت شکست شوروی از آلمان و پیشروی آلمان در قفقاز نیز به صورت دیگری مطرح بود؛ بدین ترتیب که اگر انگلیس نمی توانست مانع از دستیابی آلمانی ها به چاه های نفت قفقاز شود با استقرار نیروی هوایی در نزدیک ترین نقطه در خاک ایران، چاه های مذکور را بمباران و نابود می کرد و امتیاز بزرگی را از دست آنها می گرفت در این زمینه انگلیسی ها طرحی به عنوان «طرح قفقاز» را دنبال می کردند.

پس از مسئله نفت، راه های ترانزیتی ایران که راهی بدون انقطاع و امن بود، مهم ترین هدف بود. اما انگلیسی ها برای جلب نظر موافق روس ها، اهمیت راه های ایران را به عنوان مهم ترین عامل برای ضرورت اشغال ایران مطرح کردند.

مهار توسعه طلبی روس ها در قلمروهای شمالی ایران، هدف دیگر انگلیسی ها بود. آنها می خواستند به زبان و روش های دیپلماتیک و سیاسی این سیاست خود را اجرا کنند؛ لذا علیرغم این که هیچ اعتمادی به روس ها در مورد سیاست آن کشور در ایران نداشتند، با در نظر گرفتن شرایط بین المللی همواره سعی کردند ظاهر دوستانه خود را در قبال روس ها حفظ کنند. چنان که در دوره پس از اشغال ایران دیده می شود انگلیسی ها برای تحقق خواسته خود در این زمینه تلاش کردند به بهانه نیاز روس ها به نیروهای خود در جبهه مقابله با آلمان، آن کشور را متقاعد کنند که نیازی به حضور نظامی شان در ایران نیست و انگلیسی ها حاضرند در این زمینه به آنها در ایران کمک کنند. در یکی از نامه های چرچیل به

استالین این موضوع به وضوح بیان شده است:

تنها نفعی که ایران برای ما دارد اینست که به ما اجازه می دهد سدی در برابر پیشروی آلمان ها به طرف مشرق ایجاد کنیم و سپس کمک های لازم به شما را به منطقه دریای خزر برسانیم.

اگر شما می خواهید از پنج یا شش لشکری که در ایران دارید برای جنگ در جبهه روسیه استفاده کنید ما مسئولیت حفظ نظم را در سراسر ایران و بهبودی وضع راه های این کشور را به عهده می گیریم. من از طرف بریتانیا قول می دهم که ما با قبول این مسئولیت به هیچ وجه قصد نداریم چه در هنگام جنگ و چه پس از آن امتیازاتی در ایران به ضرر منافع دولت شوروی برای خود به دست آوریم.

چرچیل پس از ترک مقاومت از سوی ایرانی ها، نامه ای به تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۴۱/۸ شهریور ۱۳۲۰ به استالین می نویسد و در آن نامه نیز سعی می کند هدف از اشغال ایران را دستیابی به راه های مواصلاتی ایران قلمداد کند و هرگونه اقدام نظامی، از جمله اشغال پایتخت ایران را ضروری نمی داند و بر ضرورت تکمیل راه آهن ترانزیتی از خلیج فارس به دریای خزر تأکید می کند. وی در همین نامه در واقع به قدم بعد از اهداف اشغال ایران، یعنی بستن قرارداد اتحاد با ایران به جای ادامه جنگ با آن اشاره می کند تا ضمن مهار توسعه طلبی حال و آینده شوروی از همه امکانات و فرصت های موجود برای مهار پیشروی آلمان در جنگ با شوروی استفاده کند:

ما بسیار خوشحال شدیم که ایرانی ها اعلام کردند از هرگونه مقاومت خودداری خواهند کرد. منظور ما از ورود به ایران، علاوه بر حفظ امنیت چاه های نفت این بود که راه جدیدی برای ارتباط با شما پیدا کنیم که امکان قطع شدن نداشته باشد. بدین منظور ما باید کار راه آهنی که خلیج فارس را به دریای خزر متصل می کند توسعه دهیم و با وارد ساختن لوازم راه آهن از هند به ایران این نقشه را عملی سازیم. وزیر خارجه ما نوع قراردادی را که ما باید با ایران ببندیم به سفیر شما اطلاع داده تا به نظر شما برساند، به نحوی که ایران را دشمن خود نکنیم و مجبور نباشیم برای حفظ راه آهن ایران چندین لشکر خود را در این کشور نگاه داریم. خواروبار را از هند وارد ایران خواهیم کرد و اگر ایرانی ها تسلیم شدند پرداخت عواید نفت را از سر خواهیم گرفت. ما به پیشقراولان خود فرمان خواهیم داد که به پیشروی ادامه دهند و در نقطه ای که از طرف رؤسای نظامی تعیین خواهد شد، در

منطقه ای بین همدان و قزوین به نیروهای شما متصل شوند. لازم است به دنیا اعلام کنیم که نیروهای انگلیسی و شوروی با یکدیگر ارتباط پیدا کرده اند. به عقیده ما، بهتر است فعلاً هیچ یک از ما وارد تهران نشود؛ زیرا آنچه ما می خواهیم فقط استفاده آزادانه از راه ترانزیتی است.

جلوگیری از تکرار اقدامات آلمانی ها در عراق و سوریه در ایران نیز از سایر علل اشغال ایران از سوی متفقین، به ویژه انگلیسی هاست. روزنامه انگلیسی ایونینگ استاندارد، چاپ لندن چند روز قبل از حمله متفقین به ایران نوشت:

ایران حلقه مهمی میان روس و انگلیس می باشد و نمی توان آرام نشست تا در ایران هم مانند عراق فتنه برپا شود و روس و انگلیس می توانند با کمک همدیگر در ایران کار کنند. این مسلم است که آلمان ها تا چند روز دیگر دست به اقدامات مهمی خواهند زد؛ زیرا به خوبی از اوضاع باخبر هستند و از اهمیت نتیجه آگاه می باشند. آلمان چنین فکر می کند که اگر بتواند روسیه را محاصره کند به زودی آن را مغلوب خواهد کرد.

چرچیل در نامه ای به لرد بیوربروک به تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۴۱/۸ شهریور ۱۳۲۰ در مورد شوروی می نویسد:

انجام هرگونه کمک و مساعدتی به دولت شوروی وظیفه ما و به نفع ما است ولو اینکه برای اجرای این امر مجبور به فداکاری و از خود گذشتگی زیاد شویم.

در طرح دفاعی انگلیسی ها، در صورت شکست شوروی از آلمان، باز هم ایران در طرح دفاع از هندوستان موسوم به «دفاع در عمق» جایگاه ویژه ای داشت. مطابق این طرح می بایست نیروهای ارتش انگلیس در جبهه های دفاعی در فاصله هرچه بیشتر از مرزهای هندوستان، مثلاً عراق و ایران، یعنی جایی که امکان ایجاد ارتباط با ارتش امپراتوری در سایر مناطق خاورمیانه بیشتر بود، مستقر شوند. دولت هند انگلیس همچنین معتقد بود بعد از پیروزی آلمانی ها در قفقاز، انگلیس باید جبهه جدیدی در ایران به وجود آورد. در مجموع، می توان گفت مقامات سیاسی و نظامی انگلیس در طرح های نظامی و دفاعی خود ایران را «جبهه تعیین کننده سرنوشت» برای منافع و موقعیت کشورشان تلقی می کردند و معتقد بودند تصمیم نهایی در مورد سرنوشت نهایی جنگ جهانی دوم در همین جبهه، یعنی خاک ایران گرفته خواهد شد.

دلیلی که دست کم برخی مقامات انگلیسی در اوایل حمله آلمان به شوروی برای اعمال

فشارهای دیپلماتیک و اقتصادی به جای فشارهای سیاسی برای جلب نظر موافق دولت ایران برای همکاری مؤثر با متفقین اعلام و پیشنهاد می کردند، این بود که دولت ایران دو بار- در ابتدای جنگ جهانی دوم و پس از حمله آلمان به شوروی- رسماً اعلام بیطرفی کرده بود؛ لذا اشغال نظامی از نظر افکار عمومی ایرانیان و سایر ملل جهان، از جمله آمریکایی ها قابل پذیرش و پسندیده نبود و حتی ممکن بود در جهان اسلام احساسات ضدانگلیسی را دامن بزند. ولی چنان که گفته شد انگلیسی ها برای حفاظت از امپراتوری جهانی خود از هیچ اقدامی فروگذار نکردند و مناسب ترین تصمیم را با پذیرش همه پیامدهای احتمالی آن اتخاذ و اجرا کردند.

آیا امکان اشغال نشدن ایران در جنگ جهانی دوم وجود داشت؟

این سؤال همواره مطرح بوده است که آیا امکان اشغال نشدن ایران در جنگ جهانی دوم وجود داشت؟ به عبارت دیگر، متفقین و به ویژه انگلیسی ها گزینه دیگری که جایگزین اشغال ایران شود پیش روی خود داشتند؟ اگر در آن زمان بهانه ای به نام فعالیت ستون پنجم آلمان در ایران وجود نداشت، آیا ایران اشغال نمی شد؟ آیا انگلیسی ها از ابتدا درصدد اشغال ایران بودند یا اشغال یکی از چندین گزینه پیش رو بود؟ و سؤالات دیگری از این قبیل.

آن چه از اسناد و مدارک قابل دسترس و خاطرات انتشار یافته رجال سیاسی ایران و کشورهای متفقین و در موارد معدودی از مکاتبات سران شوروی و انگلیس و نمایندگان سیاسی و نظامی آن دو کشور برمی آید، در هفته های اولیه تغییر استراتژی متفقین، در مکاتبات و مذاکراتی که آنها با مقامات ایرانی یا بین خودشان داشته اند به فشارهای اقتصادی و تحریم اقتصادی، و سپس تهدید نظامی برای همراه ساختن یا تسلیم رضاشاه متوسل شده اند. ولی به زودی به دلیل محدودیتی که از نظر زمان داشته اند و قریب الوقوع بودن خطر آلمان نازی را پیش روی خود حس می کردند، اشغال نظامی ایران را در دستور کار خود قرار دادند و آن را به اجرا درآوردند.

به عبارت دیگر، اقدامات اقتصادی، تهدید نظامی، تغییر پادشاه ایران و اشغال نظامی گزینه هایی است که مرحله به مرحله مطرح شده است. گرچه به صورت مرحله به مرحله اجرا نشده ولی در بسیاری از موارد با هم متقارن و متوازی بوده اند. مثلاً در تاریخ

۱۳۲۰ آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلیس با پیشنهادهای مربوط به عملیات نظامی مشترک انگلیس و شوروی در ایران موافق نبود. در حالی که هیو دالتون، وزیر اقتصاد جنگی انگلیس، در ۱۵ تیر عملیات مشترک نظامی در ایران را پیشنهاد می کرد. ژنرال ویول، فرمانده نیروهای انگلیس در هند، که پاک کردن ایران از نیروهای آلمانی را برای دفاع از هند ضروری می پنداشت و احتمال وقوع حوادثی نظیر وقایع عراق را غیرمحمتمل نمی دانست، اعمال حداکثر فشار و تغییر دولت را پیشنهاد می کرد. اما بولارد، وزیرمختار انگلیس در ایران در ۲۰ تیر ۱۳۲۰ به وزارت خارجه انگلیس می نویسد:

گرچه مطمئنیم که ستون پنجم آلمان در ایران مشغول فعالیت است، ولی به گونه ای شگفت انگیز نمی توانیم برای اثبات آن شواهد کافی نشان دهیم! به نظر من، به جای اعزام نیرو به ایران، یا هرگونه تهدید نظامی، بهتر است تهدید به تحریم اقتصادی را به عنوان پشتوانه یادداشت پیشنهادی در نظر گرفت. من تمام کوشش خود را به کار خواهم برد تا با شاه ایران دیدار و درباره خطر آلمانی های مقیم ایران با وی گفت و گو کنم.

در ۲۳ تیرماه مقامات روسی و انگلیسی توافق کردند که نخست یک اقدام مشترک دیپلماتیک نسبت به دولت ایران به عمل آورند و سپس در مرحله بعد و البته در صورت لزوم، فشار اقتصادی هم به آن افزوده شود. کریپس و ویول معتقد بودند سیاست دولت ایران کش دادن موضوع و در اختیار داشتن زمان کافی برای تصمیم گیری است تا شاید در این مدت سرنوشت جنگ و چشم انداز آن مشخص تر شود تا بر اساس آن در سیاست بیطرفی خود تجدیدنظر کنند ولی سیاست تعلل و تردید به هیچ وجه به سود انگلیس و متفقین نیست و بایستی هرچه سریع تر و زودتر فشار سیاسی و نظامی را بر ایران وارد آورد.

در ۲۸ تیر سر هوراس سیمور، معاون وزارت خارجه بریتانیا اطمینان داد تعلل انگلیس به معنی مماشات با ایران نیست، بلکه امکانات و مقدورات نظامی موجود در ایران و عراق باعث تعویق در وارد آوردن فشار لازم به ایران است و به محض فراهم شدن زمینه اقدام لازم انجام خواهد شد.

در هر صورت شوروی و بریتانیا در سحرگاه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱/۳ شهریور ۱۳۲۰، تنها یازده روز بعد از انتشار منشور آتلانتیک که طی آن چرچیل، نخست وزیر انگلیس و روزولت، رئیس جمهور آمریکا، آزادی، استقلال و حق تعیین سرنوشت را برای کلیه ملل جهان شناخته بودند، مرزهای کشور بیطرف ایران را از شمال و جنوب به طور

همزمان مورد تعرض و تجاوز قرار دادند و به شیوه صددرصد خصمانه دولت و ارتش ایران را زیر ضربات خردکننده نیروهای نظامی خود وادار به شکست و تسلیم نمودند. در واقع می توان گفت در صورت شکست شوروی از آلمان، امپراتوری جهانی انگلیس به شکلی جدی در خطر می افتاد؛ و اشغال ایران از همین رو ضرورت داشت؛ بنابراین سیاست خارجی ایران در نهایت فقط می توانست تغییرات اندکی در آن ایجاد کند و اشغال به صورت کم هزینه تر و آسیب های کمتری صورت گیرد. جلال عبده ضمن برشماری علل توجه متفقین به ایران می گوید:

هنگامی که به نمایندگی تهران در مجلس انتخاب شده بودم و برای به دست آوردن علل حمله به ایران، توسط کمیسیون خارجه مجلس به اتفاق چند نفر دیگر از جمله دکتر رضازاده شفق برای بررسی پرونده های موجود در وزارت امور خارجه مأموریت داشتیم، به اسنادی برخوردیم که حاکی از آگاه کردن سفیر ایران در مسکو (محمد ساعد) شاه را از مقاصد شوروی و انگلیس بود.

توضیح آنکه به آقای ساعد سفیر ایران در شوروی از تهران دستور رسیده بود که به سفیر آمریکا بگوید که: ایران در مقابل هرگونه تجاوز ایستادگی خواهد کرد و محمد شایسته وزیرمختار ایران در آمریکا برحسب محتویات پرونده به دستور وزارت امور خارجه ایران مشابه این مطلب را به وزارت امور خارجه آمریکا اعلام نموده بود. و این را اضافه کنم که هنگام مراجعه به پرونده امر، در وزارت امور خارجه، به تلگرافی که ساعد پیرامون امکان حمله نیروی اتحاد شوروی به ایران به دولت وقت گوشزد کرده بود، برخوردیم. شاه نیز از مفاد آن بی اطلاع نبود، ولی ترتیب اثر به مفاد تلگراف نداده بود.

گفته می شد که هرگاه دولت ایران با درخواست انگلیس و روسیه موافقت می نمود، از اشغال ایران صرف نظر می شد، اما به نظر می رسید که در هر حال در صورت پیشرفت آلمان در قفقاز به صورتی اشغال سرزمین ایران را عملی می کردند. گویا شاه به موفقیت هیتلر اطمینان داشت و با شخصیت های مجرب هم مشورت نمی کرد.

ضرورت و اهمیت انعقاد پیمان اتحاد با ایران برای متفقین در دوره پس از اشغال ایران

برای انگلیسی ها در آن برهه تاریخی جلب موافقت و همکاری ایران برای پیوستن به جبهه متفقین اهمیت فراوانی داشت که بایستی به هر صورت ممکن تحقق می یافت.

این ضرورت از زمانی پدید آمد که آلمان به شوروی حمله کرد و استراتژی انگلیس در قبال جنگ جهانی دوم تغییر یافت و کمک به شوروی برای مقابله با پیشروی آلمان و جلوگیری از دستیابی آن کشور به چاههای نفت منطقه و دستیابی احتمالی به مناطق سنتی نفوذ انگلیس، به ویژه ایران و هندوستان، به راهبرد اصلی سیاست خارجی آن کشور تبدیل شد. در اجرای این راهبرد تا جایی که به ایران مربوط میشد، ظاهراً پس از عدم اطمینان از تطابق کامل سیاست خارجی رضاشاه با متفقین و وجود نگرانیهایی در مورد همکاری و همراهی کامل وی با آنها، تصمیم به نقض بیطرفی و اشغال نظامی ایران و تغییر پادشاه مستقر - رضاشاه - گرفتند.

به دنبال نقض بیطرفی و اشغال ایران از شمال توسط روسها و جنوب توسط انگلیسی ها در سوم شهریور ۱۳۲۰، ارتش رضاشاهی فروپاشید و در روز ششم شهریور دستور ترک محاصمه و پایان مقاومت در برابر ارتش متفقین به نیروهای ایرانی صادر گردید. تسلیم ایران برای متفقین وضعیت جدیدی پدید آورد که تدابیر تازه و نظم نوینی را برای حضور در ایران میطلبید. در دوره پس از اشغال نظامی ایران که با تغییر اجباری در رأس حکومت و انتخاب جانشینی همگام با انگلیسی ها همراه بود، برای متفقین اهمیت زیادی داشت که اوضاع در ایران طوری باشد که ضمن اطمینان به اوضاع داخلی ایران بتوانند همه توان و تلاش خود را برای مقابله با پیشروی ارتش آلمان نازی در شوروی بسیج کنند و در صورت پیشروی آلمان، مانع از دستیابی آن کشور به مناطق نفتخیز قفقاز و ایران شوند.

بنابراین، متفقین پس از اشغال ایران، نیازمند انعقاد قرارداد یا قراردادهایی برای جلب همکاری قانونی ایران، ولو پوشالی و ظاهری بودند تا ضمن تغییر عنوان اشغال نظامی به اتحاد، بتوانند با کمترین هزینه و مشکلات و مقاومتهای احتمالی، اهداف و برنامههای خود را پیش ببرند. در صورت قبول شرایط و همگامی کامل رضاشاه، حتی در نظر داشتند او را حفظ و از وی حمایت کنند و پایتخت را نیز اشغال نکنند و ترجیح میدادند از نیروها و امکانات خود در جبهه شوروی استفاده کنند، ولی عدم اطمینانشان از همکاری کامل رضاشاه به علت بیم شدید وی از شوروی باعث شد پایتخت را نیز اشغال کنند تا رضاشاه را وادار به تسلیم به متفقین یا خروج از ایران نمایند که با استعفا و خروجش از ایران این مرحله به پایان رسید.

نقش انگلیس در طرح و تصویب پیمان اتحاد سه گانه

اسناد و مدارک منتشر شده و یا قابل دسترس در بایگانی‌ها نشان می‌دهد ابتکار عمل اشغال ایران و طرح انعقاد پیمان اتحاد متفقین با ایران از سوی انگلیسی‌ها بوده و روس‌ها هیچ تمایلی به انعقاد پیمان اتحاد با ایران نداشتند.

انعقاد پیمان بین متفقین و ایران در مطبوعات و اظهارنظرهای رسمی و غیررسمی حتی قبل از اشغال ایران نیز مطرح بوده ولی تا سوم شهریور ۱۳۲۰ چنین پیشنهادی به دولت ایران ارائه نشد. پس از اشغال ایران، بر مبنای استراتژی جدید متفقین بایستی به سرعت پیمان اتحادی با ایران بسته می‌شد تا از همه امکانات و مقدرات نظامی و غیرنظامی آن در جبهه مقابله با آلمان در شوروی استفاده می‌شد. در بخشی از نامه نخست وزیر انگلیس به وزیرمختار آن کشور در ایران (ریدر ویلیام بولارد) به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۴۱/۱۲ شهریور ۱۳۲۰ آمده است:

ما می‌خواهیم آنچه را که احتیاج داریم به وسیله انعقاد قراردادهایی با دولت ایران به دست آوریم و به هیچ وجه میل نداریم با آنها علناً دشمنی کنیم، ولی باید به هر ترتیبی شده تقاضاهای ما را برآورند. شما می‌توانید با تهدید ایرانی‌ها به این مسئله که تهران از طرف روس‌ها اشغال خواهد شد، تمام تقاضاهایی که ما داریم به آنها بقبولانید. نباید از تندرویها و سوءاستفاده‌های روس‌ها ترسید؛ زیرا تنها آرزو و خواست آنها این است که کمک‌هایی که از آمریکا می‌رسد به آزادی از ایران عبور داده شود.

انگلیسی‌ها در تکمیل اقدامات طراحی شده خود، روس‌ها را نیز متقاعد کردند که با انعقاد قراردادی با ایران، می‌توانند نیروهای نظامی خود را شامل چندین لشکر از ایران خارج و به جبهه مقابله با آلمانها منتقل کنند و مسئولیت حفظ نظم در سراسر ایران را به نیروهای انگلیسی بسپارند. در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۴۱/۲۰ مهر ۱۳۲۰ نخست‌وزیر انگلیس به استالین، رهبر شوروی مینویسد:

تنها نفعی که ایران برای ما دارد این است که به ما اجازه می‌دهد سدی در برابر پیشروی آلمانها به طرف مشرق ایجاد کنیم و سپس کمک‌های لازم به شما را به منطقه دریای خزر برسانیم. اگر شما می‌خواهید از پنج یا شش لشکری که در ایران دارید برای جنگ در جبهه روسیه استفاده کنید ما مسئولیت حفظ نظم را در سراسر ایران و بهبودی وضع راههای این کشور را به عهده می‌گیریم. من از طرف بریتانیا قول می‌دهم

که ما با قبول این مسئولیت به هیچ وجه قصد نداریم چه در هنگام جنگ و چه پس از آن امتیازاتی در ایران به ضرر دولت شوروی برای خود به دست آوریم.

در هر صورت لازم است هر چه زودتر یک قرارداد سهجانبه با ایران امضا شود تا به این ترتیب از وخامت وضع و توسعه اغتشاشات داخلی که منجر به قطع راه ارتباط با شما خواهد شد، جلوگیری به عمل آید...

یکی از علل اشغال ایران روی کار آوردن سلطانی مطیع تر و همسوتر از رضاشاه و نخست وزیری متمایل تر به همکاری بیشتر با متفقین بود تا به کمک آنها مرحله گذار از اشغال نظامی به اتحاد سیاسی به آسانی صورت گیرد. حمایت و مداخله مستقیم در انتخاب محمدرضا پهلوی به جای پدرش و حمایت از نخست وزیری محمدعلی فروغی، راه را برای برآورده شدن خواست های متفقین تا حدود زیادی هموار کرد. محمدرضا پهلوی در مورد همسویی خود و فروغی با متفقین می گوید:

روزی که در سن بیست و دو سالگی مسئولیت تاج و تخت ایران را به عهده گرفتم خویشتن را با مشکلات فراوانی روبه رو یافتم. اولین اقدام من، تعیین سیاست خارجی جدید ایران بود؛ زیرا سیاست بیطرفی رسمی که پدرم اتخاذ کرد نتیجه سوء بخشیده و یک سیاست شکست خورده محسوب میگردید. من با کمال وضوح احساس کردم که همکاری با متفقین نه تنها غیرقابل اجتناب است، بلکه اتخاذ چنین سیاستی بسیار لازم و به نفع کشور خواهد بود. خوشبختانه نخستوزیر جدید من، محمدعلی فروغی که یکی از سیاستمداران و دانشمندان بنام ایران بود با تمام نظریات من در این مورد کاملاً موافق و همراه بود و به کوشش آن مرد مذاکرات به منظور انعقاد قرارداد اتحاد سهجانبه با انگلیس و روسیه به عمل آمد...

وزیرمختار انگلیس در ایران نیز درباره همسویی و همکاری محمدرضا پهلوی با متفقین در مورد طرح پیمان سه گانه می گوید:

[محمدرضا پهلوی] صریحاً اظهار داشت که تمام کوشش خود را برای همکاری با متفقین به کار خواهد بست و با برخورداری از حمایت متفقین سعی خواهد کرد مانند یک پادشاه مشروطه در ایران سلطنت کند. به همین جهت بود که پس از چندی، متفقین تصمیم گرفتند روابط خود با ایران را بر روال و قاعده معینی تنظیم کنند و بر همین اساس قرار شد پیمانی بین ایران و انگلیس و شوروی منعقد گردد که تنظیم متن

آن را وزارت خارجه انگلیس تقبل کرد و بعد از کسب موافقت دولت شوروی با متن تهیه شده، دو نسخه از آن را یکی برای من و دیگری برای سفیر شوروی در تهران ارسال داشتند تا مفاد آن را با دولت ایران در میان بگذاریم.

چنان که قبلاً نیز گفته شد، دولت شوروی تمایلی به بستن قرارداد همکاری با ایران نداشت، اما انگلیسی ها از نیات و اهداف آن کشور آگاه بود و نیک می دانستند اتحادشان با شوروی نیز مقطعی و زودگذر است. بنابراین بهترین راه کار را در عقد پیمان اتحاد با ایران دیدند که در مفاد آن خروج نیروهای شوروی از ایران را نیز بگنجانند و در واقع آن کشور را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. گذشت زمان برداشت انگلیسی ها از اهداف روس ها را ثابت کرد، به طوری که علیرغم تعهداتشان در پیمان سه گانه و اعلامیه کنفرانس تهران و قولهای مکررشان در مذاکرات گوناگون، پس از پایان جنگ جهانی دوم حاضر به تخلیه ایران نشدند و از این رهگذر بحران های بزرگی بر دولت و ملت ایران تحمیل کردند. بولارد در مورد موضع مقامات شوروی در مورد پیمان سه گانه می گوید:

تصور من این بود که هنگام مذاکره با دولت ایران در مورد این پیمان، اسمیرنف [سفیر شوروی در ایران] با من همراهی خواهد کرد، ولی او چون هیچ نظر مشخصی در این باره نداشت، از شرکت در مذاکرات خودداری کرد و ناچار من به تنهایی به مذاکره با مقامات ایرانی پرداختم، تا آن گاه که نتیجه بررسیها و متن مورد توافق را به اطلاع اسمیرنف برسانم. البته من به یاد نمیآورم که اسمیرنف اعتراض و یا انتقاد قابل توجهی نسبت به آنچه که بین من و کمیته ایرانی مأمور بررسی پیمان - پس از جلسات طولانی - توافق شد، به عمل آورده باشد. به همین جهت پس از آنکه متن این پیمان مورد تأیید دو دولت انگلیس و ایران قرار گرفت، بلافاصله دولت شوروی نیز موافقت خود را با آن اعلام داشت. با توجه به اقدامات بعدی شوروی در ایران، شاید بتوان حدس زد که اصولاً چون دولت شوروی برای این پیمان اهمیتی قائل نبوده، زحمت بررسی آن را نیز به خود نمیداده است.

موقع بررسی متن پیمان اتحاد سه کشور، پیشرفت مذاکرات من با مقامات ایرانی خیلی به کندی پیش میرفت و دلیل آن هم - به گمان من - اصرار دولت انگلیس به قبولاندن متن تهیه شده به دولت ایران بود، بدون آن که لزوم انجام اصلاحاتی در آن مورد نظر قرار گرفته شده باشد. از سوی دیگر نیز ایران مجبور بود متن این پیمان را به تصویب

مجلس هم برساند و انجام این کار در حالی که اغلب و کلاهی مجلس و افکار عمومی مردم هنوز به شدت تحت تأثیر عملیات آلمان نازی و پیشرفتهای سریع در داخل خاک شوروی قرار داشتند، امری مشکل به نظر می‌آمد.

مکاتبات چرچیل با استالین نیز نشان می‌دهد شوروی مایل به انعقاد پیمان نامه با ایران نبوده و چرچیل با ترسیم اوضاع داخلی ایران به عنوان وضعیت خطرناک و احتمال شورش عشایر بر ضد متفقین و عواقب زیانبار آن، سعی می‌کند استالین را به بستن قرارداد اتحاد با ایران راغب کند:

من آرزومندم با ایران [قرارداد] اتحادی منعقد کنیم و در این کشور همکاری نزدیک و دوستانه‌ای با نیروهای شما برقرار سازیم. علایمی در دست است که نشان می‌دهد در قبایل ایران اغتشاشهایی به وقوع خواهد پیوست و قدرت حکومت مرکزی از هم خواهد پاشید. اگر این اغتشاشات دامنه پیدا کند، ما باید از نیروهای خود برای از میان بردن آن استفاده کنیم، و نقل و انتقال مهمات و خواربار ایشان در راه‌های شوسه و راه‌آهن مانع از رساندن کمک به شما خواهد شد، در حالی که منظور اصلی ما این است که تا حد ممکن میزان استفاده از راه‌های ایران را برای انتقال آنچه می‌خواهیم به شما برسانیم، بالا ببریم. هدف اصلی ما باید این باشد که ایرانیان را وادار سازیم نظم را در داخل کشور خود حفظ کنند تا ما به جنگ ادامه دهیم. دستورهایی که آن جناب در این خصوص داده‌اید وضع ما را در این صحنه، که از جهت عملیات نظامی در درجه دوم اهمیت قرار دارد، بهبود خواهد بخشید.

پیمان اتحاد سه گانه؛ استراتژی یا تحمیل؟

با استراتژی جدید متفقین و اشغال ایران، پادشاه ایران مجبور به ترک تاج و تخت و تبعید از کشور شد؛ و حتی محل تبعیدش را نیز انگلیسی‌ها انتخاب نمودند. این موضوع به خودی خود بارزترین دلیل و نشانه تحمیلی بودن اوضاع پدید آمده برای کشور ایران بود.

بر اساس حقوق بین‌الملل تغییر رئیس حکومت یک کشور مستقل به دست قوای خارجی اقدامی غیرقانونی است و هر نوع قرارداد یا معاهده‌ای با کشوری در این شرایط غیرقانونی و تحمیلی است. این بند از حقوق بین‌الملل کاملاً در مورد ایران زمان اشغال متفقین صدق می‌کند.

نکته مهم و دلیل دیگری که تحمیلی بودن قرارداد را نشان می دهد، این است که موافقت یا مخالفت روس ها برای انگلیسی ها اهمیت نداشت و منتظر تأیید و تصویب پیمان اتحاد از سوی دولت و مجلس شورای ملی هم نبودند، بلکه اهداف و برنامه های از پیش طراحی شده خود را پیش می بردند و در ضمن به دولت ایران فشار می آوردند تا هرچه زودتر پیمان را تصویب کند. محمدعلی فروغی نیز در زمان بررسی طرح پیمان اتحاد در مقابل اعتراض های نمایندگان گفت، بخش های مهمی از متن پیمان قبل از تصویب از سوی انگلیسی ها اجرا شده است. لذا نمایندگان مجلس و دولت چاره ای جز تصویب آن نداشتند.

در اسناد، گزارش ها و نیز مکاتبات تقی زاده (وزیرمختار ایران در لندن) به تحمیلی بودن پیمان سه گانه و ادبیات تحمیلی و استعماری حاکم بر اظهارنظرها و مکاتبات مقامات انگلیسی اشاره شده است. در بخشی از نامه وزیر امور خارجه (علی سهیلی) به تقی زاده در مورد طرح پیشنهادی از سوی انگلیس درباره پیمان اتحاد سه گانه و مذاکره ای که در این زمینه با وزیرمختار انگلیس در ایران داشته، آمده است:

... ضمن مذاکرات، وزیرمختار انگلیس اظهار داشت باید جواب رد و قبول را در ظرف بیست و چهار ساعت بدهد امروز نظر دولت شاهنشاهی را این طور به او ابلاغ نمودم: با این که دولت شاهنشاهی ایران در مقابل تبلیغات دشمنان شما در محظور است و به واسطه اعلان آزادی در کشور افکار عامه را باید کاملاً رعایت کند و با این که خیلی از مردم مخالف با انعقاد این عهدنامه هستند و معتقدند با بودن این عهدنامه در صورت نزدیکی آلمان، خاک ایران به خاک و خون کشیده خواهد شد و هیچ میل ندارند جزء متخاصمین قرار گیرند و با این که قوای مسلح شوروی در ایران اقداماتی کرده که موجب انزجار مردم را فراهم نموده اند و با این که فعلاً دولتین هرچه می خواهند می کنند، مع هذا برای این که دولت کنونی منافع کشور را از نزدیکی با انگلیس تشخیص داده است حاضر شده عهدنامه را امضاء کند به شرط این که تقاضاهای اساسی ایران هم پذیرفته شود تا بتواند در مقابل مجلس شورا از خود و از این عهدنامه دفاع کند. اگر بنا بشود به مباحثه و مذاکره در مواد نشوید و برای رد و قبول آن مهلت محدود معلوم کنید دولت ترجیح می دهد استعفا داده و از کار کناره گیری نماید. وزیرمختار باز یک رشته گلگی از تعویق کار نموده و گفت: اگر دولت ایران حاضر برای امضای این عهدنامه نشود ما این عمل دولت ایران را حمل بر

خصوصیت می کنیم. بالا-خره بعد از مذاکرات زیاد قرار شده است امروز با حضور خود آقای رئیس الوزراء جلسات دیگری تشکیل تا ببینیم کار به کجا می رسد. دولت از جنابعالی خواهش دارد با وزیر امور خارجه ملاقات، حسن نیت دولت ایران را خاطر نشان و اشکالات را گوشزد و بخواهید به مأمور خود دستور دهند با روح همکاری داخل مذاکره شود تا بتوان شاید به نتیجه رسید... ما در عین حال حاضریم قوای آنها در ایران باشد و راه های ایران را به اختیار آنها گذاشتیم و همه قسم مساعدت می کنیم، نمی توانیم قراردادی را امضا کنیم که منافع مردم و کشور محفوظ نماند. و با این که مخاطرات زیاد به ما روی خواهد داد و اگر این مهمانان نخوانده به ایران نیامده بودند قطعاً این مخاطرات متوجه ما نبود با این حال ما که حاضر به تحمل تمام این پیشامدها شده ایم دولت انگلیس هم باید موقع مشکل ما را از نظر دور ندارد و عهدنامه را طوری ببندد که ما بتوانیم حیثیت ایران و خودمان را محفوظ نگاه داریم و در غیر این صورت چاره نخواهیم داشت جز این که استعفا داده و آینده را هم نمی توانیم پیش بینی کنیم. آنچه فهمیده می شود روس ها به بستن این عهدنامه مثل انگلیسی ها علاقه نشان نمی دهند و در این عمل پیروی از نظر انگلیسی ها می کنند. بنابراین ما اگر بتوانیم انگلیسی ها را قانع کنیم مقصود حاصل است منتظر جواب فوری.

ولی مکاتبات بعدی نشان می دهد انگلیسی ها اصلاحات مورد نظر ایران را نپذیرفته اند. سهیلی در نامه دیگری به تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۲۰ به این موضوع اشاره می کند و ضمن آن به تعدیات روس ها می پردازد:

... موارد اختلاف را به لندن مراجعه کرده اند. آنچه که ما خیلی اهمیت می دهیم [و آنها] هنوز قبول نکرده اند، دفاع ایران در مقابل هر دولت ثالثی است که آنها می خواهند محدود به آلمان و متحدین آن بکنند. این ترتیب نظر ما را تأمین نمی کند؛ تبدیل کلمه اتحاد به ائتلاف را هنوز جواب نداده اند؛ در باب امور اقتصادی اصولی را قبول می کنند ولی می خواهند موکول به قرارداد جداگانه و انعقاد آن را به بعد موکول کنند...؛ آنچه را که در ایران بسازند یا بیاورند باید بلاعوض بعد از جنگ به ما واگذار کنند. مطلب دیگر که مهم است عملیات روس ها در ایران است که متوالیاً کلیه اجناس و مال التجاره های مردم را از گمرکات شمالی به روسیه حمل می کنند، هرچه می گوئیم و می نویسیم به جایی نمی رسد. به انگلیس ها هم شکایت می کنیم، می گویند زودتر

قرارداد را ببندید تا ما هم بتوانیم به شما کمک کنیم.

این رفتار روس‌ها حقیقتاً دولت را در مقابل مردم به وضع بدی انداخته و حتی انگلیس‌ها را منفور کرده؛ هر روزی مراسلات تهدید آمیز و بی‌امضا به دولت می‌رسد. با این ترتیب به طور کلی از طرف مردم با بسته شدن قرارداد روی مساعد نشان داده نمی‌شود، بلکه روز به روز مخالفین آنها هم زیادتر می‌شود، تبلیغات آلمان‌ها و رادیو آلمان هم که به جای خود دامن به آتش می‌زند. با این وضعیت آیا جای آن نیست که دولت انگلیس جداً از عملیات روس‌ها جلوگیری کند و مسئول این همه اموالی که از ایرانیان برده‌اند کی است؟ با این عملیات چطور ممکن است دولت مدافع عقد قرارداد باشد؟ مخصوصاً خواهشمندیم این مراتب را مذاکره و نتیجه بگیرید. مذاکرات ما اینجا به جایی منتهی نشده، عده زیاد از صاحب منصبان ما را روس‌ها پس از ورود به ایران حبس کرده‌اند که تا به حال آزاد ننموده‌اند. کسان آنها هر روز داد و فریاد راه انداخته‌اند و ما را به ستوه آورده‌اند، پاسخ معلوم نیست. چرا آنها را آزاد نمی‌کنند؟

دولت انگلیس اگر با متحد خودش می‌خواهد زمینه صاف و روشنی در کارهای آنها در ایران پیدا شود باید قلب مردم را تسخیر کند نه این که به زور و مجانی بخواهند کار خودشان را پیش ببرند. این رویه ادامه نخواهد داشت و آقای فروغی هم ناچار به استعفا خواهد شد و معلوم نیست بعد از ایشان کار به کجا برسد؟ و آیا نفعی عاید حضرات خواهد شد؟

در حالی که پیمان اتحاد در مجلس ایران بررسی می‌شد، روس‌ها در قلمرو اشغالی خود به هر نوع تجاوز و تعدی دست می‌زدند و اقدام به مداخله آشکار در امور ایران می‌کردند. مثلاً در یکی از نامه‌های وزیر امور خارجه به وزیرمختار ایران در لندن در مورد اقدامات و تجاوزات روس‌ها در منطقه آذربایجان آمده است:

اطلاعات واصله از آذربایجان خیلی وخیم و ما را دچار زحمت کرده است. کردها و مسیحی‌های رضائیه جمعیتی به اسم کمیته نجات تشکیل داده، مأمورین دولت را تهدید به خروج کرده‌اند که کارها را خودشان عهده دار شوند. رئیس آگاهی و نظمی و چند نفر دیگر را به قتل رسانده‌اند. کوپال حاکم آن جا را تهدید به قتل کرده‌اند. در ماکو مأمورین نظامی شوروی به ادارات دولتی اخطار کرده‌اند که خارج شوند و به جای آنها باید مأمورین ترک زبان گماشته، در بعضی نقاط مازندران اشرار دست به تعدی دراز کرده‌اند.

در خلخال هم دسته های زیاد تشکیل و با مأمورین امنیه زد و خورد می کنند. تمام این وقایع ناشی از آن است که روس ها اجازه نمی دهند قوای نظامی ایران به قسمت های اشغال شده آنها برود... بدین ترتیب آذربایجان از دست ما خواهد رفت. هر چه با روس ها مذاکره می کنیم جواب می دهند که ما دخالت نداریم ولی از طرف دیگر این قبیل عملیات را هم مرتکب می شوند. اگر کار بدین ترتیب ادامه یابد ناچار خواهیم بود قوای نظامی اعزام داریم اگرچه روس ها ممانعت کنند؛ زیرا در غیر این صورت قسمتی از کشور خود را از دست خواهیم داد. جنابعالی با وزیر امور خارجه [انگلستان] مذاکره کنید، چاره بیندیشید. انگلیسی ها دست روس ها را به ایران باز کردند اقلأً حالا به ما کمک کنند. تبلیغات آنها هم در کمال قوت رواج دارد. روزنامه به زبان ترکی در تبریز و یک روزنامه بالشویکی در رشت منتشر می کنند. منتظر اقدامات جنابعالی هستیم. سهیلی.

موضوع دیگری که تحمیلی بودن رفتار متفقین را نشان می دهد این است که قبل از انعقاد و تصویب پیمان اتحاد، ایران را وادار به اخراج اعضای سفارت آلمان و متحدین آن، یعنی رومانی، ایتالیا و مجارستان نمودند. بر اثر اصرار متفقین، وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ یادداشت زیر را به سفارتخانه های کشورهای متحد آلمان تسلیم کرد:

تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ یادداشت

سفارتخانه ایتالیا- تهران، سفارتخانه رومانی- تهران، سفارتخانه مجارستان- تهران، همان طور که حضوراً و در موقع خود به استحضار جناب وزیرمختار آلمان رسانده شد، دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در تاریخ ۱۵ شهریور رسماً به دولت ایران اعلام داشته اند که سفارتخانه های آلمان، ایتالیا، مجارستان و رومانی باید برچیده شوند و کارکنان آنها خاک ایران را ترک کنند. بنابراین، مراتب را به استحضار آن سفارت رسانده و ضمناً متذکر می گردد چون کارکنان آن سفارت، از جریان حادثه عبور قوای نظامی دولتین انگلیس و شوروی به خاک ایران و شرایطی را که به ایران تحمیل کرده اند، استحضار دارند، در این موقع زاید می داند به شرح واقعه پردازد همین قدر اظهار تأسف دولت شاهنشاهی ایران را از این پیش آمد تجدید و ابلاغ می نماید.

وزیر امور خارجه. علی سهیلی

چنان که ملاحظه می شود در این سند رسمی وزیر امور خارجه ایران واژه تحمیلی

را به کار برده و به تحمیلی بودن رفتار و اقدامات دولت های انگلیس و شوروی به وضوح اشاره می کند. نکته دیگر این که سند یاد شده با ابراز تأسف به پایان می رسد. در حالی که در عرف دیپلماتیک، دشمنی اگر واقعی باشد با الفاظ تند و تهدیدآمیز و حتی تحقیرآمیز بیان می شود.

در تلگراف فروغی نخست وزیر به سفارت ایران در لندن به تاریخ ۲۹ دی ۱۳۲۰ نیز آشکارا به تحمیلی بودن رفتار انگلیسی ها و پیمان سه گانه اشاره می کند:

... از مضمون مراسله ایدن که در تلگراف ۲۳۶ به وزارت خارجه داده بودید مستحضر شدم. با مذاکراتی که حضوراً و تفصیلاً با وزیرمختار انگلیس کرده بودم، نظریات خود را نسبت به پیشنهادات اصلاحی که از طرف مجلس شورای ملی شده بود بیان نمودم. مخصوصاً بعد از آنکه سفیر کبیر شوروی سه روز قبل قبولی دولت خود را نسبت به آن پیشنهادات اظهار داشت، انتظار داشتم که دولت انگلیس هم با اطلاعاتی که از اوضاع ایران دارند و اشکالاتی که برای دولت از هر جهت هست نظر مخالفی ابراز نکنند. متأسفانه امروز وزیرمختار انگلیس به وزیر امور خارجه گفته که دولت انگلیس پیشنهادهای مجلس را قبول نکرده است. چون اینجانب آن چه لازم بود، در انجام کار قرارداد، صادقانه اقدام نمودهام و از لحاظ مصلحت کشور، هر نوع تهدید و توهین مخالفین را بر خود و اعضای دولت هموار کردم، دیگر انتظار نداشتم در این وهله آخر نسبت به پیشنهادهایی که به هیچ وجه به اساس مطلب خلل وارد نمیآورد و برای حیثیت دولت و اقدام مجلس شورای ملی و موقعیت انگلیس در ایران قبول آنها بسیار مفید میشد ... چون حقیقتاً، هم برای من موجب خجلت است، و هم برای انگلیس در نزد افکار مضر است که به مجلس شورای ملی بگویم هیچ یک از پیشنهادات آنها قبول نشده و عهدنامه را فقط به تحمیل میخوانند بقبولانند.

از طرف دیگر با این رویه که پیش گرفتهاند، هیچ معلوم نیست که در آتیه حتی با بستن پیمان اتحاد چه نوع با ما معامله خواهند کرد و اطمینان به قول و پیمان نیست و از طرف دیگر روش روسها در نقاطی که اشغال کردهاند مخصوصاً در آذربایجان و تبلیغات آنها و عملیاتی که می کنند و بیم آن میرود که یک قسمت از کشور ما از دست برود، هیچ معلوم نیست کار مملکت را به کجا منتهی نماید. این است که خواهشمند است از قول اینجانب به طور مقتضی مراتب را به ایدن بگویید و مخصوصاً متذکر شوید که اکنون اگر

این روش را داشته باشند، و حتی برای اصلاحات پیشنهادی نخواهند قدمی بردارند و نسبت به آینده رفع نگرانی خاطر نکنند، برای این دولت دیگر اعتبار باقی نخواهد ماند و کاری از او پیشرفت نخواهد کرد. در اینجا هم در همین زمینه با نمایندگان روس و انگلیس مذاکره خواهد شد.

مقاومت انگلیسی ها در برابر درخواست های اصلاحی نمایندگان مجلس شورای ملی و عدم پذیرش خواست های به حق و قانونی آنها دلیل دیگری بر تحمیل پیمان مزبور است. در جریان بررسی لایحه مربوط به پیمان سهگانه در مجلس نیز گرچه به دلیل ساختار مجلس که قبلاً اشاراتی به آن شد و فضای حاکم بر روابط ایران با متفقین، عده کمی از نمایندگان ابراز مخالفت کردند، اما انگلیسیها زیر بار همان اعتراضها و تذکرات اندک نیز نرفتند، و خواستار تصویب سریع پیمان در مجلس بودند و حتی با دو شوری بودن لایحه مربوط به پیمان در مجلس نیز مخالف بودند. در نامه وزیرمختار انگلیس در تهران به فروغی به تاریخ ۱۴ دی ۱۳۲۰ آمده است:

... دوستدار این نکته را انکار نمیکنم که جنابعالی مساعی زیاد به کار برده و میباید که قرارداد منعقد گردد و لزوم تحصیل موافقت مجلس را نیز مورد تردید و بحث قرار نمیدهم. لکن باید در این نکته اصرار می ورزم که قبل از این که در ۲۰ دسامبر این جانب به مسکو عزیمت نمایم از مذاکراتی که با آقای سهیلی به عمل آوردم دلایلی در دست داشتم که چنین تصور نمایم که اگر مذاکره و بحث در باب قرارداد در ۲۰ دسامبر به اتمام نرسد در تاریخ ۲۴ دسامبر تمام خواهد شد و آن وقت ممکن است قرارداد امضا شود. به استناد این مذاکرات بود که دوستدار، هم به مستر ایدن و هم به مسیو مولوتف در مسکو اطلاع دادم که شاید امضای قرارداد در آن روز انجام گیرد. در کلیه مذاکرات خویش با خود جنابعالی و جناب آقای سهیلی به هیچ وجه به دوستدار اظهار نشد که دو شور خواهد بود و دولت اصلاحات را در تحت عنوان پیشنهادات مورد مطالعه قرار خواهد داد. معهذا احتیاجی به توضیح نیست؛ زیرا آقای سهیلی امروز صبح در حضور جنابعالی تصدیق نمودند که ایشان در حقیقت اینجانب را در این مورد - گرچه به صورت غیرعمدی و در اثر عدم اطلاع از جریان امور مجلس بوده گمراه نمودهاند.

فروغی در جواب وی میگوید:

... اگر کار قرارداد به سرعتی که مطلوب بود در مجلس جریان نیافته، قیودی بوده است که در گذشتن لوایح قانونی و عهدنامه‌ها به موجب نظامنامه مجلس موجود و اختیاراتی که نمایندگان در مذاکرات و پیشنهاد دارند، و از طرف دولت در این باب مسامحه نشده است.

تحمیلی بودن پیمان اتحاد سه گانه بیش از هر سند و مدرکی در مفاد و روح پیمان نامه مندرج و مستتر است. از میان فصول نه گانه قرارداد نیز، فصل های سوم و چهارم بیش از سایر قسمت ها بیانگر تحمیل خواست های متفقین، به ویژه انگلیس بر ایران است:

فصل سوم: ۲... اعلی حضرت همایون شاهنشاه ایران متعهد می شوند که:

الف- به جمیع وسایلی که در دست دارند و به هر وجه ممکن شود با دول متحده همکاری کنند تا تعهد فوق [دفاع از ایران در مقابل حمله آلمان و یا دولت های دیگر] انجام یابد و لیکن معاضدت قوای ایرانی محدود به حفظ امنیت داخلی در خاک ایران خواهد بود.

ب- برای عبور لشکریان یا مهمات از یک دولت متحد به دولت متحد دیگر یا برای مقاصد مشابه دیگر برای دول متحده حق غیرمحدود بدهند که آنها جمیع وسایل ارتباطی را در خاک ایران به کار ببرند و نگاهداری کنند و حفظ بنمایند و در صورتی که ضرورت نظامی ایجاب نماید به هر نحوی که مقتضی بدانند در دست بگیرند. راه های آهن و راه ها و رودخانه ها و میدان های هوایمایی و بنادر و لوله های نفت و تأسیسات تلفنی و تلگرافی و بی سیم مشمول این فقره می باشد...

د- به اتفاق دول متحده هر گونه عملیات سانسوری که نسبت به وسایل ارتباطیه مذکور در فقره (ب) لازم بدانند برقرار کنند و نگاه بدارند...

فصل چهارم: ۱- دول متحده می توانند در خاک ایران قوای زمینی و دریایی و هوایی به عده [ای] که لازم بدانند نگاه دارند و تا جایی که مقتضیات استراتژیک اجازه بدهد نقاطی که این قوا آن جا نگاه داشته خواهند شد با موافقت دولت ایران تعیین خواهد شد. جمیع مسائل مربوط به روابط بین قوای دول متحده و ادارات ایران حتی الامکان با همکاری ادارات ایران تسویه خواهد شد به نحوی که مأمونیت قوای مزبور محفوظ باشد...

۲- هرچه زودتر ممکن شود بعد از اعتبار یافتن این پیمان یک یا چند قرارداد راجع به تعهدات مالی که دول متحده به سبب مقررات این فصل و فقره (ب، ج، د) از بند دوم

فصل سوم بر عهده خواهند داشت در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجاره ابنیه و تأسیسات صنعتی و به کار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آن فی ما بین منعقد خواهد شد...

چنان که ملاحظه می شود همه اختیاراتی را که در چهارچوب حاکمیت یک دولت می گنجد اجباراً از ایران گرفته اند و در مقابل در اختیار قرار دادن تمام عیار امکانات و مقدرات کشور، تعهد کرده اند در جریان جنگ بخشی از مشکلات ناشی از جنگ را در ایران حل کنند و در پایان جنگ نیز خاک ایران را تخلیه کنند. در عمل این دو خواسته که حق مسلم ایران بود نیز جامه عمل نپوشید و بحران های بزرگی نیز از آن ناشی شد.

در واقع یکی از مهمترین لوایح و تصمیمات مجلس سیزدهم، بررسی و تصویب پیمان اتحاد سهگانه میباشد که با رسمیت بخشیدن به اشغال و حضور و مداخله تمام عیار بیگانگان در امور کشور، در سرنوشت آینده مردم و کشور تأثیرات منفی فراوان کوتاه مدت و بلندمدت بر جای گذاشت؛ و نتیجه چند ماه تطویل و بررسی پیمان در دولت و مجلس و اعتراض های اقشار مختلف مردم، افزودن یک ضمیمه به متن تقدیمی پیمان نامه به مجلس بود که تغییر چندانی را پدید نیاورد و از تحمیلی بودن پیمان چیزی نکاست.

نکته مهمتر این است که متفقین با استناد به پیمان اتحاد، قراردادها و موافقتنامه های گوناگونی هم با ایران منعقد کردند که همچون فصول ذکر شده پیمان اتحاد سه گانه، یک طرفه و تحمیلی بوده و ایران هیچ نیازی بدان ها نداشته و هیچ سودی در حال و آینده از آنها نمی برد. از جمله می توان به موافقتنامه مالی ایران و انگلیس در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۲۱، موافقتنامه مالی ایران و شوروی به تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۲۱ و قرارداد مالی ایران و آمریکا در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۲۲ اشاره کرد.

متفقین مفاد پیمان اتحاد سه گانه را طوری تنظیم کرده بودند که می توانستند چندین قرارداد دیگر را هر زمانی که احساس نیاز کردند منعقد کنند یا در برخی موارد قرارداد هم منعقد نمی کردند، بلکه صرفاً با استناد به یکی از بندهای پیمان اتحاد سه گانه درخواست های خود را به صورت الزامی مطرح می کردند و ایران نیز راهی جز تصویب آنها نداشت. البته متفقین منتظر تصویب پیمان اتحاد نمانده بودند و از لحظه ورود به ایران و چند ماه قبل از آن، تحمیلات و مداخله های خود را در امور ایران شروع کرده بودند.

در امور ایران، شامل مداخله در امور راه ها، راه آهن، فرودگاه ها، سانسور مطبوعات و مراسلات پستی، رادیو، امور پولی، مالی و مالیاتی، اشغال مناطق، مراکز، ساختمانها، تعدیات به جان، مال و حقوق مردم، تصادف های رانندگی، قتل و غارت اموال مردم و مواردی از این قبیل بوده که در تاریخ هیچ ملتی به عنوان عملکرد یک متحد و هم پیمان ثبت و ضبط نشده است، مگر اینکه ظاهر قرارداد یا پیمان نامه اتحاد همکاری باشد، ولی باطن، ماهیت و محتوای آن جنبه تحمیلی و استعماری داشته باشد.

تنها در یک صورت، ولو به ظاهر اتحاد ایران با متفقین می توانست به عنوان استراتژی پذیرفته شود و آن این که قبل از تهدید و اشغال منعقد می شد. مقامات ایرانی، از جمله محمدعلی فروغی به هیچ وجه حاضر به پذیرش چنین پیمان اتحادی نبودند و حداکثر آن را به عنوان «همکاری» می پذیرفتند، اما کشور انگلیس به منظور فریب افکار عمومی و آرام کردن نارضایتی های گسترده داخلی و شکل قانونی دادن به اشغال نظامی ایران، با اصرار فراوان عنوان «پیمان» را تحمیل کرد. شوروی نیز نیاز چندانی به پیمان اتحاد نمی دید؛ زیرا می خواست برای در اختیار نگهداشتن قلمروهای اشغالی در دوره بعد از پایان جنگ دستش باز باشد.

با وجود این اسناد و ده ها سند و خاطره چاپ شده و نشده دیگر، محمدرضا پهلوی و برخی از مقامات تصمیم گیر و فعال در این زمینه سعی کرده اند اقدام به اتحاد با متفقین و بعد از آن اعلام جنگ به آلمان را به عنوان استراتژی و حتی بهترین تصمیم و استراتژی قلمداد کنند. محمدرضا پهلوی همانگونه که گذشت با نادیده انگاشتن آن همه تحمیل اراده و خواست متفقین، اتحاد با متفقین را راهبرد و استراتژی، آن هم به ابتکار خودش می دانست.

در دوره قبل از آغاز جنگ جهانی و بعد از آن، هیچ دلیلی بر موضع گیری مخالف و دشمنانه ایران در قبال دولت آلمان و دول محور وجود نداشته، بلکه با آن کشورها همواره رابطه خوب و مفیدی داشته است. ایران با آلمان و ژاپن قراردادهای همکاری نیز داشته است. لذا همانطور که با فشار فزاینده شوروی و انگلیس، ایران پیمان اتحاد سه گانه را امضا کرد، در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ نیز مجبور شد به آلمان و در اسفند ۱۳۲۳ به ژاپن اعلام جنگ کند. ایران از هیچ نظر توان ورود به عرصه جنگ را نداشت؛ زیرا در شهریور ۱۳۲۰ نتوانسته بود چند روز در مقابل متفقین مقاومت کند. اکنون چه تغییراتی

در توان نظامی خود داده بود؟ البته برخی از دولتمردان ایران تصور می کردند در صورت اعلام جنگ به آلمان، از مزایای آن در دوره بعد از جنگ استفاده خواهند کرد، ولی از تاریخچه سیاه روابط طولانی ایران با انگلیس و روسیه غافل بودند. محمد ساعد مراغه ای که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، چنین دیدگاهی داشت:

من و سهیلی می دانستیم صدور اعلان جنگ صددرصد متضمن منافع برای ایران است و هرچند در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ که ما اعلان جنگ به دولت آلمان دادیم، قوای آلمان نازی قسمت اعظم اروپا را در اختیار داشت و در قفقاز مشغول پیشروی و وارد کردن شدیدترین ضربات به ارتش سرخ بود، ولی شکست قطعی آلمان نازی و متحدین این دول در تمام جبهه های جنگ برای ناظرین سیاسی جهان مسلم و روشن بوده است. بنابراین چرا اعلان جنگ به آلمان نمی دادیم تا از مزایای ورود رسمی به جنگ استفاده نماییم؟ ما می دانستیم اگر تأخیری در این باره نماییم از بسیاری از امتیازات پس از جنگ محروم می شویم... به هر حال با در نظر گرفتن عاقبت و سرانجام جنگ جهانی دوم و برای اینکه ایران بتواند بعد از پایان جنگ از بسیاری از امتیازها بهره مند شود و در ایجاد سازمان ملل متحد که از همان ایام گفتگو از تأسیس این سازمان جهانی بود، جزء مؤسسين سازمان ملل متحد باشد، علی رغم مخالفت بولارد و کارشکنی های او، لایحه مربوط به اعلان جنگ به آلمان نازی را تهیه و تقدیم مجلس شورای ملی نماییم و پس از تصویب لایحه مزبور حالت جنگ بین ما و آلمان نازی برقرار گردید.

محمد رضا پهلوی نیز در مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری رویتر در ۲۳ شهریور ۱۳۲۲ می گوید:

من شخصاً در ماه ژانویه ۱۹۴۲ [بهمن ۱۳۲۰] که پیمان ایران و انگلیس و شوروی امضاء گردید مایل به اعلان جنگ به آلمان بودم و می خواستم که ایران در دفاع از آزادی سهم به سزایی داشته باشد، لیکن نظر به علل داخلی وزیران من بر آن بودند که هنوز اوضاع برای شرکت ایران در جنگ مساعد نیست، آنگاه آلمانی ها در ایران چتر باز پیاده کرده و با استقرار مراکز جاسوسی و اقدام به خرابکاری کوشیدند که قدرت دولت مرا بکاهند و بالاخره پس از مشورت با دولت های انگلیس، آمریکا و شوروی دولت من به آلمان اعلان جنگ داد... .

اما درباره انتظارات ایران از متفقین باید بگویم که ما در هیچ انجمن به دریوزه

نمی‌رویم. آنچه ما می‌خواهیم این است که حتی که از لحاظ سیاسی و اقتصادی به ما می‌رسد داده شود. ما دعاوی ارضی جدیدی نداریم، فقط توقع داریم که تصدیق شود ما متفقین را در رسیدن به پیروزی کمک کرده ایم و انتظار داریم که در جامعه ملت‌ها برای ما به منزله عضو مفید و سودمندی مقام شایسته‌ای تعیین گردد.

محمد رضا پهلوی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۲ در دیدار با رئیس مجلس شورای ملی و اعضای هیأت دولت نیز گفت:

با عقد پیمان کشور از صورت اشغال درآمد و با همسایگان خود مؤتلف شدیم و برای اینکه منافع و آمال ملی ما به نحوه اکمل تأمین شود اقدامات دیگری را شروع کردیم و با دادن اعلان جنگ به آلمان آشکارا دوش به دوش متفقین وارد جهاد آزادی شدیم. اینکه که وضع خود را از لحاظ سیاست خارجی روشن ساخته ایم، امیدواریم با کمک متفقین خود بتوانیم در موقع صلح که انشاءالله نزدیک است آمال ملی خودمان را که برقراری آزادی و عدالت در جهان و احترام به استقلال و تمامیت دول است برآورده سازیم.

بدین ترتیب، ایران اجباراً به جمع کشورهای در حال جنگ با آلمان پیوست؛ اما این پیوستن هیچ تغییری در اوضاع به وجود نیاورد و پس از پایان جنگ نیز فایده و سودی از آن نصیب ایران نشد.

ص: ٢٩٦

اسناد ضميمه

سند شماره ١

ص: ۲۹۸

سند شماره ۳

ص: ۲۹۹

سند شماره ۴

ص: ۳۰۰

سند شماره ۵ (صفحه اول)

ص: ٣٠١

سند شماره ٥ (صفحه دوم)

ص: ۳۰۲

سند شماره ۵ (صفحه سوم)

ص: ۳۰۳

سند شماره ۵ (صفحه چهارم)

ص: ۳۰۴

سند شماره ۵ (صفحه پنجم)

ص: ۳۰۵

سند شماره ۶

ص: ٣٠٧

سند شماره ٧ (صفحه دوم)

ص: ۳۰۸

سند شماره ۷ (صفحه سوم)

ص: ۳۰۹

سند شماره ۸ (صفحه اول)

ص: ٣١٠

سند شماره ٨ (صفحه دوم)

کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ روابط ایران و انگلیس.

۱. استوارت، ریچارد. ا، در آخرین روزهای رضاشاه؛ تهاجم روس و انگلیس به ایران در ش هر یور ۱۳۲۰، ترجمه

۴۴- عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، چ سوم، ۱۳۷۰، صص ۵۳

۹۱-۲. همان، صص ۹۲

۳. همان، ص ۱۱۱

۴. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، جلد ۲

تهران، امیرکبیر، چ پنجم، ۱۳۷۵، صص ۴۰۱

۵. ذوقی، ایرج، ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پاژنگ، چ دوم، ۱۳۶۸، ص ۳۲

۶. انور خامه ای، سال های پر آشوب؛ بخش دوم: شهریور ۱۳۲۰، اشغال ایران و سقوط رضاشاه، تهران، فرزانه،

۱۳۷۸، ص ۸

تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژی های کلان»، ۷. گنج بخش زمانی، محسن

۱۴۵- فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۳۱ (بهار ۱۳۸۶)، صص ۱۴۷، «متفقین (انگلیس و شوروی

۹-۸. انور خامه ای، همان، صص ۱۱

۹. همان، ص ۱۶

۱۰. گنج بخش زمانی، همان، ص ۱۶۲

فصلنامه تاریخ: «روابط سیاسی ایران و شوروی در واقعه سوم شهریور ۱۳۲۰ ش»، ۱۱. تنهاتن ناصری، ایرج

۱۳۸۰، ص ۱۳۶، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال دوم، ش ۱

۱۲. درباره سوم ش هر یور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران

۳۳- پهلوی، ۲۵۳۶، صص ۳۴

۳۹-۱۳. همان، ۴۹

۱۵۷-۱۵۶، ۱۴. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۷، تهران، علمی و ایران، ۱۳۶۲

۱۵. گنج بخش زمانی، همان، ص ۱۶۴

۱۶. اسناد ضمیمه، سند شماره ۵ (از: آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس،

(سند شماره ۹۴۹)

(۱۷). اسناد ضمیمه، سند شماره ۶ (همان، سند شماره ۹۵۱)

(۱۸). اسناد ضمیمه، سند شماره ۷ (همان، سند شماره ۹۶۱)

۱۹. چرچیل، همان، ص ۳۷۳

۲۰. گنج بخش زمانی، همان، ص ۱۵۷

۲۱. چرچیل، وینستون، خاطرات جنگ جهانی دوم، جلد ۳، ترجمه تورج فرازمنند، تهران، نیل و نشر میترا، چ دوم،

۱۳۶۱، ص ۳۳۹

۲۲. همان، ص ۳۱۳

۲۳. آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۹۴۳

۳۱۱-۲۴. چرچیل، همان، صص ۳۱۳

۲۵. الهی، همان، ص ۱۰۳

۱۱۴-۲۶. همان، صص ۱۱۵

۲۷. انور خامه ای، همان، ص ۸

۲۸. همان، ص ۱۰

۱۱-۲۹. همان، صص ۱۲

۱۱- ۳۰. همان، صص ۱۳

۳۱. همان، ص

عبده، جلال، چهل سال در صحنه های قضایی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان؛ خاطرات جلال عبده، جلد

۱، ویرایش و تنظیم: مجید تفرشی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چ دوم، ۱۳۷۸، ص ۱۴۸

۳۳. چرچیل، همان، ص ۳۳۸

۳۴. همان، ص ۳۳۹

۳۵. نامه های خصوصی و گزارش های محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین

میرزاصالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۱۲۸

۳۶. درباره سوم شهریور ...، همان، ص ۱۰

۳۷. بولارد، ریدر ویلیام و اسکراین، کلارمونت، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، چ

دوم، ۱۳۶۳، ص ۶۱

۳۸-۶۱. همان، صص ۶۲

۳۳۸-۳۹. چرچیل، همان، صص ۳۳۹

اتحاد ایران با متفقین؛ استراتژی یا ائتلاف»، ۴۰. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: راعی گلوچه، سجاد

فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۴۱، ص ۱۷۱، «تحمیلی

۸-۴۱. پیمان سه گانه، تهران، مرکز اسناد و آمار شاهنشاهی، کمیته آموزش و اطلاعات مردم، بی تا، صص ۱۵

۱۹-۴۲. همان، صص ۲۰

۴۳. اسناد ضمیمه، سند شماره ۷ (از: آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس،

سند شماره ۹۷۵)

۴۴. درباره سوم شهریور ...، ص ۱۰۲

۳۹-۴۵. پیمان سه گانه ...، صص ۴۰

۱۲۴-۴۶. درباره سوم شهریور ...، صص ۱۲۵

۴۷. اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ تحمیل پیمان سه گانه، اعلان جنگ به آلمان، تصرف اماکن و

اموال، جلد اول، به کوشش سجاد راعی گلوچه، سعید حصاری، حشمت الله سلیمی و ایرج محمدی، تهران،

۸- مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری و مؤسسه خانه کتاب، ۱۳۸۹، صص ۹

برای نخستین «مجلس سیزدهم و تصویب پیمان اتحاد سه گانه»: ۴۸. نگارنده مقاله حاضر مقاله ای تحت عنوان

منتشر خواهد شد. «نامه بهارستان» همایش تاریخ مجلس نگاشته ام که در شماره آینده فصلنامه

۱۹۳۹، جلد ۱، تهران، چاپخانه - ۴۹. خان ملک (یزدی)، محمد، ارزش مساعی ایران در جنگ جهانی دوم ۱۹۴۵

. وزارت کشاورزی، ۱۳۲۴، ص ۱۴۸

۵۰. مفتاح، عبدالحسین، ایران پل پیروزی جنگ جهانی دوم، تهران، مرد امروز، ۱۳۶۷، ص ۲۷۰

۵۱. ساعدمراغه ای، محمد، خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه ای، به کوشش باقر عاقلی، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳

. ص ۱۴۲

۵۲. مجموعه تألیفات، نطق ها، پیام ها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر

۱۰۰۳- شاهنشاه ایران، جلد ۲، بی جا، بی نا، بی تا، صص ۱۰۰۴

۱۰۰۵-۵۳. همان، صص ۱۰

درآمدی بر نقش مراجع ایرانی در رهبری جنبش آزادیخواهی

چکیده

اهمیت عتبات عالیات به عنوان مهمترین مراکز دینی و آموزشی جهان تشیع از یک سو و نقش و نفوذ عراق در رشد فکری و معنوی تشیع از سوی دیگر باعث گردیده شیعیان جهان و از جمله ایرانیان از دیرباز توجه ویژه ای به این سرزمین داشته باشند. نگاهی گذرا به سابقه حضور ایرانیان در عراق، نشان می دهد حوزه های علمیه این کشور همواره یکی از مراکز مورد توجه طلاب و علماء ایرانی بوده است. این مسئله باعث گردیده تاریخ معاصر عراق به نحوی متأثر از اندیشه های مراجع ایرانی ساکن در آن کشور باشد. نگاهی به تحولات سیاسی- اجتماعی عراق در قرن بیستم به خوبی تأثیر عمیق و بی بدیل مراجع ایرانی را نشان می دهد. واکنش مرجعیت شیعی ساکن در عتبات به حضور قدرت های استعماری در جهان اسلام و رهبری قیام ۱۹۲۰ (ثوره العشرین) علیه استعمار انگلیس، بخشی از تأثیر حضور مرجعیت شیعی ایرانی در عراق و تأثیر آن بر رخدادهای این کشور در دهه های آغازین قرن بیستم می باشد. به دنبال جنگ جهانی اول و اشغال عراق توسط دولت استعماری انگلیس، شیعیان این کشور تحت رهبری و هدایت مراجع ایرانی تلاش گسترده ای را به منظور کسب استقلال و خروج اشغالگران از کشور انجام دادند. در واقع می توان گفت، تاریخ دهه های نخست قرن بیستم در عراق، با مبارزاتی که به رهبری مراجع

ایرانی ساکن در عتبات برای استقلال از بریتانیا انجام گرفت پیوندی تنگاتنگ دارد. بررسی نقش مراجع ایرانی در رهبری حرکت جهادی شیعیان علیه سیاست های استعماری انگلیس در عراق، اساس مقاله حاضر را تشکیل می دهد.

مقدمه

ایرانیان از دیرباز با سرزمین عراق پیوندی عمیق داشته اند. وجود مراقد مطهر شش امام شیعه (ع) و در مرحله بعد حوزه های علمیه شیعی و نهاد مرجعیت شیعه و پس از آن پیوندهای تاریخی و جغرافیایی میان ایران و عراق از دیرباز به عراق، جلوه ویژه ای در نظر ایرانیان داده است.

در قرن یازدهم هجری، جمعیت ایرانیان ساکن در عراق، عمدتاً از بازرگانان و افراد دیگری که به دنبال فرصت های اقتصادی به این کشور آمده بودند تشکیل می شد. در آن زمان به واسطه حاکمیت دولت صفویه و استقرار مراکز علمی شیعه در ایران، تعداد طلاب و علمای ایرانی ساکن در عراق چشمگیر نبود. تنها از قرن هجدهم میلادی به بعد بود که علما و طلاب ایرانی در مقیاسی گسترده به عراق مهاجرت نمودند. به دنبال سقوط صفویان و تصرف اصفهان به دست افغانه سنی مذهب در سال ۱۱۳۴/۱۷۲۲ق، صدها نفر از علما و خاندان های وابسته به آنان، ایران را به قصد عتبات ترک نمودند. به این ترتیب با انتقال مراکز علمی شیعه از ایران به عراق، به تدریج بر تعداد مهاجرین ایرانی در طی قرون هجده و نوزده میلادی/ دوازده و سیزده هجری افزوده شد. در سالهای حاکمیت عثمانی ها بر عراق و به واسطه انعقاد معاهداتی بین دولت های ایران و عثمانی در زمینه حفظ حقوق اتباع طرفین، ایرانیان ساکن در عراق از وضعیت تقریباً مناسبی برخوردار بودند. به عنوان مثال به دنبال انعقاد عهدنامه دوم ارزنهالروم که در ۳۱ می ۱۸۴۷م/جمادی الثانی ۱۲۶۳ق بین دو کشور به امضاء رسید، روند مهاجرت ایرانیان به عراق بیش از پیش افزایش یافت و کلنی ایرانیان مقیم بین النهرین اهمیت زیادی پیدا کرد. جمعیت ایرانیان نه تنها در شهرهای مقدس، بلکه در شهرهایی چون بغداد، بصره و طویرج نیز چشمگیر بود.

بر اساس سرشماری سال ۱۹۱۹ م/۱۳۳۷ق توسط انگلیسی ها، ایرانیان ساکن در عراق، جمعیتی در حدود هشتاد هزار نفر را تشکیل می دادند. این آمار تا حد زیادی در اسناد مربوط به وزارت امور خارجه ایران نیز تأیید گردیده است. با افزایش شمار ایرانیان در

عراق، علما، طلاب و تاجران ایرانی تأثیر زیادی بر زندگی مذهبی و اقتصادی این کشور و مخصوصاً شهرهای مقدس نهادند. در این میان نقش علما و مراجع ایرانی در تحولات سیاسی - اجتماعی این کشور از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. با آغاز قرن بیستم، عراق و روحانیت شیعی ساکن در این کشور در شرایط جدیدی قرار گرفت. از جمله مهمترین این پدیده ها تهدید فزاینده قدرت های بزرگ غربی علیه جهان اسلام و اشغال عراق توسط استعمار انگلستان پس از جنگ جهانی دوم بود. اشغال عراق از سوی بریتانیا از همان ابتدا با مخالفت علما و مراجع ایرانی ساکن در عتبات مواجه گردید. شخصیت هایی چون آیت الله میرزامحمد تقی شیرازی و محمد کاظم یزدی با صدور فتوایی ضمن دعوت مردم به جهاد بر ضرورت دفاع از کشور در برابر هجوم اشغالگران تأکید نمودند. به دنبال فتوای این مراجع، جامعه شیعی عراق وارد مبارزه ای سیاسی و نظامی با دولت بریتانیا گردید که اوج آن انقلاب بزرگ سال ۱۹۲۰ (ثوره العشرین) بود. این انقلاب اگرچه استقلال عراق را به شکل کامل فراهم نیاورد و اقتدار واقعی را به دست مردم عراق نسپرد، اما نقش مهمی در شکست سیاست های بریتانیا و دولت های دست نشانده آن در عراق داشت. در پژوهش حاضر تلاش گردیده ضمن بیان تلاش های دولت انگلیس در جهت اجرای طرح های استعماری اش در عراق، نقش رهبری مراجع ایرانی در حرکت جهادی شیعیان عراق علیه استعمار انگلستان مورد بحث قرار گیرد.

استعمار غرب و احیای هویت سیاسی شیعیان عراق

رقابت های دول اروپایی در اشغال و غارت آسیا و آفریقای مسلمان و ایجاد و گسترش بازار برای محصولات خود، جهان اسلام را در قرن نوزدهم صحنه تاخت و تازهای استعماری آنان قرار داد. از اوایل همین قرن با طرح «مسئله شرق» به منظور تعیین تکلیف امپراتوری عثمانی (مرد بیمار اروپا)، دول اروپایی بر سر چگونگی تقسیم آن و سهم هر یک، به رقابت با یکدیگر برخاستند. در هندوستان، انگلیسی ها از اواسط قرن نوزدهم با در هم شکستن مقاومت مسلمانان هند، این سرزمین پهناور را به صورت یکی از محکم ترین پایگاه های استعماری خود در شرق درآوردند. ایران و افغانستان به عنوان سپر آن و حایل میان هند و روسیه مورد توجه بودند. در ایران، مقارن قیام مسلمانان هند (۱۸۷۵م/۱۲۷۴هـ)، انگلیس در قضیه هرات وارد عمل شد و آن را از ایران جدا کرد. در

سرتاسر قرن نوزدهم، ایران صحنه رقابت های استعماری روس و انگلیس بود.

عکس العمل علما در برابر استعمار غرب، از یک سو، شامل دفاع از خودکفایی اقتصادی جوامع مسلمان و از سوی دیگر، هدایت یک حرکت جهادی (جهاد دفاعی) علیه استعمارگران بود. از این رو در اوایل سال ۱۹۰۶ م/۱۳۲۴ ق، علمای شیعه در عراق که عمدتاً از مراجع ایرانی ساکن در این کشور بودند، همه مسلمانان را به گسترش تولید و مصرف بر اساس خودکفایی تشویق نمودند. آنان با حمایت از گسترش مراکز تولیدی در کشورهای اسلامی، خواستار اجتناب از خرید کالاهای خارجی بودند. در سال ۱۹۰۸ م/۱۳۲۶ ق سه تن از مجتهدان برجسته نجف، به نام های آیت الله محمد کاظم خراسانی، آیت الله عبدالله مازندرانی و آیت الله حسین میرزاخلیل در واکنش به امتیازات اقتصادی دولت ایران به بیگانگان، طی نامه ای به سفارت خانه های انگلیس، روسیه و آلمان در بغداد، خواهان ابطال امتیازات و عدم بازپس گیری وام های اعطایی گردیدند. آنان همچنین در چندین نوبت در سال های ۱۹۰۹ م/۱۳۲۷ ق و ۱۹۱۰ م/۱۳۲۸ ق درخواست کردند به منظور پرداخت بدهی های ایران و اجتناب از دریافت وام از کشورهای اروپایی یک صندوق قرضه ملی تأسیس شود. این مراجع در حالی که با نفوذ اقتصادی بیگانگان در سرزمین های اسلامی مبارزه می کردند، تشکیل یک نهضت جهاد دفاعی را نیز آغاز کردند.

در سال ۱۹۱۰ م/۱۳۲۸ ق جمعی از علمای شیعه، چون محمد کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی، شیخ الشریعه اصفهانی، اسماعیل بن صدرالدین عاملی و محمدحسین مازندرانی به همراه تعدادی از علمای سنی بغداد فتوایی در لزوم اتحاد مسلمانان و مقابله با استعمارگران غربی صادر کردند. در این فتوا تأکید شده است مهمترین دلیل زوال دولت های مسلمان و تصرف سرزمین های اسلامی جدایی و اختلاف بین مسلمانان است. در بخشی از این فتوا آمده است:

بر همه مسلمانان واجب است که به منظور دفاع از سرزمین های اسلامی متحد شوند و از تمام قلمروهای عثمانی و ایرانی، در مقابل حملات بیگانگان دفاع کنند. ما همه مسلمانان را به برادری و حفظ وحدت تذکر می دهیم که خداوند به وسیله آن مومنان را به هم پیوند داده است. ما آنان را به اجتناب و دوری از هر چیزی که می تواند موجب جدایی و نفاق گردد دعوت می کنیم.

در اکتبر سال ۱۹۱۱ م/۱۳۲۹ ق، ایتالیا، طرابلس غربی (لیبی) را اشغال نمود. تمام

مجتهدان شیعه در عراق، فتوای جهاد علیه ایتالیا را امضا کردند. این فتوا تأثیر عمده ای بر مردم عراق نهاد؛ برگزاری تظاهرات و اجتماعات عمومی، تشکیل کمیته های دفاع از طرابلس و گردآوری کمک های مالی از جمله نتایج این فتوا در بین مردم بود. در کربلا، اهالی شهر در کنار حرم امام حسین (ع)، همایش عمومی برگزار کردند و در آن سخنرانی های حماسی ایراد شد و به دنبال آن کمک های مالی برای مبارزان مسلمان لیبیایی جمع آوری گردید.

تأثیر این فتوا به ویژه در شهرهایی چون بغداد، کاظمین و سامرا که از مناطق ارتباطی مهم بین شیعه و اهل سنت بشمار می آمدند، شدیدتر بود. در کاظمین شیعیان و اهل سنت تظاهرات گسترده ای به راه انداختند. کنسول وقت بریتانیا در مورد این تظاهرات می نویسد: «به نظر می رسد موجی از احساسات در طرفداری از اهل سنت، شیعیان کاظمین را فراگرفته است» آیت الله سیدمحمد کاظم یزدی که طرفداران بسیاری در میان قبایل عرب شیعه داشت، با صدور فتوایی خواستار جان نثاری مسلمانان در راه اخراج اشغالگران ایتالیایی ها و همچنین سربازان روس و انگلیس از طرابلس و ایران گردید. همچنین آیت الله شیخ الشریعه فتح الله اصفهانی، جزوه ای به زبان فارسی منتشر کرد و در آن مسلمانان را به ترک اختلافات و تفرقه و تمسک به اتحاد و دوستی برای حفظ استقلال کشورهای اسلامی و مقاومت در برابر فعالیت های استعماری که طرابلس غربی، ایران و دیگر کشورهای اسلامی را هدف گرفته بود، دعوت کرد. به این ترتیب تحولاتی که در پایان قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم اتفاق افتاد، تأثیر عمیقی در اندیشه سیاسی جامعه شیعی عراق به جای نهاد و زمینه را برای یک حرکت اسلامی علیه استعمار انگلیس فراهم نمود، این حرکت با رهبری مراجع ایرانی و حرکت جهاد علیه اشغال سرزمین عراق توسط انگلیس به سال ۱۹۱۴ م/ ۱۳۳۲ ق آغاز شد.

اشغال عراق و حرکت جهادی شیعیان

در آغاز آگوست سال ۱۹۱۴م جنگ جهانی اول در گرفت و در اواخر اکتبر همان سال، هر یک از کشورهای روسیه، فرانسه و بریتانیا، علیه دولت عثمانی اعلام جنگ نمودند. پیش از آن که بریتانیا، علیه دولت عثمانی اعلام جنگ کند، به نیروهای بریتانیا در بمبئی دستور داده شد به سوی آبهای خلیج فارس حرکت کرده، در بحرین پهلو گیرند. پس از

اعلام جنگ، نیروهای بریتانیایی به طرف عراق پیشروی کرده و در ششم نوامبر ۱۹۱۴ م / ۲۵ ذیحجه ۱۳۳۲ هـ فاو را تصرف کردند. به دنبال ورود اشغالگران انگلیسی به عراق، در نهم نوامبر ۱۹۱۴ تلگرامی از بصره به بزرگان دینی در شهرهای مقدس رسید که خواستار صدور فتوای جهاد علیه نیروهای اشغالگر بودند. به دنبال تلگرام علمای بصره، مراجع شیعه، سریعاً پاسخ مثبت و همه جانبه ای داده و فتوهای خود را مبنی بر ضرورت دفاع از کشور در برابر هجوم بریتانیا صادر کردند. در صحن شریف علوی، آیت الله محمد کاظم یزدی، بر منبر رفته و برای مردم به سخنرانی پرداخت و آنها را به دفاع از سرزمین های اسلامی فراخواند و بر ثروتمندانی که نمی توانند به جبهه بروند، واجب دانست از مال خود، قوای نیازمند را تجهیز کنند. در کاظمین شیخ مهدی خالصی، بر جهاد اصرار ورزیده و فتوای خود را در لزوم دفاع از کشورهای اسلامی صادر کرد. وی جزوه ای به نام «الحسام الثبار فی جهاد الکفار» نوشته و حکمی هم صادر کرد که در آن بر مسلمانان، صرف تمام اموالشان را در جهاد تا رفع غائله کفار واجب دانست. در سامرا، آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی به وجوب جنگ با انگلیسی ها فتوا داد و فرزندش شیخ محمدرضا را برای مبارزه با اشغالگران روانه میدان نبرد نمود.

پس از این فتوا، علمای شیعه در عراق همه شهرنشینان و عشایر را به بسیج عمومی دعوت کردند و آنان را به جهاد تشویق و با سازماندهی افراد و رهبری، آنها را به جبهه های جنگ روانه کردند. به دنبال این دو تحول سرنوشت ساز، یعنی اشغال عراق به وسیله انگلیس و دعوت به جهاد علیه آن، جامعه شیعی عراق وارد مرحله جدیدی از تحولات سیاسی و فکری شد که حدود یک دهه ادامه داشت. در واقع حرکت جهاد، اولین رویارویی مسلحانه ای بود که علما و روحانیون شیعه آن را علیه اشغالگری انگلیس به کار گرفتند و در آن مشارکت داشتند و اولین مبارزات مسلحانه ای بود که تجربه ای مهم و مقدماتی برای انقلاب بزرگ سال ۱۹۲۰ م / ۱۳۳۸ ق به حساب می آمد.

جنبش جهاد در عراق، در روز نهم نوامبر، یعنی سه روز بعد از اشغال فاو و به دنبال تلگرام تعدادی از علما و بزرگان بصره به مجتهدین بزرگ شهرهای مقدس شروع شد. این جهاد در بیشتر شهرها و مناطق فرات میانه و جنوبی شکل بسیج عمومی به خود گرفت و شهرهای نجف، کاظمین و بغداد در آن زمان به مراکز اصلی اجتماع و انتقال مبارزان به جبهه جنگ در بصره تبدیل شدند. در رأس این مجاهدان، مجتهدان شیعه قرار داشتند که

برخی از آنان، علیرغم کهولت سن، حاضر به ترک میدان های جنگ نبودند. سیدمحمدسعید حبوبی، شیخ الشریعه اصفهانی، سیدمصطفی کاشانی، شیخ عبدالکریم جزائری، سیدمحمد حیدری، سیدعلی داماد و سیدمحسن حکیم از علمای حاضر در عرصه جهاد بودند.

علی رغم مجاهدت های فراوان علما و شیعیان، جنبش جهاد، بنا بر دلایلی توفیق لازم را در مقابله با نیروهای مهاجم انگلیسی به دست نیاورد و در نهایت با فتح بغداد به دست قوای انگلیس، اشغال عراق کامل گردید. اما جهاد به عنوان یک واقعه سیاسی مهم، نقش سرنوشت سازی را در تاریخ این کشور ایفا نمود. حسن العلوی در این مورد می نویسد:

جهاد فریادی بود که در رد استعمار انگلیس از دهانه تفنگ ها بیرون آمد. در این جهاد، قبایل و اهالی با همه نیازی که داشتند، تمام اسباب و اثاثیه خود را فروختند تا به اطاعت از فتوایی که مجتهدین داده بودند، اسلحه ای بخرند. این افراد بدون هیچ حقوق و پاداشی جنگیدند و هیچ سازمانی هم وجود نداشت که اگر آنها کشته می شدند از همسران و فرزندان آنها حمایت کند. اما علی رغم این مسائل، آنها به جهاد لبیک گفتند و در میدان نبرد جنگیدند و کشته شدند. جهاد به عنوان یک حرکت که دارای مفاهیم آزادی بخش، ملی و انقلابی بود، در فاصله سقوط حکومت عباسی تا جنگ جهانی اول، نخستین حرکت مردمی به حساب می آمد که در یک محدوده جغرافیایی و انسانی وسیع به وقوع پیوست.

هرچند به نظر می رسد با فتح کامل عراق مقاومت های مردم و مخصوصاً شیعیان نیز پایان یابد؛ اما چندی بعد انقلاب ۱۹۲۰ (ثورالعشرین) شیعیان این کشور را در یک رویارویی جدی با اشغالگران انگلیسی قرار داد.

انقلاب ۱۹۲۰ (ثوره العشرین)

به دنبال اشغال بغداد در یازدهم مارس ۱۹۱۷م/۱۳۳۴ق از سوی نیروهای بریتانیایی، دور جدیدی از سیاست های این کشور در عراق آغاز شد که این دوره با ابهام و عدم شفافیت در دیدگاه های انگلیس جهت مشخص نمودن آینده عراق و شکل حاکمیت بر آن همراه بود. این سیاست تا زمان اعلام رسمی قیمومیت بریتانیا بر عراق ادامه داشت. یکی از وعده ها و تعهداتی که انگلیس و هم پیمانان اروپایی اش از زمان اشغال بغداد

دادند تعهداتی است که ژنرال مود (Maud) فرمانده نیروهای بریتانیایی در عراق در بیانیه خود خطاب به اهالی استان بغداد در ۱۹ مارس ۱۹۱۷م/۱۳۳۴ق متذکر شده که: انگلیسی ها برای آزادی مردم وارد عراق شده اند نه براساس تجاوز و دشمنی، و آنها به تحمیل قوانین بیگانه تمایلی ندارند و اشراف و نمایندگان بغداد به مشارکت در اداره منافع خود باید اقدام نمایند.

ژنرال ویلیام مارشال، که به دنبال مرگ ژنرال مود جانشین وی گردیده بود، در دوم نوامبر ۱۹۱۸م/۱۳۳۵ق در حضور جمعی از نمایندگان اشراف و سرشناسان بغداد و نمایندگان اقلیت های دینی بر تحقق وعده هایی که بارها داده بود تأکید کرد. مهمترین این وعده ها عبارت بود از اجرای مفاد بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه که در هفتم نوامبر ۱۹۱۸م/۱۳۳۵ق اعلام و در پانزدهم همان ماه در بغداد منتشر گردید. براساس این بیانیه دو دولت متعهد شده بودند، در جهت تأسیس حکومت ها و ادارات ملی آزاد، براساس میل و خواسته ملت ها در هر یک از سرزمین های سوریه و عراق و مساعدت به اهالی آنها، اقدام کنند.

در یازدهم نوامبر ۱۹۱۸م/۱۳۳۵ق ژنرال مارشال در منشوری اعطای آزادی هایی را به مردم عراق نوید داد. وی دو هفته پیش از این تاریخ در نامه ای به علمای نجف، اهداف دولت انگلیس را، اعطای اختیار حاکمیت سرزمین های اشغالی به خود مردم همان سرزمین اعلام نمود. دادن این وعده ها از سوی انگلیسی ها تا کنفرانس «سان ریمو» در سال ۱۹۲۰ به طور مستمر ادامه داشت. اما برخلاف این وعده ها سرانجام طی اصل بیست و دوم معاهده تأسیس جامعه ملل، که در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹م/۱۳۳۷ق به امضاء رسید، عراق تحت قیمومیت بریتانیا درآمد؛ و به دنبال آن مسئولیت عالی اداره عراق به سرپرسی کاکس (Sir Percy Cox) و نایب او سرهنگ آرنولد تالبوت ویلسون (Arnold Talbot Wilson) تفویض شد.

پس از آنکه در کنفرانس مذکور عراق تحت الحمايه انگلیس قرار گرفت، رؤیاهای مردم برای کسب استقلال تام و فوری مبدل به یاس گردید. این خبر به صورت پتکی بر سر مردم آمد و شایعه ماندگار شدن انگلیسی ها را در عراق تقویت نمود. مردم جلساتی در مساجد تشکیل دادند و وعاظ و خطبا از مردم خواستند علیه انگلیسی ها شورش نمایند. در این میان دو حادثه مهم روند مبارزه با استعمار انگلیس و وقوع انقلاب ۱۹۲۰ را تسریع نمود. این

دو واقعه قیام نجف در خلال ماههای مارس تا آوریل ۱۹۱۸ و رویارویی سیاسی با فرماندوم انگلیس در اواخر سال ۱۹۱۸ و اوایل سال ۱۹۱۹ بود.

الف. قیام ۱۹۱۸ نجف

انگلیس در اداره نظامی و غیرنظامی عراق اشغالی تا بهار ۱۹۱۷م فقط به بعضی از مراکز شهرهای اصلی در مناطق شمالی اکتفا کرده بود و شماری از شهرها و مناطق به ویژه مناطق عشایرنشین تا سال ۱۹۱۸م خارج از چارچوب اداره نظامی باقی ماند. نجف از مناطقی بود که از آغاز اشغال، مرکز اصلی حرکت جهاد بود و به دنبال خروج نیروهای عثمانی از شهر در ماه می ۱۹۱۷، رهبران محلی اداره امور شهر را در دست داشتند و به صورت خودمختار اداره می شد. در مدت دو سالی که شهر مستقل از اداره های عثمانی و انگلیس بود، علما و بزرگان شهر روابط قوی و مستحکمی را با بیشتر نقاط عراق و جهان خارج بخصوص رهبران و رؤسای عشایر فرات میانه برقرار نمودند.

نتیجه آن این بود که موقعیت این شهر در نیمه سال ۱۹۱۷ موجب پایه گذاری جنبش های مبارزاتی علیه انگلیس شد. انگلیسی ها مصمم بودند سیطره و حاکمیت خود را بر نجف تحمیل نمایند، چرا که معتقد بودند هرگونه نرمش در تحقق این هدف موجب تضعیف حاکمیت انگلیس بر تمام منطقه فرات خواهد شد. از این رو برخلاف بیانیه رسمی دولت بریتانیا در نوامبر ۱۹۱۴ که متعهد گردیده بود، در صورت پیروزی بر عثمانی ها در عراق، هیچ پادگان نظامی در شهرهای مذهبی برپا ندارد، در آغاز سال ۱۹۱۸ یک واحد نظامی به منظور ایجاد پادگان در کوفه روانه این شهر شد.

ویلسون اعلام کرد به علت دگرگون شدن اوضاع و احوال جنگ، مفاد بیانیه سال ۱۹۱۴ لغو می گردد و به همین استناد، در سال ۱۹۱۸، کاکس طی توصیه ای به دولت متبوع خود پیشنهاد نمود، یک پادگان نظامی در کوفه برپا شود که به دنبال آن قیام نجف اشرف صورت گرفت.

بدین ترتیب زمره های مقاومت در میان روشنفکران مسلمان در نجف و کربلا، آغاز شد. در آن زمان چند نشست برای بررسی جریان های سیاسی و عمومی و پیگیری آنها در نجف تشکیل شد که تعدادی از روحانیون و روشنفکران اسلامی از خانواده های مشهور علمی بر تشکیل و تنظیم آن ها نظارت داشتند. از جمله این گروهها و انجمن ها،

انجمن شیخ عبدالکریم و شیخ جواد جزائری، انجمن آل شیب تحت نظارت و اداره شیخ محمدرضا و شیخ محمدباقر الشیبی، انجمن سادات آل کمال الدین که محمدمسید و محمدتقی کمال الدین آن را اداره می کردند و انجمن آل صافی تحت اداره سید محمدرضا و احمدالصادی النجفی، شاعر مشهور بودند.

فعالیت این انجمن ها، دو تحول عمده در جنبش مقاومت شیعیان، علیه انگلیسی ها به وجود آورد؛ نخست تأسیس مجمعی محرمانه به نام «جمعیه النهضه الاسلامیه» در نوامبر ۱۹۱۷؛ و دوم حرکت آیت الله شیخ محمدتقی شیرازی از سامرا و استقرار وی در کربلا؛ که این امر بنابه درخواست اعضاء در نشست های مذکور انجام پذیرفت و هدف آن منحصر کردن رهبری معنوی به آیت الله شیرازی بود. جمعیت نهضت اسلامی که توسط سیدمحمدعلی بحرالعلوم و شیخ جواد جزائری از علمای بارز در محافل سیاسی و مردمی و شماری دیگر از روحانیون و شخصیت های سیاسی - اسلامی تأسیس شده بود، به مثابه کمیته رهبری قیام بود که در عین حال با انتشار نشریه ای دست نویس در جهت روشنگری مردم تلاش می نمود.

اهداف این جمعیت فراخواندن به مقاومت در برابر انگلیس و رعایت حرمت و احترام رهبران دینی از سوی مردم، آزادی عراق مسلمان از سیطره انگلیسی ها و اتحاد مسلمانان در برابر اجانب بود که این امر، ضمن جذب عده زیادی از مردم، رویارویی با انگلیسی ها را تشدید نمود. علوی در این مورد می نویسد: «اکثر رؤسای نجف و زعمای محلی آن به این جمعیت پیوستند».

جمعیت نهضت اسلامی دارای دو شاخه بود؛ یکی شاخه سیاسی، فکری و تبلیغی که شامل علما، روشنفکران و شعرا می شد؛ و دیگری شاخه نظامی که بر مبارزه مسلحانه تکیه داشت. این دو جناح در یک سطح نبودند. می توان گفت، علما جناح سیاسی آن را تشکیل می دادند؛ در حالی که توده های مردم که شامل زعمای محلی نیز می شد، جناح نظامی و مسلح جمعیت را تشکیل می دادند. آنها اولین تجربه حزبی را با مبارزه مسلحانه در عراق همراه کردند و قیام ۱۹ مارس ۱۹۱۸ نجف را رهبری کردند.

آغاز این قیام مصادف با اولین سالگرد اشغال بغداد بود. در نوزدهم مارس ۱۹۱۸، ویلیام مارشال یکی از افسران انگلیسی بر اساس نقشه از قبل طراحی شده توسط شاخه نظامی تشکیلات ترور شد. هدف از ترور، ایجاد جرقه اولیه انقلاب و سرایت آن به

مناطق دیگر بود. اما این اقدام با واکنش سریع انگلیسی ها و محاصره شهر نجف مواجه گردید. انگلیسی ها برای پایان دادن به محاصره شروط سنگینی مطرح نمودند. اما رزمندگان و اهالی شهر از پذیرش شروط امتناع ورزیدند و تصمیم به مقاومت گرفتند. از جانب عراق بیش از ده هزار نفر افراد مسلح و از طرف انگلستان نیز برای سرکوب قیام و محاصره نجف بیش از هشت هزار سرباز شرکت داشتند.

محاصره ۴۶ روز توأم با درگیری و جنگ ادامه یافت. شدت جنگ و فشار محاصره روز به روز افزایش می یافت. در نهایت به علت طولانی شدن محاصره و عدم آمادگی قبلی مردم، انقلابیون مجبور به تسلیم شدند و محاصره در چهاردهم ماه می ۱۹۱۸ برداشته شد و انگلیسی ها بلافاصله محاکمه های ظاهری و سریعی را آغاز نمودند. در جریان این محاکمات، ۱۳ تن از رهبران قیام به اعدام محکوم شدند و یکصد و هفتاد تن دیگر، از جمله ۹ نفر از اعضای جمعیت برای همیشه به هند تبعید شدند. آنها عملاً هفت سال در تبعید بسر بردند که این مدت تا آن زمان، طولانی ترین دورانی بود که یک عراقی در تبعید بسر برده بود. حکم اعدام محکومین در مقابل جمعی از روحانیون و رهبران عشایر در ۳۰ می ۱۹۱۸ اجرا شد. حکم اعدام دو تن از رهبران جمعیت نهضت اسلامی به نام های شیخ محمدعلی بحرالعلوم و شیخ جواد جزایری، با وساطت آیت الله محمدتقی شیرازی و شیخ خزعل به تبعید در خارج از عراق تبدیل شد.

ب. همه پرسى سال ۱۹۱۹

پس از قیام مردم نجف، دومین واقعه مهمی که جامعه شیعی عراق را آماده رویارویی با اشغالگران انگلیسی در قیام ۱۹۲۰ نمود، طرح همه پرسى سال ۱۹۱۹ بود. به دنبال شکست قیام نجف و با توجه به فضای بین المللی و حساسیت موضوع حق تعیین سرنوشت ملل، دولت انگلستان بر آن شد تا حضورش را در مناطق اشغالی توجیه نماید. به همین خاطر از ویلسون، نایب کمیسر عالی دولت بریتانیا در عراق، خواست برنامه نظرخواهی عمومی از مردم عراق را ترتیب دهد. حاکمان انگلیسی عراق از همان ابتدا در تلاش بودند نتیجه همه پرسى در راستای تأمین منافع آنها تنظیم گردد. پس از اینکه ویلسون دستور اجرای همه پرسى را دریافت کرد، رونوشتی از تلگرافی را که دفتر هند برای او ارسال داشته بود برای تمام افسران رابط فرستاد و دستوراتی در مورد

چگونگی انجام همه پرسى به آن ضميمه ساخت. وى در دستورالعمل خود به افسران خويش مى گويد: «فقط پاسخ هاى را پذيريد كه مورد رضائت ما و مناسب خواسته ماست و اگر افسران به پاسخ هاى داده شده اطمینان يافتند مى توانند جلسه اى تشكيل داده، پاسخ ها را خلاصه نموده و ثبت كنند و سپس تعداد زيادى از شخصيت ها آن را امضا نمايند». او در ادامه مى گويد:

اگر احساس كرديد كه افكار عمومى به رهبرى اشخاصى كه مورد مشورت قرار مى دهيد با نظر ما هماهنگى دارد، جلسه اى تشكيل دهيد و براى شركت در آن از تمام اعيان و بزرگان دعوت كرده و به آنها بگوييد كه پاسخ هاى آنان براى من (ويلسون) فرستاده مى شود و من به نوبه خويش براى دولت انگلستان ارسال مى دارم، ولى اگر احساس كرديد كه افكار عمومى، به طور روشن به چند دسته تقسيم شده و گرايشى به جانب ما ندارد، لازم است تشكيل چنين جلسه اى را به تعويق انداخته و جريان را به من اطلاع دهيد تا دستورات خود را براى شما ارسال دارم. در اين صورت اگر نتيجه همه پرسى مثبت بود، عكس العمل خوبى در افكار عمومى خواهد داشت، آن گاه بهتر است در اين مورد سندی نوشته شود و افراد بيشترى آن را امضاء كنند.

مداخله آشكار اداره قيموميت در امر همه پرسى، موجب نگرانى علما، فرهيختگان مسلمان و رهبران عشاير فرات ميانه، بخصوص عشاير مجاور شهر نجف و كربلا شد؛ اما آن چه بر اين نگرانى و اضطراب مى افزود، موضع آيت الله سيدمحمد كاظم يزدي، مرجعيت اعلى بود كه با عقب نشينى از دايره درگيرى و بدون اظهار نظر صريح در مورد همه پرسى به اداره قيموميت اين امكان را داد تا از موضع ايشان، در جهت منافع خود سوء استفاده كند. آيت الله يزدي، در مقابل پافشارى اعضاى هيأت ديداركننده با وى جهت اطلاع از ديدگاه ايشان در مورد همه پرسى گفتند: «من شخصى بى اطلاع از سياست هستم و اطلاعاتم محدود به حلال و حرام است، آن چه را كه به صلاح مسلمين است انتخاب كنيد.»

سكوت يا ترديد آيت الله يزدي، در مورد همه پرسى باعث گرديد توجه افكار عمومى و رهبران دينى و اجتماعى متوجه آيت الله شيخ محمدتقى شيرازى گردد. اين توجه ناشى از جاىگاه برجسته و آشنائى با رأى و عقیده ايشان در مورد اوضاع جارى عراق بود. اما آن چه در اين زمان، نقش مؤثرى در ظهور آيت الله شيرازى به عنوان رهبر دينى و سياسى ايفا نمود، صدور فتواى مشهور ايشان در مورد همه پرسى بود. اين فتوا، به دنبال پرسش گروهى

از علمای نجف صادر شد. شماری از علما و رهبران عشایر، طی استفتائیه ای از ایشان سؤال نمودند: «آیا می توانیم فرد غیرمسلمانی برای حکومت و سلطنت انتخاب نماییم و یا این که وظیفه ما است که فرد مسلمانی برگزینیم؟ این مطلب را برای ما روشن کنید.» آیت الله شیرازی در پاسخ، فتوای زیر را صادر کردند: «هیچ مسلمانی حق ندارد، غیرمسلمان را به فرمانروایی و حاکمیت بر مسلمین انتخاب کند. ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۳۷ هـ، برابر با ۱/۱۹۱۹/۲۳»

فتوای مذکور علاوه بر این که ضربه ای سنگین بر طرفداران اداره قیومیت وارد نمود، اثری عمیق در روحیه نه فقط شیعیان، بلکه همه مسلمانان داشت؛ زیرا محتوای آن هماهنگ با تعدادی از آیات قرآن بود که دستور می داد مسلمانان از اولی الامر خود اطاعت نمایند، نه هیأت حاکمه ای که از کفار باشد. این فتوا از سوی علمای کربلا مورد استقبال قرار گرفت و اعیان شهر جلسه ای برای بررسی اجرای آن تشکیل دادند. در این جلسه کمیته ای مشخص و مأمور اجرای مصوبات جلسه شد؛ اما بلافاصله شش نفر از اعضای فعال این کمیته توسط انگلیسی ها دستگیر و به هندوستان تبعید شدند. آیت الله شیرازی طی پیامی به ویلسون نسبت به تبعید این اشخاص اعتراض کرد. همچنین علمای کاظمین با تأسی به فتوای آیت الله شیرازی، فتوایی صادر نمودند و تشکیل حکومت غیراسلامی در عراق را حرام دانستند. آنان در این فتواها اعلام نمودند هر کس به اشغال عراق توسط انگلیس رأی دهد از دین خارج شده و خود را از جامعه مطرود می کند.

استقبال وسیع و گسترده مردم از فتوای آیت الله شیرازی، نقش مهمی در انتخاب وی به عنوان مرجع اعلی بعد از رحلت آیت الله یزدی داشت. فوت آیت الله یزدی در ۳۰ آوریل ۱۹۱۹، جایگاه آیت الله شیرازی به عنوان مرجع اعلی را تثبیت نمود.

مرجعیت آیت الله محمدتقی شیرازی

بعد از این که آیت الله شیرازی مرجعیت را در اختیار گرفت، دوران جدید و مهمی از تحول در مبارزات شیعیان علیه استعمار انگلستان شروع شد. به طور کلی نقش آیت الله شیرازی در رهبری مبارزات را از این زمان می توان به دو دوره متمایز از هم مشخص نمود:

الف) دوره نخست که از زمان در اختیار گرفتن مرجعیت، یعنی مه ۱۹۱۹ شروع شد

و تا مارس ۱۹۱۹ تداوم یافت؛ در این دوره آیت الله شیرازی نقش رهبری دینی در مخالفت با طرح های انگلیس و مقاومت در برابر اشغالگران را تحکیم کرد؛ و در نهایت کار به دفاع از استقلال طلبی عراق کشید. ایشان در گام نخست تلاش نمودند با تحکیم جایگاه مرجعیت، رهبری قوی دینی و سیاسی واحدی را در میان شیعیان به وجود آورند. این امر علاوه بر ایجاد وحدت نظر در بین مجتهدین، نقش عمده ای در پایان دادن به اختلافات میان عشایر داشت. علی رغم مشارکت فعال عشایر، بخصوص عشایر منطقه فرات در جنبش جهاد و روابط مستحکم رؤسای آنان با علمای شهرهای مقدس در زمان مرجعیت آیت الله یزدی، عدم موضع گیری روشن ایشان در بعضی از مسائل باعث گردیده بود جناح بندی و خصومت در بین عشایر گسترش یابد. آیت الله شیرازی تلاش گسترده ای برای پایان دادن به این اختلافات و کشمکش ها شروع نمودند. وی ضمن برقراری روابط مستحکم و قوی با شمار زیادی از رؤسای قبایل، مشارکت فعال آنان را در جنبش مقاومت علیه انگلیسی ها تضمین نمود.

همچنین آیت الله شیرازی در این مرحله به گسترش طرح استقلال عراق و نفی سلطه انگلیسی ها در عرصه عربی و بین المللی پرداخت. ایشان پس از مشورت با علما و بزرگان نجف، تصمیم گرفتند پیامی برای شریف حسین فرستاده و ضمن آگاه ساختن وی از اوضاع عراق، تقاضای مداخله کنند. این پیام در تاریخ عراق از اهمیت بسیار ویژه ای برخوردار است. زیرا اولین سندی به شمار می رود که گواه آرزوهای ملی اکثریت ملت عراق می باشد. متن این پیام را شیخ محمدرضا شیبی زیر نظر آیت الله شیرازی و با همکاری شیخ عبدالکریم جزائری یکی از علمای شیعه تدوین نمود. این پیام محرمانه در میان قبایل مختلف مقیم منطقه فرات مرکزی توزیع گردید. پس از این که این پیام به امضای شیوخ و رهبران قبایل رسید، شیبی مأمور رساندن آن به شریف حسین گردید. شریف حسین نیز در نامه ای به آیت الله شیرازی، تعهد کرد تمام تلاش خود را برای دست یابی مردم عراق به خواسته هایشان به کار گیرد.

آیت الله شیرازی همچنین نامه ای به امیر فیصل در دمشق فرستاد و خواستار حمایت وی از تقاضای مردم عراق مبنی بر استقلال طلبی شد و از ظلم نیروهای اشغالگر در محافل بین المللی از طریق رسانه های جهانی پرده برداشت. در همین زمان، فرزندش شیخ محمدرضا نامه ای به همین مضمون به ولیعهد حجاز، امیر علی بن الحسین، فرستاد.

همچنین آیت الله شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی، دو نامه به ویلسون، رئیس جمهور وقت آمریکا فرستادند که در اولین نامه خواستار تأیید امیر فیصل شدند که در کنفرانس پاریس سرگرم گفتگو بود و در نامه دوم به تمایل مردم مسلمان عراق، به انتخاب دولت جدید و مستقل عربی و اسلامی و تقاضای یک پادشاه مسلمان و مقید به مجلس شورای ملی اشاره شده بود.

در این دوره همچنین مکاتبات و ملاقات هایی بین آیت الله شیرازی با ویلسون، کمیسر عالی انگلیس در عراق، و دیگر حاکمان سیاسی و محلی صورت گرفت که در همه این موارد، تلاش ایشان دفاع از حقوق حقه ملت عراق و استقلال این کشور بود.

ب) دوره دوم از رهبری آیت الله شیرازی از مارس ۱۹۱۹، آغاز می گردد و تا زمان وفات ایشان در ۱۷ اگوست ۱۹۲۰ ادامه پیدا می کند. ویژگی عمده این دوره که حدود چهار ماه به طول انجامید، صدور فتوای جهاد و قاطعیت ایشان در ضرورت قیام و انقلاب سراسری علیه اشغالگران انگلیسی بود. آیت الله شیرازی در نخستین گام در اوایل ماه مارس، فتوایی صادر کردند که بر اساس آن کار کردن در اداره قیمومیت انگلیس بر مسلمانان حرام بود.

این فتوا که هدفش توسعه دامنه مقاومت و آماده ساختن زمینه جهت رویارویی فراگیر علیه اشغالگران بود، تحریک تازه ای به جنبش شیعیان بخشید. به دنبال این فتوا، موجی از استعفا سراسر منطقه فرات مرکزی و جنوبی را فراگرفت. سپس با راهنمایی های آیت الله شیرازی در اواسط مارس ۱۹۲۰، نشست محرمانه در شهر نجف برگزار شد. این نشست که با حضور شمار زیادی از علما، رؤسای عشایر و رهبران فرات میانه برگزار شد، بر بسیج عمومی علیه اشغالگران و آماده کردن مردم جهت مقابله با آنان تأکید نمود. آن گاه به منظور تحقق این امر، شماری از علما، روحانیون و خطبا به میان قبایل اعزام گردیدند.

بعد از گذشت کمتر از دو ماه از این نشست، در خلال دهه سوم آوریل ۱۹۲۰، در کربلا سلسله نشست هایی با شرکت شماری از رؤسای عشایر و رهبران فرات و رهبری شیخ محمدرضا، فرزند آیت الله شیرازی برگزار شد. هدف از این نشست ها، زمینه سازی جهت مشارکت بیشتر و نشست گسترده تری بود که در نیمه شعبان ۱۳۲۸/هـ ۳ می ۱۹۲۰م به شکل محرمانه ای در منزل آیت الله شیرازی و به ریاست ایشان تشکیل شد.

در این نشست، اجتماع کنندگان که شامل شمار زیادی از علمای مشهور نجف، کربلا و رؤسای عشایر بودند، تصمیم گرفتند زمینه انقلاب سراسری علیه انگلیس را فراهم کنند. در

این جلسه مقرر شد، ابتدا خواسته های مردم عراق به طور مسالمت آمیز با فرماندهان انگلیسی در میان گذاشته شود و در صورت امتناع، به قیام مسلحانه اقدام شود. سپس اجتماع کنندگان با حضور آیت الله شیرازی به قرآن کریم سوگند یاد کردند آماده پاسخ گویی به ندای دین و میهن خود و اطاعت از رهنمودهای امامشان هستند.

از تحولات مهمی که در این دوره اتفاق افتاد، تحقق وحدت عمل میان مسلمانان شیعه و اهل سنت بود. آیت الله شیرازی که نقش عمده ای در این امر داشت، در رمضان سال ۱۳۳۸ طی پیامی که به شکل گسترده در شهرهای مختلف عراق توزیع گردید، مسلمانان را به وحدت و پرهیز از هرگونه اختلاف فراخواندند. در بخش هایی از این پیام آمده است:

شما را از مخالفت و مشاجره با یکدیگر برحذر می دارم، زیرا مضر به اهداف شما و موجب تضییع حقوق شما می گردد. شما را به حفظ جان، مال و آبروی کلیه پیروان ادیان و مذاهب در سرزمینمان توصیه می نمایم.

جنبش مقاومت اسلامی در شهرهای شیعه و منطقه فرات میانه، بعد از نشست نیمه شعبان سیر صعودی به خود گرفت. به دنبال این نشست و بعد از توسعه دامنه مبارزه در بغداد و بخصوص به دنبال برپایی جشن های ولادت پیامبر(ص) علما و رهبران فرات میانه بیانیه ای را در تمام نقاط فرات منتشر کردند و در آن خواستار برپایی انقلاب گردیدند. همچنین به دنبال برخوردهای خشونت بار اشغالگران با مردم و سرکوب شدید اجتماعات و دستگیری رهبران و فعالان سیاسی - دینی، تعدادی از رهبران و رؤسای عشایر از آیت الله شیرازی، خواستار فتوای جواز استفاده از اسلحه در مقابل نیروهای اشغالگر شدند. آیت الله شیرازی نیز که شرایط را برای آغاز رویارویی سراسری و انقلاب علیه اشغالگران آماده می دید، فتوای زیر را صادر کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم. احقاق حق بر مردم عراق واجب است و بر مردم واجب است که در ضمن درخواست حق خود به صلح و امنیت توجه داشته باشند و آنها مجاز هستند تا اگر انگلیس از قبول خواسته های آنان امتناع ورزد به زور متوسل شوند و از حق خود دفاع کنند.

این فتوا تأثیر بسزایی در میان مردم داشت و مبنایی شد تا علما و رؤسای عشایر در چارچوب آن حرکت کنند و برای رویارویی نظامی با نیروهای اشغالگر از آن استمداد جویند.

شروع انقلاب و محدوده جغرافیایی آن

به دنبال این فتوا در روز سی ام ژوئن ۱۹۲۰ گروهی از مردان مسلح عشیره الظولم به پایگاه سیاسی انگلیس در الرمیثه حمله کردند. این حمله نقطه شروع مقاومت مسلحانه علیه اشغال بود. بعد از الرمیثه، عشایر بو حسان قیام کردند. نظامیان انگلیسی در منطقه بو حسان آمادگی مقابله مسلحانه با عشایر را نداشتند. عشایر با حمله ای ناگهانی به منطقه المفرزه که تحت کنترل قوای انگلیس بود توانستند ضربه سنگینی بر این نیروها وارد سازند. سپس مناطق شامیه و نجف به انقلابیون پیوستند. با آزادسازی مناطق دیوانیه، حله، دغاره، عفک، المسیب و طویرج در ناحیه فرات میانه، انقلاب به استان های مرکزی عراق در حوالی بغداد، دیالی، دیلم و تلعفر نیز کشانده شد.

آیت الله شیرازی، در این مرحله برای بار دوم با نوشتن نامه به ویلسون، خواسته های انقلابیون را به وی خاطر نشان کرد و شرایط آتش بس مبنی بر عقب نشینی قوای انگلیس، بازگشت تبعیدیان و مذاکره برای اعطای استقلال تام به عراق را به وی اعلام داشت؛ اما ویلسون پاسخ مثبت نداد. آیت الله شیرازی شکوائیه ای نیز برای جامعه ملل فرستاد و در آن خواسته های مردم عراق را مطرح کرد. جنبش شیعیان عراق در این مرحله با واقعه ای مصیبت بار روبرو شد. آیت الله شیرازی در سوم ذی حجه سال ۱۳۳۸ هـ بر اثر کهولت سن در گذشت و مرجعیت اعلی به آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی، مقیم نجف منتقل شد و به دنبال آن نیز مرکزیت رهبری انقلاب از کربلا به نجف منتقل گردید و از این تاریخ به بعد یاران و مشاوران آیت الله شیرازی به تدریج نقش خود را در رهبری از دست دادند.

ویلسون از فرصت استفاده کرد و در نامه ای به شیخ الشریعه ضمن ابراز تسلیت، مدعی شد تمام مردم عراق خواهان استمرار حاکمیت انگلیس بر عراق هستند و بهتر است جلو اغتشاشات گرفته شود. به دنبال این نامه، در صفوف انقلابیون اختلاف افتاد و مشاورین شیخ الشریعه دو دسته شدند. عده ای مانند شیخ عبدالکریم جزائری و شیخ جواد جواهری به علت سختی شرایط و تمام شدن امکانات مالی، ادامه مبارزه را ممکن نمی دانستند. در مقابل عده ای دیگر مانند شیخ علی مانع و شیخ باقر شبیبی معتقد به ادامه مبارزه بودند.

اما سرانجام نظر گروه دوم غالب شد و شیخ الشریعه در نامه خود به ویلسون ضمن رد پیشنهاد صلح، به او نوشت اساساً تلاش مردم عراق در جهت احقاق حقوق حقه خود

می باشد و این قیام، اغتشاش و شورش محسوب نمی شود. شیخ الشریعه در اعلامیه ای خطاب به مردم عراق، ضمن اعلام تسلیم، از آنها خواست به مبارزه برای دفاع از حقوق خود ادامه دهند. انقلابیون نیز در بیانیه ای عمومی و شدید اللحن با پیشنهاد صلح مخالفت کردند. اما در صفوف رؤسای عشایر اختلاف افتاد. از سوی دیگر با فوت آیت الله شیرازی و دور شدن مشاوران وی از صحنه رهبری، ضعف فرماندهی واحد و پراکندگی حرکت ها، شدت بیشتری یافت؛ اگرچه مبارزه مسلحانه متوقف نشد.

در همین دوران کننل لیچمن، از فرماندهان نظامی انگلیس، در محلی به نام خان نقطه، توسط شیخ ضاری، رئیس قبیله زوبع به قتل رسید. این اقدام حرکت تازه ای در پی داشت که از همیشه آغاز شد و به سرعت فرات میانه و پائین دست را دربر گرفت و به تدریج به سمت فرات بالا توسعه یافت و با ادامه درگیری ها، الخضر، الشیوخ، قلعه سکر، دلتاوه، بعقوبه، مندلی، شهربان و خانقین در استان دیالی نیز آزاد شدند. در اواخر اگوست که نظامیان انگلیسی از سه جانب هند، ایران و لندن به عراق فراخوانده شده بودند و شمار نظامیان بریتانیا در عراق به هشتاد هزار نفر رسیده بود، انگلیسی ها توان تازه ای در نبرد با انقلابیون مسلح عراقی پیدا کردند. مرکز فرماندهی انگلیس نیز از کرد کرمانشاه به بغداد منتقل شد و عملیات سرکوب با پاکسازی در اطراف بغداد آغاز گشت و در طول سه ماه قیام در سراسر عراق سرکوب گردید.

در سپتامبر، فرات اعلی و استان رمادی و اطراف سرکوب و ساکت شد. در اکتبر عملیات سرکوب به منطقه حله، کربلا و نجف کشانده شد و در کنار عملیات سرکوب، تغییراتی نیز که علی الظاهر رضایت خاطر انقلابیون را تا حدودی برآورده می کرد در فرماندهی قوای انگلیسی ایجاد شد. ویلسون تغییر کرد و سر پرسی کاکس، به عنوان فرستاده عالی رتبه انگلیس در اول اکتبر ۱۹۲۰ وارد عراق شد. در بین مردم عراق این گونه شایع شده بود که کاکس برخلاف ویلسون آدم منصفی است و خواهان اعطای حقوق مردم است. این شایعه آن قدر قوت داشت که برخی رهبران انقلاب نیز تحت تأثیر آن قرار گرفتند و سید محمدعلی هبه الدین شهرستانی در نامه ای به کاکس، ضمن خیرمقدم به وی، برای او نوشت ویلسون رفتار خشن و غیرعادلانه ای با مردم عراق داشت، و از وی خواست نسبت به خواسته های مردم عراق مبنی بر کسب استقلال پاسخ مثبت دهد. کاکس نیز به محض ورود خود با انتشار اطلاعیه ای اعلام کرد هدف وی ایجاد یک دولت

ملی در عراق تحت نظارت بریتانیا می باشد ولی تا زمانی که بعضی از عشایر به مبارزه و ستیزه جویی با ما برخاسته اند، امکان تحقق این هدف وجود ندارد.

با شروع پائیز ۱۹۲۰، نیروهای بریتانیا دست به یک حمله گسترده علیه مواضع انقلابیون در فرات میانه زدند؛ در این نبرد که بیش از یک ماه به طول انجامید، حاکمیت انگلیسی ها بر منطقه مسجل شد. نبرد در سماوه به مذاکرات صلح کشانده شد و نمایندگان انقلابیون و قبایل این منطقه در کشتی موسوم به «سیخ فلاهی» با فرمانده نظامی منطقه به مذاکره و مصالحه نشستند و اسلحه خود را تحویل دادند. با متوقف شدن مبارزه مسلحانه در این ناحیه، سایر مناطق نیز دست از مبارزه کشیدند. انقلاب عملاً با امضای پیمانی مبنی بر توقف جنگ در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰ بین قبایل «بنی احجیم» و نیروهای انگلیسی به پایان رسید.

اگر چه با شکست انقلاب ۱۹۲۰ انگلیسی ها تلاش نمودند آن را یک شورش قبیله ای و بومی معرفی کنند که هیچ گونه تغییری در سیاست انگلیس ایجاد نکرده است، اما شواهد این ادعا را از همه جهت رد می کند. این انقلاب اگر چه استقلال عراق را به شکل کامل فراهم نیاورد و اقتدار واقعی را به دست مردم عراق نسپرد، اما موفق شد سیاست اداره امور هند در انگلستان را به کلی بی اعتبار کند و موجب همکاری هر چه بیشتر مردم عراق در تأسیس نخستین حکومت ملی خود شود. خانم گرتروود بیل، رئیس وقت دفتر نماینده عالی انگلستان در عراق، و کسی که از او به عنوان مسئول دستگاه اطلاعات و امنیت انگلیس در عراق یاد می شد، در این باره می گوید:

نه به فکر حکومت فخمه انگلستان و نه هیچ کس دیگری خطور نمی کرد که چنین آزادی که ما در نتیجه انقلاب ۱۹۲۰ (ثوره العشرین) به اعراب عطا کردیم داده شود.

استقلال عراق و انگلیسی ها

واضح و آشکار بود که استراتژی انگلستان، پس از انقلاب ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق، تغییر نماید. این تغییر با اعمال سیاستی که می توان آن را سیاست هموطن علیه هموطن نامید و همچنین تأسیس دولتی محلی به رهبری فردی مسلمان که در مقابل هموطنان خود بایستد، روی داد. انگلستان که از روش حکومت مستقیم بر عراق نتیجه دلخواه را به دست نیاورده بود، پس از انقلاب ۱۹۲۰ تلاش نمود با تغییر رویه و استفاده از نظام حکومتی غیرمستقیم، نظم اجتماعی موردنظر را در عراق بر پا نماید. استفاده از این روش علاوه بر آن که می توانست

انگلستان را از مشکل درگیری مستقیم با مجاهدان و وطن پرستان عراقی نجات دهد، هزینه های بالای حکومت را بر دوش مردم عراق قرار داده و مانع از زیان های مالی و انسانی انگلستان می گردید. به همین دلیل انگلیسی ها تلاش نمودند با طرح سلطنت فیصل مقدمات کار را فراهم آورند. از نظر انگلیسی ها و از لحاظ سنت های عربی، فیصل بهترین انتخاب ممکن بود؛ زیرا او مردی با اصل و نسب و یکی از فرزندان شریف حسین، شریف مکه و پادشاه حجاز بود و همین امر مقام او را نزد عموم اعراب بالا می برد.

در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ مصادف با ۱۸ ذی حجه ۱۳۳۹ روز عید غدیر خم، مراسم تاجگذاری ملک فیصل انجام شد و عراق در سایه نظام پادشاهی وارد مرحله جدیدی از تاریخ سیاسی خود گردید. با آغاز پادشاهی فیصل، بخشی از شیعیان و رهبران آن امیدوار بودند به کمک وی بتوانند از انگلستان خلع ید نمایند. اما طولی نکشید که طرح معاهده انگلیس-عراق و تشکیل مجلس مؤسسان روابط جامعه شیعی را با ملک فیصل و دولت منتخب وی دچار بحران نمود. در قیومت اعطایی جامعه ملل به انگلستان قید شده بود که عراق، تحت سرپرستی انگلستان باید برای اداره خود آماده شود. ولی شیوه و ابزار کار به عهده دولت قیم گذاشته شد. دولت انگلستان که مصمم بود روابط قیومیتی خود را از طریق انعقاد یک پیمان حفظ نماید، اقدام به انعقاد معاهده ای با عراق نمود که گفتگو در مورد آن اندکی پس از جلوس فیصل بر تخت سلطنت شروع شد.

این معاهده که مذاکرات مربوط به آن از ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ به شکل مخفیانه آغاز و تا اواسط ماه می ۱۹۲۲/م ۱۳۴۰ق نیز، علنی نشد، پیمان مهمی بود که شکل روابط عراق-انگلستان و منابع مالی و تعداد و وظایف نیروهای بریتانیایی که توسط دولت عراق به کار گرفته می شدند را مشخص می کرد. این معاهده اگر چه جایگزین اداره قیومیت می گردید و از نظر شکل ظاهری با آن متفاوت بود، اما واقعیت امر آن بود که از نظر محتوا با ادامه قیومت تفاوت چندانی نداشت و عملاً قیومیت بریتانیا بر عراق را لغو نمی کرد. بدین ترتیب که شاه باید تا زمانی که عراق به دولت انگلیسی مقروض است در هر موضوعی که با منافع انگلیس برخورد دارد و نیز در سیاست گذاری های مالی به توصیه های دولت انگلیس توجه کند. بر اساس یک موافقت نامه مالی دیگر، عراق ملزم به پرداخت نیمی از هزینه نماینده دولت انگلیس در عراق و سایر هزینه های مربوط گردید که نه تنها عراق را در موضع کشوری وابسته به انگلیس قرار می داد، بلکه موجب به

تاخیر افتادن اصلاحات آن می شد. پیمان نامه مزبور، همچنین دولت عراق را مجبور می کرد عده ای از مقامات انگلیسی را برای تصدی مناصب مخصوص به عنوان مستشار و بازرس در هجده ایالت عراق منصوب کند. بر اساس این معاهده، دولتمردان عراقی به عنوان کارمندان اداری محسوب شده و تا سال ۱۹۳۲ م/۱۳۵۱ ق، به سطح اتباع سیاسی ارتقاء نمی یافتند. با افشا شدن مفاد این معاهده برای مردم عراق، موج عظیمی از مخالفت ها، به ویژه در میان علما و شیعیان به راه افتاد.

کنگره کربلا

اما در این میان آن چه باعث تشدید مخالفت ها شد، حمله وهابیون به عراق بود. در حالی که گفتگو ها بر سر معاهده با مشکل مواجه شده و دامنه مخالفت با آن در حال گسترش بود، وهابیون در ماه مارس ۱۹۲۲ م/۱۳۴۰ ق، قبایل ساکن در مناطق ابوغار و السماوه را مورد حمله قرار دادند. در این حمله، علاوه بر سرقت بیش از بیست هزار رأس از احشام، صدها نفر از عشایر نیز کشته شدند. مردم نگران بودند این امر پیش درآمد حمله گسترده تر وهابیون به کشور عراق باشد. علما این اقدام را حرکتی آگاهانه از جانب انگلیس برای رسیدن به اهداف خود توصیف نمودند. در اسناد وزارت خارجه ایران نیز به این مسئله اشاره شده است. بر اساس گزارش کنسولگری ایران در کربلا، انگلیسی ها حمله وهابیون را بهانه ای برای اجرای مقاصد خود قرار داده بودند (به ضمیمه شماره یک نگاه کنید).

به همت علمای نجف و با حضور دویست نفر از رهبران مذهبی، سیاسی، رؤسای عشایر و جمع کثیری از افراد عشایر و ساکنین شهرها از دهم تا پانزدهم شعبان ۱۳۴۰ (سوم تا هشتم آوریل ۱۹۲۲) کنگره ای در شهر کربلا تشکیل شد. گذشته از حضور علمای برجسته ای چون؛ شیخ محمد مهدی خالصی، سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ محمد حسین نائینی، شمار حاضران در این کنگره را تا دویست هزار نفر ذکر کرده اند. هر چند فیصل در ابتدا قول داد در کنگره حضور یابد، اما به دلیل فشار سرپرسی کاکس از شرکت در آن سر باز زد. انگلیسی ها که هدف از برگزاری کنگره را اعتراض به قیمومیت و تضمین تعهد فرمانبرداری شیوخ قبایل می دانستند از طریق فشار به فیصل جهت عدم شرکت در آن و همچنین افزایش کمک های مالی به برخی از رؤسای قبایل، تلاش نمودند کنگره به اهداف

موردنظر دست پیدا ننماید. علی الوردی در این مورد می نویسد: «به خاطر اصرار علما در برپایی کنفرانس کربلا، نماینده عالی انگلیس و دولت به شدت نگران شدند، تا جایی که برخورد با کنفرانس و سوق دادن آن در جهت مطلوب خود، مسئله اصلی آنها شد. در نتیجه فشار انگلیسی ها و تلاش آنها برای اختلاف و شکاف میان رؤسای عشایر با رهبران دینی، کنگره کربلا نتوانست به اهداف موردنظر دست یابد. در واقع نتایج کنفرانس در سطحی نبود که افکار عمومی از آن انتظار داشت.

با این حال تشکیل کنگره کربلا- و گردهمایی بزرگی که از این طریق به راه افتاد، در حد خود حادثه عظیم و پرمعنایی بود. تشکیل این کنگره بار دیگر، اهمیت رهبری علما را که پس از شکست نظامی انقلاب «ثوره العشرین» اندکی تضعیف شده بود، روشن ساخت.

علیرغم همه مخالفت ها، معاهده مذکور سرانجام در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۲ م/ ۱۹ صفر ۱۳۴۱ ق/ ۱۸ مهر ۱۳۰۱ ش به امضای سر پرسی کاکس مأمور عالی انگلیس در عراق به نمایندگی از طرف پادشاه بریتانیا و عبدالرحمن نقیب، رئیس الوزرای عراق، به نمایندگی از سوی ملک فیصل رسید. به دنبال انتشار خبر موافقت دولت با معاهده، اقدامات اعتراض آمیز به سرعت گسترش یافت و اعتصاب سراسر بغداد و کاظمین را فراگرفت. عده ای از رؤسای عشایر فرات نیز برای شرکت در اجتماعات اعتراض آمیز به بغداد و کاظمین آمدند. رهبری دینی در هدایت فعالیت های معارضین در بغداد و کاظمین، نقش اساسی بر عهده داشت. در دوازدهم ژوئیه ۱۹۲۲ م/ ۱۳۴۰ ق، تعدادی از علما، اعلامیه مهمی را به منزله فتوا صادر کردند که در آن استقلال کامل عراق و کرامت دولت آن مورد تأکید قرار گرفت و اتخاذ هرگونه تصمیم و یا انعقاد و تصویب هر معاهده و قانون، بدون توافق مردم، منافی اصول استقلال ملت و غیرقابل اجرا شمرده شد. مجموعه اقدامات و تلاش های به عمل آمده توسط معارضین در مناطق و شهرهای فرات، بغداد و کاظمین، علیه قیمومیت و معاهده و نقش بارزی که علما در تشویق و هدایت این امور داشتند، اوضاع عمومی عراق را بنا به توصیف نماینده عالی انگلیس، کاکس، در آستانه قیامی شبیه به قیام سال ۱۹۲۰ (ثوره العشرین) قرار داد. این وضعیت نماینده انگلیس را بر آن داشت تا تمام قدرت خود را در کشور به کار گیرد و دست به حمله سرکوب گرانه وسیع و گسترده ای علیه مبارزان بزند. حمله سرکوب گرانه مقامات قیمومیت علیه نیروهای انقلابی، باعث آرامش نسبی تقریباً یک ماهه ای گردید. اما انتخابات مجلس مؤسسان، صحنه

دیگری از رویارویی میان شیعیان و دولت را رقم زد.

انتخابات مجلس مؤسسان

با وجود موافقت دولت با معاهده انگلیس - عراق، به موجب ماده ۱۸ شرط عملی شدن آن تصویب معاهده توسط مجلس مؤسسان بود؛ و سرنوشت آن به نتایج انتخابات مجلس مؤسسان بستگی داشت. به پیشنهاد کاکس، فیصل در ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۲م/۱۳۴۰ق، عبدالرحمن نقیب را مجدداً به ریاست هیأت وزرا برگزید. در ۱۳ اکتبر نیز مفاد معاهده به طور رسمی در بغداد منتشر شد و فیصل طی بیانیه ای مردم را به حمایت از معاهده تشویق کرد و مقرر شد در بیست و چهارم همین ماه انتخابات مجلس مؤسسان آغاز گردد.

با اعلام رسمی مفاد معاهده در عراق، مخالفت مردم و به ویژه علما تشدید شد. علمای نجف و کاظمین و در پیشاپیش آنها، آیت الله سیدابوالحسن اصفهانی، آیت الله نائینی و آیت الله خالصی، با صدور فتوایی انتخابات را تحریم و تأکید نمودند مادامی که دولت به خواسته های عادلانه آنها پاسخ مثبت ندهد، شرکت در انتخابات جایز نیست. این خواسته ها عبارت بود از لغو مقررات نظامی؛ آزادی مطبوعات و اجتماعات؛ فراخواندن مستشاران بریتانیایی از استانها به بغداد؛ بازگشت تبعیدشدگان سیاسی؛ و اجازه تشکیل گروهها و احزاب سیاسی. اما چون دولت به این درخواست ها پاسخ مثبت نداد، آیت الله اصفهانی که در این زمان مرجعیت اعلی را در اختیار داشت، شرکت در انتخابات را حرام اعلام کرد. در بخشی از این فتوا آمده است:

برادران مسلمان، این انتخابات، باعث مرگ امت اسلامی است. بنابراین هر کس بعد از علم به تحریم انتخابات، در آن شرکت کند، همسرش و زیارت عتبات عالیات بر او حرام می شود و جواب سلام او جایز نیست و نمی تواند وارد حمام مسلمانان شود.

به دنبال صدور این فتوا، علمای دیگر نیز فتوای مشابهی را صادر کردند.

این فتواها اگر چه از شهرهای مقدس شیعه صادر می شد، اما تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی را تحت تأثیر قرار می داد. همین امر، تأثیری قاطع در تحریم انتخابات داشت. به خاطر ثمربخش بودن تحریم انتخابات و استعفای کمیته برگزارکننده انتخابات در شهرهای نجف، کربلا، حله و کاظمین دولت ناچار شد انتخابات را در مراکز شیعه نشین متوقف کند. اما با فراگیر شدن قضیه تحریم انتخابات، مقامات حکومتی

مجبور به توقف برگزاری آن در کلیه مناطق کشور در ژوئیه ۱۹۲۳م/۱۳۴۱ق شدند.

تحریم کامل انتخابات، ضربه مهلکی به طرح‌ها و برنامه‌های حکومت، مقامات سرپرستی و ملک فیصل در تشکیل مجلس مؤسسان بود. از جانب دیگر این امر نشان داد نقش فعال علما و موضع‌گیری آنها، مانع اصلی در راه اجرای برنامه‌های حکومت است و از آن جا که اولین نتیجه این اقدامات استعفای دولت بود، فیصل و مقامات قیومیت به خطر معارضه و گسترش آن پی برده، خود را برای مبارزه‌ای جدید با آن و از میان برداشتن رهبرانش آماده ساختند.

مبارزه با قدرت و نفوذ مراجع ایرانی در عراق

مبارزه با قدرت علما و تلاش برای تضعیف جایگاه مراجع ایرانی در میان جامعه شیعی عراق، اقدامی است که از این زمان شروع شد و تا پایان حاکمیت حزب بعث در سال ۲۰۰۳م/۱۴۲۴ق ادامه داشت. به نظر می‌رسد بخشی از تلاش دولت‌های حاکم بر عراق و استعمار انگلستان، جهت ضربه زدن به پایگاه اجتماعی مجتهدان ایرانی و جلوگیری از تأثیر رهبری آنان بر افکار عمومی مردم عراق، ایجاد شکاف میان روحانیت و سایر طبقات اجتماعی شیعه و معرفی آنان به عنوان عامل بیگانه بود.

در راستای اجرای این مسئله و به دنبال مخالفت گسترده علما با انتخابات مجلس مؤسسان، انگلیسی‌ها، ملک فیصل و دولت منتخب وی با اشاره به ملیت ایرانی بسیاری از مراجع و مجتهدین، سعی در معرفی آنها به عنوان عوامل بیگانه نمودند. تأثیر عمیق مراجع ایرانی بر جامعه شیعی عراق و نقش برجسته آنان در حرکت جهاد (۱۹۱۴م/۱۳۳۲ق) و انقلاب ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق علیه انگلیسی‌ها باعث گردید حتی قبل از تأسیس حکومت سلطنتی، انگلیس در اندیشه مقابله با نفوذ علمای ایرانی بیفتد. از سوی دیگر، سخنان ملک فیصل در دیدار با سرپرسی لورن وزیرمختار جدید انگلیس در ایران، نشان دهنده اطلاع کامل وی از قدرت مراجع ایرانی و در عین حال تصمیم وی برای مبارزه با آنان است. لورن که در مسیر خود به تهران، توقیفی در بغداد داشت، در گفتگو با فیصل، درباره ناتوانی حکومت ایران از تشکیل یک پارلمان به منظور تصویب قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و فسخ این قرارداد توسط دولت سیدضیاء در فوریه ۱۹۲۱م/۱۳۳۱ق، بحث و تبادل نظر نمودند. فیصل با ارزیابی عوامل پشت پرده این

عمل به نقش مجتهدان ایرانی اشاره نموده و در این باره به لورن می گوید:

قویاً این نظر را اظهار می دارم، تا زمانی که نفوذ علما درهم شکسته نشود، هیچ پیشرفت راضی کننده ای را در امور ایران نمی توان صورت داد.

بدون شک وقتی که فیصل در گفتگوهایش با لورن به نفوذ مجتهدان در امور ایران اشاره می نمود، نقش آنها را در رهبری قیام سال ۱۹۲۰م در عراق و امتناع آنها از حمایت بی قید و شرط از او را در ذهن داشت. تنها چند هفته بعد از ملاقات با لورن، فیصل طی سخنانی به نفوذ مراجع ایرانی اشاره نمود و گفت آنان را به حکومت عراق وفادار نمی داند. نماینده سیاسی ایران در بغداد در گزارش خود به وزارت امور خارجه ضمن اشاره به ملاقات با ملک فیصل، به سخنان پادشاه عراق در این دیدار اشاره کرده و جدیت او را برای برگزاری انتخابات بیان می کند. فیصل در بخشی از سخنان خود می گوید:

من تصمیم گرفته ام انتخابات را شروع نمایم و برای اجرای قصد و نیت خود هر عایق و مانعی را که در جلو خود مشاهده کنم مجبورم از میان بردارم، اگر علماء جعفری به وظیفه خود عمل کنند تاج سر منند و اگر به اسباب چینی و آنتریک جمعی ملانماها، خارج از وظیفه اقدامی نمایند خود مسئول هستند و باید این ملانماها را از علماء حقیقی تفکیک کرد. (به ضمیمه شماره ۲ نگاه کنید)

در گام بعد و در نهم ژوئن ۱۹۲۳م/۱۳۴۱ق، در قانون انتخابات اصلاحاتی صورت گرفت که به موجب آن دولت می توانست بیگانگانی را که مرتکب جرم سیاسی می شوند، از کشور اخراج کند.

همچنین در همین زمان، مقالاتی در روزنامه العاصمه چاپ بغداد منتشر گردید که خواستار اقداماتی قاطع علیه خارجیانی بود که از دیدگاه نویسندگان مقالات به عراق تعلق نداشتند. این روزنامه که به سردبیری محمود عبدالرحمن نقیب منتشر می شد، در مورد تحریم انتخابات مجلس مؤسسان از سوی فقها نوشت:

تحریم انتخابات یکی از بارزترین مظاهر اندیشه بیگانه است، این یک اندیشه وارداتی است که هیچ وفایی به قومیت عربی ندارد. باید با قاطعیت دستهای گناهکاری را که برای نابودی ناسیونالیسم عربی توطئه چینی می کنند قطع نمود.

انگلیسی ها نیز مجتهدان ایرانی را به گمراه کردن مردم عراق در جریان انقلاب ۱۹۲۰م/۱۳۳۸ق، و بهره برداری از ثروت این کشور متهم می کردند. آنان با طرح این مسئله

که بهتر است آنان به ایران برگردند و هدایت شیعیان عرب را به مجتهدان عرب واگذار نمایند، به احساسات ناسیونالیستی عرب ها، دامن می زدند. وزارت کشور عراق در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۳/م ۱۳۴۱ ق، اعلامیه شدید اللحنی علیه علما صادر کرد که در آن خاطر نشان شده بود هر کس فتوای علما را منتشر کند، طبق قانون انتخابات مجرم است و مجازات خواهد شد. در بخشی از این بیانیه راجع به علما آمده است:

عده ای که هیچ ارتباطی با قضیه عربیت ندارند و منافع مردم برای شان مطرح نیست، اظهار مخالفت می کنند و چنین می پندارند که این اظهار نظر ها متخذ از شریعت است، در حالی که هدف آنها جز اخلال در امر انتخابات و به انحراف کشاندن افکار عمومی چیز دیگری نیست. این بیگانگان هوس باز که حرمت اماکن مقدسه را با نصب اعلامیه های مضره و محرک تحت نام دین زیر پا می گذارند، شایستگی حضور در کشور ما را ندارند.

به دنبال این مسئله، علما، علاوه بر دعوت مردم به اعتصاب عمومی، دولت را تهدید به مهاجرت دسته جمعی به ایران کردند. بعد از آن که علما در صدد اجرای تصمیمات خود برآمدند، پنجاه تن از آنها به صورت تظاهرات اعتراض آمیز از نجف عازم کربلا شدند. دولت عراق در پاسخ اعلام کرد آماده تأمین مخارج مهاجرت آنان تا مرز ایران است. سرانجام در عصر روز ۲۹ ژوئن/نهم تیرماه، مراجع تقلید و علما به اجبار از کربلا به سمت خانقین و سپس قصر شیرین حرکت داده شدند. در مجموع بنا به اعلام محمدحسین بدیع (نصرت الوزاره) کنسول ایران در کربلا، چهل و چهار نفر از علما و همراهانشان وارد ایران شدند که از میان آنان می توان به سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نائینی، میرزا مهدی و میرزا احمد اخوان آیت الله زاده خراسانی، شیخ جواد (فرزند) صاحب جواهر، میرزا علی شهرستانی و سید حسن حجت طباطبایی اشاره کرد.

اقدام دولت در اخراج مجتهدین ایرانی، با استقبال مقامات انگلیسی و نیروهای وابسته به دولت مواجه شد. گزارش محرمانه بریتانیا در ۳۱ اوت ۱۹۲۳/م ۱۳۴۱ ق، نشان می دهد تبعید علما تا چه حد برای انگلستان مهم بوده است. در این گزارش ذکر شده است اقدام علیه روحانیون ایرانی دارای اهمیت تاریخی بود؛ زیرا این امر به نفوذ ایران در بین مردم عراق ضربه ای کاری وارد کرد و به مردم نشان داد در عراق، قدرتی محلی حاکم است که دارای اقتدار لازم برای مقابله با کسانی است که می خواهند هرج و مرج

در کشور ایجاد کنند. همچنین هنری دابس، کمیسر عالی انگلیس در عراق می گوید:

اکنون فرصت بی نظیری است که از طریق آن شهرهای مقدس شیعه را می توان از سلطه و نفوذ ایرانی ها نجات داد. ممکن است بعداً چنین فرصتی هرگز تکرار نشود.

در روزنامه های وابسته به دولت نیز تبلیغات گسترده ای در حمایت از اخراج ایرانیان از کلیه بخش های جامعه عراق صورت گرفت. (به ضمیمه شماره ۳ نگاه کنید) از آن جمله در شماره مورخ ۱۱ تیر ماه روزنامه العراق، در مورد واقعه مورد بحث، گزارشی با عنوان «سفر بعضی از علمای ایرانی» چاپ شد که در بخشی از آن آمده است:

در بغداد شیوع یافت که بعضی از علمای مجتهد نجف اشرف به ترک عراق عرب تصمیم گرفته اند. از اداره مطبوعات کیفیت را تحقیق کردیم و به طور رسمی به ما خبر داد که بعضی از علمای ایرانی در تعقیب انتشار بیانیه حکومت راجع به مداخلات اجانب در امور سیاسی مملکت، میل و ترغیب خود را برای مراجعت به وطن خود، ایران ظاهر ساختند. متصرف کربلا، به نام حکومت عراق با علمای مزبور ملاقات و به ایشان حالی کرد که حکومت هیچ نوع سوءقصدی به ایشان ندارد و آقایان علما مورد توجه و احترام هستند، در صورتی که مواظب خدمت شرع و ارشاد مردم به مسائل مذهبی باشند. اما آقایان علما در مراجعت به وطن خود اصرار نمودند. بنابراین، حکومت تسهیلاتی که مقتضی بود از برای تهیه راحت و آسایش ایشان در این مسافرت فراهم آورد و نه نفر از آقایان علما مسافرت اختیار کردند و در معیت ایشان بیست و پنج نفر از اتباع ایشان بودند که همه ایرانی بودند.

در این گزارش، نویسنده تلاش نموده تا با تحریک حس ناسیونالیستی عربی، موضوع تبعید علماء را به یک واقعه جزئی و غیرملی تبدیل نماید. تکیه بر ناسیونالیسم عربی و تقویت آن سیاستی بود که در دوره های بعدی و مخصوصاً در زمان حاکمیت حزب بعث به شدت تبلیغ می شد. دولتمردان عراقی در نتیجه این سیاست نه تنها موفق به تضعیف پایگاه اجتماعی مراجع ایرانی ساکن در عراق شدند، بلکه با طرح وابستگی شیعیان عراق به ایران، وفاداری ملی آنان را زیر سؤال بردند. بعدها در زمان حاکمیت حزب بعث، در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰م/۱۳۸۹ق، این حزب هزاران نفر از شیعیان عراق را به جرم ایرانی تبار بودن و به اتهام ستون پنجم و پیشگامان توسعه طلبی ایرانیان در عراق از کشور اخراج نمود. این در حالی بود که بنا به شواهد، همه آنها به زبان عربی صحبت می کردند و دارای

ملیت و تابعیت عراقی بودند. بخش عمده ای از اخراجی ها، طلاب و روحانیونی بودند که در شهرهای نجف، کربلا و کاظمین زندگی می کردند.

نتیجه گیری

با بررسی نظام های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شیعه در عصر غیبت، بدون تردید از نهاد مرجعیت می توان به عنوان مهمترین رکن در سازمان رهبری شیعه نام برد. مراجع شیعه در طول تاریخ عهده دار رهبری معنوی شیعیان در فراسوی مرزهای ملی بوده و همچون کانون وحدت میان پیروانشان و راهنمایانی در زمان بحران عمل می نموده اند. بنابراین به جرأت می توان از مرجعیت به عنوان رکن هویت شیعه نام برد که در بین مؤلفه های دیگر از اهمیت بیشتری برخوردار است. اما نکته قابل توجه در این میان آن است که به رغم ماهیت فراملی مرجعیت، از زمان مطرح شدن ایران به عنوان تنها دولت مقتدر شیعه در پنج قرن اخیر، به طور طبیعی مرجعیت پیوند استواری با این کشور داشته و به نوعی تجلی حضور ایران در جهان تشیع بوده است. یکی از مصادیق این حضور نقش مراجع ایرانی در رهبری جنبش آزادی خواهی شیعیان عراق علیه استعمار انگلستان می باشد. نگاهی به تحولات سیاسی- اجتماعی عراق در دهه های نخست قرن بیستم به خوبی تأثیر عمیق و بی بدیل مراجع ایرانی را نشان می دهد. واکنش مرجعیت شیعی ساکن در عتبات به حضور قدرت های استعماری در جهان اسلام و رهبری قیام ۱۹۲۰ (ثورالعشرین) علیه استعمار انگلیس، بخشی از تأثیر حضور مرجعیت شیعی ایرانی در عراق و تأثیر آن بر رخدادهای این کشور بوده است. به نظر می رسد با توجه به اهمیت مرجعیت و جایگاه آن به عنوان نهادی تأثیر گذار بر تحولات جهان تشیع، شناخت واقعی قابلیت ها و استفاده از توانایی های آن امری ضروری و انکارناپذیر است.

فهرست منابع و مآخذ

- آل فرعون، فریق المزهر، (۱۹۵۲) الحقائق الناصعه فی الثورة العراقية سنه ۱۹۲۰، بغداد، مطبعه النجاح

- آل محبوبه، جعفر الشیخ باقر، (۱۹۸۶) ماضی النجف و حاضر ها، بیروت، دارالضواء

- الاسدی، حسن، (۱۹۷۵) ثوره النجف علی الانکلیز، بغداد، دارالحریه للطباعه

- ایرلاند، فیلیپ ویلارد، (۱۹۴۹) العراق، دراسه فی تطوره السياسی، ترجمه جعفر خیاط، بیروت، دارالکشاف
- البصیر، محمد مهدی، (۱۹۲۴) تاریخ القضیه العراقیه، جلد ۲، مطبعه الفلاح
- بیل، المس، (۱۹۷۱) تاریخ العراق القریب، ترجمه جعفر خیاط، بغداد، وزاره التربیه و التعليم
- حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۴) تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر
- الحسنی، عبدالرزاق، (۱۹۸۳) ثوره النجف، الطبعة الخامسة، صیدا، مطبعه العرفان
- الحسنی، عبدالرزاق، (۱۹۹۲) الثوره العراقیه الکبری، الطبعة السادسة، بغداد، دار الشؤون الثقافیه العامه
- الحسنی، عبدالرزاق، (۱۹۸۹) تاریخ العراق السياسی، الحدیث، الطبعة السابعة، بغداد، دارالشؤون الثقافیه العامه
- خلیل، سمیر، (۱۳۷۰)، جمهوری وحشت، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات طرح نو
- خلیلی، جعفر، (۱۳۸۴) هکذا عرفتهم، الطبعة الاولى، قم، مکتبه الحیدریه
- الدباغ، هاشم، (۱۹۹۸) صفحات مشرقه من الجهاد الدینی و السياسی لعلماء عراق، الطبعة الاولى، طهران، المطبعه الاتحاد
- الدراجی، عبدالرزاق، (۱۹۸۰) جعفر ابوالتمن و دوره فی الحركه الوطنیه فی العراق (۱۹۴۵ - ۱۹۰۸) الطبعة الثانيه بغداد، دارالحریه للطباعه
- الرهیمی، عبدالحلیم، (۱۳۸۰) تاریخ جنبش اسلامی در عراق (۱۹۲۴-۱۹۰۰) ترجمه جعفر دلشاد، چاپ اول، اصفهان، چهارباغ
- شبر، حسن، (۱۴۲۷) حزب الدعوه الاسلامیه، الطبعة الاولى، قم، باقیات
- صالح، زکی، (۱۹۵۳) فی دراسه العراق المعاصر، بغداد، مطبعه الرابطة
- صفت گل، منصور، (۱۳۸۲) اخباری گری، اصولی گری، چشم انداز تاریخی، مجموعه مقالات اسلام و ایران، به کوشش حسن حضرتی، چاپ اول، قم، دفتر نشر معارف
- العزاوی، عباس، (۱۴۲۵) تاریخ العراق بین الاحتلالین، الطبعة الاولى، قم، مکتبه الحیدریه
- عیسی، ندیم، (۱۹۹۲) الفکر السياسی لثوره العشرین، الطبعة الاولى، بغداد، دارالشؤون

- العلوى، حسن، (١٤٢٦) الشيعة و الدوله القوميه فى العراق، الطبعه الاولى، قم، روح الامين
- فياض، عبدالله، (١٩٦٣) الثوره العراقيه الكبرى (سنه ١٩٢٠)، الطبعه الاولى، بغداد، مطبعه الارشاد
- الكاتب، احمد، (١٩٨١) تجربه الثوره الاسلاميه فى العراق (١٩٢٠ حتى ١٩٨٠) الطبعه الاولى، تهران دارالقبس الاسلامى
- مركز اسناد تاريخى وزارت امور خارجه
- مركز پژوهش و اسناد رياست جمهورى
- نفيسى، عبدالله فهد، (١٣٦٤) نهضت شيعيان در انقلاب اسلامى عراق، ترجمه كاظم چايچيان، چاپ اول تهران، امير كبير
- نظمى، وميض جمال عمر، (١٩٨٥) الجذور السياسيه و الفكرية و الاجتماعيه للحركه القوميه العربيه فى العراق، الطبعه الثانيه بغداد، مركز دراسات الوحدہ العربيه
- الوردى، على، (١٤٢٥) لمحات الاجتماعيه من تاريخ العراق الحديث، الطبعه الثالثه، قم، المكتبه الحيدريه
- الوردى، على، (١٩٦٥) دراسه فى طبيعه المجتمع العراقى، الطبعه الاولى، بغداد، مطبعه العانى
- ويلي، جويس، ان، (١٣٧٣) نهضت اسلامى شيعيان عراق، ترجمه مهوش غلامى، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات
- .Dodge, Toby. (٢٠٠٣), *Inventing Iraq*. New York: Columbia University Press
- Hechter, Michel and kabiri, Nika, (٢٠٠٤) *Attaining social order in Iraq*, university of -
.Washington press
- .Jabar, A, Faleh , (٢٠٠٣) *the Shiite Movement in Iraq*, first published, London, Saqi ,book
- .Nakash, Yitzhak, (٢٠٠٣) *the Shiis of Iraq*, Princeton university press

گزارش کنسولگری ایران در کربلا مبنی بر بهره برداری انگلیسی ها از حمله وهابیهها

به عراق در راستای منافع خود

مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، وزارت دربار، پهلوی ۱، شماره بازیابی ۱۱۷۶۲

ص: ۳۴۴

ضمیمه شماره ۲

گزارش جنرال کنسولگری ایران در بغداد مبنی بر دیدگاه امیر فیصل در مورد برگزاری انتخابات مجلس و نحوه برخورد با علمای مخالف

مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰، کارتن شماره ۲۷، سال ۱۳۰۲ش

گزارش کنسولگری ایران در کربلا مبنی بر سیاست ایران ستیزی روزنامه های عراق
مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰، کارتن ۲۷، سال ۱۳۰۲ش

ص: ۳۵۰

پانوشت ها

. همان.

۴۱. نفیسی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۷.

۴۲. همان.

۴۳. بیل، ۱۹۷۱، ص ۳۸۸.

۴۴. نفیسی، ۱۳۶۴، ص ۲۳۷.

۴۵. الحسنی، ۱۹۸۳، ص ۱۰۴.

۱۰۴-۴۶. العلوی، ۱۴۲۶، صص ۱۰۵.

۴۷. الخلیلی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵.

۴۸. الرهیمی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۰.

۲۸۱-۴۹. همان، صص ۲۸۲.

۵۰. العلوی، ۱۴۲۶، ص ۱۰۸.

۷۵-۵۱. الحسنی، ۱۹۸۳، صص ۷۶.

۵۲. الکاتب، ۱۹۸۱، ص ۴۶.

۵۳. نفیسی، ۱۳۶۴، ص ۱۱۹.

۵۴. الحسنی، ۱۹۸۳، ص ۱۶۲.

۱۶۳-۵۵. همان، صص ۱۶۴.

۵۶. الوردی، ۱۹۶۵، ص ۱۲۸.

۵۷. الدراجی، ۱۹۸۰، ص ۸۵.

٩٧-٥٨. الكاتب، ١٩٨١، ص ٤٤، بصير، ١٩٢٤، صص ٩٨

٢٤٦-٥٩. ال محبوبه، ١٩٨٦، صص ٢٤٧

١٠٣-٦٠. الحسنى، ١٩٨٣، صص ١٠٤

٦١. الحسنى، ١٩٨٣، ص ٢٢٤

٢٢٣-٦٢. الوردى، ١٩٦٥، صص ٢٢٤

٦٣. فياض، ١٩٦٣، ص ٢١٠

٢١٢-٦٤. همان، صص ٢١٥

٣٣٢-٦٥. الوردى، ١٩٦٥، صص ٣٣٣

٢١٧-٦٦. الحسنى، ١٩٨٣، صص ٢١٩

٦٧. العلوى، ١٤٢٦، ص ٧٧

٣٠٢-٦٨. فياض، ١٩٦٣، صص ٣٠٣

٦٩. همان، ص ٣٣٠

١١١-٧٠. بيل، ١٩٧١، صص ١١٢

١٠٩-٧١. الوردى، ١٩٦٥، صص ١١٠

٧٢. الرهيمى، ١٣٨٠، ص ٢٠٣

٧٣. نظمى، ١٩٨٥، ص ٣٩٩

٧٤. العلوى، ١٤٢٦، ص ١٣١

.Hechter and kabiri, ٢٠٠٤, ١٤.٧٥

.Dodge, ٢٠٠٣, ١٥٤.٧٦

.Nakash, ٢٠٠٣: ٧٨.٧٧

٧٨. زكى صالح، ١٩٥٣، ص ٦١ .

٧٩. الحسنى، ١٩٨٩، صص ٣٥ الى ٤٤ .

٨٠. البصير، ١٩٢٤، ص ٣٧٥ .

٨١. الدراجى، ١٩٨٠، ص ١٦٠ .

ص: ٣٥١

. همان .

٤١ . نفیسی، ١٣٦٤، ص ١٠٧ .

. ٤٢ . همان .

٤٣ . بیل، ١٩٧١، ص ٣٨٨ .

٤٤ . نفیسی، ١٣٦٤، ص ٢٣٧ .

٤٥ . الحسنی، ١٩٨٣، ص ١٠٤ .

١٠٤-٤٦ . العلوی، ١٤٢٦، صص ١٠٥ .

٤٧ . الخلیلی، ١٣٨٤، ص ١٢٥ .

٤٨ . الرهیمی، ١٣٨٠، ص ٢٨٠ .

٢٨١-٤٩ . همان، صص ٢٨٢ .

٥٠ . العلوی، ١٤٢٦، ص ١٠٨ .

٧٥-٥١ . الحسنی، ١٩٨٣، صص ٧٦ .

٥٢ . الکاتب، ١٩٨١، ص ٤٦ .

٥٣ . نفیسی، ١٣٦٤، ص ١١٩ .

٥٤ . الحسنی، ١٩٨٣، ص ١٦٢ .

١٦٣-٥٥ . همان، صص ١٦٤ .

٥٦ . الوردی، ١٩٦٥، ص ١٢٨ .

٥٧ . الدراجی، ١٩٨٠، ص ٨٥ .

٩٧-٥٨ . الکاتب، ١٩٨١، ص ٤٤، بصیر، ١٩٢٤، صص ٩٨ .

٢٤٦-٥٩. ال محبوبه، ١٩٨٦، صص ٢٤٧

١٠٣-٦٠. الحسنی، ١٩٨٣، صص ١٠٤

٦١. الحسنی، ١٩٨٣، ص ٢٢٤

٢٢٣-٦٢. الوردی، ١٩٦٥، صص ٢٢٤

٦٣. فیاض، ١٩٦٣، ص ٢١٠

٢١٢-٦٤. همان، صص ٢١٥

٣٣٢-٦٥. الوردی، ١٩٦٥، صص ٣٣٣

٢١٧-٦٦. الحسنی، ١٩٨٣، صص ٢١٩

٦٧. العلوی، ١٤٢٦، ص ٧٧

٣٠٢-٦٨. فیاض، ١٩٦٣، صص ٣٠٣

٦٩. همان، ص ٣٣٠

١١١-٧٠. بیل، ١٩٧١، صص ١١٢

١٠٩-٧١. الوردی، ١٩٦٥، صص ١١٠

٧٢. الرهیمی، ١٣٨٠، ص ٢٠٣

٧٣. نظمی، ١٩٨٥، ص ٣٩٩

٧٤. العلوی، ١٤٢٦، ص ١٣١

.Hechter and kabiri, ٢٠٠٤, ١٤.٧٥

.Dodge, ٢٠٠٣, ١٥٤.٧٦

.Nakash, ٢٠٠٣: ٧٨.٧٧

٧٨. زکی صالح، ١٩٥٣، ص ٦١

٧٩ . الحسنى، ١٩٨٩ ، صص ٣٥ الى ٤٤

٨٠ . البصير، ١٩٢٤ ، ص ٣٧٥

٨١ . الدراجى، ١٩٨٠ ، ص ١٦٠

۸۲. مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، وزارت دربار، پهلوی ۱، شماره بازیابی ۱۱۷۶۲

۸۳. ویلی، ۱۳۷۳، ص ۳۸

۸۴. الحسنی، ۱۹۶۵، ص ۷۰

۸۵. Nakash, ۲۰۰۳: ۷۹

۸۶. الوردی، ۱۹۶۵، ص ۱۵۳

۸۷. البصیر، ۱۹۲۴، ص ۳۴۹

۸۸. مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۴، کارتن ۱۶، سال ۱۳۴۰ ق.

۸۹. الرهیمی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۰

۹۰-۴۳۰. البصیر، ۱۹۲۴، صص ۴۳۴

۹۱. الحسنی، ۱۹۸۹، ص ۳۲

۹۲. البصیر، ۱۹۶۵، ص ۱۹۹

۹۳. ایرلاند، ۱۹۴۹، ص ۳۰۷

۹۴. البصیر، ۱۹۲۴، ص ۲۸۵

۹۵. الکاتب، ۱۹۸۱، ص ۷۶

۹۶. الدباغ، ۱۹۹۸، ص ۱۳۸

۹۷. Nakash, ۲۰۰۳, ۱۳

۹۸. قرارداد ۱۹۱۹ در زمان نخست وزیری وثوق الدوله با دولت انگلستان منعقد گردید. به موجب این قرارداد

زمینه های نفوذ و تسلط انگلستان در امور داخلی ایران مهیا می گردید. به دنبال انتشار متن قرارداد موجی از

مخالفت ها با قرارداد مذکور سراسر کشور را فرا گرفت. در رأس مخالفین آیت الله سیدحسن مدرس قرار

داشتند، به گونه ای که منزل ایشان از جمله مراکز تجمع مخالفان بود. دولت تحت فشار انگلیسی ها به سرکوب مخالفان و تبعید و زندانی کردن آنان پرداخت. علی رغم همه فشارها، گسترش موج مخالفت ها و ثوق الدوله را به قبول شکست وادار نمود. شکست قرارداد ۱۹۱۹ در واقع شکست سیاست انگلیس در ایران بود. در پی این شکست دولت انگلیس با طراحی کودتای ۱۲۹۹ زمینه های نخست وزیری سیدضیاء الدین و در نهایت حکومت رضاخان را فراهم نمود. سیدضیاءالدین بلافاصله بعد از کودتا، فرمان دستگیری و زندانی کردن شخصیت هایی چون سیدحسن مدرس را که از مخالفان سیاست های استعماری انگلستان بودند صادر کرد. سیدضیاءالدین که مورد حمایت کامل سفارت انگلیس بود، جهت ایجاد محبوبیت برای خود و سرپوش نهادن بر نقش انگلستان در کودتا، با هماهنگی سفارت و با سروصدای زیاد قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کرد، قراردادی که پیش تر به دلیل مخالفت های مردم عملاً به فراموشی سپرده شده بود.

۹۹. Nakash, p, ۷۷, cited in Nakash, p, ۷۱/۷۸۰۲/۴۱۴, London, the public record office, (FO (foreign office, the public record office, London).

۱۰۰. Yitzhak, Nakash, op, cit, cited in Yitzhak, Nakash, op, cit, (CO (colonial office, the public record office, London) cited in Yitzhak, Nakash, op, cit, (p. ۷۸).

۱۰۱. مرکز اسناد تاریخی وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰، کارتن شماره ۲۷، سال ۱۳۰۲ ش.

۱۰۲. منظور از بیگانگان، مجتهدین بزرگی است که اغلب آنها ایرانی بودند.

۱۰۳. الحسنی، ۱۹۶۵، ص ۱۳۰.

۱۰۴. (FO, ۳۷۱ / ۹۰۰۹ / ۴۷۴۳, cited in Yitzhak, Nakash, ۸۲).

۱۰۵-۵۰۳. البصیر، ۱۹۲۴، صص ۵۰۵.

۱۰۶. مرکز اسناد وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰، کارتن ۲۷، سال ۱۳۰۲.

۱۰۷. الکاتب، ۱۹۸۱، ص ۸۶.

۱۰۸. مرکز اسناد وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰، کارتن ۲۷، سال ۱۳۰۲.

۱۰۹. همان.

۱۱۰. (FO, ۳۷۱/۹۰۴/۸۹۰۷/cited in) nakash, op, cit, p. ۸۴.

۱۱۱. مرکز اسناد وزارت امور خارجه، پرونده شماره ۲۰، کارتن شماره ۲۷، سال ۱۳۰۲ ش.

۱۱۲. خلیل، ۱۳۷۰، ص ۳۹.

جیمز موریه و ادبیات استعماری

یوسف کرمی چمه*

زینب حیدریان نور**

چکیده

کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی توسط جیمز موریه، منشی سفارت انگلیس در ایران، نوشته شده و شهرتی به هم زده است.

در این کتاب ایران و ایرانی هر چه زشت تر و ضعیف تر نشان داده شده است. نویسنده کتاب که تنها به دنیای حکام و بزرگان راه داشته، آنچه را میان آنان می دیده به کل جامعه ایران تسری داده، و در جهت پیشبرد اهداف استعماری انگلیس در ایران، سه نهاد قدرتمند و اصلی جامعه ایران یعنی دین، دولت و خانواده را غرق در ناتوانی و فساد ترسیم کرده است.

مقدمه

در اوایل قرن نوزدهم ایران صحنه سیاست بین المللی بود و دول انگلیس، فرانسه و روسیه هر یک به نحوی سعی داشتند از این خوان یغما بی نصیب نمانند. حکومت ایران در قفقاز با روس ها درگیری داشت. ناپلئون با هدف لشکرکشی به هند، به منظور جلب دوستی فتحعلی شاه، هیأتی به ریاست ژنرال گاردان به ایران فرستاد. دولت انگلیس که منافع خود را در خطر می دید به چاره جویی برخاسته و به هر طریقی، با تطمیع یا تهدید، سعی در عقیم گذاشتن نقشه ناپلئون داشت. فتحعلی شاه و درباریانش که تقریباً از سیاست دنیا بی خبر

بودند گرفتار این بازی قدرت شده بودند. در این زمان بود که سر هارفورد جونز به عنوان سفیر انگلیس در سال ۱۸۰۸ وارد ایران شد و در نهایت توانست با وعده وعید بی شمار و صرف پول بسیار نظر مساعد حکومت ایران را جلب و قرارداد ۱۸۰۹ را میان ایران و انگلیس منعقد نماید و ژنرال گاردان فرانسوی را از میدان بدر کند.

در سال ۱۸۱۰ سر گور اوزلی از طرف دولت انگلیس جایگزین سر هارفورد جونز گردید و به عنوان سفیر وارد ایران شد و اهداف استعماری انگلیس را در ایران پی گیری کرد. جیمز موریه نویسنده کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در سال ۱۸۰۸ به همراه سر هارفورد جونز وارد ایران شد و سال ها به عنوان منشی و کاردار سفارت انگلستان در ایران باقی ماند و در جهت منافع لندن تلاش کرد.

جیمز موریه در عالم سیاست

جیمز موریه (۱۸۴۹-۱۷۸۰م) منشی سفارت انگلستان در ایران و نویسنده کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، اصلاً فرانسوی و از پروتستان های این کشور بود که اجدادش به دلیل تعصب مذهبی هموطنان شان مجبور به ترک وطن شده بودند. پدر وی کنسول انگلیس در ترکیه بود و جیمز موریه در شهر ازمیر ترکیه به دنیا آمد. در جوانی و بر اثر آشنایی پدرش با سر هارفورد جونز، همراه او و به عنوان منشی وارد ایران شد و در تلاش برای قطع نفوذ فرانسه در ایران و انعقاد قرارداد ۱۸۰۹ سفیر را همراهی کرد. سپس همراه با میرزا ابوالحسن خان شیرازی، سفیر ایران در انگلیس، به لندن رفت و در سال ۱۸۱۰ همراه با سر گور اوزلی، جانشین سر هارفورد جونز، دوباره به ایران برگشت و تا سال ۱۸۱۵ (در مجموع حدود شش سال) در ایران ماند.

موریه در جهت منافع انگلستان در ایران نقش مهمی را ایفا کرد. سر گور اوزلی در نامه ای به وی نقش سیاسی و اخلاقی او را در ایران مشخص ساخته است. وی از موریه می خواهد از هرگونه رابطه احتمالی میان ایران و کشورهای اروپایی به ویژه فرانسه و روسیه که به منافع دولت انگلیس لطمه بزند جلوگیری کند و تا آنجایی که میسر است از آداب و رسوم و سنن ایرانی پیروی کند تا مهر و محبت و اعتماد رجال ایرانی را به خود برانگیزد و نظر آنان را نسبت به منافع دولت انگلیس جلب نماید.

جیمز موریه در انعقاد معاهده هایی که به زیان ایران و به سود انگلیس به امضا

رسید، دخالت داشت. از جمله باید به عهدنامه شوم گلستان اشاره کرد. این عهدنامه پس از توافق روس و انگلیس بر ضد ناپلئون تحقق یافت و مقاصد روسیه تزاری را بر ایران تحمیل کرد.

لرد کرزن در جلد اول کتاب خود راجع به اوضاع آن زمان ایران می نویسد: «در این موقع نظریات سه نفر از مأمورین سیاسی انگلستان، دخالت تامی در سیاست انگلیس نسبت به ایران داشته، یکی سر گور اوزلی، دیگری موریه و سومی فریزر».

اتفاقاً این سه نفر، نسبت به ایران بدبین بودند و بسیاری از مصائب ملت ایران مربوط به آنان می شد. به هر روی در عالم سیاست، موریه از هیچ کوششی در جهت منافع دولت انگلستان دریغ نکرد. این امری طبیعی است؛ زیرا او مأمور سیاسی دولت انگلیس بود و اهداف کشور خویش را پیش چشم داشت؛ اما مسئله این است که آیا در سیاست نباید به کشورهای دیگر با دیده انصاف نگریست؟!

جیمز موریه در عالم فرهنگ

در عالم فرهنگ نیز، جیمز موریه با نوشتن کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و سفرنامه ای دو جلدی با عنوان مسافرت در ایران، ارمنستان و آسیای صغیر تا استانبول، تأثیر چشمگیری داشته است. در این آثار - به ویژه سرگذشت حاجی بابا و جلد دوم سفرنامه - وی تنها به بزرگ نمایی معایب ایرانیان پرداخته و زشتی های آنان را دیده و چشم خود را به روی فضایل و محاسن قوم ایرانی بسته است.

«اگر کسی جلد دوم کتاب سفرنامه موریه را که خود یکی از بازیگران رل های مهم سیاست انگلیس در ایران بوده مطالعه کند، خواهد دید چه اندازه نظرهای بد و عقاید سوء نسبت به ایران داشته».

موریه در عالم فرهنگ، اعمال دیگری نیز علیه ایرانیان انجام داد. از جمله باید به کارشکنی های او در کار محصلین ایرانی به فرنگ رفته اشاره کرد. و

اهداف موریه از نوشتن کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

کتاب، سرگذشت شخصی به نام حاجی باباست که پسر یک دلاک اصفهانی است. کتاب در هشتاد گفتار تنظیم شده و پس از اشاره مختصری به تولد حاجی بابا، وارد جوانی او شده

و او را در دکان دلاکی پدرش، سرگرم تراشیدن ریش مشتری نشان می دهد. این بخش به سرعت پیش می رود و نویسنده که قصد دارد حاجی بابا را از آن دکان کوچک بیرون بیاورد و به عرصه اجتماع بکشد، هوای مسافرت در سر حاجی بابا می اندازد. سپس قهرمان داستان را می بینیم که با عثمان آغا تاجر سنی تبعه عثمانی و به عنوان دستیار او همراه شده و با کاروانی عازم مشهد است. تمام این اتفاقات در همان سه صفحه اول رخ می دهد. در ادامه ماجراهای مختلفی برای حاجی بابا پیش می آید؛ از اسارت در چنگال ترکمن ها گرفته تا سقایی، قلیان فروشی، عشق ورزی، دزدی، سپاهی گری، مرگ پدر، خروج از ایران برای تجارت، آشنایی با میرزافیروز ایلچی، تاریخ نویسی، بازگشت به ایران و اعزام به انگلیس به عنوان منشی اول سفارت ایران.

به عقیده برخی صاحب نظران «بعد از ترجمه رباعیات خیام شاید هیچ کتاب انگلیسی به اندازه سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ایران و ایرانی را بر سر زبان اروپائیان نینداخته باشد.» مؤید این سخن چاپ های متعدد و ترجمه کتاب به زبان های مختلف است.

در غرب، برخی این کتاب را به عنوان کتاب راهنما جهت استفاده نمایندگان سیاسی و استعمارگران غربی دانسته اند و برخی دیگر آن را برای شناخت خصوصیات شرقی ها توصیه کرده اند.

اما در این میان نباید از قصد و غرض موریه در نوشتن کتاب غافل شد که آن را «به قصد انتقاد از ایرانیان و نمودن جهات زشت آداب و رسوم ایرانی به رشته تحریر کشیده است.» بنابراین می توان تصور نمود تصویری که از جامعه ایران در کتاب نشان داده شده است آمیخته با بزرگ نمایی و دروغ است. و همچنین می توان دریافت یک نفر غربی نا آشنا با ایران و ایرانی با خواندن کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی - که تنها زشتی های ایرانیان را نشان داده است - چه تصویری از ایرانیان پیدا خواهد کرد.

ایران و زندگی و آداب و رسوم ایرانیان، نگاه موریه را مانند هر خارجی دیگری که به ایران آمده به خود جلب کرده است. در واقع دنیای شرق برای اروپائیان در پرده ای از راز و پیچیدگی بود و اینان که سعی داشتند علاوه بر مقاصد اقتصادی خویش، مسیحیت را نیز رواج دهند، وقتی به کشورهایی مانند ایران می آمدند، در همه چیز دقت کرده و تلاش می کردند از آداب و رسوم و فرهنگ مردم این کشورها اطلاع حاصل کنند تا با شناخت بیشتری که از این کشورها به دست می آورند به اهداف خود نیز برسند.

موریه در مقدمه خود بر حاجی بابا اشاره کرده است که برای آشنایی با مردم مشرق زمین باید در میانشان زیست و از آداب و رسوم و عادات اینان یادداشت برداری کرد و آنگاه کتابی تألیف کرد تا دیگران نیز بتوانند با خواندن این کتاب به شناختی از مشرق زمین و اهالی آن دست یابند. اما این شناخت چه هدفی را دنبال می کند؟ آیا صرف ارضای حس کنجکاوی و مطالعه بیشتر است یا اینکه در جنب این مسئله هدف مهمتری در نظر است؟ این نکته ای است که پژوهشگران ایرانی به آن پرداخته و سعی کرده اند هدف موریه را از نوشتن کتاب دریابند.

عباس اقبال آشتیانی پیشینه جیمز موریه و کارشکنی های او را در کار محصلین ایرانی به فرنگ رفته ذکر کرده و گفته است چون موریه دل خوشی از میرزا حاجی بابای افشار، یکی از محصلین ایرانی نداشت، اسم او را من باب تمسخر برای کتاب خود برگزید؛ کتابی که در آن موریه با خبث طینت و غرض خاص هر جا مجال یافته آداب و رسوم و عادات مردم ایران را با آب و تاب تمام مسخره کرده است. در واقع در نظر این پژوهشگر، جیمز موریه در کتابش ایرانیان را به طور عموم به باد تمسخر گرفته و بالاخص با انتخاب نام حاجی بابا، خواسته است حاجی بابای افشار را ریشخند کند.

وی در ابتدای مقاله خود، هدف خویش را روشن کردن سوابق و غرض موریه از نوشتن چنین کتابی می داند و به این مسئله نیز می پردازد؛ اما به نقش انگلستان و اغراض استعماری آن کمتر اشاره کرده و قضیه را بیشتر شخصی می کند.

این مطلبی است که عده ای دیگر از محققان نیز به آن پرداخته اند. از جمله سعید نفیسی در مقاله ای اشاره می کند نفوذ ایران و زبان فارسی در هند و افغانستان و رقابت سختی که ممکن بود با نیروی استعماری بکند، استعمار را بر آن داشت تا به مقابله برخیزد و در برابر نفوذ ایران بایستد. بخشی از برنامه استعمار برای مقابله با ایران و حفظ هند، فرهنگی بود. به این صورت که یک عیب ایرانیان را صد کردند و شروع به بدگویی از ایران و فرهنگ ایرانی نمودند. از جمله اقداماتی که در این زمینه صورت گرفت، نوشتن کتاب هایی مانند حاج بابا بود.

هما ناطق به نقش استعمار در این زمینه به طور خاص پرداخته و عنوان مقاله خود را نیز «حاجی موریه و قصه استعمار» گذارده است. وی این قصه را قصه ای استعماری می داند و غرض جیمز موریه را از نوشتن آن «نشان دادن سستی و ضعف دستگاه های حکومتی ایران،

لزوم حمایت غرب از ایران، تحمیل سیاست استعماری انگلستان به ایران و توجیه نفوذ سیاسی و نظامی انگلستان در ایران از لایه لای صلح نامه ها و عهدنامه هایی که به دستگیری موریه به امضا رسیده است» دانسته است. همچنین به اعتقاد ناطق همه سعی و اهتمام موریه بر این است که به عنوان پیچ و مهره دستگاه ظلم و ستم و استبداد از هر رویدادی استفاده کند تا حق حاکمیت غرب و محکومیت شرق را به اثبات برساند.

این نویسنده همچنین کتاب سرگذشت حاجی بابا را محصول آشنایی موریه با طبقه حاکمه در ایران و دنیای آنان می داند و با اشاره به موقعیت موریه به عنوان منشی سفارت انگلیس، از عدم امکان آشنایی او با لایه های مختلف جامعه ایرانی سخن می گوید و نتیجه می گیرد «حاجی بابا برخلاف نظر برخی از نویسندگان، از جمله استاد مینوی، تصویری از طبقات گوناگون ایران در عهد فتحعلی شاه نیست. بلکه بیشتر تصویری است از طرز زندگانی و آداب و رسوم طبقه ای خاص» و

نظر این محقق پذیرفتنی است؛ زیرا برداشت موریه از جامعه ایران برداشتی است خاص. دنیای قهرمان او در دنیای حکام خلاصه می شود و با کلمه ملت بیگانه است. به عنوان مثال در تمام طول سرگذشت حاجی بابا از کشاورزان حتی یک بار نیز یاد نشده است.

نکته دیگر آن که موریه مسیحی بود و در ترکیه بزرگ شده بود و از دین اسلام تنفر داشت. در همین کتاب حاجی بابا کم از اسلام بد نگفته است. در همین ارتباط باید به اعزام میسیونرهای مذهبی از سوی کشورهایمانند انگلیس به کشورهای کوچک و عقب مانده برای تبلیغ مسیحیت توجه داشت. جیمز موریه نیز مسیحیت را دین برتر می دانست و سعی می کرد آن را گسترش دهد. راهی که او برگزیده بود تمسخر دین اسلام بود. نباید فراموش کرد وضع نابسامان کشورهای مسلمان در آن زمان گستاخی افرادی مانند وی را بیشتر می کرد. او حتی اگر پاره ای از عادات و رسوم اهالی مشرق زمین را محترم می شمرد، مانند رسم با دست غذا خوردن، به دلیل آن است که نظیر این عادات و رسوم را در انجیل نیز می بیند و آن ها را بقایای عادات و رسوم فرنگی می داند.

روشن است جامعه آن زمان ایران نقائصی داشته است و از نظر فکری، اخلاقی و اجتماعی نمی توان آن را کاملاً تأیید کرد. اما باید توجه داشت حکومت آن روز ایران، حکومتی استبدادی بود و یکی از نتایج زندگی در ظل استبداد، فراوان شدن رذائل اخلاقی و کم رنگ شدن فضایل است. در این کتاب نیز از دروغ گویی، دزدی، ریاکاری

و پرده دری و پاره ای رذایل دیگر ایرانیان سخن گفته شده و البته چنان که گفته شد هیچ سخنی از فضایل قوم ایرانی رانده نشده است.

اما فارغ از تمام مشکلات اخلاقی ایرانیان زمان قاجار، نکته ای که در خواندن سفرنامه ها باید توجه داشت، مسئله نگاه سفرنامه نویس است. اینکه او با مسائلی که می دیده چگونه برخورد می کرده است. آیا پیش از اقدام به سفر ذهنیتی از مقصد خویش و مردمانش داشته است و آیا این ذهنیت بد بوده یا خوب؟ اینها همه سئوالاتی است که پاسخ آنها کمک می کند منتقد، میزان درستی تحلیل های سفرنامه نویس را بهتر دریابد.

اکثر محققان عقیده دارند «موریه در کتاب خود با بزرگ جلوه دادن معایب ایرانیان و اغراق و مبالغه در این کار، غرض ورزی کرده و سوءنیت خود را نشان داده است». این مطلب دقیقاً به نوع نگاه وی برمی گردد و با هدف او از نوشتن کتاب در ارتباط است.

انتقادهای موریه از سه نهاد دین، دولت و خانواده ایرانی درخور دقت است. با توجه به اهمیت این نهادها در جامعه ایرانی، توجه ویژه موریه به آنها نمی تواند تصادفی و بدون هیچ هدف خاصی باشد؛ بلکه به نظر می رسد او سعی دارد این سه نهاد بنیادین را نقد کند تا به این ترتیب همه جامعه ایران و همه چیز ایرانیان را زیر سؤال ببرد.

به همین جهت او لاقلاً یک هشتم از مطالب کتاب خود را به انتقاد از مذهب ایرانیان اختصاص داده است. در ماجرای همراه شدن حاجی بابا با عثمان آغا سعی در تفرقه انداختن میان شیعیان و اهل سنت دارد (گفتار اول کتاب). در ادامه مطالب نیز هر جا فرصتی دست داده دین اسلام را ریشخند کرده است. از جمله در گفتار یازدهم و گفتارهای پنجاه و دوم تا شصتم.

موریه از اسلام و مسلمانان متنفر بود. در هر دو سفرنامه اش و در داستان حاجی بابا «بدبختی مسلمانان را از اسلام می بیند و هر جا که فرصتی می یابد تورات و انجیل را به رخ مسلمانان می کشد و در سرگذشت حاجی بابا در لندن از زبان معشوقه و دلدار انگلیسی، حاجی بابا را به دین مسیح تبلیغ می کند و او را به کلیسا می کشاند.»

موریه از حکومت قاجار و دولتمردان آن نیز انتقاد می کند. از ناآگاهی و بی خبری آنان از دنیای جدید، دروغ گویی و رشوه گیری عمال حکومتی و ظلم و ستم آنان. البته این بخش از جامعه ایران در آن دوره واقعاً در اوج فساد و عقب ماندگی است. حکام و مأمورین دولتی از قواعد سیاست و حکومت اطلاع نداشتند و دائماً در برابر روس و

انگلیس متحمل شکست های نظامی و سیاسی می شدند. شاید مهمترین علتی که کسی مانند میرزاحیب را به فکر ترجمه اثر انتقادی می انداخت، همین فساد و استبداد حکومت بود؛ حکومتی که مردم را در جهل و نادانی نگه داشته بود و تاب تحمل نظرات مخالف را به هیچ وجه نداشت و سران آن ترجیح می دادند کارگزاران چاپلوسی شان را بکنند تا اینکه واقعیت ها را بیان کنند.

حتی منتقدین موریه و کسانی که انتقادات او را از جامعه ایرانی، بی انصافی تلقی کرده اند نیز، در باب فساد و عقب ماندگی حکومت ایران با او همداستان هستند. «تنها نظریه قابل قبول و درستی که موریه از لابه لای سرگذشت حاجی بابا و جامعه زمان فتحعلی شاه ارائه می دهد، نظر او در باب آداب و رسوم حکام آن دوره است.»

این محقق اضافه می کند «نظر موریه از این رو قابل قبول است که در این دوره رابطه حاکم و ملت فقط از راه مالیات های جبری بود که به ضرب شلاق نسق چی باشی ها و کلانترها، میرغضب ها، و غیره گرفته می شد و جور و ظلم دوران فتحعلی شاهی نیز در همین رابطه اقتصادی خلاصه می گشت.»

اما برخی سفرنامه نویسان هنگام توجه به وضعیت اجتماعی یک کشور، به وضعیت خانواده، ازدواج، فرزندآوری و اختلافات قبیله ای و مراسم خانوادگی اشاره کرده اند. در سرگذشت حاجی بابا، جامعه ای تصویر می شود که در آن دروغ خوش آیندتر از راستی است و خیانت و ستمگری قاعده کلی است. در چنین محیطی انسان انتظار دارد لااقل رفاه و آسایش در محیط خانوادگی وجود داشته باشد. ولی تصویری که موریه از خانواده ایرانی نشان می دهد، نمونه کوچکی است از همان جامعه.

در باب تصویر خانواده ایرانی در کتاب موریه، می توان به چند نمونه اشاره کرد. وقتی حاجی بابا در میان ترکمنان اسیر است، می بینیم خانواده ترکمن، چندان استوار نیست (گفتار سوم و چهارم). سستی تنها در خانواده های ترکمن دیده نمی شود بلکه خانواده حکیم باشی، ملاباشی، درویشان و... نیز استواری ندارند. حتی پس از مرگ پدر حاجی بابا، مادر او با معلم پیر حاجی بابا توطئه می نماید تا وی را از ارث پدری محروم سازد (گفتار چهارم و هشتم تا پنجاه). هنگامی که حاجی بابا خبر زنده بودن شاعر درباری را برای خانواده او می برد، آنها خیلی ناراحت می شوند (گفتار پانزدهم).

این نکته را باید اشاره کرد که در کتاب حاجی بابا، تصویری که از زن به عنوان عضو

مهمی از خانواده ارائه می شود عموماً مطلوب نیست. اغلب زن ها به دنبال پنهان کاری و رابطه با مردان هستند. از زن ترکمن گرفته تا مادر حاجی بابا، از زینب گُرد گرفته تا شکرلب ترک. زن حکیم باشی را می بینیم که پس از مرگ شوهرش، علی رغم سن بالا به متعه خانه ملانادان آمده و ناز می فروشد (گفتار پنجاه و چهارم).

رذایلی که در جامعه ایرانی ترسیم شده در این کتاب هست و تلاش برای رسیدن به پول و قدرت - از هر راهی و با هر هزینه ای که شد- در میان خانواده های ایرانی نیز دیده می شود. افراد خانواده گویا چشم ندارند همدیگر را ببینند. به هم دروغ می گویند. پول یکدیگر را بالا می کشند و در سختی ها و مشکلات نشانه ای از مهربانی و لطف خانوادگی، بروز نمی دهند. این تصویری که موریه از خانواده های ایرانی نشان می دهد چندان نمی تواند دقیق و روشن باشد؛ زیرا پای بندی به خانواده و توجه به اعضای آن و حل مشکلاتشان در میان ما ایرانیان یکی از ارزش های مهم است؛ مطلبی که دین اسلام نیز بر آن بسیار تأکید کرده است.

نتیجه گیری

جیمز موریه، منشی سفارت انگلیس در ایران، در راستای اهداف استعماری انگلیس فعالیت های مختلفی انجام داد. وی در عالم سیاست، نقش عمده ای در قراردادهای استعماری علیه ایران، مانند عهدنامه گلستان، ایفا کرد. از دیگر اقدامات او علیه ایران و ایرانی، نوشتن کتاب سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و دو جلد سفرنامه بود. در این آثار موریه به قصد انتقاد از آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی، تصاویر زشتی از ایرانیان ترسیم کرده است.

در این میان، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، قصه ای استعماری است که جیمز موریه با نوشتن آن سعی در نشان دادن ضعف حکومت ایران، تحمیل سیاست استعماری انگلستان به ایران و توجیه نفوذ انگلستان در ایران دارد. در واقع او تلاش دارد حق حاکمیت غرب و محکومیت شرق را به اثبات برساند.

در مجموع می توان گفت موریه در بسیاری موارد با سوءنیت مطالبی نوشته است. در واقع اهداف او و دولت انگلیس ایجاب می کرد ایران، همین ایرانی باشد که موریه تصویر کرده است. این غرض ورزی البته چنان که می دانیم با روح ادبی سازگار نیست و

یک سفرنامه نویس باید مشاهدات خود را بدون ذره ای داوری و ذهنیت از پیش ساخته، بنویسد ولی از یک مأمور سیاسی انتظاری بیش از این نباید داشت.

فهرست منابع و مآخذ

- آراین پور، یحیی (۱۳۵۰) از صبا تا نیما، جلد اول، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، اول.

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶) جامعه شناسی خانواده ایرانی، تهران: سمت، اول.

- اقبال، عباس (۱۳۲۳) «کتاب حاجی بابا و داستان نخستین محصلین ایرانی در فرنگ». یادگار، جلد اول، شماره پنجم، صص ۲۸-۵۰.

- ساسانی، خان ملک (۱۳۰۸) «میرزاحیب اصفهانی» ارمغان، سال دهم، شماره دوم، سوم و چهارم (اردیبهشت، خرداد و تیر)، صص ۱۱۰-۱۲۰.

- محمود، محمود (۱۳۵۳) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد اول، تهران: انتشارات شرکت نسبی اقبال و شرکاء، چهارم.

- موریه، جیمز (۱۳۴۸) سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ترجمه میرزاحیب اصفهانی، به تصحیح محمدعلی جمال زاده، (بی نا).

- مینوی، مجتبی (۱۳۴۶) پانزده گفتار، تهران: دانشگاه تهران: اول.

- ناطق، هما (۱۳۵۴) از ماست که بر ماست (مجموعه مقاله)، تهران: آگاه، اول.

- نفیسی، سعید (۱۳۸۶) مقالات، به کوشش محمدرسول دریاگشت، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، اول.

- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۰) یادداشت ها (مجموعه مقالات)، تهران: سخن، اول.

پا نوشت ها

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان.

** دانشجوی کارشناسی علوم اجتماعی، گرایش پژوهشگری، دانشگاه شاهد.

۱. ر. ک به فصول مختلف جلد اول تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تألیف محمود محمود.

۲۸۹-۸ و ۹ و یا مینوی، ۱۳۴۶: صص ۲۹۱، ۷، ۶، ۵، ۲. ر.ک: محمود، ۱۳۵۳: فصول ۴

۳. ناطق، ۱۳۵۴: ص ۱۰۸

۱۵۱-۴. ر.ک: محمود، ۱۳۵۳: صص ۱۸۰

۵. به نقل از محمود، ۱۳۵۳: ص ۱۸

ص: ۳۶۳

۱۶۶-۶. محمود، ۱۳۵۳: صص ۱۶۷

۷. بنگرید به: اقبال، ۱۳۲۳: ص ۴۱

۸. خلاصه این مقاله ذیل عنوان (حاجی بابا) در جلد هجدهم لغت نامه دهخدا نیز آمده است.

۹. مینوی، ۱۳۴۶: ص ۲۸۳

۱۰. ناطق، ۱۳۵۴: ص ۱۰۲

۱۱. آراین پور، ۱۳۵۰: ص ۳۹۶

۲۸-۱۲. ر.ک: اقبال: ۱۳۲۳، صص ۵۰

۱۳. نفیسی، ۱۳۸۶، صص ۲۱۰ و ۲۱۱

۱۴. ناطق، ۱۳۵۴، ص ۱۱۷

۱۵. ناطق، ۱۳۵۴، ص ۱۰۶

۱۶. ناطق، ۱۳۵۴، ص ۱۱۵

چون موریه در میان مأموران فاسد زمان فتحعلی شاه زیسته «: ۱۷. نزدیک به این مطلب را ادوارد براون گفته است

بود و قهرمانان خود را نیز از میان آنان برگزیده است حال خواننده نباید آن قدر شیفته داستان موریه گردد که

مقدمه ادوارد براون بر چاپ «. بعد از اتمام آن تصور نماید که هر ایرانی یک حاج بابا، یک میرزا احمق ... است

۱۸۹۵ حاجی بابا، ص ۱۱ به نقل از یوسفی، ۱۳۷۰، ص ۲۳

۱۸. یوسفی، ۱۳۷۰، ص ۲۲

۱۹. ناطق، ۱۳۵۴، ص ۱۰۷

۲۰. میرزاحیب اصفهانی در قریه بن در حوالی اصفهان به دنیا آمد. در اصفهان و تهران تحصیل کرد و سپس راهی

بغداد شد و در آنجا ادبیات و الهیات خواند، پس از برگشت به ایران متهم به سرودن هجویه ای علیه سپهسالار

شد و مورد تعقیب قرار گرفت و به عثمانی فرار کرد و در استانبول با شیخ احمد روحی و یارانش معاشرت داشت و در بیداری ایرانیان تلاش کرد. میرزاحیب علاوه بر فعالیت های سیاسی، در امور فرهنگی نیز فعال بود. « دبستان پارسی » چاپ کرد و سپس آن را کامل کرده و با نام « دستور سخن » اولین دستور زبان فارسی را با نام تخلص می کرد. توانایی او به ویژه در هزل و هجو « دستان » به دست چاپ سپرد . وی شاعر نیز بوده و در شعر . بود. عربی، ترکی و فرانسه را نیک می دانست و در ترجمه نیز دستی توانا داشت. ساسانی، ۱۳۰۸ ، ص ۱۱۲

۲۱ . ناطق، ۱۳۵۴ ، ص ۱۱۷

۲۲ .

انحصار خبری در بنگاه سخن پراکنی بریتانیا؛ تحلیل روایت برجسته سازی

چکیده

مقاله حاضر در پی آن است که با تحلیل موردی روایت یک داستان خبری در بی بی سی فارسی، شیوه های برجسته سازی و انتشار یک موضوع خبری در این رسانه را نشان دهد. اهمیت این مسئله از آنجاست که رسانه های متمول نظام سلطه با رویکردهای سلطه مدارانه فرهنگی، انحصار تولید و پخش اخبار را در دست دارند و وقایع را با توجه به رویکردهای خود، برجسته سازی و روایت می کنند. «تحلیل روایت» یکی از شیوه های تحلیل کیفی متون ارتباطی محسوب می شود که میراث مطالعات ادبی است و بر این مسئله تأکید دارد که هر امر واقعی در زندگی، دارای روایت های متعددی است که با توجه به روایتگر آن، گرایش خاصی را بیان می کند. مسئله تحلیل روایت در متون خبری و گزارشی رسانه ها می تواند به روشنی نشان دهد رسانه های غربی چگونه با استفاده از تکنیک های روایت در خبر به دنبال دستیابی به اهداف خود هستند.

مقدمه

پژوهش ها و مطالعات ارتباطی، به معنای خاص آن، تقریباً عمری برابر با ظهور رسانه های جمعی و یا به عبارت دیگر «توده ای» دارد. در واقع تفاوت رسانه های جمعی

با رسانه‌هایی همچون «کتاب» که عمری برابر با قدمت تاریخ دارد، در توده‌ای بودن آن است. بدین معنی که این گونه رسانه‌ها با طیفی «گسترده» از توده‌ها به طور همزمان ارتباط یک طرفه‌ای برقرار کرده و با انتشار پیام، به دنبال نوعی تأثیرگذاری هستند. مهمترین کارکردهای وسایل ارتباط جمعی را می‌توان سرگرمی، اطلاع‌رسانی و از همه مهمتر «همگرا کردن فرد در یک نظام از پیش تعیین شده» دانست. نظامی که شامل ارزشها، باورها و رمزگان اجتماعی خاص خود است.

بنابراین توسعه رسانه‌ها از سوی نظام سلطه، در واقع در جهت ایجاد فرهنگ توده‌ای و یکسان‌سازی ارزشها و هنجارها در فرهنگ ملل صورت می‌گیرد. از این یکسان‌سازی با تعبیر «جهانی شدن» یاد می‌شود. رسانه‌ها، با تعیین اولویت‌های فکری و ذهنی، به دنبال ایجاد فرهنگ همگرا در نقاط مختلف دنیا هستند. در این صورت است که استثمار که در قرون گذشته با سرنیزه وارد ممالک هدف می‌شد، امروز با دری باز از سوی ممالک روبرو است. زیرا اولویت‌های فرهنگی ملل، پیشاپیش با اولویت‌های رسانه‌های بیگانه دچار تغییر و تحول شده است و انسان غربی با ایجاد نوعی سلطه رسانه‌ای و فرهنگی، به دنبال تحکیم سلطه‌گری خود است.

امروز نیز نسبت به دهه‌های گذشته تحول چندانی مشاهده نمی‌شود به طوری که نوای تک صداهای رسانه‌ای در میان بلندگوهای رسانه‌ای تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته باشند. تحولاتی همچون فضای سایبر نیز نه تنها عدالت رسانه‌ای را برقرار نکرده، بلکه تنها موجب تشدید قدرت رسانه‌ای شرکت‌های چندملیتی و دولت‌های تمامیت خواه شده است. زیرا اولویت‌های عمده و اصلی توسط همان غول‌های رسانه‌ای سابق تعیین می‌شود و کاربران اینترنتی تنها کارگران بی‌مزد و مواجب قدرت فرهنگی همان اولویت‌ها هستند.

هنوز وقتی چشم مان به کانال‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای دوخته می‌شود با همان مسائلی روبرو می‌شویم که همان روز در باز کردن صفحات روزنامه‌ها و وب‌سایت‌ها با آن مواجه شده‌ایم. بی‌تردید این مسئله قسمتی از همان پروژه عظیم افول فرهنگی و تمدنی ملت‌هاست که در ابتدایی‌ترین شکل آن یعنی برجسته‌سازی و اولویت‌بندی وقایع شروع و در اندک زمانی تا اعماق دل‌های خفته نفوذ خواهد کرد.

گفتمان انقلاب اسلامی، تنها نقطه امید در راه مقابله در برابر این دستگاه پیچیده رسانه‌ای

است که تاکنون، با نوید توحید و فطرت انسانی توانسته است نگاهی متفاوت از فرهنگ توده ای موجود ابراز دارد. از این رو، رسانه های کاپیتالیستی نظام سلطه، با ایجاد شبکه ای از برجسته سازی ها و روایت ها به دنبال تقابل رسانه ای با گفتمان انقلاب اسلامی بوده اند که این مسئله تاکنون ادامه داشته است. از آخرین پروژه های رسانه ای این دستگاه می توان به جنجال خبری پیرامون «پرونده قضایی خانم سین - میم - الف» اشاره کرد که مشابه این پروژه رسانه ای در سال های اخیر بارها از سوی این رسانه ها تکرار شده است.

این مقاله نیز به دنبال آن است که با تحلیل روایت این داستان خبری در بخش فارسی بی بی سی، این مسئله را نشان دهد که چگونه رسانه های غربی با برجسته سازی و دستکاری در روایت وقایع، اهداف فرهنگی و سیاسی خود را پی می گیرند.

فرایند انحصاری برجسته سازی و انتشار در جریان اخبار

تاکنون نظریات انتقادی متعددی در زمینه انتشار و جریان یک سویه اخبار در میان رسانه ها منتشر شده است. به طوری که می توان گفت جریان انحصار خبری، یکی از مهمترین دغدغه های پژوهشگران حوزه های ارتباطی بوده است. یورگن هابرماس از دستکاری افکار عمومی توسط رسانه های جمعی سخن می گوید. هربرت شیلر اعتقاد دارد وسایل ارتباط جمعی امریکا به تصرف مغزها و قلب ها می پردازد. ژان دارسی، جامعه شناس فرانسوی به ماهیت عمودی و ناعادلانه جریان اخبار و اطلاعات می پردازد و زلی اسکلیز از «امپریالیسم فرهنگی و رسانه ای» سخن به میان می آورد و معتقد است «ارزش ها و باورهای جوامع قدرتمند به گونه ای استثمارگرانه بر جوامع ضعیف تحمیل می شود». حمید مولانا نیز هرچند انقلاب اسلامی ایران را زمینه ساز تحولات عمده در شکست انحصار رسانه ای می داند، اما تأکید می کند محصولات رسانه های غربی، «به تخریب ارزش های ملی و مذهبی و سنتی پرداخته» و «آثار تخریبی سوئی داشته است».

صدالبته این گونه اظهار نظرها به این موارد ختم نمی شود و موارد متعدد دیگری را می توان ذکر کرد. اما آنچه در این زمینه هویدا است، اجماعی است که در این زمینه در میان صاحب نظران وجود دارد. در میان تحلیل های انتقادی در زمینه رسانه ها، مسئله انتشار و جریان انحصاری اخبار نیز بسیار مورد توجه واقع شده است. در این زمینه نیز سه مدل کلی برای جریان اخبار ذکر شده است: ۱- مدل «مرکز- پیرامون»؛ که به وسیله یوهان گالتونگ

ارائه شده است. وی اعتقاد دارد رویدادهای مربوط به مرکز یا کشورهای پیشرفته از مرکز ثقل بیشتری در مطبوعات جهان برخوردار است و حجم تبادل خبر میان مرکز با پیرامون با حجم تبادل خبر میان خود ملل مرکز تفاوت چشمگیر دارد که این مسئله منجر به ظهور امپریالیسم فرهنگی و امپریالیسم ارتباطی می شود. ۲- مدل «شمال- جنوب»؛ در این مدل، جریان خبر یک جریان عمودی است و سیر حرکت اخبار از شمال (کشورهای صنعتی) به سمت جنوب (کشورهای در حال توسعه) قابل مشاهده است. این مدل تأکید می کند رویدادهای جنوب نیز از دیدگاه شمال در میان جنوب تفسیر و تحلیل می شود و جنوب، اخبار خود را هم از دیدگاه شمال منتشر می سازد. ۳- مدل «مثلثی» است که در آن شمال در دو بخش شرق و غرب عمدتاً به اخبار مناطق ژئوپولیتیک مورد نظر خود پرداخته، در حالیکه سهم عمده اخبار خارجی در رسانه های جنوب متعلق به خبرهای شرق و غرب است. لذا تصویری که جریان خبری شمال از جنوب ارایه می دهد حاکی از ابدی نشان دادن خشونت و بی نظمی در جهان سوم است. در جریان خبری شمال به پیشرفتهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جهان سوم توجهی نمی شود.

در تحلیل مدل های ارائه شده جریان انحصاری اخبار می توان گفت هرچند امروز با شکل گیری فضای سایبر، کوچکترین اجتماعات مجازی توانسته اند به بیان نظرات و عقاید خود در بستر رسانه ای اینترنت پردازند، اما با مشاهده تولیدات متعدد رسانه ای در فضای سایبر نیز متوجه می شویم این تولیدات نیز معطوف به اخبار برجسته شده از سوی رسانه های خبری انحصاری است. در واقع، تولیدکنندگان محتوا در اینترنت نیز از آنجا که دسترسی خاصی به منابع خبری و هزینه های تولید خبر و گزارش ندارند، تنها به بازنشر روایت های خبری رسانه های انحصاری می پردازند. آمار انتشار موضوعات خبری مورد نظر رسانه های غربی در موتورهای جستجوی اینترنتی مؤید این مطلب است. در واقع می توان گفت فضای سایبر در تشدید «برجسته سازی» اخبار مورد نظر به رسانه های غربی کمک شایانی می کند. برجسته سازی یکی از مهمترین فعالیت های بارز رسانه ها در انتشار اخبار است که توجه بسیاری از محققان عرصه ارتباطات و رسانه ها را به خود جلب کرده است. نظریه برجسته سازی بیان می کند شاید مطبوعات و رسانه ها در اغلب اوقات، موفق نشوند به اشخاص بگویند «چگونه» فکر کنند، اما با تأثیر فوق العاده ای که بر آنها دارند می توانند بگویند «به چه چیز» باید فکر کنند. «ایدئولوژی رسانه ها» یکی از مهمترین عناصر در فرایند

برجسته سازی اخبار است که تقریباً نمی توان آن را کتمان کرد؛ هرچند بسیاری از رسانه ها با ژستی بی طرفانه سخن از «ایدئولوژی زدایی» می گویند. این مقاله نیز درصدد نشان دادن این مسئله است که باورهای ایدئولوژیک رسانه های غربی علی رغم ادعاهای مکرر، یکی از مهمترین عناصر برجسته سازی و روایت اخبار است. از سوی دیگر می توان گفت شناخت «فرایند برجسته سازی» در تحلیل روایت اخبار، نقش مهمی ایفا می کند. فرایندی که گلا دیس انگل لنگ و کورت لنگ آن را در ۶ مرحله تقسیم کرده اند:

۱- اهمیت رویدادها؛ مطبوعات بعضی رویدادها یا فعالیت ها را پراهمیت و آنها را بارز می سازند.

۲- پوشش متفاوت؛ موضوعات متفاوت برای جلب توجه، به نوع و میزان پوشش متفاوتی نیاز دارند.

۳- موضوعات قالب دار؛ رویدادها و فعالیت های مورد توجه باید قالب دار باشند یا باید حوزه ای از معانی به آنها داد به طوری که قابل فهم شوند.

۴- زبان؛ زبان مورد استفاده رسانه ها می تواند بر درک اهمیت موضوع اثر بگذارد. مثلاً چرخش از اشاره اولیه «کار غیراخلاقی» به واژه «افتضاح»، اهمیت بیشتری به موضوع می دهد.

۵- نمادهای ثانویه؛ رسانه ها، فعالیت یا رویدادهایی را که مورد توجه عموم قرار گرفته اند به نمادهای ثانویه وصل می کنند که موقعیت آنها در منظر سیاسی به خوبی قابل تشخیص است.

۶- اظهارات اشخاص؛ هنگامی که اشخاص معروف و معتبر راجع به موضوعی صحبت می کنند، فرایند برجسته سازی شتاب پیدا می کند.

همانطور که در قسمت های بعدی مقاله در «الگوی لبوف در تحلیل روایت» نیز مشاهده خواهیم کرد، فرایند برجسته سازی خصوصاً در عنصر «درآمد» و «جهت دهی» الگوی روایی لبوف نقشی اساسی ایفا می کند. به طوری که می توان در تحلیل روایی اخبار از فرایندهای برجسته سازی بهره جست (رجوع شود به بخش تحلیل روایت در الگوی لبوف).

روش شناسی؛ شیوه تحلیل روایت در اخبار

گفتیم که فرایند تولید و انتشار اخبار در رسانه های غربی از ساز و کارهای خاصی

برخوردار است که در برجسته سازی و روایت خاص اخبار از نگاه این رسانه ها نهفته است. از این رو، مطالعه متون تولیدی این رسانه ها می تواند بهترین راه برای شناخت و نمایش فرایندهای انحصاری جریان خبر در این رسانه ها محسوب شود.

در مطالعات فرهنگی و ارتباطی، «مطالعه متن» از اهمیت وافری برخوردار بوده است. در نتیجه، مطالعه متون ارتباطی در چند دهه اخیر مهمترین موضوع مطالعات این رشته بوده است. شروع این روش های مطالعاتی متون ارتباطی را می توان از روش های کمی «تحلیل محتوا» و سپس تحلیل کیفی محتوا دانست و در ادامه روش کیفی، ما شاهد روش هایی همچون تحلیل گفتمان، تحلیل معنا و تحلیل روایت با رویکردهای زبان شناسی، نشانه شناسی و مطالعات ادبی هستیم. به طوریکه بسیاری از صاحب نظران عرصه روش شناسی، از تحلیل گفتمان، معنا و روایت به عنوان تکامل روش های کیفی تحلیل محتوا یاد می کنند.

اولین بار تحلیل محتوا، برای بررسی اخبار و گزارش رسانه های مکتوب همچون روزنامه و برای تحلیل پیام های سیاسی مورد استفاده قرار گرفت. اما در سالهای اخیر، استفاده از روش های کیفی از اقبال قابل توجهی در میان پژوهشگران برخوردار بوده است. زیرا روش های کمی تحلیل محتوا تأکید فراوانی بر «توصیف آماری» پیام های رسانه ای دارد و مانند دیگر روش های پوزیتیویستی در علوم اجتماعی، همچون «پیمایش»، از قواعد و آمار ریاضی پیروی می کند. این مسئله موجب شده است زمان انجام تحقیقات طولانی گردد. ضمن اینکه نتایج بدست آمده از روش های کمی، تنها آماری از پیام ها ارائه می کند و نقش تحلیل در این زمینه دچار تضعیف می گردد. از سوی دیگر، استفاده از پژوهش های کیفی در مطالعات موردی، روشی معقول به نظر می رسد که می تواند محقق را در تحلیل موردی متن مورد مطالعه یاری رسانده و گرفتار محدودیت های متعدد روش های کمی نسازد. از آنجا که این پژوهش نیز قصد مطالعه موردی یک «موضوع خبری» در یک «رسانه خاص» را دارد، بنابراین استفاده از روش های کیفی تحلیل متون مورد توجه قرار گرفته است. زیرا روش های کمی همچون تحلیل محتوا می تواند تنها به شمارش موضوعات «فرهنگی» یا «خبری» بپردازد. از طرف دیگر، ساختار روایی اخبار و گزارش ها ما را به این نتیجه می رساند که برداشت هر رسانه ای از هر واقعیتی بر اساس سیاستها و ساختارهای روایی خاص آن رسانه است. همانطور که بژه نیز تأکید می کند «یک حکایت ممکن است چندین روایت داشته باشد. کسی که تجربه ای را زیسته است می تواند روایت تجربه شخصی اش را بازگو کند».

از این رو ما شاهد روایت های مختلفی از یک موضوع خبری در رسانه ها هستیم. مطالعه ساختار روایی داستان پردازی گزارش های خبری رسانه ها می تواند ما را در تحلیل مناسبات موجود در قدرت و مالکیت رسانه ها در جهان یاری رساند.

«در تحلیل روایت، تمام یک متن موضوع تحلیل است و بر روی ساختار داستان یا روایت تمرکز می شود» و هر پدیده پیرامونی بشر به نوعی از روایت بهره جسته است. در واقع می توان گفت «روایت، تنها به آثار تخیلی و هنری محدود نمی گردد. رسانه های خبری نیز به روایت می پردازند و ساختار اخبار بر محور داستان ها و عناصر داستانی و اجرای نمایش است... روایت، از محصولات رسانه ها محسوب می شود... ضمن اینکه ما جهان را از طریق روایت کردن آن تفسیر می کنیم. روایت، ایدئولوژی یک فرهنگ را نیز منتقل می کند و یکی از ابزارهای ترویج و تکثیر ارزشها و ایده آل ها به صورت فرهنگی است. به همین دلیل، از تحلیل روایت، غالباً برای کشف مقصود ایدئولوژیک یک اثر یا متن استفاده می شود». از این روست که تحلیل روایت اخبار یک رسانه، محملی برای ساز و کار تولید فرهنگی و ایدئولوژیک مالکان آن رسانه محسوب می شود. هرچند در این روایت، عوامل دیگری مانند نوع نگاه خبرنگاران و تحریریه و یا خود واقعیت نیز مؤثر می باشد، اما آنچه مجال انتشار وسیع و گسترده می یابد، ایدئولوژی حاکم بر رسانه متبوع خبرنگار است. هرچه یک روایت خاص از یک واقعیت در رسانه ها گسترده تر باشد، نمایش انحصار رسانه ای موجود بارزتر است. هرچند این روایت خاص در «جزئیات عناصر داستانی» متفاوت باشد، اما از ساختار روایی یکسانی برخوردار است و یک ایدئولوژی خاص در اختیار مخاطبان خود قرار می دهد.

تحلیل روایت در الگوی لبوف

ویلیام لبوف، زبان شناس ساختارگرا از همنشینی شش عنصر اصلی در ساختار کلی روایت ها سخن می گوید و با استفاده از آنها به تحلیل می پردازد. همه روایت ها، لزوماً همه این عناصر را ندارند؛ اما این ساختار در بیشتر روایت ها قابل مشاهده است. وی معتقد است ابتدا روایت با «درآمد» آغاز می شود که خبر از وقوع اتفاق خاصی می دهد. «درآمد شروع یک داستان را خبر می دهد؛ در واقع درآمد، گذشته از آنکه آغاز داستان را نهیب می زند، نوع آن را نیز مشخص می کند و همچنین نوع منطق روایت را در دل خود دارد؛ حال اگر بین

این منطقی و روایتی که خواهد آمد، همسازی و همگونی نباشد، تناقضی روی خواهد داد که مخاطب را سردرگم خواهد کرد. پترسون نیز تأکید می‌کند «این گزینه بستگی به زمینه یا فرامتنی دارد که داستان در آن رخ داده است»؛ و شاید روایت گر به روایت آن پردازد.

اما لبوف، پنج عنصر دیگر ساختار کلی روایت‌ها را که بر این اساس هم به تحلیل می‌پردازد، شامل موارد «جهت دهی»، «پیچیده کردن»، «ارزیابی»، «گره‌گشایی» و «کودا» یا بند نهایی می‌داند.

در «جهت دهی»، کارکردهای ارجاعی روایت بررسی می‌شود. در واقع، چهار کارکرد «فرد»، «زمان»، «مکان» و «موقعیت‌های رفتاری»، کارکردهای جهت‌دهنده در ساختار روایی متون محسوب می‌شوند. لبوف تأکید می‌کند «جهت دهی اغلب بوسیله جملات و عبارات داخل بندهای روایت انجام می‌شود». او معتقد است «همه روایت‌ها جهت‌دهنده ندارند و همه جهت‌دهنده‌ها هم این چهار کارکرد را ندارند». با این حال عنصر جهت‌دهی، نقش «آشنایی» مخاطب با فضای روایت را ایفا کرده و اطلاعاتی در اختیار وی قرار می‌دهد تا بتواند موقعیت داستان، زمان، مکان و شخصیت‌های درگیر در ماجرا را در ذهن خود متصور شود.

عنصر «پیچیده کردن» و یا به عبارتی «گره‌افکنی» عنصر اصلی بوجود آورنده و ادامه‌دهنده روایت است. گره‌افکنی، معمولاً به شکلی ناگهانی در داستان ظاهر می‌شود و مخاطب را برای دانستن تأثیر آن اتفاق، حریص می‌کند. عموماً نیز به کشمکش یا تعارض منجر می‌گردد؛ این تعارض ذهنی، جسمی، اخلاقی و عاطفی است. بدون پیچیده کردن، راهی برای پرداخت داستان وجود ندارد. لبوف تأکید می‌کند مفهوم «توالی» نقش مهمی در عنصر پیچیده کردن دارد. زیرا «رشته‌بلندی از رویدادها از چند چرخه روایت‌های ساده و تعداد زیادی روایت پیچیده‌کننده تشکیل شده است».

اما عنصر «ارزیابی» در روایت، مهمترین عنصر یک روایت است. چون یک روایت بدون عنصر ارزیابی، روایتی ناقص، غیرقابل فهم و مبهم است. زیرا روایت در پاسخ به یک «نیاز مخاطب» شمایل می‌گیرد. در واقع، «روایت‌ها معمولاً در پاسخ به برخی محرک‌های بیرونی و برای بیان برخی علاقه‌مندی‌های شخصی ادا می‌شوند». به عبارت دیگر، ارزیابی به این نکته می‌پردازد که چرا یک واقعه به روایت تبدیل شده و چرا برای مخاطب دارای اهمیت است. طبیعی است اگر مسئله برای مخاطب اهمیتی نداشته باشد، از کنار آن گذر

خواهد کرد. در این صورت است که می توان گفت عنصر ارزیابی در روایت با آنچه در روزنامه نگاری «ارزش های خبری» خوانده می شود، مطابقت دارد. ارزش های خبری شامل «دربرگیری»، «شهرت»، «برخورد، اختلاف و درگیری»، «استثنا و شگفتی»، «بزرگی و فراوانی تعداد و مقدار»، «مجاورت» و «تازگی» است. در واقع اخباری که دارای ارزش خبری نباشد، منتشر نخواهد شد. می توان گفت عنصر ارزیابی در روایت اخبار را می توان با توجه به ارزش های خبری سنجید. ارزش هایی که در بعضی مواقع، توسط رسانه ها و به دلیل برجسته سازی برای مخاطبان ایجاد شده است.

«گره گشایی» یک روایت نیز «آن بخش از توالی روایت است که پس از ارزیابی می آید» و پیچیدگی هایی که پیش از این در روایت بوجود آمده است، رمزگشایی می گردد. در واقع مخاطب خواهد دریافت که در پایان نهایی روایت با چه نتیجه ای روبرو خواهد شد. گره گشایی در عناصر روایت از نظرگاه لبوف را می توان با کمی اغماض متناظر مفهوم «رمزگشایی» از «استوارت هال» نیز دانست. هال در نظریه خود با عنوان «رمزگذاری و رمزگشایی» بیان می کند متون فرهنگی هنگامی برای مخاطبان معنا می دهند که توسط مخاطبان رمزگشایی شوند. هرچند این رمزگشایی و استخراج معنا، ضرورتاً با معنای موردنظر تولیدکننده یکسان نباشد. در این صورت می توان عنصری که لبوف از آن به عنوان «پیچیده کردن» سخن رانده است را متناظر مفهوم «رمزگذاری» نظریه هال دانست.

در پایان نیز لبوف از عنصری با عنوان «کودا» یا «بند نهایی» سخن می گوید که خبر از پایان داستان می دهد. البته لبوف تأکید می کند لزوماً همه روایت ها با این عنصر به پایان نمی رسند و بعضی با گره گشایی خاتمه یافته تلقی می شوند. اما آنچه بند نهایی را از گره گشایی متمایز می سازد، عنصر «زمان» است. در حقیقت، روایت ها لزوماً بر زمان حال منطبق نیستند و شاید با گره گشایی در مورد زمان گذشته پایان یابند. اما کودا «یک ابزار کارکردی برای بازگرداندن نگاه کلامی به زمان حال است» و در روایت های خبری می توان آن را نوعی هشدار نویسنده خبر و رسانه متبوعش به مخاطب دانست. با کمی تأمل در بند نهایی روایت که در ارتباط با زمان حال مطرح می شود، می توان از گرایش های یک رسانه در تولید و انتشار اخبار نیز مطلع شد. زیرا اگر رسانه از عهده ایجاد روایتی باورپذیر برای مخاطبان خود برآمده باشد، از بند نهایی روایت خود نیز برای تأکید بر آنچه منتشر ساخته، بهره خواهد جست. هرچند بهره نجستن از بند نهایی در ارائه

روایت، باعث نمایش بی طرفی در مقابل دیدگان مخاطبان است. در این صورت روایت خبر باید به گونه ای صورت پذیرد که بند نهایی در میان عناصر دیگر روایت تکرار و بر آن تأکید گردد. از این روست که محقق در پژوهش های روایی باید تمام تلاش خود را معطوف به بازشناسی تکنیک های یک روایت گرداند و محو داستان نگردد. بنابراین باید مدام روایت را قطع کرده و به تحلیل پرداخت. زیرا یک روایت خوب همواره از مکانیسم های نهان بهره می جوید تا از تأثیرگذاری بیشتری برخوردار گردد.

تحلیل روایت یک داستان خبری؛ مطالعه موردی در بی بی سی فارسی

بی شک، هزاران ساعت تصویر و صوت و میلیونها صفحه اینترنتی در ماه های اخیر در رسانه های غربی به موضوع ایران اختصاص داشته است که موضوعات متعددی را نیز در برمی گیرد. این موضوعات، از موارد پیش افتاده تا موضوعات اعتقادی و ایدئولوژیک را شامل می شود. اما آنچه باعث می شود تولید و انتشار این محتوای عظیم مورد توجه قرار گیرد، گرایشی است که این رسانه ها در برجسته سازی و روایت اخبار ایران به کار می برند. همانطور که پیش از این در «مدل های جریان خبر» گفته شد؛ در جریان خبری شمال به پیشرفتهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جهان به اصطلاح در حال توسعه توجهی نمی شود (رجوع شود به فرایند انحصاری برجسته سازی و انتشار در جریان اخبار) و تنها به برجسته سازی اخبار خاص و با روایتی تحقیرآمیز و سلطه گرانه پرداخته می شود. از این رو مشاهده می شود اخبار تولیدی رسانه های غربی در مورد ایران، روایت هایی تحریف آمیز از وقایع آن است. ضمن اینکه اگر حتی معیار را «ارزش های خبری» نیز قرار دهیم، بی اهمیت ترین خبرها با نگاه ایدئولوژیک این رسانه ها منتشر می گردد تا فضای خاص خبری علیه کشورهای مخالف نظام سلطه شکل گیرد.

اما در انتشار این اخبار تنها شهروندان نظام سلطه مخاطب قرار نمی گیرند. بلکه می توان گفت هدف از انتشار روایت های خاص از اخبار، شهروندان کشورهای هدف هستند. از این رو مشاهده می شود این رسانه ها گستره عظیمی از زبان های زنده دنیا را پوشش می دهند. ضمن اینکه بعضی کشورهای هدف مانند ایران، بیشتر مورد توجه این رسانه ها قرار دارند. از این رو هزینه های بیشتری برای بخش فارسی در نظر گرفته می شود. یکی از رسانه هایی که بیشترین فعالیت را در تولید محتوای فارسی داشته است،

«بنگاه سخن پراکنی بریتانیا» و یا به عبارتی «بی بی سی» (قدیمی ترین و بزرگترین بنگاه پخش در سراسر جهان) است که با دو شبکه رادیویی و تلویزیونی و یک سایت به زبان فارسی، محتوای بسیاری را به این زبان منتشر می سازد. نکته قابل ذکر در این زمینه این است که بخش فارسی بی بی سی، به طور رسمی از حمایت های مالی وزارت خارجه انگلستان برخوردار است. در واقع، تولید محتوا به زبان های کشورهای هدف، در ادامه پروژه های سیاسی کشور انگلستان محسوب می شود. ضمن اینکه بیشتر کارمندان آن را نیروهای مخالف نظام ایران تشکیل می دهند.

اولین محتوای فارسی بی بی سی توسط رادیوی آن در سال ۱۳۱۹ منتشر شده است. سایت اینترنتی فارسی بی بی سی در سال ۱۳۷۹ و شبکه تلویزیونی فارسی آن در سال ۱۳۸۷ شروع به کار کرده است. سایت اینترنتی فارسی بی بی سی شامل متن خبرهای رادیویی و تلویزیونی، به همراه گزیده ای از تصاویر تلویزیونی و فایل های صوتی است. از این رو منبع مناسبی برای بررسی کلی بخش فارسی در مجموعه رسانه های این بنگاه محسوب می شود.

یکی از سوژه های خبری مورد توجه بخش فارسی بی بی سی در ماه های اخیر «پرونده خانم میم» است. فارغ از ارزش های خبری این سوژه، با کمی جستجو در خبرهای منتشره این سایت می توان دریافت سوژه هایی از این دست ذیل عناوینی همچون «حقوق بشر» بسیار مورد توجه سایت مذکور است. البته پرداختن به سوژه پرونده خانم میم، حرکت هماهنگی از سوی رسانه های همسو با بی بی سی محسوب می شود. به طوری که در مدتی کوتاه، میلیون ها گزارش در این باره منتشر شد. به طوری که با جستجوی فارسی نام سین. میم در ماشین جستجوگر گوگل، با رقم ۵۱۸ هزار صفحه اینترنتی و با جستجوی نام کامل انگلیسی با رقم ۴ میلیون و ۴۰۰ هزار صفحه اینترنتی مواجه می شویم که این رقم برای این مدت کوتاه و با توجه به سوژه خبری، رقم قابل توجهی است و نشان از گسترش انحصاری این سوژه در میان سایت های اینترنتی دارد.

سایت فارسی بی بی سی نیز در بازه زمانی ۱۵ تیر تا دوم مهر ۱۳۸۹ به انتشار ۵۶ خبر و گزارش در این زمینه مبادرت کرده است. این پژوهش نیز با توجه به تحلیل موردی این موضوع خبری، به تحلیل روایی آن در سایت بی بی سی می پردازد و منبع

استفاده شده در این تحلیل نیز متون منتشره از سوی سایت مذکور است.

نکته قابل ذکر درباره این پژوهش این است که در این مقاله سعی می‌گردد با تحلیلی کیفی به مسئله پرداخته شود. از این رو، تحلیل معطوف به عناصر روایی ۵۶ خبر مذکور است و لزوماً تمامی متون در این تحلیل مورد بررسی قرار نگرفته است.

همان‌طور که پیش از این نیز تأکید شد (رجوع شود به بخش تحلیل روایت در الگوی لبوف) لبوف شش عنصر را در تحلیل روایت ذکر می‌کند. این مقاله نیز با استفاده از این الگو سعی دارد به تحلیل روایی پرونده خانم میم در سایت بی بی سی فارسی پردازد.

تحلیل روایت داستان خبری پرونده خانم میم

۱. درآمد روایت

با جستجوی سایت بی بی سی فارسی در می‌یابیم اولین خبری که این سایت در مورد «پرونده خانم میم» منتشر کرده است، به تاریخ پانزدهم تیرماه ۱۳۸۹ برمی‌گردد. در این روز، بی بی سی فارسی با خبری تحت عنوان «احضار سفیر ایران در نروژ در اعتراض به دو حکم اعدام»، بدون آنکه در تیتراژ خانم میم سخنی به میان آورد، به خبری در مورد دو پرونده اعدام و یک پرونده در مورد متهمی امنیتی می‌پردازد. در اثنای این خبر، در یک پاراگراف کوتاه تأکید می‌شود وزارت خارجه نروژ از پرونده زنی هم سخن به میان آورده است که به علت جرایم ارتكابی به سنگسار محکوم شده است. در حالی که از ارتكاب قتل توسط این زن سخنی گفته نشده است. ضمن اینکه در این پاراگراف تأکید می‌شود وی قبلاً سنگسار شده و با حالت بی طرفانه عنوان می‌گردد چرا برای یک جرم، دو بار مجازات در نظر گرفته شده است!

این سایت در همین روز (۱۵ تیر)، بار دیگر در خبری با عنوان «اعدام چهار نفر در اصفهان به جرم قاچاق» به بهانه آنکه «ایران به خاطر آمار بالای اعدام‌ها مورد انتقاد قرار دارد» به پرونده خانم میم می‌پردازد.

در واقع، بی بی سی با اشاره به پرونده میم در دو خبر، به «درآمد روایت» خود پرداخته است و به مخاطبان خود تأکید می‌کند واقعه در حال رخ دادن است و به آن باید توجه کرد. البته نکته قابل ذکر دیگری نیز در مورد این دو خبر وجود دارد و آن عناصر دیگر روایی در ساختار گزارشی اخبار بی بی سی است. زیرا این بنگاه، هرگز در

خبرهای خود تنها به اصل واقعه اشاره نمی کند. بلکه سعی می کند با ذکر «پیشینه خبری»، گزارشی داستان گونه از واقعه منتشر سازد. در این دو خبر نیز مخاطب با انبوهی از اطلاعات از «نقض حقوق بشر در ایران» روبروست که نقش «جهت دهی» و «پیچیده کردن» روایت خبری جدید را بر عهده دارد.

۲. جهت دهی

جهت دهی در روایت، نقش آشنایی مخاطب با موضوع خبری را دارد و به موقعیت داستان، زمان، مکان و شخصیت های درگیر در ماجرا پرداخته می شود. در این صورت است که مخاطب، اطلاعات زمینه ای مناسبی پیرامون داستان خبری دریافت می کند تا نسبت به روایت پیش رو بیگانه نباشد. در یک روایت خبری، موضوعات مشابه با داستان می تواند نقش جهت دهی را به خوبی ایفا کند. با مطالعه متون داستان خبری مورد مطالعه نیز می توان موارد ذیل را مشاهده کرد:

۱-۲. تأکید بر عدم رعایت حقوق بشر در ایران: تقریباً در تمامی خبرها و گزارش های منتشره بر عدم رعایت حقوق بشر تأکید شده است و مواردی همچون عدم رعایت حقوق «هم جنس گرایان» و «بهائیان» به عنوان شاهد مثال ذکر شده است.

۲-۲. بیان مجازات محکومان در سراسر کشور: خبر پرونده خانم میم در کنار مجازات محکومان به اعدام بیان شده است. در واقع بی بی سی در عمده اخبار مربوط به این پرونده، سخن از اجرای متعدد حکم اعدام در ایران می راند تا «موقعیت داستان» را برای مخاطبان به تصویر بکشد. تصویری که تنها به التهاب داستان اصلی کمک می کند. هرچند این خبرها در کمترین ارتباط با داستان باشند. به عنوان مثال در یکی از خبرهای مربوط به پرونده خانم میم، از چهار اعدام سخن گفته شده است که همگی مربوط به مجرمان مواد مخدر است. به پاراگراف های ذیل که در پایان یک خبر مربوط به خانم میم ذکر شده است، توجه کنید:

دادگستری اصفهان اعلام کرد که «خدابخش پ ۳۵ ساله» و «بهرز ش ۲۴ ساله» به جرم حمل ۱۸ کیلوگرم کراک و ۳۰ کیلوگرم تریاک به حکم شعبه پنجم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان به اعدام محکوم شده بودند.

«علی. ص ۴۳ ساله» به جرم مباشرت در حمل ۱۸۷ کیلوگرم تریاک برای دومین بار با رأی شعبه چهارم دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان به اعدام محکوم شد.

محکوم چهارم «اسحاق ص ۲۵ ساله» در نگهداری یک کیلو و ۳۲۵ گرم کراک، ۱۹۷ گرم هروئین و ۲۵۰ گرم «سوخته» در شعبه دوم دادگاه انقلاب اصفهان حکم اعدام گرفته بود.» (بی بی سی فارسی؛ ۱۵ تیر ۸۹)

هرچند موارد ذکر شده ارتباط مستقیمی در داستان اصلی ندارد، اما فضای داستان را به خوبی برای مخاطب القا خواهد کرد.

۲-۳. بیان تحریف آمیز احکام اسلامی: فضای داستان باید به گونه ای ترسیم شود که مخاطبان از روایت تأثیر بپذیرند. از این رو، راوی به ذکر تحریف آمیز بعضی از احکام اسلامی می پردازد تا حقانیت خویش را اثبات سازد. به عنوان نمونه در یکی از مصاحبه های پیرامون پرونده، مصاحبه شونده مدعی می شود:

احکامی هستند که می توان آنها را تغییر داد. ما در اسلام برده داری هم داریم، اما الآن برده داری وجود ندارد. خیلی از موارد بوده که در گذشته وجود داشته، ولی الآن نیست.

این در حالی است که در اسلام هرگز چنین چیزی وجود نداشته است و مسئله «غلام و کنیز» نیز در مورد کافرانی است که در جنگ با مسلمین به اسارت درآمده اند که آن هم احکام و شرایط خاص خود را داشته است و شباهتی با برده داری پیش از اسلام ندارد.

و یا در جای دیگری از قول «لوی» فیلسوف فرانسوی، «زننده سوزاندن افراد» را از احکام اسلام معرفی می کند: «اگر ما این انسان بی گناه را نجات دهیم، به نجات همه زنان دیگری که در دالان های مرگ منتظر هستند کمک خواهیم کرد، و انتقام کسانی را خواهیم گرفت که با سنگسار اعدام شده اند یا زننده سوزانده شده اند».

البته در برابر این ادعای عجیب، بی بی سی در توضیح این نقل قول مدعی شده است «سوزاندن به طور رسمی در ایران انجام نمی شود». این توضیح تنها می تواند این معنا را داشته باشد که سوزاندن در ایران وجود دارد، اما به طور رسمی انجام نمی شود. این در حالی است که چنین سخنی در میان ایرانیان و مسلمانان تازگی دارد و پیش از این، هرگز چنین ادعایی مطرح نشده است. اما اضافه شدن این ادعا، جذابیت داستان را افزوده است و مخاطب با مسئله جدیدی مواجه می شود.

۲-۴. تحریک بر ضد مسلمانان و پیگیری پروژه اسلام هراسی: هرچند هدف اصلی در این پروژه خبری، ایران می باشد، اما با این حال سعی شده است اجرای احکام اسلامی در کشورهای مختلف اسلامی در راستای پروژه «اسلام هراسی» دنبال گردد:

«دیده بان حقوق بشر در بیانیه خود همچنین به اعدام کسانی که در زیر سن ۱۸ سالگی در ایران مرتکب جرم شده اند اعتراض کرد: ایران پیشگام همه کشورهای جهان در اعدام متهمان نوجوان است. از ماه ژانویه ۲۰۰۵، تنها چهار کشور دیگر - عربستان سعودی، سودان، پاکستان و یمن - متهمان نوجوان را اعدام کردند.»

این در حالی است که در صحت این ادعا تردید است و از سوی دیگر، کشوری همانند عربستان سعودی - که مداوماً تحت حمایت کشورهای غربی است - در این میان بی نصیب نمانده است.

۳. پیچیده کردن

عنصر «پیچیده کردن» و یا به عبارتی «گره افکنی»؛ عنصر اصلی ادامه دهنده روایت است که مخاطب را در پیگیری داستان حریص می کند. بی شک، داستانی که از ساختاری ساده و معمولی برخوردار باشد، کمتر مورد توجه قرار خواهد گرفت. در اخبار نیز، خبری ادامه دار خواهد بود که از پیچیدگی های داستانی نیز برخوردار باشد. در پرونده مذکور نیز ما شاهد مسائل مختلفی هستیم که داستان را جذاب تر می سازد. به عنوان مثال تشکیک در محتویات پرونده و گسترده شدن اتفاقات توانسته است مخاطب را در پیگیری داستان مصمم سازد.

۳-۱. تشکیک در اصل پرونده: پرونده خانم میم به علت ارتباط نامشروع و قتل همسر در دادگاه در حال بررسی است. این در صورتی است که در بیشتر خبرها و گزارش ها از «قتل» سخنی به میان نیامده است. با گذشت چند هفته از شروع پرونده خبری، از قتل همسر به عنوان ادعای مسئولین ایران سخن به میان می آید و اعترافات خانم میم را تحت فشار ارزیابی می کنند. در حالی که این ادعا با توجه به اینکه خانم میم شهروندی معمولی بوده و به عنوان مثال، جایگاه سیاسی و اجتماعی خاصی نداشته، کمی عجیب به نظر می رسد. ضمن اینکه در اصل وقوع قتل نیز شبهه هایی در گزارش ها مطرح می شود: «بر این اساس، خبر «فوت مشکوک» شوهر خانم س. م روز ۲۳ شهریور سال ۱۳۸۴ به اطلاع پلیس شهرستان اسکو در استان آذربایجان شرقی می رسد.»

۳-۲. داستان وکیل فراری: با گذشت مدتی از شروع پرونده، وکیلی مدعی می شود وکالت پرونده خانم میم و تعداد زیادی افراد مشابه، برعهده وی بوده است و به علت

فشار حکومت ایران به نروژ پناهنده می شود. این در حالی است که هم متهمه و هم مقامات قضایی ایران ادعای وی را در مورد وکالت این پرونده رد می کنند. اما وکیل فراری نقش مهمی در پیچیده کردن روایت دارد و مدعی می شود همسر و برادر همسر وی، برای تحت فشار قرار دادن وی جهت بازگشت به ایران بازداشت شده اند. اما مدتی بعد تمام خانواده وی در نروژ موفق به گرفتن پناهندگی سیاسی می شوند. داستان وکیل فراری و خانواده اش که به نظر ساختگی می رسد و برای دریافت مزایای پناهندگی است، توانست چند هفته پروژه اصلی را داغ نگه دارد و ابهامات را افزایش دهد.

۳-۳. ادعای صدور حکم های جنجالی: یکی دیگر از مواردی که توانست اخبار چند هفته پروژه را تأمین کند، ادعایی است که از قول فرزند متهمه بیان می شود و آن هم صدور حکمی جدید به دلیل تخلفی جدید است. بی بی سی فارسی به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس مدعی می شود: «در پی انتشار عکسی بدون حجاب منتسب به س.م در یک نشریه بریتانیایی، قوه قضائیه جمهوری اسلامی او را به نود و نه ضربه شلاق محکوم کرد و اگرچه روزنامه بریتانیایی بعداً اعلام کرد که این عکس به زن دیگری تعلق داشته، حکم شلاق به اجرا گذاشته شده است.»

البته بی بی سی فارسی، بلافاصله مدعی می شود این خبر از سوی منابع دیگر تأیید نشده است. شاید نوع ادعایی که در این خبر مطرح شده - با توجه به روند دادرسی در ایران و اینکه جرمی از سوی متهمه رخ نداده - باعث شده است این خبر کمی غیرعادی به نظر برسد. تا آنجا که بی بی سی فارسی آن را تأیید نمی کند. اما همین خبر تأیید نشده، چندین روز در صدر اخبار بی بی سی بوده و در خبرهای متعددی تکرار شده است تا برای مخاطبان باورپذیر شود.

۴. ارزیابی

همانطور که پیش از این نیز گفته شد، ارزیابی به این نکته می پردازد که چرا یک واقعه به روایت تبدیل شده و چرا برای مخاطب دارای اهمیت است. مسئله ای که در روزنامه نگاری «ارزش های خبری» خوانده می شود. هرچه یک داستان، ارزش های خبری بیشتری را شامل شود، بی تردید مخاطبان آن هم افزایش خواهند یافت. از این رو است که راوی داستان خبری سعی می کند روایت خویش را به گونه ای تحریر کند

که از نظر اقشار متعددی مورد توجه قرار گیرد. از سوی دیگر باید گفت داستان های ادامه داری مانند پرونده خانم میم - که فارغ از داستان، اهداف سیاسی و فرهنگی بلندمدتی را در نظر دارد - به گونه ای روایت می شود که مخاطبان بیشتری را پیگیر و درگیر داستان کند.

۴-۱. تحریک حس عاطفی مخاطبان: در تمامی خبرهای منتشره در مورد پرونده خانم میم، یک جمله برای معرفی متهمه تکرار شده است: «سین.میم.الف، ۴۳ ساله و مادر دو فرزند». این مسئله بدون استثنا در تمامی خبرها ذکر شده که متهمه نسبتاً خانم جوانی است و از همه مهمتر، وی مادر دو فرزند است. به عبارت دقیق تر، این مسئله بارها در اخبار تأکید شده و قطعاً این مسئله، ملکه ذهن مخاطبان خبر شده است. به نظر شما زنی که دو فرزند دارد، نمی تواند خلافتی مرتکب شود؟ قطعاً این طور نیست. اما با تحریک حس عاطفی مخاطبان این مسئله القا خواهد شد که وی فردی خانواده دار است و هرگز نمی تواند خلافتی مرتکب گردد. ضمن اینکه در بسیاری از گزارش ها، از فرزند خانم میم نیز نقل قول هایی مبنی بر کمک های بین المللی منتشر می شود: «برخی گزارش ها حاکی از آن است که س. ق، فرزند خانم س. میم. الف، رسماً از پاپ بندیکت شانزدهم، رهبر کلیسای کاتولیک، و دولت ایتالیا درخواست کرده است برای نجات جان مادرش از مرگ تلاش کنند».

در گزارش های دیگر همچنین تأکید شده است فرزند متهمه، مادر خود را بی گناه می داند. در حالی که وی متهم به قتل شوهرش (پدر فرزند) است. می توان گفت با بیان استمداد فرزند متهمه، مخاطبان بار دیگر تحت تأثیر مسائل عاطفی این داستان قرار خواهند گرفت. مسئله فرزندان خانم میم، به شکل های دیگری نیز مطرح شده است: «کمیته بین المللی علیه سنگسار پنجشنبه اعلام کرد: فرزندان س. م امروز نیز مانند هفته قبل موفق به دیدار مادرشان نشدند. مسئولین زندان به آنها اطلاع دادند که مادرشان ممنوع الملاقات شده است».

۴-۲. نظرات رسمی سیاستمداران، دولت ها و نهادهای بین المللی: در ارزش های هفتگانه خبری، چهار ارزش «دربرگیری»، «شهرت»، «برخورد، اختلاف و درگیری» و «مجاورت»، مواردی هستند که در توجه مخاطبان به یک خبر، تأثیر فوق العاده دارند. داستان خبری خانم میم هم از این قاعده مستثنی نبوده است. به طوری که حجم عظیمی از محتوای تولید شده در ارتباط با اظهار نظرات سیاستمداران، دولت ها و نهادها

بوده است. بارها شاهد تیتراهایی همچون «نیکلا سارکوزی به کمپین توقف سنگسار پیوست»، «نگرانی کلینتون از وضع س. م و چهار محکوم دیگر» و «درخواست فرانسه برای افزایش فشار بر ایران در مورد حقوق بشر» بوده ایم. هرچند این اظهارنظرها به چند کشور خاص و نهادهای بین المللی زیر نظر آنان محدود می شود، اما از آنجا که نفوذ رسانه ای این کشورها زیاد است، بازتاب گسترده ای یافته است. نمونه های دیگر:

«اتحادیه اروپایی هفته گذشته با صدور قطعنامه ای رسماً از ایران خواست حکم سنگسار خانم س. م را لغو کند. فرانسه و ایتالیا نیز خواستار گفت و گو درباره پرونده خانم س. م با مقام های ایرانی شده اند؛ درخواستی که از سوی ایران رد شده است.»

«تاکنون سه رئیس جمهور سابق فرانسه از جمله ژاک شیراک، طومار «سنگسار خانم س. م را متوقف کنید» را امضاء کرده اند.»

«برنار کوشنر، وزیر امور خارجه فرانسه، گفته است که نجات س. م یک مسئله شخصی برای او و یک موضوع ملی برای فرانسه است و به این منظور اگر لازم باشد به تهران سفر خواهد کرد.»

«فرناندو لومباردی، سخنگوی واتیکان روز یکشنبه طی بیانیه ای گفت کلیسای کاتولیک این ماجرا را با دقت و تعهد دنبال می کند. پیش از این، واتیکان گفته بود که ممکن است از طریق کانال های دیپلماتیک از ایران بخواهد اعدام س. م که محکوم به سنگسار شده است را متوقف کند.»

۳-۴. تجمعات و مواضع تشکل های مدنی: یکی از راه های ایجاد ارزیابی و اهمیت روایت برای مخاطبان، نشان دادن همراهی عموم است؛ آنچه می تواند متضمن ارزش خبری «دربری» نیز باشد. در واقع، روایت با ذکر نمونه هایی هرچند کوچک از همراهی عده ای با موضوع داستان، به مخاطبان تأکید می کند همانطور که این مسئله برای دیگران دارای «اهمیت» است، برای شما نیز مهم خواهد بود. به عنوان مثال در خبری با عنوان «تظاهرات در فرانسه در حمایت از زن محکوم به سنگسار در ایران» از تجمعی هزار نفره در حمایت از خانم میم سخن گفته می شود که بعضی از چهره های هنری و ادبی در آن شرکت کرده اند. و یا در خبری ذکر می شود: «حاضران در تجمع در برابر سفارت ایران همچنین با در دست داشتن پوسترهایی از خانم س. م شعارهایی

سردادند مبنی بر اینکه "ما همه س.م هستیم".

۴-۴. استفاده از چهره های فرهنگ، هنر و ادبیات: ارزش خبری «شهرت» از توجه شایانی در میان مخاطبان برخوردار است و خصوصاً چهره های هنری از اهمیت زیادی برای مخاطبان فرهنگ توده ای و مردم پسند برخوردار هستند. در روایت داستان خانم میم نیز از قدرت رسانه ای این قشر استفاده های زیادی شده است. به طوری که به حمایت بعضی از این چهره ها بارها در میان خبرهای مربوط اشاره شده است. به عنوان نمونه، می توان به خبری با تیتراژ «حمایت میلان کوندرا و باب گلداف از س.م» اشاره کرد:

در نامه ای که دوشنبه در روزنامه فرانسوی لیبراسیون خطاب به رهبران جهان چاپ شده آمده است: برای جلوگیری از این اعدام که ناظران آن را قریب الوقوع می دانند، دخالت فوری لازم است. به گزارش خبرگزاری فرانسه، این نامه با تلاش برنارد آنری لوی، فیلسوف فرانسوی، تنظیم شده و از جمله توسط میلان کوندرا نویسنده چک، باب گلداف ستاره پاپ و مبارز ضد فقر، ژولیت بینوش هنرپیشه فرانسوی و میا فارو هنرپیشه آمریکایی امضا شده است. وول سوینکا و جودی ویلیامز برندگان جایزه نوبل هم از امضا کنندگان آن هستند.

۵. گره گشایی

اما چه چیزی باعث شده است این حجم انبوه اطلاعات و اقدامات در مورد این داستان تولید و این مسئله این گونه روایت شود؟ پاسخ را می توان در عنصر گره گشایی روایت خبری خانم میم دریافت؛ مسئله ای که در میان گزارشها و خبرها بارها تکرار شد و به نظر می رسد داستان را فراتر از پرونده خانم میم قرار می دهد. در گره گشایی مخاطب خواهد دریافت در پایان نهایی روایت به دنبال چه نتیجه ای است.

۱-۵. افزایش فشارهای بین المللی: همانطور که پیش از این اشاره شد، داستان به طریقی بیان می شود که تمامی نهادهای مدنی بین المللی در مقابل ایران قرار گیرند. هرچند بسیاری از این نهادها کاملاً در اختیار قدرت های سلطه اند.

۲-۵. بهانه برای ادامه تحریم های اقتصادی: شاید عجیب به نظر برسد. اما در متن بعضی از خبرهای مربوط به موضوع مورد تحلیل، مستقیماً ایران مورد تهدید ادامه تحریم های اقتصادی قرار گرفته است و یا در جایی دیگر با ذکر مخالفت های ایتالیا در زمینه پرونده خانم میم، به مسائل اقتصادی دو کشور پرداخته شده است. این در حالی

است که اساساً این دو مسئله در کمترین ارتباط با یکدیگر قرار دارند:

«گزارشی منتشر شده است مبنی بر اینکه برنار کوشنر، وزیر امور خارجه فرانسه، از اعضای اتحادیه اروپایی خواسته است برای نجات س.م، به طور هماهنگ اقدام و در صورت لزوم از اهرم وضع تحریم های جدید علیه ایران استفاده کنند.»

«در ایتالیا، جیانی آلمانو، شهردار رم از جمله منتقدان این حکم است. در رم در برابر ساختمان سفارت ایران، تجمع هایی در اعتراض به حکم سنگسار برپا شده است. ایتالیا یکی از اصلی ترین شرکای تجاری ایران در میان کشورهای اتحادیه اروپایی به شمار می رود.»

۳-۵. تحت تأثیر قرار دادن روابط ایران با دیگر کشورها: درست در زمانی که ایران در توافق با برزیل و ترکیه بر سر پرونده هسته ای به موفقیت هایی نائل شد، کشورهای غربی سعی کردند با هر ابزاری به کارشکنی در این زمینه بپردازند. بنابراین پرونده خانم میم به سیاست خارجی ایران نیز کشیده شد و خصوصاً سعی شد پای برزیل به «اعطای پناهندگی به خانم میم» باز شود. تا آنجا که از همراهی دولت کنونی برزیل با ایران، در تبلیغات انتخاباتی حزب مخالف و طرفدار غرب در این کشور به عنوان اهرمی برای فشار استفاده شد و در خبرهای مربوط به س.م شاهد چنین اظهاراتی نیز بوده ایم:

خوزه سرا، نامزد انتخاباتی مخالف حزب کارگر و از اعضای حزب سوسیال دموکرات برزیل، در مناظرات انتخاباتی دو هفته پیش خود موضوع ایران را مطرح کرد و گفت حاکمیت ایران زنان را سنگسار می کند، خبرنگاران را دستگیر می کند و مخالفان را تنها به دلیل اینکه طور دیگری فکر می کنند، اعدام می کند. در دولت من این اقدامات مردود خواهد بود.

در جریان مبارزات انتخاباتی، برخی نامزدهای مخالف دولت برزیل، حکومت ایران را به خاطر آنچه که نادیده گرفتن حقوق بشر، سرکوب مخالفان، دگراندیشان و منتقدان و اجرای احکامی مانند سنگسار خوانده شده، هدف انتقاد شدید قرار داده و با برشمردن هزینه روابط با حکومت ایران برای اعتبار جهانی برزیل، گفته اند در صورت پیروزی در انتخابات، سیاست کشور خود نسبت به جمهوری اسلامی را تغییر خواهند داد.

۴-۵. تلاش در جهت القای انزوای بین المللی و اخلال در پرونده هسته ای: این مسئله نیز بارها به عنوان نتایج اعتراضات به پرونده خانم میم ذکر شده است. به طوری که مخاطبین در مقابل حرکت های انحصارطلبانه کشورهای غربی در مقابل اقدامات

قانونی ایران در زمینه انرژی هسته ای اقباع شوند: «خبرگزاری فرانسه بخشی از این نامه را چنین نقل کرده است: «اتحادیه اروپایی می بایست به مقامات ایران یادآوری کند که رویکرد انزوطلبانه و بسته آنها، نظیر آنچه در زمینه برنامه های هسته ای این کشور روی داد، دارای هزینه هایی است که تنها با نشان دادن رفتار مسئولانه در زمینه رعایت موازین بین المللی حقوق بشر می توان از آن اجتناب کرد.»

۶. کودا یا بند نهایی

کودا یا بند نهایی، بازگشت داستان به زمان حال است و نوعی هشدار محسوب می شود که به اعتقاد لوبوف، کمتر مورد استفاده قرار می گیرد و داستان با گره گشایی ختم می شود. اما در مورد داستان های خبری مانند پرونده خانم میم می توان گفت این هشدار را می توان در لایه پنهانی داستان دید. بدین معنی که گره گشایی در این داستان خبری، نهایت داستان نیست. زیرا پایانی را در مسئله تقابل ایران و غرب، حتی برای مخاطبان نمی توان متصور شد. اما کودای این داستان را می توان در این جمله خلاصه کرد که «اگر ایران به همکاری با کشورهای غربی پرداخته و منافع و نظر آنان را تأمین گرداند، احتمالاً هرگز چنین روایت هایی شکل نخواهد گرفت.»

نتیجه گیری؛ به سوی طراحی ساختارهای تقابل رسانه ای

داستان خانم میم اولین روایت خاص از اخبار ایران نیست و قطعاً آخرین آنها نیز نخواهد بود. اما آنچه در این زمینه اهمیت دارد، نوع برخورد با این گونه پروژه های داستانی است. این مقاله نیز سعی کرد با تحلیل روایت یک داستان خبری نشان دهد چگونه یک واقعه خبری، برجسته سازی و با روایتی خاص منتشر می شود. در واقع می توان گفت رسانه ها با تحریف، جابجایی و وارد کردن عناصر خارجی در یک داستان، آنگونه به روایت خویشتن از واقعیت می پردازند که منافع قدرت ها و تأمین کنندگان مالی شان تأمین گردد. شناخت و تحلیل جزئیات روایی یک داستان خبری می تواند در ارائه یک ساختار مناسب برای مقابله و ایجاد ابهام در روایت دیگران از واقعیت کمک شایانی کند.

تجربه این پژوهش کوتاه و تجربه های دیگر نگارنده نشان می دهد در تقابل های

رسانه ای، روایت طرفی پیروز ماجراست که هم شناخت مناسبی از شیوه کلی روایی رسانه مهاجم داشته باشد و هم با تحلیل مرحله به مرحله انتشار یک روایت، ساختار مناسبی را برای تقابل با آن تدوین کند. در این صورت است که روایت رسانه ای متخاصم در عناصر خود دچار تناقض می گردد و مخاطبان خویش را سردرگم کرده و یا از دست خواهد داد.

داستان خبری خانم میم، هرچند از سوی رسانه های بیگانه کلید خورد و رسانه های داخلی را در مقام پاسخ قرار داد، اما چنانچه سیاست مناسب و ساختاری برای مقابله با آن تدوین شود، هرگز راه به جایی نخواهد برد. همانطور که با پخش مناسب اعترافات و گزارش تلویزیون ایران در این زمینه، روایت بی بی سی از ماجرا کمی دچار اشکال شد. به طوری که تا چند هفته بعد از پخش آن گزارش، بی بی سی، خبرها و نقدهای متعددی را در مورد آن منتشر ساخت و در عکس العملی احساسی، حرکت تلویزیون ایران را «بی رحمانه» توصیف کرد. در صورتی که گزارش صدا و سیما تنها به اصل پرونده اشاره داشت. این مسئله موجب شد حداقل مخاطبان داخلی نسبت به این پرونده اطلاعات جامعی دریافت کنند و محو مضمون روایت بی بی سی در این زمینه نشوند. بنابراین می توان گفت حرکتی سنجیده در تقابل های رسانه ای، در کمترین نتیجه موجب خواهد شد روایت خصمانه دچار ضعف و ابهام برای مخاطبانش گردد.

فهرست منابع و مآخذ

منابع فارسی

- اسکلیز، لزی (۱۳۸۱)، جامعه شناسی نظام جهانی، ترجمه علی هاشمی گیلانی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.
- بژه، دیوید.ام (۱۳۸۸) تحلیل روایت و پیشاروایت؛ روش های روایی در تحقیقات اجتماعی، ترجمه حسن محدثی، تهران، دفتر مطالعات و توسعه رسانه ها.
- بشیر، حسن (۱۳۸۴) تحلیل گفتمان: دریچه ای برای کشف ناگفته ها، تهران، مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق(ع).
- رایف، دانیل و دیگران (۱۳۸۱) تحلیل پیام های رسانه ای، ترجمه مهدخت بروجردی علوی، تهران، سروش.

- رضاپور، آرش (۱۳۸۸) درباره روایت، سایت انسان شناسی و فرهنگ به آدرس: <http://anthropology.ir/node/>، ۷۳۵، تاریخ مراجعه: ۳ مهر ۱۳۸۹.

- سلیمانی، مجید (۱۳۸۸) «بازنمایی گفتمان های تجربه دینی در سینمای ایران بعد از انقلاب اسلامی»، پایان نامه کارشناسی ارشد با راهنمایی اعظم راودراد، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

- سورین، ورنر و تانکارد، جیمز (۱۳۸۴) نظریه های ارتباطات، ترجمه علیرضا دهقان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

- شکرخواه، یونس (۱۳۸۱) خبر، تهران، دفتر مطالعات و توسعه رسانه ها.

- لازار، ژودیت (۱۳۸۵) افکار عمومی، ترجمه مرتضی کتبی، تهران، نشر نی.

- لبوف، ویلیام و والترکی، جاشوا (۱۳۸۷) «تحلیل روایت؛ نسخه های شفاهی از تجربه شخصی» در نظریه های ارتباطات، جلد سوم، ویراستار انگلیسی پل کوبلی، سرویراستار فارسی سعیدرضا عاملی، ترجمه احسان شاه قاسمی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و علوم اجتماعی.

- مولانا، حمید (۱۳۸۴) ارتباطات جهانی در حال گذار؛ پایان چندگونگی؟، تهران، انتشارات سروش.

- هال، استوارت (۱۳۸۷) «رمز گذاری و رمز گشایی در تلویزیون» در نظریه های ارتباطات، جلد ۴، ویراستار انگلیسی پل کوبلی، سرویراستار فارسی سعیدرضا عاملی، ترجمه گودرز میرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و علوم اجتماعی

- هرمن، ادوارد و چامسکی، نوام (۱۳۷۷) فیلترهای خبری، ترجمه تژا میرفخرایی، تهران، انتشارات مؤسسه ایران.

منابع لاتین

Esterberg, K (۲۰۰۱) *Qualitative Methods in Social Research*, London, McGraw-Hill – Higher Education

Patterson, W (۲۰۰۸) "Narratives of events" in *Doing narrative research*, Edited by – Molly Andrews etc, London, Sage

Stokes, J (۲۰۰۳) *How to do Media and Cultural Studies*, London, Sage –

* کارشناس ارشد مطالعات فرهنگی و رسانه، دانشگاه تهران.

۱. هرمن و چامسکی، ۱۳۷۷

۲. شکرخواه، ۱۳۸۱

۳. اسکلیر، ۱۳۸۱، ص ۱۹۰

۴. مولانا، ۱۳۸۴، ص ۱۱۵

۵. شکرخواه، ۱۳۸۱ و اسکلیر، ۱۳۸۱

۶. Agenda setting

۷. لازار، ۱۳۸۵

۸. سورین و تانکارد، ۱۳۸۴

۹-۳۴۸. سورین و تانکارد، ۱۳۸۴، ص ۳۴۹

۱۰. لبوف و والتزکی، ۱۳۸۷

۱۱. بشیر، ۱۳۸۴

۱۲. رایف، ۱۳۸۱

۱۳. سلیمانی، ۱۳۸۸

۱۴. Stokes, ۲۰۰۳

۱۵. بژه، ۱۳۸۸، ص ۳۵

۱۶. Stokes, ۲۰۰۳, ۶۸

۱۷. Stokes, ۲۰۰۳, ۷۰

۱۸ . لبوف و والترکی، ۱۳۸۷

.Abstract ۱۹

.Esterberg, ۲۰۰۱: ۱۸۳ ۲۰

۲۱ . رضاپور، ۱۳۸۸

.Patterson, ۲۰۰۸: ۲۵ ۲۲

.Orientation ۲۳

.Complication ۲۴

.Evaluation ۲۵

.Results ۲۶

.Coda ۲۷

۲۸ . لبوف و والترکی، ۱۳۸۷

۲۹ . همان، ص ۱۰۴

۳۰ . همان، ص ۱۰۳

۳۱ . رضاپور، ۱۳۸۸

۳۲ . لبوف و والترکی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۴

۳۳ . همان، ص ۱۰۷

.Impact ۳۴

.Fame / Prominence ۳۵

.Conflict ۳۶

.Oddity ۳۷

.Magnitude ۳۸

.Proximity ۳۹

.Timeliness ۴۰

. ۴۱ . شکرخواه،

لبوف و والترکی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۶

. ۴۴. هال، ۱۳۸۷

. ۴۵. لبوف و والترکی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۶

۴۶: www.bbc.co.uk/persian. تاریخچه و همچنین متون اخبار در این مقاله از سایت بی بی سی فارسی به آدرس

نقل شده است.

۴۷. بیست و هشتم دسامبر ۱۹۴۰ میلادی (۸ دی ۱۳۱۹ هجری شمسی).

۴۸. چهاردهم ژانویه ۲۰۰۹ میلادی (۲۵ دی ۱۳۸۷ هجری شمسی).

۴۹. بخش فارسی بی بی سی در طول تاریخ معاصر ایران خدمات بسیار زیادی به سیاستهای دولت انگلیس انجام

داده است که از آن موارد می توان به نقش این بنگاه در ورود متفقین و اشغال خاک ایران در سال ۱۳۲۰ و

ساماندهی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت مصدق اشاره کرد.

با عنوان اختصاری « خانم س - میم - الف » ۵۰. جهت رعایت حقوق افراد در پرونده های قضایی، این مقاله از

خانم میم نام می برد. لازم به ذکر است نام کامل این خانم در تمامی خبرهای سایت بی بی سی فارسی ذکر

شده است.

۵۱. این مقاله قصد ندارد از نگاه ح قوقی به پرونده مربوط پردازد و تنها به دنبال تحلیل روایت یک موضوع

خبری در یک رسانه خاص است. از سوی دیگر تأکید می گردد بسیاری از مطالبی که توسط رسانه بی بی سی

منتشر گردیده برخلاف واقعیت موجود است. به عنوان مثال، اطلاعاتی که از جانب وزارت خارجه نروژ در

احضار سفیر ایران توسط بی بی سی در اولین خبر مرتبط با موضوع خبری مورد تحلیل، منتشر شده، به دور از

واقعیت پرونده خانم میم بوده است.

. ۵۲. بی بی سی فارسی، ۲۹ مرداد ۸۹

۵۳. بی بی سی فارسی، ۶ شهریور ۸۹

۵۴. بی بی سی فارسی، ۱۵ تیر ۸۹

۵۵. بی بی سی فارسی، ۶ شهریور ۸۹

۵۶. رجوع به اخبار ۱۲ شهریور ۱۳۸۹ در بی بی سی فارسی.

۵۷. بی بی سی فارسی، ۱۴ شهریور ۱۳۸۹

۵۸. بی بی سی فارسی، ۱۶ شهریور ۱۳۸۹

۵۹. بی بی سی فارسی، ۱۱ شهریور ۱۳۸۹

۵. شهریور ۱۳۸۹. ۶۰.

۲۰ مرداد ۱۳۸۹. ۶۱.

۵ شهریور ۸۹. ۶۲.

۶۳. بی بی سی فارسی، ۲۱ شهریور ۸۹

۶۴. بی بی سی فارسی، ۵ شهریور ۸۹

۶۵. بی بی سی فارسی، ۱۶ شهریور ۸۹

۶۶. بی بی سی فارسی، ۱۶ شهریور ۸۹

۲۱ شهریور ۸۹. ۶۷.

۶۸. بی بی سی فارسی، ۱۲ شهریور ۸۹

۶۹. بی بی سی فارسی، ۲۵ مرداد ۸۹

۷۰. بی بی سی فارسی، ۵ شهریور ۸۹

۷۱. بی بی سی فارسی، ۱۴ شهریور ۸۹

۷۲. بی بی سی فارسی، ۲۳ مرداد ۸۹

۷۳. بی بی سی فارسی، ۲۶ مرداد ۸۹

ص: ٣٩٠

قوام الملك و ايلات خمسه

در گذر استعمار انگلیس و جنگ جهانی اول

کرامت عبدلی*

چکیده

ایلات خمسه به عنوان یکی از دو ایل مقتدر در ایالت فارس و جنوب ایران، با جمعیتی بالغ بر ۳۰۰۰۰ خانوار، در بسیاری از تحولات فارس تأثیر گذار بوده است.

در این مقاله سعی داریم به تبیین موضع قوام الملک و ایلات خمسه در تقابل با حکومت مرکزی و هجوم استعمار انگلیس به ایران و شهرهای جنوبی کشور در جنگ جهانی اول پردازیم و روشن کنیم شعله ور شدن جنگ جهانی اول و تجاوز نیروهای استعمار انگلیس به بنادر و شهرهای جنوب کشور چه تأثیری در تصمیمات و موضع گیریهای این ایل و ریاست آن، در تقابل با مواضع حکومت مرکزی و دسیسه های حکام داخلی و خارجی داشته است.

ایلات خمسه

ایلات خمسه همانطور که از نام آن پیداست مرکب از پنج ایل عرب، باصری، اینانلو، بهارلو و نفر می باشد که در سال ۱۲۷۵ ه ق با فرمان ناصرالدین شاه قاجار، برای ایجاد توازن قوا و مقابله با ایل قشقایی، در ایالت فارس و جنوب ایران متحد شدند و ریاست آن نیز به قوام الملک شیرازی که از افراد متنفذ، ثروتمند و صاحب مناصب حکومتی بود،

«فروخته» شد. ایلات خمسه در نیمه شرقی فارس، از آبادیه در شمال تا لارستان و جهرم و داراب در جنوب ایالت فارس به ییلاق و قشلاق می پرداختند و نقطه مقابل ایل قشقایی در نیمه غربی ایالت فارس بود و از آنجا که جمعیت قابل ملاحظه ای داشت در موضع گیریهایش می توانست در این ایالت تأثیرات بسزایی ایجاد کند.

جمعیت ایلات خمسه در بیشتر منابع بالغ بر ۳۰۰۰۰ خانوار ذکر شده است که البته این آمار تخمینی است. ایوانف در کتاب «عشایر جنوب» معتقد است بنابر آمار سال ۱۸۷۰م کل عشایر خمسه ۳۴۰۰۰ خانوار و نزدیک به ۱۷۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته است. همین طور به نقل از تومانسکی در سال ۱۸۹۴، ۲۹۸۷۰ چادر در ایلات خمسه برپا بوده است. دومورینی ایلات خمسه را ۳۴۵۰۰ خانوار ذکر می کند.

قوام الملک و تعامل با حکام ایالتی فارس

با توجه به فلسفه تشکیل اتحادیه ایلات خمسه و ریاست قوام الملک، این اتحادیه در بیشتر مواقع در جهت خواسته های استبدادی دولت مرکزی و منافع محلی قوام الملک گام برداشته است. مثلاً در همان سالهای دهه پایانی قرن نوزدهم، قوام الملک در راستای حمایت از سلطنت ناصرالدین شاه به مبارزه با جنبش مردمی علیه امتیاز تنباکو برخاست و مردان مسلح ایلات خمسه به دستور او تظاهرات مردمی را به رگبار بستند.

قوام الملک که حامی منافع انگلیس در فارس بود، از نظر شخصیتی نیز فردی خودخواه و مستبد بود. محمدرضاخان قوام الملک حتی بعد از پیروزی مشروطیت علناً از به رسمیت شناختن مجلس شورای ملی امتناع می ورزید. با کودتای محمدعلی شاه علیه مشروطیت، موقعیت و قدرت قوام الملک نیز بیش از پیش استحکام یافت که فرصت انتقام از آزادی خواهان و سران مشروطه در شیراز را فراهم ساخت و منجر به قتل شیخ محمدباقر اصطهباناتی و سیداحمد دشتکی توسط خاندان قوام الملک شد.

بعد از فتح تهران و فرار محمدعلی شاه، قوام الملک که در تقابل با قشقایی ها و مشروطه خواهان موقعیت خویش را در خطر می دید، با بهره گیری از اختلاف و دشمنی میان بختیاری ها و قشقایی ها، با سران بختیاری که دارای نفوذ گسترده ای در حکومت مرکزی شده بودند، متحد شد. در سال ۱۹۱۱م قوام الملک و صمصام السلطنه بختیاری علیه صولت الدوله قشقایی متحد شدند و با جلب حمایت انگلیس صولت الدوله را از ایلخانی

قشقایی خلع کردند و برادرش ضیغم الدوله را به ایلخانی قشقایی برگزیدند. همچنین نظام السلطنه حاکم فارس نیز که با قوام الملک اختلاف داشت، از حکومت شیراز خلع شد و به دستور رئیس الوزراء، قوام الملک به نیابت عین الدوله حکمران جدید فارس انتخاب شد. صولت الدوله همراه با نظام السلطنه، که در ۱۵ شوال ۱۳۲۹ ه. ق توسط صمصام السلطنه از حکومت فارس معزول شده بود، با تهدید کنسول انگلیس از شیراز خارج شدند «بارکلی از طریق کنسول انگلیس، نوکس، به نظام السلطنه و صولت الدوله هشدار جدی داده بود که اگر جان انگلیسی‌ها، و یا امنیت کنسولگری به خطر افتد، عکس العمل دولت انگلیس شدید خواهد بود وقتی این هشدار نتیجه نداد پیام فرستاد که اگر فوراً شیراز را ترک نکنند، از دولت خود خواهد خواست که قوایی به فارس اعزام بدارد و مخارج آن نیرو را از نظام السلطنه خواهد گرفت».

بنابراین حبیب الله خان قوام الملک با جلب حمایت کامل دولت مرکزی در تهران و همینطور حمایت انگلیس‌ها توانست با خلع صولت الدوله از ایلخانی، میان سران قشقایی اختلاف ایجاد کند و آنان را که رقبای سنتی اش بودند، در موضع ضعف نگه دارد. همچنین او با مطیع نگه داشتن ایلات خمسه در حمایت از خویش، توانست به قدرتمندترین فرد ایالت فارس مقارن شروع جنگ جهانی اول تبدیل شود.

موضع قوام الملک در تقابل با استعمار انگلیس

با شروع جنگ جهانی اول در تابستان سال ۱۹۱۴ م/ ۱۳۳۲ ه. ق حبیب الله خان قوام الملک نیز که ریاست ایلات خمسه را بر عهده داشت با اطاعت از دولت مرکزی در فارس اعلام بی طرفی کرد؛ اگر چه او در باطن همچنان انگلیسی بود.

اما از آنجا که حکومت مرکزی ایران دچار ضعف و انحطاط بود، روس‌ها در شمال کشور به تصرف شهرها و ورود نیروهای خویش ادامه می دادند، انگلیسی‌ها نیز در جنوب کشور به نفوذ پرداخته و به بهانه تأمین امنیت اتباع خویش و همچنین تأمین امنیت راههای جنوب، نیروهای نظامی خویش را به داخل کشور وارد می کردند. آلمانی‌ها نیز در صدد تلاش برای گسترش نفوذ خویش برآمده بودند. در چنین شرایطی مخبرالسلطنه هدایت، والی فارس، همراه با صولت الدوله قشقایی، ناصر دیوان کازرونی و بسیاری از روحانیون مانند سیدعبدالحسین لاری و قاطبه مردم مخالف انگلیس و حضور نیروهای نظامی استعمار

در ایران بودند. توده مردم و حزب دمکرات نیز با حضور انگلیس در صفحات جنوب مخالف بودند؛ مردم عملاً به مبارزه با انگلیسی ها پرداختند به گونه ای که «در اواخر سال ۱۹۱۵م انگلیسی ها از تمام فارس به استثنای بنادر خلیج فارس، بیرون رانده شدند.» اما در مقابل، قوام الملک همراه با اسماعیل خان شبانکاره، حیدرخان حیات داودی و موقرالذوله حاکم بوشهر جانب انگلیسی ها را نگه می داشتند؛ و به مردم و خواستهایشان که مخالفت و قیام علیه انگلیسی ها بود، خیانت می کردند. جنگ و درگیری میان مخالفان و موافقان انگلیس در فارس و بوشهر آغاز شد. برخی سران محلی مانند رئیسعلی دلواری، زائر خضرخان و شیخ حسین خان با حمایت مردم و همگام با روحانیت شیعه، به نیروهای انگلیسی در بوشهر حمله بردند و آنان را در ابتدا شکست دادند. اما انگلیسی ها نیز در پاسخ به این حملات، بوشهر را در ۲۷ رمضان ۱۳۳۳ ه. ق/ ۱۹۱۵ م. به تصرف خویش درآوردند و در آن شهر حکومت نظامی اعلام کردند. در بحبوحه همین درگیری ها، رئیس علی دلواری، به دست یکی از افراد اغفال شده، به شهادت رسید؛ و آیت الله سیدعبدالحسین لاری، رهبر قیام مردمی فارس، از لارستان به جهرم عقب نشست.

در حالیکه اغتشاشات و ناامنی ها به شیراز کشیده شده بود در پی اعتراض دولت ایران، در ازای بازگرداندن بوشهر به حکمران ایرانی، انگلستان خواهان عزل مخبرالسلطنه از حکمرانی فارس و واگذاری نیابت حکومت آن به حبیب الله خان قوام الملک، تا رسیدن حکمران جدید از سوی دولت مرکزی شد. به این ترتیب قوام الملک زمام امور فارس را تا رسیدن نصرت السلطنه برعهده گرفت و حاکمیت بوشهر نیز به دریاییگی رسید.

همراهی ژاندارمری فارس در قیام مردمی علیه استعمار

افسران سوئدی حاضر در ژاندارمری بنا به نفرتی که از روسها داشتند، متمایل به نیروهای آلمانی بودند. انگلیسی ها نیز که به طرفداری ژاندارمری از آلمانها آگاه بودند و از آنجا که پرداخت حقوق ماهیانه ژاندارمری در تعهداتشان بود، کمک های مالی خود را به ژاندارمری قطع کردند.

حزب دموکرات فارس که از مخالفان نفوذ انگلیسی ها در جنوب ایران بود، همکاری نزدیکی نیز با اعضای ژاندارمری داشت. لذا برخی افسران ژاندارمری به رهبری «یاور علی قلی خان پسیان» که فردی میهن پرست بود، کمیته «حافظین استقلال مملکت ایران»

را تشکیل دادند و با همکاری دموکراتها جنبش ضدانگلیسی به وجود آوردند. آنها با همکاری ووسترو کنسول آلمان در شیراز، کنسولگری انگلیس را در ۱۰ نوامبر ۱۹۱۵م/ محرم ۱۳۳۴ تصرف و اعضای کنسولگری را دستگیر کرده و به اهرم نزد زائر خضرخان فرستادند. نفرات ژاندارمری همراه با سایر مردم همچنین از قوام الملک می خواستند با حمایت از قیام علیه استعمار انگلیس، نیروی مسلحی نیز به کمک «کمیته دفاع ملی» در قم بفرستند و به حمایت از متحدین وارد عمل شود. حبیب الله خان قوام الملک نیز با ردّ این درخواست قبلاً «در حدود چهار هزار تفنگچی از ایل خمسه را به شیراز فراخوانده بود تا پیرامون خانه خود و محله قوام را سنگربندی کنند». مردم با کمک افسران میهن پرست ژاندارمری با قطع سیم تلگراف شیراز مانع از برقراری ارتباط قوام الملک با حکومت مرکزی شده و به قیام و تهییج علیه قوام الملک برخاستند. اما قوام الملک از طریق تلگراف یزد - تهران، حکومت مرکزی را در جریان اوضاع گذاشته و خواهان مک بود. «مستوفی الممالک» رئیس الوزرا نیز از طریق همان خط یزد - تهران تلگرافی به شرح زیر برای قوام الملک مخابره کرده که نشان از حمایت دولت از قوام داشت:

حفظ و وقایه انتظام فارس به عهده شما نوکر دولتخواه است که به هر ترتیب صلاح می دانید از اقدامات لازمه فروگذار ندارید و عاصیان این اداره را تنبیه و مجازات لایق بنمایید، همین قدر ماژور پوست و صاحب منصبان تازه برسند. اقدامات جنابعالی را در تنبیه آن عده عاصی، تعقیب و تکمیل خواهند نمود...

در طول مدت درگیری بین طرفین با توجه به اعلامیه ها و آگهی هایی که از طرفین منتشر می شد، هر کدام خویشتن را فدوی «اعلی حضرت شاهنشاه قدر قدرت» ایران و حامی ملت و دولت دانسته و طرف مقابل را خائن، اوباش، وطن فروش و... معرفی می کردند. با ورود نیروهای ناصر دیوان در حمایت از ژاندارمری به شهر، بعد از دوازده روز درگیری، در نهایت قوام الملک مجبور به فرار شد و از طریق لارستان و بندر لنگه خود را به نزد کنسولگری انگلیس در بوشهر رسانید. در این قیام علیه قوام الملک مجموع تلفات نیروهای ژاندارمری و مردمی به ۳۹ نفر می رسید؛ ولی تلفات نیروهای قوام الملک ۳۱۱ نفر بود. قوام الملک در بوشهر باز هم مورد حمایت حکومت مرکزی قرار گرفت و صولت الدوله قشقایی نیز از طرف حکومت مرکزی به حمایت از وی فراخوانده شد. «سر پرسی سایکس» نیز با پذیرایی از قوام الملک، ۳۰۰۰۰ لیره نقدی

همراه با دو عراده توپ، چهار مسلسل، ۵۵۰ تفنگ و مقادیر قابل توجهی فشنگ و دیگر تجهیزات نظامی در اختیار وی گذارد تا با عبور از لارستان و شکست دادن ژاندارمری به شیراز وارد شود. همچنین مقرر شد چهار هزار تفنگ و دو میلیون فشنگ نیز از طریق بندر لنگه از هندوستان برای قوام الملک ارسال شود.

مخالفان قوام الملک نیز بعد از مصادره اموال و دستگیری کسان قوام الملک، امیر آقاخان عرب «منصور السلطنه» را از زندان قوام الملک آزاد کردند و به ریاست ایل خمسه گماشتند و همراه با افراد ایل عرب مدتی به تمرین و یادگیری فنون نظامی پرداختند تا از ورود قوام جلوگیری کنند. قوام الملک نیز در بازگشت از بوشهر به لارستان در ۱۲ جمادی الاول ۱۳۳۴ ه. ق. نیروهای عرب و بهارلو را نزد خویش فراخواند و با بسیج پنج هزار نفر از افراد عرب و بهارلو توانست نیروی اعزامی ژاندارمری را شکست داده و به طرف شیراز حرکت کند. نیروهای ژاندارمری در لارستان دچار شکست شده بودند، در بازگشت به شیراز نیز از آنجا که در طول جنگ ۱۲ روزه با قوام الملک نتوانسته بودند خسارات و ضرر و زیان مردم را جبران کنند، چندان مورد حمایت واقع نشدند و در حالیکه مهمات و پول کافی نیز در اختیار نداشتند، از طرف دولت نیز متمرّد و یاغی معرفی شدند. علاوه بر این مشکلات، قبل از درگیری نیروهای ژاندارمری با قوام الملک، ضد کودتایی علیه آنها از داخل شیراز توسط «قاسم خان فتح الملک»، که از قبل متهم به حمایت از قوام الملک بود و در زندان به سر می برد، شکل گرفت. فتح الملک توانست با رهایی از زندان و مخالفت با قیام کنندگان، به دستگیری و قلع و قمع کودتاچیان ژاندارمری و اعضای کمیته استقلال ملی بپردازد. فراشبندی در این باره معتقد است فتح الملک با فرار از زندان «کمیته و کلا» را تشکیل داد و با فریب درجه داران ژاندارمری آنان را با خودش همراه ساخته در «شب بیستم حمل ۱۳۳۴ قمری مطابق پنجم جمادی الثانی غفلتاً ارگ کریم خانی را که دارالحکومه بود تصرف و به دستگیری عطاءالدوله نوری در صدد دستگیری احرار و صاحب «نصبان برآمد. شب بیست و ششم حمل نایب میرزا و اسدخان را به توپ بستند، بامداد روز بیست و ششم حمل امام قلی خان و حسنخان فیلی را سر بریدند، روز اول ثور ۱۳۳۴ نیز سلطان مسعودخان را در میدان توپخانه بدار آویختند، متصدی این جنایت نایب محمدخان فراشباشی ایالتی قلمداد شده است.»

اما قوام الملک در حالیکه با فراخوان ایلات عرب و بهارلو در لارستان موفق شده بود نیروی ژاندارمری را شکست دهد و صولت الدوله را نیز با خویش هماهنگ ساخته بود و حمایت های انگلیس و دولت مرکزی را نیز پشت سر داشت، قبل از ورود به شیراز در ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۴ق/ ۲۱ آوریل ۱۹۱۶م به هنگام شکار در خفر از اسب به زمین افتاد و جان باخت، و پسرش ابراهیم نصرالدوله به ریاست ایلات خمسه دست یافت. مدتی بعد با تشکیل پلیس جنوب در ژانویه توسط سرپرسی سایکس و ورود عبدالحسین میرزا فرمانفرما برای حکمرانی فارس مناسبات جدیدی میان ابراهیم قوام الملک و صولت الدوله و نیروهای انگلیسی و فرمانفرما برقرار شد.

استعمار انگلیس و پلیس جنوب

با تشکیل پلیس جنوب توسط سرپرسی سایکس در ژانویه ۱۹۱۶م و حرکت به سمت شیراز درگیری های جدیدی میان مردم فارس و پلیس جنوب شروع شد. پلیس جنوب که برای حفظ منافع انگلیس از قبیل حفظ چاههای نفت جنوب و امن داشتن راههای تجاری تشکیل شده بود، عملاً وظایف دیگری از قبیل مبارزه با مخالفان سیاست های انگلیس همانند ایلات و طوایف و حزب دموکرات و ژاندارمری را نیز بر عهده گرفته و همچنین به تعقیب و بازداشت نیروهای مردمی و محلی به بهانه حمایت از آلمانها می پرداخت. در بسیاری از موارد نیز به کشتار مردم عشایر و ایلیاتی بی دفاع دست زده است که در ادامه به شرح آن می پردازیم.

پلیس جنوب در حالیکه بجز دولت و ثوق الدوله هیچ دولت دیگری آنها را به رسمیت نشناخت، خودسرانه به تعقیب و درگیری با مخالفان خویش پرداخته و با بسیاری از طوایف در ایل عرب، باصری و بهارلو در شرق و جنوب شرق درگیر شدند و تلفات بسیاری بر عشایر آن وارد کردند. پلیس جنوب درگیریها و زدوخوردهای بسیاری با مردم کرمان و یزد و قشقایی ها نیز داشته که تلفات و صدمات آن نیز بسیار سنگین بوده است.

در ۳ رجب ۱۳۳۵ ق/ ۲۵ مه ۱۹۱۷م سایکس قراردادی با صولت الدوله منعقد کرد و «در فاصله سه ماه پس از انعقاد قرارداد سایکس به سرکوب ایلات ساکن در اطراف جاده های تجاری عمده پرداخت. او مقابله با تمامی ایلات و قبایل ایرانی را تحت

عنوان سرکوب راهزنان و غارتگران انجام می داد به نظر می رسد این اقدامات بیشتر به منظور اعاده حیثیت پلیس جنوب پس از شکست های متوالی سیرجان و کازرون و شاید زهر چشم گرفتن و ترساندن ایالت فارس بود که غالباً روحیه ضدانگلیسی داشتند؛ خصوصاً آنکه در اغلب موارد، مجازات های بسیار سختی انتخاب و اعمال می شدند».

از مهم ترین جنگ ها و عملیات پلیس جنوب در ایالت فارس می توان به عملیات دشت ارژن علیه ناصر دیوان، عملیات نی ریز در تقابل با طوایف لشنی، عملیات زیارت واقع در ارسنجان، عملیات خان زنیان و درگیری با صولت الدوله، عملیات ده شیخ شورش پاسگاه خان زنیان، عملیات احمدآباد، عملیات چنار راهدار، عملیات آواده و در نهایت عملیات فیروزآباد اشاره کرد؛ که این ها همه درگیری و جنگ علیه مجاهدان و مخالفان استعمار انگلیس در فارس بود. در این جنگها پلیس جنوب با استفاده از تجهیزات کامل مانند توپ و تیربار و مسلسل در بسیاری از موارد حتی علیه مردم و طوایف بی دفاع وارد نبرد می شد. به طور مثال در فاجعه خان زنیان نیروهای انگلیسی به بهانه گم شدن دو الاغ به طایفه دره شوری که در حال کوچ بوده و مردان آن نیز برای خرید به شیراز رفته بودند، حمله برده و بیست نفر از زنان و بچه های این طایفه را کشتند. با انتشار این خبر و با فتوای جهاد سید عبدالحسین لاری، حملات صولت الدوله و مردم به نیروهای انگلیس دوباره شدت گرفت. اما ژنرال سرپرسی سایکس با عملیات های سازمان یافته و در نهایت با ایجاد تفرقه و دسیسه چینی میان صولت الدوله و همراهانش، توانست وی را شکست دهد.

پلیس جنوب در عملیات های خود بویژه در عملیات نیریز و ارسنجان، در گزارش کارگزاری به وزارت امور خارجه اینگونه به توجیه آن می پردازد:

چند نفر عرب از طرف نیریز در خاک کرمان مرتکب سرقت می شوند. منجمله یک نفر از قشون جنوب را خلع سلاح کرده. به ده چال نیریز آمدند، صاحب منصب قشون جنوب ساخلو سیرجان را خلع سلاح کرد. به فتح الملک حاکم نیریز اطلاع داد. مشارالیه تفنگ و اسب قشون را پس گرفته در همان هفته یک نفر کاپیتان انگلیسی ۱۵۰ نفر قشون جنوب همراه کاروانی که میهمان نظامی حمل داشته به نیریز آمد. در مراجعت ده چال رفته می گویند از طرف احمدونه به آنها شلیک شد، آنها هم حمله برده اند، ۲۴ نفر زن و مرد و بچه مقتول و مجروح، چهار خرمن آتش زده، ده را غارت کرده اند و پنج نفر مرد اسیر برده اند. باقی اهالی فراری منزل حاکم نیریز رفته متحصن شده اند.

به هنگام تصرف کازرون توسط نیروهای انگلیسی فقط در «کازرون پنج هزار نفر از بیماری آنفولانزا [آنفلوآنزا] به دیار نیستی رفتند. لذا انگلیس موقعیت را مغتنم شمرد، به آن صفحات حمله بردند. سهراب خان که متحد ناصر دیوان بود بیماری بسیاری از افرادش را به کام مرگ فرستاد به گونه ای که سرانجام از نیروی اولیه چهار هزار نفری فقط ۱۷ نفر سالم ماندند.» انگلیسی ها نیز که دچار این بیماری ها بودند تلفات بسیاری دادند، اما سرانجام با حيله و نیرنگ و ایجاد نفاق میان مخالفانشان با استفاده از تجهیزات نظامی پیشرفته توانستند به موفقیت هایی دست یابند و با وجود آنکه در ۷ صفر ۱۳۷۷ ق / ۲۲ مارس ۱۹۱۸ م جنگ جهانی پس از چهار سال کشتار پایان یافته بود، پلیس جنوب در ایران همچنان به قلع و قمع مردم می پرداخت.

همکاری قوام الملک و فرمانفرما با استعمار انگلیس

بعد از قلع و قمع قیام مردم و ژاندارمری در شیراز، قوام الملک و صولت الدوله نیروهای مسلط بر اوضاع فارس بودند؛ تا اینکه با انتخاب «عبدالحسین میرزا فرمانفرما» از سوی حکومت مرکزی به حکمرانی فارس، صولت الدوله چون فرمانفرما را حامی سیاستهای انگلیس می دانست، به مخالفت با وی پرداخت. اما چون نتوانست کاری از پیش ببرد، به هنگام ورود فرمانفرما در اکتبر ۱۹۱۶ / ۶ ذیحجه ۱۳۳۴ ق، به طرف فیروزآباد حرکت کرد. اما ابراهیم خان قوام الملک استقبال گرمی از فرمانفرما به عمل آورد و در ادامه با ورود سایکس به شیراز، نیروی پلیس جنوب جایگزین ژاندارمری شد.

فرمانفرما که از حکمرانان مورد قبول انگلیسی ها در فارس بود، از هنگام ورود به شیراز به تلاش برای خلع صولت الدوله از مقام ایلخانی پرداخت و قوام الملک را نیز به تحریک علیه صولت الدوله ترغیب می کرد. اما ابراهیم خان قوام الملک که مدتی عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات بود [و آنچنان که شایع است با سیاستهای پدر خویش نیز مخالف بوده است، به گونه ای که مخبرالسلطنه هدایت معتقد است مرگ حبیب الله خان قوام الملک به اشاره همین فرزندش صورت گرفته است]، از همکاری با فرمانفرما و حتی نیروهای انگلیسی علیه صولت الدوله و نیروهای ناصر دیوان که به شیراز حمله کرده بودند خودداری می ورزید و سیاست مبهمی در پیش گرفته بود. اما بعد از آنکه درگیری های شدیدی میان پلیس جنوب و صولت الدوله در گرفت و صولت الدوله از مقام ایلخانی خلع گردید،

قوام الملک به همکاری با پلیس جنوب و شکست صولت الدوله در فیروزآباد وارد عمل شد.

سر پرسی سایکس نیز درباره قوام الملک و همکاری وی با پلیس جنوب می نویسد:

وقتی این قضیه اساسی حل شد خلع صولت الدوله از ایلخانی [قشقایی] قوام محققاً تحت تأثیر دو ضربت سختی که به دشمن منفورش وارد شده بود راضی به اتفاق با ما شد.

ابراهیم خان قوام الملک بنا به درخواست های مکرر فرمانفرما و سر پرسی سایکس در حالیکه صولت الدوله از مقام ایلخانی خلع شده بود و حتی برادرش سرداراحتشام و سالارحشمت همراه با محمدعلی خان کشکولی نیز از او جدا شده بودند و به جنگ علیه او می پرداختند، موقعیت را برای یکه تازی در ایالت فارس و از بین بردن رقیب اصلی خویش مناسب دیده با چهار هزار نفر از ایل عرب بهارلو به تعاقب صولت الدوله در فیروزآباد رفت که منجر به شکست صولت الدوله و تصرف فیروزآباد توسط سرداراحتشام شد. ناصر دیوان نیز که از متحدین صولت الدوله بود، پس از تصرف کازرون توسط نیروهای ژنرال السمی، ابتدا به کوه های اطراف متواری شد و پس از مدتی در شیراز به قوام الملک پناهنده شد. ناصر دیوان توانست از انگلیسی ها تأمین بگیرد و با پرداخت مبلغی پول به قوام الملک آزاد شود.

مردم و طوایف ایلات خمسه در تقابل و درگیری با استعمار انگلیس

در شرایطی که قوام الدوله در نهایت تن به همکاری با پلیس جنوب علیه مردم و صولت الدوله قشقایی داده بود، برخی از طوایف و ایلات خمسه به نبرد و مبارزه علیه پلیس جنوب و استعمار انگلیس پرداختند و مشکلات بسیاری برای آن بوجود آوردند. رکن زاده آدمیت نامه ای از عبدالحسین خان بهارلو به صولت الدوله در کتاب خویش آورده است که به این شرح می باشد:

به ما خبر رسید که انگلیس به تازگی عده زیادی هندی از راه کرمان و بندرعباس وارد کرده اند و هندی ها در لباس مکاری عازم شیرازند. چون این کار آنها بر خلاف قرارداد با شماس، ناچار به نظامیان هندی که لباس قاطرچی داشتند، حمله بردیم ... پس از چند ساعت مبارزه شکست خوردند فرار کردند. چهل قبضه تفنگ و هفتاد زین اسب

نصیب ما شد. برای اطلاع شما نوشتم که بدانید حضرات می خواهند در پنهان قوای زیادی جمع آوری و همین که مهیا شدند، همه ما را مغلوب و منکوب نمایند. منتظر دستور شما هستم... .

صولت الدوله نیز در جواب، آنان را به نزد خویش فرا می خواند. مابری نیز در کتاب عملیات ایران می نویسد: «در واقع گروهی از بهارلوها -یکی از ایلات خمسه- در کنار صولت الدوله و برضد ما نبرد می کردند».

همچنین در شرق فارس بسیاری از طوایف ایلات خمسه از جمله طوایف لبو محمدی، غنی، مزیدی، چهار راهی و لشنی با پلیس جنوب درگیر شده و جنگ هایی میان آنان به وقوع پیوست. طایفه عرب مزیدی از جمله طوایفی بودند که در خلال سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹م با نیروهای پلیس جنوب در شرق فارس درگیر شدند. همچنین سعدالله خان غنی برادر میرجان خان، کلانتر طایفه غنی و طوایف همجوار، رهبری بخشی از جنگ های چریکی و نامنظم علیه پلیس جنوب را بر عهده داشت. عشایر محلی از ایشان با نام «سردار جنگی» و «جلوگیر فرنگی» در اشعار خویش یاد کرده اند. سرپرسی سایکس درباره طایفه لبو محمدی و درگیری آنان با پلیس جنوب در «تاریخ ایران» می نویسد: «زنان لبو محمدی از تاکتیک های ایجاد مانع استفاده می کردند. یعنی ناگهان گله را در مسیر افراد اس.پی.آر قرار می دادند و در نتیجه یا مردانشان فرصت می یافتند که در مقابل اس.پی.آر موضع بگیرند و یا فرار کنند». برخی از زنان آنها واقعاً شیرزن بودند. در عملیات ۱۹۱۸ علیه افراد لبو محمدی و چهارراهی روستای چاه حق، خواهر سهام عشایر عملاً نبرد در ارتفاعات را رهبری می کرد. علی رغم همکاری قوام با انگلیسی ها بسیاری از طوایف و ایلات خمسه مانند ایل باصری، بهارلو و بسیاری از طوایف ایل عرب به نبرد و درگیری با پلیس جنوب پرداختند و در حمایت از دلیرمردان و علمای مجاهد به دفاع از وطن و ناموس خویش پرداختند. نجفی به روایت پیران قوم می نویسد:

امیرآقاخان در طول ریاست خود بر ایل بهارلو مبارزات چندی با حکام وقت داشته است؛ از جمله در اواخر دوره قاجاریه و جنگ بین شیخ کوهستان داراب از طرفداران آیت الله سیدعبدالحسین لاری بر علیه قوام شیرازی که از سیاستهای دولت انگلیس حمایت می کرد، وارد عمل شد و شکست های سختی به اردوی قوام داد

علاوه بر هجوم نیروهای بیگانه، قوام الملک و فرمانفرما نیز ایلات خمسه را مورد حمله و قتل و غارت قرار می دادند، لذا آنان می بایست در دو- سه جبهه وارد نبرد می شدند. خمسه ای ها در مبارزاتشان متأثر از علمای دینی بودند؛ و به فتوای سیدعبدالحسین لاری در لزوم جهاد علیه استعمار انگلیس عمل می کردند. سیدلاری چنین فتوا داده بود:

... اعلان به هر کس و هر جا از فرق مسلمین خارج و داخل، حتی بر نسوان، صبیان و سلطان و فرمانفرما و قوام و اعراب و هر کس که لاف مسلمانی می زند واجب فوری عینی است... و هر کس تخلف و تقاعد از این جیش مجاهدین و از این جهاد اکبر و نهی از منکر نماید، کأنه تخلف از جیش اسامه و امام عصر(عج) نموده اعم از اینکه ملحق به جیش کفار شود یا نشود مرتد و خارج از اسلام است و مال و جان او مال مسلمانان است، ولو قوام الملک باشد...

فهرست منابع و مآخذ

- اتحادیه، منصوره، رضاقلی خان نظام السطنه، تهران: کتاب سیامک: نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- امداد، حسن، فارس در عصر قاجار، شیراز، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- ایوانف، میخائیل سرگئی یویچ، عشایر جنوب، ترجمه: کیوان پهلوان و معصومه داد، تهران: آرون، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- راضی، منیره، پلیس جنوب ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- رکن زاده آدمیت، محمدحسین، فارس و جنگ بین الملل (ج اول) تهران: اقبال، ۱۳۴۹.
- سایکس، سر پرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۲.
- سعیدی سیرجانی (به کوشش)، وقایع اتفاقیه، تهران: پیکان، ۱۳۷۶.
- شفیع سروستانی، مسعود، فارس در انقلاب مشروطیت، شیراز، بنیاد فارس شناسی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- صفی نژاد، جواد، عشایر مرکزی ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- غنی، سیروس، ایران برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷.

- فراشبندی، علی مراد، تاریخچه حزب دموکرات فارس، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹.
- فسایی، میرزا حسن، فارسنامه ناصری (جلد اول)، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- قطبی، بهروز، اسناد جنگ جهانی اول در ایران، تهران: نشر قرن، چاپ اول ۱۳۷۰.
- مابری، جیمز، عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران: رسا، ۱۳۶۹.
- نجفی، علی محمد، وقایع ایلات خمسه، قم: نشر همسایه، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- نجفی، علی محمد، بزرگان ایلات عرب و ایلات اینانلو، باصری، بهارلو و نفر، قم: انتشارات ائمه، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- نصیری طیبی، منصور، ایالت فارس و قدرت های خارجی (از مشروطیت تا سلطنت رضاخان)، تهران، وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران: زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۴.

پا نوشت ها

* کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه مفید.

۱. فسایی، ۱۳۶۷، صص ۳۴۵ و ۳۴۶

۲. صفی نژاد، ۱۳۷۵، ص ۷۲

۳. ایوانف، ۱۳۸۵، ص ۹۶

۴. ایوانف، پیشین، ص ۲۴۷

۵. شفیعی سروستانی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۷

۶. اتحادیه؛ ۱۳۷۹، ص ۹۸

۷. ایوانف، پیشین، ص ۲۵۶

۸. نصیری طیبی، ۱۳۸۴، ص ۸۶

۳۱ - ۹. فراشبندی، صص ۳۵۹

۱۰-۱۰۳. نصیری طیبی، صص ۳۸۴

۳۸۷-۱۱. امداد، صص ۵۹۳

۱۲. امداد، پیشین، ص ۱۰۶

۱۳. نصیری طیبی، پیشین، ص ۱۰۳

۱۴. امداد، پیشین، ص ۶۰۵

۱۵. ما برلی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۱ و رکن زاده آدمیت، پیشین، ص ۲۷۶

۱۶. فراشبندی، پیشین، ص ۱۳۱

۱۷. راضی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۲

۱۸. نقل از: نصیری طیبی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۰

۱۹. امداد، پیشین، صص ۶۵۴ و ۶۵۵

۲۰. نصیری طیبی؛ پیشین، ص ۱۱۲

۲۱. راضی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸

ص: ۴۰۴

۲۲. مخبرالسلطنه هدايت، ۱۳۶۱، ص ۲۹۱

۲۳. راضی، پیشین، ص ۱۷۹

۲۴. سایکس، ۱۳۶۲، ص ۷۷۷

۲۵. رکن زاده آدمیت، پیشین، ص ۶۲۴

۲۶. رکن زاده آدمیت، پیشین، ص ۴۵

۲۷. ماپرلی، پیشین، ص ۴۰۰

۲۸. نجفی، پیشین، ص ۴۲

۲۹. نجفی، پیشین، ص ۲۹۷

۳۰. نجفی، ۱۳۸۵، ص ۱۴

انگلستان و بلوای نان آذر ۱۳۲۱؛

در سوم شهریور ۱۳۲۰، نیروهای متفقین (انگلستان و شوروی) بدون توجه به اعلام بی طرفی دولت ایران در جنگ جهانی دوم، به کشور ما حمله کردند و در عرض مدتی کوتاه ایران را به تصرف خود درآوردند.

از نظر اقتصادی، با آنکه کشور ما، خود درگیر مشکلات عدیده‌ای، به خصوص قحطی و گرانی مایحتاج عمومی بود، می‌بایست عهده دار مخارج میهمانان ناخوانده خود نیز باشد.

تمامی راه‌های کشور به خصوص خطوط راه آهن و شوسه تحت کنترل نیروهای اشغالگر در آمد. نیروی کار ایرانی برای تهیه تدارکات برای ارتش‌های درگیر در جنگ، با نازل‌ترین دستمزد به کار گماشته شد. منابع نفتی کشور غارت شد و بحران غذایی در کشور به اوج خود رسید. همراه با تمامی این مسائل، سیاست‌های پولی مهاجمان و تحمیل مخارج ارتش اشغالگر و هزینه‌های کمک‌رسانی به شوروی، ملت ایران را به خاک سیاه نشانید.

در واقع، موقعیت استراتژیک ایران، فراوانی و ارزانی نفت و نیز راه آهن سراسری جنوب به شمال کشور، عامل اصلی تجاوز و اشغال ایران به وسیله نیروهای نظامی انگلیس و شوروی در شهریور ۱۳۲۰ بود.

پس از اشغال اندونزی و برمه - دو کشور تولید کننده نفت در آسیا- به وسیله ژاپنی ها، نفت ایران و پالایشگاه آبادان، تنها منبع اصلی تأمین نیاز سوخت متفقین در جنوب آسیا و نیز در عملیات جنگی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا، علیه نیروهای آلمانی در سال ۱۹۴۲ م. در جبهه های شمال افریقا محسوب می شد.

توقف واردات به کشور به علت جنگ، عایدات گمرکی را که یکی از عمده ترین منابع درآمد دولت بود به حداقل رسانده و هرج و مرج موجود در کشور نیز جمع آوری هر نوع مالیات را غیر عملی ساخته بود.

وضع غیر عادی کشور که ناشی از تحمیل شرایط جنگی ناخواسته بود، همراه با مخارج سنگین و کمرشکن نیروهای متفقین در ایران، فشارهای تورمی را افزایش می داد و دولت ایران برای مقابله با آن، تنها به افزایش نشر اسکناس های در جریان می پرداخت که خود امری نگران کننده بود.

عامل دیگر حمله به ایران، در اختیار گرفتن راه آهن سراسری جنوب به شمال بود، تا بدان وسیله ایالات متحده آمریکا، سلاح های مورد نیاز شوروی را، که به عنوان متحد غرب با آلمانی ها در حال جنگ بود، از بنادر جنوب ایران به شوروی حمل کند.

به دنبال اشغال ایران، آمریکا نیز که در پی فرصتی مناسب برای نفوذ بیشتر در ایران و بهره برداری از شرایط حاکم بر کشور بود، نیروهای خود را وارد ایران کرد. مشکلات انگلستان برای حمل مواد و مهمات مورد نیاز شوروی، این فرصت را برای آمریکا فراهم کرد تا به بهانه کمک به انگلستان و فقدان امنیت در راهها، نیروی نظامی خود را وارد منطقه کند. نفوذ در ارتش ایران، گام نخست سیاست بلند مدتی بود که طی آن آمریکا، قصد داشت به نفوذ شوروی و انگلستان در ایران، خاتمه ببخشد. اسناد و مدارک رسمی برجای مانده از مکاتبات مأموران این دولت، حاکی از آن است که آمریکا دارای منافع مستمر و رو به افزایش در ایران بوده است که در این مقاله فرصت پرداختن به آن نیست.

یکی از مسائلی که در این زمان شاهد آن هستیم، قحطی و گرسنگی حاکم بر ایران است. به نظر می رسد قحطی در اصل، مسئله ای ساختگی بود، اما اثر آن که گرسنگی طبقات پایین جامعه بود، واقعیت داشت. کمبود شکر، قند و مهم تر از همه، گندم که قوت اصلی مردم را تشکیل می داد، موجب شد دولت اقدام به جیره بندی مواد غذایی نماید؛ اما مشکل جدی تر از آن بود که بتوان با جیره بندی آن را برطرف کرد.

بررسی اسناد و مدارک بر جای مانده از دوران اشغال، آشکار می سازد بحران مواد غذایی در برهه زمانی جنگ جهانی دوم و نیز به گونه ای محدودتر بلوای نان در هفدهم و هجدهم آذر ۱۳۲۱ تا حد زیادی ناشی از مداخله خارجی و فعالیت های سیاسی نخبگان بود. شورش اگرچه کوتاه مدت بود، بر سیر تاریخ ایران تأثیر گذاشت، روابط متفقین را بدتر کرد و به کشیده شدن بیشتر ایالات متحده در گرداب رخدادهای ایران کمک کرد. «مک فارلند» معتقد است بلوای نان همچون آینه ای منعکس کننده مشکلات ایران در زمان جنگ است و بررسی آن می تواند به آشکار شدن نارضایتی و ستیز نهفته ای که معمولاً حکومت های استبدادی آنها را مخفی نگه می دارند، کمک کند. شورش ها همچنین با آشکار کردن این امر که چگونه نخبگان ناآرامی عمومی اجتماعی و اقتصادی و نفرت از بیگانگان را در منازعات داخلی بر سر قدرت، به صورت اسلحه در اختیار می گیرند و به کار می برند، می تواند در نشان دادن حقایق تاریخ، به کار رود. هجوم انگلیس و شوروی و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ نیروهایی را آزاد کرد و جریان هایی را به کار انداخت که مستقیماً به شورش نان منجر شدند.

این هجوم، نظام استبدادی رضاشاه را از میان برد، ارتشی را که آن نظام بر آن استوار بود مضمحل کرد، راه آهن و شبکه جاده ای را که پیشروی آینده متفقین به آنها وابسته بود به خدمت خود درآورد و فرد اصلی ای که تمامیت نظام حول او می چرخید، یعنی رضاشاه را به تبعید فرستاد. پس از رضاشاه جانشین او، به عنوان شاه، تنها یکی از چند کانون متنوع قدرت بود که برای تفوق با هم رقابت می کردند.

بازگویی بلوای نان آذر ۱۳۲۱ به نقل از منابع موجود

از بامداد روز ۱۷ آذر، دانش آموزان مدارس دارالفنون و ایرانشهر و سایر مدارس تهران، در صفوف منظم، به طرف صحن بهارستان روانه شدند و شعار آنها در آن روز «ما نان می خواهیم» بود. خبر اجتماع دانش آموزان در میدان و صحن بهارستان در دانشگاه و سایر مدارس انتشار یافت و دانشجویان دانشگاه و سایر محصلین نیز کلاس های درس را ترک کردند و در بهارستان حضور یافتند و مشغول مذاکره با نمایندگان مجلس شدند. در آن ساعات سخنرانان غالباً از کمی نان و تلف شدن عده ای سخن می گفتند. کم کم دسته های دیگری به این عده ملحق شده، با آنها همدردی می کردند. در آن بین عده زیادی از افراد

ماجراجو و فرصت طلب به جمع آنها افزوده شدند و دیگر آن نظم و ترتیب از بین رفت و مردم راهروها و تالار جلسه را اشغال کردند و جمعی نیز با هیاهو، سر و صدا، فحش و ناسزا به جلسه خصوصی نمایندگان مجلس وارد شدند.

بر اثر این پیشامد، نمایندگان تالار جلسه را ترک کردند و داخل مردم شدند ولی عده ای از آنها حتی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. در همان هنگام که لحظه به لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می شد، غیر از مأمورین پلیس چند گردان سرباز از لشکر ۲ وارد میدان بهارستان شد. عده ای از نمایندگان داوطلب شدند به دربار بروند و موضوع را با شاه در میان بگذارند. سرتیپ قدر، فرماندار نظامی تهران، سرپاس رادسر، رئیس شهربانی و سرتیپ ارفع، فرمانده لشکر دوم با تلاش و نصیحت، درصدد متفرق کردن مردم بودند. تدریجاً اجتماع کنندگان در مجلس دست به تظاهرات خشونت آمیز زده و به تخریب و شکستن در و پنجره و تابلوهای نقاشی پرداختند و از میان وزیران کابینه، محمد ساعد که وزیر امور خارجه بود، به میان مردم رفت و شروع به ایراد سخن نمود و از مردم خواست متفرق شوند تا دولت بتواند برای رفع مضیقه فکری بکند؛ ولی مردم مجال سخن به ساعد نداده، او را دستگیر و در یکی از اتاق های مجلس حبس کردند.

غروب ۱۷ آذر ۱۳۲۱، مرحله دیگری از برنامه بلوا و اغتشاش اجرا شد. ماجراجویان و آشوب طلبان که از گوشه و کنار شهر تهران سر برافراشته و خرابکاری را آغاز کرده بودند، عصر روز سه شنبه به سمت بیمارستان خیابان سپه (بیمارستان سینا) هجوم بردند و به عناصر مشکوکی که در آنجا بودند ملحق شدند. مقارن غروب، دستجاتی که با چوب و چماق به داخل خیابان و به سوی منزل احمد قوام، نخست وزیر برای غارت سرازیر شدند، با هیچ مقاومتی از طرف مأموران دولت مواجه نشدند. به همین دلیل بر گستاخی آنها افزوده شده، پس از تخریب وسایل داخلی مغازه های سر راه، به خیابان کاخ وارد شدند و به خانه قوام السلطنه هجوم بردند. آنها ابتدا، آن چه از اشیاء نفیس و قیمتی در خانه قوام به دستشان رسید، همه را به یغما بردند و بعد خانه را دستخوش حریق و آتش سوزی کردند.

در ظهر این روز، به دستور قوام السلطنه تمام روزنامه ها، اعم از موافق و مخالف دولت، در محاق توقیف قرار گرفتند و به کلیه چاپخانه ها با تلفن دستور داده شد از چاپ روزنامه و فوق العاده به هر عنوان خودداری کنند. در همان هنگام که دستور توقیف روزنامه ها صادر شد، سرپاس رادسر رئیس شهربانی و سرتیپ غلامعلی قدر

فرماندار نظامی تهران از کار برکنار شدند و سپهبد احمد امیراحمدی به فرمانداری نظامی تهران و فرماندهی پادگان تهران (لشکر ۱- لشکر ۲- تیپ مستقل سوار - تیپ مستقل مکانیزه) منصوب شد و سرتیپ عبدالعلی اعتماد مقدم نیز به ریاست شهربانی کل کشور برگزیده شد.

در عصر ۱۷ آذر اولتیماتومی توسط سفیران شوروی، انگلستان و آمریکا تسلیم دولت ایران شد که در آن خاطر نشان شده بود چون دولت ایران قادر نیست نظم شهر را حفظ کند و جان اتباع خارجه در تهران هر لحظه مورد مخاطره است، فردا صبح قشون ما تهران را اشغال خواهد کرد.

قوام در دستوری فوری خطاب به ستاد ارتش، این ستاد را موظف به استقرار نظم و پراکندن عناصر ماجراجو کرد و خواست عبور و مرور از ساعت هشت و نیم ممنوع گردد.

سپهبد امیراحمدی پس از چند اخطار، متوسل به اسلحه گرم شد و تیراندازی تا نیمه های شب ادامه پیدا کرد و فردای آن روز نیز کم و بیش برخورد مسلحانه با مردم ادامه داشت. پس از توقیف روزنامه ها، دولت نشریه ای به نام «اخبار روز» انتشار داد که حاوی اخبار دولتی بود و مدیریت آن را حسینقلی مستعان به عهده داشت.

صبح روز ۱۸ آذر، قوای روس و انگلیس، قبل از طلوع آفتاب به تهران رسیدند، ولی در میدان جلالیه چادر زدند و همانجا ماندند. آنها به مدت یک ماه در تهران ماندند.

سپهبد امیراحمدی، مسلسل ها و تانک ها را در تقاطع های مهم مستقر کرده بود. سربازان انگلیسی و لهستانی، در میدان های بزرگ به چشم می خوردند.

چنین به نظر می رسید قوامی که برخی وی را آزادیخواه می نامیدند، روز به روز مستبدتر می شود. آشکارترین نشانه استبداد او، صدور دستور توقیف مطبوعات، بازداشت غالب مدیران و سردبیران روزنامه ها و زندانی کردن آنها در زندان حکومت نظامی بود. در ۱۸ آذر قوام نه تنها دستور شلیک به سوی معترضان را صادر کرد، بلکه فرمان مرگ مطبوعات را نیز امضا کرد. پس از توقیف مطبوعات، قوام با استناد به ماده ۵ قانون حکومت نظامی، اقدام به بازداشت روزنامه نگاران و سیاستمداران مخالف خود کرد. وی در ادامه این خط مشی مستبدانه، لایحه ای را به مجلس برد که به موجب آن، امتیاز کلیه روزنامه ها و مجلات لغو می شد و شرایط جدیدی برای نویسندگان و مدیران جراید، همراه با پیش بینی مجازات، در نظر گرفته شده بود.

هر چند این لایحه به تصویب رسید، اما عمر دولت قوام به اندازه ای دوام نیافت که از مزایای آن بهره مند شود.

از بامداد روز ۱۸ آذر، بگير و ببند آغاز شد. عده ای از کسانی که در تظاهرات شرکت نموده بودند نیز توسط پلیس شناسایی و بازداشت گردیدند. تعداد تلفات روزهای ۱۷، ۱۸ و ۱۹ آذر ۱۳۲۱ را برخی تا چهارصد نفر نوشته اند، اما آن چه مسلم است، جمع کشته شده‌گان از شصت - هفتاد نفر تجاوز نمی کرد و خسارات وارده به مجلس شورای ملی در حدود هشتصد هزار ریال بود. کمیسیونی نیز برای تعیین خسارات صاحبان مغازه ها تشکیل شد و به بعضی از آنها قسمتی از خسارات پرداخت گردید.

قوام در نامه ای به تاریخ ۱۹ آذر آقایان مصطفی عدل، وجدانی (دادستان دیوان کشور)، احمد اشتری، علی هیأت (مستشار دیوان کشور)، دکتر غلامحسین خوشبین و رضی عمید را از طرف دولت، مأمور رسیدگی و کشف حقایق نمود. همچنین در ۲۴ بهمن ۱۳۲۱، نخست وزیر در نامه ای خطاب به وزارت دارائی خواهان بررسی و تعیین میزان خسارات ناشی از اغتشاشات روزهای ۱۷ و ۱۸ آذر شد. میلسپو، در پاسخ به این دستور، اشاره می کند وزارت دارائی در کمیسیون تعیین خسارات مردم نماینده ندارد و لذا اطلاعات از وزارت کشور گردآوری و در اختیار نخست وزیری قرار داده خواهد شد. همچنین وی در انتهای نامه خاطر نشان ساخت وزارت دارائی برای جبران خسارات وارده به مردم، وسایل مالی و قانونی در دست ندارد و چنانچه دولت پرداخت این خسارات را لازم می داند، ناچار باید با صرفه جویی در اعتبارات سال ۱۳۲۲ مجموع مخارج دولت، مبلغی برای آن پیش بینی و در بودجه کشور منظور شود.

نیروی روس و انگلیس یک هفته در تهران متوقف بودند. در این مدت، انگلیسی ها برای ترساندن دولت و ملت یک رژه نظامی برپا کردند؛ و ورود گندم را که سخت مورد نیاز مردم بود به تعویق انداختند. پس از یک هفته نیروی روس به زنجان و نیروی انگلیس به اراک مراجعت کرد. یکصد و پنجاه نفر از مسببین غائله ۱۷ آذر و تظاهرکنندگان روزهای دیگر دستگیر شدند. در تحقیقاتی که به عمل آمد، معلوم شد، علاوه بر دیگران، مقامات داخلی نیز در آن دست داشته اند.

«مک فارلند» عوامل موثر در ایجاد بلوای نان را اینگونه برمی شمرد: کمبود مواد غذایی، نفرت از بیگانگان، احتکار مواد غذایی، کمبود محصول، سیاست های اشغالگرانه متفقین،

منازعه سیاسی، نارضایتی دانشجویان، تورم، ناامنی، ظاهر شدن دوباره لوطی‌ها یا چاقوکشان (آدمکشان خیابانی، سرکردگان اوباش) که بعد از سقوط رضاشاه قد علم کرده بودند، تحقیر ملی ناشی از هجوم سال ۱۳۲۰ متفقین و فقدان مسئولیت اجتماعی در ایران.

تمامی عوامل نامبرده به گونه‌ای مستقیم یا غیر مستقیم، ریشه در اشغال کشور و حضور بیگانگانی چون انگلیسی‌ها در آن داشت. در ادامه بحث به بررسی برخی از این عوامل و نقش انگلستان در تأثیرگذاری آنها می‌پردازیم.

حضور ارتش متفقین و از جمله انگلستان در ایران و تلاش‌های انگلستان برای تسلط بر منابع اقتصادی و کنترل صادرات و واردات

پیامدهای اقتصادی اشغال ویران‌کننده بود. متفقین به مواد غذایی، توتون، مواد خام و جز اینها برای مصارف نیروهای خود در ایران و سایر نقاط نیاز داشتند. از این رو دولت ایران را عملاً وادار کردند تا این منابع اقتصادی را در اختیار ایشان بگذارد.

با آنکه بر اساس ماده ۷ پیمان سه‌گانه، متفقین می‌بایست مواد غذایی مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کردند؛ اما عملاً از این کار شانه خالی کرده و به بهانه کمبود کشتی‌های باری، بیشتر احتیاجات خود را با حداقل قیمت از داخل خاک ایران تأمین می‌کردند.

تأمین غذای ارتش یکصد هزار نفری اشغالگر و نیز یکصد هزار آواره لهستانی که از زندان‌های روسیه آزاد شده و به ایران اعزام شده بودند، به گردن ملت فقیر ایران افتاده بود؛ که خود با مشکلات و کمبود غذا دست و پنجه نرم می‌کرد. ارتش‌های اشغالگر در ایران کلیه غلات را به سرعت و با زور سرنیزه و یا پرداخت حداقل بهای ممکن، تصاحب می‌کردند. دولت شوروی شمال کشور را که یکی از مراکز اصلی تولید گندم و برنج بود، از بخش‌های دیگر مجزا ساخت و در نتیجه تولیدات این بخش، در اختیار انحصاری مقامات شوروی درآمد که البته قسمتی از آن به مصرف خود بخش اشغالی می‌رسید. از سوی دیگر ورود ارتش سرخ شوروی، نابودی مزارع و محصولات را به همراه داشت و مانع برداشت محصول گندم شده بود.

گزارش رئیس اداره بندر پهلوی در تاریخ ۲۱/۵/۱۳۲۱ نیز به خوبی بیانگر تأثیر ورود لهستانی‌ها و حضور نیروهای بیگانه بر وضعیت معاش مردم منطقه است. وی در گزارش خود چنین می‌نویسد:

از اوائل سال جاری، به واسطه ورود مهاجرین لهستانی و وجود نیروی بیگانه، در بندر پهلوی اوضاع خواربار بطور تصاعدی ترقی کرده، مخصوصاً برنج که قوت اهالی است، از چند روز پیش روز بروز مشکل و میزان بهای آن از خرواری ۲۰ من شاه ۴۰۰ ریال، به ۸۰۰ ریال ترقی کرده و از همه سخت تر، در این ایام میزان عرضه آن بر میزان تقاضا رو به نقصان گذاشته، بطوریکه فعلاً با بهای خرواری ۲۰ من شاه ۸۰۰ ریال هم بدست نمی آید. ... اخیراً بمناسبت ورود مهاجرین لهستانی که از تاریخ ۲۰/۰۵/۱۳۲۱ اولین کشتی آنان وارد گردید، بقیمت کلیه مایحتاج زندگانی خاصه خواربار به مراتب افزوده شده و دکاکین علاف ها که تا چند روز پیش مملو از برنج های مختلفه بود، بکلی خالی و معلوم نیست ناگهان فروخته و یا احتکار کرده اند.

با آنکه نخست وزیر ایران به نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران درباره خودداری از خرید مستقیم ارزاق توسط آنها و مضرات آن که موجب گرانی، کمیابی کالاها و رواج احتکار و دلالی و اضطراب عمومی می شد، تذکراتی داده بود، اما در این میان انگلستان، روشی را پیش گرفت که معمول سیاست های استعماری اش در ایران بود. یک کمپانی انگلیسی، غلات موجود در ایران را با نازل ترین قیمت می خرید و در اهواز -مرکز قوای انگلیس- انبار می کرد. بر اثر کمبود مواد غذایی و اتخاذ سیاست پولی قوای اشغالگر، تورمی در حدود ۱۰۰٪ ایجاد شد که قدرت خرید مردم را به حداقل رساند.

اسناد موجود از آن زمان حاکی از وخامت اوضاع ارزاق در اهواز بر اثر مداخلات انگلیسی هاست که از جمله آنها می توان به گزارش تلگرافی آقای صنیعی از اهواز، خطاب به وزارت دارائی، اشاره کرد.

این موضوع نه تنها در اهواز، بلکه در هر شهری که متفقین به نحوی در آن حضور داشتند مشاهده می شد. به عنوان مثال می توان به گزارش های ارسالی از بندرعباس، نائین، کرمان، انارک، بوشهر و ... درباره کمبود ارزاق عمومی و رواج دزدی در آنها، اشاره کرد.

در خرداد ماه سال ۱۳۲۰، گلشائیان، وزیر مالیه، طی بخشنامه ای اعلام کرد به منظور انتظام و سرعت بخشی به جمع آوری گندم و تأمین نان شهرستان ها و تهیه و ذخیره آذوقه کشور، اداره کل غله در سازمان اقتصادی ایجاد شده است و انبارهای غله تحت نظارت آن قرار خواهد گرفت.

افزایش قیمت مایحتاج مردم به علت حضور قوای بیگانه در کشور، موجب بروز طغیان هایی در برخی شهرها می شد که نمونه هایی از گزارش این حوادث در میان اسناد نگهداری شده در آرشیو ملی به چشم می خورد. گزارش فرمانداری نظامی کرمانشاهان حاکی از آن است که در تاریخ ۵/۸/۱۳۲۰ پیشه وران این شهر مغازه های خود را تعطیل و برای اعتراض به وضع بد اقتصادی، گرسنگی و حمل گندم به خارج در خیابان ها تجمع کرده اند، که این موضوع منجر به درگیری نیروهای شهربانی و نیروهای سرهنگ ارفع با آنها و کشته شدن یک نفر و مجروح شدن سه نفر شده است.

در نامه وزارت دارائی به وزارت کشور در تاریخ ۱۴/۱۱/۱۳۲۰ نیز به غائله همدان در اواخر آبان ۱۳۲۰ که منجر به کشته شدن چهار نفر از اهالی شهر شده، و نیز به اعزام فردی برای تحقیق محلی و بررسی اوضاع اشاره شده است. در همین پرونده شاهد گزارش فرمانداری همدان درباره این غائله و جلسه ای که با حضور سران دسته ها و یک عده از بازرگانان و محترمان شهر برگزار شده است، هستیم. در بخشی از این گزارش چنین آمده است: «در همین اثنا دو بار آقای سرهنگ فلاتچر که بقرار معلوم معاون اداره سیاسی انگلیسی ها است، بفرمانداری آمده و اظهار می کرد مردم را بنام اینکه خواربار آنها را انگلیسی ها می برند، تحریک کرده اند و اول شب نیز با تلفن تقاضا کرد که بنده باتفاق رئیس شهربانی و رئیس امنیه بدیدن ایشان و فرمانده اردوی انگلیسی برویم و در آنجا نیز مطلب را تجدید و ضمناً پرسش هایی می کردند که چگونه شهربانی متوجه این پیش آمد نبوده که جلوگیری نماید. همچنین راجع باینکه از محرکین و مرتکبین مخصوصاً آنها که باتومبیل حامل نیروی انگلیسی سنگ انداخته و سبب تیراندازی شده اند، کسی دستگیر شده یا خیر سوالات نمود. ... امروز صبح مجدداً سرهنگ فلاتچر بفرمانداری آمده، تقاضا کرد اعلانی در شهر منتشر شود که انگلیسی ها خواربار نمی برند، بلکه مقدار زیادی گندم بایران فروخته اند و این اظهارات از ناحیه مغرضین است. بنده آگهی [؟] تهیه کرده بودم، ولی مشارالیه جداً تقاضا کرد بمضمونی که خود او نوشته بود، اعلان منتشر بشود. بنده هم از نظر جلوگیری این شایعات بيموقع [گذاشتم؟] آگهی منتشر گردد. زیرا امروز شنیده شد مردم اظهار می کرده اند که گندم ها را به انبارهای تهران نمی برند بلکه در ایستگاه های راه آهن خالی می کنند و معلوم نیست به کجا می رود. بعضی نیز صریحاً اظهار می کرده اند که خواربار، از گندم و برنج و غیره بخارج حمل می شود».

این سند به خوبی نمایانگر دخالت انگلیسی ها در امور کشور و نیز تلاش آنها برای وارونه جلوه دادن حقایق و تکذیب نقششان در کمبود مواد غذایی در ایران است.

در سندی دیگر، وزیر دارائی در مکاتبه ای با وزارت امور خارجه به خرید و خروج آذوقه و مواد غذایی از ایران توسط متفقین، برخلاف پیمان های امضا شده میان ایران و آنها، اعتراض می کند و خواهان جلوگیری از این جریان می شود.

در همین زمینه شاهد تلگراف وزیر امور خارجه به سفارت ایران در لندن درباره ایجاد تماس با مقامات انگلیسی، درخواست هماهنگی با ایران برای خرید و توزیع ارزاق و هشدار نسبت به رواج قاچاق و گوشزد کردن خطر قحطی در تهران هستیم. انگلیسی ها با وجود کمبود مواد غذایی در ایران، بی رحمانه حتی بخشی از نیازهای سربازان خود در عراق (غیر از غله و گوشت) را نیز بدون انجام تشریفات گمرکی و پرداخت عوارض از ایران تأمین می کردند.

اسناد متعدد برجا مانده از دوره زمانی جنگ جهانی دوم، هر یک به نحوی حاکی از شکایت از متفقین و نقش آنها در ایجاد کمبود در شهرهای مختلف است که به تعدادی از آنها اشاره می کنیم.

در مهر ۱۳۲۱ شاهد نگارش گزارشی به نخست وزیر، درباره دخالت انگلیسی ها در کلیه امور شهرها، از جمله امر نان کردند، که موجب کمبود نان در شهر شده است و تقاضای جلوگیری از این روند هستیم.

در سندی دیگر وزیر کشاورزی در نامه ای محرمانه به نخست وزیر، درباره خرید گوسفند توسط انگلیسی ها و ضرورت جلوگیری از آن، سخن گفته است.

در گزارشی از فرماندار قم به نخست وزیر نیز به مشکلات ناشی از حضور نیروهای انگلیسی در شهر، کمبود آذوقه، بدمستی های سربازان انگلیسی و رعایت نکردن سنت ها و شعائر مذهبی توسط آنها اشاره شده است.

انگلستان به منظور گسترش کنترل خود بر محصولات ایران، به ویژه غله، گایلز، سرکنسول خود در مشهد را به تهران فراخواند و وی را به عنوان مشاور سفارت انگلیس در امور غله به کار گمارد. یکی از توصیه های گایلز این بود که در هر یک از کنسولگری های انگلستان در ایران، مأمورانی مخصوص گماشته شوند تا بر جریان کاشت، برداشت و جمع آوری گندم نظارت داشته باشند.

کار دخالت انگلیسی ها در امور غله به آنجا رسید که در تیر ماه ۱۳۲۱ وزارت دارائی، به ادارات دارائی شهرستان ها دستور داد اطلاعات مربوط به میزان محصول این سال و سال های قبل را در دسترس مأموران انگلیسی قرار دهند.

در نتیجه نابسامانی اوضاع، دولت انگلیس در اقدامی نمایشی سعی در وارد کردن مقداری غله به ایران می کند. اما این اقدام مؤثر نبود. سفیر ایالات متحده درباره این اقدام، چنین می گوید: «احساس می شود که دولت انگلستان، عمداً نمی خواهد از قحطی و گرسنگی در ایران جلوگیری به عمل آورد.» این نظر چندان هم بی ربط نبود، زیرا مقامات انگلیسی سرسختانه از بهبود وضع خواروبار در ایران جلوگیری می کردند. برای مثال پس از آنکه قحطی وضع بسیار نابسامان و آشفته ای در کشور به وجود آورد، در نوامبر ۱۹۴۲ / آبان ۱۳۲۱ دولت انگلیس تحت فشار ایالات متحده، متعهد شد ۳۵۰۰ تن گندم را از انبارهای خود در عراق به تهران ارسال کند تا کمبود نان را در پایتخت اندکی جبران کند. اما در عمل، به بهانه های مختلف، از جمله بودن وسایل حمل گندم از عراق به ایران، از تحویل این مقدار گندم طفره می رفت. هر چند بعد از مدتی، سازمان جاسوسی ارتش آمریکا کشف کرد که مقامات انگلیسی گندم مورد نظر را از عراق به اهواز حمل کرده بودند، ولی از تحویل آن به مقامات ایرانی خودداری می کردند.

دولت انگلیس حتی واگن های حامل گندم را در خوزستان توقیف می کرد و گندم آنها را برای نیروهای خود در اختیار می گرفت.

دولت انگلیس هیچگاه دست از سیاست های مزورانه خود بر نمی داشت و لذا می بینیم برای عوام فریبی، اقدام به ارسال مقداری آرد برای رفع گرسنگی مردم ایران کرد که گزارشات حاکی از آن بود که این آردها غیر قابل استفاده و پر از حشرات و شپش است.

قابل توجه اینکه ورود غله به تهران ممنوع بود، در حالی که طبق آئین نامه غله و نان اجازه حمل به شهرستان ها وجود داشت، زیرا قیمت گندم در بازار آزاد، خرواری ۲۰۰ تومان بود، ولی سیلو مردم را وادار می کرد که گندم را ۶۰ تومان بفروشند و چون تهران بزرگترین خریدار گندم بود، متفقین برای اینکه قدرت رقابت خریداران تهران را با خود، از بین ببرند و بتوانند غله را به نرخ رسمی بخرند، اجازه نمی دادند غله وارد تهران شود.

همین امر مخالفت زارعان را برانگیخت، زیرا در سال های پیش از ۱۳۲۲ قیمت گندم در

بازار آزاد ۵۰۰۰ ریال بود و اداره غله مازاد محصول را به ۳۷۵۰ ریال می خرید، در حالی که در سال ۱۳۲۳، گندم در بازار آزاد به ۷۰۰۰ ریال خرید و فروش می شد، ولی قیمت دولتی آن ۲۹۰۰ ریال (یعنی حتی کمتر از سال قبل) بود و این موضوع کاملاً به ضرر کشاورزان تمام می شد.

طبق طرح وزارت خواروبار، مالکان موظف بودند محصول خود را به دولت تحویل دهند و تخلف از این امر، مجازات داشت.

در سال ۱۳۲۱ وضع غلات مشکل بزرگی را ایجاد کرده بود. زمستان سال ۱۳۱۹ ش. هشدار بود در این زمینه، سیلوه‌های سر به فلک کشیده خالی از گندم و در نتیجه احتیاج به وارد کردن گندم مورد نیاز از خارج، این هشدار بود. بر اثر وقایع شهریور ۱۳۱۹ روابط بازرگانی با کشورهای اروپا محدود و مسدود شد و حمل و نقل کالای بازرگانی از راه‌های دریایی با سایر کشورها نیز غیر عملی گردید.

میزان معاملات خارجی کشور کاهش فوق العاده ای حاصل کرد و در نتیجه واردات ضروری مانند قند و شکر، قماش، غله، مواد شیمیایی، دارو و لوازم طبی و غیره، فوق العاده تقلیل پیدا کرد و در مملکت نیز نایاب شد. در عین حال صدور کالاهای ایران به خارج دچار رکود و وقفه کامل گردید. اشکالات حمل و نقل هم به علت کمبود وسائل باربری در داخل کشور، عمل جمع آوری غله و توزیع آن را مشکل کرد. و بالاخره مشکل دیگر دولت ایران این بود که به موجب تعهدی که در پیمان اتحاد سه گانه داشت، کلیه وسایل حمل و نقل زمینی و راه آهن خود را در اختیار متفقین گذاشته بود، بنابراین کامیون‌ها و واگن‌های راه آهن تماماً در راه رساندن مواد و مهمات به روسیه شوروی بسیج شده بودند. کمبود گندم که غذای اصلی مردم به شمار می رفت در همه جای کشور به چشم می خورد. خصوصاً اینکه از صدور غله منطقه حاصلخیز آذربایجان و نواحی شمالی ایران که در اشغال نیروهای شوروی قرار داشتند به تهران و دیگر نقاط ایران ممانعت به عمل می آمد. روس‌ها با مانع شدن از حمل غله آذربایجان به نقاط دیگر که خارج از منطقه اشغالی آنها قرار داشت، این غلات را برای مصرف خود به روسیه صادر کرده و فقط مقدار کمی از آن را در خود منطقه اشغالی به مصرف مردم می رساندند تا آنها را ساکت نگهداشته و از بروز بلوا و شورش جلوگیری نمایند.

انگلیسی‌ها هر جا منافعشان ایجاب می کرد، دست به اقدام می زدند و به همین خاطر

می توان شاهد فعالیت های به ظاهر متضاد این دولت، در زمینه ای یکسان بود.

«ایرج ذوقی» درباره کوشش این دولت برای حفظ منافع خود و فرونشاندن خشم مردم برای کمبود مواد غذایی چنین می نویسد: مسئله غله و مواد غذایی هر چند که یک مسئله داخلی بود با این حال مستقیماً و به طور کامل مورد توجه متفکین قرار داشت. زیرا کمبود غله و یا نارسائی وضع غله سبب بروز ناراحتی و شورش مردم می شد و ممکن بود که در ارسال مواد مورد نیاز به شوروی ایجاد وقفه و اختلال نماید. کوشش های بسیاری از جانب دولت های انگلستان و آمریکا به کار رفت تا با حمل مقادیری گندم به ایران، کمبود آن را برطرف نمایند. دولت انگلستان به خوبی از اقدامات شوروی ها در منطقه اشغالی آگاه بود ولی هیچ اقدامی برای متوقف کردن اقدامات آنها به عمل نمی آورد. به این دلیل که اولاً انگلیسی ها قدرت آن را نداشتند تا از عملیات روس ها جلوگیری کنند و ثانیاً مایل بودند تا روس ها را راضی نگهدارند تا از مساعدت های نظامی آنها در جنگ بر علیه آلمان استفاده نمایند.

آمریکائی ها که در آن زمان به عنوان مستشاران مالی در ایران حضور داشتند، انگلستان را مسئول کمبود غلات در ایران دانسته و عقیده داشتند انگلیس برای بالا بردن ظرفیت کمک های ارسالی به شوروی، سیستم حمل و نقل ایران را به حد انفجار رسانده است.

در دسامبر ۱۹۴۲ امریکائی ها لیست طولی از گله ها و شکایات و انتقادهای خود را تسلیم وزارت خارجه انگلستان کردند. در این یادداشت به ویژه کارشکنی های دولت انگلستان در به تأخیر انداختن امضای قرارداد غلات بین ایران و آمریکا مورد ملامت قرار گرفته بود. در این یادداشت همچنین اقداماتی چون ورود نیروهای انگلیسی به پایتخت در روزهای ۱۷ و ۱۸ آذرماه ۱۳۲۱ و قصور دولت انگلیس در ارسال مواد غذایی به ایران که در بصره آماده ارسال بود، مورد انتقاد تند دولت ایالات متحده آمریکا قرار گرفته بود.

در همین زمینه، «میلسپو»، رئیس کل دارائی در گزارش فروردین ۱۳۲۲ خود خطاب به وزیر دارائی به وضوح به نقش متفکین در ایجاد مشکلاتی برای دولت ایران اشاره کرده است و می نویسد:

قسمت اعظم این مشکلات در نتیجه جنگ کنونی و استفاده نیروهای متفکین از خاک ایران و بنگاه های دولتی و وسایل حمل و نقل و برخی وسایل دیگر ایران (به منظور

ادامه جنگ) ایجاد شده است.

وی معتقد است باید متفکین خرید مواد مورد نیاز خود را در کشور ایران تقلیل دهند، یا وسایلی بدست آورند که بدون تحمیل بر قوه خرید فوق العاده فعلی که بازار ایران را تحت فشار دارد، نیازمندی های خود را مرتفع سازند.

وی در این گزارش به روش هایی که از طریق آنها می توان وضعیت بهتری را در ایران ایجاد کرد، اشاره کرده است که در همه آنها، بهبود وضعیت ایران در گرو همکاری متفکین است.

دخالت اشغالگران در مسائل سیاسی کشور، روی کار آمدن قوام و سعی در ساقط کردن وی با ایجاد شورش هایی برای کمبود نان

در سال های جنگ، وضع اقتصادی ایران به صورت اسفناکی در آمد. تورم، تشکیل بازار سیاه، کمبود خواروبار و قحطی که نتیجه مستقیم حضور ارتش های بیگانه بود، موجبات نارضایتی شدید مردم را فراهم ساخته بود.

نخست وزیرانی چون فروغی و سهیلی، آنقدر گرفتار مشکلات سیاسی و مشکلات ناشی از حضور متفکین در ایران بودند، که نتوانستند قدمی در راه بهبود وضع اقتصادی کشور بردارند تا این که در ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ ش. قوام السلطنه سیاستمدار کهنه کار که در دوره رضاخان مغضوب و گوشه نشین شده بود، به نخست وزیری رسید.

در بررسی عوامل موثر در ایجاد بلوای نان، برخی ظهور دولت قوام را به عنوان دلیلی بر شکل گیری شورش، برشمرده اند. مهدی فرخ که با خاندان قوام میانه خوبی ندارد و آنها را شجره خبیثه می نامد یکی از معتقدان به این عامل است.

حسین کاوشی نیز در بررسی توطئه دربار محمدرضا شاه، در ایجاد بلوای نان، ترس شاه جوان از قدرت یافتن احمد قوام به عنوان رقیبی قدرتمند و خطرناک که در کارنامه کاری خود تجربه هایی چون بیش از ۲۰ بار وزارت و ۲ بار نخست وزیری داشت را عاملی مؤثر، در شکل گیری غائله ۱۷ آذر می داند.

وزیرمختار آمریکا در تهران نیز از دیگر معتقدان به این عامل است. وی سماجت و سرسختی انگلستان در نرساندن گندم به ایران را «بازی تفرقه بینداز و حکومت کن» انگلیسی ها می نامد که به قصد برکناری دولت قوام و بر سر کار آوردن مهره ای مناسب

و دست نشانده، همانند سیدمحمد تدین، اعمال می گردید.

خانه قوام پس از شهریور ۱۳۲۰، یکی از مراکز سیاست تهران بود که از طرف روشن فکران، حزب توده و آزادی خواهان مورد توجه قرار گرفت. چون هدف اساسی متفقین در آن زمان ایجاد امنیت در ایران بود تا بهتر و سریع تر به فعالیت جنگی خود علیه آلمان پردازند؛ از روی کار آمدن دولتی مقتدر و قوی حمایت می کردند. این سیاست علاوه بر آنکه مانع از شکل گیری کانون های ضد متفقین از لحاظ احساسات و وطن پرستانه و ضداستعماری می شد، دست آنها را در کنترل فعالیت جاسوسان آلمانی نیز باز می گذاشت. بنابراین زمینه برای به قدرت رسیدن قوام السلطنه به عنوان نخست وزیر فراهم شد.

وی از همان ابتدای کار حساسیت دربار را علیه خود شکل داد. قوام اعلام داشت دولت او پاسخگوی اعمال خود در برابر مجلس است و به همین علت وزرای کابینه باید گزارشات خود را به وی ارائه دهند و نه شخص دیگری (شاه و سایر درباریان)

قوام برای تعدیل موقعیت و نفوذ انگلستان و شوروی، سعی می کرد نیروی سومی، یعنی ایالات متحده را به عرصه سیاسی ایران بکشاند. یکی از اقدامات او در این زمینه بکارگیری مستشاران آمریکایی بود. مهم ترین این مستشاران، گروه مستشار مالی بود که ریاست آن را دکتر میلسپو بر عهده داشت. او به همراه ۳۵ نفر به ایران آمد و به عنوان رئیس کل دارائی با اختیارات وسیع در امور مالی و اقتصادی شروع به کار کرد، اما نتوانست موفق شود. چرا که وظیفه او در درجه اول تأمین خواروبار و احتیاجات متفقین بود.

میلسپو پس از دو سال، به علت آشکار شدن تخلفاتش و نیز مخالفت نمایندگان مجلس چهاردهم، به ویژه دکتر مصدق و آیت الله شیخ حسین لنکرانی، مجبور به استعفا شد و ایران را ترک کرد.

یکی از اقدامات این مستشاران برای مقابله با گرسنگی، پخت نان دولتی بود. حسین مکی در این خصوص چنین می نویسد:

در آن ایام دولت برای جلوگیری از ازدحام مردم برای تهیه نان که غذای بیشتر مردم بود اقدام به پختن نان ماشینی کرد که به نام «نان سیلو» معروف شد. این نان، نامرغوب و غیر قابل خوردن بود که در بعضی از نقاط کشور، از جمله تهران توزیع می شد. استفاده از این نان باعث بیماری تعدادی از کودکان تهران شد.

شریدان نیز درباره تأسیس نانوآخانه مرکزی دولتی در گزارش خود خطاب به

ب.ج.ئی بودو، در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۴۲ / ۲۱ آذر ۱۳۲۱ چنین نوشته است:

پس از یک ماه اقدام در وادار کردن نانوایا به پخت شبانه و تقسیم آن و ممانعت از دزدی و فروش آرد به بازار سیاه، من ناچار شده ام کلیه نانوائی های شهر را که تعدادشان ۳۲۱ دکان است، بسته و نانوایخانه مرکزی دولتی را تأسیس کنم.

مهدی فرخ در خاطرات خود، به تلاش انگلیسی ها برای راهیابی به وزارت خواروباری که قوام آن را ایجاد کرد، اشاره می کند و می نویسد:

در مرداد ۱۳۲۱، دولت تازه تأسیس قوام برای رویارویی با مشکل نان، تصمیم به تشکیل وزارت خواربار گرفت و مهدی فرخ به عنوان اولین وزیر خواربار به کابینه قوام راه یافت. هم زمان با این اقدام، کارشناسانی از آمریکا استخدام شدند تا وزارتخانه جدید را به سمت مقابله با بحران هدایت کنند. انگلیسی ها با اعمال فشار بر دولت ایران، در پی آن بودند که به کار گماردن پنج انگلیسی را در این وزارتخانه تحمیل نمایند و به این ترتیب کنترل خود را بر اوضاع از دست ندهند.

اقدامات قوام موجب شد انگلستان هم مانند دربار، از بروز بحران های سیاسی و اقتصادی که منجر به سقوط کابینه قوام السلطنه و روی کار آمدن دولتی کاملاً مطیع و وابسته به آن کشور شود، استقبال کند. در واقع می توان گفت باری دیگر دربار ایران، در سیاستی همسو با انگلستان و به اطاعت از این دولت، برای حفظ منافع خود، پای به صحنه نهاد.

برای ضربه وارد آوردن به قوام السلطنه باید از حربه ای استفاده می شد که اثر جدی داشته باشد. باید ثابت می شد قوام السلطنه نه تنها قوی نیست و نمی تواند امنیت را تأمین کند، بلکه موجب اغتشاش و بلوا نیز شده است و دوام کابینه وی، نظم و آرامش را در کشور از بین برده و اجرای برنامه متفقین برای کمک به شوروی را با اشکال روبرو می کند.

از شهریور ۱۳۱۹ تا تابستان ۱۳۲۱، دولت انگلستان با ارسال گندم از هندوستان و کانادا به ایران مخالفتی نکرد و طی این مدت بر اساس اسناد موجود در آرشیو ملی حدود هفتاد هزار تن گندم به ایران وارد شد. اما بعد از این تاریخ، انگلستان در امتداد سیاست خود برای براندازی قوام از قدرت، با واردات گندم به ایران مخالفت کرد و در نتیجه همین سیاست، کمبود و گرانی نان در نیمه دوم سال ۱۳۲۱ به اوج خود رسید. این در زمانیست که سر ریدر بولارد در گزارش خود معتقد است ایران نیازی به واردات گندم ندارد و محصول گندم این سال را خوب اعلام کرده است.

اسناد دیگر نیز شاهدهی بر این ماجرا هستند که انگلیسی‌ها تمام تلاش خود را می‌کردند تا اوضاع را آشفته نمایند. در زمانی که گزارش‌های واصله از شهرهای مختلف خبر از وضعیت بد اقتصادی، نبود غله و نان و گرسنگی و قحطی دارد، نامه وزیر دارایی به وزارت کشور، در شهریور ماه ۱۳۲۱ حاکی از آن است:

عمال شرکت نفت سابق اخیراً عده‌ای از کارگران بیکار و ناراضی شرکت سابق نفت را توسط اداره اطلاعات سفارت انگلیس استخدام نموده و مأموریت آنها تحریک و آتش زدن خرمن‌ها در قراء و قصبات می‌باشد و بعلاوه این عده مأموریت دارند با نشر خبرهای دروغ‌حاکی از خرابی اوضاع، ذهن دهقانان و زارعین ساده لوح را مغشوش و آنها را وادار نمایند که ارزاق عمومی را ذخیره و انبار نمایند.

بدین ترتیب نقشه بلوای ۱۷ آذر ۱۳۲۱ به نحوی که چیده شده بود، عملی گردید. بحران غله به جایی رسید که در آستانه ناآرامی‌های آذر ماه ۱۳۲۱، سیلوی تهران فقط برای دو روز گندم داشت. «حمید شوکت» معتقد است ارجحیت کمک به شوروی، عاملی است که انگلستان را به بی‌تفاوتی در برابر وضع بد اقتصادی ایران وامی‌دارد. وی می‌نویسد:

همه این‌ها دولت قوام را بیش از پیش به سمت این سیاست سوق داد تا از متفقین بخواهد به ایران غله ارسال کنند. متفقین به چنین تقاضایی تن در نمی‌دادند. زیرا سیاست بریتانیا بر اساس نیازهای جنگی این امپراطوری شکل گرفته و حاکی از آن بود که کمک به شوروی بر رفع دشواری‌های ایران ارجحیت دارد.

علاوه بر این، انگلستان می‌خواست از موضوع کمبودها، به عنوان اهرم فشاری بر دولت قوام استفاده کند. در ادامه این کشمکش‌ها، سرانجام طرح مشترکی از جانب ایران، انگلستان و آمریکا به امضا رسید. بنابر مفاد این طرح که در ۲۸ آبان ۱۳۲۱ از تصویب مجلس گذشت، آمریکا و انگلیس توافق کردند، کمبود غله ایران را تا برداشت محصول در سال آینده تأمین کنند و در مقابل، مجلس با انتشار اسکناس و اعطای اختیارات فوق‌العاده به نخست‌وزیر موافقت کند. امید قوام بر آن بود که با پیروزی در این عرصه از نبرد، بحران فروکش کرده باشد. اما شورشی که در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ آرامش تهران را برهم زد، این امید را نقش بر آب کرد.

«یرواند آبراهامیان» درباره نقش متفقین و از جمله انگلستان در بلوای نان، چنین می‌نویسد:

سرانجام کشمکش میان قوام و شاه به خیابان های تهران کشیده شد. این درگیری هنگامی شروع شد که اصناف بازار در ۱۷ آذر ۱۳۲۱، برای اعتراض به قیمت بالای مواد غذایی، مسئله جدید چاپ اسکناس ها و قانون مالیات بر درآمدی که به تازگی میلسپو وضع کرده بود، در بیرون مجلس به آرامی راهپیمایی کردند. البته هنگامی که چاقوکشان و افسران ارتش اعلام کردند که شاه هرگز اجازه نمی دهد تا سربازان به طرف «مردم محبوبش» تیراندازی کنند، راهپیمایان به سوی ساختمان مجلس حمله ور شدند. وقتی که ارتش از مداخله پلیس جلوگیری کرد، تظاهرکنندگان دو نماینده را مورد ضرب و شتم قرار دادند، به نانوائی ها حمله ور شدند، فروشگاه های لوکس و منزل قوام را غارت کردند و محله اعیان نشین شهر را تهدید کردند. نظم و آرامش هنگامی برقرار شد که نیروهای انگلیسی وارد عمل شدند. هر چند متفقین به کمک قوام شتافتند، این مداخله آنها را متقاعد کرد که شاید رقابت میان نخست وزیر و شاه موجب شود تا اندک منابع ارتش برای انجام وظیفه حیاتی انتقال تجهیزات جنگ، در راه ایفای مسئولیت بیهوده حفظ نظم و قانون صرف شود. پس آنان از بین این دو نفر شاه را ترجیح دادند.

همچنین؛ در آبان ۱۳۲۱ انگلستان که وضعیت غله ایران را به بدترین وضع ممکن سوق داده بود، در اقدامی در ظاهر دوستانه موافقت کرد موقتاً ۳۵۰۰ تن غله از انبارهای خود در عراق را به ایران صادر کند و تهران را از وضعیتی که در آن بود نجات دهد. ولی این گندم پس از به نتیجه رسیدن سیاست های آنها در سست کردن پایه های قدرت قوام و آن هم با تبلیغاتی پر سر و صدا وارد ایران شد. خبرنگار مخصوص رویتر در این مورد گزارش داد اولین مرسوله گندم انگلیس در کامیون هایی که پرچم انگلیس بر آن افراشته بود، به تهران رسید و در مقابل جمعیت خوشحال، با کامیون هایی ایرانی که روی آنها نوشته شده بود «انگلیس ها گندم به ایران می آورند» حمل شد. نقل شده پیش از آن، چند هواپیما از نیروی هوایی ایران بر فراز پایتخت پرواز کرده و اوراقی ریختند که در آنها وعده انگلیس و آمریکا، دائر بر ارسال گندم به ایران، تذکر داده شده بود.

در اسنادی که در همین کتاب آمده، شاهد گزارشی از وزارت خواروبار به نخست وزیر هستیم که نشان می دهد گندمی که با این همه تبلیغ و منت وارد ایران شد، پر از «خرده شیشه» و غیر قابل استفاده بوده است.

احمد قوام پس از وقایع اسف بار ۱۷ آذر که شرح آن در این پژوهش آمد، به زمامداری خود ادامه داد. سیاست های قوام در تعیین اعضای کابینه از سویی و تلاش شاه و دربار برای سرنگونی وی از سوی دیگر، سرانجام منجر به مشاجرات شدید وی با برخی نمایندگان و وزیران و به دنبال آن استعفای وزیران و انحلال کابینه شد.

قوام، علی رغم وضعیتی که پیش آمده بود، به حکومت بدون وزیر خود ادامه داد و جلسات هیأت وزیران را با معاونان وزارتخانه ها تشکیل داد.

«پتر آوری» در شرح ماجرای بلوای نان، چنین می نویسد:

در زمستان سال ۱۳۲۱ پس از بلوای نان در آذر ماه، بحران هنوز ادامه داشت. چون تهران صحنه تظاهرات شدیدی شده بود، یک گردان از نیروهای انگلیسی مستقر در قم، به تهران منتقل شدند. شاه دچار تردید شده بود که آیا نخست وزیر (احمد قوام) را برای استعفا دادن تحت فشار بگذارد یا خیر. حتی در یک مرحله، به نظر می رسید که شاه در فکر تشکیل کابینه نظامی بود که خود در رأس آن باشد. با اندیشه ای که بیانگر شیوه فکری او در دسامبر ۱۹۴۲ (آذر ۱۳۲۱) بود. مع الوصف، در این مرحله وزیرمختار بریتانیا در تهران از شاه خواست که قوام را برکنار سازد و به وی و سایر کسانی که خانه هایشان بر اثر تظاهرات ۱۷ آذر خراب شده است، غرامت پرداخت شود.

در این شرایط، قوام که شانسی برای کسب رأی اعتماد از مخالفان خود و معرفی وزیران جدید نداشت، پس از برگزاری جلسه ای با طرفداران خود و بررسی اوضاع، از نخست وزیری کناره گرفت.

خرابی راه های شوسه، به کارگیری راه آهن و تصرف وسایل حمل و نقل

یکی از ارکان اساسی سیاست انگلستان در ایران در زمان جنگ جهانی دوم و بعد از اشغال ایران، کمک به مساعی جنگی متفقین، به طور اعم و ارسال کمک های جنگی به شوروی، به طور اخص بود. بهانه جنگ و کمک رسانی به شوروی از راه ایران، نمایندگان سیاسی و مقامات نظامی انگلیس در ایران را بر آن داشت تا برای توسعه سیستم حمل و نقل کشور و ارسال مواد به شوروی، در هر امری از امور ایران، مداخله نمایند.

مأموران کشوری و لشکری و بخش خصوصی انگلستان، به طور فعالی در ایران مشغول بودند و برای حمل کمک های متفقین به روسیه، از هیچ کوششی فروگذار

نمی کردند. از ابتدای هجوم به ایران، تا پایان جنگ، انگلیسی ها بیش از شش هزار کیلومتر راه را ساخته و یا تعمیر کردند و نگهداری بقیه راه ها را نیز بر عهده گرفتند. آنها همچنین اقدام به ایجاد یک سازمان بزرگ حمل و نقل زمینی کردند که هزاران کامیون را که در سراسر جاده های ایران به کار حمل مواد به روسیه مشغول بودند، اداره می کرد. راه آهن سراسری ایران به کلی در تحت اختیار متفقین قرار گرفته بود. قسمتی از این راه یعنی از بندر شاهپور در جنوب تا تهران در اختیار و زیر نظر و کنترل انگلیسی ها بود.

راه های ایران و از جمله راه آهن، اهمیت به سزایی برای گردش ماشین جنگی متفقین داشت. بر روی جاده هایی به طول ۲۷۰۰۰ کیلومتر، قسمت اعظم کمک های متفقین، به شوروی حمل می شد. در مدتی کمتر از چهار سال جمعاً بیش از ۵ میلیون تن کالا از طریق جاده های شوسه ایران به شوروی حمل شد. حمل و نقل این مقدار عظیم کالا، بر روی جاده های ایران، مشکل ترافیک را به جایی رسانید که دولت های اشغالگر مجبور شدند با امضای یک توافقنامه، برنامه ای برای استفاده از راه های شوسه تنظیم کنند که طبق آن هر کدام فقط در ساعات معینی از شبانه روز می توانستند از جاده ها استفاده کنند. به این ترتیب جاده های ایران در ۲۴ ساعت متناوباً جولانگاه کاروان های حمل و نقل این دولت ها و از جمله انگلستان بود.

بر اساس ماده ۳ بند ب قرارداد ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲/۹ بهمن ۱۳۲۰، متفقین تمامی وسایل حمل و نقل خصوصی، دولتی و نظامی ایران را به تصرف خود درآورده بودند. آنها تمامی کامیون های موجود، تانک های نفتکش، اتوبوس های مسافری و حتی اتوبوس های خطوط شهری را نیز متصرف شدند. تنها تعداد کامیون های غیر ارتشی متصرفی متفقین به ۳۰۰۰ دستگاه می رسید.

این تصرف وسایل نقلیه و نیز ترافیک شدید جاده ای، اثری غیر قابل جبران، بر اقتصاد ایران، بر جای گذاشت. سیستم حمل و نقل کالا- و مواد مصرفی و غذا در سطح کشور به کلی از هم پاشید و گرانی و قحطی را گسترش داد. اثرات مخرب از هم گسیختگی خطوط ارتباطی و فرسودگی وسایل نقلیه در ایران حتی سال ها بعد از خاتمه جنگ نیز ادامه یافت و ضایعات مالی و جانی غیر قابل تخمینی را باعث شد.

بیشتر راه های شوسه، به دلیل عدم توجه دولت در بازسازی آنها و مشکلات ناشی از حضور اشغالگران در کشور، غیرقابل بهره برداری بود. این موضوع اثر زیادی بر حمل

گندم داشت. در برخی نقاط گندم آماده حمل بود، ولی خرابی راه های ماشین رو مانع حمل آنها به نقاط قحطی زده می شد.

متفقین شبکه راه آهن ایران را در اختیار خود گرفتند و با نیمی از کامیون های عمومی و تحت مالکیت خصوصی، قرارداد بستند که به این طریق، بیش از ۷۵ درصد شبکه توزیع مواد غذایی را در ایران، در حین برداشت محصول سال ۱۳۲۰، از بین بردند. کامیون های باقیمانده در دست ایرانیان، در اندک مدتی، غیرقابل استفاده شدند؛ زیرا متفقین ورود قطعات یدکی، به خصوص لاستیک را محدود کردند. دو سازمان متفقین؛ یعنی شرکت تجاری ممالک متحد بریتانیا و مرکز ملزومات خاورمیانه، نظارت بر تجارت خارجی ایران را در دست گرفتند و با در نظر گرفتن اولویت های متفقین و نه اولویت های ایرانیان به اداره آن پرداختند.

ناتوانی فنی و مالی انگلستان، در رساندن سریع کالا و ملزومات جنگی به شوروی، باعث شد انگلیس از ایالات متحده، که تازه به نفع متفقین وارد جنگ شده بود، درخواست کمک کند. در نتیجه آمریکائی ها نیز به جمع اشغالگران ایران پیوستند و سی هزار نیروی نظامی و فنی آمریکایی بدون کسب موافقت دولت ایران، وارد سرزمین ایران شدند. یادداشت اعتراضی به این حضور بی دعوت صادر شد اما دولت آمریکا به آن وقعی نهاد و حتی پیشنهاد الحاق به اتحاد سه گانه را نیز نپذیرفت. با ورود آمریکائی ها میزان حمل و نقل مواد از طریق ایران به شوروی افزایش قابل ملاحظه ای یافت و لطمات غیر قابل جبرانی به اقتصاد ایران وارد شد.

آمریکائی ها، به بهانه کمک به حمل تدارکات وارد ایران شدند؛ و به همین دستاویز سی هزار سرباز آمریکائی، در دسامبر ۱۳۲۱ وارد ایران شدند. همچنین آنها در ادامه سیاست های خود در نفوذ به مراکز حساس، با پیشنهاد قوام، یک هیأت نظامی به ریاست سرهنگ نورمن و هیأتی اقتصادی به ریاست میلیسپو را روانه ایران کردند تا به امور ارتش و مالیه ایران، سر و سامان بدهند!

در سال های کمبود و گرسنگی، غلات و مواد غذایی که در برخی نقاط ایران امکان صدور به مناطق قحطی زده را داشت، به علت عدم وجود وسایل حمل و نقل و مصادره آنها توسط متفقین، دچار آفت می شد و از بین می رفت. در تلگرامی که در این زمینه از تبریز به نخست وزیر ارسال شده است، می خوانیم غلات موجود در شعبه های اداره غله این

شهر با خطر شپش مواجه است و به علت تعهد دولت در واگذاری وسایل حمل و نقل به متفقین و نبود وسیله ای برای حمل آنها به نقاط دیگر، در حال از بین رفتن است.

تعداد اندکی وسایل حمل و نقل که در اختیار دولت ایران بود نیز خراب و نیازمند قطعات یدکی بود. دولت ایران سفارش تعدادی لاستیک کامیون و لوازم یدکی به آمریکا داد، اما وقتی این کالاها به بنادر ایران رسید، مقامات اشغالگر انگلیسی محموله را تصاحب کردند و از تحویل آن به دولت ایران امتناع ورزیدند.

آفت زدگی محصولات و بی آبی

درگیر شدن ایران در مشکلات مربوط به جنگی ناخواسته و حضور متفقین و از جمله انگلستان در ایران مشکلاتی پدید آورد که علاوه بر حوزه های سیاسی و اجتماعی، اثری مخرب بر حیات اقتصادی ایران نیز داشت. هر چند مسئله کمبود غلات، اواسط سال ۱۳۱۸ آغاز شده بود، ولی جنگ و حضور ارتش متفقین در ایران، مزید بر علت شد و راه های چاره را سد کرد.

محصول غله ایران، در سال ۱۳۱۸ به حد کافی نبود و رضا شاه نیز نتوانست میان مصرف غله در نقاط پر محصول و قحطی زده توازن برقرار سازد. در آن سال، اغلب کشاورزان به سبب پائین بودن نرخ دولتی خرید گندم، از کشت آن خودداری کردند. ولی رضا شاه در ادامه سیاست صنعتی کردن کشور، مقداری از محصول گندم را در مقابل واردات صنعتی، به خارج صادر کرد و کار به جایی رسید که دیگر برای پر کردن سیلوی تازه احداثش گندم در اختیار نداشت.

در دوران حضور متفقین در ایران، محصول بد و مقدار کشت نیز کم بود. همچنین زارعین از لحاظ تهیه بذر، دچار بی پولی شده بودند و همواره از غارت شدن محصول خود بیمناک بودند.

برای نمونه، گزارشی به وزارت دارائی، در سال ۱۳۲۱ حاکی از آن است که:

محصول گندم و جو امسال همدان به واسطه نیامدن باران در پاییز و بهار به افت برخورده، در تمام بخش ها به طور کلی الی چهل درصد دیم، یک چهارم نسبت به سال گذشته نشان می دهد و محصول بهار مورد استفاده نیست و مختصر محصولی که بدست بیاید، بعلت ترقی کارمزد کارگر که سه برابر ترقی کرده و نبودن وسیله نقلیه،

باعث ترقی فوق العاده در کرایه شده، قیمت کنونی که اداره اقتصاد خریداری می نماید، تکافو از هزینه جمع آوری محصول و کرایه نمی کند.

همچنین در این سال ها، بروز انواع بیماری های گیاهی و نیز خشکسالی های متعدد، باعث نابودی محصولات کشاورزی شده بود و به این ترتیب امید دولت به خرید مازاد محصولات، بیهوده بود. این امر از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ ادامه داشت.

احتکار و قاچاق مواد غذایی

وقتی هجوم متفقین به ایران آغاز شد، انگیزه چشمگیری برای احتکار مواد غذایی به وجود آمد.

«بولارد» نیز به این موضوع اشاره کرده و می نویسد:

قوای متفقین چندی پس از پایان فصل برداشت غله ایران را اشغال کردند و بسیاری از تولید کنندگان گندم فرصت را غنیمت شمردند و از عرضه محصول خود امتناع کردند. حکومت جدید نیز به جای افزایش سریع نرخ دولتی خرید گندم، کار را به دفع الوقت گذراند و نتیجه این سهل انگاری، این شد که تقریباً فقط مقدار اندکی گندم از مهمترین مرکز تولید کننده آن - آذربایجان - به تهران رسید.

کمبود کالا، به ویژه مواد غذایی، تشکیل بازار سیاه، قحطی و احتکار، همگی از مصیبت های اقتصادی ناشی از جنگ و اشغالگری بود. در این میان غله و گندم وضعی به مراتب بحرانی تر داشت. نان، قوت بیشتر ایرانیان را تشکیل می داد و کمبود، گرانی و کیفیت نامناسب آن تأثیرات سیاسی و اجتماعی بسزایی بر جا می گذاشت. هر چند پیش از اشغال هم میزان موجودی و مصرف گندم در ایران نامتوازن بود، اما واردات، کسری آن را جبران می کرد. اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و متعاقب آن فروپاشی دیکتاتوری رضاشاه، که درست پس از خاتمه فصل برداشت گندم صورت گرفت، باعث شد دولت نتواند از عهده جمع آوری و حمل و نقل گندم برآید.

کاهش میزان تولید گندم در کشور و قاچاق آن به کشورهای همسایه، همه و همه دست به دست هم داده بود تا میل به احتکار گندم را نزد مالکان و دلالان افزایش دهد.

آگهی فرمانداری همدان، به تاریخ ۱۴/۶/۱۳۲۱ خود گویای اوضاع و احوال آن روزهاست:

طبق امریه تلگرافی رسیده از جناب آقای نخست وزیر، به عموم مالکین دهات و مزارع عمومی خاطر نشان می شود که هرگاه در پرداخت جنسی که تعهد شده است، تأخیر یا بدست آویزهای مختلف تقاضای تخفیف در پرداخت فزونی غله خود نمایند، از هیچگونه مجازات معاف نخواهند شد. دولت نمی تواند در این موقع از رحم و شفقت به هموعان و هم میهنان صرف نظر نموده و نمی تواند قبول نماید که مالکین و زارعین در مقام استفاده نامشروع برآیند و بهیچوجه اغماض و ارفاقی در این باره نشده، بلکه اشد مجازات از حبس طولانی و جریمه فوق العاده حتی سیاست اعدام نسبت به محتکرین اعمال خواهد شد.

در اسفند ۱۳۲۰ش. قانون منع احتکار به تصویب مجلس رسید. همچنین خرید و فروش آزاد غله و نیز صدور آن و برخی کالاهای اساسی دیگر ممنوع اعلام شد.

«سر ریدر بولارد» با اشاره به این قانون می نویسد:

در مورد لایحه احتکار که دولت به مجلس برد، حرارتی نشان نمی دهند. این شاید به دلیل آن باشد که اکثر نمایندگان خودشان زمین دار و محتکر هستند.

در آن روزها، دولت انگلستان سعی داشت در تبلیغات خود آثار و پیامدهای اقتصادی حضور بیگانگان در ایران را کم اهمیت جلوه دهد. «سر ریدر بولارد» هم در راستای همین سیاست، سعی دارد کمبودها و گرانی های موجود در ایران را ناشی از سیاست های نادرست ایرانیان، سوءاستفاده از قدرت و مقام، رشوه خواری و رواج فساد در میان دولتمردان معرفی کند. او در جایی دیگر چنین می نویسد:

چیزی که دولت [ایران] مایل به انجام آن است خرید ۱۲۰ هزار تن گندم از متفقین برای مصرف شهرهاست. در نتیجه کشتی هایی که باید به حمل مهمات جنگی پردازند، می بایست به قیمت جان ملوانان متفقین به کشوری گندم حمل کنند که اگر محتکران مال اندوز و مأموران خودش را مهار کند می تواند با گندم تولیدی خود زندگی کند.

او در مواردی چند از گزارش های خود سعی دارد نقش محتکران مواد غذایی را در کمبود مواد غذایی بزرگ جلوه دهد، حال آنکه آنچنان که «پیتز آوری» اشاره می کند، حتی در ماجرای احتکار مواد غذایی نیز می توان رد پای انگلستان را مشاهده کرد. «آوری» می نویسد:

بدون شک محتکران مواد غذایی در ایران وجود داشتند و بسیاری از آنها، همانگونه که

بعدها افشا شد، عوامل فروش بریتانیا بودند و از این رو در موقعیتی قوی قرار داشتند. انگلیسی ها در داوری خود نسبت به ایرانیان، شاید عقاید خود را بیش از حد تعمیم می دادند. جای تردیدی نیست که این داوری، استوار بر این عقیده بود که ایرانیان مردم نادرستی هستند.

در نامه ای از وزارت مالیه خطاب به وزارت کشور در تاریخ ۷/۱۱/۱۳۲۱، درباره شیوع قاچاق در کشور و ضرورت کنترل آن چنین می خوانیم:

نظر باینکه موضوع قاچاق در اکثر نقاط کشور بویژه در مرزهای جنوب و غرب و شمال غربی کشور که وضعیت طبیعی محل و وسعت زیاد مناطق مرزی، وسایل آنرا سهل تر می نماید، شیوع و وسعت زیادی پیدا کرده و خاصه از موقعی که سازمان قوای تأمینیه و همچنین گردش امور گمرکی در ولایات در اثر واقعات اخیر و تهاجم قوای بیگانه مختل گردیده و وسایل کافی جهت جلوگیری از ورود و خروج کالا- (بویژه خواربار) در دست نیست. از این رو وزارت دارائی معتقد است تا موقعی که سازمان پاسداری گمرک تشکیل نگردیده، برای نیازمندی های گمرک، علاوه بر پاسگاه های ژاندارمری، به مقتضای هر محل، عده [ای] از افراد ژاندارم، برای جلوگیری از ورود و خروج کالاهای قاچاقی در دفاتر گمرکی با اختیار اداره های گمرک گذارده و فوق العاده روزانه افراد آن از بودجه اداره گمرک پرداخت شود.

اوضاع مالی کشور، سیاست های پولی متفقین و اثرات آن در ایجاد تورم و تشدید فقر و گرسنگی

اوضاع مالی ایران نیز در زمان اشغال تأسف بار بود. برای مثال بودجه سال ۱۳۲۰ به طور عجیبی تصویری و تخیلی به نظر می آمد. کسری بودجه تخمینی در این سال بالغ بر ۷۱۰ میلیون ریال بود. در چنین وضع اسفناکی، توقف واردات به کشور بر اثر جنگ، باعث کاهش عایدات گمرکی به عنوان یکی از راه های عمده درآمد دولت شده بود. همچنین حضور نیروهای بیگانه در کشور گردآوری انواع مالیات را غیرممکن ساخته بود. دولت ایران که وضع مالی و اقتصادی کشور را دچار بحران و خطر دید دست کمک به سوی متفقین و خصوصاً انگلستان دراز کرد تا طبق تعهداتی که متفقین در ضمائم پیمان سه گانه اتحاد بر عهده گرفته بودند، از نظر اقتصادی به ایران کمک کند.

در پنجم خرداد ماه ۱۳۲۱ قراردادی تجاری- مالی بین ایران و انگلستان منعقد شد. بر اساس این قرارداد انگلستان متعهد شد اقدامات لازم را برای ارسال کالاهای اساسی مورد نیاز ایران به عمل آورد.

وضع غیر عادی ناشی از جنگ و همچنین مخارج سنگین و روز افزون نیروهای متفقین در ایران برای مقاصد جنگی، فشارهای تورمی را افزایش می داد.

دولت ایران قادر نبود برای رفع تورم اقدامات اساسی و لازم را به عمل آورد. شاخص هزینه زندگی بین سال های ۱۳۱۸ یعنی شروع جنگ جهانی و ۱۳۲۳، نزدیک به ۷۰۰ درصد افزایش پیدا کرد و دولت ایران برای مقابله با آن، تنها به افزایش نشر اسکناس های در جریان می پرداخت. دولت در سه نوبت از مجلس شورای ملی اجازه نشر اسکناس گرفت که این امر، خود بر وخامت اوضاع افزود.

علاوه بر این، متفقین که برای کارهای خود در ایران احتیاج به ریال داشتند، دولت ایران را برای انتشار اسکناس تحت فشار گذاشتند.

«میلسپو» معتقد بود فروش طلا به وسیله دولت ایران، فشار موجود برای اسکناس بیشتر را می کاهد و در نتیجه از کاهش قدرت خرید ریال، جلوگیری می کند؛ زیرا قیمت طلای بازار در عمل باعث کاهش هزینه جنگی دولت انگلستان در ایران خواهد شد؛ اما انگلیسی ها معتقد بودند هزینه های جنگی آنها در ایران تنها از راه پرداخت های ریالی میسر است. در نتیجه پیشنهاد میلسپو به جایی نرسید و مشکلی را حل نکرد.

انگلیسی ها برای تداوم گردش چرخ های ماشین جنگی خود، مجبور به تزریق پول به این سیستم بودند. بر اساس آمارها مخارج دولت انگلستان در ایران ماهیانه حدود سیصد میلیون ریال بوده است. آنها به منظور تأمین ریال مورد نیاز، برای پرداخت های داخلی، می توانستند به دو روش متوسل شوند. روش تعویض ارز خارجی و طلا به ریال و یا روش صدور کالا به ایران. اما به علت مشکلاتی که انگلستان با آنها دست به گریبان بود، هر دو این روش ها برای دستیابی به ارز ایران غیرممکن می نمود. زیرا از یک سو تمامی کارخانجات این کشور در خدمت صنایع نظامی درآمده بود و این کشور در وضعیتی قرار نداشت که با صدور و فروش کالا- به ایران، ریال به دست بیاورد و از سوی دیگر پرداخت ارز و طلا- به بانک ملی ایران را باری بر ذخیره ارزی و طلای محدود خود می دانستند که می توانست سیستم پولی آنها را متزلزل نماید. لذا این کشور برای حل مشکل خود پول

کاغذی مورد نیاز خود را از بانک دولتی ایران دریافت می کرد و در مقابل در بانک های مرکزی انگلستان، دولت ایران را معادل آن مبلغ در حسابی که به همین منظور گشوده بود، بستانکار می کرد. بدهکاری انگلستان به ایران، فقط در دفاتر بانکی عمل می شد و ارزی از این بابت تحویل ایران نمی شد.

برقراری چنین سیستم پرداختی علیرغم ظاهر منطقی و عادلانه اش نتایج شومی برای اقتصاد ایران داشت. زیرا دولت ایران هیچ گونه کنترلی بر این حساب و یا حتی آزادی برداشت از آن نداشت. به علت تأمین هزینه های سرسام آور جنگی، از طریق افزایش چاپ پول کاغذی بدون پشتوانه، پول ایران ارزش خود را از دست داد و به صورت پاره ای کاغذ درآمد و این موضوع خود موجب رشد نجومی قیمت ها و در نتیجه ایجاد تورم در کشور شد. قدرت خرید قشر وسیعی از مردم، کاهش یافت و با پاشیده شدن شیرازه اقتصاد کشور، قحطی و گرسنگی گروه کثیری از مردم را از پا درآورد.

انگلستان برای حفظ منافع خود، تنها به این روش ها اکتفا نکرد، بلکه حتی برای کاهش همین بدهی اسمی خود به دولت ایران نیز روش هایی ابداع کرد که یکی از آنها کنترل قیمت تبدیل ریال به ارزهای خارجی بود. دولت انگلستان، بعد از اشغال ایران اقدام به افزایش مصنوعی ارزش لیره در برابر ریال کرد و نرخ تبدیل را از ۶۵ ریال قبل از جنگ به ۱۴۰ ریال برای یک پوند تغییر داد.

بر حسب شرایط موجود، کاهش ارزش پول می توانست آثار مفید یا مضر بر اقتصاد سیاسی کشور بگذارد. هنگامی که ارزش پول ایران کاهش یافت، تقاضا برای صادرات ایران یعنی تقاضای نیروهای اشغالگر برای کالا و خدمات ایران عملاً نامحدود بود. در حالی که میزان عرضه کالاهای مزبور محدود بود. مجموعه این مشاهدات حاکی از آن است که کاهش ارزش پول ایران به میزان ۱۰۰ درصد، درآمد ایران را از فروش کالا یا خدمات (صادرات) به متفقین به نصف تقلیل داد. از سویی دیگر از آنجا که ماهیت واردات ایران کاملاً مشخص بود، نمی توانست کاهش قابل ملاحظه ای یابد و حال که ارز خارجی و در نتیجه کالاهای خارجی گرانتر شده بود، ارزش واردات ایران نمی توانست تفاوت چندانی با قبل از کاهش نرخ برابری ارز داشته باشد. این بدان معناست که کاهش ارزش پول، درآمد صادراتی ایران و تراز پرداخت های آن را به شدت تحت تأثیر قرار داده و اثر تورمی فوق العاده ای بر اقتصاد گذارد و مردم فقیر را فقیرتر کرد.

افزایش عرضه اسکناس به میزان چهار برابر در اوضاع یاد شده، یکسره تورم را بود، و در هر حال افزایش عرضه اسکناس محلی بود که نیروهای اشغالگر را قادر می ساخت مخارجشان را در کشور پردازند.

استفاده از این روش های تخریبی پولی، موجب تورمی غیرقابل کنترل شد. برای متوقف کردن سیر صعودی تورم، مجلس شورای ملی در مارس ۱۹۴۲ / ۱۳۲۱ خواهان افزایش نرخ تبدیل ریال و نزدیک شدن آن به واقعیت شد. دولت نیز تحت فشار بحران اقتصادی ناشی از تورم و پافشاری مجلس مجبور شد برای تعیین نرخ واقعی راه حل اساسی و منصفانه ای پیدا کند. در پی این تصمیم، پیشنهادی به دولت انگلستان برای تجدیدنظر در نرخ تبدیل ریال به پوند ارائه شد و همچنین از متفقین خواسته شد یک قسمت از نیازهای ریالی خود را از طریق عرضه مستقیم طلا- به بانک ملی ایران و یا با فروش کالا به دولت ایران تأمین کنند. اما دولت انگلستان با هر نوع تغییری در سیستم تحمیلی ارزی موجود به نفع ریال مخالفت می ورزید و از هر گونه مذاکره در این مورد سر باز می زد.

در ۵ خرداد ۱۳۲۱ بالاخره متفقین قراردادی درباره نرخ ارز به دولت ایران تحمیل کردند. با امضای این قرارداد نه تنها مشکلی از ایران حل نشد، بلکه انگلیسی ها به مزایایی بیش از گذشته دست یافتند که مهم ترین آنها تعهد تحویل نامحدود اسکناس توسط بانک ملی ایران به آنها بود. بدین ترتیب با احتساب تمامی سودی که متفقین با توسل به سیاست های پولی خود کسب می کردند، می توان نتیجه گرفت در حالی که مردم کشور ما در قحطی و گرسنگی ناشی از حضور متجاوزان بیگانه به سر می بردند، تمامی مخارج ارتش های اشغالگر و نیز قسمت مهمی از مخارج کمک های متفقین به شوروی، از طریق مردم ایران تأمین می شد.

بر پایه توافق های جداگانه با انگلیس و شوروی، ۶۰ درصد مازاد سالانه تجاری ایران با انگلیس و کل اعتبارات سالانه داده شده به شوروی، تا پایان جنگ بازپرداخت نمی شد. پس از پایان جنگ بر پایه نرخ (کاهش یافته) جدید برابری ریال، به طلا پرداخت می شد. به زبان ساده، کل قضیه، یعنی کاهش ارزش پول، انتشار اسکناس و اعطای وام به انگلیس و شوروی، دزدی مسلحانه ای بود از ملتی بسیار ضعیف و فقیر. در زمان نخست وزیری قوام، وی از متفقین خواست با ورود غله به ایران، کشور را از وضعیت بحرانی نجات دهند، ولی آنها که پول ایرانی نداشتند از دولت مطالبه پانصد

میلیون ریال کردند تا بتوانند کمبود ارزاق در ایران را حل کنند.

برای حل مشکل پول، لایحه انتشار اسکناس، به سرعت تقدیم مجلس شد تا از این طریق مشکل اقتصادی مرتفع شود، ولی در جلسه علنی مجلس با قوام مخالفت شد. قوام نیز طی یادداشتی به سفارتخانه های متفقین اعلام کرد مجلس سیزدهم، تعمداً لایحه انتشار اسکناس را تصویب نمی کند، تا به متفقین کمک ریالی نشود.

اما سرانجام تحت فشار قوام و دول متفق این لایحه به تصویب رسید و فرمان راجع به تفویض اختیار اجازه انتشار اسکناس به هیأت اندوخته اسکناس صادر شد.

با این کار اوضاع از پیش وخیم تر شد. بازار دچار تشنجی عظیم شد و نرخ تورم از ۳۰٪ به ۵۰٪ افزایش یافت.

همین موضوع باعث شده بود احساسات مردم علیه نیروهای اشغالگر و به خصوص انگلستان برانگیخته شود. «سر کلارمونت اسکراین»، یکی از مأموران انگلستان در ایران به این موضوع در گزارش ارسالی خود به تهران این گونه اشاره کرده است:

این وضع اسفبار (ضدیت مردم ایران با بریتانیا) به عوامل گوناگونی مربوط می شود. یکی تورم و تأثیر مصیبت بار آن در افزایش هزینه زندگی است که گناه آن را به گردن اشغال متفقین می اندازند.

مجلس سیزدهم، علاج ورشکستگی اقتصادی و نجات کشور را از فقر و گرسنگی، استخدام کارشناسان امریکایی تشخیص داد و در آبان ۱۳۲۱ لایحه استخدام دکتر میلیسپو در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. بر اساس این لایحه دکتر آرتور میلیسپو با سمت رئیس کل دارائی ایران به مدت پنج سال استخدام شد و با تصویب وزیر دارائی به اختیارات وسیعی در وزارت دارائی، دست یافت.

با تمام اختیاراتی که مجلس به میلیسپو داد، مشکل غله ایران حل نشد و این موضوع، اعتراضاتی را علیه میلیسپو شکل داد. ابوالقاسم امینی، نماینده رشت، در استیضاح خود از رئیس کل دارایی چنین نوشته است:

هزینه زندگی به نسبت سال های قبل ۵۰٪ بالا رفته، با وجود افزایش محصول گندم در سال ۱۳۲۲ تغییر در زندگی مردم ایجاد نشده و اقدام میلیسپو در اجازه فروش ارزهای خارجی موجب فرار سرمایه های کشور به خارج شده است؛ همچنین وضع قانون مالیات بر درآمد اسراف و تبذیر در هزینه دستگاه های دولتی، مسئله را حادثتر کرده است.

این سهم ایران، پل پیروزی متفقین، از جنگ و پیامدهای آن بود.

فهرست منابع و مآخذ

- ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ج ۲، (تهران: موسسه اطلاعات، [۱۳۵۵])، ص ۶۱۷.

- آبراهامیان، یرواند؛ «ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر»، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی؛ (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷).

- آوری، پیترو؛ «تاریخ معاصر ایران، از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: عطائی، ۶۸-۱۳۶۷).

- اسکراین، سر کلارمونت (مأمور تبعید رضاشاه به جزیره موریس)، «جنگ جهانی در ایران»، ترجمه حسین فراهانی، (تهران: موسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳).

- امیراحمدی، احمد؛ «خاطرات نخستین سپهبد ایران» به کوشش غلامحسین زرگری نژاد و سیروس سعدوندیان. (تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳).

- «ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸)»، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، (بی جا، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱).

- الهی، همایون، «اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم»، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱).

- «بازخوانی پرونده اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و آثار و نتایج آن، در ایران، متفقین تصمیم می گرفتند!»، نیلوفر کسری، جام جم، ۹ شهریور ۱۳۸۵، شماره ۱۸، ص ۲.

- «بلوای نان در تهران»، مک فارلند، استیفن. ل. ترجمه دکتر نادر میرسعیدی؛ روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۸/۵/۱۳۸۹، شماره ۲۱۴۸، ص ۳۱.

- «بلوای نان و قحطی»؛ عبدالجواد اخوت، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۱۸۵۹، ۱۱/۵/۸۸، ص ۳۲.

- بولارد، سر ریدر و سر کلارمونت اسکراین؛ «شترها باید بروند (خاطرات)»، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران: نشر نو، ج ۲، ۱۳۶۳).

- «تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا» گردآورندگان: یونا الکساندر و الن نانز، مترجمان: سعیده لطفیان و احمد صادقی (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۸).

- «دلایل شکست و فروپاشی ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰»، کار و کارگر، سه شنبه

۱۸ دی ۱۳۷۵، شماره ۱۷۹۰، سال هفتم، ص ۵.

- «گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۲۹۹-۱۳۳۲»، پژوهش گروهی جامی (جبهه آزادی مردم ایران)، (تهران، ققنوس، ۱۳۶۶).

- «نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران»، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱).

- بهشتی، محمد؛ «فرهنگ صبا» (بی جا، انتشارات صبا، ۱۳۷۰).

- خواجه نوری، ابراهیم. «بازیگران عصر طلایی» (تهران: بی نا، بی تا).

- ذوقی، ایرج؛ «ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم»، (تهران: پازنگ، ۱۳۶۸).

- روزنامه اطلاعات، شماره ۴۸۹۳، ۹ خرداد ۱۳۲۱، ص ۱.

- شوکت، حمید، «در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام السلطنه»، (تهران: نشر اختران، ۱۳۸۶).

- عاقلی، باقر، «نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار»، (بی جا، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰).

- عتیق پور، محمد؛ «بلوای نان: فاجعه ۱۷ آذر ماه ۱۳۲۱» (تهران: نشر شریف، ۱۳۷۹).

- فرخ، مهدی (معتصم السلطنه)، خاطرات سیاسی، شامل تاریخ پنجاه ساله معاصر، (بی جا، جاویدان، بی تا).

- همایون کاتوزیان، محمدعلی، «اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی»، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکزی، ۱۳۶۸).

- کاوشی، حسین، «دولت قوام السلطنه و اولین توطئه درباره محمدرضا شاه»،

<http://www.rasekhoon.net/Article/Show>

- لنزوسکی، جورج، «رقابت روسیه و غرب در ایران»، ترجمه اسماعیل رائین، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۳).

- معین، محمد؛ «فرهنگ معین» (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱).

- مکی، حسین؛ «تاریخ بیست ساله ایران، ج ۷» (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴-۱۳۲۳).

- مهدی نیا، جعفر. «زندگی سیاسی قوام السلطنه»، (تهران: انتشارات پانوس، ۱۳۶۶).

- مهدی فرخ، زندگی سیاسی خاندان قوام السلطنه: شجره خبیثه، (تهران: انتشارات رازی، ۱۳۶۳).

- «نقش و عملکرد متفقین در بحران غله ایران به هنگام جنگ جهانی دوم»؛ عباس پرتوی مقدم، مطالعات تاریخی، شماره ۱۰، سال ۱۳۸۴، ص ۵۹، سند شماره یک.

اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، مجموعه اسناد نخست وزیری.

پا نوشت ها

* کارشناس علوم سیاسی، دانشگاه تهران و کارشناس ارشد برنامه ریزی و بررسی اسناد و مدارک.

کار و کارگر، سه شنبه ۱۸ دی ۱۳۷۵، شماره «دلایل شکست و فروپاشی ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰» ۱.

۱۷۹۰، سال هفتم، ص ۵

تهران: سازمان انتشارات جاویدان، «میرزا احمدخان قوام السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی»، ۲. عاقلی، باقر

۱۳۷۶؛ ص ۲۹۲

تهران: انتشارات انیشتن، ۱۳۷۳، ص ۳۱۰، «بازیگران سیاسی عصر رضاشاهی و محمدرضاشاهی»، ۳. نجمی، ناصر

به کوشش غلامحسین زرگری نژاد و سیروس سعدوندیان، «خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی» ۴.

(تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳)، صص ۴۹۳ و ۴۹۲

تهران: نشر شریف، ۱۳۷۹)، ص ۳۵، به نقل از ناصر نجمی. («بلوای نان: فاجعه ۱۷ آذر ماه ۱۳۲۱»؛ ۵. عتیق پور، محمد

۱۲۲۰۰۴-۶. ن.ک: به سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد، اسناد نخست وزیری، سند شماره ۷۰۲۷۸

۷. عتیق پور، محمد؛ همان. ص ۱۷۲

تهران: پانوس، ۱۳۷۸)، ص ۱۵۵ («زندگی سیاسی محمدعلی فروغی»؛ ۸. مهدی نیا، جعفر

به کوشش غلامحسین زرگری نژاد و سیروس سعدوندیان. «خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی» ۹.

(تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۴۹۶

۱۰. عاقلی، باقر؛ همان. ص ۲۹۵

۱۱- ن. ک. به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد، اسناد نخست وزیری، سند شماره ۷۰۲۷۸

۱۲۲۰۰۴.

تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸)، ص ۱۰۲)، «ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم»؛ ۱۲. ذوقی، ایرج

۱۳. عتیق پور، محمد؛ همان. ص ۳۵ به نقل از ناصر نجمی.

همان. ص ۴۹۶؛ «خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی» ۱۴.

مک فارلند، استیفن. ل. همان.؛ «بلوای نان در تهران» ۱۵.

ترجمه محمدرضا، «اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی»، ۱۶. همایون کاتوزیان، محمدعلی

۱۸۷- نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکزی، ۱۳۶۸)، صص ۱۸۸

ج ۲ (تهران: موسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۶۸)، ص ۲۴۳، «تاریخ معاصر ایران»؛ ۱۷. آوری، پیتر

۱۸/۱۰۱۰۰۸. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد نخست وزیری، سند شماره ۸۸۲۲

حاوی نامه زارعان مرد.

۱۹. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۳۳۰۰۰۰۸۷

به کوشش صفاءالدین تبرائیان، (بی جا، مؤسسه)، «(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴)» ۲۰.

۲۲۸-۲۲۹، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱)، صص ۲۲۳

(تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱)، «اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم»، ۲۱. الهی، همایون

ص ۲۰۶.

- همان. ص ۲۳۵، «(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴)» ۲۲.
- ۲۴۰۰۱۰۹۴۳، ۳۳۰۰۰۰۰۸۷، ۲۹۰۰۰۸۳۶۲، ۲۴۰۰۱۳۳۲۴، ۲۴۰۰۱۱۷۶۶، ۲۳. همان. ص ۲۳۶؛ ن. ک به اسناد شماره ۲۴۰۰۱۰۹۴۳، ۲۹۳۰۰۳۶۲۱، ۲۹۳۰۰۰۲۱۸، ۲۹۱۰۰۳۰۵۳، ۲۹۳۰۰۳۴۳۳، ۲۹۰۰۰۳۳۲۴، ۲۹۰۰۰۰۷۵۸، ۳۵۵۰۰۰۶۷۴، ۲۶۰۰۰۰۵۳۱، ۲۹۳۰۰۰۱۵۴ و ۲۶۰۰۰۰۴۵۸ و ۳۵۵۰۰۰۵۶۸.
۲۴. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۰۵۹۶.
۲۵. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد شماره ۲۹۳۰۰۳۶۲۱ و ۲۹۳۰۰۰۲۱۲.
۲۶. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۳۰۰۲۹۲.
- ۲۴۲- همان صص ۲۴۳، «(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴)» ۲۷.
- ۲۴۸- همان. صص ۲۴۹، «(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴)» ۲۸.
۲۹. همان. صص ۲۳۷ و ۲۶۷، ن. ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۲۴۴۷، محل در آرشیو ۵۰۹ غ آ ۱.
- همان. ص ۲۷۸، «(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴)» ۳۰.
۳۱. همان. ص ۲۷۹.
- ۲۸۳-۳۲. همان. صص ۲۸۴.
- بولارد، سر ریدر و سر کلارمونت اسکراین، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران: «(شترها باید بروند (خاطرات)» ۳۳.
- ۱۳۶۳)، ص ۸۵، نشر نو، ج ۲.
- همان. ص ۳۰۵، «(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴)» ۳۴.
۳۵. الهی، همایون، همان، ص ۲۰۷.
- ۱۳۶۴)، ص ۴۳۴ - تاریخ بیست ساله ایران، ج ۷ (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۲۳)؛ ۳۶. مکی، حسین

۳۷/۱۰۱۰۰۸. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد نخست وزیری، سند شماره ۱۱

۳۸. همان. سند شماره ۲۴۰۰۱۳۵۲۷، محل در آرشیو ۱۲۲ ف ۱ آ آ ۵

پژوهش گروهی جامی (جبهه)، «۱۳۳۲- گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله دو کودتا ۱۲۹۹». ۳۹.

. آزادی مردم ایران)، (تهران، ققنوس، ۱۳۶۶)، ص ۱۸۳

۴۰. برای نمونه ن. ک. به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۳۶۲

۷۰-۴۱. ذوقی، ایرج؛ همان. صص ۷۱

۴۲. پیشین. ص ۱۲۱

۴۳. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، ص ۳، گزارش فروردین ۱۳۲۲ میلادی، سند شماره

۲۴۰۰۱۳۸۸۷.

۴۴. مهدی فرخ، زندگی سیاسی خاندان قوام السلطنه: شجره خبیثه، (تهران: انتشارات رازی، ۱۳۶۳)، ص ۴۵

«دولت قوام السلطنه و اولین توطئه درباره محمدرضا شاه»، ۴۵. کاوشی، حسین

http://www.rasekhoon.net/Article/Show_23503.aspx.

گردآورندگان: یونان الکساندر و الن ناتز، مترجمان: «تاریخ مستند روابط دوجانبه ایران و ایالات متحده آمریکا». ۴۶.

. سعیده لطفیان و احمد صادقی (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۸) ص ۱۴۴

ترجمه احمد گل محمدی و «ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران معاصر»؛ ۴۷. آبراهامیان، یرواند

۲۲۴، ن. ک. به بولارد، سر ریدر؛ همان. ص ۸۳ - محمدابراهیم فتاحی؛ (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷) صص ۲۲۵

۴۸. مکی، حسین؛ همان. ص ۲۷۰

عباس پرتوی مقدم، مطالعات؛ «نقش و عملکرد متفقین در بحران غله ایران به هنگام جنگ جهانی دوم». ۴۹.

تاریخی، شماره ۱۰، سال ۱۳۸۴، ص ۵۹، سند شماره یک.

۵۰. فرخ، مهدی (معتصم السلطنه)، خاطرات سیاسی، شامل تاریخ پنجاه ساله معاصر، (بی جا، جاویدان، بی تا)،

بی جا، سازمان انتشارات)، « نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار » ، ص ۵۶ ، ن . ک به : عاقلی، باقر

. جاویدان، (۱۳۷۰)، ص ۵۱

. ۵۱ . سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۴۱۳۵ ، محل در آرشیو ۲۱۷ ق ۱ آ آ ۱

- ترجمه غلامحسین، «نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر انگلستان در ایران». ۵۲.
- ۳۰۸- میرزا صالح، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱)، صص ۳۱۴.
۵۳. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۰۵۹۰۷.
- ۱۸۴- تهران: نشر اختران، (۱۳۸۶)، (صص ۱۸۵)، «در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام السلطنه»، ۵۴. شوکت، حمید.
- ۱۸۶- ۵۵. پیشین، صص ۱۸۷.
- ترجمه احمد، «ایران بین دو انقلاب، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران معاصر»، ۵۶. ابراهامیان، یرواند.
- گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷) ص ۲۲۵.
- همان. ص ۳۰۳، «(۱۳۱۸- ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک ۲۴)». ۵۷.
۵۸. پیشین. ص ۳۱۱.
- ترجمه محمد رفیعی، «تاریخ معاصر ایران، از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، ۵۹. آوری، پیترو.
- ۲۳۳- ۱۳۶۷)، (صص ۲۳۴ - مهرآبادی (تهران: عطائی، ۶۸).
۶۰. ذوقی، ایرج. همان. ص ۱۰۰.
۶۱. پیشین. ص ۱۰۱.
- ۱۸۲، ن. ک. به: ذوقی، همان، ص ۷۱- ۶۲. الهی، همایون. همان. صص ۱۸۳.
- همان. ص ۳۱، «بلوای نان در تهران». ۶۳.
- ترجمه اسماعیل رائین، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۳) ص ۲۱۹، «رقابت روسیه و غرب در ایران»، ۶۴. لنزوسکی، جورج.
- ۱۰۱۰۰۸ / ۶۵. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد نخست وزیری، سند شماره ۲.
۶۶. الهی. همان، ص ۲۰۸.
۶۷. بولارد، سرریدر. همان. ص ۸۴.

۶۸. آوری، پیتر. همان. ص ۲۱۲

۶۹. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۳۶۲، ن. ک به: سازمان اسناد و

کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد شماره ۲۹۰۰۰۴۹۱۵ و ۲۴۰۰۱۴۳۹۱

۲۱۱-۷۰. آوری، پیتر؛ همان. صص ۲۱۲

۷۱. سر ریدر بولارد. همان. ص ۸۴

۳۶- همان. صص ۳۷؛ «نقش و عملکرد متفقین در بحران غله ایران به هنگام جنگ جهانی دوم». ۷۲.

۷۳. برای نمونه ن. ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، اسناد شماره ۲۶۰۰۰۰۴۸۰ درباره

قاچاق و ارسال گندم مصرفی کنسولگری انگلیس و ۲۶۰۰۰۰۳۲۲ درباره فروش غله به کنسولگری انگلستان،

سند شماره ۲۴۰۰۱۲۰۱۴ درباره ضرورت جلوگیری از قاچاق گندم به خارج؛ نیز ن. ک: بلوای نان و قحطی،

۸۸/۵/۱۱، عبدالجواد اخوت، روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۱۸۵۹

۷۴. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۰۰۰۸۳۶۲

۹ خرداد ۱۳۲۱، ص ۱؛ ن. ک به: آوری، پیتر؛ همان. ص ۲۴۳، ۷۵. روزنامه اطلاعات، شماره ۴۸۹۳

همان. ص ۲۷۵؛ «نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران». ۷۶.

همان. ص ۳۱۴، «نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران». ۷۷.

۷۸. آوری، پیتر؛ همان. ص ۲۱۲

۷۹. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۹۳۰۰۴۵۷۸

۸۰. برای نمونه ن. ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۰۰۶۹۰، گزارش

اقتصادی تراز پرداخت تجاری ایران در سال ۱۳۱۸ و ذکر علل کاهش و افزایش آن.

۸۱. ذوقی، ایرج. همان. ص ۷۳

«! بازخوانی پرونده اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و آثار و نتایج آن، در ایران، متفقین تصمیم می گرفتند». ۸۲.

. نیلوفر کسری، جام جم، ۹ شهریور ۱۳۸۵، شماره ۱۸، ص ۲

. ۸۳. ذوقی، ایرج. همان. ص ۷۴

تهران: بی نا، بی تا)، ص ۴۶۵؛ ن. ک به : همایون کاتوزیان، (« بازیگران عصر طلایی » . ۸۴. خواجه نوری، ابراهیم

ص: ۴۳۹

. محمدعلی، همان. ص ۱۸۸

. ۸۵. همان. ص ۱۸۸

. ۱۹۲-۸۶. الهی، همان. صص ۲۰۰

. ۸۷. همایون کاتوزیان، محمدعلی، همان. ص ۱۸۸

ن. ک به : « ۱۵۰-تهران: انتشارات پانوس، ۱۳۶۶)، صص ۱۵۳)، « زندگی سیاسی قوام السلطنه ». ۸۸. مهدی نیا، جعفر

. بی جا، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰)، ص ۵۱۸)، « نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار »، عاقلی، باقر

. ۸۹. عاقلی، باقر، ص ۵۱۹؛ ن. ک به : سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره

۲۴۰۰۲۰۱۵۸.

. ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ج ۲، (تهران: موسسه اطلاعات، [۱۳۵۵]، ص ۶۱۷). ۹۰.

ترجمه حسین، « جنگ جهانی در ایران »، (۹۱. اسکراین، سر کلارمونت، (مأمور تبعید رضا شاه به جزیره موریس

. فراهانی، (تهران: موسسه انتشارات نوین، ۱۳۶۳)، ص ۲۸۴

. ۹۲. ن. ک به: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، سند شماره ۲۴۰۰۱۲۶۱۵

. ۹۳. ن. ک به : سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، معاونت اسناد ملی، مجموعه نخست وزیری، سند شماره

۱۱۶۰۰۲/۳۳.

انگلیسی ها و حکومت ایران؛

بررسی نقش انگلستان در تعیین نوع نظام سیاسی حاکم بر ایران؛

از مشروطه تا شهریور ۱۳۲۰

حجت الله کریمی*

مقدمه

در دوران معاصر، ایران نظر به موقعیت استراتژیک فوق العاده و دارا بودن ذخایر عظیم زیرزمینی نفت، در سیاست خارجی انگلستان از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است. علاوه بر این انگلیسی ها ایران را به مثابه دروازه ای تلقی می کردند که اگر مورد حراست قرار نگیرد، مستعمره زرخیزشان، هندوستان، به خطر خواهد افتاد.

با این حال به دلیل ناآگاهی و احیاناً سرسپردگی سیاستمداران و زمامداران ایران، این کشور نمی توانست از موقعیت ویژه خود استفاده کند و از انگلستان امتیاز بگیرد. بر عکس، تاریخ معاصر ایران همواره شاهد اخذ امتیازات ذی قیمت و دخالت های گسترده انگلستان در امور ایران است. این نوشتار بر دخالت های انگلیسی ها در تعیین نوع نظام سیاسی حاکم بر کشور تمرکز دارد. این دخالت ها در سه مقطع تاریخی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. سه مقطع عبارتند از: نهضت مشروطیت، دوران پس از جنگ جهانی اول تا حکومت رضاشاه، دوره پس از شهریور ۱۳۲۰.

گفتار پیش رو سعی خواهد نمود نقش انگلستان در انقلاب مشروطه را بررسی نموده و روشن سازد چگونه نهضتی اصیل و مردمی که مشخصه آن عدالت خواهی و قانون طلبی

بود، پس از ورود و تحصن عده ای در سفارت انگلستان میوه ای نارس به نام مشروطه حاصل نمود؛ و پس از پایان جنگ جهانی اول و ظهور قدرت کمونیستی در مرزهای شمالی ایران، چگونه بریتانیا سعی کرد در قالب قرارداد ۱۹۱۹ ایران را به کشوری تحت الحمایه خود تبدیل نماید؛ و نیز شرایط ایران در جنگ جهانی دوم و نقش انگلستان در تداوم سلطنت پهلوی، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

از عدالتخانه تا مشروطه نیم بند

جنگ های ایران و روس - که به زعم بسیاری از مورخین و پژوهشگران نقطه آغاز تاریخ معاصر ایران است - آثار، نتایج و پیامدهای فراوانی در پی داشت. مهم ترین پیامد این جنگ ها انعقاد دو عهدنامه سنگین و ننگین گلستان و ترکمانچای بود. برخی مواد عهدنامه های مذکور دارای اثر آنی بوده که بلافاصله پس از امضای قرارداد بروز نمود. اما بعضی از آنها در درازمدت تبعات خود را آشکار ساخت. از جمله آثار قسم اول، می توان به از دست رفتن سرزمین های وسیعی در شمال و شمال غرب کشور اشاره نمود. در مورد قسم ثانی باید از ماده هفتم عهدنامه ترکمانچای یاد کرد. ماده هفتم مقرر می داشت:

چون اعلی حضرت شاه ایران (فتحعلی شاه) مناسب دیده که فرزند والاتبار خود، شاهزاده عباس میرزا را به جانشینی و ولیعهدی ایران منصوب کند، امپراطور عظیم الشان روسیه، برای اثبات حسن نیت خود و تأکید بر روابط دوستانه اش با ایران، رسماً به عهده می گیرد که از امروز والاحضرت عالی قدر شاهزاده عباس میرزا را جانشین رسمی اعلی حضرت شاه ایران و وارث تاج و تخت بشناسد و از آغاز جلوس به تخت سلطنت پادشاهی ایران را حق مشروع معظم له بداند.

ماده مزبور که نقشی بی بدیل در سرنوشت سیاسی ایران ایفا کرد، به خواسته عباس میرزا و در پی احساس خطر او از سوی رقیبش شاهزاده حسنعلی میرزا (یکی از فرزندان فتحعلی شاه) به متن عهدنامه افزوده شد. پس از شکست سپاه تحت فرمان عباس میرزا، در جنگ دوم با روس ها، عده ای این شکست را دسیسه فرمانده سپاه دانسته و دور حسنعلی میرزا جمع شدند. آنان با ادعای عدم صلاحیت عباس میرزا خواستار ولایتعهدی حسنعلی میرزا بودند.

جالب توجه اینکه فتحعلی شاه نیز با آنها هم داستان شد. وصول این اخبار به عباس میرزا

باعث شد وی ماده مزبور را در قرارداد ترکمانچای بگنجانند.

از این زمان به بعد ایران گرفتار دخالت های دو همسایه شمالی و جنوبی خود بود. روس و انگلیس هر یک با گرفتن امتیازاتی به توسعه قدرت و نفوذ خود در ایران می پرداختند. امتیاز رویترا، از جمله امتیازاتی بود که انگلیسی ها در رقابت با روسیه در ایران به دست آوردند. به موجب این امتیاز، حق احداث راه آهن در سراسر ایران، استخراج معادن و ایجاد بانک شاهنشاهی و نیز احداث راه ها به یکی از اتباع انگلستان، به نام بارون جولیوس رویترا اعطا شده بود. اما مخالفت شدید حاج ملاعلی کنی با واگذاری این امتیاز، ناصرالدین شاه را مجبور به الغای امتیاز رویترا کرد. نمونه دیگر امتیاز انحصار دخانیات بود. این امتیاز نیز توسط ناصرالدین شاه به یک شرکت انگلیسی اعطا شد. امتیاز مذکور که در ایران به «امتیاز رژی» مشهور شد، نهضتی عظیم را موجب گردید و نهایتاً با حکم تحریم تنباکو از سوی میرزای شیرازی بلااثر ماند.

در خصوص چگونگی رخداد انقلاب مشروطیت، مبانی اندیشه ای و زمینه های تاریخی آن سخن فراوان گفته شده و این مقال به هیچ وجه قصد بازگو نمودن مکررات را ندارد. شواهد و قرائن بسیاری موجود است که حکایت از آشنایی نخبگان ایرانی با نظام های مترقی دارد. رهبران و فعالان سیاسی در ایران نه تنها با مشروطیت آشنایی داشتند بلکه نظام مترقی تری نظیر جمهوری را نیز می شناختند. از جمله شواهد موجود در اثبات آشنایی ایرانیان با نظام مشروطیت، نوشته ها و گفته های سیدمحمد طباطبایی مدت ها قبل از انقلاب مشروطیت است. از یادداشت های سیدمحمد طباطبایی که در جمادی الاولی ۱۳۱۲ه ق (حدود ۱۲ سال قبل از انقلاب مشروطیت) تحریر شده است، برمی آید که وی بر ضد حکومت ناصرالدین شاه سخنرانی می نموده و ضمن بیان نواقص و مفاسد حکومت استبدادی و نظام سلطنتی، از حکومت قانون و نظام مشروطه سخن می گفته است. البته سخن از مشروطه و مشروطیت منحصر به سیدمحمد طباطبایی نیست؛ بلکه بسیاری از نخبگان، روشنفکران و فعالان سیاسی، قبل از انقلاب مشروطه، از نظام مشروطیت سخن گفته و پیرامون آن بحث نموده، حتی آثاری تحریر کرده اند.

برای تحلیل و تبیین انقلاب مشروطه و واکاوی نقش انگلستان در نهضت مشروطیت شاید بهترین روش نگاهی گذرا بر جریان وقایعی است که نهایتاً انقلاب مشروطه ایران را در پی آورد.

واقعیت این است که گرانی قند و تنبیه عده ای از بازرگانان از سوی علاءالدوله، حاکم تهران، سرسلسله وقایع منجر به مشروطیت است. پس از این واقعه، بازرگانان در اعتراض به این اقدام، در مسجد شاه بست نشستند. سیدین (سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی) از معترضان حمایت نموده و به همراه عده ای دیگر از علما در مسجد محل تجمع بازرگانان حضور یافتند. این اعتراضات موجب تعطیلی بازار و بروز برخی مشکلات در شهر تهران شد. خواسته معترضان برکناری علاءالدوله از حکومت تهران بود. دولت نه تنها به خواسته معترضان اعتنایی نکرد، بلکه سخت گیری ها نیز شدت یافت. علما به حرم حضرت عبدالعظیم عزیمت کردند. این واقعه در تاریخ مشروطیت به «مهاجرت صغری» مشهور گردید.

دولتیان در صدد بازگرداندن علما برآمدند. در این مرحله خواسته معترضان، برکناری علاءالدوله و برقراری عدالتخانه بود. مظفرالدین شاه با خواسته معترضان اعلام موافقت نمود. بدین ترتیب «مهاجرت صغری» پایان یافت و علما به شهر بازگشتند. پس از مراجعت علما خواسته اول آنان، یعنی برکناری علاءالدوله از حکومت تهران، تحقق یافت؛ اما نه تنها عدالتخانه برپا نشد، بلکه بی عدالتی دولتیان به سرکردگی عین الدوله، صدراعظم وقت، بیش از پیش نمودار شد. لذا علما، وعاظ و خطیبان، نوک پیکان انتقادات خود را متوجه عین الدوله نموده و مجدداً خواستار برقراری عدالتخانه شدند.

در جریان انتقادات و سخنرانی ها علیه عین الدوله، شیخ محمد سلطان الواعظین، که انتقادات شدیدی علیه صدراعظم مطرح ساخت، دستگیر شد. به محض وصول خبر دستگیری سلطان الواعظین، عده ای از طلاب، به ویژه طلبه های مدرسه کاظمیه (محل تدریس سلطان الواعظین) به سوی قراولخانه ای که شیخ محمد در آنجا بازداشت بود، روانه شدند. آنان با نگهبانان درگیر و موفق به آزادی سلطان الواعظین شدند. در جریان درگیری ها یکی از طلاب به نام سیدعبدالحمید، کشته شد. طلاب که اکنون عده قابل توجهی از مردم نیز به آنها پیوسته بودند، جنازه سیدعبدالحمید را بر سر دست به خانه علما بردند.

پس از این واقعه برخی از علمای برجسته تهران (از جمله شیخ فضل الله نوری و سیدین) در مسجد جامع گرد آمدند؛ جمعیتی عظیم در مسجد جامع پدید آمد؛ بازارها بسته شد و شهر چهره ای بحرانی به خود گرفت. اجتماع کنندگان متفق القول شدند تا خواسته هایشان جامه عمل نپوشیده، مسجد را ترک نکنند. در این مرحله نیز خواسته علما

که طی نامه ای توسط کامران میرزا به اطلاع شاه رسید، برکناری عین الدوله و برقراری عدالتخانه بود.

به دستور عین الدوله، محمد ولی خان نصرالسلطنه مأمور بیرون نمودن تجمع کنندگان از مسجد جامع شد. زمانی که مذاکره برای خروج معترضان به جایی نرسید، کار به درگیری کشید. در این میان عده ای کشته و تعداد زیادی زخمی شدند. پس از این واقعه سخت گیری بر محرکان و رهبران معترضان بیشتر شد. در پی فشارهای دولت، علما، وعاظ و بسیاری از طلاب رهسپار قم شدند. این مرحله «مهاجرت کبری» نام گرفت.

پس از مهاجرت علما عده ای از مردم (حدود چهل نفر) به سفارت انگلستان پناه برده در آنجا بست نشستند.

لازم به ذکر است بست نشینی در ایران و به طور مشخص در دوره قاجار امری طبیعی محسوب می شد. بست نشینی معمولاً در جوار اماکن مذهبی، امامزاده ها، مساجد و منازل علما انجام می پذیرفت. بست نشینی دسته جمعی در سفارت کشوری بیگانه تقریباً برای اولین بار صورت می گرفت. تا قبل از این واقعه در مواردی معدود عده ای در سفارتخانه کشوری بیگانه بست نشسته بودند، اما در موارد مذکور ضمن اینکه تعداد پناهندگان بسیار اندک بود، بست نشینی در سفارت بیگانه امر پسندیده ای نبود؛ به گونه ای که در یک مورد وقتی نظام العلماء ملایری در سفارت روسیه بست نشسته بود، سیدمحمد طباطبایی «فرستاد نظام العلماء را آوردند و فرمود: با بودن علما در تهران، مناسب نیست شما به سفارتخانه روس بروید.»

بنابراین بست نشینی در سفارت انگلستان امری قابل تأمل است. غیرعادی بودن این امر از نظر مورخین تاریخ مشروطه نیز دور نمانده است. احمد کسروی در این باره می نویسد:

در آن زمان در ایران، به جایی پناهندن و بست نشستن و دارنده آنجا را به میانجی گری برانگیختن، یکی از شیوه های شناخته شده می بود. این کار را با امام زاده ها و مسجدها کردند، با خانه مجتهدان کردند، با تلگرافخانه های دولتی کردند اما با سفارتخانه ها جز چند بار رخ نداده بود.

همانگونه که ذکر شد، قبل از بست نشینی معترضین در سفارت انگلستان موارد معدودی از پناه گرفتن و بست نشستن در جوار این سفارتخانه اتفاق افتاده بود اما نکته

حائز اهمیت اینکه نمایندگان سیاسی دولت های خارجی و منجمله انگلستان، با استفاده از این حربه افراد وابسته و تحت الحمایه خود را از مجازات و تعقیب قانونی محافظت می کردند. این شیوه البته مورد اعتراض دولت ایران نیز قرار گرفته و در برهه ای به تیرگی روابط ایران و انگلستان منجر شده بود. پس از تیرگی روابط وزارت امور خارجه انگلستان طی دستورالعملی سفارتخانه ها و کنسولگری های این کشور را از پناه دادن به ایرانیان برحذر داشت. اما چند ماه بعد تغییر سیاست داده و اعلام کردند تا جایگزینی سیستم حکومتی بهتر در ایران به دادن پناهندگی به ایرانیان ادامه خواهند داد.

جالب توجه اینکه کاردار سفارت بریتانیا در تهران چند روز قبل از ورود معترضان به سفارتخانه، در نامه ای به وزارت امور خارجه دولت متبوعش پیش بینی می کند به زودی عده ای از ایرانیان معترض در محل سفارت انگلیس در تهران تحصن خواهند نمود. جالب تر این که بین سفارتخانه های دولت های مختلف، که آن زمان در تهران فعالیت می کردند، رقابتی سخت برای برگزاری تحصن در سفارتخانه ایشان در گرفت. گرانت داف، کاردار سفارت انگلیس در تهران، در نامه به ادوارد گری، وزیر امور خارجه بریتانیا به این مسئله اشاره نموده می نویسد: «سفارت روسیه در این قسمت حتی تا آنجا پیشرفت کرد که حاضر شده به هر کس که به آن سفارت پناهنده شود، توسط بانک استقراضی، یک تومان پرداخت کند.» در ادامه نامه از تلاش های سفارتخانه آلمان در تهران جهت «شکرآب کردن رابطه دولت انگلیس با ایران» سخن رفته است. برخی منابع از پرداخت پول و قول پرداخت وام از سوی سفارت به متحصنین خبر می دهند.

عده بست نشینان در سفارت انگلیس به زودی افزایش چشمگیری یافت و نهایتاً به حدود پانزده هزار نفر رسید. در این مرحله نیز مهمترین خواسته معترضان برقراری عدالتخانه و بازگشت علما بود. خواسته های اولیه متحصنین در نامه سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران این گونه بیان شده است: «اولاً: می گویند که بعد از این اطمینان جانی و مالی ندارند و دیگر آنکه سربازهایی که دولت صلاح دانسته به بازار گذارده به آنها اذیت و آزار می کنند. ثانیاً: تجار شکایت کرده بودند که به واسطه غیبت رؤسای علما نمی توانند قراردادهای خود را به مهر برسانند و نیز نمی توانند کلیه معاملات خود را مجری دارند. ثالثاً: می خواهند که دیوانخانه های عدلیه ای برپا شود و این دیوانخانه ها نبایستی فقط در دست مأمورین دولتی باشد، چون که اعتماد به آنها ندارند. رابعاً: تا اینکه رفع شکایت

آنها نشود از تحت حمایت انگلیس خارج نخواهند شد.» لازم به ذکر است مورد اخیر را سفارت انگلیس به خواسته های معترضین اضافه کرده بود. تا اینجا در خواسته های اولیه معترضین هیچ اشاره ای به مشروطه و مشروطه خواهی نشده است.

در سفارت، از پناهندگان خواسته شد مطالب خود را مکتوب و ممهور نموده تحویل عوامل سفارتخانه دهند. نیز از آنان خواستند بدون اجازه سفارت ترک پناهندگی نکنند. همچنین از معترضین تضمینی اخذ شد به این مضمون که «به جاهای دیگر مراجعه نکنند، تا سفارت اقدام نماید» متحصنین «کاغذی به عنوان سند با امضای چند نفر از رؤسا به او [کاردار سفارت انگلستان] داده اند که تا کار ماها را به انجام نرسانند، محال است از سفارت بیرون برویم.»

بست نشینان، تلگرامی تظلم آمیز به ادوارد هفتم، پادشاه انگلستان مخابره نمودند. پادشاه انگلستان در پاسخ، عمیقاً با پناهندگان اظهار همدردی نموده و تلگرام پناهندگان را به مجلس نمایندگان بریتانیا فرستاد. هم پادشاه و هم مجلس نمایندگان انگلستان، از مظفرالدین شاه رفع تعدیات مستبدانه از مردم ایران را خواستار شدند. در مقابل، درخواست مظفرالدین شاه از دولت انگلستان مبنی بر دستور به سفارت این کشور در تهران برای اخراج پناهندگان ایرانی، بلااثر مانده و سر ادوارد گری، وزیر امور خارجه انگلیس، به این درخواست پاسخ رد داد.

سفارت در این برهه حساس توانست هدایت جریان اعتراض را به دست بگیرد. آنها از یک سو مانع از ورود نمایندگان و فرستادگان دولت ایران به سفارت شده و عملاً ارتباط متحصنین با دولت را قطع کرده بودند؛ و از سوی دیگر با ایفای نقش وساطت میان متحصنین و دولت ایران، در جریان هر مذاکره ای قرار می گرفتند و تأثیر می گذاشتند. به گفته وکیل الدوله «انگلیسی ها خوب چسبیده و سیاست خود را از پیش می بردند.»

اشاره شد که خواسته اولیه متحصنین در سفارت انگلستان در روزهای نخست تحصن بر محور تشکیل عدالتخانه و بازگشت علما متمرکز شده بود. اما رفته رفته تحت تأثیر فعالیت ها و هدایت ظریف انگلیسی ها خواسته های آنان تغییر کرد.

گزارش های برجای مانده از رخدادهای درون سفارت به خوبی گویای فعالیت مرموزانه انگلیس در جهت به دست گیری رهبری جریان اعتراض است. یکی از گزارش ها حاکی است «گران داف، کاردار سفارت انگلیس شب ها به دیدار پناهندگان می رفت و با مردم

بسیار مهربانی می کرد و می گفت: «پادشاه انگلستان پدر مهربان شما است، شما از هر حیث در امان هستید، شما به جای عدالتخانه مشروطه بخواهید و منشیان سفارت که به زبان فارسی احاطه داشتند معنی مشروطه و حکومت مشروطه را برای آنان توضیح می دادند. از سوی سفارت به اکثریت پناهندگان کارت تحت حمایتی داده شد تا هر وقت بخواهند از سفارت بیرون بروند، آسوده خاطر باشند. روی کارت پناهندگی نوشته شده بود: دارنده این کارت آقای ... با کسانش زیر حمایت دولت انگلیس هستند و هر کس با او حرفی دارد به سفارت اعلی حضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان مراجعه کند.»

به این ترتیب نهضت عدالت خواهی و قانون طلبی مردمی و اصیل ایرانیان، دفعه‌تاً در جهت مشروطه خواهی تغییر مسیر داد. معترضان برای تأسیس عدالتخانه و بازگشت علما، به سفارت انگلستان پناهنده شدند و آنچه از دل سفارت بیرون آمد مشروطه ای بود به تعبیر جلال آل احمد «نیم بند». ایرانیان به اذعان صاحب نظران و حتی بازیگران سیاسی عهد مشروطه به هیچ وجه آمادگی مشروطه را نداشتند. زمینه ها و بسترهای تشکیل دولت مشروطه در ایران زمان مظفرالدین شاه نه تنها مهیا نبود، بلکه زمان زیادی نیاز بود تا این بسترها و زمینه ها فراهم گردد.

از نظام مستشاری تا دیکتاتوری نظامی

دومین مورد از دخالت های انگلستان در تعیین شیوه عملکرد نظام سیاسی حاکم بر ایران، پس از جنگ جهانی اول رخ داد. تحولات متعاقب جنگ خانمانسوز اول جهانی در صحنه بین الملل و نیز در داخل ایران باعث تغییر و تحولی محسوس در سیاست خارجی بریتانیا در ایران شد. در مرزهای شمالی ایران، امپراطوری تزاری روسیه جای خود را به انقلابیونی سپرده بود که خواستار صدور انقلاب خود بودند. هر چند رقابت بین انگلستان و روسیه و اهمیت استراتژیک ایران در سیاست خارجی انگلستان از سالیان دور در جریان بود و همین امر سرمنشأ بسیاری از تحولات و رخدادها در روابط ایران و انگلیس محسوب می شد، اما این بار جنس رخدادها از گونه ای دیگر بود. از یک سو در جریان جنگ جهانی اول خسارات و لطمات فراوانی عاید انگلستان شده و این کشور در نگهداری نیروهای نظامی در ایران دچار مشکل شده بود و از سوی دیگر نمی توانست ایران را بلاذفاع در برابر تهدید بالقوه روس های بلشویک رها نماید. انگلیسی ها از پیشروی همسایه قدرتمند

شمالی ایران به شدت نگران بودند. این پیشروی ضمن این که منابع عظیم و سرشار نفت جنوب را تهدید می کرد، تهدیدی ویژه برای مستعمره زرخیز انگلستان یعنی هند محسوب می شد. در این شرایط لرد کرزن طرحی ریخت که با اجرای آن منافع انگلستان با هزینه ایران حفظ می شد.

پس از جنگ جهانی اول اهمیت ایران بیشتر شد. لذا کارگزاران سیاست خارجی بریتانیا مباحث مفصلی در این باره مطرح می کردند که از جمله آنها پیشنهاد سر پرسی کاکس، مبنی بر اخذ قیمومیت انگلیس بر ایران از کنفرانس صلح پاریس بود. البته این پیشنهاد به شدت از طرف دولت انگلیسی هند رد شد. لرد کرزن که با مسائل ایران و خاورمیانه آشنایی کامل داشت، ایجاد نظام مستشاری را پیشنهاد نمود. نظام مستشاری، که تحت عناوین دیگری نظیر «رژیم تحت الحمایگی» یا «سلطه نامرئی» از آن یاد می شود، قبلاً توسط انگلیسی ها در مصر با موفقیت اجرا شده بود.

برای فراهم سازی زمینه های استقرار نظام مستشاری در ایران، وزارت خارجه بریتانیا سر پرسی کاکس نظامی و سیاستمدار با تجربه انگلیسی را به عنوان وزیرمختار روانه تهران کرد. وزیرمختار جدید، رفتاری جدید و مأموریتی جدید داشت. دولت آبادی در این باره می نویسد: «وزیرمختار جدید از پشت میز کارش در سفارت انگلیس به تمام کارهای کشور مداخله می کرد و صریح و بی پروا به رجال ایرانی می گفت: "حرف زیادی را باید موقوف کنید و هر آنچه را که می گویم بی کم و کاست به کار ببندید..."» طرحی که انگلستان برای استقرار نظام مستشاری در ایران تهیه کرده بود و کاکس مأمور انجام آن بود، در قالب قراردادی سیاسی، نظامی و اقتصادی بین ایران و انگلستان طراحی شده بود، که به مناسبت سال میلادی امضای آن به قرارداد ۱۹۱۹ معروف شد.

نطفه قرارداد معروف به ۱۹۱۹، در دورانی که لرد کرزن کفالت وزارت خارجه انگلستان را عهده دار بود، منعقد شد. اساساً «نقشه قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را زیر مهمیز قدرت بریتانیا قرار می داد، بخشی از برنامه کلی و سیاسی لرد کرزن بود که چهارچوب آن را از همان روزهای تحصیل در دبیرستان ایتن در ذهن خود آفریده بود. او می خواست از مرزهای شمالی هند تا کرانه های مدیترانه، سلسله ای از کشورهای حایل (Buffer State)، بیافریند که از نفوذ خطر اروپایی به کرانه های هندوستان جلوگیری کنند.» کرزن برای تحقق آمال خود، طرح قرارداد مذکور را پی ریخت. وی با همکاری کاکس، وزیرمختار

انگلیس در تهران، سه تن از سیاستمداران ایرانی را با خود همراه ساخت. سه سیاستمدار ایرانی، یعنی حسن و ثوق الدوله، علی اکبر صارم الدوله و نصرت الدوله فیروز، که «مثلث حاکم» لقب گرفتند، تلاش های خود را برای انعقاد قرارداد دوجانبه بین ایران و انگلیس به کار بستند.

قرارداد پس از مدت ها کشمکش بین سیاستمداران و کارگزاران سیاست خارجی بریتانیا، در مرداد ۱۲۹۸ به امضا رسید. سر پرسی کاکس در نامه ای به وثوق الدوله، نخست وزیر، درباره سرنوشت پادشاه ایران و جانشینان او در چارچوب قرارداد، خاطرنشان می کند:

جناب اشرف! با توجه به قراردادی که امروز، نهم اوت ۱۹۱۹، میان دولتین ایران و انگلیس بسته شد، از جانب دولت متبوعم اجازه دارم به اطلاع عالیجناب برسانم که اعلی حضرت سلطان احمدشاه قاجار و جانشینان ایشان مادام که بر وفق سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کنند، از حمایت دوستانه حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان برخوردار خواهند بود. [امضا: پرسی کاکس]

بدین ترتیب وظیفه ای که روس ها بر اساس ماده ۷ عهدنامه ترکمانچای بر عهده گرفته بودند، اکنون به انگلیسی ها واگذار شد. قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را آشکارا تحت الحمایه بریتانیا می کرد، با مخالفت گسترده اقشار مختلف مردم ایران و چهره های سیاسی ملی و ایران دوست مواجه شد.

عبدالله مستوفی در واکنش به دفاع و ثوق الدوله از قرارداد، نوشت:

شاید تصور کرده اید که ایران چه چیز دیگری هم داشته است که شما به انگلیسی ها نبخشیده باشید... عبث تشویق نکنید. همین اندازه خدمتی که به انگلیسی ها کرده اید، آنها را مالک همه چیز ایرانیان نموده و می توانید مطمئن باشید که - به قول روزنامه مضحکه [= فکاهی، طنز] منطبعه پاریس - مملکت ایران را به پنجاه سانتیم [یک عباسی] به انگلیسی ها فروخته اید.

اما مهم ترین مخالف قرارداد در داخل کشور آیت الله مدرس بود. زیرا به گفته مورخ الدوله سپهر «مدرس در این تاریخ، قدرت و محبوبیت عجیب در ایران داشت و کلامش مثل وحی مُنزل مورد قبول و احترام قاطبه ملت بود.» مخالفت های گسترده داخلی و خارجی مانع از آن شد تا احمدشاه (که در آن زمان در انگلیس به سر می برد)

تن به امضای قرارداد در دهد. وی با صرافت نقشه عقادین قرارداد را خنثی کرد. عوامل دست اندرکار قرارداد در نظر داشتند با تأییدی که از احمدشاه می گرفتند در غیاب مجلس شورای ملی وجهه ای قانونی به آن داده و دست به کار اجرای مفاد آن شوند. اما احمدشاه اظهار داشت که وی پادشاه دولت مشروطه بوده و بر اساس قانون اساسی فاقد مسئولیت می باشد. لذا از لحاظ قانونی اجازه امضای چنین قراردادی را ندارد و همه مسئولیت به دوش مجلس شورای ملی است.

پس از عدم موفقیت طراحان قرارداد در ستاندن تأیید احمدشاه، تمام تلاش آنها به برگزاری انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی معطوف شد. آنان در نظر داشتند با دخالت هایی که در انتخابات به عمل خواهند آورد، مجلسی طرفدار قرارداد تشکیل دهند و از طریق مجلس طرح خود را عملی نمایند. هر چند تلاش هایی برای برگزاری انتخابات انجام شد و حتی در برخی از ایالات انتخابات برگزار و نمایندگان که بعدها به «وکلاهی قراردادی» مشهور شدند انتخاب شدند، اما مجلس موردنظر هیچ گاه تشکیل نشد. لذا طرح قرارداد و به تبع آن استقرار نظام مستشاری در ایران ناکام ماند. پس از ناامیدی انگلیسی ها از تصویب و اجرای قرارداد ۱۹۱۹، طرح دیگری در انداخته شد. این بار کودتای نظامی و روی کار آمدن دولت مقتدر نظامی در دستور کار سیاست خارجی انگلستان در قبال ایران قرار گرفت.

بنابراین سردمداران سیاست خارجی انگلستان به تمهید مقدمات انجام کودتا پرداختند. با توجه به شرایط کشور و بی ثباتی و هرج و مرجی که پس از مشروطه دامنگیر ایران شده بود، در این زمان افکار عمومی به ویژه نخبگان سیاسی جامعه در اندیشه روی کار آمدن دولتی قوی و متمرکز بودند که به نابسامانی ها پایان داده و کشور را از ورطه نابودی نجات دهد. حتی فکر کودتا در محافل ملی و داخلی نیز مطرح بوده است. ملک الشعراى بهار در این باره می نویسد:

... فکر تغییر وضع سیاسی در هر سری دور می زده است و از شاه تا شهزاده و از عالم و عامی همه دریافته بودند که با این وضع شرب الیهود و اصول ریاکار و پوشاندن لباس ملی بر اغراض فرومایه شخصی نمی توان کار کرد و همه درصدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها می توان به سرمنزل مقصود رسید...

علاوه بر این، در همسایگی ایران، رژیم کمونیستی با ایدئولوژی انقلابی برپا شده

بود؛ و با توجه به شرایط خاص ایران، بیم آن می رفت که انقلابش به نحوی به ایران نیز سرایت کند. این وضعیت به شدت موجب نگرانی انگلیسی ها بود. وزیرمختار انگلستان در تهران، در گزارش ارسالی خود به کرزن، وزیر امور خارجه بریتانیا، متذکر می شود اوضاع بی ثبات ایران پس از تخلیه قوای انگلیس می تواند منجر به یک انقلاب جمهوری خواهانه در ایران شود.

بنابراین انگلیسی ها با شرایطی ویژه روبرو بودند؛ آنان از سویی مجبور بودند نیروهایشان را از ایران خارج سازند و از سوی دیگر به شدت از پیشروی روس ها در ایران احساس نگرانی می کردند. ضمن اینکه افکار عمومی و شرایط داخلی نیز به نوعی مستعد وقوع یک انقلاب یا کودتا بود. در این شرایط حساس سیاستمداران انگلیسی با استفاده از شرایط و زمینه های داخلی و بهره گیری از شرایط خارجی برنامه های خود را به بهترین نحو عملی ساختند.

برای خروج نیروهای انگلیسی از ایران، ژنرال ادموند آیرونساید از طرف دولت انگلستان مأموریت یافت تا با کمترین خطرات به این برنامه جامه عمل بپوشاند. آیرونساید در ابتدا خواستار خروج بی دردسر نیروهای انگلیسی و بازگشت وضعیت به زمان پیش از قرارداد بود. اما اوضاع نامطلوب در ایران و ناتوانی حکومت مرکزی در اداره امور کشور وی را بیش از پیش نگران می ساخت. گزارش های مقامات سیاسی - نظامی بریتانیا در تهران این نگرانی را تأیید می کرد. بازدید آیرونساید از نیروهای قزاق و ملاقات وی با سردار همایون، فرمانده قزاق ها، او را به این نتیجه رساند که می بایست به دنبال «مرد مقتدری» برای فرماندهی نیروهای نظامی باشد.

آیرونساید در بازدیدهایش از نیروهای نظامی ایران، با فردی به نام رضاخان آشنا شد. وی در اولین دیدار رضاخان را چنین توصیف کرد: «شانه های پهن، سر و وضعی بسیار مؤقر و قدی بلند، بیش از ۸۰/۱ متر داشت. بینی عقابی و چشمان درخشانش قیافه ای پرشور و نشاط به او می داد.»

آیرونساید پس از دید و بازدیدهایش گزارش کاملی تهیه کرد. در این گزارش به این نتیجه رسیده بود که باید حکومت ایران به فردی مقتدر واگذار شود. وی در قسمتی از این گزارش که پس از دیدارش با احمدشاه تهیه نموده، می نویسد: «... تکلیف ایران با چنین فرمانروایی چیست؟ تعجب نیست که مملکت این همه به گل فرو رفته است. ایران

به مرد مقتدری نیاز دارد که از این ورطه بیرونش کشد.» رضاخان، همان «مرد مقتدر» آبرونساید بود.

نظرات آبرونساید در واقع منعکس کننده مواضع وزارت جنگ بریتانیا بود. اما در سوی دیگر وزارت امور خارجه این کشور که وظیفه اصلی تعیین سیاست انگلستان در قبال ایران را داشت، مدتی قبل از آبرونساید در تدارک انجام همان ایده ای بود که نماینده وزارت جنگ انگلیس پس از مشاهده اوضاع ایران به آن نائل شده بود. به هر حال مقدمات کودتا را می بایست در دوره نخست وزیری مشیرالدوله جستجو کرد.

مشیرالدوله که پس از وثوق الدوله زمام امور کشور را به دست گرفته بود، تصویب قرارداد ۱۹۱۹ را به تشکیل مجلس موکول کرد. آنگونه که ذکر شد تشکیل مجلس نیز عملی نگردید. بنابراین از این زمان انگلیسی ها دست به کار انجام مقدمات کودتا شدند. اولین مانع در برابر سیاست انگلیس در این زمان شخص مشیرالدوله بود. مشیرالدوله توانسته بود با موفقیت جنبش شیخ محمد خیابانی در تبریز را سرکوب کند و کنترل آذربایجان را به دست گیرد. همچنین با اعزام نماینده ای به گیلان با جنگلی ها وارد مذاکره شده بود. در زمینه روابط خارجی نیز با اجرای سیاست موازنه منفی و اعزام نماینده ای به مسکو موفقیت قابل ملاحظه ای به دست آورده بود.

انگلیسی ها در اولین قدم باید دولت مشیرالدوله را ساقط می کردند. برای انجام این منظور به عنوان اولین اقدام مساعده ۳۵۰ هزار تومانی را که برای پرداخت حقوق قزاق ها از مدت ها پیش می پرداختند، قطع کردند. با این اقدام، مشیرالدوله که از مدت ها پیش تحت فشار انگلیسی ها قرار گرفته بود استعفا کرد و سپهدار رشتی جای او را گرفت. قدم بعدی انگلیسی ها اخراج افسران روسی و استاروسلسکی، فرمانده روسی نیروی قزاق بود. این اقدام علی رغم بی میلی احمدشاه انجام گرفت. استاروسلسکی و دیگر افسران قزاق بدون اینکه فرصت دفاع از خود بیابند، به اتهام اختلاس و ارتباط با دولت شوروی برکنار و از مرز کرمانشاه از ایران خارج شدند. پس از اخراج استاروسلسکی، سردار همایون به فرماندهی نیروهای قزاق منصوب شد.

همانگونه که ذکر شد انگلیسی ها مقدمات و مطالعات لازم را برای کودتا انجام داده بودند. آنها به دنبال دو رهبر بودند. یکی از آنها می بایست مسئولیت و رهبری نظامی را بر عهده بگیرد و دیگری رهبر سیاسی کودتا باشد. در خصوص رهبر نظامی گزینه های

متعددی از سوی انگلیسی ها مورد مطالعه قرار گرفتند. سپهسالار تنکابنی، ماژور فضل الله خان، غلامرضاخان میرپنج، محمدصادق خان سردار مخصوص، امیر موثق و عبدالله خان امیرطهماسبی از جمله افرادی بودند که برای رهبری کودتا با آنها گفت و گو شد. از میان افراد مذکور برخی از قبول مسئولیت خودداری نمودند و بعضی هم از سوی انگلیسی ها مناسب تشخیص داده نشدند.

به هر حال رضاخان میرپنج به عنوان فرمانده نظامی کودتا انتخاب شد. در خصوص انتخاب رضاخان برای فرماندهی نظامی کودتا اردشیر ریپورتر، عامل و جاسوس انگلیس در ایران نقش مهمی داشت. وی که از مدت ها قبل از کودتا رضاخان را می شناخت، او را به آبرونساید معرفی کرده بود. آبرونساید نیز وی را به نورمن معرفی کرد.

اردشیر جی ریپورتر در مورد آشنایی با رضاخان و معرفی وی به آبرونساید می نویسد:

... در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد... ملاقات های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یک سال بیشتر در قزوین و تهران صورت می گرفت... به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی اجتماعی ایران را برایش تشریح می کردم... اغلب تا دیرگاهان به صحبت من گوش می داد... من به تفصیل برایش شرح دادم که طبقه علماء و آخوندها و ملاها چگونه در گذشته نه چندان دور، آماده وطن فروشی بودند... به دستور وزارت جنگ (وینستون چرچیل) در لندن و نایب السلطنه هند، همکاری نزدیک ژنرال آبرونساید و من آغاز گردید... سرانجام او [رضاخان] را به آبرونساید معرفی کردم...

در مورد رهبر سیاسی کودتا، سیدضیاءالدین طباطبایی بهترین گزینه بود. سیدضیاء ویژگی هایی داشت که وی را از هر حیث برای انجام کودتا ممتاز می ساخت؛ انگلوفیل مشهوری که سرسپردگی اش به انگلیسی ها شهره آفاق بود. فردی که در روزنامه معروف خود رعد در زمان جنگ جهانی اول به نفع انگلیسی ها و متفقین مقاله می نوشت، مدافع سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ بود و در دفاع از آن با همکاری کلنل هیک انگلیسی، کمیته آهن را تشکیل داد. سیدضیاء خاستگاه اشرافی نداشت و به خوبی می توانست نقش یک رهبر انقلابی را ایفا کند. ضمن این که چیره دستی اش در روزنامه نگاری به وی امکان نوشتن و صدور بیانیه های انقلابی و عوامفریبانه را می داد.

برای سهولت کار، چندی قبل از کودتا، به اتباع کشورهای اروپایی و آمریکا هشدار

می دهند که تهران را ترک کنند. آنان حتی تسهیلات ترک ایران را برای اتباع خارجی فراهم کرده بودند. امیل لوسوئور، دیپلمات فرانسوی که در زمان کودتا در ایران بوده در این باره می نویسد:

انگلیسی ها با اقدام به تشویق خارجیان به ترک تهران در ماه های دی و بهمن [۱۲۹۹]، آشکارا هدفی دیگر منهای حفظ جان انسانها و منافع مادی داشتند. آنها می خواستند که میدان در برابرشان خالی و تمامی صاحب منصبان اروپایی را از صحنه دور کنند تا در هنگام وقوع حوادثی که در حال تدارک آنها بودند از اقدام به کنترلی که ممکن بود اسباب زحمت بشود جلوگیری کنند.

با تمهید مقدمات لازم، سرانجام در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ عده ای از نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان وارد تهران شده و بدون اینکه با مانعی جدی روبرو شوند در عرض چندین ساعت تهران را فتح کردند. کودتا در حقیقت نسخه دوم قرارداد ۱۹۱۹ محسوب می شد. انگلیسی ها بیشتر آنچه را که به واسطه قرارداد درصد کسب آن بودند از طریق کودتا به دست آوردند. آنان خواستار ایجاد نظامی مستشاری در ایران بودند تا حافظ منافع انگلستان در ایران و خاورمیانه باشد. اکنون موفق به ایجاد دولتی دست نشانده شده بودند. این واقعت در تلگرام نورمن به لندن که پس از کودتا مخابره شده به وضوح بیان شده است:

... سیدضیاء درباره سیاستی که پس از تشکیل کابینه اش اتخاذ کرده، اطلاعات محرمانه زیر را در اختیار من قرار داده است: ... طبق اطمینانی که سیدضیاء به من داد، قدمهای لازم بی درنگ برداشته خواهد شد تا عده ای از افسران و مستشاران انگلیسی در وزارتخانه های جنگ و دارایی مشغول کار گردند. ... سیدضیاء مطمئن بود که اگر ما نصایح و پیشنهادهای او را به کار بندیم چنین سیاستی در مرحله آخر به نفع کامل بریتانیا تمام خواهد شد و اغلب آن مزایایی را که دولت ما تحت قرارداد ۱۹۱۹ به دست آورده بود، بعد از الغای قرارداد هم کماکان در پشت پرده حفظ خواهد کرد.

پس از کودتا تحولاتی در ایران به وقوع پیوست که نظام سیاسی مستقر را به چالشی بزرگ کشید. در رأس این وقایع رضاخان میربنج قرار داشت. رضاخان که پس از کودتا به لقب سردار سپه ملقب شده بود، به محض ورود به صحنه سیاست ایران که با کمک و حمایت انگلیسی ها صورت گرفت، درصد کسب قدرت بیشتر و پا نهادن بر بالاترین پلکان قدرت برآمد. اندکی بعد از کودتا، وزیر جنگ و مرد قدرتمند کابینه شد و در تمام

کابینه های پس از کودتا مقام و موقعیت خود را حفظ کرد؛ و سرانجام خود به نخست وزیری رسید. در همین زمان بود که به فکر تغییر رژیم افتاد و می خواست رئیس جمهور ایران شود؛ و ترتیبی داد تا جنب و جوشی ظاهراً خودجوش در سراسر ایران ایجاد شده و خواهان اضمحلال قاجار و استقرار رژیم جمهوری در ایران شود. اما ایستادگی روحانیت به ویژه آیت الله مدرس در مقابل این جریان ساختگی سرانجام رضاخان و همقطاران وی را ناکام گذارد. همزمان با زمزمه های جمهوری خواهی از سوی طرفداران رضاخان، سرپرسی لورن، وزیرمختار بریتانیا در تهران، در نامه ای به دولت متبوع خود، از این مسئله احساس نگرانی نموده و در مورد این که امکان بروز بی ثباتی و به خطر افتادن منافع انگلستان وجود دارد هشدار داده، از دولت متبوعش می خواهد تعیین تکلیف نماید. وزارت امور خارجه انگلستان در این باره خطاب به لورن نوشت: «شاه بی لیاقتی خود را به اثبات رسانده است و غیبت او از صحنه ضایعه ای نخواهد بود.»

زمانی که غوغای «جمهوری خواهان» در ایران بالا گرفت، سرپرسی لورن، وزیرمختار بریتانیا در ایران، به وزارت خارجه انگلستان گزارش داد:

باور من آن است که احمدشاه یا خلع و یا مجبور به استعفا خواهد گردید و بنابراین به جای رژیم فعلی یکی از این سه راه را باید برگزید: ۱. نیابت سلطنت ۲. تغییر سلسله قاجار ۳. رژیم جمهوری.

لورن بلافاصله در گزارش بعدی می نویسد:

من قصد دارم که در یکم مارس رئیس الوزراء را ببینم و از او پیرامون برنامه کارش پرس و جو کنم؛ خیلی اهمیت دارد که من نظر شما را پیش از ملاقات بدانم. نظر خود من این است که با اندیشه جمهوری خواهی مخالفت و نگاهداری رژیم مشروطه سلطنتی فعلی را توصیه کنم. تغییر رژیم فعلی و برگزیدن یک رژیم نو که کشور آماده پذیرفتن آن نیست با خطرات ناشمردنی داخلی و خارجی همراه خواهد بود.

وزارت امور خارجه انگلستان در پاسخ لورن وی را از دخالت در این موضوع برحذر داشته و می نویسد:

اگر ایرانی ها می خواهند یک رژیم جمهوری در کشور خود بنیان گذارند، این کار کاملاً مربوط به خودشان است و شما نباید در این مسئله دخالت کنید و یا رئیس الوزرای ایران را به سود یا زیان جمهوری گری تشویق کنید.

دولت بریتانیا از رضاخان راضی بود و تلاش های وی را که تأمین کننده منافع بریتانیا بود، می ستود. آنها طرفدار رضاخان بودند خواه رئیس جمهور باشد خواه پادشاه.

البته در این میان ترجیح برخی سیاستمداران انگلیسی به ویژه سر پرسی لورن این بود که رضاخان در هیأت یک پادشاه بر تخت حکومت ایران تکیه زند.

نظام سیاسی ایران و آزمون و خطای انگلیسی ها

دخالت های مستقیم و غیرمستقیم انگلیسی ها در تعیین نوع نظام سیاسی حاکم بر ایران و انتخاب شاه، منحصر به دوران سلطنت قاجار نمی شود. این رویه در دوران پهلوی نیز ادامه می یابد. زمانی که حاکم ایرانی برکشیده انگلستان، در جریان جنگ جهانی دوم، برخلاف میل آنها عمل می کند، ابتدا او را مجبور به استعفا و خروج از کشور نموده، سپس برای آینده حکومت ایران تصمیم گیری می نمایند.

در این قسمت که آخرین بخش مقاله حاضر است به اختصار دخالت های انگلستان در امور حاکمیت و حکومت ایران در دوران جنگ جهانی دوم و سقوط رضاشاه مورد بررسی قرار می گیرد. تفاوت این برهه با دو مورد قبل (مشروطه و جنگ جهانی اول) در این است که این بار انگلیسی ها نه تنها در رقابت با روسیه اقدام به تغییر نظام حاکم بر ایران نمی نمایند بلکه رقیب دیرین خود را شریک خود قرار می دهند.

با حمله نیروهای آلمان به خاک لهستان در اول سپتامبر ۱۳۳۹م (دهم شهریور ۱۳۱۸ش) دومین جنگ جهانی آغاز شد. ایران در این جنگ اعلام بی طرفی نمود؛ اما چهار روز پس از حمله قوای آلمان به خاک روسیه، سر ریدر بولارد، وزیرمختار انگلستان در ایران، به همراه اسمیرنوف، سفیر روسیه در تهران، با رضاشاه دیدار کردند و از او خواستند دستور اخراج اتباع آلمان از ایران را صادر کند. سفرای انگلستان و روسیه اتباع آلمان را به جاسوسی و خرابکاری علیه متفقین متهم می کردند. رضاشاه با این استدلال که فعالیت آلمانی ها در ایران محدود به کارهای ساختمانی و امور بازرگانی است، از انجام خواسته متفقین سر باز زد. اخطارهای بعدی انگلستان و شوروی نیز از سوی دولت ایران نادیده گرفته شد. حتی درخواست مشترک شوروی و انگلستان از ایران مبنی بر اخراج اتباع آلمان که به صورت اولتیماتوم مطرح شده و در تاریخ شانزدهم اوت ۱۹۴۱/۲۵ مرداد ۱۳۲۰ از سوی دولت ایران جدی تلقی نشد. یک هفته پس از اولتیماتوم، یعنی روز ۲۵ اوت/ ۳ شهریور، نیروهای

ارتش شوروی از شمال و انگلیسی ها از جنوب وارد خاک ایران شده و ضمن نقض بی طرفی ایران، عملاً خاک کشور را اشغال کردند.

پیشروی نیروهای انگلیس و شوروی رضاشاه را به وحشت انداخت. تمام شروط انگلستان و شوروی از سوی دولت ایران پذیرفته شد. اما این بار انگلستان و دولت متفقش شوروی در حالی که نوار جنوبی و شمال ایران را کاملاً اشغال کرده و تنها باریکه ای از مرکز و پایتخت باقی مانده بود، استعفای رضاشاه را پیش شرط عدم اشغال تهران اعلام کردند. فروغی که به تازگی از سوی رضاشاه به نخست وزیری منصوب شده بود مأمور مذاکره با شوروی و انگلستان شد تا از فروپاشی حکومت پهلوی جلوگیری کند.

پس از حذف رضاشاه از صحنه حاکمیت ایران، از سوی دو دولت شوروی و انگلستان طرح هایی برای حکومت ایران و به طور مشخص، نظام و شخصی که باید در ایران استقرار یابد، مطرح گردید. یکی از طرحهای پیشنهادی که از سوی انگلیسی ها ارائه شده بود، سپردن مجدد سلطنت به خاندان قاجار بود.

در جلسه هشتم سپتامبر کابینه انگلستان به ریاست وینستون چرچیل در مورد مسئله ایران تصمیم گیری شد. آمر، وزیر امور هندوستان، در این باره می نویسد:

آنتونی [ایدن، وزیر امور خارجه] گفت روش شاه رضایت بخش نیست و با رد آخرین پیشنهادهای ما چاره ای جز حرکت دادن نیروها به طرف تهران نیست. من اصرار کردم که مهلت چهل و هشت ساعته ای به آنها داده شود تا معلوم گردد آیا این پیشنهادهای را جدی تلقی بکنیم. در پایان یک راه حل وسط در نظر گرفته شد، بدین معنی که ضمن قبول پیشنهاد من و به موازات آن، تصمیم گرفته شد از شاه خواسته شود دست به یک رشته اصلاحات و تغییرات فوری بزند، چیزی که بعید به نظر می رسد مورد قبول واقع شود... من، پرنس حسن [محمدحسن میرزا قاجار] را که در ولز اقامت دارد دعوت کرده ام تا فردا برای ملاقات با او [= ایدن] ضمن صرف ناهار به لندن بیاید.

ظاهراً آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلستان با محمدحسن میرزا ولیعهد احمدشاه و مدعی تاج و تخت سلسله قاجار و نیز پسرش حمیدمیرزا دیدار و گفتگو می کند. ایدن از این دیدار ابراز رضایت نموده و سر هوراس سیمور، وزیرمختار انگلستان در ایران طی سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ و معاون وقت وزارت امور خارجه انگلستان را مأمور بررسی موضوع می نماید. سیمور نیز از هارولد نیکلسون نماینده مجلس و سرپرست «بی بی سی» که

به امور ایران آشنایی داشته کمک می گیرد.

نیکلسون روز ۱۳ سپتامبر با محمدحسن میرزا و پسرش حمیدمیرزا دیدار و گفتگو می کند. وی ماجرای این ملاقات را این گونه شرح می دهد: «من و پرنس حسن ایرانی برای صرف ناهار به بولستین رفتیم تا در آنجا به هوراس سیمور از وزارت خارجه ملحق بشویم. هدف از ناهار بیشتر این بود که سیمور درباره این موضوع قضاوت کند که آیا پرنس حسن یا پسر او شایسته تصاحب تاج و تخت ایران هستند؟» در جریان گفتگو نیکلسون از محمدحسن میرزا در مورد پسرش حمیدمیرزا سؤال می کند. «پرنس به زبان فرانسه زمزمه می کند: اسم او دروموند است... من می پرسم آیا او فارسی حرف نمی زند؟ پرنس باز هم به زبان فرانسه و با خوشحالی جواب می دهد: «یک کلمه هم نمی داند. حتی یک کلمه»

پس از ملاقات مذکور نیکلسون به این نتیجه می رسد که حمیدمیرزا، در حالی که حتی قادر به تکلم به زبان فارسی نیست نمی تواند گزینه مناسبی برای حکومت باشد. نظر وی از سوی سر ریدر بولارد، وزیرمختار انگلیس در تهران نیز تأیید می شود. بنابراین انگلیسی ها از سپردن حکومت به خاندان قاجار منصرف شده طرحی دیگر را به اجرا می گذارند.

بر اساس طرح جدید که از سوی انگلستان و شوروی تهیه شده بود، رژیم سیاسی ایران از مشروطه به جمهوری تغییر می یافت. وزیرمختار انگلستان در این باره به محمدعلی فروغی نخست وزیر وقت اعلام کرد:

از دولت متبوع من دستور رسیده است قبول هر پیشنهادی از طرف دولت ایران غیر از آنچه قبلاً مذاکره شده منوط به تغییر حکومت در ایران است؛ اتفاقاً همکار من هم، چنین دستوری از مسکو دریافت کرده است. ما به این شرط با خواسته های شما موافقت می کنیم که رژیم کشور ایران تغییر پیدا کند و حکومت شما از مشروطه به جمهوری مبدل شود. البته دولت متبوع من و سایر دوستان معتقدیم تدریجاً در تمام دنیا رژیم های سلطنتی به جمهوری تبدیل خواهند شد کمااینکه در همین دو سال اخیر خیلی از رژیم ها تغییر یافته است.

پیشنهاد مذکور با استقبال فروغی مواجه نشد. محسن فروغی در این باره می گوید: «... در نخستین روزهای مذاکرات، نمایندگان دو کشور اصرار به تغییر رژیم از مشروطه سلطنتی به جمهوری داشتند. برای اینکه پدرم به این خواسته جامه عمل بپوشاند گفته بودند رئیس جمهور ایران کسی جز شما نخواهد بود. وقتی از پدرم منصرف شدند به محمد ساعد

مراغه ای که در آن ایام سفیر کبیر ایران در مسکو بود، پیشنهاد ریاست جمهوری را داده بودند. او نیز به دلایلی روس ها را منصرف کرده بود.»

به گفته محسن فروغی، پس از عدم استقبال محمدعلی فروغی از پیشنهاد وزیرمختار انگلیس، پیشنهاد دیگری مطرح می شود: «سومین فرزند ذکور رضاشاه به نام غلامرضا که در آن تاریخ ۱۸ ساله بوده است به سلطنت برگزیده شود و نیابت سلطنت را پدر [م] به عهده بگیرد.» فروغی ادامه می دهد:

پدرم پیشنهادهای بالا را به استناد قانون اساسی و متمم آن و قوانین جاری مملکت و اوضاع و احوال ایران رد کرده بود و در یک جلسه شدیداً وزیرمختار انگلیس را از این که این کشور به کام کمونیست ها خواهد رفت ترسانده بود. سرانجام رضایت به سلطنت محمدرضا پهلوی جلب گردید...

پا نوشت ها

کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران.

۱. ن.ک به: جهانگیر میرزا قاجار، تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۱۰۲

۲. ن.ک به: پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، مؤسسه عطایی، تهران، چاپ اول،

۱۳۶۳، ص ۱۷۱

۳. احمد خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، تهران، انتشارات هدایت، بی تا، ص ۹۱

۴. در این باره ن.ک به: عباس میرزا ملک آرا، شرح حال، به کوشش عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران،

۱۳۶۱، ص ۱۸۲ و مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، انتشارات علمی، تهران، چاپ سوم، ج ۱

۹۵- صص ۹۶

۵. در این باره ن.ک به: حجت الله کریمی، جمهوری خواهی ایرانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، بهار

۲۹- ۱۳۸۹، صص ۴۷

۶. یادداشت های مرحوم سیدمحمد طباطبایی، (نسخه خطی) ص ۵، به نقل از محمد مهدی مرادی خلیج

در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره اول و دوم، «مشروطیت و بیگانگان

سال بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۷۱، ص ۹۸

۷. ن.ک به : محمد ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، انتشارات

۴۰- ۳۰ و ۴۱- آگاه، تهران، ۱۳۶۲، بخش اول، ص ۲۷۳. و کریمی، همان، صص ۳۵

۸. بدیهی است نگارنده نافی ریشه های فکری و زمینه های تاریخی مشروطیت نبوده و به چوب بستن بازرگانان را

تنها به عنوان یک رویداد تاریخی که در ادامه آن وقایع دیگری به وقوع پیوسته و نهایتاً منجر به انقلاب

مشروطیت گردید ذکر کرده است.

۶۷- ۹. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، انتشارات میلاد، تهران، ۱۳۸۵، صص ۷۳

۱۰. پیشین، ص ۷۴

۱۱. پیشین، ص ۷۷

۱۲. صفایی، نهضت مشروطه بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، ص ۱۳۴

۱۰۷- ۱۳. کسروی، همان، صص ۱۰۹

ن.ک به: عباس خالصی، تاریخچه بست و بست نشینی در ایران، انتشارات علمی، تهران، بی تا، صص ۱۴۷

۷۰-۱۵. سر دنیس رایت، نقش انگلیس در ایران، ترجمه فرامرز فرامرزی، انتشارات فرخی، تهران، ص ۷۱

۱۶. سر دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه کریم امامی، نشر و پژوهش فرزانه روز، تهران، ۱۳۸۵، ص ۳۷۵

۱۷. حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان،

انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۹۶

در مجموعه مقالات نهضت مشروطیت، «نقش انگلیس در برپایی رژیم مشروطه در ایران»، ۱۸. ابراهیم صفایی

ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ص ۱۵۱

۱۹. آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سند شماره ۳۱

۴۲-۲۰. ابراهیم صفایی، اسناد مشروطه، نامه های وکیل الدوله، سخن، بی تا، صص ۴۳

۲۱. روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران؛ یادداشت های حاجی میرزا سیداحمد تمجیدالسلطان تفرشی حسینی

در سال های ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۸ هجری: به انضمام وقایع استبداد صغیر، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر،

تهران، ۱۳۸۶، ص ۳۳۳

۲۲. ابراهیم صفایی، اسناد مشروطه، همان، ص ۱۱۶

۲۳. نهضت مشروطه ایران بر پایه اسناد وزارت امور خارجه، ص ۱۵۵

۲۴. صفایی، اسناد مشروطه، همان، ص ۱۰۱

۲۵. پیشین، ص ۱۷۹

۲۶. همان جا.

۲۷. محمدعلی همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار،

نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۲۹

۲۸. جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، نشر گفتار، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸
۲۹. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، انتشارات عطار، فردوس، تهران، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۹۸
۳۰. شیخ الاسلامی، همان، ص ۱۵۷
۳۱. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، سند شماره ۳، ج اول، ص ۳۰
۳۲. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۰
۳۳. مدرس بعدها علل مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ را طی نطقی در دوره پنجم مجلس شورای ملی در جلسه مورخ دهم آبان ۱۳۰۳، به تفصیل شرح داد. وی در این نطق تاریخی با زبانی ساده اما نگاهی عمیق به تحلیل قرارداد مذکور پرداخته گفت: همان ماده اول حکایت از برباد رفتن استقلال کشور داشت. برای مطالعه متن کامل نطق
- ۱۴۸- مدرس ن.ک به: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، انتشارات امیرکبیر، ج ۳، صص ۱۵۲
- مجله وحید، سال سوم، شماره ۱۱، ص ۹۵۶، «خاطره ای از گذشته»، (۳۴. احمدعلی سپهر (مورخ الدوله
- ۳۵-۷۱. حسین مکی، زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۰، صص ۷۳
- ۱۶۹-۳۶. در این باره ن.ک به: عبدالله مستوفی، همان، ج ۳، صص ۱۷۰
۳۷. محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، انتشارات امیرکبیر، تهران،
- ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۶۶
۳۸. تلگراف نورمن به کرزن، ۳ فوریه ۱۹۲۱، سند شماره ۶۷۰، اسناد وزارت امور خارجه انگلستان.
۳۹. خاطرات منتشر نشده آبرونساید، به نقل از سیروس غنی، ایران، برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش
- انگلیسی ها، ترجمه حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۶۸
۴۰. ن.ک به: گزارش وابسته نظامی بریتانیا در تهران، آبرونساید، مورخه ۶ ژانویه ۱۹۳۱
۴۱. ادموند آبرونساید، خاطرات سزای آبرونساید، انتشارات مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی با همکاری
- مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۶۰

۴۲. خاطرات منتشر نشده آبرونساید، غنی، همان، ص ۱۷۱

۴۳. آبرونساید، همان، صص ۳۶۰ و ۳۷۱

۴۴. در این باره ن. ک به: مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، خاطرات و خطرات، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۴۴، صص

۸۸۹-۳۱۸-۳۱۴، و نیز کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱، صص ۸۹۴

۴۵. محمدعلی منشور گرکانی، رقابت شوروی و انگلیس در ایران، به کوشش احمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات

. عطایی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۲۱

، ۴۶. امیل لوسوئور، زمینه چینی انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ترجمه ولی الله شادان، انتشارات البرز، تهران، ۱۳۷۳

۱۳۳- صص ۱۳۴

۴۷. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، همان، ج ۱، ص ۸۰، لوسوئور، همان، ص ۵۱ و مستوفی، همان، ج ۳، صص

۱۳۷-۱۳۸.

۱۷۶-۴۸. مستوفی، همان، ج ۳، صص ۱۷۷

۸۵-۴۷ و مکی، تاریخ بیست ساله ایران، همان، ج ۱، صص ۹۰-۴۹. لوسوئور، همان، صص ۴۹

۴۶-۵۰. آبرونساید، همان، صص ۴۸

۲۰۲-۵۱. مستوفی، همان، ج ۳، صص ۲۰۴

۵۲. دولت آبادی، همان، ج ۴، صص ۲۲۳

۵۳. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۵۱

۵۴. آبرونساید، همان، صص ۳۷۲

۱۳۴-۵۵. پیشین، صص ۱۵۱

گنجینه اسناد، «اسنادی نویافته از زندگانی سیدضیاءالدین طباطبایی یزدی»، ۵۶. ن.ک به: عباس هاشم زاده محمدیه

۱۳۰ و - (نشریه سازمان اسناد ملی ایران)، سال دوم، دفتر سوم و چه ارم، پاییز و زمستان ۱۳۷۱، صص ۱۵۰

۱۱۴ و ۲۱۹- دولت آبادی، همان، ج ۴، صص ۱۱۵

۱۶۷-۵۷. لوسوئور، همان، ص ۳۵ و دولت آبادی، همان، ج ۴، صص ۱۷۶

۵۸. لوسوئور، همان، ص ۱۳۴

۵۹. پیشین، ص ۱۳۵

۶۰. تلگراف نورمن به کرزن، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۱، مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا، س ند شماره ۶۸۳، نقل از:

. جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمدشاه قاجار، همان، ج ۲، ص ۳۲۸

۱۰۵-۶۱. در مورد تکاپوهای رضاخان در جریان جمهوری خواهی ن.ک به: کریمی، همان، صص ۱۱۹

۶۲. ۱۹۲۴ February ۱, minute by G. Churchill, F. O. ۳۷۱/۴۰۱۴۰. نقل از غنی، همان، ص ۳۳۰

۶۳. ۱۹۲۴ February ۶, L. Oliphant to Loraine, F. O. ۳۷۱/۴۰۱۴۴. نقل از غنی، همان، ص ۳۳۰

۶۴. ۱۹۲۴/NO ۷۹ February ۲۶/۷۴،۴۱۶. F. O.

نقل از عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، انتشارات امیرکبیر، تهران،

۱۳۶۴، ص ۱۸۵

۶۵. ۱۹۲۴/NO ۸۰ February ۲۶/۷۴،۴۱۶. F. O. نقل از حائری، همان، ص ۱۸۵

۶۶. ۱۹۲۴/NO ۸۲ February ۲۶/۷۴،۴۱۶. F. O. نقل از حائری، همان، ص ۱۸۵

۲۸۳-۶۷. مجد، همان، صص ۲۸۵

۶۸. درباره تلاش های لورن و نقش وی در به پادشاهی رسیدن رضاخان ن.ک به: خاطرات سر پرسى لورن، ترجمه

محمد رفیعی مهرآبادی، تحت عنوان: شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان.

۶۹. یادداشت های وزیر امور هندوستان کابینه وینستون چرچیل، نقل از: دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی ها،

همان، ص ۳۸۸

۷۰. دنیس رایت، همان، ص ۳۸۹

۳۸۹-۷۱. یادداشت های هارولد نیکلسون، نقل از: دنیس رایت، همان، صص ۳۹۰

۷۲. نقل از: محمدعلی سفری، قلم و سیاست، از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، انتشارات نامک، تهران، چاپ

. دوم، ۱۳۷۹، ص ۱۶

۷۳. باقر عاقلی، ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، انتشارات علمی و سخن، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۰۲

. ۷۴. پیشین، ص ۱۰

بررسی جنگ نرم رسانه ای انگلستان در مقابل ایران

چکیده

سلطه مستقیم استعماری دهه هاست جای خود را به سلطه غیرمستقیم یا سلطه نرم داده است. آنچه را که ابرقدرت‌ها در گذشته از طریق نظامی و ظاهری خشونت بار به دنبالش بودند، اینک از طرق دیگر جستجو می‌کنند. با انقلاب اسلامی ایران، دوره هرگونه سلطه مستقیم و غیرمستقیم آمریکا و انگلستان و نظایر آنها در ایران به پایان رسید؛ اما مطامع و منافع و اهداف آنان همچنان بر جای است و از سوی سیاستگذاران این کشورها، دنبال می‌شود. در حقیقت جنگ رهایی از سلطه ابرقدرت‌ها همچنان باقی است؛ اما ابزار و شیوه آن فرق کرده است. اصلی‌ترین حربه استعمار پیر در این دوران، تلویزیون فارسی بی بی سی است که در این تحقیق موارد متعددی از اقدامات رسانه ای آن آشکار می‌گردد.

۶۸ سال پس از تأسیس رادیوی فارسی بی بی سی، شبکه تلویزیونی این بنگاه خبرپراکنی با اهدافی بعضاً نهان و گاه عیان تأسیس گردید. مرور تیزرها و آنونس‌های معرفی شبکه و برنامه‌هایش نشان می‌دهد، این شبکه هدف‌های کلان و بلندمدتی را در حوزه‌های فرهنگی و مذهبی دنبال می‌کند.

در پی بررسی و کشف اهداف فرهنگی و مذهبی این شبکه که فارغ از جهت‌گیری

سیاسی و عمدتاً خبری این بنگاه خبرپراکنی است، نتایجی یافت شده است که نشان از عزم جدی و راسخ دولت بریتانیا بر تغییر لایه های زیرین و بنیادین فرهنگ این مرز و بوم دارد. انگلستان درصدد است با تحقق اهداف فرهنگی، مسیر نیل به دیگر اهداف خود اعم از سیاسی، اقتصادی و... را هموار سازد.

سعی و کوشش فراوان دست اندرکاران این رسانه در تولید، تهیه و پخش برنامه هایی است که به طور مشخص و واضح درصدد تغییر سبک زندگی در جامعه ایرانی هستند.

ایجاد تغییرات عمیق در سبک زندگی مردم ایران از طریق رسانه ای انگلیسی که با بودجه دولتی ارتزاق می کند، یادآور ادامه مسیری است که ۲۰۰ سال از روش های مختلف دیگر و عیان سعی در استعمار کشور پهناور ایران داشته است.

مقدمه

شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی از روز چهارشنبه بیست و پنجم دی ماه ۱۳۸۷ فعالیت خود را آغاز کرده است. تلویزیون بی بی سی فارسی در حالی شروع به کار کرد که پیش از این، رادیو و سایت اینترنتی فارسی بنگاه خبر پراکنی بریتانیا هم سال ها برای مخاطبان ایرانی خود برنامه پخش و منتشر می کردند. رادیو فارسی بی بی سی از حدود ۶۸ سال پیش آغاز به کار کرد؛ و در سال هایی که منابع خبری در ایران بسیار اندک و یا تحت نظارت کامل دولت ها بود و فضای خفقان بر کشور حاکم بود، به نام و منبع و مرجع آشنایی برای مردم ایران تبدیل شد. در سال ۱۳۷۹ که دسترسی به فضای مجازی برای کاربران اینترنتی در ایران گسترده و عمومی تر شد، بنگاه خبرپراکنی بریتانیا، اقدام به راه اندازی سایت فارسی بی بی سی کرد. این سایت نیز به اعتبار همان رادیو و فضای سیاسی حاکم بر آن سال های ایران (دولت اصلاحات و تقاضاهای سیاسی مردم) توانست مخاطبانی جلب کند. پس از توسعه ارتباطات ماهواره ای، بی بی سی اقدام به راه اندازی شبکه تلویزیونی فارسی زبان کرد. به راستی انگیزه این همه توجه به ایران و این همه سرمایه گذاری چیست؟

سئوالات تحقیق

- هدف بی بی سی از راه اندازی تلویزیون فارسی چیست؟

- مهمترین سیاست های حاکم بر این شبکه چیست؟

- ویژگی های این شبکه چیست؟

- این شبکه در راستای نهادینه ساختن چه نوع سبک زندگی ای (Life Style) در ایران است؟

- راه کارهای مواجهه با این شبکه کدام است؟

فرضیه های تحقیق

از جمله اهداف این رسانه، تلاش برای تغییر فکر و سبک زندگی مردم ایران است. این هدف به شیوه های زیر دنبال می شود:

۱. تغییر ذائقه مخاطبان در جهت فرهنگ لیبرال - دموکراسی نمایش مثبت کشورهای پیرو این فرهنگ

۲. ترویج مذاهب و عرفان های کاذب نظیر صوفی گری به نحوی که با اشاعه مستقیم مباحثی نظیر آزادی دین، عقیده و مذهب سعی در القای وجود امکان ارضای حس معنویت گرایی انسان ها از طرق غیراسلامی می نماید

۳. گسترش و تقویت جریان فمینیسم، به وسیله طرح انواع مختلف استراتژیهای خاص این نوع نگرش نظیر برابری جنسی، برابری حقوق و ...

۴. تقویت جریان روشنفکری غربی در ایران

۵. ترویج نوعی لاابالی گری اخلاقی به خصوص در حوزه مسائل جنسی، و سعی در قبیح زدایی تدریجی از انحرافات جنسی و رفتارهای هنجارشکنانه

۶. ترویج آداب معاشرت و زندگی اجتماعی به روش غربی

۷. بزرگ نمایی اختلافات قومی و مذهبی کشور

۸. ناکارآمد نشان دادن حکومت دینی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه و ترویج حکومت های منفک از دین با تبیین و گسترش اندیشه سکولار؛ الگوسازی نوع حکومت کشورهای دیگر با صحیح و عقلانی نشان دادن حکومت های بدون دین (لائیک) و جدا از دین (سکولار)

۹. سیاه نمایی وضع زندگی مردم در کشور

۱۰. بی اعتماد کردن مردم ایران به جریان رسانه ای و خبری رسمی کشور

۱۱. از جمله ویژگی های این شبکه، بی طرف نمایی، استفاده از جذابیت های تصویری و

تنوع برنامه ها در حوزه سرگرمی و تفریحی است.

۱. هدف بی بی سی از راه اندازی تلویزیون فارسی و سیاست های آن

۱-۱. ورود بی بی سی به ایران

بخش فارسی رادیو بی بی سی از ۸ دی ماه سال ۱۳۱۹ فعالیت خود را آغاز کرد؛ این تاریخ مصادف است با بحبوحه جنگ جهانی دوم. در آن زمان ایران با موقعیت استراتژیکش ذهن همه طرف های درگیر را به خودش مشغول کرده بود. اوضاع داخلی ایران نیز در وضعیت بحرانی خودش قرار داشت. انگلیس از عملکرد رضاخان و گرایشش به سمت نازی ها ناراضی بود. این شرایط ایجاب می کرد انگلیسی ها هر چه زودتر در ایران دست به اقدامی بزنند. زمینه سازی برای آن اقدام بر عهده بی بی سی بود؛ که هم وظیفه داشت اخبار جنگ را به گونه ای به ایرانیان منتقل کند که تأثیر پیروزی های خیره کننده آلمان را از فکر و ذهن مردم بزدايد؛ و هم با به راه انداختن تبلیغات وسیع و حمله به شخص رضاشاه زمینه را برای تحول بزرگ (ورود به ایران و برکناری رضاشاه) آماده سازد.

۶۸ سال بعد در همان ماه دی شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی پا به عرصه رسانه های تصویری فارسی زبان نهاد.

سه دهه پیش از ابتدای اوج گیری انقلاب، این رادیو تنها رسانه ای بود که برخی اخبار روز را پوشش می داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی که عموم مطبوعات در ایران آزاد بودند و هر نوع مطلبی که می خواستند منتشر می کردند، از نقش و محبوبیت این رادیو کاسته شد، به ویژه که با روشنگری های صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در سال های بعد، و جهت گیری آشکار بی بی سی به نفع صدام متجاوز در طول هشت سال جنگ، مردم ایران در آن دوران بی بی سی را سخنگوی دشمن می شناختند؛ و به آن اعتنایی نداشتند.

در سال ۱۳۷۸ با تحولاتی که در ایران پدید آمد، بی بی سی روحیه تازه ای گرفت؛ و تلاش کرد جایگاه سالیان بسیار دور را در ایران بار دیگر بازیابد؛ تا شاید بتواند این بار با استفاده از شرایط کشور آن طور که جهان غرب می خواهد در ایران تأثیر گذار باشد.

۱-۲. نقش بهائیت در بخش فارسی بی بی سی

نکته ای که در موضوع راه اندازی رادیو فارسی بی بی سی اهمیت دارد، حضور «حسن

موقر بالیوزی» (۱۹۸۰-۱۹۰۸ میلادی) از رهبران سرشناس بهائیان در سطوح بالا و سیاست گذاری رادیو فارسی زبان بی بی سی بود که بر اساس اسناد داخلی آرشیو سرویس جهانی بی بی سی، با دخالت وزارت خارجه صورت گرفته است.

بالیوزی نخستین کسی بود که در ابتدای تأسیس بی بی سی فارسی از آن رادیو برای مخاطبان سخن گفت. وی از اعضای خاندان افنان و از اقوام نزدیک «میرزاعلی محمد باب» و فرزند «محمدعلی (محمود) موقرالذوله بالیوزی» حاکم پیشین بوشهر و وزیر فواید عامه و تجارت در کابینه کودتای سیدضیاءالدین طباطبایی در اواخر ۱۲۹۹ و اوایل ۱۳۰۰ شمسی بود. بالیوزی چند سال بعد از تأسیس بخش فارسی بی بی سی، به عنوان یکی از نزدیک ترین مشاوران «شوقی افندی ربانی» آخرین رهبر شناخته شده بهائیان جهان، در سال ۱۹۵۶ به عضویت بالاترین نهاد اداری و دینی بهائیت (هیأت ایادی امرالله) انتخاب شد. بالیوزی علاوه بر نگارش حدود ده اثر با موضوع تاریخ و تبلیغ بهائیت، سال ها رییس «محفل ملی روحانی بهائیان» جزایر بریتانیا بود که این سمت به منزله ریاست کل اداری و اجرایی بهائیان بریتانیا محسوب می شد. وی در طول حدود دو دهه کار در بی بی سی فارسی، عملاً به یکی از افراد کلیدی و به شدت تأثیرگذار این شبکه تبدیل شد.

حضور بالیوزی با جایگاهی که در میان بهائیان داشت - در رادیو بی بی سی ثابت کرد مسئولان بی بی سی دست کم در بخش فارسی، نسبت به منشور خود درباره ضرورت حفظ بی طرفی دیران، تهیه کنندگان و کارکنان در زمینه سیاسی و دینی، پایبند نیستند. حضور چشمگیر بهائیان در سطوح مختلف سرویس جهانی بی بی سی از مدیریت های کلان آن شبکه به پایین، ضمن تأثیر گذاری های نامحسوس پنهان خود در لایه های زیرین این شبکه، گاه نمودهای آشکاری نیز داشته که از آن میان می توان به مصاحبه کاملاً تبلیغاتی و فرمایشی با «مری مکسول» (ملقب به روحیه خانم) بیوه شوقی افندی رهبر سابق بهائیان، در تاریخ ۱۸ آگوست ۱۹۸۱ اشاره کرد. تهیه رپرتاژ آگهی های گزارش گونه، و انتشار اخبار و گزارش های متعدد تبلیغی درباره بهائیت نشان دهنده تداوم این سیاست و استفاده بی بی سی از کارت بهائیت علیه ایران است. در این باره برای نمونه می توان به مجموعه گزارش های متعدد جانبدارانه و آگهی گونه خبرنگاران اعزامی بخش فارسی بی بی سی به اسرائیل، درباره مراکز مختلف بهائی در عکا و دیگر

سرزمین های فلسطینی اشاره کرد که در ماه می ۲۰۰۷ برای رادیو و وب سایت بی بی سی فارسی تهیه شد. در این مطالب، گزارشگران اعزامی بخش فارسی بی بی سی، حکومت ایران را به بهائیتی ستیزی و یهودی ستیزی متهم کردند. با بررسی موضوعات، عناوین و محتوای این قبیل نوشته ها تعجب نخواهیم کرد اگر بدانیم همه گزارشگران اعزامی و تهیه کنندگان این قبیل آگهی های گزارش گونه در عکا و دیگر شهرهای آن سرزمین، به سرعت راه ترقی را در بی بی سی فارسی پیمودند و همه آن ها در تغییر و تحولات اخیر این شبکه، ارتقای رتبه یافته و اکنون به جایگاه بالایی در تلویزیون فارسی بی بی سی دست یافته اند. با توجه به تصدی بخش های مختلف بی بی سی فارسی از سوی بهائیان متنفذ و سرشناس، معلوم نیست چگونه می توان این ادعای مدیران سرویس جهانی بی بی سی مانند «بهروز آفاق» و «عنایت فانی» را در مورد استقلال عمل تحریریه و تاثیر نپذیرفتن از جریانات بیرونی قبول کرد. واقعیت این است که بهائیان امروز در جهان هیچ رسانه ای مورد اعتمادتر از بی بی سی فارسی برای خود سراغ ندارند؛ چرا که این رسانه به دستاویزی برای اعمال سلیقه و ابراز بدعت های دینی این گروه تبدیل شده است.

۱-۳. اهداف و سیاست ها

مدیران بی بی سی فارسی معترفند:

- در سال ۱۹۴۵ که جنگ جهانی دوم پایان یافت، سرویس جهانی بی بی سی که تا آن زمان یک دستگاه تبلیغاتی جنگ در دست دولت بود، تشکیلاتش منحل شد. وزارت تبلیغات جنگ هم منحل شد و تصمیم گرفته شد که اگر سرویس جهانی قرار است ادامه پیدا کند، باید برای آن منشوری نوشت و این منشور نوین سرویس جهانی است که ضامن و نگهدار این بیطرفی است. البته، این دلیل نمی شود که در طی سالهای بعد از جنگ، سرویس جهانی بی بی سی دچار لغزش و یا کوتاهی نشده باشد. نمونه های انقلاب ایران و دکتر مصدق را داریم و نمونه جمال عبدالناصر و مصر را داریم...

- صحبت من بیشتر در مورد بخش فارسی بی.بی.سی و رابطه اش با دولت بریتانیا بود، بخصوص از همان اول که تشکیل شده بود. بخاطر اینکه بخش فارسی بی بی سی در واقع در جنگ جهانی دوم یکی از بخش های مهمی بود که به وجود آمد و در واقع

مسئله اصلی، مقابله با هیتلر بود و چون رضاشاه هم در ایران در آن موقع نمی خواست با آلمانی هایی که در ایران زندگی می کردند، بدرفتاری بکند و یا اینکه نمی خواست ایران را وارد موضوع جنگ و یا یکی از متحدان بکند، بریتانیا سخت به ایران مشکوک شد و چون رادیو برلین در ایران برنامه اجرا می کرد، بریتانیا هم فکر کرد شاید خوب باشد که یک بخشی به اسم بخش فارسی بی.بی.سی تأسیس بکند که بتواند در مقابل آن تبلیغاتی که از طرف آلمانی ها می شد، ایستادگی بکند. و در موضوع بحث من به دو تاریخ مهم اشاره می شود. یک، دوره رضاشاه. دو، دوره ملی شدن نفت و بعد البته به دوره انقلاب هم اشاره ای می شود، چون هنوز مدارکش درنیامده است. در آن دو دوره اولیه، که از شان اسم بردم، مدارک بسیار مشخصی هستند دائر بر این که دولت بریتانیا، یعنی در واقع سفیری که در ایران کار می کرده، البته، آن موقع سفارت نبوده، ولی خب حالا اسمش را می گذاریم سفیر یا کسی که نماینده اصلی بریتانیا در ایران بوده، پیشنهاد می داده به وزارت خارجه که قرار است برنامه هایی پخش بشود، این مطالب باید در آن گنجانده بشود. مثلاً، مدارکی هست که می گوید، حالا که ما با رضاشاه دوست هستیم و خوب هستیم و روابط بریتانیا با ایران خوب است، رضاشاه را به عنوان یک چهره بسیار مثبت نشان می دهند. سربازی که بسیار میهن پرست هست و آدمی که بسیار پیشرو است و می خواهد ایران را تبدیل به یک کشور مرفعی بکند. ولی آن زمانی که با رضاشاه درمی افتند، باز پیشنهادهایی می شود و مدارکی هست که نشان می دهد، رضاشاه دموکرات نیست و دارد تمام اموال کشور را به اسم خودش می کند و هزاران عیب دیگر که روی او می گذارند که در این مدارک هست و خواسته می شود از بخش جهانی بی.بی.سی که این چیزها گفته بشود در آن زمان. و بخش فارسی هم این کارها را انجام می دهد. برای اینکه در آن زمان، در زمان جنگ، در واقع آن بخشی که اخبار برای جهان را می نوشته، تحت کنترل نه تنها وزارت خارجه، بلکه وزارت اطلاعات بریتانیا بوده است که باید این دو در همکاری با هم یک چیزهایی را تایید می کردند و آن کسانی که در بخش فارسی کار می کردند و مترجم های اولیه بودند، آنها اجازه نداشتند که دخالت بکنند. می رفتند به اتاق اخبار، اخبار به آنها داده می شد و آنها هم ترجمه می کردند و می خواندند.

در مورد بخش دوم صحبت ام نیز بگویم، و آن در مورد دوره ای است که دولت

انگلیس مستقیماً با دولت ایران در مورد مسئله نفت و ملی کردن نفت مقابل می شود. یعنی چیزی شبیه به آنچه شما می گوید، یعنی اگر قرار باشد یک چیز مستقیمی به شکل جنگ باشد. در آن موقع هم باز دوباره مدارکی هست که نشان می دهد دقیقاً چهره مصدق را دولت بریتانیا سعی می کند با دستورهایی که داده می شود، بسیار منفی نشان بدهد و نشان بدهد که مصدق است که نمی خواهد همکاری بکند، مصدق هست که باعث این مشکلات است، مصدق هست دروغ گفته و غیره. و آن موقع می بینیم که مثلاً، تعداد زیادی از کسانی که در بخش فارسی بی.بی.سی کار می کردند، محل کار را ترک و در واقع اعتصاب می کنند و می گویند، ما حاضر نیستیم چیزی ضد مصدق بگوییم. و این مسئله در واقع کشانده می شود به بخش فارسی بی.بی.سی.

زمانی که جنگ می شود یا مثلاً فرض کنید بعد از ۱۱ سپتامبر مشاهداتی وجود داشت، تغییراتی به وجود می آید و کسانی یک دفعه روی صحنه می آیند که می خواهند با بی.بی.سی بخش فارسی مصاحبه بکنند، مثلاً آقای تونی بلر می خواست با ما مصاحبه بکند و یا آقای دیک چنی از آمریکا که یک کمی عجیب و غریب به نظر می آمد.

باید بگوییم، مقامی که از دولت آنجا بود و همین طور در تمام مدارکی که خود بی.بی.سی تهیه کرده است، به روشنی می گویند، این استقلال بی.بی.سی هست که باعث می شود وجهه بریتانیا خوب نشان داده بشود. یعنی به نفع دولت است که بی.بی.سی مستقل باشد، برای اینکه بتواند در جهان اعتبار کسب کند. و وقتی آن اعتبار را کسب کرد، آن وقت فرهنگ و اندیشه بریتانیا می تواند در جهان تأثیر بگذارد. یعنی اگر بخواهد دولت دخالت بکند و این بی.بی.سی هم مثل بسیاری دیگر تبدیل به بازیچه دولت بشود، اعتبارش را از دست خواهد داد.

در واقع ۲۵۰ میلیون پوند استرلینگ خرج بخش جهانی بی.بی.سی می شود که یکی از مقامات می گفت، پول بسیار زیادی است، نیم میلیارد دلار! و وی می گفت این برای ما پول بسیار زیادی هست، ولی ارزشش را دارد. و حتی من سؤال مستقیم کردم در مورد تلویزیون جدیدی که بی.بی.سی می خواهد درست بکند برای ایران، و گفتم این ۷۰ میلیون پوندی که قرار است در سالهای آینده خرج دو تلویزیون عربی و فارسی بشود، شما چطور می توانید ثابت بکنید که این به نفع شماست. به خاطر اینکه تعداد شنونده های رادیو بی.بی.سی پایین رفته است. در واقع، او نتوانست جواب بدهد و

گفت، ما کاری به تعداد شنونده و این جور چیزها نداریم و آنچه برای ما مهم است، این است که بی.بی.سی بتواند مستقلانه روی جهان اثر بگذارد.

سخنان دو تن از دست اندرکاران بی بی سی در بالا به خوبی نشان می دهد مستقل بودن بی بی سی و نظر نداشتن به اهداف رسمی دولت بریتانیا افسانه ای بیش نیست. چه کسی می تواند باور کند دولت انگلیس سالانه نیم میلیارد دلار، بر دوش مالیات دهندگان انگلیسی هزینه می گذارد تا «اخبار صحیح و درست» به سمع و نظر مردم ایران و تاجیکستان و دیگر جاها برسد؟

بی بی سی در جهت تحقق اهداف بریتانیا و دستور کارهایی که از وزارت خارجه و سرویس های اطلاعاتی می گیرد، از همه شگردها و تکنیک های عملیات روانی استفاده می کند. در جنگ نرم و عملیات روانی روش ها و تاکتیک های متنوع و موثری وجود دارد. متخصصان عملیات روانی با به کارگیری به موقع و مناسب یکی از این روش ها و یا ترکیبی از اینها براساس حالات ذهنی و روانی مخاطبان قادر خواهند بود عواطف، احساسات، تمایلات، عقاید و رفتار مخاطبان را تحت تأثیر قرار داده و ضمن دگرگون کردن تصورات آنها از حالت عاطفی ایجاد شده برای دست یابی به اهداف مورد نظر بهره برداری کنند.

البته کارشناسان عملیات روانی باید قبل از انتخاب روش یا روش های مناسب، آداب و رسوم، عقاید، عادات، سلیقه ها، شرایط ذهنی و فکری حاکم بر مخاطبان و عکس العمل های احتمالی آنان را مورد مطالعه قرار دهند و پس از آن به انتخاب روش و اجرای آن پردازند. مهم ترین روش های عملیاتی روانی عبارتند از:

۴-۱-۱. فریب

یکی از راه های تأثیرگذاری بر مخاطبان دادن اطلاعات دروغین و جهت دار یا تصویر وارونه از وقایع است که اغلب با ارائه و نمایش حساب شده بخشی از واقعیت این امر تحقق می یابد. چنین تصویر ناقص و دگرگون شده ای از واقعیت می تواند گروه های گوناگون مخاطبان مورد نظر در عملیات روانی را تحت تأثیر قرار دهد.

بی بی سی فارسی در موضوعاتی نظیر متعالی نشان دادن فرهنگ غرب، کارآمد نشان دادن نظام سکولار، سیاه نمایی آداب و رسوم ملی و آئین های مذهبی، ناکارآمد

نشان دادن دولت و... سعی در فریب افکار عمومی جامعه نموده است.

۴-۲-۱. تخدیر

در این روش متخصصان جنگ های روانی برای کند و متوقف کردن رفتار مخاطبان پشوانه احساسی - عاطفی آنان را نشانه می روند و شور و احساس حاکم بر رفتار ایشان را به تدریج کم رنگ و زایل می کنند؛ زیرا خوب می دانند با کاهش شور و هیجان، خود رفتار نیز تضعیف و متوقف خواهد شد.

در چنین حالتی مخاطبان، قدرت و توان خود را برای دستیابی به اهداف از دست می دهند و مجبور به عقب نشینی، فرار و یا تسلیم می شوند. با کاهش شور و هیجان مخاطبان روحیه و اراده آنان نیز تضعیف شده و توان مبارزه را از دست خواهند داد. گسترش مظاهر دنیوی و مادی از حربه هایی هستند که بسیاری از مواقع افراد مبارز و دارای پشتکار زیاد را به دلیل بی توجهی به ارزش های درونی خود به افرادی مادی، دنیاپرست و عافیت طلب تبدیل می کنند. استکبار جهانی و علی الخصوص دولت بریتانیا به تجربه و زیرکی دریافته است گسترش فساد و بی بند و باری از اساسی ترین و کارآمدترین حربه ها برای از بین بردن اعتقادات دینی، ارزش ها و آداب و رسوم ملی و فرهنگ ملت های جهان است و از همین رو پایه و اساس هجوم روانی و تبلیغاتی دستگاه های خود را بر ایجاد و گسترش بی بند و باری، فساد و خشونت در بین مخاطبان گوناگون خود در جامعه ایرانی قرار داده است. مقام معظم رهبری درباره این خطر می فرماید: این همان چیزی است که در ادبیات سیاسی معاصر از آن به «تهاجم فرهنگی» تعبیر می شود.

۴-۳-۱. تشجیع

برخلاف روش قبلی یعنی تخدیر، در این روش متخصصان جنگ های روانی باید شور و شوق تلاش و حرکت به سوی هدف مطلوب را در مخاطبان برانگیزند و عواطف و احساسات و رفتار آنان را تقویت کنند. برای مثال بی بی سی فارسی بارها برای برانگیختن مردم به حضور در تظاهرات های غیرقانونی و رفتارهای ناهنجار و قانون شکنانه وارد عمل شده و مردم به ویژه جوانان را از طریق پوشش های ویژه خبری به این اقدامات ترغیب و تشجیع نموده است.

۴-۴-۱. تحریک

منظور از تحریک انجام اقدام هایی است که بر روی حالات و رفتار مخاطبان تأثیر می گذارد. در این روش متخصصان جنگ های روانی با ارائه پیام ها و اطلاعات آگاهی دهنده به تحریک احساسات مخاطبان می پردازند و آنان را به سوی تحقق اهداف مورد نظر خود سوق می دهند. حس همدردی، تنفر، خشم و غضب از جمله مفاهیم تعیین کننده در این روش است که مورد توجه قرار می گیرد.

متخصصان جنگ های روانی با ترسیم چهره بی رحم و ضد انسانی دشمن که می تواند واقعی و یا ساختگی باشد و یا ترسیم چهره درددار و سختی کشیده قربانیان این بی رحمی می توانند قوه خشم و غضب مردم خودی و همچنین نیروها و مردم دشمن را بیدار کنند و در همان حال احساس همدردی با قربانیان و یا بازماندگان آنان را در مخاطبان برانگیزند و از آن بهره برداری کنند.

این روش در تحریک مردم نسبت به بروز تقلب در انتخابات، افزایش حس ترحم برای آسیب دیدگان و مضروب شدگان در اغتشاشات و ایجاد حس انزجار از مأمورین انتظامی و نظامی و بسیج کشور بارها و بارها مورد استفاده بی بی سی فارسی قرار گرفته است.

۴-۵-۱. شرطی سازی

این نظریه در تبلیغات و عملیات روانی بسیار کاربرد دارد. نظریه شرطی سازی بر این فرض مبتنی است که وقتی یک محرک شرطی در مقابل یک محرک غیرشرطی قرار بگیرد و این همجواری تداوم پیدا کند و تکرار بشود به جایی می رسیم که محرک شرطی پاسخی را می گیرد که محرک غیرشرطی می گرفت. به عنوان مثال: کلمه «ترشی» یک صوت است که از بس این صوت همراه با خوردن ترشی و بر اثر ترشی خوردن تکرار شده به مرحله ای رسیده که اگر آن ترشی نباشد و همان صوت را بشنوید بزاق ترشح می شود؛ این قاعده شرطی سازی است. در عملیات روانی با مغز مخاطب سر و کار داریم اما در شرطی سازی با مخچه سر و کار داریم و این کاملاً غیرارادی است. به طور مثال تلویزیون فارسی بی بی سی با شرطی سازی مواردی نظیر نمایش وجهه سیاه، انحصارطلب و غیرمردمی از نهادی همچون سپاه پاسداران سعی می نماید حس مشابهی در هر بار نام برده شدن از این نهاد مردمی کشور به مخاطب القا کند. تصور بکنید وقتی مردم نام سپاه را روزی چند نوبت توأم با خشونت،

انحصارطلبی سیاسی، فساد مالی و... بشنوند، چه احساسی به آنها دست می دهد؟

۴-۶-۱. تکرار

یکی از مؤثرترین عوامل در تبلیغات و عملیات روانی اصل تکرار است. جمله ها، کلمه ها، نوارها و آهنگ های معین یا تصویرها، علائم و نشانه هایی که برای نفوذ در عقیده یا فکری انتخاب شده است آنقدر تکرار می شود تا چشم و گوش شنونده و بیننده تحت فشار عصبی قرار گیرد و هدف، تحت تأثیر صداها، تصویرها و جمله ها به طور ناخودآگاه عکس العمل مشروط یابد و به دلخواه مبلغ عمل کند. به عقیده عده ای از روانشناسان اجتماعی وقتی فرد موضوعی را از کسی شنید مانند آن است که آن موضوع را یک بار و از یک شخص شنیده است. حال اگر همان فرد موضوع را از همان شخص صد بار بشنود مانند آن است که از صد نفر شنیده است. گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی می گفت کلیسای کاتولیک از این جهت پایدار مانده که طی ۲۰۰ سال بطور مرتب یک چیز را تکرار کرده است.

بی بی سی فارسی در ایام انتخابات در مدت ده روز بیش از ۵۰۰ مرتبه کلمه تقلب را در اشکال مختلف تکرار کرده است. در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران، بیشتر تکنیک های جنگ روانی که در بالا شرح دادیم، از سوی بی بی سی به کار گرفته شد. سناریوهای بی بی سی در این جریان به شرح زیر بود:

پیش از انتخابات

ترغیب به عدم شرکت در انتخابات

۱. رئیس جمهور در نظام ایران اختیاری ندارد.

۲. قطعیت تقلب در انتخابات

تبلیغ برای طیف اصلاح طلبان

۱. سیاه نمایی وضع موجود و تخریب دولت و شخص رئیس جمهور

۲. پوشش خبری ویژه، مستمر و مثبت از نامزدهای اصلاح طلب به ویژه جناب میرحسین موسوی

پس از انتخابات

قطعیّت بروز تقلب در انتخابات

۱. کارشناسی و استدلال جهت وجود حتمی تقلب

۲. مصاحبه مستمر با معترضین و مدعیان تقلب

تهییج و تحریک مردم به اعتراضات گسترده

۱. پخش برنامه های تحریک آمیز و تماس های معترضین، پخش فیلم های تظاهرات و درگیری ها

۲. اطلاع رسانی مستمر نسبت به قرارهای تجمع

۲. ویژگی ها و مشخصات شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی

۱-۲. چگونگی آغاز به کار تلویزیون بی بی سی فارسی

اردیبهشت ماه سال ۸۷، آگهی استخدام بی بی سی برای جذب خبرنگار، خبرنگار ارشد، تهیه کننده ارشد، بخش مستند و غیرخبری، دستیار تهیه برای برنامه های مستند خبری و غیرخبری، فیلم بردار و تدوین گر در بخش فارسی سایت بی بی سی منتشر شد. نمونه ای از این آگهی در زیر مشاهده می شود:

آگهی استخدام در تلویزیون فارسی بی بی سی

سرویس جهانی بی بی سی در حال راه اندازی شبکه ای تلویزیونی به زبان فارسی است.

این شبکه، خبر، تحلیل و برنامه های مستند و فرهنگی با کیفیت بالا به مخاطبان ارائه خواهد کرد.

تلویزیون فارسی بی بی سی قصد دارد در واشنگتن، بیروت، بیت المقدس، دبی، استانبول، کابل، دوشنبه و اسلام آباد خبرنگار ارشد و خبرنگار/تهیه کننده استخدام کند.

متقاضی باید سابقه کار خبری داشته باشد (تجربه کار در تلویزیون و رادیو، ارجحیت خواهد داشت)، فارسی را به عنوان زبان مادری (یا معادل آن) بداند، و در مورد کشوری که علاقه مند به کار در آن است دانش عمیق داشته باشد.

آشنایی با زبان مورد استفاده در آن کشور و زبان انگلیسی متقاضی را در موقعیت بهتری قرار خواهد داد.

- راهنمای گام به گام تکمیل درخواست اینترنتی استخدام در بی بی سی

خبرنگار ارشد شماره: ۳۷۵۳۲۷ محل کار: خارج از بریتانیا

- توضیح شغل و فرم درخواست کار برای خبرنگار ارشد

خبرنگار/ تهیه کننده شماره: ۳۴۸۲۷۸ محل کار: خارج از بریتانیا

- توضیح شغل و فرم درخواست کار برای خبرنگار/ تهیه کننده

پس از انجام تحقیقات و پروژه های مقدماتی بی بی سی با انتشار مکرر آگهی استخدام درصدد جذب نیرو از میان صاحبان تجربه های رسانه ای، روشنفکران داخلی، و مخالفان مقیم خارج از کشور برآمد. در حال حاضر تلویزیون فارسی بی بی سی حدود ۱۵۰ کارمند دارد. از این میان نیمی از آنها کارمندان سابق بی بی سی هستند که از پیش انتخاب شده و سمت ها و جایگاه آنها تعیین شده است.

مسعود بهنود به عنوان مشاور این تلویزیون وظیفه برنامه ریزی و هماهنگی های کلی را نیز برعهده گرفت و سردبیران سابق سایت و رادیوی فارسی بی بی سی به عنوان سردبیران موقت تلویزیون معرفی شدند.

فرشاد بیان، سینا مطلبی، امید حبیبی نیا و معصومه طرفه که از همان ابتدا پروژه های تحقیقی و نظرسنجی های مورد نیاز شبکه را دنبال می کردند، مسئولیت شناسایی و دعوت علاقه مندان را نیز برعهده گرفتند؛ اما پس از مدتی فرشاد بیان (مدیر سایت گویا و سایت روز) به بروکسل فرستاده شد تا در آینده به عنوان مسئول دفتر این شبکه به واشنگتن اعزام گردد. سینا مطلبی، که در ایران در روزنامه های مختلف مطالب سیاسی، ورزشی و سینمایی می نوشت و پس از فرار به هلند بلافاصله به بی بی سی فراخوانده شد نیز به مدیریت سایت زیگراگ منصوب شد و امید حبیبی نیا، روزنامه نگار روزنامه های زنجیره ای و مدیر سایت ضدانقلابی آزادی بیان که از سوئیس برای مشاوره در زمینه مخاطبان احتمالی تلویزیون فارسی بی بی سی فراخوانده شد، به دبیر فرستاده شد تا در آنجا با همکاری سرویس جهانی بی بی سی پروژه های مربوط به تحلیل مخاطبان را برای تلویزیون بی بی سی انجام دهد.

مدیریت شبکه فارسی تلویزیون بی بی سی در ابتدا با آقای رابرت بینون که یک فرد انگلیسی است، بود؛ اما در ایام انتخابات ریاست جمهوری ایران به ناگاه مدیریت آن به آقای صادق صبا، کارشناس و تحلیل گر قدیمی بی بی سی سپرده شد.

۲-۲. عوامل انسانی تلویزیون فارسی بی بی سی

همان گونه که ذکر شد، بسیاری از چهره های امروز این شبکه تلویزیونی، افراد شناخته شده جریان موسوم به اصلاح طلبی داخل کشور هستند که مدت ها در عرصه مطبوعات فعالیت کرده اند. طبق بررسی به عمل آمده، اکثر نیروهای انسانی ایرانی این شبکه که از داخل کشور و از طریق معرفی مشاورین و مصاحبه در ترکیه، انتخاب شده اند، از فعالان یکی از عرصه های رسانه ای ذیل هستند:

۱- مؤسسه همشهری ۲- نشریه چلچراغ ۳- رسانه های دولتی (صداوسیما، ایرنا، ایسنا و ...)

به طور نمونه به چند مورد از آنها اشاره می شود:

- علی اصغر رمضان پور (مشاور ارشد بی بی سی فارسی)، معاون فرهنگی وزارت ارشاد دوره اصلاحات و مؤسس و سردبیر بسیاری از روزنامه ها و وب سایت های زنجیره ای، عضو سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ...

- نگین شیرآقایی (خبرنگار)، مدتی در ایسنا مشغول به کار بوده است؛ سپس به خبرگزاری سازمان میراث فرهنگی (CHN) منتقل شده و روزگاری در روزنامه اعتماد و همشهری آنلاین مطلب نگاشته است. از جمله مقالات وی می توان به نقش انگلیسی ها در تحریف نام خلیج فارس و کار، کار انگلیسی هاست اشاره کرد.

- سینا مطلبی (سردبیر اجرایی برنامه نوبت شما و...)، فارغ التحصیل سینما بوده و در یکی از فیلم های آقای مسعود کیمیایی نیز به عنوان دستیار کارگردان شرکت داشته است. مسئول صفحه سینمایی روزنامه حیات نو بوده و سایت های وبگرد (روزنگار) و زیگزاگ بی بی سی را مدیریت نموده است. وی در سال ۲۰۰۴ پس از آزادی از زندان کوتاه مدت به هلند مهاجرت کرد.

- فرناز قاضی زاده (مجری و گوینده خبر)، همسر سینا مطلبی است؛ و در مجموعه روزنامه های زنجیره ای دوره اصلاحات (نشاط، زن، یاس نو، حیات نو...) فعالیت مطبوعاتی داشته است. وی در سال ۱۳۷۹ به عنوان مجری یک برنامه علمی در شبکه ۴ سیمای جمهوری اسلامی نیز برنامه اجرا کرده است.

- سام فرزانه (گوینده و خبرنگار) نیز که از فعالان مطبوعاتی دوره اصلاحات است، در نشریه چلچراغ فعالیت می نموده است. همکاری با رادیوی جمهوری اسلامی نیز در کارنامه شغلی او وجود دارد.

- نیما اکبرپور (برنامه ساز و مجری برنامه کلیک) هم از جمله افرادی است که با رادیو جوان و خبرگزاری ایسنا همکاری داشته ولی جدی ترین سمت وی، جانشینی سردبیر نشریه چلچراغ است.

- فریبا صحرایی (خبرنگار) مسئول سابق بخش علمی- فرهنگی- دانشجویی گروه جوانان مؤسسه همشهری و...

- ماریا سرسالاری (تهیه کننده برنامه نوبت شما و ...) همکار مطبوعاتی خبرگزاری ایرنا در دوره اصلاحات

۲-۴. مخاطبان تلویزیون فارسی بی بی سی از نگاه خودش

نشریه داخلی سرویس بین المللی بی بی سی در فوریه ۲۰۰۸ در مطلبی که راجع به تأسیس شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی منتشر ساخته بود، مخاطبان خود را در ایران این گونه معرفی کرده بود:

بیننده ایرانی

- جوان، دارای تحصیلات کافی، مغرور و سربلند از هویت ملی و مشتاق به شنیدن اخبار جهان؛ ۷۵٪ از آن ها ۳۰ سال یا کمتر از ۳۰ سال دارند.

- علی رغم ممنوعیت استفاده از ماهواره، دارای ماهواره است و تعدادی از شبکه های تلویزیونی را تماشا می کند؛ اگر چه این شبکه ها موثق و بی طرف هستند.

- زندگی فرهنگی و اجتماعی با نشاطی دارد؛ به خصوص وقتی در شهرهای بزرگ زندگی می کند. همچنین او مشتاق به عبور از حد و مرزها به طور زیرکانه می باشد.

- کاربر فعال اینترنت است. استفاده از اینترنت در میان آقایان جوان بسیار بالاست و این در حالی است که آن ها از اینترنت برای بیان و مطرح کردن خود در میان خانم ها استفاده می کنند.

- در بحث ها و مناظرات جهانی وارد می شود؛ به طوری که به نظر می رسد به خارج از ایران سفر کرده یا آن مناطق را مورد مطالعه قرار داده است (بر اساس آمار IMF سالانه بیش از ۱۵۰۰۰۰ نفر از بهترین جوانان نخبه ایرانی کشورشان را ترک می کنند).

- در جامعه ای که دارای کشمکش و تنش است زندگی می کند. در میان جوانانی که

کشور را ترک کرده اما آن‌ها را برگردانده اند، در میان روشنفکران و محافظه کاران، در میان فقیر و غنی.

- با والدین خود و در حالی که به رادیوی فارسی BBC گوش می کند، بزرگ می شود.

- با مجموعه ای از سوء ظن ها نسبت به BBC در جنگ ایران و عراق و در انقلاب ایران مواجه می باشد؛ اما بینندگان ایرانی خودشان در ارتباط با این مسائل تصمیم می گیرند.

- انتظارات زیادی از BBC دارد و مشتاقانه منتظر شبکه ای است که حجم زیادی از محتوا و مضمون و همچنین اخبار را ارائه کند.

- کنترل های شدید روی شبکه های ایرانی نشان می دهد همه مردم شبکه های ۱ و ۲ را تا حد زیادی تماشا می کنند. شبکه ۳ برای بینندگان جوان هدف گذاری شده است که حدود ۹۳٪ آن ها زیر ۳۰ سال هستند.

۳. تحلیل برنامه ها و معرفی سبک زندگی ارائه شده

۱-۳. خبر

تلویزیون فارسی بی بی سی در هر روز هفت بخش، چهار بخش خبری اصلی و مشروح و سه بخش خلاصه خبرها، دارد.

بخش های خبری مشروح معمولاً حدود ۲۵ دقیقه می باشند و با سرخط خبرها به مدت حدود ۳۰ ثانیه شروع می شوند.

خلاصه خبرها معمولاً حدود ۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه و چکیده خبرهای طرح شده در خبرهای مشروح است.

تحلیل اخبار

از مجموع ۸۰۹ نمونه خبری بررسی شده در طول بهار سال ۸۸، موضوع و محتوای ۶۴۹ مورد آنها سیاسی و موضوع و محتوای ۱۶۰ مورد فرهنگی و مذهبی بوده است.

تعداد درصد

فرهنگی ۱۶۰/۱۹.۸٪

سیاسی ۶۴۹/۸۰.۲٪

جدول شماره ۱- فراوانی و درصد موضوعات خبری

نمودار شماره ۱- فراوانی و درصد حیطه موضوعات خبری

از مجموع نمونه های بررسی شده، ۳۲۷ مورد اخبار، تنها در موضوع ایران و مابقی مربوط به سایر نقاط جهان می باشد.

ایرانسایر کشورها

تعداد ۳۲۷۴۸۲

درصد ۴۰.۴٪/۵۹.۶٪

جدول شماره ۲- فراوانی و درصد پراکنندگی جغرافیایی موضوعات خبر

ایرانسایر کشورها

سیاسی ۴۵.۳٪/۵۴.۷٪

فرهنگی ۲۰.۶٪/۷۹.۴٪

در میان موضوعات سیاسی، ۲۹۴ مورد از اخبار مربوط به ایران و در حیطه موضوعات فرهنگی فقط ۳۳ مورد از اخبار به حوزه ایران مرتبط بوده است:

ص: ۴۸۱

ایرانسایر کشورهاجمع

سیاسی ۲۹۴۳۵۵۶۴۹

فرهنگی ۳۳۱۲۷۱۶۰

جدول شماره ۴- درصد تخصیص موضوعات مربوط به اخبار ایران

نمودار شماره ۳- فروانی و درصد تخصیص موضوعات مربوط به اخبار ایران

در میان کشورهای خارجی که اخبار شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی بدان ها پرداخته، انگلستان بیشترین درصد پوشش خبری را داشته است:

انگلستان آمریکا افغانستان پاکستان عراق اسرائیل و سیهسریلانکاهند ترکیه

تعداد ۷۰۶۴۴۹۲۷۲۳۲۲۱۹۱۸۱۶۱۳

درصد ۴.۰٪/۵.۰٪/۵.۶٪/۵.۹٪/۶.۹٪/۷.۲٪/۸.۴٪/۱۵.۳٪/۱۹.۹٪/۲۱.۸٪

جدول شماره ۵- درصد پوشش خبری کشورهای خارجی

نمودار شماره ۴- درصد پوشش خبری کشورهای خارجی

اهداف و سیاست ها در تدوین و پخش اخبار

- همان طور که در نمودار شماره ۱ مشخص شده است، حجم اخباری که به نوعی به حوزه فرهنگ و مذهب مردم مرتبط است، حدود ۲۰ درصد کل اخبار پخش شده از این شبکه است که نسبت قابل توجهی را تشکیل می دهد.

- مشاهده می شود بیشترین حوزه هدف گذاری شده خبری و اطلاع رسانی، نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است. در مقام و اولویت بعدی جامعه و فرهنگ ایرانی است که مورد هجوم خبری قرار گرفته است.

- بیشتر اخبار فرهنگی (حدود ۸۰ درصد) مربوط به کشورهای خارجی است؛ و این بیانگر سیاست ترویج و گسترش فرهنگ غربی با ابزار اطلاع رسانی و درگیر نمودن ذهن مخاطب با رویدادهای جامعه و فرهنگ غرب است.

- دامن زدن به کوچک ترین اختلافات قومی و مذهبی داخل کشور، و بزرگ نمایی آنها از عمده ترین اهداف بی بی سی فارسی در برنامه های مربوط به مسائل فرهنگی و مذهبی است.

- تأکید بر منطقی، عقلانی و نهادینه بودن تفکر سکولار، با پخش اخبار و اطلاع رسانی نسبت به موضوعات مرتبط؛ نظیر اعلان نظر پاپ بندیکت شانزدهم مبنی بر لزوم عدم استفاده از مذهب در پیش برد اهداف سیاسی.

- ترویج و گسترش فرهنگ مبتذل غربی با دغدغه سازی و چالش برانگیزی موضوعات روز جوانان جوامع غربی؛ نظیر گزارش لحظه به لحظه از جشنواره و مسابقه موسیقی یورو ویژن.

- ایجاد یأس، ناامیدی و بی اعتمادی در دل و ذهن جوانان ایرانی نسبت به نظام حاکم و دستاوردهای آن؛ با اطلاع رسانی نادرست و القایی و فضا سازی های کاذب رسانه ای در مورد موضوعات مختلف.

- تخریب و تحقیر ارزش ها و هنجارهای اجتماعی اعم از مذهبی و ملی در جامعه ایرانی.

۲-۳. نوبت شما

برنامه ای ترکیبی و گفتگومحور است که روزهای شنبه تا چهارشنبه هر هفته پس از خبر ساعت ۱۹ به مدت حدود ۴۵ دقیقه پخش می شود.

موضوع برنامه که از موضوعات روز جامعه ایران و بعضاً نیز افغانستان انتخاب می شود، روز قبل در پایگاه اطلاع رسانی بی بی سی bbcpersian.com به اطلاع مخاطبان می رسد و آن ها نیز می توانند به وسیله ثبت در پایگاه اطلاع رسانی بی بی سی، ارسال نامه الکترونیک (Email)، ارسال پیامک (SMS) و تماس تلفنی، نظر خود را در مورد موضوع برنامه اعلام کنند. این برنامه توسط یک مجری اصلی و یک مجری فرعی و پشتیبان اجرا می گردد. مجری اصلی وظیفه مدیریت تماس ها و گفتگوی مستقیم با افراد پشت خط تلفن را برعهده داشته و مجری دوم ارتباطات رایانه ای اعم از کامنت، ایمیل و بعضی مطالب از پیش تعیین شده وب سایت ها و وب لاگ ها را می خواند.

ویژگی اصلی این برنامه، تحقق اهداف دست اندرکاران آن با ابزار مردم و بیان نظرات آنان است. بی تردید مردم به جنس خودشان اعتماد بیشتری دارند و در پذیرش پیام از طرف آنان کمتر مقاومت می کنند. مجریان این برنامه به طور معمول، آقای سیاوش اردلان و خانم پونه قدوسی هستند. این دو مجری با آموزش های ویژه ای که دیده اند، سعی در بی طرف نشان دادن برنامه و بیان گزاره موردنظر برنامه از زبان مردم دارند.

عوامل برنامه

سردبیر اجرایی برنامه، که مهمترین عامل مهندسی پیام و محتواست، سینا مطلبی است.

مسئولیت های اصلی و محتوایی این برنامه به افرادی با اصالت ایرانی؛ و نقش های فنی و شکلی به افراد انگلیسی که عمدتاً کارگردانان تلویزیونی شبکه بی بی سی هستند،

واگذار شده است. مبرهن است که در یک برنامه گفتگومحور که از حداقل جذابیت برای مخاطب برخوردار است، کارگردانی و تصویربرداری برنامه نقش مهمی در جذب و نگهداری مخاطب دارد.

نمونه موضوعات برنامه

آیا به آزادی باورهای مذهبی اعتقاد دارید؟

آیا سیاست خارجی موفق بدون دوستی با آمریکا ممکن است؟

آیا با ریاست جمهوری یک زن در کشورتان موافقت می‌کنید؟

جایگاه ریاست جمهوری در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران؛ نظرات شما

ثبت نام صدها داوطلب برای ریاست جمهوری ایران؛ نظرات شما

شما چقدر می‌خندید؟

آیا با اجباری بودن سربازی موافقت می‌کنید؟

آخرین باری که «کار خیر» کردید، چه زمانی بود؟

آیا همسر شما «دست بزن» دارد؟

حفظ میراث فرهنگی چه اهمیتی دارد؟

آیا تمایلی به عضویت در یک حزب سیاسی دارید؟

آیا معلم از جایگاه شایسته خود در جامعه برخوردار است؟

نظرات شما درباره طرح ارتقای امنیت اجتماعی

تلاش برای توقف صدور حکم اعدام برای نوجوانان در ایران؛ نظر شما

صدمین روز رییس جمهوری اوپاما؛ نظرات شما

آیا با کاهش سن رأی موافقت می‌کنید؟

آیا به آزادی باورهای مذهبی اعتقاد دارید؟

پیام نوروزی اوباما و واکنش آیت الله خامنه ای

آبروداری نزد میهمان در عید تا کجا؟

امریکا چه نکاتی را برای خروج از افغانستان باید مدنظر قرار دهد؟

برخورد سپاه با سایت های ضد دین و ضد اخلاق در ایران

مشکلات سفرهای نوروزی در داخل ایران

بازی ایران و عربستان

جمهوری اسلامی، ۳۰ سال پس از تأسیس

حفظ محیط زیست

شما چقدر به خرافات اعتقاد دارید؟

آیا زن مکلف به هم بستری است؟

تعطیلات رسمی زیاد است یا نه؟

رشوه دادن

وزیر علوم: فرار مغزها را قبول نداریم. شما چطور؟

رکسانا صابری، جاسوس چه کسی است؟

جُک گفتن راجع به اقوام مختلف

صحبت های آقای احمدی نژاد در کنفرانس ژنو

روز سپاه؛ عملکرد سپاه پاسداران

اوباما در پی گفتگوی غرب و جهان اسلام؛ نظرات شما

ریشه ها و راه حل ناآرامی های زاهدان از نگاه شما

از برنامه ها و دیدگاه های نامزد منتخب خود دفاع کنید

آیا عزاداری جامعه را «با نشاط» می کند؟

احساسات ضد همجنس گرایی در جامعه شما چگونه است؟

چقدر بر «ریخت و پاش» مسئولان نظارت دارید؟

کارنامه اقتصادی دولت نهم از نگاه شما

نگرانی از امکان تقلب در انتخابات

نتایج انتخابات ریاست جمهوری

مشاهدات شما از تقلب در انتخابات

با او باش چگونه باید برخورد کرد؟

فیلتر شدن فیس بوک در ایران؛ نظرات شما

ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، نظرات شما

نظارت استصوابی شورای نگهبان از نگاه شما

آیا ایران به «اصلاحات» نیاز دارد؟

فارغ از هر محدودیت، رییس جمهوری ایده آل شما برای ایران کیست؟

رای دادن یا ندادن؛ نظر شما چیست؟

تکنیک چیدمان نظرات مردم

با بررسی دقیق تر برنامه ای که به نظر می رسد ساختار آن صرفاً نظرات مردمی است که حول محور موضوع برنامه مطرح می شود، مشخص می شود چیدمان این نظرات و نوع وسیله ارتباطی که با آنها ارتباط برقرار شده در القای پیام مورد نظر دست اندرکاران برنامه نقش به سزایی دارد. برای بررسی این فرضیه برنامه هایی را به صورت تصادفی انتخاب و به بررسی این فرضیه ها می پردازیم:

برنامه روز چهارشنبه مورخ ۱۲/۱/۸۸

برنامه «نوبت شما»ی تلویزیون فارسی بی بی سی در روز چهارشنبه ۱۲ فروردین ۸۸ به موضوع رفتارندوم روز جمهوری اسلامی اختصاص داشت.

موضوع برنامه: جمهوری اسلامی، ۳۰ سال پس از تأسیس؛ نظرات شما

متن اصلی برنامه: مردم ایران در دوازدهم فروردین سال ۱۳۵۸ با شرکت در یک همه پرسی، «جمهوری اسلامی» را به عنوان نظام سیاسی مورد قبول خود انتخاب کردند. در آن زمان، هر ایرانی با هر دین و مذهب و عقیده سیاسی، با چشم اندازی که از کارکرد «جمهوری اسلامی» در ذهن خود داشت، رأی خود را به صندوق ریخت؛ چشم اندازهایی که برخی از آنها به دست آمد و بعضی نیز هیچگاه رنگ واقعیت به خود نگرفت. اکنون ۳۰ سال پس از آن همه پرسی، نظر شما درباره این نظام سیاسی چیست؟ انقلاب ایران در سال ۵۷ در حالی با مشارکت بسیاری از گروه ها و توده ها به ثمر نشست که هر یک از آنها مطالباتی را از نظام سیاسی پیش رو طلب می کرد؛ مطالباتی همچون آزادی سیاسی، آزادی بیان، آزادی های اجتماعی و غیره. فکر می کنید نظام «جمهوری اسلامی» در مقام وارث سیاسی انقلاب ایران، تا چه اندازه مطالبات انقلابیون را برآورده ساخت؟ چشم اندازها و تصوراتی که از کارکرد این نوع نظام سیاسی در کشور خود داشته اید، تا چه اندازه واقعی بوده و در این سه دهه تحقق یافته است؟ به نظر شما مهم ترین نقاط ضعف و قوت نظام «جمهوری اسلامی» و قانون

اساسی آن، در مرحله اجرا کدام موارد بوده است؟

ترتیب نظراتنوع تماسجنس نظردهندهمکان

(داخل/خارج کشور)موضع نظردهنده

(منفی: علیه جمهوری اسلامی

مثبت: له جمهوری اسلامی)

۱تلفنمردداخل کشورمنفی

۲تلفنمردداخل کشورمثبت

۳پست الکترونیکمردداخل کشورمنفی

۴پست الکترونیکمردداخل کشورمنفی

۵مشاهده وب سایت دیگران--مثبت

۶مشاهده وب لاگ دیگران--منفی

۷مشاهده وب لاگ دیگران--مثبت

۸مشاهده وب لاگ دیگران--مثبت

۹مشاهده وب لاگ دیگران--منفی

۱۰مشاهده وب سایت دیگران--مثبت

۱۱پست الکترونیکمردخارج کشورمثبت

۱۲پست الکترونیکزنخارج کشورمنفی

۱۳تلفنمردداخل کشورمنفی

۱۴تلفنمردداخل کشورمثبت

١٥ تلفنمردد داخل کشور منفی

١٦ وب کممرد خارج کشور منفی

١٧ تلفنمردد داخل کشور مثبت

١٨ تلفنمردد داخل کشور منفی

١٩ پست الکترونیکی کمرد-منفی

٢٠ پست الکترونیکی کمرد-منفی

٢١ پست الکترونیکی کمرد-منفی

٢٢ پست الکترونیکی کمرد-منفی

٢٣ پست الکترونیکی زنجار خارج کشور منفی

٢٤ پست الکترونیکی کمرد داخل کشور مثبت

٢٥ وب کممرد خارج کشور منفی

٢٦ تلفنمردد داخل کشور مثبت

٢٧ تلفنمردد داخل کشور منفی

جدول شماره ١٠- فهرست نظرات

همان گونه که در جدول فوق نشان داده شده، در این برنامه وانمود شده است در ارائه نظرات موافق و مخالف، اصل بی طرفی رعایت شده است؛ با قرار دادن نظرات موافق و مخالف در کنار هم. لکن در مشاهده دقیق تر می بینیم:

- برنامه با نظر مخالف شروع و با نظر مخالف پایان یافته است.

- تقریباً در هر مرتبه که نظر موافقی مطرح شده است، بلافاصله یک یا چند نظر مخالف نیز بیان شده است.

- در نیمه ابتدایی برنامه، رعایت مساوات نسبی میان نظرات موافق و مخالف برنامه صورت گرفته، لکن در نیمه دوم و انتهایی برنامه، پس از یک تلفن مخالف، با خواندن پنج نظر ارسال شده از طریق پست الکترونیک و ثبت شده در سایت فارسی بی بی سی که همگی مخالف بوده و پشت سر هم خوانده شدند، سعی در اکثریت نمایی گرایش مخالف نموده شده است.

- گزاره مهندسی شده پیام در این برنامه القای این پیام است که مردم ایران در ۱۲ فرورین ۵۸، به نظام جمهوری اسلامی رأی نداده اند و صرفاً منظورشان هر نظام سیاسی غیر از نظام پادشاهی و سلطنتی بوده است.

برنامه روز چهارشنبه مورخ ۲۰/۳/۸۸

در این برنامه که دو روز مانده به انتخابات ریاست جمهوری پخش شد، نامه آقای هاشمی رفسنجانی به رهبر معظم انقلاب به بحث گذاشته شد؛ و در واپسین لحظات

این موضوع به تقلب در انتخابات تغییر یافت. در چنین برهه حساسی که فضای تبلیغات داغ انتخاباتی مردم را هیجان زده کرده است، انتخاب این موضوع و القای باور حداکثری مردم به وجود تقلب در انتخابات می توانست افکار عمومی را به هر نتیجه ای که پس از انتخابات اعلام می شد حساس و بی اعتماد نماید. آیا حوادث بعدی در کشور را می توان با این عملکرد بی بی سی مرتبط دانست؟

تماس / نظر

فراوانی درصد

موضع گیر مثبت: انتخابات سالم برگزار خواهد شد

۶۲۲٪

منفی: در انتخابات تقلب خواهد شد

۲۱۷۸٪

جدول شماره ۲۴- فراوانی و درصد نظرات درباره تقلب در انتخابات (دو روز قبل از انتخابات)

نمودار شماره ۲۲ روند اظهار نظرات مخاطبان در طول برنامه

- این برنامه نیز با نظر مخالف شروع و با نظر مخالف پایان یافته است.

- تقریباً در هر مرتبه که نظر موافقی مطرح شده است، بلافاصله دو یا چند نظر مخالف نیز بیان شده است.

- در سه ربع ابتدایی برنامه، نظرات موافق و مخالف تا حدودی مطرح شده است، لکن در ربع چهارم و انتهای برنامه، شش نظر پیاپی که همگی مخالف بوده، پشت سر هم مطرح شدند.

- گزاره مهندسی شده پیام در این برنامه القای این پیام است که اکثریت مردم ایران معتقدند در انتخابات دو روز آینده تقلب خواهد شد.

اهداف و سیاست ها در برنامه نوبت شما

- کسب اعتماد برای شبکه با روش بی طرف نمایی و ایجاد فضای تریبون آزاد برای گرایش های مختلف فکری

- به چالش کشیدن اقدامات و عملکرد نهادهای مختلف نظام اعم از سپاه پاسداران، شورای نگهبان، نیروی انتظامی و...

- زیر سؤال بردن آداب و رسوم ملی و بومی جامعه نظیر دید و بازدید و...

- تخریب و تضعیف ارزش ها، هنجارها و شعائر دینی و مذهبی مانند: حجاب، قبح و حرمت همجنس گرایی، هم بستری زنان، عزاداری و...

- سیاه نمایی وضع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور

- برجسته سازی و بزرگ نمایی نواقص و ضعفهای فرهنگی جامعه نظیر جُک های

قومی، خرافات و انحرافات عقیدتی، حفظ محیط زیست و...

- زیر سؤال بردن اقدامات و عملکرد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ورزشی دستگاه های مختلف خدمتگزار در کشور
مانند: طرح امنیت اجتماعی، عملکرد فدراسیون فوتبال، اوضاع اقتصادی و معیشت مردم، فرار مغزها، سخنرانی رئیس جمهور در
مجامع بین المللی، پاسخ مقام معظم رهبری به پیام های سردمداران بیگانه و...

- گسترش و تعمیق شکاف های موجود در جامعه مانند شکاف طبقاتی، شکاف بین نسلها و...

- القای عدم اختیار رئیس جمهور در انجام اقدامات اساسی و بی فایده بودن شرکت در انتخابات به جهت وجود حتمی تقلب

- تحریک مردم به انجام ناآرامی و اعتراض به اشکال غیرقانونی و اطلاع رسانی نسبت به برنامه های غیرقانونی عوامل ضد نظام.

۳-۳. کوک

کوک، برنامه ای است ترکیبی- گزارشی که در مدت ۲۵ دقیقه و به صورت هفتگی پخش می شود. این برنامه که در موضوع
موسیقی تولید می شود، از بخش های زیر تشکیل شده است:

اعلام بخش های برنامه؛ اجرای موسیقی در صحنه (صحنه قرمز کوک)؛ اخبار کوک (اخبار دنیای موسیقی)؛ نظرات بینندگان؛
گزارش تصویری از فعالان عرصه موسیقی؛ مصاحبه با خوانندگان و گروه های ترانه و موسیقی بر صندلی مخصوص برنامه (مبل
قرمز کوک)؛ و معرفی بهترین کلیپ ها و موزیک ویدئوهای هفته.

اهداف و سیاست ها در برنامه کوک

- ترویج سبک زندگی غربی هنرمندان مبتدل ایرانی و غیرایرانی حاضر در کشورهای اروپایی و آمریکا

ایجاد مسئله و چالش جدید در زندگی جوانان ایرانی در موضوع مسابقات و جشنواره های موسیقی جهان

الگوسازی از شخصیت و نوع زندگی هنرمندان مبتدل ساکن در جهان غرب

بزرگ نمایی میزان گرایش و تمایل جوانان به انواع موسیقی غربی و هنرمندان این عرصه

برجسته سازی عشق و ارادت جوانان ایرانی به خوانندگان موسیقی زیرزمینی و غربی

گرایش دادن جوانان ایرانی به سمت موسیقی های مبتذل غربی نظیر پاپ، راک و...

تحقیر سبک های زندگی مردم ایران به خصوص سبک سنتی و اصیل

تضعیف موسیقی اصیل ایرانی و القای شرط به روز و غربی شدن آن جهت ابقای حیات این نوع موسیقی

سیاه نمایی اوضاع کشور و بزرگ نمایی مشکلات زندگی روزمره مردم

به چالش کشیدن بسیاری از ارزش ها و هنجارهای جامعه ایرانی در لابه لای اشعار و مصاحبه ها

۳-۴. امروزی ها

این برنامه حدوداً ۲۵ دقیقه ای، با هدف تأثیرگذاری بر سبک زندگی جوانان تولید و پخش می شود. هر برنامه در طول هفته دو مرتبه نیز تکرار می شود تا از طیف جوانان مخاطب بی بی سی کسی از مشاهده این برنامه غافل نماند. در سری جدید برنامه در فصل تابستان، هر برنامه با غلبه یک رنگ در پوشش، گریم و آرایش مجریان و فضای دکور استودیو همراه بود. این برنامه از بخش های مختلفی نظیر گزارش، خبرهای کوتاه، عجیب و غریب و خبرهای هنری و سرگرمی تشکیل شده است.

اهداف و سیاست ها در برنامه امروزی ها

- ترویج سبک زندگی مبتذل غربی برای جوانان

- عادی سازی روابط زن و مرد و قبح زدایی از حفظ حریم میان آنها

- الگوسازی و تیپ سازی از جوانان کشورهای همسایه که در شرایط مشابه سازی شده، اقدام به ترک کشور و کسب موفقیت های صوری نموده اند.

- بهشت نمایی زندگی در غرب با تحریک غرایض فطری و ذاتی و امیال نفسانی جوانان

- تحریک حس هم ذات پنداری با جوانان غربی به خاطر رضایت از آزادی های نامشروع و مبتذل

- تبلیغ رویکرد گفتگو و مراوده فرهنگی و هنری با دشمن

- آموزش و فرهنگ سازی گسترش روابط عاشقانه و احساسی میان جوانان

- تحریک به اعتراض و طغیان در مواجهه با دلخواه نبودن اوضاع کشور

- تبلیغ برای مراسم ها و جشنواره های مبتدل غربی جهت پر کردن اوقات فراغت جوانان

اشاعه آداب و قوانین غیراسلامی نظیر تقسیم اموال پس از طلاق، خالکوبی، طالع بینی و...

الگوسازی شخصیت ها و هنرمندان غربی در حوزه موسیقی، سینما و...

سیاه نمایی عملکرد نظام جمهوری اسلامی و مدیران ارزشی و اصول گرای آن

تبلیغ برای یک طیف خاص (اصلاح طلبان) و شعارها و آرمان هایشان

۳-۵. صفحه دو

برنامه ای حدوداً ۲۵ دقیقه ای که در موضوعات مختلف فرهنگی و سیاسی به بحث و گفتگو با میهمانان برنامه می پردازد. این برنامه که به صورت هفتگی پخش می شود از بخش های گفتگو در استودیو و پخش گزارش های تصویری راجع به موضوع برنامه تشکیل شده است. اهداف این برنامه از این قرار است:

- تقبیح حمایت ایران از گروه های مبارز و آزادی خواه جهان نظیر حزب الله، حماس و...

- بزرگ نمایی اختلافات میان گرایش های مختلف سیاسی در کشور

- برجسته سازی و دامن زدن به اختلافات طبیعی و عادی در میان ملل مختلف منطقه از جمله افغانستان

- القای وجود مافیای قدرت در رأس نظام مقدس جمهوری اسلامی به نحوی که قدرت تعیین کننده در انتخابات آن است، نه رأی مردم

- ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران

- وجود مشکلات اساسی در ساختار حکومتی ایران

- نقصان و ناچیز بودن فرهنگ و فهم سیاسی مردم ایران

- عدم وجود دموکراسی سیاسی در ایران

- تبلیغ و ترویج ارزش ها و رفتار سیاسی غرب به عنوان الگو و ملاک صحیح برای توسعه سیاسی

- تعبیر و تفسیر ناصحیح از نقش برجسته رهبری روحانیت در جریان های اصلاحی و استقلال مدارانه کشور و تبدیل اعتماد، ارادت و پیوند سنتی مردم ایران با روحانیت به استبداد

- ایجاد شبهه وجود تعارض منطقی میان اسلام و توسعه سیاسی

- احیاء، تمجید و الگوسازی از احزاب فاسد و وابسته گذشته نظیر حزب توده

- سیاه نمایی خدمات نظام مقدس جمهوری اسلامی نسبت به اقوام مختلف ایرانی

- تلقین نارضایتی و احساس مظلوم واقع شدن به هموطنان اقلیت قومی و مذهبی

- تبلیغ برای طیف اصلاح طلبان و نامزدهای انتخاباتی شان به عنوان بازپس گیران حق مظلومان

- بزرگ نمایی اختلافات قومی و مذهبی در کشور

- تحریک به مبارزات مسلحانه و سیاسی جهت بازپس گیری حقوق پایمال شده اقلیت ها

۳-۶. آپارات

برنامه ای حدوداً ۵۰ دقیقه ای که به پخش هفتگی فیلم های مستند ایرانی اقدام می کند.

تیتراژ حدوداً ۱۵ ثانیه ای این برنامه از ۲ بخش متشکل از ۴ تصویر تشکیل شده که هر بخش در زمانی حدوداً ۶ ثانیه ای ۴ تصویر را به نمایش می گذارد که هر کدام منتخب فیلم های مستند ایرانی است. ۴ تصویر بخش اول که در نمای رو به رو مشاهده می شود از تصاویر زیر تشکیل شده اند:

۱: تصویر زن و مردی نشسته در کنار یک قبر در قبرستان

۲: تصویر مادر شهیدی که ۱۸ سال است در کنار قبر پسرش زندگی می کند

۳: تصویر پسر بچه ای که سر به زانو گذارده و در حال فکر است (احتمالاً از کودکان ساکن در دارالتأدیب)

۴: تصویر تعدادی دختر و زن جوان ایرانی که در حال ابراز احساسات و بروز هیجان هستند.

بخش دوم که از سمت راست تصویر سلسله وار بر جنب چپ تصویر وارد می شود به نحوی که در امتداد پرده ای است که نقشه ایران بر آن نقش بسته، شامل تصاویر زیر است:

۵: تصویر فردی که کنار دیوار کوچه ای بر زمین نشسته است.

۶: تصویر دختر جوان ایرانی که در حال صحبت با تلفن همراه می باشد.

۷: تصویر چند دختر جوان ایرانی که در میان جمعیت عکس آقای سیدمحمد خاتمی را بر دست بلند نموده و فریاد می کشند.

۸: تصویر دختر جوان ایرانی که در محوطه ای مملو از قبور خالی، در لابه لای قبرها در حال حرکت است.

در یک تحلیل اولیه راجع به این تیتراژ به وجود درصدی قابل توجه از نمادها پی خواهیم برد که از جمله آنها بدین موارد می توان اشاره نمود:

در ۸۷.۵٪ از تصاویر از نماهای مربوط به زنان ایرانی استفاده شده است.

در ۳۷.۵٪ از تصاویر از نماهای مربوط به قبر استفاده شده است.

به طور کلی در این تیتراژ نکات ذیل به نظر می رسد:

مرگ: مرگ و پایان زندگی در ایران؛ دختران جوان ناامید؛ زوج های جوان ناامید

جنگ: تبعات جنگ و سایه مرگ که هنوز بر جامعه سایه افکنده

فقر: بی خانمانی و گرسنگی

تبهکاری: جرم و فساد برآمده از فقر

تجددخواهی: استفاده از تکنولوژی و تمایل به زندگی بهتر

اعتراض: نارضایتی از وضع موجود

اصلاح طلبی: حمایت از سران اصلاح طلبان.

اهداف و سیاست ها در برنامه آپارات

تغییر سبک زندگی (Life Style) مردم ایران در موضوعاتی نظیر:

ترویج تجددخواهی و تمایل به مدرنیته غربی

ترویج دموکراسی خواهی به سبک غربی

ترویج آداب معاشرت و زندگی اجتماعی به روش غربی

ترویج آزادی زنان در اجتماع به خصوص در موضوع حجاب

ترویج مسامحه و مصالحه با ایدئولوژی های غربی و ضد دینی

ترویج هم زیستی مسالمت آمیز با تفکر و اندیشه مخالف و متضاد

ترویج و برجسته سازی آئین ها و آداب و رسوم باستانی کشورهای منطقه

به چالش کشیدن وضعیت فرهنگی و اجتماعی جامعه در حوزه های سیاسی، اقتصادی و...

بزرگ نمایی رویکرد منفی و تحقیرآمیز به زنان در بعضی نقاط کشور

تلقین وخامت اوضاع اقتصادی مردم کشور

برجسته سازی فقر و تلاش مردم برای زندگی

تصریح وجود فراوان کار اجباری کودکان در ایران برای بقاء خود و خانواده

توجه پیوند موجود میان بزهکاری و فقر

تکرار عدم وجود فرهنگ انتخاباتی در ایران

اصرار به لزوم در اختیار داشتن سرنوشت انسان ها توسط خود آنها (حتی در تعیین زمان مرگ)

سیاه نمایی فعالیت های دولت در زمینه های مختلف

۳-۷. تماشا

برنامه ای ترکیبی که در قالب گزارش های مختلف در حوزه فرهنگ و هنر تولید شده و در روزهای شنبه، دوشنبه و پنجشنبه به مدت حدود ۲۵ دقیقه پخش می شود.

این برنامه که برای مخاطبان با سطح فرهنگ خاص و بالاتر تهیه می شود در راستای سیاست های کلان شبکه به دنبال تحقق اهداف مختلفی است که از جمله آنها می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

احیاء و برجسته سازی بخش های فرهنگ سکولار کهن و قدیمی ایران باستان

ترویج فرهنگ روشنفکری غربی و عرفان های کهن و نوظهور

معرفی آداب و رسوم دیگر ادیان و فرقه های عرفانی آن ها

تبیین و تعریف نظریه ها و تئوری های ضددینی دانشمندان غربی نظیر فروید، داروین و...

ترویج برخی وجوه هنر مبتذل غربی مانند رقص مدرن

۸-۳. به عبارت دیگر

این برنامه حدوداً ۲۵ دقیقه ای در قالب گفتگومحور می باشد که در هر برنامه یک

شخصیت مورد مصاحبه قرار می گیرد. تیتراژ ۱۵ ثانیه ای این برنامه متشکل از نمادهای نقل و گفتگو ممه‌ور به نوشته «به عبارت دیگر» است.

مهمترین ویژگی این برنامه، شخصیت‌هایی است که به عنوان مهمان با آنان مصاحبه می شود که خود به نوعی تعیین کننده موضوعات مورد نظر این برنامه نیز می باشد. اهداف و سیاست‌های این برنامه به شرح زیر است:

سیاه‌نمایی انقلاب اسلامی مردم ایران با تعبیری نظیر مذهبی افراطی و ضددنیا

تلقین احساس خجالت زدگی به خاطر وقایع انقلاب اسلامی برای ایرانیان خارج از کشور

القای حس متضرر شدن از انجام اقدامات انقلابی نظیر تسخیر لانه جاسوسی آمریکا

تطهیر ایالات متحده آمریکا با تکرار ادعای مضحک عدم تمایل آمریکا به دخالت در امور ایران در پیش از انقلاب و اعلام صوری پذیرش انقلاب ایران و تمکین به خواست مردم پس از انقلاب

سپید‌نمایی دوران پیش از انقلاب و عصر طلایی فرهنگی خواندن دهه‌های رواج فرهنگ مبتذل غربی در ایران

سیاه‌نمایی وضعیت فعالیت‌های فرهنگی و هنری فعلی جامعه

بزرگ‌نمایی و منفی‌انگاری سیاست‌های مراقبتی و نظارتی (سانسور) در حوزه فرهنگ و هنر کشور

ترویج سبک زندگی روشنفکرانمایان غربی

آموزش فعالیت‌های لابی‌گرانه به عنوان تپ روشنفکری

تحریک به طغیان به منظور بروز رفتار روشنفکری

تلقین وجود سرسام و گیجی در جوانان و احساس سرخوردگی و ناامیدی نسبت به اوضاع کشور

معکوس‌نمایاندن احساس غرور و افتخار جوانان کشور راجع به دستاوردهای انقلاب اسلامی و ۸ سال دفاع مقدس

تبلیغ صریح و واضح برای طیف اصلاح‌طلبان و نامزدهای انتخاباتی شان

سیاه‌نمایی عملکرد دولت و تخریب شخصیت رئیس‌جمهور

تکرار و تأکید بر لزوم جدایی دین از سیاست.

نتیجه گیری

آنچه در پایان این تحقیق نتیجه می شود، این است که این رسانه ظاهراً و باطناً انگلیسی در راستای سبک استعمار نوی بریتانیای پیر و مکار، به دنبال تحقق اهداف تاریخی خود در منطقه و به خصوص کشور استراتژیک ایران است.

مهمترین روش تحقق اهداف دشمنان در عصر حاضر که با انجام سلسله اقدامات موسوم به جنگ نرم صورت می گیرد، ایجاد یأس و ناامیدی در اذهان مردم بویژه جوانان و القای حس بی اعتمادی نسبت به حاکمیت است. بی بی سی می خواهد با ایجاد تغییرات فرهنگی در جامعه، ارزش ها و هنجارهای انقلابی و اسلامی مردم را که بر پایه بعد اجتماعی دین اسلام شکل گرفته مخدوش و جامعه را به سمت بی دینی و سپس انقلاب نرم سوق دهد. انگلستان با بهره گیری از سابقه ذهنی عامه مردم ایران نسبت به رسانه بی بی سی، تلاش دارد با ایجاد وب سایت و تلویزیون فارسی مقاصد شوم خود را که پس از پیروزی انقلاب و در طول جنگ تحمیلی شکست خورده بود، احیا نماید. آیا مردم ایران فریب بی بی سی را خواهند خورد و پای استعمار پیر بار دیگر به ایران باز خواهد شد؟ آیا مردم ایران دویست سال جنایت و غارت منابع ملی و اقتصادی ایران را به دست «بریتانیای کبیر» از یاد خواهند برد؟

مهندسی و مدیریت پیام

حد و مرزهای این شبکه که براساس مرام نامه بی بی سی تنظیم شده است، براساس یک برنامه عملیاتی، سلسله اهدافی را در جامعه هدف گرفته که با کاربست فرآیند مهندسی پیام، سعی می کند به آن اهداف دست یابد. در تمامی برنامه های این شبکه، گزاره های مشخصی به چشم می خورد که طرح ریزی و سازماندهی ساختار و محتوای برنامه جهت تحقق آن ها صورت گرفته به طوریکه می توان اذعان داشت، در هر برنامه اهداف خردی در راستای نیل به اهداف کلان شبکه در نظر گرفته شده است.

فهرست منابع و مآخذ

- آسابرگر، آرتور. روش های تحلیل رسانه ها، ترجمه پرویز اجلالی، دفتر مطالعات رسانه ها، تهران، ۱۳۷۹.

- رایف، دانیل و دیگران. تحلیل پیام های رسانه ای، ترجمه مهدخت بروجردی، چاپ سروش،

مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه ای، تهران، ۱۳۸۵.

- فر کلاف، نورمن. تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته پیران و دیگران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها، تهران، ۱۳۷۹.

- لازار، ژودیت. افکار عمومی، ترجمه مرتضی کتبی، چاپ چهارم، تهران، نی، ۱۳۸۵.

- صلاح نصر. جنگ روانی، ترجمه: محمود حقیقت کاشانی. چاپ سروش، مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه ای، تهران، ۱۳۸۰

پانوشت ها

* کارشناس ارشد علوم ارتباطات، دانشکده صدا و سیما.

۱. برای زندگی نامه کوتاه از سوی هم کیشان موقر بالیوزی ر.ک:

Bahá í World, Vol XVIII, ۱۹۸۳-۱۹۷۹, Haifa: Bahá í World Centre, ۹۸۶ pp. ۳۶۶-۳۵۱.
<http://bahai-library>

[.com/file.Php?file = francis-balyuzi-biography language](http://www.bahai-library.com/file.Php?file=francis-balyuzi-biography)

۲. Hasan M. Balyuzi, Hand of the Cause of God, the treasure of all humanity, By: Richard Francis, ۱۹۹۸

۳. دولت های ایران از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله تا میرحسین موسوی بر اساس دفتر ثبت کابینه های

نخست وزیری، اداره کل آرشیو، اسناد و موزه ریاست جمهوری، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، صص

. ۱۱۴ و ۵۰۵ .

۴. <http://www.bahai-publishing-trust.co.uk/acatalog/BPT-BOOKS-ABOUT-THE-B-B->
۱۹.html

۵. Humanity, By Richard rancis Hasan M. Balyuzi Hand of the Cause of God the All of
<http://Treasure>

.bahai – library.com/ file. php ۵? file = francis–balyuzi–biography language

۶. برای مطالعه تازه ترین منشور بی بی سی و تاکید آن بر پرهیز از داوری ها و تمسک به باورهای دینی و سیاسی به

سایت بی بی سی مادر رجوع کنید.

۷. THE BAHA I WORLD, AN INTERNATIONAL RECORD, Prepared under the supervision
of The

Universal House of Justice, VOLUME XVIII, Bahá í World Centre Haifa ۱۹۸۶, p. ۵۰۳

۸ . http://www.bbc.co.uk/persian/multimedia/story_۰۷۰۵۱۱\۰۵\۲۰۰۷zon–bahaie–garden–glx.shtml

۹. شرح تفصیلی در پیوست شماره ۲ و ۴

۱۰. شهریار رادپور، مدیر و کارشناس باسابقه بی بی سی.

۱۱. معصومه طرفه، مدیر، برنامه ساز و کارشناس باسابقه سرویس بین المللی بی بی سی.

۱۲. http://masoudbehroud.com/۲۰۰۸/۱۰/blog–post_۲۸.html

۱۳. <http://۲۰۰۶omid.blogspot.com/۲۰۰۸/۰۹/bbc–persian–tv–is>

۱۴.

<http://www.guardian.co.uk/media/organgrinder/۲۰۰۷/nov/۰۹/theukgovernmentistolaunchi>

۱۵ February. نشریه داخلی سرویس بین المللی بی بی سی، ۲۰۰۹

بررسی مکاتبات کنسولگری بریتانیا با شوکت الملک علم

این مقاله به بررسی نامه های کنسولگری انگلستان در سال های حکومت شوکت الملک علم در قاینات و سیستان می پردازد و براساس اسناد موجود در مرکز اسناد آستان قدس رضوی صورت خواهد گرفت. هدف از بررسی این نامه ها نگاه به نقش کنسولگری انگلستان در منطقه مذکور و مناسبات بین شوکت الملک با کنسولگری انگلستان است.

منطقه سیستان و قاینات از جمله سرزمین های خاوری ایران است که به دلیل هم جوارگی با مرزهای شرقی هند دارای اهمیت بوده است. این منطقه در دوره قاجار تحت حاکمیت خاندان علم قرار داشت.

خاندان علم از اعراب خزیمه بودند که به ایران مهاجرت کردند و در جنوب خراسان سکنی گزیدند و کم کم توانستند به مناصبی دست یابند. عمده فعالیت این خاندان از زمان افشاریه شروع می شود. شرکت امیر اسماعیل خزیمه در سپاه نادر شاه افشار و همراهی در لشکرکشی های وی، حاکمیت بخشی از قاینات را برای خزیمه ها به ارمغان آورد. اوج فعالیت این خاندان در دوره قاجار به ویژه در دوره ناصری به بعد است. فعالیت های آن ها مصادف با تحولاتی است که در دوران قاجار شکل گرفت. موقعیت استراتژیک خاستگاه مکانی آن ها بر این امر صحنه گذاشت. نزدیکی قاینات و سیستان به

ص: ۵۰۲ افغانستان و هند- منطقه ای که تحت نفوذ مستقیم انگلستان بود- و حفظ آن اهمیت خاصی برای این دولت داشت، نیز سیاست های جاه طلبانه روس ها و رقابت با انگلیس و ناتوانی شاهان قاجار در اجرای تدابیر درست در این رقابت ها، باعث شد خاندان های محلی که از نفوذ دیرینه در حوزه جغرافیایی خود برخوردار بودند با استفاده از حمایت های این دولت ها قدرت افزونتری بگیرند و خاندان علم از این امر مستثنی نبود.

قدرت یابی این خاندان در دوره قاجار از زمان امیر علم خان سوم (حشمت الملک) ۱۲۸۲-۱۲۸۰ق شروع می شود. وی توانست اقتدار خزیمه ها را در منطقه قاینات و سیستان تثبیت کند. از این زمان انگلیسی ها برای حل مسایل منطقه پا به میدان می گذارند. اختلافات مرزی ایران و افغانستان باعث شد تا نمایندگان انگلیس به سرپرستی سر گلد اسمیت برای حکمیت در سال ۱۲۸۸ق به منطقه وارد شوند و تا حدودی نقاط مرزی مشخص شد.

اقدامات امیر علم خان سوم (حشمت الملک) در سیستان باعث شد ولایت سیستان رسماً به وی واگذار شود و خاندان علم به طور رسمی در رأس حکومت قاینات و سیستان قرار بگیرند. حشمت الملک سعی داشت به صورت حاکمی مستقل و با اطاعت کامل از حکومت مرکزی، قدرت خود را در منطقه حفظ کند.

وی در دوران حکومت خود قلمرواش را بین فرزندانش امیر علی اکبر خان حسام الدوله و امیر اسماعیل خان شوکت الملک اول تقسیم کرد. پس از فوت وی در سال ۱۳۰۹ق این تقسیم اجرا شد و شوکت الملک وارث اصلی پدر شد. این تقسیم قلمرو باعث تضعیف قدرت خاندان علم و اختلاف بین دو برادر شد. هر دو برادر سعی داشتند با انجام اقداماتی بر میزان نفوذ و اقتدار خود در منطقه بیفزایند.

در زمان صدارت عین الدوله ۱۳۲۱ق دو برادر برای پاره ای توضیحات راجع به مالیات عقب افتاده به تهران احضار شدند. حشمت الملک راهی شد؛ اما شوکت الملک به بهانه بیماری از رفتن سر باز زد. عین الدوله هم کریم دادخان معزز الملک را به حکومت قاینات منصوب و شوکت الملک را از حکومت خلع کرد.

امیر اسماعیل خان شوکت الملک در سال ۱۳۲۲ق درگذشت و محمد ابراهیم خان علم شوکت الملک دوم جانشین وی شد. دوران حکومت وی که تا سال ۱۳۴۳ق طول کشید با فراز و نشیب هایی همراه بود.

دوران زندگی وی از چند جهت قابل بررسی است. اول، اتفاقات مهم سیاسی که در این

دوره رخ می دهد که بی تأثیر در حکومت شوکت الملک نیست؛ از جمله انقلاب مشروطه، استبداد صغیر، جنگ جهانی اول و قیام کلنل پسیان. دوم، نفوذ و رقابت گسترده روس و انگلیس در ایران که حاصل آن قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ است. در دوران حکومت وی جدای از وقایع یاد شده رابطه وی با دو دولت انگلیس و روس به ویژه انگلیسی ها در خور توجه است. همان گونه که بیان شد هم مرز بودن سیستان و قاینات با افغانستان و هند، این منطقه را مورد توجه انگلیسی ها قرار داده بود. آنها با ایجاد رابطه دوستانه با حاکم محلی و تأسیس کنسولگری در سیستان و بیرجند سعی داشتند بر نفوذ خود در منطقه بیفزایند.

تأسیس کنسولگری در سیستان به سال ۱۸۹۸ و نایب کنسولگری در بیرجند به سال ۱۹۰۰ برمی گردد. آن طور که از محتوای اسناد برمی آید، نایب کنسول بیرجند تابع کنسول سیستان بود. کنسولگری می توانست مستقیماً با حکام سیستان و قاینات مکاتبه کند. اگرچه طبق قوانین در ایران باید این نامه ها ابتدا به کارگزاری وزارت خارجه در هر محل ارسال و سپس از آنجا برای رفع امور به حاکم محلی ابلاغ می شد. اما در مجموع تعداد کمی نامه به این شکل موجود است و کنسول ها خود به صورت مستقیم با حاکم محلی مکاتبه می کردند. ظاهراً کارگزاری هم تلاشی در رفع امور نمی کرد و نامه ها را برای پیگیری به شوکت الملک ارجاع می داد. بنابراین در طول دوره مورد نظر نامه های بسیاری بین کنسول های منطقه و شوکت الملک رد و بدل می شود. هدف از این مقاله بررسی محتوای نامه هایی است که از سوی کنسولگری بریتانیا برای شوکت الملک ارسال می شد تا نقش این کنسولگری در منطقه مشخص شود.

تعداد نامه های مورد بررسی ۱۹۰ برگ سند است که سال های ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۹ را دربرمی گیرد. بنابراین از سال های اولیه حکومت شوکت الملک (سال های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵) و سال های آخر حکومت وی (سال های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳) نامه ای در این بررسی وجود نداشت. بیشتر مکاتبات مربوط به زمان جنگ جهانی اول و حوادث آن می باشد. محتوای نامه های مزبور در ابعاد سیاسی، مشکلات اتباع انگلیسی، سرقت و ناامنی در منطقه، امور نظامی و تجهیز قشون، مسائل مربوط به موسسات انگلیسی از جمله بانک شاهی و خط سیم تلگراف هند و اروپا، مسائل اقتصادی و روابط شخصی و دوستانه و میهمانی ها با شوکت الملک بود.

نامه های کنسول ها بر روی برگ هایی که مهر کنسولگری و مهر دولت هند بریتانیا را

داشت نوشته می شد. جنس این کاغذها بسیار مرغوبتر از کاغذهایی بود که شوکت الملک بر روی آن نامه می نوشت.

خطابی که در نامه ها برای شوکت الملک به کار می رفت بسیار احترام آمیز بود و عموماً همان توصیفاتی را داشت که سایرین در نامه های خود به کار می بردند: «خدمت ذی رفعت جناب مستطاب، اجل اکرم افخم عالی، سرکار امیر شوکت الملک امیرتومان و حکمران محترم کل ولایات قاینات، زید اقباله المتعالی».

در برخی نامه ها از توصیفاتی چون «قربانت روم یا تصدقت شوم» استفاده شده است. ولی در بیشتر نامه های رسمی همان خطاب بالا ذکر می شد. پاسخ شوکت الملک یا در حاشیه نامه و یا به صورت جداگانه ارسال می شد. وی حتی المقدور سعی می کرد مشکلات و مسائل طرح شده را در حوزه حکمرانی خود حل کند.

کنسول هایی که برای این منطقه انتخاب می شدند معمولاً افراد با سابقه در حوزه دیپلماسی بودند. هنگامی که یک کنسول جایگزین می شد به شوکت الملک از سوی کنسولگری اطلاع داده می شد. برخی از آنها که رابطه دوستانه بیشتری داشتند خداحافظی کرده و حتی در سال های بعد هم به شوکت الملک نامه می نوشتند.

از محتوای نامه ها برمی آید که نایب کنسول های بیرجند رابطه نزدیکتری با شوکت الملک داشتند و در میهمانی های وی شرکت می کردند. احتمالاً به خاطر اینکه مقر حکومتی شوکت الملک در بیرجند قرار داشت طبیعی بود که ارتباطات بیشتر باشد.

کنسول هایی که از آنها نامه هایی موجود است عبارتند از:

- کنسول های سیستان

۱- سرگرد ویلیام فردریک تراورز اوکانر: کنسول سیستان از سپتامبر ۱۹۰۹ و که حدود ۴ نامه از وی در سال های ۱۳۲۷، ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ موجود است.

۲- سرهنگ دوم فرانسیس بیول پرایدوکس که در نامه هایش نام وی پرایدوکس آمده است.

بیشتر مکاتبات مربوط به وی است. ۸۷ نامه که سال های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۶ را دربرمی گیرد. نامه های وی راجع به اتباع، خرید تجهیزات نظامی و مسایل مربوط به ورود آلمان ها به خاک قاینات و ... است.

- ویس کنسول ها یا نایب کنسول های بیرجند

ویلیام ریچارد هاسن یا هوسن، نایب کنسول بیرجند از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۳

۱۹ نامه از سال های ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۸، ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ با محتوای بانک شاهی و اتباع موجود است.

رولاند هیل نیو نایب کنسول بیرجند از ۱۹۱۳

۳۳ نامه در سال های ۱۳۳۲، ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ از وی با محتوای اتباع و حضور آلمانی ها در منطقه موجود است.

وی در صفر ۱۳۳۲ وارد قاینات شد و قبل از اینکه ویس کنسول بیرجند شود چندین سال در بندر لنگه ویس کنسول بوده است.

ترنس وینست برنان که در نامه هایش با عنوان لیوتنان برنن ذکر شده، نایب کنسول بیرجند از ژانویه ۱۹۱۷ و کفیل کنسولگری سیستان از ۱۹۲۰.

۳۷ نامه از سال های ۱۳۳۱، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸ از وی موجود است.

ستوان جی دابلیو ماتیوز نایب کنسول بیرجند از ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹ لیوتنان متیوس ۱۳۳۴ و ۱۳۳۶ وی در سال ۱۳۳۵ صاحب منصب قشون دولت انگلیس بود.

از وی ۸ نامه از سال های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۶ موجود است.

امور سیاسی

تلاش انگلیسی ها برای نفوذ در منطقه سیستان و قاینات از بررسی نامه های کنسول ها کاملاً محرز است. آنها در مسایل مربوط به حاکمیت منطقه دخالت کرده و سعی داشتند حاکمی که به اهداف آنها نزدیکتر باشد برای این منطقه انتخاب شود و زمانی که می دیدند این حاکم با منافع آنها هم خوانی ندارد در کار وی کارشکنی می کردند. در جریان اختلاف شوکت الملک با حسام الدوله، انگلیسی ها جانب شوکت را گرفتند. اما در سال ۱۳۳۴ ق و مسایل جنگ جهانی اول که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، برای مدت کوتاهی از حمایت وی دست کشیدند.

همان گونه که بیان شد شوکت الملک در سال ۱۳۲۳ ق رسماً به حکومت قاینات رسید. در دوران استبداد صغیر به دلیل حمایت وی از مشروطه خواهان، از حکومت عزل و برادرش علی اکبرخان حسام الدوله جانشین او شد.

بعد از پایان استبداد صغیر در ۱۳۲۷ ق دوباره شوکت الملک به حکومت قاینات

منصوب شد و برادرش کماکان حکومت سیستان را برعهده گرفت.

دو برادر به شدت رقیب یکدیگر بودند. حشمت الملک سعی داشت با ایجاد ناامنی گسترده در منطقه، حکومت شوکت الملک را از بین ببرد. کنسول‌ها از وضعیت و روابط بین دو برادر کاملاً آگاه بودند. حتی روس‌ها هم که از قرارداد ۱۹۰۷ به بعد به یک اشتراک مساعی با انگلیس رسیده بودند، از مواضع انگلیس در این خصوص حمایت می‌کردند. کنسول انگلیس که نماینده دولت تابعه اش محسوب می‌شد اخبار این ناامنی را به سفارت انگلیس رسانده و تلاش داشت از ناامنی‌ها جلوگیری کند. چرا که این ناامنی‌ها باعث غارت اموال اتباع انگلیس شده بود. در نامه اوکانر به شوکت الملک نقش و میزان دخالت انگلیس مشخص می‌شود: «تعدی و تاخت و تاز حملات حضرات بلوچ در قاینات که اخیراً خبر آن را به وزیرمختار انگلیس رسانده که این تعدی و تاخت و تاز به تحریک حشمت الملک بوده، دستور داده که مأموری سخت و کافی برای سیستان تعیین که تحقیقات لازم را انجام دهد و همین اطلاعات را کنسول روس به وزیرمختار روس داده، دولت ایران ناصرالسلطنه را به سمت سرحداری سیستان و مأموریت در خصوص تعدی و حملات بلوچ‌ها انتخاب کرده که رسیدگی کرده و از حشمت الملک قسمت اموال منهبه و مسروقه وصول و غرامت دریافت کنند. تقاضای دوستدار آن است که شما با مأمور محترم مذاکره و چگونگی را حالی کنید و از این طرف ما و قونسول روس اقدامات لازم به عمل آورده، ناصرالسلطنه از کم و کیف این امورات به خوبی مسبوق گردند. مقصرین و مفسدین را تنبیه خواهند کرد».

دو برادر در سال ۱۳۳۰ق به تهران فراخوانده شدند. شوکت الملک قبل از رفتن به تهران نامه ای به کنسول انگلیس، پریدوکس، نوشته و شرایطی را برای رفتنش به تهران قرار داد؛ از جمله اینکه توقف وی بیش از یک ماه طول نکشد؛ و در صورت انقلاب در تهران سفارت انگلیس حافظ وی باشد. این نامه حکایت از روابط حسنه دو طرف دارد. در هنگام حضور شوکت الملک در تهران اعضای سفارت انگلیس با وی مکاتبه داشتند. در تهران روابط نزدیک شوکت الملک با انگلیسی‌ها به دادش رسید؛ برادرش حشمت الملک عزل شد و سیستان و قائنات به یک حکومت تبدیل شد و شوکت الملک به حکومت سیستان و قائنات رسید. از این تاریخ تا ۱۳۴۳ق شوکت الملک حکمرانی هر دو ولایت سیستان و قائنات را برعهده داشت. در چند سال آخر حکمرانی اش، بلوچستان

نیز به قلمرو او اضافه شد.

انگلیسی ها، که حشمت الملک را مسئول ناامنی در قاینات و تحریک سارقین بلوچ برای غارت اموال اتباع دولت انگلیس و خسارت به آنها می دانستند و حتی احضار وی به تهران به درخواست آنها صورت گرفته بود، از شوکت الملک خواستند املاک حسام الدوله را مصادره کند تا از آن محل غرامت آنان پرداخت شود. انگلیسی ها از حسام الدوله دل خوشی نداشتند.

جنگ جهانی اول، حوادث مهمی را در ایران پیش آورد؛ و با اینکه ایران در این جنگ بی طرف بود، به اندازه یک کشور درگیر جنگ، و شاید بیشتر، از سوی طرفین متخاصم صدمه و آسیب دید؛ حتی قلمرو حکومت شوکت الملک علم که از صحنه های واقعی جنگ هزاران کیلومتر دورتر بود نیز، تحت تأثیر وقایع جنگ قرار گرفت.

آنچه باعث شد حوزه حکمرانی شوکت الملک درگیر وقایع جنگ شود، ورود گروههای آلمانی به ایران بود که عده ای از آن ها قصد داشتند با عبور از خاک قاینات و سیستان وارد افغانستان شوند و با تحریک افغانها بر ضد انگلیسی ها و ایجاد پایگاه نظامی دست به حمله بزنند.

خبر رسیدن این گروهها به کنسولگری باعث شد کنسول به چاره جویی بپردازد. در این خصوص مکاتبات بسیاری با شوکت الملک از سوی کنسولگری انجام شد.

در نخستین نامه ای که در این خصوص از سوی پریدوکس به شوکت الملک فرستاده شد، حضور آلمانی ها و اتریشی ها در منطقه، تلاش ایشان برای ضربه زدن به اتباع انگلیس و روس، کمک از ایرانی ها برای مقابله [با] انگلیس و روس و رفتن ایشان به افغانستان برای تحریک افغانه به قصد جهاد، به اطلاع وی رسانده شد. در این نامه ها از شوکت الملک خواسته شد «تحقیقات تجسسی بنمایند و از آنها ضمانت مکتفی باید در خصوص حفظ امن گرفته شود و اگر آنها از عهده برنمایند تمام آنها دستگیر شده تحت الحراست محفوظ نگاهداشته شوند تا احکامات از طرف دولت از طهران صادر شوند.» پاسخ شوکت الملک در حاشیه نامه این است که وی برای دستگیری افراد فوق باید از دولت مرکزی کسب تکلیف نماید.

در نامه بعدی نیو ویس قونسول قاینات، گزارشی از حضور دسته های آلمانی در منطقه گناباد و نزدیک شدن آنها به قاینات با هدف اجیر کردن نیرو می دهد؛ و از

شوکت الملک می خواهد با استفاده از قشون خود مانع همکاری مردم با ایشان شود. باز هم پاسخ شوکت الملک در حاشیه نامه مبنی بر این است که وی نمی تواند از قشون خود برای این امر استفاده کند، چون دولت ایران در این جنگ اعلام بی طرفی نموده و تکلیف وی هم حفظ همین مسئله است؛ اما حکم به اطراف فرستاده که کسی به آن ها منزل ندهد.

اما شوکت الملک علاوه بر صدور احکامی مبنی بر ممنوعیت در اختیار قرار دادن محل سکونت به آلمانی ها، با انگلیسی ها هم در برخی زمینه ها همکاری می کند. از جمله انگلیسی ها در این زمان برای مسافرت اتباع خود از شوکت الملک تقاضای محافظ را دارند تا آنان را از حمله احتمالی آلمان ها محافظت نماید. شوکت الملک درخواست آنان را برآورده می کند.

حتی پریدوکس از شوکت الملک می خواهد اسرایی را که در بند دارد فعلاً آزاد نکند چرا که آن ها جاسوس بوده و علیه انگلیسی ها دست به اقدام زده اند.

در گیرودار جنگ نکات جالب توجهی نیز در مکاتبات مطرح می شود. مأموران انگلیسی واهمه دارند که نکند اهل سنت منطقه به طرفداری از دولت عثمانی، دست به اقداماتی بزنند. شوکت الملک نگرانی آنان را بی مورد می داند: «اینکه جناب عالی خیال فرموده اید که اکثر سربازهای سیستان اهل سنت و جماعت هستند و ممکن است به واسطه همدردی با دولت عثمانی طرفداری از آلمانی ها نمایند محض خاطر شریف عرض می کنم در تمام فوج سیستان عده سنی ۳۰ نفر نمی شود. بالفرض که سنی می بودند دلیل نمی شود هر جا سنی باشد باید به حمایت آلمان ها مایل باشد. چنانچه این قاعده کلیت می داشت خطر این مسئله به تمام مأمورین دولت فحیمه انگلیس در هندوستان و غیره متوجه می شد زیرا که خیلی از اهل سنت و جماعت مستخدم دارند».

انگلیسی ها تصمیم گرفتند حضور نظامی خود را در شرق ایران تقویت کنند. تهدید آلمان برای آنها جدی بود. برای این کار لازم بود متحد منطقه ای خود را توجیه کنند. نیو، کنسول انگلستان، در نامه ای به شوکت الملک هدف از تقویت حضور نظامی انگلیس در منطقه را جلوگیری از نفوذ آلمان ها به افغانستان ذکر کرد. انگلیسی ها نیاز به همراهی شوکت الملک داشتند.

کنسول انگلیس از شوکت الملک می خواهد برای تهیه آذوقه نفرات انگلیسی به وی

کمک کند و از عدم مساعدت شوکت الملک و مردم در دادن آذوقه در این خصوص شکایت دارد: «از جواب معلوم خواهد شد که دولت علیه ایران در قائل داشتن بهبودی قشون دولت انگلیس که آنها آن کار را می کنند که از قراری که دولت مشارالیه می گویند قشون دولت مشارالیه نمی توانند بکنند چه اندازه دل بستگی را دارد».

البته مردم منطقه هم نسبت به این امر واکنش نشان می دهند. روحانی سریشه مردم را تحریک می کند تا به هزاره ها که از سوی انگلیسی ها اجیر شده بودند آذوقه ندهند و این مسئله باعث می شود کنسول انگلیس از شوکت الملک بخواهد فوراً به مسئله رسیدگی کند.

از سوی دیگر شوکت الملک در نامه ای علت عدم همکاری مردم در فروش آذوقه به قشون انگلیس را نیامدن باران و تنگی سال دانسته است نه عداوت مردم نسبت به انگلیسی ها. اما نیو این مسئله را رد نمود: «با توجه به کم بودن قشون ما تأمین آذوقه ضرری به اهالی نمی زند».

به هر حال شوکت الملک دستور داد با انگلیسی ها در خصوص فروش آذوقه همکاری شود و نیو در نامه ای از وی خواست تا کسانی را که در این خصوص مخالفت می کنند سریعاً مورد بازخواست قرار دهد.

در برخوردها و منازعات مردم و قشون انگلیس، از خود کنسولگری فردی مأمور رسیدگی به اوضاع می شد.

پس از پایان جنگ به سبب حضور قشون انگلیسی ها در منطقه، قیمت گندم و جو افزایش یافت. انگلیسی ها برای کاهش قیمت مواد فوق هرگونه خرید و فروش و معامله با قشون خود ممنوع اعلام کردند.

در باب مطالبات اتباع ایرانی از قشون نظامیان انگلیسی نیز تأکید کردند: «خاطر عالی را مستحضر می نماید که این ویس قونسولگری ابداً خود را مسئول ایصال مطالبات اتباع دولت علیه ایران از نظامیان دولت فخریه انگلیس چه در بیرجند و چه در خارج از اماکنی که قشون دولت فخریه مأموریت و اقامت دارند نخواهند دانست».

در این دوره روس و انگلیس با هم متحد بودند. این فرصتی بود برای روس ها تا آنها هم در این منطقه سرپلی برای خود ایجاد کنند. بنابراین آنها نیز تقاضا کردند دارای همان امکانات کنسولی انگلیس در منطقه باشند.

اما نفرت مردم ایران از انگلیس موجب شده بود در تمام نقاط ایران، مردم خواهان شکست انگلستان و پیروزی آلمان باشند. انگلستان از نظر افکار عمومی ایران باخبر بود. لذا از متحد منطقه ای خود در سیستان و قائنات می خواست افراد مظنون به همکاری و طرفداری از آلمان را دستگیر نماید.

شوکت در پاسخ تأکید می کند برای جلب نظر مأموران انگلستان تلاش خواهد کرد.

کنسول ها به دقت هر چیزی را که اتفاق می افتاد دنبال می کردند. از جمله انتشار اخبار جنگ توسط آلمانی ها که حاکی از پیشرفت ایشان در اروپا بود. این مسئله سریعاً از سوی نیو پیگیری می شود و از شوکت الملک می خواهد جلوی انتشار این اخبار را بگیرد تا باعث تهییج افکار عمومی نشود.

از مهم ترین نتایج جنگ برای شوکت الملک عزل وی از حکومت در سال ۱۳۳۴ق بود. وی که در برابر فشار انگلیسی ها مبنی بر دستگیری آلمانی ها بر موضع دولت متبوع خود مبنی بر بی طرفی ایران و کسب اجازه از دولت متبوع خود پافشاری کرده بود، نتوانست نظر انگلیسی ها را جلب نماید و همین مقدمات عزل وی از حکومت را فراهم کرد و برادرزاده اش حسام الدوله جانشین وی شد. اما این مسئله یکسال بیشتر به طول نینجامید و بعد از یکسال دوباره خود شوکت الملک به حکمرانی منصوب شد و روابط حسنه ای با انگلیسی ها برقرار کرد.

اتباع انگلیس در منطقه

بیشتر مکاتبات کنسول ها مربوط به مسئله اتباع و اجزای کنسولگری می شد. در واقع یکی از عمده ترین وظایف آن ها رسیدگی به وضعیت اتباع و حمایت از آنان بود. بررسی نامه ها نقش این اتباع در منطقه و مشکلات فراروی آن ها را نشان می دهد.

اتباع انگلستان در شرق ایران علاوه بر کارکنان انگلیسی کنسولگری، تجار و سربازان هندی، سربازان بلوچ، افغانه و هزاره که اجیر گرفته شده بودند، تعدادی ایرانی بودند که یا مستخدم کنسولگری بودند و یا برای حفظ موقعیت خود تابعیت انگلیس را پذیرفته بودند. در رجب سال ۱۳۳۶ق حمایت از رعایای روس در قاینات و سیستان به کنسول انگلیس مقیم سیستان واگذار شد. انگلیسی ها حتی برای اتباع ایرانی که نزد آن ها مستخدم بودند نشان مخصوص قرار دادند که کسی متعرض آن ها نشود.

مستخدمین انگلیس در صورت استعفا، از تابعیت این دولت خارج شده و این مسئله نیز توسط کنسول به شوکت الملک اطلاع داده می شد.

مهم ترین مسئله مطرح شده در نامه ها بحث امنیت در منطقه بود. ناامنی در سیستان و قاینات باعث می شد تجار و بازرگانان هندی و تبعه انگلیس دچار مضیقه های فراوان شوند و اموال آن ها مورد غارت و سرقت قرار بگیرد. سرقت شتر از اتباع انگلیس موضوع بسیاری از نامه هاست. این مسئله یکی از مواردی بود که بارها از سوی کنسول های انگلیس در نامه هایشان به شوکت الملک پیگیری می شد. اگر چه در برخی پاسخ های شوکت الملک آمده است وی مسئول پیگیری این امور نیست و نمی تواند در امور رسمی با ویس قونسولگری مذاکره نماید بلکه این وظیفه کارگزاری خارجه است، اما باز هم کنسول انگلیس شوکت الملک را مسئول استرداد اموال مسروقه دانسته و از او می خواست ماجرا را پی گیری کند. به ویژه اینکه اگر گماشتگان شوکت الملک باعث تجاوز به حقوق اتباع انگلیسی می شدند این مسئله به سرعت از سوی شوکت الملک پیگیری می شد.

کنسولگری در نامه ای از شوکت الملک درخواست دارد راههای تجاری را ایمن سازد. در نامه ای دیگر، پریدوکس به شوکت الملک گزارش تجار را یادآوری می کند که در راه سیستان و ملک سیاه کوه آب خیلی کم است و باید چاهها پاک شود و دوباره چاه حفر شود. ظاهراً خود کنسولگری هم به حکومت محلی برای این امر کمک نموده است.

اعاده حقوق و مطالبات اتباع انگلیس نیز بر عهده کنسول ها بود. محاکمه مجرمان و اتباع انگلیس با استفاده از حق قضاوت کنسولی، یعنی کاپیتولاسیون طبق قوانین انگلیس از سوی کنسول ها انجام می شد. وقتی یک تبعه انگلیس، موسوم به امام بخش، مرتکب قتل شد، پریدوکس در نامه ای به شوکت الملک خواست وی را تسلیم کنسولگری انگلیس کند تا مطابق قانون انگلیس محاکمه شود و برای تحمل مجازات نیز به هندوستان برود. (تصویر یک)

علاوه بر اجرای قانون کاپیتولاسیون، گاه اجزای کنسولگری به دلیل آشنا نبودن به قوانین ایران اقداماتی انجام می دادند که منجر به دخالت نظمیه می شد. کنسولگری به شدت از آن ها حمایت می کرد و با مکاتبه با کارگزاری خارجه و شوکت الملک سعی در توجیه اشتباهات آن ها می نمود.

حتی اگر فرد مجرمی به افغانستان می رفت، از شوکت الملک درخواست می شد با مکاتبه

با حکام آن منطقه پیگیر افراد خاطی شده تا حق اتباع انگلیس اعاده شود. (تصویر دو)

در قضیه قتل شخصی موسوم به فدا حسین در سال ۱۳۳۴ق، کنسولگری درخواست کرد نماینده ای از سوی کنسولگری در باب این قتل تحقیق کند و دیه مقتول نیز پرداخت شود. در صورتی که یکی از اتباع فوت می کرد و متوفی مطالباتی داشت، بازپس گیری مطالبات وی توسط کنسولگری انجام می شد. اگر تبعه ای مفقود می شد از شوکت الملک خواسته می شد از نظمیة برای یافتن وی کمک بگیرد. کنسولگری گاه رعایت تشریفات ظاهری را هم نمی کرد و با کدخداهای روستاها مستقیماً به نامه نگاری می پرداخت. در متن نامه برنن به کدخدای مزرعه بشکز برای یافتن پول گمشده یک نفر از سوارهای انگلیس کدخدای بیچاره تهدید می شود اگر این وجه پیدا نشود «به حکومت جلیله مراجعه و از شما به سختی خواهند گرفت».

در مواردی که اتباع با افراد محلی اختلافی پیدا می کردند باز هم کنسولگری از شوکت الملک کمک می خواست. این مسئله به اختلافات بین سواره قشون انگلیس و افراد محلی نیز مربوط می شد.

در مواردی که اتباع انگلیسی طلبی داشتند و فرد بدهکار پرداخت نمی کرد باز هم متوسل به کنسولگری شده و او هم از شوکت الملک درخواست می کرد مسئله را حل و فصل کند و معمولاً برای این کار را انجام می داد. اختلافات ملکی نیز همین گونه حل و فصل می شد.

از مسایل دیگر بحث ازدواج با اتباع انگلیسی بود که این مسئله باید با اجازه «اداره جلیله حکومتی» صورت می گرفت. معمولاً افغانه و بلوچ های رعیت دولت انگلیس دست به این اقدام می زدند که اگر بدون اجازه صورت می گرفت از سوی کنسولگری تنبیه می شدند.

یکی از وظایف کنسولگری، حمایت از اقلیت مذهبی اسماعیلیه بود که از نظر انگلیس به خاطر پیروی از آقاخان، اینها در حمایت انگلیس بودند و نباید با ایشان بدرفتاری می شد: «دستور فرمایید کسی متعرض این بیچاره ها نشود و مراعات حال آنها را بکند»

حمایت از مؤسسات انگلیسی

به غیر از کنسولگری، شعب بانک شاهی و ادارات و دفاتر خط تلگراف هند و اروپا

از نهادهای انگلیسی منطقه بود. تأمین خدمات برای این موسسات یکی از موضوعات نامه های متبادله میان کنسولگری و حکومت سیستان و قانات بود. هر صاحب منصب انگلیسی که قصد سفر به منطقه را داشت برای محافظت از وی از حکومت قاینات کمک گرفته می شد. از جمله وقتی که یکی از رجال و کار گزاران انگلیسی قصد سفر و عبور از بیرجند را داشت، از شوکت الملک تقاضا می شد محافظی برای ایشان آماده سازد و این کار توسط شوکت الملک انجام می شد. از جمله هنگام سفر رئیس تلگراف از تهران به کرمان، برای رفتن وی از بیرجند درخواست سوار می شود.

به هنگام حمل خزانه بانک شاهی از بیرجند به سیستان یا مشهد نیز درخواست ارسال سوارکار خوب می شد.

سیم خط تلگراف هند و اروپا در منطقه نیز گاه و بی گاه مورد دستبرد یا خرابکاری قرار می گرفت. بنا به نقل کنسولگری این کار عمدتاً توسط بلوچ ها صورت می گرفت. در نامه ای از شوکت الملک خواسته شده به خاطر شکسته شدن پیاله چینی سیم تلگراف، وی باید خسارت را پرداخت کند. انگلیسی ها تلاش هایی برای گسترش این خط داشتند؛ از جمله برای تأسیس تلگرافخانه در کوه ملک سیاه، پریدوکس با مدیر اداره تلگرافات هند و اروپا مقیم تهران مذاکره کرد و از شوکت الملک خواست از وزارت داخله درخواست کند اداره تلگرافات ایران یک نفر تلگرافچی به کوه ملک سیاه بفرستد.

دخالت در امور ایران

انگلیسی ها علاوه بر حمایت از اتباع دولیشان، به رجال ایرانی که از آن ها درخواست کمک داشتند مساعدت می کردند. این به نوعی دخالت در امور ایران محسوب می شد. در برخی نامه ها، کنسول انگلیس، سفارش بعضی ایرانی ها را به شوکت الملک می کند. پریدوکس در نامه ای از عملکرد رئیس نظمی حمایت کرده و خواهان تداوم ریاست وی است. البته یادآور می شود این درخواست خود رئیس نظمی از پریدوکس بوده است.

پناهنده شدن و تأمین امنیت از جمله مواردی بوده که در کنسولگری انجام می شده است. در جریان قتل رئیس مالیه قاینات توسط چند پلیس، تعدادی از اجزای اداره مالیه به کنسولگری پناهنده شده تا امنیت به ایشان داده شود. شوکت الملک در نامه ای به هوسن، کنسول انگلیس، اطمینان می دهد جان این افراد در امن و امان است.

اگر شکایتی به سفارت انگلیس در تهران می شد که مربوط به حوزه قاینات می گردید کنسول انگلیس در قاینات پیگیر آن بود. پریدوکس در نامه ای از شوکت الملک می خواهد به شکایت آسیه خانم دختر ناظر حسام الدوله از میرزا احمد مدیر که به سفارت انگلیس در تهران، و از آنجا به کنسولگری رسیده، رسیدگی کند.

کنسولگری انگلیس علاوه بر حمایت از برخی رجال ایرانی، از اقدامات شوکت الملک در حکومت خود ابراز رضایت می کرد. از جمله هوسن از اینکه شوکت الملک اداره حکومتی قاینات را در زمان عزیمتش به نهبندان به عبدالعلی خان محول کرده ابراز رضایت می کند.

البته گاه نیز دلخوری هایی از برخی اقدامات کارگزاران ایرانی داشتند؛ از جمله زمانی که کنسولگری به مناسبت تولد جرج پنجم جشنی بر پا کرده بود و از کارگزار ایران دعوت نمود، افخم السلطان از رفتن خودداری کرده و باعث ناراحتی پریدوکس شد. کنسول در نامه ای این مسئله را متذکر شده است.

گاه نیز کنسول ها خواهان مجازات مأموران ایرانی بودند که از نظر آن ها به خوبی ایفای وظیفه نمی کردند. از جمله در مورد علی شاه خان، مأمور سیم تلگراف که از نظر آنها، مستحفظینی را که به سیم تلگراف صدمه می زدند، مجازات نمی کرد. پریدوکس از شوکت الملک می خواهد اقدامات سختی علیه وی و طایفه اش انجام دهد.

در برخی موارد کنسولگری خود اقدام به حبس افراد مجرم می کرد. در نامه برنن به شوکت الملک آمده «یک نفر محبوس پلتیکی عبدالوهاب نام از طرف فرمانفرمای ایالت خراسان فرستاده شده و در حبس حضرت اجل عالی است. برحسب دستور جناب اجل ژنرال قونسول دولت فخمه انگلیس مقیم مشهد قرار این طور است که مشارالیه در قونسولگری اینجا حبس باشد... حالیه مؤمی الیه را به این قونسولگری اعزام دارند.» در مواردی که نارضایتی مردم محلی به زیان منافع آنها بود از جمله مواردی که در هنگام جنگ جهانی اول ذکر آن گذشت یا شورش مردم بنجار، آن ها صریحا از شوکت الملک می خواستند جلوی این اقدامات را بگیرد و حتی گاهی خود با فرستادن مأمور مستقیما مداخله می کردند.

امور نظامی

شوکت الملک در سال ۱۳۳۱ق برای جلوگیری از نا امنی های موجود در منطقه

تصمیم گرفت نیروی مسلح مجهزی را تشکیل دهد و برای این کار موافقت دولت مرکزی را جلب کرد. فشار انگلستان بر دولت ایران برای حفظ امنیت منطقه موجب اصلی این کار بود.

شوکت الملک برای این کار علاوه بر استفاده از افسران مجرب و تحصیلکرده، از انگلیسی ها هم برای تجهیزات و اسلحه کمک گرفت. در قسمتی از مکاتبات کنسول انگلیس به ارسال وسایل نظامی چون توپ و تفنگ از هند اشاره شده است.

هزینه تمام این تجهیزات به طور کامل از شوکت الملک گرفته می شد. حتی وسایلی که به عنوان امانت داده می شد اگر آسیب می دید هزینه کامل آن وصول می شد. در سال ۱۳۳۲ق صاحب منصب مستحفظین کاجه تعدادی ریسمان برای حمل تفنگ امانت داده بود، این ریسمان ها آسیب دید. بلافاصله از سوی پریدوکس برای پرداخت غرامت آنها پیگیری شد.

شوکت الملک توانست با کمک مالی و نظامی انگلستان و با موافقت حکومت مرکزی یک ارتش محلی مدرن و مجهز ایجاد کند و با کمک این ارتش تا حدی از ناامنی منطقه بکاهد. به ویژه این که این ارتش زمانی تشکیل شد که جنگ جهانی اول در حال شکل گرفتن بود و بعدها در جنگ، این ارتش با حفظ امنیت توانست اهداف انگلیس در منطقه را تأمین کند.

روابط شخصی

از همان ابتدا روابط دوستانه و خوبی بین کنسول ها و شوکت الملک برقرار بود. دعوت ها و میهمانی ها یا برای تفریحات شخصی طرفین صورت می گرفت و یا برای ملاقات شوکت الملک با سایر انگلیسی ها بود. او کانر در یکی از دعوت هایش هدف از این دعوت را ازدیاد محبت و اتحاد و مودت و ارتباط قوی بین انگلیس و ایران دانسته است. (۱۳۲۷ق) نیز برخی نامه ها ارسال اخباری از دنیای سیاست در اروپا بود. کنسول ها دستور داشتند شوکت الملک را از امور مهم آگاه سازند. در بین نامه ها از اقدامات شوکت الملک برای انگلیسی ها قدردانی می شد. او کانر در سال ۱۳۲۹ق از اینکه شوکت الملک باغی را برای استراحت کنسول انگلیس تدارک دیده، تشکر می کند.

این روابط گاهی به درخواست های دیگری منتهی می شد؛ از جمله خرید برخی

لوازم شخصی برای شوکت الملک از هند و اروپا. یا درخواست امانت قالیچه و موارد دیگر از شوکت الملک برای برگزاری جشن توسط کنسولگری.

ارسال هدایا به یکدیگر، از دیگر موضوعات این نامه هاست. در نامه ای از پریدوکس به شوکت الملک، از وی به خاطر ارسال قالیچه و میوه اهدایی تشکر کرده، اما خاطر نشان ساخته مأمورین دولت انگلیس حق ندارند اسبابی را که هنگام مأموریت رسمی هدیه می گیرند شخصا بگیرند و ببرند. این وسایل مال حکومت هندوستان است و تا زمان مأموریت می توانند استفاده کنند و بعد از وی جانشینش می تواند استفاده کند.

نتیجه گیری

محتوای نامه های مذکور نشان می دهد فعالیت کنسولگری انگلیس در همه ابعاد زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم منطقه وجود داشته است. آن ها با تیزبینی، تمام وقایع را زیر نظر داشتند و هر جایی منافع دولت بریتانیا و اتباع آن مورد خطر واقع می شد وارد عمل شده و تا نتیجه نمی گرفتند از موضع خود عقب نشینی نمی کردند.

در وقایع سیاسی که اثرات آن به منطقه مذکور رسید، به ویژه در جریان جنگ جهانی اول، علاوه بر فشار به شوکت الملک برای پیاده کردن اهداف دولت تابعه خود، به تجهیز قشون پرداخته و هر گونه واکنش مردمی را از طریق حکومت محلی خاموش می کردند.

آن ها در عین اینکه در نامه هایشان محترمانه با شوکت الملک مکاتبه می کردند و همان تعارفات مرسوم را به جا می آوردند، اما زمانی که مسئله ای را می خواستند اجرا شود و با تردید حاکم وقت رو به رو می شدند ادبیات آنها حالت تحکم آمیز پیدا می کرد. از مجموع مکاتبات طرفین برمی آید شوکت الملک برای حفظ منافع و امنیت اتباع و مؤسسات انگلیسی در منطقه، تمام تلاش و همت خود را به کار می بست. البته در مواردی که به سیاست های کلی دولت مرکزی بستگی داشت، مثل برخورد با آلمان ها و از این قبیل، امر را به حکومت مرکزی ارجاع می داد.

فهرست منابع و مآخذ

- اسناد موجود در سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی که با نام اختصاری ساکماق در متن مشخص شده است.

- آیتی، محمدحسین. ۱۳۷۱. بهارستان. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

- رابینو، لویی. ترجمه غلامحسین میرزا صالح. ۱۳۶۳. دیپلماتها و نمایندگان کنسولهای ایران و انگلیس. تهران: نشر تاریخ ایران.

- سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲. اسناد حضور دولتهای بیگانه در شرق ایران. به
کوشش الهه محبوب. مشهد: سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

- شاهی، مظفر. ۱۳۷۷. زندگانی سیاسی خاندان علم. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

- منصف، محمدعلی. ۱۳۵۴. امیر شوکت الملک علم. تهران: امیرکبیر.

- نورایی، مرتضی. ۱۳۸۶. نقش کارگزاری های داخلی وزارت امور خارجه در روابط ایران و بریتانیا. تهران: مرکز اسناد و
تاریخ دیپلماسی.

- هیل، اف. ترجمه: محمدحسن گنجی. ۱۳۷۸. نامه هایی از قهستان. مشهد: آستان قدس رضوی.

ص: ۵۱۸

تصویر شماره یک

ص: ۵۱۹

تصویر شماره دو (صفحه اول)

ص: ٥٢٠

(صفحه دوم)

ص: ۵۲۱

پا نوشت ها

کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه تهران.

۱. آیتی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۰

۲. آیتی، ص ۱۰۳؛ شاهدی، ۱۳۷۷، ص ۶

۳. شاهدی، ۱۳۷۷، ص ۴۱

۴. شاهدی، ص ۴۴

۵. شاهدی، ص ۶۰

۶. منصف، ۱۳۵۴، ص ۶۰

۷. آیتی، ص ۱۱۹؛ شاهدی، ص ۷۳

۸. روسها نیز در رقابت با انگلیسی ها دست به تأسیس کنسولگری در این مناطق زدند و خواهان همان توجه حکام محلی شدند.

۹. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۳۱۱۸

۱۰. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۷۷۴

۱۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب رایینو رجوع شود.

۱۲. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۰

۱۳. لازم به توضیح است سال هایی که برای مدت کنسولی بعضی از کنسول ها طبق اسناد آورده شده از سال هایی که در کتاب رایینو قید شده بیشتر است.

۱۴. رایینو، ۱۳۶۳، ص ۳۱

۱۵. رایینو، ص ۴۴

- ۱۶ . رایینو، ص ۱۲۶
- ۱۷ . رایینو، ص ۱۱۴
- ۱۸ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۸۳۲۱
- ۱۹ . رایینو، ص ۳۷
- ۲۰ . رایینو، ص ۱۰۰
- ۲۱ . شاهی، ص ۸۷
- ۲۲-۴۴ . منصف، صص ۴۵
- ۲۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۶
- ۲۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۱
- ۲۵ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۱۵۸
- ۲۶ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۷۶
- ۲۷ . شاهی، ص ۹۹
- ۲۸ . منصف، ص ۵۰
- ۲۹ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۲
- ۳۰ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۸۵۱
- ۳۱ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۹
- ۳۲ . هیل، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳
- ۳۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۰
- ۳۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۰
- ۳۵ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۰

۲۷۸ - ۳۶. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، صص ۲۸۸

۳۷. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۸

۳۸. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۳۸۴
۳۹. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۳۳؛ سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۳۹۸
۴۰. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۵۶۹؛ سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۶۱۲
۴۱. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۴۲۲
۴۲. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۵۴۳
۴۳. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۴۵۱
۴۴. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۴۴۸
۴۵. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۲۸۵۳
۴۶. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۴۵۰
۴۷. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۴۵۲
۴۸. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۴۶۷
۴۹. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۵۰۱
۵۰. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۶۱۶
۵۱. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۵۱۱
۵۲. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۲
۵۳. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، صص ۲۱۹ و ۳۶۰؛ سازمان کتابخانه‌ها، ۴۴۷۳، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۳۰۰۷

۵۴. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، صص ۲۷۴ و ۳۶۲
۵۵. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۴۷۵
۵۶. منصف، ص ۵۰؛ شاهدی، ص ۱۰۷؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۵۵۰
- ۹۵ - ۵۷. نورایی، صص ۹۶
۵۸. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۵۸۰
۵۹. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۶۲۸
۶۰. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۲۶۷۱
۶۱. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱
۶۲. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۶۶؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶
۶۳. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۹۸۲
۶۴. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۸۰
۶۵. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۸۵۳
۶۶. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۶۶؛ سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۹۳
۶۷. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۸۱
۶۸. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۹۲
۶۹. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۸۰
۷۰. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۸۴۴
۷۱. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۵۶۰۴

۷۲ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۸

۷۳ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۴

۷۴ . سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۸۳۲۴

۷۵. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۱۳۳۷۳
۷۶. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۶۶؛ سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، صص ۶۱۴ و ۶۲۹
۷۷. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۲۸۲۷
۷۸. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۳
۷۹. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۴۹
۸۰. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۶۲
۸۱. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۱۳۳۷۳
۸۲. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۷۱۸
۸۳. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۱
۸۴. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۶۸
۸۵. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۴۲۲۱
۸۶. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۸
۸۷. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۵۷۴
۸۸. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۴۵
۸۹. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۶۴
۹۰. سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۵۰۱
۹۱. منصف، ص ۴۶
۹۲. منصف، ص ۴۷

۹۳. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۸۴۸۹

۷۰۴۷۷؛ ۹۴. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۲۶۸۲

۹۵. شاهی، ص ۱۰۳

۷۰۳۷۹؛ ۷۰۴۸۲؛ ۹۶. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۷۷۴

۹۷. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۷۷۴

۷۰۳۷۹. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۳۷۹

۹۹/۸۳۲۴. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۱۱

۷۰۴۸۹؛ ۷۰۴۵۵؛ ۱۰۰. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۷۰۴۵۶

۱۰۱. سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی: ۹۲۱۰

فعالیت های سیاسی و نظامی و مناسبات

ابوالفتح میرزا سالارالدوله با انگلیس

سعید حصاری*

تولد و نوجوانی

ابوالفتح میرزا سومین فرزند پسر مظفرالدین شاه قاجار بود که در شهر ولیعهدنشین تبریز به دنیا آمد. مادر ابوالفتح میرزا که ظاهراً از خاندان قاجار نیز نبود نورالدوله لقب داشت این موضوع باعث شد که سالارالدوله نتواند ولیعهد شود.

سال تولد ابوالفتح میرزا را بیشتر پژوهشگران ۱۲۹۸ هجری قمری برابر با ۱۲۶۰ هجری شمسی و نوامبر ۱۸۸۱ میلادی ذکر کرده اند. اما برخی دیگر از نویسندگان سال ۱۲۹۱ هجری قمری را نیز برای تولد او نوشته اند.

درباره لقب سالارالدوله بیشتر محققین بر این باورند که آنگاه که ناصرالدین شاه قاجار برای بار سوم عازم سفر فرنگ بود در هنگام عبور از ایالت آذربایجان و شهر تبریز نوه خود ابوالفتح میرزا را به لقب سالارالدوله ملقب ساخت. برخی دیگر از نویسندگان نیز گفته اند در سال ۱۳۱۲ هجری قمری وقتی که سالارالدوله توسط ناصرالدین شاه به تهران فرا خوانده شد و پس از آنکه آزمایش های نظامی از او به عمل آمد توسط جد تاجدار خود از درجه نظامی سلطانی به امیر تومانی (سپهبد) ارتقا یافت و لقب سالارالدوله نیز به وی اعطا گردید و در ضمن مقرر شد هفته ای دو شب نگهبان مخصوص خوابگاه شاه باشد. او از همان آغاز جوانی به غرور و جاه طلبی شهرت

داشت و از همان دوران در اندیشه کسب تاج و تخت پادشاهی بود و بر این باور بود برای ولایتعهدی و جانشینی پدر سزاوارتر و لایق تر از برادر ولیعهدش محمدعلی میرزا می باشد. مهدی ملک زاده در این باره می نویسد:

در میان شاهزادگان درجه اول قاجار ابوالفتح میرزای سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین شاه طبع سرکش و روحی جاه طلب داشت و استعدادش برای سرکشی و طغیان از همه بیشتر بود و با تحریک حس جاه طلبی او و امیدوار کردن او به آینده انتظار می رفت که علم مخالفت را بر ضد دولت وقت برانگیزد و سر به طغیان بلند کند. سالارالدوله در محرم ۱۳۱۵ قمری برابر با ۱۲۷۷ خورشیدی به حکومت کرمانشاهان و سرحداری عراقین منصوب شد. حکومت او بر کرمانشاه بیش از شش ماه نبود، پس از سالارالدوله، اقبال الدوله کاشی به حکومت کرمانشاه منصوب شد.

به علت نارضایتی مردم کرمانشاهان، سالارالدوله از حکومت آن ایالت معزول گردید، اما پس از چندی در اواخر شوال سال ۱۳۱۶ قمری حکومت ایالت خمسه (زنجان) به وی واگذار گردید. سالارالدوله در خمسه نیز بر اعمال و رفتار ناشایست خود ادامه داد و همه نوع تجاوز و تعدی نسبت به مردم را روا می داشت و املاک و زمین های مرغوب را با طرق گوناگون غصب می کرد به طوری که اوضاع این ایالت در دوران حکومت او را به شدت نابسامان توصیف کرده اند. یکی از کسانی که در این زمان از زنجان دیدار داشته است حاج سیاح است، او می نویسد:

سالارالدوله در زنجان دخل ها که از نان برده کمتر از دخل حکومت تهران از نان نبود. حکام هر جا می روند مفسدین و اشقیاء آنجا را با خود هم دست کرده مردم را پامال می کنند. در تهران شایع شده حاجی اشرف الملک را که از جمله صاحبان املاک و نقود زیاد بوده و همه می دانستند مبلغ زیادی در خانه پول دارد شبانه به دو سه نفر قاتل پول داده بودند وقتی که از حضور حکومت برگشته به خانه می رفته در نزدیک خانه خودش به گلوله کشتند. فردا شب خود سالارالدوله و همان مشیرالممالک به اسم مهر کردن خانه، به خانه او رفتند شبانه تمام خزینه او را بردند. زن او با چند بچه به تهران آمده به هر در رفتند و با اینکه در تهران و بلکه در تمام ایران عموم مردم این قضیه را می دانستند ولی آنها نتیجه نگرفتند.

حکومت سالارالدوله بر ایالت خمسه نیز دیری نپایید و مظفرالدین شاه او را معزول

کرد و شاهزاده عزالدوله را به جای او به ایالت خمسه فرستاد. سالارالدوله نیز پس از مدتی به فرمانروایی ایالات عربستان (خوزستان)، لرستان، بروجرد و بختیاری و ایلات آن حدود به انضمام ریاست تمام قشون آن صفحه منصوب گردید.

پس از آنکه مظفرالدین شاه از اقدامات و فعالیت های مستبدانه و ناشیانه سالارالدوله آگاه شد او را به تهران احضار و از حکومت آنجا معزول نمود و به او دستور داد دیگر حق مراجعت به آن نواحی را ندارد. مدت حکومت سالارالدوله بالنسبه طولانی و حدود چهار سال بود یعنی از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۲ هجری قمری. پس از عزل سالارالدوله، عبدالحسین میرزا فرمانفرما به حکومت لرستان رسید.

ابوالفتح میرزا سالارالدوله روز ۲۵ محرم سال ۱۳۲۳ قمری به حکومت ایالت کردستان منصوب شد. ظاهراً سالارالدوله اصرار زیادی در به دست آوردن این منصب داشته چرا که به نوشته برخی، او برای راضی کردن مظفرالدین شاه جهت اعطای این منصب حتی در حرمسرای سلطنتی بست نشست تا اینکه بالاخره حکومت کردستان و گروس را به او دادند. سخنان سالارالدوله پس از ورود به سنندج در میان علما و روحانیون شهر شنیدنی است:

من حاکم نیستم، من مالک الرقاب هستم، شاه بابام کردستان و گروس را به من بخشیده، من بر حیات و ممات اهالی کردستان و گروس مختار و مسلط هستم، هر کس را اعدام بکنم، یا به هر کس عطوفت و مرحمت داشته باشم کسی از من نمی پرسد.

سالارالدوله و مشروطه

درباره مشروطه خواهی سالارالدوله که بی ارتباط با حمایت سفارت انگلیس از حرکت مشروطه خواهان نبود باید گفت زمانی که در تهران بود علاوه بر آن که خود از یاران و هواداران مشروطه بود بسیاری از دوستان و بستگان خود را نیز به همراهی با مشروطه تحریک می کرد و مکرر نیز مبالغ هنگفتی برای مشروطه خواهان و متحصنین قم و حضرت عبدالعظیم و سفارت انگلیس می فرستاد. در کتب مشروطه از جمله تاریخ مشروطه کسروی، تاریخ بیداری ایرانیان و تاریخ مشروطه ادوارد براون به این مسئله اشاره شده و حتی ادوارد براون بخشی درباره مشروطه خواهی سالارالدوله دارد. به گفته ملک زاده زمانی که مشروطه خواهان در تحصن بودند ملک المتکلمین را برای تهیه پول و

مخارج ضروری مأمور کردند؛ او نیز به ملاقات چندین نفر از تجار و ثروتمندان که گمان می کرده به مشروطه خواهان کمک می کنند رفته اما چنین نشده و آنها مبالغ بسیار ناچیز پرداخت کردند. او نیز عماد خلوت را نزد سالارالدوله فرستاده و به او پیغام داده بود که ملیون و آزادی خواهان نیاز فوری به کمک دارند و پایداری آنان نیاز به تهیه مخارج دارد و سالارالدوله نیز فوراً مبلغ هشت هزار تومان توسط صدیق اکرم برای ملک المتکلمین فرستاد. دولت آبادی نیز می گوید توقف متحصنین تنها در صورتی می توانست چند روز دیگر عملی شود که مخارج دو روزه آنان که حداقل پانصد تومان است به آن جا رسانده شود و در این لحظه ملک المتکلمین دست در جیب خود کرده و مبلغ پانصد تومان در آورده و اظهار می دارد این مبلغ را روز گذشته سالارالدوله فرستاده است که به هدف این گونه کارها برسد. به نظر می رسد حمایت ظاهری او از مشروطه به واسطه نقش و پشتیبانی انگلیس از مشروطه بوده باشد.

اولین طغیان

سالارالدوله از همان دوران در اندیشه کسب تاج و تخت بود و برای رسیدن به این آرزوی دیرینه خود همه کار کرد و از همه راههای ممکن استفاده کرد. از سوی شمال، غرب و جنوب کشور بارها اقدام به حمله به تهران کرد و در همه این موارد با انگلیس در ارتباط بود و از کمک های مادی و معنوی انگلیس بهره برد. اما همه تلاش های او برای رسیدن به سلطنت بی نتیجه بود و هیچ هوده ای جز بدنامی برای خود و پریشانی و ازدیاد هرج و مرج برای کشور نداشت. حیات سیاسی و نظامی سالارالدوله در واقع تکاپو و تلاش های بلندمدت او برای کسب سلطنت بود که بی فایده بود و سرانجام نیز در غربت درگذشت. نخستین تلاش و تکاپوی جدی او برای کسب مقام سلطنت در سال ۱۳۲۵ قمری و در آغاز پیروزی مشروطیت از جانب غرب کشور و با همراهی گروهی از الوار بود که البته با شکست او به پایان رسید.

در این زمان مبارزات مشروطه خواهی در اوج قرار داشت و سالارالدوله نیز در مواردی به آزادی خواهان و مشروطه خواهان کمک و مساعدت مالی می کرد و روابط حسنه ای با آنها به ویژه خطیب نامور ملک المتکلمین داشت. وجود اندیشه مشروطه خواهی در شخصی همچون سالارالدوله عجیب بوده و باور اینکه فردی چون او با آن اعمال و

کارهای بی خردانه دارای اندیشه های آزادی خواهانه است مشکل می باشد.

سالارالدوله هنگام تصمیم برای آغاز طغیان حکمران بروجرد و لرستان بود که در اواخر عمر مظفرالدین شاه به این سمت منصوب شده بود و آنگاه که مظفرالدین شاه در گذشته بود حدود یک سال از حکومت او می گذشت. البته هاشم محیط مافی در این زمینه می نویسد از زمانی که سالارالدوله در سال ۱۳۲۳ از حکومت کردستان معزول و به تهران مراجعت کرده بود تا زمان مرگ مظفرالدین شاه در تهران مانده و فعالیت خاصی نداشت و بعد از مرگ مظفرالدین شاه نیز از سوی شاه جدید مورد عنایت چندانی نبود و در واقع فرصت چندانی برای پرداختن به خواسته های سالارالدوله نداشت، سالارالدوله نیز چون شاه را مشغول به خود دیده، بدون خبر و اجازه دولت از تهران خارج و مستقیم به لرستان و بروجرد عزیمت و یکسر به میان ایل نظرعلی امرایی رفت. محمدعلی شاه که احتمال تمرد و طغیان از سوی او را بعید نمی دانست تلاش کرد سالارالدوله را به تهران کشانده و او را تحت نظر بگیرد. اما سالارالدوله تمایلی برای مراجعه به تهران نداشت.

بر طبق نامه های سر اسپرینگ رایس ظاهراً سالارالدوله در این زمان از دولت انگلیس نیز استمداد جسته و خواهان پشتیبانی آنها از خود شده است. محمدعلی شاه نیز برای سرکوب برادرش از سفارت انگلیس کمک خواسته است و از طریق آنها پیام هایی را برای سالارالدوله ارسال می کرده است. از جمله این که وعده داده اگر سالارالدوله حاضر به تسلیم شود او را بخشیده و پست والی گری جدیدی به وی بدهد. سر اسپرینگ رایس موضوع را با سفارت روس و مسیو هارتویک نیز در میان نهاده و البته بر این باور است آنها از اوضاع مطلع بوده و سفارشات لازم را در این زمینه به کنسول خود کرده اند.

سالارالدوله در این زمان که پیروزی خود را حتمی می دید به هیچ کدام از خواسته های محمدعلی شاه واقعی ننهاده و به کار خود ادامه داده و حتی به نوشته رایس پاسخ های توهین آمیزی به محمدعلی شاه داده و تهدید کرده عنقریب به تهران حمله خواهد کرد. بهانه او برای حمله به تهران کمک به مشروطه خواهان بود.

همان گونه که محمدعلی شاه وابستگی زیادی به سفارتین داشته و در بسیاری از موارد به آنها متوسل می شد- البته او برای محکم کردن پایه های سلطنت جدید خود به

آنها نیاز داشته و در نهایت نیز به کمک نیروهای روسی به عمر مجلس اول خاتمه داد- سالارالدوله نیز بی نیاز از کمک دولت های بیگانه نبود. او در دوره های مختلف زندگی خود از روس، انگلیس و آلمان و حتی عثمانی هم طلب کمک کرد. رایس در نامه ای که به اتابک نوشته است به مسئله درخواست کمک و استمداد سالارالدوله از عثمانی هم اشاره می کند.

طغیان سالارالدوله زمانی روی داد که چند صباحی بیش از عمر مشروطیت ایران نمی گذشت. عدم تمایل قلبی دربار و شخص شاه - که تازه به سلطنت رسیده بود و طبعاً تمایل داشت اقتدار و مسئولیت کامل داشته باشد و وجود مجلس را مزاحم می دانست- به مشروطه، اوضاع نابسامان اقتصادی و اجتماعی کشور و همچنین حضور و دخالت بیگانگان در امور مملکت به ویژه روس و انگلیس موجب شد زمینه شورش افرادی مثل سالارالدوله فراهم شود. به هر روی در نبرد نیروهای دولتی با سواران سالارالدوله و با وجود برتری قوای دولتی شکست سالارالدوله محتمل بود.

یکی از دلایل شکست سالارالدوله کمک سواران و نیروهای داوودخان سهام الممالک (رئیس ایل کلهر) به اردوی دولتی بود. صور اسرافیل درباره اردوی سهام الممالک چنین نوشته:

چنانکه جناب امیرالامراءالنظام داوودخان سهام الممالک ایلخانی قبیله کلهر در این غائله شاهزاده منشاء خدمات بزرگ شد و در حقیقت آنچه در باب این غلبه و فتح شبیه اعجاز می شنویم راجع به آن وجود غیرتمند است.

داوودخان در شورش های بعدی سالارالدوله، متحد او شد. سالارالدوله نیز ادامه جنگ را بی فایده دانسته تصمیم به فرار گرفت، لذا با باقی مانده سواران خود از نهاوند خارج و به سمت بروجرد به راه افتاد و البته به هر دهکده که می رسیدند اقدام به غارت می کردند. چون در طول مسیر از عده همراهان او کم می شد به طوری که به جز عده کمی، کسی دور او نماند و اردوی دولتی نیز در تعقیب آنها بودند، سالارالدوله مجبور شد اهل و عیال خود را در بروجرد گذاشته، مستقیماً به کرمانشاه رفته و در کنسولخانه انگلیس پناهنده شود.

سر اسپرینگ رایس در نامه خود به اتابک اعظم در مورخه ۱۷ مه ۱۹۰۷ می نویسد سالارالدوله در ملاقات با کنسول انگلیس در کرمانشاه اظهار داشته است میل دارد با شاه

از در دوستی و صلح در آید و در این زمینه هم تلگراف هایی از شاه و مادر شاه دریافت کرده است اما به واقعیت داشتن آنها اطمینان ندارد و می خواهد به وسیله سفارتخانه انگلیس پیامی دریافت دارد. کنسول انگلیس نیز اظهار داشته چنانچه قول دهد نسبت به اعلی حضرت محمدعلی شاه و دولت ایران وفادار باشد در این زمینه تلاش خواهد کرد.

در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷ سر اسپرینگ ریس در نامه ای دیگر به سر ادوارد گری می نویسد سالارالدوله تنها با یک سوار به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه وارد و به کنسول اظهار داشته به محض دریافت تأمین جانی از طرف شاه برای خود و خانواده اش ایران را ترک خواهد کرد.

سفارت انگلیس نیز در نامه ای به اتابک اطلاع داد دولت او نمی تواند از کسی که علناً در صدد ضدیت و مخالفت برآمده محافظت نماید و به کنسول خود در کرمانشاه دستور داده بود به سالارالدوله تفهیم کند ما نمی توانیم او را در سفارت خانه نگه داریم.

سالارالدوله در کنسولگری انگلیس در کرمانشاه چهار موضوع را درخواست می کند: اول تأمین خود که به خارج برود، دوم تأمین اولاد و عیال خود، سوم تأمین برای نظرعلی خان پشتیبان خود و پدرزنش و چهارم امنیت مالی. پس از ورود سالارالدوله به کنسولخانه انگلیس، کنسول آن کشور از دادن اطمینان جانی به او خودداری کرده و به او بیان می دارد اشخاصی که برضد دولت ایران قیام می کنند کنسولگری تأمین آنها را نمی تواند قبول کند. کنسول انگلیس سپس شرح وقایع را برای سفارت انگلیس ارسال می کند و مکاتباتی در این زمینه صورت می گیرد. در هر حال سالارالدوله در کنسول خانه انگلیس برای نجات خود اقدام به ارسال تلگراف هایی به مقامات مختلف کرد و حتی نامه ای نیز در تاریخ ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵ به پادشاه انگلستان ادوارد هفتم نوشته، خواهان حمایت از خود شده است. در این نامه آمده بود:

حضور مرحمت ظهور مبارک اعلی حضرت قدر قدرت قوی شوکت، عم اکرم اعظم

تاجدار نامدار امپراتور کل ممالک انگلستان خلدالله ملکه و سلطانه، به اقتضای عوالم اتحاد و یک جهتی که فی مابین آن دو دولت قوی بنیاد منعقد است در این موقع چنان مقتضی آمد که خود را در قونسولخانه آن عم اکرم تاجدار کامکار حاضر نموده تشکر منزله آن مقام را که مایه امیدواری ابدی است عرضه بدارد. همواره از درگاه خداوند ذوالجلال سلامت وجود مسعود مقدس و ازدیاد شوکت و شهامت عم اکرم اعظم تاجدار خود را عاجزانه مسالت می نماید و در این موقع حفظ شرف منزلت خود و خانواده خود را از فتوت و عنایات ملوکانه آن اعلی حضرت قوی شوکت همایونی ایدالله تعالی تمنا دارد.

پس از مکاتباتی که بین کنسول انگلیس و دولت ایران انجام شد با برخی از خواسته های سالارالدوله موافقت شد و در نهایت قرار شد او را از کرمانشاه به تهران منتقل کنند. سفارت انگلیس در حل این مسئله حضور جدی داشته و ظاهراً حمایت جانبی آنها از سالارالدوله در این مذاکرات نقش مهمی داشته. سر اسپرینگ ریس سفیر انگلیس در مکاتبهی با اتابک از علاقه کشورش و سفارت متبوع در مسئله سالارالدوله و میانجیگری در این زمینه خبر می هد.

وزیرمختار انگلیس در ایران برای دریافت امان برای سالارالدوله پس از انجام مذاکرات و مکاتباتی توانست از طرف شاه و اتابک اعظم حفظ جان و محاکمه منصفانه سالارالدوله را کسب کند و به کنسول انگلیس در کرمانشاه نوشت ترتیب تسلیم سالارالدوله را به فرماندار همدان که شخص وزیرمختار به او حسن نیت داشت بدهد. ریس در نامه خود به سر ادوارد گری نوشت:

در این باره شکی نیست که سالارالدوله [به] تمرد و عصیان علنی دست زده است و موجب کشتار عده بسیاری شده است و از این رو حمایت از او ورای تأمین جانی و اطمینان از این که منصفانه محاکمه خواهد شد، بی مورد می باشد.

وزیرمختار انگلیس در زمان حضور سالارالدوله در تهران همواره در مکاتبه و ملاقات با مقامات ایرانی به ویژه اتابک اعظم تأمین جانی و محاکمه منصفانه سالارالدوله را خاطر نشان می کرد.

غائله سالارالدوله و به ویژه نقش انگلیس در کسب تأمین جانی او در مذاکرات مجلس شورای ملی نیز از مباحث عمده نمایندگان بود و در این زمینه مذاکرات زیادی صورت گرفت. در مذاکرات جلسه ۸ جمادی الاولی نمایندگان مجلس قرار بر این شد که اهل البیت او در امان باشند ولی خود او مادامی که حقوق مردم را پایمال کرده است و اموال مردم را نداده است نمی تواند امنیت داشته باشد. در جلسه روز بعد حاج محمداسماعیل آقا درباره امنیت سالارالدوله اظهار داشت:

اگر امنیت جان و مال به او داده شود خساراتی را که به واسطه او به مردم بیچاره وارد

آمده، رحمت الله خانی که از راه خیرخواهی پنجاه و یک توپ را بی نشان انداخته بود که ضرری به ملت وارد نیاید و او را شکم دریده چطور می شود؟ در کدام قانون است که حقوق مردم بر باد برود و مجازات نشود؟.

برخی وکلا نیز از دخالت و میانجی گری سفارت انگلیس در این قضیه ناراضی بودند. از جمله آقا میرزا فضلعلی آقا که معترض بود که چرا قنصل انگلیس راضی می شود از کسی که حقوق ملتی را ضایع کرده حمایت کند، این امر خلاف قانون بین الملل است. او معتقد بود نباید به او تأمین جانی داد. محتشم السلطنه در جواب او اظهار داشت: «سفارت انگلیس به طور توسط اخطار نکرده اند بلکه به طور اظهار مستدعیات شاهزاده بوده است».

حاج نصرالله دیگر نماینده مجلس هم بر این باور بود که با توجه به این که خیانت و جنایت سالارالدوله بدیهی است دولت انگلیس هیچ وقت تضییع حقوق مردم را تکلیف نخواهد کرد. البته او توصیه کرد به واسطه شاهزاده بودن سالارالدوله می بایست مراعات حال او بشود.

در مذاکرات مجلس درباره سالارالدوله و نقش کنسول و سفارت انگلیس در این قضیه برخی نمایندگان به اقدام انگلیس معترض بودند اما برخی دیگر از نقش انگلیس در تسلیم سالارالدوله تمجید کردند و دخالت انگلیس را نه حمایت از شخص یاغی که تنها واسطه در میان او و دولت تفسیر کردند. از جمله سیدعبدالله مجتهد نطق کوتاهی در حمایت از سفارت انگلیس و تمجید از انگلیس ایراد کرد. او اظهار داشت:

این شخص (سالارالدوله) تقصیر زیاد کرده و باید به مجازات هم برسد ولی چون به دولت بزرگی پناهنده شده و دوستی های دولت انگلیس هم که بر ما معلوم است، در این صورت بهتر است مجلس رأی ندهد تا در کمیسیون مشورتی کرده آن وقت رأی بدهد.

زمانی هم که قرار شد سالارالدوله را به تهران بیاورند برخی نمایندگان مجلس از دخالت انگلیس در این قضیه بیمناک شدند و احتمال می دادند برای نجات سالارالدوله مانع از رسیدن او به تهران شوند. معین التجار اظهار داشت:

از قرار معلوم در خصوص آوردن سالارالدوله سفارشی شده است. باید طوری شود که به تهران وارد شوند و به جای دیگر نرود.

بعداً که سالارالدوله در تهران بود و به سفارش انگلیس از مجازات او صرف نظر گردید، برخی نمایندگان به این قضیه معترض بودند. آقاسیدحسین پس از آنکه سالارالدوله را تنها به حبس در باغ عشرت آباد محکوم کردند ناراضیانه اظهار داشت گویا همه این زحمات و ترتیبات برای این بود که او را به تهران بیاورند که از او مهمانداری کنند.

او همچنین بعدها در این باره چنین گفت:

... یکی از آن اشخاص سالارالدوله است که از او بزرگتر مقصری نیست این همه قتل و غارت کرد. متجاوز از بیست پارچه آبادی این مملکت را خراب کرد. هیچ کس هیچ نگفت. این حرکت از روی چه قاعده بود و چه شد که او را بخشیده و چرا بخشیده و کی بخشید؟ اگر معنی مشروطه این است که یکی در حبس بماند و یکی دیگر با این همه تقصیر بخشیده شود که بگویند مردم بدانند و اظهار عقیده نکنند و اگر این نیست پس این ترتیبات از روی چه قاعده است؟.

می توان چنین انگاشت که دخالت انگلیس در این قضیه علاوه بر تمایل و خواست همیشگی آن کشور برای تحریک و هدایت عوامل ناراضی، به واسطه بست نشینی سالارالدوله در کنسولگری آن کشور در کرمانشاه بوده است و کنسول و سفیر انگلیس به ناچار در این قضیه وارد شدند. این مسئله در مکاتبات آنها روشن است.

سر سیسیل اسپرینگ ریس در نامه ای به سر ادوارد گری وزیر وقت امور خارجه انگلیس نوشت:

اینک ما در وضعی هستیم که بالاجبار شخصی که علناً یاغی شده و موجب مرگ و میر عده زیادی را فراهم آورده حفظ و حراست می کنیم. تصور می کنم وقت آن رسیده که از دولت و مجلس (ایران) بخواهیم مقرراتی چند درباره حقوق و وظایف بست نشینی وضع کنند.

تحصن و بست نشینی یکی از رسوم کهن ایرانی بود که شاید محصول بافت سیاسی خودکامه بود و انگلیسی ها مایل نبودند آن را مراعات نکنند. آنها در سفارت را به روی متحصنین گشوده و عدم رعایت قانون تحصن را روا نمی دانستند چرا که انجام این کار را به معنای زیر پا نهادن سنتی قدیمی و محترم و لطمه زدن به نام نیک (!) خود نزد عامه مردم و از دست دادن موقعیتی می دانستند که امکان مقداری اعمال نفوذ سیاسی را

از آنان می گرفت.

به هر حال پس از ورود سالارالدوله به تهران او را نزد محمدعلی شاه بردند که درباره او تصمیم بگیرد. به نوشته محیط مافی:

هیچ گونه توجه از طرف شاه نشد، پس از مدتی ظهیرالدوله بیاناتی کردند، اعلی حضرت با حالت غضب به شاهزاده برادر کوچک خود نظری کرد مختصر تغییری نمودند که فلان فلان شده هوای سلطنت در سرت افتاده هم اکنون به دارت می زنم که هوای شاهی از سرت خارج شود و عبرت دیگران شود.

اما با شفاعت و درخواست ظهیرالدوله و وزرای حاضر، محمدعلی شاه که نمی خواست باعث تکدر هیأت وزرا شود و موقعیت را نیز برای مجازات سالارالدوله مناسب نمی دید و مهتر اینکه شاهزاده در تحت حمایت ضمنی سفارت انگلیس بود و عده زیادی از اعیان و اشراف نیز از سالارالدوله شفاعت کرده بخشش او را درخواست می کردند از کشتن سالارالدوله چشم پوشی کرد و مقرر شد سالارالدوله در قصر عشرت آباد که از کاخ های دولتی بود توقیف و عده ای سرباز مراقب او باشند. بی گمان حمایت انگلیس از شاهزاده شورشی از مهمترین عوامل خودداری شاه از تنبیه جدی سالارالدوله بود.

سالارالدوله سرانجام به همان توقیف در عشرت آباد مجازات و شورش نخست او به این ترتیب به پایان رسید.

شورش سالارالدوله در مناطق غربی کشور تأثیرات مخربی داشت و چپاولگری و غارت گری نیروهای او نقش مهمی در خرابی اوضاع اقتصادی آنجا داشت. روح القدس درباره شورش سالارالدوله نوشت: «سالارالدوله که برادر شاه است و کریمه لایسئل عما یفعل در شأن او نازل شده خلاصه آشوب در تمامی ذرات مملکت گشته».

او تا زمان کودتای محمدعلی شاه و بمباران مجلس شورای ملی و سقوط مجلس اول در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۳۲۷ قمری) در عشرت آباد بود و پس از آن به خارج از کشور رفت.

درباره نقش انگلیس در این شورش سالارالدوله باید گفت با توجه به حمایت انگلیس از جریان مشروطه و کمک های مالی سالارالدوله به متحصنین مشروطه خواه به نظر می رسد حمایت انگلیس از او چندان دور از واقعیت نباشد. حمایت انگلیس از مشروطه منحصر به اقدامات سفارت آن کشور در تهران نبود. در همه شهرهایی که

مبارزات مشروطه در جریان بود کنسول خانه انگلیس حامی و پناهگاه مشروطه خواهان بود. یکی از این شهرها کرمانشاه بود.

سالارالدوله در کرمانشاه بود که حرکت خود را برای کمک به مشروطه خواهان در تهران آغاز کرد. در این شهر نیز مخالفان و موافقان مشروطه با یکدیگر درگیر بودند و کنسولگری انگلیس پناهگاه مشروطه خواهان بود. به گفته اسپرینگ ریس حدود دو هزار نفر به همراه رهبر مشروطه خواهان شهر آقا محمدمهدی در کنسولخانه انگلیس متحصن بودند. کنسولگری مدت ها در برابر درخواست وزارت خارجه ایران مبنی بر تحویل مشروطه خواهان مقاومت کرد و به استناد قانون تحصن به حمایت متحصنین برخاست. جالب آنکه مخالفان مشروطه نیز طی تلگرافی از سفارت روس خواستند سفارت انگلیس را ملزم کند متحصنین را تسلیم کنند.

علاوه بر مسائل فوق می توان گفت وعده های انگلیس و عوامل آن کشور نظیر حسین قلی خان نواب که تبعه انگلیس بود در مقام وزارت خارجه مبنی بر اعطای تاج و تخت به سالارالدوله انگیزه کافی به مشارالیه برای طغیان داده بود. اما تعجیل سالارالدوله و شرارت های نیروهای او انگلیس را در حمایت جدی و علنی از او مردد ساخت.

طغیان دوم

او در دوران اقامت در اروپا و در دوران کشمکش و درگیری میان مشروطه خواهان و محمدعلی شاه همچنان نسبت به مشروطه خواهان وفادار بود و اظهار مشروطه خواهی می کرد، ملک زاده می نویسد:

... نسبت به مشروطه خواهان وفادار بود و اظهار مشروطه طلبی می کرد چنانچه نگارنده در این ایام پس از چندی او را در پاریس ملاقات کردم و طرفدار مشروطیتش یافتم. ولی پس از فتح تهران، سالارالدوله خود را از خسارت دیدگان راه مشروطیت می دانست انتظار داشت که زحمات و خسارت او از طرف اولیای دولت مشروطه مورد تقدیر و حق شناسی قرار گیرد و او را به ایران احضار نمایند اما چنین نشد.

این دوران آشوب و هرج و مرج بر کشور حکم فرما بود و چون بنیان نظام مشروطه در کشور مستحکم نبود در گوشه و کنار مملکت آتش فتنه و نفاق و اختلاف شعله ور بود و قوای بیگانه به ویژه روس و انگلیس به هرج و مرج ها دامن می زدند. پس از سقوط

کابینه های سپهدار تنکابنی و مستوفی الممالک نوبت به ریاست وزرایی صمصام السلطنه بختیاری رسید. در این مدت روس و انگلیس قرارداد ۱۹۰۷ را میان خود منعقد و کشور را به دو منطقه نفوذ خود تقسیم کردند و لشکریان روس به بهانه حفظ منافع اتباع خود به انزلی و نواحی شمالی کشور وارد شدند، انگلیسی ها نیز نیرویی در جنوب کشور تحت عنوان پلیس جنوب تشکیل دادند که حافظ منافع آنان باشد.

سالارالدوله پس از آنکه دریافت از طرف مشروطه خواهان و مجلسیان نمی تواند امیدی داشته باشد به مخالفت علنی با آنان برخاست و به محمدعلی شاه مخلوع که او نیز در اروپا بود نزدیک شد. چرا که نابسامانی اوضاع ایران و ناتوانی مقامات در ایجاد امنیت و ثبات او را به حمایت مردم امیدوار کرد. لذا با محمدعلی میرزا و شعاع السلطنه متحد شده و برای به تخت نشانیدن شاه مخلوع تصمیم به ورود به کشور گرفتند.

دوستعلی خان معیرالممالک در کتاب وقایع الزمان درباره اوضاع آن روز کشور می نویسد:

دوره عجیب و درهمی است هر کس در هر جا هست حکمرانی می نماید، تقریباً ملوک الطوائف است. وضع تهران هم بدترین وضعیت ها است که هیچ نمی توان تصور کرد. دارای حاجت نمی داند عرض حاجت را به چه محل و چه کسی می نماید. در افواه عموم چندی است که مذاکرات زیاد می شود. در خصوص محمدعلی میرزا و از یک طرفی تا چند روز دیگر وارد خاک ایران خواهد شد. خدا شاهد است اگر شخصی بود قدری مال اندیش در همچه دوره درهم مغشوش که هیچ کس به هیچ کس نیست در کمال خوبی می توانست بیاید بر تخت خود قرار گیرد. ولی مع ذلک عرض می کنم چون مردم فوق العاده از این هرج و مرج و از این تعدیات خودسرانه برخی به میل خود به قدری رنجیده شده و منزجر گردیده که حساب ندارد.

معیرالممالک همچنین درباره شرایط بازگشت محمدعلی شاه مخلوع به کشور می نویسد:

با این خرابکاری ها و رنجش مخلوق که امروز در ایران است من هیچ مانعی نمی بینم برای ورود محمدعلی شاه خصوصاً اگر دولتین روس و انگلیس حرفی نداشته باشند که دیگر از آب خوردن سهل تر است.

سالارالدوله در نامه هایی که به رؤسا و سران ایالات ارسال می کرد هدف خود را از

بازگشت به کشور سرکوب مشروطه اظهار کرده است. در یکی از این نامه ها آورده است:

عازم کردستان شدم که دمار از مشروطه و مشروطه طلب ایران در بیاورم و احترامات علما و مشایخ و اهل اسلام را اعاده و تجدید نمایم. مأمورینی که از طرف مشروطه در آنجا هستند همه را گرفته توقیف نمایید تا من برسم. به عموم ابلاغ نمایید هر کس مطیع است و رویه شاه پرستی را دارد مورد عطف خواهد شد و هر کس مشروطه خواه است به سزای عقیده فاسد خود خواهد رسید و در اینجا نه بر مرده که به زنده باید گریست.

به هر حال تا ورود شاه سابق و سالارالدوله به کشور اقدام خاصی برای جلوگیری از آنها به عمل نیامد. اقدامات محمدعلی میرزا و سالارالدوله با آگاهی دولت های روس و انگلیس و همچنین عثمانی انجام شد و دولت روسیه بخصوص حمایت زیادی از محمدعلی میرزا و سالارالدوله به عمل آورد. گرچه انگلیس در ظاهر خود را بی طرف نشان می داد و علاقه ای به دخالت در امور ایران نشان نمی داد، اما در بسیاری از موارد حوادث را به نفع خود هدایت می کرد و در مواقع لازم حمایت های خود را اعمال می داشت. چنانکه برخی بر این باور بودند که عدم مجازات سالارالدوله در طغیان سال ۱۳۲۵ به علت حمایت انگلیس از او بود و اگر او را مجازات می نمودند فجایع و شورش های بعدی روی نمی داد. در جریان تصمیم شاه مخلوع و برادرانش برای حمله به تهران نیز مأموران دولت های روس و انگلیس از این وقایع مطلع بودند و دولت انگلیس بر این باور بود که دولت روسیه خود اداره این جریان را برعهده دارد.

درباره میزان آگاهی دول بیگانه و دخالت آنها در این قضیه باید گفت روس و انگلیس قبلاً توافق کرده بودند در صورتی که شاه مخلوع سعی کند در ایران اغتشاش نماید مخارج سالانه او ساقط شود. به علاوه طبق همان قرارداد دولت های روس و انگلیس تعهد کرده بودند از هر اغتشاش سیاسی که شاه مخلوع علیه دولت ایران انجام دهد جلوگیری نمایند. در ۲۱ رجب ۱۳۲۹ ق برابر با ۱۹ ژوئیه سرادوار گری به سربوکانان تلگرافی ارسال کرده بود به این مضمون که:

ما هر دو (روس و انگلیس) سلطنت شاه تازه (احمدشاه) را تصدیق کرده ایم. من هیچ راهی نمی بینم که چگونه ما با روسیه بتوانیم مراجعت شاه را قبول نمایم. شما باید از دولت روسیه سؤال کنید که آیا دولت روس شاه مخلوع را با خبر خواهد ساخت که

برای مراجعت او به ایران ما هیچ وجه اجازه نمی توانیم بدهیم.

در ۴ شعبان ۱۳۲۹ برابر با ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۱ م، سفرای روس و انگلیس متفقاً به دولت ایران یادداشتی ارسال کردند و در آن یادداشت ذکر کردند روس و انگلیس مداخله در جنگ داخلی با شاه مخلوع نخواهند کرد. البته در این قضیه دخالت دولت روس در تحریک و حمایت از شاه مخلوع بارز بود. چنانکه نماینده سیاسی تزار در این باره گفته بود اگر شاه مخلوع هنوز در اروپا باشد من با کمال میل حاضر هستم به او اخطار دهم و او را از ورود به ایران جلوگیری کنم اما او اکنون وارد ایران شده و اوضاع تغییر کرده است. او با ورود به گمش تپه حمایت دولتی را از دست داده است و البته باید تا آخرین دقیقه مقاصد مهم خود را تعقیب کند و ضمناً نماینده سیاسی انگلیس را نصیحت کرده و گفته بود که بگذارید آنچه شدنی است بشود. وزیرمختار روس به درخواست کمک ایران برای دفع شاه مخلوع و برادرانش پاسخ رد داده و اظهار داشت ما همراه و یا متحد محمدعلی میرزا نیستیم و با اطلاع و استصواب ما به ایران نیامده و ایران باید خود او را دفع کند.

مستر مور (خبرنگار روزنامه تایمز) که خود در جریان جنگ های قوای دولتی و محمدعلی میرزا بود در این باره می نویسد:

متجاوز از یک سال است انتریک و سازش شاه مخلوع با تراکمه جاری می باشد. شاه مخلوع با یک کشتی روس وارد ایران شده و شیوع کامل دارد که حرکات او در روسیه از مأمورین دولتی مخفی نبوده است در دوایر روس اینجا علناً از مراجعت شاه مخلوع اظهار مسرت نموده ورود او را با کمال اطمینان اظهار می دارند.

سالارالدوله در اوایل تیرماه از راه آسیای صغیر و عثمانی وارد بغداد شده، سپس به ایران وارد شد. او به محض ورود به کشور اقدام به نامه نگاری به رؤسا و سران ایلات و علما و بزرگان نمود و سعی در کسب حمایت آنان داشت. او همچنین به کنسول های روس و انگلیس در شهرهای غربی کشور پیام هایی را ارسال کرد. چون بسیاری از علما بر اثر تبلیغات و عدم آگاهی و شناخت کافی و معرفت درست از مشروطیت، مخالف آن بوده و مشروطیت را مساوی با کفر و بی دینی می دانستند، برخی از علمای کردستان با سالارالدوله همراه شدند.

سالارالدوله در این زمینه چنین اظهار می داشت که مورد حمایت عثمانی می باشد که

البته به نظر می‌رسد بیشتر برای جلب حمایت مردم و علمای سنی مذهب کردستان بوده باشد. سر جرج بارکلی نیز در گزارش ماهیانه خود به سر ادوارد گری در مطالب ۱۸ مه ۱۹۱۱/۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۰ / ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۲۹ در این باره می‌گوید:

کنسول اعلی حضرت در تاریخ دهم مه تلگرافی راپورت می‌دهد که سالارالدوله برادر شاه مخلوع از سرحد عبور کرده و به عنوان اینکه عثمانیان به او وعده همراهی داده اند مشغول به هیجان آوردن اکراد می‌باشد ولی تاکنون تلاش او چندان توفیق حاصل ننموده.

سالارالدوله در سنندج اقدام به مکاتبه با شهرهای تهران، کرمانشاه، همدان، بروجرد، قزوین، زنجان، گروس و سلطان آباد و دیگر مناطق کرد. او در تلگرافی به امین الممالک او را به حکمرانی کرمانشاه و مأمور حفظ نظم و امنیت آنجا منصوب کرد و او را به تهیه و تدارک آذوقه برای هفت هزار نفر سوار و ده هزار تفنگچی مأمور کرد.

سالارالدوله در سنندج از طریق کشیشی کلدانی که ریاست آشوری‌های کردستان و همدان را به عهده داشت پیام‌های محبت آمیزی برای مأموران خارجه ارسال کرد. اکثر علما و روحانیون کردستان با سالارالدوله همراهی کردند. از جمله شیخ محمد مردوخ و شیخ علاءالدین پیشوای نقشبندیه. به نوشته شیخ رئوف ضیایی خواهرزاده شیخ علاءالدین، شیخ در نامه خود به سالارالدوله نوشته بود مشایخ اورامان با مریدان خود آماده می‌باشند که در راه رسیدن سالارالدوله به تاج و تخت به او کمک و یاری کنند. او درباره علت همراهی شیخ با سالارالدوله می‌نویسد اگر چه من از نظر شخصی و باطن او اطلاع ندارم، ولی آنچه فهمیده می‌شد این بود که چون سیستم سلطنتی از قدیم متداول و مألوف همه بوده به علاوه این که در اطراف مشروطه خواهان از روی سیاست و یا هر علت دیگری تبلیغات زیادی می‌شد و عده‌ای آنها را ملاحظه و مخالفین اسلام می‌دانستند این بود که برخی از روحانیون از آنها منزجر بوده و شاید حضرت شیخ از همان دسته اشخاص بوده باشد کما اینکه بیشتر علمای ایران چنین بودند.

در جلسه ۵ مرداد ۱۲۹۰ قانونی برای اعطای جایزه برای کشتن محمدعلی شاه و سالارالدوله تصویب شد. این کار برای تحریک و تشویق مردم بر ضد محمدعلی میرزا و سالارالدوله بود. متن مصوبه دولت چنین بود:

۴ شعبان ۱۳۲۹ بر حسب رأی مجلس مقدس اعلام می‌شود کسانی که محمدعلی میرزا

را اعدام و یا دستگیر کنند یکصد هزار تومان به آنها داده می شود. کسانی که شعاع السلطنه را دستگیر کنند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می شود، کسانی که سالارالدوله را اعدام یا دستگیر کنند بیست و پنج هزار تومان به آنها داده می شود و نیز اخطار می شود که اگر داوطلبان خدمات مزبور بعد از انجام خدمت کشته شدند مبلغ فوق الذکر به همان نسبت به ورثه آنها داده خواهد شد و این مبلغ در خزانه دولت موجود و بعد از انجام خدمت نقداً به آنها پرداخته می شود.

سالارالدوله در اوایل شعبان ۱۳۲۹ وارد کرمانشاه شد. دولت مرکزی ابتدا برای مقابله و سرکوب محمدعلی میرزا و شعاع السلطنه اقدام کرد و سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان رشتی)، سالار فاتح (میرزاعلی خان دیو سالار)، سردار بهادر (جعفرقلی خان بختیاری = سردار اسعد دوم)، سردار محتشم بختیاری، پیرم خان رئیس شهربانی (ارمنی قفقازی) و امیرمجاهد (یوسف خان بختیاری) هر یک را چند صد سوار جنگجو و مجهز برای رویارویی با نیروهای محمدعلی شاه به فیروزکوه و ورامین ارسال کرد. اما خطر سالارالدوله بزرگتر و جدی تر از محمدعلی میرزا بود و پس از شکست اردوی محمدعلی میرزا قوای دولتی متوجه سالارالدوله شدند.

سالارالدوله در نامه خود به مک دول کنسول انگلیس در کرمانشاه یکی از دلایل ورود خود به ایران را درخواست ستارخان و باقرخان ذکر کرده و می نویسد:

تلگرافی از ستارخان و باقرخان رسیده مشعر بر این که لازم است من به ایران آمده به این اغتشاشات خاتمه دهم. اهالی آمدن من را تصویب کرده آن را موهبتی از طرف شما می دانند.

سالارالدوله همچنین در این نامه نسبت به خروج محمدعلی میرزا از کشور می نویسد:

من نسبت به او رعیت ناقابلی هستم ولی اگر اعلی حضرت محمدعلی شاه مایل به ترک حقوق شخصی خود بوده باشند، وعده هایی که به ایشان داده ام از درجه اعتبار ساقط است و من خود را محق به باز گرفتن حقوق اجدادم خواهم دانست.

سالارالدوله هنگام ورود به کرمانشاه دستور به تشکیل یک مجلس فرمایشی داده و دستور داده بود نظامنامه ای نیز برای مجلس مزبور نوشته شود و رسیدگی و تحقیقات لازم را در این کار انجام دهند. سالارالدوله خود در عمارت بیدستان مستقر شد. بسیاری از امرا و سران منطقه غرب کشور تسلیم او شدند. حاج علی رضاخان گروسی با

نیروها و تسلیحاتش به کرمانشاه آمده و مطیع سالارالدوله شد. همچنین سواران و قوایی مرکب از ایلات ملک شاهی خزل به ریاست غلام شاه خان پسر غلامرضاخان والی پشتکوه و سایر ایالات غربی کشور مانند زنگنه، سنجابی، گوران و کلیایی به سالارالدوله پیوستند.

درباره تعداد همراهان و سربازان سالارالدوله ارقام گوناگونی ذکر کرده اند و عده نیروهای او را از ده هزار الی سی هزار نفر بیان کرده اند. در هر حال او توانسته بود نیروی قابل ملاحظه ای از کردها و لرها را فراهم کند. کسروی می گوید: «شماره همراهان او را ده هزار نوشته اند و خود وی سی هزار می گوید. لیکن چنانکه نوشتیم دسته های بی شمار بس انبوهی بود. زیرا همین که هیاهو افتاده بود او آهنگ تهران را دارد گروه گروه لران و کردان و دیگران به آرزوی تاراج از پشت سر او می آمدند. یکی از آنان که با وی بود می گوید: اگر بگویم صد هزار تن همراه او بود دروغ نیست. چیزی که هست اینان یک توده بسامانی نبودند و با هم پیوستگی نداشتند که کسی به شمار درست ایشان پردازد». تعداد همراهان و سربازان او چنان زیاد بود که هنگام ورودش به کرمانشاه همه مأمورین دولتی از ترس به کنسولخانه انگلیس در کرمانشاه پناه بردند.

درباره ارتباط انگلیس با سالارالدوله باید گفت مقامات انگلیسی هیچ گاه به طور علنی و رسمی از سالارالدوله حمایت نمی کردند و این البته به واسطه وحشی گری و غارت گری های قوای او و سبکسری های مفرط او بود. آنان گرچه به نظر می رسد از تصمیم سالارالدوله برای ورود به کشور و ایجاد اغتشاش آگاه بودند اما سفارت آن کشور در تهران عمدهً مقامات ایرانی را از ورود سالارالدوله به کشور آگاه نکرد.

سر جرج بارکلی در نامه ای به سر ادوارد گری در ۲۹ تیر ۱۲۹۰ می نویسد:

تا وصول تعلیمات دیگر شما تا اندازه ای که برای حفظ جان و مال و اتباع انگلیس مقیم کرمانشاه لازم باشد با سالارالدوله سؤال و جواب کنید. هرگاه ببینید ناچار هستید با آن شاهزاده مراسلات رد و بدل کنید بایستی به طور وضوح به او بفهمانید که او را رسماً نمی شناسید.

به رسمیت شناختن سالارالدوله و شاه مخلوع توسط انگلیس برای مقامات ایرانی مسئله بسیار مهمی بود. سفیر ایران در انگلیس در مذاکره با مقامات انگلیسی به این امر اشاره کرده و درخواست نمود دولت ایران مایل است که انگلیس معناً در این قضیه

دخالت و به شاه مخلوع و سالارالدوله اعلام کند که چنانچه آنها موفق هم شده و به مقاصد خود برسند دولت انگلیس آنها را (به رسمیت) نخواهد شناخت. چرا که عدم شناسایی آنها برای مایوس کردن آنها که موجبات اختلال نظم و قتل و غارت بسیار شده اند خیلی مؤثر است. البته مقامات امور خارجه انگلیس چنین عقیده ای نداشتند و به سفیر ایران پاسخ دادند که چنین اظهاراتی از طرف انگلیس بی نتیجه خواهد بود و بدون موافقت روس نمی توان چنین اظهاراتی بیان کرد.

دولت ایران انتظار داشت انگلیس کمک های لازم در سرکوب سالارالدوله را اعمال کند. سر جرج بارکلی در مورخه ۳۱ تیر ۱۲۹۰ (۲۶ رجب ۱۳۲۹) در نامه ای به سر ادوارد گری می نویسد:

برحسب ماده یازدهم پروتکل و مناسبات دوستانه دولتین، دولت ایران خود را محق می بیند که از دولت اعلیحضرت انتظار داشته باشد اقدامات لازم برای منع آن اعلیحضرت (محمدعلی شاه مخلوع) و عمال او از تحریک هیجان در مملکت و اعمال اخیر سالارالدوله که منجر به مراجعت آن اعلیحضرت گردید بنماید.

سالارالدوله خود روز ۲۷ شعبان ۱۳۲۹ از کرمانشاه خارج و به سمت تهران حرکت کرد و در روز سوم رمضان خیر شکست اردوی ارشدالدوله به او رسید و در ۶ رمضان نیروهای او در ملایر قوای امیر افخم بختیاری را شکست داده و غنایم زیادی به دست آوردند.

سالارالدوله پس از شکست امیر افخم و چند روز اقامت در همدان و اراک، در ۲۴ رمضان به سوی ساوه حرکت کرد و روز آخر رمضان به حدود ساوه رسید و در آنجا منتظر ورود قوای دولتی شد. البته در این مدت اردوی او اقدام به دست اندازی و غارت و چپاول روستاهای اطراف زدند و یکی از روستاهای آباد و بزرگ آنجا به نام زرند را با بی رحمی تمام غارت کردند. جایی که اردوی سالارالدوله اردو زده بود باغشاه نام داشت که در نود میلی جنوب شرقی تهران میان نوبران و روستاهای اطراف قم واقع بود. اردوی دولتی نیز که مرکب از دو هزار سوار مجاهد و ژاندارم به ریاست پیرم خان و سردار بهادر و سردار محتشم و همین تعداد سوار بختیاری بود در روز اول شوال به ساوه و نزدیکی باغشاه که محل اردوی سالارالدوله بود رسیدند.

مهمترین روز جنگ، روز سوم بود. با آتش توپخانه دولتی شیرازه اردوی سالارالدوله از هم پاشید. روز سوم نبرد که مصادف با سوم شوال ۱۳۲۹ بود اردوی

سالارالدوله پس از شکست، محل را ترک و فرار کردند. سالارالدوله پس از مشاهده شکست نیروهایش سریعاً فرار کرد و از ترس اینکه مبادا به دست اردوی دولتی بیفتد همه وسایل خود شامل نقدینه جواهرات و اوراق و اسناد خود را باقی گذاشت و فرار کرد. در بین وسایل او کیف و کاغذ و کمر بند مرصع و شمشیر جواهرنشان که مکمل به چند دانه الماس و فیروزه بود، به دست اردوی دولتی افتاد. سالارالدوله پس از شکست در اعلامیه ای که با امضای ابوالفتح شاه قاجار امضا شده دلیل عقب نشینی خود را چنین بیان کرده:

چون بین سران اردوی سلطنتی اختلافاتی به وجود آمد که رفع آنها اهمیت و فوریت داشت به همدان مراجعت فرمودیم تا ان شاءالله پس از رفع اختلافات به طرف مقرر سلطنت یعنی طهران حرکت فرمائیم.

شکست و فرار سالارالدوله اهمیت زیادی داشت. همان گونه که قبلاً ذکر شد حمله او وحشت و هراس شدیدی را در دل مردم پایتخت و مشروطه خواهان و آزادی خواهان افکنده بود. اگر او در باغشاه شکست نمی خورد و می توانست اردوی دولتی را شکست دهد، به راحتی می توانست به تهران وارد شود و بساط مشروطیت را به کلی برچیده و با توجه به حمایت روسیه از او وضعیت مشروطه خواهان و مشروطه به کلی پریشان می شد. همچنین اردوی وحشی او جنایات غیرقابل جبرانی در تهران به بار می آورد. به همین دلیل این پیروزی اهمیت فراوان داشت و به گفته کسروی:

این پیروزی دولت گرانبها تر از پیروزی های پیشین بود و دیگر گرانبها تر شدی اگر توانستندی دنبال گریختگان را بگیرند و تا می توانند از آنها کشتار کنند و سزای تاراج گری ها را کنارشان نهند. چنان که نوشته اند اگر دنبال کردند خود آن جوان دیوانه به دست آمدی و ریشه تباه کاری های او بریده شدی لیکن چنان که تلگراف ها پیداست از فرسودگی و درماندگی اسب ها به آن کار نپرداختند.

پس از شکست های متوالی سالارالدوله در باغشاه و اشترینان او به سوی کرمانشاه رفته و با سواران خود آنجا را تصرف کرد. ورود او به کرمانشاه در اواخر آذرماه ۱۲۹۰ بود. پیش از ورود خود سالارالدوله، عده ای از سواران کرد او به شهر آمده و ایجاد رعب و وحشت نمودند. اعظم الدوله حاکم کرمانشاه، از ترس سالارالدوله و همراهانش پیش از ورود سالارالدوله یعنی در ۲۲ ذی حجه ۱۳۲۹ به همراه عده ای از نزدیکانش از

جمله اکرم الدوله و میرزا ابوالحسن خان و حاجی رستم بیک معین الاشراف به کنسول خانه انگلیس در کرمانشاه پناهنده شدند.

سالارالدوله در هنگام ورود به کرمانشاه از خرابی ایران و اوضاع مغشوش و پریشان مملکت انتقاد کرده و خواستار پایان دادن به این اوضاع بود. در این دوره بود که سالارالدوله خود را شاه خوانده و اقدام به ضرب سکه به نام خود کرده بود. او ممالک کردستان، کرمانشاه، لرستان، خوزستان و گروس را از آن خود دانسته و مقرر خود را در کرمانشاه قرار داد. او علاوه بر پاکت ها و سربرگ هایی که در آنها خود را پادشاه قسمتی از خاک ایران معرفی کرده بود، دستور داد برای ثبت پادشاهی خود مقادیر زیادی مسکوکات طلا و نقره ضرب کردند که بر روی آنها این عبارات حک شده: در یک روی سکه شعر:

سکه به زر می زند سالار دین یاورش باشد امیرالمؤمنین

و بر روی دیگر سکه عبارت «السلطان ابوالفتح شاه قاجار» را حک کرده بود. او همچنین در محاورات و نامه های خود عبارات و الفاظ شاه دستوری از قبیل فرمان می دهیم، امر می کنیم ... بکار می برد. عبارت روی پاکت ها و دستخط های او چنین بود: «سالارالدوله شاهنشاه کل ممالک خوزستان، لرستان و عراق عجم».

پس از خروج محمدعلی شاه مخلوع و شعاع السلطنه و شکست سالارالدوله در باغشاه مذاکرات مربوط به نحوه فیصله دادن به این قضیه و ترتیب خروج سالارالدوله از کشور با حضور مقامات سفارتین انگلیس و روس در جریان بود.

سر جرج بارکلی وزیرمختار انگلیس در نامه ای به مک دول کنسول آن کشور در کرمانشاه می نویسد، به همراهی کنسول روس متفقاً به سالارالدوله به شدت اصرار نمایند که ایالات و ولایات متصرفی را به فرمانفرما که از طرف دولت به حکم فرمایی آن مناطق رسیده تسلیم کند. او همچنین اظهار می دارد پیشنهادهاى سالارالدوله نیز قابل قبول نبوده و طول توقف او در ایران به ضرر منافع دولتین است. البته سالارالدوله این پیشنهادها را نپذیرفته و با اعلان پادشاهی خود اظهار داشت مقصودش اعاده نظم و مذهب و ایجاد حکومت مقتدر در کشور است.

مقامات انگلیسی همچنین سالارالدوله را در جریان مذاکرات انجام شده با محمدعلی شاه مخلوع قرار می دادند.

در نامه سر جرج بارکلی به سر ادوارد گری در ۱۷ بهمن ۱۲۹۰ آمده است، در مذاکره راجع به مسئله شعاع السلطنه و سالارالدوله وزیر خارجه ایران پیشنهاد کرد املاک شعاع السلطنه ضبط شود و به او حقوق جزیی داده شود. این پیشنهاد با مخالفت سفرای دولتین مواجه شد و چنین اظهار داشتند که این مسئله با اعطای حقوق کامل توافق نخواهد داشت و به علاوه چون شعاع السلطنه با شاه مخلوع بوده و نفوذ کاملی داشته بهتر این بود که با او رفتار بهتری شود و حقوق بیشتری به او داده شود. وزیر امور خارجه ایران هم قبول می کند در ازای حقوق جزیی املاک او را رد نمایند و درباره سالارالدوله تصمیم گرفته شد با او مذاکره شود، املاک کش به او مسترد شود و چون خیلی بی چیز بوده به او و خانواده اش سالیانه دوازده هزار تومان پرداخت شود. در صورتی که تا ورود حکومت به کرمانشاه امنیت را برقرار و مسئول انتظامات آنجا شود و پس از ورود حکومت مشاغل حکومتی را واگذار و از ایران خارج شود. وزیر خارجه در ضمن از سفرخواست کنسول های دولتین با این شرایط با او مذاکره کنند.

البته سالارالدوله نه تنها این پیشنهادها را نپذیرفت، بلکه ادعای حکومت بر کل غرب ایران را مطرح کرد. وزیرمختار انگلیس در این باره اظهار می دارد در صورت تصویب دولتین با خواهش وزیر خارجه ایران بر آنند که به کنسول انگلیس در کرمانشاه تعلیم داده شود که با کمال سختی به سالارالدوله اصرار نمایند که از ایران خارج شود و به او خاطر نشان شوند که رویه حالیه او مخالف با منافع دولت های انگلیس و روس است و دولت ایران در مقابله با او کاملاً به تقویت و همکاری دولتین مطمئن است و چنان چه که از ایران خارج نشود دولتین دیگر اقدامی برای تحصیل حقوق او نمی کنند و به هیچ وجه از او حمایت نخواهند کرد و به کنسول های خود در کرمانشاه دستور دادند که این مطالب را اشاعه دهند.

بر طبق گزارش کنسول انگلیس خواب هایی که سالارالدوله برای تحصیل عظمت و اقتدار آینده خود دیده بود آن قدر زیاد بود که او اصلاً متوجه موقعیت خود نشد. او همچنین بر این باور بود که سالارالدوله دوستان و همراهانی که از روی صداقت و دوستی با او عمل کنند نداشت و آنهایی که به او پیوسته بودند بعضی از روی پلتیک و بعضی از روی ترس و برخی برای غارت گری بود.

زمانی که بین قوای دولتی و سالارالدوله در کرمانشاه درگیری بود، خسارات جانی و

مالی بسیار به اهالی رسید و آنها مجبور شدند برای حفظ جان در کنسول گری های انگلیس و روس در کرمانشاه تحصن کنند.

اهالی در نامه ای به کنسول انگلیس می نویسند:

امضاکنندگان اهالی کرمانشاه که هر کدام نماینده طبقه و صنفی می باشیم مدت زمانی است که صاحب جان و مال و آبرو و شرف خود نبوده ایم. هر کسی از هر گوشه این یک مشت خاک را حمله نموده است به جز قتل و غارت عاقبت نتیجه دیگری برای اهالی بدبخت کرمانشاه نداشته است و مخصوصاً این روزها می بینیم شرف و جان و مال اهالی در حقیقت در خطر است. بنابراین مجبوریم در کنسول خانه تحصن کنیم. ما از شما که نماینده دولت معظم و همسایه ما بدبختان هستید استدعا می کنیم به هر طریقی که می دانید امنیت جان و شرف و آبروی ما را حفظ کنید. بیش از این طاقت صبر و تحمل نداریم تا زمانی که امنیت جان و مال و آبروی ما را تحصیل نکنید از این کنسول خانه خارج نخواهیم شد. استدعای ما این است که عساکر دولتی و قشون سالارالدوله در شهر داخل نشوند. در خارج جنگ کنند. سلطان العلما امام جمعه، شجاع العلما، آقا محمد مهدی، ظهیر العلما... .

پناه دادن کنسول گری انگلیس به عده ای از مخالفان سالارالدوله باعث شد او شکست های مقطعی خود را در کرمانشاه از قوای دولتی، به حضور مخالفانش در کنسول خانه انگلیس مربوط دانسته و از کنسول خانه و بانک شاهنشاهی انگلیس بسیار دلخور شود.

در این باره مک دول کنسول انگلیس در مکتوبی به سر والتر تنلی در مورخه ۵/۷/۱۲۹۱ می گوید اهالی حق شکایت دارند. عده ای طرفدار سالارالدوله و عده ای طرفدار دولت مرکزی هستند لیکن اکثر مردم فقط امنیت می خواهند که به زندگی و کسب و کار خود بپردازند. او می افزاید اهالی از او خواسته اند به همراه کنسول روس از سالارالدوله بخواهیم که در بیرون از شهر بجنگد. او در جواب تقاضای اهالی اظهار می دارد فقط آنهایی را که تحصن کرده اند حفاظت خواهد کرد و حفظ جان و مال و املاک شهر مقدور نیست و به فرمانفرما و سالارالدوله توصیه کرد اگر در شهر بجنگند مسئول تمام خسارات وارد به اموال اجانب خواهند بود.

اقدامات سالارالدوله در غرب ایران دولت مرکزی را بر آن داشت که برای سرکوب

وی باید به اقدامات جدی دست بزند. در این باره دولت شاهزاده فرمانفرما را به فرماندهی ایالات غربی ایران منصوب کرد و او مأمور سرکوب سالارالدوله شد. فرمانفرما نیز قشونی متشکل از سواران بختیاری و مجاهدین تهیه کرد و یارمحمدخان کرمانشاهی مجاهد معروف را با سیصد مجاهد تحت امرش با خود به کرمانشاه همراه برد. مجاهدین به فرماندهی یارمحمدخان در کرمانشاه با مخالفین خود با خشونت زیاد رفتار کردند، یارمحمدخان بسیاری از همکاران و نزدیکان سالارالدوله را اعدام کرد؛ از جمله شرف الملک کردستانی و حاج رستم خان سرهنگ فوج زنگنه را تیرباران کردند. همچنین عده ای از سرشناسان شهر از جمله آقارحیم مجتهد، آقا محمود و آقا سیدرضای قمی پیشنهاد را برای استنطاق به دیوانخانه برده و توقیف کردند. آقا محمود برادر آقا محمدمهدی مجتهد را که از مشروطه خواهان بنام کرمانشاه بود، پس از استنطاق اعدام کردند. یارمحمدخان همچنین عده ای دیگر از روحانیون و علمای کرمانشاه را که مدارک و اسناد همکاری و همیاری آنها با سالارالدوله را به دست آورده بود، توقیف نمود. به همین دلیل برخی روحانیون کرمانشاه خود را به عتبات عالیات و علمای نجف رسانیده و به اعدام علمای کرمانشاه توسط یارمحمدخان اعتراض کرده و خواستار آزادی آنها شدند. روحانیون نجف نیز تلگرام هایی به دولت ایران فرستاده و آزادی روحانیون و علمای کرمانشاه را خواستار شدند. علمای کاظمین نیز طی تلگرام هایی خواستار رهایی روحانیون کرمانشاه شدند.

با همه این احوال پیرم خان برای سرکوب سالارالدوله راهی همدان شد. در نبردی که بین قوای سالارالدوله و پیرم خان در روز ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۱ در روستای شورچه، که دهی است میان کنگاور و تویسرکان و نهاوند، اتفاق افتاد، قوای سالارالدوله شکست خوردند؛ اما پیرم خان در حین نبرد کشته شد.

سالارالدوله پس از چندی که در شهرهای شمالی کشور و خراسان سرگردان بود در نهایت به کرمانشاه آمده خود را به کنسول گری بیلاقی روس انداخته و متحصن می شود و پس از مدتی مذاکره بین دولت ایران و سفارت روس قرار می شود که سالی هشت هزار تومان به او داده شود و املاک را به او پس دهند و او از کشور خارج شد.

سالارالدوله در همه این سال ها با عوامل انگلیس در ارتباط بود و هزینه هایش از سوی انگلیس پرداخت می شد. در تاریخ ۹ مارس ۱۹۱۹ طی درخواستی از نمایندگی

بریتانیا در تهران درباره مخارج انجام شده برای سالارالدوله توسط کارگزاران انگلیسی در بادکوبه آمده است:

نظر به مکاتبات اخیر با جناب اشرف آقای رئیس الوزرا در خصوص نواب اشرف والا شاهزاده سالارالدوله شرف دارم خاطر نواب را مستحضر سازم مخارجی که کارگزاران نظامی انگلیس در بادکوبه از بابت معزی الیه تا بیست و هشتم فوریه گذشته نموده اند مبلغ شصت و یک هزار و هفتصد منات می باشد.

در واقع انگلیس با حفظ او و پرداخت مستمری و مواجب او را برای پیشبرد مقاصد خود در مواقع لازم مورد حمایت قرار می داد.

شایان ذکر است این شورش سالارالدوله نیز خرابی بسیار به بار آورد. نیروهای تحت امر و متحدان او اصولاً به این بهانه دست به قتل و غارت مردم می زدند. در عریضه یکی از اهالی گروس درباره اقدامات یکی از سرداران سالارالدوله چنین آمده است:

... حال هم افتخارنظام با سوارانش برای سوار و پول از دهات، گروس را خراب کردند. پس از شکست سالارالدوله هفت بار پول زرد و سفید و قریب چهارده من ظروف نقره اسباب سماور و غیره و چهل و پنج شش دار قالی پنج و شش و هفت و چهار ذرعی از مال ملت بدبخت به یغما آورده قانع نشد آتش حرص و طمعش هنوز مشتعل به فقر و بیچارگی به رنجبران ترحم نموده شکسته داس و کهنه پلاس آنها را هم به یغما و خودشان را متواری می سازد. بغض و عداوتی که با مشروطه طلبان در دل داشتند در این مورد موقع بروز داده و هرچه خواستند کردند. جمعی را غارت جمعی را گاوسر کند و زنجیر نمودند. منجمله حضرت عمادالاسلام آقای شیخ حبیب الله مجتهد و جناب آقاشیخ علی اکبر قاضی عدلیه را پس از مفتضح کردن حبس و آقای نقیب السادات سیدجلیل هشتاد ساله را در زیر گاوسر [گیزی که سرش شبیه سر گاو است] مشرف به موتش ساختند.

واپسین تحرکات

سالارالدوله بعدها در واپسین سال های سلطنت احمدشاه در اندیشه ورود به ایران افتاد. اوضاع کشور در اواخر سلطنت احمدشاه پریشان تر از همیشه بود. احمدشاه جوان در واقع اقتدار چندانی نداشت و اوضاع کشور نیز ناآرام بود. در گوشه و کنار ایران اشخاص و خوانین و ایلات متعدد خودسرانه عمل می کردند و مناطق مختلف کشور

شاهد بی نظمی و هرج و مرج بود و حکومت مرکزی همه توان خود را مصروف سرکوب اغتشاش می کرد. در این دوران احمدشاه در آبان ماه ۱۳۰۲ ایران را ترک و به اروپا رفت و زمینه برای کسب قدرت توسط رضاخان فراهم شد.

سالارالدوله که در این دوران در سوئیس به سر می برد و شاهد ضعف و ناتوانی برادرزاده اش احمدشاه بود دریافت او مدت زیادی را در مسند حکومت دوام نخواهد آورد. لذا بر آن شد به ایران آمده و تلاش دیگری را جهت عملی کردن آمال خود انجام دهد. در این دوران همان گونه که ذکر شد اغتشاشات فراوان در کشور شایع و گروهها و ایلات زیادی به سرکشی و تمرد از حکومت مرکزی مشغول بودند و رضاخان که در این برهه اختیارات و قدرت فراوان داشت شدیداً مشغول مبارزه و سرکوب یاغیان بود از جمله این یاغیان می توان به اسماعیل آقا سمکو و شیخ خزعل نام برد.

شیخ خزعل موقعیت متفاوتی داشت. او از حمایت شدید و جدی انگلیس برخوردار بود و همه مناطق جنوب غربی کشور و خوزستان را در اختیار داشت و ظاهراً بر آن بود که با حمایت انگلیس حکومتی مستقل برای خود ایجاد کند. در این زمان شیخ خزعل بسیار اقتدار داشت و سالارالدوله نیز بر آن شد که به او نزدیک شده و با اتحاد با او نقشه های خود را پی گیری کند و از موقعیت و توان او استفاده کند. لذا در سال ۱۳۰۳ شمسی به اهواز آمده و مذاکراتی را با او انجام داد. رضاشاه خود در خاطراتش می نویسد سالارالدوله سپتامبر ۱۹۲۴ به بصره و از آنجا به اهواز آمده و با شیخ خزعل برای بازگشت احمدشاه به کشور مذاکراتی را انجام داد. او خود نیز اظهار داشته بود از احمدشاه مراسلاتی برای شیخ خزعل آورده است. این مسئله که قصد او چه بوده به درستی دانسته نیست. اما زمزمه هایی مبنی بر ارتباط احمدشاه و شیخ خزعل وجود داشته و سفر سالارالدوله به اهواز و دیدار با شیخ خزعل می تواند به همین مسئله مربوط باشد. سالارالدوله خود در جای دیگر عنوان می کند حرکتش به محمره و اهواز فقط برای نصیحت شیخ خزعل مبنی بر اطاعت او از دولت مرکزی بوده و اظهار امیدواری کرده بود که از وقوع جنگ جلوگیری کند.

ظاهراً دولت انگلیس که شیخ خزعل را هم حمایت می کرد در این جریان نیز دست داشته و حتی شایع شده بود سالارالدوله با ۳ فرزند کشتی انگلیسی وارد محمره شده. به هر حال نقش انگلیس را در این وقایع نمی توان نادیده گرفت. سالارالدوله خود

گفتگو با کنسول ایران در بغداد گفته بود انگلیسی ها قرار دادند که امورات من را با دولت ایران اصلاح نمایند و بیان کرده بود که قصدم از رفتن به محمره این بوده که به دولت ایران بفهمانم که من قدرت دارم برای باز پس گیری حقوقم اقدام کنم. او همچنین اظهار داشته بود:

همه دیدند که رؤسای الوار و اکراد همین که شنیدند من آمده ام آمده دست و پای مرا می بوسیدند و می گفتند: فقط تو بیا به آن حدود و بنشین و ما جواب هزاران از این سرباز و قزاق پا برهنه را می دهیم.

البته همانطور که پیداست سالارالدوله در این سفر اقدام خاصی را انجام نداد و پس از دیدار با خزعل به بغداد برگشته و از راه شام به اروپا بازگشت.

نقش انگلیس در این مسئله بارز بود. خود سالارالدوله نیز به این مسئله اشاره و اظهار می دارد دفاتر سفارت انگلیس و دفتر کمیسری در بغداد و غیره مملو از شرح زندگانی من است و این دولت انگلیس است که من مجبور به اطاعتش هستم چنان چه در همین سفر به ایران و محمره همه تربیت کار من آماده بود. خود سالارالدوله در ادامه می افزاید در سفر به محمره «کنسول اهواز از طرف سفارت آمد و به من گفت نباید اینجا بمانی برو به بغداد در آنجا هر تقاضایی داری سفارت برای شما انجام می دهد من هم به دوستی خود و نظر به این که دوستی دولت انگلیس [را] برای مملکت من مگتنم می دانم اطاعت کردم».

سالارالدوله چند سال بعد در اوایل سلطنت رضاشاه مجدداً به ایران آمد. در آغاز حکومت رضاشاه کشور اوضاع چندان باثباتی نداشت، ناآرامی در بیشتر مناطق کشور وجود داشت. یاغیان و شورشیان و ایلات و عشایر سرکش اقدام به تمرد می کردند. در مناطق آذربایجان، خراسان و خوزستان ناآرامی ها زیاد بود و سالارالدوله که از دیرباز با ایلات و عشایر غرب ایران در ارتباط بود بر آن شد که از این موقعیت استفاده کرده و به ایران وارد شود. به نظر می رسد سیاست های رضاشاه در قبال ارتباط با شوروی مسبب این کار انگلیس بود و آنها بر آن بودند از سالارالدوله برای بروز اغتشاش و ناآرامی در ایران استفاده کنند و خود سالارالدوله از جانب مقامات انگلیسی اشاراتی مبنی بر حمایت از خود را دریافت کرده بود. سالارالدوله خود گفته بود امیدوار است دولت انگلیس به خاطر دوستی دیرینه اش با خاندان قاجار در این موقعیت از او حمایت

کند و در مقابل او دوست خوبی برای انگلیس خواهد بود. البته وزیر مستعمرات انگلیس ال امری به او چنین گفته بود که دولت انگلیس که دارای روابط مودت آمیز با ایران است نمی تواند اتباع ایران را در عدم وفاداری به کشور حمایت کند. مهمترین دلایل دخالت انگلیس در این قضیه را چنین دانسته اند:

۱. مجازات ایران به دلیل خودداری دولت ایران از شناسایی رژیم عراق تحت قیمومت بریتانیا

۲. حل و فصل امور شیخ خزعل طبق میل بریتانیا

۳. فشار برای صدور اجازه پرواز خطوط هوایی بریتانیا بر فراز خاک ایران

۴. وادار ساختن ایران به بازپرداخت کمک های مالی ای که حکومت ایران در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۴ از انگلیس دریافت کرده بود.

البته گرچه رضاشاه در ظاهر سیاست ضدییگانه داشت اما برای اجرای برنامه هایش از مواضع چندان مستحکمی برخوردار نبود و وابستگی اقتصادی و سیاسی ایران موجب می شد قدرت مانور انگلیس در ایران زیاد باشد. منافع شرکت نفت ایران و انگلیس که از منابع مهم درآمد دولت به ویژه در سازماندهی ارتش بود، یا بانک شاهنشاهی که از اهرمهای مؤثر در دست انگلیسی بود روابط با انگلیس را تحت تأثیر قرار می داد. به علاوه با توجه به اینکه بریتانیا هنوز برخی شاهزادگان قاجاری را مورد حمایت قرار می داد، این موضوع رضاشاه را در تشویش و نگرانی دائم قرار می داد که مبادا انگلیس کانونی برای هدایت مخالفین تاج و تخت وی شود. حمایت گاه به گاه از سالارالدوله این بیم را بیشتر می کرد. در واقع وی نه تنها آنقدر قدرت نداشت که منافع بریتانیا را زیر سؤال ببرد، بلکه به خوبی می دانست که برای ادامه اقتدار خویش نیازمند حمایت دولت انگلیس است. انگلستان تا سال ۱۳۱۰ ش (۱۹۳۱ م) طرف عمده تجاری ایران بود.

آمدن سالارالدوله به ایران و تهییج و تحریک ایلات کرد می توانست کشور را با مشکلات زیادی مواجه کند و از این رو این امر بسیار نگران کننده بود. دایره مرموزات ارکان حرب که از ورود پنهانی سالارالدوله به کشور آگاهی یافته بود جریان این امر را به مأموران و سران دولتی اطلاع داد. متصدی لشکر غرب کشور نامه ای به سیدالدوله از بزرگان غرب کشور نوشته که مراقب تحریکات سالارالدوله باشد و در پایان نامه آمده است:

لازم است در این زمینه مراقبت کامل نموده و فریفته اظهار بی اساس مفسدین و خائنین

مملکت نگردیده با نهایت جدیت حیثیات خود را حفظ قریباً قوای قاهره دولتی برای سرکوبی اشرار از اطراف اعزام و صفحه کردستان را از لوٹ وجود آنها پاک خواهد کرد و اطمینان کامل از طرف حضرت بندگان اجل دامت شوکتہ به شما می دهم و در مقابل خدمات صادقانه شما از طرف قشون نیرومند جبران و مورد مرحمت های حضرت بندگان اجل واقع خواهید شد. در خاتمه تذکر می دهم چنان چه یک نفر از رؤسای عشایر آن حدود با خائنین مملکت جزئی همراهی نمایند قشون با عظمت علاوه بر این که آنها را معدوم می نماید تمام مالکیت آنها را نیز ضبط خواهد نمود.

با این کار دولت در تلاش بود سران ایلات و عشایر را از پیوستن و همکاری با سالارالدوله منصرف نماید چرا که اگر ایلات و عشایر با او همراه می شدند کار او بالا می گرفت و زحمات و خسارات زیادی را به بار می آورد.

سالارالدوله حدود یک سال به طور مخفیانه در نواحی غرب ایران و منطقه اورامانات فعالیت می کرد. او در اواخر سال ۱۳۰۴ شمسی که در ترکیه بود پس از آگاهی از انقراض قاجاریه و روی کار آمدن خاندان پهلوی به ایران آمده و به فعالیت پرداخت. او نامه هایی را با سر مارک سالارالدوله پادشاه ایران وارث تاج و تخت قاجاریه به اطراف می فرستاد.

یکی از دلایلی که باعث شد دولت ایران این شورش را بسیار جدی بگیرد این بود که سالارالدوله از مرز عراق که تحت قیمومیت انگلیس بود وارد ایران شد. او در عراق از کمک و تأیید ضمنی مقامات انگلیس برخوردار بود. این شورش سالارالدوله که با همراهی گسترده ایلات کرد که از سیاست خلع سلاح رضاشاه جری شده بودند و علم طغیان برداشته بودند همراه بود و از حمایت انگلیس نیز برخوردار بود را نمونه ای از سیاست انگلیس در برابر اقدامات رضاشاه در نزدیک شدن به شوروی دانسته اند. ریاست ارکان حرب کل قشون در گفتگو با ژنرال فریزر اتاشه نظامی انگلیس در ایران اظهار می دارد تحرکات سالارالدوله در غرب کشور با حمایت انگلیس بوده و خود سالارالدوله به پشت گرمی انگلیس به فکر شورش در کردستان افتاده است.

جعفرسلطان در این زمان به همراهی پسرانش به جمع آوری نیرو برای سالارالدوله مشغول بود و تبلیغات زیادی در این زمینه انجام می داد و با انگلیسی ها هم مراداتی داشت و خود مسلح به سلاح های انگلیسی بود.

هنگامی که وزیرمختار بریتانیا در ایران در مورخه ۲۳ اوت ۱۹۲۶ (۳۱ مرداد ۱۳۰۵) با رضاشاه دیدار کرد با اعتراض رضاشاه در واکنش به نقش انگلیس در شورش سالارالدوله در کردستان مواجه شد و آن گاه که وزیرمختار منکر دخالت انگلیس در این قضیه شد رضاشاه اظهار داشت:

سالارالدوله در حالی که در عراق تحت نظر بوده است گریخته و عشایری که به وی پیوسته بودند به سلاح های مدرن مجهز بوده اند. حال شگفت است که سوء تفاهم هایی بروز کرده باشد و سوءظن هایی به وجود آمده باشد؟

با توجه به اسناد و مکاتبات مربوط بی گمان عوامل انگلیس از تحرکات سالارالدوله آگاه بودند و اگر در روابط و مناسباتشان با رضاشاه مشکلی نداشتند می توانستند از ورود سالارالدوله به ایران جلوگیری کنند. چند هفته پیش از ورود سالارالدوله به کشور سر هنری دادز کمیسیونر عالی انگلیس در عراق به نیکلسون در تهران اطلاع داد با توجه به دلائلی که دارد سالارالدوله بر آن است که به کردستان برود و پیشنهاد داد به دولت ایران سفارش کند از مقامات فرانسوی بخواهند در سوریه حرکات سالارالدوله را از نزدیک کنترل کنند. اما نیکلسون این توصیه را نادیده گرفت حتی پس از عبور سالارالدوله از مرز مقامات انگلیسی عراق به همتایان خود در ایران این موضوع را تأیید کردند اما سفارت انگلیس در تهران این موضوع را به مقامات ایرانی نگفت و این موضوع فرصت لازم به سالارالدوله را برای تدارک نیرو داد. کمیسر عالی انگلیس در بغداد در مذاکره با کنسول ایران به این مسئله اشاره کرده است.

علاوه بر این سیاست دوپهلوی انگلیس، بررسی اسناد آشکارشده دولت انگلیس مؤید حمایت انگلیس از سالارالدوله است و او آن چنان از این حمایت مطمئن بود که در مکاتباتش هدف خود را بازپس گرفتن حق خود بر تاج و تخت ایران عنوان می کرد.

پس از آن که سالارالدوله بسیاری از رؤسای کرد منطقه را با خود همراه و حرکت خود را آغاز کرد دولت بریتانیا از اثرگذاری طغیان کردهای ایران بر هم زبانان خود در عراق بیمناک شد و نفع خود را در سرکوب شورش دید. کمیسیونر عالی بریتانیا در عراق در حین ابلاغ موارد فوق به وزیر مستعمرات پیشنهاد داد اگر وی به صورتی آشکار شورشیان را نهد احتمالاً این امر می تواند تأثیر قابل ملاحظه ای داشته باشد و شورش پایان یابد.

ال. امری وزیر مستعمرات انگلیس، ۷ سپتامبر (پانزده شهریور) در پاسخ به دادز راجع به درخواست کمک سالارالدوله چنین پاسخ داد «من به عنوان نماینده دولت اعلی حضرت (پادشاه بریتانیا) که با دولت ایران روابط مودت آمیز دارد نمی توانم در مورد اموری که صرفاً به روابط (افراد و طوایف ایرانی) با دولت ایران مربوط می شود با افراد یا طوایف ایرانی وارد هیچ گونه مکاتبه ای گردم به ویژه آن که تحت هیچ شرایطی نیز نمی توانم اتباع ایران را به وفاداری نسبت به کشور خودشان تشویق نمایم». همچنین از نیکلسون خواسته شد دولت ایران را از مفاد نامه دادز به شورشیان مطلع سازد.

در تاریخ دوازده مهر ۱۳۰۵ امیرلشکر غرب گزارش می دهد سالارالدوله در بغداد با مندوب سامی (عنوان حاکم انگلیسی عراق) کتباً معاهده بسته است که به طرف اورامان و مریوان حرکت کرده و همه احتیاجات از قبیل تفنگ، فشنگ و وجه نقد را مندوب سامی تهیه کند و پس از گرفتن کرمانشاهان و کردستان نیز عده پنج هزار نفر عرب در لباس کردی به کمک سالارالدوله گسیل دارد به شرطی که پس از رسیدن به مقصود، کردستان و کرمانشاه را به دولت بین النهرین واگذار نماید و امتیازات ایران را هم به دولت انگلیس بدهد.

سالارالدوله پس از آنکه وارد اورامان شد، با یکی از مأموران سیاسی انگلیسی که اصالتاً کرد و مقیم بغداد بود در ارتباط بود و بوسیله او از مندوب سامی دستور می گرفت.

پس از آن که سالارالدوله به وسیله نامه به مندوب سامی علت عدم پیشرفت کار خود را غارت گری و یغماگری عشایر اورامان ذکر می کند، احمدبیگ پسر عثمان پاشای جاف توسط انگلیسی ها نزد سارالدوله فرستاده می شود و از طرف مندوب سامی کلیه عشایر را تهدید می کند که اگر چنان چه طبق دستور سالارالدوله رفتار نکنند تنبیه خواهند شد.

برخی شخصیت های محلی نیز همچون شیخ علاءالدین بر اساس دستور انگلیسی ها با سالارالدوله همراهی می کردند.

در تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۰۵ کنسولگری ایران در بصره گزارش می دهد با کمیسر عالی عراق مذاکره کرده و درباره مداخله در اغتشاشات سالارالدوله اظهار داشته است الآن

سالارالدوله در بغداد محبوس است و خیال داریم او را به هندوستان بفرستیم و چون مبلغ هزار لیره انگلیسی در سوریه مقروض است خوب است که دولت ایران مواجبی را برای او مقرر دارد.

سالارالدوله در ربیع الاول ۱۳۴۵ ق برابر با سال ۱۳۰۶ شمسی در اواخر شهریور اردویی را مرکب از تفکنچی های اورامانات به رهبری جعفرخان سلطان و پسرانش تهیه کرده و به قصد تصرف کرمانشاهان حرکت کرد و تا نزدیکی روانسر نیز پیش آمد. در آنجا هنگ پیاده گارد نادری و قوایی تحت فرماندهی سلطان گریش خان ارمنی که مأمور مقابله و سرکوب سالارالدوله بود به نبرد او رفته و با یاری اهالی منطقه او را شکست داده و سالارالدوله نیز به ترکیه فرار کرد.

پس از آن که قوای سالارالدوله و کردهای همراه او شکست خورده و به عراق فرار کردند دولت ایران از مقامات انگلیس درخواست کرد سالارالدوله را بازداشت و به ایران تحویل دهد. انگلیس برای اثبات حسن نیت خود سالارالدوله را بازداشت اما از تحویل او به ایران خودداری کرد.

انگلیس ها در آن سال ها در برخی موارد با رضاشاه اختلاف شدید داشتند. یکی از این مسائل خودداری ایران از به رسمیت شناختن رژیم عراق و قیمومیت انگلیس بود. این احتمال وجود دارد که انگلیسی ها بر آن بودند با ایجاد شورشی محدود در کردستان، ایران را در شناسایی عراق تحت فشار بگذارند. در روزهایی که این شورش در جریان بود وزیرمختار بریتانیا در تهران به دستور وزارت امور خارجه انگلیس بارها این موضوع را به دولت ایران گوشزد کرد که اوضاع نابسامان مرزی استقرار روابط ایران و عراق را ضروری نموده است.

رقابت های شوروی و انگلیس نیز در سیاست های انگلیس در ایران مؤثر بود. تیرگی روابط دو کشور به ویژه پس از مداخلات شوروی در جنبش اتحادیه های کارگری انگلیس و اعتصابات سراسری ماه مه ۱۹۲۶ بیشتر شده بود و این باعث تشدید رقابت دو کشور در ایران بود. احتمالاً منظور انگلیس از این دسایس آن بود که تقصیر هر اغتشاشی را به بلشویک ها نسبت دهد.

به هر حال نباید نقش بریتانیا را در این قضایا نادیده گرفت. دولت انگلیس بارها سالارالدوله را تحریک به اغتشاش در ایران کرده و کمک های مادی و معنوی فراوانی به

او می کرد و در مواقع لازم نیز امنیت او را مهیا و زمینه نجات او را فراهم می کرد و او را همواره در خارج از ایران نگه داشته و هر گاه سیاستشان اقتضا می کرد و بر آن می شدند که ایران را تحت فشار بگذارند او را به ایران می فرستادند. دولت انگلیس به او گذرنامه انگلیسی داده و بارها به او وعده تسلیم تاج و تخت ایران را داده بود.

به نظر می رسد پس از خروج سالارالدوله انگلیس تعهداتی را در زمینه کنترل او قبول کرده بود چرا که طبق گزارش ارکان حرب کل قشون در تاریخ ۲/۳/۱۳۰۸ «از قرار مراسلاتی که اخیراً وزارت امور خارجه از سفارت انگلیس دریافت داشته انگلیس ها تعهدات خود را راجع به نگاه داری سالارالدوله سلب نموده اند البته این اقدام و اطلاعی که داده اند برای منظور و مقصودی است».

البته سالارالدوله پس از آن دیگر هیچ وقت به ایران نیامد و حکومت پهلوی ماجراجویی را برای او و هر یاغی و شورشی دیگری ناممکن ساخته بود. پس از این که سالارالدوله ایران را ترک کرد حکومت ایران به صورت پنهانی مبلغی را در حدود ۱۵ هزار تومان برای او تعیین کرد. این مبلغ تا سال ۱۹۳۳ با اضافاتی به او پرداخت می شد؛ او نیز پس از دادن قول دوپهلوی درباره رفتار خود در آینده اجازه گرفت در حیفا زندگی کند.

در ابتدای سال ۱۳۰۶ شمسی و هنگام ریاست وزرایی حسن خان مستوفی الممالک و وزارت مالیه فیروزمیرزا نصرت الدوله هنگامی که لایحه اعطای مواجب به سالار الدوله مطرح شد سر و صدای زیادی در پی داشت. متن این ماده واحده که به مجلس شورا ارائه شد چنین بود: «مجلس شورای ملی به وزارت مالیه اجازه می دهد که از ابتدای سنه ۱۳۰۶ شمسی شش هزار تومان از محل اعتبار ماهیانه دولت سالیانه به ابوالفتح میرزا (سالارالدوله سابق) برقرار نموده و مادامی که مشارالیه متوقف مرکز است به اقساط ماهیانه عاید دارد».

حسین قلی خان نواب می نویسد حالا- که انگلیسی ها سالارالدوله را مرخص کرده اند خوب است نماینده ایران در بغداد مشارالیه را ملاقات نماید و خاطرنشان کند برقراری حقوق و عفو مشارالیه برای خاطر خارجی ها نبوده بلکه برای این است یک نفر ایرانی آواره نشود حالیه هم خوب است مشارالیه آلت دست اجانب نشود و در گذشتن لایحه از مجلس به تهران بیاید.

هنگام مطرح شدن این لایحه در مجلس سر و صدای زیادی بر پا شد و مخالفت هایی با

آن ابراز و برخی درباره جنایات سالارالدوله و قتل و غارت های او سخن گفتند.

بعدها دولت انگلیس برای پرداخت به موقع مواجب سالارالدوله اقدامات مقتضی را انجام داده و در مکاتبات خود با دولت ایران این مسئله را مرتباً گوشزد می کرد.

سالارالدوله و فراماسونری

در دوران قاجاریه اندیشه های فراماسونری در ایران رسوخ یافت. هم زمان با آشنایی ایرانیان با افکار و اندیشه های غربی، اندیشه فراماسونری نیز در این دوران به ایران وارد شد. پیش از جنبش مشروطه برخی اندیشمندان ایران با فراماسونری در ارتباط بودند و لژهایی نیز در این زمینه شکل گرفت که از آن جمله می توان به فراموشخانه و جامع آدمیت اشاره کرد. فراماسونری های ایران به تبعیت از فراماسونری های انگلیس و دیگر کشورهای جهان بر آن بودند که دستگاه سلطنت را به خود نزدیک کنند و از سوی دیگر، ناآگاهی شاهزادگان قاجار از اهداف و مقاصد سازمان های فراماسونری باعث شده بود پسران مستبد شاه به ظاهر لباس آزادی خواهی پوشیده و در عین حال خود را به سازمان فراماسونری ایران و یا یکی از کشورهای جهان وارد کنند. از نظر شاهزادگان قاجار و حتی درباریان مستبد لژ فراماسونری به منزله شعبه مخفی سفارت انگلیس بود و عقیده داشتند انگلیسی ها به وسیله ماسون ها ناصرالدین شاه را کشته اند.

آنها بر این باور بودند که صدور فرمان مشروطیت نیز خواسته سفارت انگلیس است و همه کسانی که در این راه تلاش می کنند عامل سفارت انگلیس و ماسون هستند. شاهزادگان قاجار بارها گفته بودند انگلیسی ها برای پاک کردن دربار از عمال روس سازمان ماسونی را به وجود آوردند و بالاخره همین سازمان بود که محمدعلی شاه را خلع و با کمک سفارت انگلیس از ایران اخراج کرد. رقابتی که بین چهار مدعی سلطنت (محمدعلی میرزا، شعاع السلطنه، ظل السلطان و سالارالدوله) وجود داشت زمینه را برای ورود شاهزادگان قاجار به لژهای فراماسونری فراهم کرد.

پس از فرار محمدعلی شاه و مستبدین به اروپا فکر ورود شاهزادگان و درباریان به لژهای ماسونی قدرت گرفت و بسیاری از شاهزادگان با کمک ایرانیانی که در اروپا به لژهای فراماسونری وارد شده بودند و شاید با دادن مقداری پول به فراماسونری های مقیم اروپا وارد لژهای فراماسونی شده بودند. آنان بر آن بودند که زیر شعار «برابری، آزادی و

برادری»، شعار ظاهری و دست آویز سازمان های فراماسونی خود را وارد جرگه آزادی خواهان کنند. سالارالدوله خود اذعان داشته چندین بار به وسیله دوستان انگلیسی خود در بغداد و اسلامبول با لژ بیداری ایرانیان و فراماسونری های ایران برای حفظ منافع خود و املاک خود اقدام کرده است. در حقیقت سالارالدوله برای آن که تکیه گاهی داشته باشد و به کمک آن به اندیشه هایی که در دل داشت برسد در لژ فراماسونی عضویت داشته است. شاهزاده ملک منصور پسر شعاع السلطنه درباره سالارالدوله و لژ ماسونی می گوید:

سالارالدوله وارد لژ ماسونی شد ولی من نمی دانم در کدام شهر و در چه کشوری به عضویت پذیرفته شد. همین قدر می دانم که آن مرحوم به علت سادگی و زودباوری که داشت اغلب آلت دست مغرضین و مفسدین قرار می گرفت مادامی که در ایران بود همواره این اشخاص از جمله ملک المتکلمین از وجود او استفاده می کردند و هنگامی که به اروپا می رفت باز هم نظیر این اشخاص او را آلت دست قرار داده ولی تا آنجا که می دانم در مصر تا پایان عمر در لژ ماسونی بود.

سالارالدوله خود گفته بود:

ای کاش ما قبلاً می دانستیم فراماسونری چیست و فراماسون کیست. ما در تهران با شیادانی که گردن بند ماسونی بر گردن می انداختند محسوس بودیم ولی آنها از فاسدین و نوکران خارجی بودند در حالی که ماسون حقیقی آزادی، برابری و برادری را شعار خود می داند و به آن عمل می کند. آنها مرتباً از ما پول و خالصه و خلعت می گرفتند و به نام اینکه لژ چنین و چنان گفته دروغ هایی می بافتند. امروز می فهمم که دروغ و ریا بوده است. افسوس که پیر شده ام و روی بازگشتن به وطن را ندارم و نمی خواهم حتی نزدیکانم را که به من پشت کرده اند ببینم. در دو جمله ساده می توانم به شما بگویم که فراماسونری در ایران هم مثل احزاب قلابی و رهبران و اعضای شیادان، دکان بندوبست سیاسی شده است و فراماسونری ایران فعلاً در دنیا ارزشی ندارد.

هنگامی که او در اسکندریه درگذشت، لژ فراماسونری و دوستان فراماسونش او را طبق آداب و آیین ماسونی به خاک سپردند.

سرانجام سالارالدوله

سالارالدوله پس از ناکامی در آخرین تلاش برای دستیابی به تاج و تخت در سال

۱۳۰۶ شمسی دیگر هیچ وقت به ایران برنگشت و حکومت نیز به طور محرمانه مبلغی در حدود پانزده هزار تومان برای او تعیین کرد. این مبلغ را تا سال ۱۹۳۳م، به او پرداخت می کردند. او مدتی در حیفا زندگی می کرد و در سال ۱۹۳۵ به اسکندریه در مصر رفت و تا آخر عمر در آنجا بود. او همواره ادعاهایی درباره املاک و حقوقش در ایران داشت و وکلایی را نیز علیه ایران در این باره استخدام کرده بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه نیز برخی خویشان او از جمله ناصرالدین میرزا پسرش برای پس گرفتن املاک او به ایران آمدند، اما نتیجه ای نگرفتند.

سالارالدوله سرانجام در سال ۱۳۳۸ شمسی در شهر اسکندریه در سن ۸۰ سالگی به علت بیماری قلبی درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. حسن عنایت که سالارالدوله را در اواخر عمرش ملاقات کرده بود می گوید سالارالدوله در یکی از محله های قدیمی و دور شهر اسکندریه در طبقه دوم یک عمارت سه طبقه زندگی می کرد و همراه همسر سوئسی خود در آن جا اقامت داشت. او می گوید سالارالدوله قدی کوتاه و قیافه ای جذاب داشته و طرز صحبتش تحکم آمیز و آمرانه بود و در محاوره اصطلاحات فرمودیم، می فرماییم، دست خط کردیم و کلمه باید را از روی غریزه و بدون قصد انشا می کرد.

سالارالدوله در دیدار با عنایت برخی خاطرات و اقدامات خود که در جایی نوشته نشده بود را ذکر کرده مثلاً اشاره کرده بود:

زمانی که برادرم شعاع السلطنه والی شیراز بود، قوام الملک و وجوه اهالی بر او شوریدند. پدرم مظفرالدین شاه از من خواست برادرم را یاری کنم و شورش را بخوابانم. من هم تجهیزات کاملی فراهم کرده برای سرکوب شورشیان به فارس رهسپار شدم و پیش از عزیمت تلگرافی این شعر فردوسی را برای قوام الملک و سایر شورشیان مخابره کردم:

اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

مخابره این تلگراف تهدیدآمیز موجب شد که شورشیان فوراً تسلیم شوند.

سالارالدوله از همسر سوئسی خود سه دختر و یک پسر داشت که به علت علاقه وافر که به ناصرالدین شاه داشت نام او را ناصرالدین گذاشت. او همچنین از همسران ایرانی خود دو پسر و چهار دختر داشت. سالارالدوله به مراسم دینی و مذهبی بسیار پای بند بوده و نماز پنج گانه اش ترک نمی شد و تا حال مزاجی اش اجازه می داد روزه

می گرفت. او همچنین برخی از آیات قرآن را حفظ داشت. بازی شطرنج را به خوبی می دانست و با خانواده خود در اسکندریه به فرانسه و ترکی استانبولی صحبت می کرد چرا که فرزندانش فارسی نمی دانستند. او همچنین علاوه بر ترکی و فرانسه با انگلیسی و عربی نیز تا حدی آشنایی داشت.

سالارالدوله و اقدامات او فصل مهمی در تاریخ معاصر ایران است. او در قضاوت های دیگران شخصی متلون المزاج و غیرعادی معرفی شده است. سفیر انگلیس او را مرد گریزپا، علاءالسلطنه دیوانه و شارژ دافر روس او را یک آدم بی معنی دانسته. سر جرج بارکلی در نامه ای به ادوارد گری، سالارالدوله را شخص غیرعادی و متلون المزاج معرفی می کند. او بارها به توسط روس و به ویژه انگلیس تحریک شد که آشوب هایی را در ایران انجام دهد و این دو دولت در بسیاری مواقع راه را برای اقدامات او هموار می کردند و از او حمایت می کردند. خان ملک ساسانی درباره او می گوید انگلیسی ها او را مانند شیری در زنجیر در خارج مرز ایران نگاه می داشتند و هر وقت سیاست شان اقتضاء می کرد و می خواستند برای قبول تقاضای نامشروعی ایران را در مضیقه و نگرانی بگذارند و دولت وقت را مستأصل کنند او را به ایران می فرستادند و کنسول انگلیس در بغداد قلاده از گردن او برمی داشت و او را برای ایجاد ناامنی راهی ایران می کردند و برای چنین مواقعی بود که به او تذکره انگلیسی داده بودند به این ترتیب سالیان دراز مغرب ایران دستخوش تاخت و تاز و قتل و غارت سالارالدوله بود.

خان ملک ساسانی در این باره می گوید:

در ایامی که در استانبول بودم روزی سالارالدوله به سفارت آمد و تقاضای گذرنامه ایرانی کرد. مطابق قانون تذکره گذرنامه سابقش را برای تجدید خواستم. تذکره انگلیسی را درآورد. گفتم به این گذرنامه نمی توانم تذکره ایرانی به شما بدهم. گفت آیا من پسر مظفرالدین شاه نیستم. گفتم چرا در شاهزاده بودن شما حرفی نیست اما قانون اجازه نمی دهد که به این سادگی تذکره انگلیسی را با گذرنامه ایرانی عوض کنم. اگر اصرار دارید به تهران تلگراف کنم هر طور اجازه دادند رفتار کنم. با تغییر و تشدد از سفارت بیرون رفت. چند روز بعد از طرف سفارت کبرای انگلیس در استانبول توسط فرستاده ای این تقاضا را تجدید کرد. لیکن من از انجام آن معذور بودم.

انگلیس گرچه در ظاهر و علناً خود را از حمایت مشارالیه مبری می دانست و در

مکاتبات و رایزنی های مربوط با اقدامات و ناآرامی های سالارالدوله مخالف بود اما به واقع در برهه های بسیار او را مورد حمایت خود قرار می داد. البته سالارالدوله نیز همان گونه که گفته شد مهره ای چندان قابل اعتماد برای انگلیس نبود. علاوه بر این نحوه اقدام و شیوه رفتار و آشوبگری های وحشیانه قوای او که خرابی بسیار به بار می آوردند مسلماً نارضایی انگلیس را هم می توانست در پی داشته باشد.

او در اندیشه رسیدن به امیال و آرزوهای خود بود. مهمترین خواست و آرزوی او همانا رسیدن به پادشاهی ایران بود. تمامی شورش های او در دوره بیست ساله ۱۲۸۶ تا ۱۳۰۶ خورشیدی به این انگیزه انجام شد اما با بهانه های گونه گون. گاه مبارزه با محمدعلی شاه و حمایت از مشروطه، گاه سرکوب مشروطه و حمایت از محمدعلی شاه و در همه این موارد از بیگانگان استمداد جست و با توجه به حضور دیرینه و سنتی انگلیس و روس در ایران با این دو دولت بیشترین مناسبات را داشت.

ص: ۵۶۳

سند شماره ۴۵۰ (صفحه اول)

ص: ۵۶۴

سند شماره ۴۵۰ (صفحه دوم)

ص: ۵۶۵

سند شماره ۴۵۰ (صفحه سوم)

ص: ۵۶۶

سند شماره ۴۴۲

ص: ۵۶۷

سند شماره ۴۶۰ (صفحه اول)

ص: ۵۶۸

سند شماره ۴۶۰ (صفحه دوم)

ص: ۵۶۹

سند شماره ۴۶۰ (صفحه سوم)

ص: ۵۷۰

سند شماره ۴۶۰ (صفحه چهارم)

ص: ۵۷۱

سند شماره ۵۳۹

ص: ۵۷۲

سند شماره ۲۸۴ (صفحه اول)

ص: ۵۷۳

سند شماره ۲۸۴ (صفحه دوم)

ص: ۵۷۴

سند شماره ۲۸۴ (صفحه سوم)

ص: ۵۷۵

سند شماره ۲۸۴ (صفحه چهارم)

- آذری، رضا، در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله قاجار)، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول، ۱۳۷۸، تهران.
- اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس.
- افشار، ایرج (سیستانی)، کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن، جلد دوم، انتشارات زرین، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۱، تهران.
- افضل الملک، غلامحسین، افضل التواریخ، کتاب ششم، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱.
- اوسطی، علیرضا، ایران در سه قرن گذشته، جلد اول، تهران، انتشارات پاکتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، تلاش آزادی، محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا، تهران، انتشارات نوین، چاپ چهارم، ۲۵۳۶.
- بشیری، احمد، کتاب آبی (گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)، جلد ۵، ۷، ۸، تهران، نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- جعفریان، رسول، بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم.
- چرچیل، پ. جورج، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه و تألیف غلامحسین میرزا صالح، تهران، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، تصحیح سیف الله گلکار.
- خان ملک ساسانی، احمد، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران، نشر هدایت و بابک، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
- خودگو، سعادت، لرستان در عهد قاجار، خرم آباد، انتشارات افلاک، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- دانشور علوی، نورالله (مجاهدالسلطان)، تاریخ مشروطه ایران، جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، به کوشش حسین سعادت نوری، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۵.
- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، جلد دوم و سوم، تهران، انتشارات عطار و انتشارات فردوسی، چاپ ششم، ۱۳۷۱.
- رایت، دنیس، ایرانیان در میان انگلیسی ها (صحنه هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا)،

ترجمه کریم امامی، نشر نو با همکاری انتشارات زمینه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸.

- رایین، اسماعیل، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلد اول، تهران، نشر رایین، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

- رایین، اسماعیل، پیرم خان سردار، بینا، بیتا.

- رضاشاه، یادداشت های رضاشاه در دوره رئیس الوزرای، گردآورنده علی البصری، ترجمه و تحقیق از شهرام کریملو.

- روح القدس، شماره ۳، چهارشنبه ۱۱ رجب ۱۳۲۵ق.

- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، چاپ اول، انتشارات پروین و معین، ۱۳۷۲، تهران.

- سپهر، عبدالحسین خان، مرآت الوقایع مظفری و یادداشت های ملک المورخین، تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۸.

- سلطانی، محمدعلی، احزاب سیاسی و انجمن های سری در کرمانشاه، از فراموشخانه تا خانه سیاه، جلد اول، تهران، نشر سها، چاپ اول، ۱۳۷۸.

- سلطانی، محمدعلی، ایلات و طوایف کرمانشاه، شامل اوضاع اقلیمی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به انضمام فرهنگ اصطلاحات، تهران، ناشر مؤلف، چاپ اول، ۱۳۷۲.

- شبیانی، میرزاابراهیم (صدیق الممالک)، منتخب التواریخ، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۶.

- صفایی، ابراهیم، وثوق الدوله، تهران، نشر کتاب سرا، چاپ اول، ۱۳۷۴.

- ضیایی، شیخ رئوف، یادداشت هایی از کردستان، خاطرات شیخ رئوف ضیایی از وقایع حضور روسیه، بریتانیا و عثمانی و آشوب های محلی، به کوشش عمر فاروقی، ارومیه، انتشارات صلاح الدین ایوبی، چاپ اول، ۱۳۶۷.

- طلوعی، محمود، ترس از انگلیس، تهران، انتشارات هفته، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۹.

- عاقلی، باقر، خاندان های حکومتگر ایران، تهران، نشر نامک، چاپ اول، ۱۳۸۴.

- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد اول، تهران، نشر گفتار، زمستان ۱۳۷۲.

- عاقلی، باقر، نخست وزیران ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران،

انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

- عنایت، حسن، «سالارالدوله»، یغما، سال چهاردهم، شماره ۷، مهر ۱۳۴۰.

- فریدالملک همدانی، میرزامحمدعلی خان، خاطرات فرید از ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ هجری قمری، به کوشش مسعود فرید (قراگزلو)، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۴.

- قاسمی، ابوالفضل، «سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا»، بخش نهم، آینده، سال نوزدهم.

- کاتوزیان طهرانی، محمدعلی، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۹.

- کسروی، سیداحمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، بازمانده تاریخ مشروطه ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۷۶.

- کیانفر، عین الله و استخری، پروین، کشف تلبیس یا دورویی و نیرنگ انگلیس از روی اسناد محرمانه انگلیس در باب ایران، تهران، انتشارات زرین، چاپ دوم، ۱۳۶۳.

- محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ اول، ۱۳۶۳.

- مردوخ کردستانی، آیت الله شیخ محمد، تاریخ مردوخ، تهران، نشر کارنگ، چاپ اول، ۱۳۷۹.

- معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۳.

- معیرالممالک، دوستعلی خان، وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)، به کوشش خدیجه نظام مافی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱ شمسی، ۱۴۰۳ قمری.

- ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات علمی، چاپ سوم، بهار ۱۳۷۱.

- مولانا، غلامرضا، تاریخ بروجرد، بینا، بیتا.

- میرزاصالح، غلامحسین، مذاکرات مجلس اول، توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین الملل، تهران، انتشارات مازیار، چاپ اول، ۱۳۸۴.

- نظام مافی، حسین قلی خان، خاطرات و اسناد، به کوشش معصومه مافی، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ دوم، بهار ۱۳۶۲.

- نوایی، عبدالحسین، دولت های ایران از آغاز مشروطیت تا اولتیماتوم، تهران، انتشارات بابک، چاپ اول، ۲۵۳۵.
- الهی، حسین، «اسنادی در رابطه با فتنه سالارالدوله در غرب» یادگارنامه استاد دکتر عبدالهادی حائری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره اول و دوم، سال بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۷۱.
- ولیزاده معجزی، محمدرضا، تاریخ لرستان روزگار قاجار، از تأسیس تا کودتای ۱۲۹۹، جلد اول، تهران، انتشارات حروفیه، چاپ اول، ۱۳۸۰.

پانوشت ها

کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی.

۱. حسن عنایت، سالارالدوله، یغما، شماره ۷، سال چهاردهم، مهر ۱۳۴۰، ص ۳۱۳
۲. ابوالفضل قاسمی، سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا، بخش نهم، آینده، شماره ۱-۳ سال نوزدهم، فروردین و خرداد ۱۳۷۲، ص ۷۰ و جرج . پ. چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، غلامحسین میرزاصالح، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۶۹، تهران، ص ۸۷
۳. عنایت، همان، ص ۳۱۳
۴. غلامحسین افضل الملک، افضل التواریخ، به کوشش منصوره اتحادیه و س یروس سعدوندیان، نشر تاریخ ایران، تهران، ص ۹۰
۵. باقر عاقلی، خاندان های حکومتگر ایران، تهران، نشر نامک، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۱۵۹
۶. مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد دوم، انتشارات علمی، چاپ سوم، بهار ۱۳۷۱، تهران، ص ۲۵۷
۷. میرزاابراهیم شیبانی (صدیق الممالک)، منتخب التواریخ، انتشارات علمی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۶، تهران، ص ۳۳۳
۸. رضا آذری، در تکاپوی تاج و تخت (اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله)، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۴
۹. افضل الملک، ص ۱۸۷ و صدیق الممالک، ص ۳۴۷

۱۰. خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۱۰
۱۱. صدیق الممالک، ص ۳۷۴
۱۲. پیشین، ص ۳۷۴
۱۳. سعادت خودگو، لرستان در عهد قاجار، خرم آباد، انتشارات افلاک، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۹۶
۱۴. آیت الله شیخ محمد مردوخ کردستانی، تاریخ مردوخ، نشر کارنگ، چاپ اول، ۱۳۷۹، تهران، ص ۶۴۴
۱۵. مرآت الوقایع مظفری و یادداشت های ملک المورخین، نوشته عبدالحسین خان سپهر، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸، چاپ اول، ص ۱۴۰
۱۶. تاریخ مردوخ، ص ۴۶۳
۱۷. ملک زاده، جلد ۲، ص ۲۹۲
۱۸. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی. جلد ۲، ص ۳۱
۱۹. حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان، جلد اول، تهران، انتشارات ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۳، جلد اول، ص ۱۴۶
۲۰. خودگو، ص ۱۰۰

۲۱. محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان فدا، تهران، انتشارات فردوسی،

. چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۳۰۰

۲۲. معاصر، جلد اول، ص ۳۱۱

۲۳. همان.

۲۴. همان.

۲۵. همان، ص ۳۱۸

۲۶. صوراسرافیل، شماره ۷ و ۸

۲۷. کاتوزیان طهرانی، محمدعلی، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران،

. شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۶۸۳

۲۸. حسن معاصر، جلد اول، ص ۳۳۶

۲۹. حسن معاصر، جلد اول، ص ۳۶۱

۳۰. ایرج افشار (سیستانی)، کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن، جلد دوم، انتشارات زرین، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱

. ص ۸۸۵

۳۱. کاتوزیان طهرانی، ص ۶۸۴

۳۲. کاتوزیان طهرانی، ص ۶۸۴

۳۳. آذری، ص ۴۹

۳۴. حسن معاصر، ص ۳۳۷

۳۵. حسن معاصر، جلد اول، صص ۳۸۲ و ۳۸۳

۳۶. میرزاصالح، غلامحسین، مذاکرات مجلس اول، توسعه سیاسی ایران در ورطه سیاست بین الملل، تهران،

انتشارات مازیار، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۲۷۶

۳۷. همان.

۳۸. همان.

۳۹. همان.

۴۰. حسن معاصر، جلد اول، ص ۳۸۵

۴۱. مذاکرات مجلس، ص ۲۷۷

۴۲. مذاکرات مجلس، ص ۲۷۸

۴۳. مذاکرات مجلس، ص ۳۴۴

۴۴. مذاکرات مجلس، ص ۵۸۷

۴۵. دنیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی ها (صحنه هایی از تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا)، ترجمه کریم امامی،

نشر نو با همکاری انتشارات زمینه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۳۸۳

۴۶. ایرانیان در میان انگلیسیها، ص ۳۵۴

۴۷. محیط مافی، ص ۳۷۶

۴۸. همان، ص ۳۷۷

۴۹. روح القدس، شماره ۳، ص ۴

۵۰. قاسمی، ص ۷۰

۵۱. رسول جعفریان، بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ

دوم، ۱۳۶۷، ص ۱۷۷

۵۲. خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، ص ۹۸

۵۳. ملک زاده، ص ۲۵۷

۵۴. دوستعلی خان معیرالممالک، وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)، به کوشش خدیجه نظام مافی، تهران، نشر تاریخ

ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱، ص ۲۵

۵۵. معیرالممالک، ص ۳۲

تهران، انتشارات، «محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله پیرنیا» ۵۶. محمدابراهیم باستانی پاریزی، تلاش آزادی

. نوین، چاپ چهارم، ۲۵۳۶، صص ۱۸۱ و ۱۸۲

۵۷. نوایی، عبدالحسین، دولت‌های ایران از آغاز مشروطیت تا اول تیماتوم، تهران، انتشارات بابک، چاپ اول،

. ۲۵۳۵، ص ۲۱۵

۵۸. عین‌الله کک‌یانفر و پروین استخری، کشف تل‌بیس یا دورویی و نیرنگ انگل‌یس از روی اسناد محرمانه انگل‌یس در

. باب ایران، تهران، انتشارات زرین، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۵۰

. ۵۹. همان، ص ۵۱

. ۶۰. نوایی، ص ۲۱۵

یادگارنامه استاد دکتر عبد‌الهادی حائری، مجله «اسنادی در رابطه با فتنه سالارالدوله در غرب»، ۶۱. حسین‌الهی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره اول و دوم، سال بیست و پنجم، بهار و تابستان

. ۱۳۷۱، ص ۱۷۷

. ۶۲. همان، صص ۲۳۲ و ۲۳۳

۶۳. فریدالملک همدانی، میرزا محمدعلی‌خان، خاطرات فرید از ۱۲۹۱ تا ۱۳۳۴ هجری قمری، به کوشش مسعود

فرید (قراگزلو)، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۴، ص ۳۷۴

۶۴. احمد بش‌یری، کک‌تاب‌آبی (گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگل‌یس در باره انقلاب مشروطه ایران)،

. ج ۵، تهران، نشر نو، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۰۷۴

. ۶۵. خاطرات فرید، ص ۳۷۴

۶۶. شیخ رئوف ض‌یایی، یادداشت‌هایی از کردستان، خاطرات شیخ رئوف ض‌یایی از وقایع حضور روس‌یه، بریتانیا و

. عثمانی و آشوب‌های محلی، به کوشش عمر فاروقی، ارومیه، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، چاپ اول، ۱۳۶۷، ص ۳۰

۶۷. همان.

۶۸. ابراهیم صفایی، وثوق الدوله، تهران، نشر کتاب سرا، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۵۱

۶۹. نوایی، ص ۲۳۰

۷۰. ابراهیم صفایی، وثوق الدوله، ص ۵۳

۷۱. کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۰۷

۷۲. کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۰۷

۷۳. خاطرات فرید، ص ۵۱۶

۷۴. احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، انتشارات امیر کبیر، چاپ یازدهم، ص ۱۹۰

۷۵. نوایی، ص ۲۴۵

۷۶. علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پروین و

معین، ص ۱۶۰

۷۷. کتاب آبی، جلد پنج، ص ۱۱۳۰

۷۸. کتاب آبی، جلد پنج، ص ۱۱۳۴

۷۹. کتاب آبی، جلد پنج، ص ۱۱۳۵

۸۰. مردوخ، ص ۵۲۶

۸۱. ملک زاده، جلد ۷، ص ۱۴۳۶

۸۲. ملک زاده، ج ۷، ص ۱۴۴۲

۸۳. نورالله دانشور علوی، (مجاهدالسلطان)، تاریخ مشروطه ایران، جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، به

کوشش حسین سعادت نوری، تهران، کتابخانه دانش، ۱۳۳۵، ص ۹۳

۸۴. دانشور علوی، ص ۹۴

۸۵. کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۹۳

۸۶. باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد اول، تهران، نشر گفتار، زمستان ۱۳۷۲

ص .

. خاطرات فرید، ص ۳۸۹

. ۸۸. خاطرات فرید، ص ۳۸۹ و آذری، ص ۱۲۶

. ۸۹. نوایی، دولت های ایران، ص ۲۴۹ و محمدرضا ولیزاده معجزی، تاریخ لرستان روزگار قاجار، از تأسیس تا

. کودتای ۱۲۹۹، تهران، انتشارات حروفیه، چاپ اول، ۱۳۸۰، جلد اول، ص ۵۰۱

. ۹۰. ولیزاده معجزی، ص ۵۰۱، نوایی، ص ۲۵۰

. ۹۱. کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۱۱

. ۹۲. کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۱۱

. ۹۳. کتاب آبی، جلد هفت، ص ۱۶۴۵

. ۹۴. کتاب آبی، جلد هفت، ص ۱۵۸۹ و جلد هشت، ص ۱۶۹۷

. ۹۵. کتاب آبی، جلد هفت، ص ۱۶۷۶

. ۹۶. کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۶۴

. ۹۷. کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۷۶۶

. ۹۸. کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۹۹۶

. ۹۹. کتاب آبی، جلد هفت، ص ۱۶۶۲

. ۱۰۰. کتاب آبی، جلد هشت، ص ۱۹۹۶

. ۱۰۱. ملک زاده، ج ۷، ص ۱۵۱۴

. ۱۰۲. خاطرات فرید، ص ۳۹۳ و ملک زاده، ج ۷، ص ۱۵۴۷

. ۱۰۳. خاطرات فرید، ص ۳۹۴

. ۱۰۴. کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۵۱۱ و ملک زاده، ج ۷، ص ۱۵۱۴

۱۰۵. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ص ۹۲

۱۰۶. کاتوریان طهرانی، ص ۹۵۶

۱۰۷. آذری، ص ۲۵۲

یادگارنامه استاد دکتر عبد الهادی حائری، مجله « اسنادی در رابطه با فتنه سالارالدوله در غرب »، ۱۰۸. حسین الهی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره اول و دوم، سال بیست و پنجم، بهار و تابستان

۱۳۷۱، ص ۱۳۷

۱۰۹. علیرضا اوسطی، ایران در سه قرن گذشته، جلد اول، تهران، انتشارات پاکتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۳۱۹ و

عاقلی، خاندان های حکومتگر در ایران، ص ۱۶۰

۱۱۰. یادداشت های رضاشاه در دوره رئیس الوزرائی، ص ۶۲

۱۱۱. آذری، ص ۲۵۳

۱۱۲. همان، ص ۲۵۸

۱۱۳. همان، ص ۲۵۴

۱۱۴. همان، صص ۲۵۴ و ۲۵۵

۱۱۵. اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۲۸۴

۱۱۶. اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۲۸۴

۱۱۷. آذری، ص ۴۶

۱۱۸. علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگل یس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پروین

و معین، چاپ اول، ۱۳۷۲، تهران، ص ۱۷۱

۱۱۹. محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاه، ناشر مؤلف تهران، ۱۳۷۲، چاپ اول، ص ۷۶

۱۲۰. افشار، کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن، ص ۹۳۳

۱۲۱. زرگر، ص ۱۶۵

۱۲۲. زرگر، ص ۱۶۶

۱۲۳. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۴۴۲

۱۲۴. زرگر، ص ۱۶۷

۱۲۵. زرگر، ص ۱۶۷

۱۲۶. زرگر، ص ۱۶۷

۱۲۷. اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۴۶۰

۱۲۸. زرگر، ص ۱۶۸

۱۲۹. زرگر، ص ۱۱۶۸

۱۳۰. زرگر، ص ۱۱۶۹

۱۳۱. اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۰۲۵۲

۱۳۲. اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۰۲۵۲

۱۳۳. اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۰۲۵۳

۱۳۴. اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۰۲۵۳

۱۳۵. اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۴۶۰

۱۳۶. سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاه، ص ۷۶

۱۳۷. زرگر، ص ۱۶۹

۱۳۸. زرگر، ص ۱۶۹

۱۳۹. زرگر، ص ۱۶۹

۱۴۰. محمود طلوعی، ترس از انگلیس، تهران، انتشارات هفته، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۰۴

۱۴۱. اسناد موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۵۳۹ پ.

۱۴۲- قاسمی، ابوالفضل، سیاستمداران ایران در اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا، آینده، سال ۱۹، ش ۳

- ۱۳۷۲، ص ۱، ۷۱.
۱۴۳. دانشور علوی، ص ۲۰۶.
۱۴۴. آذری، ص ۲۶۲.
۱۴۵. آذری، ص ۲۶۳.
۱۴۶. اسماعیل رابین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران. ج ۱، تهران، نشر رابین، چاپ سوم، ۱۳۷۸، ص ۳۴۹.
۱۴۷. ملک زاده، جلد ۶، ص ۱۱۹.
۱۴۸. سلطانی، احزاب سیاسی در کرمانشاه، ص ۱۰۰.
۱۴۹. سلطانی، احزاب سیاسی، ص ۱۰۱.
۱۵۰. رابین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ص ۳۴۸.
۱۵۱. قاسمی، ص ۷۱.
۱۵۲. عاقلی، خاندان های حکومت گر در ایران، ص ۱۶۱.
۱۵۳. عنایت، یغما، ص ۳۱۶.
۱۵۴. عنایت، صص ۳۱۶ و ۳۱۷.
۱۵۵. عنایت، ص ۳۱۷.
۱۵۶. همان.
۱۵۷. همان، ص ۳۱۸.
۱۵۸. عاقلی، خاندان های حکومتگر در ایران، ص ۱۶۰.
۱۵۹. عین الله کیانفر، کشف تلبیس، تهران، نشر زرین، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۷۷.
۱۶۰. حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروطیت، ج ۲، ص ۱۰۰۷.
۱۶۱. خان ملک ساسانی، دست پنهانی سیاست انگلیس در ایران، تهران، نشر هدایت و بابک، ص ۹۹.

ص: ۵۸۴

مستشاران نظامی اروپایی

اولین تماس رسمی ایران با اروپائیان را زمانی ذکر می کنند که جمهوری ونیز به واسطه وضعیت جغرافیایی خود و پیشرفت های خود در فن دریانوردی و شوق و میل به کشف مناطق جدید، بازرگانان خود را به سوی مشرق زمین گسیل داشت. ولی در آنجا با سد و مانع حکومت عثمانی و سلطان محمد، فاتح قسطنطنیه، روبرو شد.

به این دلیل و به استناد مصوبه سنای جمهوری ونیز، قرار شد آن جمهوری با حسن بیگ روملو که در منطقه غرب ایران حکومت داشت، رابطه سیاسی برقرار و در تقابل با عثمانیان با ایشان معاهده ای امضا نماید. این نقطه را شاید بتوان اولین مرحله تماس ایران با دنیای جدید مغرب زمین تلقی نمود. در نتیجه این مراودات تجار ونیزی انواع کالاها و مصنوعات دنیای جدید را که در ایران وجود نداشت، چون اسلحه های آتشین، مثل تفنگ و خمپاره انداز و شمخال و یا اشیاء دیگری چون عینک، در قالب هدایا و یا به عنوان فروش در ایران عرضه می داشتند. به نظر می رسد انگیزه ونیزی ها از این مراودات علاوه بر به دست آوردن پایگاهی در مشرق زمین برای فروش و عرضه کالاهای خود، تضعیف حکومت عثمانی بود که مدت ها بر سر راه تجارت ایشان برای آوردن کالاهای گرانبها از شرق، چون ادویه و سنگ های قیمتی و دیگر اقلام و نیز بازارهای فروش کالاهای آن قرار

داشته است. درباره به کار بردن اسلحه آتشین به وسیله ایرانیان در برابر رقبای داخلی و نیز عثمانی ها، محمود محمود به نقل از کتاب «ایران و مسئله ایران» درباره برادران شرلی چنین نوشته است:

ایرانی ها قبلاً به کار بردن توپ را از پرتغالی ها آموخته بودند و در زمان شاه طهماسب عده ای از نظامیان پرتغالی در قشون ایران بودند که با ترک ها جنگ کردند و در این جنگ بود که ایرانی ها تفنگ را به کار بردند.

در ابتدای دوره صفویه جنگ هایی که با عثمانیان در می گرفت، به دلیل برتری تسلیحات نظامی ایشان، به نفع عثمانیان پایان می یافت؛ ولی با تکمیل و تجهیز سپاهیان ایران به اسلحه های جدید و استفاده از تاکتیک های نظامی سرداران بزرگی که در این دوران حضور داشتند، ایران برتری خود را در عرصه نظامی به دست آورد. یکی از نقاط قوت شاه عباس استفاده از امکانات مختلف - داخلی و خارجی - برای هر چه قدرتمندتر کردن حکومت ایران بود. یکی از این وسایل، استفاده از پیشرفت های تسلیحاتی اروپائیان برای تجهیز سپاهیان بود.

برادران شرلی در دوره شاه عباس اول صفوی به ایران آمدند. رابرت شرلی بازرگانی انگلیسی بود که در جستجوی ثروت افسانه ای مشرق زمین به همراه برادرش و هیأتی ۲۶ نفره به ایران آمدند. انگیزه ظاهری سفر وی کمک به تجهیز سپاهیان ایران در برابر عثمانی ها بود. شرلی به کمک نفراتی که به همراه خود آورده بود به ساختن توپ، تعلیم توپ ریزی و نیز استفاده از تفنگ در میان سپاه ایران پرداخت؛ به نحوی که پس از مدتی سپاه صفوی، مجهز به ۵۰۰ عراده توپ برنجی و ۶۰ هزار تفنگچی شد. سپاه ایران با تجهیزات و تعلیمات جدید نظامی، قدرت ویژه ای در برابر عثمانیان یافت.

«نمی توان آمدن این هیأت را بنا بر مقتضیات سیاست انگلستان و دستور آن دولت ندانست و تصور کرد هیأتی مرکب از ۲۶ نفر که اعضای آن غالباً از دانشمندان و کارشناسان فنون مختلف بالخصوص فن نظام بوده اند فقط به صرف دست بوسی و فدا کردن جان خود در محاربات شاهانه شاه عباس آمده باشند. بلکه باید یقین داشت اعضای این هیأت مأموریت داشته اند قوای ایران را به سبک نظام جدید اروپا تربیت نموده به جان عثمانی ها بیندازند.»

با آغاز جنگ های ایران و روسیه در عصر فتحعلی شاه قاجار و شکست های تلخ کشور

از همسایه شمالی، فرسودگی نظام سیاسی- اجتماعی کهن ایران و به تبع آن سازمان لشکری آن، بر اقلیتی از دولتمردان آن عصر آشکار گردید و افرادی چون عباس میرزا نایب السلطنه و وزیرش قائم مقام، درصدد برآمدند با استخدام مریبان و کارشناسان نظامی اروپایی و استفاده از دانش نظامی آنها در سازمان و تشکیلات لشکری کشور، اصلاحات لازم را به عمل آورند. این روند که در زمان عباس میرزا آغاز شد، بعدها ایران را عرصه رقابت هایی نمود که به دلیل نداشتن برنامه و نداشتن فهم درست از سیاست و روابط خارجی، استقلال و در مرحله بعد تمامیت ارضی اش را دچار خدشه ساخت. «... روس ها نظر به قفقاز و سواحل دریای کاسپین داشتند و انگلیس ها نفوذ معنوی ایران در هند را که از طریق ارتباط مستقیم بازرگانی و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی و اشتراک در سوابق تاریخی و هنر و مذهب، روز بروز در حال توسعه بود به ضرر خود می دانستند و می خواستند با ضعیف گردانیدن ایران خطر بزرگی را از هند دور سازند و فرانسوی ها می خواستند از راه ایران خود را به هند برسانند... شاید بزرگ ترین آفت تاریخی ایران مواجه شدن با این سیاست مخالف و متضاد بود که سیاستمداران ایران نخواستند یا نتوانستند به خوبی از عهده آن برآیند... و همین امر در عین حال که موجب خسارات عمده مادی و معنوی برای ایران شد، لزوم پیروی و اخذ تمدن جدید را نیز بیش و کم به سران مملکت فهمانید.»

در زمان فتحعلی شاه و با توجه خاص ناپلئون بناپارت به ایران، عده ای معلم و افسر نظامی فرانسوی برای تعلیم و تجهیز سپاه ایران راهی ایران شدند. در اندک زمانی که تا به هم خوردن روابط سیاسی دو کشور ادامه داشت، نوع خاصی از نظامی گری و ترکیب افواج و مشق نظام را در میان قشون کاملاً عشیره ای ایران پیاده نمودند.

پس از به هم خوردن روابط ایران و فرانسه، افسران فرانسوی جای خود را به افسران انگلیسی دادند که با عهدنامه جدیدی که بین ایران و انگلیس بسته شد به تشکیلات نظامی ایران ملحق شده و تعلیم و تربیت قشون ایران را به عهده گرفتند. سپاهیان که در زمان فتحعلی شاه قشون ایران را تشکیل می دادند، به دید ژنرال گاردان که همراه با هیأت نظامی فرانسوی و برای سامان دهی به سپاهیان ایران آمده بودند چنین جلوه نموده اند: «اوضاع نظام ایران قابل اهمیت و اعتبار نیست. پیاده نظام ۶۰۰۰۰ نفر سرباز دارد و افراد آن نیز چندان به کار نمی خورند. اسلحه آنها خیلی سنگین است، پیاده های آذربایجانی و

عراقی، تفنگک های فتیله ای دارند و این تفنگک ها را بسیار بد سوار کرده اند.» وی اضافه می کند: «توپخانه ۲۵۰۰ نفر بیشتر عده ندارد و برای این صنف ماهرترین افراد را اختیار می نمایند... در مازندران هم گلوله توپ می سازند ولی این گلوله ها به قدری بزرگ است و بد ریخته شده که به واسطه سوراخ های کوچک و خرده شن که داخل دارد، لوله توپ را خراب می کند و غالباً در حین بیرون آمدن از دهانه توپ می ترکد.» و درباره اردوگاه نظامیان می نویسد: «اردوگاه هیچ نظمی ندارد...» و در خصوص نقشه جنگی: «... می گویند هیچ قسم نقشه ای در ایران موجود نیست.»

افسران انگلیسی در ایران

حضور انگلیس در ایران از مدت ها قبل از دوره قاجار آغاز شده بود که نقطه اوج آن در زمان صفویه و حضور برادران شرلی در ایران بود. ولی در دوره قاجار به مناسبت توجه دنیای آن روزگار به شرق که مرکز این توجه نیز هندوستان بود، انگلیس که به اهمیت این نقطه از آسیا پی برده بود درصدد رفع موانع و دفع مدعیان برای حضور هر چه قوی تر خود در این منطقه برآمد. لرد کرزن درباره لزوم توجه بیشتر به این منطقه چنین اظهار می دارد:

... حتی در نظر کسانی که راجع به سیاست امپراتوری توجه کافی ندارند نیک عیان بوده است که ایران سرزمینی است که بازار وسیع و سودآوری برای تجارت انگلستان و فروش فرآورده های هندی و انگلیسی است...

پس شروع به نفوذ در دستگاه فتحعلی شاه قاجار کردند. این موقعیت را عدم پای بندی و تعلل دولت فرانسه در عمل به مفاد عهدنامه ای که دوستی متقابل و نیز حمایت از ایران در برابر دشمنانش به عنوان تعهدات فرانسه در آن تضمین شده بود، برای انگلیس فراهم ساخت که دوباره و این بار آسان تر بتواند نفوذ خود را در ایران تثبیت نماید.» «تصمیم دولت فرانسه به عدم مداخله در جنگ ایران و روسیه و عزیمت ژنرال گاردان از ایران وظیفه نمایندگان انگلستان را که مدت ها بود مترصد فرصت مناسب بودند آسان کرد و دولت ایران یک بار دیگر در مقابل تجاوزات روس ها به انگلستان متوسل گردید. از ماه می ۱۸۰۹ ناوگانی مرکب از چهار کشتی جنگی از طرف لرد مینتو فرماندار کل هندوستان به خلیج فارس اعزام شده و سر جان مالکوم در رأس

هیأتی در شیراز منتظر وصول اجازه ورود به تهران بود. اما به واسطه نفوذ ژنرال گاردان، به هیأت انگلیسی اجازه ورود به تهران داده نشده و آنها مدت هشت ماه در شیراز منتظر ماندند. در خلال این مدت دولت ایران به طور محرمانه از سر جان مالکوم شرایطی را که دولت انگلستان برای اتحاد با ایران قائل بود خواستار شد. مالکوم علاوه بر درخواست هایی که دولت انگلیس سابقاً عنوان کرده بود، واگذاری جزیره خارک را هم خواستار شد...». این خواسته با مخالفت ایران روبرو شده و مالکوم به علامت اعتراض ایران را ترک کرد ولی انگلیس برای آن که صحنه را به رقیب نسپرد مأمور دیگری را به ایران گسیل داشت. سر هارفورد جونز با اجازه انعطاف بیشتر از طرف دولت انگلیس به ایران وارد شد.

جونز در اولین مرحله، با دربار شاه قرارداد مودت بست و در آن موادی را گنجانید که ایران در پی دوستی با دشمنان آن کشور برنیاید. روی اصلی این ماده به سمت رقبای انگلیس در آسیا و مشرق زمین، فرانسه و روسیه بود. تعهدات ایران در این قرارداد بسیار صریح و روشن بیان شده بود:

قطع ارتباط با هر کشوری که انگلیس به عنوان دشمن خود معرفی می کرد و عدم مجوز عبور از خاک ایران برای رسیدن به هندوستان به ایشان. در مقابل، تعهدات انگلیس در برابر ایران بسیار مبهم و قابل تفسیر بود؛ تعهد به اتحاد همیشگی با ایران و کمک به ایران در قالب های تسلیحات نظامی در صورت حمله یکی از کشورهای فرنگی به ایران.

در رفت و آمدهای بعدی مأموران انگلیسی به ایران که به سبب برخی دوگانگی های سیاست های دربار انگلیس و حکومت مستقر در هندوستان در قالب کمپانی هند شرقی، با اختلافات مأموران اعزامی همراه بود، تعهدات ایران با اخراج مأموران فرانسوی، عملی شد. ولی تعهدات متقابل انگلیس عملی نشد. به هنگام اعزام میرزا ابوالحسن خان ایلچی که به سفارت به حکومت هند شرقی در بمبئی رفت؛ و در هنگام مراجعت وی تعدادی افسر نظامی و تسلیحات به ایران تحویل داده شد.

لرد کرزن فاصله گرفتن از روش جنگاوری سنتی در ایران را در مواجهه با حملات ارتش های روسیه، یکی از دلایل شکست های ایران از روسیه می داند:

... پیش از پادشاهی فتحعلی شاه قدرت نظامی ایران بیشتر بر جنگاوری افراد چالاک

سوار متکی بود که به حد وفور در همه ایران به وسیله سران طوایف و ایلات فراهم می گردید و این افراد به رسم گذشته از استقلال نسبی برخوردار بودند... این بساط به واسطه سیاست بیم و هراس فتحعلی شاه از ناحیه سران ایلات که در نابودی آن همت گماشته بود از بین رفت و همین که وی آثار نفوذ ایشان را بر باد داد قدری دیر پی برد که پایه قدرت خویش را هم خراب کرده بود. می گویند وقتی که فرمانده روسی ژنرال یرمولوف شنید که عباس میرزا لشکر مرتبی فراهم می سازد با خشنودی گفت حالا همه را با هم به دام خواهم انداخت که هیچ وقت قبلاً نتوانسته بودم. نظر سر جان مالکوم نیز دال بر همین معنی است آنجا که می گوید در سرزمین عقب افتاده ای چون ایران که تأسیسات اداری و اخلاق ملی آن به نظر اروپائیان مأنوس نیست نیک بجاست که حفظ و دفاع مملکت به نیروهای چریک واگذار شود...

هیأت افسران انگلیسی که به همراه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به بوشهر وارد شدند، تحت ریاست میجر کریستی به سازمان بندی و تعلیم سپاهیان ایران پرداختند.

یکی دیگر از اهداف انگلیس جلوگیری از تسلط بیشتر روسیه بر ایران در عین عدم تقویت کافی نیروهای نظامی ایران جهت نیازمندی همیشگی این کشور به حمایت های انگلیس بود. به این لحاظ این گونه تعلیمات، که تقریباً همیشه به انحاء مختلف وجود داشت، هیچ گاه زیربنایی و کارآمد نبود. و همچنین از تمام عوامل داخلی چون مخالفت های رجال و صاحب منصبان با ایجاد ترتیبات نوین ارتشی و عوامل خارجی چون دولت عثمانی و یا توسعه طلبی های روسیه برای عدم مقاومت ایران در برابر ایشان و تمکین آنها استفاده می کرد.

مأموران بسیاری، بعد از سر هارفورد جونز به بهانه تجهیز و تعلیم قشون به سمت ایران رهسپار شدند. «سر گور اوزلی جانشین سر هارفورد جونز در سال ۱۸۱۱م به اتفاق چند افسر از انگلستان عزیمت نمود (که یکی از آنها سرگرد داریسی یا داریسی تاد بود). با وی چند تن از گروهان های لشکر ۴۷ انگلستان به ایران آمدند تا به پیاده نظام، انضباط نظامی درس بدهند. سرگرد کریستی که از لشکر بمبئی بود به این کار آخری یعنی تعلیم سربازان مأمور شد و ستوان لیندزی از لشکر مدرس (هند) به آموزش گروه توپخانه که خود ترتیب داده بود پرداخت و تحت نظارت عالی عباس میرزا با شور و علاقه وافر خدمت نمود و حضرت والا علی رغم درخواست های لیندزی پافشاری

می فرمود که ریش توپچی ها را نتراشد تا روزی که حسن اتفاق نارنجکی ناگهان در دست یکی از آنها آتش گرفت و ریش سرکار توپچی را سوزاند و از آن پس چانه های صاف فراوان شد.»

همان طور که در قبل آمد پس از آن و تا زمان مظفرالدین شاه، افسران دیگری از انگلستان در صحنه نظامی ایران ظاهر شدند. لندزی به مدت چهل سال در قشون ایران مشغول بود و حتی به منصب فرماندهی کل رسید.

بر اساس سیاستی که انگلیس همیشه دنبال می کرد، با اتفاق بین انگلیس و روس، مأموریت مأموران آن دولت در ایران نیز تفاوت یافته و عملاً تعهدات ایشان فراموش شد. مطلب جالب این است که افسران انگلیسی که در قشون ایران حضور یافته و حتی در هنگام درگیری ها کشته شدند کم نبودند؛ ولی مسئله این است که اثرات این حضور در شکل دهی قشون ایران آیا به نفع یا به ضرر آن بوده است؟

به دلیل جنگ های طولانی مدت بین ایران و روس که به شکست ایران و قراردادهای گلستان و ترکمانچای انجامید، موقعیت دولت های خارجی و به خصوص دو دولت روس و انگلیس در ایران و مأموران ایشان، هر از چندی تغییر شکل می یافت.

لرد کرزن معتقد است به دلیل عدم ثبات نظر عباس میرزا بود که بعد از عقد قرارداد گلستان وی از افسران انگلیسی و کمک های ایشان چشم پوشید. وی این نکته را که یکی از دلایل شکست ایران از روسیه، خودداری انگلیس از عمل به تعهدات خود در مقابل ایران، مبنی بر کمک های تسلیحاتی و مالی و حمایت های معنوی در برابر دست اندازی های روسیه در مناطق متعلق به ایران بوده است، نادیده گرفته و از بی توجهی عباس میرزا نسبت به ایشان اظهار تعجب می کند.

با استناد به خاطرات ژنرال سمینو مستشار نظامی ای که در زمان فتحعلی شاه و محمدشاه در خدمت قشون ایران بوده (۱۸۲۶ تا ۱۸۵۱م)، سرگردانی سپاه و فرماندهان ایرانی که درگیر جنگ با دشمنان خود در منطقه بودند، به دلیل دخالت ها و اعمال نظرات افسران نظامی (روسی، فرانسوی و انگلیسی) که در خدمت ایران بودند و طبیعتاً منافع دولت متبوع خود را در هنگام درگیری ها در نظر داشتند، در عملیات تدافعی و تهاجمی به خوبی آشکار است. وی ضمناً اشاره می کند دولت های صاحب نفوذ در ایران [منظور انگلیس] در آن هنگام به گونه ای رفتار می کردند که ضمن حفظ منافع خود به

روابط سیاسی خویش با کشور درگیر با ایران (در آن هنگام روسیه) لطمه ای وارد نیاید. سمینو در خاطرات خود از تأثیرگذاری خود روی عباس میرزا که در حال جنگ با روس ها در مرزهای شمالی ایران بود؛ نوشته و بر این نکته تأکید دارد که کار وی که به عقب نشینی ایران در آن مناطق انجامید، خدمتی بود که وی به روس ها کرد: «... هنگامی که به خدمت عباس میرزا در آمدم همراه وی در آخرین جنگ علیه روسیه شرکت کردم و آن چنان در خدمتگزاری وفادار بودم که مورد توجه شاهزاده عباس میرزا قرار گرفتم. من در این جنگ فرصت این را یافتم تا خدمات ارزنده ای به روس ها بکنم. مثلاً جان دوازده افسر روسی را از گرسنگی و بیماری نجات دادم... در جریان مذاکرات صلح دهخوارقان از سه طرف عباس میرزا را تحریک می کردند که از صلح دوری جوید، اما من با ایراد سخنانی های عمومی شاهزاده را به صلح تشویق کردم. این یک خدمت واقعی بود که به روس ها کردم؛ گو این که هدف اصلی ام خدمت به شاهزاده عباس میرزا بود که چند سالی خدمتگزار ایشان بودم.»

سمینو در بخش دیگری از خاطرات خود ادعا می کند علت شکست های ایران از جمله شکست در جنگ هرات، عوامل داخلی و عزمی از درون دربار بود که ایران را از پیروزی ای که مقدمات آن را وی و دیگر افسران روس در خدمت ایران فراهم آورده بودند، محروم ساخت. وی می نویسد:

در جنگ هرات نمایندگان روس ها و انگلیس ها دولت ایران را در جهت مخالف هدایت می کردند. در حالی که روسیه ایران را به اشغال هرات تشویق می کرد، انگلیسی ها بر عکس محمدشاه را از این کار برحذر می داشتند. از این رو شاه ایران در ادامه محاصره شهر دچار شک و تردید شده بود. محمدشاه منتظر بود تا نمایندگان روس و انگلیس دستورهای قطعی از جانب دولت متبوع خود دریافت کنند و به نحوی بدانند در صورت برخورد با انگلیس، روس ها تا چه حد حاضر خواهند شد از وی حمایت کنند.

بنا به نقل سمینو سیاست محمدشاه، راضی نگه داشتن دو دولت انگلیس و روسیه بود. وی ادعا می کند محمدشاه روش عجیب و خاصی به کار می برد به این معنی که سمینو که به عنوان فرمانده بخشی از سپاه ایران برای حمله به هرات در نظر گرفته شده بود و با همراهی روس ها قرار بود این نقطه تأثیرگذار را که به سبب تحریکات انگلیس

در معرض جدایی از ایران بود به حاکمیت ایران بازگرداند، به سبب اختلاف نظرها و یا شاید تحریکاتی که از چشم وی پنهان بود، آن طور که سمینو نقل می کند عملیات او را خنثی و در بعضی بخش ها بی اثر می ساخت:

... حمله آغاز شد اما موفقیتی در پی نداشت و نمی توانست داشته باشد؛ چرا که اصولاً نمی خواستند ما در این جنگ پیروز بشویم. علاوه بر شتابزدگی زیاد که در تدارک مقدمات جنگ به کار رفته بود، مخفیانه به فرماندهان گردان ها دستور داده شده بود که از حمایت ستون خودداری کنند. به هر یک از افراد نخستین گروهان حمله که با شجاعت گامی پیش می رفتند بیش از هفتاد فشنگ داده نشده بود...

با ورود و خروج مستشاران نظامی روسی، فرانسوی و انگلیسی از تشکیلات نظامی و ترتیباتی که هر کدام در زمان خود به قشون ایران می دادند، بی نظمی و آشفتگی قشون ایران پدیدار شد. این آشفتگی ها تا پایان دوره محمدشاه ادامه داشت. متن ذیل، گزارشی است از وضعیت قشون ایران در زمان محمدشاه قاجار که به وسیله کلنل استودارت نوشته شده است و بخشی از آن اشاراتی دارد به بی انضباطی های افراد قشون در آن روزگار:

... در حال حاضر عمده واحدهای ارتش از تهران و استان های آذربایجان، عراق، فارس، خراسان و کرمانشاهان تأمین می شوند. چهار هنگ مستقر در تهران که می توان آنان را پشتیبان قدرت سلطنت دانست اخیراً مواجب و لباس مرتبی دریافت می دارند. سلاح های آنان وضع رضایت بخشی ندارند ولی می توان توسط کارگران قورخانه سلاح مزبور را قابل استفاده نمود. سه هنگ آذربایجان و هنگ چهارم از سربازان فراری روس تشکیل شده است. توجه خاص به سان سربازان مزبور توسط افرادی صورت می گیرد که از مشق نظام نه اطلاع درستی دارند و نه از انضباط بویی برده اند. پادشاه نیز از سربازان سان می بیند و نسبت به آنها علاقه زیادی ابراز می دارد. به واسطه فقدان کاردانی افسران، سربازان از انضباط بی خبرند...

وی در آخر گزارش اضافه می کند:

... طبق دستور آن جناب یک سیستم خبررسانی منظم و مرتب توسط کلنل یاسمر برقرار شده تا نماینده دولت بریتانیا را در تهران از وضع حقیقی سربازان و افسران مستحضر سازد...

این گزارش و تکمله آخر آن، این گمان را که بیشتر این تمهیدات برای اطلاع از

توان و امکانات نیروهای نظامی ایران در مرحله ای و شاید ضعیف نگاه داشتن آن بوده تا نیروی بالقوه ای در این منطقه مهم در برابر ایشان نباشد، تقویت می کند.

از دیگر افرادی که به نوعی در جریان دگرگونی و تحول در قشون ایران تأثیرگذار بوده و برای سازماندهی آن کوشید، حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه بود. کلنل کلمباری که در زمان محمدشاه و برای مربی گری در امر آموزش نظامیان به ایران آمده بود، در خاطرات خود از وی چنین نقل کرده است:

... حاج میرزا آقاسی خیلی زود اراده خود را بر همه قشون تحمیل کرد. اصلاحات نظامی این مرد جسور ولی واقع بین برای کشورش بسیار مناسب تر از روش هایی بود که اروپائیان ارائه دادند. در کشوری که تعیین و اخذ مالیات به صورت نامنظم انجام می گرفت، هزینه نگهداری یک قشون دائمی بسیار زیاد می شد. میرزا آقاسی روزی به کلمباری گفته بود که برای داشتن یک ارتش منظم، چهارچوب اصلی قشون را به همین صورتی که هست یعنی با ۸۲ گروهان نگاه خواهم داشت. لیکن به جای این که این تعداد را دائماً به حالت آماده باش و حاضر در یک جا نگهدارم فقط هر چند وقت یک بار آنها را جمع می کنم تا به تمرینات نظامی پردازند و بتوانند آمادگی رزمی خود را همیشه حفظ کنند. در نتیجه از آن پس بود که یک قشون منظم، مرکب از پیاده نظام (سرباز) و آتشبار (توپخانه) و یک قشون غیرمنظم شامل تفنگچی (تفنگداران پیاده) و سوارکار (قشون سوار) تشکیل شد و فقط قشون منظم به تناسب درجه، سوابق و خدمات و انتساب خانوادگی و ایلی به شاه، از مواجب و جیره غذایی بهره مند بود.

افسران اتریشی نیز هفت فوج از سربازان ایرانی را تحت تعلیم خود قرار دادند (در زمان ناصرالدین شاه) و چون از ایران رفتند، گروه دیگری به جای ایشان آمده و به همان شیوه به کار پرداختند؛ ولی به دلیل عدم توجه حکومت به ایشان، که بیشتر ناشی از تحریکات دولت های دیگر به خصوص انگلیس درباره ایشان بود، و نیز از بین رفتن انگیزه ادامه کار در آنها، قشون به سبک اتریشی به تدریج مضمحل شد.

پس از این اقدامات، آلمان ها که تلاش داشتند در صحنه جهانی حاضر شده با دیگر دول بزرگ نیز به رقابت پردازند، در سال های ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ ق به ایران وارد شدند. این رویداد در پی مسافرت و اقامت شاهزاده ملک منصور میرزا پسر دوم ناصرالدین شاه به پروس بود که در هنگام بازگشت، عده ای از افسران آلمانی را برای تجدید تشکیلات و

تعلیم قشون ایران به استخدام دولت ایران در آورد. از چگونگی فعالیت های ایشان اطلاعات چندانی در دست نیست؛ به نظر می رسد تحریکات دولت های صاحب نفوذ در ایران علیه ایشان، اجازه فعالیت چندانی به آنها نداده است. ناصرالدین شاه حتی زمانی هم با آمریکا برای خرید اسلحه مذاکراتی کرد ولی نتیجه ای حاصل نشد. در نامه ای که ناصرالدین شاه خطاب به سپهسالار نوشته، درباره ساختن میدان توپ خانه جهت سان سپاه و استقرار ارتش مطالبی را یادآور شده، از جمله مسئله مذاکره با آمریکایی ها در این مورد.

رفت و آمد افسران و معلمان نظامی از کشورهای مختلف به ایران وضعیتی را در نظام ایران به وجود آورده بود که لرد کرزن به خوبی آن را ترسیم نموده:

... از شش دولت مختلف اروپایی عده ای افسر و مستشار نظامی در خدمت قشون ایران بوده اند و در حقیقت باید گفت که تهران یک سربازخانه بین المللی و قشون ایران، یک سپاه بین المللی است و از هر طرز نظامی در آن دیده می شود.

وسائل آموزشی نظامی

با حضور افسران و معلمان نظامی اروپایی در ایران و تشکیل مدرسه نظامی در وهله اول در قالب دارالفنون، جزوات و رسائل آموزشی ای برای تعلیم سربازان و صاحب منصبان نظامی در نظر گرفته شده بود که به صورت تألیف و ترجمه تهیه شده بود. درباره کمیت و تعداد آنها و در مقام مقایسه، می توان ادعا نمود کم ترین تعداد متعلق بوده است به دوره احمدشاه و بیشترین آنها در زمان ناصرالدین شاه تدوین شده بود. در واقع در زمان وزارت جنگ و اقتدار رجال صاحب نفوذی چون میرزاتقی خان امیرکبیر، میرزاحسین خان سپهسالار، محمدخان قاجار و امیرنظام گروسی، ما شاهد بیشترین حجم کتاب ها و رساله های مختلف در زمینه تألیف یا ترجمه آثار نظامی و یا تعلیمات قشون هستیم.

درباره آثار انگلیسی موضوع مورد اشاره، بعضی از آنها صراحتاً نام نویسنده آن را دارد؛ چون نسخه خطی با عنوان «اصلاح نامه» اثر جیمز هنری مک لین که در ۱۲۹۸ ه ق، اسماعیل ولد صحاف باشی آن را ترجمه و کتابت کرده است.

ولی در عین حال برخی دیگر از متون ترجمه شده به صورت خطی و چاپ سنگی است که نام و ملیت نویسنده آن به دلایلی ذکر نشده است. علاوه بر این برخی متون ظاهراً تألیفی در اصل ترجمه ای است که مترجم به عنوان تألیف خود، آن را تحریر کرده است.

بنابراین به استناد نسخه های موجود نمی توان به درستی از تعداد و ملیت نسخه های گفته شده، اطلاع حاصل نمود. در هر حال معلمان انگلیسی در ایران نظیر کنل یاسمر، کنل استوارت، لیندزی، کریستی، کنل کلمباری و بسیاری دیگر از جزوات و راهنماهایی برای تدریس فنون نظامی استفاده کرده بودند. با در نظر گرفتن این شواهد به آوردن نمونه هایی بسنده خواهد شد. همان طور که در قبل آمد «اصلاح نامه» نسخه ای است که نام نویسنده آن در کتاب ذکر شده است؛ ولی محتوای اثر بیشتر از آن که آموزشی باشد به صورت توصیه هایی برای احتراز از جنگ و عدم درگیری دولت ها با یکدیگر است. از اواسط کتاب است که نویسنده با آوردن برخی شواهد، به شیوه های جنگی و انواع تاکتیک و کاربرد برخی از سلاح ها در پیشبرد جنگ می پردازد. در مقدمه است:

اصلاح نامه از تألیفات دکتر جمس هنری مک لین ینکی دنیایی به جمس گوردن بنت مورخ اظهار می دارد چون در اعماق اندیشه و خیال فرو رفته تصور کردم که جنس انسان داخل هر زمان جدید که می گردد در کمال زرنگی علم و صنعت به کار می برد و مراوده تجارت و معاشرت را رونق داده است. پس صلح دائمی و غیردائمی و غیرمقطوعی شرط لازمه آن است...

وی در ادامه آن گاه که به اندازه کافی از اثرات مخرب جنگ می نویسد، شروع می کند به آوردن شواهدی برای مدافعه در برابر دشمن و ساختن استحکامات نظامی. وی از برخی جنگ های خارجی و سربازان و افسران شجاعی که به مقابله با دشمن برخاستند نیز شواهدی برای نظرات خود می آورد. ترجمه این اثر، در ۳۵۸ صفحه تنظیم شده که ترجمه ای است بسیار سخت و دیرفهم و ابتدایی:

به یک نظر دیده خواهد شد که دکتر جمس هنری مک لین به طور احتیاط و از روی عقل و بصیرت تمام سئوالات خمپاره و نواقص آنها را پوشانده است و می تواند علاج آنها را بنماید. هم چنان چه مال صلح کنندگان عجیب را پیدا کرده است. در این جلد کتاب و به عالم پیشکش کرده است...

یکی دیگر از نمونه های کتاب های آموزشی، رساله ای است ترجمه شده به نام «قانون نظامیه» که در ۱۲۷۰ ه ق ترجمه شده است. به سیاق مطالب به نظر می آید از یک جزوه انگلیسی ترجمه شده باشد. در این کتاب نکات خاص و جالبی یافت می شود. این کتاب در ۴+۱۰ صفحه، و شماره گذاری صفحات به لاتین است. کتاب

دارای یک مقدمه طولانی است در ۲۲ صفحه که شامل ۲۱ بیان می باشد. در این بیان ها مطالبی است درباره لزوم انتظام کارها در جهت رعایت حال مردم، و در بیان ۲۲ فهرست متن کتاب آمده است.

در فصل اول درباره فواید برپایی این مدرسه توضیح می دهد و سپس در مورد انتخاب شاگردان این دستوالعمل ها را نوشته است. برای مثال در قاعده سیزدهم درباره آداب خوراک متعلمین در مدرسه تأکید دارد می بایست ترتیب آن کاملاً به سبک فرنگی باشد؛ از چیدن میز و صندلی و اشیاء روی آن گرفته تا غذاها و شکل غذا خوردن:

ظروف چینی طرح فرنگی با اسباب کارد و چنگال و قاشق و دستمال موافق نفری اهالی مدرسه در انبار کارخانه به ناظر سپارند. وقت شام و نهار ناظر از کارخانه موافق ضابطه نهار را آورده در اتاق معین نهارخوری به سیاق فرنگستان بچیند و طرح چیدن نهار بدین سیاق در روی میز در پیش روی هر صندلی یک بشقاب چینی با یک دستمال و یک دست چنگال و کارد و قاشق و یک استکان آبخوری و یک پارچه نان فرنگی گذاشته در وسط میز از سر تا پا از ظروف فرنگی و خورش چیده...

بقیه مطالب که به آداب مشق نظام و انتظام و انضباط معلمان و متعلمان می پردازد نیز به همین سیاق است. شاید میزان تأثیر این آموزش ها را در قشون سنتی و عشیره ای ایران بشود به راحتی حدس زد.

سرها فرورد جونز، میجر کریستی، سر گور اوزلی، سرگرد داری، ستوان لیندزی، کلنل یاسمر، کلنل کلمباری و بسیاری دیگر از مستشاران و افسران انگلیسی که هر از چندی به ایران می آمدند و با عنوان نماینده کشور خود اقداماتی را در جهت منافع دولت متبوع خویش انجام می دادند، باعث تغییراتی در ارکان نظامی ایران شدند؛ ولی این تغییرات نه تنها به سمت بهبود اوضاع سپاه ایران نرفت، بلکه آن را از آنچه که بود ناکارآمدتر و ضعیف تر ساخت.

پانوشت ها

* عضو هیأت علمی پژوهشکده اسناد، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

. اقبال آشتیانی در تاریخ تمدن خود با نقل محبوبی اردکانی در ج ۱، ص ۷.

. محمود محمود، تاریخ روابط ایران و انگلیس، ج ۵، ص ۴۱۶، به نقل از لرد کرزن.

. جهانگیر قائم مقامی، تاریخ تحولات سیاسی نظامی ایران، ۱۳۲۶، ص ۷.

. محبوبی اردکانی، همان، ص ۵۰.

. عهدنامه فین کن اشتهین عهدنامه مودت بین ایران و فرانسه بود که تعهد حمایت ایران در برابر روسیه جزئی از آن بود که بعد از انعقاد قرارداد دوستی بین روسیه و فرانسه (عهدنامه تیلست) منقضی شد.

. خاطرات مأموریت ژنرال گاردان، همان، ص ۶۴.

. همان، ص ۶۶.

. همان، ص ۶۸.

. جرج ناتیل کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۱، ص ۱۸.

. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران...، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۲۱۷.

. که در ۱۸۰۹م بسته شد و به قرارداد مجمل در تاریخ معروف است.

. همان، ص ۲۱۸.

. جرج ناتیل کرزن، همان، صص ۷۳۶-۷۳۷.

. جرج ناتانیل کرزن، همان، ص ۷۳۲.

. همان، ص ۷۳۴.

. ژنرال سمینو SEMINO در خدمت ایران و عصر قاجار و جنگ عرات. به کوشش منصوره اتحادیه، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵.

. همان، ص ۹۳.

. همان، ص ۸۲.

. همان، ص ۸۲.

. کلنل استودارت. گزارشی درباره ارتش ایران. ترجمه احسان اشراقی، مجله بررسی تاریخی، ج ۵، ش ۱۲، ۱۳۴۹، ص ۱۲.

. لین نورتن، تصاویری از ایران، سفرنامه کلنل ف کلمباری به دربار شاه ایران، ترجمه مینا نوایی، دفتر پژوهش های فرهنگی،

ص ۴۳.

ناصر تکمیل همایون، تحولات قشون در تاریخ معاصر ایران، دفتر پژوهش های فرهنگی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۹۰.

ابراهیم صفایی، مقاله «تاریخچه میدان توپخانه»، مجله نگین، ج ۳، ش ۸ (مسلسل ۳۲)، صص ۴۳-۴۴.

منظور کشورهای فرانسه، انگلیس، آلمان، اتریش، روس و لهستان بوده است.

لرد کرزن، به نقل از ناصر تکمیل همایون، همان، ص ۹۱.

در این مقاله به بخشی از مجموعه گردآوری شده، اشاره می شود.

این نسخه خطی به شماره ۷۷ در مجموعه کتابخانه ملی ایران موجود می باشد.

این اطلاعات در کنار اطلاعاتی که در آرشیو های دیگر نظیر آرشیو ملی انگلستان موجود است، تکمیل خواهد شد.

این نسخه به شماره /ف در مخزن خطی کتابخانه ملی موجود می باشد.

در ابتدا توضیح مترجم و یا محرر است که این اثر به سفارش حسنعلی خان افشار ارومی و به تصحیح و تحریر محمودخان انجام شده است.

احتمالاً منظور آشپزخانه است.

در متن اوطاق.

در متن بوشقاب.

همانطور که یکی از سیاستمداران انگلیسی گفته «انگلیس دوست ابدی یا دشمن همیشگی ندارد. انگلیس منابع دائمی دارد.»

این قاعده همیشه نصب العین سیاستمداران این دولت بوده است.

عکس ها

جلد دوم

اشاره

ص: ۱

ص: ۴

سخنرانی

سخنرانی اختتامیه

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور دوستان محترم سلام عرض می کنم و تشکر می کنم از برگزارکنندگان این همایش ایران و استعمار انگلیس که دومین همایش در باب این موضوع بود و امیدوارم برگزاری این سلسله همایش ها نتیجه اش شناخت علمی استعمار در ایران باشد و این موضوع از سطح احساسات و عواطف و شعار با حفظ این جنبه اش نفوذ به محافل علمی و دانشگاهی و به عنوان یک رشته علمی در ایران، پشتوانه احساسات توده های مردم باشد. از نظر بنده گسترش مطالعات علمی در باب استعمار در ایران، چه استعمار انگلیس و چه استعمار دیگر قدرت ها، امری منطقی است و طبیعی؛ برای اینکه انقلاب اسلامی ما حاصل واکنش طبیعی یک ملت است در برابر یک تاریخ طولانی از استعمار و استعمارگری. بنابراین جای تعجب نیست که اگر بعد از پیروزی چنین انقلابی، دانشگاه ها و مؤسسات علمی، این سابقه طولانی را بشکافند و بشناسند. فایده این قبیل همایش های علمی می تواند این باشد که موضوع از صورت کلی خارج شود، بسط پیدا کند، عناصرش تفکیک شود و گستره بحث آشکار و انواع دخالت های استعماری انگلیس در ایران، در طول تاریخ ۳۵۰ یا ۲۰۰ ساله آن، شناخته شود؛ یعنی مطلب از اجمال به تفصیل درآمده و از ابهام به وضوح و از معرفت عادی به معرفت علمی ارتقاء پیدا کند. در همین یکی، دو همایش که برگزار شده، ما متوجه گسترده گی بحث هستیم. من به بعضی از عناوین فرعی ای که ذیل موضوع

استعمار انگلیس در ایران می‌گنجد، اشاره می‌کنم؛ صرفاً به عنوان یک فهرستی از مسائلی که می‌تواند در دانشگاه‌ها و در مؤسسات مطالعات تاریخی مطرح باشد: یکی آوردن و بردن سلسله‌ها و سلطنت‌هاست. پادشاهان در درون سلسله‌ها و یا کل سلسله‌ها، این یکی از کارهای استعمار انگلیس در ایران بود. بنده چون موضوع صحبت‌م مسئله دیگری است، نمی‌خواهم مصادیق این عنوان را ذکر بکنم. مصادیق را شما در ذهن خودتان دنبال کنید. دوم، تحمیل جنگ بر کشور ما که حالا یکی از جنگ‌های دوم جهانی است، یکی همین جنگ تحمیلی بعد از انقلاب است و یکی جنگ‌های محلی - منطقه‌ای مثل جنگ‌هایی که در جنوب بر ملت ما، انگلیس‌ها تحمیل کردند. یک بخش دیگر از دخالت‌های استعماری انگلیس در ایران، جدا کردن بخش‌هایی از سرزمین ماست و دستکاری‌هایی که در خطوط مرزی ما کرده‌اند. باز یک فصل دیگری از کتاب «استعمار انگلیس در ایران» توطئه برای سرنگونی و قتل رجال وطن‌خواه و خدمت‌گزار این کشور است. یک بخش دیگر حمایت از یاغیان محلی است در برابر حکومت‌های مرکزی. فصل دیگر طرفداری از استبداد و فئودالیسم و دخالت جدی در عزل و نصب مسئولین کشور ما، از وزرا گرفته تا نمایندگان مجلس تا سفرا، این خودش یک داستان مفصل طولانی است. یک فصل دیگر تشکیل جمعیت‌های مخفی و فراماسونری برای در اختیار گرفتن عناصری که آنها را بعداً منصوب بکنند در جاهایی که احتیاج دارند. یک فصل دیگر کودتاهایی است که اینها در داخل کشور ما صورت دادند، حالا مشخصاً کودتای ۱۲۹۹، کودتای ۱۳۳۲. یک داستان مفصل که خودش یک دایره‌المعارف مطلب است، داستان نفت است که بعد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و همه چیز دارد و بالاخره همکاری‌های انگلیس‌ها با ساواک و همکاری‌های اطلاعاتی - امنیتی و خیلی چیزهای دیگر. بنده قصدم از طرح این مسائل این است که وقتی مسائل باز شود، می‌بینیم یکی، دو تا نیست و هر کدامش هم مستقلاً احتیاج به تحقیق و گردآوری اسناد و نتیجه‌گیری دارد. اما نکته‌ای که بنده برای این صحبت انتخاب کرده‌ام، خصوصاً روش استعماری انگلیس است. خب! طبیعی است که کشورها به اقتضای فرهنگ‌شان، به اقتضای خصوصیات خودشان، تاریخ‌شان، نوع قدرت‌شان، روش‌های استعماری‌شان با هم فرق داشته باشند، مثلاً مسلّم است که در دوران قاجار روش استعماری روسیه با انگلیس یکی نبوده یا فرانسوی‌ها روش خاص خودشان را داشتند، گرچه همه هم سلطه‌گر و استعمارگر بودند. اما انگلستان برای خودش یک خصوصیتی از حیث روش

استعماری داشته که من می خواهم توجه حاضران این مجلس را به آن خصوصیات جلب کنم. به نظر بنده یکی از خصوصیات کار انگلیس ها، اطلاعات مدار بودن کارشان است در کشورهای هدف. انگلیس ها اطلاعات دقیق گردآوری می کنند از شخصیت ها و افراد مؤثر در کشورها و کاملاً آن افراد را می شناسند. نقطه ضعف آن ها را می دانند، نقاط قوت شان را می دانند، خانواده شان را می شناسند. شما اگر به آن مجموعه چهارده جلدی ای که وزارت امور خارجه انگلستان درباره رجال ایران در دوره قاجار منتشر کرده مراجعه کنید، صحت این ادعای بنده را تأیید می کنید. من در سخنرانی همایش قبلی هم به این مجموعه اشاره کرده ام. من این مجموعه را ورق زدم و بعضی از بخش های آن را خوانده ام. نسبت به بعضی از رجال که حساس بوده ام، رفتم بینم که انگلیس ها چه چیزهایی درباره اینها گردآوری کرده ام. حیرت آور است تعداد افرادی که اینها در طول مثلاً چندده سال برایشان پرونده تشکیل دادند و جزئیاتی که راجع به آن ها ذکر کرده اند. مسلماً ما یک چنین مجموعه مدونی به این وسعت از رجال خودمان در اختیار نداریم، یا اگر داشته باشیم منتشر نشده، این یک جنبه «اطلاعات مدار بودن». حالا این فقط راجع به اشخاص و افراد نیست، راجع به هر چیزی که احتیاج داشته باشند این کار را می کنند. خصوصیت دوم، کارشناسانه بودن کار استعماری آنهاست. اینها برای حضور و نفوذ در کشورها و پیشبرد کار خودشان، کارشناس تربیت می کنند. همین چند روز اخیر بود که من یک مقاله ای خواندم درباره یک شاعر، خبرنگار، ادیب و معاون کنسول انگلیس در اصفهان به نام بانتینگ «Basil Bunting» که سال ها در ایران بوده، در زمان مصدق در ایران بوده و ۱۹۸۵ هم از دنیا رفته. مقاله مفصلی به زبان فارسی درباره ایشان خواندم. جالب توجه است که این آدم نه تنها آنقدر به زبان فارسی مسلط بوده که مثلاً اشعار پیچیده رودکی را به زبان انگلیسی، خیلی دقیق و شاعرانه ترجمه کرده بلکه با لهجه های عشایر ایران مثل بختیاری ها و اصفهانی ها و قشقایی ها هم آشنا بوده؛ یعنی آنچنان راحت با این لهجه ها صحبت می کرده که باعث تعجب خود ایرانی ها بوده. این نکته که عرض می کنم کارشان کارشناسانه است، این یک نمونه آن است. نکته سوم این است که کلاً انگلیس ها به تاریخ و جامعه شناسی و مردم شناسی کشورهای هدف، توجه دارند و دیپلمات هایشان و جاسوس هایشان در این زمینه صاحب نظرند. یک نمونه اش خانم لمبتون «Ann Lambton» است. اصلاً اگر یک وقت، یک همایش در ایران برپا شود تحت عنوان استعمار انگلیس در ایران و این همایش

فقط به معرفی خانم لمبتون اختصاص پیدا کند، اهل فن تعجب نمی کنند؛ یعنی یک خانمی بیش از ۶۰ سال در ایران؛ شاید هم بیشتر؛ ۷۰ سال بوده و مسلط بر اوضاع ایران بوده است. خانم لمبتون در زمان جنگ دوم جهانی، وقتی که چرچیل و استالین و روزولت به ایران می آیند، مترجم چرچیل بوده و بعداً هم در ایران کتاب نوشته راجع به شیوه های مالکیت زمین و خیلی چیزهای دیگر و کتاب های وی، کتاب های کلاسیک است و مورد رجوع اهل فن. از معلم انگلیسی بودن گرفته تا کارهای خیلی بزرگ تر در ایران کرده است. همین دو، سه سال پیش لمبتون از دنیا رفت و در بعضی از مطبوعات کشور ما هم درباره اش مقالاتی نوشتند. کتاب لغت نوشته، دستور زبان نوشته، اصلاً آثار او، مأموریت های او، مجامعی که در آنها عضویت داشته، جایگاهش نزد ایران شناسان، کاملاً با ابعاد مختلف آشنا هستند اینها و یکی، دو تا نیستند این جور آدم ها. یک خانمی هست به نام گرتروود بل «Gertrude Bell»، این خانم اصلاً محور بوده در عراق، بعد از جدا شدن عراق از عثمانی، بعد از جنگ اول جهانی، خانم گرتروود بل مرجع همه جاسوس های خرده پا و سیاست مدارهای انگلوفیل «Anglophile» عراق بوده در منطقه، مثل یک عمه پیری در بغداد، خانه اش محل رفت و آمد بوده، رجال مختلف مثل نوری سعید اینها می آمدند از او دستور می گرفتند و این خانم حالا علاوه بر اینکه به زبان عربی مسلط بوده، به فارسی اینقدر مسلط بوده که ما یک ترجمه خوبی از حافظ به انگلیسی، به قلم گرتروود بل داریم؛ یعنی این طور با فرهنگ و جامعه شناسی و مردم شناسی آشنا هستند. حالا این تاریخ و جامعه شناسی و مردم شناسی را من به عنوان علم گفتم.

جنبه چهارم؛ توجه دقیق دارند به فرهنگ مردم و مذهب و آداب و سنن؛ یعنی می شناسند و این را مهم می دانند و این ابزار کارشان است «استفاده از این فرهنگ و مذهب و آداب و سنن» یعنی بر این واقعیت ها استوار می کنند کار خودشان را. نکته پنجم این است که روش استعماری انگلیس ها، یک روش قابل انعطافی است در سطح تاکتیک، استراتژی شان ثابت است «تأمین منافع و رعایت مصالح دولت فخیمه است» اما در سطح تاکتیک، اینها به اقتضاء کشورها، به اقتضاء زمان و مکان، انعطاف دارند. گاهی خودشان را به اندازه یک مو باریک می کنند تا از یک روزنی رد شوند. همین که رد شدند، باز دوباره به فشار ادامه می دهند؛ یعنی این قابلیت انعطاف از خصوصیات استعمار انگلیس است. نکته ششم این است که روش های استعماری انگلیس منحصرأ بر اعمال

زور متکی نیست؛ قدرت یکی از ابزارهای کارگاه استعماری انگلیس است، نه همه ابزار او. وقتی می خواهند یک پیچی را باز کنند، اول نمی روند آن آچار سنگین خیلی شکننده را بیاورند، حتی آگه بتوانند با دست باز کنند، با ابزار باز نمی کنند، نشد حالا یک کار دیگر. نکته هفتم؛ استفاده از ظرفیت ها و نهادها و شخصیت های بومی و محلی و ملی است. تا جایی که بتوانند کار خودشان را به دست عناصر بومی و محلی انجام می دهند. بنده در مطالعات پراکنده ای که داشتم توجه کردم که انگلیس ها به محض اینکه ببینند می توانند قدرت خودشان را، منافع خودشان را به دست یک عنصر محلی، مثلاً رئیس یک قبیله یا بزرگ یک عشیره یا یک خانی در یک جایی تأمین بکنند، بلافاصله با او کنار می آیند؛ پول می دهند، او را می خرند، پشتیبانی می کنند و بعد خیال شان راحت می شود. حالا شما به عنوان نمونه شرح حال عبدالحسین میرزا فرمانفرما را بخونید و ببینید که انگلیس ها با فرمانفرما چه کرده اند، چه طور او را پشتیبانی کردند، چه طور تأیید کردند، چقدر پول دادند، چقدر نشان دادن، چه کار کردند و با این خانواده. یا در جنوب ایران، در مناطق بلوچستان «در بلوچستان ایران یا بلوچستان پاکستان» انگلیس ها برای اینکه اطمینان پیدا بکنند از جلوگیری از نفوذ دیگران به هندوستان، ببینید چه طور با حکام محلی کنار آمده اند. یا مثلاً در شمال شرق ایران، با خانواده شوکت الملک چه طور کنار آمدند. این روش آنها بوده در همه جای جهان اسلام و سرزمین های استعماری شان. نکته هشتم این است که با فرهنگ ها و آداب و رسوم مردم تا حد امکان مدارا می کنند، کنار می آیند و آن جایی که ضرورت ندارد، مخالفت با آداب و سنن و عواطف و احساسات مردم نمی کنند و مردم را بی جهت تحریک نمی کنند. یک زیرکی خاصی از این حیث دارند. و بالاخره نکته نهم و آخرین نکته ای که من همین طور سردستی و با عجله یادداشت کردم از آنچه می دانستم این است که: اگر هیچ کدام این روش ها نتیجه نداد، هیچ ابایی از استفاده از زور و قدرت و سلاح برای سرکوب مردم ندارند و خونین ترین و گسترده ترین جنگ ها را هم به راه می اندازند. اما این روش را وقتی اعمال می کنند که روش های دیگر جواب ندهد؛ یعنی یک سلسله مراتبی دارند. برای اینکه این خصوصیات روش استعماری انگلیس شناخته شود، شما می توانید روش استعماری انگلیس را با روش سلطه گری آمریکایی ها مقایسه کنید. اصلاً آمریکایی ها تصور می کنند چون ناوگان عظیم دارند، چون بمب اتم دارند، چون پول دارند، چون قدرت دارند، پس احتیاجی به این

زیرکی ها و این تدبیرها ندارند. یک برخورد خامی می کنند، مثل یک ورزشکاری که می آید بازو می گیرد و ژست می گیرد در برابر افراد ضعیف، آمریکایی ها همیشه ظهورشان، ظهور قدرت نمایانه است، اما انگلیس ها این طور نیستند. شما می توانید به عنوان نمونه نقش انگلیس را در این جنگ آمریکایی ها با عراق بررسی کنید، اصلاً این می تواند موضوع یک پایان نامه باشد در رشته های علوم سیاسی که یک دانشجویی از اول موضع گیری ها و موذی گری های - این دو تا در انگلیسی ها خیلی نزدیک است، موضع گیری و موذی گری- اینها را با لشگرکشی آمریکا به عراق مقایسه و بررسی کند. ما در آن هفته هایی که صحبت از هجوم آمریکا به عراق بود، در ایران با انگلیس ها صحبت می کردیم - ما؛ یعنی وزارت خارجه ما- انگلیس ها می دانید چی جواب می دادند؟ ما می گفتیم آخر این چه کاری است که آمریکا می خواهد بکند؟ چه دلیلی دارد که یک کشوری بیاید مثلاً مثل آمریکا به عراق کوچک لشگرکشی کند؟ ما که مایل نبودیم این اتفاق بیفتد. ما می گفتیم که شما چرا کمک می کنید؟ انگلیس ها می گفتند ما داریم می آییم که نگذاریم آمریکایی ها آن جا با ندانم کاری و عدم اطلاع ضرر بزنند به ملت عراق، ما اصلاً به این دلیل با آمریکایی ها همراه شدیم که از خسارت های بیشتر جلوگیری کنیم. بعد به ما می گفتند شما که می دانید آمریکایی ها که عراق را نمی شناسند، ما عراق را می شناسیم، ما می دانیم که در عراق مثلاً سلسله مراتب اجتماعی چگونه است، شخصیت ها چه کسانی هستند، عشایر عراق مثلاً چه جورند، جنوب، شمال، چه جورند. ما داریم می آییم که در واقع به نفع ملت عراق سپر شویم جلوی افراط کاری های آمریکایی ها. وقتی هم که آمدند رفتند بصره سر چاه های نفت و منافع خودشان را تأمین کردند. از آن جا توطئه و برنامه ریزی برای کارهای اطلاعاتی در ایران کردند و کاملاً با یک چنین روش هایی در جنگ عراق شرکت کردند. خود جنگ عراق اصلاً یک داستان طولانی است که می شود به عنوان یک نمونه انگلیس و آمریکا را با هم مقایسه کرد. یک نمونه بارز دیگری هر روز و هر شب قابل بررسی است، تفاوت برنامه های BBC با برنامه های صدای آمریکا؛ یعنی اگر یک کسی یک تحلیل محتوا بکند و یک روش شناسی بکند از برنامه های BBC «شبکه ماهواره ای BBC» و آن را مقایسه کند با آمریکا یا با کشورهای دیگر، آن وقت متوجه می شود. شما می بینید که BBC برای جلب توجه می رود در اصفهان، در یک کارخانه تولید گز، آن جا یک برنامه جذاب زیبایی تهیه می کند

که تلویزیون خود ما در ایران تا حالا از شیوه تولید گز چنین برنامه ای تهیه نکرده و امثال این جور برنامه ها. اینها را می گذارد، یک عده ای به هوای دیدن اینها می نشینند، آن وقت ممکن است در هفته دو تا، سه تا برنامه هم داشته باشد که از همه این زمینه سازی ها بخواهد آن نتیجه مورد نظر خودش را بگیرد. من می روم به سمت پایان بحث خودم، چون باید از حضورتان مرخص شوم و بروم مجلس که ما کمیسیون داریم. این موضوع را صرفاً از آن جهت عرض کردم که به این روش شناسی استعمار انگلیس توجه داشته باشید، حالا ممکن است در مطالعات تان بر آن چه که من گفتم یک چیزهایی هم اضافه بکنید یا از آن مطالبی که من عرض کردم یک چیزهایی را کم بکنید، این مهم نیست. مقصود اصلی من توجه شماست به سمت یک موضوع دیگری که فی نفسه ارزش بررسی دارد و اگر شناخته نشود ممکن است ما همین امروز هم باز در یک دام و چالّه دیگری بیفتیم، به دلیل اینکه روش حریف را نمی شناسیم، چون حریفی که این قدر قدرت انعطاف و قابلیت انعطاف دارد، با این سابقه طولانی استعمارگری، با این وسعت منطقه تحت نفوذ و استعمار خودش، امروز می آید متناسب با شرایط جامعه ایران یک روشی انتخاب می کند که تا ما بخواهیم بفهمیم، ممکن است صدمه اش را خورده باشیم. پس توجه به این روش، ضروری است. خب البته همه اینها وقتی ممکن و مؤثر است که درهای کشور به روی استعمارگرها باز باشد. خوشبختانه در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، انگلیس و آمریکا نتوانسته اند مثل گذشته آن ارتباطات خودشان را حفظ کنند. اگرچه الان هم این ارتباطات برای انگلیس به صفر نرسیده؛ یعنی از آن رگ و ریشه های هزار فامیلی که انگلیس ها با آنها تماس داشتند، هستند و اینها ارتباطات سنتی خودشان را با آنها حفظ کردند و روابط دوستانه دارند به طرُق مختلف، حالا در اینجا، در لندن. اما خیلی محدودتر است نسبت به قبل از انقلاب. این خودش یک مانع اساسی ای است که اینها نتوانند با نفوذ در همه قشرهای اجتماعی کار خودشان را انجام بدهند. یک نکته دیگر این است که امروز در ایران، توده ها نسبت به گذشته خیلی آگاه ترند. توده های مردم نمی توانند چیز بنویسند، کتاب بنویسند، سخنرانی بکنند، اما آگاهند؛ یعنی ما نباید ملاک مان برای آگاهی توده ها این باشد که حالا آنها می توانند ذهن شان را به صورت علمی نظم بدهند یا نه، ولی سطح آگاهی توده های مردم در ایران نسبت به ۳۲ سال پیش خیلی افزایش پیدا کرده و مخصوصاً نسل جوان. ۱۰۰ سال پیش نسل جوان ما مرعوب

تمدن غرب بود و اگر تقی زاده گفت ایرانی باید از فرق سر تا ناخن پا فرنگی شود، این حرف، حرف یک نفر نبود، این حرف مخاطب داشت که از زبان او درآمد. یک جامعه ای که هر کس می خواست درس بخواند به احتمال ۹۰ درصد خودباخته می شد در برابر تمدن غربی. امروز این طور نیست، امروز آنها هر کاری می کنند که در دانشگاه ها یک جریان نیرومند قابل توجهی در مقابل انقلاب اسلامی ایجاد کنند، نمی توانند و فراوانند جوان هایی که انتقاد جدی ای نسبت به تمدن غرب دارند و در نتیجه مرعوب نیستند در مقابل تمدن غربی و این وضع مخصوص ایران تنها هم نیست، در تمام کشورهای اسلامی؛ یعنی تمام کشورهای اسلامی را مقایسه بکنید امروز با ۱۰۰ سال پیش، می بینید در یک قرن حالت خودباختگی به خودشناسی و نگاه انتقادی به غرب مبدل شده. دیگر اینکه دست ها را به علامت تسلیم بلند کنند و مجذوب و مرعوب و مفتون شوند، این گذشته، این نیست، هست، یک درصد کمی هست در کشورها، اما در مقایسه با ۱۰۰ سال پیش نه. و نمونه اش هم همین انقلاب هایی است که این روزها شاهد آنها هستیم. در همین ساعتی که ما اینجا در دانشگاه تهران همایشی برگزار می کنیم برای شناخت استعمار انگلیس در ایران، صدها هزار و میلیون ها نفر از مردم کشورهای اسلامی و عربی، آنها هم مثل ما قرن ها قربانی استعمار انگلیس بوده اند، در میدان های تحریر و لؤلؤ و کجا و کجا و در کشورهای خودشان، در مقابل حکومت هایی که استعمار آمریکا و انگلیس بر آنها تحمیل کرده، ایستاده اند و روزی نیست که صدها نفر به شهادت نرسند، می بینید مردم در لیبی زیر بمباران هوایی، توده مردم در خیابان ها زیر بمباران هوایی قرار دارند ولی به خانه ها بر نمی گردند و عقب نشینی نمی کنند و با فریاد الله اکبر و لا اله الا الله و با نماز خواندن در میدان ها، حکایت از فرارسیدن یک دوران جدیدی می کنند. انشاء الله که ما هم بتوانیم در دوران جدید سهم بایسته خودمان را با این پیشتازی ۳۲ ساله ای که در این امر داریم، ایفا بکنیم. سپاسگزاری می کنم از همه شما و برایتان آرزوی موفقیت می کنم.

والسلام علیکم

پانوش

رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی.

میزگرد

باحضور آقایان هدایت الله بهبودی، عباس سلیمی نمین، صادق زیبا کلام، مجتبی سلطانی، مجید تفرشی

بهبودی: بسم الله الرحمن الرحيم. آخرین بخش از همایش را شروع می کنیم که میزگرد یا گفت و شنود آزاد بین ۴ تن از مدعوین محترم هست که من از این عزیزان خواهش می کنم جناب آقای دکتر زیبا کلام تشریف بیاورید، جناب آقای سلیمی نمین تشریف بیاورید خواهش می کنم، جناب آقای مجتبی سلطانی میهمان بعدی خواهش می کنم تشریف بیاورند و جناب آقای دکتر مجید تفرشی. [آقای تفرشی بیرون از سالن هستند اگر یکی از دوستان راهنمایی شان بکنند سپاسگزار خواهم بود]. برای اینکه سر گفتگو انداخته شود و مسائل به صورت کلی و جزئی طرح شود، هر کدام از عزیزان حاضر ۵ دقیقه در مورد موضوع این همایش نظرات خودشان را ابراز خواهند کرد و بعد می پردازیم به تضارب آراء یا تعاطی افکار و احتمالاً سئوالاتی که حاضرین از مدعوین محترم دارند، مطرح خواهد شد و ادامه کار. من خیلی امیدوارم که زمانی که برای بیان سئوالات یا طرح مسائل داده می شود رعایت شود، اگر نه از نظم عادی خارج می شویم و کمتر نتیجه ای ممکن است به دستمان آید. به جهت سن هم شده از آقای دکتر زیبا کلام استدعا می کنم که شروع کنند.

زیبا کلام: با نام و یاد حضرت حق اگر به لحاظ عقل بود، آخر از همه باید به من می رسید.

تفرشی: ۳۰ ثانیه اش گذشت استاد. (باخنده)

زیبا کلام: فرمودید که ۵ دقیقه. موضوع همایش...

البته من افتخار نداشتم که از صبح که کارتان را شروع کردید اینجا باشم و مختصراً دو، سه تا سخنران آخر را افتخار داشتم و مطالب شان را شنیدم. به هر حال نگاه به تاریخ ایران و آن بخشی که مربوط به انگلستان می شود، به نظر من به خصوص ظرف ۳ دهه گذشته که از انقلاب به این سو بوده، در هاله ای از نگاه ایدئولوژیک فرو رفته و کارهایی که صورت می گیرد، کارهایی که صورت گرفته چندان ارزش تحلیلی و تاریخی و شناخت مناسبات و تحولات سیاسی و اجتماعی ندارد، بلکه عمدتاً از یک منظر ایدئولوژیک به مناسبات بین ایران و انگلستان نگاه می شود. از جمله و مهمترین بخشی که مربوط به ایران و انگلستان می شود، در حقیقت در یک چنین روزی اتفاق افتاده، در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ که کودتای سردار سپه و سیدضیاءالدین طباطبایی صورت می گیرد و حسب روایت ایدئولوژیک زده تاریخی ما، این کودتا توسط انگلستان طراحی شده بود و به اجرا گذاشته می شود و طبیعی است که با به روی کار آوردن رضاخان سردار سپه و بعداً تبدیل او به پادشاه و تشکیل سلسله پهلوی، انگلستان در حقیقت سرمایه گذاری کرده بوده و بالطبع رضاشاه هر آنچه که کرده در جهت مصالح، منافع و مطامع انگلستان بوده. اگر راه آهن کشیده در جهت مصالح انگلستان بوده، اگر دانشگاه آورده در جهت مصالح انگلستان بوده، اگر ارتش ایجاد کرده در جهت مصالح انگلستان بوده و در مجموع اینکه چهره ایران را عوض می کند اینها همه در جهت مصالح و منافع انگلستان بوده. مورخین و صاحب نظران حکومتی ما، وابسته به حکومت ما ظرف این ۳۰ سال گذشته به جد تلاش کردند نشان بدهند هر آنچه که رضاشاه کرده در جهت مصالح و منافع انگلستان بوده و خیلی راحت از خیلی از نقاط عطف کودتا و تشکیل سلسله پهلوی و نهایتاً شهریور ۲۰ و پایان حکومت رضاشاه می گذرند. اینکه حالا- تا کی این نگاه ایدئولوژیک زده به پهلوی ها و به ایران و انگلستان با ما همراه باشد، نمی دانم. خداوند عزیز می داند ولی آنچه که می شود گفت این است که دارد یواش یواش یک جریانات جدیدی، یک نگاه جدیدی در جامعه ایران شکل می گیرد که دارد آن پوسته ایدئولوژیک حکومتی را می شکنند و دارد ازش می آید بیرون و دارد تلاش می کند که نگاهی جدید، نگاهی دوباره، نگاهی غیرایدئولوژیک زده به تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه اش بیندازد. البته این در مرحله جنینی اش است، با دشواری های زیادی رو به رو است اما به نظر من همین که به وجود آمده، تولد

یافته مثل نطفه ای که در رحم شکل گرفته به نظر من جای بسی امیدواری بهش دارد، توانسته بگوید من هستم. لذا اگر هم صدایش خیلی کوتاه باشد ولی متولد شده. فروغ فرخزاد شعری دارد که می گوید: «من خواب یک ستارهٔ قرمز را وقتی خواب نبوده ام دیدم.» و به نظر من این موجود، این مولود زیر درخت یحیی متولد شده و منظم دارد رشد می کند و در ادامهٔ آن شعر می گوید که نمی شود جلویش را بگیری و بودنش را، تولدش را دستبند بزنی بیندازی زندان و بعد می گوید که از آسید یحیی هم نمی ترسد و از پسر آسید یحیی هم که رفته لباس پاسبانی تنش کرده از آن هم نمی ترسد و من فکر می کنم به لحاظ فکری این موجود متولد شده و قطعاً در سال های آتی، در دهه های آتی ما در ایران شاهد نگاه جدیدی به مشروطه، به بعد از مشروطه، به پهلوی ها خواهیم داشت و این نگاه قطعاً فارغ از نگاه ایدئولوژیک زدهٔ مسلط امروزی خواهد بود.

بهبودی: تشکر. بدون اینکه من تذکر بدهم، حضرتعالی اصل موضوع را که نقش انگلیس در برآمدن رضاخان و تداوم سلسلهٔ پهلوی بود عنوان کردید. آقای مجتبی سلطانی موضوع را در ۵ دقیقهٔ بعدی پی خواهند گرفت. خواهش می کنم.

سلطانی: بسم الله الرحمن الرحيم. به نظر می آید که تشکیک در بدیهیات و واقعیات مسلم تاریخی در بسیاری از مواقع برای برخی از کسانی که در عرصه های تبلیغاتی و علمی کار می کنند آنقدر مزایا دارد که زیر پا گذاشتن اصول اولیهٔ بحث و بررسی علمی را نادیده می گیرند. البته اینکه نسل جوان و نسل جدید بر اساس روح پرسشگر خودش نسبت به مفروضات در همهٔ حوزه های علمی تردید کند و در صدد بازخوانی و واکاوی و شناخت روایت های روزآمد باشد، این امری طبیعی است، اما اینکه در یک بحث علمی فضا را ببریم به سمت شعر و شاعرهای اپوزیسیونی، من را یاد سال ۱۳۵۷ انداخت در همین دانشگاه تهران. سال ۵۷ قبل از اینکه انقلاب اسلامی پیروز شود، اوج بحث های سیاسی در سالن های مختلف و در محیط باز بود که از جمله این بندهٔ کوچک هم در کانون خیلی از آن بحث ها قرار داشتیم و عجیب است که احساس می کنم گویا زمان به عقب برگشته و مجدداً همان بحث ها و با همان احساسات و روحیه ها تکرار می شود؛ البته در پیرانه سری جوانی کردن و با مزایای پوزیسیون، ژست های اپوزیسیون گرفتن، این هم خودش نوعی از مدهای زمانه است. در هر حال آنچه در مورد ماهیت انگلیسی کودتای سوم اسفند در تاریخ داریم، هیچ ربطی به نگاه

ایدئولوژیک بعد از انقلاب ندارد. بعد از شهریور ۲۰ شما می روید تاریخ را نگاه می کنید، در مطبوعات آن زمان، در سخنرانی ها، در کتاب های آن زمان، در همان زمانی که مجدداً به دست انگلیس و امریکا حکومت پهلوی در دل اشغال ایران توسط متفقین پا می گرفت، این بحث ها مطرح شده و جزء مسلمات محسوب می شود. ده ها مقاله و کتاب و خاطره و سند تا قبل از ۱۳۵۷ منتشر شده در داخل و خارج از کشور که تمامی ابعاد مختلف نقش انگلستان و وابستگی عمیق خاندان پهلوی را به استعمار بریتانیایی و بعد هم امریکایی اثبات می کند. حتی مثلاً در مورد راه آهن بعضی ها ممکن است تصور بکنند این یک بحثی است که الآن مطرح شده، کسانی که خیلی به دکتر مصدق عشق و ارادت می ورزند و در مواقعی که لازم باشد از ایشان خرج می کنند، ایشان در خاطرات و تألمات خودشان مفصل این بحث را مطرح می کنند، قبلاً هم در مجلس مطرح کردند، استدلال های خیلی مفصلی ایشان می کند که اساساً این راه آهن طراحی اش بر مبنای ملاحظات نظامی و استراتژیک بریتانیا بوده و به سود ملت ایران نبوده. خط آهن شرقی - غربی مزایای اقتصادی و اجتماعی برای ایران داشته و اینها آمدند به خاطر اهداف نظامی خودشان، راه آهن شمال - جنوب را تأسیس کردند و مفصل توضیح می دهد، البته فقط هم ایشان نیست؛ یا در مورد ارتش، کارخانجات صنایع من ده ها گزارش معتبر از دیپلمات های امریکایی و فرانسوی خواندم که خود آنها تحلیل می کنند که آنچه به عنوان ارتش مدرن هست، مجموعه ای از سوء استفاده و دزدی بیت المال و ایجاد یک چهره پوشالی و ضعیف و دروغین از ارتش بوده، چیزی به عنوان ارتش مدرن نبوده و دانشگاهی هم که در ۱۳۱۳ شکل می گیرد در دوره رضاخان، در آن ۷ سال اولیه اصلاً مجالی برای نشو و نما نداشته، کما اینکه همه نظام های دیکتاتوری برای بقای خودشان، هم به ارتش احتیاج دارند، هم به راه آهن و هم به دانشگاه و به خیلی از نهادهای دیگر، دلیل نمی شود که اگر یک نظام دیکتاتوری وابسته ای برای تثبیت منافع متروپل و ارباب خودش، نهادهای مدرن را تأسیس کرد، الزاماً در صدد خدمت - گزاری به کشور و سرزمین خودش باشد. بحث زیاد است که حالا در فرصت بعدی.

بهبودی: متشکرم. از اینکه وقت را رعایت کردید سپاسگزارم. جناب آقای دکتر تفرشی ۵ دقیقه بعدی را به سخنان خودشان اختصاص خواهند داد. الزاماً شما پاسخگوی اظهارات دیگران نخواهید بود. نظر خودتان یا پاسخ به دیگران در این

فرصت خواهد گذشت.

تفرشی: من اگر خیلی هنر کنم پاسخگوی اعمال خودم باشم! عرض به حضورتان وارد این بحث می شوم که واقعاً توفیقی خداوند به من داده در طول دو دهه اخیر که به طور موازی و حالا- به طور متواتر اسناد آرشیوهای داخلی و خارجی را در موضوع خاص جلسه «روابط ایران و بریتانیا» مورد بررسی قرار بدهم و تصورم این است که نگاهی که دارم، تلاش می کنم که نگاه متوازنی باشد و به دور از تاریخ نگاری های مرسوم «حالا نمی خواهم بگویم مرسوم» تا حدی رایج در ایران و خارج از ایران و چه به نفع ایران، چه علیه ایران، با نیت آبروبری و آبروخری سعی می کنم چیزی ننویسم و هدف والا-تری برای تاریخ نگاری در ذهنم هست. بنابراین اجازه بدهید راجع به کارهایی که راجع به روابط ایران و بریتانیا می شود انجام داد یا انجام شده یا در حال انجام است صحبت بکنم و فکر کنم که تو قسمت بعدی هم اگر وقت باشد به نظرات خودم راجع به صحبت های دوستان عزیز پردازم. به نظر من تا زمانی که ما دسترسی کامل و احاطه وسیع به منابع آرشیوی کشورهای که راجع بهشان کار می کنیم نداشته باشیم، چه منابع منتشر شده، چه منابع منتشر نشده، کتاب و نشریات و منابع آرشیوی، دید و نگاه کامل و دقیقی نسبت به تحولات ایران در ارتباط با آن کشور که حالا فعلاً راجع به بریتانیا داریم صحبت می کنیم، چه در مناسبات دوجانبه و چه در عرصه بین المللی و جایگاه این دو کشور در تقابل و تعامل با همدیگر نمی توانیم داشته باشیم. من در بحث هایی که در همایش امسال و همایش قبلی انجام شد، وقتی دقت کردم، بسیاری از موضوعات، موضوعات بسیار خوب و جالبی بودند ولی تقریباً در ۷۰-۸۰ درصدش متأسف بودم که چرا محققى که کلی زحمت کشیده و منابع را دیده، امکان دسترسی به منابع بین المللی و منابع آرشیوی خارج از ایران را نداشته و نتوانسته مطالب خوب خودش را کامل تر کند و بهتر ارائه بدهد و طبیعتاً نگاهش را تکمیل تر بکند. به خصوص چیزی که من جای خالی اش را حس می کنم و خودم تا حد توان ناچیز فردی ام در تلاشم که پر بکنم، تاریخ روابط ایران و بریتانیا از کودتای ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی و سال های اول انقلاب اسلامی است که فکر می کنم که منابع و اسناد راجع به آن خیلی زیاد در اختیار نیست و یا منتشر نشده و یا در دسترس محققان داخلی وجود ندارد. این البته اشکالی است که در این دوره به محققین غیرایرانی هم می شود که دسترسی شان به منابع داخلی

ایران خیلی محدود است، یعنی دو طرفه است. یک جاده دو طرفه است که دو طرف مشکل دارند. بسیاری از تحقیقاتی که در سال های اخیر در غرب هم صورت گرفته، این مشکل را دارد که از منابع داخلی ایران کمتر استفاده کرده اند. این هم روی دیگر سکه است. شما می دانید که بنده در طول ۱۳-۱۲ سال اخیر مقالاتی هر سال منتشر کردم. از ۵-۴ تا مقاله گرفته تا همین ماه گذشته که ۱۰ تا مقاله راجع به تحولات هر سال روابط ایران و بریتانیا منتشر کردم ۱۰ مقاله بود راجع به تحولات سال ۱۹۸۰ که بر اساس تازه ترین اسناد آزاد شده در آرشیو ملی بریتانیا بوده. پیشنهاد مشخصم؛ یعنی کاری که خودم دارم می کنم این است که این مقالات را دارم چاپ می کنم، امیدوارم روزگاری بتوانم نه به وضعیت محتوا ولی به قالبی مثل مثلاً کتاب آبی، دوست دارم چیزی به نام «کتاب آبی انقلاب اسلامی» بر اساس اسناد وزارت خارجه بریتانیا چاپ بکنم ولی همین مقالات را دارم چاپ می کنم و امیدوارم کاری که ناتمام مانده متأسفانه با رفتن آقای اشعری از کتابخانه ملی و ما داشتیم انجام می دادیم و آن انتقال کل اسناد سال های دو دهه پایانی حکومت پهلوی تا زمان انقلاب در آرشیوهای بریتانیایی و آرشیوهای ایران است برای استفاده محققین داخلی ایران که امیدوارم روزی صورت بگیرد که فکر می کنم خیلی مهم است و بدون آنها تاریخ نگاری سال های پایانی حکومت پهلوی و آغازین انقلاب، ناقص خواهد ماند.

بهبودی: متشکرم. آقای سلیمی نمین نوبت شماست برای ۵ دقیقه خواهش می کنم.

سلیمی: بسم الله الرحمن الرحيم. برای اینکه بحث های چگونگی روی کار آمدن رضاخان را یک مقداری بیشتر درک کنیم باید شرایط و وضعیت کشور را بعد از جنگ جهانی اول کاملاً در نظر بگیریم. در جنگ جهانی اول انگلیس در مقابل عثمانی و آلمان قرار داشت و منجر به فروپاشی عثمانی و شکست آلمان شد. در فاصله جنگ جهانی اول، روسیه هم از مدار خارج شد، بنابراین همه عوامل برای اینکه انگلیس را قدرت مطلق قرار بدهد، فراهم کرد و انگلیسی ها توانستند تغییراتی را در منطقه برای مصالح خودشان رقم بزنند. خب همزمان با این مسائل، نفت در ایران کشف شد و اولین محموله های نفتی از مسجدسلیمان به دست آمد. خب مشروطه هم در این سال ها ملت ایران را و تمام اهل فکر و نظر را به هم مشغول کرده بود، یعنی درگیری های داخلی در ارتباط با بحث مشروطه به طور جدی مناسبات داخلی را رقم زده بود. مهمترین اتفاق،

خروج روسیه از ایران بود. روسیه تمام قراردادهای استعماری خودش را با ایران لغو کرد و خودش را از معادلات ایران بیرون کشید. یکصد سال بین روس و انگلیس در ایران رقابت بود و خروج روسیه از ایران، بهترین فرصت را برای انگلیسی ها رقم زد. آنها توانستند نیروهای قزاق را به سهولت در اختیار خودشان قرار بدهند، علاوه بر اینکه در جنوب امکانات داشتند، بعد هم می دانید که باز هم انگلیسی ها فرصت را مغتنم شمردند و حمله کردند به جمهوری قفقاز، حتی در آنجا یک تحرکاتی را صورت دادند که البته گرچه بعد قوای بلشویک حمله کرد و انگلیسی ها را پس زد، اما یک دولتی را هم انگلیسی ها توانستند در آنجا شکل بدهند و به وجود بیاورند و نگاه انگلیسی ها به این بود که بتوانند نفت باکو را هم در اختیار بگیرند. در این دوران ۲ تا تفکر در انگلیس وجود داشت: ۱) تفکر آقای کِرزن بود که آمده بود در ایران مطالعات جدی ای را صورت داده بود. او مدافع قرارداد ۱۹۱۹ بود و معتقد بود از طریق قرارداد ۱۹۱۹ می توانیم ایران را کاملاً در اختیار خودمان قرار بدهیم، در برابر ایشان نظر دیگری وجود داشت که وزیر کشورهای تحت سلطه انگلستان یا به عنوان حالا کشورهایی که تحت استعمار انگلیس بودند، نظر او این بود که خیر، ما باید یک دیکتاتور را در ایران روی کار بیاوریم و از طریق این دیکتاتور بتوانیم ایران را اداره کنیم، چون در این ایام انگلیسی ها به شدت به نیروهای نظامی خودشان نیاز داشتند و بنا داشتند که قبل از خروج نیروهای نظامی خودشان، مسئله روی کار آوردن یک دیکتاتور را کاملاً حل و فصل کنند. اختلافاتی بین کِرزن و وزیر مستعمرات انگلیس در مکاتبات و در اسناد، کاملاً مشهود است که این دو «یعنی وزیر مستعمرات انگلیس و وزیر خارجه وقت» با هم اختلاف جدی ای دارند در مورد مسئله ایران که نهایت مسئله به نفع وزیر مستعمرات پایان پیدا می کند و حالا من شرح مبسوط این قضیه یعنی چگونگی پیدا کردن یک عنصر نظامی قلدری که می تواند مطامع انگلیسی ها را در ایران دنبال کند را در فرصت های بعدی ای که به من خواهند داد، دنبال خواهم کرد که آیا واقعاً روایت ها را ما بعد از انقلاب ساختیم یا نه، روایت ها قبل از انقلاب هم وجود داشته و بر اساس آن، موضع گیری های دقیقی بر اساس مستندات تاریخی ملت ایران اتخاذ کردند و بر اساس آن، حتی مبارزه کردند.

بهبودی: خیلی ممنون آقای سلیمی. تشکر از اینکه وقت را رعایت کردید. آقای

دکتر زیباکلام شما بحث را ادامه می دهید یا می خواهید در قالب سؤال، بحث ادامه پیدا بکند؟

زیباکلام: یعنی باز ۵ دقیقه؟

بهبودی: بله بفرمایید، ۵ دقیقه.

زیباکلام: من فقط پس یک ۵ دقیقه صحبت می کنم و بعد به آقایان دیگر و بعد هم اگر...

بهبودی: منتها خیزی که برمی دارید طوری باشد که آخر ۵ دقیقه به نتیجه برسه صحبت تون، یعنی مقدماتش خیلی گسترده نباشد.

زیباکلام: حالا به هر حال دیگر شما آن را باید بگذارید به عهده خود من. عرض کنم که من فکر می کنم برای فرار از فرضیه های دایی جان ناپلثونی در خصوص کودتای سوم اسفند و به قدرت رسیدن رضاخان و بعد رضاشاه، ما کاری را باید بکنیم که کمتر مورخین حکومتی ایدئولوژیک زده انجام می دهند و آن هم این است که ما باید نگاه بکنیم به شرایط سیاسی و اجتماعی ایران مقارن با کودتا. خیلی خلاصه اگر بخواهم بگویم تا یک مقطعی حاکمیت قاجارها بود. بعد انقلاب مشروطه شد در ۱۲۸۵ هجری شمسی و مشروطه نتوانست به قدرت برسد، ولی بخش عمده ای از قدرت قاجارها را شست با خودش برد. مثل این چیزهایی که بچه ها کنار ساحل درست می کنند و موج می آید می زند با خودش می برد. بنابراین یک خلافت قدرت در ایران به وجود آمد از ۱۲۸۵ به بعد، بخشی از قدرت قاجارها بودند، بخشی از قدرت نیروی جدید مشروطه، مشروطه خواهان بودند. حاصل این خلافت قدرت این بود که شما اگر از چابهار وارد ایران می شدید و یک دور کامل می زدید، بخش هایی از ایران یا عملاً از کشور جدا شده بود به دلیل فقدان قدرت مرکزی در تهران، یا اینکه دیگر رابطه ای بین آن بخش و قدرت مرکزی در تهران نبود. سیستان و بلوچستان دست قبایل جنوب بود، خراسان دست محمدتقی خان پسیان بود، بیرون از شهرهای اصلی خراسان دست ترکمن ها بود، گیلان و مازندران دست کوچک خان بود قیام جنگل، نام جمهوری شان را هم گذاشته بودند جمهوری سوسیالیستی سوویت گیلان. آذربایجان دست شیخ محمد خیابانی بود. اینها عملاً از تهران خرج خودشان را جدا کرده بودند. کردستان در دست اسماعیل خان سیمیتقو بود، خوزستان به کل و به جزء و به اصل و به فرع از ایران جدا شده بود.

در

فاصله ۱۲۸۵ که انقلاب مشروطه بود تا ۱۳۰۰ که کودتا صورت می گیرد، ظرف این ۱۵ سال منحنی انحطاط در ایران وجود دارد به لحاظ سیاسی، به لحاظ اجتماعی، به لحاظ امنیت، به لحاظ اقتصادی. برخی مطالعات نشان می دهد که ۲ میلیون از جمعیت قریب به ۱۰ میلیون ایران در طی این ۱۵ سال از بین می روند، به دلیل قحطی، به دلیل تیفوس، به دلیل طاعون، به دلیل اشغال خاک ایران توسط انگلستان، توسط روسیه، توسط امپراطوری عثمانی و در پایان این ۱۵ سال همه به دنبال یک قدرت مرکزی نیرومند هستند. مشروطه خواه ها، روحانیون، تجار، بازاری ها، روشنفکرها، تاریک فکرها، همه به دنبال یک حکومت منسجم هستند در تهران که بتواند ایران را از ورطه سقوط و فروپاشی کامل نجات بدهد و من این را در جاهای دیگر گفتم، امروز هم می گویم: ایرانی که امروز وجود دارد و شامل خوزستان و شامل کردستان و شامل آذربایجان است، مدیون و مرهون رشادت و پایمردی ها و چکمه رضاشاه است که اگر نمی بود، معلوم نبود که آیا بخش هایی از ایران، امروز همچنان با ما می بودند یا اینکه از ایران جدا شده بودند. بنابراین همه به دنبال یک قدرت مرکزی بودند که بتواند پایان بدهد به آن وضع بی ثباتی، به آن هرج و مرج، به آن وضعی که نه امنیت بود، نه اقتصاد بود و نه هیچ چیز دیگر. نمی شود کودتا را بدون در نظر گرفتن این شرایط سیاسی و اجتماعی این ۱۵ سال در نظر گرفت. سناریوهای مختلفی بود برای اینکه حکومت مرکزی به وجود بیاید، قرارداد ۱۹۱۹ بود، تلاش هایی که سرپرسی سایکس (Sir Percy Moles worth Sykes) کرد وزیرمختار انگلستان، برای اینکه خوزستان را به یک شکلی که نفت در آن بود تثبیت بکنند و به گمان من کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را شما نمی توانید بدون عقبه آن ۱۵ سال در نظر بگیرید و با آن ۱۵ سال است که اتفاقاً کودتا معنا و مفهوم پیدا می کند و سیر تحولات بعد از کودتا. یادتان باشد که شریف ترین، پاک ترین، ملی ترین، متدین ترین شخصیت ها، از رضاخان حمایت کردند بعد از کودتا، برای اینکه ثبات و امنیت آورده بود، چیزی که در آن ۱۵ سال از بین رفته بود.

بهبودی: متشکرم، تشکر آقای دکتر. جناب آقای سلطانی بحث را ادامه می دهید شما؟

سلطانی: بله.

بهبودی: بفرمایید.

سلطانی: تاریخ ایدئولوژیک زده واقعاً یک گونه ای از تاریخ نویسی است که در کشور، ما به آن مبتلا هستیم و خوب است که واقعاً به طور جدی این نقد و تحلیل بشود. البته در خلال یک بحث علمی، گاهی اوقات این تعبیر به عنوان یک لیبیل و برچسب مورد استفاده قرار می گیرد و گاهی حاوی نوعی اهانت است تا مثلاً دیگران جرأت نکنند که در این وادی دیدگاهی را مطرح بکنند که شبیه به آن باشد. اما فراتر از این روش، به نظر می آید که در یک فضای علمی گونه های مختلف تاریخ نگاری از جمله تاریخ نگاری ایدئولوژیک زده بایستی بررسی و نقد بشود. اتفاقاً در کشور ما تاریخ ایدئولوژیک زده از دوران رضاخان شروع شد. ایدئولوژی ایران باستان را با استفاده از آموزه ها و دستاوردهای صهیونیستی در ایران شکل دادند و بر اساس آن سعی کردند یک تاریخ جعلی ای درست بکنند تا هویت ایرانی را به نادرست در مقابل هویت اسلامی قرار بدهند. انقطاع فرهنگی ایجاد بکنند، بستر تعمیق استعمار و وابستگی را گسترش بدهند و مانع اصلی مقاومت در برابر استعمار و استبداد را که فرهنگ و هویت مذهبی بود، از بین ببرند. در کنار این تاریخ ایدئولوژیک زده شاهنشاهی، تاریخ نویسی توده ای ها و مارکسیست ها و جریان چپ هم در ایران شکل گرفت. در دوران رضاخان خب تقریباً در بعضی از مطبوعات خارج از کشور و افراد تبعیدی یا فراری و بعد از شهریور ۲۰ هم، چه در داخل، چه در خارج از کشور که آنها هم با استفاده از نگرش ایدئولوژیک خودشان عمدتاً برای تبرئه و توجیه نفوذ استعمار شوروی، سعی می کردند که یک روایت تاریخی مطلوبی از خودشان ارائه کنند. بعد جریان های ناسیونالیست و ملی گراها هم که برای اهداف سیاسی خودشان بایستی سازوکارهای فرهنگی را کسب می کردند، درصدد چنین تاریخ نگاری ای برآمدند. مجموعه اینها در ۳۰ سال اخیر به یک ائتلاف آشکار و مشخصی رسیدند و یک تاریخ ایدئولوژیک زده ای را در مقابل تفکر و اندیشه و تاریخ صادقانه ای که در پرتو انقلاب اسلامی در حال بالیدن بود شکل دادند؛ یعنی ائتلافی از تاریخ نگاران توده ای، ناسیونالیست، سلطنت طلب و غرب گرا دست به دست هم دادند و به رغم اختلافات و رقابت هایی که در دوران قبل از انقلاب یا حتی در اهداف سیاسی روزمره خودشان داشتند، برای مقابله با بیداری تاریخی پس از انقلاب اسلامی سعی کردند جعلیات تاریخی را گسترش بدهند و ترویج کنند. بنابراین ما بایستی در مقابل این گونه های مختلف تاریخ ایدئولوژیک زده واقعاً یک بحث و بررسی یا نقادی علمی

بکنیم. اما خب این صحبت که پایمردی و رشادت رضاشاه، ایران کنونی را ایجاد کرد؛ این سخن جدیدی نیست. این هم در طول ۲۰ سال حکومت پهلوی مدام شنیده می شد و گفته می شد و نوشته می شد، هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد به خصوص که محمدرضا پهلوی سعی می کرد پدر خودش را تبرئه کند. به هر حال وقتی یک فردی مثل محمدعلی فروغی در مدرسه علوم سیاسی خودش با مثال آوردن از آستین تأکید می کند که ایران مثل یک آستین است و اگر دستی توش نباشد، این آستین بی حرکت می ماند و آن دست، دست انگلستان است که باید ملت ایران را تکان بدهد و وابستگی به انگلیس و استعمار تئوریزه می شد و از آن دفاع می شد، چیز جدیدی نیست، ده ها کتاب نوشته شده. این سخن، سخن بدیعی نیست، در عین حال سخن متقنی هم نیست، از محصولات تاریخ ایدئولوژیک زده دوران شاهنشاهی است که خب بارها تکرار شده و البته اسناد و مدارک مستند و معتبری هم وجود دارد. البته بنا به یک تعبیر چون منافع انگلستان هم اقتضاء کرد که هرات را از ایران جدا بکنند، بعد بخشی از مناطق شمالی ایران را جدا بکنند، مناطق غربی ایران را جدا بکنند، به اصطلاح معروف این گره کنونی متناسب با استراتژی منطقه ای آن زمان انگلستان بود، اگر بخواهیم با این تعبیر یاد بکنیم، باید بگوییم رشادت های حکام انگلیس، صهیونیست های انگلیسی و رضاخان و مجموعه ای از فراماسون ها این نقشه کنونی را برای ما حفظ کرده. اینکه یک ایران بزرگی را از زمان قاجار به وسیله انگلستان تکه تکه کردند و این تکه کوچک کنونی را آن هم در چهارچوب منافع خودشان تن دادند، البته خون هایی که ملت ایران و سربازان وطن ریختند تا همین گره کوچک را حفظ بکنند، آنها را خب طبیعی است که در یک تاریخ ایدئولوژیک زده نمی شود به آن توجه کرد. بنابراین اگر قرار باشد که رشادتی در تاریخ برای رضا پهلوی ثبت شود، قبل از همه اینها ارتش بریتانیای کبیر و ملکه بریتانیا است که بایستی به عنوان فرمانده این رشادت از او یاد بشود.

بهبودی: تشکر آقای سلطانی. جناب آقای تفرشی.

تفرشی: بله، عرضم به حضورتان در ادامه آن جمله ای که گفتم ولی ادامه ندادم، رویه مرسوم تاریخ نگاری بر اساس آبروبری و آبروخری، سعی می کنم یه مقداری صحبت کنم تا آن جایی که ممکن باشد راجع به شاید ابهام زدایی از دو تا دیدگاه کاملاً

متنافر که یک دیدگاه رضاشاه را یک نوکر بی اختیار استعمار و امپریالیزم و بریتانیا به طور کامل و در بست می دونه و یک نگاه هم که قهرمان نجات ایران بدون هیچ گونه شائبه و شبهه ای. به نظر من این نگاه دیو و فرشته ای در مورد رضاشاه و در مورد خیلی از اشخاص و جریانات تاریخی ایران شاید کارساز نباشد. البته من مطمئنم نه جناب آقای سلطانی، نه آقای دکتر زیباکلام، هیچ کدام وابسته به یکی از این دو جناح نیستند ولی در مجموع سخنانشان ممکن است این جور برداشت بشود که نزدیک تر به یکی از این دو تا هستند...

همان که جناب آقای سلیمی هم گفتند وزارت خارجه در لندن و وزیرمختار بریتانیا در تهران از سه جناح مختلف سعی می کردند یک تغییری در این بن بست سیاسی، این انسداد سیاسی و یک تحولی برای حل مشکلات خودشان با ایران و مرتفع کردن خطر دولت جدید اتحاد جماهیر شوروی، دولت جدید کمونیستی در مرزهای شمالی ایران ایجاد بکنند. این طبیعتاً هر دو تا وجود داشته؛ یک نیاز داخلی و یک احساس خطر خارجی. لازم به توضیح من نیست و می دانید کودتای سوم اسفند توسط رضاخان و سیدضیاءالدین، تنها سناریوی آن موقع نبوده، سناریوهای دیگر هم مطرح بود. اسناد انگلیسی می گویند این سه تا قطب «حکومت بریتانیا» به توافق نمی رسند، در آخر کرزن به هر من می نویسه «وزیرمختار بریتانیا در تهران» که اگر فکر می کنی که خوب است از کودتای سیدضیاء و رضاخان حمایت بشود، این کار را بکن با اختیار خودت، موفق شد ما هم حمایت می کنیم و به اصطلاح اعتبارش پای هر دوی ما، اگر نشد باید پاسخگو باشی. این چیزی است که در خلاصه اسناد وجود دارد. بنابراین بحث کودتای سوم اسفند یقیناً تا آن جایی که من روی اسناد کار کردم، چیزی نبود که انگلیسی ها ایجادش کرده باشند، ولی در حمایتش هم تردیدی نیست؛ یعنی این دو تا را به نظر من باید جداگانه و در دو تا باکس مختلف بررسی کرد. حالا ما تصور این را داشته باشیم که از روز سوم اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۲۰، از ابتدا تا آخر هر کاری رضاشاه کرده و هر عملی که کرده، خوب یا بد، همه را پای نوکری به انگلیس بنویسیم هم، این هم به نظر من نگاه خیلی یک دست و خام دستانه ای است. من تصورم این است که حکومت رضاشاه در این دوره ۲۰ ساله را می توانیم به ۳ دسته تقسیم کنیم و این تقسیم بندی مال من هم نیست، دیگران هم گفتند که یک دوره، دوره ۱۳۰۰ هست که تقریباً دوره ای

است که سیدضیاءالدین کنار زده می شه و تقریباً شروع قدرت مطلق سردار سپه است، تا ۱۳۰۷ دوره ای که یک دوره تعامل و آشتی هست با اقشار مختلف جامعه به خصوص با جامعه روحانیت، البته به استثناء مرحوم سیدحسن مدرس؛ با روحانیت و با طبقات اجتماعی مثل بازار و جامعه سنتی که مهمترین نقطه بارز این دوره بین ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ مسئله تعامل علمای ایران و مردم و جامعه ایران و بازاریان ایران است با حکومت رضاشاه بر سر تخریب قبور ائمه در مدینه و در کشور جدید سعودی که آن جا کاملاً دولت تعامل دارد. اسناد داخلی راجع به آن زیاد چاپ شده، خارجی هایش هم من دیدم اخیراً پیدا کردم. مفصل دولت ایران و مردم ایران در یک تعامل هستند و یک تفاهم مشترک دارند با هم و حتی جامعه مذهبی و سنتی ایران. از ۱۳۰۷ به بعد تا ۱۳۱۴ یک تقابل و کشاکشی وجود دارد. رضاشاه سودای یک سری نوگرایی هایی را دارد که بعضاً جا می افتد، بعضاً جا نمی افتد، بعضاً به زور جا می افتد و کوتاه مدت است بسیاری اش، بعضاً درازمدت هم می تواند باشد، خیلی هایش هم نمی تواند باشد که نقطه پایانی این کشاکش، دوران ماجرای مسجد گوهرشاد در تیرماه ۱۳۱۴ است و کشف حجاب در دی ماه ۱۳۱۴ «چند ماه بعد» که البته می دانید در اکثر کتب تواریخ به اشتباه اینها را برعکس می گویند، یعنی می گویند ماجرای گوهرشاد نتیجه کشف حجاب بوده، در صورتی که برعکس بوده. حالا آن یک بحث فرعی است که ربطی به موضوع ندارد. از ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ مسئله سرکوب جامعه مذهبی و سنتی است در این ۶ سال و در واقع قدرت مطلق رضاشاه و زمانی که تقریباً فساد و خودکامگی سیاسی به طور مطلق صورت می گیرد و تبدیل به فساد مالی هم می شود و می رسد به جایی که در آغاز جنگ جهانی دوم، دولت رضاشاهی که در ابتدای کار همان طوری که به درستی جناب آقای دکتر زیباکلام فرمودند صفحات جنوبی ایران را امن می کند و تا حدی شکوفا می کند، در سال ۱۳۱۸ و ۱۹ به دلیل گرفتاری ها و ناامنی ها و قحطی ها، صفحات جنوب ایران خالی از سکنه می شود، مردم فرار می کنند. بندر لنگه خالی می شود به طور کامل؛ یعنی شهریور ۲۰ می توانیم بگوییم که قدرت اشغال خارجی بود، می توانیم بگوییم ناتوانی داخلی بود ولی یک روندی بود که از قبل شروع شده بود. چیزی نبود که یک شبه اتفاق بیفتد. افول حکومت رضاشاه از سال ۱۸ تقریباً شروع می شود، به تدریج به یک جایی می رسد که با یک تلنگر خارجی به نتیجه می رسد. بحث یک شبه نبوده، چیزی

که در ادبیات دوران پهلوی هم کتابی راجع به آن نوشتند «ناگهان در یک سپیده دم»، هیچ تحول تاریخی در ایران به خصوص سوم اسفند و شهریور ۲۰ یک شبه اتفاق نیفتاد، همه اش محصول خارجی نبود. بحث داخلی بود، خارجی ها هم البته مثل همیشه علاقه مند هستند بر اساس منافع ملی خودشان، به خصوص بریتانیا، سوار موج بشوند که در مواردی توانستند، مواردی هم نتوانستند. متشکرم.

بهبودی: تشکر می کنم. آقای سلیمی شما بفرمایید.

سلیمی: من راستش تعجب کردم که بحث وارد این حوزه شد که ایدئولوژی یک چماقی بشود که آقای زیباکلام بر سر مخالفین و متقابلاً برادر عزیزمان علیه ایشان به کار گرفت. اصلاً اصل این بحث در یک محیط علمی، یک رویه بسیار غلطی است که ما در محیط علمی اولش یک چماق بسازیم، بگوییم که من یک تاریخ حقیقی می خواهم بگویم، همه کسانی که مقابل من هستند، اینها ایدئولوژیکنند، ایدئولوژی هم یک چماق است. این بحث علمی نشد.

منظور آقای زیباکلام اگر این است که مثلاً تاریخ دولتی، حالا بگویند کدام دولت مرد چنین نظری داده، من نقدش می کنم. خب این بحث منطقی و علمی است. این چماق ساختن را در محیط علمی دیگر فکر می کنم منسوخ بدانیم. ایدئولوژی را یک چماق کنیم و بعد بگوییم که ببینید آقایون همه کسانی که نظرات مقابل من را دارند، اینها جزء آن چماق هایی هستند که باید کنارشان گذاشت؛ خیر. متقابلاً هم همین طور. می توانیم بگوییم آقا مثلاً فرض کنیم تاریخ نگاری دولتی. گرچه در ایران هم بعد از انقلاب بعضی ها مثل آقای زیباکلام، مثلاً رئیس نیروی انتظامی ما بعد از اینکه استعفاء داد و از آن جا آمد گفت که من می خواهم یک رضاخان مثلاً مسلمان شوم؛ یعنی اگر واقعاً دولتی بخواهیم بگوییم، آیا در خود دولتمردان هم تصویر واحدی از رضاخان هست؟ وجود ندارد. بنابراین این جواری بحث کردن در محیط دانشگاهی، یک شیوه منسوخ شده است یا باید دانشجویان پس بزنند، نگذارند آدم هایی در قالب بحث علمی، چماق داری را دنبال بکنند. از جانب ایشان هم من تعجب کردم که ایشان وارد همان دایره ای شدند که آقای زیباکلام ترسیم کردند. اگر ایدئولوژی است، ایدئولوژی باید ها و نبایدهاست. همه جوامع دارای ایدئولوژی هستند «تعریف ایدئولوژی را می خواهیم بگوییم» تاریخ نگاری ایدئولوژیک یعنی چی؟ یعنی یک

دانشجویی باید سؤال کند از آقای زیباکلام که تاریخ نگاری ایدئولوژیک یعنی چی؟ یعنی چی اصلاً؟ این واژه سازی ها، واژه سازی های چماق داری است در واقع، یعنی چماق زدن بر سر مخالف که او را قبل از سخن گفتن، منکوبش کند. ببینید یک بحثی را ما دنبال کنیم، آقای زیباکلام گفتند تمام شخصیت های وزین آن ایام از رضاخان دفاع کردند، خوب به عنوان دانشجو سؤال کنید که چه کسانی بودند؟ یعنی شخصیت های ملی پایبند به مسائل ملی چه کسانی دفاع کردند از رضاخان؟ این را مشخص کنید، بعد ببینیم که آیا می تواند نظر آنها برای ما در شناخت رضاخان تأثیر داشته باشد، این حرف خیلی خوبی است، منتها، حرف کلی نزنیم، یک بحث کلی مطرح نکنیم، اینجا جایی نیست که ما ادعاهای کلی و عرض کردم چماق های کلی. ببینید عزیزان در مقالات شون ارائه دادند که عامل تضعیف توان ملی، انگلیسی ها بودند، فکر کنم آقای زیباکلام هم قبول داشته باشند که اگر ۲ میلیون در ایران کشته شد که قطعاً آمارش بیشتره، عاملش انگلیسی ها بودند. انگلیسی ها قحطی کاذب به وجود آوردند تا توان ملی را در ایران تضعیف کنند. اگر خوزستان از ایران جدا می شد، عامل انگلیسی ها در آنجا خزعل داشت عمل می کرد، مدال هایی که خزعل از انگلیسی ها گرفته، امکاناتی که، حتی چادری که خزعل داشت؛ یک چادر بسیار لوکس اشرافی که خزعل داشت، انگلیسی ها به او اهدا کرده بودند. در اینکه نمی توانیم تردید داشته باشیم که تمام اقداماتی که برای تضعیف دولت مرکزی بود، توسط انگلیسی ها هدایت می شد. چه شد که بعد از کودتای ۱۲۹۹ به یک باره سیاست های انگلیس تغییر کرد؟ همان خزعلی که تا دیروز با پول انگلیسی ها در جهت تضعیف دولت مرکزی کار می کرد، رسماً انگلیسی ها به او نامه می نویسند که از الآن به بعد شما باید مطیع و منقاد کی باشی؟ رضاخان. آیا ماهیت انگلیس تغییر کرده یا یک فردی آمده روی کار که می خواهد مصالح انگلیسی ها تأمین شود؟ اگر تا دیروز سیاست بر این بود که دولت مرکزی تضعیف شود، برای اینکه بتوانند قراردادهای بیشتری از دولت مرکزی بگیرند، امروز دولت مرکزی در اختیار آنها قرار گرفته و افرادی که ایجاد تفرقه و تجزیه طلبی را در ایران دنبال می کردند، دعوت به اطاعت از رضاخان می شوند. این بحث به نظرم بحث مهمی است که اگر ما در این جلسه بتوانیم به آن پردازیم که چه تغییری صورت می گیرد که بر مبنای آن سیاست ها متغیر می شود، این بحث خوبی خواهد بود و نتیجه گیری خوبی هم خواهیم داشت.

بهبودی: سپاسگزارم. شما آقای دکتر...

زیباکلام: دیگر اجازه بفرمایید خانم ها و آقایون اگر...

بهبودی: یک سؤال به دست من رسیده...

سلطانی: می توانم نکته ای را بگویم؟

بهبودی: اجازه بدهید، وقت را ممکن است که چیز بکنیم. الآن وقت دکتر زیباکلام است. یک سؤال بیشتر نرسیده اگر دوستان محترم باز هم سئوالاتی دارند لطف کنند بفرستند که حداقل ۵-۴ تا سؤال باشد که قابلیت...

الآن نوبت آقای زیباکلام است. اگر صحبت می کنید یا وقت تون را...

زیباکلام: نه خیر، اگر خواهرها و برادرها کتبی یا شفاهی...

بهبودی: یک سؤال داریم الآن.

پرسش کننده: با عرض معذرت و تشکر از اساتید محترم که بحث استعمار انگلیس و خیانت ها و جنایت های انگلیس را مطرح می کنند. من فکر می کنم که مسیر بحث را جناب آقای مجید تفرشی و آقای زیباکلام از آن حدود خودش تغییر دادند و به تبع این آقای مجتبی سلطانی و آقای سلیمی هم منفعل از مباحثی که اینها مطرح کردند شدند. بحث اصلی این است که ما بررسی استعمار انگلیس را در ایران داشته باشیم که هم در سه قرن گذشته، به خصوص از جنگ جهانی اول، انگلیس در ایران چه خیانت ها و جنایت هایی مرتکب شده. از قتل عامی که توسط سرپرسی سایکس رئیس پلیس جنوب در جنوب ایران، به خصوص تنگستان، دشتستان و بوشهر مرتکب شد، حتی جنایاتی که در یزد، پلیس جنوب مرتکب شده. اینهایی که می گویم طبق اسناد است، من فکر می کنم که آقای تفرشی اسناد را نمی بیند، یک مقدار تحت تأثیر اسناد انگلستان است، اتفاقاً ما خودمان اینجا اسناد خوبی داریم. اگر ایشان فرصت کند در ایران زندگی کند به اسناد بهتری می رسد. لذا این فجایع و مظالم باید مطرح بشود نه اینکه بیایم بگویم حالا تاریخ نگاری و اینها، مراکز شرق شناسی انگلستان، مراکز تاریخ نگاری انگلستان، تغییر هندسه تاریخی و اینها یک بحث دیگر است. اصل مسئله استعمار باید مطرح بشود، خصوصاً حرکتی که انگلستان پس از انقلاب مشروطیت کرد، تقسیم ایران در ۱۹۰۷، قرارداد تحمیلی ذلت بار ۱۹۱۹ و کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ که اتفاقاً این هم در اقوال رجال سیاسی آن دوران هست، هم در اسنادی که اخیراً منتشر کردیم. درست ۲۷

روز بعد از کودتای ۱۲۹۹، حزب صهیونیسم در ایران اعلام موجودیت می کند. نامه ای به امور داخلی می نویسد در ادامه بحث برادرمان تقی پور که متأسفانه فرصت نشد به صورت کامل بیان کنند و در شانزدهم فروردین در سراسر ایران اعلام می کند این را. حضور خود سیدضیاءالدین در دورانی که مدیر روزنامه رعد و برق بود و عملکردش و بعداً هم که از طرف انگلیس ها به فلسطین می رود. موضوع چهارم در جواب برادرمان آقای زیباکلام، رضاخان «البته ایشان حق دارد افتخار کند ولی برای ملت ایران مایه ننگ بود» یک فرد نظامی که فاقد علم، اخلاق اولیه و نسب و شخصیت انسانی بود، انگلیس ها بر این مملکت تحمیل کردند. آن حوادثی که در دوران رضاخان از ابتدا تا انتها گذشته، جریان فراماسونری وابسته به انگلیس بود. من فکر می کنم که شما مسیر بحث را در همان حدود استعمار...

بهبودی: از چه کسی سؤال کردید شما؟ چه کسی باید پاسخ بدهد؟

پرسش شونده: من سؤال نکردم. اظهار نظر کردم.

بهبودی: آقای زیباکلام شما هنوز نمی خواهید صحبت کنید؟

زیباکلام: والله من پیشنهاد می کنم که ایشان بیایند اینجا و ایشان هم ۵ دقیقه، ۵ دقیقه مثل ما صحبت بکنند. (با خنده).

سلطانی: به هر حال انتخاب نحوه بحث و موضوعات بحث طبیعی است که بستگی به سلیقه و گرایش فرد دارد و نمی شود تحمیل کرد، یک مقدار هم فضای بحث پیش می برد، ضمن اینکه گاهی اوقات نوع بحث ایجاب می کند که شما از مقبولات و نکاتی که فرد نسبت به آن استدلال می کند در پاسخ استفاده کنید، علی رغم اینکه ممکن است خود شما به آن نگاه اعتقادی هم نداشته باشید. ضمن اینکه من فکر می کنم که ما از این مرحله عبور کردیم که بخواهیم حالا نوع نگاه خاص خودمان را یا روش بحث مطلوب خودمان را به سایر اعضای محترم میزگرد توصیه بکنیم. اما آنچه که مسلم است در شکل گیری هر پدیده اجتماعی قطعاً علل و عوامل متعدد و شرایط اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و ده ها عنصر و عامل دخیل هستند، به هیچ وجه نمی شود پدیده های اجتماعی و داخلی را تک عاملی نگاه کرد. اگر سخن از نقش استعمار انگلیس در برآمدن رضا پهلوی و تداوم سلسله پهلوی هست، به مفهوم نگاه تک عاملی نیست، این در سال گذشته هم در اینجا تأکید شد. بله شرایطی در کشور ایجاد شد که

اتفاقاً در ایجاد آن شرایط و زمینه سازی هم خود انگلیسی ها نقش داشتند، بی کفایتی رجال و مشکلات و مسائل دیگر و فقدان خیلی از نهادها و زمینه هایی که مانع آن ضعف ها و مشکلات شود دست به دست هم دادند، جامعه رفت به سمت نیاز به یک کسی که امنیت را ایجاد بکند. خب اینجا استعمار انگلیس موج سواری کرد و یک دیکتاتوری را که مطلوب خودش بود و فاقد هر پایگاهی در درون کشور بود و کاملاً شرایط وابستگی مطلق را داشت، پیدا کرد، صید کرد، پرورش داد و آمد و این هم فقط در مورد ایران رخ نداده، در مورد خیلی از مناطق دنیا آدم های بی ریشه و بی پایه و بی هویتی را برداشتند به عنوان دیکتاتور بر سر ملت ها آوردند. حالا اگر رضا پهلوی در ایران ۲۰ سال دیکتاتوری کرد خیلی از عوامل انگلیس و امریکا ۳۰ سال، ۴۰ سال، ۵۰ سال هم در خیلی از نقاط دنیا حکومت کردند. اما من تعجب می کنم از این مد جدیدی که البته در فضای این ۱۵-۱۰ سال اخیر خیلی علنی شده، و الّا از ابتدای انقلاب بود که ژست انصاف نسبت به رضا پهلوی به منزله یک نوع دیدگاه علمی مطرح شود و اینکه همه چیز رضا پهلوی را ما نباید...

اصلاً صحبت سر این نیست که همه چیز. یک آدم وابسته خائنی خیانت کرده، در مجموعه خیانت هایش شما میکروسکوپ می خواهید بگذارید بعضی از آثار طبیعی و عَرْضی بعضی از اقداماتی را که او هم نیتش نبوده به نام آن بنویسید. مملکت که ملک طلق او نبوده، خیلی از بچه ها و آدم های این مملکت کار کردند، تلاش کردند و کشور را ساختند، امنیت ایجاد کردند، نهادهایی را به وجود آوردند اما معدل و جهت کلی و گفتمان حاکم بر دولت و نظام رضا پهلوی و بعد هم پسرش، وابستگی و تأمین منافع استراتژیک اربابان خارجی شان بوده. حتی مثلاً اشاره ای که به مسئله وهابیت و اینها شد، تخریب قبور ائمه با وساطت و فشار عین الملک هویدا که سفیر رضا پهلوی بود انجام شد. خود رضا پهلوی هم که خود اسناد متقن می گوید هیچ گونه اعتقادی به هیچ چیز نداشته و حتی خودش به شدت دشمن اسلام هم بوده، اما اولش برای حکومت گل مالید به سرش و آمد در خیابان و دسته عزاداری به پا کرد و یک سری از روحانیون را هم گول زد، مخبرالسلطنه هدایت می گوید: بعد از ۷ سال پرده های پروگرام رفت بالا، داستان هم از سال ۱۳۱۴ شروع نشد، از همان زمانی که مسئله متحد الشکل کردن لباس ها و بعد هم برخورد با مجالس دینی و نظام روحانیت و اینها شروع شد،

حداکثری که توانسته بود ظاهرسازی بکند رضاخان، حالا در آن اختلاف هست بین ۶-۵ سال تا ۷ سال، البته این به آن مفهوم هم نیست که اگر در عرصه داخلی ظاهرسازی می کرد، از حیث وابستگی و سیاست خارجی، سیاست خارجی مستقلی داشت، نه، فقط برای اینکه بتواند فریب بدهد افکار عمومی را و بخشی از روحانیت را، بخشی از روشنفکران ملی و مستقل را، خب این حرکت ها را انجام داده. حالا- دلیل نمی شود که ما بگوییم نه، یک رضاخانی بوده، آدم متفکری بوده، آدم فهمیده ای بوده، برای ایران اهداف بالا و والا داشته، آمده بعد هم به اتکای نیروی ملی به حکومت رسیده، تمام اسناد واقعی تاریخی را بگذاریم کنار بگیم که اینکه کودتا صد در صد انگلیسی بوده، من یقین نکردم. خب این یک چیزی است که عجیب است، تمام اسناد می گوید کودتا صد در صد انگلیسی بوده اما اینکه در بین بخش های مختلف حاکمیت انگلیس اختلاف نظر وجود داشته، این چیزی از ماهیت انگلیسی کودتا کم نمی کند. بله حالا مثلاً وزارت خارجه با سرویس جاسوسی با حکومت هند و بریتانیا، با بخشی از دولت در مورد نحوه اداره ایران اختلاف نظر داشتند اما در مجموع همه آنها با همدیگر در شکل گیری این کودتا و بعد هم بهره گیری از کودتا اتفاق نظر داشتند. ماهیت انگلیسی کودتا یک امر یقینی است، تمام اسناد، نه فقط اسناد ایرانی، نه فقط اسناد خود انگلیسی ها، اسناد دیپلمات های امریکایی، اسناد دیپلمات های فرانسوی و سایر اسناد مستقل هم این را تأیید کرده و اثبات کرده و عجیب است که آن وقت این واقعیات مسلم که در تمام اسناد وجود داشته، با برخی از اسناد جدید تبلیغاتی گزینش شده که با حمایت ویژه دولت انگلستان برای رفوگری از سابقه استعماری خودش می خواهد در دنیا و در بین ایرانی ها ترویج بکند، ما همه آن اسناد را بگذاریم کنار و بعضی از مطالب...

البته عرض کردم این دیدگاه، دیدگاه جدید و بدیعی نیست. در دوران پهلوی تمام این دیدگاه ها به شدت مطرح شد، سندسازی شد، در موردش استدلال هم شده، بنابراین در این مورد اصلاً تاریخ نویسی جدیدی تولد پیدا نکرده بلکه در واقع همان تاریخ نویسی گذشته دارد بازسازی می کند خودش را و مجدداً می خواهد خودش را احیاء بکند.

بهبودی: تشکر. آقای تفرشی...

تفرشی: بله، من می خواستم راجع به صحبت های آقای تبریزی که با صحبت های

دیگر یک مقداری بحث به جاهای دیگر رفت که مجبورم یک مقدار توضیح بدهم. صحبت های آقای تبریزی یک مقداری شبیه عوض کردن موج رادیو بود که چند لحظه روی هر کانالی است، من نتوانستم خیلی جمع بندی کنم. عرض به حضورتان چیزی که شما راجع به بنده گفتید متأسفانه طبق معمول خیلی غیرمنصفانه و ناجوانمردانه بود. بنده خیلی بیش از شما و پیش از شما در آرشیوهای ایرانی غلت زدم، کار کردم، چیز چاپ کردم قبل از شما و بیش از شما. هنوز هم این ارتباط را دارم و افتخار می کنم دارم. استفاده از آرشیوهای خارجی یک چیز اضافه ای هست برای این تحقیقات. منابع دست اول تاریخی را ما محکومیم و باید از آنها استفاده کنیم با دیدگاه انتقادی، هیچ ربطی به شرق شناسی و این حرف ها هم ندارد. چیزی که شما می فرمایید حرف های کلی است از همان قماش صحبت های ایدئولوژیک که ایشان فرمودند. بنابراین اینها حرف هایی است که خریدار دارد، یک عده هم می خوانند و لابد کیف هم می کنند، ولی مثل پاپ کورنه، مثل پف فیله، ما می خوریم، خوشمزه هم هست ولی غذا نیست متأسفانه. عرض به حضورتان بحث استفاده از اسناد تاریخی کشورهای خارجی، با افتخار عرض می کنم خدمت تان که بنده تا به حال ۳۰۰ هزار برگه اسناد آرشیوهای مختلف بریتانیا و امریکا را خواندم، عکس برداری کردم و استفاده کردم، باز هم خواهم کرد برای اینکه می بینم اطلاعاتی که در آنها هست، مکمل اطلاعات اسناد داخلی و بالعکس اسناد داخلی هم مطالبی دارد که اسناد خارجی ندارند. اینکه شما می گوید همه را بریز دور و به درد نمی خورد، اینها حرف های مفتی است که به نظر من بحث تحقیقی نیست؛ یعنی کوچک ترین اعتبار تاریخی ندارد و اساساً متأسفم که در چنین فضایی، چنین صحبت هایی گفته می شود برای اینکه به قول مولا امیرالمؤمنین شما دشمن چیزی هستید که به آن نادانید، نمی دانی راجع بهش داری صحبت می کنی. ۳۰۰ هزار برگ من سند دیدم، تازه یک دهم اش را من دیدم. وقتی شما رفتی یک صدم اش را دیدی و این اظهارنظر را کردی، آن وقت حق داری این جوری صحبت بکنی. بنابراین نباید چیزی را که اصلاً نمی دانید چی هست را این جوری راجع بهش فله ای قضاوت کنید؛ این یک نکته. نکته بعدی بحث مطلبی است که آقای سلطانی فرمودند راجع به بعضی صحبت های من، متأسفم، من پایان نامه دکترایم عنوانش هست «جامعه مذهبی ایران و تغییرات اجتماعی دوره رضاشاه» کل بحث من، بحث انتقاد و به چالش کشیدن

فعالیت های اجتماعی و دینی و فرهنگی دوره رضاشاه است. من نه مدافع رضاشاه هستم، نه توجیه گر حکومت رضاشاه هستم و نه دفاع می خواهم بکنم، ولی بحث من، بحث دیو و فرشته ساخت است که یک نفر از بدو تولد نوکر و خائن و مزدور و جاسوس و جانی و خائن است، تا روز مرگش هم همین جوری است و هیچ استثنائی هم وجود ندارد. این نگاه، نگاه خطرناک تاریخی است و هیچ جایی هم نمی برد، روز به روز هم الحمدلله را به افول و زوال است و ان شاءالله که زائل هم خواهد شد.

بهبودی: خیلی ممنون. یک سئوالی را یکی از شرکت کننده های در جلسه مطرح کردند که این را خواهش می کنم آقای سلیمی پاسخ بدهند. فرمودند یا نوشتند که به راستی چرا هر کسی مطابق روایت های رسمی دو سه قرن اخیر دنیای غرب، تاریخ را قرائت و بازگویی کند، همه باید چشم و گوش بسته بپذیرند و همان را تکرار کنند، اما هرگونه پژوهش و تاریخ نگاری مبتنی بر اسناد و مدارک و شواهد متقن که آن روایت های رسمی تاریخ نگاری غربی را زیر سؤال برد یا با آن هم نوایی نداشته باشد و به خصوص برخلاف آن باشد، ایدئولوژیک و دولتی و سطحی و قابل مذمت است. آیا این شیوه نگاه و رفتار، نوعی جدال با واقعیت ها و تقابل با روح آزادگی علمی و پژوهشی نیست؟

سلیمی: خیلی ممنون از کسی که این سؤال را کرده. ببینید عرض کردم این یک نوع استفاده از چماق است، بگذاریم و اصلاً بگذاریم، اصلاً فرض کنید جمهوری اسلامی ای رخ نداده و آنچه که بعد از سال ۵۷ مطرح شده وجود خارجی ندارد. برگردیم به آثاری که در دوران پهلوی نوشته شده. قطعاً در دوران پهلوی افرادی بودند که رضاخان را همان گونه که جناب آقای زیباکلام عرضه کردند، عرضه می کردند. بعضی از نیروهای مبارز هم که اصلاً مذهبی نبودند، ببینیم رضاخان را چه جوری معرفی کردند. فرض کنیم حالا این چماق آقای زیباکلام بر سر همه ما فرود آید و ما سکوت کنیم، بگوییم آقا همه ما تاریخ ایدئولوژیک داریم. اصلاً ببینیم دکتر مصدق راجع به رضاخان چه می گوید، من از کتاب آقای دکتر مصدق مثال می آورم که در دهه ۳۰ نوشته شده؛ یعنی دو دهه قبل از انقلاب اسلامی، اصلاً پدیده ای به نام انقلاب اسلامی هنوز شکل نگرفته، ایشان در مورد پهلوی این گونه می گوید: همه می دانند که سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است، چرا که تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از

عده ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند تلگرافی از او به شیراز رسید «چون آن موقع دکتر مصدق والی فارس هست» هر کس از دیگری سؤال می کرد و می پرسید این کیست؟ کجا بوده؟ و حالا این طور تلگراف می کند: «بدیهی است شخصی که با وسایل غیر علمی وارد کار شود، نمی تواند از ملت انتظار پشتیبانی داشته باشد، به همین جهات هم اعلی حضرت شاه فقید و سپس اعلی حضرت محمدرضا شاه هر کدام بین دو محذور قرار گرفتند، چنانچه می خواستند با یک عده وطن پرست مدارا کنند، از انجام وظیفه در مقابل استعمار باز می ماندند و چنانچه با این عده به سختی و خشونت عمل می کردند، دیگر برای این سلسله حیثیتی باقی نمی ماند تا بتوانند به کار ادامه دهند. این بود که هر کس ابراز احساساتی می کرد یا انتقادی از عمال شاه می نمود، وصله عضویت حزب توده و این چیزها را می چسباندند.» این نظر دکتر مصدق است که عرض کردم دهه ۳۰ نوشته شده. حالا می توانیم با چماق نگاه های ایدئولوژیک مصدق را هم بگوییم؟ من یک فراز دیگر می خوانم، چون ما با آقای زیباکلام در دانشگاه کرمان بحث داشتیم. ایشان کتاب «ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها» که آقای سیروس غنی نوشته را گفتند بسیار خوبی است، حالا ضبط تصویری است، تأیید بر این کتاب هم هست، واقعاً هم همین طور است، کتاب برای تطهیر رضاخان نوشته شده اما چون مستند است مجبور است حرف بزند بعضی از مسائل را بیان کرده، منتها متأسفانه آقای زیباکلام حتی وارد این عرصه ها هم نمی شود؛ یعنی اصلاً بحث این را نمی کنند که فلان سند درست است یا فلان سند غلط است. عرض کردم یک شیوه کلی برای ساکت کردن دیگران، برای حاکم کردن نظر فردی خودمان این است. این شیوه، شیوه درستی نیست. آقای سیروس غنی مبتنی از قضا بر اسناد انگلیس، من هم قبول دارم این حرف برادر عزیزمان که در پاسخ شما مطرح کردند، این غلط است ما بگوییم که مثلاً فرض کنید ما فقط به اسناد داخلی نیاز داریم، به اسناد خارجی نیاز نداریم. نه خیر، هوشمندانه اسناد خارجی را هم نگاه می کنیم، آن جاهایی که دارند خط می دهند، این را قبول نداریم، اینجا را قبول داریم باید استفاده کنیم. من حرف ایشان را تأیید می کنم که ما باید یک نگاه هوشمندانه ای داشته باشیم، هم به اسناد داخلی، هم خارجی؛ منتها بحثی که اینجا دارد مطرح می شود اصلاً بحث اسنادی نیست، اینجا آقای زیباکلام نمی گوید فلان حرفی که راجع به آقای

آیرون شاید گفته شده که آیرون شاید انتخاب کرده رضاخان را، این سند مجعول است یا غیر مجعول؟ یعنی حرف علمی را شما در این جلسه از جانب کسانی که دارند رضاخان را تطهیر می کنند شاهد نبودید و ای کاش از عزیزان بخواهید و مثلاً فرض کنید بگویید این ۱۰ تا سند مطرح شده از جانب تاریخ دولتی، جانب تاریخ ایدئولوژیک، هر چه که می خواهید اسمش را بگذارید بگویید آقا این ۱۰ تا سند به این دلیل، به این دلیل متقن نیست و غلط است. این کتاب، کتاب آقای سیروس غنی که گفتم کاملاً در جهت تطهیر رضاخان نگاشته شده، خب...

چون اسناد انگلیس گویای این قضیه است که آقای آیرون شاید، رضاخان را انتخاب می کند و او را بالا می آورد. من یکی از اسناد را می خوانم: «طولی نکشید که آیرون شاید پی برد که سردار همایون وجود کوچک و به درد نخوری است و تصمیم گرفت فوری معاونی برایش دست و پا کند. اسمایس هم به او گفته بود که گردان تبریز خوب عمل کرده و حمله بلشویک ها را در شمال منجیل شکست داده است، آیرون شاید نام فرمانده آنها را می پرسد و چندی بعد به او معرفی می شود. این فرد رضاخان بود. آیرون شاید که تحت تأثیر قرار گرفته بود بی درنگ تصمیم گرفت او را لااقل موقتاً فرمانده گردان قزاق قرار دهد.» بعد حالا می گوید طبق اسنادی که بر اساس اسناد انگلیس آقای سیروس غنی ارائه داده، شما عزیزان بخوانید البته ایشان «آقای سیروس غنی» یک جاهایی آمده جعل کرده، گفته حالا درست است انگلیسی ها، رضاخان را انتخاب کردند اما چون رضاخان یک شخصیتی بود که نمی توانستند او را نادیده بگیرند، انتخابش کردند؛ یعنی این کتاب هم اسناد و واقعیت ها را نتوانسته نادیده بگیرد که رضاخان را انگلیسی ها پیدایش کردند و به تدریج او را رشد دادند. خب اگر این جوری بحث کنیم، بحث علمی خوبی خواهد بود.

اما این گونه بگوییم که آقا قبل پیروزی انقلاب اسلامی، رضاخان خدوم بود، ملت ایران او را خدوم می دانستند، انقلاب اسلامی پیروز شد، یک تصویر بسیار تیره ای...

خیر، ملت ایران پهلوی ها را به این دلیل قیام کردند علیه ش ان که آنها را وابسته می دانستند و در واقع شخصیت هایی مثل مدرس، دکتر مصدق و... هر کدام حالا- خواستیم کتاب های شان را می آوریم، همه آنها تصویری که به ملت ایران ارائه می دادند، یک تصویر واقعی خدمت گزار بود و رضاخان یا خدوم برای بیگانگان بود؟ همین هم

عامل انقلاب مردم شد و خاتمه دادن از سلسله ای که وابسته به بیگانگان بود.

بهبودی: خیلی ممنون، تشکر. شما یک دقیقه در مورد سؤال...

تفرشی: من یک نکته ای در مورد سؤال کتبی ای که مطرح شد و یک نکته کوتاه هم در یک دقیقه می گویم. این که گفته شود هر کسی که بر اساس روش شناسی غربی کار می کند، از منابع غربی کار می کند پس بنابراین حرفش باید نشنیده گرفته بشود، فقط آن هایی که در داخل دارند کار می کنند یا منابع داخلی را استفاده می کنند، حرف شان متقن است، حرف نادرستی است. استفاده محقق از اسناد تاریخی باید همه جانبه باشد، همه منابع را بررسی کند، با هوشیاری و هوشمندی و با نقدی و با نگاه شکاک و چالش گر به این معنی که اسناد داخلی و خارجی هیچ کدام وحی منزل نیستند، نفس تاریخ هم نیستند و باید به عنوان منابع تاریخی زیر ذره بین گذاشته شوند. اینکه چون داخلی یا خارجی هست، پس بد است، پس خوب است، این نگاه، نگاه غلطی است. یک مطلب دیگر هم که در این جلسه متأسفانه گفته شد این است که دوستان گفتند ما توقع داشتیم شما بیاید اینجا و در مورد جنایت ها و خیانت ها صحبت کنید. نبود تو صورت جلسه، من اگر می دانستم، من چون مسئول بررسی جنایت نیستم، من محقق تاریخم، آن کار قاضی و دادگاه است، اگر می دانستم اشتباهاً...

اگر هم دوست دارید همه یک جور حرف بزنند، فقط استشهاد جمع کنید که باز هم اشتباه شده ما آمدیم.

بهبودی: شما سؤال دارید؟ [خطاب به پرسش کننده] پاسخگویتان مشخص است یا نه سؤال کلی دارید؟ از کی سؤال دارید؟

پرسش کننده: از جناب آقای تفرشی.

بهبودی: بفرمایید.

پرسش کننده: بحثی که وجود دارد و می خواستم از خدمت آقای تفرشی بپرسم این است که تحلیل فردی خود رضاشاه کجا قرار می گیرد؟ چون پدر اردشیر ریپورتر یک خاطراتی نوشته در مورد بحث رضاشاه می گوید، موقعی که رضاشاه سرباز قراق بود، موقعی که من می رفتم با سربازها می نشستم هر کدام از سربازها ... ولی رضاشاه دست من را می گرفت می برد یک گوشه می نشستم، بعد می گوید یک چای برای من دم می کرد، به من می گفت از تاریخ باستان ایران بگو، می گفت من از ساسانیان برایش

می گفتم، از هخامنشیان می گفتم. بعد می گوید سئوالی که رضاشاه آن موقع سرباز بود از من می پرسید، به من می گفت که بگو بینم تو که تاریخ ایران را می دانی، در تاریخ ایران کسی بوده که پدر و مادرش پادشاه نبوده ولی پادشاه شده؟ این تحلیل فردی خود رضاشاه کجا قرار می گیرد؟

تفرشی: خیلی سئوال مهمی است. ببینید اینکه رضاشاه جاسوس انگلیس بوده، نماینده انگلیس بوده، مستقل بوده، قهرمان ملی بوده، هیچ کدام در زیرکی و جاه طلبی اش خدشه ایجاد نمی کند، چه ما موافق باشیم، چه به اصطلاح فردی بوده که انگلیس ها مستقیم منصوبش کردند و چه فردی باشد که قهرمان ملی باشد. در هر دو صورت در اینکه آدم جاه طلب و بلندپروازی بوده تردیدی نیست و نکته ای که باید به آن توجه کرد، همان چیزی است که در صحبت های همه دوستان به نوعی بود، اندیشه ای که تصور می کرد انقلاب مشروطیت به شکست رسیده و بیراهه رفته، همیشه دنبال یک مستبد مصلح بودند در ایران، در یک دوره ای البته. چون معمولاً «در یک کتابی مفصل راجع به آن بحث شده، حالا من نمی خواهم تکرار کنم» مردم ایران وقتی که به دلایل مختلفی در سال های بعد از مشروطیت دچار مشکل می شدند، بعضی معتقد بودند که چاره برای ایران صرفاً دموکراسی و آزادی است و آزاد ساختن مردم و آزاد گذاشتن مردم، بنابراین دنبال یک آدمی مثلاً مثل مصدق بودند. وقتی که مثلاً به آن دوره می رسیدند یا مثلاً نزدیک می شدند، می گفتند کار ایران جز با زور حل نمی شود، دنبال یک رضاخانی بودند، یک رضاشاهی بودند. می خواهم بگویم که این اندیشه مستبد مصلح چون وجود داشت عدۀ زیادی از رجال، سربازها و قزاق ها و نظامیان و بلندپایگان نظامی ایران هم طبیعتاً دنبال این بودند که آن فرد بشود. اینکه رضاشاه علاقه مند بود «رضاخان آن موقع» مستبد مصلح ایران باشد، جای تردیدی در آن نیست. حالا اینکه خودش آمده، قهرمان بوده یا جاسوس بوده، تردیدی در این بلندپروازی ایجاد نمی کند و به هر حال آن جذابیت ها و قابلیت های فردی ای که احتمالاً داشته.

بهبودی: آقای قاجار شما از چه کسی سئوال دارید؟

قاجار: از آقای تفرشی.

بهبودی: بفرماید.

قاجار: ببخشید سئوالی که دارم این است که کی ما می توانیم از این بحث بیاییم

بیرون که رضاشاه قهرمان ملی بوده یا خائن بالفطره، کی می توانیم از این بحث بیایم بیرون، بیایم ببینیم این ۲۰ سال عملکرد او چه بوده. سیاست هایی هست که خیلی راجع به آن ها ابهام وجود دارد، مثلاً خلع سلاح و اسکان عشایر. خب این خلع سلاح عشایر یک پیامدهای مثبت شاید داشته باشد و پیامدهای منفی هم داشته که مرزهای ایران بی دفاع شدند در مقابل خارجی ها. یک موضوع دیگر خدمت تان عرض کنم در مورد سیاست شرقی رضاشاه، همراهی اش با ترکیه، این چه پیامدهای زیان باری برای ایران داشته. اینهاست که الآن هم می تواند به درد ما بخورد. سیاست اقتصاد دولتی داور، که باعث خشم و ناراحتی بازار می شود. اینها را ما می توانیم اگر بیایم راجع به اینها بحث کنیم، می تواند یک چیزی عایدمان شود؛ یعنی واقعاً بفهمیم این سیاست ها چه دستاوردهایی داشته، چه ضررهایی داشته برای مملکت ما، اگر نه این نگاه نه...

اصلاً محمدتقی خان پسیان خودش بعد از کودتا به وجود می آید، این نیست که بگوییم قهرمان ملی ایران بود و استقلال و تمامیت ارضی ایران فقط مدیون به این است، نه، در کردستان تجزیه طلبی چندانی نبوده، خراسان محمدتقی خان پسیان بعدش آمده، نه آن جور بگوییم خائن بالفطره بوده، اسماعیل خان سیمیتقو را که سرکوب کرده مرحوم مدرس هم از او تجلیل کرده یا حتی در آن مسئله کابینه اول قوام که می آید در مجلس چهارم، دو تا نماینده موافق این کابینه بودند که وزیر جنگش هم رضاخان بوده، یکی تیمورتاش بوده، یکی مدرس بوده، چون بر ضرورت دولت متمرکز قوی همه واقف بودند. اگر بیایم به این سیاست ها برسیم، آن موقع است که می تواند برای مملکت یک فایده ای داشته باشد. وگرنه حالا ایشان از اول خائن بالفطره بوده یا قهرمان ملی بوده و اسطوره بوده، هیچ چیزی به نظر من عاید الآن ما نمی کند.

تفرشی: عرض کنم خدمت تان به قول آن جُک معروف من را هُل دادند تو این استخر اگر نه من بحث هایم چیز دیگری بود، دوست داشتم راجع به تحولات؛ یعنی مواضع دولت بریتانیا در قبال ماه های آخر حکومت شاه و انقلاب اسلامی و چند ماه اول انقلاب صحبت بکنم. آن چیزهایی که یک مقدار راجع بهش کار کردم ولی چون بحث به این سمت رفت، من هم دیگر بالاخره همرنگ جماعت شدم. چیزهایی را که شما فرمودید با همه اش من موافقم و کاملاً هم درست است. اتفاقاً یک موردش را اشاره کوتاهی می کنم، چون به درستی فرمودید شما، فقط در مورد داور مثلاً همان

نگاهی که می خواهم بگویم که سیاه و سفید نباید باشد، ما دو تا داور داریم در دو تا کابینه مختلف دوران رضاشاه: داور عدلیه و داور وزارت مالیه. داور عدلیه نسبتاً سر جمع آدم بسیار موفقی است، کار خودش را خوب بلد است و انجام می دهد و کاملاً از این معرکه پیروز بیرون می آید. داور مالیه یک آدم شکست خورده است در امور اقتصاد و همه سیاست هایش به راه غلط می رود. اینکه ما همه را بگوییم بد، خوب، یک حکم کلی در مورد یک نفر بدهیم به نظر من، هم بی انصافی است، هم غیرتاریخی. کاملاً با همه حرف های تان موافقم.

بهبودی: متشکرم. آقای سلطانی.

سلطانی: یک فردی «حتماً شنیدید تو داستان ها و ضرب المثل ها» زیر نور ماه توی کوچه دنبال یک چیزی می گشت. خب آن موقع خانه ها چراغ و لامپ و این چیزها کم بوده یا گران بوده یا آنقدر نور کافی نبوده. بهش می گویند که چیزی گم کردی؟ می گوید آره. می گویند کجا گم کردی؟ می گوید توی خانه. می گویند پس چرا اینجا دنبالش می گردی؟ می گوید به خاطر اینکه اینجا نور دارد. ۳۰۰ هزار تا که هیچی، ۳۰۰ میلیون هم سند بی ربط در اختیار آدم قرار بدهند و جایی را آدرس بدهند که اصل مطلب گم بشود، درست مثل اینه که تمام عمر ما را بخواهند تو یک انبار بزرگ کاه تلف بکنند که آن تو یک سوزنی را شاید لا- به لای آن ۳۰۰ هزار تا، ۵-۴ میلیون پیدا بکنیم. هیچ کس نمی تواند برای سیاست های وزارت خارجه یا دولت انگلستان استدلال بکند که اینها دل شان برای تاریخ سوخته یا دارای دغدغه های علمی هستند، یا نگران مخدوش شدن تاریخ ملت های خاورمیانه و از جمله ما هستند که بیایند هزینه بکنند و اسنادی را که ما می خواهیم یا واقع بینانه است آزاد بکنند و در اختیار ما قرار بدهند. در عین اینکه البته از همه این اسناد بایستی استفاده کرد و از درونش هم می شود مطالب زیادی را گرفت. اما آدم ها در تاریخ همان جوری که در زندگی کنونی هستند، سفید هستند، سیاه هستند، خاکستری هم هستند. الزاماً نمی شود که هر کسی را فوری برد و خاکستری کرد. یک آدم قاتلی که فرض کنید که یک سری قتل های زنجیره ای انجام داده، شما نمی توانید بگویید آقا، انصاف نیست که مثلاً از نبوغ و سواد این آدم در دانشگاه صحبت نکنیم. هیتلر، استالین، صدام، اینها آدم های سیاه تاریخ هستند اما چه کسی می تواند نقش هیتلر را در رشد صنعتی آلمان و تبدیل شدن آلمان به یک قدرت

صنعتی کتمان کند! چه کسی می تواند نقش استالین را در پیشرفت صنعتی و علمی اتحاد جماهیر شوروی انکار بکند، ولی هیچ کس در موقع یاد کردن از هیتلر و استالین نمی آید بگوید آقا انصاف هم این است که ما بیاییم برخی از خدمات هیتلر و استالین و صدام را نگاه بکنیم. مگر صدام کم از این جور کارها کرده؟ آدم هایی مثل رضاخان، اینها بنا بر اسناد، مطابق واقعیات تاریخی جزء آدم های سیاه سیاه کار تاریخ هستند. ما به زور نمی توانیم اینها را خاکستری بکنیم و بعد بگوییم ژست انصاف اقتضاء می کند که یک آدم وابسته خبیث خائن آدم کش جانی مستبد را مطرح کنیم، بعد نظریه مقتدر مصلح را بیاییم تبدیلیش بکنیم به نظریه مستبد مصلح. هیچ وقت در ایران نخبگان دنبال مستبد مصلح نبودند، آن مقتدر مصلح بوده. هیچ وقت نخبگان ایران دنبال این نبودند یک آدمی بیاید، آن هم یک آدم بی سواد وابسته که هر چه دلش می خواهد، با استبداد رأی، با چکمه انجام بدهد، رضا پهلوی آمد برای خودش گروه مشاوره تشکیل داد که از جمله آن گروه هشت نفره خود دکتر محمد مصدق هم عضو بوده بعد از داستان کودتا و مدعی بود که من مشاوره و نظرات نخبگان را می خواهم عمل بکنم. می رفت دست بوس مثلاً علما، می رفت دست بوس نخبگان، روشنفکران. خودش را یک آدمی که تابع افکار است معرفی می کرد؛ یعنی خودش را مستبد معرفی نکرد که مردم بگویند بیا به عنوان مستبد، بعد که محکم کرد کار خودش را، انگلیسی ها محکمش کردند، شرایط را مناسب دید، به قول مخبرالسلطنه آن پرده پروگرام را زد بالا. هیچ وقت در ایران کسی دنبال مستبد مصلح نبوده. اما آنچه که مسلم است تاریخ باید به افزایش بصیرت تاریخی ما کمک بکند و ما تبیین واقعی و درستی از وقایع داشته باشیم. اتفاقاً این خیلی تعیین کننده است که بدانیم ماهیت افرادی مانند رضا پهلوی چه بوده. اینکه بگوییم حالا به حال ما فرقی نمی کند، نه، دقیقاً فرق می کند. وقتی دوباره بخواهد الگوسازی بشود، وقتی بخواهد با خدشه وارد کردن در حافظه تاریخی ملت ایران یک رضاخان های جدیدی این دفعه در قالب های جدید شکل بگیرند و به جامعه تحمیل بشوند و اساساً بیایند انقلاب تاریخی شما را زیر سؤال ببرند و بگویند شما اشتباه کردید. بعد بگویند سلسله پهلوی، یک سلسله ای است که بنیانگذارش آدم رشید وطن دوست وطن خواهی بوده که ایران را برده به سمت مدرنیسم، بعد هم چند وقت دیگر راجع به پسرش این صحبت ها می شود. اصلاً ساواکی در کار نبوده، اصلاً جنایتی در کار نبوده، اصلاً

سرکوب و کشتن مردم و زندانی کردن نخبگان و دوختن لب های فرخی یزدی و با آمپول های هوا در زندان های رضاخان کشتن، زن ها و مادران را در خیابان به دلیل یک چادر لچک به سر کردن کشتن و زدن و بعد هم روشنفکرها را به خاطر داشتن یک کتاب یا یک جزوه به سیاه چال انداختن و تبعید کردن ها و هزاران...

و بعد از آن طرف هم تمام زمین های مرغوب این مملکت را تصاحب کردن به زور و سند زدن و بزرگ ترین مالک ایران شدن، اموال ایران را از بین بردن، بر فقر مردم افزودن و بر ثروت شخصی خود و خاندان اضافه کردن و منافع استعمار انگلیس را تأمین کردن، بعد بیاییم بگوییم خوب است در مورد یک چنین آدمی منصفانه قضاوت بکنیم، بگوییم آدم خوبی هم بوده و ضمناً الآن به حال ما فرقی نمی کند. خیلی فرق می کند. ما باید بدانیم که در تاریخ چه بر سرمان آمده و چه کسانی را امثال انگلستان آمدند و بر این ملت تحمیل کردند و الآن هم می خواهند با دستکاری در حافظه تاریخی این ملت و تزریق جعلیات و تکثیر جعلیات به عنوان مطالب علمی و مستند، دوباره شرایط را برای اینکه یک قذافی جدیدی را در ایران سر کار بیاورند و یا یک آدمی را مثل مبارک یا یک آدمی را مثل بن علی بیاورند در ایران بکارند که اتفاقاً امثال مبارک و بن علی و قذافی هم شبیه رضا پهلوی بودند، تا یک ماه پیش هم در موردشان ده ها کتاب نوشته می شد که اینها کسانی هستند که کشور خودشان را به سمت مدرنیسم بردند و از عقب ماندگی نجات دادند و باعث اعتلای کشورهایشان شدند، منتها الآن که قیام مردمی شده همه آن کسانی که تا دیروز علیه اینها صحبت می کردند، به گونه دیگری تحلیل می کنند.

بهبودی: تشکر. آقای محترم شما از چه کسی سؤال می کنید؟

پرسش کننده: در حقیقت از تمام آقایان. دو تا سؤال اگر ممکن است.

بهبودی: بفرمایید.

پرسش کننده: سؤال اول: اینکه رضاشاه را به خودش، به فرد خودش شروع کنیم مطالعه کردن فکر نمی کنم صحیح باشد. رضاشاه توی خلأ نبود. رضاشاه توی موقعیتی بود که انگلیس، عثمانی را داغان کرده بود و داشت از طریق آتاتورک، رضاشاه و

بقیه

عمّالش، منافع خودش را دفاع می کرد و فکر می کنم در آن مطالعه ما می توانیم درس بگیریم و الا در حقیقت احساساتی شدیم و خودمان را خالی کرده ایم. سؤال دوم: در

مورد قدرت انگلیس در ایران تا وقتی که پسر رضاشاه اینجا بود، آیا آقای تفرشی شما دیدید دیوید اوئن (David Anthony Lewellyn Owen) نامه نوشته که ما اگر می دانستیم شاه سرطان داشت، هرگز توی ایران انقلاب نمی شد؟ متشکرم.

زیباکلام: ببینید آقای بهبودی عزیز، رئیس محترم جلسه؛ من با آقای سلطانی و با جناب آقای سلیمی نمین، ما اصلاً دو تا نگاه هستی شناسانه متضاد داریم. من اساساً این آقایان را مورخ نمی دانم، اصلاً معتقدم اینها کار تاریخی نمی کنند. تاریخ یعنی بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی یک جامعه. من در ابتدای عرایضم گفتم، گفتم شما نمی توانید کودتای سوم اسفند را بدون در نظر گرفتن شرایط سیاسی و اجتماعی آن روز ایران بررسی بکنید. اگر بخواهیم بررسی بکنیم، حاصل کار می شود نگاه آقای سلطانی و نگاه آقای سلیمی نمین. ببینید تاریخ برای اینها تاریخ نیست، تاریخ برای امثال آقای سلطانی و امثال آقای سلیمی نمین مطالعه و شناخت جامعه نیست، مطالعه و شناخت سیر تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی یک جامعه نیست. چرا ناراحت می شوند وقتی من می گویم ایدئولوژی؟ برای اینکه درست دارم می گویم. برای اینکه از دید اینها تاریخ تقسیم شده به یک سری شخصیت های سفید و خادم و یک سری شخصیت های سیاه و خائن. برای اینها تاریخ این جور است. تمام اسنادی که آقای سلیمی نمین می آورد، تمامش شکایت از این می کند که آقای تفرشی گفته، مصدق گفته، حسن گفته، تقی گفته که رضاشاه چقدر خائن بوده. ببینید شما از یک دانشجوی سال اول تاریخ هم وقتی بروی بررسی، به شما یک قول معروف معرفت شناسی تاریخی را می گوید، می گوید: مورخ چیزهایی را انتخاب می کند که به آن ها اعتقاد دارد. به عبارت دیگر یعنی چه؟ یعنی آقای سلیمی نمین می رود همیشه فکت هایی را پیدا می کند، می رود همیشه اسنادی را پیدا می کند که حسب آن اسناد، رضاشاه آدم خائنی بوده. این مورخ نیست، این محقق نیست، این اصلاً بی طرف نیست. این اصلاً نگاه بی طرفانه به تحولات ندارد. تاریخ، گذشته، انگلستان، هستی، بشریت برای آقای سلیمی نمین و برای آقای سلطانی مثل دفتر حضور و غیاب معلم کلاس اول ابتدایی است. حسن؟ حاضر. تقی؟ حاضر. عباس؟ غایب. ببینید تاریخ از نظر اینها این جوریه. پهلوی ها: خائن، رضاشاه: خائن، ناصرالدین شاه: خائن، مصدق: ای، حالا معلوم نیست، اسمش را فعلاً بکشیم بیاوریم پایین از خیابون تا بعد ببینیم چه می شود. ببینید

این نیست، این تاریخ نیست. این نگاه ایدئولوژیک زده من و آقای سلطانی و آقای سلیمی نمین است به گذشته مان و حسب اینکه ما چه چیزی را سفید ببینیم، آن را می آوریم می گوئیم به به و چه چه، حسب اینکه ما چه را سیاه ببینیم آن را می گوئیم... ببینید شما تا صبح هم بنشینید پای حرف های آقای سلطانی و پای حرف های آقای سلیمی نمین به شما یک کلام نمی گویند که آیا دستاورد مثبتی هم بوده؟ حداکثرش این است که آقای سلطانی به شما می گوید استعمار نیاز داشت به دانشگاه، استعمار نیاز داشت که فراماسون ها را تربیت بکند، بنابراین آمدند دانشگاه تهران را ایجاد کردند. ببینید راه آهن اگر شرقی - غربی بود، آقای سلطانی برمی گشت می گفت استعمار، مستعمره بزرگی داشت به اسم هند در شرق ایران و غرب ایران هم که امپراطوری عثمانی وارثش شده بود، عراق بود. بنابراین برای اینکه این دو بخش از مستعمره انگلیس به همدیگر متصل بشود، راه آهن شرقی - غربی کشیدند. حالا که شمالی - جنوبی است به شکل دیگری این باید...

ببینید اینها از قبل در مورد رضاشاه تصمیم شان را گرفته اند، اینها از قبل در مورد آمریکا تصمیم شان را گرفته اند، اینها از قبل در مورد انگلیس تصمیم شان را گرفته اند، این جوری نیست که اینها را بر اساس یک مطالعه رسیده باشند. اسناد تاریخی خوانده باشند. تجزیه و تحلیل کرده باشند. آن دود چراغ و بیخشید حمالی ای که آقای تفرشی در لندن دارد می کند و ورق می زند ده ها هزار سند را، اینها این کارها را کرده باشند. نه، تاریخ برای اینها در حقیقت محکمه قضاوت است، در حالی که باز یک دانشجوی سال اول تاریخ به شما خواهد گفت که ما اصلاً و ابداً حق نداریم قضاوت تاریخی بکنیم. تاریخ شناخت است، تاریخ شناخت تحولات یک جامعه است، یک فرهنگ است، یک تمدن است، ولی تاریخ از نظر آقای سلطانی و از نظر آقای سلیمی نمین، تاریخ محکمه قضاوت است، تاریخ این است که ما بیاییم بگوئیم کی محکوم بوده، کی سیاه بوده، کی خائن بوده، کی رذل بوده، کی فراماسون بوده، کی دزد بوده، کی هیز بوده، کی وابسته بوده. تاریخ برای اینها این است. تاریخ برای اینها اصلاً و ابداً شناخت جامعه نیست، شناخت فرهنگ نیست، شناخت تمدن نیست. تاریخ برای اینها اصلاً علم نیست، شناخت نیست. تاریخ برای اینها ایدئولوژی است، اسباب محکوم کردن است.

بهبودی: تشکر. آقای تفرشی شما یک...

تفرشی: حتماً، اول به سؤال ایشان جواب بدهم بعد سعی می کنم...

البته من به اندازه آقای سلطانی بلد نیستم داد بزنم، ولی سعی می کنم یک کم آرام تر صحبت کنم. عرض به حضورتان نکته ای که فرمودید در مورد اظهارات اخیر دیوید اوئن، خیلی نکته مهمی هست. یکی از سوء تفاهم هایی که در تاریخ نگاری انقلاب اسلامی، به خصوص مخالفین انقلاب اسلامی دارند این است که به اصطلاح قدرت های خارجی یک جایی در گوادلوپ یک موقعی تصمیم گرفتند که شاه را بردارند و جمهوری اسلامی را بیاورند که حداقل یک اشتباه تاریخی و یک تحریف تاریخی است. اسناد گوادلوپ را من کامل خواندم اصل مذاکراتش را و اصلاً چنین چیزی نیست. گوادلوپ لپ کلامش مسئله بعد شاه بود، تصمیم گیری در مورد شاه و جمهوری اسلامی، نگرانی در مورد اینکه ایران به دست شوروی نیفتد و آینده مناسبات نظامی ایران و غرب و مهمتر از همه این که مسئله کنفرانس گوادلوپ تنها مسئله اش ایران نبود، ۱۰ تا موضوع جلسه داشت که البته مهمترینش ایران بود. اینکه دیوید اوئن مطرح کرده اگر می دانستند شاه سرطان دارد این جوری حمایت نمی کردند، درست است. ببینید زمان دولت شریف امامی «من دارم بر اساس اسناد وزارت خارجه بریتانیا و نخست وزیری بریتانیا خدمت تان عرض می کنم» دولت بریتانیا و امریکا؛ یعنی جیمی کارتر و کالاهان (Callaghan) «دولت کارگر کالاهان» به طور کامل از شاه بدون هیچ گونه چون و چرایی حمایت کردند. یک حادثه ای پیش می آید بعد از اینکه شریف امامی سقوط می کند که اینها یک مقدار سست می شوند و بعد هم مسئله بیماری های شاه مطرح می شود. آن حادثه این است که پارسونز «Sir Anthony Parsons» وقتی در ایران بوده، خودش و وزارت خارجه البته توصیه کرده در دیدارهایی که خیلی زیاد شده بود آن موقع ها با شاه با سفیر بریتانیا در تهران که سفیر بریتانیا به شاه پیشنهاد می کند و در داخل هم دیگران گفته بودند که دولت مقتدر نظامی در ایران بر سر کار بیاورد و یک آدم قوی نظامی سر کار بیاورد. آن جا وقتی این بحث مطرح می شود، شاه قبول می کند منتها مثل خیلی از بزنگاه های تاریخی به اصطلاح تعلل نشان می دهد و از نظر روحی بسیار ضعیف می شود، به جای اینکه یک دولت واقعاً مستقل و مقتدر بیاورد، می آید چه کار می کند؟ دو تا مسئله داشت: اولاً این توهم تاریخی که طرفداران دیدگاه های سلطنت طلبی دارند که شاه دلش نیامد چون آدم دل رحمی بود و نخواست بکشد، این

تصور کاملاً احمقانه است. کاملاً مشخص است که شاه به دو دلیل خشونت را زیاد نکرد: یکی اینکه فکر می کرد بی اثر است. یعنی کشتن زیاد تأثیر معکوس می گذارد، نه اینکه دوست نداشت بکشد و از آدمکشی بدش می آمد و خون می دید ناراحت می شد، بحث این حرف ها نبود. دوم اگر این کار را می خواست بکند که دولت مقتدر نظامی می آورد سر کار و پیشنهاد هم داخلی ها و هم غربی ها، ارتشبد اویسی بود و شاه مخالفت می کند به خاطر اینکه می ترسید یک رضاشاه جدیدی روی کار بیاید و اویسی کودتا بکند. بنابراین یک نظامی بی دست و پایی که بدتر از دولت های غیرنظامی بود به نام غلامرضا ازهاری را می آورد سر کار که من دو سال پیش در یک مصاحبه ای که یک پروژه ای برای کتاب خانه ملی بود، سه روز ما مصاحبه داشتیم با آقای داریوش همایون که همین اخیراً فوت شده، همایون آن جا خیلی تصریح کرد این قضیه را که انتخاب ازهاری آب سردی بود که هم بر روی اطرافیان شاه ریخته شد و هم روی متحدین غربی شاه. از آن جا تردیدها شروع شد که آیا شاه می تواند؟ و بعد هم مسئله سرطان مزید بر علت شد. نمی دانم توانستم توضیح بدهم؟ تا زمان روی کار آمدن ازهاری هیچ گونه تردید، یک درصد هم تردید از حمایت صد در صد از شاه در غرب وجود نداشته.

[صدای یک خانم از دور]

بهبودی: خانم محترم من ندیدم شما اجازه بگیرید. عذرخواهی می کنم. اجازه بدهید آقای تفرشی صحبت شان تمام بشود.

سلطانی: تمام نشد؟ گفتند تمام شده که.

تفرشی: نه تمام نشده، یک چند کلمه اش هنوز مانده. ببینید من همان طوری که خدمت تان عرض کردم بحث دیوید اوئن کاملاً درسته و بعداً هم در گزارشات کالبدشکافی انقلاب هم به این مسائل اشاره کردم. نمی دانم توانستم پاسخ شما را بدهم یا نه؟ حالا- باقی اش را هم در بحث های دیگر می گویم. یک نکته ای که در مورد صحبت های جناب آقای سلطانی عرض می کنم این است که اگر ایشان سالیان سال شفاهاً از رضاشاه انتقاد می کنند و تعرض می کنند و فحش می دهند، من مکتوب سال هاست این کار را انجام می دهم، بنابراین من این صحبت های خاکستری و کنایه و نمی دانم رضا پهلوی را می خواهند سرکار بیاورند و فلان و اینها، اینها به من یکی

نمی چسبد، چون به اندازه کافی فحش اول و آخر و زن و بچه را در خارج از سلطنت طلب ها و مجاهدین خلق صبح تا شب دارم می خورم و خیلی بیشتر از اینکه شما حتی بتوانید تصور کنید به بنده مستقیماً برای اینکه مخالف سلطنت هستم، فحش می دهند. این حرف ها متأسفانه درست نبود طرحش در اینجا. دوم اینکه من یک اختلاف دیگر هم با روش کار ایشان دارم؛ من متأسفانه به خصوص در این دو، سه سال اخیر این بررسی اسناد مربوط به انقلاب برایم خیلی دردناک بود، برای اینکه من اسناد را که می خوانم سعی می کنم کاملاً بی طرفانه گزارش راجع به آن ها بنویسم یا مقاله بنویسم، چه از نظر فکری با خودم سازگاری داشته باشد و یا نداشته باشد. من متأسفانه مثل ایشان عباراتی که به کار می برند، هیچ کس، صد در صد، مطلق، همه محققان، با اطمینان کامل، از این عبارات کم استفاده می کنم، چون آدم کم سواد هستم، تاریخ می خوانم و تاریخ می نویسم برای اینکه سوادم بیشتر بشود و این نادانسته هایم را تبدیل به دانسته بکنم. من متأسفانه مثل ایشان همه چیز را نمی دانم که فقط در اسناد تاریخی دنبال استشهاد برای خودم بگردم. متأسفانه من قبول دارم این ضعف را و باید سعی کنم، تا حالا نشده ولی ان شاءالله از این به بعد سعی می کنم جبران بشود. مطلب بعدی ای که وجود دارد این است که این بحث مستبد مصلح را که گفتم از خودم در نیاوردم، شما اگر مطالعه بفرمایید ادبیات بعد از دوره مشروطه را تا ظهور رضاشاه، مرتب هست، نه تنها در داخل ایران، در خارج از ایران هم هست. اقبال لاهوری شعر معروفی دارد که مؤید این بحث است؛ می گوید:

آنچه بر تقدیر مشرق قادر است عزم جزم پهلوی و نادر است

این مال اقبال لاهوری است. این نگاه که یک آدم قلدر زورگویی بیاید که صالح هم باشد و کار را درست کند، نگاه من نیست، نگاهی است که در بخشی از جامعه ما رایج بوده آن موقع. من اصلاً بحث داوری نکردم که بگویم بد است یا خوب است. اینکه خوب است یا بد است، بحث دیگری است.

بهبودی: خیلی ممنون. زمان، زمان آقای سلیمی نمین است منتها...

بهبودی: برای همه علی السویه است، همه ایدئولوژی دارند و کسی نمی تواند ادعا

کند من بدون پیش فرض و ایدئولوژی به تاریخ می نگرم، اما رقیب من ایدئولوژیک می نگرد، لذا این مباحث باید ابتدا به این پیش فرض پاسخ دهد که آیا نگاه

غیرایدئولوژیک به تاریخ اصولاً وجود دارد یا نه؟

سلیمی: من در تأیید خواهر یا برادری که این سؤال را مطرح کردن عرض کنم که به محضی که من گفتم حالا- فرض کنید تاریخ نگاری در بعد از انقلاب اسلامی ایدئولوژیکه، حالا ایدئولوژیک هم به مثابه آن چماقی که شما ساختید، من رفتم کد آوردم از دوران قبل از انقلاب اسلامی، جواب آقای زیباکلام باید چه باشد؟ باید این باشد که مثلاً فرض کنید آن کدی که شما از مصدق آوردید، آن کد را جعل کردید، مصدق این گونه نگفته، این گونه باید در قبالش جواب باشد، نه؟ یا آن سندی که آقای سیروس غنی از اسناد انگلیس آورده که رضاخان را اولین بار آبرون ساید انتخاب کرد این سند جعلی است، این جوری باید جواب می دادند دیگر. رفتند گفتند شما بچه مدرسه نمی دانم اول دبستان هستید و نمی دانم از این حرف های هو کردن همدیگر که باز هم گفتم شأن محیط دانشگاه نیست، من نه اینجا اومدم که تأیید صلاحیت علمی خودم یا تاریخ نگاری را از آقای زیباکلام بگیرم، قطعاً ایشان هم اینجا نیامدند که تأیید از بنده بگیرند. اینجا ما آمدیم که اگر بنده حرفی زدم که مستند در تاریخ نبود، بدون چماق بگویم آقا شما مثلاً آن سندی که دارید ارائه می دهید غلط است، این سند را جعل کردید و این سند مستند نیست، این پایه و اساس ندارد. متأسفانه وقتی که من آمدم گفتم آقا فرض کنید اصلاً آن چماق سازی شما راجع به ایدئولوژی درست باشد، مصدق دارد می گوید آقا رضاخان و اینها را، نه جنبه مذهبی دارد و نه سخن او در ظرف زمانی بعد از انقلاب بیان شده، آقای زیباکلام باید به این جواب بدهد و خب جواب ایشان یک حرکت تحقیرآمیز توسل به یک حرکت تحقیرآمیز دیگری است. خب من بیایم بگویم که آقای زیباکلام شما مثل آن بچه های پیش دبستانی هستید که به به به می گوید، خب اینکه شأن ما نیست که، که ایشان بگوید شما مثل بچه اول مدرسه هستی، من بگویم کودستانی هستی، این برخورد بسیار سخیفی است که ما در محیط های علمی می خواهیم که با چماق، حالا اگر آن چماق کارآیی نداشت یک چماق دیگر برداریم روی سر هم بزنیم، خیر. عرض کردم اگر می خواهیم سخن مستند راجع به پهلوی بگوییم، علی القاعده این اسناد بیگانگان هست، من با یک کسی مشابه آقای زیباکلام در یک جایی صحبت می کردم، گفت اصلاً کودتای ۲۸ مرداد معنی ندارد، کودتا نبوده. گفتم آقا خود انگلیسی ها دارند می گویند کودتا کردیم، خود امریکایی ها

دارند می گویند که حالا ما ناراحتی ایرانی ها را به خاطر دخالت مان در کودتا درک می کنیم، بعد شما می آید می گوید که اصلاً اینها کودتا نکردند در ایران؟ خب با این شیوه که نمی شود بحث کرد. به قول معروف کاسه داغ تر از آش که نمی شود شد، خود آن حضرات وقتی می گویند ما این کار را کردیم، ما رضاخان را انتخاب کردیم، بعد شما نمی توانید بگویید که آقا همه این حرف ها راجع به اینکه رضاخان انتخاب شده، اینها همه اش ایدئولوژیک است، اینها همه اش بچه مدرسه ای است، من این را اصلاً به عنوان تاریخ نگار قبول ندارم، من نه حالا افتخارم خواهد بود که شما قبول داشته باشید یا شأتم مثلاً نازل می شود که شما قبول نداشته باشید. اینجا من آمدم که شما بگویید که فلان کدی که دارید می آورید غلط است، که فلان دانشجویی که اینجا نشسته، فلان محقق بررسی کند ببیند که حرفی که من می زنم غلط است؟ این جور همدیگر را خرد کردن و له کردن با چماق های مختلف عرض کردم در شأن محیط علمی نیست. من مطمئنم الآن کدهای دیگری که بیاورم در مورد بحث رضاخان که اصلاً ربطی به بحث انقلاب ندارد، آقای زیباکلام باز با یک شیوه های دیگری تحقیر را دنبال خواهند کرد، نه شیوه علمی و متأسفم که در محیط های دانشگاهی ما این جوری داریم بحث ها را دنبال می کنیم. اینکه رضاخان چه کار کرد بحث خوبی است. حالا از این مسئله عبور کنیم و قطعاً رضاخان را بر اساس مستندات خود انگلیسی ها، آنها آوردند و حالا این آدم آدمی بود که در جهت مصالح ملی کار کرد یا کار نکرد، راجع به آن هم بحث خوبی داریم. این درست نیست که بگوییم اگر رضاخان می آمد راه آهن شرقی و غربی هم می زد شما یک ایرادی می گرفتید. مگر ما ایراد گرفتیم؟ همه کسانی که مصلح بودند در زمان دوران پهلوی، آن ایراد را آنها دارند می گیرند و اولین بار در مجلس مصدق مطرح کرد که این خیانت است، یعنی بعد از شهریور ۲۰ این را مصدق مطرح کرد که این بزرگ ترین خیانتی بود که رضاخان به ملت ایران انجام داد، حالا- این ربطی به بعد از انقلاب دارد؟ که باز این حرف های عرض کردم چماق منشانه را دنبال کنیم که بعد از انقلاب شما می خواهید سفید و سیاه کنید، حالا من مثالی که زدم ایشان در ماندند، پس معلوم شد که ما سیاه و سفید نمی کنیم، مصدق را مثلاً- یک انتقاداتی بهش داریم که همین مصدق را بعد می گوئیم که مثلاً ایراد... خیر این جوری شیوه نیست، در بعد از انقلاب خوشبختانه این آزادی وجود دارد که ما بتوانیم بحث های مختلف را به نقد بکشانیم و بعد به یک

جمع بندی برسیم، در مورد راه آهن قطعاً حتی قبل از روی کار آمدن رضاخان بر اساس بند دوم قرارداد رویترز که ملت ایران علیه آن به پا خاستند و آن را وادار کردند که لغو بشود، بند دومش همین بحث راه آهنی است که بعدها به دست رضاخان دنبال شد، یعنی شما بند دوم قرارداد رویترز را مطالعه کنید، بنابراین حرفی که مصدق در بعد از شهریور ۲۰ می زند درست است، دقیقاً رضاخان خواسته انگلیسی ها را برای دستیابی انگلیسی ها به شمال ایران و بحث آن چتر امنیتی که انگلیسی ها دنبال می کردند دنبال کرده، یا کارها و اقدامات دیگر، من فرمایش ایشان را کاملاً درست می دانم، ما سیاه ترین افراد را در تاریخ که این را هم یک جعل می دانم. شما کتاب آقای زیباکلام را مطالعه کنید ببینید که ایشان قضاوت در تاریخ می کنند یا نه؟ اینجا که می رسند و می خواهیم یک عنصر انگلیسی را راجع بهش قضاوت کنیم می گویند قضاوت نکنید! اما ببینید در کتاب «ما چگونه ما شدیم» چند جا ایشان قضاوت تاریخی می کنند، فلان جریان را یک جریان تیره می گویند، فلان جریان را برخورد می کنند، قضاوت دارند در جای جای این کتاب در مورد مسائل تاریخ معاصر ایران قضاوت می کنند، بعد اینجا که می آییم و می خواهیم به یک جمع بندی برسیم می گویند که تاریخ که محل قضاوت نیست، اینجا که نباید ما قضاوت کنیم، این چه حرفی است؟ این تناقضاتی است که ما در واقع می سازیم به خاطر اینکه بتوانیم به یک جمع بندی غلطی نائل بیاییم. ببخشید.

بهبودی: آقای سلطانی نوبت شماست.

سلطانی: ویژگی....

ببخشید سؤال، بله؟ اجازه بدهید که صحبت تمام شود بعداً، یک لحظه اجازه بدهید. ویژگی....

اجازه بدهید خانم یک لحظه. ویژگی جلسات میزگرد این است که دیدگاه های مختلف و متضاد حتی با شیوه های مختلف خوب، بد، خوشایند، ناخوشایند طرح می شود و مخاطبان محترم هستند که خودشان داوری می کنند، هم در نحوه استدلال، هم در مطالب و مواد استدلال ها و هم در اخلاق و انصاف علمی. بنابراین اصراری نیست که ما بخواهیم اینجا نتیجه ای بگیریم یا به توافقی برسیم، اما آنچه مسلم است، نمی شود با کشیدن عکس مار و نشان دادن آن و مثلاً رنگ گذاشتن دور آن جلوه نوری بهش داد و نمی دانم جلوه صوتی و تبدیل کردنش به پاور پوینت نوشته مار را برد زیر

سؤال. داستانش را شنیدید دیگه؟ یک آدمی آمد گفت آقا نگاه کنید این بی سواد است یا من؟ عکس مار را

کشید و مردم بی سواد بودند همه گفتن تو، چون آن یکی نوشته بود مار و مار را نمی توانستند بخوانند، ولی این عکس مار را می شناختند، گفتند پس تو باسوادی. در مورد مسائل تاریخی، در مورد حرف هایی که اینجا زده شد، بعضی از مطالب را دوستان می گویند و چند لحظه بعد منکرش می شوند، چندین بار حالا ضبط شده، شما هم می توانید متن صوتی و تصویری اش را بعداً تهیه بکنید و هم مکتوبش را، چندین بار از کلمات یقیناً، یقیناً تردیدی نیست، تردیدی نیست (با تأکید) استفاده کردند، حکم های خیلی قاطع و محکم در مورد مسائل تاریخی و غیرتاریخی که در مورد آن هیچ نوع مطالعه و تخصصی هم ندارند می کنند، بعد که موقع بحث و تحلیل می شود، بعد یک باره طرح می شود که نه ما اصلاً ادعایی نکردیم و ما نمی دانم از نظر علمی ادعایی نداریم و حکم نمی کنیم. به هر حال اینکه چه کسی حکم کرده و چه کسی حکم نکرده و چگونه حکم کردند من فکر می کنم که با رجوع به کلیت بحث توسط خود مخاطبان محترم قابل داوری است، بعد هم بعضی از موارد اصلاً فرض بفرمائید که نسبت به شخص خاصی نیست، بعد من برای اینکه موضوع را عوض کنم یک نوع حمله موهوم خیالی علیه خودم درست می کنم که ضمناً سست هم هست، بعد در آن سنگر سست ماسه ای که درست کردم شروع می کنم دفاع کردن و پیروز هم می آیم به میدان، اصلاً در صورتی که خیلی از مسائل آن جوری که با توجه به رجوعی که مطالب ضبط خواهد شد و نوشته خواهد شد و صوتی و تصویری در اختیاران هست، می بینید که خیلی از پاسخ هایی که داده شده ربطی به آن بحث ها نداشته و حمله ای هم در کار نبوده. اما اینکه دو نگرش هستی شناسانه متضاد است کاملاً درست است، اما این دلیل نمی شود که ما تحریف بکنیم. من عرض کردم سیاه و سفید و خاکستری، اما عمداً خاکستری اش را می گذارند کنار و می گویند که اینها فقط سیاه و سفید می بینند، نقل قول از مصدق کردند و گفتند که شمالی، جنوبی نباید باشد، بعد می گوید اگر شرقی، غربی بود، فلانی ایراد می گرفت در صورتی که من نقل قول تاریخی کردم، بعد تازه مگر قرار است ما در بحث علمی نیت خوانی بکنیم، قصه پردازی بکنیم و نمی دانم بگوییم که در ذهن شما چه می گردد؟ بله اگر رضاخان خیلی از کارها را نکرده بود و خیلی از کارهای خوب را کرده بود، چه بسا یک شکل دیگری در تاریخ

در موردش ثبت می شد و داوری می شد، فعلاً سخن بر سر آن کارهایی است که او کرده و داوری متناسب با

واقعیت و تاریخی وجود داشته، اما کی گفته که داوری وجود ندارد؟ قضاوت وجود ندارد؟ هم در صحبت هایی که الان شد، هم در سایر نوشته ها و مصاحبه ها تا دلتان بخواهد انواع و اقسام داوری ها و احکام کلی ایدئولوژیک، سیاسی، تاریخی، اجتماعی، غیرعلمی و علمی همین طور توسط دوستان محترم ارائه شده به جامعه، بعد آنجایی که پای محاسبه و بحث و استدلال است، فوری عقب نشینی که نه اصلاً داوری نیست، کسی در مورد تاریخ اظهارنظر می کند که هیچ تخصصی در زمینه تاریخ ندارد. آن زمانی که آن دوست عزیزمان هنوز رشته علوم سیاسی را شروع نکرده بود، یک بنده خدایی که ایشان متهم کردند، آن موقع داشت در اسناد غلت می زد، حداقل فضل تقدم ده ساله نسبت به ایشان دارد در مورد تحقیق تاریخی و تحقیق سندی و حتی از جنبه صلاحیت علمی، اما مع الوصف مشک آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید. حالا اینکه بنده یا دیگری بخواهد از محتوای استدلال، از مطالب استدلال مخاطب می تواند تشخیص بدهد که آیا این بحث بحث علمی هست یا نیست؟ و الا کسی که سندشناس است بیاید در مورد مسائل جامعه شناسی صحبت کند، کسی که علوم سیاسی خوانده بیاید در مورد تاریخ اظهارنظر کند، بعد هم بگوید این نظریه من علمیه و لاغیر و حکم است و همه هم باید از آن تبعیت بکنند، البته تاریخ جای بحث علمی و شناخت و در عین حال جای داوری هم هست. اینکه تکرار می شود که آبروخری نیست و آبروبری نیست، اتفاقاً هست، اتفاقاً آبروخری هم می کنند، اصرار بر اصرار که آبرویی برای رضا پهلوی، ولو به حداقل، ولو به ده درصد خریده شود، اساساً تاریخ وسیله ای است که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم محل داوری است، محل قضاوت است، البته با اتکای به مطالب و مستندات علمی و اصول انصاف، اما از آن طرف ما تاریخ سفارشی هم داریم، تاریخ پادشاهان هم داریم، تاریخ سی.آی.ای و ام.آی.سیکس که سفارش می دهند، داریم، تاریخی که بنیاد کارنگی (Carnegie) و بنیاد راکفلر (Rockefeller) سفارش می دهند، آن را هم داریم. وظیفه این تاریخ چیست؟ ساختن یک چهره مجعول زیبا از دیکتاتورها و مستبدان معاصر و تاریخ، بله خیلی ها تاریخ را وسیله ای برای مشاطه گری و ترمیم چهره دیکتاتورها قرار دادند، در گذشته هم بوده پادشاه ها تاریخ نویس هایی را اجیر می کردند، می نوشتند، بعداً همان ها شده اسناد

تاریخی، بنابراین در تاریخ مشاطه گری و ترمیم و رتوش چهره مستبدین بسیار وجود دارد، مهم این است که ما با اتکای به مطالعه و مبانی علمی بتوانیم تاریخ جعلی را از تاریخ حقیقی تشخیص بدهیم، اسناد را بررسی بکنیم، استدلال‌ها را بررسی کنیم، اما اینکه حالا- مارک زده شود که تا صبح هم آقا اینجا باشی فلانی نمی گوید که مثلاً رضا پهلوی یک کار مثبت هم کرده، خب وقتی نکرده تا صبح که هیچی، تا صد سال دیگر هم بنشینید من که نمی توانم جعل تاریخ بکنم، من که پولی از بنیاد پهلوی، فرح پهلوی یا از خانواده پهلوی نگرفتم که به زور اینجا بگویم. بورسیه هم از طرف آنها نشدم، سفارش هم از سوی آنها نشدم، اگر شما سند و مدرکی داشتید و اثبات کردید که کار خوبی کرده بسم الله ارائه بدهید، اما مایی که تحقیق کردیم، اسنادی که وجود داشته، اسناد نشان می دهد که کار مثبتی نکرده، حالا به زور برای اینکه بگوییم جایگاه رضا پهلوی در چهره های سیاه تاریخ نیست بکشانیمش در بخش خاکستری و بگوییم که کار خوب هم کرده، نه تاریخ چهره های سیاه دارد، سفید دارد، خاکستری هم دارد، اما رضا پهلوی مثل هیتلر و استالین و صدام جزء چهره های سیاه تاریخ است، اگر تمام عالم هم جمع بشوند، ساعت ها هم صحبت بکنند، البته ما هم پایش می ایستیم، صحبت هم می کنیم، استدلال هم می کنیم، اما قادر نخواهند بود سند و استدلال عاقلانه ای برای اثبات مثبت بودن اقدامات رضا پهلوی ارائه بکنند، ضمناً این دگم گرایی و نگاه مطلق گرایانه نیست، نگاه واقع بینانه است، ما نباید واقعیت را دستکاری بکنیم فقط به خاطر اینکه می خواهیم یک ژست منصفانه و اخلاق مدار بگیریم، چرا کسی این ژست را در مقابل هیتلر نمی گیرد، شما می توانید یک خط در کشورهای غربی، فقط یک خط در یک کتاب یا مقاله بنویسید و بگویید حزب نازی هم خدماتی کرده، فوری به نام آنتی سبیتیزم شما را از زندگی ساقط می کنند، بیچاره تان می کنند، محاکمه تان می کنند، به زندان می افتید. اصلاً صحبت بر سر بحث علمی نیست، آیا به شما اجازه می دهند که در مورد استالین یک خط از او دفاع بکنید و از او صحبت بکنید یا در عراق امروز کسی به شما اجازه می دهد از صدام صحبت بکنید که ما در ایرانمان آن چنان آزادی هست که در این سی ساله ده ها نفر از رضا پهلوی و محمدرضا پهلوی در کتاب‌ها و نوشته‌ها و صحبت‌هایشان دفاع کردند و هنوز هم می کنند، اما این نجابت و تسامح و تساهل فرهنگ ایرانی است که اجازه می دهد این صحبت‌ها مطرح بشود و در موردش هم

بحث و استدلال مطرح می شود.

بهبودی: خانم محترم چه سؤالی داشتید اجازه بدهید، قبل از شما اجازه گرفتند. بله بله سؤال تان را از چه کسی می خواهید بکنید؟

پرسش کننده خانم: با تشکر از اساتید محترم که از مشکلات در ایران فرار نکردند و واقعاً تشکر می کنیم. به افتخار تمام ایرانی ها و تمامیت ارضی کشورمان. خوب در واقع دوران به اصطلاح گل در تاریخ اگر اجازه بفرمائید توی زبان فارسی ما حرف گاف داریم درسته؟ توی زبان انگلیسی هم گگ وجود دارد، اصلاً در زبان چینی مَهول بوده، چطور مغول شده؟ و اگر وحشی بودن چرا اصلاً کتابخانه های ما را آتش زدند و اگر...

به هر حال چه سودی داشت؟ ضمن اینکه اگر اینها حمله کردن پس چرا کتاب هایمان، رفرنس مان دانشگاه شانگهای نیست؟ دانشگاه کمبریج و شیکاگو و نمی دانم حالا به هر حال دانشگاه های مختلف بیرمنگام (Birmingham) گلاسکو و غیره و ذلک است، رفرنس های مثلاً کتاب ها و مجلات مختلفی وجود دارد.

بهبودی: خانم لطفاً خلاصه بفرمائید.

پرسش کننده خانم: بله، بنابراین تاریخ ما تحریف شده، تاریخ نویس هایی که بودند اصلاً مثلاً ویل دورانت را وقتی که می خوانیم کاملاً القائنات است، بیشتر مسائل القائنات روانشناختی است، یعنی تعریف و تحسین از فرهنگ و تمدن ایران، بعد لابه لای کلمات به طور نامرئی که اینها باید رمزگشایی بشود چه مواردی...

بهبودی: بله درسته، سؤال تان را مرتبط با صحبت های امروز...

پرسش کننده خانم: بله صحبت های امروز این است که ما تمام مشکلات مان از آنجا نشأت می گیرد که گرافیک ها و دکوراتورهای ما در واقع «ما نگویم بد و می به ناحق نکنیم/ جامه کس نداریم و دلق خود ازرق نکنیم» و «مغلطه بر دفتر دانش نزنیم/ آسمان کشتی ارباب هنر می شکند». گیاهی را که صد میلیمتر در ساعت در شیشه سفید رشد می کرد در شیشه آبی قرار دادند، شما که ادعای علم می فرمائید ما خیلی چیزها را نمی دونیم، باشد آقا من همین را می پرسم که شما بفرمائید که این چقدر رشد می کند؟ آیا آرامش با رخوت تفاوتی ندارد؟ اگر توی دیکشنری اجازه بدید...

بهبودی: باشد، لطف کنید آن بلندگو را از خانم بگیریید سؤال شان...

پرسش کننده خانم: تو دیکشنری وقتی نوشته بلو دپیرستینگ، افسرده، به هر حال

غمگین کننده به چه دلیل؟ به چه دلیل پرچم انگلیس دارد عملاً. توی تلویزیون گرافیکست های ما، استاد قباد شیوا در مورد لوترک (Toulouse Lautrec) صحبت می کند که لوترک بنیان گزار گرافیک در ایران کتابش اصلاً اشاعه فحشاست، کتاب لوترک.

بهبودی: بله، تشکر، خیلی ممنون خانم. شما سؤال تان را بفرمائید خواهش می کنم.

پرسش کننده خانم: نه خواهش می کنم اجازه بدید و تاریخ کشور ما وقتی که اعتیاد، و جرم و جنایت و رخوت و سستی گسترش پیدا کند امنیت کشور متزلزل می شود. اصلاً...

بهبودی: وقت نداریم خانم. به پایان جلسه رسیدیم. تشکر.

پرسش کننده آقا: آقای بهبودی آن سئوالی که مطرح کردند من در حد یکی دو دقیقه می خواهم بهش پردازم. چون ایشان صحبت کرده، من هم باید صحبت کنم.

بهبودی: شما می توانید در حد یکی دو دقیقه صحبت کنید. متشکرم از تون.

پرسش کننده خانم: به چه دلیل هر بشکه نفت هزار دلار است. نفت دریای شمال، تو مجله «نیوزویک» نوشته که هدف تجزیه ایران است...

بهبودی: شما سئوالتان را از چه کسی می خواهید بکنید؟ از آقای...؟ آقای زیباکلام.

زیباکلام: آقای پروین این بلندگو را بدهید به ایشان سؤال دارند.

بهبودی: من استدعا می کنم که آقای زیباکلام، فرصت مان تقریباً تمام شده است. عذرخواهی می کنم. آقای زیباکلام سؤال ایشان و ایشان رو...

پرسش کننده آقا: چشم، ببخشید من خیلی کوتاه سعی می کنم که سؤال را مطرح کنم. اولاً که من الآن دارم ضبط می کنم و نزدیک دو ساعت اینجا میزگرد هست به جز دو تا سندی که آقای سلیمی نمین ارائه دادند و یک سندی هم که آقای تفرشی در موردش صحبت کردند ما شاهد بحث علمی نبودیم متأسفانه، خیلی جدال های دو طرفه، بیهوده.

تفرشی: من نزدیک ۵۰۰ برگ سند آورده بودم، ولی بحث رفت روی یک موضوع دیگری.

پرسش کننده آقا: من سئوالی که دارم در مورد پهلوی و رابطه ای که انگلیس بالا-خره در پهلوی اول و دوم داشته از آقای زیباکلام در مورد این بود که طبق آن چیزهایی که خواندیم حالا با سواد ناقص مان این است که در دوره ای که محمدرضا شاه می خواست

از ایران برود، امریکا سه سیاست در قبال ایران داشت که در کاخ سفید در مورد آنها تردید داشتند، یکی این بود که فرح زمامدار ایران بشود و ولیعهد بشود شاه، یکی دیگر اینکه کودتای نظامی بکنند و دیگری اینکه کمک بکنند به کسانی که فکر می کردند حالا دموکراسی خواه هستند و انقلاب را در ایران پیروز بکنند. رابطه انگلیس با ایران و نگرشی که انگلیس به ایران دارد در این دوره چه جوری است؟ حالا اگر در این مورد می توانید یا آقای تفرشی یا هر کدام می خواهید و فکر می کنید.

بهبودی: من استدعا می کنم که چون جلسه به پایان خودش نزدیک شده شما پاسخ به سؤال این دو تا عزیز را با جمع بندی خودتان با هم بفرمائید.

زیبا کلام: چشم، چشم، اطاعت امر. ببینید در خصوص غرب و مشخصاً واشنگتن و لندن، امریکا و انگلستان دو تا روایت کاملاً متضاد وجود دارد در خصوص نقش اینها در ۵۶، ۵۷ که نهایتاً منتهی می شود به بیست و دو بهمن ۵۷. یک نظر، نظر طرفداران انقلاب است که می گویند امریکا و انگلستان تا دقیقه نود از شاه پشتیبانی کردند، به شاه دستور کشتار دادند، به شاه گفتند بگیر، بزن، ولی چون نیروی انقلاب قوی تر بود نهایتاً زدند و کشتار به دستور امریکایی ها و انگلیسی ها به جایی نرسید و انقلاب پیروز شد. این یک نظر است، نظری که شما کاملاً با آن آشنا هستید و خب در داخل کشور ظرف این سی و دو سال منظمأ گفته می شود. یک نظر دیگری است که بیشتر توسط سلطنت طلب ها و مخالفین انقلاب حالا در خارج از کشور عمدتاً رواج دارد و آن هم این است امریکا و انگلستان زیر پای رژیم شاه را خالی کردند، از پشت به رژیم شاه خنجر زدند و در حقیقت امریکا و انگلستان باعث سقوط رژیم شاه شدند. شاه بارها و بارها در مصاحبه هایش می گوید که من نمی دانم چرا امریکایی ها و انگلیسی ها دارند من را برمی دارند؟ من نمی دانم چرا آنها آمدند، با مخالفین من متحد شدند. و بارها و بارها این را از آنتونی پارسونز سفیر انگلستان، سالیوان سفیر امریکا و کسان خارجی دیگری که آمدند این را مطرح می کند که چرا سیاست شما، یعنی امریکا و انگلستان چرا سیاست های شما در مورد من تغییر پیدا کرده و چرا شما رفتید به سمت مخالفین من و با همه وجود معتقد بود که آنچه در ایران به نام انقلاب ما می گوئیم به راه افتاده، در حقیقت سناریوی انگلستان و امریکاست. منتها یک سری پاسخ ها خودش داشت می گفت دلیلش این است که من در مورد نفت از سال ۵۲ و ۵۳ به این طرف قرص و

محکم ایستادم. یک پاسخش این بود که من چون دارم کشور را صنعتی می‌کنم، کشور را پیشرفته می‌کنم، نباید پیشرفت و ترقی ایران ادامه پیدا بکند، یک تصورش این بود که امریکا و اتحاد شوروی سابق یک جورهایی با همدیگر زد و بند کردند، اما آن چه مسلم است با همه وجود به آن معتقد بود که من را دارند برمی‌دارند و تا روزی هم که زنده بود این تفکر و این نظر را داشت. بسیاری از سلطنت طلب‌ها هم چنین نظری دارند و معتقدند که در بهترین و معصومانه‌ترین نگاهی که ما می‌توانیم به امریکا و انگلستان بیندازیم، این است که بگوییم آنها نه تنها کمکی خودشان مستقیماً به شاه نکردند در سال ۵۶، ۵۷، بلکه نگذاشتند از امکانات خودش هم استفاده بکند. این را اردشیر زاهدی گفته است، داریوش همایون که آقای تفرشی اشاره کردند یکی دو هفته پیش فوت شد، اینها به صراحت گفتند که آنها بودند که نگذاشتند شاه از امکانات خودش استفاده بکند، برای اینکه قرص و محکم جلوی حالا- آن انقلاب بایستد. نظر من خیلی کوتاه این است که هر دوی این روایت‌ها خطاست. نه امریکایی‌ها شاه را سرنگون کردند آن‌گونه که سلطنت طلب‌ها و مخالفین انقلاب می‌گویند و نه امریکایی‌ها تا دقیقه نود از شاه حمایت و پشتیبانی می‌کردند، آن جوری که در ایران گفته می‌شود، واقع مطلب این است که دست راست امریکایی‌ها به دست چپ شان می‌گفت چه کار باید بکنیم. دو تا سناریو بود، یک سناریو این بود که شاه باید قرص و محکم بایستد که توسط جبهه برژینسکی از آن حمایت می‌شد، یک استراتژی دیگر که توسط ونس و دیگران بود، این بود که رژیم ایران باید یک تغییرات و تحولات و اصلاحاتی به وجود بیاورد، این وسط کارتر بین این دو جریانی که در اطرافش وجود داشت متحیر مانده بود و این تحیر تا به آخر هم همچنان ادامه پیدا کرد. اما آن چیزی که این برادرمان اینجا گفتند، گفتن آقای اوئن «دیوید اوئن» وزیر خارجه انگلستان در آن مقطع گفته که اخیراً گفته مصاحبه کرده، گفته که اگر ما می‌دانستیم که شاه سرطان دارد، قطعاً در ایران انقلاب نمی‌شد من فکر می‌کنم ما حواس مان نسبت به این گونه جملات، این گونه اظهارنظرها باید جمع باشد و اینها را برنذاریم علم بکنیم مثل آن چیزی که آقای تفرشی گفتند که بابا کی گفته از گوادلوپ شاه باید برود و شاه را باید برداریم. آخه این چه حرف باطلی است، اسناد گوادلوپ هست، آنچه که گفتند و آنچه که تصمیم گرفتند، کجا گفتند که شاه باید برود، کجا گفتند که ما شاه را باید برداریم،

درست می گوید آقای تفرشی، این به علاوه یک موضوع در گوآدلوپ است که مطرح شد از جمله بحران ایران، الآن هم اگر یک کنفرانس بین المللی باشد مسائل مصر مطرح می شود، مسائل تونس مطرح می شود، چه باید کرد در خاورمیانه مطرح می شود. برای اینکه بحران است، بحران ایران هم یک بحران جدی بود، طبیعی بود که در گوآدلوپ راجع به آن بحث بشود ولی اینکه گفته می شود در گوآدلوپ گفتند که شاه باید برود اصلاً و ابداً، هیچ سندی وجود ندارد و هیچ گفته ای وجود ندارد که...

اما اینکه سرطان شاه مخفی بود، آره شاه آدم شکاکی بود، فوق العاده؛ به هیچ کس اعتماد نمی کرد، حتی به فرح هم اعتماد نمی کرد و سرطان غدد لنفاوی اش را که از سال ۵۳، ۵۴ شروع شده بود کاملاً مخفی نگه داشته بود، هیچ کس نمی دونست. تنها کسی که می دونست علم بود.

نه سفیر امریکا می دانست، نه سفیر انگلستان می دانست، هیچ کسی نمی دانست که شاه سرطان دارد، بعدها معلوم شد که بخشی از آن مذبذب بودن شاه، بی اراده بودن شاه، حالت فشل بودن شاه برمی گردد به داروهای ضد سرطان که باید مصرف می کرده. به داروهای مخدر و غیره ای که باید مصرف می کرده، یعنی به عبارت دیگر آن چیزی که اوئن می گوید این نیست که ما انقلاب کردیم یا نکردیم؟ اوئن دارد می گوید که ما نمی دونستیم که شاه سرطان دارد و الا سیاست هایمان را به شکل دیگری...

ما فکر می کردیم که شاه مسلط است. امریکایی ها هم فکر می کردند که شاه مسلط است.

بهبودی: تشکر، ممنونم.

تفرشی: خدمت تان عرض کنم که خیلی کوتاه در ادامه این بحث و بعد هم یک جمع بندی کلی عرض می کنم خدمت تان. در تأیید و تکمیل صحبت های جناب آقای دکتر زیباکلام عرض می کنم، تا سال ۱۹۷۳ مسئله بود و نبود شاه دغدغه دولت های غربی نبود، به دلایل مختلفی که ناشی از افزایش چشم گیر بهای نفت بود و قدرتمندتر شدن و ثروتمندتر شدن حکومت شاه ایجاب کرد، مسئله آینده ایران و مسئله...

ده ها گزارش می بینید تحت عنوان اینکه اگر شاه بمیرد، اصلاً عنوانش این است «If King dies» چه خواهد شد؟ از سال ۱۹۷۳ شروع می شود، هر سال چند تا از این گزارش ها با همین عنوان ثابت اگر شاه بمیرد در گزارش های انگلیسی و امریکایی

وجود دارد و بحثی که مطرح می شود در آن سال و در سال بعد، هم مسئله یک بزنگاه تاریخی در مورد حکومت پهلوی موقعی که منتقدین مصلح و مشوق حکومت پهلوی، کسانی که منتقد بودند، ولی دلسوز حکومت پهلوی بودند، عده ای از جمله منوچهر آگاه، مهدی سمیعی و دیگران، خداداد فرمان فرمایان اینها می روند پیش شاه و مطرح می کنند که توسعه اقتصادی با این شتاب شدید مشکل ایجاد خواهد کرد و اگر مشارکت عمومی و توجه به امیال واقعی مردم نباشد مملکت را به فروپاشی خواهد رفت و خطرناک خواهد بود. شاه هم ظاهراً این را می پذیرد، منتها در کمال تعجب و آن نخوت ذاتی که داشته به جای اینکه به حرف های آنها گوش کند و به اصطلاح فضای باز سیاسی را در سال ۵۲ و ۵۳ ایجاد بکند، همه احزاب و همان نیم بند قلابی را هم تعطیل می کند و حزب رستاخیز را درست می کند که الآن خب تقریباً خیلی ها حالا مخالف این بودند و خود همایون چون با آن هم همزمان صحبت می کردیم موافق بود و زاهدی مخالف بود. بیشتر سلطنت طلب ها هم موافقند که تأسیس حزب رستاخیز یکی از خطاهای تأثیرگذار و استراتژیک شاه بود، یعنی یک جورهایی دوره ای که زودتر می توانست به اصطلاح مشکلات را حل بکند نگذاشت و مشکلات را وخیم تر کرد. آن وقت در فاصله ۷۳ تا ۷۹ حکومت شاه رابطه اش با غرب یک رابطه عشق و نفرت، رابطه **love and hate** یعنی دولت های غربی از شاه به اصطلاح دلگیری هایی دارند می خواستند تنبیه اش کنند، ولی قائل به براندازی و تغییر رژیم به هیچ وجه نبودند. فقط می خواستند شاه را کنترل کنند به خاطر مسئله نفت و مسائل بین المللی در واقع تحت کنترل، بیشتر تحت کنترل باشد. یک رابطه عشق و نفرت واقعاً می شود که کلمه دقیقی اشت برایش داد تا آنجایی که من به نظرم می رسد. همین طوری که عرض کردم تا سال ۷۷، ۷۸ هم گزارش ها این بود که شاه خواهد ماند و به خصوص پارسونز که روابط خاصی را با شاه داشت، هفته ای دو بار با شاه دیدار می کرد مرتب می گوید به خاطر حفظ منافع به خصوص اقتصادی چون بیشترین مبادلات نظامی را با ایران داشتند، روی وجود شاه و همکاری با شاه پافشاری می کردند تا حدود اوایل ۷۸ که به اصطلاح تردیدهایی حاصل می شود و بعد هم همین طور که عرض کردم کناره گیری شریف امامی مسئله خیلی حادی می شود و تردید در مورد ادامه سلطنت دیگر به طور جدی در غرب مطرح می شود. این حالا یک بحث کلی بود که مطرح شد، من نظرم این است که

با توجه به بحث‌هایی که امروز مطرح شد چه در کنفرانس و چه در میزگرد، تاریخ‌نگاری ایران و استعمار بریتانیا یا روابط ایران و بریتانیا نیازمند یک نگرش جدید و منابع جدید است، یعنی ما بدون نگاه جدید و به اصطلاح هوشمندانه و نگاهی که به اصطلاح مبتنی بر منابع و اسناد جدیدی باشد و کمتر دیده شده باشد، نمی‌توانیم اطلاعات جدیدی به شنونده بدهیم، یکی از مشکلات جدیدی که بعضی از سخنرانی‌ها داشت یا صحبت‌هایی که خود من یا دیگران مطرح کردم «من از طرف خودم صحبت می‌کنم» اشکالاتی که داشت این بود که خیلی در مورد مسائل تکراری بود، بر اساس مطالب گفته شده، به نظر من ما نیازمند این هستیم که مراکز آرشیوی ما چه در بازننگری و واکاوی اسناد داخلی، چه در بررسی اسناد خارجی کار بیشتری بکنند. همین نکته‌ای که آقای دکتر زیباکلام فرمودند در مورد اختلاف نظر بین دو دیدگاه امریکا در مورد ایران از سال ۷۸ تا سال ۸۰ که من سندش را دیدم به شدت واضح که یک جناح داریم ما شورای امنیت ملی امریکا برژینسکی و گری سیک (Gary Sick) معاونش، یک نگاه داریم، نگاه سایروس ونس و رئیس میز ایران، هنری پرشت (Henry Precut) که آن اولی خیلی تندتر می‌خواهد با مسائل ایران برخورد کند، چکشی، نگاه دوم آرام‌تر است و می‌خواهد گره‌ها را با دست باز کند نه با دندان. ما راجع به این مسائل کم کار کردیم اطلاعات مان کم است و تحلیل‌هایمان هم ناقص است و چون اطلاعاتمان کم است، یک سری حرف‌های شعاری و کلی را تکرار می‌کنیم و به اصطلاح به نظر من اگر قرار باشد فقط یک حرف‌هایی که گفتیم بیاییم صرفاً یک جور دیگر باز تولید کنیم، منتها با فریادهای بیشتری مطرح کنیم این مطالعات راه به جایی نمی‌برد، هم از جهت متدلورژی، هم از جهت به اصطلاح اسناد جدید و هم رویکرد جدید ما نیازمند کارهای بیشتری هستیم و من فکر می‌کنم که انتشار هر مطلب در این موارد به دور از بحث‌های شعاری یا کمتر شعاری و بیشتر عمیق در هر دیدگاهی و با هر نظری چه موافق و چه مخالف، چه چیزهایی که دوستان گفتند، چه چیزهایی که من گفتم به نظر من در هر صورت مفید است، بهتر است بیشتر چاپ کرد و اجازه چاپ کردنش را داد. خیلی متشکر.

بهبودی: خیلی ممنون. آقای سلطانی شما هم نتیجه‌گیری و....

سلطانی: من هم خیلی مایل بودم که مباحث از ابتدا در مورد اسناد و رویدادها و

اعتبار اسناد و تحلیل اسناد مطرح می شد، اما خب ویژگی میزگرد این است که وقتی نفر اول یک بحثی را شروع می کند به طور طبیعی مسیر و جهت بحث را به یک شکلی تعیین می کند یا حداقل تأثیر می گذارد، به ویژه اینکه در این فضا بعضی از اعضای میزگرد تصور کنند که بدون پاسخ گذاشتن بعضی از حرف ها با اخلاق و وجدان و انصاف علمی منافات دارد و تعهد علمی ایجاب می کند که خب به آن مطالب پرداخته شود، بنابراین این برمی گردد یک مقدار به طبیعت خود میزگرد، حتی یک اصطلاحی هم هست در عربی که به آن می گویند «البادی أظلم»، اگر کسی معتقد است در این زمینه ظلمی به جلسه شده باید نگاه کرد دید که چه جوری این مسیر تحمیل شد بر جلسه. نکته دیگر اینکه فروشگاه هایی هستند در کشورهای مختلف دنیا و فکر کنم جدیداً هم در ایران ایجاد شده، یک سری اجناس کهنه و قدیمی شان را بعد از یک مدتی که در انبار می ماند، می آیند بسته بندی اش را عوض می کنند، با بسته بندی جدید دوباره در فروشگاه های دیگر، البته یک مقدار ارزان تر ارائه می کنند، حتی مواردی بوده که مواد خوراکی و مواد فاسدشدنی که تاریخش گذشته، بسته بندی را عوض می کنند و با تاریخ جدید عرضه می کنند که بعضی شان هم رسوایی های بزرگی در بعضی از فروشگاه های زنجیره ای اروپا و امریکا ایجاد کرده، در ایران خودمان هم این کار را متأسفانه می کنند. ما واقعاً نیازمند نوآوری و بداعت در متدلوژی و روش نگرش تاریخی مان هستیم و بایستی دنبال اسناد جدید، دیدگاه های جدید و مطالب نو باشیم، اما به شرط اینکه واقعاً نو و جدید باشد، نه اینکه حرف هایی که در گذشته بارها تکرار شده، اما بنا به دلایلی مثلاً مخاطب دانشجو با این حرف ها آشنا نیست، حرف هایی که قبل از انقلاب اسلامی بارها تکرار شده، بعد از انقلاب اسلامی اتفاقاً در این سی سال جریان قالب تاریخ نگاری چه در داخل و چه در خارج از کشور در همان مسیری بوده که الآن مطرح می شود که روش نو است. در واقع اگر صحبت از نو و کهنه باشد بایستی گفت آنچه هست نگاه و روش کهنه است و ما باید مراقب باشیم که با احیای روش های کهنه یا مطالب کهنه تصور نکنیم که مطالب نو را طرح می کنیم. در مورد تلاش انگلیس برای حفظ رژیم شاه، چون عنوان همایش هم «ایران و استعمار انگلیس» است، دلایل بسیار زیادی وجود دارد که به رغم اختلافاتی که در درون هیأت حاکمه انگلیس و امریکا به دلیل پیچیدگی شرایط... این نکته را فراموش نکنید که این ملت

ایران بود که موجب آن تحیر در درون امریکا و انگلیس شده بود، این پیچیدگی و دشواری فهم مسائل داخلی ایران بود که چون آنها با آن آشنا نبودند و الگوهای شان و معادلاتشان نمی توانست تحلیل دقیق و درستی از وقایع داخل ایران عرضه بکند، به همین دلیل دست چپ و راست شان به همدیگر نمی توانست بگوید چه کار بکنند، و همین اختلافاتی ایجاد کرد. اما به رغم همه آنها هم امریکا و هم انگلیس تا آخرین لحظات برای حفظ شخص شاه که نماد حفظ رژیم سلطنتی بود تلاش کردند و من امریکا را می گذارم کنار، نکاتی را در مورد انگلیس عرض می کنم. اولاً که در همان سال ۵۷ تمام نخست وزیرهای سابق و وزیر دفاع شان و حتی در ۲۶ شهریور ۵۷، جیمز کالاهان نخست وزیر و رهبر حزب کارگر وارد ایران می شود رسماً، ۹ روز پس از کشتار مردم در ۱۷ شهریور و از گسترش فضای سیاسی شاه و از رژیم شاه حمایت می کند، ارتباطات و پیوندهای اقتصادی و نظامی و سیاسی دائماً در سال ۵۷ همین جوری سیر می کرد... و حتی آنتونی پارسونز هم در خاطراتش این را تأکید می کند که ما تا آخرین لحظه از شاه حمایت می خواستیم بکنیم در همان آبان ۵۷ دیوید اوئن در BBC مصاحبه می کند و تأکید می کند که ما تا آخرین دلایلی که پرزیدنت کارتر ارسال پشتیبانی و پیام حمایت خودش را از شاه کرده ما هم این کار را می کنیم و دوستان صریح اللهجه ای هستیم، ضمن اینکه نسبت به بعضی از مسائل حقوق بشر در ایران نکاتی را مورد انتقاد قرار دادیم، اما ما از استقرار و حفظ ثبات رژیم پهلوی حمایت می کنیم و این به نفع منطقه است و حتی پارسونز در خاطرات خودش در مورد توجیه علت حمایتش از رژیم شاه ضمن اشاره به منافع ملی خودش و شرایط رژیم در آخر هم این را تأکید می کند و می گوید ما اگر بر اساس ارزیابی های بدبینانه سیاست های دو پهلوی و مبهمی با شاه در پیش می گرفتیم، از بسیاری از منافع حاصله محروم می ماندیم. خلاصه کنم ما روی شاه قمار کردیم، و سالیان درازی در این قمار برنده بودیم. من از معدل این سیاست متأسف نیستم، یعنی خود انگلیسی ها تصریح می کنند که تا آخرین ماه ها از حکومت شاه حمایت می کنند، حتی سفیر انگلستان همان خود پارسونز ۵ ماه قبل از سقوط حکومت پهلوی در ملاقات با شاه رسماً همراه با سفیر امریکا می رود و می گوید که ما در بالاترین سطح از شما حمایت می کنیم و به شاه گفتیم که تا انتها از بقای شما و از بقای رژیم سلطنتی پشتیبانی خواهیم کرد، اما شرایط و سرعت شرایط تا جایی

پیش رفت که طرح پشتیبانی امریکا و انگلیس با شکست مواجه شد و در واقع این اراده ملت ایران بود که بر اراده دولت استعماری انگلیس و دولت استعماری امریکا غلبه کرد. والسلام علیکم ورحمه الله.

بهبودی: متشکرم. آقای سلیمی دو دقیقه خواهش می کنم.

سلیمی: دو دقیقه، البته خب چون خسته شدند دوستان من فقط در دو دقیقه برخلاف دیگران که چند دقیقه صحبت کردند من یک توصیه ای خدمت شما عزیزان می کنم به عنوان دانشجویان و پژوهشگران که از این قالب های ساخته شده نهراسند، واقعاً بررسی کنند اظهارات را، اینکه حالا- بنده مثلاً- نظر دولتی را مطرح می کنم این یک قالب بشود، چون مثلاً حالا فرض کنید عملکرد فلان دولتمرد موجب بیکاری دانشجو شده، بنده در حوزه تاریخ باید جوابگوی آن مثلاً دولتمرد باشم. این اتصالات، اتصالات به نظر من کاملاً- حسابگرانه است؛ خیلی منطقی نیست. بنده هر کسی هستم باید نظرم و صحبتم مورد بررسی قرار بگیرد و آنجایی که غلط است، بگویم غلط است، آنجایی که درست است، بگویم درست است. در اینجا بحث هایی مطرح شد مثلاً- در مورد بیماری محمدرضا پهلوی گفته شد فقط علم خبر داشت، خب از ابتدای بیماری لااقل هر هفته یک پزشک فرانسوی به اتفاق دستیارش می آمد ایران و شاه را معاینه می کرد، خورش را به فرانسه منتقل می کرد، خب پس بنابراین خیر، این حرف غلط است که بگویم فقط و فقط از بیماری محمدرضا پهلوی، علم اطلاع داشت، لااقل بر اساس مستندات تاریخی این پزشک و دستیارش که در کتاب «آخرین سفر شاه» ویلیام شوکراس می گوید توضیحاً کسانی را که از جریان بیماری اطلاع داشتند. حالا می خواهیم چه چیز را ثابت کنیم با این مسئله ای که بگویم آقا هیچ کسی از بیماری محمدرضا اطلاعی نداشت. غیر از علم همان که علم اطلاع داشت، علم یکی از کسانی است که در خدمت سرویس اطلاعاتی انگلیس است، همان کفایت می کرد که انگلیسی ها بدانند، ضمن اینکه گفتم خیلی افراد دیگر هم از بیماری او اطلاع داشتند. اینها تحلیل های بسیار سطحی است که بگویم که آقا علت فروپاشی محمدرضا پهلوی این بود که ما مثلاً از بیماری او اطلاع نداشتیم، این یک نوع در واقع گریز از آن عملکرد انگلیسی ها و امریکایی هاست که مبنای شان را سود بسیار زیاد قرار دادند، هم علم خودش می گوید این جوری که دارید پیش می روید ما محکوم به سقوطیم. قبل از علم، ابوالحسن ابتهاج می گوید، می گوید ما

به زودی سقوط خواهیم کرد، به خاطر این که امریکایی ها دارند فشار می آورند، همه درآمد نفت برای اسلحه هزینه شود، خب برای اینکه این مسائل مطرح نشود بحث بیماری شاه را مطرح می کنند که اگر ما می دانستیم بیماری شاه را، مثلاً سقوط نمی کرد و مثلاً رژیم...

اینها یک نوع دعوت به سطحی نگری در تاریخ است و پنهان کردن عملکرد بسیار تخریبی قدرت های استعماری در ایران است، قدرت های استعماری سیاست های شان چپاول حداکثری بود که بسیاری از دلسوزان طرفدار خود امریکایی ها پیش بینی سقوط را با این عملکرد داشتند. بنابراین بیایم این را بحث کنیم که امریکایی ها فشار می آوردند، آقای ابوالحسن ابتهاج به عنوان رئیس سازمان برنامه و بودجه می گوید آقا من هر دفعه به شاه می گویم که چرا هر دفعه بودجه نظامی را این قدر زیاد می کنی، بودجه نظامی که اصلاً به درد ما نمی خورد، می گوید امریکایی ها دارند فشار می آورند، بعد می گوید که آقا این نمی شود این منجر به سقوط ما خواهد شد که ما اصلاً نتوانیم برای ارتقاء وضعیت ملت ایران اقدامی بکنیم و از درآمد نفت برای آنها هزینه کنیم. این نگاه را دوستان توجه کنند، حالا خیلی از بحث های دیگر که دوستان دیگر هم مطرح کردند من خواهشی که دارم از شما، از این چماق ها یک مقداری نهراسید، مطالعه کنید، حتی منابع طرفداران غرب را در ایران، اینکه رضاخان برآمده انگلیسی ها هست از خاطرات آقای احسان نراقی مطالعه کنید که حالا لااقل آن را نمی توانیم بگویم که مثلاً او ایدئولوژیک اسلامی و نمی دانم این حرف هاست و از این چماق ها نمی توانیم به سرش بزنیم. ایشان می گوید که در بازتاب گفتگوهایش با محمدرضا در آن روزها می گوید که محمدرضا وقتی رفت انگلیس، رفت درخواست داد که مرکز اسناد انگلیس را بازدید کند، بعد پرونده پدرش را خواست، در آنجا به صراحت دید که او از موقعی که یک قزاق معمولی است تحت نظر انگلیسی ها رشد یافته، این را آقای نراقی می گوید به نقل از محمدرضا پهلوی.

بهبودی: جمع بندی بفرمائید.

سلیمی: بنابراین این را به یک چماق نپذیرید که جرأت نکنید و بگویید که آقا همه حرف هایی که زده می شود بعد از انقلاب اسلامی هم زده شد، همه اینها می گویند که محمدرضا پهلوی یک آدم وابسته ای بود، رضاخان وابسته بود بنابراین برخی هم

می گویند همه این حرف ها را بزنید کنار و بپذیرید حرف ما را که ما می گوییم رضاخان یک فردی بود که ایران نوین را به وجود آورد. خیر در مورد مسائل تاریخی ایران منابع متعدد وجود دارد و من دعوت می کنم عزیزان را به این منابع بپردازید و مطالعه بفرمائید.

بهبودی: از حوصله ای که حاضران به خرج دادند سپاسگزارم، از شرح صدری که شرکت کنندگان به خرج دادند بی نهایت ممنونم، محفل ما را گرم کردید؛ سپاسگزارم.

مقالات

بررسی رساله بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول

آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری

«حکم جهاد علیه روس و انگلیس»

دکتر محمدباقر وثوقی*

آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری، از رهبران فکری و سیاسی نهضت جنوب و از جمله شخصیت های مبارز در حوزه فعالیت های ضداستعماری و به ویژه ضدانگلیسی محسوب می شود. درباره جایگاه سیاسی و فکری این روحانی بزرگ در جنبش مشروطیت، تحقیقات بسیاری انجام شده و رسالات متعدد سیاسی او به چاپ رسیده است. یکی از فرازهای مهم زندگانی او، در مبارزات سیاسی و قلمی او علیه انگلستان نمایان می شود. به عبارت دیگر آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به سبب مبارزات نظامی و سیاسی اش و همچنین به عنوان نظریه پرداز اسلامی ضداستعماری در جنوب ایران، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. مبارزات ضداستعماری این رهبر روحانی، فراتر از ایالت فارس و در سطح ملی و منطقه ای مؤثر بوده است.

عمده فعالیت های سیاسی و فکری آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری، مربوط به دوران انقلاب مشروطیت و متمرکز در ایالت فارس و منطقه لارستان بوده است. در واقع این مبارزات موجب شد او به عنوان یکی از چهره های مؤثر فکری و روحانی مشروطیت در جنوب ایران شناخته و آراء و اندیشه های او سرمشق مبارزاتی مردم

جنوب و بنادر خلیج فارس شود. بنیان تفکر سیاسی او، بر دو مسئله «مبارزه علیه ظلم و ستم حکام» و «جهاد علیه استعمارگران» بنا شده است و این دو اصل، از وجوه اساسی فکری و مبارزاتی آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به شمار می رود. بر اساس این دو اصل، او مبارزات خود را در منطقه لار آغاز و تا سال های پس از جنگ جهانی اول ادامه داد. شهر لار که یکی از شهرهای مهم پس کرانه ای خلیج فارس محسوب می شد، با حضور آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به یکی از پایگاه های مهم انقلابیون مشروطه خواه تبدیل شد. فعالیت آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری در دوران مشروطیت با اعلام مبارزه مسلحانه علیه حکومت محمدعلی شاه و مستبدین وارد دوره جدیدی شد و پس از پیروزی مشروطه خواهان، او و یارانش به دلیل در پیش گرفتن سیاست های کاملاً مذهبی و مستقل، چندان مورد عنایت و توجه مشروطه طلبان مرکز قرار نگرفتند، اما او از پاننشست و به مبارزات فکری و عملی با استعمار انگلیس و ایادی داخلی آن پرداخت. صدور اعلامیه معروف او در لزوم جهاد علیه انگلیس از جمله این اقدامات بود.

در آستانه شروع جنگ جهانی اول، سید لاری بخش زیادی از نیروهای خود را از دست داده بود؛ و سرانجام نیز در یکی از درگیری های مسلحانه در سال ۱۹۱۴، با رشادت یکی از سوارانش از معرکه جان بدر برد و ناگزیر به هجرت شد.

او از آن پس، تا آخرین سال های عمرش - ۱۳۴۲ه ق/ ۱۹۲۴م - به حالت تبعید در فیروزآباد و سپس در جهرم بسر برد و عملاً قادر به فعالیت نظامی و سیاسی نبود. در حقیقت، سیدعبدالحسین لاری طی ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۲ه ق/ ۱۹۱۴م، یعنی شش ماه پیش از آغاز جنگ جهانی اول - ۸ رمضان ۱۳۳۲/ اول اوت ۱۹۱۴ - آخرین روزهای تلاش نظامی و سیاسی خویش را با خاطره تلخ شکست «کورده» و تبعید اجباری به فیروزآباد پشت سر گذاشت و عملاً از هرگونه دخالت در امور نظامی و سیاسی فارس برکنار ماند. اعلامیه جهاد سیدعبدالحسین لاری علیه انگلیس، بیشترین تأثیر را در مشروع کردن حرکت های مسلحانه صولت الدوله قشقایی، رهبر قدرتمند ایل قشقایی در فارس و تنگستانی ها در بوشهر داشته است. نمونه های گوناگون و متنوعی از احکام جهاد علیه انگلیس در کتاب «فارس و جنگ بین الملل اول»، «اسناد کمیته حافظین استقلال»، نسخه خطی «بیانیه دفاعیه»، «یادداشت های معین دفتر»، گزارش «سرپرسی

سایکس» و اسناد و مکاتبات شخصی آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به دست آمده است. عمده تأکید آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری در این احکام، هشدار به مسلمانان در مورد اقدامات و فعالیت های انگلیسی ها در جنوب و اثرات مخرب تداوم حضور آنان در ممالک اسلامی و همچنین لزوم مبارزه تمام عیار علیه آنان بوده است. فتاوی آیت الله لاری مبنی بر وجوب جهاد علیه انگلیس، از لحنی قاطع و کاملاً سازش ناپذیر برخوردار و در نوع خود منحصر به فرد بوده است. یکی از این اعلامیه ها در جریان جنگ جهانی اول و در ایام حضور گسترده انگلیسی ها در جنوب ایران از طرف آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری صادر شد و موجی از احساسات ضدانگلیسی را در جنوب ایران به وجود آورد و موجب واکنش های گوناگونی شده، تأثیر بسیاری از خود بر جای گذاشت.

ب. بیانیه فقهی - سیاسی جنگ جهانی اول

«اعلام می شود به هر کس از فرق ششصد کرور مسلمین داخله و خارجه حتی صبیان و نسوان واجب فوری است جهاد و دفاع روس و انگلیس و اعوان این کفار و سد ابواب طمع و بهانه و مالیات و گمرک و قرنطینه و تذکره...»

اینها جملات آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری، مندرج در یکی از چند فتوای جهاد علیه انگلیس و روسیه است، که در جریان جنگ جهانی اول اعلام شده است. تاکنون چند نمونه از این فتاوا به دست آمده است که اولین آنها اعلامیه منتشر شده از سوی «کمیته حافظان استقلال» در شیراز، دیگری مندرج در کتاب «فارس و جنگ بین الملل اول» و همچنین مکتوب آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری به صولت الدوله قشقایی، یادداشت های خطی معین دفتر، گزارش سایکس و اعلامیه جهاد پیوست نسخه خطی «بیانیه دفاعیه» است که بخشی از آن آورده شد.

آیت الله حاج سیدعبدالحسین لاری در یکی از اعلامیه های خود، اهالی بوشهر و بنادر و ایل قشقایی و ساکنان سواحل و بنادر جنوب را مخاطب قرار داده و کسانی را که با انگلیس همکاری نمایند، «خارج از اسلام و محارب با امام زمان» خوانده است. اما بیش از همه، وجه تمایز این فتوا در مقایسه با دیگر فتاوی آن عصر، واجب دانستن جهاد برای همه اقشار جامعه و از جمله «افراد صغیر» و «بانوان» بود، که این امر واکنش هایی

را در محافل مختلف فکری و سیاسی به وجود آورد و منجر به صدور اعلامیه های گوناگون و در حقیقت طرح سؤال و اشکال و شک و شبهه در این باره شد. حجم گسترده واکنش ها و بهره گیری جناح های سیاسی و فکری مخالف آیت الله لاری و به ویژه سوءاستفاده جناح های حامی انگلستان از این واکنش ها، موجب شد آیت الله لاری در صدد پاسخ گویی برآید.

آیت الله لاری در حالی که از هرگونه حمایت نظامی و سیاسی محروم مانده بود، در صدد پاسخگویی به این اعلامیه ها برآمده و استدلال خویش را در پاسخ به انتقادات دیگر علما به طور مفصل ارائه کرد. هر چند این جوابیه در آن ایام چاپ نشد، اما در نسخه های معدود، دستنویس و منتشر گردید. ما ضمن معرفی نسخه خطی این جوابیه، آن را با توجه به مندرجات و محتوای آن «بیانیه فقهی - سیاسی جنگ جهانی اول» نام گذاری کرده ایم. پرداختن به این مجموعه خطی، از سویی می تواند راهگشای دستیابی به نحوه برخورد یکی از اندیشه گران اسلامی در مواجهه با نمادهای استعمار در جریان جنگ جهانی اول باشد؛ و از طرفی نیز نشانگر واکنش مذهبی و اعتقادی رایج عصر در مقابل تهاجم نیروهای بیگانه است.

«بیانیه فقهی - سیاسی» در دوازده صفحه به خط شکسته نستعلیق و به دستخط «شاهانی جهرمی»، یکی از منشیان آیت الله لاری، نوشته شده است. ابتدای نسخه با این جمله شروع می شود: «مقدمه: بدان که حکمت و مصلحت حضرت سبحان در خلق عالم امکان بجهت [به جهت] محض امتحان کفر و ایمان و مجاهده است با شیاطین انس و جان.» در صفحه پایانی مهر چهارگوش آیت الله لاری با عبارت «عبدہ عبدالحسین» دیده می شود. این رساله شامل یک مقدمه در «تشریح فساد و افساد ابالیس روس و انگلیس» و پاسخ به شش مورد انتقاد از حکم جهاد اوست. آیت الله لاری در هر مورد ضمن بیان اشکال ها و انتقادات، با استناد به آیات و احادیث در صدد جوابگویی به آنها برآمده است. خلاصه اشکال ها و پاسخ های آیت الله لاری به آنها از این قرار است:

۱. در پاسخ به این انتقاد که فرنگیان از جمله قوم یهود و نصاری محسوب شده و اعلام جهاد علیه آنان مبنای دینی ندارد، آیت الله لاری آورده است: دیوانیان و دولتیان روس و انگلیس جدای از ملت مسیح و یهود هستند و تباین و ضدیت نوعیه با هر ملتی دارند. او در بخشی از رساله می نویسد:

و ما قیل از اینکه فرنگ و روس از فرق یهود و نصاری و مجوس هستند، فهو توهّم و اشتباه و مغلطه محضه؛ چرا که دیوانیان و دولتیان هر دولتی، فضلاً از روس و انگلیس، مثل فرق بابیه و جبریه از اهل نحل هستند، بینونیت کلیه و ضدیت نوعیه با هر ملتی دارند در امور کلیه و جزئیّه، خاصه فرنگ و روس که از اسفح سفاح، افحش فواحش مجوس هستند و بهیچ [به هیچ] قرار و مدار بهایم وحشی و وحشیان، حتی شیطان بنی جان رفتار نمی کنند.

۲. در مورد این که «روس و انگلیس دارای قانون و نظم بوده و متابعت از آنها می تواند مثمرثمر باشد»، آیت الله لاری در پاسخ اشاره می کند، شدت فساد ایشان به حدی است که اگر وارد جامعه ای شوند، کلیه ثروت ملی و حیثیت اجتماعی آن جامعه را برباد می دهند. او نمونه این مدعا را هندوستان دانسته که تحت سلطه کامل انگلیس قرار گرفته است. از این رو متابعت از آنان را مغایر با منافع جوامع اسلامی می داند. او در این باره می نویسد:

و ما قیل: که اینها نظم و نسق و قانون دارند، فهو ایضاً توهّم و اشتباه و غلط و مغلطه محضه؛ چرا که شدت فساد و افساد ایشان به حدی است [که] (اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزّه اهلها اذله و كذلك یفعلون) جمیع اسلحه و مال و منال و حال و لسان و جان و زبان و ایمان و اقتدار و اختیار مردم را من جمیع الجهات گرفته و می گیرند، حتی اختیار ملک و ملک و ممالیک و املاک و آب و زمین و دین و آیین و عرض و ناموس بآنها [به آنها] نمی گذارند؛ و هیچ چیز را فروگذار نکرده، مگر آن که همه را به حیطه تصرف خود درمی آورند و تمام اعزّه و اجله و ملوک مملکت را عبداً مملوکاً لایقندر علی شیء، محتاج و مسخر و ذل صغار کفار، با هزار گونه عار و شتر کرده و می کنند، حتی اختیار آب دریا و علف صحرا، اختیار زن و دختر برای احدی باقی نمی گذارند! بلکه اختیار اموات و احیای خود را نیز ندارند! چنانچه هشتاد کرور مدخل موقوفات سلاطین هندوستان است برای اصناف فقرا و انواع خیرات و صدقات؛ اختیار یک دینار، بلکه اختیار تولیت و نظارت و وکالت [آن را] به هیچ وجه از برای ذوی الحقوق باقی نگذارده و تمام را خود متصرف شده و تمام ملوک را [مثل] اموات قبور، بی حس و حرکت، زنده به گور کرده و می کنند و اسم آن را نظم و نسق و امنیت و عدالت می گذارند! اینگونه، نظم و نسق و عدالت و امنیت نیست، بلکه از قبیل سالبه

به انتفاء موضوع است، و اشبه شیء به طبابت طیب مجنون که طبابت و علاج مجانین به چوب زدن می کند، تا به حدی که از حس و حرکت انداخت آنها را، آنوقت می گوید: جن مجنون را بیرون کردم و او را عافیت و راحت دادم! سر وقت مجنون که می روند می بینند او را که از شدت زدن مرده [است].

فرنگیان «هر چیزی که در مقابل ملت و شریعت جعل و تدوین کرده اند، به هر اسم و رسم و قاعده، تمام مفسده و مغلظه است»؛ و در ادامه آورده است:

چگونه می توان خوردن شراب و بی حجاب کردن زنان و دختران پیش روی چشم اجانب و کشف عورت ایشان را قانون نامید «و این قسم از مفاسد شایعه و قبایح فاحشه، اسم آن را قانون گذاشتن محکوم به حکم کفر و شرک صریح است...»

۳. و اینکه گفته شده است که طبق آیه قرآنی، دوستی با مسیحیان تشویق شده است، پاسخش این است که این آیه قرآنی مختص نجاشی آمده است و برای همه مسیحیان نیست؛ بلکه ویژه کسانی است که گوش شنوا نسبت به حقیقت داشته باشند. و ما قیل فی القرآن: (ولتجدن اقریهم موده للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منہم قسیسین و رهبانا و انہم لا یتکبرون و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینہم نقیض من الدمع)، الآیہ. فالجواب: ان ذلک مدح خاص مختص بالمتسلمین من النصاری کالنجاشی، کما هو صریح الوصف و الصلہ و العلہ، لا مطلق النصاری؛ فضلاً عن ینتحل بالادیان بالتمہہ و البہتان من اهل الدیوان و حزب الشیطان.

۴. اینکه گفته می شود دنیای ایشان - فرنگیان - آباد و معمور است، پاسخش این است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافران است؛ و دیگر اینکه آبادی فرنگیان از خرابی ماست و آنها با خراب کردن ما توانسته اند آباد شوند، پس هر چه دارند از ماست و حق مایملک ما می باشد و «چنانچه کسی تخت و تاج سلطنت و اقتدار مملکت دیگری را به سوء اختیار یا به قهر و اجبار صاحب ملک به انواع سرقت و غضب و نهب غارت کند، عندالعقلا مورد «یعز من یشاء و یدل من یشاء» نیست و نخواهد بود، بلکه مورد غلط و قبح ظلم و جور و ستم و عقوبات جهنم [خواهد بود].»

۵. اینکه جهاد بر صغیر و زنان واجب نیست، جوابش این است که این امر یعنی جهاد با کفار مثل خواندن نماز و به جا آوردن روزه نیست که بر همه واجب نباشد، بلکه چون اساس اسلام در خطر است، حتی در صورت ترس از قتل و غارت و

خونریزی و هتک نفوس باز هم جهاد بر همه واجب است. چون در غیر این صورت هیچ چیز باقی نمی ماند که دیگران از آن بهره مند شوند. در این مورد می نویسد:

فالو اجب من مراتب الصلاه و افرادها العدیده، احدها الممكن مرتباً لاجمعاً. بخلاف مراتب الجهاد و افرادها العدیده الممكنه؛ فانها واجبه جمعاً و جميعاً الا ما تعذر، فيختص هو بالسقوط لا غير، بل قد يسقط الصلاه رأساً عن الصبيان و النسوان احياناً، و لا يسقط مراتب الجهاد و دفاع الكفار عنهم اذا هجموا على المسلمين و خيف على بيضه الاسلام، كما في زماننا هذا؛ فإنه يجب على كافة الناس، حتى النسوان و الصبيان بجميع مراتبها و اقسامها الممكنه جمعاً و جميعاً.

در پایان نسخه خطی «بیانیه دفاعیه» یکی از احکام جهاد آیت الله لاری نوشته شده است که در پایان آن مهر او نیز با عبارت «اقل خدام الشریعه المطهره» دیده می شود.

رساله «بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول» در واقع پاسخ به شبهاتی بوده که پس از انتشار حکم جهاد و واجب دانستن آن بر افراد صغیر و زنان، به وجود آمد و آیت الله لاری را ناگزیر به پاسخگویی نمود. بررسی قوت و ضعف فقهی و اصولی پاسخ ها، به مجتهدان صاحب نظر مربوط می شود. اما صرف نظر از قوت و ضعف استدلال های آیت الله لاری، این رساله نشان می دهد این روحانی بزرگ خطر نفوذ استعمار انگلیس در ایران را بسیار جدی و مبارزه با این خطر را از اهم واجبات می دانسته. او در عمل نیز بر این اعتقاد استوار بود و طی دوران طولانی مبارزه اش در جنوب ایران در دو جبهه «مبارزه با استبداد داخلی» و «مبارزه علیه استعمار خارجی» گام های مؤثری برداشت و از این جهت از جمله مبارزان خستگی ناپذیر جنوب ایران محسوب می شود. او در آخرین سال های حیات سیاسی خویش با تلاشی خستگی ناپذیر ضمن اعلام جهاد علیه انگلیس و روس با انتشار «بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول» حضور قاطعانه و سرسختانه خود را در عرصه مبارزه به دخالت خارجی اعلام کرد. این بیانیه هرگز چاپ نشد و دیگر امکاناتی جهت انتشار اندیشه ها و شخصیت هایی همچون او، در شرایط آن دوره به دست نیامد. آیت الله سیدعبدالحسین لاری، شرایط خود را در سال های پایانی عمر خود چنین وصف کرده است.

«بالفعل و در معنی محبوس به حکم ابالیس انگلیس و روس هستم. لکن به هیچ وجه قصور و فتور و ضعف و کسور نورزیده و تا آخر قطره خون مصمم ثابت القدم به نحو اتم و الزم در شهادت به مواعید صادق و کان حقاً نصر المؤمنین هستم».

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تهران.

«نجفی» ۱. از آیت الله سیدعبدالحسین لاری (تولد ۱۲۶۴ ه ق / ۱۸۴۸ م - متوفی ۱۳۴۲ ه ق / ۱۹۲۴ م) با عناوین

در مراسلات «لاری» نیز یاد شده است، اما به دلیل کاربرد وسیع عنوان «موسوی» و «مجتهد»، «شوشتری»

سیاسی و متون تاریخی، ما این صورت را برگزیده ایم.

روستایی در نزدیکی شهر لار، بین جاده لار به شیراز که آخرین عملیات جنگی اردوی (۲) (Kurdeh). کورده

در آن به وقوع پیوست. «سید» قوام الملک علیه

۳۵۵-۳. رکن زاده آدمیت، فارس و جنگ بین الملل، صص ۳۵۶

۴. لارستان و جنبش مشروطیت، همان، ص ۲۲۱

۵. سیدعبدالحسین لاری، بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول، نسخه خطی.

۶. میرزانصرالله خان قهرمان ملقب به معین دفتر می باشد که در ایام جوانی به عنوان منشی ضرغام الدوله قشقایی و

پس از فوت او به سمت منشی صولت الدوله قشقایی مشغول بود. نسخه خطی یادداشت های او نزد جناب آقای

محقق معاصر ایران است که عکسی از آن در اختیار نگارنده قرار گرفته است. «کاوه بیات»

۷. سفیری، فلوریدا، پلیس جنوب ایران، ص ۲۳۳

۸. بخشی از اسناد در اختیار اینجانب می باشد که در میان آنها نامه هایی به صولت الدوله قشقایی و موضوع حکم

جهاد یافت می شود.

۹. جناب آقای دکتر آیت اللهی برای نخستین بار این عبارت را برای رساله آیت الله لاری به کار گرفته اند. بنگرید

. به: آیت اللهی، دکتر سیدمحمدتقی، ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶

۱۰. بیانیه دفاعیه جنگ جهانی اول، نسخه خطی.

۱۱. در کتاب لارستان و جنبش مشروطیت، ص ۲۲۱، عکسی از این حکم آمده است.

۱۲. یادداشت های معین دفتر، نسخه خطی.

۱۳. سفیری، فلوریدا، همان، ص ۲۳۳

۱۴. لارستان و جنبش مشروطیت، همان، ص ۱۹۸

نقش فتاوی علمای شیعه علیه انگلیس در جنگ جهانی اول

در عراق و خوزستان

محمد (عبدالله) طرفاوی*

بخش اول: امپراطوری عثمانی و جنگ جهانی اول

امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول، محل تضاد و رقابت کشورهای اروپایی بود. روسیه خواهان تصرف تنگه های مهم و استراتژیک بسفر و داردانل و تسلط بر دریای مدیترانه و شبه جزیره بالکان برای نفوذ و تسلط بر اروپا بود. این امر توازن بین المللی را که بریتانیا سعی در حفظ و تثبیت آن داشت، به هم می زد. از اهداف دیگر روس ها رسیدن به آب های گرم خلیج فارس و تسلط بر هند بود که با تلاش های انگلیس در خلیج فارس با شکست مواجه شد. امپراطوری آلمان در این قرن ظهور کرد و برای ایجاد رقابت با استعمار انگلیس و رسیدن به اهداف خود با امپراطوری عثمانی که دارای معادن غنی و توانایی های زراعی زیادی بود، ارتباط پیدا کرد. آلمان با سیاست های خاص خود بر اقتصاد، ارتش و مطبوعات عثمانی مسلط شد. انگلیس این سیاست ها را تهدیدی برای منافع خود در خلیج فارس و هند تلقی می کرد، و برای مقابله با آن با فرانسه و سپس روسیه قراردادهایی منعقد ساخت.

چون امپراطوری عثمانی از ملیت های مختلف شکل گرفته بود، انگلیس با دسیسه گری بذرهای تفرقه و اختلاف را در بین اقوام گوناگون پاشید. آلمان برای رویارویی با این نیرنگ، سیاست اتحاد اسلامی را، که از اندیشه های سیدجمال الدین

اسدآبادی بود، برای نجات و جلوگیری از فروپاشی امپراطوری عثمانی (مرد بیمار اروپا) تبلیغ می کرد.

با شروع جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ میلادی مطابق با مرداد ۱۲۹۳ هجری شمسی، دولت عثمانی ابتدا سیاست بی طرفانه ای پیش گرفت. زیرا سیاستمداران این کشور معتقد بودند، اگر عثمانی وارد کارزار شود، اولین قربانی آن امپراطوری عثمانی خواهد بود و «مسئله شرق» که معنای عام آن نزاع بین امپراطوری عثمانی و دول اروپاست به سود اروپائیان تمام خواهد شد. در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۱۴ میلادی متفقین دولت عثمانی را متهم نمودند بندرهای روسیه واقع در حاشیه دریای سیاه را بمباران کرده است. علت این امر آن بود که چون ناوگان دریایی عثمانی در دریای سیاه در حال مانور بود، روسیه ضمن تعقیب آنان با ناوگان خود، سعی در مین گذاری تنگه بسفر نمود. نیروهای عثمانی به مقابله با آنان پرداختند و کشتی های حامل مین را غرق نموده، خسارات سنگینی به آنها وارد ساختند. لذا در تاریخ ۲ نوامبر ابتدا روسیه، و پس از آن در تاریخ ۵ نوامبر انگلیس و فرانسه علیه کشور عثمانی اعلام جنگ کردند.

۱. علل حمله انگلیس به عراق

عراق به علت داشتن موقعیت جغرافیایی و استراتژیک، دارای اهمیت خاصی بود. زیرا از طریق اروندرود با خلیج فارس و از آن طریق با هند ارتباط داشت؛ از راه خشکی و راه آهن هم می توانست به اروپا ارتباط پیدا کند. بنابراین برای مقاصد تجاری و سیاسی به عنوان پایگاهی برای نیروهای نظامی انگلیس قابل بهره برداری بود.

با کشف نفت در عراق، انگلیس برای استفاده از آن و به حرکت درآوردن ناوگان خود در هند و خلیج فارس و دریای مدیترانه تمایل داشت این قطعه از خاک عثمانی را در جرگه مستعمرات خود قرار دهد.

حاصلخیزی زمین های عراق و فراوانی مواد اولیه و همچنین احتیاج مردم بین النهرین به انواع تولیدات خارجی از عوامل دیگر اشغال عراق بود. اهمیت عراق، برای انگلیس به حدی بود که لرد کرزن نایب السلطنه هند در سال ۱۹۱۹ میلادی گفت: «اشغال عراق هدف سه قرن تلاش و فعالیت بریتانیا در خاورمیانه را تشکیل می داد.»

عراق در واقع کلید خاورمیانه بود و از طریق آن انگلیس می توانست بر تمامی منطقه

حاکمیت داشته باشد. این موضوع را ویلسون در تلگرامی که به وزیر امور هند در ۱۰ دسامبر ۱۹۱۸ میلادی ارسال داشت، اینچنین اعتراف نمود:

... به درستی که مناطق استراتژیک خاورمیانه در بغداد خلاصه می شود. و با اشغال عراق خود را در مرکز جهان اسلام قرار می دهیم و بدین وسیله از تجمع مسلمین بر ضد ما در خاورمیانه جلوگیری کردیم. لازم است که سیاست ما در شرایط صلح بر این باشد که سیطره خود را بر بین النهرین حفظ کنیم، به جهت اینکه مرکز حمایت ممالکی باشد که قابلیت پذیرش سلطه بریتانیا را داشته باشد.

۲. حمله به عراق

در روز سه شنبه ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۴ میلادی/ ۷ مهر ۱۲۹۳ شمسی کشتی جنگی انگلیس به نام اسپیکل وارد اروندرود گردید و در کنار بندر خرمشهر لنگر انداخت. کشتی دیگری به نام دلاهووسی که مجهز به اسلحه و مهمات بود نیز، در آبادان لنگر انداخت. در روز ۴ اکتبر/ ۱۲ مهر، والی بصره یادداشت اعتراض آمیزی نوشت، و به ورود کشتی های انگلیسی اعتراض کرد.

پس از آن به اسپیکل دستور داده شد به آب های ایران وارد شده و در فاصله سه مایلی رودخانه کارون لنگر اندازد. در همین زمان کشتی جنگی دلاهووسی به محلی به نام طمی رفت و از همانجا مراقب جریان امور شد.

ترک ها در نظر داشتند اسپیکل را تصرف کنند و در این رابطه نیاز شدیدی به همکاری شیخ خزعل داشتند. لذا در ۲۹ اکتبر/ ۷ آبان والی بصره به شیخ خزعل پیشنهاد کرد که اجازه دهد نیروهای ترک به طور مخفیانه در طرفین رود کارون در حوالی لنگرگاه اسپیکل در پشت بام خانه ها سنگر بگیرند و به افراد داخل کشتی تیراندازی کنند و بعد آن را به تصرف خود در بیاورند. علاوه بر اعتراض والی بصره به کنسول انگلیس ایران هم از طریق وزارت خارجه در ۱۶ ذی الحجه ۱۳۳۲ قمری از انگلیس خواست برای حفظ بی طرفی ایران، کشتی جنگی خود را از کارون خارج سازد.

دولت انگلیس در پاسخ به تلگرام وزارت خارجه ایران در مورخه ۲۰ ذی الحجه اعلام نمود کشتی جنگی دو روز قبل از کارون خارج شده است، و ضمن اعلام خبر تصرف فاو، حفظ بی طرفی و روابط دوستانه با ایران را جزء سیاست انگلیس معرفی کرد.

در نیمه شب ۳۱ اکتبر مطابق با ۹ آبان ۱۲۹۳ شمسی فرمانده ناو اسپیکل تلگرامی مبنی بر شروع جنگ علیه عثمانی دریافت کرد. کاپیتان نان این مطلب را به شیخ خزعل اطلاع داد و در ۲ نوامبر با کشتی خود به طرف آبادان حرکت کرد، تا بهتر بتواند از پالایشگاه نفت حمایت کند و بدین ترتیب حمله به بین‌النهرین آغاز شد.

۳. تصرف فاو و بصره

قبل از اعلام جنگ علیه عثمانی، ریاست کل ارتش امپراطوری انگلیس مستقر در هند، در اول اکتبر به تیپ ۱۶ پیاده لشکر ششم دستور حرکت به سوی خلیج فارس داد. این نیرو موسوم به نیروی «D» بود و در ۲۳ اکتبر وارد بحرین شد و در آنجا منتظر دستور ماند.

پس از اعلام جنگ علیه عثمانی، در روز یکشنبه اول نوامبر ۱۹۱۴ میلادی مطابق با ۱۰ آبان ۱۲۹۵ به ژنرال دلامین فرمانده نیروی «D» دستور داده شد به سوی اروندرود حرکت کند. در تاریخ ششم نوامبر کشتی سریع‌السیر جنگی «اودن» در حالی وارد اروندرود شد که کشتی‌های مین جمع‌کن در پیشاپیش و کشتی‌های حمل‌ونقل و قایق‌های دیگر در پشت آن حرکت می‌کردند. در همان روز، درگیری ۴۰ دقیقه‌ای شدیدی رخ داد که به خاموش شدن توپخانه عثمانی منتهی شد. پس از آن، ناوگان جنگی انگلیس، فاو را تصرف کردند. در ۱۴ نوامبر ژنرال سر آرتور بارت فرمانده لشکر ششم بریتانیا با جمعی از نیروهای خود وارد فاو شد و کلیه نیروهای انگلیسی مستقر در منطقه را تحت امر خود قرار داد. در ۲۱ نوامبر هنگامی که نیروهای انگلیس آماده هجومی بزرگ علیه مواضع نیروهای ترک بودند، شیخ خزعل به ژنرال بارت خبر داد عثمانی‌ها بصره و اطراف آن را تخلیه کرده، به قرنه عقب‌نشینی نموده‌اند. در ۲۳ نوامبر ژنرال بارت به همراه تعداد زیادی از نیروهای انگلیس در حالی که کشتی‌های جنگی «اودن» و «اسپیگل» در طرف راست اروندرود او را همراهی می‌کردند، وارد بصره شد. با ورود او رژه‌ای نظامی در بصره برگزار و پرچم انگلیس در آن جا برافراشته گشت.

بخش دوم: نقش علمای سنی در جهاد علیه انگلیس و متحدانش

۱. اعلان جهاد از سوی مفتی دولت عثمانی

پس از اعلان جنگ علیه عثمانی و اشغال فاو به دست انگلیس، مفتی دولت عثمانی

شیخ الاسلام خیری افندی، در پاسخ به چند استفتا، جهاد را بر تمام مسلمین جهان و مسلمانانی که زیر سیطره حکومت های بریتانیا، فرانسه و روسیه بسر می برند، واجب عینی اعلام کرد. این فتوا در روزی که امپراطوری عثمانی علیه متفقین اعلان جنگ نمود امضا شد و در ۱۴ نوامبر روزنامه طنین آن را با تیتراژ «جهاد اکبر» منتشر و اعلام کرد. متن فتوای مفتی شیخ الاسلام خیری افندی بدین شرح است:

متن استفتائات و پاسخ آنها:

وقتی که معلوم شود که اسلام از سوی دشمنان مورد هجوم واقع شده و ممالک اسلامی مورد تعرض و دستخوش نهب و غارت، و مسلمین مورد بی حرمتی قرار گرفته و به اسارت درآمده اند، و در همچو حالی اعلیحضرت پادشاه اسلام با اعلان این امر مسلمین به جهاد دعوت کند، بنا بر آیه شریفه انفروا خفافاً و ثقلاً و جاهدوا باموالکم و انفسکم.

آیا جهاد بر عموم مسلمین واجب نمی شود؟ و هر فرد مسلمان از پیر و جوان، پیاده و سواره به طور دسته جمعی و نیز مسلمانانی که در اقصی نقاط ممالک اسلامی بسر می برند به عنوان واجب عینی نباید از لحاظ مالی و جانی با سرعت تمام به یاری مسلمانان بشتابند؟

جواب: بلی می شود.

نظر به اینکه رسیدن به مقصود، منوط به شرکت فعالانه جمیع مسلمین است، اگر نعوذبالله تعالی در این امر غفلت کنند آیا تخلف آنها گناه بزرگ محسوب نمی شود و آیا به غضب الهی گرفتار و مستوجب جزای این گناه عظیم نمی شوند؟

جواب: بلی می شوند.

در صورتی که اکنون با حمله به وسیله کشتی های جنگی و نیروی پیاده نظام محقق شود که روسیه، انگلیس و فرانسه دشمن خلافت اسلامی هستند و می کوشند، نعوذبالله تعالی نور اسلامیت را خاموش کرده و آن را نابود کنند، آیا برای عموم مسلمین که زیر یوغ این حکومت ها و دول حامی آنها بسر می برند تکلیف شرعی نیست که بر ضد اینان اعلان جهاد کنند و آیا شرکت فعالانه در این جهاد بر آنها واجب نمی شود؟

جواب: بلی می شود.

حتی اگر اهالی مسلمانی تحت تابعیت حکومت های مذکور که در حال محاربه با دولت اسلامی هستند، از طرف دولت حاکم به طور فردی یا دسته جمعی (با افزودن

خانواده خود) تهدید به مرگ یا نابودی شوند، در این مورد تحت فشار قرار گیرند، آیا شرکت آنها در جنگ بر ضد سپاه اسلام شرعاً حرام نیست و آیا آنها با ارتکاب به قتل مسلمین مستوجب آتش دوزخ نمی شوند؟

جواب: بلی می شوند.

در این جنگ حاضر اگر مسلمین که تحت حکومت انگلیس، فرانسه، روسیه، صربستان، قره باغ و یا سایر دول حامی آنها قرار گرفته اند، با دولت های آلمان و اطریش که متحد خلافت اسلامی هستند، وارد جنگ شوند به سبب هر اندازه ضررهایی که به وسیله آنان به خلافت اسلامی وارد می شود آیا مرتکب گناهی عظیم نمی گردند و بر اثر این گناه مستحق عذاب الهی نمی شوند؟

جواب: بلی می شوند.

۲. صدور اعلامیه جهاد از سوی مجلس عالی علمی

این اعلامیه به وسیله «مجلس عالی علمی» تنظیم و امضاء گردید؛ و در ۴ محرم ۱۳۳۳ پس از توشیح خلیفه عثمانی به اطلاع کشورهای اسلامی رسید. به علت طولانی بودن متن اعلامیه بخش هایی از آن در ذیل نقل می شود. متن کامل آن نیز برای اطلاع علاقه مندان به پیوست می باشد (پیوست شماره ۱) این اعلامیه در ۶ محرم ۱۳۳۳ قمری / ۲۵ نوامبر در روزنامه صباح به همراه اسامی کسانی که به رهبری شیخ الاسلام «خیری» آن را امضاء کرده بودند، به زبان ترکی منتشر شد.

قسمتی از متن اعلامیه جهاد

حکومت روسیه تزاری با تلاش در نابودی نعمت استقلال که یکی از مقدرات خداوند برای ممالک و ملت ها می باشد، بر آن است که بشر را به سرحد بردگی تنزل دهد... دولت روسیه حکومت های انگلیس و فرانسه را که نگهداشتن میلیون ها مسلمان تحت یوغ بردگی را دلپذیرترین لذت به حساب می آورند، در این منازعه عمومی با خود همراه ساخته، مقاصد پست گوناگون از قبیل سلب آزادی ملت ها و تضمین منافع خود را تحت سلطه ای غیرمشروع و مستبدانه در سر می پروراند... خادم حرمین شریفین خلیفه مسلمین دعوت کافه مسلمین را به جهادی همگانی بر طبق مواد عالیه فتاوی شریفه سابق الذکر و به منظور حفظ اسلام از تجاوز شوم (دشمنان) بر پایه محکم وعده

نصرت الهی در زمره مهم ترین وظایف عالی اسلامی دانسته است. مقام خلافت به حول و قوه الهی با احضار کلیه رعایای مستملکات عثمانی از سن بیست تا چهل و پنج سالگی به خدمت فوری بری و بحری، امپراطوری را برای جنگ آماده کرده است... همچنین مسلمین و علی العموم آنهایی که تحت سلطه ظالمانه حکومت های استبدادی مزبور هستند... بر طبق فتاوی شریفه مربوطه تا سرحد توانایی با جان و مال برای پیوستن به جهاد اکبر در کنار حکومت امپراطوری عثمانی می شتابند... ای مسلمانانی که مشتاق و آرزومند افتخار و سعادت هستید و ای کسانی که مال و جان را برای اعتلای حقیقت بی دریغ در طبق اخلاص می گذارید و آماده اید خود را شجاعانه در معرض همه نوع زیان و مخاطره قرار دهید... بدانید که دولت ما امروز با دولت های روسیه، انگلستان و فرانسه و متحدینشان که دشمنان خطرناک اسلام هستند، در جنگ است و امیرالمؤمنین خلیفه مسلمین شما را به جهاد فرامی خواند.

ممه‌ور به مهر شیخ الاسلام خیری و سه تن از شیخ الاسلام های اسبق؛ اسعد؛ موسی کاظم و ضیاءالدین؛ نه قاضی عسگر؛ قاضی عسگر سابق، امین فتوا و تعدادی از سران مذهبی.

در بغداد، این فتواها در محرم در تمام مساجد و در پی خطبه های نماز جمعه قرائت شد. علمای شیعه نیز در این هنگامه سخت به دفاع از اسلام و مسلمانان در برابر کفار برخاسته و با اینکه دولت عثمانی چندان با رعایای شیعه خود در عراق رفتار خوبی نداشت، فتواهای مشابهی علیه انگلیس صادر کردند و مردم را به جهاد دعوت نموده، خود وارد معرکه های سخت جنگ شدند.

بخش سوم: نقش علمای شیعه در حرکت جهاد

بیشتر شیعیان عراق در استان های پرجمعیت جنوب عراق که از نظر موقعیت اقتصادی و جغرافیایی دارای ارزش استراتژیک است، سکونت دارند. اما از آنجا که در آن دوره شیوه اداره حکومت عثمانی ها تا حد زیادی آمیخته با تعصب ضدشیعی بود، به همین جهت عشایر شیعه همواره با حکومت مرکزی در حال درگیری و نزاع بودند. وقایع متعددی که میان قبایل شیعی و مقامات حکومتی در قرن های ۱۲ و ۱۳ هجری رخ داد، گواه این مدعاست. نفوذ مراجع بزرگ شیعه در بین قبایل جنوب عراق و فرات بسیار زیاد بود و این عشایر همیشه در مسائل اعتقادی از ایشان اطاعت می نمودند.

حرکت جهاد در تاریخ ۹ نوامبر برابر با ۱۸ آبان / ۲۰ ذی الحجه شروع شد. سه روز بعد از تصرف فاو به دست انگلیس، عده ای از علما و بزرگان بصره برای مقابله با خطر استیلای انگلیس بر مقدراتشان، تلگرام هایی به مراجع بزرگ تقلید شهرهای نجف، کربلا و کاظمین ارسال نمودند، و از آنان خواستند در جنگ علیه انگلیس به آنها کمک نموده، عشایر را به قیام تشویق نمایند. در متن تلگرام چنین آمده است:

کفار، بصره را به محاصره خود درآوردند، ما تحت نظر اسلحه های دشمن هستیم، برای بقیه بلاد مسلمین نگرانیم ما را یاری نمایید و به عشایر دستور دفاع دهید.

این تلگرام ها در تحریک علما و دعوت آنان به جهاد نقش عمده ای داشتند. همچنین خطیبان و سخنرانان این قبیل تلگرام ها و نامه ها را بالای منبرها و در مساجد مرتباً قرائت می کردند و مردم را از خطر اشغال عراق به وسیله انگلیس زنده می دادند. متن زیر استفتای علما از مراجع تقلید پیرامون جهاد علیه تجاوز انگلیس می باشد.

۱. متن استفتای علما از مجتهدین و مراجع تقلید

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور شریف حضرات علمای اعلام حجج اسلام آیات الله فی الانام ادام برکات وجودهم تعالی. محترماً عرض می شود چه می فرمایید درباره اشخاصی که با دعوی مسلمانی در این ایام تقابل کفر و اسلام در مقام معاونت دول کافره محاربه برآمده؛ سرّاً یا علناً؛ مالاً یا حیاً و جانا؛ یداً یا لساناً؛ فکراً یا خیالاً؛ رأیاً یا اظهاراً؛ قلماً یا قدماً؛ علی کل الاحوال در سراء و الضراء به کفار حربی خدمت و به مقاصدشان اعانت می نمایند؟ و درباره کسانی که به ذرایع اعمال و اقوال یا به وسایل پاره نشریات مجعوله و انتشارات مضره به مرام منویات اعلای دین مبین، دشمنان اسلام و مسلمین مانند انگلیس و روس و فرانس و ایتالی و هر یک از کفار حربی که با اسلام و مسلمین طرف مخاصمه و محاربه واقع اند و امروز در مقابل مسلمانان به عداوت مشهور و به جنگ و خونریزی مشغولند، را ترویج و به دول کافره محاربه ظاهراً و باطناً مساعدت می نمایند؟ چه حکم دارند و تکلیف مسلمین نسبت به این نوع مردمان حکم الله را در صدر و حواشی و صفحه مقابل مرقوم و به امهار خواتیم شریف مههور و مختوم فرمایید که عندالحاجه حجت باشد. ان الله لایضیع اجر من احسن عملاً.

استفتاء دیگری نیز از علمای شیعه شد که متن و جوابیه علما و مجتهدین در آخر مقاله به پیوست می باشد.

هنگامی که خبر اشغال بصره به وسیله انگلیس شایع شد، همه گروه های شیعه مذهب که ناراضی و مخالف دولت عثمانی بودند دست از مخالفت کشیده، به هواداری از عثمانی برخاستند. در واقع شیعیان برای حفظ وحدت اسلامی و جلوگیری از سوءاستفاده کفار، ظلم و ستمی را که از عثمانی دیده بودند نادیده گرفتند و با آنان در یک جبهه به مصاف دشمنان اسلام رفتند. همزمان بیشتر مجتهدان و علمای بزرگ اسلام و مراجع تقلید در شهرهای کاظمین، نجف و کربلا به این نامه پاسخ داده و فتوای جهاد صادر کرده و مردم را به شرکت در جهاد مقدس و حضور در جبهه های نبرد علیه دشمن تشویق نمودند.

۲. اوامر شریفه جمیع مجتهدین عظام

الی کل مسلم یؤمن بالله والیوم الآخر

ترجمه: خطاب به هر مسلمانی که به خدا و روز آخرت باور دارد.

ای مسلمانان؛ اینک دشمنان دین به ثغور و حدود شما زور آورده خواهان محو و تباهی اسلامند... از قرآن مجید، سنت رسول، خانه خدا و حرم مطهر پیغمبر، مشاهد متبرکه اهل بیت طاهرین و خوابگاه صالحین دفاع کنید. هموطن های عزیز، اولاد و اعراض، شرف و نفوس، ارواح و اموال خودتان را با نفس نفیس مدافعه کنید. زیرا اگر اعدا بر اوطان مسلمین مسلط شوند، انتقام دیرینه کفر را گرفته، حرث و نسل را سوخته، از دایره امکان و تصور خارج می کنند. پس به قهر و خذلان دشمنان دین، جمله مسلمانان عالم را به نام اسلامیت دعوت می نماییم. با مال و نفس از بیضه مقدس اسلامی دفاع کرده، در راه خدا جهاد پیشه سازید. چون که وقت فرا رسیده و دشمنان اسلام کین خود را ظاهر و آشکار نموده، به فکر محو دیانت اسلامی از روی زمین بوده، و می خواهند مساجد را به کلیسا و کنشت مبدل و مسلمانان را به جبر [چنان که سابقاً در اندلس و لاحقاً در بالکان کردند] نصارا سازند. در این صورت گرد اتحاد [و] یاری [و] همدستی گشته، بغض و کینه را از ذات البین برداشته، به محبت و مودت گرویده، دولت اسلام (عثمانی) را با جان، مال، رأی و قول کمک و همراهی نمایید. همه مسلمانان را به جهاد اکبر مقدس و جنگ با کفار و دشمنان دین، دعوت می کنیم؛ چه ایشان (مسلمانان) به خوبی معنی و جوب جهاد را

می دانند و شرف دنیوی و ثواب اخروی مجاهدت را، خواهند اندوخت. اینک کتاب منزل الهی و فرمایشات حضرت نبوی سلام الله علیه و علی آله الطیبین الطاهرین شما را به جهاد، نصرت، یآوری اسلام، و دفاع در راه دین و حفظ بیضه مقدس اسلامی دعوت می فرماید. بر حسب آیات کریمه و احادیث شریفه کاهلی و سستی، تقاعد و پستی بر هر مسلمانی حرام و ممنوع است.

ای مسلمانان! تنها از خدا ترسیده، از دشمنان پست ناتوان نهراسید، و از خدا توقع نصر و ظفر کنید. او جل و علا به شما کامیابی و ثبات خواهد بخشود. پس ثبات نموده، بجنگید و تکاسل را از خود دور کنید، زیرا دشمنان بر شما مسلط شده، هم مقهور ایشان، هم دچار سخط و غضب و عقوبت خداوندی گشته و هم در هر دو جهان زیانکار و بی اعتبار خواهید شد. پس ای بندگان خدا! الجهاد الجهاد. حق تعالی یار و یاور شماست. چه او یگانه سترگ و بزرگست.

امضای مجتهدین نجف اشرف

سید محمد کاظم الطباطبایی الیزدی، شیخ الشریعه الاصفهانی، سید علی التبریزی، سید مصطفی الکاظمی، شیخ علی رفیش، شیخ محمد علی الحولوی، شیخ جواد مشکور، سید محمد حبیبی.

امضای مجتهدین کربلای معلی

سید اسماعیل صدر، شیخ حسین زین العابدین، سید محمد الکاظمی، شیخ هادی الاصفهانی،

امضای مجتهدین سامراء

میرزا محمد تقی الشیرازی

امضای مجتهدین حله

سید محمد القزوینی

امضای مجتهدین کاظمین

سید مهدی حیدر، میرزا ابراهیم السلماسی، شیخ راضی، شیخ عزیز، شیخ عبدالحسین یس، شیخ محمد مهدی، شیخ صادق، شیخ مهدی الریاتی، شیخ عبدالحسین اسدالله.

در این فتوا جامع ترین و کامل ترین احکام جهاد برای مسلمانان جهان آمده است که نظر به اهمیت آن، متن فارسی و اصل آن به زبان عربی و فارسی در ضمیمه آمده است.

فتوا و حکم جهاد مجتهدان بزرگ شیعه، خیزش های زیادی در بین اهالی شهرهای

شیعه نشین به وجود آورد و مردم اطراف و اکناف برای پیوستن به صفوف مجاهدان به شهرهای نجف، کربلا و کاظمین، که به صورت مراکز عمده گردهمایی و اعزام به جبهه های جنگ مبدل شده بود، هجوم آوردند.

۳. فتوای جهاد علمای کاظمین و سامرا

در کاظمین دو مجتهد بزرگ به نام های «آیت الله سیدمهدی حیدری» و «آیت الله شیخ مهدی خالصی» برخاسته و حرکت جهاد را رهبری و بر کار مجاهدان داوطلب نظارت عالی نمودند. آیت الله حیدری یکی از مجتهدین بزرگ کاظمین بود که با عمری بالغ بر ۸۰ سال در مساجد کاظمین و در صحن مطهر حضرت امام کاظم(ع) بر بالای منبر رفت و مردم را پس از وعظ و ارشاد از خطر اشغالگران برحذر کرد، و اعلام کرد شخصاً در میدان نبرد حاضر خواهد شد. او از ابتدای حرکت، نامه ای به علمای نجف، کربلا و سامرا ارسال داشت و ضمن دعوت آنان به جهاد، دیدگاه خود را در خصوص جنگ با کفار و اشغالگران انگلیس اعلام نمود. این مجاهد نستوه فتوای جهاد زیر را در پاسخ به استفتاء صادر کرد.

۱-۳. فتوای جهاد آیت الله سیدمهدی حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

بلی واجب و لازم بر کافه مسلمین موحدین دفاع این کفره به جان و مال به جهت احتمال عدم کفایت مسلمین که در مقابل کفره می باشند، و واجب است بر مسلمینی که در بلاد کفار هستند و می باشند اعانه مسلمین؛ و جایز نیست بر هر متمکن دفاع به جان و مال، قعود و تسامح و تهاون و تخاذل.

الراجی عفو ربه مهدی آل السید حیدرالحسنی

آیت الله شیخ مهدی خالصی که از مجتهدان مبرز کاظمین بود، علاوه بر فتوای جهاد، حکم شرعی دیگری صادر کرد و بر اساس آن مسلمانان را به دادن اموال خود در راه خدا تا پایان غائله کفر دعوت نمود. در این حکم گفته شده بود، در صورتی که شخصی حاضر به دادن اموال خود نباشد می توان با زور از او گرفت. او همچنین رساله ای با نام «الحسام التبار فی جهاد الکفار» در بیان جهاد با کفار نوشت. آیت الله خالصی

علمای کاظمین را برای استمرار امر جهاد و صدور حکم در صحن کاظمین دعوت کرد و همگام با آیت الله حیدری برای آنان سخن گفت. پس از آن مجتهدان شیعه مقیم کاظمین فتوایی خطاب به عموم مسلمین صادر کردند.

۲-۳. فتوای جهاد مجتهدان شیعی مقیم کاظمین

بسم الله الرحمن الرحيم

ای مردم مسلمان! امروز دولت اسلامی عثمانی تنها دولت مدافع از حوزه مسلمین است. او در ابتدا خود را بی طرف اعلام کرده، تمامی نیروهای خود را برای حفظ مرزهای مسلمین و جلوگیری از تجاوز دول درگیر در هنگام ضرورت آماده ساخت. به درستی که روس و انگلیس و فرانسه جنگ را بدون هیچ گونه سابقه و علتی بر او اعلان کردند و روس ها با ناوگان دریایی به مرزهای زمینی او تعرض کردند که به یاری خداوند به وسیله نیروهای موجود دفع گردید و در دریا و زمین بر آنها فائق آمد. در سایه خداوند، در آینده نیز بر آنها غلبه خواهد کرد. نتیجه این جنگ گرایش مسلمین به سوی ذلت یا شرف و یا به سوی مرگ یا حیات است. بدون شک جنگ طولانی خواهد بود و میدان های نبرد به تدریج توسعه می یابد... در این زمان دولت به قدرت زیاد نیازمند است تا به وسیله آن بتواند دشمن خدا و دین را بترساند و مرزهای مسلمین را حفظ نماید. پس امروز واجب شرعی و دینی بر هر فرد مسلمان به خصوص کسانی که در آن حدود ساکن هستند و یا در مجاورت آنها قرار دارند، که دست مساعدت و همکاری را به سوی آن دراز بکنند.

والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ

خادم الشریعہ الشریفہ الشیخ راضی خادم الشریعہ الشریفہ محمدامین

خادم الشریعہ المطہرہ النبویہ مهدی الحسنی الحسینی خادم الشریعہ المطہرہ عبدالحسین آل یاسین

خادم الشریعہ الراجی محمدمهدی الموسوی خادم الشرع الشریف ابراهیم السلماسی الکاظم

الداعی لحفظ ثغورالاسلام خادم الشرع عیسی الحسینی خادم الشریعہ مصطفی آل سیدحیدرالحسنی

خادم الشرع عیسی الحسینی خادم الشریعہالمطہرہ النبویہ الخادم حسین علی القطیفی

خادم الشریعہ المطہرہ النبویہ عباس جمال الدین خادم الشریعہ المطہرہ النبویہ مهدی المرایبی

اصل فتوا به زبان عربی، در پیوست آمده است.

در سامراء «آیت الله محمدتقی شیرازی» یکی از علمای برجسته عالم تشیع، فتاوی متعددی بر ضد انگلیس صادر کرد. او همچنین فرزند خود شیخ محمدرضا را به نیابت از خود به کاظمین فرستاد تا به صف مجاهدان پیوندد. یکی از فتاوی ایشان از این قرار است:

۳-۳. فتاوی جهاد آیت الله محمدتقی شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

و هوالمستعان ولا حول ولا قوة الا بالله

ای مسلمانان، اینک مهاجمات دشمن دین بر حرم خدا و حرم رسول او و مشاهد ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نزدیک شد. اینک کفار اراده کرده اند که دماء مسلمین را سفک نموده، حرمت دین مبین را هتک کنند. بلاد مسلمین و شعائر و مشاعر و نفوس مؤمنین در خطر اندر است. بنابراین بر جمیع عشایری و ایلات ساکنین در ثغور و حدود و بر عموم مسلمانان لازم و واجب است که با هر چه در قوه آنهاست و ممکنشان می شود حفظ ثغور و حدود بلاد مسلمین را نموده دفاع از حوزه اسلام را در عهده بگیرند. والله هوالناصر و المعین فالله الله یا معاشرالمسلمین والسلام علیکم و رحمهاالله و برکاته.

سامرا - محمدتقی شیرازی

در روز ۱۲ محرم آیت الله حیدری و آیت الله خالصی به همراه فرزندان و علما و جمع زیادی از اهالی بغداد و کاظمین با بدرقه شعارهای حماسی مردم کاظمین و روستاهای اطراف عازم جبهه های نبرد، در قرنه شدند. آنان در راه خود در شهرها و روستاهای مسیر خود توقف نموده و آنها را به جهاد دعوت می کردند.

۴. فتاوی جهاد علمای نجف اشرف

در نجف اشرف جمع کثیری از علما نقش مهمی در حرکت جهاد ایفا کردند. بارزترین ایشان مجتهد بزرگ «محمد سعید الحبوبی» بود که تأثیر عمده و اساسی در نهضت مقاومت با انگلیس داشت، حبوبی از اولین افرادی بود که فرماندهی گروه های مجاهد را به عهده گرفت و همگام با جمعی از علما از قبیل شیخ عبدالکریم الجزایری، جواد صاحب الجواهری، رحوم الظالمی، هبه الدین الشهرستانی، السید محسن الحکیم الطباطبایی، محمدباقر الشیبی

از طریق رود فرات عازم جبهه نبرد جنوب شد. آنان در مسیر خود در شهرها و روستاها توقف می کردند و پس از سخنرانی، مردم را به جهاد علیه انگلیس دعوت می نمودند، و موفق شدند صدها مجاهد را با خود بسیج کرده، سلاح و مهمات نیز جمع آوری نمایند. عشایر ابتدا به سبب کینه و عداوتی که از ترک ها داشتند، مایل به پاسخ دادن به ندای جهاد علما نبودند، ولی حضور علما و مجتهدین در بین آنان باعث شد به این امر تشویق گردند.

از جمله اعلامیه های صادره به عشایر شیعه عراق، منشور حجج اسلام سیدمصطفی کاشانی، شیخ الشریفه اصفهانی و سیدعلی تبریزی بود. متن کامل اعلامیه در پیوست آمده است. (پیوست شماره ۵)

۱-۴. منشور حجج اسلام نجف اشرف خطاب به قبایل و عشایر عراق

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلی الله علی محمد و آله و صحبه الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً...

ای امت اسلام! دفاع از [در مقابل] کفار و حفظ ثغور ممالک اسلامی از واجباتی است که در شرع شریف بسیار مؤکد می باشد و بدانید و یقین می دانید که بصره از مهمترین ممالک اسلامی است چون به منزله دروازه عراق و حریمین شریفین می باشد. اگر خدای نخواست این دروازه بر روی کفار باز شود هیچ مانعی در برابر هجوم بر اماکن شریفه و مشاهد مقدسه باقی نمی ماند... این کفار که امروز بر شما هجوم آورده اند، عداوت تاریخی دارند... اجداد همین کفار مهاجم از شمشیر و اقتدار ارتش پیروزمند اسلام چه بلاها و ذلت ها که عایدشان نگردیده! از این رو امروز می خواهند تلافی آنها را به سر شما در آورند و هر خونی که از آنها ریخته شده، هر مالی که غنیمت گردیده و هر اسیری که گرفته شده را با اضعاف مضاعف از شما بگیرند... اگر بر ما مسلط شدند دیگر مال، ناموس و عرض برای ما باقی نخواهند گذاشت. معابد، مساجد و مشاهد ما را منهدم خواهند کرد... آیا ذلت و اسارت زیر پرچم سلطه این دشمنان تاریخی کار آسانی است؟ آیا قبول این بدبختی منافی اسلام و دینداری نیست؟ پس ما که امروز خوانندگان خدا در میان شما هستیم و به موجب نص خود حضرت حجت الله ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، نیابت آن حضرت بر عهده ماست، در این هوای سرد از سرزمین های خود مهاجرت کرده و آمده ایم که حکم خدا را به شما ابلاغ و حجت را تمام نماییم تا برای

فردای قیامت مسئولیت را از خود ساقط کرده، راه را بر هر عذری مسدود می‌سازیم... ما خودمان ان شاءالله به زودی حرکت کرده، می‌رویم تا با دشمنان خدا روبرو شده یا به درجات عالیه شهادت نائل شویم و جان‌های بی‌قیمت خودمان را فدای اسلام و مسلمین کنیم، یا بر دشمنان دین غالب شده و سعادت دارین را دارا گردیم.

اقل السیدمصطفی الکاشانی اقل الشریعه الاصفهانی السیدعلی تبریزی

۲-۴. فتوای جهاد آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم

يجب الدفاع عنهم بلاشكال - اخوان مؤمنين دفاع این مخذولین ملاعین را فریضه مهم خود بدانند و تکاسل و توانی در دفع و طرد آنها بر خود روا و جایز نشمرند که قطعاً حرام و از عظام معاصی و آثام است.

[حرره الجانی شیخ الشریعه الاصفهانی]

۳-۴. فتوای جهاد آیت الله سیدمصطفی کاشانی

بسم الله الرحمن الرحيم

چنین کسانی که با یکی از طرق مرقومه به کفار حربی مثل روس و انگلیس و ایتالی و فرانسه اعانت نمایند، از جمله محاربین با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و ساعی در محو دین خدا و خاموش کردن نور حق خواهد بود و گناه بسیار بزرگی است. قال الله تعالی: ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الازلین، بلکه دور نیست تقویت و مساعدت دول کافره محاربه به قلم و زبان اشد باشد از اعانت آنان به سیف و سنان و واجب است بر هر مسلمانی که این طور اشخاص را از این اعمال شنیعه، ردع و منع نمایند و اگر مرتدع نشود واجب است از ایشان تنفر و تبرا کنند، هر چند پدر یا پسر یا برادر یا خویشاوندان او باشد؛ چنانکه خداوند حمید [در] قرآن مجید ابتدا می‌فرماید:

لا تجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حادالله و رسوله ولو كانوا آبائهم او اخوانهم او عشیرتهم.

اعاذنا الله و جمع المسلمین من امثال هؤلاء الفجره المفسدین

۵. نقش آیت الله سید محمد کاظم طباطبایی و فتاوی جهاد ایشان در بین شیعیان

آیت الله سید کاظم طباطبایی، مرجع تقلید شیعیان، از ابتدا به توطئه ها و دسائس استعمار و شیوه های مرموز نفوذ و رخنه آنان در ممالک اسلامی سخت حساس بود و مدارای وی با حکومت های ایران و عثمانی ریشه در جهت ضد استعماری وی داشت. استعمار انگلیس قبل از جنگ جهانی اول و بعد از آن با توجه به تسلط آنها بر عراق، شیوه ها و حیل های متعددی را از قبیل پرداخت پول موقوفات هند یا قبول وجوهات انگلیس برای نفوذ و ارتباط با سید به کار برد، ولی به علت رد قاطع و امتناع سید از پذیرش آنها تمام حیل های آنان نقش بر آب شد. سید، نفوذ و سلطه اقتصادی استعمارگران را مقدمه و زمینه ساز اسارت سیاسی مسلمین می دانست و غیرت دینی و حمیت ملی او هرگز به او اجازه نمی داد که ممالک اسلامی را در عرصه تولید، تجارت و مصرف نیازمند و وابسته به اجانب ببیند. دستخط ایشان به آقامیرزا رحیم به خوبی نشان می دهد چقدر ایشان نسبت به لزوم استقلال و خود کفایی اقتصادی جامعه اسلامی و قطع ریشه های وابستگی به اجانب در امر معاش و تجارت حساس می باشند:

جناب آقای میرزا رحیم

خداوند عالم بر توفیقات و تأییدات شما، و هر کس در ترویج ملبوسات و صنایع اسلامیة مجدانه ساعی باشد، بیفزاید.

در این زمان که (دول) خارجه به انواع حیل، رشته کسب و صنایع و تجارت را - که مایه عزت و منشأ ثروت است - از دست مسلمین ربوده و منحصر به خود نموده (اند) و مثل خون، در مجاری عروق ایشان راسخ و نافذ شده و شغل اهل اسلام به تدریج منحصر به دلالی و بیع و شراء اجناس خارجه شده (است) با آن که اکثر مواد اجناس از قبیل پنبه و پشم و خاک چینی و غیره، خروار خروار به ثمن بخش از بلاد مسلمین جلب می کنند و به الوان متعدد و اشکال مختلفه به اعلی القیم در بازار مسلمین، مثنیة مثنیة، فروش می رود، مناسب است مسلمین از خواب غفلت بیدار شوند و به تدریج رفع احتیاجات خود را از خارجه بنمایند و به تأییدات ربانیه، از دُل فقر و احتیاج و سؤال و تحمل عملگی کفار و تشتت در بلاد کفر برهند...

این احقر که از بدو عمر تاکنون، اغلب اوقات، لباسم از منسوجات دارالعباد (شهر یزد) بوده و مکرراً به برادران ایمانی توصیه نموده و گفته ام که لباسی که از ابتدای

ماده آن تا غزل و نسج و رنگ آن با طیبه «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» انجام شود و جمعی از مسلمین از آن منتفع شوند کجا، و قماش های منحوس کم دوام خارجه کجا؟

با توجه به همین دیدگاه، سید از ابتدای تصرف بصره توسط انگلیس و استفتاء از علما ضمن پاسخ قاطع به استفتاءها و دادن حکم جهاد برای دفاع از بیضه اسلام، فتوای مختلف و متعددی نیز به تمام شهرهای شیعه نشین، تجار، شخصیت ها، نمایندگان خود در شهرها و رؤسای عشایر جنوب عراق و خوزستان صادر کرد. آیت الله طباطبایی با وجود کبر سن در حدود ۸۰ سال، در صحن امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نجف منبر رفت و خطبه ای آتشین بر ضد استعمار ایراد کرد و مسلمین را به ستیز با اشغالگران فراخواند. البته تبیین دقیق نقش آیت الله طباطبایی در جنگ جهانی اول، به علت نفوذ معنوی، حضور تعیین کننده، و صدور قریب ۵۰ فتوا، مستلزم پژوهش جامع و جداگانه ای است. آیت الله سید کاظم طباطبایی در پاسخ به استفتاء علما فتوای زیر را صادر کرد:

در هنگام هجوم کفار به کشورهای اسلامی، بر توانمندان عامه مسلمین واجب است که به قدر توانایی خود به دفاع برخیزند، غیر از کسانی که توانایی آن را ندارند.

الاحقر محمد کاظم طباطبایی

پس از آن او فتوایی برای عموم مسلمین و عشایری که در حدود و مرزهای مناطق جنگی ساکن هستند، صادر کرد و آنها را به رویارویی با متجاوزان انگلیسی و اخراج آنان از سرزمین های مقدس اسلامی ترغیب نمود. متن فارسی فتوا چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

پوشیده نیست که دول اروپا به خصوص دولت انگلیس و روس و فرانسه همیشه از قدیم الایام بر ممالک اسلامیة تعدی و تجاوز می نموده، چنانچه اکثریت ممالک اسلام را غصب نموده اند، و از این تعدیات به جز محو دین (العیاذ بالله) مقصدی ندارند، تا در این اوقات خود را ظاهر بر ممالک دولت علیه عثمانی اعز الله بنصرها الاسلام هجوم نموده و نزدیک است دست تعدی دراز و بر حرمین شریفین و مشاهد ائمه طاهرین علیهم السلام تهاجم و بر اوطان اسلامیان و نفوس و اعراض و اموال آنها تغلب نمایند. پس واجب است بر عشایر قاطنین ثغور و عموم مسلمین متمکنین اگر در حدود من به

الكفايه نباشد حفظ حدود خود و دفاع از بيضه اسلام به مقدار قدرت خود بنمايند والله هو الناصر و المعين والمؤيد للمسلمين.

نجف اشرف الاحقر محمد كاظم الطباطبائي

سيد كاظم يزدي كه فتواي او نقش تعيين كننده اي در بسيج مردم شيعه داشت، براي تحريك عشاير عليه انگليس و پيستن آنان به صفوف مجاهدين فرزند ارشد خود محمد يزدي را طي حكمي به عنوان نماينده به جبهه هاي نبرد فرستاد. حكم نمايندگي سيد محمد به اين شرح است:

اعلام الي عامه المسلمين

قبل هذه البرقيه اعلمناكم بوجوب دفاع المهاجمين على الاسلام، والآن بعثت ولدي السيد محمد ليعلن للمسلمين و هو ثقتنا، ونحن حالاً في صدد ترغيب المسلمين على المعاونه، و قد صرفنا وقتنا لهذا الغرض، وفقنا الله و اياكم للذب عن ثغور المسلمين، ونصركم بالنصر العاجل آمين.

محمد كاظم الطباطبائي

ترجمه:

اعلام به تمام مسلمين

قبل از اين تلگرام، اعلام کرده بوديم به وجوب دفاع از اسلام در مقابل مهاجمين، و اکنون فرزندم سيد محمد را كه مورد اعتماد من است براي آگاهي مسلمين فرستادم. اکنون ما در صدد ترغيب مسلمانان به همكاري هستيم و تمام وقت خود را در اين راه صرف کرده ايم. خداوند ما و شما را در دفاع از مرزهاي مسلمين موفق بدارد.

ونصركم بالنصر العاجل آمين.

محمد كاظم الطباطبائي

آيت الله سيد كاظم يزدي به منظور دعوت مردم به جهاد، و شركت در ميادين نبرد، گروهی از علما و طلاب حوزه علميه را به نمايندگي از طرف خود تحت رهبري فرزند بزرگوارش سيد محمد به كاظمين فرستاد. اين عده در روز ۱۰ محرم وارد بغداد و كاظمين شدند. علما و شيعيان كاظمين با سر دادن شعار الله اكبر از ايشان استقبال شديد نمودند و تمام بازار به مناسبت ورود آنان تعطيل شد. اين گروه شامل سيد محمد يزدي فرزند آيت الله يزدي، آيت الله شيخ الشريعه اصفهاني، آيت الله سيد مصطفي كاشاني، آيت الله شيخ محمد حسين

کاشف الغطا و سیداسماعیل یزدی همراه با تعدادی از علمای کربلا از قبیل آیت الله سیدعلی داماد تبریزی، میرزامهدی خراسانی و بعضی از طلاب حوزه نجف، بودند؛ و پس از کاظمین از طریق دجله عازم جبهه های نبرد در جنوب شدند.

سیدمحمد طباطبایی فرزند ارشد آیت الله سیدکاظم طباطبایی که به عنوان یک مجاهد، همپای علما و کاروان های داوطلب در جای جای جبهه های نبرد حضور فعال داشت، با تکیه بر فتوای پدر نقش بسزایی در تهییج و تحریک عشایر داشت و با توزیع اعلامیه ها و حکم جهاد در جبهه ها بر حضور پدر در آنجا تأکید می کرد. او در نهایت در راه دفاع از مصالح اسلام و مسلمین به شهادت رسید. جهت اطلاع علاقه مندان نمونه هایی از فتاوی و اعلامیه ها را به طور مختصر می آوریم. متن کامل بعضی از آنها در پیوست آمده است. (پیوست شماره ۶)

بخشی از فتوای مرجع تقلید شیعیان را که برای عشایر عفک، دغاوه، اجیور و همه مناطق دیوانیه تا بغداد صادر کرده اند در ذیل نقل می کنیم:

بخشی از فتوای آیت الله سیدکاظم یزدی به عشایر عفک و...

... به همه برادران مؤمن و موحد اهالی عفک

هجوم کفار به مرزهای مسلمین بر هیچ یک از شما پوشیده نیست. پس هم چنانکه خداوند متعال فرمود: به طور انفرادی و جمعی برخیزید و دفاع کنید، همچنان که می فرماید اشداء علی الکفار رحماء بینهم، پس برای جهاد با دشمنان و دشمنان پیامبران برخیزید و هر آنچه را که در توان دارید آماده کنید. همچنان که اعلام کردم، دفاع از کیان اسلام واجب است. خداوند مجاهدین را بر کسانی که جهاد نمی کنند اجر عظیمی اعطا خواهد کرد.

محمدکاظم الطباطبایی

فتوای آیت الله یزدی به نماینده اش در کوفه

سید بزرگوار، جناب آقای سیدعلی قزوینی مکرم

خداوند متعال توفیق شما را مستدام و پاینده دارد. به درستی که فتوای ما مبنی بر واجب بودن دفاع در برابر مهاجمین کفار بر ضد مسلمین پخش شده است. چون دشمن نزدیک و کار بسیار سخت و مصیبت بزرگ شده است پس بر هر کس لازم

است که با تمام سعی و تلاش خود این بلا را دفع نماید. حفظ کیان اسلام بر هر شخصی با توجه به توانایی و استطاعتش لازم است حتی اگر عذری هم داشته باشد، باید برای پیا خاستن عشایر، و موعظه و ارشاد و تشویق و ترغیب آنها اقدام نماید. بر شخص جنابعالی است که آنچه را ذکر نمودیم به مردم ابلاغ نمایید، چرا که حفظ اسلام به هر فردی و به هر صورت ممکن واجب است.

والنصر من الله تعالى ان شاء الله محمد كاظم الطباطبائي

بخش چهارم: حضور علمای شیعه در جبهه های جهاد

۱. تصرف قرنه و جنگ شعیبه

پس از عقب نشینی نیروهای عثمانی از بصره به قرنه، سرپرسی کاکس در ۲۳ نوامبر تلگرامی به سملا مخبره و منافع نظامی و استراتژیک حاصل از اشغال قرنه را برای دولت انگلیس بازگو کرد. از جمله این منافع تسلط بر قرنه در محل تلاقی دو رود دجله و فرات بود که امکان تردد کشتی های جنگی انگلیسی در اروندرود و دستیابی به دو طرف اروندرود را برای استفاده از زمین ها و محصولات کشاورزی برای آنها مهیا می ساخت.

پس از تشکل نیروهای داوطلب مجاهد در شهرهای نجف، کاظمین و کربلا، در حالی که علمای شیعه در پیشاپیش تمامی آنان حرکت می کردند، آنها به صورت کاروان های دسته جمعی و سوار بر کشتی ها به سوی جبهه های نبرد روانه شدند. در بین راه نیز با سر دادن شعارهای مذهبی و «یزله» که شعار حماسی عشایر بود، مردم را به پیوستن به کاروان ها ترغیب می نمودند. همچنین علما و مجتهدان هنگام عبور از شهرهای عراق با سخنان و اعلامیه های خود مردم را به جهاد فی سبیل الله و قیام علیه قوای انگلیس تشویق می نمودند.

با یورش نیروهای انگلیسی به قرنه و پس از زد و خوردهای شدید، نیروهای عثمانی با دادن هزار کشته و اسارت فرمانده عثمانی، صبح بیک، قرنه را تسلیم انگلیس کردند. وقتی کاروان مجاهدین به رهبری آیت الله حیدری به عماره رسید، وی تمام نیروهای مجاهد موجود در عماره را جمع کرد و پس از سخنرانی های حماسی از طرف وعاظ همگی آنها را به داشتن روحیه شهادت طلبی و هجوم یک پارچه به قرنه تشویق

کرد. کاروان مجاهدین در بین راه مطلع شد که عثمانی ها در جبهه قرنه شکست خورده و در حال عقب نشینی هستند؛ لذا مجبور شدند به عماره برگردند. قرنه اولین جبهه ای بود که نیروهای عثمانی پس از عقب نشینی از بصره، همگام با داوطلبان شهرهای شیعه نشین عراق و عشایر مرزی به مقابله با اشغالگران انگلیس پرداختند.

پس از شکست قرنه، قوای عثمانی آرایش تازه ای در جبهه ها به خود گرفتند و نیروهای عثمانی در سه جبهه تقسیم شدند: جبهه مرکزی یا قرنه، جبهه راست یا شعیبه، جبهه چپ یا اهواز یا حویزه [هویزه فعلی]. علما و مجاهدین کاروان ها نیز با توجه به تقسیمات نظامی نیروهای عثمانی به سه دسته تقسیم شدند.

۲. جبهه مرکزی یا قرنه

در این جبهه به خاطر اهمیت فوق العاده اش، نیروهای مشترک مجاهدین و عثمانی زیادی متمرکز شدند. فرمانده عملیات آن، سلیمان عسکری بیک بود و بارزترین علمایی که در این جبهه شرکت داشتند عبارت بودند از:

۱. آیت الله سیدمهدی حیدری

۲. آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی

۳. آیت الله سیدعلی داماد

۴. آیت الله سیدمصطفی کاشانی

۵. آیت الله محمدرضا شیرازی فرزند آیت الله شیرازی

در این جبهه فرمانده قوای انگلیس، ژنرال بارت احساس کرد قوای عثمانی قصد حمله برای تصرف قرنه را دارند؛ لذا دستور داد با تمام نیرو به قوای مشترک مجاهدین و عثمانی که در اطراف محلی به نام الروطه مستقر بودند، با حمایت توپخانه از راه دریا حمله شود. مجاهدین و نیروهای عثمانی در برابر حملات شدید توپخانه انگلیسی ها مقاومت سرسختانه ای کردند. نیروهای انگلیس بر اثر مقاومت مجاهدین به مقر خود عقب نشینی کردند. بعضی معتقدند انگلیسی ها از قبل برنامه عقب نشینی داشتند و می خواستند به نیروهای این جبهه خسارت وارد کنند، که به هدف خود رسیدند.

از نظر نیروهای عثمانی این حادثه یک پیروزی بزرگ بود، اما علما و مجاهدین و به ویژه آیت الله حیدری معتقد بودند ماندن در این جا به صلاح نیست و دستور پیش روی

دادند تا این که در سپیده دم همان شب در تاریخ ۵ ربیع الاول ۱۳۳۳ قمری، برابر با ۱ بهمن و ۲۱ ژانویه، بعد از نماز صبح با نیروهای انگلیس درگیر شدند و جنگ سختی بین آنها رخ داد. در این حادثه با وجود اینکه تعداد مجاهدین کم بود، آیت الله حیدری که عمرشان ۸۰ سال بود در صفوف مقدم جبهه و در کنار رزمندگان با صدای بلند آیات نصر و پیروزی را برای مجاهدین می خواند و آنها را به پایداری و هجوم بی امان به دشمن تشویق می کرد و برای پیروزی آنها با دعا و توسل و تضرع از خدا کمک می خواست. قوای انگلیس با وجود کثرت عده و عده و شلیک شدید توپخانه با دادن خسارت زیاد، عقب نشینی کردند و این نبرد با پیروزی مجاهدین به پایان رسید. این واقعه به نام «معرکه الروطه» معروف شد.

۳. جبهه راست یا شعیبه

این جبهه در جناح راست قرار داشت و مرکز عملیات آن در شعیبه واقع بود. فرمانده این جبهه «سلیمان عسکری بیک» بود، که در تاریخ ۱۸ اسفند برابر با ۲۲ ربیع الثانی و ۹ مارس در حالی که بر روی تخت مجروحین حمل می شد به آنها پیوست. در این جبهه شمار نیروهای نظامی عثمانی، داوطلبان و مجاهدان زیاد بود. سلیمان بیک در نظر داشت از این محور به قوای انگلیس حمله نماید و ضربه مهلکی به آنان وارد آورده، از بصره خارجشان سازد.

معروف ترین مجتهدانی که در این جبهه شرکت فعال داشتند عبارت بودند از:

۱. آیت الله سیدسعید حبوبی

۲. آیت الله شیخ عبدالکریم جزایری

۳. آیت الله سیدمحسن حکیم طباطبایی

۴. آیت الله شیخ عبدالرضا راضی

۵. حجت الاسلام شیخ احمد تاا

۶. حجت الاسلام شیخ باقر حیدر

۷. حجت الاسلام سیدسعید کمال الدین

در این جبهه ابتدا پیروزی با سپاه اسلام بود. نبرد در ابتدا با حمله نیروهای مجاهدین و عثمانی به مواضع انگلیس در ۱۲ آوریل ۱۹۱۵ (۲۲ فروردین ۱۲۹۴) آغاز شد؛ اما سرانجام نیروهای عثمانی و مجاهدین، پس از سه روز نبرد سخت، شکست

خورده به ناصریه عقب نشستند. فرمانده عثمانی، سلیمان بیک، در پی این شکست خودکشی کرد و با این کار او شیرازه سپاه عثمانی و مجاهدین از هم گسیخت و عشایر و علما نیز، ابتدا به ناصریه و سپس به تدریج به شهرهای خود بازگشتند.

۴. نتایج حرکت جهاد در عراق

پس از شکست ترک ها در نبرد شعیبه، مخالفان جهاد اعلام کردند جهاد شکست خورده و به هدف های اصلی خود نرسیده است. در واقع اگر جهاد را یک حرکت نظامی صرف بدانیم، نتایج چندانی به همراه نداشت؛ ولی اگر آن را به عنوان یک حرکت فکری، اعتقادی، سیاسی و نظامی در نظر بگیریم نتایج زیادی به بار آورده است.

۴-۱. نتایج فرهنگی

جهاد تحول فکری عظیمی در عشایر و مردم شیعه عراق به وجود آورد به طوری که برخی از افراد به خصوص روستائیان و قبایل فقیر، وسایل خود را می فروختند تا جهت اطاعت از فتوای مجتهدان اسلحه خریده در جبهه جنگ حاضر شوند. این تحول فکری و فرهنگی افراد متعددی را از درون خانه های خود بیرون کشید تا برای رسیدن به مقام شهادت و دستیابی به این فوز عظیم به صحنه کارزار وارد شوند. مجاهدان بدون هیچ چشم داشتی در میدان جنگ حضور می یافتند. از جمله ترک ها که حتی غذا هم دریافت نمی کردند و پس از شهادت هیچ برنامه ای برای بازماندگان آنان در نظر گرفته نمی شد. تحول فکری حاصل از حکم جهاد در بین سربازان مسلمان هندی تابع نیروهای انگلیس نیز اثر داشت. به طوری که آنها از دستور فرماندهان انگلیسی خود در جنگ سرپیچی می کردند و افسران سربازان را مجبور به شرکت در جنگ می کردند.

۴-۲. نتایج سیاسی

حرکت جهاد عاملی شد که شیعه عراق با دشمن سابق خود یعنی ترک ها متحد گردد، و بدین ترتیب تأثیر نیرومند علما و مجتهدان بر عشایر آشکار گشت. علاوه بر آن روشن اندیشی علمای شیعه را نشان داد که در لحظات سخت، اختلافات را به کناری گذاشتند و دفاع از دولت سنی عثمانی را در برابر کفار انگلیس بر شیعیان واجب کردند.

حرکت جهاد در سال ۱۹۱۴ میلادی مقدمه ای بر انقلاب ۱۹۲۰ میلادی بود و ریشه و هسته اولیه آن در همان سال ها شکل گرفته بود. در اصل بذر ثوره العشرین (انقلاب ۱۹۲۰ میلادی)، در حرکت جهاد سال ۱۹۱۴ میلادی در برابر انگلیس پاشیده شده بود.

از جمله نتایج سیاسی جهاد تأثیر و نفوذ پیام آن در دیگر مناطق اسلامی بود. مانند سرپیچی و قیام عشایر کویت علیه شیخ مبارک که می خواست آنان را برای کمک به شیخ خزعل (همکار انگلیس) به جبهه اهواز اعزام نماید ولی عشایر این کار را معصیت و گناهی بزرگ دانستند؛ لذا از فرمان او سرپیچی نمودند.

۳-۴. نتایج نظامی

از نتایج مهم نظامی جهاد، بسیج اقشار مختلف مردم به صورت داوطلب و مجاهد در تمامی شهرهای شیعه نشین به خصوص شهرهای مهم مذهبی و جنوبی عراق و حضور فعال و چشمگیر آنان در میدان های نبرد بود. حدود ۲۰ هزار نفر از نیروهای مردمی داوطلب در جبهه های جنگ عراق همگام با نیروهای نظامی عثمانی علیه اشغالگران انگلیسی شرکت نموده و در این راه هزاران شهید و مجروح تقدیم کردند. این نیروها علاوه بر ده ها هزار رزمنده شامل افراد دیگری بود که به عنوان نیروی احتیاط در شهرهای مذهبی عراق نام نویسی کرده بودند.

عشایر و رهبران آنها با توجه به آموزش ها و تجربه های نظامی که در جبهه های نبرد کسب کرده بودند، به قدرت نظامی خود پی برده، در سال های بعد در مقابله با نیروهای انگلیس تا انقلاب سال ۱۹۲۰ حضوری فعال داشتند.

از نتایج دیگر جهاد ضربه زدن به نیروهای انگلیس و کشتن تعداد زیادی از آنها به خصوص در جبهه کوت العماره در سال های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ و محاصره طولانی ۱۴۷ روزه آن بود که با تسلیم نیروهای انگلیس در کوت و اسارت عده زیادی از ایشان محاصره پایان یافت. در این جبهه حضور عشایر بسیار محسوس بود.

بخش پنجم: فتاوی علمای شیعه و قیام عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس

۱. موضع گیری خزعل در قبال حمله انگلیس به عراق

با آغاز حمله نیروهای انگلیس به بین النهرین در اوایل نوامبر سال ۱۹۱۴ میلادی، به

ژنرال دلامین فرمانده نیروهای (D) دستور داده شد تا به منظور حمایت از پالاشگاه آبادان و تأسیسات نفتی خوزستان، منطقه آبادان را اشغال نماید.

اگرچه دولت مرکزی ایران در این جنگ از همان آغاز اعلام بی طرفی کرده بود، اما با توجه به شرایط پس از مشروطیت و دخالت و سلطه انگلیس در مناطق جنوبی ایران، شیخ خزعل که از سوی دولت ایران به حکمرانی خوزستان گماشته شده بود، خود را به انگلیسی ها فروخته و با آنان همراهی می کرد.

۱-۱. تلگرام آیت الله طباطبایی به شیخ خزعل

تصرف فاو و بصره به وسیله قوای انگلیس و کمک شیخ خزعل به آنها، باعث شد مجتهدان شیعه برای تشویق عشایر عرب خوزستان و جلوگیری از کمک خزعل به انگلیسی ها، نامه هایی جداگانه ارسال نمایند. از جمله این نامه ها، تلگرام های مرجع تقلید شیعه حضرت آیت الله سید کاظم طباطبایی یزدی به شیخ خزعل است، که متن فارسی یکی از آنها خواهد آمد.

ترجمه متن تلگراف مرجع عالیقدر شیعه آیت الله سید کاظم طباطبایی به شیخ خزعل

نجف - عشار - محمره

سلام بر سردار ارفع معزالسلطنه شیخ خزعل دام اجلاله

بسم الله الرحمن الرحيم

پوشیده نیست که از اهم واجبات، حفظ کیان اسلام و دفاع با جان و هر آنچه گرانبهاست از سرزمین های مسلمانان بر ضد هجوم کفار است و شما در یکی از این سرزمین های مهم قرار دارید، پس واجب است که این سرزمین را با آنچه که در توان دارید از یورش کفار حفظ نمایید، همان طوری که بر عشایر ساکن آن نواحی نیز واجب است که از آن سرزمین دفاع نمایند. بر شما فرض است که این امر مهم را ابلاغ نمایی و همچنین لازم است که بدانید هر نوع کمک و پشتیبانی از کفار علیه مسلمین، بر هر مسلمانی حرام است. امید به همت و غیرت شماست که تمامی تلاش و کوشش خود را در دفع کفار به کار بندید و بدان که خداوند شما را علیه دشمنانش تأیید و پیروز خواهد نمود.

۱ محرم ۱۳۳۳ هجری قمری ۲۰ تشرین الثانی ۱۹۱۴ (نوامبر)

سید محمد کاظم طباطبایی

۱-۲. تلگرام عده ای از مجتهدین به شیخ خزعل

از جمله نامه های دیگر که به شیخ خزعل نوشته شد تلگرامی از مجتهدین نجف بود که متن فارسی آن ذیلاً خواهد آمد:

ترجمه متن تلگرام تعدادی از مجتهدین در نجف به شیخ خزعل حاکم محرمه برای دعوت به جهاد

عشار- به وسیله جناب حاج محمود ملاک به حضرت اجل اکرم سردارارفع دام اقباله تعالی

به نام آیین محمدی (ص) بر شما واجب است که برخیزی و قیام کنی و همگام با مسلمین در رویارویی با کفار از حدود بصره با مال و جان و هر آنچه توانایی دارید دفاع کنید. این حکم دینی است و هیچ تفاوتی بین ایرانی و عثمانی نمی باشد. با مال و جان خود جهاد کنید تا خداوند شما را یاری کند. این حکم را به همه عشایر ابلاغ کنید و سریعاً ما را از اقدامات خود مطلع کنید.

خادم الشریعه الشیخ محمدحسین المهدی الاحقر سیدمصطفی الکاشانی

الاقل شیخ الشریعه الاصفهانی الاحقر السیدعلی التبریزی

الاحقر آیت الله زاده مهدی خراسانی

۱ محرم ۱۳۳۳ قمری ۲۰ تشرین الثانی ۱۹۱۴ (نوامبر)

همچنین آیت الله میرزای شیرازی و آیت الله عبدالکریم جزایری که خزعل مقلد او بود، تلگرام هایی با مضمون مشابه به خزعل فرستاده و از او خواستند در برابر هجوم کفار به یاری مسلمانان برخیزد. شیخ خزعل به پیام مراجع تقلید و علما پاسخ مثبت نداد و همچنان در کنار انگلیسی ها باقی ماند. البته این فتاوی و نامه ها در بین عشایر مؤمن این خطه تأثیر بسیار بسزایی گذاشته و از عوامل مهم تحریک عشایر علیه قوای انگلیس بود.

۲. جبهه چپ یا اهواز

در جنگ جهانی اول، ایران به دلیل ضعف بیش از حد دولت مرکزی، قدرت مقابله با تجاوزات خارجی را نداشت و مرکز تاخت و تاز کشورهای روس و انگلیس و عثمانی بود. به تبع آن، اوضاع خوزستان به خاطر نزدیکی به جبهه های نبرد و اعمال

نفوذ دو دولت انگلیس و عثمانی بحرانی تر بود. با پیوستن کشور عثمانی به عنوان هم پیمان آلمان به صفوف متحدین زبانه های آتش این جنگ جهانسوز به این منطقه استراتژیک نیز کشیده شد.

جبهه اهواز، یکی از جبهه های مهمی بود که در جریان رویارویی قوای عثمانی با نیروهای انگلیسی به وجود آمد. این جبهه به عنوان جبهه جناح چپ عمل می کرد و مرکز عملیات آن، اهواز بود.

۳. نقش سید محمد طباطبایی یزدی و آیت الله خالصی در این جبهه

سید محمد طباطبایی یزدی مجتهدی عادل و مجاهدی باتقوی بود. او سفیر و زبان گویای والد گرامی اش در جبهه های نبرد علیه انگلیس بود. وجود ایشان در جبهه اهواز همگام با سایر علما باعث تهییج و بسیج بیشتر عشایر منطقه خوزستان خاصه بنی طرف و حویزه شد. آنان با تمام وجود در کنار او تا پای جان در جبهه نبرد حضور داشتند. او در تمام نبردهایی که با نیروهای انگلیس در اطراف اهواز رخ داد همپای عشایر بنی طرف شرکت نمود و در تمام مراحل جنگ رهنمودهای فقهی و شرعی را به آنان تذکر می داد. جایگاه علمی و اجتهادی ایشان و داشتن حکم نمایندگی از پدر باعث شد تمام علمای همراه او و بقیه عشایر از او تبعیت کنند. آیت الله خالصی قبل از کاروان علما به بستان رسید. ایشان همانند سید محمد نقش بسزایی در تحریک، بسیج و راهنمایی عشایر منطقه داشت.

مجتهدین و علمایی که همراه سید محمد طباطبایی یزدی با قشون فوق به کرخه رسیدند، عبارتند از: آیت الله شیخ محمد مهدی خالصی و فرزندش شیخ محمد خالصی، شیخ عبدالکریم جزایری و شیخ جعفر راضی.

۴. قیام عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس

پس از صدور فتاوی جهاد علمای شیعه علیه انگلیس و رسیدن پیام آنان به خوزستان و خبر آمدن علما و نیروهای عثمانی به طرف اهواز، اوضاع داخلی خوزستان بسیار آشفته گردید. روحانیون محلی به رهبری حجت الاسلام سید عیسی کمال الدین به تبلیغات خود در بین عشایر افزودند. کمال الدین یکی از کسانی بود که نقش بسیار

بسزایی در توجیه و تهییج عشایر عرب خوزستان داشت. او با تشکیل جلسات شبانه روزی و هسته های مجاهدین در بین عشایر عرب خوزستان، توانست آنان را علیه انگلیس و شیخ خزعل بشوراند.

این مجاهد خستگی ناپذیر در انفجارهای لوله های نفت مسیر مسجد سلیمان تأثیر بسزایی داشت. عشایر ستمدیده عرب خوزستان هر کدام به نوبه خود یکی پس از دیگری علیه انگلیس و شیخ خزعل قیام نمودند.

۱-۴. قیام عشایر باوی

قبیله باوی از عشایر عمده عرب خوزستان است که در مسیر رود کارون و خطوط لوله های نفت در اطراف اهواز استقرار دارند. پس از اعلام فتاوی جهاد علمای شیعه بر ضد انگلیس، عشایر باوی به رهبری شیخ اعنایه بن ماجد و شیوخ طوایف قبیله علیه انگلیس و شیخ خزعل قیام کردند. اولین حرکت عشایر باوی بر ضد قوای انگلیسی و شیخ خزعل در تاریخ ۵ فوریه برابر با ۱۶ بهمن با انفجار لوله های نفت و کمپ های انگلیسی و غارت یک ایستگاه شرکت نفت و قطع خطوط مخابرات آغاز شد. باوی ها در دو مرحله با قوای خزعل روبرو شدند و در هر دو مرحله با رشادت و دلاوری به مقابله با آنها پرداختند. بمباران شدید توپخانه انگلیس و تمام شدن مهمات مجاهدین و ایجاد تفرقه توسط خزعل باعث شد مجاهدین باوی عقب نشینی کنند.

۲-۴. قیام عشایر زرگان

عشایر زرگان یکی از طوایف بزرگ قبیله باوی هستند که در قسمت شمال شرقی اطراف اهواز ساکنند. زرگانی ها همگام با بقیه عشایر عرب خوزستان به پیروی از فتاوی علمای شیعه، به رهبری شیخ قسملی (قاسم علی) علیه شیخ خزعل قیام کردند. آنها در یک رویارویی نابرابر با قوای خزعل، شجاعانه و تا آخرین فشنگ به نبرد برخاستند و با تقدیم تعدادی شهید و مجروح، صحنه ای از ایثار و دلاوری از خود به یادگار گذاشتند. مجاهدین زرگانی به علت تمام شدن مهمات و برای جلوگیری از تلفات انسانی به دستور شیخ قسملی عقب نشینی کردند. مبارزین زرگان پس از عقب نشینی با حرکت های ایذایی و منفجر کردن لوله های نفت به منافع انگلیس ضربه زدند. پس از پایان جنگ

شیخ قسملی، توسط انگلیس و خزعل به سنگاپور و بصره تبعید شد.

۳-۴. قیام عشایر کعب فلاحیه (شادگان)

بنی کعب از عشایر مشهور و گسترده خوزستان است، که در شهرهای شادگان، آبادان، خرمشهر، ماهشهر، هندیجان و اهواز ساکن هستند. آنها مقارن حکومت شاه عباس به جلگه خوزستان آمدند و در جریانات و وقایع تاریخی این منطقه مؤثر بودند. حاکمان کعب بیش از دویست سال در منطقه حکمرانی کردند و در توسعه و آبادانی آن نقش داشتند. شیخ سلمان یکی از مقتدرترین حاکمان کعب است که با ناوگان انگلیسی در خلیج فارس جنگ های متعددی داشته و با پیروزی بر آنها اسطوره شکست ناپذیری آنها را در خلیج فارس در هم شکست.

قیام عشایر کعب توسط رهبران مذهبی و شیوخ طوایف آلبوغیش، مجدم، عساکره و بعضی از قبایل خنافره صورت گرفت. با رسیدن پیام فتوای علمای شیعه، سیدجابر موسوی آلبوشوکه که خود سید و روحانی مجتهدی بود، علم عصیان علیه انگلیس و شیخ خزعل را برافراشت. بدنبال او تمام سادات و علمای منطقه از قبیل سیدعباس مجاهد و اکثر طوایف ساکن منطقه به تبعیت از ایشان و با حضور گسترده و چشمگیری به این قیام پاسخ مثبت دادند.

قیام مجاهدین کعب، لرزه بر اندام انگلیس و شیخ خزعل انداخت و آنها را مضطرب و نگران ساخت. خزعل برای مقابله با این قیام تمام توان و قوای خود را به کار گرفت. در اولین رویارویی مجاهدین کعب با قوای خزعل، در حالی که سیدجابر با پرچم سبز خود همراه با علما و سادات و شیوخ در پیشاپیش همه مجاهدین قرار داشت، در تاریخ ۷ اسفند بر قوای مسلح خزعل پیروز شدند. پس از این پیروزی، منطقه فلاحیه در حدود سه ماه در اختیار مجاهدین قرار گرفت. با عقب نشینی علما و قوای عثمانی از منطقه خوزستان، خزعل در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۲۹۴ شمسی تمام امکانات و تجهیزات و نیروهای خود را از سه جبهه علیه مجاهدین بسیج کرد و با ایجاد اختلاف و تفرقه در بین عشایر کعب توانست مجدداً بر منطقه مسلط شود. نبرد مجاهدین کعب با قوای خزعل و شرح حماسه دلاوری های آنان به یاد ماندنی است. پس از پایان جنگ، خزعل تمام رهبران مذهبی و شیوخ عشایر کعب را تبعید کرد.

۴-۴. قیام عشایر بنی طرف و منطقه دشت آزادگان

بنی طرف از قبایل بزرگ و معروف خوزستان و محل سکونت اصلی آنان در دشت آزادگان و در شهرهای بستان، سوسنگرد، حمیدیه و اهواز است. عشایر دیگر منطقه شامل عشایر حویزه، بنی ساله، شرفه و سواری بودند. با رسیدن قوای عثمانی و گروه علما و عشایر بنی لام به اطراف بستان، عشایر بنی طرف مستقر در بستان به رهبری شیوخ خود شیخ عوفی و شیخ عاصی به استقبال آنان شتافتند.

پس از آن، عشایر بنی طرف با سلاح‌های ابتدایی، کلیه نیروهای رزمجوی خود را زیر بیرق خود با شعارهای «یلهاوی الجنه امشی اویانه» یعنی: «ای کسی که مشتاق بهشت هستی با ما همگام شو» و «مهضومه الزهرا و تنحانه» یعنی: «حضرت فاطمه زهرا(س) دل شکسته است و از ما یاری می‌طلبد»، به همراه کاروان به سوی میدان‌های نبرد با کفار حرکت کردند.

اولین رویارویی بنی طرف با قوای انگلیس

در سپیده دم ۳ مارس برابر با ۱۲ اسفند قوای انگلیس به فرماندهی رابینسون، برای بالا- بردن روحیه قوای خود و خزعبل و جلوگیری از تجمع عثمانی‌ها و عشایر عرب دشت آزادگان، از دو طرف با تجهیزات و توپخانه به اردوگاه عشایر بنی طرف و حویزه در غدیر در ۱۵ کیلومتری اهواز حمله کردند. عشایر بنی طرف در زیر آتش توپخانه انگلیس، با اسلحه‌های ابتدایی خود با سرعت زیاد از زیر چادرهای خود خارج شده و به جناح راست قوای مهاجم که در خط مقدم قرار داشت حمله بردند. با شکست دشمن در این جناح و محاصره بقیه نیروها، رابینسون دستور عقب نشینی داد. عرب‌ها قوای انگلیس را دنبال می‌کردند و از طرفین به آنها حمله می‌بردند و گاهی حلقه محاصره را بر آنها تنگ‌تر می‌کردند؛ تا این که دشمن را تا رودخانه کارون عقب راندند. در این عملیات قوای انگلیس متحمل تلفات جانی و مالی زیادی شدند و عشایر بنی طرف و منطقه تعدادی مجروح و شهید دادند.

دومین رویارویی قوای انگلیس با بنی طرف و عشایر منطقه

در نیمه شب ۲۰ مارس برابر با ۲۹ اسفند قوای انگلیسی و هندی به منظور تنبیه عشایر

عرب منطقه که دو روز قبل تعدادی از نیروهای آنها را کشته بودند، با تمام تجهیزات و قوای خود از طریق ارتفاعات کوه منیور که به اردوگاه غدیر مشرف بود، به صورت دو ستون و به طور غافلگیرانه و با حمایت توپخانه انگلیس که در ارتفاعات کوه مستقر بود به چادرهای بنی طرف و عشایر منطقه یورش بردند. عشایر بنی طرف با شنیدن غرش توپخانه دشمن با چابکی و مهارت فوق العاده در حالیکه فقط اسلحه های سبک و ابتدایی در دست داشتند، با ایجاد کمین در مسیر نیروهای انگلیس و حمله به دو طرف ستون های دشمن، آنها را به محاصره خود درآوردند. قوای انگلیس با به جا گذاشتن اسلحه و مهمات، خود را به ارتفاعات کوه منیور رساندند و از این طریق مجدداً به پایگاه های خود عقب نشینی کردند. در این عملیات بنی طرف تعداد زیادی شهید و مجروح دادند و انگلیسی ها با دادن تلفات جانی، یک توپ و بخشی از اسلحه ها و مهمات خود را به جا گذاشتند.

سومین رویارویی قوای انگلیس با نیروهای مشترک اسلامی

در سپیده دم ۱۸ آوریل برابر با ۲۹ فروردین ۱۲۹۴ نیروهای مشترک علما، عثمانی و عشایر بنی طرف و منطقه به منظور ضربه زدن به قوای انگلیس و تصرف اهواز، با تمام تجهیزات و توان رزمی، با یک نقشه عملیاتی، تمام نیروهای خود را در کنار کوه منیور آرایش دادند. با شلیک توپخانه عثمانی ها به مواضع انگلیس که در کوه های اطراف اهواز سنگر گرفته بودند، حمله آغاز شد. در این عملیات عشایر منطقه با پرچم های خود در صفوف مقدم جبهه قرار گرفته بودند. آنها حمله خود را با شعار «یشهد لی المنیور ایومی» یعنی: «کوه منیور بر این روز من شاهد و گواه است.» و «الطوب اسرع یومگواری» یعنی: «توپ دشمن سریع تر است یا چوب دستی من»، شروع کردند. این دلیران خوزستان با طی مسافتی طولانی با خواندن یزله های حماسی و شعارهای دینی، شجاعانه به سنگرهای مستحکم و مسلح نیروهای انگلیس حمله بردند و با دادن شهدای زیاد توانستند مواضع اول و دوم دشمن را پس از وارد کردن تلفات زیاد به تصرف خود درآورده و یکی از توپ های آنها را تصاحب کنند. بعضی از عشایر با پوشیدن کفن و دادن شعار «کلما زاد من الخام عصابه الامی» یعنی: «هرچه از کفن من باقی بماند دستاری برای مادرم می باشد»، در میدان نبرد حاضر شدند. این عملیات دو روز طول کشید، تمام شدن مهمات توپخانه و سلاح های انفرادی، نداشتن نیروهای جایگزین،

طولانی شدن جنگ، عدم پشتیبانی به موقع نیروهای مردمی از طرف قوای عثمانی و گرمای زیاد، مانع پیشروی مجاهدین و تصرف اهواز شد. به همین خاطر فرمانده قوای عثمانی، محمدفاضل پاشا، دستور عقب نشینی داد.

۵. تدارک لشکرکشی نیروهای انگلیس به خفاجیه (سوسنگرد)

پیروزی انگلیس در ۱۶ آوریل در جبهه شعبیه و خودکشی فرمانده عثمانی باعث شد قوای عثمانی و عشایر عراق مستقر در غدیر از اهواز به سمت العماره عقب نشینی کنند.

در تاریخ ۲۳ آوریل برابر با ۳ اردیبهشت مقرر شد کلیه نیروهای موجود در اهواز و نیروهای کمکی بصره همگی در اختیار ژنرال گورینج فرمانده سپاه ۱۲ قرار بگیرند، تا عملیات اخراج قوای عثمانی از اهواز و تنبیه عشایر بنی طرف به خاطر پیروی از فتوای علما و اتحاد با عثمانی ها و حضور فعال در جبهه های نبرد علیه انگلیس را انجام دهند. در تاریخ ۱۳ می برابر با ۲۳ اردیبهشت تمامی قوای انگلیس تحت فرماندهی ژنرال گورینج در دو ستون به فرماندهی ژنرال لین و ملیس تعقیب قوای عثمانی را تا شهر بستان شروع کردند ولی هیچ اثری از آنها در منطقه پیدا نکردند. در تاریخ ۱۴ می برابر با ۲۴ اردیبهشت ژنرال گورینج به ژنرال ملیس و لین که در راه بودند دستور داد از دو طرف به خفاجیه (سوسنگرد) حمله شود. عشایر بنی طرف با توجه به آرایش نیروهای انگلیس در مقابل دو ستون به دفاع پرداختند. در ساعت ۸ صبح روز ۱۵ می برابر با ۲۵ اردیبهشت ژنرال ملیس عملیات حمله به سوسنگرد را تحت حمایت شدید توپخانه و عبور از رودخانه کرخه شروع کرد. طبق اسناد انگلیسی در حدود ۱۰۰۰ نفر از بنی طرف در عملیات عبور از کرخه مقاومت می کردند. همچنین ۱۰۰۰ نفر دیگر در مقابل ستون لین به دفاع می پرداختند. آتش شدید توپخانه و مسلسل های نیروی پیاده و به آتش کشیدن خانه های گلی مردم، باعث شد عشایر بنی طرف از اطراف رودخانه عقب نشینی کنند.

۶. مقاومت دلیرانه بنی طرف در قلعه شیخ علی بن عباس

تعدادی از نیروهای بنی طرف در تاریخ ۱۵ می، در قلعه معروف به شیخ علی بن عباس که به وسیله دیوارهای ضخیم و محکم ماریچی حصار شده بود، در برابر نیروهای مسلح انگلیس مقاومت دلیرانه ای کردند. وقتی قوای انگلیس نتوانستند آنها را

وادار به تسلیم کنند، قلعه را به آتش کشیدند و پس از آن به قلعه هجوم برده و تمامی افراد داخل آن را کشته و ۱۱ نفر را به اسارت گرفتند.

۷. یورش وحشیانه به خفاجیه (سوسنگرد) و قتل عام بنی طرف

در ساعت ۸ صبح روز ۱۶ می مطابق با ۲۶ اردیبهشت، با پیوستن نیروهای دو ستون به یکدیگر، ژنرال گورینج فرمان قتل عام عشایر بنی طرف را صادر کرد. مردان و زنان و کودکان و پیران از خانه های خود به سوی نزارها فرار کرده و شهر خفاجیه و روستاهای اطراف آن خالی از سکنه شد. بازار شهر تعطیل و کسی در خیابان های آن تردد نمی کرد. نیروهای انگلیسی به کلیه خانه های مردم سوسنگرد و روستاهای اطراف یورش برده و بعضی از آنها را آتش زده و بعضی دیگر را با توپ های خود تخریب کردند. تعداد زیادی از افراد بی گناه در زیر آوارها جان باختند و عده ای نیز در لهیب شعله های آتش سوختند. آنها حتی به مزارع و کشتزارها و حیوانات اهلی رحم نکردند و هر چه می دیدند طمع حریق می کردند. ویلسون که خود یکی از دست اندرکاران و حاضران این صحنه فجیع بود، در کتاب خود در بیان این حادثه چنین می نویسد:

... ما در سه روز نخست یعنی ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ می سخت ترین مجازات را بر قبیله بنی طرف که در خفاجیه اقامت داشت، وارد کردیم، ولی هیچ گونه نتیجه ای دربر نداشت... توپخانه همراه ما در جبهه راست بود و آتش گلوله های خود را در جاهای مخصوص خود می آورد، و آنها را به آتش می کشید. بسیاری از اسب ها و گاو میش های بدبخت که در بیابان ها رها بودند، زنده زنده سوختند... ما از یک پتک سنگین برای خرد کردن یک دانه گردو استفاده کردیم، یک عملیات غیرضروری و ناخوشایند... بدون شک خفاجیه با خاک یکسان گردید، و این درسی بود که به راحتی از ذهن ها خارج نمی شود.

همچنین ویلسون در بخش دیگری از سخنان خود شجاعت و دلاوری بنی طرف را می ستاید و به نابرابر بودن این جنگ اذعان می کند. او می گوید:

... علی رغم همه کشتارهای خشونت آمیز، بنی طرف در برابر یک قدرتی که از نظر داشتن امکانات وسیع توپخانه و مسلسل و نیروی انسانی بر آنان برتری داشت، با چنگ و دندان دلاورانه رزمیدند.

هانس لُرز آلمانی که در جنگ جهانی اول در منطقه حضور داشت، می نویسد:

انگلیسی ها با اطمینان از دور بودن چشم ترک ها، جهنم را در برابر دیدگان مردم بیچاره عرب مستقر در آن منطقه برپا نمودند و وحشیانه ترین عملیات تاریخ را در منطقه فوق پیاده کردند. این عملیات بعدها توسط خود سیاستمداران انگلیس محکوم شد و همگی اعتراف نمودند که انجام این چنین عمل بی شرمانه و غیرانسانی لزومی نداشت و ارتش انگلیس در این زمینه بیش از اندازه زیاده روی نموده است و در این یورش وحشیانه صدها نفر انسان بی گناه در زیر لگدهای سربازان و سم اسبان آنها له و یا در زیر خاکستر آتش مدفون گردید.

پس از ویرانی خفاجیه (سوسنگرد) و قتل عام مردم، شیوخ بنی طرف توسط شیخ خزعل به عماره تبعید شدند.

۸. آثار و نتایج واقعه جهاد و قیام عشایر عرب خوزستان

۸-۱. بعد سیاسی

از مهمترین آثار سیاسی واقعه جهاد، ایجاد روحیه مبارزه جویی در عشایر خوزستان علیه شیخ خزعل و تضعیف قدرت او و همچنین قیام علیه رضاخان قلدر بود.

الف. تضعیف قدرت شیخ خزعل

قیام مردم عرب خوزستان ابهت شیخ خزعل را نزد انگلیسی ها کاهش داد و به آنان نشان داد برخلاف تصور آنان، خزعل، شیخ تمامی عشایر عرب خوزستان نیست و به تنهایی نمی تواند امنیت سیاسی استان و منافع اقتصادی آنان را تأمین نماید. بنابراین بریتانیا در سیاست خود در قبال خزعل تجدیدنظر کرد و برای محافظت از خطوط لوله های نفت که از مناطق عشایر باوی می گذشت، معاهده و قرارداد جدیدی با آنان منعقد ساخت. شیخ خزعل با اصرار زیاد موافقت کرد که پول از طریق شیخ حنظل به آنها پرداخت شود تا سلطه او بر آنها باقی بماند.

ب. سرپیچی و عصیان بنی طرف علیه خزعل

عشایر بنی طرف پس از جهاد دست از مبارزه علیه ظلم و ستم نکشیدند و تا سال ۱۳۰۴

شمسی همواره با حکام شیخ خزعل در منطقه درگیر بودند. آنها در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۰۴ شمسی علیه شیخ خزعل عصیان کرده و قصر شیخ خزعل را در حمیدیه به آتش کشیدند.

ج. قیام بنی طرف علیه رضاشاه و تبعید شیوخ

در زمان رضاشاه به علت اعمال سیاست ظالمانه توسط فرماندار نظامی و خلع سلاح و گرفتن مالیات زیاد، عشایر بنی طرف علیه رضاشاه قیام کردند، و پس از درگیری های متعدد عاقبت با تبعید شیوخ بنی طرف و خانواده های آنان به تهران و شمال ایران، این قیام فروکش کرد.

۲-۸. بعد فرهنگی

الف. رشد و حفظ اعتقادات مذهبی - فرهنگی عشایر

ارتباط معنوی و پیوند عمیق این مردم با مجاهدان و شهیدان این واقعه باعث شد همیشه اهداف آنان در بین این مردم باقی بماند. آنها در تمامی محافل و مجالس خود ایمان، دلیری و از خودگذشتگی شهیدان خود را با صورت قصه و داستان برای همدیگر بازگو می کردند، در نتیجه تمامی این اعمال در رشد و تعمیق اعتقادات مذهبی - فرهنگی مردم و در حفظ شعائر دینی تأثیر بسزایی داشت.

ب. ایستادگی و مقاومت عشایر در برابر واقعه کشف حجاب

عمال رضاشاه برای اجرای برنامه کشف حجاب در منطقه ابتدا می خواستند از طریق تطمیع و تشویق آن را اجرا نمایند، اما چون در این راه موفق نشدند، با اعمال سیاست های زور و استفاده از شیوه رعب و وحشت و خشونت تصمیم گرفتند آن را به اجرا درآورند. مأموران در خیابان ها دسداشه که لباس سنتی و محلی مردان بود را از تنه با قیچی می بریدند و چفیه را از سر آنان می کشیدند. همچنین پوشش زنان را که شامل عبای محلی و شیله (روسری) بود با زور از سر زنان برمی داشتند و آن را پاره می کردند و گاهی زنان را کتک می زدند. این امر منجر به درگیری های متعدد و مسلحانه بین مردم و رژیم ستم شاهی شد.

ص: ۱۱۲

پیوست شماره ۱: متن اعلامیه جهاد مفتی عثمانی

(۵ صفحه)

پیوست شماره ۲: استفتاء از علما و جوانیه مجتهدین

پیوست شماره ۳: متن عربی فتوای جهاد مجتهدین کاظمین

پیوست شماره ۴: متن فتاوی جهاد مجتهدین عظام

پیوست شماره ۵: متن اوامر شریفه مجتهدین عظام

ص: ۱۲۱

پیوست شماره ۶: منشور حجج اسلام

(۱ صفحه)

پیوست شماره ۷: نامه های عربی آیت الله طباطبایی

به فرزند خود سیدمحمد یزدی و آقای علی قزوینی

- انصاری، مصطفی، تاریخ خوزستان ۱۹۲۵-۱۸۷۸، ترجمه محمد جواهر، چاپ دوم، ص ۴۰، ۱۳۹، نشر شادگان.
- رجبی، محمدحسن، رسایل و فتاوی جهادی.
- الجبیر، الصباح السالم، امارات، خلیج فارس و مسئله نفت، ترجمه علی بیگدلی، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل، شهریور ۱۳۶۸.
- سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه.
- خالصی زاده، محمد، سردار اسلام، مترجم امیر سلمانی رحیمی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سترانگ، ویلیام تئودور، حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ نشین خوزستان، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- شیخ الاسلامی، جواد، علل افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران عصر قاجار.
- صادقی طهرانی، نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علما و مجاهدین اسلام، انتشارات دارالفکر قم.
- کرزن، لرد، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد دوم، ۱۳۵۰-۱۳۴۹.
- کسروی، احمد، تاریخ پانصدساله خوزستان، انتشارات تهران، گام ۱۳۵۶.
- ماپرلی، جیمز، عملیات در ایران (جنگ جهانی اول ۱۹۱۴)، ترجمه کاوه بیات، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹.
- نفیسی، عبدالله فهد، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق، انتشارات امیرکبیر.
- نظام مافی، رضاقلی، کتاب سبز، وزارت خارجه، مجموعه متون و اسناد تاریخی، چاپ اول، نشر تاریخ ایران، پاییز ۱۳۶۳.
- ویلسون، آرنولد، سفرنامه ویلسون، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، وحید، ۱۳۶۳.
- علی مردانی، علی اکبر، رویکرد بریتانیا به شیخ خزعل و رضاخان، دانشگاه شهید بهشتی.

- روزنامه چهره نما، شماره ٣٠، ٦ جمادى الاول ١٣٣٣.

- روزنامه خاور، شماره ١٣، سال نخستين، ٢١ محرم ١٣٣٣، حكم جهاد آيت الله سيد كاظم يزدي.

- روزنامه خاور، شماره ١٤، سال نخستين، ربيع الاول ١٣٣٣، فتاوى علماء.

- روزنامه خاور، شماره ١٦، سال نخستين، ٤ ربيع الاول ١٣٣٣، فتاوى شريفه جميع مجتهدين عظام.

- روزنامه خاور، شماره ٢٤، سال نخستين، ٤ ربيع الآخر ١٣٣٣، منشور حجج اسلام.

مجلات، نشریات

- مجله آفاق، شماره ١٨، سال سوم، ١٩٧٨، تصوير فتاوى علماء شيعه در سال ١٩١٤.

منابع عربى

- بيل، المس، فصول من تاريخ العراق القريب، ترجمه: جعفر الخياط، بغداد.

- بيل، المس، مذاكرات اطلس بين الجاسوسه البريطانيه، ابان الثوره العشرين تقريـب و تعليق، ترجمه: جعفر الخياط، بغداد.

- الحسينى، عبدالرزاق، العراق فى دور الاحتلال و الانتداب، جلد اول.

- الحسينى، تاريخ العراق السياسى الحديث، لبنان صيدا، مطبعه العرفان، ١٣٦٧ هـ ق.

- الحلو، على نعمه، الاحواز، النجف مطبعه الغرى، ١٩٧١.

- خزعل، حسين خلف، تاريخ الكويت السياسى، جلد الاول الى الخامس، دار مكتبه الهلال.

- الرهيمى، عبدالحليم، تاريخ الحركه الاسلاميه فى العراق، بيروت ١٩٨٥.

- العزاوى، عباس، تاريخ العراق بين التحالين، جلد ٨، شركت التاره و الطباعه المحدوده، ١٣٧٥ هـ ق.

- العسكري، تحسين، مذاكراتى عن الثوره العربيه الكبرى، جلد الاول، مطبعه العهد، بغداد، ١٣٤٥ هـ ق.

- عمر نظمى، و مبيض جمال، ثوره ١٩٢٠، الجذور السياسيه و الفكرية والاجتماعيه الحركه الاستقلاليه فى العراق، طبع بغداد.

- كمال الدين، سيد محمد علي، الثورة العربية الكبرى، منشورات دارالبيان، سنة ١٩٧١.
- المزهر آل فرعون، فريق، الحقائق الناصعة في الثورة العراقية، سنة ١٩٢٠ و نتائجها، بغداد.
- الوردى، على حسين، لمحات اجتماعيه من تاريخ العراق الحديث.
- النجار، مصطفى عبدالقادر، التاريخ السياسى لاماره عربستان، ١٨٩٧-١٩٢٥.
- ويلسون، آرنولد، ولاء بلاد ما بين النهرين ١٩١٧-١٩١٤، ترجمه فؤاد جميل، بغداد، ١٩٦٩ ميلادى.
- الياصرى، عبدالشهيد، البطوله فى ثوره العشرين العراق ١٩٢٠، النجف ١٩٦٧.
- نفيسى، عبدالله فهد، دورالشيعة فى تطور العراق الحديث، دارالنهار للنشر ١٩٨٦.
- مؤسسه الدراره الاسلاميه، العراق فى الماضى والحاضر والمستقبل، اعداد مؤسسه الدراره الاسلاميه، بيروت- لبنان، مؤسسه الفكرالاسلامى.

منابع انگليسى

- Ansari. M. The History of Khuzistan ١٨٤٨-١٩٢٥ In Provincial. Autonomy And Change. -
.Unpublished ph. D. Dissertation. University August. ١٩٧٤
- Moberly, F. J. History of The Great War Based on Oficial Documents: The Campaign In -
.Mesopotamia Belfast: H, M. Stationery Office ١٩٢٧ Vois. ١
- Strunk. W. T. The Reign of The Sheykh Khazsi Ibn Jabir And The Supression of The -
Principality of arabistan: A study In British Imperialism In Southwestern Iran ١٨٩٤-١٩٢٥
.Unpublished ph. D. Dissertation, Indiana University August ١٩٧٧
- Wilson A. T. Loyalties. Mesopotamia ١٩١٤-١٩١٧: A personal and Historical Record -
.London: Oxford University Press, ١٩٣٠
- Wilson A. T. Southwest Persia: A Political Officer, S. Dary, ١٩٠٧-١٩١٤ London: Oxford -
.University Press, ١٩١٤

- فتوای شیعه شیخ الاسلام خیری افندی.

- متن اعلامیه جهاد، شیخ الاسلام خیری و ۹ قاضی عسکر.

متن استفتاء از علمای شیعه.

- فتوای جهاد به وسیله مجتهدین شیعه مقیم کاظمین.

- فتوای جهاد مرجع تقلید آیت الله محمد کاظم طباطبایی.

- فتوای جهاد آیت الله محمد تقی شیرازی.

- فتوای جهاد آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی.

- فتوای جهاد آیت الله سید مصطفی کاشانی.

- فتوای جهاد جمیع مجتهدین عظام.

- منشور حجج الاسلام، کاشانی؛ اصفهانی؛ علی تبریزی.

- فتوای آیت الله سید کاظم یزدی به عشایر عفک.

- فتوای آیت الله سید کاظم یزدی به نماینده اش در کوفه.

- استفتاء از علمای اسلام.

- اجوبه شریفه مجتهدین کرام.

. - متن تلگراف وزارت خارجه ایران به سفارت انگلیس، ذی الحجه ۱۳۳۳

- متن تلگراف مرجع بزرگ شیعه سید کاظم طباطبایی به شیخ خزعل.

- متن تلگراف تعدادی از مجتهدین در نجف به شیخ خزعل.

. - مراسله سفارت کبرای عثمانی به وزارت خارجه، ربیع الثانی ۱۳۳۳

کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی.

۱. الحسینی، عبدالرزاق، تاریخ العراق السیاسی الحدیث، ص ۴۶، لبنان صیدا، ۱۳۶۷

۲. بیگدلی، دکتر علی، تاریخ سیاسی - اقتصادی عراق، ص ۱۵، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل،

. چاپ اول، ۱۳۶۸

۳. الحسينى، عبدالرزاق، تاريخ العراق السياسى الحديث، ص ۴۸

۴۶-۴. همان منبع، صص ۶۳

۴۶-۵. الحسينى، عبدالرزاق، تاريخ العراق السياسى الحديث، صص ۶۳

۶. مؤسسه الدراسات الاسلاميه، العراق فى الماضى و الحاضر و المستقبل، ص ۲۳

۷. همان منبع، ص ۲۴

۸. Strunk- The Reign of the Sheykh Ibn Jabir. P. ۲۸۱

. ويلسون، ولاء بلاد ما بين النهرين، ص ۳۲

۹. همان منبع، ص ۳۴، سند نمرة ۶۸، مراسله سفارت انگليس به وزارت خارجه ايران، مورخ ۲۰ ذى الحجه ۱۳۳۲

والترا تالى.

۱۰. Strunk- The Reign of the Sheykh Ibn Jabir.p ۲۸۲

.Cox to Government of India. Tel. October. ۲۴. ۱۹۱۴ F. O. ۳۷۱/۲۱۴۲

. ویلسون، ولاء بلاد ما بین النهرین، ص ۳۲

۱-۱۱. العزای، عباس، تاریخ العراق بین الاحتلالین، جلد ۸، ص ۲۶۰

۱۲. ویلسون، ولاء بلاد ما بین النهرین، ص ۳۷، نعمه حلو، علی - الاهواز، ص ۱۴۸

مجله دانشکده ادبیات و علوم « اعلان جهاد امپراطوری عثمانی در سال میلادی ۱۹۱۴ » ۱۳. لطفی، نقی، مقاله

۸۹، شماره اول، سال ۱۶، این مقاله با ویژگی های زیر به چاپ رسید: - انسانی مشهد، صص ۹۰

Geoffrey Lewis "The Ottoman Proclamation of Jihad in ۱۹۱۴" The Islamic Quarterly: AR:
Euiew of

.Islamic Culture: XIX: No ۳+۴

۸۹- صص ۹۰ « اعلان جهاد امپراطوری عثمانی در سال میلادی ۱۹۱۴ » ۱۴. لطفی، نقی، مقاله

۱۵. سوره توبه، آیه ۴۱

۹۴- صص ۹۵ « اعلان جهاد امپراطوری عثمانی در سال میلادی ۱۹۱۴ » ۱۶. لطفی، نقی، مقاله

۱۷. پیوست شماره ۱، متن فتوای مفتی شیخ الاسلام خیری.

۹۷- صص ۱۰۷ « اعلان جهاد امپراطوری عثمانی » ۱۸. لطفی، نقی، مقاله

۱۹. الرهیمی، عبدالحلم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، ص ۱۶۳، بیروت ۱۹۸۵

۶۸- ۲۰. نفیسی، عبدالله فهد، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، صص ۶۹

۲۱. الرهیمی، عبدالحلم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، ص ۱۶۴

، ۲۲. صادقی طهرانی، محمد، نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۹۲۰، عراق و نقش علما و مجاهدین اسلام، ص ۹

۲۳. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۱۹، ص ۳، پیوست شماره ۲، متن استفتاء از علما و جوابیه مجتهدین.

۲۱ محرم ۱۳۳۳ هجری قمری. ۲۴. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۱۳

۴ ربیع الاول ۱۳۳۳ قمری، ص ۴، پیوست شماره ۴، متن اوامر شریفه، ۲۵. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۱۶
مجتهدین عظام.

۲۶. حسینی، احمد، الامام الثائر السید مهدی الحیدری، ص ۳۰، طبع نجف ۱۹۶۷ میلادی، روزنامه خاور، سال

۴ ربیع الاول، ۱۳۳۳ هجری قمری، ص ۲، نخستین، شماره ۱۹

۲۷. الرهیمی، عبدالحلیم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، ص ۱۶۷

۲۸. الوردی، علی، لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق و الحدیث، الجزء الرابع، ص ۱۳۰

۱۱۹، برای شناخت حضور - ۲۹. خالصی زاده، محمد، سردار اسلام، مترجم امیر سلمانی رحیمی، صص ۱۷۴

دلاورانه و خالصانه آیت الله خالصی در واقعه جهاد به این کتاب مراجعه نمایید.

۱۴ محرم ۱۳۳۳ قمری، ص ۱، پیوست شماره ۳، م تن عربی فتوای، ۳۰. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۱۲

مجتهدین کاظمین.

۳۱. همان منبع.

۳۲. الرهیمی، عبدالحلیم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، ص ۱۶۵، نفیسی، عبدالله فهد، نهضت شیعیان در

انقلاب اسلامی، ص ۷۳

۱۰ ربیع الآخر ۱۳۳۳ هجری قمری، پیوست شماره ۵، ۳۳. روزنامه خاور، سال نخستین، شماره ۲۴

۳۴. روزنامه خاور، شماره ۱۹، ص ۲، علاوه بر فتوای فوق فتوای دیگری صادر کرد.

۳۵. صادقی طهرانی، محمد، نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق، ص ۱۲

«آیت الله طباطبایی مرد جهاد و اجتهاد» ۳۶. حیدری، محسن، حماسه جاوید، به نقل از مقاله علی ابوالحسنی

۱۷۲. اصل سند در اختیار نوه آیت الله طباطبایی به نام عبدالعزیز طباطبایی است. - صص ۱۸۴

۵۴۳، برای اطلاع - ۳۷. سلمان الجبوری، کامل، السيدمحمد كاظم اليزدی سيرته و اضواء علی مرجعيتہ، صص ۶۳۹

از محتوای این فتاوی به کتاب فوق الذکر مراجعه فرمایید.

. ۳۸. همان منبع، ص ۵۴۹.

۳۹. الرهیمی، عبدالحلیم، تاریخ الحركه الاسلامیه فی العراق، صص ۱۶۶

۴۰. نامه های عربی آیت الله طباطبایی به فرزند خود سیدمحمد یزدی و آقای علی قزوینی به پیوست می باشد.

(پیوست شماره ۶)

۴۱. مجله آفاق عربیه، شماره ۱۸، سال سوم، ۱۹۷۸

۴۲. همان منبع.

۷۳-۴۳. همان منبع، صص ۷۴

۴۴ / (op.cit) ۱۱.p۱۶۲ Moberly vo. الوردی، علی، لمحات اجتماعیه، ص ۱۳۷

۲۳۹، حسینی، - ۴۵. سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه، صص ۲۴۵

۴۳ / الوردی، علی، لمحات اجتماعیه، ص ۱۳۹ - احمد، الامام الثائر، صص ۴۴

۴۶. نفیسی، عبدالله فهد، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، ص ۷۳

۷۶-۴۷. نفیسی، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، ص ۷۴، ویلسون، آرنولد، ولاء بلاد ما بین النهرین، صص ۷۷

۷۵-۴۸. نفیسی، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، صص ۷۶

۴۹. جمال عمر نظمی، ومیض، ثوره ۱۹۲۰، ص ۱۲۶

۲۰۲، دار مکتبه الخياط، بیروت ۱۹۷۸ - ۵۰. عبدالرشید، عبدالعزیز، تاریخ الكويت، صص ۲۰۳

۵۱. نفیسی، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، ص ۷۵

۸۰-۵۲. نفیسی، نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی، صص ۸۲

۵۳. نفیسی، عبدالله فهد، دورالشیعه فی تطور العراق السیاسی الحدیث، ص ۷۰. ویلسون، ولاء بلاد ما بین النهرین،

ص ۳۴

۵۴. سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه، ص ۵۴۵

۵۵. معزالسلطنه، لقب خزعل بود که دولت مرکزی ایران به او داده بود؛ رجال ایران، مطابق رسوم دولتی و درباری ایران، هر یک دارای لقبی بودند.

۵۶. یکی دیگر از القابی که از سوی دولت ایران به خزعل داده شده بود.

۵۷. سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه، ص ۲۵۲ / رجبی، محمدحسن، رسائل و فتاوی جهادی، ص ۳۱۱.

۵۸. برای اطلاع بیشتر از این آمادگی ها به کتاب زیر مراجعه نمایید.

Strunk- William Theodor-The Reign of the Sheykh Ibn Jabir and the Supperssion of the
Principality a

Study in British Imperialism in South Western Iran ۱۸۹۷-۱۹۲۵ p. ۲۶۸ India university. P.h.d
.۱۹۷۲.

۵۰۶-۵۰۹. سلمان الجبوری، کامل، السیدمحمد کاظم الیزدی سیرته و اضواء علی مرجعیه، صص ۵۰۹.

۶۰. محمد خالصی زاده، سردار اسلام، مترجم امیر سلمانی رحیمی، ص ۱۴۰.

The Persian Gulf Administration Reports ۱۸۷۳-۱۹۴۷. vol, vii ۱۹۱۲-۱۹۲۰p. ۳۵. ۶۱

Administration Reports for Year ۱۹۱۵-p. ۳۵. ۶۲

۶۳. الحلو، علی نعمه، الاحواز، ص ۱۵۲، نقل از کتاب المس بیل، ص ۱۰.

۶۴. برای شناخت دقیق و مشروح قیام عشایر باوی به کتاب قیام عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس، تألیف

نگارنده که آماده چاپ است مراجعه فرمایید. فصل چهارم، قیام عشایر باوی.

۶۵. مشروح قیام عشایر زرگان در کتاب قیام عشایر عرب خوزستان علیه انگلیس تألیف نگارنده به تفصیل آمده است.

۶۶. برای آگاهی از تاریخ کعب به این منابع مراجعه فرمایید: الشویکی، علوان بن عبدالله، کتاب خطی تاریخ کعب /

سداوی، علیرضا، تاریخ بنی کعب / کسروی، احمد، تاریخ پانصدساله خوزستان، قیم، عبدالنبی، نقدی بر تاریخ

پانصد ساله خوزستان، سیادت، موسی، تاریخ جغرافیای عرب خوزستان، انصاری، مصطفی، تاریخ خوزستان.

۶۷. شرح مفصل قیام عشایر کعب و رویارویی آنها با قوای خزعل در کتاب قیام عشایر عرب خوزستان علیه

انگلیس تألیف نگارنده به تفصیل آمده است.

۶۸. نقل از مصاحبه مرحوم شیخ شیب سبهانی یکی از بانفوذترین شیوخ بنی طرف.

۶۹. نقل از مصاحبه مرحوم شیخ شیب و شیخ عیسی منشاوی

.Moberly- The Campaign In Mesopotamia- p ۱۸۴-۱۸۵ .۰

.Strunk- The Reign of The Sheykh Ibn Jabir-p ۲۹۴

۶۵- ویلسون، ولاء بلاد ما بین النهرین، صص ۶۹

.۷۱ . محمد خالصی زاده، سردار اسلام، مترجم امیر سلمانی رحیمی، صص ۸ و ۱۴۴

.Luhrs, Hans- Gegenpieler Des Oberften Laurence Vorhut S. ۸۷-۹۵

برای شناخت نحوه ۷۲- ۹۵- Lurs, hans-s. . نقل از مصاحبه مرحوم شیخ شیب سبھانی و سیدعباس موسوی، ۱۰۴

عملیات عشایر منطقه با تکیه بر اسناد معتبر داخلی و خارجی و نقشه های جنگی به کتاب قیام عشایر عرب

خوزستان تألیف نگارنده مراجعه فرمایید.

.Candler. The Long Road to Baghdad. Volum. ۱ P. ۲۴۳ .۷۳

.Moberly-The Campaign In Mesopotamia-p. ۲۳۰ .۷۴

.Moberly-The Campaign In Mesopotamia-p. ۲۲۳-۳۱ .۷۵

۹۳- ۷۶ . ویلسون، ولاء بلد ما بین النهرین، صص ۹۵

.Moberly-The Campaign In Mesopotamia-p. ۲۲۳-۳۱ .۷۷

۲۵۶- ۷۸ . سترانگ، ویلیان تئودور، حکومت شیخ خزعل بن جابر، صص ۲۵۸

۷۹ . حسین خلف الشیخ خزعل، تاریخ سیاسی الکویت، تمرد قبیله بنی طر، نوبخت، تاریخ سرداری پهلوی، تهران،

. انتشارات مجلس شورای ملی، ۱۳۴۲، ص ۶۰

۸۰ . تحقیقات محلی، نقل از مرحوم شیخ کشکول طرفی که خود جزو تبعیدشدگان بود.

۸۱ . تحقیقات محلی، مصاحبه با حاج محمد فرزند ونی عبدالخانی (اسدی)، مصاحبه کننده نگارنده می باشد.

دکتر مرتضی دهقان نژاد*

مهدی احمدی اختیار**

چکیده

یکی از مهمترین امتیازاتی که در ابتدای قرن بیستم دولت انگلیس از قاجارها اخذ نمود، امتیاز نفت داری بود. امتیاز داری در دوران پادشاهی مظفرالدین شاه قاجار توسط صدراعظم ایران یعنی امین السلطان واگذار شد. در واقع با این امتیاز ارزشمندترین منبع ثروت ایران در قرن بیستم در اختیار انگلستان قرار گرفت. با کشف و بهره برداری از نفت ایران، سیاست ها و برنامه های دولت استعماری انگلیس در قبال کشور ما تحت الشعاع این ماده استراتژیک تغییر کرد. اگر تا قبل از کشف نفت انگلیسی ها به ایران بیشتر به عنوان سپر دفاعی هند نگاه می کردند؛ اما بعد از کشف نفت، ایران اهمیت بیشتری برای انگلستان پیدا کرد تا جایی که می توان گفت نفت ایران در روابط و معادلات سیاسی-اقتصادی دو کشور در دهه های بعدی عامل تعیین کننده به شمار می رفت.

مقدمه

همزمان با آغاز رقابت های استعماری بین سه کشور روسیه، انگلیس و فرانسه در آغاز قرن نوزدهم و به خطر افتادن منافع انگلستان در هند، این کشور نیز به مانند دو رقیب دیگر، نگاه خود را متوجه همسایگان هند بویژه ایران نمود. به خصوص بعد از تهدید هند

از طرف فرانسه و روسیه، ایران به منزله دروازه هندوستان برای انگلیس اهمیت حیاتی یافت و دولت مزبور ایران را به عنوان سپر دفاعی هند مورد توجه قرار داد.

از طرف دیگر با آغاز جنگ های ایران و روسیه، ایران نیز به دنبال متحدی اروپایی بود تا بتواند در برابر روسیه مقاومت کند. انگلستان با آگاهی از این نیاز قاجارها از فرصت بهره برداری نمود. بدین صورت که با انعقاد معاهدات سیاسی - نظامی با ایران هم بزرگترین رقیب استعماری خود در آسیا را مشغول می نمود و هم می توانست از هرگونه حمله به هند جلوگیری نماید. از اینرو تنها نتیجه این معاهدات برای ایران طولانی شدن جنگهای ایران و روسیه و تضعیف هر چه بیشتر ایران بود که به صورت دولتی پوشالی در خط مقدم دفاع از هند باقی بماند. لازم به ذکر است، دولت انگلیس هر زمان منافعش ایجاب می کرد از تعهدات خود سر باز زده و با رقیب استعماری خود یعنی روسیه علیه ایران ساخت و پاخت می کرد و در این میان ایران قربانی منافع این کشور می گردید.

اما مرحله دیگر برنامه های استعماری انگلستان برای توسعه نفوذ در ایران، کسب امتیازات اقتصادی - سیاسی بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم اتفاق افتاد. این امتیازات ابتدا بیشتر با اهداف سیاسی صورت می گرفت و کمتر جنبه اقتصادی داشت؛ ولی با واگذاری امتیاز داری به انگلستان و کشف نفت، اهمیت ایران برای انگلستان دوچندان شد. به دنبال انقلاب اکتبر روسیه، میدان برای انگلستان در ایران خالی شد و آنان به تنهایی سرنوشت ایران را به دست گرفتند.

چگونگی واگذاری امتیاز داری به انگلیسی ها و نحوه بهره برداری از آن و همچنین پیامدهای سیاسی - اقتصادی این امتیاز برای ایران، در این مقاله بطور مختصر مورد بحث قرار گرفته است. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی؛ و بر پایه اسناد و منابع کتابخانه ای می باشد.

امتیاز داری

واگذاری امتیاز نفت به انگلیسی ها را نخستین بار در امتیاز رویتر می توان مشاهده نمود که به مدت هفتاد سال به بارون رویتر واگذار گردید. هر چند در این امتیازنامه صریحاً از اکتشاف و استخراج نفت سخنی به میان نیامده بود، اما از آنجایی که در این امتیاز به بهره برداری از همه معادن ایران به استثنای طلا و نقره و سنگهای قیمتی تأکید

شده بود، این امتیاز به طور ضمنی شامل نفت هم می شد.

امتیاز رویترا به مرحله عمل نرسید و از سوی ناصرالدین شاه لغو شد. ولی رویترا با پیگیری های مستمر خود در سالهای بعد توانست امتیاز دیگری را برای تأسیس بانک و همچنین استخراج معادن بدست آورد. در فاصله لغو امتیاز اول رویترا و واگذاری امتیاز بانک شاهنشاهی، یک شرکت انگلیسی موسوم به شرکت هوتز که در خلیج فارس به صادرات و واردات اشتغال داشت و مرکز آن در بوشهر بود، امتیاز استخراج نفت در حوضه دالکی، واقع در کرانه های خلیج فارس را، از دولت ایران تحصیل کرد و برای استخراج نفت به حفر چاه در این مناطق اقدام نمود. اما از آنجایی که نتیجه ای به دست نیامد از این کار صرف نظر کرد و حقوق خود را به یک شرکت انگلیسی به نام شرکت معادن ایران فروخت. بانک شاهنشاهی نیز امتیازی را که از دولت ایران جهت بهره برداری از معادن به دست آورده بود، به مبلغ ۱۵۰ هزار لیره به شرکت مزبور واگذار نمود. سرمایه شرکت معادن ایران یک میلیون لیره بود و عده ای از سرمایه داران روسی و فرانسوی و بلژیکی هم در آن شریک بودند.

شرکت معادن ایران با اعزام عده ای مهندس و زمین شناس به ایران، کار کاوش و جستجو برای کشف معادن را آغاز نمود. اقدامات شرکت در مورد نفت تا ده سال مهلت مقرر با موفقیت مواجه نشد. از اینرو بر طبق فصل یازدهم امتیازنامه حق شرکت درباره نفت به خودی خود لغو گردید. درباره استخراج سنگ های معدنی نیز فعالیت شرکت به دلیل هزینه های گزاف استخراج و حمل و نقل آن مقرون به صرفه نبود.

بعد از واگذاری امتیاز رویترا هر از چند گاهی در کشورهای اروپایی در مورد معادن ایران مقاله هایی به چاپ می رسید. نخستین مقاله در رابطه با معادن نفت ایران، در سال ۱۳۰۶ق / ۱۸۹۰م در روزنامه تایمز لندن منتشر شد. در این مقاله نفت نواحی جنوب غربی ایران «کاملاً بی رنگ و به نحوی استثنایی خالص» توصیف شده بود. ولف، وزیرمختار انگلیس در ایران، با مطالعه این مقاله، تحت تأثیر چشم اندازهای توسعه نفت در ایران قرار گرفت. پس از آن نیز ژاک دمورگان باستان شناس فرانسوی که در مناطق شوش به کاوشهای باستانی مشغول بود، در مقاله ای در مجله معادن که در پاریس چاپ می شد، مدعی گردید لایه هایی از نفت در جنوب و جنوب غربی ایران وجود دارد. این نوشته توجه کتابچی خان، متصدی گمرک ایران را به خود معطوف ساخت. او هنگامی که از وجود منابع نفت در مناطق جنوبی ایران مطمئن شد، سفری به پاریس، که در آن هنگام

ولف وزیرمختار پیشین انگلیس در ایران در آنجا به سر می برد، نمود و از ولف درخواست کرد که سرمایه داران انگلیسی را برای تحصیل امتیاز و بهره برداری از منابع عظیم نفتی تشویق نماید. ولف نیز داری، سرمایه دار انگلیسی را برای این منظور در نظر گرفت و در بازگشت به لندن او را تشویق به سرمایه گذاری در این کار نمود. داری که ثروت زیادی داشت تصمیم گرفت بخشی از آن را در کاوشهای نفتی به کار اندازد. به همین دلیل نیز نماینده خود، ماریوت را به همراه کتابچی خان برای تحصیل این امتیاز روانه ایران کرد.

ماریوت توصیه نامه ای از سوی ولف برای هاردینگ، وزیرمختار وقت انگلیس در ایران، به همراه داشت تا برای کسب این امتیاز آنها را مساعدت و همراهی نماید. فرستادگان داری نیز همچون سایر امتیازجویان در ایران دو روش رشوه دادن و وارد کردن فشار سیاسی را در پیش گرفتند. زمانی که ماریوت از هاردینگ درخواست کرد که نفوذ خود را برای انجام تقاضای داری بکار برد، اولین چیزی که به او گفت این بود که امین السلطان را به دادن تعدادی از سهام شرکت نفت امیدوار کند. هاردینگ در ملاقات با امین السلطان عنوان کرد که در صورت به نتیجه رسیدن این درخواست مقدار عظیمی از سرمایه بریتانیا در ایران به کار خواهد افتاد. امین السلطان هم قول داد که نهایت تلاشش را در پیشرفت این کار انجام دهد. وی جریان معامله را بکلی از انظار مخفی نگه داشت؛ زیرا مطمئن بود که اگر روسها از این قضیه بویی ببرند جلوی واگذاری این امتیاز را خواهند گرفت.

هاردینگ در خاطرات خود ماجرای واگذاری امتیاز نفت را توسط امین السلطان این چنین می نویسد:

امین السلطان چون می خواست خود را از خشم رفیقش یعنی وزیرمختار روس آرگرو پولو برحذر دارد پیشنهاد کرد که هاردینگ پیش نویس نامه ای تهیه کند و در آن نکات عمده امتیاز مورد پیشنهاد انگلیسها را بگنجانند. اصل این نامه هنگامی که منشی شرقی سفارت روس موسوم به استریتر به مرخصی کوتاهی رفته بود به آن سفارت تسلیم شد. چون کس دیگری در سفارت نبود که بتواند نامه را که به خط شکسته نوشته شده بود بخواند، وزیرمختار روس تا چند روز اعتراضی نکرد و در نتیجه به دولت ایران فرصت کافی داد تا قرارداد را امضا کند.

بدین صورت امتیاز داری به انگلیسی ها واگذار شد اما وقتی وزیرمختار روسیه حقیقت ماجرا را از امین السلطان شنید برای اینکه کم کاری خودش را برای وزارت خارجه کشورش توجیه کند واگذاری این امتیاز از سوی امین السلطان به انگلیسی ها را اقدامی جهت تخفیف نارضایتی انگلیسی ها از قرارداد گمرکی ایران و روس تفسیر کرد. ولی وزارت خارجه روسیه با خشم و خشونت عکس العمل نشان داد و به امین السلطان نوشت که روسیه هیچ وقت این اقدام امین السلطان را فراموش نخواهد کرد.

به این ترتیب قرارداد واگذاری نفت ایران به داری در ۱۳۱۹ ق / ۱۹۰۱ م منعقد گردید. این قرارداد که شامل ۱۸ ماده بود در دو نسخه تنظیم گردید و توسط مظفرالدین شاه، امین السلطان، مشیرالدوله وزیر امور خارجه و مهندس الممالک وزیر معادن به امضا رسید. خلاصه مفاد آن به قرار زیر است:

۱. موافقت دولت ایران با تحقیق، جست و جو، اکتشاف، استخراج، بهره برداری، آماده سازی برای فروش و تجارت گاز طبیعی، نفت، قیر و موم طبیعی ایران توسط ویلیام ناکس داری به مدت ۶۰ سال

۲. مجاز بودن صاحب امتیاز برای لوله کشی از معادن نفت، گاز و غیره تا خلیج فارس و ایجاد شعبه های لازم به منظور توزیع و تقسیم نفت به نقاط دیگر

۳. تعهد دولت ایران به واگذاری رایگان زمین های بایر مورد نیاز صاحب امتیاز و تعهد داری برای پرداخت وجه زمین های دایر به دولت یا صاحبان آن ها به قیمت عادلانه

۴. تعهد دولت ایران به واگذاری معادن نفت شوشتر، قصر شیرین و دالکی به صاحب امتیاز و متعهد شدن داری برای پرداخت دو هزار تومان جمع دیوانی آن ها در هر سال

۵. نقشه کشی و طرح ریزی و کار گذاشتن لوله ها توسط مهندسان صاحب امتیاز

۶. استثنا بودن آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استرآباد از مفاد این قرارداد

۷. معاف بودن همه اراضی که به صاحب امتیاز واگذار شده، همچنین وسایل و لوازم مورد نیاز برای تفتیش و استخراج معادن و تأسیس لوله ها از مالیات و عوارض و حقوق گمرکی

۸. تعهد صاحب امتیاز برای اعزام مهندسان خبره به منظور تحقیق پیرامون منابع نفتی با مخارج خود او

۹. موافقت دولت ایران برای تأسیس چند شرکت از سوی صاحب امتیاز با نظام نامه مشخص

۱۰. تعهد صاحب امتیاز برای پرداخت بیست هزار لیره انگلیسی به صورت نقد و بیست هزار لیره به صورت سهام به دولت ایران از محل تأسیس هر شرکت، همچنین تعهد پرداخت سالانه شانزده درصد منافع خالص به دولت ایران از سوی تمامی شرکتهایی که تأسیس می گردند.

۱۱. تعیین یک نفر کمیسر از سوی دولت ایران برای مشورت با صاحب امتیاز و مدیران شرکتهای و راهنمایی آنان

۱۲. تعیین کارگران جهت کار در تأسیسات شرکت توسط دولت ایران

۱۳. تعهد صاحب امتیاز برای دادن نفت مورد نیاز مردم ساکن در اطراف حوضه های نفتی

۱۴. متعهد شدن دولت ایران برای حفاظت از لوله های نفتی، سایر ادوات و همچنین اشخاص

۱۵. تعهد صاحب امتیاز برای واگذاری کلیه وسایل اکتشاف، استخراج و بهره برداری پس از پایان یافتن مدت قرارداد به ایران

۱۶. تعهد صاحب امتیاز برای تأسیس شرکت مورد نظر در فصل نهم این امتیاز در ظرف مدت ۲ سال از تاریخ این امتیاز در غیر این صورت امتیاز از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.

۱۷. رفع هرگونه اختلاف بین طرفین با دخالت دو نفر حکم در تهران، که یکی نماینده شرکت و دیگری نماینده دولت ایران باشد و رجوع به حکم سوم در صورت برطرف نشدن اختلاف

۱۸. نوشته شدن این امتیاز در دو نسخه به زبان فرانسوی و ترجمه آن به زبان فارسی

داری پس از کسب امتیاز عده ای مهندس و حفار لهستانی را زیر نظر شخصی به نام رینولدز به ایران گسیل داشت. این عده در چاه سرخ واقع در شمال قصرشیرین، حفاری را آغاز کردند و چاه حفاری شده توسط آنها به نفت رسید؛ اما به دلیل کمی نفت و مقرون به صرفه نبودن آن، عملیات چاه سرخ متوقف شد و داری تصمیم گرفت در نقاط جنوب ایران حفاری را ادامه دهد. او همچنین در سال ۱۳۲۱ ق/ ۱۹۰۳ م شرکتی به نام شرکت بهره برداری اولیه با سرمایه ششصد هزار لیره تشکیل داد و بیست هزار لیره نقد و بیست هزار سهم که به موجب امتیاز، تعهد پرداخت آن را به دولت ایران کرده بود، پرداخت.

دارسی پس از چند سال کوشش بی نتیجه و تحمل مخارج سنگین، اجرای امتیازنامه را در توان خود نمی دید. چند شرکت آلمانی و فرانسوی و یک شرکت نفت آمریکایی نیز خواستند امتیاز را از او خریداری نمایند. در این میان نیروی دریایی انگلیس که در صدد بود سوخت کشتی های خود را از زغال سنگ به نفت تبدیل کند به یاری دارسی برخاست و برای این منظور لرد استراتکونا یکی از سرمایه داران بزرگ انگلیس را به این کار برانگیخت و نیز شرکت نفت برمه را که یک شرکت انگلیسی بود و استخراج نفت برمه را بر عهده داشت تشویق به همکاری با دارسی کرد. در سال ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م شرکت سندیکای امتیازات در شهر گلاسکو تشکیل شد و سهام شرکت بهره برداری اولیه و امتیاز دارسی را در اختیار گرفت و سرمایه کافی برای استخراج و اکتشاف نفت را فراهم آورد که عمده سهام سندیکای امتیازات به لرد استراتکونا و شرکت نفت برمه و دارسی تعلق داشت. سندیکای امتیازات وسایل حفاری را به میدان نفتون نزدیک مسجدسلیمان منتقل کرد و پس از سه سال تلاش مستمر و عملیات مداوم بالاخره در سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م نفت فراوانی از چاههای مسجدسلیمان فوران کرد.

در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م کمپانی نفت انگلیس و ایران با سرمایه دو میلیون لیره تشکیل شد و جانشین سندیکای امتیازات گردید. یکی از مدیران کمپانی در نخستین جلسه عمومی کمپانی نفت انگلیس و ایران گفت:

برای ممالک امپراطوری انگلستان یک منبع طبیعی قابل اطمینان تحصیل نموده است که طولی نمی کشد ثابت خواهد شد که برای ملت انگلیس فوق العاده ذی قیمت و مفید می باشد و در عین حال این اقدام مانع از این شده است که این منابع پر ثروت خلل ناپذیر بدست خارجی ها افتد که غیر از ملت انگلیس باشند.

شرکت نفت برای امنیت و سهولت روند کار و همچنین ایجاد روابط حسنه با خوانین بختیاری سه فقره قرارداد با آنها منعقد نمود. برای نیل به این مقصود شرکت نفت بختیاری با سرمایه چهارصد هزار لیره تشکیل شد و دوازده هزار سهم آن به صورت رایگان به خوانین بختیاری واگذار شد. سود این سهام هر ساله به نماینده ایلخانی و ایل بیگی بختیاری داده می شد. شرکت نفت بختیاری بعدها منحل گردید و به شرکت بهره برداری اولیه منضم شد. شرکت نفت برای خرید زمین های مورد احتیاج در مسجدسلیمان و خاک بختیاری قرارداد دیگری با رؤسا و خوانین بختیاری منعقد نمود.

همچنین شرکت برای تأمین امنیت حوزه کار و حفظ تأسیسات و چاه ها و لوله های نفتی قرارداد دیگری با خوانین بختیاری به امضا رسانید که به موجب آن رؤسای بختیاری در مقابل حراست از تأسیسات نفتی سالانه سه هزار لیره دریافت می کردند. شرکت قراردادی نیز با شیخ خزعل حکمران خرمشهر منعقد کرد و به موجب آن یک میل مربع از اراضی آبادان را برای پالایشگاه از او خریداری نمود. بعد از انعقاد قرارداد با شیخ خزعل برای خرید زمین، انگلیسی ها در سال ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م ساختن پالایشگاه آبادان را شروع کردند و یک خط لوله از مسجدسلیمان به آبادان کشیده شد. در سال ۱۳۳۰ ق/۱۹۱۲م همزمان با اتمام طرح خط لوله، پالایشگاه آبادان نیز به بهره برداری رسید. در همین سال اولین نفتی که از معادن جنوبی ایران استخراج شده بود صادر گردید.

در این شرایط نیروی دریایی انگلستان جهت تغییر سوخت کشتی های خود به نفت متوجه نفت ایران شد. چرچیل وزیر دریاداری انگلیس کمیسیونی برای این امر تشکیل داد که ریاست این کمیسیون را به لرد فیشر فرمانده سابق نیروی دریایی انگلیس سپرد. اما چرچیل به انتظار گزارش کمیسیون مخصوص ننشست و با شرکت نفت ایران و انگلیس وارد مذاکره شد تا قراردادی طولانی مدت برای خرید نفت ایران منعقد نماید. شرکت مزبور هم به علت نیاز به سرمایه گذاری از پیشنهاد چرچیل استقبال کرد. وی جهت تحقیق در مورد معادن نفت، کمیته ای را به ایران فرستاد. اعضای این کمیته طی تحقیقات سه ماهه خود در مورد معادن نفت ایران گزارشی به دولت دادند که قسمتی از این گزارش بدین قرار بود: «چنین بنظر می رسد که منطقه نفتی واقع در شمال شوشتر به تنهایی برای تأمین نیازهای سوختی وزارت دریاداری انگلستان برای مدت های مدید کفایت خواهد کرد.» همچنین در گزارش مزبور آمده بود شرکت نفت ایران و انگلیس بدون جذب سرمایه گذار قادر به بهره برداری از همه منابع نفتی در مناطق وسیعی که طبق امتیاز خود از آن برخوردار است نمی باشد.

چرچیل پس از دریافت این گزارش طی نطقی در مجلس مبعوثان انگلیس عنوان نمود سیاست نفتی دولت این است که وزارت دریاداری مالک مستقل و استخراج کننده احتیاجات نفت سوخت خود باشد. در سال ۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م مجلس مبعوثان قانونی وضع کرد و به دولت انگلستان اجازه داد قسمتی از سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را خریداری نماید. به موجب قراردادی که وزارت دریاداری انگلیس با شرکت نفت منعقد

کرد مقرر شد مقادیر عمده نفت مورد نیاز نیروی دریایی انگلستان به قیمت نازلی خریداری شود. گفته شده که قیمت نفت سوخت مزبور یک چهارم قیمت بازار بوده است.

پس از عقد این قرارداد، که برخلاف قرارداد داری بود، عده ای از مردم آگاه و آزادیخواه ایران به این امر اعتراض نمودند که در راس آنها شیخ محمد خیابانی قرار داشت. خیابانی در رابطه با این قرارداد عنوان کرد:

امتیازی که به داری داده شده نباید منتقل بدولت امپراتوری انگلستان بشود که موجب پریشانیها و نگرانیهای ایران بوده است. این معامله نادرست و خائنه بوده زیرا دولت انگلستان هیچگاه توفیق نمی یافت چنین امتیازی را مستقیماً از دولت ایران تحصیل کند و بنابراین داری را بمیان آورد که او را وسیله تحصیل امتیاز قرار داده و صورت شوم امپریالیزم خود را پشت سر او پنهان دارد. این عمل خدعه آمیز و نادرست و حيله گرانه بوده است.

علاوه بر اعتراضات داخلی، عده ای از آزادیخواهان و برخی جراید انگلستان هم به خرید سهام شرکت نفت توسط دولت انگلیس معترض بودند. چنانکه رمزی مک دونالد رهبر حزب کارگر انگلیس عنوان کرد سیاست شرکت نفت در ایران روش استعماری دارد و به استقلال ایران لطمه می زند؛ زیرا شرکت با پرداخت پول به خوانین بختیاری و عربهای خوزستان قدرت حکومت مرکزی را در ایران متزلزل ساخته و حکومت خانخانی را ترویج می کند.

در آغاز جنگ جهانی اول، ماهیانه ۲۵ هزار تن نفت از آبادان صادر می گردید و اهمیت این مقدار نفت برای نیروی دریایی انگلستان و مقاصد جنگی آن دولت به اندازه ای بود که دولت انگلیس برای جلوگیری از کشیده شدن عملیات جنگی به خوزستان، اقدامات جدی انجام داد، چرا که یکی از اهداف آلمانها و عثمانیها ضربه زدن به صنعت نفت خوزستان بود. انگلیسی ها برای این منظور، خوانین بختیاری و شیخ خزعل را تقویت کرده و با دادن پول و اسلحه آنها را متعهد به حفظ مؤسسات نفت نمودند. هر چند یکبار آلمانها در سال ۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م خط لوله نفت را سوراخ نمودند، ولی بعد از آن انگلیسی ها به شدت، با نیروهایی که از هند به آنجا وارد کردند، از تأسیسات نفتی خود محافظت نمودند. با وجود مشکلات عدیده جنگ، دولتمردان انگلیس توسعه عملیات استخراج نفت در ایران را در اولویت خود قرار دادند و تا پایان جنگ جهانی اول خط لوله جدیدی نیز بین مسجد سلیمان

و آبادان ساخته شد. پالایشگاه آبادان هم مرتباً توسعه می یافت و ظرفیت پالایشگاه که قبل از جنگ سالانه ۱۲۰ هزار تن بود، در آخر جنگ به یک میلیون تن رسید. کل درآمد دولت ایران از ابتدای استخراج نفت تا سال ۱۳۳۷ ق/۱۹۱۹ م ۱۳۲۵۰۰۰ لیره، و در سال ۱۳۳۸-۱۳۳۷ ق/۱۹۲۰-۱۹۱۹ م، ۴۷۰۰۰۰ لیره بود.

پس از جنگ بر سر سهم ایران از درآمد نفت بین دولت ایران و شرکت نفت اختلاف ایجاد شد. شرکت نفت مدعی بود دولت ایران اقدامات لازم را برای حفظ امنیت و اموال شرکت و کارکنان آن طی سالهای گذشته به عمل نیاورده است و به همین علت تقاضای خسارت از دولت داشت و ادعا می کرد قسمتی از سهم دولت ایران را به همین خاطر به خوانین بختیاری پرداخت کرده است. اما دولت ایران اعتقاد داشت خسارات وارده به شرکت نفت در ایام جنگ ربطی به دولت ایران ندارد. و علاوه بر این انگلیسی ها در محاسبه خسارت وارد شده زیاد روی می کنند. همچنین دولت ایران اتهاماتی را بدین ترتیب علیه شرکت عنوان کرد: ۱. اینکه شرکت نفت در فروش نفت و محاسبه سهم ایران تقلب می کند و از طرق نامشروع درآمد ایران را کاهش می دهد. دولت انگلیس اذعان داشت هر تن نفت خام ایران به بیش از هشت شیلینگ فروخته می شود ولی شرکت، درآمد ایران را از قرار هر تن یک شیلینگ و نیم حساب می کند. ۲. شرکت، نفت خود را به قیمت نازلی به دولت انگلستان می فروشد و از این راه نیز درآمد دولت ایران کاهش می یابد. ۳. شرکت از تربیت اتباع ایرانی خودداری کرده و کارگران خارجی استخدام می کند. ۴. شرکت به صورت غیرقانونی و بدون اجازه دولت ایران با ایجاد شبکه تلگراف بی سیم با خارج ارتباط برقرار می کند. ۵. دولت نسبت به روابط شرکت با خوانین محلی و شیخ خزعل شاکی بوده و آن را منافی حق حاکمیت خود می دانست. ۶. دولت ایران خود را در سود حاصله از تمام شرکتهای تابعه سهم می دانست ولی شرکت نفت این ادعا را قبول نداشت.

اختلاف طرفین که از سال ۱۳۳۵ ق/۱۹۱۷ م شروع شد تا سال ۱۳۳۷ ق/۱۹۱۹ م ادامه یافت تا اینکه در این سال نصرت الدوله فیروز وزیر وقت خارجه ایران با مشورت آرمیتاژ اسمیت مستشار مالی ایران، فردی به نام ویلیام مک لین تاک را برای احقاق حقوق ایران استخدام کرد که نهایتاً با پیگیریهای این حسابدار قسم خورده دولت ایران در حکمیت پیروز گردید.

صنعت نفت ایران پس از جنگ جهانی اول همچنان توسعه یافت و انگلیسی ها

چندین برابر پولی که به ایران پرداخت می کردند از نفت کشور بهره برداری نمودند.

با شکست قرارداد ۱۹۱۹م، انگلیسی ها کودتای ۱۲۹۹ را، جایگزین آن کردند؛ و سرنوشت سیاسی و اقتصادی و نفتی ایران را از طریق دیکتاتوری پهلوی در دست گرفتند.

بعد از جنگ جهانی اول و افزایش بیش از پیش ارزش نفت، اولیای شرکت نفت سرگرم مذاکره برای تمدید امتیاز نفت شدند. بعد از چند سال گفتگو و مذاکره سرانجام زمانی که زمینه انعقاد قرارداد جدید فراهم شده بود در سال ۱۳۱۱ش/۱۹۳۲م شرکت نفت انگلیس و ایران به دولت ایران اطلاع داد، حق السهم دولت ایران بابت عایدات نفت در سال قبل فقط ۳۰۲۰۰۰ لیره شده است در حالیکه در سال قبل از آن عایدات ایران چهار برابر این مبلغ بود. این تقلیل فاحش مورد اعتراض دولت ایران قرار گرفت ولی شرکت نفت زیر بار نرفت. رضاشاه هم ظاهراً با ژست مخالفت و اعتراض، در آذرماه ۱۳۱۱ش/۱۹۳۲م در حضور هیأت وزیران امتیازنامه داری و پرونده نفت را در آتش بخاری انداخت. مهدیقلی خان هدایت در این باره می نویسد:

شاه دوسیه نفت را خواسته است ظاهراً چند روز هم گذشته شب ششم آذر تیمورتاش دوسیه را به هیأت آورد، شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است، بخاری می سوزد، دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی روید تا امتیاز نفت را لغو کنید.

اقدامات بعدی نشان داد این برنامه سوزاندن قرارداد نیز می توانست نوعی جنگ زرگری باشد که انگلستان متخصص آن بود. زیرا موجب شد دولت انگلستان طی یادداشتی ایران را تهدید به اقدام نظامی کرده و برای ترساندن ایرانیان چند فروند کشتی جنگی به آبهای ساحلی ایران بفرستد. از سوی دیگر سر جان سایمن وزیر خارجه انگلیس نیز از دولت ایران به جامعه ملل شکایت کرد. دبیرکل جامعه ملل، وزیر خارجه چکسلواکی را مأمور رسیدگی به اختلاف طرفین کرد، او نیز طرفین را به مذاکره مستقیم دعوت نمود. مذاکرات مستقیم بین دو طرف آغاز شد و انگلیسی ها تا حدودی خواسته های ایران را در بالا بردن حق السهم و دخالت دادن ایرانیان در امور استخراج نفت مدنظر قرار دادند ولی در آخرین لحظه که قرار بود قرارداد امضا شود موضوع تمدید را پیش کشیدند. به دنبال مذاکرات خصوصی کدمن رئیس کل شرکت نفت با رضاشاه، پادشاه ایران این شرط را پذیرفت و قراردادی در خردادماه ۱۳۱۲ش/۱۹۳۳م به امضا رسید که به موجب آن امتیاز نفت تا

شصت سال دیگر تمدید شد.

بهره برداری از نفت ایران مطابق این قرارداد ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م صنعت نفت ایران طی مبارزات مردمی به رهبری دکتر مصدق ملی شد و از انحصار انگلیسی ها بیرون آمد.

فهرست منابع و مآخذ

- جمالزاده، محمدعلی؛ گنج شایگان؛ برلین: کاوه، ۱۳۳۵.

- ذوقی، ایرج؛ نفت ایران؛ چ ۲، تهران: پازنگ، ۱۳۷۲.

- روحانی، فؤاد؛ تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران؛ چ ۲، تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۳.

- عیسوی، چارلز؛ تاریخ اقتصادی ایران؛ ترجمه یعقوب آژند؛ تهران: گستره، ۱۳۶۲.

- فاتح، مصطفی؛ پنجاه سال نفت ایران؛ تهران: انتشارات شرکت سهامی چهر، ۱۳۳۵ خورشیدی.

- فوران، جان؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، چ ۱، تهران، ۱۳۷۷.

- کاظم زاده، فیروز؛ روس و انگلیس در ایران؛ ترجمه منوچهر امیری؛ تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۴.

- کمبریج؛ تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار؛ ترجمه مرتضی ثاقب فر؛ چ ۷، تهران: جامی، ۱۳۸۷.

- لسانی، ابوالفضل؛ طلای سیاه یا بلای ایران؛ چ ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

- لیتن، ویلهلم؛ ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی؛ ترجمه مریم میراحمدی؛ تهران: معین، ۱۳۶۷.

- هدایت، مهدیقلی؛ خاطرات و خطرات؛ چ ۲، تهران: زوار، ۱۳۴۴.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی؛ چ ۴، تهران: پیکان، ۱۳۷۷.

- ولایتی، علی اکبر؛ تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه؛ تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.

- مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله ایران، (کودتای ۱۲۹۹) چ ۳، ج ۱، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۱.

ص: ۱۴۳

پانوشت ها

* دانشيار گروه تاريخ، دانشگاه اصفهان.

** کارشناس ارشد تاريخ دوره اسلامي، دانشگاه اصفهان.

۱. Hotz.

۱۳۸۷، ص ۴۱۳، ۲. کمبریج، ج ۷

۳. Jaques de Morgan.

۴. Marriot.

۵. عيسوي، ۱۳۶۲، ص ۴۹۲

۳۳۶-۶. کاظم زاده، ۱۳۵۴، صص ۳۳۷

۷. Argyropoulo.

۸. Stritter.

۳۳۷-۹. همان، صص ۳۳۸

۶۳-۱۰. ذوقی، ۱۳۷۲، صص ۶۶

۱۱. Reynolds.

۱۲. Lord Strathcona.

۵۴-۱۳. ليتن، ۱۳۶۷، صص ۵۷

۱۴. لساني، ۱۳۵۷، ص ۷۲

۵۰۶-۱۵. عيسوي، ۱۳۶۲، صص ۵۰۷

۱۶. جمال زاده، ۱۳۳۵، ص ۷۱

۱۷. Churchill.

۱۸. Lord fisher.

۱۹-۷۴. ذوقی، ۱۳۷۲، صص ۷۵

۲۰-۲۶۴. فاتح، ۱۳۳۵، صص ۲۶۵

۲۱. همان، ص ۲۶۵

۲۲. Ramsay Mac Donald.

۲۳. ولایتی، ۱۳۷۲، ص ۴۹۲

۲۴-۲۷۲. فاتح، ۱۳۳۵، صص ۲۷۴

۲۵. Armitage Smith.

۲۶. William Maclin Tock.

۲۷. حسابداران قسم خورده کسانی هستند که تجربه بسیاری در امور حسابداری خصوصاً در رسیدگی به

حسابهای شرکتها دارند. این افراد قبل از شروع کارشان سوگند یاد می کنند که در کار خود نهایت پرهیزکاری و

صداقت را رعایت نمایند.

۲۸. روحانی، ۱۳۵۳، ص ۶۰

۲۹. هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۷، ص ۳۴

۳۰. هدایت، ۱۳۴۴، ص ۳۹۵

۳۱. Sir John Symoon.

۳۲. kedman.

ردپای انگلیس در اشغال سرزمین های قفقازی ایران

محمد طاهری خسروشاهی*

یکی از زیان بارترین و شوم ترین سیاست های انگلیس در ایران، در جریان جنگ های روسیه علیه کشور ما و اشغال سرزمین های قفقازی شکل گرفت. بر پایه مستندات تاریخی و در بررسی اسناد مربوط به جنگ های ایران و روس و اشغال قفقاز، رد پای انگلیس به وضوح آشکار است.

آغاز پادشاهی فتحعلی شاه قاجار؛ تشدید رقابت بیگانگان در ایران

با کشته شدن آقامحمدخان قاجار، آثار هرج و مرج های گسترده در سرزمین پهناور ایران ظاهر شد. عمده این هرج و مرج ها بر اثر کشمکش های داخلی مدعیان سلطنت بود، لکن «در پی تدبیر ابراهیم خان کلانتر صدراعظم قاجار، ولیعهد رسمی آقامحمدخان، که آن زمان والی فارس و به «خان بابا جهان بانی» معروف بود، به تهران آمد و زمام امور را در دست گرفت. وی توانست در عرض چند ماه آثار شورش و طغیان را... آرام سازد. سپس به شیوه آقامحمدخان در نوروز ۱۱۷۷ خورشیدی به نام «فتحعلی شاه» در تهران تاج گذاری کرد.»

مقارن تاج گذاری فتحعلی شاه، ایراکلی خان والی گرجستان وفات یافت و پسرش گرگین خان به جای او نشست. او مانند اجدادش، گرجستان را تابع حکومت ایران می دانست. دولت روسیه که از دیرباز به گرجستان چشم داشت، ژنرال گرجی تبار خود، به نام سیسیانف را با سپاهی گران روانه تفلیس کرد. گرگین نتوانست در برابر

سپاه روس مقاومت کند و به اجبار تن به امضای سندی سپرد که در آن «از امارت گرجستان به سود تزار روس چشم پوشی می کرد. امضای این سند که در ۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰ میلادی (ششم مهرماه ۱۱۷۹ خورشیدی) بود، لقب «تزار گرجستان» را نیز به القاب پل اول تزار روسیه افزود». اندکی بعد پل اول تزار روسیه در گذشت و الکساندر اول (۱۲۰۴-۱۱۸۰) به جای او نشست. الکساندر سیاست های پتر کبیر را دنبال کرد و با هجوم گسترده، به اشغال تفلیس پرداخت و انتقام لشکرکشی آقامحمدخان را گرفت. او دست به غارت گشود و با در هم کوبیدن هسته های مقاومت در گرجستان، ژنرال سیسیانف را مأمور یورش عمومی به دیگر سرزمین های ایرانی نشین قفقاز کرد. سیسیانف با سپاهی گران قلب قفقاز، یعنی شهر گنجه را نشانه گرفت و بدین سان مرحله نخست جنگ های روس علیه ایران آغاز شد. علی اصغر شمیم بهانه آغاز دوره اول جنگ ها را «انقلابات داخلی گرجستان» و علت اساسی جنگ را «تمایل هر دو دولت به تصرف آن ناحیه» می داند و معتقد است دفاع ایران از قفقاز در برابر تجاوز قوای روسیه یک امر طبیعی و مبنی بر حق حاکمیت ایران بر آن ناحیه بوده است.

به قدرت رسیدن فتحعلی شاه قاجار، وضعیت اجتماعی ایران را بیش از پیش آشفته کرد و بدین سان اوضاع نابسامان داخلی و تعاملات بین المللی زمینه آغاز جنگ ها را فراهم آورد. فتحعلی شاه در دورانی به تخت سلطنت نشست که رقابت قدرت های بزرگ آن عصر، نظیر روسیه و انگلیس در ایران تشدید شده و جهان در حال تحولات عظیم و گسترده در عرصه سیاست و اقتصاد بود. اما او شناختی از پیچیدگی های جهان نداشت.

ورود انگلیس به صحنه سیاسی ایران در عصر قاجار

در اواخر قرن هجدهم و اوایل سده نوزدهم میلادی، متصرفات انگلیس در هندوستان از چند سوی مورد تهدید قرار گرفته بود و انگلیسی ها با اعمال سیاست ماهرانه و بسیار مکارانه ای که مبتنی بر ایجاد اختلاف میان سلاطین و امرای منطقه و تضعیف و تهدید و تطمیع آنها بود، توانستند مستملکات خود را در هندوستان حفظ کنند و در ضمن، دولت تزاری روس را که چشم طمع به مستعمرات آنان در هند دوخته بود، در تصرف سهمی ارزنده از خاک ایران یاری دهند.

«نخستین خطر از جانب «زمان شاه» از امرای افغانستان بود که گروهی از مردم هند

او را برای تسخیر متصرفات انگلیس در آن کشور دعوت کرده و تیپو صاحب، سلطان میسور هم در این باره با او پیمان اتحاد بسته بود.»

دولت انگلیس که از این لشکرکشی هراسان شده بود، تصمیم گرفت از طریق تحریک فتحعلی شاه و به عنوان اعاده حاکمیت ایران بر آن سرزمین، دشمن را دفع کند؛ به همین جهت فردی به نام «مهدی علی خان را که اصلاً ایرانی و نماینده شرکت هند شرقی در بوشهر بود» با هدایایی به دربار ایران فرستاد. «وی در ربیع الاول سال ۱۲۱۴ هجری قمری مطابق ۱۷۹۹ میلادی در تهران به حضور شاه رسید.»

در اواخر همان سال یک مأمور انگلیسی به نام «سر جان ملکم» با هدایایی بسیار از طرف حکومت انگلیسی هند عازم دربار ایران شد.

درباره شیفتگی فتحعلی شاه در خصوص دریافت هدایا از سفیران انگلیس در کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» آمده است:

فتحعلی شاه همیشه مفتون و شیفته هدایا و پیشکش های گرانبهای انگلیس ها بوده و متجاوز از ۲۵ سال میرزا ابوالحسن شیرازی که وزیر امور خارجه ایران بود، سالی هزار و پانصد تومان از انگلیس ها مقرر داشت، سایر وزرا و درباریان هم شاید مقرر و یا پیشکشی داشته اند... اما فتحعلی شاه همیشه مدیون و مرهون احسان های دربار لندن بود. معروف است که هر وقت بنا بود نماینده مخصوص یا وزیر مختار تازه ای از انگلستان یا هندوستان برسد، همیشه در پنهانی تحقیقات می نمود که قبلاً مطلع شود این شخص چه هدیه گرانبهایی برای او آورده است.

در هر حال با ورود ملکم خان به ایران در سال ۱۲۱۵ قمری (۱۸۰۱ میلادی) یک قرارداد سیاسی بر ضد افغانستان و فرانسه به همراه یک قرارداد تجاری با ایران منعقد شد. «این قرارداد که توسط حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم شاه و سرجان ملکم مهر و امضاء گردید، شاید اولین قراردادی بود که بین دولتین ایران و یک دولت مسیحی بر ضد یک کشور اسلامی و یک کشور مسیحی دیگر منعقد می گشت؛ بی آن که خطری از جانب آن دو کشور متوجه ایران باشد.»

در این قرارداد قید شده بود در صورت حمله پادشاه افغانستان به هند، پادشاه ایران برای اضمحلال آن کشور وارد عمل خواهد شد. «در مقابل دولت انگلیس هند نیز برعهده گرفته بود که برای دولت ایران هر اندازه مهمات و آلات و ادوات جنگی و

آذوقه لازم باشد، صاحب منصبان دولت پادشاهی انگلیس تهیه و تحویل خواهند داد»

بدون تردید قبول این تعهد غیرقابل توجیه از طرف شاه ناآگاه ایران، بدون رشوه های کلان و هدایای بسیار مأموران انگلیس به مقامات ایران ممکن نبود. «کاپیتان ملکم مأموریت داشت که... مبلغی به شاه و وزرای او رشوه بدهد و آنها را به طرف دولت انگلیس جلب نماید و او پس از مطالعه دقیق، در کیسه های پول را باز کرد و به مقصود رسید... او اعتراف کرده که هر اشکالی، تحت تأثیر طلای دولت انگلیس، به طور معجزه مانندی، از پیش برداشته می شد.»

نقش انگلیس در آغاز جنگ های روس علیه ایران

پس از تصرف گرجستان، روس ها سیاست توسعه طلبی خود را در قفقاز ادامه دادند؛ و ژنرال سیسیانف در ۱۲۱۸ هجری قمری به شهر ایرانی گنجه هجوم آورد، و بدین ترتیب دوره اول جنگ های ایران و روس آغاز شد.

در این ایام، حاکم گنجه فردی به نام «جوادخان زیاداوغلی» بود. وی که مردی میهن پرست بود، با تمام توان به همراه دو پسر و دو برادرش در مقابل متجاوزان روس ایستادگی کرد و سرانجام نام خود را به عنوان «نخستین شهید جنگ های روس با ایران» ثبت نمود. «جوادخان... با وجود کثرت سپاه روس در دفاع از شهر مردانه پایداری کرد و فتحعلی شاه را به کمک طلبید؛ منتها شاه ایران چون میانه خوبی با جوادخان نداشت «هفت ماه بعد» از سقوط گنجه، لشکریان ارتش ایران را روانه این شهر نمود.

اگر چه جوادخان و فرزندانش «تقی و حسن و دو برادرش محمود و باقر» به همراه هزاران سرباز جانباخته ایرانی در مقابل نیروی بی شمار روس ایستادگی کردند، لکن «بی گمان اگر این استواری، با زخمی از درون، تزلزل نمی پذیرفت، بعید بود که سیسیانف بتواند به سهولت بر گنجه دست یابد». این «زخم از درون» خیانتی بود که از یکی از اطرافیان جوادخان به نام «نصیب بیگ شمس الدین لو» سر زد. این خائن به همراه برخی از اطرافیانش به سردار متجاوز روس پیوست و شبانه دروازه شهر را به روی سپاه دشمن گشود. بدین سان سیسیانف وارد گنجه شد و به قتل عام فجیعی در گنجه دست زد و به حکام برخی ولایات قفقاز از جمله قراباغ و ایروان پیغام فرستاد که بدو پیوندند. در این میان سه تن از والیان شهرهای قفقاز به نام های جعفرقلی خان،

کلبعلی خان و محمدخان قاجار ابروانی دعوت او را پذیرفتند و نام خود را به عنوان خائنانی وطن فروش در دفتر جنگ های روس با ایران ثبت کردند.

بدین سان شهر مهم گنجه که یکی از محافل پررونق فرهنگ ایرانی و شعر فارسی و خاستگاه شاعران بزرگ پارسی گوی چون نظامی گنجوی و مهستی گنجوی بود، سقوط کرد و تحت سیطره امپراتوری روس در آمد. روس ها بلافاصله نام این شهر را به «الیزابت پل» تغییر دادند. ایرانی ها نیز به یاد جنایات و خونریزی های ناجوانمردانه سیسیانف به او لقب «ایشپخدر» (در ترکی: کارش تغووط است) دادند.

در پی تسخیر گنجه، فتحعلی شاه نامه ای به سیسیانف نوشت و او را از اقدامات جنگجویانه برحذر داشت. اما چنانکه پیش بینی می شد، فرمانده قوای نظامی روس اعتنایی به این نامه نکرد و آن را بدون پاسخ گذاشت. حدود هفت ماه پس از سقوط گنجه، در بیست و هفتم ذیحجه ۱۲۱۸ قمری عباس میرزا نایب السلطنه روانه تبریز شد تا سپاهی فراهم آورد و به مقابله با قوای روس پردازد.

خبر سقوط گنجه و قتل عام مسلمانان، در دربار فتحعلی شاه غوغایی به پا کرد. گرچه این حادثه تلخ در سرتاسر کشور موجی از اندوه و غم و نگرانی ایجاد کرد، لکن آذربایجان به عنوان منطقه همجوار با سرزمین های قفقازی ایران، در ولوله ای عظیم فرورفت؛ به گونه ای که مسلمانان و ساکنان شهرهای قفقازی، اغلب با بیل و کلنگ آماده نبرد با لشکر متجاوز روس شدند. «در اواخر این سال [۱۲۱۸ هجری قمری] قریب به ۵۵ هزار نفر سواره و پیاده از افواج و دسته های تحت السلاح و مختلط ایالات و ولایات در چمن سلطانیه گرد آمدند و عباس میرزا روز ۱۴ صفر سال ۱۲۱۹ هجری قمری از تبریز به جانب ابروان حرکت کرد و در یک کیلومتری آن شهر اردو زد».

روحیه مقاوم سربازان ایرانی در مقابله با دشمن تجاوزگر روس، با صدور فتاوی جهادی علما، مقاوم تر شد. بر این اساس است که بر طبق منابع تاریخی، در دوره اول جنگ ها، پیروزی از آن سپاهیان ایران بود. «سواره نظام ایران با کمال رشادت حمله روس ها را دفع کرد و عباس میرزا برای تشویق سربازان شخصاً وارد میدان جنگ شد و در زیر آتش توپخانه دشمن شروع به حمله نمود و قلب پیاده نظام روس را شکافت و آنها را از کار انداخت... و اسرای زیادی از آنان به دست آورد».

حملات پی در پی سربازان دلیر ایرانی، موجب عقب نشینی سپاه تا بن دندان مسلح

روس شد؛ و سرانجام در نبرد سختی در حوالی باکو، ژنرال سیسیانف به دست حسینقلی خان، حاکم و مدافع باکو، کشته شد و سپاه روس روحیه خود را از دست داد.

اگر چه سپاه ایران در دوره اول جنگ ها به پیروزی هایی دست یافت، لکن دو عامل «خیانت برخی رجال وطن فروش داخلی» و «دخالت نیروهای خارجی به ویژه انگلیس در جریان نبردها» مسیر جنگ های روس با ایران در دوره اول را تغییر داد و این دو عامل باعث انعقاد قرارداد زشت گلستان شد.

«در مرحله اول جنگ های ایران و روس و طی ده سال نبرد سپاهیان دو کشور، هیچ گاه روس ها نتوانستند از طریق اثبات برتری نظامی خود به نتیجه برسند. صلح گلستان نیز با اتکا به اقتدار نظامی روس ها حاصل نشد، بلکه روس ها این صلح را... با دریافت تمام اطلاعات سپاه ایران از انگلیسی ها و سپس با همراهی های دیوانیان هواخواه انگلیس به ایران تحمیل کردند. به عبارت دیگر پیروزی روس ها در انتهای ده سال جنگ، پیروزی نظامی نبود، بلکه آنان با بازی های سیاسی و مساعدت همه جانبه سرگور اوزلی به صلح گلستان و تصرف سرزمین های قفقاز رسیدند...».

با شکست ایران از روسیه بر اثر نداشتن اسلحه مدرن و خیانت های مکرر و پیدا و پنهان انگلیس، دولت ایران از پیشنهاد اتحاد ناپلئون استقبال کرد. ناپلئون، امپراتور فرانسه، که در آن زمان با روس و انگلیس در حال جنگ و رقابت بود، از فرصت استفاده کرد و ایران را به نفع خود وارد دسته بندی های سیاسی - نظامی آن دوران کرد. در سال ۱۲۲۲ عهدنامه فین کنشتاین میان دو دولت فرانسه و ایران به امضا رسید. براساس این قرارداد، دولت ایران متعهد گردید با دولت انگلیس قطع رابطه کند و برای حمله به متصرفات آن دولت در هندوستان، با فرانسه همکاری نظامی داشته باشد. در مقابل دولت فرانسه نیز متعهد گردید از طریق ارسال اسلحه و آموزش نظامی سپاه ایران، دولت ایران را در بازپس ستاندن مناطق از دست رفته قفقاز یاری دهد. «لیکن هنوز دو ماهی از انعقاد عهدنامه فین کنشتاین نگذشته بود که ناپلئون پس از کسب یک پیروزی در جنگ با روسیه، با آن کشور صلح کرد. سپس در هفتم ژوئیه ۱۸۰۷ میلادی عهدنامه تیلسیت را بدون منظور کردن منافع ایران در قفقاز، با روسیه به امضاء رسانید.»

با وجود این، نیروهای فرانسوی قریب به یک سال دیگر پس از پیمان تیلسیت، به آموزش های نظامی سپاه ایران ادامه دادند. برخی منابع فرانسوی صراحت دارد که

در این وقت، انگلیسی ها برای تداوم جنگ، پول هایی در گرجستان خرج می کردند.

انعقاد عهدنامه فین کنشتاین و ادامه آموزش های نظامی و تقویت نیروهای رزمی ایران توسط افسران فرانسوی که فتوحاتی نیز در پی داشت، دولتین روس و انگلیس را به هراس انداخت و در نتیجه سر جان ملکم از طرف دولت انگلیسی هند و سر هارفورد جونز از طرف بریتانیا مأمور سفارت ایران شدند. در این میان ایران که هنوز به قرارداد خود با فرانسه پایبند بود، اولی را محترمانه پذیرفت و از او خواست که موضوع مأموریت خود را به اطلاع حاکم شیراز برساند. لکن فرستاده بریتانیا موفق شد پس از تغییر سیاست ناپلئون که بهترین فرصت را در اختیار انگلیسی ها قرار داده بود مسیر حوادث جنگ های ایران و روس را به سود منافع بریتانیا تغییر دهد. اگرچه این فرستاده پس از اندک مدتی که در بوشهر اقامت داشت، مدتی در شیراز و به توالی در اصفهان متوقف ماند تا چنانچه فرانسه به تعهدات خود عمل نکند، اجازه عزیمت او به تهران داده شود.

باری! نحوه برخورد رجال ایران با این سفیر می رساند که برخلاف نظر برخی مورخان معاصر، صرفاً هدایا و طلاهای دولت انگلیس سبب روگردان شدن دربار ایران از فرانسه و روی آوردن به دولت انگلیس نبود. در واقع دولت ایران از نظر روانی در شرایطی قرار داشت که مجبور بود پیشنهادهای فریبنده انگلیسی ها را که با کمک نظامی و مالی فوری و همآوازی با ایرانیان در ادامه پیکار با متجاوزان همراه بود بپذیرد.

عجیب این که ناپلئون در این ایام پیکی به نزد فتحعلی شاه فرستاد و به او خبر داد دولت فرانسه ایران را در افتتاح روابط ظاهری با انگلیس ذیحقی می داند.

در چنین شرایطی بود که سفیر بریتانیا بی آن که تقاضایش مبنی بر قطع روابط ایران با فرانسه پذیرفته شود، در ذیقعد ۱۲۲۴ قمری (فوریه ۱۸۰۹) وارد تهران شد. جونز نامه و هدیه ای شامل یک قطعه الماس گرانبها از سوی جورج سوم، پادشاه انگلیس، برای فتحعلی شاه و هدایایی دیگر برای درباریان به همراه آورده بود. منابع انگلیسی در این خصوص می نویسند:

موفقیت های جونز تماماً به وسیله رشوه بوده، چنانچه در آن اوقات بدون رشوه، موفقیت غیرممکن بود... تمام قضایای سیاسی در ایران به وسیله طلا حل و فصل می شود. هرگاه یکی از عمال دولت فرانسه باید اخراج شود، عزل او درست مثل تعیین قیمت یک اسب قابل خریداری است. ایران مملکتی است که در آن بدون صرف پول

زیاد، نمی توان یک قدم برداشت.

مقارن این حوادث، براساس اسناد تاریخی، افکار عمومی در ایران به شدت به دشمنی با فرانسوی ها تحریک شده بود و حتی گاه خدمتکاران ایرانی آنها، مورد ضرب و شتم اوباش قرار می گرفتند. البته چنانچه از اظهارات جونز، سفیر بریتانیا در ایران برمی آید، عوامل انگلیس در وقوع این جریانات نقش اساسی داشتند.

در همین احوال سر جان ملکم فرستاده دولت انگلیسی هند بار دیگر در صحنه سیاست ایران حضور یافت. «وی قبل از آن که درباره مأموریت خود سخنی به میان آورد، توپخانه و تفنگ های جدیدی را که همراه آورده بود به نظر شاه رسانید و افسران انگلیسی توپخانه و پیاده نظام را به شاه معرفی نمود و بلافاصله آنان را برای تعلیم دسته های سپاه و خدمت در اردوی زیر فرمان عباس میرزا به آذربایجان فرستاد.»

البته همزمان با این اقدامات، دولت انگلیس از تهدید دولت و ملت ایران غافل نمانده بود. ملکم، یک نفر از خاندان زند را هم با خود از هند به سواحل ایران آورده و او را مدعی تاج و تخت بر باد رفته نیاکان زندی خویش قلمداد کرده بود.

ناگفته نماند دولت انگلیس به منظور تشدید تهدیدات خود علیه ایران، در همین ایام، نیروی دریایی کاملی در خلیج فارس گرد آورده بود.

یکی از نویسندگان معاصر با اشاره به تشدید این تهدیدات از سوی انگلیس که مقارن با اوج گیری جنگ های روس علیه ایران صورت می گرفت می نویسد:

انگلیسی ها که دیگر به اهمیت ایران پی برده بودند، در نظر داشتند که این بار با گرفتن امتیازات بیشتر از دولت ایران، از قبیل واگذاری جزیره قشم و خارک و هرمز به آنان و اجازه ساخت استحکامات نظامی در بوشهر و قرار دادن بنادر بحر خزر در اختیار بازرگانان انگلیسی، به عنوان شرایط کمک آنان به ایران در مقابل روس ها، مقدمات تسلط خود را بر این کشور جنگ زده فراهم سازند.

سیاست اتلاف وقت انگلیس در جنگ های ایران و روس

در محرم سال ۱۲۲۴ قمری (۱۸۰۹ م) با هدف برقراری روابط جدیدی که متضمن همکاری انگلیس در بیرون راندن روس از قفقاز بود، عهدنامه ای به امضای میرزا شفیع صدراعظم و عبدالله خان امین الدوله از طرف ایران و سر هارفورد جونز از سوی دولت

انگلستان تنظیم شد. این عهدنامه دولت انگلیس را متعهد می نمود برای راندن قوای اشغالگر روس از ایران، حتی در صورت صلح بین آن دو کشور کمک های مالی و نظامی و سرباز در اختیار دولت ایران قرار دهد.

محققان و پژوهشگران روسی در منابع و اسناد تاریخی خود چنین نوشته اند که انگلیسی ها «به منظور برانگیختن ایرانیان به جنگ با روس ها، مانع از انجام مذاکرات صلح عباس میرزا و فرمانده ارتش روس در قفقاز شدند». اما چنین پیداست که هدف انگلستان از بستن این پیمان، ضمن مساعدت به تضعیف نیروهای دو طرف و به خصوص ایران «اتلاف وقت برای روشن شدن فرجام جاه طلبی ناپلئون، تحریک دولت روسیه به انصراف از پیمان تیلسیت و وادار کردن آن کشور به اتحاد با انگلستان بوده است. سرانجام نیز انگلیسی ها در اواسط سال ۱۸۰۹ میلادی به این منظور دست یافتند».

این معاهده، صرفاً برای فریب ایرانیان بود؛ و هیچ گاه نیز به شکل واقعی به مفاد آن عمل نشد؛ و اگر صادقانه و واقعاً به آن عمل می شد، نتیجه جنگ چیز دیگری بود. لکن مأموران انگلیس که در پی اتلاف وقت بودند، با نمایش ماهرانه ای، مانع اجرای آن شدند؛ بدین معنی که سر جان ملکم، صلاحیت نمایندگی جونز را به عنوان سفیر تام الاختیار مورد تردید قرار داد و از قبول تعهدات او خودداری کرد. «بی شک این اختلافات بین دو سفیر، ساختگی و حيله ای از سوی بریتانیا بود؛ زیرا امکان نداشت که دولت بریتانیا اعزام سفیر خود به ایران را به اطلاع حکومت انگلیسی هند نرسانده باشد». چندی بعد و پس از اجرای سیاست اتلاف وقت، انگلستان سفیر جدیدی به نام «سر گور اوزلی» که همچون اسلاف خویش، محصولی از کارخانه جاسوس سازی انگلستان بود، روانه ایران کرد.

حضور سر گور اوزلی، عهدنامه دیگری را به اوراق و اسناد معاهدات میان ایران و انگلیس اضافه کرد. براساس این پیمان «دولت انگلیس بر عهده گرفت که اگر ایران مورد تهاجم کشوری خارجی قرار گیرد، «در صورت تقاضای ایران» و «در صورت امکان»!! نیروهای انگلیس به یاری ایران بیایند و گرنه انگلیس سالی دویست هزار تومان به دولت ایران باید پردازد».

براساس پیمان اخیر، دولت انگلستان حکمیت خود را در اختلافات سرحدی و تعیین حدود مرزی با روسیه به ایران تحمیل نمود.

نقش انگلیس در انعقاد عهدنامه های گلستان و ترکمانچای

علی رغم توفیق نسبی سربازان ایران در مقابله با تجاوزات لشکر روس، سپاهیان تجاوزگر توانستند با استفاده از خیانت عده ای عنصر وطن فروش داخلی و تشدید دسیسه های انگلیس در تحولات اجتماعی ایران، جریان جنگ های اول ایران و روس را به نفع خود تغییر دهند و زمینه لازم را برای پذیرش صلح از سوی ایران فراهم آورند.

پس از پیروزی سپاهیان روس در قریه اصلان دوز در پنجم ذی الحجه ۱۲۲۷ هجری قمری بر لشکریان ایرانی، عباس میرزا نیمی از قوای خود را از دست داد.

«در این میان سفیر انگلیس، سر گور اوزلی، به وساطت برخاست و مقدمات عقد پیمان صلح را بین ایران و روسیه فراهم ساخت. مذاکرات صلح مدتی طول کشید و عاقبت عهدنامه ای در قریه گلستان از توابع قراباغ در یازده فصل و یک مقدمه نوشته شد و در تاریخ ۲۰ شوال سال ۱۲۲۸ هجری قمری مطابق با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی [بیستم مهرماه ۱۱۹۲ خورشیدی] با حضور سفیر انگلیس [سر گور اوزلی] به وسیله ابوالحسن خان شیرازی نماینده ایران و نیکولا نماینده فوق العاده تزار و سردار روس به امضا رسید».

وساطت سر گور اوزلی سفیر انگلیس در ایران در باب صلح و انعقاد قرارداد بین ایران و روس از اینجا آغاز شد که به محض ورود این سفیر، دورتیشف فرمانده سپاه روسیه در گرجستان، نامه ای به سفیر انگلستان فرستاد و در آن خواستار میانجیگری میان دولتین درگیر جنگ شد. اوزلی که همچون سَیَلَف خود، هارفورد جونز، توانسته بود اعتماد فتحعلی شاه را به دست آورد، موفق شد دربار ایران را به پذیرش صلح راضی کند. در آن زمان شرایط جنگ تقریباً به نفع ایران بود. دور اول مذاکرات صلح، که در آن سر گور اوزلی و منشی سفارت، جیمز موریه حضور داشتند، بدون نتیجه به پایان رسید.

در پی شکست مذاکرات صلح، شروع جنگ اجتناب ناپذیر بود. به همین دلیل عباس میرزا آماده کارزار شد. اوزلی در این میان چهره واقعی انگلستان را نمایان ساخت و اعلام نمود دولت های روس و انگلیس با یکدیگر صلح کرده اند و بدین سان به افسران انگلیسی حاضر در اردوی ایران دستور ترک مخاصمه داد. این اعلام غیرمنتظره، در تضعیف روحیه سربازان ایرانی موثر آمد و در پی آن سپاهیان روس به سپاهیان ایران حمله کردند؛ و کار به شکست سخت اصلاندوز کشید.

شکست اصلاندوز که نتیجه کارشکنی علنی مأموران انگلیس و حيله ورزی سفیر این کشور بود، نتوانست عباس میرزا را از فکر بازستاندن سرزمین های اشغال شده ایران در قفقاز منصرف نماید. ایرانیان به فکر تقویت سپاه خویش برآمدند؛ لکن در آن سوی میدان نبرد، سپاهیان روس بار دیگر سرگور اوزلی را به عنوان واسطه صلح نزد شاه ایران فرستادند. این بار نیز اوزلی موفق شد «با تطمیع و تهدید به قطع کمک های مالی انگلستان» شاه ایران را به قبول صلح وادارد. عهدنامه ننگین گلستان بدین ترتیب بر ایران تحمیل شد. ناگفته نماند سرپرسی سایکس، انعقاد این عهدنامه شوم را «بر اثر مساعی عالیه اوزلی» دانسته است.

وزیرمختار انگلستان به قدری در این ایام بر فتحعلی شاه تسلط داشت که انتخاب میرزا ابوالحسن شیرازی به عنوان «نماینده ایران در مذاکرات صلح» به پیشنهاد او صورت گرفت. پیش از این قرار بود قائم مقام فراهانی که فردی میهن پرست و مخالف انگلستان بود- نمایندگی و سرپرستی هیئت ایرانی را برعهده داشته باشد.

عهدنامه گلستان یکی از ننگین ترین معاهداتی است که در تاریخ ایران به امضا رسیده است. به موجب آن، ایالات و شهرهای گرجستان، داغستان، بادکوبه، دربند، شروان، قرا باغ، شکی، گنجه، موقان و قسمت علیای تالش به روسیه واگذار شد. همچنین حق کشتیرانی ایران در دریای مازندران از بین رفت و تسهیلات فراوانی به نفع بازرگانان روسی در نظر گرفته شد. به گفته جان ویلیام کی، دولت انگلستان ایران را دست بسته تسلیم دولت روس نمود.

سرگور اوزلی در یادداشت های خود اعتراف کرده است «خدمات کوچکی که او افتخار انجام آن را داشته، بخشی از وظایف او و همه براساس دستورات دولت پادشاهی انگلستان بوده است».

در سال ۱۲۲۹ قمری وزیرمختار دیگری به نام «هنری الیس» از طرف دولت انگلیس وارد ایران شد. او موفق گردید قرارداد جدیدی را که همراه آورده بود به امضا رساند. «در این قرارداد پرداخت کمک مالی مشروط به این شده بود که اولاً این کمک با نظارت نماینده انگلیس فقط صرف نگهداری سپاه دفاعی در سرحدات شمالی ایران شود؛ ثانیاً ایران به هیچ وجه درصدد تهاجم و جنگ تهاجمی برنیاید. به این ترتیب دولت انگلیس توانست راه ادعای ایران را نسبت به ایالات از دست رفته برای همیشه مسدود کند.»

علی اصغر شمیم معتقد است عهدنامه گلستان «که با شرایط نامناسب از طرف دولت زورمند روسیه تزاری بر ایران تحمیل شد، تکلیف سرحدات دو دولت را به طور قطعی تعیین نکرده بود و می بایستی نمایندگان دو دولت در سرحدات اجتماع کنند و مرزها را معین نمایند. بنابراین ممکن بود بر اثر بروز اختلاف نظر بین نمایندگان، مجدداً آتش جنگ میان دو دولت روشن گردد و بار دیگر مردم قفقازیه را دچار وحشت و اضطراب نماید».

ویژگی دیپلماسی انگلیسی نیز همین است که هر جا عهده دار میانجیگری شده اند، زمینه را برای اختلاف و برخورد آینده باقی گذاشته اند تا در صورت لزوم، آتش افروزی و بهره برداری کنند. در عهدنامه گلستان نیز چنین ردپایی از انگلیس دیده می شود؛ به طوری که سایکس هم بر ابهام زیاد مواد مربوط به آن عهدنامه اعتراف دارد.

در سال ۱۲۴۰ هجری قمری (دوازده سال پس از پایان جنگ های دوره اول) دوباره روس ها تجاوزات خود را آغاز کردند و به بهانه این که اراضی گوگچه ایروان طبق قرارداد گلستان به روسیه تعلق دارد و دولت ایران هنوز نماینده ای برای تعیین مرزهای تالش نفرستاده، تحرکات نظامی خود را شروع نموده و تهدید کردند اگر ایران مناطق یاد شده را به زبان خوش واگذار نکنند، به ضرب شمشیر خواهند گرفت.

مذاکرات به جایی نرسید و خوش خیالی های فتحعلی شاه و اعتماد او به انگلستان نیز کارساز نشد. «مرحله دوم جنگ ها که یازده ماه به طول کشید با عقب نشینی و شکست سپاهیان ایران توأم است، زیرا درست در حالی که سپاه ایران مشغول فتوحات و افتخارآفرینی بود، «به دلیل بی کفایتی دولتمردان و ضعف بنیه نظامی سپاه عباس میرزا و خیانت برخی از کارگزاران و حکمرانان، ایران موفق نشد تا ریشه تجاوز روسیه را بخشکاند».

پیشروی قوای نظامی روس در مرحله دوم جنگ ها به حدی بود که متجاوزان ضمن عبور از رود ارس، شهرهای مهمی چون خوی و دهخوارقان را تصرف کردند. وقتی سپاهیان روس عازم تبریز شدند، این شهر در دست والی بی لیاقت آن، آصف الدوله خائن بود. وی از شدت ترس، متواری شد و بدین سان تبریز هم به آسانی به دست روس ها افتاد و غارت شد. سقوط تبریز، جنگ روس با ایران را وارد مرحله جدیدی کرد. فرمانده قشون روس، ژنرال پاسکویچ، درصدد پیشروی برآمد؛ اما وقتی به روستای ترکمانچای رسید،

امپراتور روسیه تزار نیکلای اول به او دستور داد همان جا متوقف شود و عهدنامه ای با ایران به امضا برساند. در این میان شخصی به نام «گریبایدوف، پسرخواهر پاسکویچ و فرمانده نظامی روس، در محل ترکمانچای برای نوشتن مفاد قرارداد، حضوری خطرناک و تحریک کننده داشته است... طرح و تهیه پیشنویس معاهده ترکمانچای بر عهده گریبایدوف واگذار شد و به پاس این خوش خدمتی ارتقای مقام یافت». گریبایدوف در سالگرد انعقاد قرارداد ترکمانچای، به دست مردم تهران، در محل سفارت روس، کشته شد.

البته در این مقطع از جنگ برخلاف روزهای اوج نبرد، مک دونالد و چند تن افسر انگلیسی که به عنوان مستشار نظامی ایران، همه جا در میدان های جنگ همراه ولیعهد بودند، او را به ادامه جنگ و نپذیرفتن صلح تحریک می کردند. «دولت انگلستان در این آتش افروزی مقاصد گوناگونی داشت که از آن جمله مشغول کردن روس ها در جنگ دیگری با ایران در قفقاز بود؛ زیرا تصمیم روس ها به اشغال قسطنطنیه به دنبال شکست عثمانی از ایران و علنی شدن ضعف نظامی آن، برخلاف مصالح بریتانیا بود».

سرانجام «در دهم فوریه ۱۸۲۸ برابر با پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری [اول اسفندماه ۱۲۰۶ خورشیدی] عهدنامه ای که سرنوشت ایران را طی مدت یک قرن بعد یعنی تا سقوط حکومت تزاری روسیه تعیین می کرد، در ترکمانچای به امضا رسید. به موجب آن، علاوه بر ایالاتی که طبق عهدنامه گلستان از ایران جدا شده بود، ایالات نخجوان، ایروان، تالش، قراباغ و شوره گل به روسیه واگذار و سرحد بین دو کشور رود ارس تعیین شد. مقرر شد مبلغ ده کرور (پنج میلیون) تومان بابت غرامت جنگ به روس ها پرداخت گردد و عبور و مرور کشتی های جنگی در دریای مازندران منحصراً به دولت روسیه تعلق بگیرد. قوای نظامی روس در ایام تصرف آذربایجان و تبریز و اردبیل، دست به غارت زدند. تاراج کتاب های خطی مقبره شیخ صفی در اردبیل، یکی از خسارات بزرگ فرهنگی بود که به ایران وارد شد. به نوشته علی اصغر شمیم «روسیه تزاری در این عهدنامه، نیات و مقاصد استعماری خود را بی پرده نشان داد و منافی عاید آن دولت شد که در هیچ یک از جنگ های اروپا نتوانسته بود نظیر آن را به دست آورد... اتباع آن دولت در ایران از تابعیت نسبت به قوانین حقوقی و جزایی ایران معاف شدند [کاپیتولاسیون]».

مرحوم قائم مقام فراهانی از انعقاد چنین عهدنامه ننگینی ناخشنود بود و می کوشید امضای آن را با طولانی کردن مباحثات و تا رسیدن سپاهیان اعزامی به تأخیر بیندازد و

روس ها را به قبول شرایط مناسب تری وادار سازد. لیکن ظاهراً اصرار سفیر انگلیس دیگر مجالی برای درنگ باقی نگذاشته بود. جالب این که مک دونالد پس از قبول صلح از سوی ایران، از پرداخت کمک مالی دولت انگلیس به ایران به این بهانه که آغاز جنگ بر اثر اعلان جهاد از سوی علمای ایران بوده امتناع ورزید.

فهرست منابع و مآخذ

- آرین پور، یحیی (۱۳۷۸)، از صبا تا نیما، تهران، زوآر.
- الگار، حامد (۱۳۵۶) دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سزّی، تهران، توس.
- امین ریاحی، محمّد (۱۳۷۸) تاریخ خوی، تهران، طرح نو.
- انوشه، حسن (۱۳۷۵) جنگ های ایران و روس، دایره المعارف تشیع، ج ۵، تهران، شهید محبی.
- تره زر (۱۳۱۶) یادداشت ها، ترجمه عباس اقبال، تهران، فرهنگ سرا.
- جمال زاده، محمدعلی (۱۳۷۲) تاریخ روابط روس و ایران، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- جمعی از تاریخ نگاران شوروی (۱۳۵۹) تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورز، تهران، پویش.
- حیدری، اصغر (۱۳۸۱) طوفان در آذربایجان، تبریز، احرار.
- خان ملک ساسانی (۱۳۶۲) دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، تهران، بابک.
- خاوری شیرازی، فضل الله (۱۳۸۰) تاریخ ذوالقرنین، ناصر افشارفر، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ژان یونر (۱۳۷۶) دلاوران گمنام ایران در جنگ با روسیه تزاری، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، زرین.
- سایکس، سر پرسی (۱۳۳۵) تاریخ ایران، ترجمه سیدمحمدتقی فخر مازندرانی، تهران، علی اکبر علمی.
- سپهر، لسان الملک (۱۳۸۰) ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشید کیان فر، جلد قاجاریه، تهران، اساطیر.
- سیف، عبدالرضا (۱۳۸۲) ادبیات پایداری در جنگ های ایران و روس، تهران، جهاد دانشگاهی.

- شریف نژاد، جواد (۱۳۸۵) تجزیه قفقاز از ایران، فصلنامه آران، س ۲، ش ۴، تبریز، آران.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۴) ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، مدبر.
- طاهری خسروشاهی، محمد (۱۳۸۸) فصل های تاریکی، واکنش شاعران به اشغال قفقاز، تهران، تمدن ایرانی.
- طباطبائی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳) معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، تهران، موقوفات محمود افشار.
- قائم مقام فراهانی، ابوالقاسم (۲۵۳۶) منشآت قائم مقام، محمد عباسی، تهران، شرق.
- همو، (۱۳۸۰) احکام الجهاد و اسباب الرشاد، غلامحسین زرگری نژاد، تهران، بقیه.
- کاظمی، احمد، (۱۳۸۵) پان ترکیسم و پان آدریسم، تهران، مؤسسه مطالعاتی ابرار معاصر.
- کسروی، احمد (۲۵۳۷) شهریاران گمنام، تهران، امیرکبیر.
- کمالی، فرزاد (۱۳۸۶) جنگ های ایران و روس از نگاهی دیگر، مجله ایران شمالی، ش ۸ و ۹.
- کیان فر، جمشید (۱۳۸۵) غارت کتابخانه شیخ صفی توسط ارتش روس، ماهنامه طرح نو، تبریز، ش ۱ و ۲.
- محمود، محمود (۱۳۴۴) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تهران، اقبال.
- مفتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳) مآثر سلطانیه، غلامحسین زرگری نژاد، تهران، روزنامه ایران.
- مهمید، محمدعلی (۱۳۶۱) پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران، تهران، میترا.
- نجم آزاد، فقاقت (۱۳۸۳) مجموعه مقالات ایران، قفقاز و آران، به اهتمام پرویز ورجاوند، تهران.
- نجمی، ناصر (۱۳۷۷) بلند آوازگان تاریخ ایران، عباس میرزا، تهران، علم.
- نسوی زیدری، محمد (۱۳۶۶) سیره جلال الدین (تاریخ جلالی) ترجمه محمدعلی ناصح، به کوشش خطیب رهبر، تهران، سعدی.
- نفیسی، سعید (۱۳۷۶) تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۲، تهران، بنیاد.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۴۷) روضه الصفای ناصری، ج دوم، تهران، مرکزی.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۵۵) تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر.

- همو (۱۳۸۵) تجاوزهای پیاپی روسیه به ایران پیش از جنگ های ایران و روس، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۲۳۱، س ۲۱، شماره سوم و چهارم.

- همو (۱۳۸۶) مسافران انگلیسی در ایران عصر قاجار و کتاب هایشان، روزنامه اطلاعات، ش ۲۴۰۵۶.

پانوشت ها

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز.

۱. شریف نژاد، ۱۳۸۵، ص ۷۹

۲. منابع ایرانی نوشته اند چون گرگین خان به جای پدر به امارت رسید، طی نامه ای به فتحعلی شاه، اطاعت خویش

(۱۱): را از دربار ایران اعلام داشت. برای متن نامه بنگرید به: (قائم مقام، ۱۳۸۰

۳. شریف نژاد، ۱۳۸۵، ص ۸۰

۴. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۸۶

۵. هوشنگ مهدوی، ۱۳۵۵، ص ۲

۶. سایکس، ۱۳۳۵، ص ۴۶۹

۷. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۶۸

۸. محمود، ۱۳۴۴، ص ۳۳۸

۹. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۳

۱۰. محمود، ۱۳۳۴، ص ۳۶

۱۱. همان، ص ۴۵

۱۲. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۸۶

۱۳. ژان یونر، ۱۳۷۶، ص ۴۱۷

من پیش بینی می کنم که ارتش روسیه در گرجستان»: ۱۴. جوادخان نامه ای به فتحعلی شاه نوشت و اظهار داشت

متوقف نخواهد شد... من در اینجا [گنجه] جز معدودی از سربازان محلی ندارم و فاقد توپ هستم. فوری برای

چنانکه بیان شد، شاه هفت ماه پس از وصول این نامه، به « جلوگیری از ارتش تزاری، نیروی کافی بفرستید

کمک جوادخان شتافت!!

۱۵. قائم مقام، ۱۳۸۰، ص ۱۶.

حکام قراباغ و ایروان اگر: ۱۶. عبدالرزاق مفتون دنبلی - از مورخان صاحب نام قاجار - در این باره می نویسد

چه ظاهراً در طریق بندگی و ع بودیت اعلی حضرت شاهی پویان بودند، اما در باطن به واسطه اهمال و تهاون

در اجرای خدمات سلطانی و تعلل و تکاهل در تقدیم مهمات دیوانی، این گونه وسائل را بالطبع جویا

(۱۱۰) درباره این خیانت ر. ک: سپهر لسان الملک، ۱۳۸۰، جزء اول: ۱۲۵ و: مفتون دنبلی، ۱۳۸۳). «می شدند

(۸۶): خاوری شیرازی، ج اول: ۷۰ و شمیم، ۱۳۸۴.

معرفی کرده اند. «بازرس» ۱۷. برخی، از جمله سعید نفیسی، به اشتباه این لغت را

۱۸. ژان یونر، ۱۳۷۶، ص ۴۱۷.

قطعه ای بسیار زیبا در دفاع جانانه مردم قفقاز - زن و مرد - با سلاح «افسانه شب» ۱۹. استاد شهریار در مثنوی

بیل و کلنگ در مقابل سپاه متجاوز روس دارد که بدین مطلع آغاز می شود:

ص: ۱۶۱

۲۰. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۸۶

۲۱. همان، ص ۸۷

۲۲. برای آگاهی از تحلیل ارزشمند و ظریف یحیی آرین پور از دخالت انگلیس در مسیر جنگ های روس با ایران

(۳: ر.ک: (آرین پور، ۱۳۷۸، ج ۱

۲۳. قائم مقام، ۱۳۸۰، ص ۶۰

۲۴. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۵

۲۵. همان.

۲۶. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۶

۲۷. تره زر، ۱۳۱۶، ص ۱۰۹

۲۸. محمود، ۱۳۴۴، ص ۱۰۵

۲۹. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۶

۳۰. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۵۲

۳۱. هوشنگ مهدوی، ۱۳۵۵، ص ۱۹۸

۳۲. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۴۹

۳۳. هوشنگ مهدوی، ۱۳۵۵، ص ۱۹۸

۳۴. جمعی از تاریخ نگاران، ۱۳۵۹، ص ۳۱۹

۳۵. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۷

۳۶. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۷

۳۷. همان، ص ۸

۳۸. شمیم، ۸۴، ص ۹۱
- ۳۹، ۴۸۳. هدایت، ۱۳۴۷، ج ۲
۴۰. همان، ۲۱۲
- ۴۱، ۴۹۲. سایکس، ۱۳۳۵
- ۴۲، ۱۳۴. محمود، ۱۳۴۴
۴۳. همان، ۲۷۱
۴۴. همان، ۱۹۲
۴۵. نجم آزاد، ۱۳۸۳، ص ۱۱
۴۶. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۹۲
۴۷. سایکس، ۱۳۳۵، ص ۴۱۶
- ۴۸.. کمالی، ۱۳۸۶، ص ۸
۴۹. امین ریاحی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۷
۵۰. کمالی، ۱۳۸۶، ص ۱۰
۵۱. نفیسی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۴۱
۵۲. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۷۰
۵۳. حیدری، ۱۳۸۱، ص ۸۸
۵۴. کیان فر، ۱۳۸۵، ص ۱۴
۵۵. شمیم، ۱۳۸۴، ص ۱۰۰
۵۶. نفیسی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۵۶
۵۷. سایکس، ۱۳۳۵، ص ۴

سجاد راعی گلوچه*

با توجه به ساختار قبیله ای - فئودالی جامعه ایران در قرن نوزدهم، و جایگاه ویژه ایران در سیاست های منطقه ای انگلیس، شناخت ایران در دستور کار مستشرقان، دیپلمات ها و عوامل اطلاعاتی انگلیس قرار گرفت. سفرهای اکتشافی انگلیسیان به گوشه و کنار ایران و سرکشی به ایلات و عشایر، به همین منظور صورت می گرفت.

بخشی از سیاست های انگلیس در ایران، به ویژه در جنوب ایران، ایجاد و برقراری رابطه با رؤسای ایلات و عشایر، رهبران و متنفذین محلی بود. آنها به تدریج موفق شدند وفاداری رؤسای محلی و رهبران ایلات و عشایر را از طریق حمایت های سیاسی و مالی به سوی خود جلب و حتی با انعقاد قراردادهای فی مابین، تضمین کنند. در صورت بروز هرگونه حرکتی بر ضد منافع انگلیس از جانب روسیه و یا دولت ایران، رهبران و رؤسای محلی یاد شده با اشاره و تحریک دولت انگلیس با آن به مخالفت برخاسته و از وارد آمدن هرگونه آسیبی به منافع انگلیس تا جایی که ممکن بود جلوگیری می کردند. تداوم این سیاست باعث ایجاد نفوذ سنتی و پایدار انگلیس در ایران، به ویژه مناطق نفت خیز جنوب ایران گردید که بیش از یک قرن دوام آورد.

این سیاست تا پایان جنگ جهانی اول، در ایران ادامه داشت. انگلیسی ها در این سال ها تا جایی پیش رفتند که بدون کسب اجازه و موافقت دولت مرکزی با سران ایل بختیاری

قرارداد نفتی بستند؛ یا با شیخ خزعل به صورت مستقل مناسبات سیاسی و اقتصادی برقرار نمودند و با مداخله آشکار و تمام عیار در امور ایران، به تضعیف بیش از پیش حکومت مرکزی کمک کردند و به اعتراض های دولت در این زمینه توجهی نکردند.

اما در پایان جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه لازم بود تغییراتی در سیاست انگلیس در ایران داده شود. انگلیسی ها در مرحله اول مواجهه با شرایط جدید، طرح قرارداد ۱۹۱۹ را که مبنای آن برقراری نظام مستشاری در ایران بود، دنبال کردند. اما با مخالفت های جدی داخلی و بین المللی مجبور به عقب نشینی و لغو آن قرارداد گردیدند. در مرحله بعد، کودتای ۱۲۹۹ش را طراحی و اجرا نمودند؛ و بالا-خره در مرحله سوم، رضاخان را پله پله تا تصاحب تاج و تخت قاجاریه حمایت کردند و ایجاد دولت متمرکز و دست نشانده را جایگزین نظام مستشاری موردنظر در قرارداد ۱۹۱۹ نمودند.

البته امکان تشکیل دولتی فارغ از مناسبات و ملاحظات ایلی و عشایری در ایران، دست کم هفت سال به طول انجامید. این دولت بنا به ماهیت و اقتضای زمانی و مکانی خود می بایست قدرت را متمرکز، ایلات و عشایر را مطیع مرکز و به بحران های گوناگون ناشی از فروپاشی قدرت های محلی در گوشه و کنار ایران پایان می داد. اجرای این سیاست مانع خارجی نداشت. مهم ترین مانع داخلی، مقاومت های منابع و کانون های پراکنده قدرت ایلات و عشایر و همچنین حرکت های آزادی خواهانه مرکز گریز مثل شیخ محمد خیابانی، میرزا کوچک خان جنگلی، محمدتقی خان پسیان و غیره بود. برقراری نظم و امنیت عمومی و سرکوب حرکت های مرکز گریز زمینه اجتماعی لازم را برای سیاست های بعدی فراهم ساخت؛ به طوری که در آستانه تأسیس سلطنت پهلوی افکار عمومی در شرایطی قرار گرفت که تشکیل حکومت مرکزی مقتدر را موهبتی برای رهایی از هرج و مرج، ناامنی، کشمکش قدرت، فروپاشی اجتماعی و موارد منفی نظیر آن تلقی نموده و مردم ایران از یکپارچگی ملی استقبال کردند.

راز تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران

خاطرات سر ادموند آیرونساید و وصیت نامه اردشیر جی ریپورتر بیش از موارد دیگر از راهبرد تمرکزگرایی در ایران پرده برمی دارند. آیرونساید و ریپورتر هر کدام انتخاب رضاخان را به خود نسبت می دهند و به مشورت یا پیش قدم بودن در انتخاب

یا پیشنهاد وی اشاره می کنند. آبرونساید با ذکر این که تنها راه حل ممکن در ایران برقراری دیکتاتوری نظامی است، به انتخاب رضاخان و تأییدهای اسمایس در مورد او اشاره دارد:

... من تمام خصوصیات مردم ایران را مطالعه کرده ام. رضاخان فرمانده آتریاد تبریز بی تردید یکی از بهترین هاست. اسمایس رضاخان را فرمانده واقعی صحنه قلمداد می کند... به اسمایس گفتم که به عقیده من قزاق ها نمی توانند کار چندانی صورت دهند. در واقع فقط دیکتاتوری نظامی مشکلات ما را حل خواهد کرد و به ما فرصت خواهد داد تا بدون هیچ گونه دردسری کشور را ترک کنیم. گفتگوهای مفصلی با اسمایس و رضاخان انجام دادم....

آبرونساید در ادامه می گوید:

با رضاخان گفت و گویی داشتم و او را به فرماندهی مطلق قزاق های ایرانی گماردم. او قویترین فردی است که تاکنون دیده ام. به او گفتم که به تدریج از تحت کنترل من خارج می شود و باید همراه سرهنگ اسمایس مقدمات رویارویی با شورشیان رشت را پس از خروج ستون از منجیل، فراهم کند...

آبرونساید در پایان مأموریت خود در ایران، در تحلیل نهایی در مورد شرایط پیش آمده برای کشورش در ایران می گوید:

یک چیز برایم مسلم بود: تلاش صد ساله ما برای اعمال نفوذ در ایران از طریق زور به پایان رسیده بود.

ریپورتر نیز می گوید که از سال ۱۹۱۷ تماس های خود را با رضاخان در جاده پیربازار بین رشت و طالش آغاز کرده و ملاقات های بعدی با وی در قزوین و تهران ادامه یافته و بیش از یک سال به طول انجامیده است. البته ریپورتر آگاهانه و حساب شده سعی می کند بر ایران دوستی رضاخان تأکید کند تا مأموریتش از سوی انگلیسی ها:

قیام رضاخان زاینده و مخلوق سیاست انگلیس نبود. صحیح تر آنست که بگوییم در این مرحله سیاست انگلیس در مناسبات خود با ایران چنین تشخیص داد که صلاحش در این است که با آمال میهن پرستانه ای که رضاخان مظهر آن بود همگام شود.

در ادامه وصیت نامه به تشریح خطرات فزاینده کمونیسم در ایران، به ویژه در ایالات و ولایات شمالی و تهران می پردازد و ترس و بی واکنشی احمدشاه را یادآور می شود.

همچنین به تلاش کمونیست‌ها برای بهره‌برداری از شرایط حاکم بر ایلات و عشایر و ایجاد آشوب به نفع خود در میان آنها اشاره می‌کند:

انقلابیون نقشه دامنه‌داری را طرح کرده بودند که آتش شورش و بلوا در مازندران و گیلان و قبایل لرستان و ترکمن مشتعل شود و عمالشان زمام قدرت را به دست گیرند.

اردشیر ریپورتر به فعالیت‌های میرزا کوچک خان و شیخ محمد خیابانی اشاره می‌کند. به نظر وی در واقع امکان بهره‌برداری روس‌ها از ایلات و عشایر نتیجه سیاست عشایری خود انگلیسی‌ها در گذشته بود که بایستی به سرعت تغییر یابد. ریپورتر می‌گوید که در سال ۱۹۲۰ رضاخان را به ژنرال آیرونساید انگلیسی معرفی کرده و او همان خصالی را در او می‌دید که ریپورتر دیده بود. در واقع با پیمان مودت ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱ اجرای مرحله آخر طرح تمرکزگرایی در ایران برای انگلیسی‌ها فرارسید و رضاخان از این پس پله‌های ترقی را با حمایت انگلیسی‌ها پیمود و مانع از بلعیده شدن ایران از سوی کمونیسم روسی شد:

این قرارداد، عامل و عنصر جدیدی را به صحنه سیاست ایران وارد نمود و مسلم بود که بهتر است قوای انگلیس هرچه زودتر ایران را تخلیه کند که دستاویزی به روس‌ها داده نشود و کمال مطلوب این بود که حکومتی در طهران روی کار آید که بتواند بر اوضاع مسلط گردد.

ریپورتر در ادامه وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

یازده سال تمام در میان عشایر و قبایل مختلفی که در محدوده جغرافیایی ایران سکونت دارند به سر برده بودم. آنچه را که درباره آنها از زبان و نژاد و مشتقات عشیره‌ای و سلسله‌مراتب و طبقه‌بندی ایلخانی و خانی و مناسبات خوب و بد آنها با یکدیگر و روابط شان با دول بیگانه می‌دانستم با ذکر جزئیات و مو به مو برای رضاشاه گفته‌ام... در رژیم [جدید] جایی برای حکومت‌های غیررسمی و خودمختار وجود ندارد. نظر قاطع من این است که در ادامه قدرت خوانین به هر فرم و صورتی که باشد با قدرت حکومت مرکزی و استقلال ایران مابینت دارد. این قدرت‌های محلی باید بکلی برچیده و در صورت لزوم قلع و قمع شوند.

تمرکزگرایی در دوره‌های قبل، باعث فروپاشی سیاسی و اجتماعی جامعه ایران شده بود و بستر مناسبی برای رسوخ ایدئولوژی کمونیسم فراهم گردیده بود. بنابراین،

برای انگلیسی ها ضرورت تاریخی پیش آمده بود تا اگر می خواهند منافع خود را در ایران همچنان حفظ کنند، از سیاست حمایت از قدرت های محلی دست برداشته و از تشکیل دولت قوی مرکزی در ایران پشتیبانی کنند. از طرف دیگر، آنها در طول جنگ جهانی اول، به ویژه دو سال اول آن، لطمات و صدمات سنگینی از رویه تمرکزگیزی ایلات و عشایر متحمل شده و تجارت خود در منطقه نفوذ جنوب را همواره با مخاطرات ناشی از ناامنی مشاهده کرده بودند. روی آوردن به تمرکزگرایی به تأمین امنیت و توسعه تجارت آن کشور نیز کمک می کرد. در عین حال نظم و امنیت، مورد استقبال و مطلوب مردم نیز بود. مردم دنبال حاکمی می گشتند که بتواند نظم و امنیت را برقرار کند. نظم جدید در ایران با ایدئولوژی نیز آمیخته و همراه بود که از طرف اردشیر جی در فرصتی که داشته به رضاخان آموخته شده بود.

اهمیت تغییر سیاست عشایری

در اهمیت تغییر سیاست عشایری برای انگلیسی ها می توان این نکته را در نظر گرفت که آنها حتی وفادارترین متحدان و دوستان خود را نیز فدا کردند. نمونه بارز آن شیخ خزعل بود که چندین قرارداد و ضمانت نامه نیز در این زمینه در دست داشت. خدمات خزعل به انگلیسی ها به عنوان یک عنصر مورد اطمینان و مطیع، در طول بیش از یک ربع قرن، به ویژه در جریان جنگ جهانی اول که بسیاری از دوستان انگلیس مثل خوانین بختیاری بی وفایی یا بی تفاوتی نشان دادند، امری اثبات شده و مسلم بود. حفظ امنیت منطقه خوزستان و بخش هایی از خلیج فارس در چارچوب ایجاد مناطق حایل و حراست از هندوستان، محافظت از چاه های نفت، خطوط لوله و پالایشگاه نفت آبادان، تضمین امنیت صدور و یا ارسال نفت، همکاری با شیوخ منطقه مثل آل سعود و آل صباح، مقابله با جهاد عشایر جنوب و تحركات عثمانی ها از طریق همدستی با انگلیسی ها، برپایی تشکیلات فراماسونری در خرمشهر و تشکیل لژ خزعل و اداره آن تحت ریاست وی به عنوان استاد اعظم، بخش دیگری از خدمات مسلم وی به انگلیسی ها بوده است. پشت پا زدن به چنان متحدی نشان از حساسیت موضوع و اهمیت تغییر سیاست عشایری داشت.

البته در ابتدای تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران، مقامات و نهادهای تصمیم گیر در انگلیس وحدت نظر نداشتند و در برخی موارد نظرات متفاوت و حتی

متناقضی ابراز کردند. به نظر لرد کرزن، سیاست دولت متمرکز رضاخان در جنوب با منافع بریتانیا مغایرت داشت. جورج چرچیل، که مسئول دایره ایران در وزارت امور خارجه انگلیس بود، کم و بیش با سیاست حکومت متمرکز رضاخان مخالف بود. او می خواست سر پرسی لورن، وزیرمختار انگلیس در ایران، میان رضاخان و شیوخ و خوانین تحت الحمایه انگلیس میانجیگری کند. در عین حال دولت بریتانیا می بایست از «راه های مالی از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس» به حمایت از خوانین بختیاری که عامل بسیار مهمی در حفظ منافع شرکت نفت بودند، ادامه دهد و به تعهدات خود در قبال شیخ خزعل عمل کند. دیدگاه وزارت امور خارجه انگلیس دست کم تا حدودی از گزارش های مأموران کنسولی در جنوب ایران، که از سرویس سیاسی هند به کار گرفته شده بودند و حضور انگلیس در جنوب ایران را به منزله گسترش نفوذ حکومت هند انگلیس تلقی می کردند، متأثر بوده است. در نظر آنان، رؤسای عشایر جنوب، همانند راجه های نیمه مستقل هندی، حامی نفوذ انگلیس بودند. بر این مبنا رضاخان و اقدامات وی از دید آنان خطری برای منافع انگلیس محسوب می شد. علاوه بر آن، حفظ مشاغل آنان نیز به حفظ رؤسای محلی در مسند قدرت شان بستگی داشت. چنانچه جنوب تحت کنترل دولت مرکزی درمی آمد، آنها نیز تحت کنترل کامل سفارت انگلیس در تهران در می آمدند و به عوامل صرف سفارت تنزل می یافتند. بدین ترتیب واکنش انگلیسی ها در برابر سیاست تمرکزگرایی رضاخان در گیر دیدگاه ها و منافع متضاد سفارت و مأموران جنوب بود. در منازعه خزعل و رضاخان نیز رویه آشکار درگیری نهان محافل بریتانیا در ایران متبلور گردید. در یک سوی این محافل کسانی قرار داشتند که در راستای شکل گیری حکومت نظامی قدرتمند تحت هدایت رضاخان از او حمایت می کردند و در سوی دیگر کسانی بودند که همچنان از ضرورت حمایت از قدرتمندان محلی سخن می گفتند.

حمله رضاخان به خزعل به بهانه وادار کردن وی به پرداخت مالیات های معوقه مربوط به جنگ جهانی اول تا آن زمان، انجام شد؛ اما جرم واقعی خزعل این نبود؛ بلکه جرم وی حمایتش از سلطنت احمد شاه قاجار بود و این نشان از پیروزی طیف حامی تمرکزگرایی در ایران داشت. با کنار رفتن کرزن در اوایل ۱۹۲۴/۱۳۰۳ش، وزارت امور خارجه انگلیس که به تبعیت از نظر کرزن مخالف تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران بود، به تدریج،

هرچند نه به صراحت، به سیاست تمرکزگرایی رضاخان نظر مساعد نشان داد.

از نظر وزارت خارجه انگلیس، ایرانی با ثبات، متحد و دارای دولت مرکزی قدرتمند، بهترین حائل در برابر رخنه بلشویسم به سمت هند و خلیج فارس بود. اتخاذ سیاست کشور حائل بدین معنا بود که نهایتاً انگلیس در دعوی شیخ خزعل و رضاخان کنار می‌ایستد و اجازه می‌دهد رضاخان هر طور می‌خواهد با شیخ خزعل رفتار کند. با این وضعیت، شیخ دیگر موجودی نامتعارف و نابه‌هنگام شمرده می‌شد که سرنوشتش تحت الشعاع ملاحظات مهم قرار گرفته بود؛ یعنی تجدید حیات ایرانی متحد و با ثبات به مثابه مانعی در برابر خطر شوروی برای هند و خلیج فارس. بر این اساس، زمانی که شیخ خزعل در بهار ۱۳۰۴ توقیف و به تهران اعزام شد، انگلیس این اقدام را بدون کوچک‌ترین اعتراضی پذیرفت.

علل تغییر سیاست عشایری

تغییر سیاست عشایری انگلیس در ایران دارای علل و دلایل گوناگونی بود که برخی از آنها اهمیت زیاد و برخی دیگر اهمیت کمتری داشت که در مجموع تصمیم‌گیران کشور مذکور را بر آن داشت تا به یک تغییر اساسی در سیاست خود در ایران دست بزنند:

۱. ناکارآمدی سیاست عشایری انگلیس در ایران در دو سال نخست جنگ جهانی اول؛ با شروع جنگ جهانی اول، سیاست عشایری هم برای متفقین و هم برای متحدین، اهمیت زیادی یافت و دولت‌های انگلیس و آلمان در وزارت امور خارجه خود ادارات و مؤسساتی بدین منظور برای اجرای «سیاست شرقی» و مهم‌ترین بخش آن، یعنی «سیاست عشایری» به وجود آوردند. آلمانی‌ها برای تضعیف قدرت انگلیس در اروپا سعی نمودند بخشی از توان آن را در شرق و از جمله ایران درگیر کنند. عثمانی‌ها نیز که متحد آلمانی‌ها بودند و از سوی دیگر با ایران در غرب و شمال غرب هم‌مرز بودند برای اجرای سیاست آلمانی‌ها کمک‌های شایانی کردند. اوضاع وخیم ناشی از بی‌نظمی و آشوب‌های عشایری به حدی رسید که گرایش‌های قدرت طلبانه و خودسرانه، یا به عبارت دیگر گریز از مرکز در برابر حکومت مرکزی در ایران به اوج خود رسید.

تنفر تاریخی ایرانی‌ها از روسیه و انگلیس و همچنین عدم یکپارچگی خوانین و رؤسای ایلات و عشایر ایرانی و پیوند مخالفان انگلیسی‌ها با رهبران مقاومت‌های

محلی، موقعیت انگلیسی‌ها را به شدت تضعیف و متزلزل نمود. طوری که نایب کنسول انگلیس در شیراز ترور و به جان کنسول انگلیس در اصفهان سوءقصد شد و حتی کار به جایی رسید که انگلیسی‌ها نه فقط از شیراز، بلکه از بخش عمده‌ای از مناطق مرکزی و جنوبی ایران، از جمله کرمان، اصفهان، همدان و کرمانشاه عقب رانده شدند. علاوه بر این راه‌های تجاری و مواصلاتی انگلیسی‌ها نیز با مخاطرات جدی مواجه شد. در این میان، برخی متحدان معروف انگلیس، مثل خوانین بختیاری به آلمانی‌ها گرایش نشان دادند و رؤسای وفادار نیز جرأت حمایت از انگلیس را از دست دادند. در این شرایط دشوار، دولت انگلیس که با تهدید جدی مواجه شده بود تلاش کرد به شیخ خزعل، تنها حامی و پشتیبان قابل اتکای خود، بیش از پیش نزدیک شود و ضمن تجدید ضمانت نامه‌های قبلی، روابط خود را با وی تحکیم بخشید. گذشت زمان نیز قابل اعتماد و اطمینان بودن خزعل را تأیید کرد. تحکیم پیوند خزعل با انگلیسی‌ها تا جایی پیش رفت که آنها به دلیل خدمات شایانی که به سیاست انگلیسی‌ها در طول جنگ جهانی اول به وی نشان‌های شوالیه امپراتوری بریتانیا، شمشیر فرماندهی عالی ستاره هند و فرماندهی امپراتوری هند اعطا کردند. در مکاتبات نیز لقب اشرافی «سر» را در کنار نام وی به کار بردند.

در دوره پس از جنگ، یکی از اولویت‌های اساسی انگلیسی‌ها، پرداختن به مسئله عشایر بود که حدود یک چهارم تا یک سوم جمعیت ایران را تشکیل می‌داد. برخی عشایر مانند عشایر بختیاری و قشقایی در جنوب، هر یک با عشایر کوچک‌تر خود اتحادیه‌هایی تشکیل داده بودند. این کار نه تنها قدرت فوق‌العاده‌ای به آنها داده بود، بلکه ساختار سیاسی نسبتاً سازمان‌یافته‌ای هم به آنها بخشیده بود. در لرستان، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان، کردستان و سایر مناطق نیز وضع کم و بیش بر همین منوال بود.

انگلیسی‌ها در دو سال اول جنگ جهانی در ایران از مقاومت‌های عشایر ایرانی در جنوب آسیب‌ها و ضربات مؤثری دیدند و حتی خطوط لوله نفت و راه‌های تجاری به شدت تهدید شد و نفوذشان به پایین‌ترین حد خود در ایران رسید. آنها برای برون‌رفت از شرایط بحرانی پیش آمده اقدام به تأسیس تفنگداران جنوب ایران با عنوان پلیس جنوب نمودند و ضمن مداخله مستقیم در امور ایران، توانستند به طور موقت مقاومت‌های عشایری را در هم شکنند. به موازات آن، سیاست عشایری سنتی خود را

نیز مبنی بر ایجاد تفرقه در صفوف متحد عشایر مخالف انگلیس، در پیش گرفتند و توانستند با شکست مخالفان، مجدداً استیلای خود را بر مناطق غالباً عشایری جنوب برقرار نموده و منافع خود را که بخشی از آن از طریق محافظت از مال التجاره های بازرگانان آن کشور بود، تأمین نمایند. اما در مجموع، به این نتیجه رسیدند که نمی توانند به سیاست سنتی شان در قبال عشایر ادامه دهند و آن سیاست در مواقع بحرانی، نظیر دو سال نخستین جنگ جهانی اول قابل اتکا نمی باشد.

۲. کاهش نفوذ و تنزل موقعیت انگلیس در مقایسه با روسیه به عنوان رقیب سنتی؛ انگلیسی ها در شرایطی سیاست تمرکزگرایی را در پیش گرفتند که نفوذشان به صورت بی سابقه ای در حال تنزل و کاهش بود و از نظر تبلیغاتی نیز در مقایسه با رقیب دیرینه خود، روس ها، در وضع ضعیفی قرار داشتند. افول نفوذ انگلیس در ایران در آن شرایط، ضربه سختی بر اعتبار آن کشور در ایران محسوب می شد و در مجموع به معنای شکست دیپلماسی کرزن در ایران نیز بود. رشد فزاینده ناسیونالیسم ایرانی نیز محدودیت های زیادی برای انگلیسی ها پدید آورد. بنابراین، حمایت از تمرکزگرایی به گمان انگلیسی ها بهترین گزینه ای بود که می توانست تا حدود زیادی این کاستی ها و ضعف ها را جبران کند و به بازسازی و بازیابی اعتبار آن کشور در افکار عمومی ایرانیان و مهم تر از آن، به حفظ منافع آن کشور در ایران کمک نماید.

۳. تغییرات مهارنشده در ساختار رهبری ایلات و عشایر و مواجهه انگلیسی ها با چندگانگی در رهبری آن؛ با پیدایش و تشدید اختلاف بین خوانین بزرگ و خوانین کوچک که برخی از آنها خائزادگان تحصیل کرده و آگاه به مسائل روز و متوجه زیاده خواهی های استعمار انگلیس در مورد نفت بودند، به تدریج تغییرات غیرقابل بازگشتی در ساختار رهبری ایلات و عشایر پدید آورد. این تغییرات باعث تضعیف رهبری سنتی منسجم و واحد ایلات و عشایر و ایجاد چندگانگی در مسئله رهبری شد. این موضوع در میان عشایر مناطق نفت خیز به دلیل میزان بهره مندی از سهام نفت به صورت حادثری خودنمایی کرد. همچنین برخی از خوانین جوان بختیاری اندیشه های آزادی خواهانه نیز داشتند و مخالف نفوذ روس و انگلیس بودند و برای رهایی از سلطه آن کشورها روی آوردن به کشورهای ثالث را ترجیح می دادند. نمود عینی آن پیوستن به آلمانی ها و عثمانی ها بر ضد روس ها و انگلیسی ها بود. شایان ذکر است رضاخان

نیز از اختلاف خوانین کوچک و بزرگ برای پیشبرد اهداف قدرت طلبانه خود، به ویژه در میان بختیاری ها نهایت بهره برداری را کرد.

۴. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و پیمان مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی؛ در شرایط جدید ناشی از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و پیمان مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی که به شدت بر ضد منافع انگلیس در ایران بود، سیاست سنتی انگلیس در ایران که ضعیف و غیرمتمرکز بودن حکومت و تماس با رؤسای ایلات و عشایر بود، دیگر کارآیی نداشت و بایستی دچار تغییر اساسی می شد. لذا آنها با بهره گیری از ابزار کارساز تبلیغات، کمونیسم هراسی یا تبلیغ خطر بلشویسم را برای پیشبرد اهداف خود در پیش گرفتند. البته عده ای هم به جای «دولت قدرتمند» نظریه «مرد قدرتمند» را دنبال می کردند. طرفداران قانونمند شدن کشور از نظریه دولت مقتدر حمایت می کردند؛ دولتی که بر اساس قانون مشروطه باشد. اما محور سیاست بریتانیا در ایران دولت قوی نظامی بود. انگلیسی ها عنصر نظامی دولت آینده را هیچ گاه از نظر دور نداشتند؛ زیرا به زعم آنان تنها وجود یک دولت نظامی از عهده مهار هرج و مرج برمی آمد و می توانست با کمونیسم مقابله و مبارزه کند. سرپرسی کاکس نیز چنین اعتقادی داشت:

هدف کلی سیاست ما در این قسمت از خاورمیانه این است که ایران را به کشوری مقتدر که بتواند حایل میان مستعمرات آسیایی ما و روسیه بالشویک گردد، مبدل سازیم.

۵. گسترش بحران های قومی و منطقه ای و حرکت های مرکز گریز؛ بحران های قومی و منطقه ای، حرکت های جدایی طلب و جنبش های رهایی بخش در کنار ساختارهای عشایری گریز از مرکز، اراده انگلیسی ها را برای حمایت جدی از اقدامات رضاخان و تأکید بر تمرکزگرایی تقویت کرد. نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان؛ حرکت جدایی طلب و قبیله گرای اسماعیل آقا سیمیتقو در آذربایجان غربی و کردستان که درصدد تأسیس دولت مستقل کرد بود؛ آشوب ها و اغتشاشات ایلات شاهسون و ترکمن؛ استقلال عمل برخی ایلات و عشایر جنوب و غرب کشور مثل بختیاری ها، لرها، قشقایی ها، ایلات خمسه؛ غائله جدایی طلب و قبیله گرای خزعل در خوزستان با تکیه بر برخی طوایف عرب آن منطقه؛ شورش خداوردی خان و قیام محمدتقی خان پسیان در خراسان؛ جریان جدایی طلب و قبیله گرای دوست محمدخان بلوچ در بلوچستان و حرکت های گوناگون کوچک تر دیگر همگی از ضعف دولت

مرکزی ایران حکایت می کرد و همه آنها زنگ خطری برای انگلیس به شمار می رفت که بایستی مهار می شدند. در غیر این صورت، خطر تجزیه طلبی و نفوذ روسیه شوروی در ایران و به خطر افتادن منافع انگلیسی ها حتمی بود و شاید هم جبران ناپذیر می شد. شایان ذکر است وقوع رخدادها و تحولات مذکور در ایالات و مناطق غالباً مرزی، حساسیت موضوع را برای انگلیسی ها بیشتر می کرد. از میان تحرکات عمده منطقه ای، سه جریان یعنی؛ نهضت جنگل، قیام پسیان و شورش خداوردی خان کاملاً ماهیت غیرقومی داشتند.

۶. تعدد و پراکندگی منابع قدرت نظامی؛ علاوه بر تجربه تلخ انگلیسی ها از ضربات نظامی ایلات و عشایر مخالف آن دولت که عمدتاً در جریان جنگ جهانی اول فرصت بروز یافت، ظهور کمونیسم به زعامت شوروی ضرورت ادغام نیروهای نظامی و انتظامی متعدد و خنثی سازی قدرت نظامی ایلات و عشایر را مطرح کرد. رضاخان در دوره بسترسازی برای تصاحب تاج و تخت، سیاست ادغام نیروهای نظامی پراکنده را نیز با موفقیت اجرا نمود و بازسازی و تقویت ارتش در سرلوحه اقدامات وی قرار گرفت.

۷. افزایش اهمیت نفت؛ تغییر سوخت ناوگان تجاری و نظامی انگلیس از زغال سنگ به نفت از سال ۱۹۱۴م/ ۱۳۳۳ق به بعد و جهانی شدن تدریجی این موضوع و همچنین اکتشاف معادن و منابع جدید نفت در مناطق مختلف ایران از عمده ترین دلایل افزایش اهمیت نفت ایران برای انگلیس بود و دولت متمرکز حامی انگلیس بهتر از رؤسای ایلات و عشایر با خواست ها و دیدگاه های گوناگون و در برخی موارد متناقض و متضاد بود. خزعل و بختیاری ها همواره با افزایش اهمیت نفت، تقاضاهای خود را افزون کرده و دامنه نفوذ آنها نیز به عنوان طرفین قراردادهای نفتی و نگاهبانان نفتی افزون می گردید. به موازات آن نیز تبعیت آنها از دولت مرکزی کاهش می یافت و به تعهدات خود در قبال حکومت مرکزی ایران عمل نمی کردند. به تدریج مسئله بحران نفوذ روسای ایلات و عشایر حوزه های نفت خیز چشم انداز ناامیدکننده ای برای انگلیسی ها ترسیم می کرد. در این میان نفوذ و اقتدار شیخ خزعل بیشتر از دیگران خودنمایی می کرد. زمانی که رضاخان تضمین کرد بهتر از سران و رهبران عشایر متعدد می تواند امنیت نفت را به سود انگلیسی ها تضمین کند، آنها قانع شدند سیاست خود را در قبال عشایر به نفع رضاخان تغییر دهند و متحدان پیشین خود را رها کنند.

۸. تثبیت موقعیت انگلیس در خلیج فارس و مناطق جنوبی ایران؛ در شرایطی که انگلیس منافع خود را در خلیج فارس و جنوب ایران محفوظ می‌دید و تهدیدهای خارجی چون آلمان و عثمانی نیز به کلی از میان رفته بود و رضاخان می‌توانست منافع موجود حتی در مناطق نفت خیز را محافظت کند، دیگر نیازی به متحدان محلی ایلی و عشیره ای همچون خزعل و دیگران نبود و به جای همه آنها عصر دولت دست نشاندۀ فرا رسیده بود.

۹. مسائل اقتصادی (مالیات، امنیت تجارت و راه های تجاری، استقلال اقتصادی عشایر،...)؛ عشایر در زمان های ضعف دولت مرکزی مالیات نمی پرداختند و چون خودشان استقلال مالی و اقتصادی داشتند و نیازمند کمک دولت مرکزی نبودند موجبات تشدید ضعف دولت را فراهم می آوردند. رضاخان در مرحله اول اجرای سیاست عشایری با تکیه بر ارتش و اقدامات قهرآمیز، ضمن سرکوب عشایر شورشی و خلع سلاح آنان، آنها را وادار به پرداخت مالیات به عنوان نشان انقیاد و تبعیت از دولت مرکزی کرد. در اجرای بخش دیگری از سیاست عشایری با اجرای برنامه نظام وظیفه اجباری، استقلال نظامی عشایر که از عوامل اصلی کاهنده اقتدار دولت مرکزی بود به طور نسبی از میان رفت. در بخش دیگری نیز که رؤسای عشایر سر همکاری و تسلیم فرود نیاوردند به باز پس گرفتن عناوین، بازداشت، تبعید و حتی قتل مستقیم یا با واسطه و اعدام آنها اقدام نمود. در واقع هدف عمده مرحله اول اجرای سیاست عشایری، از میان بردن ساختارهای سیاسی و نظامی عشایر بود که تا حدودی با موفقیت اجرا شد و به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی آنان نیز ضرباتی وارد آمد.

رفتارها و اقدامات متناقض انگلیسی ها در دوره گذار از سیاست عشایری سنتی به سیاست تمرکزگرایی

انگلیسی ها تا زمانی که همه تمهیدات لازم برای تغییر سیاست عشایری خود در ایران را آماده نکرده بودند و افق تحولات چشم انداز کاملاً امیدوارکننده ای را ترسیم نمی کرد، به منظور احتیاط دست به اقدامات متناقض گوناگونی زدند تا در صورت عدم موفقیت طرح برکشیدن رضاخان به قدرت راه برگشتی پیش رو داشته باشند. بخش دیگری از سیاست های متناقض آنها اقدامات ظاهری برای مستقل نشان دادن رضاخان بود. گزارش های فراوانی نیز وجود دارد که از تحریکات انگلیسی ها در میان ایلات و

عشایر برضد سیاست تمرکزگرایی رضاخان حکایت دارد. هدف آنها از اتخاذ این رویه ظاهراً متناقض این بود که چهره کریه ناامنی و هرج و مرج را کریه تر کرده و در نتیجه، نیاز به امنیت و تمرکز را در افکار عمومی به یک نیاز جدی تبدیل کنند. در ادامه به مواردی از سیاست های متناقض انگلیسی ها در دوره گذار از شرایط شبه ملوک الطوائفی به تمرکزگرایی رضاخانی اشاره می شود:

۱. تلاش برای تعدیل در اجرای سیاست تمرکز از سوی رضاخان؛ به گزارش چارلز موری، وزیرمختار انگلیس در ایران به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۲۴ رضاخان در مراحل مختلف اجرای سیاست عشایری انگلیس مبنی بر تمرکزگرایی همواره تحت کنترل انگلیسی ها بوده و همواره در برابر خواست های آنها سر تسلیم فرود می آورد.

۲. حمایت همزمان از دو تحت الحمایه (رضاخان و خزعل) با شرایط کاملاً متفاوت؛ در برخورد با خزعل، از سویی انگلیسی ها نظریه تمرکزگرایی را به صورت گام به گام اجرا می کردند و از سوی دیگر، از رضاخان سردارسپه می خواستند با شیخ خزعل مدارا کند. کنسول های انگلیس در مسیر حرکت رضاخان برای سرکوب خزعل بارها با وی ملاقات و توصیه های لازم را ابلاغ کردند. انگلیسی ها با قرار گرفتن چاه ها و لوله های نفت در قلمرو شیخ خزعل، جنگ در آن منطقه را به مصلحت نمی دیدند و خواستار حل مسالمت آمیز اختلافات بودند. یادداشت های سفارت انگلیس در تهران (۴ و ۵ قوس ۱۳۰۳) در مورد اعتراض به شدت عمل سردارسپه در مورد خزعل بیش از هر چیزی گویاست. یادداشت اول:

آقای وزیر پس از ملاقات امروز صبح با آن جناب مستطاب دستورالعملی از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده که راجع به وضعیت عربستان مرسله ای به مفاد ذیل به عنوان جناب مستطاب عالی ارسال دارم. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پیشنهاد دوستانه نموده بودند که مساعی جمیله خود را برای ایجاد مصالحه دوستانه با شیخ خزعل شیخ محمره به کار برند و حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء وعده داده بودند که هر گاه شیخ اظهار اطاعت و انقیاد نماید معظم له بر علیه مشارالیه استعمال قوای مسلحه نخواهد نمود. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افسوس دارند که حضرت اشرف به وعده وفا نکرده و نصیحت دوستانه مشارالیها و وساطت مشارالیه را رد نموده اند و پیشنهاد ایشان را مورد توجه قرار نداده اند. بنابراین دولت پادشاه

انگلستان حال ناگزیرند که پیشنهاد خود را مسترد و اظهار نمایند که دیگر نمی‌توانند به شیخ محمره و به بختیاری‌ها فشاری را که برای اسکات آنها آورده‌اند ادامه دهند. هرگاه عملیات فعلی کارگذاران ایران موجب ورود صدمه و خسارات جانی و مالی به اتباع انگلیس گردد دولت علیه را مستقیماً مسئول آن دانسته و عهده دار پرداخت کامل صدمات و خسارات مزبور می‌شمارند. در همین حال دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برای خود این حق را حفظ می‌کند که به هر نحو و طریقی که صلاح و مقتضی بداند از طرف خود اقداماتی برای حفظ و حراست جان و مال رعایای انگلیس به عمل آورند...

یادداشت دوم:

آقای وزیر نظر به مراسله سابق خود مورخه امروز بر حسب دستورالعمل وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان محترماً مراسله رسمی ذیل را به عنوان آن جناب مستطاب ارسال می‌دارم. باید خاطر آن جناب مستطاب را مستحضر سازم که در نوامبر ۱۹۱۴ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اطمینانات رسمی به جناب اجل شیخ محمره دادند که در صورت وقوع تجاوزی از طرف دولت علیه نسبت به حوزه اقتدار معزی الیه نسبت به حقوق شناخته شده او یا نسبت به اموال و علاقه جات ایشان در ایران حاضر خواهند بود برای تحصیل راه حلی که نسبت به خود ایشان و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت بخش باشد به ایشان مساعدت لازمه بنمایند، به همین نحو دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان رضایت بخش باشد به حملات خارجی یا تجاوزات دولتی نسبت به حوزه اقتدار مزبور و حقوق شناخته شده مشارالیه یا نسبت به اموال و عمارات ایشان در ایران حفظ و حراست خواهند نمود و اطمینانات فوق را به شیخ محمره و جانشین مشارالیه که از اعقاب ذکور او باشد، داده شده و تا وقتی که شیخ و اعقاب ذکور او از مراعات خود نسبت به دولت علیه تصور ظنی نمایند معتبر و دارای اثر است ولی مشروط به این که انتخاب جانشین شیخ از اعقاب ذکور او منوط باشد به مشاوره محرمانه با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و جلب رضایت ایشان تا وقتی که معزی الیه و اعقاب ذکور مزبور رویه اطاعت نسبت به آراء و نصایح دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را ادامه دهند و رویه ای که نسبت به دولت مشارالیه رضایت بخش باشد، داشته باشند و در مقابل دولت علیه دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان جمیع مساعی خود

را به کار خواهد برد که شیخ را در وضعیت فعلی و استقلال محلی نگاه دارد. مستر چمبرلن از سرپرسی لورن خواهش نموده اند که مقرر دارند قنصل ژنرال اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم بوشهر و یا قنصل اعلیحضرت پادشاه انگلستان مقیم شیراز در صورتی که حضرت اشرف در نقاط مزبور باشند مکاتبه رسمی به مفاد فوق تسلیم حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء نمایند.

در تلگرام سرپرسی لورن به خزعل به تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۳ رفتار ظاهری و واقعی انگلیسی ها با خزعل و وابستگی رضاخان به آنها بیشتر نمایان می شود:

رئیس الوزراء دیروز شخصاً مرا ملاقات و استدعا کرد در تصمیم خود تجدیدنظر کنیم ولی من استنکاف ورزیدم. مشارالیه بیان داشت: اگر می دانستم اعزام قشون موجب اعتراض شما می شود اقدام نمی کردم. بازگشت قشون هم اشکال دارد؛ زیرا سبب کاهش حیثیت دولت می شود و در مجلس نیز مشکلاتی تولید خواهد کرد. من پاسخ دادم: اگر قبلاً با من مشورت می کردید نظرات مرا درک می نمودید. من با نقشه شما کاملاً مخالفم و بیم دارم دخول قوای تازه در ولایتی که انتظام و امنیت در آن برقرار است موجب اغتشاش گردد، بدین لحاظ مایلیم آن را متروک بگذارید! حضرت اشرف گفت: آمادگی دارد به سردار اقدس رسماً اطمینان دهد که عزیمت نیروها موجب مداخله در کارهای وی نخواهد شد...

۳. شورش عشایر خوزستان با هدایت سرآرنولد ویلسون و سرپرسی کاکس همزمان با پیشبرد سیاست جدید؛ این شورش ها که از مرداد ۱۳۰۴ش شروع شد و از بصره سازماندهی و حمایت می شد نشان از این داشت که آن دو یا به عبارت دیگر جناحی از انگلیسی ها به امکان استقرار قطعی حکومت نظامیان به رهبری رضاخان چندان خوشبین و مطمئن نبودند. لذا بر اساس دیپلماسی همیشگی انگلیس، عقلانیت سیاسی اقتضا می کرد تا کلیه تخم مرغ ها را در یک سبد نگذارند. «به هر دلیلی رضاخان در انجام برنامه آنها ناکام ماند، در آن صورت تکلیف چیست؟ آیا حمایت از رضاخان این قدر برای منافع بریتانیا ارزش دارد که کلیه یاران سنتی از خانواده ظل السلطان گرفته تا شیخ خزعل و برخی خانواده های بختیاری و دیگر سران ایلات و عشایر را قربانی کرد؟ نکته دیگری هم وجود داشت و آن این بود که دولت وقت از ترس واکنش های احتمالی داخلی، در به رسمیت شناختن علنی دولت عراق و تصدیق قیمومیت انگلیس بر آن،

تعلل کرده بود. علت می تواند بیم از احتمال واکنش منفی محافل مذهبی باشد. ضمن این که در مورد آتیه عراق و ترکیه بین محافل سیاسی انگلیس اختلاف نظر وجود داشت.» اما دلیل هرچه بود ویلسون، رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس که در این زمان در بصره اقامت داشت، شروع به تحریک عشایر برای حمله به اماکن دولتی در خوزستان کرد و بحران خوزستان را فرا گرفت. اسلحه ای هم که در اختیار شورشیان قرار گرفته بود شبانه با خودروهای شرکت نفت در اختیار آنها قرار گرفته بود. هدف از این تحریکات به رسمیت شناختن قیمومیت انگلیس بر عراق از سوی دولت ایران بود. رضاخان آن را پذیرفت و بعد از آن شورش ویلسون نیز خوابید. رضاخان در جواب گزارش کفیل حکومت خوزستان در مورد اهداف شورش خوزستان، که یکی از آنها شناسایی قیمومیت انگلیس بر عراق بود، پاسخ داد: «به حاکم محمره دستور دهید بر طبق تصویب مجمع ملل در نقاط که فاقد نماینده حکومت بین النهرین می باشد، اظهارات قونسول های انگلیس راجع به اتباع بین النهرین را مورد توجه قرار داده و بپذیرند؛ حکومت محمره این دستور را به موقع اجرا گذارد.» این به معنی پذیرش قیمومیت بود.

۴. سعی در عفو و دلجویی از برخی عشایر مخالف تمرکزگرایی و برخورد شدید با برخی دیگر از سوی رضاخان

۵. ارتباطات انگلیسی ها با مخالفان تمرکزگرایی؛ اسناد موجود نشان می دهد انگلیسی ها با افرادی چون ابوالفتح میرزا سالارالدوله که در صدد اتحاد با خزعل و دیگر مخالفان تمرکزگرایی برضد رضاخان بود، مناسبات نزدیک خود را حتی بعد از به قدرت رسیدن رضاخان هم همچنان حفظ کردند. ارتباطاتی نیز با رؤسای اکراد در مرزهای ایران و عراق داشتند که همچنان تداوم داشت.

پیوند رضاخان با سیاست عشایری انگلیس و گزینش و تأیید نهایی وی

در نهایت انگلیسی ها در مسئله خزعل نشان دادند حمایتشان حد و مرز مشخصی دارد. زمانی که آنها در مورد نتیجه بخش بودن اقدامات رضاخان اطمینان یافتند، رسماً و با تمام توان از وی حمایت کردند و به سران عشایر متحد سابق هم تفهیم کردند که باید تسلیم تمرکزگرایی شوند و بدیل یا انتخاب دیگری وجود ندارد.

انگلیسی ها در عین حال که با رضایت شاهد تحکیم قدرت رضاخان در تهران و شمال کشور بودند، با گسترش قدرت او به جنوب، که در آن جا انگلیسی ها هنوز روابط نزدیک خود را با برخی از رؤسای عشایر نیمه مستقل و نیمه خودمختار، به ویژه شیخ خزعل و خوانین بختیاری، حفظ کرده بودند، دست کم تا سال ۱۳۰۲ش مخالفت می ورزیدند. در سال ۱۳۰۱ش اگر آنها حق انتخاب بین رضاخان و شیخ خزعل را داشتند، به احتمال زیاد خزعل را ترجیح می دادند. اما خطر رو به تزاید گسترش بلشویسم و موفقیت رضاخان در سرکوب نفوذ بلشویک ها در شمال ایران، این نوید را به انگلیسی ها داد که بتوانند به سیاست متناقض خود در جنوب پایان دهند و حکومتی متمرکز تحت ریاست رضاخان را به سیاست سنتی وابستگی به رؤسای عشایر محلی ترجیح دهند و پیوندهای خود را با رؤسای عشایر جنوب بگسلند. بر این مبنا رضاخان در مهر ماه ۱۳۰۱ از لورن پرسید که آیا انگلیس ترجیح نمی دهد که به جای یک مشت رؤسای محلی حریص با یک قدرت مرکزی قوی معامله کند؟ او پاسخ داد ترجیح می دهد به شرط این که قدرتی با ثبات و منسجم باشد. این در حالی بود که شیخ خزعل سرگرم ایجاد اتحادیه قبیله ای از رؤسای عشایر جنوب بود. خزعل علاوه بر برقراری روابط با برخی خوانین بختیاری و والی پشتکوه، قدرتمندترین رئیس عشایر لر، با قوام الملک، رئیس ایلات خمسه و صولت الدوله، رئیس ایل قشقایی هم در تماس بود. چیزی که تردید انگلیسی ها را در این مقطع همچنان حفظ می کرد این بود که رضاخان هنوز نیرو و امکانات کافی برای موفقیت در جنوب را نداشت. از طرف دیگر، انگلیسی ها نیک می دانستند که شکست رضاخان در جنوب احتمال نفوذ و حتی افتادن شمال به دامن بلشویسم را به دنبال خواهد آورد. در نهایت نیز آنها می ترسیدند که مسئله درگیری برای محافظت از تأسیسات نفتی پیش آید و از طرف شیخ خزعل خودمختاری خوزستان مطرح شود.

در نظر رضاخان همبستگی با عشایر جایگاهی نداشت و آنان را مراکز قدرت های رقیب و مزاحم برای فشار به دولت مرکزی می دانست. رضاخان چنان بر اراده خود برای ایجاد دولت مرکزی قدرتمند اصرار ورزید که وزیرمختار انگلیس در ایران را متقاعد به حمایت از خود نمود. لورن در شهریور ۱۳۰۲ به وزارت امور خارجه کشورش نوشت:

باید به خاطر داشت که تهران معیار نهایی روابط ما با ایران است. و این که یکپارچگی شاهنشاهی ایران به طور کلی در درازمدت برای منافع بریتانیا بسیار حیاتی تر از سلطه محلی یکی از تحت‌الحمایگان خاص ماست.

البته انگلیسی‌ها و به ویژه لورن در روزهای اول سال ۱۳۰۲ش هنوز از ثبات حکومت متمرکز رضاخان مطمئن نبودند و از آن جا که قشون نیز به ثبات او بستگی داشت و در صورت از میان رفتن احتمالی وی فرومی‌پاشید، لذا سیاست منطقه نفوذ در جنوب را همچنان حفظ کردند و منتظر تحولات آینده ماندند. اما از اواخر اردیبهشت لورن بر تردیدهای خود چیره شد و در گزارشی نوشت:

زمان معامله با سیاست متمرکز قدرت رضاخان اینک به هر شکل فرا رسیده است و باید تصمیم قاطعی گرفته شود. به عقیده من منافع اصلی ما حاکی از اتحاد با رضاست.

به نظر لورن، شرکت نفت انگلیس و ایران نیز می‌تواند توافق‌های خود با رؤسای محلی را زیر پا بگذارد، زیرا رضاخان کرارا خود را متعهد کرده بود که مسئولیت محافظت از حوزه‌های نفتی را بر عهده گیرد. لورن به این نتیجه رسیده بود که رضاخان موهبتی برای انگلیس است که می‌تواند جلو تحریکات، مخالفت‌ها و دسایس احتمالی را بگیرد و او بهترین تضمین برای صیانت از منافع بریتانیاست. البته انگلیسی‌ها به طور کامل اقدامات رضاخان را تحت کنترل و نظارت خود داشتند و به صورت محرمانه او را از هرگونه اقدام خلاف منافع و مصالح خود بازداشته بودند. سر چارلز موری در ضمن گزارشی به تاریخ نوامبر ۱۹۲۴ در مورد قدرت نمایی رضاخان در جنوب می‌نویسد:

روشن است که حتی اگر رئیس‌الوزرا خواهان و قادر به انجام اقدامی برای این مملکت باشد، البته به شیوه نظامی، باز هم چیزی جز یک عروسک خیمه‌شب‌بازی نیست که به خواست انگلیسی‌ها حرکت می‌کند و جزئی از نقشه بریتانیا در جنوب است؛ وی لزوماً پیروز این جنگ خواهد بود، چرا که همواره شایسته اجرای برنامه‌های ایشان بوده است.

گزارش‌های گوناگون لورن به وزارت امور خارجه انگلیس در تأیید رضاخان برای تأمین اهداف یادشده، در نهایت مقامات لندن را متقاعد کرد که از او حمایت کنند و

به سیاست تمرکز تن دهند، حتی اگر بعضی عواقب نامطلوب را در پی داشته باشد. بر آن اساس، شیخ خزعل و سایر متحدان دیروزی خود را به دست حوادث سپردند. سرچارلز موری در مورد خیانت و بی وفایی انگلیسی ها به خزعل می گوید: «خزعل صادقانه در خدمت سیاستی بود که همراه با جنازه بنیانگذارش، لرد کرزن، به خاک سپرده شد».

واکنش های نیروهای سیاسی و رؤسای ایلات و عشایر به تغییر سیاست عشایری

زمانی که خطر رضاخان بر تداوم حیات ملوک الطوائفی و رؤسای عشایر مخالف تمرکزگرایی مسلم گردید آنها واکنش های گوناگون و متفاوتی از خود نشان دادند:

۱. تلاش برای ایجاد اتحادیه عشایری بر ضد رضاخان با هدف اعاده قدرت قاجاریه؛ علاوه بر خزعل، ابوالفتح میرزا سالارالدوله غلامرضاخان والی پشتکوه و دو تن از سران بختیاری به نام های مرتضی قلی خان و امیرمجاهد در کنار عده ای دیگر از رجال سیاسی کشور، مخالفت خود را با رضاخان و موافقت شان را با اقلیت پارلمانی و مخالفان او اعلام نمودند. اما این تلاش به جایی نرسید. والی پشتکوه به بین النهرین گریخت و خزعل نیز وادار به تسلیم شد و در واقع با مداخله انگلیسی ها مشککش را با رضاخان به مسالمت حل کرد. نکته جالب این جا بود که شوروی نیز به تبلیغات برضد خزعل دست زد و این تبلیغات مستمسک مناسب تبلیغاتی برای کنار نهادن او از سوی انگلیسی ها شد و کار آنها را آسان تر کرد. در این جریان شوروی ها از نظر تبلیغاتی از رقیبشان فریب خوردند. بدین ترتیب که انگلیسی ها تبلیغات شوروی را دستاویزی کردند برای این موضوع که ضرورت دارد برای جلوگیری از نفوذ بلشویک ها در ایران، حکومتی قدرتمند در تهران به رهبری رضاخان تأسیس شود. در این شرایط بود که محافظه کاران انگلیس به این نتیجه رسیدند که شیخ خزعل موجودی مزاحم و دست و پاگیر شده است. رضاخان با کنار آمدن صوری با بختیاری ها مقدمات از میان برداشتن خزعل را فراهم کرد. شورش شیخ خزعل دست کم با دو هدف انگلیسی ها در تضاد بود: ۱) ممانعت از بروز جنگ داخلی فاجعه بار در همسایگی تأسیسات نفتی؛ ۲) وجود و حضور مرد قدرتمندی در رأس حکومت در تهران که نظم را برقرار سازد و خطر بلشویسم را مرتفع کند. سر پرسی لورن، وزیرمختار انگلیس در ایران، در مورد

ضرورت تغییر سیاست انگلیس در مورد شیخ خزعل معتقد بود تعهدات انگلیسی ها به خزعل مربوط به زمانی است که ایران ارتش قابل ذکری نداشته باشد، ولی با روی کار آمدن رضاخان ارتش ایران نیروی قابل ملاحظه ای به شمار می رود و از طرف دیگر حکومت ایران از ماهیت و حدود تعهدات انگلیس به خزعل اطلاعی ندارد و خزعل را یک تبعه ساده ایران می داند و هیچ گونه استقلال داخلی رؤسای طوایف را تحمل نمی کند. علاوه بر آن، استقرار نظم و ثبات در ایران با یک حکومت مرکزی تأمین می شود و دولت انگلیس بایستی از یکپارچگی ایران حمایت نماید.

بر مبنای نظرات ذکر شده، در سال ۱۳۰۲ش کنسول انگلیس در اهواز به خزعل اطلاع داد در صورت شورش وی دولت انگلیس قادر به حمایت از وی نخواهد بود و حمایت انگلیس از او منوط به وفاداری و انجام تعهداتش نسبت به حکومت مرکزی ایران خواهد بود. اما خزعل بر ضد دولت مرکزی شورید. هدف شورش قومی- قبیله ای وی تجزیه استان خوزستان با عنوان عربستان آزاد بود. شورش وی با تشکیل اتحادیه عشایر جنوب و پیوستن و اتحاد غلامرضاخان امیرجنگک والی پشتکوه؛ مهم ترین رهبر قبایل لرستان و مرتضی قلی خان بختیاری و امیر مجاهد و حاج شهاب الدوله از رهبران قبایل بختیاری و تعداد زیادی از طوایف عرب چون بنی تمیم، آلبوسوف، الدریسی، مجبوم، الراویه، بیت عمر، بیت فرج، بیت کرم، الباویه و ازکان در سال ۱۳۰۳ش به اوج خود رسید. این غائله از جمله بحران هایی است که انگلیس در فراز و فرود آن نقش محوری ایفا کرده است.

در مجموع انگلیسی ها تا زمانی که سیاست عشایری خود را در پیوند با حمایت از خزعل می دیدند از وی حمایت کردند، اما پس از مشاهده و تجربه ناامنی و به ویژه حضور روس ها در شمال ایران و تشدید تهدیدات کمونیستی، حمایت از تشکیل حکومت مرکزی قدرتمند را از سوی رضاخان ترجیح دادند و سیاست عشایری مبنی بر برقراری رابطه با رؤسای عشایر و تضعیف حکومت مرکزی را کنار نهادند.

۲. مقاومت و شورش در برابر اقدامات رضاخان؛ شورش محمدتقی خان پسیان، شورش ژاندارمری تبریز بر ضد قزاق ها توسط ابوالقاسم لاهوتی و شورش امیرمؤید سوادکوهی از این قبیل بودند که در نهایت توسط نیروهای تحت فرماندهی سپهد امیراحمدی و سایر فرماندهان تحت امر رضاخان قلع و قمع و سرکوب گردیدند.

۳. تبعیت از سیاست عشایری جدید و تمکین نسبت به آن؛ بسیاری از ایلات و عشایر که توان مقاومت در برابر شرایط جدید را نداشتند یا ناامنی و هرج و مرج را به زیان خود و کشور تشخیص می دادند و در دایره زدوبندها و بازی های سیاسی نبودند، تبعیت از تمرکزگرایی را در پیش گرفتند و در واقع، به قضیه صعود رضاخان به قدرت و موقعیت تسلیم خود از روی ناچاری نگرستند.

فهرست منابع و مآخذ

- آبادیان، حسین، بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی ۱۳۰۴-۱۲۹۹، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۹.
- همو، ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۵.
- آرشیو سازمان اسناد ملی ایران (سند شماره ۱ ضمیمه).
- آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سندهای شماره بازیابی ۲۵۲، ۲۸۴، ۴۴۲، ۴۷۳، ۴۸۱، ۵۰۵، ۵۳۲، ۵۳۹؛ اسناد ضمیمه، سندهای شماره ۲، ۳ و ۴.
- آقاحسینی، علیرضا، «شالوده شکنی درونی سیاست بی طرفی در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۲۹ (زمستان ۱۳۸۵).
- انصاری، مصطفی، تاریخ خوزستان (۱۹۲۵-۱۸۷۸) (دوره خاندان کعب و شیخ خزعل)، ترجمه محمد جواهرکلام، تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷.
- پوربختیار، غفار، جامعه بختیاری و تحولات ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، مسجدسلیمان، انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مسجدسلیمان، ۱۳۸۷.
- پورشالچی، محمود، قزاق؛ عصر رضاشاه پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه، ترجمه محمود پورشالچی، تهران، مروارید، ۱۳۸۴.
- تئودور سترانک، ویلیام، حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ نشین خوزستان؛ بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۳۰۴-۱۲۷۶ش/۱۹۲۵-۱۸۹۷م، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چ دوم، ۱۳۸۷.
- حسینی، حسن، «استعمار انگلیس در منطقه خلیج فارس (سیاست دوگانه انگلیسی ها

در برخورد با شیخ خزعل)؛ در مجموعه مقالات همایش بین المللی خلیج فارس در گستره تاریخ، به اهتمام اصغر منتظر قائم، جلد دوم، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴.

- خاطرات سزای آبرونساید، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی و مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳.

- خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیراحمدی، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

- در تکاپوی تاج و تخت؛ اسناد ابوالفتح میرزا سالارالدوله قاجار، به کوشش رضا آذری، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۸.

- راضی، منیره، پلیس جنوب ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

- رحمانیان، داریوش، چالش جمهوری و سلطنت در ایران؛ زوال قاجار. روی کار آمدن رضاشاه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.

- رحیم زاده صفوی، علی اصغر، اسرار سقوط احمدشاه، به کوشش بهمن دهقان، تهران، فردوس، چ دوم، ۱۳۶۸.

- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲.

- سفرنامه خوزستان ۱۳۰۳ش/۲۴۸۳ شاهنشاهی، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی پهلوی، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.

- شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، جلد دوم، تهران، اطلاعات، چاپ بیست و هشتم، ۱۳۸۸.

- شیخ الاسلامی، محمدجواد، سیمای احمد شاه قاجار، جلد ۲، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲.

- صباحی، هوشنگ، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹.

- صفایی، ابراهیم، کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن، تهران، افست، ۱۳۵۲.

- کجیاف، علی اکبر، «سیاست شیخ خزعل در جنوب ایران و خلیج فارس در برابر انگلیس و رضاشاه»، در مجموعه مقالات همایش بین المللی خلیج فارس در گستره تاریخ، به اهتمام اصغر منتظر قائم، جلد اول، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۴.

- کرونین، استفانی، رضاشاه و شکل گیری ایران نوین؛ دولت و جامعه در زمان رضاشاه،

ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، جامی، ۱۳۸۳.

- گارثویت، جن راف، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرباب امیری، تهران، سهند، ۱۳۷۳.

- لنچافسکی، ژرژ، سی سال رقابت روسیه و غرب ۱۹۴۸-۱۹۱۸، ترجمه حورا یآوری، تهران، روزنامه سحر، ۱۳۵۱.

- لورن، پرسی، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان؛ خاطرات سیاسی سر پرسی لورن وزیرمختار انگلیس در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، فلسفه، ۱۳۶۳.

- مجد، محمدقلی، از قاجار به پهلوی بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا ۱۳۰۹-۱۲۹۸ ش / ۱۹۳۰-۱۹۱۹ م، ترجمه رضا مرزانی و مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۹.

- همو، انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۹۰.

- مقصودی، مجتبی، تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه ها، تهران، مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۸۰.

- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد ۱، تهران، نشر ناشر، چ چهارم، ۱۳۶۳.

- ملائی توانی، علیرضا، مشروطه و جمهوری؛ ریشه های نابسامانی نظم دمکراتیک در ایران، تهران، نشر گستره، ۱۳۸۱.

- مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، آرشیو، اسناد روابط ایران و انگلیس.

- نقیب زاده، احمد، دولت رضاشاه و نظام ایلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.

- نوازی، بهرام، «نقش انگلستان در عزل استاروزلسکی و نصب رضاخان»، فصلنامه مطالعات تاریخی، س ۵، ش ۲۲ (پاییز ۱۳۸۷).

- واعظ (شهرستانی)، نفیسه، سیاست عشایری دولت پهلوی اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸.

ص: ۱۸۶

سند شماره ۱

ص: ۱۸۷

سند شماره ۲

ص: ۱۸۸

سند شماره ۳

ص: ۱۸۹

سند شماره ۴

ص: ۱۹۰

سند شماره ۵

ص: ۱۹۱

سند شماره ۶

ص: ۱۹۲

سند شماره ۷

ص: ۱۹۳

سند شماره ۸

ص: ۱۹۴

سند شماره ۹

ص: ۱۹۵

سند شماره ۱۰

ص: ۱۹۶

سند شماره ۱۱

ص: ۱۹۷

سند شماره ۱۲

ص: ۱۹۸

پانوشت ها

* کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ روابط ایران و انگلیس.

۱. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۲۲

۲. تئودور سترانک، صص ۱۷۱ ۱۴۶

۳. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۳۴

۴-۶۵. واعظ شهرستانی، صص ۸۵

۵-۱۲. خاطرات سری...، صص ۱۵

۶. همان، ص ۱۶

۷. همان، ص ۲۳

۸/۱۴۷. شهبازی، ص ۲

۹-۱۴۸. همان، صص ۱۵۰

۱۰. همان، ص ۱۵۱

۱۱. همان، ص ۱۵۳

۱۲-۱۲۳. آقاحسینی، صص ۱۲۶

۱۳. مقصودی، ص ۲۵۵

۱۴-۲۴۴. صباحی، صص ۲۴۵

۱۵. همان، ص ۲۴۹

۱۶. همان، ص ۲۷۰

۱۷-۳۱۷. کرونین، صص ۳۱۸

۲۳۷-۱۸ . مجد، انگلیس و اشغال ایران...، صص ۲۴۶

۱۹ . تنودور سترانک، ص ۲۶۶

۲۰ . کجیاف، ص ۲۹۹

۱۴۵-۱۴۴ / ۲۱ . شیخ الاسلامی، صص ۱

۳۱۸-۲۲ . کرونین، صص ۳۱۹

۲۳ . گارثویت، ص ۲۲۹

۹۸-۲۴ . راضی، صص ۱۰۵

۸۰-۲۵ . زرگر، صص ۸۳

۲۱۲-۲۶ . پوربختیار، جامعه بختیاری و تحولات...، صص ۲۱۷

۲۹۸-۲۷ . همان، صص ۳۰۱

۲۸ . آبادیان، بسترهای تأسیس...، صص ۳۳ ۳۵

۱۶۴ / ۲۹ . شیخ الاسلامی، ۱

۲۴۳-۳۰ . مقصودی، ۲۴۴

۸۵-۳۱ . واعظ شهرستانی، ۸۶

۳۸۹-۳۲ . ملائی توانی، ۳۹۰

۲۸۵-۳۳ . تنودور سترانک، ۲۸۷

۳۳۲-۳۴ . کرونین، ۳۳۵

۳۵ . همان، ۳۵۱

۳۱۳-۳۶ . مجد، از قاجار به پهلوی...، صص ۳۱۴

۹۱-۳۷ . صفایی، کودتای ۱۲۹۹، صص ۹۳

۹۷-۳۸. کودتای ۱۲۹۹، صص ۹۹

۳۹. پورشالچی، ص ۹

ص: ۱۹۹

۴۰. همان، ص ۵۱۸

۵۳۹؛ اسناد ضمیمه، ۴۴۲، ۲۸۴، ۲۶۲؛ آرشیو مؤسسه...، ش ب، ۲۵۲ - ۴۱. در تکاپوی تاج و تخت...، صص ۲۶۵

. سند شماره ۲

۴۷۳؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۱، ۴۸۱، ۴۲. آرشیو مؤسسه...، ش ب ۵۳۲ و ۵۰۵

۲۳۶ - ۴۳. صباحی، صص ۲۳۸

۴۴. همان، ص ۲۴۱

۴۵. همان، ص ۲۴۲

۴۶. همان، ص ۲۴۳

۴۷. آبادیان، بسترهای تأسیس...، ص ۱۰۲

۴۸. مجد، از قاجار به پهلوی...، ص ۳۲۲

۲۵۵ - ۴۹. صباحی، صص ۲۵۶

۵۰. مجد، از قاجار به پهلوی...، ص ۳۳۳

۵۱. اسناد ضمیمه، سند شماره ۳

۱۳-۲۵۴؛ سفرنامه خوزستان، صص ۱۸ - ۵۲. در تکاپوی تاج و تخت...، صص ۲۶۵

۴۸۱-۵۳. آبادیان، بسترهای تأسیس...، صص ۴۸۲

۴۸۳ - ۵۴. همان، صص ۴۸۶

۵۵. صباحی، ص ۲۵۵

۵۶. انصاری، ص ۲۲۷

۵۷. ذوقی، ص ۵۱۰

۵۸. مقصودی، ص ۲۵۳

۱۸۳-۵۹. خاطرات نخستین...، صص ۱۸۷

اشغال همدان توسط نیروهای انگلیسی

جنگ جهانی اول (۱۳۳۳ق) در حالی آغاز شد که دوران نیابت سلطنت میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک پایان یافته و احمد شاه قاجار تازه تاج گذاری کرده بود. دولت ایران از همان آغاز جنگ رسماً اعلام بی طرفی کرد.

وزارت داخله در ۱۸ ذیحجه ۱۳۳۳ در تلگرافی به حکمران همدان از او خواست بی طرفی دولت ایران را به مأموران خارجی مقیم همدان از جمله کنسولگریهای انگلیس، روس و آلمان اعلام نماید.

با وجود بی طرفی ایران در جنگ جهانی اول، طرف های درگیر به خاک ایران تجاوز کردند؛ و کشوری که هزاران کیلومتر از میدان های اصلی جنگ دور بود، صحنه تاخت و تاز قوای روس و انگلیس و عثمانی شد؛ و از سه ناحیه مورد حمله نظامی قرار گرفت. روسیه از شمال، عثمانی از غرب و انگلیسی ها از جنوب وارد ایران شدند. نتیجه این تجاوزها برای مردم ایران، که هیچ نسبت و رابطه ای با جنگ نداشتند، قحطی و مرگ و ویرانی و خسارات فراوان بود. در این بین همدان به سبب موقعیت جغرافیایی و سوق الجیشی در غرب ایران، از این تهاجمات در امان نماند. در جنگ جهانی دوم نیز این واقعه تکرار شد. در این مقاله تلاش بر آن است که با تکیه بر اسناد و منابع معتبر به سئوالاتی همچون: علت اشغال

همدان توسط انگلیسی ها در این دو جنگ چه بود؟ واکنش مردم، مبارزین و روحانیون در مقابل این اشغال چگونه بود؟ تبعات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این حضور نیروی بیگانه در همدان چه بود و مردم به چه مشکلاتی دچار شدند؟ راه حل نیروهای انگلیسی برای ساکت کردن مردم و مبارزین چه بود؟ در نهایت طبقات مردم در این مبارزه چه نقشی داشتند، از چه راههایی به مقابله می پرداختند و واکنش دولت مرکزی و حکومت محلی چه بود؟ پاسخ داده شود.

فعالیت دولت متخاصم در همدان

شهر همدان در آستانه جنگ جهانی اول از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ثبات و امنیت کافی نداشت و مردم در مشکلات اولیه زندگی و کسب معیشت دست و پا می زدند. در سال ۱۳۳۱ق، مردم این شهر از رفتار و عملکرد حاکم وقت، مظفرالملک، به تهران شکایت نموده و بازار و دکان ها را تعطیل کردند. عبدالحسین میرزا فرمانفرما، به عنوان والی غرب کشور، عباس میرزا فرزندش را با حقوق ماهانه پانصد الی ششصد تومان با عنوان حاکم روانه همدان کرد.

انتصاب عباس میرزا سالارلشکر به حکمرانی همدان نیز نتوانست انتظام چندانی به شهر دهد؛ چرا که فعالیت کشورهای درگیر جنگ جهانی اول نظیر روس، انگلیس، عثمانی و آلمان در همدان به منظور جذب نیرو و تغییر شرایط به نفع خود، موجب اغتشاش، هیجان و گاه درگیری در سطح شهر می شد.

قبل از ورود به بحث درباره اشغال همدان توسط نیروهای انگلیسی، شایسته است به اعتبار و نفوذ هر کدام از دول متخاصم در جنگ جهانی اول در همدان پرداخته شود.

روس و انگلیس در تلاش برای کنترل امور و اوضاع شهر همدان و منطقه، از مؤسسات وابسته خود، همانند کنسولگریهای دو کشور، بانک شاهنشاهی و استقراضی و میسیونرهای مذهبی بهره می گرفتند و سیاست های خود را از این راه اعمال می کردند. علاوه بر این مؤسسات می توان از طرفداران و هواداران این دو کشور در شهر همدان یاد کرد. این گروه شامل اتباع انگلیسی و روس مقیم شهر، اقلیت های مذهبی یهودی و ارمنه و برخی از تجار و بازرگانان و خوانین منطقه بود. درباره نفوذ هواداران روسیه باید به یک نیروی فعال و تأثیرگذار با تشکیلات گسترده و منظم، یعنی نیروی قزاق

اشاره کرد. قزاق‌ها اگرچه حقوقشان را از دولت ایران می‌گرفتند وابستگی تام و تمام به روس‌ها داشته و توسط فرماندهی روسی رهبری می‌شدند.

کنسولگریهای دو کشور، به ویژه انگلستان، از رهگذر اعمال نفوذ و اطلاعاتی که توسط کارمندان بانک شاهنشاهی و استقراسی و اتباع خود، از ایلات و عشایر و وضعیت منطقه به دست می‌آوردند، سعی می‌کردند با تطمیع، سواران عشایر و ایلات را به نفع خود بسیج کنند و در عین حال از نفوذ رقبای خود در میان این نیروی کم‌هزینه و بومی جلوگیری کنند.

روس و انگلیس برخلاف اتباع کشورهای عثمانی و آلمانی دارای سابقه و نفوذ زیادی در مسائل سیاسی و اقتصادی شهر بودند.

بیشتر کارهای بازرگانی و تجارتي، آموزش در مدارس و امور بانکی و کار در مراکز درمانی همچون درمانگاه‌های همدان در اختیار آنان بود. علاوه بر اتباع روس و انگلیس، یهودیان و ارامنه شهر، که جمعیت زیادی را شامل می‌شدند و در امور اقتصادی و بازار فعالیت می‌کردند، به علت اینکه اکثراً طرف تجاری و بازرگانی روس و انگلیس بودند و کالاها و اجناس مصرفی و غیرمصرفی از سوی بازرگانان و شرکت‌های روسی و انگلیسی تأمین می‌شد، از جمله طرفداران و وابستگان روس و انگلیس در همدان محسوب می‌شدند. همین جمعیت نیز در جریان جنگ و دست به دست شدن شهر صدمات اقتصادی زیادی دیدند. البته هر وقت منافع و موقعیت این گروه به خطر می‌افتاد، کشورهای مذکور نیز به کمک آنان می‌شتافتند. چنانکه در جریان شورش سال ۱۳۱۵ق و فتوای ملاعبدالله بروجردی درباره یهودیان، دولت انگلیس از یهودیان حمایت و به دولت ایران اعتراض نمود.

در جریان جنگ جهانی اول خوانین و زمین‌داران بزرگ منطقه به روس و انگلیس گرایش داشتند.

اما روحانیان و طرفداران اتحاد اسلام و آزادیخواهان و دمکرات‌ها و نیروهای ملی، بیشتر به آلمان و عثمانی گرایش داشتند؛ این گرایش البته نه از سر وابستگی و روابط پنهانی بود؛ بلکه عامل اصلی این گرایش نفرت مردم ایران از روس و انگلیس بود.

در سال ۱۳۳۴ق پس از اشغال شهر از سوی روسها، در پی مذاکرات محرمانه ژنرال باراتف و امیرافخم، حسام‌الملک امیرافخم در ۱۶ رجب ۱۳۳۴ق به حکمرانی همدان منصوب شد و در شورین خلعت حکمرانی پوشید.

حسین علی خان ضیاء الملک دوم قراگوزلو با کمک امیرافخم برای الحاق به قوای روس در سال ۱۳۳۴ق، اقدام به گردآوری سپاهی متشکل از مردم شهر و روستا و عشایر نمود و به دنبال تصرف شهر توسط قوای عثمانی و عقب نشینی روس ها، امیرافخم نیز به قوای روس پیوسته و همراه آنان از شهر خارج شد و شهر بدون حاکم ماند. آلمان و عثمانی نیز همانند دول روس و انگلیس از دو طریق برنامه ها و اهداف خود را ساماندهی و اجرا می کردند. اول از طریق کنسولگریها و اتباع خود و دیگر از طریق طرفداران خود در شهر همدان که روز به روز بر تعداد آنها افزوده می شد.

از ورود نیروهای روس به همدان، البته بعد از نبردهای ماههای محرم و صفر با ژاندارمها و نیروهای مردمی و شکست آنان، تا وقوع انقلاب روسیه در ۱۳۳۶/۱۹۱۷ق/۱۲۹۵ش شهر و منطقه همدان چندین بار بین روس و عثمانی دست بدست شده و خسارات زیادی دید. با خروج نیروهای روسی از همدان، انگلیسها برای حفظ منافع خود در ایران و هندوستان و مبارزه با بلشویکها تصمیم به اعزام نیرو به ایران گرفتند؛ و ژنرال دنسترویل برای این منظور از بغداد به سوی همدان حرکت کرد.

حضور انگلیسی ها در همدان تا پیش از این منحصر به تعدادی اتباع انگلیسی ساکن همدان، کارکنان کنسولگری و بانک شاهی و تعدادی مأمور نظامی بود. پس از انقلاب روسیه و تخلیه ایران توسط قوای روس و صلح آنان با آلمان در اواخر جنگ، پای نیروهای نظامی انگلیس به همدان و منطقه غرب ایران باز شد. پس از خروج قوای روس، نیروی زیادی به منطقه غرب و شمال غرب ایران اعزام کردند تا این مناطق را که تاکنون در تصرف آنها نبود، به تصرف خود درآورند. جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران، مبارزه با قیام جنگل و ممانعت از اتحاد و ارتباط آنان با بلشویک های انقلابی و سرکوب آنان، هدف اصلی انگلیس از اعزام نیرو به منطقه بود. نقشه آنان این بود که مسیر بغداد، قزوین، همدان و گیلان را در تصرف داشته باشند تا بتوانند از این راه در موقع لزوم به خاک روسیه حمله کنند؛ و یا به قوای ضد کمونیستی یاری رسانند. با توجه به همین سیاست، انگلیسی ها ژنرال دنسترویل را مأمور کردند تا با همراهان خود از بازماندگان سربازان گرسنه و سرگردان روسی در همدان سپاهی فراهم آورد، و ساکنان قفقاز را بر ضد روس ها برانگیزاند. او در ۱۳ ربیع الاول ۱۳۳۶ از بغداد به سوی ایران حرکت کرد.

در گزارشی از حکومت کرمانشاه به وزارت امور خارجه در خصوص حرکت

نیروهای انگلیسی به سوی همدان آمده: «امروز متجاوز از سیصد اتومبیل که [در] هر یکی سه یا چهار نفر نظامی انگلیسی [بود] از طرف بغداد وارد [شده] یکسر به طرف همدان رفتند». در همدان صاحب منصبان انگلیسی در منزل رئیس بانک شاهنشاهی شعبه همدان با باراتف فرمانده نیروهای روسی، ملاقات کرده و هماهنگی های لازم را به عمل آوردند. دسترویل در کمتر از یک ماه از مسیر کرمانشاه و همدان خود را به انزلی رسانید؛ ولی روسهای بلشویک که در انزلی با میرزا کوچک خان همکاری می کردند، راه را بر دسترویل بستند و او به ناچار به همدان بازگشت. او در همدان با بیچرایف، فرمانده روس، که هنوز سربازانی را در همدان تحت فرمان خود داشت، رابطه دوستی برقرار کرد و با کمک مالی انگلستان او را حاضر به همکاری با خود نمود. انگلیسی ها بیچرایف را تطمیع کردند و با او قراردادی منعقد ساختند. ماده اول این قرارداد این بود که «بیچرایف قوای خود را از حدود ایران خارج نکند تا انگلیسی ها بتوانند مواضع او را با قوای خود اشغال نمایند».

دسترویل بازگشت نیروهای انگلیسی را از رشت به همدان، چنین گزارش می کند:

ورود ما شهر را به هیجان و غلیان انداخت و شایعاتی در شهر منتشر شد مبنی بر اینکه میرزا کوچک خان ما را در رشت نگاه داشته و پس از اخذ طلا- و نقره و اشیای قیمتی ترحمماً مرخص کرده است. به ما به چشم شکست خورده و مغلوب نگاه می کردند و خیال اینکه زودتر ما را از شهر بیرون کنند، این دفعه قوی تر شده بود... با شرایط موجود تصمیم بیرون کردن از شهر از طرف اهالی ممکن بود تولید زحمت نماید. زیرا مجالس میتینگ در مساجد منعقد کرده و قطعنامه شدید اللحنی به دیوار می چسبانند.

دمکرات ها شدیداً علیه حضور انگلیس ها در همدان تبلیغات می کردند. معاریف و مشاهیر دمکرات های همدان، رضاخان برهان المتکلمین، جلال الممالک، ظهیردفتر و احسان الله خان بودند. رهبرشان محمدحسن خان فریدالدوله بود. آنان تمام مشکلات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی همدان را ناشی از حضور نیروهای بیگانه (انگلیس) می دانستند، به همین دلیل خواهان تخلیه فوری همدان از نیروهای انگلیسی بودند. در مقابل تقاضاهای مردم، ماژور دسترویل اعلامیه ای در این باره، صادر کرد.

«توقف انگلیسی ها در اینجا موقتی خواهد بود و ابداً خیال ندارند در این ناحیه ایران مدت زیادی اقامت نمایند. اقامت موقتی انگلیسها به جهت مراقبت عملیات قوای

ترک ها است. در کلیه ممالک و نواحی، اولین وظیفه ما امداد و مساعدت با اهالی بوده و به هر کجا که بیرق انگلیسی وارد شود، به نام آزادی و صلح و رفاه عمومی به اهتزاز [در] می آید.»

به دنبال اعلامیه دنسترویل، آزادی خواهان و دمکرات های همدان به رهبری محمدحسن خان فریدالدوله اعلامیه صادر و در شهر پخش کردند. در این اعلامیه آمده بود:

ژنرال انگلیسی می گوید که برای صلح و رفاه عمومی به اینجا وارد شده است. آیا ما از ایشان خواهش کرده بودیم؟ بهتر است این صلح و رفاه را در مملکت خودشان برقرار نمایند. ما که تاکنون در این زمینه از آنها تمنایی ننموده ایم. ایران در یک موقعی متمدن بود که انگلیسی ها حتی معنای آن را نمی دانستند بفهمند به علاوه ما احتیاجی نداریم که از آنها چیزی بیاموزیم.

از آنجایی که آزادی خواهان و دمکرات ها با نهضت جنگل و میرزا کوچک خان ارتباط داشتند، اخراج انگلیسی ها از همدان را یکی از وظایف عمده می دانستند.

دمکرات ها در نامه ای به میرزا کوچک خان خواهان کمک و اجازه او برای این کار شدند:

انگلیس در اینجا توقف دارند و عده آنها خیلی قلیل است. با اجازه و موافقت شما می توانیم بر علیه آنها قیام کرده و بلکه آنها را نابود نماییم. ولی در آن عمل کمک شما خیلی لازم است اهالی و رؤسای شهر عموماً طرفدار شما هستند و ما منتظر اشاره شما هستیم. پول ما هم کم است.

نیروهای انگلیسی در مقابل این اقدامات آزادی خواهان، یک سرویس اطلاعاتی محلی به رهبری کاپیتان ساوندرس که بر اوضاع همدان واقف بود، تشکیل دادند. آنها بدین وسیله اطلاعات لازم را جمع آوری می کردند و با نفوذ در افرادی که در تلگراف خانه و اداره های دولتی بودند، سعی داشتند که اوضاع را در کنترل خود داشته باشند. از طرف دیگر، با برگزاری مسابقات ورزشی و تفریحی، از جمله فوتبال، تلاش می کردند که بیشتر با مردم در ارتباط باشند و زمینه نفوذ خود را فراهم سازند. راه دیگری که انگلیسی ها در پیش گرفتند، دید و بازدید با خوانین و اعیان و اشراف شهر بود. در ملاقات با نظام السلطان، حاکم وقت همدان، که یکی از دمکرات های افراطی محسوب می شد، وی از دنسترویل پرسید: «از کجا آمده اید؟ برای چه آمده اید؟ آیا عده شما زیاد است؟»

ملاقات بعدی آنها با امیرافخم قراگوزلو بود. امیرافخم در آن ملاقات گفت خیلی

خوشوقت است از اینکه می تواند قشون انگلیسی را در این قسمت ایران مشاهده کند. همچنین اظهار داشت زیر بار هر اداره و سیستمی می رود، الا-دمکرات ها. امیرافخم چشم دیدن دمکرات ها و سیاسیون و به ویژه حاکم را نداشت. کدورت بین او و حکومت از آنجا ناشی می شد که حکومت برحسب وظیفه خود مبالغ هنگفت بقایای مالیات امیر را مطالبه کرده بود. امیر مفخم طرفدار روسها و انگلیسها بود و در زمان تسلط روسها بر همدان از سوی آنان حکمران همدان شد.

آزادی خواهان و دمکراتها که از طریق مطبوعات، از جمله روزنامه های اکباتان، اتحاد، افسانه و ... به مبارزه با انگلیسی ها ادامه می دادند، در مقابل ترفند دید و بازدید انگلیسی ها آرام نشستند و نامه هایی با جوهر قرمز (رنگ خون) در کاغذی با نقش اسلحه موزر برای افرادی که با انگلیسی ها مراوده داشتند ارسال کردند. به این مضمون که همه می دانند وی (مخاطب نامه) خود را به انگلیسی ها فروخته و پول گرفته، اگر به مراوده با انگلیسی ها ادامه دهد کشته خواهد شد.

از طرف دیگر انگلیسی ها برای اینکه بتوانند مردم همدان را در مقابل هم قرار دهند، سعی کردند از همان سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» استفاده نمایند. بر این اساس شروع به تبلیغ و جذب افراد در کسوت نظامی گری کردند. حاکم همدان به وزارت داخله در این مورد چنین گزارش می دهد: «انگلیسها چند نفر از اهالی همدان را به اطراف فرستاده اند جهت گرفتن سوار و پیاده نظام در شهر هم تابلو زده اند بعنوان محل تقاضای خدمت نظامی.»

دمکرات ها و مبارزین همدان نیز با صدور اعلامیه ای مردم را از این کار برحذر داشتند:

... خدمت کنندگان به انگلیس گرفتار غضب و انتقام ملت خواهند شد و دشنه جلاد هر کس را که متشبث به این عمل پست شود سزایش را به دستش می گذارد.

بدنبال تشدید فعالیت مردم به رهبری دمکراتها و روحانیون علیه انگلیسی ها، فرمانده آنان، دنسترویل، تنها چاره کار را دستگیری و تبعید آنان دید، او ابتدا فرید الدوله گلگون، رهبر دمکراتها را دستگیر و یکسره به هندوستان تبعید کرد. از روحانیون نیز شیخ علی ثقه الاسلام همدانی که طرفدار اتحاد اسلام بود، به همان سرنوشت دچار شد. انگلیس ها با این حرکت به زعم خود توانستند همدان را به مکانی امن برای خود تبدیل کنند.

حضور انگلیسی ها در همدان موجب ناامنی اقتصادی و اجتماعی و قحطی شدید در

شهر شد؛ به طوری که قیمت گندم به خرواری ۴۰ قران و نان لواش منی ۹ الی ۱۳ قران رسید و لپه و نخود از منی ۱ قران به ۴ قران فروخته می شد. قحطی نان و مواد غذایی در همدان چندین علت داشت: ۱. هوای نامناسب و خشکسالی در غرب کشور در سال ۱۳۳۵ ق؛ ۲. خریدهای بیش از اندازه گندم و مواد غذایی توسط قوای روس، عثمانی و سپس انگلیسی ها؛ ۳. گرانی و بالا رفتن بی سابقه قیمت مواد غذایی و احتکار آن توسط ملاکین، خوانین و سرمایه داران. در این وانفسا نیروهای انگلیسی با اعزام افراد به اطراف همدان به جمع آوری مواد غذایی و گندم می پرداختند.

هرچند در برخی از منابع آمده: «... انگلستان در شهرهای شیراز و همدان برای نان، یارانه ای می پرداخت و آرد وارد می کرد تا هم موجب کاهش قیمت شود و هم مردم را آرام کند» اما واقعیت این است که نیروهای انگلیس از این آرد و نان برای نیروهای خودشان استفاده کرده و بین تعداد محدودی از مردم همدان که توسط نیروهای انگلیسی در جاده سازی در گردنه اسدآباد به همدان به کار گرفته شده بودند، توزیع می شد، آن هم به صورت جیره بندی و کوپنی و در قبال کار روزانه. خطرات دسترویل به خوبی این موضوع را تأیید می کند. این در حالی بود که انگلیسی ها برای دیگر نیروهای خود که در خارج از همدان بودند، اقدام به خریداری گندم می کردند و آن را به سایر جاها می فرستادند که اسناد به خوبی گواه این مطلب است به همین دلیل موجب نارضایتی مردم و شکایت حکومت همدان به مرکز شد. دسترویل با صدور اعلامیه ای علت گرانی گندم را چنین بیان کرد:

گندم را ما خریداری نمی کنیم و برعکس؛ با تمام قوای خود به قحطی زدگان کمک می کنیم و قیمت های سنگین کنونی جنس، به واسطه خریداری جنس از طرف ما نیست؛ زیرا ما گندم خریداری نمی کنیم، بلکه ترقی قیمت جنس به واسطه عملیات دستجات دمکرات ها است که انبارداران و خبازان را بی جهت مرعوب کرده و وادار می کنند که مظنه جنس را به طور مصنوعی بالا برده و مردم را برعلیه ما برانگیزانند.

برخلاف ادعای دسترویل، یکی از کسانی که مواد غذایی را احتکار می کرد، امیرافخم شورینی بود که از دشمنان سرسخت آزادی خواهان و دمکراتها و برعکس، از دوستان و طرفداران روس و انگلیس به شمار می رفت.

قحطی در همدان به حدی شدید بود که هر روز در معابر شهر مردم شاهد جسد

کسانی بودند که از گرسنگی جان داده بودند. در این اوضاع نابسامان، انگلیسی ها از فرصت استفاده کرده مردم فقیر و گرسنه و کسانی را که از قدرت بدنی برخوردار بودند، در جاده سازی و ایجاد راه های جدید به کار می گرفتند. حقوق کارگران در مقابل این کار، روزی سه قران با بلیط غذا بود. اما به شدیدترین روش استثمار می شدند.

افراد خیر شهر نیز برای جلوگیری از مرگ و میر اهالی در اثر گرسنگی، نانوائی دایر کرده بودند و به طور رایگان به فقرا نان می دادند. در این زمان از طرف میرزا کوچک خان نیز به قحطی زدگان همدان کمک هایی می شد.

در سال ۱۳۳۶ق، با کمک حکومت محلی، ۱۶۰۰ نفر از فقرای شهر که در خرابه ها ساکن بودند، جمع آوری و در چند کاروانسرا زندگانی مرتبی برای آنها تهیه گردید. از طرف دیگر قرار شد به حساب ملاکان شهر، چهل باب مغازه نانوائی دایر کرده و به نرخ نازل برای اهالی و فقرا نان تهیه نمایند. از جمله این ملاکان، عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود. علاوه بر کمک مردم و دولت، میسیونرهای مذهبی آمریکایی نیز به طور رایگان به فقرا اطعام می دادند.

سرانجام در سال ۱۳۳۷ه. ق پس از عزیمت قوای اصلی انگلیسی ها به انزلی و حرکت قوای کمکی آنها به این مناطق (انزلی)، همدان از تصرف قوای انگلیسی ها آزاد گردید.

آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال همدان

جنگ جهانی دوم روز اول سپتامبر ۱۹۳۹ / دهم شهریور ۱۳۱۸ با حمله نظامی قوای آلمان هیتلری به لهستان آغاز شد. ایران از همان روزهای آغاز جنگ ۱۳ شهریور ۱۳۱۸ اعلام بی طرفی نمود و بی طرفی خود را از طریق وزارت امور خارجه و سفارتخانه هایش در خارج از کشور به اطلاع دول متخاصم رسانید.

متفقین برای رساندن اسلحه و مایحتاج به اتحاد شوروی راهی جز ایران نداشتند؛ بنابراین تصمیم به اشغال ایران گرفتند.

چرچیل در تلگرامی به استالین در خصوص اشغال ایران چنین نوشت:

هدف ما از اشغال ایران، حتی بیش از حراست نواحی نفت خیز، به دست آوردن راه ارتباطی تازه ای به کشور شما بود که به آسانی نتوانند آن را قطع کنند. برای این هدف باید راه آهن از خلیج فارس تا بحر خزر را گسترش دهیم و مطمئن شویم که به خوبی

کار می کند ... ما به پیشقراولان خود دستور داده ایم که به پیشروی ادامه دهند و در نقطه ای میان همدان و قزوین که از جانب فرماندهان نظامی معین خواهد شد، دست در دست نیروهای شما گذارند...

دستاویز آنها برای حمله و اشغال ایران حضور نیروهای متخصص آلمانی در کشور بود که از این نیروها به عنوان ستون پنجم آلمان یاد می کردند، در حالی که اکثر این نیروها از ایران خارج شده بودند.

نیروهای انگلیس و شوروی سرانجام در سوم شهریور ۱۳۲۰ به ایران حمله ور گشته و کشور را اشغال کردند. ارتش رضاشاهی برخلاف تبلیغات وسیعی که در مورد آن می شد، تقریباً بدون مقاومت تسلیم شد؛ و فرماندهان آن بزدلانه و بعضاً با لباس زنانه از برابر نیروهای روسیه شوروی گریختند. یکی از شهرهایی که در این ایام به اشغال نظامی متفقین درآمد شهر همدان بود.

جریان اشغال همدان از این قرار بود که صبح جمعه ششم شهریورماه ۱۳۲۰ هواپیماهای شوروی در آسمان شهر همدان به پرواز درآمدند و اشیایی را رها کردند. مردم به گمان این که اعلامیه است خودشان را به محل فرود نزدیک کردند غافل از آنکه این اشیاء بمب های مرگبار هستند، با انفجار این بمب ها بیش از ۳۰۰ نفر مجروح یا کشته شدند. البته بر اساس اسناد معتبر ۱۵ نفر از مردم در دم جان خود را از دست دادند. بر اثر این بمباران شبکه برق و تلفن شهر منهدم گردید، شدت انفجارها به حدی بود که قطعاتی از سر و دست و دیگر اعضای بدن به در و دیوار چسبیده بود، به نحوی که صحنه وحشتناکی به وجود آمده بود. تعداد مجروحین به حدی بود که نه تنها تمام اتاق ها و تختخوابهای بیمارستان پهلوی تنها بیمارستان شهر، پر شده بود بلکه تمام راهروها پر از مجروح شده و در آنجا بستری شدند. حتی بسیاری از مردم از خانه های خود تختخواب آورده و در حیاط بیمارستان بستری شده و مورد معالجه قرار گرفتند. با وجود این همه مجروح بیمارستان از امکانات چندانی برخوردار نبود.

پس از حمله هواپیماهای شوروی، انگلیسی ها دریافته بودند احتمال دارد شوروی ها پیش از آنها از طریق شمال و قزوین، همدان را تسخیر نمایند؛ به همین خاطر ژنرال آیزر دود را مأمور اشغال همدان کردند. او به سرعت وارد عمل شد و در ساعت هفت بعد از ظهر روز ۸ شهریور ۱۳۲۰ همدان به تصرف قوای انگلیس درآمد اهالی همدان

با بهت و حیرت شاهد حضور خودروهای نظامی انگلیسی در میدان شهر بودند. آنان به خاطر سقوط دیکتاتوری رضاشاه شادمان و خوشحال بودند، اما حضور نیروهای بیگانه در شهر این شادی را در کام آنان تلخ و ناگوار می نمود؛ چرا که هنوز ظلم و ستم قوای بیگانه در جنگ جهانی اول در این شهر را به یاد داشتند و می دانستند حضور آنان در شهر چه مشکلات و مصائب عدیده را در پی دارد.

بعد از اشغال شهر توسط انگلیسی ها، شوروی نیز بی کار ننشست، هواپیماهای آنان بر فراز شهر همدان به پرواز درآمده و گاه و بیگاه اعلامیه های تبلیغاتی در شهر پخش می کردند. علاوه بر این یک ستون موتوریزه آنها تلاش می کرد از قزوین خود را به همدان برساند، اما انگلیسی ها برای جلوگیری از این اقدام تا گردنه آوج پیشرفته و پس از نمودار شدن سربازان شوروی در مرحله اول سعی کردند با استقبال گرم از آنان به صورت مسالمت آمیز آنها را از این کار منصرف نمایند. اما وقتی نیروهای شوروی قصد خود را از پیشروی به سوی همدان اعلام داشتند با واکنش شدید انگلیسی ها مواجه گشتند. سرانجام پس از گفتگوهای بسیار انگلیسی ها آنها را مطمئن ساختند در همدان به اندازه کافی نیرو وجود دارد که بتواند با هر وضعیتی روبرو شود، در نتیجه نیروهای شوروی با اکراه به سمت قزوین عقب نشستند.

نباید از یاد برد انگلیس از مدتها پیش در همدان به وسیله اتباع خود، اطلاعات کاملی راجع به همدان و منطقه جمع آوری کرده بود. انگلیسی ها در بین ارامنه و یهودیان و با وجود بانک شاهنشاهی و کنسولگری پایگاه هایی داشتند؛ در حالی که شوروی در همدان حتی کنسولگری هم نداشت.

انگلیسی ها در همدان

انگلیسی ها در اوایل ورود به همدان - چنانکه دیده شد - سعی کردند کنترل کامل شهر را به دست بگیرند. کنسولگری آنها در این زمان در همدان توسط ساکس، فرزند سرپرسی ساکس افسر و سیاستمدار عالی رتبه انگلیسی در جنگ جهانی اول در ایران، اداره می شد. او از چندین سال قبل از شروع جنگ جهانی دوم شخصی به اسم سیمون را تحت عنوان نماینده شرکت فرش همدان مأمور جمع آوری اطلاعات و شناسایی و نفوذ در صاحبان قدرت کرده بود. این شخص از نظر ظاهری با چشم و ابروی مشکی و لهجه

فارسی بسیار شبیه ارمنه همدان بود. سیمون در مدت مأموریت خود به خوبی انجام وظیفه کرده حتی از نقاط ضعف خوانین محلی کاملاً آگاه بود و همه جا و همه چیز را به خوبی می شناخت. در شهریور ۱۳۲۰ که پرده ها برافتاد، کلنل سیمون با لباس نظامی انگلیسی ظاهر شد و در تمام امور ادارات و سازمان های محلی شروع به دخالت نموده و رؤسای باشخصیت و میهن دوست ادارات مثل دکتر علامه مازندرانی، معتمدالدوله وزیری کرمانشاهی پیشکار دارایی و آقای رشیدخان گودرزی بروجردی رئیس دادگستری و برخی دیگر از وطن پرستان غیرتمند و ایرانی مثل علی نقی کوثر معروف به آقازاده همدانی را، که در کسوت روحانی بود، هر از گاهی مورد بازخواست و بازجویی قرار داده و تهدید به تبعید به هندوستان می کرد. انگلیسی ها میرآقا متخلص به «مفتون»، فرزند مرحوم شمس العرفا را، که بی شک یکی از بهترین شعرای شهرستان همدان بود، پس از شش ماه حبس، برای مدت یکسال به قریه سوزان از دهستان درجزین همدان تبعید کردند. این شاعر حساس جریان تبعید خود را در چکامه دلنشینی تحت عنوان خاطره ای از تبعید من در جنگ بین الملل دوم چنین سروده است:

تا شدم تبعید از شهر و دیار ای آسمان

هر چه بر کار سیاست ها شدم نزدیک تر

سعد سلمان در حصار نای گر تبعید بود

من نگریدم به خوان انگلستان کاسه لیس

من نرفتم زیر بار انگلیس نابکار

من وطن خواهم وطن خواهم وطن خواه ای فلک

من شدم تبعید تا راحت بماند این و آن

می شوم تبعید چون هستم به ضد انگلیس

روزگارم تیره شد چون شام تار ای آسمان

دور ماندم از وصال روی یار ای آسمان

قریه سوزان مرا آمد حصار ای آسمان

کردمی از سفره خود بر کنار ای آسمان

بایدم انداختن از کار و بار ای آسمان

می‌کنم فریاد فاش و آشکارای آسمان

بید را میزن که تا لرزد چنارای آسمان

من از این تبعید دارم افتخارای آسمان

سیمون بعد از جنگ جهانی دوم نیز در همدان ماند تا اینکه در سال ۱۳۳۰ش از ایران اخراج شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ تا مدتها شهر همدان صحنه تاخت و تاز نیروهای متفقین بود. علاوه بر انگلیسی‌ها، نیروی عظیمی از ارتش آمریکا در سه فرسنگی شمال همدان در محلی به اسم ده پیاز برای خود قرارگاهی دایر کرده بودند که دارای چاه عمیق و

بناهای نظامی و فرودگاه و تأسیسات لازم برای استقرار یک لشکر بود. نمایندگان سه دولت شوروی، انگلیس و آمریکا برای حفظ موازنه شب و روز مشغول فعالیت بودند.

استقرار نیروهای مذکور در همدان برای مردم این شهر زیانهای بسیاری به بار آورد. در این مدت بازار همدان چندین بار دچار حریق شد و هستی عده ای از مردم در آتش بیداد سوخت. از سوی دیگر رفت و آمد سربازان هندی و اسرای لهستانی، که بیشتر آنان را زنان تشکیل می دادند، منشأ بیماری خطرناک تیفوس و موجب مرگ عده ای از اهالی شهر گردید. کثرت نیروهای بیگانه در همدان، شهر را به صورت یک بندر جنگی پرجنجال بین المللی درآورده بود و سر و صدای کامیونهای حامل مهمات جنگی ارسالی از آمریکا به شوروی امنیت و آسایش را در تمام مدت جنگ از مردم همدان سلب کرده بود.

تأمین مواد غذایی مورد نیاز ارتش اشغالگر یکصد هزار نفری و نیز گروه یکصد هزار نفری آوارگان جنگی لهستانی، که از زندانهای روسیه آزاد شده و به ایران اعزام شده بودند، از طریق واردات مواد غذایی غیرممکن بود؛ زیرا گذشته از مشکلات حمل و نقل و فقدان تعداد کافی کشتیهای باری برای حمل خواروبار مورد نیاز از اقصی نقاط دنیا به ایران، مسئله اساسی همانا عدم دسترسی متفقین به مواد غذایی کافی برای صدور به ایران بود. به همین علت مقامات اشغالگر ارتشهای تجاوزکار به سرعت، تمامی غلات قابل دسترس را با زور سرنیزه و یا با پرداخت حداقل بهای ممکنه تصاحب کردند.

مقامات انگلیسی از طریق کمپانی انگلیسی «یونایتد» غلات قابل دسترس را تقریباً مفت خریداری کرده و در اهواز (مرکز قوای انگلستان) انبار کردند.

کمبود مواد غذایی همراه با تورمی در حدود ۱۰۰۰ درصد که بر اثر اتخاذ سیاست پولی تحمیلی قوای اشغالگر به وجود آمده بود، قدرت خرید مردم را به شدت کاهش داد و در نتیجه میلیونها نفر در سراسر کشور دچار گرسنگی شدند.

واضح است که اقدامات انگلیسی ها و وضعیت ناشی از ورود قوای بیگانه به ایران، در زندگی اجتماعی مردم همدان در آن هنگامه چه تأثیری دربر داشته و چه مشکلاتی را برای آنان به وجود آورده بود؛ از جمله مشکلات گرانی و کمیابی آذوقه که حضور نیروهای انگلیسی در شهر به آن دامن می زد. قیمت کلیه کالاها علی الخصوص خواروبار به شدت افزایش یافت. کره یک من (سه کیلوگرم) ۱۸ ریال به یکباره به کیلویی ۲۴ تومان، قند و شکر کیلویی ۱۶ ریال به کیلویی ۱۸ تومان و گندم خرواری ۶۵ تومان به

خرواری ۷۰۰ تومان رسیده و بسیار نایاب شد. دولت نیز ناچار برای توزیع عادلانه برخی کالاها از جمله قند و شکر اقدام به چاپ کوپن و تعیین عاملینی در شهر کرد که همین امر برای برخی از عاملان توزیع کوپن قند و شکر محل درآمد سرشاری شد؛ به نحوی که رئیس یکی از ادارات دولتی همدان در آن گیرودار عمارت مجللی از این درآمدها ساخته بود که مردم اسم آن را «قندآباد» نهاده بودند. به دلیل عدم توزیع عادلانه قند و شکر مردم شهر همدان دست به شورش و غارت انبارهای قند و شکر زدند.

البته قبل از این شورش کمیسیونی متشکل از رؤسای ادارات و اصناف مختلف در فرمانداری همدان تشکیل شد تا راجع به حل مشکل قند و شکر و اوضاع عمومی شهر مشورت و تصمیمات مفیدی اتخاذ شود. اما شورش مردم نشان داد با وجود قوای خارجی و مصرف بی رویه آنان از خواروبار مردم شهر هر تصمیم و اقدامی محکوم به شکست است.

در این زمان گندم که قوت غالب مردم ایران بود، به دلیل خرید و انتقال آن توسط انگلیسی ها کمیاب شد؛ و قحطی مثل زمان جنگ جهانی اول باعث مرگ و میر بسیاری از اهالی شهر گردید. اگر کمک های انسان دوستانه برخی از اهالی نیکوکار شهر همچون حاج آقافتقی شریفی جولانی، آقاعبدالله تقوی و آقازاده کوثر که در چند نقطه شهر مثل تپه مصلی، محله جولان و کبابیان روزانه آش و نان فراوان به طور رایگان توزیع می کردند نبود، بی گمان جمعیت زیادی بر اثر گرسنگی جان خود را از دست می دادند.

در این هنگامه فلاکت بار کنسول انگلیس و عوامل او در شهر به گرانی گندم و ایجاد قحطی مصنوعی دامن می زدند و اگر برخی نانوایان به دستورهای وی عمل نمی کردند و در صحنه دروغین و ساختگی ایجاد قحطی نان شرکت نمی کردند، مانند فرهاد سرکانی، رئیس صنف خباز همدان، تبعید می شدند. وی بعد از چند سال تبعید در همان تبعیدگاه دارفانی را وداع گفت.

با شدت گرفتن قحطی در شهر و هیجان مردم، جلسه ای با حضور اصناف، بازرگانان و محترمین شهر در فرمانداری تشکیل شد. در این مجلس فرماندار و مسئول اداره غله به حضار اطمینان دادند که برای مصرف یک ساله مردم گندم در انبارها موجود است و حمل گندم به دیگر شهرها تأثیری بر این موضوع ندارد. با تمام این وعده و وعیدها مردم گرسنه شهر در ۲۸ آبان ۱۳۲۰ دست به یک شورش عمومی علیه

نیروهای انگلیسی زدند؛ زیرا آنان حمل گندم از سوی قوای انگلیس را علت کمیابی می دانستند. مردم در این تظاهرات در و پنجره بانک شاهنشاهی و ادارات دولتی را با چوب و سنگ خرد کردند. دامنه شورش زمانی گسترش یافت که کلیه کسبه شهر با تعطیلی مغازه ها و دکاکین با مردم معترض همراه شدند. مردم که به سوی اداره غله در حرکت بودند در مسیر حرکت خود به چندین کامیون از سربازان انگلیسی برخورد کرده با سنگ به آنها حمله کردند. اصابت یک سنگ به راننده یکی از این کامیون ها باعث واژگون شدن آن گردید و درگیری مردم با سربازان انگلیسی شدت یافت. سربازان انگلیسی به سوی مردم بی پناه آتش گشوده و چهار تن از آنان را به قتل رساندند. در اسناد تعداد واقعی کشته شدگان ذکر نشده، اما درگیری زمانی خاتمه یافت که رئیس شهربانی شخصاً در محل حاضر و مانع تیراندازی سربازان انگلیسی شد و مردم را نیز متفرق نمود. تظاهرکنندگان در تمام مدت تظاهرات خود خواهان پایان دادن به حمل گندم از همدان بودند. در این مدت کلیه راسته ها و بازار تعطیل و روز بعد نیز این اعتصاب ادامه داشت. تنها بعد از ملاقات و مذاکره فرماندار با نمایندگان اصناف مختلف، به این تعطیلی پایان داده شد.

پس از پایان شورش، کنسول انگلیس در شهر خواهان معرفی و تعقیب و مجازات عاملین این حادثه از دولت ایران شد و اعلام کرد خودشان اجازه دارند کسانی را که علیه ارتش انگلیس تحریک یا اقدامی کنند، مجازات نمایند. جالب تر اینکه کنسول انگلیس از فرمانداری همدان تقاضا نمود که اعلامیه ای مبنی بر اینکه انگلیسی ها گندم و خواربار حمل نمی کنند در شهر منتشر شود. از همه خفت بارتر اینکه فرماندار همدان قیام کنندگان را مردم ولگرد، فقیر و گدا معرفی نمود. غافل از اینکه آنها نیز جزو مردم شهر بودند که بر اثر سیاستهای غلط دولت و فشارهای قوای بیگانه به این روز و فلاکت گرفتار شده بودند.

در پی تلاش کنسول انگلیس و فرمانداری همدان، غلامحسین شریفی، محمدعلی شریفی، علی اصغر احسان لو، حسین حاج عزیز و محمدعلی نجیب، که همگی از افراد درستکار، شریف و نیکوکار همدان بودند به عنوان عاملان شورش دستگیر و در همدان زندانی شده و پس از چندی به زندان اراک منتقل شدند.

وزارت کشور نیز اقدام به اعزام یک بازرس به همدان نمود. بازرس مذکور پس از

یک ماه توقف در همدان علت شورش را تلاش خبازان برای استفاده بیشتر عنوان کرد که بالا بودن هزینه خبازی را بهانه قرار داده تا بهای گندم را به نسبت قیمت نان کمتر پردازند. در گزارش مذکور فرهاد سرکانی، رئیس صنف خبازان، عامل شورش معرفی و چنانکه گذشت تبعید گردید. در گزارش بازرس وزارت کشور در مورد شورش هیچ اسمی از افرادی که قبلاً به این بهانه دستگیر شده بودند (غلامحسین شریفی و ...)، نیامده است. بدین ترتیب معلوم می گردد دستگیری آنان هیچ ربطی به گرانی و قحطی و شورش نداشته، بلکه تنها گناه آنان بیگانه ستیزی بوده است و بس.

از دیگر مشکلات حضور این میهمانان ناخوانده سلب امنیت و آسایش اولیه از مردم بود. در ۲۶ آبان ۱۳۲۰ یک گروه سیزده نفری از افسران و دژبان انگلیسی به مهمانخانه روشن، رفته و پس از کتک کاری مستخدم آنجا و مصرف مواد غذایی و مقدار زیادی نوشیدنی الکلی و مست شدن، شیشه های میهمانخانه را شکسته و مستانه از آنجا خارج می شوند. جالب اینکه به جای توبیخ و تنبیه افسران مذکور، صاحب مهمانخانه برای مدت سه سال به عراق تبعید می شود.

بدیهی است مواردی از این نوع در همدان کوچک آن روز که اخبار به سرعت در همه شهر دهان به دهان می گشته چه ذهنیتی می توانسته درباره نیروهای خارجی در مردم شهر ایجاد کند و همین حوادث باعث انزجار و نفرت شدید مردم شد، به طوری که آنان برای انتقام گیری و به راه انداختن شورش لحظه شماری می کردند.

مشکل دیگر مردم در این روزگار محنت بار، کمبود وسایل نقلیه بود. نیروهای انگلیسی و آمریکایی تمام وسایل نقلیه شهر را در اختیار گرفته بودند. علاوه بر این، تردد بیش از حد اتومبیلها و کامیون های جنگی باعث شده بود افراد زیادی جان خود را بر اثر بی احتیاطی رانندگان از دست بدهند.

حجم انبوه این رفت و آمدها در اسناد و گزارش های شهربانی به خوبی منعکس شده است: «در ساعت ۱۸:۳۰ روز ۲۳ (مهر ۱۳۲۴) ماه جاری تقریباً دویست سرباز انگلیسی با هشتاد دستگاه اتومبیل و اثاثیه از تهران به قزوین و به سمت همدان حرکت نمودند» در مورد دیگر آمده: «ساعت ۱۳ (مهر ۱۳۲۴) ۲۳ دستگاه اتومبیل و دو دستگاه موتورسیکلت انگلیسی با قریب چهل تن سرباز انگلیسی از خط تهران وارد (قزوین) و به خط همدان عزیمت نمودند»

برای نمونه کامیون های آمریکایی در روستای زمان آباد طفل هفت ساله ای به نام یحیی فرزند احمد را زیر گرفته و به قتل رساندند؛ یا در روستای امیرآباد، باقر فرزند غلامحسین بر اثر برخورد کامیون های آمریکایی به شدت مجروح شد. شکایت والدین افراد مقتول و مجروح معمولاً همیشه بی نتیجه می ماند؛ به این دلیل که شکایات مذکور پس از ارائه به شهربانی و ژاندارمری به کمیسیون دعوای خارجی مقیم همدان ارسال می گردید که فقط باعث سردرگمی و سرخوردگی شاکیان می شد. انگلیسی ها برای رسیدگی به این گونه حوادث و پرداخت خون بها و غرامت افراد مقتول اداره ای به نام «اداره غرامات و خسارات نیروهای بریتانیا» در کرمانشاه تأسیس کرده بودند. اما گرفتن غرامت ملزم به داشتن پارتی و افراد سرشناس بود، چرا که پرداخت غرامت به ورثه مقتول در حضور فرماندار و با امضاء وی در اداره مذکور امکان پذیر بود؛ در حالیکه میزان غرامت مشخص نبود.

علاوه بر خسارت جانی که از برخورد اتومبیل های متفقین نصیب مردم می شد، تیراندازی عمدی و سهوی سربازان آنان نیز باعث مرگ افراد می گردید. بر اثر همین تیراندازی ها پسر یازده ساله ای به نام ابراهیم فرزند علی اکبر به قتل رسید. پدر و مادر مقتول از عرایض متعددی که به مراجع قانونی همدان تسلیم کرده بودند، هیچ جوابی نگرفته و به ناچار از رئیس الوزرا و وزیر کشور تقاضای دادخواهی نمودند که این دادخواهی هم ره به جایی نبرد و در نهایت والدین مقتول به خاطر از دست دادن پسرشان دچار جنون شدند.

یکی دیگر از اقدامات نیروهای متفقین در همدان، تفتیش اسناد و مدارک ادارات دولتی و استفاده از امکانات این ادارات بود. معزالدین مهدوی، رئیس وقت فرهنگ در این باره می نویسد که هر روز عده ای آمریکایی و انگلیسی و روسی (شوروی ها) برای دیدن مدارس و مؤسسات فرهنگی به اداره فرهنگ مراجعه می کردند. یک دسته سالن دبیرستان را برای سخنرانی می خواستند، دسته دیگر آمار محصلین و معلمین را درخواست می کردند و جمعی اسامی آلمانوفیل های فرهنگ را مطالبه می کردند. هنگام مراجعه نیروهای مذکور مسئول هیچ اداره ای قدرت نافرمانی و سرپیچی نداشت. چه در غیر این صورت با توییح و تبعید و از دست دادن شغلش مواجه می شد. هنگامی که یکی از نیروهای متفقین برای کاری به اداره فرهنگ مراجعه و مورد بی توجهی مهدوی،

رئیس وقت فرهنگ قرار می گیرد، به فرماندار وقت همدان فخرالممالک اردلان، شکایت می کند که در نتیجه فرماندار مذکور، معزالدین مهدوی را مورد مؤاخذه قرار می دهد.

نیروهای انگلیسی تا اواخر سال ۱۳۲۴ شمسی در همدان و اطراف آن حضور داشتند.

پانوشت ها

کارشناس ارشد تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشکده تاریخ.

۱. فریدالملک قراگوزلو، محمدعلی، خاطرات فرید، به کوشش مسعود فرید، زوار، تهران، ۱۳۵۴ ش، ص ۴۴۱

۱۹۳-۱۳۲۵ ق، ج ۱، صص ۱۹۴ - ۲. مجموعه اسناد عبدالحسین میرزا فرمانفرما، ۱۳۴۰

۶۳۱-۲۹۰/۳. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۷۲۳

۲۶۷-۴. اذکایی، پرویز، قراگوزلوهای همدان (بخش سوم)، مجله آینده، صص ۲۶۸

۵. فریدالملک قراگوزلو، محمدعلی، همان، ص ۴۴۷

۶. عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲، گفتار، تهران، ۱۳۶۹ ش، ص ۸۱

۷. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، آرشیو، اسناد استعمار انگلیس، سند شماره ۱۳

۸. همان جا، سند شماره ۱۴

۱۹۱۴، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۱۷ ش، ص ۳۸۹ - ۹. نخجوانی، محمد، تاریخ نظامی جنگ بین الملل اول، ۱۹۱۸

۱۹۱۷ (یادداشت های دنسترویل)، ترجمه حسین - ۱۰. دنسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز، ۱۹۱۸

انصاری، کتابخانه منوچهری، تهران، چاپ دوم، ۲۵۳۷، ص ۷۰

۱۹۱۸، ص ۸۵ - ۱۱. دنسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز، ۱۹۱۷

۱۲. همان، ص ۸۶

۱۳. همان، ص ۸۷

۱۴. همان، ص ۱۳۲

۱۵. همان، ص ۱۱۳

۱۶. فریدالملک قراگوزلو، محمدعلی، خاطرات فرید، ص ۴۴۷

۱۹۱۷، ص ۱۶۴ - ۱۷. دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۱۸. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، آرشیو، اسناد استعمار انگلیس، سند شماره ۱۱

۱۹۱۷، ص ۸۸ - ۱۹. دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۶ (فروردین تا شهریور ۱۳۷۱)، ص ۷۷ - ۲۰. ر. ک: اذکایی، پرویز، فریدالدوله گلگون، آینده، س ۱۸، ش ۱

۲۱ / ۱۳۷۹/۸. مصاحبه با علی اقبالی، همدان، ۲۳

۱۹۱۷-۲۵۴، صص ۲۶۷ - ۲۲. ر. ک: دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۳ جمادی الاول ۱۳۳۶، ص ۹، ۲۳. کاوه، س ۳، ش ۲۵

۲۴ / ۱۳۷۹/۸. مصاحبه با علی اقبالی، همدان، ۲۳

۲۵. اسناد جنگ جهانی اول در ایران، ص ۲۵۰

۲۶. ویلیام جی، اولسون، روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، ترجمه حسن زنگنه، شیرازه، تهران، ۱۳۸۰

ش، ص ۳۵۴

۱۹۱۷، ص ۸۶ - ۲۷. دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۲۸. اسناد جنگ جهانی اول در ایران، ص ۲۴۶

۲۹ / ۱۳۷۹/۸. مصاحبه با علی اقبالی، همدان، ۲۳

۱۹۱۷، ص ۱۶ - ۳۰. دسترویل، امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸

۹ محرم ۱۳۳۷، ص ۱۶، ۳۱. کاوه، س ۳، ش ۳۱ و ۳۲

۳۲. ر.ک: اسناد نقض بی طرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰ (سیاست خارجی در آستانه اشغال)، به کوشش محمد ترکمان، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۰ ش.
۳۳. خامه ای، انور، سالهای پرآشوب، بخش دوم (شهریور ۱۳۲۰ اشغال ایران و سقوط رضاشاه)، فرزانه، تهران، ۱۳۷۸ ش، ص ۵۴.
۳۴. مهدوی، معزالدین: اوضاع اجتماعی نیم قرن اخیر (داستانهایی از ۵۰ سال)، تهران، چاپخانه وحید، ۱۳۴۸ ش، ص ۱۴۰.
۳۵. تیرائیان، صفاءالدین: ایران در اشغال متفقین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۷۸.
۳۶. مهدوی، معزالدین: همان، ص ۱۴۱.
۳۷. همان جا.
۳۸. تیرائیان، صفاءالدین: همان، ص ۱۷۸.
۳۹. استوارت، ریچارد: در آخرین روزهای رضا شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۰ ش، ص ۲۹۰.
۴۰. همان، ص ۳۰۹.
۴۱. حکیم عالیقدر، عالم توانا و عارف زنده دل حاج میرزاعلی نقی کوثر همدانی معروف به (جنت علیشاه) در سال ۱۲۹۶ هجری قمری در کهن شهر و دارالطب همدان در خاندانی مزین به طب و طبابت و حکمت و عرفان متولد شد و در محضر پدر آگاه و دانشمند خود ملامحمدرضا کوثر علیشاه طب و فلسفه را فراگرفت. سپس برای تحصیل دیگر علوم متداول زمان به مراکز علمی و تحقیقی سایر شهرهای ایران سفر کرد و از محضر بزرگان این مراکز علمی و تحقیقی بهره مند گشت و بعد از سال ها تحصیل و ریاضت سرانجام به دیار کهن همدان بازگشت. او در کنار تدریس علوم طب و عرفان و فلسفه به مداوای بیماران نیز پرداخت و از نفس

مسیحایی او هر روز ده ها مریض صحت و سلامت خود را باز می یافتند. آوازه شهرت او از مرز همدان گذشت به گونه ای که از سایر نقاط ایران نیز بیماران بی شماری نزد او می آمدند و او در درم آن آنها کوشا بود و اغلب آنان نیز در هیأت شفای دردشان این دیار را ترک می کردند. همچنین در طول دوران تدریس طب و طبابت او ده ها شاگرد برجسته و حکیم حاذق به جامعه تحویل گردید که آنها نیز بعد از خود حکیم از شهرتی بزرگ برخوردار شدند. هنوز بزرگان این دیار کهن از مهر و محبت و مراتب استادی این حکیم بزرگ حکایت ها دارند و نام او زنده و جاوید است. این حکیم فرزانه و عارف سوخته دل الوندکوه پس از سال ها خدمت به مردم سرانجام در همدان بدرود حیات گفت و در همین شهر به خاک سپرده می شود. تألیفات این حکیم آگاه عارف عبارت است از:

۱. آیات الائمة

۲. نصیحت نامه

۳. دیوان اشعار شامل مثنوی (ذوق و شوق)

و جز اینها که در کتابخانه حضرت آیت الله آخوند معصومی همدانی موجود است (کتابخانه بزرگ و عظیم غرب).

در یادداشت حکیم عالیقدر سیدحسن مدنی متخلص به صفاءالحق همدانی، که خود از محضر پرفیض این

حکیم آگاه بهره مند شده بود درباره شیوه تدریس حکیم حاج میرزاعلی نقی کوثر چنین آمده است:

راستی چه شد که آن عده طیب مسلمان از میان رفتند یا معالجات سهل ایرانی از بین رفت؟ در یک چند سال «

و یا غیره در این شهر همدان نبود. چون مرحوم حاج میرزاعلی نقی کوثر با آن «طیب یهود» قبل مطلقاً اسمی از

همه فضل و کمال و جاه و جلال و کسوت ملائی طبابت می کرد و نیز از تدریس و تعلیم علم طبابت برای

ر. ک، فیضی، عباس، حکیمان روحانی همدان، مؤسسه فرهنگی حقوقی. «(پیروان) ادیان دیگر مضایقه نداشت

. سینا و مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی، تهران، ۱۳۸۸ ش، ص ۱۵۶

۸۱-۴۲. کامران، کامران میرزا: ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، بی نا، ۱۳۵۴ ش، صص ۸۲

۴۳. همان، ص ۸۷

۴۴. روزنامه ندای اکباتان، سال سوم، شماره اول، دوشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۳۱ ش، صص ۱ و ۲

ص: ۲۲۰

۴۶. همان، ص ۸۶

۴۷. الهی، همایون: اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، نشر دانشگاهی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش،

ص ۲۰۶ .

۴۸. همان، ص ۹۰ .

۱/۲۲/۳۳-۴۹. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۱/۱۴۸/۱۰-۵۰. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۰

۵۱. کامران، کامران میرزا، ص ۹۰ .

۵۲. همان، ص ۸۶ .

۱۲/۲۳/۳۳-۵۳. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۵۴. همانجا.

۱۴/۲۳/۳۳-۵۵. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۱۳/۲۳/۳۳-۵۶. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۱۰/۲۳/۳۳-۵۷. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۲۲/۲۳/۳۳-۵۸. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۱۴/۲۳/۳۳-۵۹. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۷/۲۳/۳۳-۶۰. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۴/۵۰۴/۴-۶۱. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۲۵/۲۳/۳۳-۶۲. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۶/۲۳/۳۲-۲۳ و ۲۹۳/۹/۳۲-۶۳. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۶۴. گزارش های محرمانه شهربانی (۱۳۲۶ ۱۳۲۴ شمسی)، ج ۱، به کوشش مجید تفرشی و محمود طاهر

. احمدی، شقایق، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۹۱

. ۶۵. همان، ص ۷۶

۲۳/۳۲/۴ - ۲۳ و ۲۹۳ / ۱۷/ ۳۲ - ۶۶. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۲۳/۳۲/۱۴ - ۶۷. سازمان اسناد، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

۲۳/۳۲/۱۳ - ۶۸. سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آرشیو، سند شماره ۲۹۳

. ۶۹. مهدوی، معزالدین، همان، ص ۱۴۹

. ۷۰. همان، ص ۱

استعمار انگلیس و جدایی بحرین از ایران

ابوذر خسروی*

دکتر علی اکبر علیمردانی**

درآمد

در رقابت پرتغال، هلند و انگلیس بر سر تجارت خلیج فارس، در نهایت انگلیس پیروز میدان بود. از آن پس انگلیسی ها برای پیشبرد اهداف تجاری خود ناچار به ورود به مسائل سیاسی شدند. از اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای عمان مورد توجه جدی دولت انگلیس قرار گرفت.

ضعف مفرط دولت ایران و نداشتن ناوگان دریایی مجهز، موجب شد حاکمیت و نفوذ دوهزار ساله ایران بر نواحی مختلف خلیج فارس و دریای عمان به پائین ترین حد خود برسد؛ و انگلیس با اغتنام فرصت، به تدریج با اقداماتی روند ایران زدایی را از هر جای خلیج فارس که می توانست، آغاز کرد.

روند ایران زدایی انگلیس در بحرین

سیاست ایران زدایی انگلیس را باید در راستای استعمار نو و تسلط سیاسی بر مشرق زمین برای پیشبرد اهداف تجاری بررسی نمود. در مشرق زمین و به ویژه در حوضه خلیج فارس، ایران نسبت به سایر کشورهای این حوضه کشور قدرتمندی بود. بر همین اساس، تضعیف حاکمیت تاریخی ایران در خلیج فارس یکی از اصول سیاست منطقه ای انگلیسی ها بود.

شروع دخالت علنی انگلستان در بحرین به سال ۱۸۱۴م برمی گردد. در این سال کاپیتان بروس از جانب کمپانی هند شرقی با شیخ عبدالله بن احمد آل خلیفه به توافق رسید که در ازای یاری او در مقابل ایران، شیخ کلیه خواسته های انگلستان را به مورد اجرا گذارد. این نقطه آغازین توافق های بعدی بود. در ۲۲ دسامبر ۱۸۸۰ بین کلنل بروس، نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس و شیخ عیسی حاکم بحرین معاهده ای منعقد شد که در جریان آن چنین آمده است:

اینجانب عیسی بن خلیفه، شیخ بحرین بدین وسیله از طرف خود و اخلافم به حکومت بریتانیا تعهد می نمایم که از وارد شدن در مذاکره یا دخول در تعهدی با هر دولت یا حکومتی به جز بریتانیا بدون موافقت بریتانیا امتناع کنم و از اجازه تأسیس نمایندگی سیاسی یا کنسولی به دیگر حکومت ها به جز بریتانیا و یا ائتلاف در مسائل نظامی در قلمرو خود امتناع نمایم مگر با اجازه دولت بریتانیا.

انگلیسی ها کم رنگ کردن نفوذ ایران در بحرین را همزمان با ضعف حکومت قاجاریه شروع کردند و در دوره رضاشاه اقدامات تکمیلی در این زمینه را به انجام رساندند. از جمله اقداماتی که در این دوره انجام شد تشکیل حکومت عربی در خلیج فارس و اعطای نشان به شیخ دویی و حل اختلاف بین شیوخ ساحل جنوبی خلیج فارس است.

در خصوص تلاش انگلیسی ها برای تجزیه بحرین از ایران و دیگر فعالیت های آنان در این جزیره احمد فرامرزی در نامه مورخ ۲۹/۱۱/۱۳۱۲ به دولت ایران چنین گزارش می دهد: «انگلیسی ها برای بی اثر ساختن ادعای ایران نسبت به بحرین، درصدد تشکیل کابینه و هیأت وزرایی به نحو حکومت های قانونی هستند...»

انگلیسی ها در بحرین روز به روز حلقه را بر ایرانیان تنگ تر و مداخلات خود را بیشتر می کنند. تا جایی که از تدریس زبان فارسی در مدارس بحرین جلوگیری کردند:

نظمیه بندرلنگه راپورت می دهد مستشار انگلیس در بحرین قدغن کرده که در مدارس بحرین تعلیمات زبان فارسی منع شود و برای شاگردان مدارس رسمی دستور داده است لباس مخصوص تهیه کنند. اولیا و اطفال از این قسمت عصبانی شده و مدارس را تعطیل نموده اند.

اختصاص بودجه از طرف دولت انگلیس برای ایجاد مراکز نظامی و تأسیسات دفاعی و رصدخانه در جزایر بحرین برای کنترل تردد کشتی ها در خلیج فارس از دیگر

اقدامات استعماری انگلیسی ها در بحرین بود: «آن گونه که ملاحظه می شود تدابیر جنگی و نظامی انگلیسی ها روز به روز در خلیج فارس و به ویژه جزیره بحرین گسترش پیدا می کند.» این اقدامات انگلیس، عملاً نقض حاکمیت ایران در بحرین بود.

ایجاد فشار روانی و محدودیت برای ایرانیان ساکن بحرین و مسافران بحرینی از جانب عمال انگلیس بارها از جانب حکام ایران گوشزد اولیای دولت ایران شده است. «انگلیسی ها از ویزا نمودن تذکره خودداری می کنند و ادعای مالکیت بحرین را دارند.» در گزارش دیگری که رئیس نظمی به دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال می دارد، اظهار شده که کنسولگری انگلیس در بوشهر برای ورود مسافری بحرینی به ایران شرایط خاصی را در نظر گرفته است. «... به طوری که نظمی محمره راپرت می دهد به قرار اطلاع حاصله از طرف ژنرال قونسولگری انگلیس مقیم بوشهر تعلیماتی به کمپانی مس پرس (جهازرانی) داده شده که مسافری بحرینی را که با جواز علم و خبر عازم می باشند قبول نمایند. مگر اشخاصی که دارای تذکره رسمی بوده و آن را یک نفر از قنصلهای انگلیس ویزا نموده باشد...»

گزارش دیگری حاکمیت:

از جمله تغییراتی که به تازگی از طرف انگلیسی ها در امور بحرین داده شده این است که تمبر پست انگلیس با سورشارژ مخصوص بحرین استعمال و رایج نموده اند. مطابق دستور وزارت جلیله پست و تلگراف پست خانه های ایران خلیج [فارس] پاکات و اوراق دارای تمبر مزبور را مثل اوراق بی تمبر محسوب و جریمه مقرر را دریافت می دارند.

مأمورین سیاسی انگلیس در بحرین درصددند شیخ بحرین را به عنوان شیخ الشیوخ خلیج فارس معرفی کنند و در این خصوص مذاکراتی را با شیخ کویت شروع می کنند:

غرض از ملاقات آنها حکم روابط فیما بین بوده و چون می گویند شیخ بحرین را می خواهند شیخ الشیوخ مملکت خلیج [فارس] نمایند برای انجام این مقصود موافقت شیخ کویت به وسیله مأمورین سیاسی انگلیس از لوازم اولیه بوده است.

همچنین حاکم ایالت فارس تلاش انگلیسی ها به منظور یکپارچه کردن شیخ نشین های خلیج فارس (عمان، کویت و...) با محوریت بحرین را خاطر نشان می سازد.

نفت بحرین یکی دیگر از انگیزه های انگلیسی ها در جدا کردن بحرین از ایران بود. از آن پس شرکت های آمریکایی نیز چشم طمع به نفت بحرین داشتند. به طوری که این

موضوع در روزنامه های چاپ انگلیس و فرانسه مدت ها در صدر اخبار قرار داشت. یکی از تلگراف هایی که از سفارت ایران در لندن راجع به مطالب مندرج در روزنامه تایمز چاپ لندن در مورد عدم به رسمیت شناختن واگذاری امتیاز نفت بحرین به آمریکایی ها از سوی انگلیسی ها ارسال شده است این گونه است:

امتیاز نفت بحرین که تحت حمایت انگلیس است دولت ایران را وادار نموده ادعای مالکیت خود به این جزیره را تجدید نماید. به دولت انگلیس اعتراضاتی شده و یک مراسله از آمریکا به تهران ارسال شده مشعر بر اینکه دولت ایران از شناختن امتیازاتی که بدون اجازه او بوده امتناع دارد.

موضوع نفت بحرین نیز از مهم ترین دلایل توجه انگلیس به این بخش از خاک ایران بوده است و نشریات خارجی نیز به این جریان واقف بوده اند. نمونه ای از این وقوف را می توان در نشریه کمانتر چاپ پاریس مشاهده کرد که در آن به تفصیل در خصوص «اختلافات ایران و انگلیس در مورد بحرین و احتمال سفر رضاشاه» سخن به میان آورده است.

دفتر مخصوص شاهنشاهی در مورد اقدامات جامعه ملل در اعتراض دولت ایران به اقدام انگلیسی ها برای واگذاری نفت بحرین به آمریکایی ها از وزارت خارجه جواب می خواهد و وزیر خارجه چنین جواب می دهد: «ایران اعتراض خود در خصوص اقدامات کمپانی نفت انگلیس در بحرین را به اطلاع دول عضو جامعه ملل می رساند و نفوذ انگلیس در جامعه ملل مانع از پی گیری این امر می شود.» «نفت جزیره بحرین واقع در خلیج فارس موضوع مناقشات سختی بین انگلیس و ایران گردیده است. به طوری که همه می دانند سلطان جزیره مزبور که تحت الحمایه انگلیس است اخیراً امتیاز نفتی به استاندارداویل داده است. در صورتی که شاه ایران حاکمیت خود را بر بحرین اکیداً تقاضا و اشعار داشته است که امتیاز مزبور دارای اعتبار نمی باشد و جامعه ملل نخواستہ در این باب اظهار رأی نماید.»

انگلیسی ها از هیچ تلاشی برای جدایی بحرین از ایران فروگذار نکردند. وزیرمختار انگلیس در حجاز به نمایندگی امارت بحرین قراردادی در خصوص ترانزیت و مبادلات تجاری بحرین و عربستان سعودی با دولت حجاز ترتیب داد که عملاً گستاخی این کشور را در مسائل داخلی ایران نشان می دهد. در همین زمان مکاتبه ای بین وزارت خارجه با

دفتر مخصوص شاهنشاهی صورت گرفت که در خصوص استعمال نظر رضاشاه در مورد انتشار یادداشت اعتراضیه وزارت خارجه به سفارت انگلیس است. «وزیرمختار انگلیس در حجاز به نمایندگی امارت بحرین راجع به ترانزیت و مبادلات تجارته مملکت سعودیه و بحرین قراردادی با دولت حجاز منعقد نموده بود. نظر به اینکه دولت شاهنشاهی اقدام مزبور را مخالف حقوق خود در بحرین می دانست بر حسب امر ملوکانه یادداشت اعتراض آمیزی به سفارت انگلیس در تهران نوشت و سواد آن را هم به دارالانشاء جامعه ملل ارسال کرد تا مراتب را به دول عضو جامعه اطلاع دهند.» همچنین تیپ مختلط مستقل فارس نامه ای به ریاست کل قشون می نویسد و اظهار می دارد:

پس از ورود جهازات و سقوط طیاره در بحرین کنسول انگلیسی از بوشهر به بحرین آمده است. نطق مفصلی راجع به اقتصاد اروپا خصوصاً از دولت انگلیسی ایراد نموده است و اعانه از اهالی بحرین برای بازماندگان طیاره چی خواسته است.

اعمال و رفتارهای غیرقانونی انگلیسی ها به دلیل لاقیدی و عدم بصیرت سیاسی اولیای وقت ایران خاصه نسبت به اهمیت، موقع و وضع جزایر بحرین و منطقه خلیج فارس بوده است. با آن که مأموران ایرانی مقیم خلیج فارس و کارگزاران و حکام بنادر و سواحل، مداخلات انگلیس ها در امور ایران را بارها گوشزد اولیای دولت مرکزی ایران ساخته بودند، معهذاً توجه جدی به این مسئله حیاتی و اساسی نشد. به هر حال آنچه از این تسامح و سکوت برای دولت ایران حاصل شد این بود که امکان دفاع مؤثر از حقوق و مالکیت ایران بر بحرین از میان رفت و تنها حق اعتراضی باقی ماند.

ردّ حاکمیت ایران بر بحرین توسط انگلستان

در اواخر سده ۱۹م که تسلط انگلستان بر منطقه تا حدود زیادی کامل گردیده بود آن کشور استعماری دلایلی را در رد حاکمیت ایران بر بحرین ارائه می نمود، که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. بحرین از نقطه نظر جغرافیایی با ایران فاصله زیادی دارد و به واسطه دریا از ایران جدا شده است و به سواحل عمان نزدیکتر است.

۲. شیوخ منطقه و به خصوص شیخ بحرین، فرمانروای مستقلی می باشند.

۳. ساکنین آن دیار به زبان عربی تکلم می کنند و ایرانی نژاد نیستند.

۴. دخالت دولت انگلیس در بعضی تعهدات و قراردادهای با شیوخ و حکام بحرین و عدم انعقاد آن قراردادهای با دولت مرکزی ایران دال بر آن است که این شیوخ وابسته به دولت مرکزی ایران نبوده اند و تمام این قراردادهای مبنی بر این فرض بوده است که ادعایی دایر بر حق حاکمیت چه از طرف دولت شاهنشاهی (ایران) و چه از طرف عثمانی امکان ندارد از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تصدیق شود.

۵. در سال ۱۸۲۲م/۱۲۳۷ه ق در زمان فتحعلی شاه قراردادی میان کاپیتان ویلیام بروس، کمیسر مخصوص دولت انگلیس در خلیج فارس و شاهزاده حاکم فارس، حسینعلی میرزا فرمانفرما منعقد شده که در آن حق حاکمیت ایران بر بحرین شناسایی شده است. بنا به اظهار وزیر امور خارجه انگلیس این قرارداد به علت آن که بدون اجازه لازمه منعقد شده فوراً در همان موقع از شناختن آن ابا شده است و بنابراین عدم تصویب آن از جانب دولت انگلیس دال بر رد حاکمیت ایران بر بحرین است. استین چمبرلین در یادداشت خود در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۰۷ه ش / ۱۹۲۸م به سفارت ایران در لندن در این خصوص می گوید:

این قرارداد در همان وقت از طرف نمایندگان صالح دولت انگلیس به عنوان این که بدون اختیارات بسته شده تصدیق نگردید و اعلیحضرت فتحعلی شاه نیز از شناختن شرایط آن ابا نمود و از اینکه شاهزاده شیراز بدون اطلاع و دستور او داخل تعهداتی با دولت انگلیس شده تفر خود را اظهار داشت. به این ترتیب بنا بر حقوق و عادات بین المللی این قرارداد را نمی توان قابل اجرا دانست.

۶. انگلستان اعلام کرد در قسمتی از سده هفدهم و چند سال آخر سده هجدهم بحرین از طرف قشون ایران با پیروان بعضی رؤسای سواحل خلیج فارس تسخیر شده و تحت تصرف درآمده بود؛ ولی به نظر می آید که در سال ۱۷۸۳م یا در آن حدود، در نتیجه استیلای قبایل عرب، دولت ایران مالکیت جزایر را از دست داده و از آن به بعد هیچ وقت جزایر در تحت نظارت مؤثر ایران در نیامده است. بنابراین چون ایران حقوق مالکیت از ۱۷۸۳م به این طرف اعمال ننموده بحرین در مالکیت آن کشور نخواهد بود.

بررسی دلایل انگلیس

در مورد اول، فاصله جغرافیایی یک قطعه از خاک یک کشور نسبت به مرکز آن

هیچ گاه نمی تواند دلیل بر رد حاکمیت مرکز بر آن باشد. چرا که بسیاری از بخش های کشورهای مختلف با حکومت مرکزی فاصله زیادی داشته وادارند؛ ولی همواره عرف بین المللی رد الحاق آنها به مرکز را نپذیرفته است. بحث فاصله جغرافیایی وقتی وارد است که دولتی الحاق یک قطعه از خاک جدید به مملکت خویش را ادعا کند؛ ولی تجزیه قسمتی از خاک یک کشور که از دیرباز بخشی از آن بوده است، در عرف بین الملل پذیرفته شده نیست. در عین حال این موضوع را باید به خود انگلستان متذکر شد که در فاصله چند هزار مایلی سرزمین خود، مناطق دیگر را به خود ملحق نموده بود. نصب پرچم آن کشور در مناطق مختلف خلیج فارس به خصوص بحرین در فواصل مختلف تاریخی گویای این حقیقت است که آن مناطق را به خود الحاق ساخته است.

در مورد دوم، به موجب این نظریه، دولت انگلستان معتقد است بحرین یک کشور مستقل عربی است که روابط و پیمان های خاصی با انگلستان دارد. این مناسبات خاص مربوط است به پیمان های رسمی منعقد در سال های ۱۸۲۰، ۱۸۴۷، ۱۸۵۶ و ۱۸۶۱ و موافقت نامه های سال های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ که منحصراً بین دولت انگلستان و حاکم بحرین انعقاد یافته است.

اگر به تاریخ این منطقه و به خصوص بحرین توجه کنیم، درمی یابیم که حکام بحرین همچون رؤسای قبایل و حکام محلی در سایر مناطق ایران همواره مطیع و منقاد حکومت مرکزی بوده اند و غیر از بعضی مقاطع تاریخی که این جزیره توسط بیگانگان اشغال می شد (نظیر تسلط پرتغالی ها از ۱۵۰۷ تا ۱۶۲۲م) و یا بعضی حکام به دلایلی از اطاعت دولت مرکزی سرپیچی می کردند، در بیشتر مقاطع تاریخی وفاداری خود را به دولت مرکزی ایران اعلام و با پرداخت مالیات به خزانه مرکزی و گرفتن دستورالعمل از مرکز انقیاد کامل خود را به ایران ابراز داشته اند و اصولاً جزایری به سان بحرین هیچ گاه به عنوان یک دولت مستقل هویت تاریخی نداشته اند. بنابراین محلی که از خود هویت تاریخی مستقلی نداشته و در نتیجه دولت مستقلی شناخته نمی شده است، چگونه می تواند حاکم مستقل و آزاد داشته باشد؟

در رابطه با مورد سوم، با بررسی و ارزیابی ساختار قومی نظام های سیاسی در طول تاریخ و به خصوص کشور ایران، پی به بی اساس بودن این ادعا می بریم. اگر گفته شود چون ساکنین بحرین اکثراً به زبان عربی تکلم می کنند و از حیث نژاد، ارتباطی با مرکز

ایران که به زبان فارسی صحبت می کنند، ندارند، بنابراین باید نتیجه گرفت در سایر مناطق ایران که اقوام مختلفی از قبیل لر، عرب، کرد، بلوچ و... زندگی می کنند، این مناطق نیز با پذیرش این قول نباید به ایران مربوط باشند، در صورتی که چنین نیست. از طرفی مگر نمی شود که اقوام و حتی نژادهای مختلف در کنار یکدیگر یک حوزه تمدنی واحد ایجاد نمایند؟

در رابطه با مورد چهارم تذکر این نکته مهم است که انعقاد قرارداد با حکام محلی متمدن، حقی برای کشور طرف قرارداد ایجاد نمی کند و اگر دولت بریتانیا تحت شرایطی مساعد با دادن امتیازات به حکام محلی قلوب آنان را به دست آورده و به آنها وعده استقلال داده است دلالت بر این مدعا ندارد که ایشان از قبل مستقل بوده و هیچ گونه وابستگی و ارتباط با دولت مرکزی ایران نداشته اند بلکه این یک حرکت مزورانه ای بوده است که انگلیسی ها در زمان ضعف دولت مرکزی و هرج و مرج ناشی از مشکلات داخلی و یا خارجی به آن دست یازیده اند.

دکتر علی قلی اردلان در رابطه با مسئله تحت الحمایگی می گوید:

حقوق بین المللی وضع تحت الحمایگی را وقتی قانونی می شمارد که اولاً- مقام حمایت کننده و مقام حمایت شونده هر دو دولت به معنی حقوقی آن باشند؛ زیرا دولت ها هستند که از لحاظ حقوق بین المللی «موضوعیت» دارند و ثانیاً دولتی که خود را تحت حمایت دولت دیگر قرار می دهد باید «مستقل» باشد. آنچه به عنوان قرارداد ۱۸۶۱م از طرف انگلستان ارائه می شود و مبنای تحت الحمایگی بحرین می باشد قراری است که بین کمپانی هند شرقی و شیخ بحرین امضاء شده است.

در رابطه با مورد پنجم اتفاقاً برخلاف ادعای گردانندگان حکومت وقت انگلیس انعقاد قرارداد خود حاکی از تصدیق و اذعان کاپیتان بروس نماینده انگلیس است بر اینکه بحرین تابع ایالت فارس می باشد و نهایتاً یک سرزمین ایرانی است. حال اگر بعداً مسئولین بالا-تر مملکتی از پذیرش آن قرارداد شانه خالی کردند مسئله دیگری است. مسئله این است که نماینده انگلیس (کاپیتان بروس) با شاهزاده حاکم فارس که وابسته به دولت مرکزی ایران بوده است مبادرت به انعقاد قرارداد نموده است. بنابراین وی تعلق بحرین به ایران را فرض نموده و با این شرط مبادرت به عقد قرارداد با حاکم فارس نموده است. از طرفی در مقاطعی دولت انگلستان، بحرین را از ایران به اجاره می خواست که بعضاً صورت

نمی گرفت. این نیز خود نشانگر حاکمیت ایران بر بحرین است.

در رابطه با دلیل ششم نکته قابل تأمل آن است که سیاست مداران انگلستان تاریخ را تحریف نموده و یا حداقل از ذکر تمامی تاریخ طفره رفته و به طور مقطعی به آن پرداخته اند. اسناد بسیاری از منابع مختلف داخلی و خارجی در قالب نقشه، نوشتار و غیره موجود است که جملگی سیادت ایران را بر بحرین به جز مقاطعی که ایران و به خصوص این منطقه مورد هجوم قدرت های خارجی واقع شده و یا دولت مرکزی دچار ضعف بوده است، نشان می دهد که متأسفانه انگلیسی ها آن را نادیده گرفته اند. گویا تا پیش از سده هفدهم بحرین از هویت تاریخی برخوردار نبوده است و یا به قول خود ایشان تاریخ پیش از سده ۱۷م آن دیار مبهم است. حتی اسناد موجود حاکی از آن است که پس از سده ۱۸م یعنی در طول سده ۱۹م نیز در موارد مختلف حکام بحرین به دولت ایران وفادار بوده اند.

گرچه در این رابطه آنها دچار تناقض گویی شده و هم چنان به ادعاهای بی اساس خود ادامه دادند، در اینجا صرفاً به ذکر یک دلیل بر اینکه ایران حاکم حقیقی بحرین می باشد و این حاکمیت توسط نمایندگان بریتانیا اذعان شده است، می پردازیم:

وزارت خارجه ایران در ۱۱ مرداد ۱۳۰۷ش (۱۹۲۸م) در نامه ای به سفارت انگلیس دلایلی را مبنی بر حاکمیت ایران بر بحرین آورده و در آن به مکاتبه لرد کلارندون به وزیرمختار ایران می پردازد. در قسمتی از نامه چنین آمده است:

لرد کلارندون بعد از اطلاع از اسنادی که سفارت ایران در لندن به او ارائه نموده و پس از شور با هم قطار خود وزیر هندوستان در مراسله ۲۹ آوریل ۱۸۶۹م خود اعلام می کند: «دولت انگلستان به سهولت اعتراف می کند که شاه بر اینکه حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین مورد اعتنا واقع نشده، اعتراض کرده و دولت انگلستان این اعتراض را مورد توجه لازمه قرار داده است».

و در قسمت دیگری از مراسله خود چنین می آورد:

خاطر شما را مطمئن می سازم که دولت انگلستان شیخ بحرین را فقط برای جلوگیری از دزدی دریایی و تجارت برده و نگاهداری نظم خلیج فارس و ادار به اجرای این تعهدات می سازد. اگر دولت ایران حاضر باشد که قوای کافی در خلیج فارس برای این مقاصد نگاه دارد این مملکت از یک وظیفه پرزحمت و پرخرجی خلاص خواهد شد؛

ولی اگر شاه حاضر نیست که این وظایف را به عهده گیرد دولت اعلیحضرت ملکه نمی تواند تصور نماید که اعلیحضرت شاهنشاهی مایل هستند در آن آب ها بی نظمی و جنایات به واسطه عدم تنبیه تشویق شود. افتخار دارم به شما اشعار دارم که هر وقت عملی باشد دولت اعلیحضرت ملکه از هر اقدامی که برای منقاد کردن شیخ در مواردی که رفتار شیخ مزبور لزوم آن را ایجاب کند، به عمل آورده قبلاً دولت ایران را مطلع خواهد ساخت.

بر اساس مطالب لرد کلارندون می توان تصدیق تصریح آن کشور را در رابطه با تعهدات دولت انگلیس نسبت به شیخ بحرین دریافت. وی تصریح می کند این تعهد به منظور جلوگیری از دزدی دریایی و خرید و فروش برده می باشد، بنابراین چنین تعهدی به عنوان وظیفه پلیسی نمی تواند به حق حمایت تبدیل شود. همچنین وی چنین حقی را مربوط به ایران می داند و اظهار می دارد که ایران در صورت داشتن قوای کافی جهت ایجاد نظم در آنها این وظیفه را از خود سلب و به عهده ایران می گذارد و همچنین تعهد می نماید که تعهدات خود را نسبت به شیخ بحرین به اطلاع دولت مرکزی ایران برساند. اینها همه از اذعان او بر حق حاکمیت ایران بر بحرین حکایت دارد.

چگونگی جدایی بحرین از ایران توسط انگلستان

انگلیسی ها در ابتدا به طور تلویحی سعی داشتند بحرین را از حاکمیت ایران جدا سازند؛ ولی به تدریج با صراحت به این مطلب پرداخته و حتی به اتباع ایران که در مسیر بنادر جنوب و بحرین تردد داشتند پروانه مسافرت موسوم به علم و خبر می دادند. این عمل دولت انگلیس با اعتراض کارگزاران ایرانی توأم بود. در زیر به یک نمونه از این اعتراضات و نمونه ای از پروانه های مسافرت که از سوی انگلیسی ها صادر شده است می پردازیم:

شماره: ۱۵

فرستنده: کارگزاری اول بنادر خلیج فارس و عربستان

گیرنده: وزارت امور خارجه

تاریخ: ۲۸ مهر ۱۳۰۰

مقام منبع وزارت جلیله امور خارجه

«راجع به دخالت قنصل انگلیس مقیم بحرین در امورات اتباع ایران مکتوبی تحت نمره

۲۷ از کارگزاری لنگه، محتوی دو ورقه قلم و خبر صادره از قنصلگری انگلیس جهت رعایای ایران به کارگزاری کل واصل شده که سواد مراسله و یک ورقه از علم و خبر مزبور لفاً تقدیم شده، نسخه دیگر از جهت دفتر کارگزاری کل ضبط گردید و در این مسئله هر تصمیمی که اتخاذ خواهید فرمود مرقوم بفرمائید که به کارگزاری لنگه هم تعلیمات داده شود.»

سواد مکتوب کارگزاری لنگه به کارگزاری کل

مقام منبع کارگزاری کل بنادر خلیج فارس و عربستان

قنصل انگلیس مقیم بحرین به عنوان سرپرستی در امورات اتباع دولت علیه دخالت می کند و در مراجعت اتباع دولت علیه از بحرین اوراق تصدیق تابعیت ایرانیه به آنها می دهد. محض استحضار خاطر مبارک دو ورقه از آن تصدیق نامه ها لفاً ایفاد داشته است.

حسین حسام السادات

از اداره جلیله بالیوزگری دولت انگلیس در بحرین نمره ۱۹۱۹/۲۵۳ دارنده این علم و خبر حاجی محمدبن ملامجید عبدالرحیم خلجی از رعایای دولت ایران هست و چندی در بحرین اقامت می داشت. حالا مراجعت به موطن خود می نماید و می گوید که در جهازستان سفری هست. بندرلنگه تاریخ ۳۰ اکتبر سنه ۱۹۱۹ عیسوی مطابق تاریخ ۵ صفر سنه ۱۳۳۸ هجری.

از سوی گردانندگان وقت امور در ایران از وزارت خارجه وقت، استفتائات مختلفی در قالب گزارش صورت گرفته است که همگی از دخالت های انگلیس در آن مقطع تاریخی در بحرین نگرانند، تلگراف های کارگزاری بوشهر، اداره گمرکات و... همگی در همین راستا است.

این حرکات از جانب کارگزاران ایرانی همواره مورد اعتراض واقع شده و علی رغم هرج و مرج و ضعف حاکم بر نظام سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران، دولت های مرکزی همواره تمام هم و غم خود را جهت تثبیت حاکمیت بر بحرین و سایر مناطق مورد مناقشه با انگلیس به کار برده اند. در مقابل حمایت انگلستان از اتباع بحرین، وزارت خارجه ایران عکس العمل نشان داده به صورتی که می توان نمونه این موضع گیری را در نامه ای از جانب وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۶ شعبان ۱۳۲۹ ه ق خطاب به صدراعظم وقت (مشیرالسلطنه) دریافت. در این نامه وزارت خارجه در خصوص نامه

سفارت انگلیس به آن وزارتخانه و نیت مغایر با مصالح ایران برای جلوگیری از دخالت های نامربوط انگلیسی ها در امور اتباع بحرین مطالبی آورده شده است.

دخالت های انگلیس در بحرین و سایر مناطق خلیج فارس در این دوران اوج می گیرد. دولت بریتانیا جهت تمشیت امور خویش و جهت آن که به اعمال خود مشروعیت ببخشد و همچنین عکس العمل حکام و شیوخ محلی را برنیانگیزد و به نحوی قلوب آنان را به دست آورد، به بهانه های مختلف با ایشان قراردادهایی را منعقد می سازد و با حمایت از آنها در جهت منافع خاص خویش قدم برمی دارد. از جمله در تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۱۵ بین سر پرسی کاکس وزیر مقیم انگلیس در خلیج فارس و سلطان نجد معاهده ای انعقاد یافته که این معاهده در تاریخ ۱۸ ژوئیه سال ۱۹۱۶ از طرف نایب السلطنه هندوستان و حکومت آنجا تصویب می گردد. این معاهده ۸ سال بعد یعنی در ۱۸ اکتبر ۱۹۲۴م در روزنامه تایمز انگلستان مطرح می شود. معاهده دیگری به همین منوال در ۲۰ مه ۱۹۲۷م بین انگلستان و حجاز در جده منعقد می گردد و در آن استقلال شیخ بحرین اعلام می شود که اعتراض ایران را برمی انگیزد. بر اساس جوایبه وزارت امور خارجه به سئوال وزارت دربار وقت مبنی بر عکس العمل ایران در قبال این قضیه مستفاد می شود که وزیر خارجه ایران موضوع را به جامعه ملل احاله داده و با رد ماده ششم عهدنامه در رابطه با موضوع بحرین اعتراض کرده و معتقد به حفظ حقوق حقه ایران در بحرین می باشد و بحث پیرامون جزئی از خاک ایران را با کشورهای دیگر بی مورد و منافی با تمامیت ارضی ایران می داند. در اینجا اشاره به این موضوع لازم است؛ از آن روی که ایران عضو جامعه ملل بود و ماده ده اساسنامه جامعه، تمامیت ارضی دول عضو را تأمین می نمود، ایران موضوع را به جامعه ملل احاله نمود. همچنین اعتراضیه هایی از جانب ایران بر علیه مداخلات انگلستان در زمینه صدور مجوز مسافرتی برای اتباع بحرین به جامعه ملل فرستاده شده است.

روند رد حاکمیت ایران بر بحرین رو به تکامل می گذارد، به نحوی که استین چمبرلین وزیر وقت خارجه انگلیس در جواب اعتراضیه ایران به ماده ششم عهدنامه جده که در ۲۰ مه ۱۹۲۷م بین دولتین انگلیس و پادشاه حجاز و نجد (سلطان عبدالعزیز ابن سعود) که در آن با حاکمیت ایران بر بحرین مخالفت شده بود چنین می گوید:

دولت انگلستان هیچ وقت مالکیت و یا حق مالکیت ایران را بر بحرین تصدیق ننموده و

این ادعا به عقیده دولت انگلستان غیرقابل قبول است. دولت انگلستان جزایر بحرین و سکنه آن را تحت حمایت انگلیس می‌شمارد و می‌بایستی از تعقیب مذاکرات در این موضوع خودداری نماید.

در خلال سال‌های دهه ۱۹۲۰م بحرین جهت منافع بریتانیا از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار شد و به عنوان مرکز ثقل استراتژیک منطقه خلیج فارس درآمد. به صورتی که بریتانیا در ۱۳۱۴/م ۱۹۳۵ه ش در آنجا دست به تأسیس پایگاه دریایی زد. در این مقطع زمانی آگاهی از ارزش نفت و وجود منابع نفتی عمده‌ترین عامل تحریک انگلیس بود. مع الوصف فعالیت‌های آن دولت در منطقه تا آنجایی که به ایران مربوط می‌شد مورد اعتراض واقع می‌گردید. تا پیش از کودتای ۱۳۰۹/م ۱۲۹۹ دولت ایران یازده بار درصدد اعاده حکم رانی و مالکیت خود بر جزایر بحرین برآمد و هر بار در برابر مخالفت بریتانیا تلاشش به جایی نرسید. بعد از کودتا نیز این روند ادامه یافت. ادعای ایران به دلیل وجود تعداد زیاد نفوس ایرانی الاصل آن منطقه قوت می‌گرفت.

یکی از نمایندگان انگلیس در مجلس عوام آن کشور در نطقی می‌گوید:

... در ماه مه ۱۳۰۶/۱۹۲۷ بین دولتین بریتانیا و ایران نسبت به حق مالکیت و فرمانروایی جزایر بحرین مجادلات قلمی و کشمکش‌های سیاسی تولید گردیده که کم‌کم موضوع به جاهای حساس رسیده است. زیرا در ماده ششم عهدنامه فوق‌الذکر قید شده که شاه حجاز و نجد ملتزم می‌شود با بحرین و شیوخ امارت قطر و سواحل عمان که با پادشاه بریتانیا دارای معاهدات دوستی هستند، دوستی خود را برقرار کند و حافظ آنها نیز باشد. همین معاهده است که با مالکیت و تمامیت ارضی و استقلال دولت ایران منافات دارد. لذا دولت ایران چندین مرتبه با وزارت امور خارجه بریتانیا مکاتبه و تقاضای عدم مداخله در امور بحرین را که جزء لاینفک ایران است نموده و حتی در این باره به جامعه ملل هم شکایت برده است.

و این در حالی بود که قبلاً در ۱۳۰۱/م ۱۹۲۲ه ش انگلستان از ایران خواسته بود از ادعای خود در مورد بحرین دست بردارد؛ ولی وزیر امور خارجه، نپذیرفته بود و در عوض اعلام کرده بود دولت ایران حاضر است مسئله حاکمیت خود را بر بحرین به حکمیت یک هیأت بررسی گذاشته و رأی هیأت مزبور را قبول کند؛ ولی انگلستان از پذیرش چنین طرحی سر باز زده بود.

طرح مسئله جزایر ایرانی به خصوص در دوره رضاخان عمدتاً در سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۴م توسط تیمورتاش وزیر وقت دربار و شخص شماره دو مملکت صورت گرفت. در فاصله این سال ها مذاکرات ایران و بریتانیا پیرامون موضوعات دیگری چون مسائل تجاری و نفت خیز نیز انجام پذیرفت. تیمورتاش در پی آن بود که مسئله بحرین را در خلال یک معاهده کلی که شامل کلیه موارد اختلافی ایران در جنوب بود حل نماید.

کفیل وزارت امور خارجه ایران در قسمتی از نامه اش که بر اساس یک اصل حقوق بین المللی آورده است در تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۰۷ه ش به سفارت انگلیس چنین می آورد:

یک خاکی متعلق به یک مملکت مستقلى باشد ممکن نیست از آن مملکت قانوناً مجزا شود و مادامی که حق مالکیت به واسطه یک سند رسمی مثل قرارداد به دولت دیگری منتقل نشده و یا الحاق آن قطعه و یا استقلال آن از طرف تمام حقایق تاریخی بدیهی است هیچ وقت دولت مستقلى در عالم مثل بحرین وجود نداشته و هیچ وقت دولت ایران از حاکمیت خود بر جزایر مزبور صرف نظر نکرده و این حق خود را به دولت دیگری منتقل ننموده و هیچ یک از شیوخ جزایر مزبوره را به عنوان حکمران مستقل نشناخته است.

در این نامه که جهت رد ماده ششم عهدنامه جده منعقد در ۱۹۲۷م بین پادشاه انگلستان و سلطان عبدالعزیز ابن سعود آورده شده، چنین آمده است: «بحرین دائماً و بلاانقطاع در قرون سابقه جزء ایران بوده جز در زمان تسلط پرتغالی ها از ۱۵۰۷ تا ۱۶۲۲م که در آن تاریخ ایران جزایر را مجدداً به تصرف درآورد.»

همچنین ایران در سال ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ه ش نیز نسبت به نقض حاکمیتش بر بحرین توسط انگلیسی ها به جامعه ملل مراجعه نمود. علت این رجوع تفویض حق استخراج منابع نفت جزیره بحرین به یک سندیکای انگلیسی بود. دولت ایران معتقد بود بحرین یکی از منضمات قطعی ایران است و هر گونه امتیازی که بدون اجازه دولت مرکزی به دیگران داده شود از اعتبار ساقط است.

در آن موقع در لندن این باور وجود داشت که دولت ایران نه فقط از جهت نفع شخصی این اقدام را نمود، بلکه احتمال کلی دارد که شوروی و دیگر قدرت ها که این امتیاز نفتی را در دست انگلستان می بینند و ممکن است در زمانی به عنوان مرکز رقابت با منابع نفتی عراق و بین النهرین مطرح شود، ایران را به این عمل تشویق نموده اند. در

همین رابطه وزیر وقت امور خارجه، محمدعلی فروغی که عضو لژ انگلیسی نیز بود، طی نامه ای به وزیرمختار انگلیس در تهران چنین می نویسد:

طبق خبرهایی که در جرائد مختلف منتشر گردیده است، مخصوصاً در *Near East and India Baghad Times* مورخه ۵ و ۱۸ ژوئن گذشته یک سندیکای انگلیسی از شیخ بحرین امتیاز استخراج نفت جزیره را تحصیل کرده و سرگرد «هول» نماینده سندیکای مزبور گوید در آنجا شروع به کار کرده است. نظر به این که جزایر بحرین جزء لاینفک ایران می باشد و در حقوق حاکمیت ایران بر این جزایر ابداً جای تردید نیست و به طوری که به دولت متبوع آن جناب و جامعه ملل در مراسلات ۲۶ نوامبر ۱۹۲۷م و دوم اوت ۱۹۲۸م مدلل گردیده است و شناسایی مسلم حقوق و حاکمیت ایران به جزایر بحرین از طرف دولت متبوع شما در تاریخ ۱۸۶۹ یادآوری گردیده بود، دولت متبوعه اینجانب شدیداً علیه امتیاز مورد بحث و کلیه امتیازات دیگری که مستقیماً از طرف دولت ایران در جزایر بحرین داده شده باشد اعتراض کرده و اعلام می دارد که آنها را باطل و کان لم یکن می داند و با روح انصافی که در دولت متبوع شما سراغ دارم خیلی متأسفم که گاه گاهی در این باب ناگزیر هستم اعتراضات خود را تجدید نمایم. مسلم است که این قبیل رویه ها و عدم شناسایی حقوق حقه ایران به این جزایر هیچ اثری در تضعیف حقوق مسلم ایران نداشته و دولت متبوع اینجانب حق استرداد کلیه منافع ناشی از امتیاز مزبور و تقاضای جبران کلیه خسارات وارده و مطالبه منافع مربوط را محفوظ می دارد.

بحث پیرامون این موضوع و همچنین سایر جزایر مورد اختلاف ایران و بریتانیا در همین سال ها اوج می گیرد و پیرامون آنها مذاکراتی مابین دو کشور صورت می پذیرد؛ ولی راه حل های پیشنهادی ایران در رابطه با جزایر مختلف به ویژه بحرین حاکی از ضعف ایران در مقابل ادعاهای سرسختانه انگلیس می باشد.

تیمورتاش جهت حل و فصل مسئله بحرین دو پیشنهاد کلی به بریتانیا اعلام کرد:

الف. مسئله را به رأی و حکمیت یک مرجع سوم یا بی طرف واگذار کنند.

ب. نخست دولت بریتانیا ادعای ایران را بر بحرین به رسمیت بشناسد و ایران نیز به صورت هم زمان حقوق خود را به دولت بریتانیا خواهد فروخت که دولت مزبور می تواند یا آن جزیره را خود نگه دارد و یا به شیخ واگذار نماید.

به عقیده تیمورتاش بدین طریق هم وجهه دولت ایران محفوظ می ماند و هم دولت بریتانیا بر خواسته خویش دست می یافت و به علاوه یک مسئله کهنه نیز یک بار و برای همیشه حل می شد. وزیر دربار ایران اطمینان داد مجلس و جراید نیز با شادمانی و سرور این راه حل را خواهند پذیرفت.

هنگامی که کلایو (نماینده سیاسی انگلیس) در مورد معنا و مفهوم دقیق تر این خرید و فروش استفسار کرد تیمورتاش پاسخ داد این بیشتر راه حلی است در جهت حفظ وجهه و آبروی ایران تا کسب مال و منال برای دولت.

ولی بریتانیا این پیشنهاد را نپذیرفت؛ زیرا اصلاً در ناحیه بحرین برای ایران حقوقی قائل نبود تا آنکه بخواهد در ارتباط با آن به معامله پردازد.

در مقابل ادعاهای سرسختانه انگلیس، تیمورتاش می خواست قضیه را به نحو دوستانه فیصله بخشد. از جمله ادعاهای انگلیس دستورالعمل مورخ ۲۲ مه ۱۹۲۹/۱۳۰۸ ه ش چمبرلین به کلایو بود که در آن انعقاد یک معاهده کلی را متضمن سه اصل اساسی می دانست:

۱. ترک ادعای ایران در مورد بحرین

۲. ماده ای که طی آن ایران استقلال شیخ بحرین و روابط خاصش را با دولت بریتانیا به رسمیت بشناسد.

۳. شناسایی روابط خاصی که میان حاکم مستقل بحرین و دولت بریتانیا وجود دارد از سوی شاه ایران که به معنای شناسایی غیرمستقیم استقلال بحرین خواهد بود.

در مقابل نقطه نظرات انگلیس، تیمورتاش درصدد صورت بخشیدن به نوعی معامله بود. او اظهار کرد هر دو دولت ایران و بریتانیا استقلال بحرین و حق حاکمیت شیخ آن را به رسمیت شناسند. سپس اعلام نمود ایران حاضر است در برابر ما به ازای مشخصی از جانب دولت بریتانیا، از حق حاکمیت خود بر بحرین صرف نظر کند. مابه ازایی که او طلب می کرد به این قرار بود: نخست آن که ایران چند واحد شناور دریایی مثل شش فروند ناوچه توپدار ۲۰۰ تنی و چهار فروند ناو توپ دار ۱۰۰۰ تنی به صورت هدیه دریافت دارد. خواسته دیگر او لغو تمام بدهی های ایران به اتباع و دولت های بریتانیا و هند بود.

دوره رضاشاه نخستین باری بود که ایران از ادعای حاکمیت خویش بر بحرین صرف نظر می کرد. توجه تیمورتاش در رابطه با طرح مذکور آن بود که چون جزایر

بحرین مرکز قاچاقچی ها و حمل قاچاق به سواحل ایران است، حال که ایران از بحرین محروم می ماند لاقلاً با استفاده از این امکانات مانع فعالیت قاچاقچی ها در سواحل کشور گردد.

این طرح نیز با موافقت انگلستان روبرو نشد و در نتیجه مذاکرات پیرامون این موضوع در ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ه ش قطع گردید. در سال های ۳۲-۱۹۳۱م/۱۱-۱۳۱۰ه ش نیز مذاکراتی پیرامون موضوع صورت گرفت که به نتیجه نرسید. از جمله در سال ۱۳۱۰ه ش روزنامه الاحرار چاپ بیروت تلگرافی را از تهران انتشار می دهد که بر اساس آن دولت ایران پیشنهاد دولت انگلیس را در باب اداره مشترک حکومت بحرین و شرکت در انتخابات بلدیة و فرستادن یک نفر کمیسر عالی از طرف دولت ایران در بحرین را رد کرده است.

در این نامه که حبیب الله هویدا عضو لژ فراماسونری انگلستان، به عنوان نماینده سیاسی ایران در حجاز و نجد به وزارت امور خارجه متبوعش نوشته است، وی از خبر رسمی این تلگراف اظهار بی اطلاعی می کند؛ ولی معتقد به مالکیت مطلق ایران بر بحرین می باشد. اگر چنین مسئله ای صحت داشته باشد نشان دهنده آن خواهد بود که انگلیس تحت تأثیر فشارهای ایران و موضع گیری های صریح و قاطع کشور مجبور شده است به مشارکت ایران در حاکمیت بر بحرین تن دهد؛ ولی با توجه به پیشینه مذاکرات و ضعف ایران در مقابل انگلستان این مسئله بعید می نماید.

با قطع این مذاکرات و سپس اشغال ایران در جریان جنگ جهانی دوم، بی ثباتی دولت ها، همچنین تشنجات سیاسی و اقتصادی داخلی مانع از توجه ایران به منطقه خلیج فارس شد و تا سال ۱۹۴۷م/۱۳۲۶ه ش که مجلس از دولت قوام السطنه اعاده حاکمیت ایران بر جزایر بحرین را تقاضا نمود، بحثی پیرامون این موضوع نشده است. در همین سال هیأتی به ریاست یکی از شیوخ برجسته بحرین به ایران آمد و تقاضا نمود به عنوان نماینده بحرین در پارلمان ایران شرکت کند و چون در شرایط سال ۱۹۴۷ و هرج و مرج ناشی از اشغال ایران امکان اقدام مؤثری در مورد بحرین وجود نداشت، مجلس شورای ملی به عنوان این که شیخ مزبور بر اساس قانون انتخابات ایران برگزیده نشده است با درخواست وی موافقت نکرد.

در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت که موج نهضت دامنگیر بحرین شد، مصدق در پی اعمال قانون ملی شدن نفت در مورد شرکت نفت بحرین بود، ولی

انگلستان که از امتیازات نفتی خود در سایر مناطق جنوب کشور دفاع می نمود به موجب قراردادهای قبلی خود با شیخ بحرین آن منطقه را تحت الحمایه خود دانسته و برای ایران در این رابطه حقی قائل نبود.

۵. واکنش بحرینی ها بر ضد سلطه انگلیس

قیام ها و اعتراضات مردم علیه انگلیس در فاصله سال های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶م در بحرین منجر به حوادث مهمی شد. جنبش مردمی، مرکز نمایندگی سیاسی انگلیس را که در ۱۹۴۷م از بوشهر به بحرین انتقال یافته بود، نشانه رفت به نحوی که انگلیس را مجبور نمود در ساخت سیاسی آن منطقه تغییراتی ایجاد نماید. در اواخر خرداد ۱۳۳۵ه ش/ ۱۹۵۶م تایمز لندن نوشت: «در بحرین پست جدیدی به نام دبیر حکومت ایجاد و رئیس انگلیسی گمرک بحرین به این سمت گمارده شده است». این روزنامه نوشت در پی تظاهرات بحرین که در رأس آن کمیته ملی قرار داشت، کمیته تقاضا کرد سر چارلز بلگریو که سی سال پیش از طرف شیخ بحرین به سمت مشاور تعیین شده از کار خود برکنار شود. پست دبیر دولت بحرین پست جدیدی است که در بحرین ایجاد شده و گمان می رود خواسته های کمیته اتحاد ملی بحرین را برآورد. در همان حال روزنامه الامرام گزارش داد احتمال دارد در سه ماه آینده سر چارلز بلگریو مستشار انگلیسی شیخ بحرین از مقام خود استعفا دهد که در نهایت وی در ۱۹۵۷م مجبور به ترک محل شد و به دنبال آن فرزندش جیمز به بحرین آمد و ملیت بحرینی گرفت.

در این زمان نیز انگلستان از استقلال شیخ بحرین دم می زد و روند ایران زدایی را به شدت در آن ناحیه دنبال می نمود. با اعمال سیاسی و فشارهای آن کشور، همچنین حمایت های سایر دول غربی، بحرین در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۶م به عضویت سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد، در نوامبر ۱۹۶۷م به عضویت سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد و روز ۸ مه ۱۹۶۸م به عضویت سازمان بهداشت جهانی درآمد. پی گیری مسئله بحرین صرفاً در حد مسائل دیپلماتیک توسط دولتمردان ایران و نه موضع گیری صریح با قاطعیت سیاسی و نظامی از طرفی موضوع دفاع بی چون و چرای دولت انگلیس از استقلال بحرین از طرف دیگر، به قدری تأثیر گذاشت که به علاوه سایر عوامل به انتزاع آن از ایران و استقلال کامل آن در ۱۴ اوت ۱۹۷۱م/ ۲۳ مرداد ۱۳۵۰ه ش منجر شد.

ص: ۲۳۹

پانوشت ها

۳۳. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۵۴

۳۴. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶

۳۵. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶

۳۶. نشأت، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران: شرکت نسبی کانون کتاب، ۱۳۴۴، ص ۴۸۱

۳۷. زرگر، ص ۲۴۷

۳۸. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۱۸

۳۹. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۸۴

۴۰. نشأت، ص ۴۷۷

۴۱. زرگر، ص ۲۵۳

۴۲. زرگر، ص ۲۵۳

۴۳. زرگر، ص ۲۵۴

۴۴. گزیده اسناد، ص ۲۰۲

۴۵. وزارت امور خارجه، کتاب سبز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، ۱۳۶۸، ص ۷۷

۴۶. Belgerave.

۱۳۳۵، ص ۱/۴/۴۷. روزنامه اطلاعات، شنبه ۲

۴۸. در سال ۱۹۲۶ میلادی چارلز بلگریو انگلیسی مشاور ویژه شیخ، اداره امور بحرین را زیر نظر گرفت. وی به

کمک درآمدهای نفتی حاصله از چاه های نفت بحرین در جهت توسعه اقتصادی، اجتماعی و مدرنیزاسیون این

کشور در جهت منافع انگلیس و وابستگی به آن کشور قدم هایی برداشت.

ص: ۲۴۰

۳۳. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۵۴

۳۴. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶

۳۵. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۶

۳۶. نشأت، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران: شرکت نسبی کانون کتاب، ۱۳۴۴، ص ۴۸۱

۳۷. زرگر، ص ۲۴۷

۳۸. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۱۸

۳۹. گزیده اسناد خلیج فارس، ص ۱۸۴

۴۰. نشأت، ص ۴۷۷

۴۱. زرگر، ص ۲۵۳

۴۲. زرگر، ص ۲۵۳

۴۳. زرگر، ص ۲۵۴

۴۴. گزیده اسناد، ص ۲۰۲

۴۵. وزارت امور خارجه، کتاب سبز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل، ۱۳۶۸، ص ۷۷

۴۶. Belgerave.

۱۳۳۵، ص ۱/۴/۴۷. روزنامه اطلاعات، شنبه ۲

۴۸. در سال ۱۹۲۶ میلادی چارلز بلگریو انگلیسی مشاور ویژه شیخ، اداره امور بحرین را زیر نظر گرفت. وی به

کمک درآمدهای نفتی حاصله از چاه های نفت بحرین در جهت توسعه اقتصادی، اجتماعی و مدرنیزاسیون این

کشور در جهت منافع انگلیس و وابستگی به آن کشور قدم هایی برداشت.

نگاهی به فعالیت های مبلغان مذهبی انگلیسی در ایران در کتاب «پنج سال در یک شهر ایرانی» اثر ناپیر مالکوم

چکیده

فعالیت های مبلغان مذهبی در ایران و دنیای اسلام و دیگر سرزمین های جهان، بخشی بنیادین از مجموعه فعالیت های استعماری جهان غرب طی قرون اخیر است که تاکنون تمامی ابعاد و زوایای آن مورد پژوهش قرار نگرفته است. از زمان افزایش قدرت کلیسا در طول دوران قرون وسطی و انباشت سرمایه در دستگاه کلیسا، دربار پاپ به سرمایه گذاری در راه ترویج آئین مسیح در دیگر سرزمین ها روی آورد که این امر به یکی از عوامل مهم شروع عصر اکتشافات جغرافیایی تبدیل شد و در نتیجه آن به تدریج با توسعه نفوذ حکومت های کاتولیک مذهب اروپایی در قاره های آسیا، آفریقا و آمریکا و به دنبال آن پیدایش جریان های شرق شناسی و اسلام شناسی، تبلیغ مسیحیت به صورت بخش اساسی و ثابت برنامه های استعماری کشورهای اروپایی در سایر نقاط جهان درآمد.

ناپیر مالکوم، یکی از اولین مبلغان «انجمن تبلیغی کلیسا» در شهر یزد است که با شروع فعالیت این انجمن در یزد در سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م وارد این شهر شد و حدود پنج سال در شهر یزد به سر برد و حاصل تجربیات و اندوخته های خود را بعد

بازگشت به انگلستان در کتابی با عنوان پنج سال در یک شهر ایرانی منتشر کرد. ناپیر در این کتاب آشکارا از اهداف و آمال استعماری مبلغان مذهبی سخن می گوید. از این رو این اثر برای روشن کردن نیت استعماری و ضد اسلامی مبلغین مسیحیت در ایران از ارزش به سزایی برخوردار است.

نسل اول مبلغان مسیحیت طی سده های چهاردهم تا هجدهم میلادی عمدتاً از کشورهای کاتولیک مذهب اروپا بودند. با افول تدریجی قدرت این کشورها و ظهور قدرت های استعماری چون انگلستان و هلند، مبلغان مسیحی و پروتستان نیز وارد عرصه تبشیر و در حقیقت استعمار فرهنگی شدند. یکی از نخستین انجمن های تبلیغ مسیحیت پروتستان، «انجمن تبشیری کلیسا» است که به منظور گسترش مذهب پروتستان در اواخر سده هجدهم میلادی/دوازدهم هجری قمری در انگلستان تأسیس شد و تا به امروز به عنوان یکی از مهم ترین و فعال ترین انجمن های تبلیغ مسیحیت در نقاط مختلف جهان مقام خود را حفظ کرده است. فعالیت این انجمن در ایران از نیمه اول قرن سیزدهم هجری قمری/نوزدهم میلادی آغاز شده و تا دوران انقلاب اسلامی ادامه داشت.

ناپیر مالکوم یکی از اولین مبلغان این انجمن در یزد است که با شروع فعالیت این انجمن در شهر یزد با اعزام دکتر وایت در سال ۱۳۱۶ق/۱۸۹۸م، مقارن سال های سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، به اتفاق همسرش و چند ماه پس از دکتر وایت وارد یزد شد. وی در حدود پنج سال در یزد به سر برد و حاصل تجربیات و اندوخته های خود را بعد از بازگشت به انگلستان در کتابی با عنوان پنج سال در یک شهر ایرانی منتشر کرد. کتاب وی تاکنون دو بار در لندن (۱۹۰۵ و ۱۹۰۷) و دو بار در نیویورک (۱۹۰۵ و ۱۹۰۸) به چاپ رسیده است.

زندگی نامه ناپیر مالکوم به قلم نواده وی

در مورد زندگی ناپیر مالکوم اطلاعات چندانی در منابع موجود وجود ندارد، اما نگارنده از طریق یافتن نواده مؤلف (که همان نام ناپیر مالکوم را دارد و خود نیز کشیش و در حال حاضر سردبیر روزنامه «کلیسای بریتانیا» در بریستول انگلستان است) موفق شده است اطلاعاتی در خصوص زندگی وی به دست آورد.

طبق این اطلاعات مختصر فراهم شده از سوی نواده مؤلف، ناپیر مالکوم، فرزند ژنرال سر جورج مالکوم و برادرزاده سر جان مالکوم مؤلف مشهور کتاب تاریخ ایران و فرستاده انگلیس به ایران در عهد فتحعلی شاه قاجار، در سال ۱۸۷۰ در هانلی کستل در ایالت ورسسترشایر انگلستان به دنیا آمد. او تحصیلات دانشگاهی خود را در کالج هیلی بری و سپس آکسفورد به پایان رساند و موفق به اخذ درجه لیسانس در سال ۱۸۹۳ و فوق لیسانس در سال ۱۸۹۷ شد. مالکوم در سال ۱۸۹۴ به عنوان خادم کلیسا و سپس در سال ۱۸۹۵ در مقام کشیش به خدمت کلیسای انگلستان درآمد. او از همان سال ۱۸۹۴ به عنوان دستیار کشیش در کلیسای سنت آندروز اکلستون و بعد از آن در کلیسای اعلای سنت جان بروگتون خدمت کرد. مالکوم در سوم مارس سال ۱۸۹۸ به عضویت انجمن تبلیغی کلیسا پذیرفته شد و به دنبال آن به ایران سفر کرد؛ و روز دهم اکتبر سال ۱۸۹۸ وارد ایران شد. او بعد از چند سال تلاش در راه ترویج آئین مسیح و تأسیس یک کلیسا در یزد در هفدهم فوریه سال ۱۹۰۴ ناگزیر شد برای بهبود سلامتی خود به انگلستان بازگردد؛ اما بعد از گذشت چند ماه در سی و یکم مارس سال ۱۹۰۵ مجدداً به ایران بازگشت و به شیراز رفت. مالکوم سرانجام در پانزدهم اکتبر سال ۱۹۰۷ ایران را برای همیشه ترک کرد و از بیست و یکم ژانویه سال ۱۹۰۸ از خدمت در انجمن تبشیری کلیسا کناره گیری نمود. مالکوم در بیست و یکم اکتبر سال ۱۹۲۱ بر اثر بیماری کم خونی مهلک درگذشت.

نامزد او اورانیا لاتهام یکی از نخستین پزشکان زن در انگلستان بود. او همراه مالکوم عازم ایران شد و برای جلوگیری از طرح شایعات همواره با حفظ یک روز فاصله بعد از مالکوم سفر می کرد. آن ها در سال ۱۹۰۱ در ایران ازدواج کردند. کار پزشکی او در ایران بسیار مورد احتیاج بود و گفته شده که بیمارستان انجمن تبشیری کلیسا در یزد طی سال ۱۹۰۰، ۵۰۰/۳۶ بیمار را مداوا کرد. لاتهام مؤلف کتابی است به نام کودکان ایران که در سال ۱۹۱۱ در لندن منتشر شد.

مالکوم و لاتهام صاحب پنج فرزند شدند که نخستین آن ها در طفولیت درگذشت. جورج مالکوم فرزند ارشد و تنها پسر آن ها در ایران متولد شد و بعدها در کسوت مبلغین مسیحیت درآمد و به شهر دزداب در منطقه بلوچستان سفر کرد. دختران مالکوم و لاتهام هلن، اگنس و جین نام داشتند.

رویکردها و اهداف مبلغین مذهبی بر اساس کتاب پنج سال در یک شهر ایرانی

همان طور که می دانیم، نخستین اروپاییانی که به ایران آمده و آثاری را در قالب سفرنامه در مورد این سرزمین از خود بر جای گذاشتند، عمدتاً تاجر و سیاح بودند. به تدریج این تاجران و سیاحان جای خود را به رجال سیاسی- مذهبی و مأمورین دولت ها، کمپانی ها، کلیساها یا دیگر مراکز خاص اروپایی دادند که عمدتاً با هدف امتیاز گیری و انعقاد عهدنامه های سیاسی، نظامی و اقتصادی با حکومت ایران، شناسایی آثار تاریخی ایران و تهیه فهرست و نقشه از بقایای آثار باستانی ایران در دوران پیش از اسلام در راستای «تدوین تاریخ ایران باستان» در دانشگاه های اروپایی، و تبلیغ مسیحیت و تأسیس کلیسا به این سرزمین سفر می کردند. ناپیر مالکوم، همان گونه که ذکر شد، در زمره دسته اخیر است که سال های اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی را در ایران و شهر یزد به سر برده است. کتاب مالکوم گزارشی به اختصار اما کاملاً گویا از مشاهدات و تجارب سفر و اقامت یک مبلغ مذهبی در ایران و شهر یزد است. به بیان دیگر، مالکوم از آن جا که یک مبلغ مذهبی معتقد و کاملاً به اهداف این کار مؤمن و متعهد است، غالب مطالب و آرای خود را با محوریت تبلیغ مسیحیت و نکات و مشکلات گوناگون مربوط به آن در شهر یزد به رشته تحریر درآورده است. خود او در مقدمه کتابش می نویسد این کتاب گزارش فعالیت های هیأت مبلغان مسیحی در یزد نیست و از این رو درباره فعالیت های انجمن مبلغان مذهبی یزد اطلاعات چندانی در این اثر یافت نمی شود، اما در مقابل اطلاعات بسیاری درباره شرایط و حوادثی که مبلغان مذهبی با آن سر و کار داشتند، در کتاب آمده است. از این رو این کتاب، در حقیقت توصیف یک شهر ایرانی از دیدگاه یک مبلغ مذهبی است و از دقایق و جزئیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران، آن طور که در سفرنامه های سیاحان حرفه ای یا سیاستمداران و بازرگانان بدان ها پرداخته می شود، در این کتاب خبری نیست. و در مقابل مسائلی که از نظر مؤلف در تحلیل شخصیت و محیط زندگی مسلمان یزدی مؤثر بوده، به شکلی روان شناسانه و در راستای اهداف کاری مبلغان مذهبی برای شناخت هر چه بیشتر مخاطبان شان، به تفصیل بررسی شده است.

پنج سال در یک شهر ایرانی، در حقیقت حکم یک کتاب آموزشی را دارد که مالکوم در آن به تجزیه و تحلیل سرزمین ایران، خصوصیات جغرافیایی منطقه یزد

ویژگی های شخصیت یزدی ها، دین اسلام و شخصیت حضرت محمد(ص) و تأثیرات این آئین و پیامبر بزرگوار اسلام بر مردم ایران و به ویژه ساکنان منطقه کویری یزد، تأثیرات برآمده از ساختارهای مذهبی و نکاتی از این دست پرداخته و از این طریق سعی کرده است مشکلات کوچک و بزرگ بر سر راه تبلیغ مسیحیت در میان مردم مسلمان ایران و به ویژه مردم شهر یزد و راه های غلبه بر آن ها را به اهلش بیاموزد. به عبارت دیگر، کتاب مالکوم حاوی دستورالعمل های یک مبلغ با تجربه به سایر مبلغان مذهبی است.

دو فصل اولیه کتاب مالکوم به توصیف شهر یزد و نوع زندگی مردم آن جا اختصاص دارد که طی مباحث آن برخی نکات مربوط به زندگی اجتماعی و اقتصادی یزدی ها نیز ضمن بیان تأثیر محیط مورد اشاره قرار گرفته است. مؤلف در این توصیفات می کوشد تأثیر یکنواخت و از نظر او بی روح منطقه کویری یزد را بر نحوه تفکر و اندیشه یزدی های مسلمان نشان دهد و ضمن مقایسه آن با اندیشه و نظام فکری اروپایی ها، تلاش می کند آن ذهنیت مخاطبان یزدی را برای مبشران و مبلغان مسیحی روشن کند؛ تا آنان بتوانند شیوه درستی برای تبلیغ در پیش گیرند؛ و به اصطلاح در برخورد با مسلمان یزدی و تبلیغ وی از راهش وارد شوند. نکته جالب در این تجزیه و تحلیل و به خصوص مقایسه ذهن یک یزدی با ذهن یک اروپایی نشان دادن برخی تصورات ایرانیان نظیر مفهوم کشور در نظر آنان و معادل بودن آن با شهر و دیار یا زادبوم است. در همین فصول ناپیر از وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی اقلیت های دینی ایران و تغییر و بهبود اساسی وضع زردشتیان در نتیجه تحولات عصر ناصری و ادوار بعد از آن و نقش حکومت انگلیسی هند در این بهبودی و پیوند پارسیان هند و زردشتیان ایران با استعمار انگلستان یاد می کند.

به طور کلی اشاره های مالکوم به اقلیت های مذهبی و دینی شهر یزد، معطوف به زردشتیان، بابی ها، بهائیان و یهودیان است. او در این اثر بر اساس رویکرد جریان شرق شناسی معاصر، از آئین زردشت سرسختانه و بسیار جانبدارانه حمایت کرده و به صراحت می نویسد زردشتیان برای خدمت به کشورهای اروپایی جهت تشکیل هر قدرت دست نشانده ای در جنوب ایران آماده هستند و افزون بر آن، به رغم اعتقادی که به برتری الهی آئین مسیحیت دارد، کوچک ترین تلاشی برای مسیحی کردن زردشتیان

نمی کند و آن گونه که از کتابش برمی آید به طور ضمنی از آنان می خواهد بر دین خویش باقی بمانند!

ناپیر مالکوم اشاراتی گذرا هم به وضع یهودیان دارد، اما بیشترین توجه او در سراسر کتابش معطوف به بابی ها و بهائیان است. مالکوم به دلیل وجود تضادهای گسترده میان پیروان این دو فرقه با مردم شیعه مذهب ایران، آنان را در برابر شیعیان مورد حمایت قرار می دهد، هرچند از آن جا که به هر شکل بابی ها و بهائی ها را مسلمان می داند(!) زردشتی ها یا به قول خود پارسیان را به طور کامل بر آن ها برتری داده و ضمن ذکر بعضی از مباحثات خود با بهائیان و بایان انتقادات متعددی بر اعتقادات آنان وارد می کند. لیکن در مجموع او همراه با مواضع استعماری کشورهای اروپایی نسبت به فرقه های ساختگی بابیه و بهائیه، آن ها را در مقابل مسلمانان مورد حمایت گسترده قرار می دهد و به ارائه گزارش های یک سویه از برخوردهای مذهبی میان شیعیان و بابی ها در یزد می پردازد.

فصل سوم کتاب مالکوم به گفت و گو از آئین اسلام و مذهب تشیع اختصاص یافته است. در این بخش هم ناپیر با همان رویکرد شرق شناسان هم دوره خود و با ادعای نقادی بی طرفانه، به شدت به اسلام و شخصیت پیامبر حمله می کند و سپس به مقایسه باورهای اسلام و مسیحیت در مورد خداوند و توحید و نبوت می پردازد و بعد از آن به توصیف صوفیان و اعتقادات آن ها و تأثیرات شان بر عقاید بابی ها و بهائی ها روی می آورد. مالکوم در این فصل از کتاب خود به تجزیه و تحلیل شرایط و علل پیدایش فرقه های مجعول بابیه و بهائیه پرداخته و اطلاعات نسبتاً مفصلی در مورد باورها و رفتارهای پیروان این دو فرقه و تضادهای آن ها با یکدیگر عرضه می کند و ضمن آن به صراحت از فضای ایده آل ناشی از ظهور و فعالیت این فرق برای تبلیغ مسیحیت از یک سو و تضعیف اسلام از سوی دیگر سخن می گوید.

در فصل پنجم کتاب اطلاعات خواندنی و جالبی در مورد خصوصیات شخصی مردم یزد، زبان فارسی و آداب و رسوم یزدی ها آمده است. ناپیر در این فصل به توصیف ویژگی های فردی و اجتماعی ساکنان خطه یزد پرداخته و ماجراهایی را هم از خاطرات شخصی خود در تأیید نتیجه گیری هایش ذکر می کند. طی این فصل یزدی ها هم تحقیر و هم ستایش می شوند و مالکوم علاوه بر بیان صفات نیک و بد آنان از نظر خود، به ریشه یابی علل شکل گیری آن صفات می پردازد؛ هرچند از نتیجه گیری های او

کاملاً مشخص است که همچون بسیاری از بیگانگان او نیز آن طور که باید و شاید در درک مردم ایران و شناخت دقیق و واقعی خصوصیات آنان موفق نبوده و در قضاوت های خود تا حد زیادی تحت تأثیر پیش داوری ها و پیش زمینه های ذهنی خود و مهم تر از همه تحت تأثیر نگاه خصمانه اش نسبت به آئین اسلام قرار داشته است. در پایان این فصل، مالکوم یزد را به دلیل برخورداری از موقعیت مناسب و احساس نیاز مردم آن جا به اصلاح، و در واقع به دلیل آشوب های موظف ایجاد شده از سوی فرق بایه و بهائیه، جزو بهترین مناطق برای کار تبلیغ مسیحیت معرفی می کند.

فصول ششم و هفتم کتاب ناپیر به بیان و شرح مشکلات کوچک و بزرگ موجود بر سر راه مبلغین مذهبی در دعوت به آئین مسیح، استفاده از راه هایی همچون ارائه کمک های خیریه، کارهای طبی و کارهای آموزشی برای کشاندن مسلمانان به پذیرش مسیحیت و ارائه رهنمودها و توصیه های متعدد و گوناگون به میسیونرها برای بهبود و پیشبرد کار تبلیغ مسیحیت و غلبه بر مشکلات متعدد براساس تجارب و آزمون های فردی خود او اختصاص دارد و در خلال آن ها اطلاعات گذرایی هم پیرامون مسائل اقتصادی و اجتماعی یزد ارائه شده است. با این که مالکوم در نهایت هم اشاره صریحی به میزان موفقیت احتمالی یا نسبی خود و همکارانش در مسیحی کردن یزدی ها نمی کند، ولی از خلال گفته های او و توجه به اوضاع اجتماعی یزد در اوایل قرن بیستم براساس سایر منابع تاریخی و نیز توجه به تعلقات مذهبی شدید یزدی ها- که مالکوم خود نیز به آن مکرراً اذعان می کند- می توان دریافت تنها عده معدودی بر اثر فعالیت های انجمن تبلیغی کلیسا در یزد به دیانت مسیح گرویدند.

در مجموع ناپیر مالکوم قضاوت و دیدگاهی بسیار دشمنانه نسبت به اسلام و بسیار تحقیرآمیز نسبت به ایرانیان مسلمان و مردم یزد، به استثنای زردشتیان، دارد. او اسلام را موجب تباهی ایران می داند، هرچند در پایان فصل سوم کتاب خود که اوج حمله به اسلام است، از خواننده به دلیل توهین به اسلام عذرخواهی می کند و در عین حال یادآوری می نماید که تنها مطالبی رایج را بر زبان آورده است! گذشته از این ها، از مسائل و مطالبی که وی در مورد تاریخ و الهیات اسلام و مذهب تشیع بیان می کند، آشکار است که او مطلقاً شناخت و آگاهی دقیق و کاملی از آئین اسلام نداشته است. مالکوم همچنین به رغم تحقیر یزدی های مسلمان، در چندین جای کتابش از هوشمندی، سخاوت، مهمان نوازی، معاشرتی

بودن و خصوصیات خوب دیگر مردم یزد به نیکی و با ستایش یاد می کند.

کتاب ناپیر مالکوم مورد توجه محققان تاریخ فرقه های باییه و بهائیه همچون ادوارد براون، و به دلیل ارائه گزارش های یک سویه و جانبدارانه از برخوردهای بابی ها و بهائی ها با شیعیان در یزد مورد توجه و استناد پیروان این دو فرقه، و بعد از این ها مورد توجه زردشتی ها برای مستند کردن محدودیت های جامعه اقلیت زردشتی ایران در قرن نوزدهم، قرار داشته است.

پانوشت ها

.Napier Malcolm, Five Years in a Persian Town, London, ۱۹۰۷

* عضو هیأت علمی بنیاد دایرهالمعارف اسلامی.

۲. Church Missionary Society

۳. Henry White

۴. صفورا برومند، پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دوره قاجاریه، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ

۱۶۶- معاصر، ۱۳۸۱، صص ۱۶۷

۵. British Church Newspaper

۶. Hanley Castle

۷. Worcestershire

۸. Haileybury

۹. St. Andrews Ecclestone

۱۰. St. John's Higher Broughton

۱۱. Urania Latham

۱۲. به نظر می رسد اگر این رقم را به تعداد دفعات مداوای بیماران مربوط بدانیم، بیش تر مقرون به صحت خواهد

بود.

۱۴. صفورا برومند (همان، ص ۱۶۸) به برنامه های مبلغین مذهبی برای دعوت زردشتیان به پذیرش آئین مسیح

اشاره دارد که چنین موضوعی نه تنها با رویکرد خاص مبلغان اروپایی و جریان ایران شناسی اروپاییان

همخوانی ندارد، بل کتاب مالکوم نیز خلاف آن را به اثبات می رساند.

۱۵. شورش هندوستان (۱۸۵۷ م / ۱۲۷۴ ق)، ترجمه اوانس ماسثیان، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، تهران، نیلوفر،

۱۳۷۲.

جدایی بحرین از ایران؛ نفع ایران یا انگلیس؟

چکیده

تا ۴۰ سال پیش ایران رسماً مدعی حاکمیت بر مجمع الجزایر بحرین در خلیج فارس بود. این مجمع الجزایر نه با توسل به شورش و اعتصاب، جنگ، قرارداد و معاهده بلکه با توطئه و دسیسه انگلستان و چراغ سبز دولت وقت ایران مبنی بر همه پرسی در بحرین (که در عمل انجام نشد) در سال ۱۳۴۹ از پیکره ایران جدا شد. نویسنده این مقاله کوشیده است با بیان حقوق چندین هزار ساله ایران در بحرین، چگونگی حضور و دخالت انگلستان در بحرین و به تبع آن ادعاهای ارضی این دولت مبنی بر تحت الحمایه بودن بحرین، دعاوی دولت ایران برای عدم پذیرش این ادعاهای، و سیر حوادثی که در دوران حکومت پهلوی منجر به جدایی بحرین از ایران شد، به بررسی و ارزیابی اینکه کدام یک از این کشورها، ایران یا انگلیس از جدایی بحرین نفع و سود می برند، پرداخته شود.

مقدمه

بحرین از زمان هخامنشیان از سرزمین های تابعه ایران بود. در دوره قاجاریه، انگلستان با اهداف استعماری در منطقه خلیج فارس و به بهانه برقراری امنیت و با استفاده از ضعف حکومت مرکزی ایران از سال ۱۸۲۰م به بعد، قراردادهایی با شیوخ آن

منعقد می کرد و بعدها نیز مدعی شد با این عهد بحرین از حاکمیت ایران خارج و تحت الحمايه انگلیس شده است. اما ایران در هیچ زمانی این ادعای آنها را نپذیرفت و همواره به آن معترض بود؛ از جمله اعتراض ها، شکایت رسمی در این خصوص در سال ۱۹۲۷ میلادی به جامعه ملل بود. در دوره پهلوی دوم با اعلام خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس، سیاست دولت ایران، با آنکه بحرین را در تقسیمات کشوری استان چهاردهم خوانده بود، تغییر کرد و حاضر شد از حاکمیت خود نسبت به بحرین صرف نظر کرده و به آن استقلال دهد. حال این سؤال مطرح است جدایی و استقلال بحرین به نفع و سود کدام یک از کشورها بوده است؛ ایران یا انگلیس؟

موقعیت جغرافیایی

بحرین مجمع الجزایری است که از یک جزیره بزرگ به نام منامه و سی و دو جزیره کوچکتر تشکیل شده است. وسعت مجموع این جزایر بالغ بر ۶۰۰ کیلومتر است. مجمع الجزایر بحرین در بخش جنوبی خلیج فارس و در مجاورت دو کشور قطر و عربستان و در ورودی خلیج سلوا قرار گرفته است. بزرگترین و مهمترین جزایر بحرین بعد از منامه، محرق، ستره، ام غسان است. از امتیازات خاص بحرین در میان همه سواحل و جزایر خلیج فارس داشتن آب شیرین و زمین کشاورزی است.

تاریخ بحرین

نخستین سندی که در آن از این جزیره یاد کرده است، نوشته ای از شرح کارهای سارگون بزرگ آشوری در حدود ۲۸۷۲ ق.م است. نام باستانی جزیره بحرین اوآل است؛ یعنی جایگاهی که آب دارد. ریشه کلمه بحرین از صیغه بحر است و به مفهوم دو دریاست که علت آن را وجود آبهای شیرین در میان آبهای شور دریا می دانند. بحرین پیش از اسلام تا سده ۶ ه. ق به همه سرزمین های کرانه جنوبی خلیج فارس یعنی از بصره تا عمان اطلاق می شد. اما از سده ۷ ه. ق پیش درآمدهای کرانه های جنوبی خلیج فارس و جزایر بحرین به یکدیگر درآمیخته و از روزگار فرمانروایی صفویه به بعد نام بحرین به جزایر اوآل اطلاق شد و بخش کرانه ای نیز الحساء نامیده شد.

تمامی تاریخ های فارسی و غیرفارسی اعم از اسناد رسمی و دولتی و کتابهای

جهانگردان خارجی حکایت از آن دارد که بحرین از زمان های بسیار دور بخشی از سرزمین ایران بوده است. پیش از اسلام، هخامنشیان با کمک دریانوردان فنیقی نیروی دریایی قوی ای ساختند و کورش بزرگ توانست در ۵۳۸ ق.م حاکمیت ایران را بر سرتاسر آب های خلیج فارس و دریای عمان استوار کند. در دوره اشکانی نیز بحرین جزو لاینفک ایران به شمار می رفت، چنانکه نام آن در سفرنامه یکی از دریانوردان یونانی مصر، که در حدود ۸۰ ق.م سفری به دریای احمر و بخشی از کرانه های آفریقا و هند داشته است، برده شده و وی بحرین را مرز قلمرو پادشاهی اشکانیان یاد کرده است.

در دوره ساسانی با سرکوب اعراب شورش توسط شاهپور دوم، وی اداره بحرین را به ملوک حیره، که تابع ایران بودند، واگذار کرد. در اواخر عهد ساسانی، بحرین از پایگاه های دریایی و از ساتراپهای مهم ایران به شمار می رفت و در این زمان مرکز اسپهبد (فرمانداری) بحرین، شهر دارین بود.

بحرین جزو اولین سرزمین های ایرانی است که اسلام بدان جا راه یافت. در دوره خلافت خلفای راشدین از نظر اداری تابع مدینه بود. در اوایل خلافت عباسیان این جزیره به ایالت فارس ملحق شد و سالیان درازی مأمون شورشیان قرمطی شد. در سده پنجم هجری بحرین تحت سیطره سلجوقیان قرار گرفت و با تشکیل حکومت محلی سلاجقه کرمان، به تابعیت آنها درآمد. در دوره ایلخانان مغول- آل مظفر و بعدها تیموریان نیز- بحرین تابع حکمرانان فارس بود. بعد از آن نیز در تحت حکمرانی پادشاهان محلی کیش و هرمز اداره می شد.

در قرون جدید پرتغالی ها به عنوان آغازگران استعمار به دنبال رسیدن به ثروت شرق، با گذر از دماغه امیدنیک وارد منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس شدند و به دنبال آن بحرین نیز مانند بسیاری از نقاط دیگر در ۹۲۸ ق/ ۱۵۲۲م به اشغال آنها درآمد و این اشغال نزدیک به یک قرن ادامه داشت؛ تا اینکه با روی کار آمدن شاه عباس بزرگ صفوی و برقراری ثبات سیاسی در کشور، بحرین در ۱۰۱۰ ق/ ۱۶۰۲ م از تصرف پرتغالیها آزاد شد و اقتدار حکومت مرکزی ایران بر تمام سواحل و جزایر خلیج فارس برقرار گشت. با وجود کارشکنی های دولتهای اروپایی در منطقه خلیج فارس، نادرشاه و کریم خان زند هم توانستند حاکمیت خویش را بر جزایر و سواحل آن حفظ کنند؛ اما نزاع و کشمکش بین جانشینان کریم خان زند و بعد از آن در گیریهای آغامحمدخان

قاجار برای رسیدن به حکومت زمینه را برای تضعیف موقعیت سیاسی و نظامی ایران در سواحل، آبها و جزایر خلیج فارس ایجاد کرد و فرصت دست اندازی شیوخ عرب به قلمرو ایران (نواحی جنوبی) را داد.

انگلستان و بحرین

از ۱۱۹۷ ق/ ۱۷۸۳م احمد بن محمد، از خاندان آل خلیفه و از تیره عتوبی در نجد عربستان، با استفاده از درگیری های داخلی در ایران میان خاندان زند و آغامحمدخان قاجار، وارد بحرین شد. در این زمان انگلستان نیز با از میدان به در بردن رقبای اروپایی خود در منطقه خلیج فارس به موقعیت مطلوب تری دست یافته بود. از این دوره، تداوم گرفتاری حاکمان قاجار در برخورد با مدعیان تاج و تخت و جنگهای فرسایشی با روسیه از یک سو و فقدان نیروی دریایی از سوی دیگر باعث شد انگلیسی ها از شیوخ قبایل عرب ساکن در سواحل جنوبی خلیج فارس برای تحکیم نفوذ و سلطه استعماری خود در خلیج فارس استفاده کنند. از آنجا که حکومت قاجار ضعیف و ناکارآمد بود، انگلیسیها با اغتنام فرصت در سال ۱۸۲۰ قراردادی با شیخ سلمان بن احمد آل خلیفه بستند، به دنبال آن نیز قراردادهایی در ۱۸۲۹ م/ ۱۲۴۴ق و ۱۸۸۰ م/ ۱۲۹۷ ق با شیخ عیسی بسته شد که بدون اجازه آنها بحرین با هیچ دولتی قرارداد نبندد و به هیچ کشوری حق تأسیس نمایندگی سیاسی ندهد. با این حال بحرین، رسماً از ایران جدا نشده بود و دولت ایران، بحرین را بخشی از خاک خود و شیوخ آل خلیفه را نیز کارگزاران خود می شناخت؛ و این امر مورد اذعان و اعتراف آل خلیفه و نیز دولت انگلستان بود.

جنگ جهانی اول و حضور گسترده نظامیان انگلیسی در منطقه خلیج فارس، فرصت مناسبی برای تحکیم موقعیتشان در منطقه بود. مأمورین انگلیسی مقیم بحرین، مثل سرچارلز بلگریو، برای تثبیت قدرت و پیشرفت نفوذ دولت متبوع خود همیشه به بهانه های مختلف و با عناوین موجه حفظ امنیت منطقه خلیج فارس، اقدامات خود را به عنوان کمک و همراهی به دولت ایران معرفی می کردند.

در ۱۹۲۷م قراردادی بین انگلستان و عبدالعزیز سعودی بسته شد که بر اساس آن پادشاه حجاز متعهد می شد با سرزمین های کویت، بحرین و سواحل عمان که پیمان و

مناسبات ویژه با انگلستان دارند روابط صلح و دوستی برقرار کند. عقد این قرارداد تجاوز به تمامیت ارضی ایران بود و دولت ایران طی یادداشتی به دولت انگلستان و متعاقباً رسماً به جامعه ملل شکایت کرد. در یادداشتهای رد و بدل شده بین دولت ایران و انگلستان لحن و ادبیات به کار گرفته شده توسط انگلیسیها مبین دست کم گرفتن و هیچ انگاشتن طرف ایرانی از سوی کارگزاران دولت انگلستان است. مفاد یادداشت های متبادله میان ایران و انگلستان، از طریق عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه، و سر رابرت کلايو، وزیرمختار انگلستان در تهران، و مذاکرات بعدی پیرامون انعقاد توافق نامه ای فراگیر دور می زد که تمامی اختلافات سیاسی، مالی، تجاری و ارضی دو کشور را مرتفع می ساخت که مسئله بحرین مهمترین موضوع این گفتگوها بود.

در خلال همین مذاکرات نشانه هایی از نرمش و عقب نشینی ایران در قبال مسئله بحرین برای انگلیسیها آشکار شد. وزیر دربار رضاشاه مذاکره مستقیم را به ارجاع موضوع به جامعه بین الملل ترجیح می داد. آنچه انگلیسی ها می خواستند، عدول بی قید و شرط ایران از هرگونه ادعا بر بحرین، ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک بود؛ لذا مذاکرات قطع شد.

پس از آن حکومت ایران جز اعتراضهای سست که هیچ گاه از مرحله حرف فراتر نرفت، اقدام دیگری برای اعاده حاکمیت خویش بر بحرین صورت نداد. در ۱۹۳۰م دولت انگلستان از ورود و خروج ایرانیان فاقد گذرنامه به بحرین جلوگیری کرد. واکنش ایران طی مکاتبات و اعتراض های رسمی راه به جایی نبرد. حتی در همان سالها سرگرد فرانک هلمز، نماینده شرکت نفتی انگلیس، امتیاز اکتشاف نفت در بحرین را به دست آورد و بلافاصله عملیات حفاری را آغاز کرد. اعتراض دولت ایران و شکایت به جامعه ملل با توجه به حمایتهای آمریکا از سیاست انگلیس فایده ای نداشت. از همین ایام، انگلیس طرح حذف نمادهای فرهنگ ایرانی را از بحرین با جدیت بیشتری دنبال کرد. سکنه ایرانی بحرین که حاضر به پذیرش تابعیت بیگانگان نبودند، بارها عاجزانه و ملتسمانه و حتی با توسل به رضاشاه از حکومت ایران خواستند تا مانع از تضييع حقوق سیاسی دولت ایران و پایمال کردن دارایی شخصی آنان در بحرین شود، اما پاسخ حکومتگران ایرانی به استمداد مکرر اتباع ایرانی بحرین، توصیه و سفارش به صبر، متانت و بردباری بود. حتی دیگر از آن یادداشت های معترضان سابق به انگلیسیها یا

جامعه ملل هم خبری نبود.

وقایع شهریور ۱۳۲۰ش و فضای سیاسی خاص ایران، مدتی مسئله بحرین را مسکوت گذاشت. در ۱۳۲۷ ش / ۱۹۴۸م ایران تمامی ترتیبات صورت گرفته با بحرین توسط دول دیگر را بی اعتبار خواند. اما پس از ۲۸ مرداد و سپس عضویت ایران در پیمان بغداد، و در حقیقت هم پیمانی ایران با انگلیس، مسئله بحرین به بوته فراموشی و مرور زمان گذاشته شد؛ و اگر اعتراضی هم در کار بود، جنبه نمایشی داشت و تنها مطبوعات کشور گهگاهی از بحرین و احقاق حقوق ایران یاد می کردند. در سال ۱۳۳۵ش موج مخالفت عمومی با سلطه خارجی و احقاق حقوق مردم در بحرین منجر به تظاهرات و درگیری و کشته شدن عده ای و دستگیری و تبعید سرکردگان آنها شد.

دولت ایران در ۲۰ آبان ۱۳۳۶ / ۱۲ نوامبر ۱۹۵۷ با تصویب مجلس شورای ملی، بحرین را که تا آن زمان جزء ایالات تابع فارس در تقسیمات کشوری بود، استان چهاردهم اعلام کرد.

در ۱۳۴۱ش بحرین به پایگاه اصلی نیروی دریایی و زمینی انگلستان در خلیج فارس تبدیل شد. با اعلام خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در اواخر ۱۹۶۰م، از سوی انگلستان تشکیل اتحادیه ای متشکل از قطر، بحرین و هفت امیرنشین سواحل خلیج فارس (امارات عربی متحده) مطرح شد. دولت ایران، با توجه به اینکه بحرین جزئی از خاکش بود، با حضور بحرین در این اتحادیه مخالف بود؛ اما در عین حال از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس استقبال کرد؛ و چون قرار بود ایران خلأ ناشی از خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس را پر کند و این امر مستلزم حل و فصل مسئله بحرین بود، مذاکراتی در این باب آغاز شد.

جدایی بحرین از ایران

۱۴ دی ۱۳۴۷ ش / ۴ ژانویه ۱۹۶۹ محمدرضا پهلوی در یک کنفرانس مطبوعاتی در دهلی نو با اشاره به خروج نیروهای انگلیسی و آینده خلیج فارس و مسئله بحرین در پاسخ به این سؤال خبرنگار که گرفتن و حفظ کردن سرزمینی که مردم آن با شما مخالفند چه فایده خواهد داشت، غیرمترقبه خط بطلان بر حقوق تاریخی و حتی ادعاهای ۱۱ سال پیش خود کشید و گفت: «در سیاست، فلسفه ما اینست که با اشغال

سرزمین های دیگران از طریق زور مخالف باشیم... در هر اشغالی شما باید مراقب سلامت و امنیت نیروهای خود باشید». شاه در پاسخ به سؤال یکی دیگر از خبرنگاران اعلام کرد: «چنانچه مردم بحرین علاقمند به الحاق به کشور من نباشند، ایران ادعای ارضی خود را نسبت به این جزیره پس خواهد گرفت. ایران به اراده و خواست مردم بحرین در صورتی که مورد شناسایی بین المللی نیز واقع شود احترام خواهد گذاشت.» این اظهارات شاه در حقیقت، متأثر از نقش جدیدی بود که قرار بود در خلیج فارس به ایران واگذار شود. شاه به دنبال اظهاراتش در دهلی نو همواره بر پیشینه ۱۵۰ ساله تسلط انگلستان بر آن جزیره و عدم اعمال قدرت و نفوذ ایران در آن سرزمین تأکید می ورزید. هدفش از تکرار این موضوع این بود که گناه جدایی بحرین از پیکره ایران را به گردن حکومت قاجار بیندازد. در منازعه طولانی ایران و انگلستان بر سر مالکیت و حاکمیت مجمع الجزایر بحرین، این اولین بار بود که بالا-ترین مقام رسمی ایران با صراحت اعلام می کرد ایران از حقوق خود نسبت به بحرین چشم پوشی می کند. اما نکته مهم اعلان انصراف ناگهانی و سریع حکومت ایران از دعاوی تاریخی خود نسبت به بحرین، آن هم در آستانه خروج نیروهای انگلیسی از منطقه خلیج فارس بود.

با این چراغ سبز شاه ایران و مذاکرات پنهانی بین ایران و انگلستان، برای اولین بار حکومت ایران پذیرفت که با فرستادگان شیخ بحرین به عنوان حاکم آن جزیره وارد گفتگو شود. عمده مذاکرات بین ایران و انگلستان بر سرنوشت جزایر ایرانی ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک متمرکز شد. ایران انتظار داشت، در برابر صرف نظر کردن از حق تاریخی خود در بحرین، حاکمیت عملی خود را بر جزایر سه گانه از سر گیرد. هر چند این جزایر نیز جزء ایران بود. گفتگوها با فرستادگان شیخ نیز بر محور نحوه اجرای همه پرسی در مورد الحاق بحرین یا کسب استقلال آن دور می زد. شاه ایران از بیم آنکه مبادا مردم ایران او را وطن فروش بخوانند، استقلال بحرین را منوط به نظر مردم بحرین نمود که این عمل در تاریخ ایران سابقه نداشت؛ حتی علم، وزیر دربار شاه نیز به سفیر انگلیس در مورد این راه حل اعتراض کرد و گفت: «ما هیچ گاه نمی توانیم چنین پیشنهادی را تصویب و در برابر ملت ایران توجیه کنیم». شاه خود نیز متوجه خطر نظرخواهی در مورد استقلال بحرین بود و به علم می گوید: «به سفیر تکرار کن که اگر من پیشنهادش را بپذیرم مرتکب خودکشی شده ام که اگر این خودکشی در راه حفظ

منافع ملت ایران بود، چندان اهمیتی به آن نمی دادم ولی به عقیده من این طرح خیانت به منافع ملی است، بدین جهت نمی توانم آن را بپذیرم». اما شاه در برابر فشار انگلیس تسلیم شد و معلوم نشد که اگر این طرح خیانت به منافع ملی بود، چرا شاه چندی بعد آن را پذیرفت و مرتکب این خیانت شد.

در نهایت حکومت ایران پذیرفت که سازمان ملل متحد کوشش های خود را در تشخیص خواسته های واقعی مردم برای پیوستن به ایران یا جدایی از آن به کار گیرد. نتیجه این نظرخواهی از قبل بر همگان مشخص بود.

ویتوریو گیچاردی نماینده سازمان ملل متحد مأمور نظرخواهی از مردم بحرین در این خصوص شد. وی در رأس هیأتی ۵ نفره از ۲۹ مارس تا ۱۸ آوریل ۱۹۷۰ م / ۹ تا ۲۹ فروردین ۱۳۴۹ ش از جمعیتها و باشگاهها و تعدادی از اشخاص مقیم بحرین نظرخواهی کرد و در ۱۱ مه ۱۹۷۰ گزارش خود را تقدیم دبیرکل سازمان ملل نمود. این گزارش تأکید داشت جمعیت ایرانی بسیار ناچیزی خواهان پیوستن به ایران هستند، اما قاطبه قریب به اتفاق سکنه بحرین جویای تشکیل دولتی کاملاً مستقل و عربی در آن جزیره هستند.

در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۹ شورای امنیت گزارش نمایندگان اعزامی خود را به بحرین مبنی بر استقلال آن کشور تصویب کرد. نماینده ایران در سازمان ملل بلافاصله پشتیبانی ایران را از گزارش اعلام کرد تا به موجودیت کشور و دولت بحرین مهر تأیید زده باشد. علم می گوید: «گوینده خبر رادیوی ایران چنان با افتخار و غرور آن خبر را خواند که گویی هم اکنون بحرین را فتح کرده ایم». البته رژیم از واکنش عمومی در قبال پذیرش جدایی بحرین از ایران بسیار نگران بود. در همان روزها بر اثر پیروزی تیم ملی فوتبال ایران بر تیم فوتبال اسرائیل شادی و سرور تهران را فرا گرفته بود و این در حالی بود که حکومت بیم داشت تا این جنبش به تظاهراتی عظیم درباره جدایی بحرین بینجامد. به گفته علم: «شاه شانس آورد که کسی از این فرصت استفاده نکرد تا در مورد بحرین تظاهرات کند».

در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ در مجلس شورای ملی، امیرعباس هویدا نخست وزیر، و عباسعلی خلعتبری قائم مقام وزارت امور خارجه، گزارشی از جریان اقدامات نمایندگان سازمان ملل در بحرین و مراجعه به آراء عمومی آن کشور مبنی بر استقلال بحرین

تقدیم مجلس شورای ملی نمودند و تقاضای تصویب آن را کردند. از ۱۹۱ نفر عده حاضر در جلسه ۱۸۷ رأی موافق، و چهار رأی مخالف [محسن پزشکیور، دکتر فریور، دکتر طبایع، دکتر عاملی تهرانی] داده شد. به این ترتیب حاکمیت چند قرنی ایران بر بحرین رسماً از دست رفت. در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۹ در جلسه علنی مجلس سنا گزارش دولت مبنی بر استقلال بحرین بدون هیچ گونه اعتراضی به اتفاق آراء تصویب شد. اما احزاب و جمعیت های سیاسی آشکارا یا مخفیانه از طریق انتشار اعلامیه و شب نامه ها مخالفت خود را با پذیرش و جدایی بحرین توسط رژیم ابراز داشتند و آن را خیانتی جبران ناپذیر و نابخشودنی به کشور برشمردند. داریوش فروهر، دبیرکل حزب ملت ایران، با صدور اعلامیه ای با جدایی بحرین از ایران مخالفت کرد و به اتفاق چهار تن از اعضای حزب ملت ایران دستگیر شد. وی سه سال در زندان بود.

عکس العمل وزیر امور خارجه و نخست وزیر وقت ایران در خصوص ماجرای بحرین جالب توجه است. اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه در مصاحبه با خبرنگار مجله لایف در ۱۱ بهمن ۱۳۴۹ می گوید: «بحرین در حدود ۱۵۰ سال پیش از ما دور بود، چون انگلیسیها گفتند از منطقه باید بروند و ما برای اینکه خطری ایجاد نشود گفتیم هرچه نظر اکثریت اهالی است و هر چه آنها تصمیم گرفتند برای ما هم قابل قبول است، مسئله به سازمان ملل مراجعه شد و ما نظر اکثریت را قبول کردیم.»

امیرعباس هویدا در جلسه خصوصی و محرمانه کنگره حزب ایران نوین، به تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۰ در پاسخ به پرسشی درباره بحرین گفت:

صحیح است ما قدرت داشتیم و نیروی دریایی و هوایی ما قوی بود ولی ما طالب صلح هستیم ضمناً دیدیم در ۱۵۰ سال گذشته که دیگران در بحرین دخالت داشته اند وضعی به وجود آورده اند و چون ما قصد نداشتیم به آنها بگوییم بروید، کار را به آن صورت که گفتیم حل کردیم.

در اول خرداد ۱۳۴۹ دولت ایران یک هیأت حسن نیت به مجمع الجزایر بحرین فرستاد. متعاقب آن در ۲۴ خرداد ۱۳۴۹ شیخ خلیفه بن سلمان آل خلیفه رئیس شورای دولتی بحرین وارد تهران شد و موجودیت بحرین به عنوان یک واحد سیاسی مستقل، پس از یک قرن و نیم مجادله در ۲۴ مرداد ۱۳۵۰ ش/ ۱۵ اوت ۱۹۷۱ شناسایی گردید و رسمیت یافت.

عوامل جدایی بحرین از ایران

در اینجا لازم است این واقعیت مهم یادآوری شود که تا پیش از جدایی بحرین، تمام دولت های ایرانی استدلالشان راجع به عدم پذیرش جدایی بحرین از ایران این بوده است که بحرین هرگز کشوری مستقل نبوده و حاکمیت ایران بر این جزیره چندین قرن ادامه داشته است؛ به استثنای زمانی که پرتغالی ها این جزیره را اشغال کردند. دیگر اینکه ایران هرگز حاکمیت خود را بر بحرین به قدرت دیگری واگذار نکرده، و حمایت دولت انگلستان از بحرین را مداخله در امور خود تلقی می کرده است. شاه ایران در ۲۴ دی ۱۳۴۸ در جمع کارکنان وزارت امور خارجه به توجیه تصمیم خویش درباره بحرین پرداخت. وی در آن جلسه با تأکید بر تسلط ۱۵۰ ساله انگلستان بر بحرین گفت: «انگلیس این جزیره را به ایران پس نخواهد داد و من نمی توانم مثل دن کیشوت رفتار کنم». او سپس ادامه داد برای ایفای نقش برتر در خلیج فارس ناچار است از ادعای خود بر بحرین دست بردارد.

رژیم برای آماده سازی افکار عمومی به روزنامه نگارانی همچون عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات، مصطفی مصباح زاده مدیر کیهان، داریوش همایون ناشر آیندگان، عباس شاهنده مدیر فرمان، کاظم مسعودی ناشر آژنگ و محمدحسین فری پور مدیر صدای مردم، مأموریت داد تا درباره کم اهمیت جلوه دادن بحرین از لحاظ استراتژیک و اقتصادی با تأکید بر پایان گرفتن منابع نفت آنجا چیز بنویسند. محور تبلیغاتی شاه القای این مطلب بود که ایران هیچ چاره ای جز پذیرش خواست سازمان ملل نداشته است. شاه می گفت: «من اهل این نیستم که به زور حضور لشکر یک جایی را ضمیمه خاک خودم کنم.» اسدالله علم در خاطرات خود می نویسد:

به شاه عرض کردم اینکه بگوییم بحرین بنا بر حقوق قانونی از آن ماست ما را به جایی نمی رساند، اگر آن را به زور بگیریم باری بر دشمنان خواهد بود و موردی برای اختلاف دائمی با عربها می شود، از آن گذشته بسیار هم گران خواهد بود زیرا منابع نفتی بحرین در حال تمام شدن است.

در مجموع استدلال ایران برای موافقت با عقب نشینی از حقوق مسلم خود و استقلال بحرین چنین بود:

اکثریت ساکنان آن جزیره عرب هستند و به زبان عربی سخن می گویند. به لحاظ

اقتصادی مجمع الجزایر بحرین دیگر اهمیت ندارد؛ زیرا نفت آنجا تمام شده و صید مروارید نیز صرفه اقتصادی ندارد. از نظر اهمیت استراتژیکی و سوق الحبشی با وجود تسلط ایران بر تنگه هرمز آن جزایر ارزشی ندارد. از جهت امنیتی هم حفظ آن سرزمین پرهزینه و مستلزم استقرار یکی دو لشکر در آنجاست و آخر اینکه چشم پوشی از این جزیره به امید بازپس گرفتن سه جزیره واقع در دهانه خلیج فارس (تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی) است.

گفته می شد انگلستان با اطلاع و هماهنگی برخی از کشورهای عربی به تهران اطمینان داده بود که در قبال سلب حاکمیت خود از بحرین، جزایر تنب و ابوموسی به ایران بازگردانده خواهد شد. با توجه به پنهانی بودن مذاکرات میان ایران و انگلستان درباره نحوه برخورد با مسئله بحرین، تجزیه و تحلیل قرائن و سیاست های شاه نشان دهنده سازش ایران بر سر حل مسئله بحرین و به جای آن بازپس گیری جزایر سه گانه توسط ایران است. علم وزیر دربار شاه گزارش هایی از این گفتگوهای پنهانی ثبت کرده است. از جمله در یادداشت مورخ دوشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۴۸ خود آورده است:

سفیر انگلیس خیلی محرمانه به من گفت که کار جزایر تنب بزرگ و کوچک تمام است و قطعاً متعلق به ایران خواهد بود، زیرا به شیخ رأس الخیمه گفته ایم که اگر با ایران کنار نیایی، چون جزایر بالای خط میانه واقع هستند، ایران آنها را قانوناً و اگر قانونی نشد با زور خواهد گرفت و شیخ حاضر به معامله است. گفتم ابوموسی چطور؟ گفت این جزیره زیر خط میانه است. گفتم زور ما آنقدر هست که پا زیر خط بگذاریم، گفت اگر به زور متوسل شوید روابط شما با اعراب به هم می خورد، گفتم به جهنم...

خروج انگلستان از خلیج فارس و استقلال بحرین و بازگشت جزایر سه گانه به ایران، مقدمه تحول در نقش ایران در خلیج فارس بود. قرار بود ایران ژاندارم خلیج فارس و حافظ منافع غرب در این منطقه حساس باشد؛ محمدرضا شاه پهلوی آشکارا از اینکه چنین نقشی به او داده شده احساس غرور می کرد. لازمه ایفای مؤثر این نقش کنار آمدن با کشورهای عرب و تفاهم با آنان بود؛ شاه با سلسله اقداماتی تمام مسائل خود را با کشورهای عربی، به جز عراق، حل کرد؛ و با پشتیبانی آمریکا، «حافظ نظم و امنیت و ثبات» خلیج فارس شد. حمایت از سلطان عمان در برابر شورشیان چپ گرای ظفار، از مظاهر مهم نقش تازه ایران بود.

ایران با پذیرش نظرسنجی راجع به استقلال بحرین ادعای تاریخی خود را با یک نوع مشروعیت اخلاقی یا حقوقی جانشین کرد؛ نظرسنجی ای که فقط دستاویزی برای توجیه افکار عمومی در سطح داخلی و بین المللی بود. مطابق عرف بین الملل، هیچ وقت در موقع صلح از دولتی نمی توان تقاضا کرد از حق سیادت خود بر یک قطعه از خاک خود صرف نظر کند به این عنوان که ساکنین آن قطعه به زبان ملی آن دولت متکلم نیستند یا اینکه آن قطعه به واسطه دریا از آن مملکت جدا شده باشد. بحث در دلایل جغرافیایی و نژادی نیز وقتی ممکن است مورد داشته باشد که یک دولتی دعوی الحاق یک قطعه خاک جدید را به مملکت خود به همین عنوان تقاضا کرده باشد، گذشته از حقوق ایران در جزایر بحرین، روابط نژادی و اقتصادی آن جزایر با ایران بیشتر از ارتباط آنها با هر مملکت مستقل متمدن دیگری بود؛ اما ایران سرانجام پس از یک و نیم قرن منازعه و کشمکش با انگلستان به دلیل سازش و توافق پنهانی بین محمدرضا شاه پهلوی و قدرتهای غربی از بحرین رسماً دست برداشت تا به مقام ژاندارم و حافظ منافع غرب در خلیج فارس نائل آید؛ قاعدتاً او برای ایفای چنین نقشی باید چیزی می گرفت نه اینکه چیزی می داد!!

فهرست منابع و مآخذ

- علیرضا. ۱۳۸۷، روابط خارجی ایران، انتشارات قومس، تهران
- اسدی ازغندی، بیژن، ۱۳۸۱. خلیج فارس و مسائل آن، انتشارات سمت، تهران
- افشار سیستانی، ایرج. ۱۳۷۶. جغرافیای تاریخی دریای پارس، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران.
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۴۸. مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، انتشارات اساطیر، تهران.
- اقتداری، احمد. ۱۳۸۷. خلیج فارس از دیرباز تاکنون، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- امینی، علیرضا. ۱۳۷۶، تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، انتشارات صدای معاصر، تهران.
- تکمیل همایون، ناصر، ۱۳۸۳. خلیج فارس، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران.

- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۴، حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، جلد ۴، تهران.
- رامشت، م. ح، ۱۳۶۶، جغرافیای طبیعی خلیج فارس، انتشارات دانشگاه اصفهان، بی جا.
- رزمجو، علی اکبر، ۱۳۷۸، حزب پان ایرانیست، سازمان اسناد انقلاب اسلامی، تهران.
- زرگر، علی اصغر، ۱۳۷۲، تاریخ روابط ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پروین معین، تهران.
- عاملی، باقر، ۱۳۷۲. روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد دوم، نشر گفتار، تهران.
- علم، امیراسدالله. ۱۳۷۱. گفتگوهای من با شاه، ترجمه گروه مترجمان، انتشارات طرح نو، تهران.
- فولر، گراهام. ۱۳۴۱. قبله عالم ژئوپلتیک ایران، عباس مخبر، کتابخانه طهوری، تهران.
- قائم مقامی، جهانگیر. ۱۳۴۱. بحرین و مسائل خلیج فارس، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران.
- کریستین سن، آرتور. ۱۳۷۲. ایران در زمان ساسانیان، رشید یاسمی، دنیای کتاب، تهران.
- نشأت، صادق. ۱۳۴۵. تاریخ سیاسی خلیج فارس، کانون کتاب، تهران.
- مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۸۵. کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلتیک خلیج فارس، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
- ویلسن، آرنولد. ۱۳۴۸. خلیج فارس، محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی جا.

نشریات

پرتوی مقدم، عباس. بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟ نشریه مطالعات تاریخی، شماره ۱۵.

پانوشت ها

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ گرایش مطالعات خلیج فارس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید

چمران اهواز.

۱. اقتداری، احمد، ۱۳۸۷، خلیج فارس از دیرباز تاکنون. انتشارات امیرکبیر، تهران، ص ۲۷۴

۲. رامشت، م. ح، بیتا، جغرافیای طبیعی خلیج فارس. انتشارات دانشگاه اصفهان، بی جا، ص ۱

۳. مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۸۵، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلتیک خلیج فارس، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی

. نوری، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ص ۱۹۸

۴. افشار سیستانی، ایرج، ۱۳۷۶، جغرافیای تاریخی دریای پارس، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، تهران، ص ص

۶۹۵-۶۹۶.

۵. رامشت، همان منبع. ص ۱۸۱

۶. گذشته از نقشه ها از جمله کشور ایران بارها به مدارکی که در آنها انگلستان رسماً حقوق حاکمیت و مالکیت

ایران را به رسمیت شناخته است از جمله یکی از آنها عهدنامه ۱۲ ذیحجه ۱۲۳۷ ه. ق / ۳۰ اوت ۱۸۲۲ م که در

روزگار فتحعلی شاه قاجار بین حسینعلی میرزای فرمانفرما، حاکم فارس و ویلیام بروس، کمیسر ویژه انگلستان

در خلیج فارس بسته شد، استناد می کرد.

۷. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۴۸، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، انتشارات اساطیر،

. تهران، ص ۱۶

۸. سلسله ای از امرای عرب که در عراق حکومت داشته از پادشاهان ایران اطاعت می کردند. مرکز حکومت آنان

شهر حیره نزدیک کوفه بوده. سرسلسله آنها عمرو بن عدی بن نصر معا صر با اردشیر بابکان است. آخرین

ملوک این سلسله منذر بن نعمان در بحرین در جنگی کشته شد و سلسله آنان منقرض گردید؛ ۶۳۲ م.

۹. کریستین سن، آرتور، ۱۳۷۳، ایران در زمان ساسانیان، رشید یاسمی، دنیای کتاب، تهران، ص ۱۵۴

۱۰. اسدی، بیژن، ۱۳۸۱، خلیج فارس و مسائل آن. سمت، تهران، ص ۱۷۳

۱۱. نشأت، صادق، ۱۳۴۵، تاریخ سیاسی خلیج فارس، کانون کتاب، تهران، ص ۴۷

۱۲. ویلسن، آرنولد، ۱۳۸۴، خلیج فارس، محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی جا، ص ۲۸۳

۱۳. قائم مقامی، جهانگیر، ۱۳۴۱، بحرین و مسائل خلیج فارس، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران، ص ۱۵

۱۴. همان.

۱۵. همان، ص ۳۰.

۱۶. Sir Robert Clive.

۱۷. major frank holmes.

۵۵۸-۲. وثوقی، محمدباقر، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، سمت، تهران، ۱۳۸۴، صص ۵۵۹

۱۹. امینی، علیرضا، ۱۳۸۱، تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، صدای معاصر، تهران، ص ۲۰۷

۱۹۵-۲۰. مجتهدزاده، همان منبع، صص ۱۹۶

۲۱. اسدی، همان منبع، ص ۱۷۹

۳۹۳-۱۳۲۰، قومس، تهران، صص ۳۹۴ - ۲۲. ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۷، روابط خارجی ایران ۱۳۵۷

۲۳. علم، اسدالله، ۱۳۷۱، گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیراسدالله علم)، جلد ۱، گروه مترجمان،

انتشارات طرح نو، تهران، ص ۱۳۱

۲۴. Vittori Gychardy.

۲۵. پرتوی مقدم، عباس، بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟ نشریه مطالعات تاریخی، شماره ۱۵، ص ۱۵

۲۶. عاملی، باقر، ۱۳۷۲، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، جلد دوم، نشر گفتار، تهران، ص ۲۴۱

۲۷. گفتگوهای من با شاه (خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم)، جلد ۱، ص ۲۲۵

۲۸. عاملی، همان منبع، ص ۲۴۱

۲۹. پرتوی مقدم، همان منبع، ص ۱۷

۳۰. تکمیل همایون، ناصر، ۱۳۸۳، خلیج فارس، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ص ۱۰۴

۳۱. پرتوی مقدم، ص ۱۷

۳۲. حزب ایران نوین به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۴، جلد ۴، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران،

٩٦- صص ٩٧.

٣٣. همان منبع، ص ٢.

۳۵. رزم جو، علی اکبر، ۱۳۷۸ حزب پان ایرانیست، سازمان اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ص ۱۲۶
۳۶. گفتگوهای من با شاه، ۱۳۷۱، جلد ۱، ص ۲۰۱
۳۷. پرتوی مقدم، همان، ص ۱۵
۳۸. گفتگوهای من با شاه، جلد ۱، ص ۴۳
- ۳۹-۸۷. فولر، گراهام، ۱۳۷۳، قبله عالم ژئوپلتیک ایران، عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، صص ۸۸
۴۰. مشکل اساسی برای اینکه ایران بتواند نقش ژاندارمی را در منطقه بگیرد وجود تنش در روابط ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس بود که این مانع با حمایت آمریکا و همراهی انگلستان برداشته شد. مهم ترین این اقدامات در جهت رفع موانع مذکور، از این قرار بود: ۱- از سرگیری روابط سیاسی ایران و مصر در سال ۱۳۴۹ ش / ۱۹۷۰ م و برقراری روابط گسترده اقتصادی و سیاسی با آن کشور ۲- به رسمیت شناختن قطعنامه سازمان ملل در مورد تأیید رسمی حق فلسطینیها برای داشتن کشوری مستقل از طرف ایران و تلاش برای جلب رضایت افکار عمومی جهان عرب پس از حمایت ایران از اسرائیل در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ م ۳- عقد قرارداد با عربستان و تعیین حدود مرزهای دریایی و حل اختلافات فی مابین در مورد فلات قاره ۴- امضای توافقنامه تعیین محدوده دریایی با کویت در سال ۱۳۴۸ ش / ۱۹۶۹ م ۵- حمایت نظامی ایران از سلطان قابوس پادشاه عمان و اعزام نیروی نظامی برای حمایت از سلطان مسقط علیه شورشیان چپ گرا در دهه ۷۰ میلادی ۶- به رسمیت شناختن کشور تازه تأسیس امارات عربی متحده توسط ایران ۷- به رسمیت شناختن استقلال بحرین.

دولت انگلستان با اتکاء به قدرت نیرومند دریایی خود پا به خلیج فارس نهاد و طی سالیان متمادی با استفاده از سوءسیاست دولت مرکزی ایران، ضعف قوای نظامی و دریایی ایران، انعقاد قرارداد با شیوخ عرب منطقه و ... حضوری فعال در این ناحیه داشت. بریتانیای کبیر ذره ذره و آرام آرام تسلط خود را توسعه داد. علاوه بر هندوستان، کشف نفت در این منطقه و ظهور بلشویسم در روسیه، در ابتدای قرن بیستم، دلمشغولی های انگلستان را در این منطقه بیشتر کرد. جنگ های اول و دوم جهانی که هر دو منجر به اشغال ایران گردید، انگلستان را وادار نمود نیروی نظامی ثابتی در منطقه داشته باشد و ملی شدن نفت در ایران و کانال سوئز در مصر به این حضور رنگی دیگر بخشید. اما به تدریج ناتوانی های مالی آن دولت و تعویض استراتژی غرب در برابر شوروی در خلیج فارس و اقیانوس هند، موجب شد انگلستان نیروهای نظامی اش را از منطقه خارج کند. اما پیش از این خروج باید تکلیف هر قطعه از منطقه و نیز نیروی جایگزین انگلستان در منطقه به روشنی مشخص می شد. استقلال بحرین، پیدایش امارات عربی متحده و تقویت نیروی دریایی ایران از ویژگی های استراتژی جدید غرب در خلیج فارس بود.

نفوذ انگلستان در خلیج فارس

پس از فتح قسطنطنیه توسط عثمانی در ۱۴۵۳م/۸۵۷هـ، بازرگانان اروپایی به دنبال یافتن راه جدیدی برای تجارت با شرق بودند. با کشف دماغه امیدنیک پای اروپاییان به خلیج فارس رسید و داشتن یک پایگاه ثابت در منطقه، ضروری به نظر می رسید. فتح جزیره هرمز به دست آلفونسو آلبو کرک پرتغالی این فرصت را ایجاد کرد. به تدریج پرتغال، اسپانیا، هلند، فرانسه و انگلستان بر منطقه مسلط شدند. تأسیس کمپانی هند شرقی به دستور ملکه الیزابت اول نخستین اقدام دولت انگلستان برای تسلط بر این منطقه بود. تسلطی با ظاهری اقتصادی که در عمل منافع سیاسی و نظامی را دنبال می کرد. تصاحب یک کشتی پرتغالی توسط آنان در ۱۵۷۸م/۹۶۶هـ و دسترسی به اسناد آن به انگلیسی ها فهماند سود تجارت با شرق چقدر است. در سال ۱۶۱۲م/۹۹۱هـ سه فروند کشتی انگلیسی به سورات، در هند، رسید و با امرای محلی، قراردادی منعقد کرد که به ایجاد تجارت خانه ای منجر شد.

در دوران صفویه و خصوصاً شاه عباس اول، کاناک E.Connock و بارکر T. Barker امتیازات زیادی برای دولت انگلستان به دست آوردند: (حق کاپیتولاسیون، تأسیس تجارت خانه، فروش انحصاری ابریشم و...) و قرارداد مانوکس - امام قلی به پایان دادن کار پرتغالی ها و تسلط انگلیسی ها بر هرمز انجامید. سپس انگلیسی ها از جاسک به بندر هرمز آمدند.

هلند به عنوان یکی از رقبای انگلیس در این منطقه شکست خورد و حذف شد. نادرافشار سعی کرد با ایجاد نیروی دریایی، سیاست دریایی ایران را تجدید کرده و اجازه حضور به نیروی دریایی بیگانه در جنوب ندهد. این تلاش با رقابت انگلستان و مخالفت روسیه ناکام ماند.

کریم خان زند امتیازات زیادی به انگلیسی ها داد؛ جز حق خروج طلا- و نقره از کشور. در جنگ های انگلستان و فرانسه - رقیب جدید - باز پیروزی با انگلستان بود. اهمیت فوق العاده این منطقه که راه رسیدن به هند را شش ماه نزدیکتر می کرد، باعث شد انگلستان با استفاده از نیروی نظامی رقبا را بیرون کند.

روی کار آمدن ناپلئون در فرانسه و رقابت تعطیل ناپذیر او با انگلستان و شوق دسترسی به هند، اهمیت این منطقه را بیشتر کرد و انگلستان امتیازات بیشتری از قاجارها گرفت و

سرانجام برای حل رقابت ها در منطقه ایران، ناگزیر شد قرارداد ۱۹۰۷م را با روسیه امضا کند.

اولویت های انگلستان در خلیج فارس عبارت بود از:

۱. حفظ امنیت مرزهای غربی هند و بندر کراچی از تعرضات خارجی

۲. حفظ امنیت شریان مواصلاتی با استرالیا و زلاندنو

۳. حفظ امنیت تردد دریایی خلیج فارس

۴. حفظ امنیت حوزه های نفتی و لوله ها و پالایشگاه نفت آبادان

۵. حفظ شط العرب در موقعیتی که در زمان جنگ بتواند از آن استفاده کند

۶. حفظ دادوستد تجاری و دیگر منافع آن دولت

ذکر چند نقل قول از دست اندرکاران سیاست خارجه انگلستان اهمیت این موضوع را روشن تر می کند:

لرد کرزن: «اگر روسها در خلیج فارس دارای بندر شوند، تعادل ظریفی که با رنج و زحمت برقرار کرده ایم بر هم می خورد و تجارتی که ارزش آن چندین میلیون استرلینگ است نابود می شود... آن وزیرمختاری که تسلیم [این امر] شود به جرم خیانت به کشور متهم می کنم...».

سر آرنولد ویلسون: «مدت یک قرن است که ما انگلیسی ها خلیج فارس را به زور اسلحه و شمشیر مبدل به منطقه ای آرام کرده ایم و هیچ یک از عملیات ما در نقاط دیگر جهان، مثل اقداماتی که در خلیج فارس کرده ایم، رضایت بخش نبوده. نابودی دزدان دریایی، منع برده فروشی، نابودی قلاع دزدان، آشتی دادن شیوخ، تحت الحمایه کردن بحرین، ایجاد رابطه با کویت، مساحی و نقشه برداری خلیج فارس...».

لرد پالمستون: «ما وظیفه داریم خلیج فارس را زیر سلطه نیروی دریایی خود درآوریم، به طوری که هیچ قدرتی نتواند با ما به رقابت برخیزد، در این راه باید روشی اتخاذ کنیم که از لحاظ ملی گران نباشد...».

اقدامات انگلستان برای تسلط بر بحرین

دولت انگلستان بنا به دلایلی که ذکر شد، تلاش های خود را آرام آرام شروع کرد تا بر این منطقه مسلط شود. مهم ترین اقدام، داشتن رابطه مستقیم با شیوخ بود. اختلافات سنتی اعراب با ایرانیان از یک طرف و اختلاف اعراب با یکدیگر بهترین دستاویز

انگلستان برای مداخله و استفاده بود.

سال ۱۸۲۰م/۱۱۹۹ه دولت انگلستان با عشایر عرب خلیج فارس قراردادی امضا کرد که دو ماده مهم آن عبارت است از:

ماده ۵: به فرماندهان کشتی های انگلیسی اجازه داده می شود تا تردد کلیه سفاین اروپایی از جمله کشتی های متعلق به اعراب در خلیج فارس را کنترل کنند؛

ماده ۶: حکام و شیوخ حاشیه خلیج فارس مکلفند که نمایندگان خود را به انگلستان بفرستند؛ برای اخذ دستورالعمل های سیاسی در مسائل عمده داخلی خود[!]. بحرین نیز بعد از مدتی به این قرارداد پیوست.

در ۱۸۷۰م/۱۲۸۷ه انگلیسی ها، شیخ محمد، طرفدار ایران، را برکنار و شیخ عیسی را بر سر کار آوردند تا بدین ترتیب بتوانند بحرین را رسماً تحت الحمايه خود کنند.

بر اساس اسناد اداره محرمانه حکومت هندوستان در طی سال های ۱۹۰۴-۱۸۵۴م دولت انگلستان از شیوخ ساحل متصالح عمان تعهد کتبی گرفت که وضعیت موجود را حفظ کنند و شش نفر از شیوخ مذکور طی نامه هایی ملتزم شدند که بدون موافقت حکومت بریتانیا با هیچ حکومت خارجی مکاتبه نکنند، در عوض انگلستان هم اجازه نخواهد داد نماینده هیچ دولت خارجی به جز بریتانیا در خاک آنان مستقر شود. در سال ۱۸۸۲م انگلستان قراردادی دیگر با شیوخ امضا کرد که ۳ بند مهم داشت:

۱. به هیچ وجه با قدرت دیگری سواى دولت بریتانیا وارد گفتگو نشوند.

۲. به هیچ يك از کارگزاران دیگر دولت ها اجازه اقامت در آن قلمرو را ندهند.

۳. به هیچ وجه بخشی از قلمروشان را به دولتی سواى دولت بریتانیا واگذار یا فروش یا اجاره و دیگر موارد مشابه ندهند.

به طور خلاصه می توان گفت که بحرین در عصر قاجار عملاً از دست ایران رفته بود؛ اگر چه دولت ایران هیچ گاه از حقوق قانونی خود بر این جزایر و سایر جزایر خلیج فارس دست برنداشت. مسئله بحرین و جدایی سایر نقاط ایران آن قدر برای مردم ایران مهم بود که در عصر مشروطه در یکی از نامه های علماء نجف به آن اشاره شده: «آیا بر احدی از مسلمین مخفی است که از بدو سلطنت قاجار چه حد صدمات فوق الطاقه بر مسلمانان وارد آمد و چقدر از ممالک شیعه از حسن کفایت آنان[!]، به دست کفار افتاد: قفقاز، شیروانات، بلاد ترکمان، بحر خزر، هرات، افغانستان، بلوچستان،

بحرین، مسقط، غالب جزایر خلیج فارس، عراق عرب و ترکستان...».

بحرین در دوره رضاشاه

در دوره رضاشاه پهلوی اختلاف بین ایران و انگلستان بر سر بحرین همچنان باقی ماند. عمده محورهای این اختلافات عبارت بودند از:

۱. مسئله نفت بحرین: امتیاز استخراج نفت بحرین در سال ۱۹۳۰م به کمپانی استاندارد اویل آف کالیفرنیا آمریکا داده شد که لنچافسکی آن را به سال ۱۹۲۷م نوشته است.

از آنجا که ایران بحرین را بخشی از قلمرو سرزمینی خود می دانست، سهم خود را از نفت بحرین مطالبه کرد و کار را به مجامع بین المللی کشاند.

۲. صدور گذرنامه: در سال ۱۹۲۲م/۱۳۰۱ه ایران به حاکم بنادر خلیج فارس اطلاع داد از آن پس اهالی بحرین را از اتباع ایران محسوب داشته و اجازه ندهند بدون دارا بودن گذرنامه ایرانی از کشور خارج شوند. دولت بریتانیا هم دست به اقدام متقابل زد و سال ۱۳۰۷ه هم مجدداً این مسئله مورد تأکید قرار گرفت.

۳. مسئله قاچاق اسلحه از بحرین: تیمورتاش وزیر دربار ایران در ۸ ژوئن ۱۹۳۰م/ مطابق با ۱۸ خرداد ۱۳۰۸ه ضمن ارسال نامه ای به کلایو Clive (سفیر انگلیس در ایران) اعتراض کرد: «اینکه قاچاقچیان می توانند از دست مأمورین ایران که فاقد نیروی دریایی هستند بگریزند، امری است قابل درک، ولی چگونه است که می توانند از مناطقی عبور کنند که کشتی های انگلیسی مستقر است. کشتی هایی که جلوگیری از قاچاق اسلحه را وظیفه خود می دانند؛

۴. اقدامات شیوخ بحرین علیه ملت ایران: هدایت می نویسد: «در سنوات ۱۳۱۱-۱۳۰۲ه راپورت داشتیم که حکومت، سکنه ایران را جمع می کند، اسناد مالکیت را از بین می برد. مدرسه ایرانی ها را می بندد، قبوض مالیاتی را از دست شیوخ می گیرد، کلاه پهلوی را موقوف می کند»...

۵. نوع تمبر پاکت نامه ها: دولت ایران دستور می دهد چون بحرین متعلق به ایران است، مرسولات باید تمبر ایرانی داشته باشد که با مخالفت انگلستان مواجه شد. در سندی که از مصوبات هیأت وزرا به نمره ۵۷۰۲ مورخ ۲۴/۱/۱۳۱۱ه موجود است آمده:

«هیأت وزرا در جلسه چهارشنبه ۱۴ دی ۱۳۱۱ مراسم شماره ۱۲۴۵۶، وزارت پست و تلگراف و تلفن را در موضوع پاکت های واصله از بحرین مطرح [و مورد] مذاکره قرار داده تصویب نمودند که اداره پست نسبت به پاکت های بحرین که دارای تمبر یا سورشارژ بحرین باشد، مطابق معمول داخلی مملکت رفتار و آنها را بدون تمبر فرض کرده، به اخذ دو برابر جریمه و الصاق تمبر به مقصد برسانند».

گاشیندن، معاون پارلمانی وزارت خارجه انگلیس در نامه ای به کلایو در ۸ نوامبر ۱۹۲۸م نوشته: «یکی از ارکان مهم سیاست بریتانیا در این منطقه حمایت از شیوخ، در مقابل ایران است و شما در مذاکراتتان با ایران تأکید کنید که جزایر تنب و ابوموسی از اول متعلق به امرای جاسمی بوده که به اعقاب کنونی آنان (شیوخ شارجه و رأس الخیمه) منتقل شده... ما باید حتی با جنگیدن و به کار بردن قوای مسلح مانع از این شویم که ایران جزایر را بگیرد.» در این ماجرا انگلستان پیش دستی کرد و دو بار طی سال های ۱۸۸۸ و ۱۹۲۸م به شیوخ دستور داد اسناد و مدارکی که برای اثبات مالکیت و سبق تصرف شیوخ است را جمع آوری کنند. با اصرار ایران و سماجت تیمورتاش حل اختلاف دو کشور به جامعه ملل کشانده شد. البته تیمورتاش اعلام می کند ما راضی به این امر نبودیم، اما به علت قرارداد جده (ماده ششم) ناگزیر به این امر شدیم.

مراجعه به جامعه ملل مسبق به سابقه است. در ۱۹۲۳م/۱۳۰۲ه نیز دکتر مصدق وزیر وقت خارجه ایران در مورد اختلاف بر سر بحرین به کرزن اعلام کرد ما حاضریم از طریق حکمیت مسئله را حل کنیم؛ اما او مخالفت کرده، گفت: «این مسئله به اعتبار انگلستان نزد شیوخ لطمه می زند».

در عصر پهلوی اول، ایران دوباره به جامعه ملل شکایت کرد:

۱. در بهمن ۱۳۰۶ه به واسطه عقد قرارداد جده بین انگلستان و عربستان

۲. در خرداد ۱۳۱۳ه به واسطه واگذاری امتیاز نفت بحرین به یک شرکت آمریکایی.

دلایل ایران برای مالکیت بحرین که از طرف انگلستان سال ها قبل پذیرفته شده بود، در دو سند زیر خلاصه می شود:

۱. قراردادی در ۳۰ اوت ۱۸۲۲م/۱۲ ذی حجه ۱۲۳۶ه بین کاپیتان ویلیام بروس و

شاهزاده حسین علی میرزا والی فارس که در آن اذعان شده بود بحرین همیشه متعلق به ایران و جزء استان فارس است.

۲. سلسله مکاتبات مربوط به مسئله دزدی دریایی بین کلارندون وزیر امور هند و دولت ایران که انگلیسی‌ها شیخ بحرین را عزل و علی بن خلیفه را منصوب کرده‌اند و ایران به این امر اعتراض دارد. وزیر در ۲۰ آوریل ۱۸۶۹م/ برابر با ۱۷ محرم ۱۲۸۶هـ جواب می‌دهد: «دولت انگلستان به سهولت اعتراف می‌کند که دولت شاه [ایران] بر اینکه حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین از طرف مأمورین انگلیسی مورد توجه واقع نشده، اعتراض کرده و دولت انگلستان این اعتراض را مورد توجه لازم قرار داده است.»

از این پس مذاکرات بین تیمورتاش و کلایو، ادامه یافت. تیمورتاش برای حل این مناقشه راه حلی در سه مرحله ارائه داد:

«۱. بریتانیای کبیر حق حاکمیت ایران را بر مجمع الجزایر بحرین تصدیق کند.

۲. همزمان با صدور اعلامیه مربوط به این قسمت، اعلامیه دیگری منتشر می‌گردد که دولت ایران تصمیم دارد حق مالکیت خود را بر جزایر به دولت انگلستان بفروشد، و دست خریدار را باز بگذارد که ملک خریداری شده را خود نگه دارد یا اینکه عیناً به شیخ بحرین واگذار کند.

۳. در این مرحله، هم ایران و هم انگلستان به حفظ جزایر بحرین نائل می‌شوند. مناقشه صد ساله پایان می‌یابد و در ضمن منظور از کلمه فروش حفظ حیثیت ایران است و اگر نه چنین نقشه‌ای در کار نیست.»

نقطه قوت راه حل تیمورتاش این بود که اگر انگلستان بند اول را می‌پذیرفت، از این پس اختیاردار، ایران بود که با نفوذ در وکلای مجلس جلو فروش را بگیرد[!] و نقطه ضعف راه حل این بود که ایران برای اولین بار از حق حاکمیت خود می‌گذشت[!]

راه حل تیمورتاش مورد موافقت چمبرلین قرار نگرفت، در عوض او به کلایو توصیه کرد قراردادی با ایران منعقد کند که سه اصل زیر در آن مستتر باشد:

۱. ترک ادعای ایران در مورد بحرین

۲. به رسمیت شناختن روابط خاص بین حاکم مستقل بحرین با دولت بریتانیا

۳. به رسمیت شناختن استقلال بحرین

این پیشنهادها نیز متقابلاً از جانب تیمورتاش رد شد. او اعلام کرد ایران حاضر است در مقابل مابه ازای مشخصی از جانب انگلستان، از حق حاکمیت خود بگذرد؛ مثل چند واحد شناور دریایی و ۶ فروند ناوچه توپدار ۲۰۰ تنی و ۴ فروند ناو توپ دار ۱۰۰۰ تنی، «تا ما بتوانیم قاچاقچی های سواحل را کنترل کنیم» که انگلستان نیز نپذیرفت.

آخرین پیشنهاد ایران که توسط باقر کاظمی وزیر امور خارجه ایران در ۱۲ آوریل ۱۹۳۵م به وزیرمختار انگلیس اعلام شد متضمن گذشت ایران از حقوق خود در بحرین در برابر بازگرداندن جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی بود. بنابراین دکترین «بحرین در برابر جزایر سه گانه» مربوط به عصر رضاشاه است نه محمدرضاشاه.

در این مراعات که تا پایان دوره پهلوی اول به نتیجه ای نرسید دولت شوروی و حزب کمونیست ایران، به طرفداری آشکار از ایران پرداختند و خواستار بازگشت جزایر به ایران شده و با هر نوع مذاکره ای قبل از استرداد جزایر، مخالفت کردند.

آخرین واکنش ایران علیه انگلستان، سفارش کشتی به کارخانجات کشتی سازی ایتالیا بود تا با تهیه ناوهای جنگی و قوی کردن قدرت دریایی خود بتواند جزایر را حفظ کند.

بحرین و جدایی آن در دوره محمدرضاشاه پهلوی

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ه انگلستان با تقسیم منافعش با آمریکا در ایران، پای آن کشور را به ایران کشانید.

از آن طرف مشکلات مالی انگلستان در سال های ۱۳۴۷-۱۳۴۶ه در کابینه کارگری هارولد ویلسن باعث خروج آن کشور از خلیج فارس شد. در نتیجه این تحولات مجدداً مسئله بحرین، مسئله اساسی مناسبات دو کشور در سال های ۱۳۵۰-۱۳۴۹ه شد. مهم ترین دلایلی که باعث طرح مجدد مسئله بحرین شد عبارتند از:

۱. خالی شدن خلیج فارس از نیروهای نظامی قدرتمند؛ زمان خروج انگلستان ابتدا آمریکا به عنوان جانشین برگزیده شد که به دلیل گرفتاری های ویتنام نپذیرفت. گزینه های بعدی ایران و عربستان بودند که با دکترین نیکسون - کیسینجر هم خوانی داشت. ایران هم پذیرش این مسئولیت را منوط به شناسایی حقوق دیرینه اش در منطقه کرد.

۲. تشکیل اتحادیه یا کنفدراسیون عربی؛ که شیخ نشین های بحرین، قطر، دبی،

ابوظبی، شارجه و عمان توسط مصر به این کنفدراسیون دعوت شدند، تا در راه آرمان های مشترک ملت عرب و رفاه عمومی منطقه با جمهوری عربی متحده همکاری کنند. در ۲۲ مرداد ۱۳۴۲هـ برای اولین بار نام خلیج عربی در یک سند رسمی ذکر شد و خوزستان را هم عربستان خواندند.

۳. نگرانی ایران از بابت خطر بالقوه شوروی در خلیج فارس و کشورهای عربی؛ پس از کودتا در عراق و روی کار آمدن ژنرال قاسم، روابط شوروی و عراق بسیار گرم شد. ناوگان شوروی وارد خلیج فارس شد و در ۱۹ آوریل ۱۹۷۲م/۲۰ فروردین ۱۳۵۰هـ بین شوروی و عراق عهدنامه دوستی منعقد شد.

۴. تمایل محمدرضاشاه به افزایش محبوبیت خود در میان مردم ایران؛ او خواهان تبدیل شدن به کورش قرن بیستم بود. وقایع خرداد ۱۳۴۲ و سال ۱۳۴۳هـ باعث کاهش محبوبیت او شده بود. بازگرداندن بحرین می توانست التیامی بر این زخم ها باشد.

۵. نگرانی ایران از عراق و سوریه و... و تحرکات نظامی آنان علیه ایران؛ کشف حدود ۳۰۰ قبضه تفنگ و مسلسل و ۶ هزار فشنگ در ۲۱ بهمن ۱۳۵۱هـ در سفارت عراق در کراچی که با پست سیاسی از بغداد حمل شده بود، باعث ترس ایران گردید؛ پس با پاکستان متحد شد تا راه نفوذ شوروی در خلیج فارس را ببندد.

۶. معامله بحرین با سه جزیره جنوبی ایران؛ کاتوزیان معتقد است محمدرضاشاه می دانست مضارّ جنگی طولانی بر سر بحرین، احتمالاً بسیار بیشتر از منافع متصور آن است. از این رو بحرین را با جزایر کوچک و بی آب و علف تنب و ابوموسی معامله کرد، به این شرط که برای فرمانروایی بر امواج خلیج فارس و دریای عمان آزاد باشد.

محمدرضاشاه خود می نویسد در بحرین فقط یک ششم اهالی ایرانی تبار بودند، به همین دلیل موافقت کردند مردم آنجا درباره سرنوشتشان تصمیم بگیرند و آنان به استقلال کشورشان رأی دادند. در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۳۶هـ هیأت دولت لایحه ای به مجلس تقدیم کرد که در آن، بحرین را استان چهاردهم ایران نامید. کشورهای چین، انگلستان، سوریه و عربستان سعودی به ایران اعتراض کردند. سوریه معتقد بود بحرین بخشی از سرزمین های متعلق به ملت عرب است و این نظریه ای بود که سال ۱۳۳۳هـ به تصویب اتحادیه عرب رسیده بود. عربستان سعودی معتقد بود بحرین کشوری است با شخصیت حقوقی بین المللی که مردم آن در حال مبارزه برای کسب آزادی و استقلال

دولت انگلستان بنا به دلایلی که مطرح شد تصمیم به خروج از خلیج فارس و کانال سوئز داشت. با انتخاب ایران، به عنوان جانشین مهم ترین اقدام انگلستان مشخص کردن تکلیف کشورهای تحت الحمایه خود بود، تا به آنان استقلال ظاهری دهد. محمدرضا شاه در ۱۴ دی ۱۳۴۷ه در یک سخنرانی به نکات جالب توجهی اشاره کرد: «با خروج انگلستان، حضور بیگانگان را در خلیج فارس تحمل نخواهیم کرد و مسئولیت دفاع از منطقه باید بر عهده کشورهای ساحلی آن واگذار شود.» در ۱۵ دی ۱۳۴۷ه اعلام کرد: «ما دوست نداریم یک قدرت خارجی در خلیج فارس بینیم، این قدرت خارجی انگلستان باشد یا آمریکا یا شوروی یا چین، برای ما فرقی نمی کند.» سرانجام او در ۴ ژانویه ۱۹۶۹م/۱۴ دی ۱۳۴۷، به هنگام دیدار از دهلی، با استقلال بحرین موافقت کرد؛ با این مضمون که: «اگر اهالی بحرین نمی خواهند به کشور من ملحق شوند، ایران ادعای ارضی خود را پس می گیرد و خواسته اهالی بحرین را اگر از نظر بین المللی مورد قبول قرار گیرد، می پذیرد. اما اگر انگلستان خودسرانه به بحرین استقلال بدهد، زیر بار نخواهد رفت، با عضویت بحرین در کنفدراسیون شیوخ مخالفت خواهد کرد و اگر بحرین بخواهد به عضویت سازمان ملل متحد درآید از آن خارج خواهد شد.» اشتباه او این بود که قبل از مشخص کردن تکلیف سه جزیره حاضر به قبول استقلال بحرین شد.

در ۱۸ اسفند سال ۱۳۴۸ه ایران از دبیرکل سازمان ملل متحد تقاضای دخالت کرد و اعلام نمود هر نظری که دبیرکل بدهد خواهد پذیرفت، مشروط بر اینکه به تصویب شورای امنیت برسد. این رأی گیری با نظارت سازمان ملل در ۱۳۴۹ه انجام شد. به این صورت که ویتریو ویسپر گیچاردی، نماینده دبیرکل سازمان ملل، در رأس هیأتی در ۳۰ مارس ۱۹۷۰م/۱۰ فروردین ۱۳۴۹ه به بحرین رفت و در ۱۸ آوریل/۲۹ فروردین پس از پایان کار، گزارش خود را طی سند شماره ۹۷۷۲ به دبیرکل سازمان ملل متحد اعلام کرد. در بند ۵۷ گزارش آمده بود اکثریت قریب به اتفاق اهالی بحرین خواهان تشکیل دولت کاملاً مستقل بوده به طوری که بتوانند در زمینه ایجاد روابط خود با سایر دول آزاد و مخیر باشند. البته مخالفت شیخ بحرین با همه پرسسی باعث شد فقط از طبقات مختلف اصناف بحرین رأی گیری انجام شود که در ۱۱ مه ۱۹۷۰م این گزارش

به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید. دکتر خلعتبری قائم مقام وزارت امور خارجه در ۲۱/۲/۱۳۴۹ه این گزارش را در مجلس قرائت کرد. در مجلس بیست و دوم شورای ملی در ۲۴/۲/۱۳۴۹ه از ۱۹۱ نفر، ۱۸۷ نفر به جدایی بحرین رأی مثبت دادند. چهار نفر مخالف نیز از حزب پان ایرانیست رأی منفی دادند. جدایی بحرین، در ۲۸/۲/۱۳۴۹ه در مجلس سنا نیز با اکثریت آراء تصویب شد.

یک ساعت بعد از اعلام استقلال بحرین ایران اولین کشوری بود که آن را به رسمیت شناخت[!] در ۳۰ شهریور ۱۳۵۰ه دولت بحرین به عنوان یکصد و بیست و نهمین عضو سازمان ملل متحد به عضویت این سازمان درآمد. منوچهر سپهبدی به سمت اولین سفیر ایران در بحرین منصوب شد. تأسیس بانک ملی در بحرین، امضاء قرارداد تحدید حدود نفت فلات قاره، شرکت امیر بحرین در جشن های ۲۵۰۰ ساله بنیان گذاری شاهنشاهی ایران، تأسیس خطوط هواییمایی بین دو کشور و... از تحولات بعدی در روابط دو کشور بود. عبدالعزیز عبدالرحمن بوعلی اولین سفیر بحرین در ایران بود. حزب ملت ایران به ریاست داریوش فروهر با انتشار اعلامیه ای مخالفت خود را با استقلال بحرین اعلام کرد.

در ۳۰ آبان ۱۳۵۰ه مذاکره ایران با سر ویلیام لوس نماینده بریتانیا آغاز شد و او ضمانت کرد ایران جزایر تنب را تصرف و ابوموسی را با امیر شارجه تقسیم کند.

قرار شد به محض خروج انگلستان، ایران سه جزیره را تصرف کند؛ اما چون احتمال درگیری با اعراب وجود داشت، محمدرضا شاه در ۹ آذر ۱۳۵۰ه نیروی دریایی ایران را در سه جزیره مستقر کرد. زد و خورد اندکی اتفاق افتاد و چند نفر کشته شدند. در همان زمان ایران در عوض استقلال امارات را به رسمیت شناخت.

انگلستان با فروش تانک و چندین واحد دریایی به ایران موافقت کرد و آمریکا آخرین مدل هواپیمای جت فانتوم خود را به ایران فروخت. ایران ژاندارم منطقه شد و نقش انگلستان در خلیج فارس را به عهده گرفت.

فهرست منابع و مآخذ

- آوری، پیترو، تاریخ ایران دوره پهلوی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات جامی، چ ۱، ۱۳۸۸.

- ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، تهران، انتشارات قومس، چ ۱، ۱۳۷۶.
- اسعدی، مرتضی، جهان اسلام، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- الهی، همایون، خلیج فارس و مسائل آن، تهران، انتشارات قومس، چ ۳، ۱۳۷۳.
- بهار، ملک الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۴، ۱۳۷۱.
- بهار، مهدی، میراث خوار استعمار، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۱۵، ۱۳۷۲.
- پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر مترجم، چ ۳، ۱۳۷۲.
- تکمیل همایون، ناصر، خلیج فارس، تهران، انتشارات دفتر پژوهش های فرهنگی، چ ۳، ۱۳۸۰.
- دلدن، اسکندر، سلطه جویان و استعمارگران در خلیج فارس، تهران، انتشارات نوین، چ ۱، ۱۳۶۳.
- زرگر، علی اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین و معین، چ ۱، ص ۱۳۷۲.
- روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، انتشارات وزارت خارجه، بی تا.
- روابط خارجی ایران در سال ۱۳۵۰، انتشارات وزارت خارجه، بی تا.
- روابط خارجی ایران در سال ۱۳۵۱، انتشارات وزارت خارجه، بی تا.
- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات علمی، چ ۳، ۱۳۷۱.
- شواردان، بنجامین، خاورمیانه نفت و قدرت های بزرگ، تهران، انتشارات جیبی، چ ۲، ۱۳۵۴.
- شیخ الاسلامی، جواد، صعود و سقوط تیمورتاش به روایت اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، تهران، انتشارات توس، چ ۱، ۱۳۷۱.
- قجر، محمدعلی، مرزهای ایران، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۲۴.
- ظهیری نژاد، مینا، اسنادی از روابط ایران و انگلیس در دوره محمدشاه قاجار، تهران، انتشارات مرکز اسناد تاریخ دیپلماسی، چ ۱، ۱۳۸۱.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز

عزیزی، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۱.

- کارلوترنزیو، پیر، رقابت روس و انگلیس در ایران، افغانستان و تهران، ترجمه عباس آذرین، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱.

- کاظم زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران ۱۹۶۴-۱۸۱۴، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چ ۲، ۱۳۷۱.

- کیانفر، عین الله و پروین استخری، کشف تلبیس یا دورویی و نیرنگ انگلیس، تهران، انتشارات زرین، چ ۲، ۱۳۶۲.

- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۷.

- لنچافسکی، جورج، نفت و دولت در خاورمیانه، تهران، انتشارات اقبال، چ ۱، ۱۳۴۲.

- لنچافسکی، ژرژ، غرب و شوروی در ایران (سی سال رقابت)، ترجمه حورا یآوری، تهران، انتشارات ابن سینا، چ ۱، ۱۳۵۱.

- مدنی، سیدجلال الدین، تاریخ تحولات و روابط خارجی ایران، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

- مدنی، سیدجلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

- محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، چ ۸، تهران، انتشارات اقبال، چ ۴، بی تا.

- محمدی، منوچهر، مروری بر سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، تهران، انتشارات دادگستر و میزان، چ ۲، ۱۳۷۲.

- موحد، محمدعلی، مبالغه استعمار، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۰.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای صفویه تا پایان ج ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۶۴.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷، تهران، انتشارات البرز، چ ۱، ۱۳۷۶.

- نائیبان، جلیل، روابط ایران با دول خارجی در دوره قاجار، تهران، انتشارات فردابه، چ ۱، ۱۳۷۳.

- نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، چ ۱، تهران، انتشارات رسا، چ ۳، ۱۳۷۱.

- نوابی، عبدالحسین، ایران و جهان، چ ۱، تهران، انتشارات هما، چ ۳، ۱۳۷۰.

- نورزاده بوشهری، اسماعیل، ایران کنونی و خلیج فارس، تهران، انتشارات روزنامه امید، ۱۳۲۵.
- ویلسن، سر آرنولد، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲، ۱۳۶۶.
- هدایت، مخبرالسلطنه، خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار، چ ۶، ۱۳۸۵.
- یزدانی، مرضیه، اسناد پست و تلگراف و تلفن در دوره رضاشاه، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، چ ۱، ۱۳۷۸.

پانوشت ها

- * دکترای تاریخ، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، گروه علوم سیاسی.
- ** دکترای علوم سیاسی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، گروه علوم سیاسی.

۱. تکمیل همایون، ۱۳۸۰، ص ۴۴

۲. کارلوترنزیو، ۱۳۵۱، ص ۱۱

۳. ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۱۴۷

۴. همان، ص ۱۵۳

۵. مهدوی، ۱۳۶۴، ص ۹۱؛ نوایی، ج ۱، ۱۳۷۰، ص ۲۶۷

۶. لکه‌پارت، ۲۵۳۷، ص ۲۷۲

۷. الهی، ۱۳۷۳، ص ۶۴

۸. شواردان، ۱۳۵۴، ص ۱۳

۹. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۲۴

۱۰. کاظم زاده، ۱۳۷۱، ص ۴۰۶، دلدن، ۱۳۶۳، ص ۱۹۵

۱۱. تکمیل همایون، ۱۳۸۰، ص ۴۹

۱۲. همان.

۱۳. الهی، ۱۳۷۳، ص ۶۸.
۱۴. تکمیل همایون، ۱۳۸۰، ص ۶۱.
۱۵. موحد، ۱۳۸۰، ص ۵۷.
۱۶. مدنی، تاریخ تحولات، ج ۲، بی تا، ص ۱۷۸ زیرنویس.
۱۷. بهار، ۲۵۳۷، ص ۵۵۷.
- ۱۸-۹۸. لنچافسکی، ۱۳۵۱، صص ۹۹.
۱۹. هدایت، ۱۳۸۵، ص ۴۴۶.
۲۰. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۷.
۲۱. هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۸۲.
۲۲. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۹، ص ۸۰.
۲۳. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۳۸.
۲۴. هدایت، ۱۳۸۵، ص ۴۴۷.
۲۵. یزدانی، ۱۳۷۸، ص ۶۳.
۲۶. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۳.

ص: ۲۷۹

۲۷. موحد، ۱۳۸۰، ص ۶۹

۲۸. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۱، ص ۸۰

۲۹. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۸

۳۰. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۶۴

۳۱. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۹

۲۴۹-۳۲. زرگر، ۱۳۷۲، صص ۲۵۰

۳۳. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۷

۳۴. زرگر، ۱۳۷۲، ص ۲۵۴

۳۵. موحد، ۱۳۸۰، ص ۷۵

۳۶. لنچافسکی، ۱۳۵۱، صص ۱۱۵ و ۱۷۳

۳۷. آوری، ۱۳۸۸، ص ۱۹۸

۳۸. محمدی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۹

۳۹. همان، ص ۱۲۰

۴۰. همان، ص ۳۴۰

۴۱. همان، ص ۳۳۴

۴۲. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۰

۴۳. کاتوزیان، ۱۳۷۱، ص ۳۳۶

۴۴. پهلوی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۳

۴۵. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۲۵۷

۴۶. لنجافسکی، ۱۳۴۲، ص ۱۷۸
۴۷. مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲: ص ۱۹۸
۴۸. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۳۴
۴۹. همان، ص ۳۶۳؛ محمدی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۱
۵۰. همان، ص ۳۶۴
۵۱. آوری، ۱۳۸، ص ۱۴۸
۵۲. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، بی تا، ص ۶۶
- ۳۶۴-۵۳. مهدوی، ۱۳۷۶، صص ۳۶۵
۵۴. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، بی تا، ص ۵۷
۵۵. تکمیل همایون، ۱۳۸۰، ص ۶۴
۵۶. مدنی، همان.
۵۷. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، صص ۶۵ و ۶۷
- ۲۳ مرداد ۱۳۵۰ ه. . ۵۸.
۵۹. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۶۶
۶۰. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۵۰، ص ۹۵
۶۱. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۴۹، ص ۶۸
۶۲. روابط خارجی ایران در سال ۱۳۵۰، ص ۴۸
- ۱۳۷۱، ص ۱۵۴، ۶۳. نجاتی، ج ۱
۶۴. محمدی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۲
۶۵. مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۷۳

. ۶۶. همان، ص ۳۴۷

نقش کوزن در قرارداد ۱۹۰۷

چکیده

قرارداد ۱۹۰۷ فصل تازه ای از مناسبات سیاسی دو قدرت روسیه و انگلیس در ایران بود. لرد کرزن در این قرارداد نقش قابل توجهی داشت. وی از جمله سیاستمداران انگلیسی بود که در ترسیم مناسبات سیاسی ایران و انگلیس در آغاز قرن بیستم مؤثر بود. کرزن اهمیت زیادی برای ایران در سیاست خارجی انگلیس قائل بود. او از منظر حفاظت از هند، ایران را یک حلقه مهم از مجموعه حلقه های سرزمین های مجاور هند می دانست. قرارداد ۱۹۰۷ در حقیقت تجلی همین دیدگاه بود.

مقدمه

در دوره قاجار، دولتمردان ایران با استفاده از اصل موازنه، تلاش می کردند استقلال کشور ضعیف ایران را که میان دو قدرت بزرگ اروپایی رقیب، روس و انگلیس، گیر افتاده بود، حفظ کنند. اما در ابتدای قرن بیستم تحولاتی رخ داد که این دو قدرت رقیب را به یکدیگر نزدیک و بلکه متحد ساخت؛ و همین موجب شد ایران نتواند از شیوه موازنه برای حفظ استقلال خود استفاده کند. این تحولات عبارت بود از قدرت گیری آلمان در اروپا و متحد شدن روسیه و انگلستان در برابر آلمان؛ و شکست روسیه از ژاپن و پیش آمدن بحران ناشی از این شکست در داخل (انقلاب ۱۹۰۵ روسیه).

سیاست و مناسبات روس و انگلیس در پرتو تحولات جدید، بازتعریف شد؛ و حاصل آن قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ و یک منطقه بی طرف بود.

مختصری در مورد شرح حال کرزن

جورج ناتانیل کرزن معروف به کرزن کدلستون و دارای القاب مارکی، ویسکونت، بارون و ارل، در ژانویه ۱۸۵۹م در «کدلستون» در «دربی شایر» انگلستان در خانواده ای اشرافی به دنیا آمد و در ۲۰ مارس ۱۹۲۵ در لندن درگذشت. وی در دوران تحصیل در آکسفورد با افرادی نظیر ناصرالملک و اسپرینگ ریس هم دوره بود. در ۱۸۸۵م منشی خصوصی لرد سالیسبوری شد و در ۱۸۸۶م به سفارش او از سوی محافظه کاران «ساوت پورت» و «لانکشاير» به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شد؛ در همان زمان به سفر دور دنیا پرداخت و شیفته آسیا شد و حاصل این سفر سه کتاب بود: روسیه در آسیای مرکزی، مسائل خاور دور و ایران و قضیه ایران که اثر اخیر نام آورترین اثر او بود. کرزن در ۱۸۹۱م به منصب معاونت وزارت امور هندوستان و در ۱۸۹۸م به نیابت سلطنت هندوستان رسید و تا سال ۱۹۰۵م در این منصب بود. او جوانترین نایب السلطنه هندوستان در این تاریخ بود. در سال ۱۹۰۷م به ریاست دانشگاه آکسفورد رسید و دو سال بعد کتاب «اصول و شیوه های اصلاح دانشگاه» را نگاشت. تا سال ۱۹۱۵م دخالت او در سیاست بسیار کاهش یافت و در این سال به سمت کم اهمیت مهربرداری سلطنتی منصوب شد و تا سال ۱۹۱۹م در این سمت بود؛ در این سال به وزارت امور خارجه انگلستان رسید.

قرارداد ۱۹۰۷ و نتایج آن

قرارداد ۱۹۰۷ عمده‌تاً نتیجه تحولاتی بود که در اروپا در جریان بود. آلمان به تهدیدی بزرگ برای کشورهای اروپایی نظیر فرانسه و انگلیس تبدیل شده بود. در اواخر قرن نوزدهم میلادی آلمان از نظر صنعتی به شدت پیشرفت کرده بود و طلیعه قرن بیستم شاهد ظهور آلمان به عنوان تقریباً قوی ترین کشور اروپایی بود. ضمن آنکه یکی از اصول مسلم سیاست خارجی انگلستان حفظ توازن در اروپا بود که آلمان با تلاش برای سروری بر اروپا این اصل را به چالش می کشید.

عزم راسخ آلمان برای ایجاد یک ناوگان جنگی بزرگ برای رقابت با انگلستان و تصمیم قاطع انگلیس برای حفظ برتری دریایی خود روابط دو دولت را تیره ساخت. پس از این که در سال ۱۹۰۵م در انگلستان لیبرال ها زمام امور را به دست گرفتند، به تقویت این فکر سیاسی پرداختند که خطری که از جانب آلمان متوجه منافع امپراتوری انگلیس می باشد به مراتب بزرگ تر و سهمگین تر از خطر روسیه است. بدین سان در انگلستان فکر اتحاد با روسیه علیه آلمان قوت می گرفت.

در روسیه نیز شرایط به گونه ای پیش می رفت که در نهایت روس ها به کنار آمدن با انگلیس با نظر مساعد می نگرستند. تحولات داخلی روسیه (تشنج اوضاع سیاسی - اجتماعی در روسیه که منجر به فرمان گشایش مجلس (دوما) در روسیه در ۱۹۰۵م توسط تزار شد) به همراه شکست از ژاپن در ۱۹۰۵م که یک قدرت نوظهور آسیایی بود و نیز ترس از آلمان، که به دنبال کسب نفوذ در شرق (خصوصاً در ایران و عثمانی) بود، موجب شد تا روس ها به گونه ای جدی تر به پیشنهاد فرانسه مبنی بر سازش با انگلیس بیندیشند. سیاست «پیش به سوی شرق» آلمان در راستای کسب نفوذ در خاورمیانه و به خصوص دو دولت ضعیف ایران و عثمانی، هر دو دولت روسیه و انگلیس که دو قدرت با سابقه در این مناطق بودند را به هراس افکند. بدین سان شرایط داخلی و خارجی دو کشور (روسیه و انگلیس) را به سازش با هم وادار ساخت و قرارداد ۱۹۰۷ را منعقد ساختند. قرارداد چهار ماده بود که طبق آن ایران به سه منطقه نفوذ روسیه در شمال، منطقه نفوذ انگلیس در جنوب و منطقه بی طرف در حد فاصل مناطق نفوذ روسیه و انگلیس تقسیم شده بود. دولتین روس و انگلیس متعهد شدند در منطقه نفوذ دیگری از کسب هر نوع نفوذ و امتیازی خودداری و نفوذشان را تنها به منطقه مشخص شده در قرارداد محدود نمایند.

قرارداد ۱۹۰۷ در عرصه سیاسی - اجتماعی ایران دارای نتایج محسوسی بود. از نتایج مهم آن اینکه انگلیس دست روسیه را در سرکوب مشروطیت ایران باز گذاشت. همچنین از نتایج آنی قرارداد، از بین رفتن نفوذ معنوی انگلیس در افکار عمومی ایران بود. وجهه انگلیس که در نتیجه پناهنده شدن مشروطه خواهان به سفارت انگلیس با سرعت افزایش یافته بود به همان سرعت نیز زایل شد. اعتماد و حسن نیتی که در جریان مشروطه نسبت به انگلیس برای آنها ایجاد شده بود جای خود را به شک و

بدینی داد؛ به گونه ای که برخی نویسندگان از این بدینی با عنوان توهم توطئه یاد کرده اند و معتقدند از این زمان توهم توطئه در افکار عمومی ایران شکل گرفت. از این زمان در افکار عمومی ایران تمایل به نیروی سومی همچون آلمان قوت گرفت و راز موفقیت تبلیغات آلمان ها در ایران طی جنگ جهانی اول در این امر نهفته بود.

با انعقاد قرارداد، روس و انگلیس منطقه نفوذ خود را اشغال کردند و بدین سان عملاً سلطه حاکمیت مرکزی از بین رفت. بحران سیاسی که در نتیجه انقلاب مشروطیت به وجود آمده بود به همراه فقدان نیروی نظامی قدرتمند موجب تسهیل عملیات روسیه و انگلیس در اشغال ایران شد. در نتیجه این امر آشوب و ناامنی سراسر ایران را فراگرفت و بسیاری از افراد متمول در شمال و جنوب (مناطق نفوذ روسیه و انگلیس) برای حفظ جان و مال خود تبعه روسیه و انگلیس شدند. در شمال ایران بسیاری با این عنوان که تحت الحمایه روسیه هستند از پرداخت مالیات به دولت مرکزی امتناع می نمودند و جالب اینکه در نتیجه این وضع کنسول روسیه در آذربایجان درصدد گرفتن مالیات به روش دلخواه خود برآمد. در واقع با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ عملاً ایران استقلال خود را از دست داده و حکومت مرکزی فاقد قدرت و اعتبار شده و روس و انگلیس تبدیل به حاکمان عملی شمال و جنوب ایران شدند. بدیهی است آشوب و ناامنی نتیجه طبیعی این وضع بود.

بعد از توضیحات مختصر در مورد قرارداد، اکنون مشخصاً به نقش کرزن در آن می پردازیم که حول سه محور قابل بررسی می باشد: نقش کرزن در طراحی قرارداد، نقش کرزن در تنظیم مفاد قرارداد و نقش کرزن به عنوان مخالف قرارداد.

دیدگاه های کرزن درباره تقسیم ایران

کرزن نایب السلطنه هندوستان که از منتقدین پرشور قرارداد ۱۹۰۷ بود، از پیشاهنگان فکر انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ نیز بود. وی از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۵ م نایب السلطنه هندوستان بود. مجاورت با ایران موجب شد بررسی وی از اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران با توجه به مشاهدات پیشین وی (سفر او به ایران در ۱۸۸۹ م) دقیق تر و در نتیجه تحلیل های وی به واقعیت نزدیکتر باشد. هند بزرگ ترین دغدغه کرزن بود که برای حفظ آن تمام هوش و حواس خود را متمرکز ساخته بود.

ایران نیز که در مجاورت هند قرار داشت دقیقاً به همین علت مورد توجه کرزن قرار داشت. در واقع از نظر کرزن ایران سپر بلای هند بود و تمام نظریاتی که کرزن در کتاب خود «ایران و قضیه ایران» در مورد ایران ارائه می دهد از قبیل تلاش برای اصلاح امور آن، بیم از فروپاشی آن، احداث خط آهن در ایران و... به نوعی منعکس کننده تفکر کرزن مبنی بر تلاش همه جانبه برای دور نگهداشتن هند و راه های وصول به آن از تهدید روسیه یا هر قدرت دیگری می باشد. اما اینکه چرا کرزن طرح تقسیم ایران بین انگلیس و روسیه را ارائه نمود، می توان به طور خلاصه به موارد زیر اشاره کرد:

۱. کرزن ایران را بنای فاسد پوسیده ای می دانست که روزگاری دراز بود بر لبه پرتگاه نابودی قرار داشت و اگر سقوط می کرد روسیه آن را یک جا می بلعید و مصالح حیاتی امپراتوری بریتانیا در معرض خطر جدی قرار می گرفت.

۲. تمایلات امپریالیستی کرزن منجر به ایجاد دل‌بستگی شدید به هند، بزرگ ترین مستعمره انگلیسی در وی شده بود و او مصمم بود به هر طریق آن را حفظ کند و تهدیدات متوجه آن را برطرف نماید. در آغاز قرن بیستم وی روسیه را بزرگ ترین تهدید برای آن می دانست گرچه معتقد بود روسیه سیاست «دست به دهان» (یعنی فارغ از مآل اندیشی) را دنبال می کند بدین صورت که اقدامات روسیه بدون هدف معینی و رویارویی با هر پیشامد به منظور ایجاد یک تهدید دائمی بوده است تا از این راه بتواند نقش یک سکه باارزش را در سایر مناطق جهان بازی کند.

۳. با توجه به پیشروی روس ها در آسیای میانه و در ایران، خصوصاً که در اواخر قرن نوزدهم در ایران دارای نفوذ گسترده ای شده بودند، کرزن سخت نگران بود. چرا که به عقیده وی روس ها قدم هایی را که به جلو برمی دارند به عقب مراجعت نمی کنند و سیاست آنها رفتن به جلو است. کرزن در این زمان (آغاز قرن بیستم، حوالی سال ۱۸۹۹م) سخت آشفته بود و می گفت باید روس ها را متوقف ساخت. و در گزارشی که در زمان معاونت وزارت امور خارجه انگلیس (۱۸۹۵-۱۸۹۸م) تهیه نمود، چنین اظهار نظر می کند:

نظر دولت پادشاهی انگلستان به خطا می رود، ما در ایران منافع سیاسی و سوق الجیشی و تجارتي داریم. مسئله ایران مسئله امپریالیزم بریتانیای کبیر است، انگلستان برای دفاع از آن باید تمام قوای خود را به کار ببرد... دولت انگلیس نه تنها به دولت روس بلکه

به هیچ دولت اروپایی اجازه نخواهد داد نواحی شمالی و مرکزی ایران را لگدمال نموده خود را به خلیج فارس برساند و بخواهد تسهیلاتی برای بحرپیمایی خود در خلیج فارس قائل شود ولو آنکه هیچ نظر استعماری نداشته باشد.

۴. از نظر کرزن شمال ایران از دست رفته بود و انگلیس باید قوای خود را صرف حفظ جنوب نماید؛ چرا که «روسیه در ایران سیاستی خصمانه و هدف تجاوز دارد».

۵. به نظر کرزن ایرانیان مردمی ناتوان و نالایق می باشند که بر سیطره روسیه بر مقدرات خود واقفند و همین وقوف موجب ترس آنان شده و بدون آن که به تلاش برای بهبود اوضاع خود برخیزند، منتظر وقوع فاجعه ای اجتناب ناپذیر از سوی همسایه شمالی خود می باشند (ضمیمه ایران به خاک روسیه)، از این رو انگلیس باید به فکر حفظ منافع خود در جنوب علیه تجاوز روسیه باشد.

۶. «ایران بازار مناسبی برای کالاهای انگلیسی می باشد و با رقابت شدید تجارتي که در سراسر جهان وجود دارد از دست دادن هر بازار شکستی غیرقابل جبران و پیدا کردن بازار جدید افزایش تازه ای بر نیروی ملی است. بی اعتنایی در کار ایران یعنی از دست دادن تجارتي که هم اکنون مایه ارتزاق هزاران نفر از هموطنان انگلیسی و افراد هندی است و توجه به ایران نتیجه اش تهیه کار برای کشتی ها و کارگران دستگاه های بافندگی انگلستان است.»

۷. «روسیه ایران را وجودی محتضر تلقی می کند، اگر چه گاهی او را مورد نوازش و تحیب قرار می دهد ولی مآلاً و بی چون و چرا طالب بقای وی نیست. روسیه تجزیه ایران را در آینده به همان نحو و روالی مقدور می پندارد که سرنوشت لهستان نشان داده است و از قرار معلوم، عزم خویش را جزم کرده است که در صورت تجزیه قسمت کلان و مغتنم ایران را به دست آورد. با جرأت تمام می توان اعلام کرد که هیچ سیاستمدار روسی یا افسر ستاد ارتش تزاری قادر به تسلیم گزارشی درباره سیاست خارجی روسیه نسبت به ایران و آینده آن کشور نیست مگر آن که وعده یا اشاره ای مربوط به الحاق ایالات آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان یا به عبارت دیگر تمام نواحی شمال ایران از شرق تا غرب را در شرح خود درج کرده باشد اینجانب شکی ندارم که اقدامات ضروری در صورت پیشامد جنگ یا اختلاف امور و یا حسن تصادف مطلوب همه مورد مذاکره و تصویب قرار گرفته است.»

بر این اساس کرزن می خواهد برتری روسیه در شمال با برتری انگلیس در جنوب متوازن و متعادل باشد. او معتقد است باید خطی فرضی از یک طرف تا سمت دیگر ایران کشید که از سیستان در شرق از طریق کرمان، یزد و اصفهان به جانب غربی، از بروجرد، همدان و کرمانشاه عبور کند و در جنوب این خط هر گونه اعمال نفوذ خصومت آمیز سیاسی غیرقابل قبول اعلام شود. جالب آنجاست که کرزن در سطور پیش از آن با زبانی که مخصوص انگلیسی هاست می نویسد: «سیاست انگلیس در ایران در هیچ زمانی مبنی بر آز و کشورگشایی نبوده است و انگلستان حتی به یک وجب از خاک ایران چشم طمع ندارد.»

۸. مسئله خلیج فارس نیز از نظر کرزن اهمیت بسیار داشته است. وی در کتاب خود در مورد ایران اشاره می کند انگلیس با هزینه های جانی و مالی امنیت را در خلیج فارس برقرار ساخته است و واگذاری بندری روسی در این منطقه موجب فتنه انگیزی خواهد شد، علاوه بر آن از آنجا که با صرف خون ها و مال ها نظم و امنیت را ایجاد نموده است این حق را دارد که به هیچ عامل سیاسی بیگانه ای حق مداخله در این منطقه را ندهد و تخطی از این اصل اساسی خیانت به وطن محسوب می شود.

بنا به تمام عللی که گفته شد کرزن طرح تقسیم ایران را در سال ۱۸۹۹م به دولت متبوع خود ارائه داد. وی در نامه مورخ سپتامبر ۱۸۹۹م خود به وزیر امور هندوستان نظرات حکومت هند و عقیده شخصی خود را درباره مسئله ایران بیان نمود و اظهار نمود برای مسئله ایران در مقابل انگلیس سه راه حل موجود است:

۱. اتحاد روس و انگلیس برای اصلاح و احیای ایران، به طوری که قادر باشد استقلال و تمامیت ارضی خود را حفظ کند. این پیشنهاد پیش تر در سال ۱۸۹۵م توسط سر مورتیمر ریورند ارائه شده بود، اما با پاسخ منفی دولت انگلیس روبه رو شد؛ چون به نظر آنها روسها هرگز در این راه با انگلیس همکاری صمیمانه به عمل نمی آورند. کرزن نیز معتقد بود روسیه در این مورد هرگز با انگلیس همکاری نمی کند زیرا روسیه فایده ای ندارد، روسیه خواهان زوال ایران است و جاه طلبی روسیه از ریشه این آرزو آب می خورد که روزی مملکت و ملت ایران از فرط ضعف و ناتوانی در دامن او افتند. از این رو در برابر هر سیاستی که ممکن است مایه تقویت کشور ایران یا احیای مردمش گردد مقاومت می کند.

۲. دولت انگلیس به روسیه اخطار علنی بدهد که هر تجاوزی که روس‌ها در شمال ایران در پیش بگیرند با اقدام متقابل انگلیسی‌ها در جنوب مواجه خواهد شد، اما این راه حل نیز مردود بود. زیرا هم بسیار خطرناک بود و هم اینکه ممکن بود دشواری‌های بی‌موقع به وجود آورد.

۳. تقسیم ایران به مناطق نفوذ، که کرزن بسیار مایل بود در این زمینه اقدام شود گرچه منجر به نابودی استقلال ایران می‌شد. در حالی که حکومت هندوستان (کرزن) تمایل داشت وارد عمل شود، در لندن ترجیح می‌دادند تأمل کنند و منتظر باشند و با وجود قبول مزایای توافق در تقسیم ایران به مناطق نفوذ، در این راه قدمی بر نمی‌داشتند. دلیل این امر هم آن بود که امکان داشت شاه پس از اطلاع از اولین تماس بین دو قدرت چنین تصور کند که این عمل مقدمه‌ای برای تقسیم قطعی کشور بین آنها خواهد بود. باز هم اختلاف نظر حکومت هند و لندن، مانع ایجاد واکنش مورد نظر کرزن شد.

تأثیر دیدگاه‌های کرزن در تنظیم مفاد قرارداد ۱۹۰۷

کرزن خود بعضی اشکالات و معایب راه حلی را که توصیه کرده بود برشمرده است. از جمله آن که سیستان که عملاً از نظر اداری جزء ایالت خراسان محسوب می‌شد می‌بایست در منطقه نفوذ انگلیسی‌ها قرار گیرد. دیگر آنکه روسیه با در دست داشتن کنترل تهران، تبریز و مشهد تسلط و نفوذ خود را در سراسر کشور گسترش می‌داد.

مشکل دورتر، موضوع بازگشت احتمالی روسیه برای تعرض از یک راه غیرمستقیم یعنی از طریق بین‌النهرین و بغداد بود. علاوه بر آن امکان داشت از طرف سایر قدرت‌ها مثل فرانسه و آلمان تهدیدی به عمل آید و گرچه خطر آنها در این مورد به خصوص، کمتر از روسیه بود، بعید نبود که در آتیه بیشتر باعث مزاحمت انگلستان شود و بالاخره باز این خطر وجود داشت که روسیه به هیچ‌عنوان به روابط و مناسباتی از این قبیل روی خوش نشان ندهد، کرزن پاسخ می‌دهد با وجود این، آزمایشی در این زمینه خالی از ارزش نخواهد بود. می‌بینیم کرزن در زمانی که پیشنهاد تقسیم ایران را طرح نمود مسائل و مشکلات زیادی را با تیزهوشی خاصی مورد توجه قرار داد که اغلب آنها در تهیه قرارداد ۱۹۰۷ مورد بحث قرار گرفت. از جمله تأثیرات کرزن در تنظیم مفاد قرارداد، قرار گرفتن سیستان در منطقه نفوذ انگلیس می‌باشد. کرزن در کتاب خود (ایران

و قضیه ایران) اهمیت خاصی نسبت به سیستان نشان داده و به بررسی اوضاع آن سامان و نقشی که در سیاست انگلیس می تواند ایفا کند پرداخته است. وی می نویسد: «سیستان طی سی سال اخیر یکی از مهره های شطرنج دیپلماسی انگلیس و هند شده است» او دلایل اهمیت سیستان را برای دولت انگلیس شرح می دهد:

۱. نزدیکی سیستان به مرزهای بلوچستان، موجب اهمیت آن از لحاظ تأمین منافع بریتانیا می شود.

۲. اهمیت اقتصادی سیستان که اگر منابع آن با وسایل علمی آبیاری و به وسیله خط آهن حمایت شود، شاید تبدیل به بهترین کانون قدرت اقتصادی انگلیس در سراسر ایران مرکزی و جنوبی شود و حتی راز تفوق روس را در خراسان و شمال نیز در هم می شکند.

کرزن زمانی که به نیابت سلطنت هندوستان رسید، بنا کرد به کشیدن راه آهنی از کویت تا نوشکی و از آنجا به ساختن راهی تا مرز ایران. همچنین در این نقاط ادارات پست و تلگراف گشایش یافت و پست های نگهبانی نظامی برای حفظ ارتباطات بازرگانی تأسیس شد.

کرزن؛ مخالف قرارداد ۱۹۰۷

از ۱۸۹۹م که کرزن تقسیم ایران را مطرح کرده بود تا زمان انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ زمان نسبتاً زیادی گذشته و تحولات زیادی رخ داده بود که در نتیجه آن کرزن در این زمان با انعقاد قرارداد به مخالفت برخاست و از جمله معروف ترین منتقدان آن نیز شناخته شد. او را به عنوان یک ضدروس فطری می شناختند که در زمینه مسائل آسیا صاحب نظر بود.

کرزن در مجلس اعیان انگلستان به نطق علیه قرارداد پرداخت و سند امضا شده را به عنوان «مهم ترین و پرمخمصه ترین سندی که حکومت بریتانیای کبیر در عرض پنجاه سال اخیر امضا کرده است» توصیف نمود و به کاستی های قرارداد از منظر منافع انگلیس در ایران پرداخت:

اما باخته های ما در ایران ابداً قابل مقایسه با آن چیزهایی که در تبت و افغانستان از دست داده ایم نیستند، چون که در ایران تمام آن امتیازات و منافی را که دیپلماسی و

بازرگانی بریتانیا در نتیجه یک قرن کوشش و زحمت به دست آورده بود همه را بر باد داده ایم. در تحت این قرارداد نه تنها راه تجارتی بغداد - همدان را تسلیم روس ها کرده ایم بلکه بازارهای مهم یزد و اصفهان را نیز در بست به روسها بخشیده ایم. منافع ما در تجارت خلیج فارس ابداً تضمین نشده که هیچ، خودمان نیز در جهان اسلام بدنام شده و مورد تنقید و سوءظن مسلمانان قرار گرفته ایم.

علاوه بر این وی معتقد بود قرارداد ۱۹۰۷ ضامن تأمین منافع انگلیس از نظر حفظ هند نمی باشد: «من به هیچ وجه مطمئن نیستم که این قرارداد در قسمت مربوط به ایرانش منجر به امنیت هند و استقلال ایران یا صلح در آسیا بشود.» ایران که جزء سرحدات هند به شمار می رفت نمی باید با روسیه تقسیم می شد. زیرا روسیه را به منطقه نفوذ انگلیس نزدیکتر می کرد و نه دورتر. از سوی دیگر روسیه مثل قبل ترسناک و نیرومند به نظر نمی رسید و از ژاپن که یک قدرت آسیایی نوظهور بود شکست خورده بود و در داخل نیز گرفتار درگیری های انقلابی بود. با این اوصاف به نظر کرزن انگلیس نمی بایست ایران را با روسیه تقسیم کرده و از همه بدتر سهم بزرگ تر را نصیب روسیه نماید. کرزن اعتراض داشت که منطقه نفوذ روس ها در ایران بیش از حد وسیع بود و همه شهرهای عمده را دربر می گرفت در حالی که سهم انگلیس کوچک و از نظر اقتصادی بی ارزش بود.

اما واقعیت آن بود که منطقه نفوذ انگلیس همه منافع انگلیس را تأمین می کرد. روسیه از پیش در مناطقی که مشخص شده بود عملاً صاحب نفوذ بود و چیز جدیدی عایدش نشده بود؛ در حالی که می توانست (همچنان که داعیه آن را هم داشت) نفوذ خود را به سمت جنوب ایران گسترش دهد؛ یعنی مناطقی که انگلیس رسماً در قرارداد آن را برای خود تضمین نمود. حال آن که روسیه پیش تر خواهان بندری در خلیج فارس بود و انگلیسی ها اینک با قرارداد ۱۹۰۷ رسماً مانع تحقق این خواسته شدند. اعتراض کرزن به قرارداد، نمایانگر حد اعلای جاه طلبی امپریالیستی وی بود. کرزن اعتراض می کرد که موقعیت با زمانی که وی پیشنهاد تقسیم ایران را داده بود فرق کرده است و روسیه اکنون در سرایشی افول قرار دارد و انگلیس می تواند همه ایران را برای خود بخواهد. سرانجام زمانی که کرزن به وزارت امور خارجه رسید، با طراحی قرارداد ۱۹۱۹ تلاش نمود این ایده خود را جامه عمل بپوشاند.

- آبادیان، حسین، ۱۳۸۳، بحران مشروطیت در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، آبراهامیان، احمد اشرف، همایون کاتوزیان، ۱۳۸۲، جستارهایی درباره تئوری توطئه (ترجمه ابراهیم فتاحی)، تهران، نشر نی.
- ترنزیو، پیوکارلو، ۱۳۶۳، رقابت های روس و انگلیس در ایران و افغانستان (ترجمه عباس آذرین)، تهران، علمی فرهنگی.
- ذوقی، ایرج، ۱۳۶۸، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ، تهران، پازنگ، ج ۱.
- شیخ الاسلامی، جواد، ۱۳۷۵، سیمای احمدشاه قاجار، تهران، گفتار، ج ۱.
- کاظم زاده، فیروز، ۱۳۷۸، روس و انگلیس در ایران (ترجمه منوچهر امیری)، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- کرزن، جورج ناتانیل، ۱۳۸۰، ایران و قضیه ایران (ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی)، تهران، علمی فرهنگی، ج ۲.
- گاف، ریچارد و دیگران، ۱۳۷۵، تاریخ مختصر قرن بیستم (ترجمه خسرو قدیری)، نشر زلال، ج ۱.
- گرکه، اولریخ، ۱۳۷۷، پیش به سوی شرق (ترجمه پرویز صدری)، سیامک، ج ۱.
- مدنی، جلال الدین، ۱۳۶۹، تاریخ تحولات و روابط خارجی، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۲.
- نیکلسون، هارولد، ۱۳۸۰، آخرین روزهای زندگی سیاسی کرزن (ترجمه اصغر قراگوزلو)، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- وین، آنتونی، ۱۳۸۳، ایران در بازی بزرگ (ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی)، تهران، پیکان، هاپکرک، پیتر، ۱۳۷۹، بازی بزرگ (ترجمه رضا کامشاد)، نیلوفر.

پانوشت ها

* کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه پیام نور تهران.

۱. نیکلسون، ۱۳۸۰، ص ۵۲

۲. نیکلسون، ۱۳۸۰، ص ۲۸

۳. همان جا.

۴. نیکسلون، ۱۳۸۰، ص ۳۰.

۵. ۱/۵۹، گاف و دیگران، ۱۳۷۵.

ص: ۲۹۲

۱/۳۰، ۶. ذوقی، ۱۳۶۸

۱/۵۷، ۷. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۵

۸. آبراهامیان، احمد اشرف، کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۴۷

۱/۵۳، ۹. گرکه، ۱۳۷۷

۱۰. کاظم زاده، ۱۳۷۸، ص ۳۲۲

۱۱. ترنزیو، ۱۳۶۳، ص ۲۸

۲/۱۹۳، ۱۲. مدنی، ۱۳۶۹

۱۳. همان، ص ۱۹۴

۲/۷۱۹، ۱۴. کرزن، ۱۳۸۰

۲/۷۱۹، ۱۵. کرزن، ۱۳۸۰

۱۶. همان، ص ۷۲۰

۲/۷۰۷-۷۰۶، ۱۷. کرزن، ۱۳۸۰

۱۸. همان، ص ۷۳۹

۲/۷۳۵، ۱۹. کرزن، ۱۳۸۰

۲/۵۵۴، ۲۰. کرزن، ۱۳۸۰

۲۱. کاظم زاده، ۱۳۷۸، ص ۳۲۴

۲۲. ترنزیو، ۱۳۶۳، ص ۱۵۳

۲۳. ترنزیو، ۱۳۶۳، ص ۱۵۶

۱۵۴-۲۴. ترنزیو، ۱۳۶۳، صص ۱۵۵

۲۵. همان، ص ۱۵۵

۱/۳۱۰، ۲۶. کرزن، ۱۳۸۰

۱/۳۹۷، ۲۷. کرزن، ۱۳۸۰

۲۸. کاظم زاده، ۱۳۷۸، ص ۳۹۱

۱/۶۰، ۲۹. شیخ الاسلامی، ۱۳۷۵

۳۰-۶۰. همان، صص ۶۱

۳۱. وین، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷

۳۲-۵۶۸. هایپرک، ۱۳۷۹، صص ۵۶۹

بررسی علل شکست امتیاز رویتر

حبيب الله مهرجو*

ميرزاحسين خان سپهسالار قزويني، صدراعظم معروف ناصرالدين شاه، از جمله رجالي است که نام وی با نوسازی و تجدد عجین شده است. اما ماهیت نوسازی های او به گونه ای بود که موجب نفوذ هر چه بیشتر غربی ها در سیاست و اقتصاد و اجتماع ایران می شد.

ناصرالدين شاه در سال ۱۲۵۰ش برای اولین بار به اروپا سفر کرد. در این سفر شاه به تشويق صدراعظم خود ميرزاحسين خان سپهسالار و دلالي ميرزا ملکم خان سفیر ایران در لندن، قراردادی در ۲۴ فقره با یک انگلیسی آلمانی الاصل يهودی به نام «بارون جوليوس دورويتر» امضا کرد؛ قراردادی که به خیال سپهسالار، آبادانی و نوگرایی برای ایران به ارمغان داشت و می توانست خزانه خالی ناصرالدين شاه را پر کند.

از اولین و مشهورترین امتیازاتی که در عصر ناصری داده شد، همین امتیاز رویتراست. طبق این امتیاز، بهره برداری و استخراج کلیه معادن ایران اعم از معادن زغال سنگ، آهن، مس، سرب، نفت و هر معدن دیگری که در کشور قابل بهره برداری بود، به جز طلا- و نقره و سنگ های قیمتی، و نیز بهره برداری از جنگل ها و احداث قنات و کانال های آبیاری اراضی و همچنین احداث راه آهن و تراموا، ایجاد جاده ها، خطوط تلگراف و کارخانه های صنعتی به مدت هفتاد سال و اجازه تمام گمرکات و صدور انحصاری هر گونه محصولات از ایران به مدت بیست و پنج سال، در برابر ۴۰/۰۰۰ پوند و ۶۰ درصد سود حاصل از این امتیاز به رویتراست داده شد.

به موجب این امتیاز، ایران عملاً استقلال سیاسی-اقتصادی خود را از دست می داد و بدون جنگ و خونریزی تبدیل به مستعمره انگلستان می شد. این امتیاز به قدری همگان را دچار حیرت کرد که لُرد کرزن درباره اش چنین گفته بود: «واگذاری کلیه منابع صنعتی یک مملکت به دست یک خارجی حقیقتاً عجیب و غریب به نظر می رسد و حرارت انگلیسی دوستی در تهران در هیچ تاریخی به این اندازه بالا نرفته بود».

وقتی خبر امتیازنامه رویت در روزنامه های ممالک اروپا منتشر شد، به قول لُرد کرزن بهت و حیرت خارق العاده ای به مردم اروپا دست داد. هیچ کس فکر نمی کرد چنین امتیازی با این شرایط به یک بیگانه داده شود؛ امتیازنامه ای که ایران را در بست به خارجیان واگذار می نمود و آنها می توانستند تا مدت هفتاد سال کلیه منابع حیاتی کشور را تحت اختیار و سلطه خود بگیرند و به مستعمره ای تبدیل کنند که بدون جنگ و خونریزی و بدون رنج و زحمت و فقط با دادن چند لیره رشوه به هیأت حاکمه ایران به دست آمده بود.

خود ناصرالدین شاه و سپهسالار نیز بعدها که به معایب و مضار امتیازنامه پی بردند همیشه اعطای آن را از بزرگ ترین اشتباهات خود می شمردند. در مدتی که ناصرالدین شاه در اروپا به سر می برد در خارج و داخل ایران حوادثی روی داد؛ و شاه و صدراعظم ایران کم کم به اشتباه خود در مورد امتیاز رویت پی بردند از جمله این حوادث یکی مخالفت شدید روسیه و دیگر مخالفت بعضی از رجال و روحانیون ایران بود.

به علت اهمیت این قرارداد، در اینجا متن آن را می آوریم:

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه] فی مابین دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و بارون جولوس دورویتز مقیم لندن فقرات ذیل متعهد و برقرار است:

فقره اول- دولت علیه ایران به حکم این قراردادنامه به بارون جولوس دورویتز اجازه و اختیار تام می دهد که در فرنگستان به هر اسم و با هر شرایط که خود مشخص نماید، یکی یا چندین کمپانی ها تأسیس و احداث بکند که در تمام خاک ایران به آن کارهای مفیده که در این امتیازنامه مذکور است، اقدام بکند و آنها را مجری بدارد.

فقره دوم- دولت علیه ایران از برای مدت هفتاد سال امتیاز مخصوص و انحصاری و قطعی راه آهن بحر خزر را الی خلیج فارس به بارون جولوس دورویتز و به شرکا یا به

وکلای او اعطا و واگذار می نماید و همچنین به ایشان حق مخصوص و انحصاری و قطعی می دهد که هر شعبات راه آهن که مناسب بدانند خواه به جهت اتصال ولایات و شهرها در داخله خاک ایران به جهت اتصال راه های ایران به راه های آهنی ممالک خارجه از هر نقطه از نقاط سرحدات رو به فرنگستان و هندوستان بسازند و به کار بیندازند.

فقره سیم- و نیز دولت علیه ایران به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری داده است که در هر نقطه که مناسب بدانند تراموای ها بسازند خواه به جهت اتصال شهرها و قصبه ها و بلوکات با همدیگر خواه به جهت اتصال این اماکن به راه های آهنی یا به آن نقاطی که کمپانی در آنجاها کار دارد؛ کمپانی از برای ساختن این تراموای ها همان امتیازات و حقوق را خواهند داشت که به جهت راه آهن در فقرات چهارم و پنجم و ششم داده شده است.

فقره چهارم- هر قدر زمین که به جهت ساختن خطوط راه های آهنی و شعبه های آنها و راه های جفت و راه های گریز و تخلف و راه های احتیاط و راه های خروج و ورود و منازل و منزلگاه و اماکن سکنی از برای مأمورین و کارخانجات آهنگری و کارخانجات نجاری و ملحقات اینها لازم شود، دولت علیه ایران همه آنها را از املاک خالصه مجاناً به این کمپانی می دهد. در خصوص اراضی که تعلق به اشخاص داشته باشد، باید کمپانی با صاحبان آن اراضی با رضای طرفین قراری بگذارد، اما دولت علیه ایران با تمام وسایل، کمال سعی و اهتمام را خواهد کرد که این اراضی را به قیمت جاریه مملکت از برای کمپانی خریده و تحصیل شود و اگر لازم شود اصحاب این اراضی را موافق قاعده مجبور نماید که اراضی خود را به کمپانی بفروشند. علاوه بر عرض مقرر راه های آهنی دولت علیه ایران، از هر طرف خطوط راه آهن هر قدر که طول آنها باشد از املاک خالصه و از آن اراضی که تا امضای این قرارنامه زراعت نکرده باشند و بی حاصل مانده باشد، مقدار بیست متر به کمپانی بدهد. هر گاه علاوه بر شهرها و دهات که کمپانی به اقتضای مصلحت خود لازم داند، مختار است از برای راه های آهن، منازل قرار بدهد مصلحت کمپانی مقتضی باشد که در بعضی نقاط دوردست و لم یزرع منازل بسازد و دولت ایران در جایی که کمپانی بخواهد به کمپانی مجاناً چهار هزار زرع مربع زمین خواهد داد که به جهت مأمورین خود که در آنجا

باشند، بتوانند اسباب گذران امن و سهل فراهم بیاورد.

فقره پنجم- کمپانی اجازه و اختیار تام دارد که به جهت ساختن و تعمیر راه های خود هر مصالحی که لازم داشته باشد از قبیل ریگ و سنگ و آهک و غیره از املاک خالصه مجاناً بگیرد؛ و به جهت مصالح تفرعاتی از قبیل آلات و اوزار و آذوقه و دواب و غیره که کمپانی بخواهد در جایی که کار دارد بخرد، دولت قدغن خواهد کرد که بیش از قیمت رواج مملکت چیزی و رسومی نگیرند.

فقره ششم- هر نوع مصالحی که به جهت ساختن و به کار انداختن طرق آهن لازم باشد، داخل خاک ایران خواهد شد بی آنکه هیچ رسومی بدهد، نه رسوم دریا به جهت خروج امتعه نه رسوم دخول نه رسوم انبار و نه هیچ رسوم دیگر که در عرض راه چه از جانب دیوان و چه از جانب اشخاص مطالبه شود؛ و گمرک حق مواظبت خواهد داشت، اما به طوری که سرعت و درستی ورود مصالح را به محلی که مقصود است به هیچ وجه به تأخیر نیندازد و همچنین حق معافیت از هر نوع رسوم از برای هر قسم مصالحی که به جهت اقدامات و کار کردن و تحصیل تمتعات کمپانی لازم بشود از جانب دولت، معهود و برقرار است. مأمورین و عمال کمپانی از هر نوع مالیات داخله معاف خواهند بود و همچنین کل اراضی کمپانی هر قبیل و هر قدر که باشد از هر نوع مالیات و رسوم معاف خواهند بود و محصولات کل عمال و امتعه کل تصرفات کمپانی به آزادی از تمام خاک ایران عبور و مرور خواهند کرد و در حین خروج از خاک ایران از هر نوع رسوم و مالیات معاف و آزاد خواهند بود.

فقره هفتم- طرز ساختن خط راه آهن و موعدی که باید بر سر آن هر قطعه راه آهن به کار بیفتد با موافقت دولت معین خواهد شد و دفتر قبول ملحق خواهد شد به این امتیازنامه حاضره.

فقره هشتم- روزی که این قرارنامه ممضی [امضا] شود چهل هزار لیره انگلیس به اسم دولت ایران و اصحاب این امتیاز در بانک انگلستان رهن گذاشته خواهد شد. هر گاه از تاریخ این قرارنامه الی پانزده ماه دیگر شروع به کار نشود، این مبلغ ضبط خواهد شد؛ مگر اینکه تأخیر شروع کار به حکم اسباب مهمه به واسطه چنان موانعی باشد که از اراده کمپانی خارج باشد از قبیل جنگ و غرق و تعطیل حمل و نقل در ممالک خارجه. در مقابل قبض حاکم رشت مشعر بر اینکه به قدر کفایت ساختن راه آهن از

رشت الی طهران میل های آهن وارد انزلی شده است، این مبلغ چهل هزار لیره رهن به کمپانی رد خواهد شد.

فقره نهم - کمپانی تعهد می کند که در تمام مدت این امتیاز از منافع خالص عمل راه آهن صدی بیست به دولت ایران بدهد.

فقره دهم - بر سر انقضای مدت این امتیاز که عبارت از هفتاد سال است باید اصحاب این امتیاز قبل از وقت در باب اینکه تصرف و تمتع این راه های آهن در دست ایشان باقی بماند و امتداد بیابد، باید با دولت گفتگو بکنند و قراری بگذارند؛ در صورتی که در این باب فی مابین دولت و اصحاب امتیاز قرار تازه میسر نشود، جمیع خطوط راه آهن که به حکم این امتیاز و قرارنامه ساخته شده باشد با مصالح ثابت و دواره خود مال دولت خواهد شد. در باب ابنیه و توابع خط راه آهن رجوع خواهد شد به آن قواعدی که عموماً سایر دول رعایت کرده اند و شروط آن در این باب برای دولت مساعدتر از همه باشد. اصحاب این امتیاز در عوض راه آهن که به دولت واگذارند حق مطالبه هیچ تنخواه و هیچ تلافی نخواهد داشت.

فقره یازدهم - دولت علیه ایران به حکم امتیازنامه و قرارنامه حاضر به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی می دهد که در مدت طول این امتیاز در تمام ممالک ایران معادن زغال سنگی و آهن و مس و سرب و پترول و غیره را و هر معدن دیگر که ایشان مناسب بدانند، کار بکنند و از آنها تمتع بردارند، به غیر از آن معادن که ملک مردم است و صاحبان آنها الآن در آنها کار می کنند. در خصوص این نوع معادن هر گاه کمپانی بخواهد آنها را بخرد، باید با صاحبان آنها با رضای طرفین معامله نماید. به طور وضوح مقرر است که هیچ یک از کار گزاران و مأمورین دولتی و مذهبی و هیچ یک از رعایا و تبعه و اشخاص نمی توانند در خصوص یک معدن ادعای حق تصرف نمایند، مگر در صورتی که مدت پنج سال قبل علناً و با معرفت و تصدیق عامه در آن معدن کار کرده باشد. خارج از این شرط هر معدنی که کمپانی پیدا بکند مثل زمین ساده عادی محسوب خواهد شد و از جانب کمپانی به قیمت متداوله آن ولایت خرید خواهد شد و اگر لازم بشود، دولت صاحب یا اصحاب آن زمین را مجبور خواهد کرد که آن را به قیمت متداوله آن ملک به کمپانی بفروشد. دولت معادن طلا و نقره و جواهر را برای خود نگاه می دارد. از برای کار کردن این نوع معادن

دولت می تواند با کمپانی قرارهای مخصوص بگذارد.

فقره دوازدهم- از محصولات خالص هر معدنی که کمپانی به کار بیندازد دولت ایران از منافع خالص آن سالی صدی پانزده مرسوم مقرر خواهد گرفت.

فقره سیزدهم- از برای کار کردن معادن و اتصال آنها به راه های آهنی و تراموای و طرق دیگر هر قدر زمین که لازم بشود از املاک خالصه مجاناً به کمپانی داده خواهد شد. به جهت کار کردن این معادن، کمپانی بهره یاب خواهد بود از همان امتیازاتی که در فقره ششم برقرار است و همچنین محکوم همان تعهدی خواهد بود که در فقره دهم معین است.

فقره چهاردهم- دولت علیه ایران به حکم این قرارنامه به اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری و قطعی می دهد که در مدت طول این امتیاز در جنگل های ایران کار بکند و این جنگل ها را به کار بیندازد و از آنها تمتع بردارند، این نوع کار کردن و تحصیل تمتع کمپانی در جنگل های ایران به هر ترکیبی باشد بر هر زمینی که تا امضای این قرارنامه زراعت نشده باشد جایزه و معمول خواهد بود. در هر جایی که کمپانی درخت های آنجا را بریده باشد هر اراضی که دولت بخواهد بفروشد، کمپانی قبل از همه کس حق خواهد داشت که آن اراضی را از دولت به قیمت متداوله بخرد. دولت ایران از منافع خالص این جنگل ها سالی صدی پانزده قسمت خواهد برد.

فقره پانزدهم- دولت علیه ایران به اصحاب این امتیاز مخصوص و امتیاز انحصاری می دهد که در مدت این امتیاز در تمام ممالک ایران به جهت برگردانیدن رودخانه ها و مجاری آب ها و ساختن بندها و سدها و ساختن استخرها و کندن چاه های سیاله و مجراهای مصنوعی و به جهت آوردن آب هایی که دولت بر آنها حقی به کسی نداده باشد و جاری کردن آن آب ها به نقاط مختلفه که خود اصحاب این امتیاز مصلحت بدانند، هر عمل و کاری و اقدامی که لازم باشد بکند و مجری بداند هیچ صاحب ملکی نمی تواند به عبور این آب ها هیچ ممانعتی بکند یا به عبور آنها موانع و عوایق بگذارد، و از آن طرف هم به هر صاحب ملکی که عبور این آب ها خساراتی وارد بیاورد، کمپانی تلافی خواهد کرد. دولت علیه ایران به جهت کارها و بناهای آب کشی و هر نوع احداثاتی که تعلق به آب داشته باشد هر قدر زمین که لازم بشود به کمپانی مجاناً خواهد داد و علاوه بر این، دولت ایران از هر طرف جوی هایی که کمپانی ساخته باشد

مقدار بیست متر زمین به طول آن جوی ها مجاناً به کمپانی خواهد داد و هر زمین بایری که کمپانی به واسطه آب هایی که آورده باشد دایر بکند تصرف اختیاری و زراعت آن زمین حق کمپانی خواهد بود. کمپانی قیمت آب هایی که بخواهد بفروشد به اتفاق دولت یا رضای طرفین معین خواهد کرد. دولت ایران از منافع خالص این آب ها سالی صدی پانزده قسمت خواهد برد.

فقره شانزدهم- به جهت ساختن راه آهن که امتیاز آن به حکم این قرارنامه و به اصحاب این امتیازنامه واگذار و داده شده است و به جهت اجرای اعمالی که مقتضی کارها و اقدامات دیگر است که در فوق ذکر شده است، دولت علیه ایران به بارون دوروینتر و شرکا یا به وکلای او اجازه و اختیار تمام می دهد که به حکم این قرارنامه ابتدائاً یک سرمایه اولی که عبارت از صدوپنجاه میلیون فرانک یا شش میلیون لیره انگلیس باشد به رسم حصه های شراکت یا سندهای قرض صادر نمایند، منفعت و قیمت و طرز و شروط صدور این مبلغ را خود اصحاب این امتیاز مشخص و معین خواهند کرد.

فقره هفدهم- دولت علیه ایران به حکم این قرارنامه به جهت هر سرمایه که صادر شده باشد یا بعد صادر شود، سالی صدی پنج منفعت و علاوه بر آن صدی دو هم به جهت ادای سرمایه به کمپانی ضمانت می کند.

فقره هجدهم- این ضمانت صدی هفت بر عهده مداخل معادن و آب ها و جنگل های دولت علیه ایران است...

مطالعه این قرارداد هر خواننده ای را به تعجب وامی دارد که چطور ممکن است پادشاهی این گونه اختیار کشورش را در مقابل هیچ، به بیگانه واگذار کند.

اعتراضات داخلی و خارجی به امتیاز رویتز

در داخل ایران مخالفت های شدیدی با امتیاز رویتز صورت گرفت. در مدتی که ناصرالدین شاه در «فرنگستان» بود، عده ای از رجال و علماء موقع را مغتنم شمرده و امتیازنامه رویتز را محکوم کرده و آن را وسیله ای برای عزل میرزااحسین خان سپهسالار قرار دادند.

در این موقع فعالیت مخالفان سپهسالار در داخل ایران شدت گرفت. تحریکات روس ها

هم بی تأثیر نبود؛ و کار به جایی رسید که از ایران به ناصرالدین شاه تلگرام شد تمام مردم ایران علیه میرزاحسین خان سپهسالار که می خواهد در ایران راه آهن بکشد و «کفار فرنگ» را به ایران بیاورد قیام کرده اند و باید این شخص از صدارت عزل شود. محرکین و مخالفین عمده عبارت بودند از: انیس الدوله سوگلی حرم ناصرالدین شاه که به واسطه ممانعت سپهسالار از ادامه مسافرت او به اروپا با وی دشمن گردیده بود؛ و سردسته رجال مخالف فرهادمیرزا معتمدالدوله که در غیاب شاه، نیابت سلطنت را برعهده داشت.

رهبری جناحی از مخالفین واقعی را، که بدون هیچ گونه منافع شخصی به مخالفت برخاسته بودند، مجتهد آگاه و روحانی مبارز و بزرگ تهران مرحوم حاج ملاعلی کنی (متوفی ۱۳۰۶ق) به عهده داشت. ایشان در دو مسئله مهم سیاسی دخالت مستقیم داشت؛ یکی در مورد فراماسونری و تشکیلاتی که میرزا ملکم خان به وجود آورده بود، به شدت به مخالفت برخاست و تا شاه دستور انحلال و برچیده شدن آن را صادر ننمود از پای ننشست؛ و دیگری همین امتیاز رویتر که تمام منابع درآمد ایران را به کمپانی انگلیسی واگذار کرده بود. وی این امتیاز را برخلاف اسلام و مصالح اسلام شناخته بود و معتقد بود این امتیاز موجب از دست رفتن استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و تبدیل شدن ایران به مستعمره انگلستان است. ایشان به همراه عده ای دیگر از علما به دشمنی سپهسالار برخاسته او را بی دین خواندند و در نامه ها به ناصرالدین شاه نوشتند سپهسالار را با خود به تهران نیاورد. این نامه در رشت به دست شاه رسید و چون علما در آن زمان بسیار نیرومند بودند، شاه ناگزیر شد حکمرانی گیلان را به سپهسالار بدهد؛ و او را در آنجا گذاشت و خود به تهران آمد. روس ها اولین کشور خارجی بودند که به این قرارداد اعتراض کردند و خواستار لغو آن شدند؛ زیرا از اینکه رقیب انگلیسی آنها توانسته بود غنیمت بزرگی را به صورت انحصاری به دست آورد، ناراحت بودند.

سرانجام این قرارداد به علت اعتراضات داخلی و خارجی و همچنین تخلف در اجرای مفاد آن در زمان تعیین شده، هرگز به مرحله اجرا نرسید ولی بدنامی آن برای میرزاحسین خان سپهسالار، صدراعظم ناصرالدین شاه ماند.

ملاقات سپهسالار با وزیرمختار انگلیس

سپهسالار در ۱۶ رمضان ۱۲۹۰، تاسمن، وزیرمختار انگلیس را به منزل خود دعوت

کرد و موضوع فسخ امتیازنامه رویترا با او در میان گذاشت. جریان این مذاکرات را خود سپهسالار به ناصرالدین شاه چنین گزارش می دهد:

قربان خاک پای جواهر آسای اقدس همایون مبارک شوم. روز دوشنبه ۱۶ شهر حال بر حسب امر قدر همایون شاهنشاهی روحنا فداه مستر طامسن وزیرمختار انگلیس را نزد خود احضار نمودم دو ساعت به غروب مانده، آمد. به مشارالیه گفتم سرکار اقدس همایون ملوکانه روحنا فداه از آنجایی که دولت انگلیس را حقیقه دوست صمیمی واقعی خودشان می دانند و شخص شما را خیرخواه و صدیق می شمارند به من فرمودند که شما را نزد خود خواسته فرمایشات آتیه را به شما بگویم و جواب تحصیل نموده به عرض آستان مبارک برسانم. می فرمایند هیچ کس به قدر خود من فطرتاً طالب انتظام و اصلاح در امور و ترقی دولت نیست و باز هیچ کس به قدر من نمی داند که وسیله ترقی پیروزی به همان قواعدی است که در ممالک فرنگستان از روی علم و بصیرت و حکمت مجری نموده اند که اعظم آنها راه آهن و تلگراف و تسهیل تجارت و مراودات و اجرای عدل و انصاف و تأمین مال و جان است. قبل از آنکه به سفر فرنگستان بروم و این همه اعمار و ثروت و انتظام را به رأی العین مشاهده نمایم، همیشه طالب و راغب این امور بودم چنانکه قرارنامه راه آهن قبل از عزیمت فرنگستان انعقاد یافت. حالا که خود، همه آنها را مشاهده نمودم و به دقت حکمت همه را مطالعه کردم، به مراتب میل و شوق من در اجرای قواعد حسنه بالمضاعف شده است و با چه خیالات عالیه معاودت می کردم که بعد از ورود به مقرر سلطنت فوراً درصدد اجرای آنها برآیم. در اول ورود به خاک ایران این مقدمه روی داد و ما را مجبور کرد که چندی خیالات خود را [به] تأخیر انداخته با تدبیر در اصلاح امور داخله برآیم از جمله مقدمه راه آهن را به قدری در اذهان علما و عموم ملت مضر و مخرب دین و دولت و تمامی ملت به قلم داده اند که هر قدر بخواهیم این فقرات را از ذهن آنها بیرون بیاوریم و محسنات و منافع این کار را تعداد دهیم عجالاً امکان نخواهد داشت تنها به اختلال افکار علمای دارالخلافة اکتفا نکرده اند به جمیع علمای ولایات شروحات نوشته اند و بر آنها یقین نموده اند که این عمل مخرب جمیع قواعد دینیه و قدیمه دولت است و هر روزه از حکام ولایات راپورت های موحشه می رسد. از برای رفع و دفع این خیالات و تصحیح افکار عامه عجالاً چاره ای به جز الغا و ابطال قرارنامه چیزی به نظر مبارکشان نمی رسد. در صورتی که شرایط خود قرارنامه

این حق را به طور تصریح به دولت می دهد و صاحبان امتیاز به آنچه وعده نمودند وفا نکردند و باز فرمودند که به شما اطمینان بدهم که در محسنات راه آهن به هیچ وجه تغییر اعتقاد نفرموده اند و می دانند که قوه و قدرت آتیه دولت منوط به راه آهن است. پس از آنکه این قرارنامه حاضر که موجب این همه گفتگو شده است لغو و باطل شد و اذهان آرام گرفت آن وقت به فاصله دو یا سه ماه با همین بارون رایتر [رویترا] یا کمپانی دیگر مضایقه ندارند سهل است اصرار خواهند فرمود که قرار مجددی از روی اساس تازه در ایجاد راه آهن بدهند. حالا رأی و سلیقه شما در آنچه از اول تا آخر گفتم چه چیز است بیان کنید تا عرضه دارم. گفت: از روزی که گفتگو و مذاکره راه آهن با بارون رایتر [رویترا] به میان آمده است دولت انگلیس کلیه [کلاً] بی طرف مانده است. یعنی تا امروز یک کلمه با دولت ایران مذاکره در این فقره نکرده است؛ نه اعانت و تشویق و نه اهانت و ممانعت کرده است. رسماً من هم باید خود تأسی نموده بی طرف بی طرف و ساکت بمانم. گفتم: البته در نظر دارید که دولت شما در مجلس پارلمنت حمایت خود را از این امتیازنامه به بارون رایتر [رویترا] دریغ داشت و امروز در این مسئله بارون رایتر [رویترا] در تحت حمایت انگلیس نیست. گفت: از جمیع مذاکرات در پارلمنت و جوابی که به رایتر [رویترا] دادند اطلاع دارم. بعد شرح مفصلی از وخامت نتیجه حرکت که به وقوع رسیده است و سوء تأثیر او در جمع فرنگستان خاصه در انگلیس بیان کرد و گفت حقیقه امر را محرمانه به تو می گویم. اعلیحضرت شاهنشاهی آن قبول عامه که در لندن تحصیل فرموده بودند غیب کردند و دولت انگلیس امروز از دولت ایران مأیوس است و چه قدر با نیت خوب حاضر شده بود که تقویت ها و معاونت هایی کلیه از دولت ایران نماید. در جواب او گفتم: بهترین و بزرگ ترین صفت ملت انگلیس در دنیا انصاف و حقانیت است [!!] اما در این موقع چه بحثی بر شخص همایونی می توانید وارد آورد که قبول عامه در لندن را غیب فرموده باشند. امر ناگواری برخلاف میل و رضای مبارک ایشان به وقوع رسید و هر قدر تصور نمایید متغیر شدند و راه خبر را به اردوی متوقفین دارالخلافت مسدود نمودند و هر چه نوشتند انحصار به خودشان داشت و کار را به قدری بزرگ قلم دادند که باز می توان گفت سرکار اقدس همایونی کمال قوت قلب را به عمل آوردند. گفتم: یک فقره به شما می گویم یقین بدانید که در مسائل داخلی ایران و استعمال تدابیر لازمه به جهت تحصیل مقصود هیچ کس را به قدرت ذات اقدس ملوکانه روحنا فداه تامه

ندارند و خدا می داند خیلی خوب و با تدبیر و عقل کامل حرکت می فرمایند و آنچه شما منظور دارید که استقلال کلیه اوامر سلطنتی باشد، به عمل آمده و عنقریب تکمیل خواهد شد. بعد فصلی راجع به شخص فدوی خانه زاد و خیالات و پولتیک عاقلانه خانه زاد به قول او بیان و اظهار تأسف و ملامت زیاد از پاره حالت ها بیان کرد که عرض آنها از طرف خانه زاد به هیچ وجه مناسب نیست. خوب است به وسایل دیگر به عرض خدام آستان مبارک برسد. همین قدر فدوی در جواب گفتم: من کمال تشکر و خاکساری را از آنچه تا به حال درباره من فرموده اند دارم و خود به رأی العین مشاهده می نمایم که جمیع اوقات مبارکشان مصروف تقویت و اصلاح کار من است که از آن جمله همین فقره راه آهن و اصراری که می فرمایند باز جزء اعظم او از برای خود من است. حالا اگر واقعاً شما به طوری که می گوئید وجود نابود مرا از برای پیشرفت خدمات و اوامر همایونی لایدمند می دانید پس تقویت و معاونت نمایید تا این فقره راه آهن لغو و باطل شود و امورات بر وفق مراد صورت گیرد. گفت در آخر فصل هشتم من یک قدری اشتباه دارم. به این معنی که اگر در رأس وعده یا نزد ماه شروع به کار نکنند شما حق ضبط آن چهل هزار لیره انگلیسی را دارید لکن بعد اگر او باز میل های آهنی از رشت الی طهران را آورد آن وقت باز می تواند مشغول کار بشود. فدوی خانه زاد قرارنامه را آورد و فصل هشتم را مجدداً مطالعه نمود. رفع اشتباه از او کردم بعد خود او به فدوی گفت: فصل ۲۳ قرارنامه هم مقوی خیال و رأی شما می تواند شد او را هم مراجعت کردم. دیدم واقعاً اسلحه خوبی است. گفت: حالا- که میل همایونی بر این است و شما هم می گوئید الغای ابطال این فقره موجب تقویت شماست، شخصاً آنچه در قوه داشته باشم معاونت روحانی در تقویت خیال شما خواهم نمود. گفتم: عجالتاً بزرگ ترین تقویت ها عدم حمایت از صاحب امتیاز است. گفت: آن فقره را در پارلمنت جواب داده اند تا امروز هم من به هیچ وجه مداخله و اظهار حمایتی از کمپانی مزبور نکرده ام. بعد گفت: آیا سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی تجویز می فرمایند که در میان فرنگستان امروز خیه را مقدم تر و باتربیت تر از ایران تصور نمایند. گفتم: چنین امری به تصویر احدی نیامده و نخواهد آمد. گفت: در خیه از برکت قشون روس اساس اسارت و بنده فروش موقوف کردند و دولت ایران از این فقره بهتر و بیشتر از همه نفع برد و اسرای چندین ساله او از خیه آزاد شدند و آمدند و بلکه چند سال است که در خصوص منع اسارت سیاه ها سعی و

اهتمام دارد و با جمیع دول و امارت‌ها عهدنامه منعقد کرده است. مثل دولت عثمانی و خدیو مصر و امیر زنگبار و امام مسقط و غیره و غیره.

لکن دولت ایران هنوز داخل عهدنامه نشده است. این اوقات سواد عهدنامه بسیار مختصر از دولت به من رسیده است که ترجمه ننموده نزد شما می فرستم که به ملاحظه همایونی برسانید. گفتم: مطلبی که هنوز اظهار ننموده اید و نمی دانید رد می شود یا قبول هیچ حق نداشتید و ندارید که اسباب گله و شکایت خود قرار بدهید یا خیره را به جهت تربیت مستعدتر از ایران بگویید. همین قدر به شما می گویم نه خودتان تغییر اعتقاد درباره ایران بالخاصه درباره ذات مقدس همایونی روحنا فداه بدهید و نه بگذارید برای دولت و ملت خودتان تغییر اعتقادی بشود زیرا که عظمت و قدرت و درست قولی و حسن وفای دولت انگلیس به خوبی بالاتر از آنچه شما میل داشته باشید مشهود خاطر مبارک گشته و اطمینان تمام به شما دارند و با سایرین مماشات می فرمایند چنان که خود شما هم مماشات می کنید. خلاصه صحبت خیلی زیادتر از این شد که به عرض خاکپای مبارک، روحنا فداه رسانیدم. در حضور انور مشهود است که از برکت تربیت همایونی در صحبت و مذاکره امکان ندارد که اهالی خارجی بتوانند بر فدوی تفوق حاصل کنند. الامرالاشرف الاقدس الاعلی مطاع غلام خانه زاد حسین.

اعلان بطلان امتیازنامه

با آنکه آمدن سپهسالار به تهران با وجود آن همه مخالفت‌ها کار خطرناکی بود و همه مخالفین او را منشأ و موجد این گرفتاری‌ها می دانستند، ناصرالدین شاه با زحمت بسیار او را برای حل این موضوع به تهران احضار و با سمت وزیر امور خارجه مأمور فسخ و لغو امتیازنامه رویتر کرد. برای بررسی راهکارهای لغو قرارداد، مجلسی با صوابدید سپهسالار مرکب از کامران میرزا نایب السلطنه، میرزایوسف خان مستوفی الممالک، حسام السلطنه مرادمیرزا، اعتضادالسلطنه و خود سپهسالار تشکیل شد و موضوع، مطالعه و سپس گزارش به شرح ذیل برای ناصرالدین شاه تهیه شد:

به تاریخ شب چهارشنبه بیستم شهر رمضان المبارک (۱۲۹۰) حسب الامرالاققدس الاعلی در مجلس خاص دربار اعظم دستخط همایون در باب اعلان بطلان و فسخ امر راه آهن زیارت شد. صورت منظورات ملوکانه در این مسئله بیان شد بالضرور. تفصیل اقدامات به این امر

هم که موافق امر ملوکانه جناب جلالت مآب مشیرالدوله متصدی بوده اند برای مزید اطلاع اعضای مجلس شرح داده هیأت امروزه این کار را که در چه نقطه است توضیح نموده اند معلوم شد که عجالتاً در ملاقات سفیر انگلیسی و سؤال و جواب ها که با میرزا ملکم خان و کلنس [کولینز] و کیل رایتر [رویترا] شده است تنها دلایل فسخ و ابطال قوتی یافته است نه اینکه هنوز از ختم و قطع کار اطمینان حاصل شده باشد و اگر در این حالت با اعلان و انتشار امر، اقدام شود شاید باز زحمتی حادث شود و وسیله حرف و ادعایی به دست و کلای او بیفتد. صلاح در این است که اولاً چند روز تأمل شود تا جواب تلگراف ها که به لندن گفته شده است برسد و یکباره از اسکات یأس رایتر مطمئن شویم. ثانیاً: بعد از اختتام امر و اطمینان از گذشته کار و بطلان راه آهن را لازم نیست فرمان بنویسند و در مجمع عوام بالای منبر خوانده شود همین قدر با شرح مقدمات مسئله به طوری که قصور و کوتاهی را منحصرأً به رایتر و وکلای او بگذارند شرحی بر روزنامه های دولتی چاپ شود و به بعضی ولایات هم مختصراً با تلگراف اخبار کنند بیش از این ضرورت ندارد. رأی مجلس این است که معروض افتاد تا مقتضیات رأی آسمان آسای اعلیحضرت همایون اروحنا فداه باشد. نایب السلطنه امیر کبیر - یوسف بن محمد بن حسن - حسام السلطنه اعتضاد السلطنه - غلام خانه زاد حسین و برای اطلاع مردم در روزنامه های رسمی ایران مورخ ۱۹ رمضان ۱۲۹۰ این اعلان منتشر می گردد.

چند روز بعد از آن از طرف حسنعلی خان وزیر فواید عامه بطلان امتیازنامه رسماً به کولیتز نماینده رویترا و از طرف وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس اطلاع داده شد. اعلان رسمی لغو امتیاز به شرح زیر است:

هو

اعلان رسمی

چون بارون ژولیس رایتر [رویترا] در ماه قرارنامه راه آهن که با دولت علیّه ایران منعقد کرده بود وفای به وعده های صریحه مندرجه در قرارداد خود ننموده و شروع به عمل در مدت معینه نکرد لذا دولت علیّه ایران به موجب حقی که به مدلول فصول قرارنامه به جهت خود باقی گذارده بود قرارنامه مزبور الغاء و ابطال نموده و در حکم کان لم یکن گذارد و این رأی ثابت خود را به موجب تحریرات رسمیه به وکیل مشارالیه در دارالخلافه معلوم ساخت و از تاریخ امروز قرارنامه راه آهن منعقد با بارون مشارالیه و

امتیازاتی که به او داده شده بود عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است.

همچنین در تاریخ پنجم دسامبر ۱۸۷۳ (جمعه ۱۴ شوال ۱۲۹۰ق) تلگرافی به شرح ذیل به سفارتخانه های ایران در لندن و پاریس و پترزبورغ و استانبول مخابره شد: «چون بارون رویترا از عهده تعهدات خود برنیامد و مخصوصاً شرایطی که در فصل هشتم و بیست و سه مقرر است بیش از انقضای مدت مجری نشد، در این صورت که امتیازی باقی نمی ماند و مثل این است که کان لم یکن است، برای آگاهی خودتان اطلاع داده شد». در تلگراف به سفارت ایران در لندن این مطلب هم اضافه شده است: «وجهی که به رسم ضمانت در بانک گذاشته شده باید ضبط نماید به هیچ وجه اجازه ندارید در باب قرارنامه مخصوص راه آهن گفتگو نمایید. طهران پنجم دسامبر ۱۸۷۳».

اقدامات رویترا بعد از لغو امتیازنامه

بعد از بطلان امتیازنامه، رویترا و نمایندگان او در کشورهای مختلف اروپا، سروصدای زیادی در روزنامه های اروپا به راه انداختند و دولت ایران را به بدقولی و بی اعتباری متهم کردند. در تهران نماینده رویترا به دولت ایران اخطار کرد امتیازنامه به قوت خود باقی است و هر خسارتی که به واسطه انتشار خبر لغو امتیازنامه متوجه آنها گردد، به عهده دولت ایران است.

پس از لغو امتیازنامه مهم ترین اقدام جولوس دورویترا مسافرت به روسیه بود؛ ظاهراً منظور رویترا از این سفر آن بود که قسمتی از امتیازنامه را به عهده ای از سرمایه داران روسی بفروشد و آنها را در این کار شرکت دهد تا ضمن تهیه سرمایه ای شاید بدین وسیله بتواند موافقت دولت روسیه را هم برای اجرای امتیازنامه در ایران جلب نماید، ولی موفق به انجام این امر نشد. اختلاف بارون جولوس دورویترا و دولت ایران نزدیک به هفده سال به طول انجامید و در این مدت رویترا با تشبث به دولت انگلستان اقدامات زیادی برای اثبات دعاوی بی اساس خود به عمل آورد و با مکر و حيله نقشه هایی طرح کرد و پیشنهادهایی به دولت ایران داد و در نهایت در سال ۱۸۸۹م رویترا در برابر لغو امتیازی که به دست آورده بود، پاداش و غرامتی مطالبه نکرد. او مبلغ چهل هزار لیره را که به عنوان سپرده به شاه ایران داده بود، هنگام دریافت امتیاز تأسیس بانک با سود آن از شاه دریافت نمود. ناصرالدین شاه برای جبران اقدام خود در مورد لغو امتیاز رویترا، امتیاز تأسیس بانک

شاهی ایران (بانک شاهنشاهی) را به رویتز داد.

همچنین با مداخله ولف، وزیرمختار انگلیس، و تصویب شورای وزیران ایران و موافقت شاه و امین السلطان، امتیاز بانک و معادن ایران به مدت شصت سال به پسر رویتز داده شد؛ این بانک بعدها به بانک شاهنشاهی ایران تبدیل شد. بانک جدید با سرمایه یک میلیون لیره استرلینگ شروع به کار کرد و به زودی توانست حق انحصاری نشر اسکناس و تأسیس شعب در شهرستان ها و خارج از کشور ایران را به دست آورد. کمی بعد ناصرالدین شاه امتیاز استخراج کلیه معادن ایران، غیر از طلا و نقره و احجار کریمه را نیز به بانک مزبور اعطا کرد.

فهرست منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.

- پژوهشکده تحقیقات اسلامی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۵.

- حسینیان، روح الله، درآمدی بر انقلاب اسلامی، تلخیص: ابوذر گوهری مقدم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.

- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

- لسانی، ابوالفضل، طلای سیاه، بلای ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

- مدنی، سیدجلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸.

- مهرجو، حبیب الله، خاطرات و اسناد مرتضی کاشانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰.

- نصر، سیدتقی، ایران در برخورد با استعمارگران، بی جا، مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۳.

پانوشت ها

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگر مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱. وی بنیان گذار خبرگزاری رویتز است.

گزارشی درباره پیمان ۹ اوت ۱۹۱۹*

دکتر افشین پرتو**

فروپاشی قدرت های بزرگ از مهم ترین نتایج جنگ جهانی اول بود؛ و فروپاشی روسیه تزاری، یک سال قبل از آنکه جنگ رسماً به پایان برسد، تحولی بود که مستقیماً در ایران تأثیر و انعکاس داشت. با فروپاشی روسیه، یکی از دو کفتاری که به جان ایران افتاده بودند، از صحنه کنار رفت؛ و آن دیگری فرصت را مغتنم شمرد تا به یکباره ایران را فرو برد.

رسیدن خبر چیرگی بلشویک ها بر روسیه، یگان های پریشان ارتش روسیه در ایران را در هم ریخت و به فرمان ستاد جبهه قفقاز ارتش روسیه، یگان های از هم گسسته از پاییز سال ۱۹۱۷ میلادی راهی بازگشت به روسیه شدند. در سوم مارس سال ۱۹۱۸ میلادی / ۱۳ اسفند سال ۱۲۹۶ خورشیدی پیمان برست لیتوفسک میان روسیه بلشویک و آلمان بسته شد. در میان آن چه دو سوی پیمان پذیرای آن شدند یکی نیز «تخلیه ایران از نیروهای روسیه و عثمانی و گرامیداشت استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی ایران بود».

تهی شدن ایران از نیروهای روسیه و عثمانی، انگلیس را به چیرگی بر قفقاز برای پیشگیری از تازش عثمانی ها به آن پهنه برانگیخت. تازش نخستین نیروهای انگلیسی به سوی قفقاز از راه رشت و انزلی با ایستادگی نیروهای جنگل در گیلان روبرو شد، ولی

انگلیس توانست میرزا کوچک خان را با آن چه در سر داشت هم اندیش سازد و در پی آن نیروهای ژنرال دنسترویل در ژوئن سال ۱۹۱۸ میلادی / خرداد ۱۲۹۷ خورشیدی از رشت گذشته و از راه انزلی به باکو تاختند.

بر آیند تازش انگلیسی ها به باکو فرو افتادن حکومت شائومیان در باکو و بر سر کار آمدن دولت ضد کمونیستی «هیأت مدیره دریای کاسپی» در این شهر بود. حکومت زیر فرمان انگلیسی ها در باکو دیری نپایید؛ و در سپتامبر سال ۱۹۱۸ میلادی / شهریور ۱۲۹۷ خورشیدی ژنرال نوری پاشا و نیروهایش در تازش به قفقاز بر باکو چیره شدند و حکومتی به نام «آذربایجان» در آن شهر برپا داشتند. گماشتگان عثمانی بر باکو تنها ۴۵ روز آن شهر را زیر فرمان داشتند و در ۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۸ میلادی / ۸ آبان ۱۲۹۷ خورشیدی پس از سر فرود آوردن عثمانی و دستینه نهادن بر پای پیمان پایان دادن به جنگ در مودروس، باکو و قفقاز را رها نموده و به عثمانی بازگشتند و نیروهای ژنرال تامسون انگلیسی دگر باره بر باکو چیره شدند.

انگلیسی ها پس از چیرگی بر باکو به تندی حکومت «مساواتیان» را بر سر کار آوردند و جمهوری های ارمنستان و گرجستان را ناوابسته به حکومت بلشویکی روسیه شناختند و یگان هایی از نیروهای خود را به فرماندهی ژنرال سر ویلفرد مالسون راهی ترکستان و آسیای میانه نمودند تا جای تهی مانده از نیروهای گریخته روسیه را پر کنند. انگلیس بر آن بود تا یک حلقه پدافندی بدانگونه که خود «کمر بند بهداشتی» می نامیدش، پیرامون سرزمین های زیر فرمان دولت نو بنیاد بلشویک روسیه پدید آورد و برای توان بخشیدن به این اندیشه بود که بر آن شد تا ایران را همه سویه به زیر فرمان خود آورد و بر آن پایه در پاییز سال ۱۹۱۸ میلادی / ۱۲۹۷ خورشیدی زنجیره ای از گفتگوها را با وثوق الدوله نخست وزیر ایران آغاز کرد.

روی کار آمدن کابینه وثوق الدوله، ناتوانی بی اندازه دربار قاجار، در هم ریزی توان روس ها در قفقاز و بی همآورد ماندن انگلیس در ایران و سرزمین های فراسوی مرزهای ایران همه و همه سبب شد انگلیس تلاش تند و ناپایستی را برای چیرگی همه سویه بر ایران و قفقاز و آسیای میانه و دریای مازندران آغاز کند. بر آن پایه نیروی دریایی کوچکی به فرماندهی دریادار نوریس انگلیسی در دریای مازندران پدید آمد.

عثمانی در اکتبر سال ۱۹۱۸ میلادی / آبان ۱۲۹۷ خورشیدی و آلمان در ۱۱ نوامبر

سال ۱۹۱۸ میلادی / ۲۰ آبان ۱۲۹۷ خورشیدی شکست را پذیرفتند. جنگ پایان یافت. آلمان چشم به فردا دوخت و عثمانی خموش در گوشه ای نشست و روسیه سخت درگیر جنگ های درونی خود بود. انگلیس نمی خواست آن چه را که روزگار به او ارزانی داشته به آسانی از دست دهد. او توان رو به رشد ایالات متحده را می دید و نمی خواست آن چه را که گرد آورده دو دستی ارزانی او دارد. یکی از بزرگ ترین دستاوردهای انگلیس در آن سال ها ایران بود و انگلیس می دید همه چیز برای چیرگی همه سویه اش بر ایران جنگزده و هراسان آماده است. ایران و پیرامون آن در چنگ ارتش انگلیس بود. در شمال نیروی نورپفورس به فرماندهی ژنرال تامسون؛ در جنوب نیروی پلیس جنوب به فرماندهی ژنرال سر پرسی سایکس؛ در خاور حلقه خاوری ایران به فرماندهی ژنرال ویلفورد مالسون؛ و در باختر نیروی زیر فرمان ژنرال دنسترویل؛ و در دریای مازندران نیروی دریادار نوریس آماده پا نهادن به ستیزه های نظامی بودند و همه آن ها زیر فرمان سرفرمانده ارتش انگلیس در میان دورود، ژنرال مارشال بودند.

جنگ پایان یافته بود؛ اما هنوز کابینه جنگ در انگلیس بر سر کار بود. لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس، ایران تهی از هموردان کشورش را آماده افتادن به آغوش این پیر چپاولگر می دید. باور همگانی چیره بر کمیته خاوری کابینه انگلیس آن بود که «نیروهای انگلیس باید ایران را ترک کرده و آن کشور را به حال خود رها کنند تا به هر جهمی می خواهد برود». اما لرد کرزن به چیزی جز این می اندیشید و بر آن باور بود که چیرگی بر ایران، انگلیس را از هر آسیبی در این پاره از جهان پاس خواهد داشت. بر پایه تلاش او بود که کمیته خاوری کابینه انگلیس در ۳۰ دسامبر سال ۱۹۱۸ میلادی پذیرفت گفتگویی برای بسته شدن پیمانی تازه با ایران - بدانگونه که لرد کرزن می خواست - آغاز گردد. آن کس که باید گفتگو را آغاز می کرد و پی می گرفت سرپرسی کاکس وزیرمختار انگلیس در تهران بود.

سر پرسی کاکس مرد توانمندی بود؛ اما بدانگونه که سر دنیس رایت می نویسد:

... یک انتخاب نامساعد بود. پیشینه کاکس در هند و خلیج فارس او را برای ایرانیان ناخوشایند ساخته بود ... بنابراین احتمال داشت به جای تشویق موجب تحریف موافقتنامه بدفرجام ایران و انگلیس شود که کرزن طراح آن بود...

دکتر کاتوزیان می نویسد:

... دولت انگلیس برای حفظ منافع خود در ایران و در منطقه به شدت خواستار تثبیت اقتصاد سیاسی ایران بود و در پی انقلاب اکتبر در روسیه این خواست مبرم تر شد. دولتمردان ایران نیز به همان اندازه نگران حفظ وحدت و عادی کردن اوضاع کشور بودند. با این همه آمیزه فقر ملی و آشوب سیاسی و تفرقه اجتماعی و تضادهای قبیله ای و قومی و آشفتگی و از هم گسیختگی اقتصادی که در پی انقلاب مشروطه و جنگ جهانی اول پدید آمده بود، دستیابی به این هدف را دشوار می کرد.

بر پایه پندار او دولتمردان ایران راه پاسداری از یکپارچگی ایران را گردن نهادن به اندیشه کرزن دانستند و به آن تن در دادند.

گفتگو بر سر پیمان تازه میان کاکس و گروهی سه نفره از سوی دولت ایران- و ثوق الدوله نخست وزیر که به گفته کاتوزیان سیاستمداری هوشمند و توانا اما نامحبوب بود و دو وزیر کابینه اش نصرت الدوله فیروز وزیر عدلیه و صارم الدوله وزیر دارایی- در نهران آغاز شد. شاید بتوان گفت همزمان با آغاز گفتگوهای تهران گفتگوهای صلح پاریس برای آشکارسازی نتایج جنگ بزرگ نیز آغاز شد.

با آغاز به کار کنفرانس صلح پاریس، ایران نیز گروهی را برای شرکت در آن کنفرانس راهی پاریس نمود؛ ولی انگلیس بدان سبب که نمی خواست شرکت ایران به عنوان کشوری مستقل در کنفرانس صلح، جلوی برنامه هایش را- بر پایه پیمانی که بر سر آن مشغول گفتگو با دولتمردان ایران بود- بگیرد، مانع از شرکت گروه ایرانی در آن کنفرانس شد. بهانه انگلیس برای جلوگیری از شرکت ایران در آن کنفرانس اعلام بی طرفی از سوی ایران در جنگ بزرگ بود. اصلی که انگلیس خود آن را شکسته و به عنوان نخستین کشور حاضر در جنگ بی طرفی اعلام شده از سوی ایران را محترم نشمرده و به ایران تاخته بود.

هیأت نمایندگی ایران در بر دارنده ذکاء الملک فروغی، حسین علاء، نبیل الدوله کاشی، انتظام الملک، امان الله میرزا جهانبانی و به ریاست علی قلی خان مشاورالممالک انصاری وزیر خارجه ایران به امید بهره گیری از یاری های ایالات متحده آمریکا و به آهنگ یافتن راهی برای حضور رسمی در کنفرانس صلح پاریس در ژانویه سال ۱۹۱۹ میلادی / دی ۱۲۹۷ خورشیدی وارد پاریس شد. و ثوق الدوله عمدا مشاورالممالک را به

پاریس فرستاده بود تا وی مدتی از تهران دور باشد و او بتواند با ایمن بودن از شر وی گفتگوی خود را با کاکس پی گیرد. فزخ می نویسد:

... وقتی مشاورالممالک را به این طریق دور کردند و مشاور در پشت در کنگره ورسای برای ایران سینه چاک می کرد، وثوق در تهران مشغول زدوبند با سفیر انگلیس بود تا قرارداد ۱۹۱۹ را تنظیم نماید...

در روزهایی که گفتگو برای فروش ایران در تهران پی گرفته می شد، هیأت نمایندگی ایران بیانیه ای در پاریس منتشر نمود و خواستار الغای پیمان سال ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس، الغای کاپیتولاسیون، جبران خساراتی که ایران در جنگ بزرگ متحمل شده بود، آزادی عمل در مسایل اقتصادی، رهایی ایران از بندهای عهدنامه های اقتصادی تحمیل شده به ایران و بازپس گرداندن سرزمین هایی که روسیه و انگلیس در سده نوزدهم میلادی از ایران جدا کرده بودند به ایران شدند و از شورای چهار نفره کنفرانس ورسای ویلسون و لوید جرج و کلمانسو و اورلاندو- خواست ایران را در کنفرانس پذیرفته و شنوای خواست های ایران شوند. با همه تلاشی که هیأت ایرانی در پاریس انجام داد، مخالفت انگلیس با شرکت ایران در آن کنفرانس همه راه ها را بر روی شرکت ایران در کنفرانس صلح ورسای بست.

تهران روزهای سخت و پرهراس پس از جنگ را می گذراند. وثوق الدوله سرسپارانه همه کارهای خود را بر پایه خواست های انگلیس استوار کرده بود. وی بر پایه اندیشه ای که در سر داشت، براوین سفیر دولت بلشویکی روسیه را شش ماه در تهران سرگردان کرد و پی در پی از دولت بلشویکی روسیه خواستار بازپس خوانی وی شد و سرانجام براوین را به روسیه بازگرداند. با رفتن براوین دولت بلشویکی روسیه به تندی کولومیتسف را- که پیش تر دبیر کمیته انقلابی بندر انزلی و آشنا با اوضاع ایران بود و می توانست در توان بخشیدن به روابط ایران و روسیه بلشویکی نقشی بزرگ بازی کند- راهی ایران نمود، ولی وثوق الدوله استوارنامه او را نیز نپذیرفت و بنا بر انگیزه های او گروهی از افسران روسی ضد بلشویک ساکن تهران به محل زندگی کولومیتسف در تهران تاخته و او را از تهران و ایران فراری دادند. فرار کولومیتسف از تهران با آغاز رسمی گفتگوهای میان وثوق الدوله و سر پرسی کاکس همزمان شد.

درگیری های دولت بلشویکی روسیه در قفقاز چندگاهی تلاش روس ها را برای

فرستادن سفیری دیگر به تهران باز ایستاند؛ ولی در ژوئیه سال ۱۹۱۹ میلادی / تیر ۱۲۹۸ خورشیدی بار دیگر کولومیتسف با استوارنامه ای تازه و طرح پیمانی که بر پایه آن همه امتیازهایی که در دوران فرمانروایی تزارها از ایران گرفته بود، لغو؛ و همه وام‌هایی که ایران از روسیه گرفته بود به ایران بخشوده؛ و همه راه‌های شوسه و خط‌های آهن و تأسیسات بندری ایران که تحت تملک روس‌ها بود، به ایران واگذار می‌شد، به تهران آمد. اما وثوق‌الدوله که به آخرین بخش گفتگوهای خود با کاکس رسیده و آماده بستن پیمان با انگلیس گشته بود حاضر به پذیرش کولومیتسف نشد و بنا بر انگیزه‌های نهانی او، قزاق‌های روسی ضدبلشویک، وی را در راه رسیدن به تهران در آشوراده دستگیر نموده و در ساری تیرباران کردند. برآیند آن‌چه روی داده بود خشم بی‌اندازه دولت بلشویکی روسیه و بریده شدن پیوندهای بسیار کم‌توانی بود که میان دولت ایران و دولت بلشویکی روسیه وجود داشت.

با بریده شدن پیوندهای میان دولت ایران و دولت بلشویکی روسیه، تنها یک مانع بر سر راه بسته شدن پیمان میان ایران و انگلیس مانده بود؛ بودن کسی چون علی‌قلی خان مشاورالممالک انصاری در راس وزارت امور خارجه. وثوق‌الدوله به انگیزش انگلیسی‌ها مشاورالممالک را از وزارت امور خارجه برکنار کرد و به عنوان سفیر راهی استانبول در ترکیه نمود و نصرت‌الدوله فیروز هم اندیش خود را بر جای او نشانید.

همه چیز آماده بود. در روز ۱۸ مرداد سال ۱۲۹۷ خورشیدی / ۹ اوت سال ۱۹۱۹ میلادی / ۷ ذی‌القعدة سال ۱۳۳۷ قمری پیمان میان دولت‌های ایران و انگلیس به امضای وثوق‌الدوله و سرپرسی کاکس رسید. پیمان چنین بود:

نظر به روابط محکمه‌دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است، و نظر و اعتقاد کامل به این که مسلماً منافع مشترک و اساسی هر دو دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می‌نماید و نظر به تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران به حد اعلی، بین دولت ایران از یک طرف و وزیرمختار اعلی حضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از سوی دولت خود از طرف دیگر، مواد ذیل مقرر می‌شود:

دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمام تر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق به استقلال و تمامیت ارضی ایران نموده است تکرار می‌نماید.

دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار و متخصص را که برای لزوم استخدام آن ها در ادارات مختلف بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشاران با کنتراست اجیر و به آن ها اختیارات مناسب داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات منوط به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

دولت انگلستان به هزینه دولت ایران صاحب منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را که برای حفظ نظم در داخل و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد. تعداد و مقدار و ضرورت حضور صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین ایرانی و انگلیسی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت ایران را برای تشکیل نیروی نظامی مزبور تشخیص خواهد داد، تعیین خواهد گردید.

برای تهیه وجوه مالی لازم به جهت انجام اصلاحات مذکور در ماده ۲ و ۳ این قرارداد دولت انگلیس وامی متناسب برای دولت ایران تهیه خواهد کرد. تضمین های لازم برای این وام با موافقت دولتین از عایدات گمرکات یا عایدات دیگر دولت ایران تعیین می شود و تا زمانی که مذاکرات مربوط به استقراض خاتمه نیافته، دولت انگلستان وجوه مالی لازم را برای اصلاحات مذکور به صورت مساعده به دولت ایران پرداخت خواهد کرد.

دولت انگلستان با تأیید کامل احتیاجات ضروری ایران برای ترقی و تعالی به وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در کشور می باشد، حاضر است تا اقدامات مشترکی با ایران برای تاسیس خطوط راه آهن و یا انواع دیگر وسیله نقلیه به عمل آورد و در این مورد با مراجعه به متخصصین و موافقت قبلی دولتین طرح هایی که سهل تر و مفیدتر باشند مورد توجه قرار گیرند.

دولتین موافقت می نمایند که نسبت به انتخاب کمیسیون مشترکی از متخصصین امر برای بررسی و تجدیدنظر در تعرفه های موجود گمرکی به جهت حفظ منافع کشور و ترقی و تعالی آن اقدام نمایند.

به پیوست پیمان، دولت انگلیس در نامه ای به وثوق الدوله موافقت خود را با سه مورد از خواست های چندگانه ایران اعلام داشته بود. آن سه مورد تجدید نظر در معاهدات موجود بین دولتین، دفاع از دعاوی ایران از دولت های متخاصم به علت صدمات مادی ای که در زمان جنگ متحمل شده بود و اصلاح خطوط مرزی ای که

طرفین آن را عادلانه و موجه بدانند، بود. بر این پایه راه دستیابی ایران به خواسته هایی چون تفویض نیروی پلیس جنوب به ایران، راهیابی ایران به گفتگوهای کنفرانس صلح پاریس و خروج سربازان و افسران انگلیسی از ایران بسته شده بود.

ایران فروخته شده بود و آن هم بس ارزان. پیمان اوت ۱۹۱۹ میلادی نمایش همه سویه سیاست بزرگی جویانه کرزن بود. وی در روزی که پیمان به امضای وثوق الدوله رسید در نامه ای به کابینه جنگ انگلیس در پاسخ به پرسش آنان در زمینه این که چرا نباید ایران را به حال خود رها کرد نوشت:

موقعیت جغرافیایی و اهمیت و عظمت منابع ما در آن کشور و امنیت آینده امپراتوری شرقی ما [هندوستان] مانع از آن می شود و امکان نمی دهد که ما درباره آن چه که در ایران می گذرد بی تفاوت و بی علاقه باشیم. اگر قرار است ایران به حال خود رها شود باید بیم آن را داشته باشیم که بلشویک ها نفوذ خود را در شمال ایران گسترش دهند. بالاخره این که ما در جنوب ایران منابع عظیمی از نفت را در اختیار داریم که در خدمت نیروی دریایی بریتانیا است، که حافظ منافع ما در آن قسمت از دنیا می باشد.

هارولد نیکلسون این پیمان را پیمانی دوستانه نامید که سبب سرازیر شدن سرمایه های انگلیسی به سوی ایران خواهد شد و از اجرای طرح تازشگرانه روسیه بلشویک به ایران جلوگیری خواهد کرد. لرد سیدنهایم نماینده مجلس عوام انگلیس در پشتیبانی از این پیمان در مجلس گفت:

این قرارداد علیه دیکتاتورهایی که در روسیه زمام امور را در دست گرفته اند، بسته شده است.

پیمان بسته شد. از آنجا که انگلیس پیش تر اندیشیده بود که بسته شدن چنین پیمانی واکنش هایی در پی خواهد داشت و عاقدان آن ممکن است با خطرهایی روبرو گردند، بر آن بود تا به پشتیبانی از امضاکنندگان بر پای پیمان برخیزد و آنان را در برابر هر خطری بیمه نماید. در روز بسته شدن پیمان، سر پرسی کاکس در نامه ای به وثوق الدوله نوشت:

موجب بسی خوشوقتی است که به آگاهی حضرت اشرف برسانم که دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مرا مجاز نموده است به آگاهی برسانم که بر پایه پیمانی که امروز ۹ اوت سال ۱۹۱۹ میان دولت اعلی حضرت پادشاه بریتانیای کبیر و دولت ایران بسته شده، دولت بریتانیای کبیر آماده است تا حسن خدمت و پشتیبانی خود را

در اختیار حضرت اشرف گذاشته و در آینده چنانچه لازم باشد به حضرت اشرف پناهندگی سیاسی در امپراتوری بریتانیا اعطا نماید.

این نامه کاملاً محرمانه که به زبان فرانسه نوشته شده بود و در سه نسخه جداگانه برای وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز و صارم الدوله فرستاده شد، نشان دهنده سرسپردگی همه سویه آن سه تن به سیاست چیرگی جوانه انگلیس است و بی گمان این سرسپردگی بی اجر نمانده بود.

انگلیس برای بسته شدن پیمان اوت ۱۹۱۹ رشوه ای بزرگ پرداخت. جیمز بالفور - یکی از کسانی که در پی بسته شدن پیمان برای آماده ساختن زمینه اجرای آن به ایران آمده بود - می نویسد:

بر پایه ماده یک پیمان مقرر شده بود که در زمان حضور مشاور مالی انگلستان برای انجام وظایف خود در تهران دو میلیون پوند به دولت ایران پرداخت گردد و این دو میلیون پوند زیر نظر مشاور مالی انگلستان به مصرف دگرگونی های لازم برسد... در آخرین لحظات بستن پیمان سه وزیر ایرانی تأکید کردند که بر پایه گفتگوهای پیشین شرط امضای پیمان پرداخت یک صد و سی هزار پوند از آن وام به آن ها می باشد. با این خواسته موافقت شد و بلافاصله پس از امضای پیمان آن پول مستقیماً به آن سه وزیر پرداخت گشت و آن سه تأکید نمودند که با آن که این پول بخشی از وام دو میلیون پوندی انگلستان به ایران است و بر پایه پیمان انگلستان حق نظارت بر مصرف آن وام را دارد، نباید درباره چگونگی مصرف این یک صد و سی هزار پوند تحقیقی صورت گیرد و باید این امر کاملاً سرّی نگه داشته شود.

حسین مکی نوشته است:

بابت قرارداد ۱۹۱۹ یک صد و سی هزار پوند خرج کرده اند که از این مبلغ دویست هزار تومان به وثوق الدوله و صد هزار تومان به نصرت الدوله فیروز و صد هزار تومان به صارم الدوله وزیر مالیه وقت و مقداری هم بین مدیران جراید موافق و سایر اشخاص متنفذی که طرفدار قرارداد بودند تقسیم شد.

در میان پشتیبانان پیمان یکی نیز سیدضیاء الدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد بود که علاوه بر رشوه دریافتی جایزه ای چون عضویت در هیأت اعزامی به باکو برای به رسمیت شناختن دولت مساواتیان دریافت داشت.

سیدحسن تقی زاده پس از بیان ارقامی که مکی به آن‌ها اشاره نموده می‌نویسد:

اعلی حضرت رضا شاه که بر سر کار آمد گفت این حرامزاده‌ها از خارجه پول گرفته‌اند، باید پس بدهند. من وزیر مالیه بودم و مأمور شدم که این پول‌ها را پس بگیرم و گرفتم.

سروصدای پرداخت چنین رشوه‌ای در همان روزهای نخست پس از بسته شدن پیمان در جهان پیچید. روزنامه تایمز پس از چندی نوشت:

ما یک دولت انگلوفیل را که آفریده خودمان بود برانگیختیم که از مرزهای شمالی کشورش پشتیبانی خواهیم کرد و به یاری رشوه‌های پنهان به مبلغ یک صد و سی هزار پوند که از جیب مالیات دهندگان انگلیسی ربوده شده بود کوشیدیم تا پیمان انگلستان و ایران را به انجام برسانیم. مردم انگلستان درباره این پول که وزارت خارجه در سال ۱۹۱۹ در پی امضای این پیمان پرداخته خبر ندارند ولی مسلمانان از آن آگاهند.

علی اکبر دهخدا در هامش نسخه‌ای از کتاب زندگی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار نوشته حسین مکی به خط خود نوشته است:

به شش نفر زین العابدین رهنما، سیدمحمد تدین، ملک الشعراء بهار، سیدضیاء الدین طباطبایی، یک تاجر سیاسی که بعدها وکیل دماوند شد و فعلاً نامش را فراموش کرده‌ام و گویا کسرابی باشد و علی دشتی مدیر روزنامه شفق از پول مزبور داده نشد. به آن‌ها در آن وقت که روسیه انقلابی در بلوکوس [= محاصره اقتصادی] بود و ایران هم صدور مال التجاره را قلعن کرده بود، اجازه صدور مقدار کثیری خواربار و کفش داده شد و آن‌ها هم اجازه نامه‌ها را در بازار تهران فروختند و هر کدام چند هزار تومان پولی به دست آوردند که تدین خانه شهری و تجریش را از آن پول خرید و ملک الشعراء بهار خانه شهری خرید.

وثوق الدوله ایران را به یک وام دو میلیون پوندی فروخت و یک صد و سی هزار پوند از آن وام را میان خود و دو یار میهن فروشش تقسیم کرد. شگفت این که دولت چاره‌ای نداشت جز آن که بهره هفت درصدی آن یک صد و سی هزار پوند را نیز پردازد. تضمین بهره وام از درآمد گمرک بود. کانلی می‌نویسد:

پیمان ۱۹۱۹ گامی بود بی میانجی که هدفش پدید آوردن زمینه‌ای پربهره برای کالاهای انگلیسی در ایران بود.

پیمان را وثوق الدوله بست و باجش را و نشان حمام را او از دولت انگلیس گرفت؛ اما احمدشاه- شاهی که بسیار کوشیده اند او را از بسیاری تهمت ها دور دارند و با پیمان ۱۹۱۹ مخالف نشانش دهند- بی گمان از آن چه وثوق الدوله بر پایش امضا نهاده بود پیش تر از آن که دیگران آگاه گردند، آگاه بود. با آن که مکی می نویسد:

پس از انتشار متن قرارداد و اعلامیه وثوق الدوله در جراید عده ای از درباریان و نزدیکان شاه به حضور او رفتند و مشاهده کردند که شاه در حالی که از شدت عصبانیت گونه هایش برافروخته و نهایت تغیر و خشم در چهره اش پیداست گاهی به صفحه اول روزنامه و متن اصلی اعلامیه رسمی دولت خیره شده و پس از اندکی آن را ورق زده و به متن قرارداد نگاه کرده، مات می گردد... بالاخره شاه به یکی از عموهای خود رو کرده می گوید: هیچ فهمیده اید که وثوق الدوله بدبخت چه دسته گلی برای ما به آب داده است؟ او گفت: خیر قربان، مگر چه شده است؟ شاه با نهایت تشدد و تغیر خاطر می گوید: دیگر چه می خواستید بشود؟ مگر نفهمیده اید که دولت قراردادی بسته است؟ بگیریید این اعلامیه دولت را بخوانید تا بفهمید.

ولی کرزن در یادداشت روز ۹ اوت ۱۹۱۹ خود، یعنی روز بسته شدن پیمان برای کابینه انگلیس می نویسد:

پادشاه ایران که در سرتاسر مذاکرات منتهی به این قرارداد با نظری بسیار مساعد شرکت داشته است، در همین آئینده نزدیک از کشورمان دیدن خواهد کرد تا بدین وسیله حسن نیت خود را نسبت به اولیای این کشور علناً ابراز دارد.

و سر پرسی کاکس در تلگرامی به لرد کرزن به آگاهی او می رساند:

در بین اسنادی که فهرستشان را خدمتتان فرستاده ام فقط دو فقره از آن ها (قرارداد اصلی و نامه مربوط به خواسته های دولت ایران درباره تغییرات مرزی) انتشار یافته است. بقیه این اسناد، حتی توافقنامه مربوط به اعطای وام هنوز منتشر نشده است. متن دو سند بالا در روزنامه یکشنبه پایتخت برابر دهم اوت ۱۹۱۹ منتشر شد و من مخصوصاً تعمد داشتم که هر دوی آن ها با جلب رضایت قبلی شاه پیش از عزیمت ایشان به اروپا انتشار یابد، زیرا در غیر این صورت مخالفان حتماً شایع می کردند که چون شاه با قرارداد مخالف بوده، انتشار آن در غیاب معظم له صورت گرفته است.

ملک الشعرا در پشتیبانی از این پیمان می کوشد احمدشاه را مخالف پیمان

و ثوق الدوله جلوه دهد. وی می نویسد:

بعد از انتشار مواد قرارداد در جراید، تحریکات شدیدی بر ضد و ثوق الدوله شد و جمعی از دموکرات های تشکیلی و آزادی خواهان شبنامه ها و مقالات شدیدالحنی بر ضد دولت منتشر ساختند و گفته شد که سلطان احمد شاه نیز با آن ها هم داستان است. معلوم شد شاه افراد ناراضی را به قصر خود طلبیده، آن ها را به مخالفت با دولت ترغیب می کند و نیز گفته شد که برای امضای قرارداد حق الزحمه می خواهد و صریح می گوید که شما پول گرفته اید و امضا کرده اید، من که پولی نگرفته ام چرا امضا کنم؟ این صحبت ها در میان خواص و نزدیکان دولت گفته می شد و آنچه شک نداریم اینست که شاه مردم را به مخالفت با و ثوق الدوله ترغیب می کرده است.

این نیز نشانی بر آگاه بودن احمد شاه از جریان گفتگوهای است که برآیندش آن پیمان شوم شد. بر پایه گفته او شاه نیز خواهان رشوه ای برای تن در دادن به آن پیمان است. اما نه به صورت یک جا و نقدی بلکه به صورت مقرری ثابتی که هر ماهه به او پرداخت گردد. خواسته شاه را انگلیسی ها نمی پذیرند؛ چه آن که در همان روز بسته شدن پیمان کاکس در نامه ای به و ثوق الدوله می نویسد:

عطف به قراردادی که امروز میان دولتین ایران و انگلستان امضا شد افتخار دارم نتیجه مکاتباتی را که با حکومت متبوع خود درباره شخص اعلی حضرت سلطان احمد شاه انجام داده ام به استحضار برسانم. کابینه انگلستان چنین نظر داده است که جلب موافقت پارلمان بریتانیا با آن قسمت از درخواست اعلی حضرت که یک مقرری ثابت مادام العمر به ایشان پرداخت گردد عملاً غیرممکن است. اما در مقابل دولت متبوع من حاضر است پرداخت حقوق فعلی اعلی حضرت را کماکان ادامه دهد، مشروط بر آن که معظم له از صمیم قلب پشتیبان کابینه عالی جناب باشند و آن را بر سر کار نگه دارند.

صرف نظر از اطمینان هایی که تاکنون داده شده است اجازه می خواهم این نکته را نیز شخصا اضافه کنم که اعلی حضرت می توانند امیدوار باشند که پس از سر و سامان پیدا کردن وضع مالی ایران بر اساس قرارداد تازه، شخص مقام سلطنت و کارکنان دربار ایشان بی گمان از این افزایش درآمد داخلی سهم شایان و قابل توجهی خواهند برد.

و به جای پذیرش خواسته شاه تنها به دادن تضمین به شاه بسنده می کند و در نامه ای به آگاهی او می رساند:

عطف به پیمانی که امروز ۹ اوت ۱۹۱۹ میان ایران و بریتانیا بسته شد، از سوی حکومت متبوع خود اجازه دارم به آگاهی جناب عالی برسانم که اعلی حضرت احمد شاه قاجار و جانشینان ایشان تا زمانی که بر پایه سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کند از پشتیبانی دوستانه دولت بریتانیا بهره مند خواهند شد.

احمد شاه از آن چه بر سر ایران می آمد آگاه بود و راهی برای سودبری خود می جست. سه روز پس از بسته شدن پیمان، احمدشاه راهی اروپا شد تا به انگلیس برود و آن چه را که در جستجوی آن بود در آن دیار به دست آورد. شاه راهی اروپا شد و مردم هراس آلود چشم به فردا دوختند. مردم به هدف انگلیس از بستن چنین پیمانی با بدگمانی می نگریستند و در این اندیشه بودند که با چیرگی انگلیس بر امور مالی و ارتش ایران سرنوشت غم انگیز مصر در انتظار ایران می باشد. انگلیس کوشیده بود خواسته خود یعنی چیرگی بر ایران را با گرامی داشتن استقلال و تمامیت ارضی ایران در مقدمه پیمان پنهان کند؛ ولی مردم چنین گرامیداشت ناراستی را پیش تر در متن پیمان ۱۹۰۷ که میان روسیه و انگلیس بر سر ایران بسته شده بود، دیده و دریافته بودند انگلیس در جستجوی راهی برای چیرگی همه سویه بر ایران اما در قالبی تازه است. واکنش مردم در برابر پیمان ۱۹۱۹ خروش بود.

کالدول وزیرمختار ایالات متحده در تهران، در گزارش ۲۸ اوت ۱۹۱۹ خود به وزارت خارجه کشورش می نویسد:

احساسات همگانی که برای رویارویی با پیمان برانگیخته شده همچنان بدون هرگونه دگرگونی بر جای مانده است. دیروز عصر شماری از نمایندگان مجلس و وزیران پیشین و تنی چند از ایرانی ها ضمن دیدار با نخست وزیر مخالفت و اعتراض خود نسبت به پیمان را به آگاهی او رساندند. تظاهرات خشم آلودی از سوی گروه های گوناگون مردم انجام گرفته و در برخی از مراکز استان ها نیز بازارها به اعتراض تعطیل گشته است ... بسیاری از ایرانی ها بر این باورند که پذیرش پیمان به منزله پایان دادن به استقلال ایران خواهد بود.

وثوق الدوله به تندی دریافت که واکنش مردم تندتر از آن است که وی پیش تر به آن اندیشیده بود. او می دید ماه محرم در راه است و خموش داشتن مردم برانگیخته شده در آن ماه آسان نیست مگر آن که پیش تر از فرارسیدن آن ماه مردم بپذیرند که

انگیزه های مخالفان پیمان بی پایه است و بر پایه پنداری خوش پیمان بسته شده و شانس بزرگی برای ایران و ایرانی به شمار می رود. به درخواست او سر پرسی کاکس در ۲۸ ذی الحجه سال ۱۳۳۸ قمری / ۹ سپتامبر ۱۹۱۹ میلادی نامه ای برای چاپ در روزنامه های تهران نوشت. کاکس در آن نامه چنین نوشته بود:

نظر به این که معدودی از اهالی ایران که همواره مناسبات بین دولتی ایران و انگلستان را تیره و مکدر خواسته و از راه جهالت و قدرناشناسی موجبات زحمات و اشکالات برای مملکت خود را فراهم نموده اند، در این اوقات نیز با سوءتدبیر و تفهیم عمدی قرارداد جدیدی که مابین دولتی منعقد گشته است، خواسته اند تولید نگرانی در اذهان مردم نمایند هرچند جناب اشرف در بیانی خود که به عامه مردم ابلاغ گردید حقایق مقاصد دولتی از قرارداد جدید را به اطلاع مردم رسانده اند، این جانب نیز مناسب دانستم خاطر جناب اشرف را بار دیگر مستحضر و مطمئن سازم که غرض اصلی از قراردادی که دولتی انعقاد آن را لازم دانسته اند، استقلال کامل دولت ایران و تهیه وسایل توانایی و اقتدار آن دولت برای حفظ و برقراری نظم و امنیت در داخل و جهت رفع مخاطرات مرزی و بالاخره در جهت تهیه وسایل ترقی و تکامل مملکت ایران بوده است.

دولت بریتانیای کبیر به هیچ وجه نخواسته است تا به موجب این قرارداد استقلال دولت ایران و اختیارات آن را محدود نماید، بلکه خواسته است تا این کشور کهنسال که به واسطه اختلافات و ضعف داخلی در مخاطره قرار داشت به حفظ استقلال خود قادر باشد و نظر به موقعیت مهم ایران منافع مشترک دولتی در نتیجه این قرارداد بهتر محفوظ و مرعی گردد. اشخاصی که تعبیراتی غیر از این می نمایند برخلاف نفس قرارداد و روح آن صرفاً تاویلات غرض آلود می کنند.

این جانب یک بار دیگر خاطر آن جناب اشرف را از مقاصد اولیای دولت انگلستان در عقد این قرارداد مطمئن می سازم، تا آن جناب اشرف نیز دلایل محکم تری برای رفع سوء تعبیرات معدودی دشمنان مغرض داشته باشد و هم چنین خاطر آن جناب اشرف را اطمینان می دهم که اجرای مواد قرارداد مطابق و موافق اصولی خواهد بود که به هیچ وجه با استقلال و حاکمیت ایران مغایرت نداشته باشد. در این موقع احترامات فائقه را تجدید می نمایم.

پ.ز. کاکس

در پی چاپ نامه کاکس در روزنامه های تهران، وثوق الدوله در ۹ سپتامبر ۱۹۱۹ اعلام حکومت نظامی نمود و اعلامیه ای صادر کرد که در آن ضمن تشریح اوضاع کشور نوشت یک ماه از بستن پیمان می گذرد و همه فرصت کافی را برای بیان نظرهای خود درباره آن پیمان داشته اند و با نگاهی به واکنش های پدیدآمده می توان دریافت که بیشتر مردم پذیرای آنند و تنها شمار اندکی از ناخرسندان و دشمنان نخست وزیرند که مغرضانه و نه از روی پنداری راستین با پیمان مخالفت می کنند و مردم را برای رویارویی با آن برمی انگیزانند. از آن روست که برای پشتیبانی از مصالح عالی کشور بر آن گشته ام تا کردارهای مغرضانه این گروه ناخرسند و بدبین را سرکوب نمایم.

در شامگاه ۹ سپتامبر دستگیری مخالفان آغاز شد و شماری از سیاستمداران و مردان سرشناس مخالف با پیمان دستگیر و زندانی گشتند. کاکس در گزارش روز ۱۰ سپتامبر خود به لرد کرزن می نویسد:

پنج نفر از توطئه کنندگان غیرروحانی دستگیر شدند و به کاشان تبعید گشتند و پانزده نفر از اشخاص دیگر به وسیله پلیس دستگیر و بازداشت شده اند. تأثیر و نتیجه این کار دولت بسیار خوب و مفید بوده است و افکار عمومی و مطبوعات هم آن را با آرامش مورد تأیید قرار داده اند. هیچ یک از مجتهدان و روحانیون در این واقعه گرفتار نشده اند ولی به آن ها اخطار شده است که چنان چه بعد از این در سیاست دخالت کنند با آن ها به همین نحو رفتار خواهد شد.

وثوق الدوله بر آن گمان بود که دستگیری و زندانی نمودن و تبعید مخالفان ایستادگی ها را خواهد شکست و بر همان پایه دستور جلوگیری از همه فعالیت های مذهبی را در محرم آن سال داد. ولی آن نشد که او می اندیشید. کاکس در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۹ از برپا گشتن یک گردهمایی بزرگ در خراسان یاد می کند و می نویسد شرکت کنندگان در آن گردهمایی به سختی با پیمان درافتاده اند و از مردم خواسته اند تا هم پیمان با بلشویک ها و با یاری جستن از آن ها انگلیسی ها را از ایران برانند. او در گزارشش در کنار تلاش برای کوچک و ناچیز جلوه دادن ایستادگی های مردم ناچار به بیان این حقیقت شده است که آثار و نشانه های ناخرسندی به شکل ها و اندازه های گوناگون از سوی مردمی که به گروه های زیر وابسته اند، ابراز می گردد:

- عناصر تندرویی که در راس آن ها سیدحسن مدرس و امام جمعه خویی قرار دارند

- دشمنان و رقبای سیاسی نخست وزیر و تنی چند از سیاستمداران که در ماه های پسین بی کار شده اند

- افسران ارتش قزاق چه ایرانی و چه روس

- سفارتخانه های فرانسه و ایالات متحده و روسیه بلشویکی در تهران

گزارش کنسول ایالات متحده در تبریز در ۲۴ سپتامبر بیانگر مخالفت مردم آن شهر با این پیمان است. وی گزارش می کند انتشار متن پیمان با ناخرسندی فراوان مردم از هر قشر و طبقه ای به ویژه روشنفکرانی که آن را پیش درآمد چیرگی همه سویه یک کشور خارجی بر سرنوشت ایران می دانند روبرو گشته است.

در همان روز کالدول وزیرمختار ایالات متحده در تهران در گزارشی از برانگیخته شدن احساسات همگانی در برابر پیمان و افزایش مخالفت ها سخن می گوید و می نویسد:

مردم از ترس زندانی شدن و تبعید نمی توانند دست به تظاهرات علنی بزنند و شمار فراوانی از ایرانیان ناخرسند از سفارتخانه های ایالات متحده و فرانسه تقاضای پناهندگی کرده اند.

آن روز ها احمدشاه در اروپا بود ولی هنوز به انگلیس نرسیده بود. نصرت الدوله فیروز در ۱۴ سپتامبر وارد لندن شد و روز بعد در ضیافتی پرشکوه که به افتخار او در هتل کارلتون برپا شده بود حاضر شد. در آن ضیافت لرد کرزن گفت:

این پیمان چیز تازه ای نیست و ما نمی خواهیم که ایران تنها کشوری برای پاسداری از هند باشد و خواهیم که ایران شالوده صلح دنیا باشد و گمانی نیست جز آن که ما استقلال این کشور را گرامی خواهیم داشت.

نصرت الدوله هم گفت:

حسن نیت و درک حقایق توسط هر دو دولت به آن ها اجازه درک این حقیقت را داد که مناسبات دوستانه بین دو کشور باید بر پایه احترام متقابل به هر کدام از دو کشور باشد. این نتیجه شایان توجه هر دو طرف ما را به سوی انعقاد قرارداد ۹ اوت هدایت کرد، قراردادی که باعث برخورداری ایران از استقلال سیاسی و اقتصادی خواهد شد.

احمدشاه در ۳۱ اکتبر سال ۱۹۱۹ به لندن رسید. در ضیافت کاخ باکینگهام که جورج

پنجم شاه انگلیس برپا داشته بود سخنی از پیمان ۹ اوت ۱۹۱۹ به میان نیامد، اما در ضیافت کارلتون هاوس احمدشاه در پاسخ به سخنان کرزن گفت:

بسیار خوشحالم که از این موقعیت سود جسته و به آگاهی شما برسانم که تا چه اندازه از پیمانی که اخیراً میان دولت های ایران و بریتانیای کبیر بسته شده راضی و شادمانم. پیمانی که در آینده سبب پر توانی بیشتر روابط دو کشور خواهد گشت.

و تایمز در گزارش آن ضیافت نوشت:

بی گمان پذیرایی از یک شاه بسیار خوب است، اما اگر ما درصدد به دست آوردن اعتماد مردمی هستیم که محمدعلی شاه را از تخت سلطنت فرو افکندند و امروز نگران کارهای پسر جوانش احمد شاه هستند به چیزهایی بیش از یک سوپ خرچنگ نیاز داریم.

شاه نیز پذیرای این پیمان شد و اگر بعد از آن روی گرداند به خاطر ایستادگی مردم در برابر آن بود. نه فشار و ثوق الدوله کارساز شد و نه پشتیبانی شاه از او.

انتشار خبر پیمان ۱۹۱۹ موجی از مخالفت را میان روحانیون برانگیخت. مرحوم سیدحسن مدرس در مخالفت با آن پیمان در سخنانی در مجلس شورای ملی گفت:

بنده خیال می کنم همه متن قرارداد را مطالعه کرده باشند. چون من اهل سیاست نبودم ابتدا آن را نخواندم، هر چند که یکی از مخالفان بودم. هر چه از من پرسیدند که این قرارداد کجایش بد است؟ گفتم من سر در نمی آورم. من سیاسی نیستم، آخوندم. فقط چیزی که می فهمم این است که بد است. بد تر از همه آن ماده اولش است که می گوید استقلال ایران را به رسمیت می شناسیم (خنده نمایندگان) این مثل این است که یکی به من بگوید من سیادت تو را می شناسم.

مقارن ورود هیأت های انگلیسی برای سامان دهی به اجرای پیمان، سیدحسن مدرس و شیخ حسین لنکرانی به سخنرانی علیه پیمان مزبور پرداختند و مردم را به رویارویی با این پیمان برانگیختند. حاج آقا جمال اصفهانی از مجتهدین محافظه کار و بنام تهران نیز که به طور معمول در سیاست مداخله نمی کرد به مخالفت با این قرارداد برخاست. احمدعلی سپهر یکی از شاهدان این رویدادها در خاطرات خود می نویسد:

میزبان محترم [شیخ حسین لنکرانی] اظهار داشت من مصمم هستم امشب ملاقاتی با دو مجتهد بزرگ بنمایم. از حاج امام جمعه خوئی استدعا کنم دستور دهند مسجد ترک ها

برای ایراد و عطف و خطابه در اختیار آزادیخواهان قرار گیرد و از آقا سیدحسن مدرس تمنا کنم هم رابطه شخصی خود را با وثوق الدوله قطع کند و هم پیشوایی نهضت مخالفین قرارداد را بپذیرد ...

مخالفان پیمان حتی حزبی علیه تشکیلات و وثوق الدوله و افرادی که مانند او با گرفتن رشوه به دفاع از پیمان می پرداختند، تشکیل دادند. حسن اعظام الوزاره قدسی یکی دیگر از شاهدان در این باره می گوید:

با تلاش ها و کوشش های علما و آقا سیدموسی مجتهد حزبی به نام جامعه ملیون اسلامی تشکیل گردید و پس از تنظیم مرامنامه و نظام نامه ای کاغذهایی به نام جمعیت و حزب جامعه ملیون اسلامی طبع نموده و مَهْری نیز حاضر شد و حزب شروع به پخش اعلامیه و اطلاعیه شبنامه کرد و از اشخاص برجسته معروف چون آقا میرزا رضا خان نائینی، حاج شیخ حسین یزدی، حاج شیخ زین العابدین شاه حسینی، مستشار الدوله، ادیب السلطنه، آقا سیف اله خان نواب و سیدحسن مدرس و ... برای عضویت در حزب دعوت گردید. همچنین این جمعیت بیانیه ای علیه قرارداد انتشار داد و مقدمات مراجعت احمد شاه به ایران را فراهم کرد.

روزنامه ها هم آوا با مردم به مخالفت با پیمان برخاستند و تنها روزنامه رعد که سیدضیاء الدین آن را منتشر می کرد به پشتیبانی از پیمان برخاست و گاهی روزنامه ایران که ملک الشعراء بهار آن را منتشر می نمود و به نوشته یحیی دولت آبادی با کمک خرجی ای که از دولت می گرفت کارش می گشت، مقاله هایی به پشتیبانی از پیمان در خود داشت. در برابر کسانی هم بودند که از همان آغاز به مخالفت با پیمان در روزنامه ها برخاستند که نام آورترین شان عشقی و فرخی بودند.

عشقی در کنار مقاله های تند و بی پروایش شعرهایی نیز سرود و از آن میان:

دست و پای گله با دست شبانان بسته اند

گرگ های آنگلو ساکسون بر آن بنشسته اند

ای وثوق الدوله ایران ملک بابایت نبود

مزد کار دختر هر روزه یک جای نبودخوانی اندر ملک ما از خون خلق آرسته اند

هیأتی هم بهرشان خوان گسترانی می کنند

اجرت المثل متاع بچگی هایت نبود

تا که بفروشی به هر کوزر فشانی می کند

یا:

وای از این مهمان که پا در خانه نهاده هنوز پای صاحب خانه را از خانه بیرون می کند

داستان موش و گربه ست عهد ما و انگلیس

شیر هم باشیم گر ما، روبه دهر است او

هیچ می دانی حریف ما چه دارد در نظر

انگلیس آخر دلش بهر من و تو سوخته؟

آن که در آفریک بر ریگ بیابان چشم داشت موش را گر گربه گیرد رها چون می کند؟

شیر را روباه معروف است مغبون می کند

اینهمه خرج گزافی را که اکنون می کند؟

آن که بهر یک وجب خاک این قدر خون می کند

چشم پوشی از دیار گنج قارون می کند؟

عشقی در مقاله ای می نویسد:

این معاهده در ذهن بنده جز یک معامله فروش ایران به انگلستان چیز دیگری تلقی نشده، این بود که از بدو اطلاع از این مسئله شب و روز هرگاه که راه می روم فرض می کنم روی خاکی راه می روم که تا دیروز مال من بود و حالا مال دیگری است... این بود که شب و روز این اندیشه مرا راحت نگذارد و هر ساعتی یک نفرینی به نظم یا نثر به مرتکب این معامله می کنم... .

فرخی قصیده ای بلند در زندان سرود که پاره ای از آن چنین است:

داد که دستور دیو خوی ز بیداد

داد قراری که بی قراری ملت

کاش یکی بردی این پیام به دستور

چشم بدت دور، وه چه خوب نمودی

در مائه بیستم که زنگی آفریک

خواجه ما دست بسته، پای شکسته

کشور جم را به باد بی هنری داد

زان به فلک می رسد ز ولوله و داد

کای ز قرار تو داد و ز عهد تو فریاد

خانه ما را خراب و خانه ات آباد

گشته ز زنجیر و بند بندگی آزاد

یکسره ما را به قتلگاه فرستاد

چند گونگی برخورد اهل قلم ایران در میان مردان عرصه قلم انگلیس نیز دیده شد. روزنامه های انگلیس با توجه به این که وابسته به کدام حزب و گروه و یا جناح فکری و سیاسی بودند، برخوردهایی گوناگون و گاه متضاد با این پیمان نمودند. بیشتر روزنامه های وابسته به محافظه کاران از پیمان ۹ اوت ۱۹۱۹ پشتیبانی کرده و تأکید داشتند به سبب وجود منافع فراوان در ایران برای انگلیس، پشتیبانی انگلیس از استقلال و حاکمیت ایران ضروری است. در برابر مطبوعات لیبرال به انتقاد و ابراز ناخرسندی از

سیاست انگلیس پرداختند.

روزنامه تایمز بر آن باور بود که این پیمان وسیله ای است برای توان بخشیدن به موقعیت کشور ایران به عنوان محوری در کشورهای خاورمیانه و نوشت اگر بخواهیم امنیت را در خاورمیانه پاس داریم این بهترین گامی است که برداشته شده است.

روزنامه اسپکتاتور در کنار پشتیبانی از بایستگی بستن چنین پیمانی نوشت:

پیمان ایران و انگلیس دولت بریتانیا را توانا می سازد تا جلوی دست اندازی روس ها به ایران را بگیرد... ما از این که می بینیم روزنامه های فرانسه حملات سختی به این پیمان می کنند بسیار متأسفیم هر چند که شاید این حملات به علت عدم درک درست از مفهوم و آن چه که در این پیمان است، باشد...

در سر مقاله روزنامه نیو استیتمن نوشته شد:

پیمان ایران و انگلیس برخلاف ظاهرش که مشکوک به نظر می رسد، واقعاً برای اختناق ایران نیست. این پیمان بی گمان سبب فراوانی نفوذ ما در ایران خواهد شد و به وسیله این پیمان کمک هایی که ایران به آن نیاز دارد در اختیار آن کشور قرار خواهد گرفت و سبب خواهد شد که ما قادر به اجرا و انجام شرافتمندانه تعهدات خود در ایران شویم. بنابراین موردی برای ترس ایرانی ها وجود ندارد.

سردبیر روزنامه اوت لوک در یکی از مقالات خود نوشت:

پیمان تازه ایران و انگلیس مورد استقبال همه کسانی قرار خواهد گرفت که قلباً به منافع ایران و انگلیس علاقه مند هستند. این قرارداد در حد خود عبارت است از نظم و ترتیبی ساده و روشن و حساس و به طور خلاصه عبارت است از اعمال و اجرای سیاستی بجا و صحیح و درست.

نشریه فورنایتلی ریویو پس از بررسی تاریخچه روابط ایران و انگلیس به این پیمان پرداخته و نوشته:

ما به خوبی می فهمیم که به عنوان وظیفه باید به همسایه خود کمک های لازم را که موجب نجات او می شود بنماییم. بی گمان این پیمان در یک جو اعتماد رویارو تهیه گشته و بسته شده است و موجب نجات ایران خواهد شد.

دیلی تلگراف روزنامه ناشر افکار چپ میانه هدف انگلیس از بستن آن پیمان را رهایی و نجات ایران از برزخ هرج و مرج دانست. نشریه نیر ایست ناشر افکار

بازرگانان و سرمایه داران انگلیسی در خاورزمین بستن چنین پیمانی را به دولت های ایران و انگلیس شادباش گفت و آن را سرآغاز دلچسبی برای سیاست تازه پس از جنگ انگلیس در ایران دانست.

در برابر روزنامه های پشتیبان سیاست انگلیس و پیمان بسته شده، برخی از روزنامه ها نیز به رویارویی با آن برخاستند. روزنامه منچستر گاردین - روزنامه لیبرال متمایل به چپ میانه - نوشت:

اگر چنین پیمانی را کشور دیگری با ایران بسته بود بی گمان عنوان تحت الحمایگی به خود می گرفت و اجرا و اعمال نوعی قیمومیت قلمداد می گشت.

دیلی نیوز روزنامه لیبرال با کنایه نوشت تا زمانی که این پیمان استقلال ایران را بدانگونه که در آن آمده است تضمین کند، دست ایران برای هیچ اقدامی باز نیست و لیورپول پُست سَرّی بودن جریان گفتگوهای منجر به پیمان و نحوه بسته شدن آن را ناخوشایند دانست.

این پیمان تنها ایران را نیاززده بود. چه بسیار بودند کسانی که در گوشه و کنار جهان هر یک به سببی به پرخاش به آن پرداختند. اما در میان همه فرانسوی ها و آمریکایی ها و روس ها هر یک به دلیل ویژه ای با آن در افتادند.

تندترین واکنش خارجی از سوی فرانسوی ها به نمایش در آمد. آغازگر واکنش فرانسه در ایران موسیو بوبن وزیرمختار فرانسه در ایران بود. ناخرسندی فرانسوی ها از کرده انگلیسی ها بیشتر ریشه در درگیری آن ها در سوریه داشت. آنان تلاش و پیروزی انگلیس در بستن پیمان را کوششی در راه گسترش جویی می دیدند و دریافته بودند چیرگی انگلیس بر ایران که گستره ای سه برابر خاک فرانسه داشت و ثروتی بی اندازه در آن یافته می شد، گونه ای نابرابری توان میان ابرتوانمندان [= ابرقدرت ها] بزرگ جهانی پدید می آورد. دولتمردان فرانسه برآیند بسته شدن پیمان را تحت الحمایه شدن ایران برآورد کردند و کوشیدند تا انتقام تلاش انگلیس در راه مرزمنند [= محدود] کردن حضور فرانسه در سوریه را با رویارویی در برابر تلاش انگلیس برای فروبردن ایران بگیرند. کرزن در نامه ای به لیندسی کاردار سفارت انگلیس در تهران می نویسد:

بر پایه آگاهی های به دست آمده وزیرمختار فرانسه در تهران بیشترین تلاش خود را انجام می دهد تا پیمان را ناهنجار و زشت جلوه دهد... از این رو دور نیست که بکوشد

تا همکار آمریکایی خود را نیز برانگیخته و با خود همدست کند و به یاری او در راه بی اعتبار کردن پیمان تلاش نماید.

پی گیری تلاش برای رویارویی با پیمان ۹ اوت از سوی بوبن، سرانجام کرزن را به واکنش واداشت و وی گلایه نامه تندی به سفارت فرانسه در لندن فرستاد و از دولت فرانسه خواست تا جلوی کارهای دشمنانه بوبن در تهران را بگیرد. پاسخ سفارت فرانسه به گلایه نامه کرزن آن بود که میان کرده های بوبن و سیاست خارجی فرانسه هماهنگی وجود ندارد و بی گمان این موضوع از سوی دولت فرانسه به بوبن اطلاع داده خواهد شد.

کرزن می دانست برخلاف بیانیه سفارت فرانسه در لندن، دولت فرانسه پشتیبان کردار بوبن در تهران است و بر آن پایه در نامه ای به کاکس نوشت:

برداشت من این است که دولت فرانسه بدانگونه که وانمود می کند از کارهای بوبن در تهران بی خبر نیست.

او راست می گفت؛ چه این که آلبر توماس وزیر تسلیحات فرانسه در ۲۹ اوت سال ۱۹۱۹ در پارلمان فرانسه گفت:

اگر ما در برابر اشتباهات آن ها که پیش چشمانمان انجام می گیرد خموشی پیشه کنیم و هشدار ندهیم و اعتراض نکنیم و از دوستانمان نخواهیم که وظایفشان را برای برقراری صلح در جهان انجام دهند، آنگاه جهانیان حق خواهند داشت که ما را در اشتباه آن ها شریک و مسئول بدانند.

شگفت این که این گفته کسی است که به دوستی با انگلیس در میان سیاستمداران فرانسوی شهره بود. وی گفت:

ایمان دارم و به راستی بر این باورم در این دنیایی که در آن زندگی می کنیم، بریتانیای کبیر با آن سنت های ژرف و ریشه دارش توانی است بزرگ برای آزاد ساختن ملت های پس مانده به سبب ناداری و نادانشان. لذا نمی توانم در برابر کاری که جزییات آن به تازگی فاش شده و به گوش ما رسیده است- منظورم پیمانی است که بریتانیای کبیر با ایران بسته- خموش بمانم. زیباترین و راستین ترین دلیلی که انگلستان برای ابراز حسن نیت و بی غرضی خود می توانست به جهان ارائه کند دادن استقلال به این گونه ملت های تحت الحمایه بود نه بستن قراردادی از این نوع که اخیراً

با حکومت ایران امضا کرده است. انگلیس با این کار می خواهد مرزهای امپراتوری خود را بیش از پیش گسترش دهد و به این شکل دوستان خود را به شک اندازد که این سرزمین گسترده زیر چیرگی انگلیس را در آینده چه بنامند، امپراتوری گسترش جویان یا امپراتوری آزاد کنندگان؟

تندروی سیاستمداران فرانسوی، انگلیس را به فشار آوردن به ایران برای محدود ساختن میزان فعالیت فرانسوی ها به ویژه بوبن در تهران برانگیخت و بر پایه فشار آن ها بود که وثوق الدوله به صمدخان ممتازالسلطنه وزیرمختار ایران در پاریس دستور داد گلایه نامه ای تنظیم کند و آن را به وزارت خارجه فرانسه بفرستد.

وزارت خارجه فرانسه گلایه نامه دولت ایران را برای بوبن فرستاد و بوبن در واکنش به آن وثوق الدوله را بازخواست کرد. پاسخ وثوق الدوله اعلام بی اطلاعی از آن نامه و مقصر دانستن ممتازالسلطنه در تنظیم آن نامه بدانگونه بود. بوبن پذیرای خموشی نبود و با پشتیبانی او وابسته نظامی سفارت به برانگیختن افسران ژاندارمری برای رویارویی با پیمان پرداخت.

سفارت فرانسه حافظ منافع شهروندان سوئدی در ایران بود و به بهانه پشتیبانی از سرنوشت افسران سوئدی ژاندارمری خود را برای این اقدامات محق می دانست. موسیو مالزاک کنسولیار فرانسه در تهران به قاضی عسکر ژاندارمری گفت اگر ژاندارم ها از پذیرش پیمان سر باز زنند از پشتیبانی سفارتخانه های فرانسه و ایالات متحده برخوردار خواهند شد.

هم زمان با اقدامات سفارت فرانسه در تهران روزنامه های فرانسه نیز به بررسی پیمان مزبور و مخالفت با آن برخاستند. لحن روزنامه های فرانسه در برابر سیاست انگلیس در ایران لحن متعارف سیاست و روابط بین الملل نبود و نمی توان بر آن نام انتقاد نهاد. نشریه لوروپ نوول نوشت:

ایران منحصراً زیر کنترل بریتانیا در آمده و از وجود همه نیروهای دیگر پاک شده است. آن نیرویی که بیش از همه آسیب دیده فرانسه است. این فرانسه بود که لرد کرزن بر ضد آن ماه های طولانی دسیسه کرده و توانسته است در برابر آن پیروزی لازم را به دست آورد.

نشریه اکو دو پاری نوشت:

اگر شرط‌های نگاشته شده در پیمان ایران و انگلیس بیانگر مفهوم تحت‌الحمايگی نیست، باید گفت که واژه‌ها معنی خود را از دست داده‌اند... در هیچ‌جای متن پیمان رسماً اشاره‌ای به تحت‌الحمايگی نشده و تردیدی نیست که حتی عبارات یکی از مفاد پیمان تضمین‌کننده استقلال و تمامیت ارضی ایران است ولی بقیه موارد موجود در قرارداد به شکلی است که کسی را فریب نخواهد داد.

روزنامه لوتان ارگان نیمه رسمی وزارت امور خارجه فرانسه در کنار بررسی و تحلیل پیمان نوشت:

پیمان ایران و انگلیس زیانی برای منافع اقتصادی فرانسه ندارد چرا که اصلاً فرانسه در جستجوی هیچ منفعت اقتصادی در ایران نیست. این قرارداد ظاهراً بر استقلال و تمامیت ارضی ایران تصریح و تأکید دارد. این تصریح پیش‌تر در پیمان ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس نیز انجام گرفته بود، در حالی که هدف از بستن چنین پیمانی دو پاره ساختن خاک ایران بین دو همسایه شمالی و جنوبی بود. اگر به پیمان بنگریم همان مفاهیم و جملاتی را که پیش‌تر در پیمان ۱۹۰۷ برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به کار رفته بود، در پیمان تازه می‌یابیم. پس به سختی می‌توان پذیرفت که آن مفاهیم در ۱۹۱۹ معنای دیگری جز واژه‌ها و مفاهیم به کار رفته در سال ۱۹۰۷ داشته باشد.

ژورنال دودبا پیمان ایران و انگلیس را پیش‌درآمد قرار گرفتن ایران در ردیف و موقعیت مصر دانست و افزود افکار همگانی در ایران پیشوازی از این پیمان ننموده است.

در برابر نوشته‌های روزنامه‌های فرانسه، نشریه انگلیسی نیشن نوشت:

امپریالیست‌های فرانسه با قرار دادن پیاز سوریه در برابر چشمان خود اشک تمساح می‌ریزند.

کرزن در تلگرامی به کاکس مخالفت نشریه‌های فرانسوی را به آگاهی او رساند و نوشت روزنامه‌های فرانسه گزارش‌های تحریف‌شده و مغرضانه‌ای درباره پیمان ایران و انگلیس انتشار می‌دهند و او باید مواظب واکنش‌های تأثیر یافته از این انگیزش‌ها باشد.

در کنار واکنش نرم فرانسه، دولت روسیه به واکنشی بسیار تند دست زد و در ۳۰ اوت ۱۹۱۹ بیانیه‌ای از سوی چیچرین کمیسر خارجی دولت شوروی و نریمان نریمانف کمیسر امور مسلمانان صادر شد. آن دو در آن بیانیه پس از یک پیش‌درآمد

طولانی که در آن به سیاست های روسیه تزاری سخت تاخته بودند، پیمان ایران و انگلیس را مورد حمله قرار دادند. در آن بیانیه آمده بود:

اولین و راسخ ترین باور حکومت جماهیر شوروی کارگران و کشاورزان این است که همه توانمند و ناتوان مستقل و از چیرگی دیگران آزاد باشند و نباید زیر نفوذ خارجی قرار گیرند. هیچ حکومتی حق ندارد آن ها را به جبر و زور به زیر تسلط خود درآورد... ما انتظار داریم ایران سیاست تازه ای پیدا کند و به تجاوزات خارجی پایان دهد... انگلیس حلقه بردگی را بر گردن مردم ایران افکنده است و حکومت شورایی کارگران و کشاورزان به صراحت اعلام می دارد که پیمان ایران و انگلیس را که به بردگی ایرانی ها رسمیت می بخشد، نخواهد پذیرفت. پیمان شرم آور ایران و انگلیس که به وسیله حکام شما در ایران، خود و شما را به راهزنان و غارتگران انگلیسی فروخته است کاغذ پاره ای بیش نیست و ما هیچ گاه آن را قانونی نمی شناسیم.

کاکس در گزارش خود به کرزن بارها از مخالفت روس ها با پیمان یاد می کند. وی در گزارش ۲۲ اوت خود در کنار برشمردن گروه ها و افراد گوناگون مخالف پیمان از افسران ارتش قزاق اعم از ایرانی و روس نام می برد و در گزارش ۳۰ سپتامبر خود می نویسد:

تنها عامل نگران کننده در حال حاضر مخالفتی است که از سوی عناصر گوناگون روس که دل بسته به پاسداری از منافع سنتی روسیه در ایران هستند ابراز می گردد. این عوامل عبارتند از:

شخص ژنرال استاروسلسکی

سفارت روسیه تزاری و عوامل وابسته به این سفارتخانه

بلشویک ها

لرد داربی سفیر انگلیس در پاریس به نقل از نصرت الدوله فیروز- که در آن زمان در پاریس بود- در گزارشی به کرزن می نویسد:

در توطئه هایی که در تهران بر ضد حکومت فعلی و پیمان میان ایران و انگلیس برپا می گردد، عناصر روس نقش بزرگی بازی می کنند. روس ها در کوشش هستند تا برای حکومت و ثوق الدوله زحمت ایجاد کنند و احساسات همگانی مردم را در ایالت های شمالی ایران- که اتباع روسیه در همه جای آن پراکنده اند- بر ضد حکومت

برانگیزند... این افراد چنان در اقدامات مغرضانه خود پیش رفته اند که اکنون می خواهند میان عناصر آشوب طلب ایرانی و حکومت بلشویکی روسیه روابط حسنه برقرار نمایند.

روس ها خیلی از چیزها را از دست رفته می دیدند و دلمشغولی فراوانشان به درگیری های گوناگون درونی کم تر به آن ها فرصت پرداختن به مسئله پیمان ایران و انگلیس را می داد، ولی به هر شیوه باید کاری می کردند. آنان باید نشان می دادند انگلیس - نه بدانگونه که می گوید- توانی برای پاسداری از ایران بر پایه پیمان خود با ایران را ندارد. روسیه می دانست جنگ بزرگ انگلیس را از پای در آورده و آماده خارج شدن از دایره قدرت نموده است. بر آن پایه بر آن شدند که با تازشی به ایران، ناتوانی انگلیس را به جهانیان بنمایانند.

در ۱۶ مه سال ۱۹۲۰ میلادی کمیته اجرایی بین الملل کمونیسم بیانیه ای خطاب به توده های ستم دیده ایران و افغانستان و ترکیه صادر کرد. در آن بیانیه آمده بود:

کشاورزان و کارگران ایران. حکومت تهران و پیروان آن ها و خان های ایالات همه نوع ستم به شما روا داشته اند... آن ها سال پیش کشور شما را به دو میلیون پوند به سرمایه داران انگلیسی فروختند. انگلیسی ها می خواهند با تشکیل ارتشی در ایران بیش از گذشته شما را مورد ظلم و ستم قرار دهند...

پس از دو روز ارتش سرخ به انزلی تاخت. نیروهای انگلیسی ناتوان از رویارویی با روس ها انزلی را رها کردند و آشکار شد انگلیس دارای آن توانمندی که خود می گوید نیست و همین سبب برانگیخته شدن بسیاری از مخالفان خموش پیمان و برپاخاستن خروش شد.

نورمن سفیر انگلیس در تهران در گزارش به وزارت امور خارجه انگلیس می نویسد:

ما اکنون در وضعیتی قرار گرفته ایم که نه تنها از سوی عناصر اتوکرات مورد حمله و انتقاد قرار داریم، بلکه اعتقاد و اعتماد آن دسته ای را که خود را دموکرات های ملت گرا و یا هر چیز دیگری می نامند، از دست داده ایم و از سوی آن ها مورد حمله و انتقاد هستیم. موقعیت ما در حقیقت آن چنان تنزل کرده است که باید گفت احساسی را که ایرانی ها پیش تر نسبت به روس ها داشتند، اکنون نسبت به ما دارند.

آشوب برپاخاسته در ایران سبب شد حزب کمونیست ایران در پایان نخستین کنگره

خود در ژوئیه سال ۱۹۲۰ بیانیه ای صادر نماید که در آن پس از تاختن به امپریالیسم انگلیس آمده بود وظیفه حزب کمونیست ایران آن است که همراه شوروی بر ضد کاپیتالیسم جهانی بجنگد و از همه نیروهای مخالف انگلیسی ها و حکومت شاه ایران پشتیبانی کند.

ستیزه روسیه با انگلیس ریشه در گذشته ای دور داشت. اما ایالات متحده آمریکا که جنگ بزرگ پرده از روی توان پنهانش بر گرفته و در پایان آن جنگ خود را چیره بر بسیاری از امور جهان می دید، در آن اندیشه که هر دگرگونی در جهان باید با رایزنی او انجام گیرد، بر آن بود تا راه ترمیم توان های از دست رفته در جنگ بزرگ را بر هماوردهای خود در جهان ببندد. از آن رو واکنشی اندیشمندانه تر از روسیه و فرانسه نشان داد و به مخالفتی با نمایی اصولی تر و اخلاقی تر دست زد.

کالدول وزیرمختار ایالات متحده در تهران دو روز پس از بسته شدن پیمان، از سفر به کشور خود به تهران بازگشت و بی درنگ نغمه مخالفت سر داد. کاکس در گزارشی برای کرزن، از سفارت ایالات متحده به عنوان کانون انگیزش هایی علیه پیمان یاد می کند و از کرزن می خواهد با دولت ایالات متحده تماس بگیرد و مانع از ادامه فعالیت های مخالف آن کشور در تهران شود. بر پایه گزارش کاکس، لرد کرزن در ۱۸ اوت ۱۹۱۹ با دیویس سفیر ایالات متحده در لندن دیدار کرد و از او خواست به کالدول وزیرمختار ایالات متحده در تهران دستور دهد تا بر اساس همسویی ایالات متحده با آن پیمان، ایرانی ها را به پذیرش آن دلگرم سازد.

سیدضیاء الدین طباطبایی در واکنش به موضع ایالات متحده در برابر پیمان در ۱۹ اوت نوشت:

دولت اتازونی آمریکا همچنان که احساسات انسان پروری و نوع دوستی را در قالب الفاظ به تمام ملل جهان اعلام نموده بود نسبت به ایران هم همین کلمات و الفاظ را استعمال می کرد ... سیاست عالیه بین المللی و مصالح و منافع ملت اتازونی و بالاخره عقیده مونرو و اسرار دیپلماسی اجازه نداد که حکومت واشنگتن حتی یک کلمه و یک قدم در مساعدت با آمال ملت ایران، اظهاری نماید و یا اقدامی را جایز شمرد ... سکوت عمیق و مغرضانه برای چیست؟ برای این که دنیا و صفحه گیتی منقسم گشته بود و ایران هم در منطقه انگلیس بود ... در تفسیر مواد ویلسون ما راه خطا پیموده

بودیم ... مملکت مصر فریب مواد ویلسون را خورد و برای اعاده استقلال نهضت را پیشه خود ساخت و بعد از جاری شدن جوی های خون اولین اعلامیه ای که در قاهره صادر گردید از جانب نماینده اتا زونی مبنی بود بر این که ویلسون حاکمیت انگلستان بر مصر را مخالف اصول چهارده گانه نمی شمارد.

در پاسخ، سفارت ایالات متحده در تهران در ۹ سپتامبر اعلامیه ای منتشر کرد که در آن چنین آمده بود:

نظر به مطالب غیرواقعی و سوء تعبیری که در سرمقاله مورخ ۱۹ اوت روزنامه رعد از رویه پرزیدنت ویلسون و هیأت نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح پاریس و به طور کلی از رویه کشور آمریکا نسبت به ایران به عمل آمده است، مقتضی است عین ابلاغیه ای را که از طرف وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا صادر شده به اطلاع برسانم.

دولت ایالات متحده آمریکا به شما می گوید که نزد اولیای دولت ایران و یا نزد هر ایرانی دیگر رسماً این شایعه را تکذیب کنید که کشور آمریکا از کمک به ایران مضایقه و امتناع ورزیده است.

اعضای هیأت نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح پاریس به کژات و با نهایت اشتیاق مساعی خود را به کار بردند تا هیأت نمایندگی ایران بتواند در کنفرانس شرکت نموده و حرف های خود را به سمع نمایندگان دولت های شرکت کننده برساند. اعضای هیأت نمایندگی ما از این که مساعی آن ها با حمایت دیگران روبرو نشد، متعجب بودند و اکنون معلوم می شود که عقد قرارداد جدیدی بین ایران و انگلیس مانع از به ثمر رسیدن مساعی آن ها بوده است.

همچنین به نظر می رسد دولت ایران نیز از مساعی نمایندگانش در کنفرانس صلح پاریس حمایت موثری نکرده است. دولت آمریکا از شنیدن خبر بسته شدن قرارداد جدید ایران و انگلیس متعجب است. زیرا این امر نشانگر آن است که دولت ایران علیرغم نظر اعضای هیأت نمایندگی خود در پاریس که خواستار کمک و معاضدت آمریکا نسبت به کشورشان بودند، طالب حمایت و کمک آمریکا نیست.

در پی صدور اعلامیه سفارت ایالات متحده آمریکا، کاکس در گزارشی به لندن نوشت:

وثوق الدوله درخواست می کند که در صورت امکان دولت بریتانیا دولت ایالات متحده را وادار کند تا اعلامیه ای دیگر صادر کند و در ضمن آن توضیح دهد به هیچ وجه

قصد آن را نداشته است تا اصالت پیمان ایران و انگلیس را مورد شک و تردید قرار دهد، زیرا این پیمان به تصدیق ایالات متحده از هر سویی به سود ایران است و کرزن به پیشنهاد کاکس در ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۹ نامه ای به سفیر ایالات متحده در لندن نوشت و در آن نامه اعلامیه سفارت ایالات متحده در تهران را دشمنانه و ناهماهنگ با آداب و عرف دیپلماسی خواند و یادآور شد که بی گمان از چشم ایرانی ها و ناظران داخلی چنین برداشت خواهد شد که دولت ایالات متحده به پیمان ایران و انگلیس با دیدی دشمنانه و ناخوشایند می نگرد و بهتر است به سفیر ایالات متحده در تهران دستور داده شود که واکنش های ناخوشایندی را که بر پایه اعلامیه او پدید آمده است از میان بردارد.

کرزن سیاست خود را دگرگون کرده بود. او پیش تر خواهان پشتیبانی ایالات متحده از برنامه های انگلیس در ایران بود ولی اکنون رسماً خواهان عدم مداخله ایالات متحده در امور ایران گشته بود. دگرگونی سیاست کرزن چاره ساز نشد، چه این که دیویس سفیر ایالات متحده در لندن در پاسخ به او نوشت پنهان کاری های انگلیس در زمینه محرمانه نگه داشتن گفتگوهایی که به عقد پیمان میان ایران و انگلیس انجامید اثر بسیار ناخوشایندی در رییس جمهور ایالات متحده بر جای نهاده است و هر دوی آن ها بر این باورند که در این کار نوعی ناراستی دیده می شود که سبب شک و بدگمانی گشته است و بر این پایه دولت ایالات متحده حاضر نیست کاری انجام دهد که از دید ایرانی ها به منزله پذیرش پیمان مذکور از سوی ایالات متحده تلقی گردد.

جان دیویس پس از دریافت دستور از وزارت امور خارجه ایالات متحده در پاسخ رسمی به کرزن نوشت:

دولت بریتانیا بی آن که پیش تر به مقامات رسمی ایالات متحده اطلاع دهد و خرسندی و همسویی آن ها را جلب نماید، پیمانی با دولت شاه ایران بسته است که اگر اجرا گردد بی گمان اثرات ناخواسته و ناگواری در روابط ایران و ایالات متحده بر جای خواهد نهاد. ... در پایان دستور دارم که دیدگاه قطعی دولت ایالات متحده را به آگاهی جنابعالی برسانم. دولت متبوع من پیمان تازه ایران و انگلیس را با حسن قبول تلقی نمی کند، مگر آن که ثابت شود که دولت و مردم ایران متحداً از پیمان پشتیبانی می کنند و آن را می پذیرند.

ناخرسندی آمریکایی ها از پیمان میان ایران و انگلیس را باید بر پایه علت های چندگانه ای بررسی نمود. نخست آن که روشنفکران آرمانگرای آمریکایی که از دهه های پسین سده نوزدهم میلادی به رویارویی با رشد امپریالیستی انگلیس برخاسته بودند به خوبی می دیدند که با بسته شدن پیمان هایی چون پیمان ۹ اوت ۱۹۱۹ انگلیس و ایران دست انگلیس برای چپاول هر چه بیشتر پهنه هایی از جهان باز و با دست اندازی انگلیس به منابع نفتی جهان راه رشد توان ایالات متحده بسته خواهد شد.

دیگر آن که هنوز شمار فراوانی از سیاستمداران آمریکایی هوادار آموزه سیاسی جیمز مونرو در زمینه پذیرش سیاست انزوا بودند و بودن دولت ایالات متحده را در کنار دولت های غارتگری چون انگلیس توهینی به اصول سیاست ایالات متحده می پنداشتند و رویارویی با این پیمان را راهی برای رویارویی با سیاست انگلیس و در نتیجه با سیاست دولت وقت ایالات متحده که پذیرفته بود با انگلیس در کنفرانسی برای تعیین وضع آینده جهان در پاریس همنشین شود، می دانستند. اما بی گمان آن چه بیش از همه در موضع گیری آمریکایی ها نقش داشت هراس آنان از به خطر افتادن سودهایشان در زمینه نفت بود.

انستیتوی نفت آمریکا در گزارشی محرمانه به وزارت امور خارجه ایالات متحده نوشت:

پیمان میان ایران و انگلیس نه تنها منابع نفت ایران را در انحصار شرکت نفت ایران و انگلیس در می آورد بلکه آمریکایی ها را از دست یافتن به این منابع محروم می کند.

بر آن پایه کُلبی معاون وزارت امور خارجه ایالات متحده در تلگرامی به کالدول وزیرمختار آن کشور در تهران نوشت:

وزارت امور خارجه آمریکا نگران است که چنان چه پیمان به تصویب مجلس ایران رسد کمپانی های نفتی آمریکایی برای به دست آوردن امتیازهای نفتی در ایران دچار مشکلات فراوان خواهند شد.

بر پایه رویارویی سه گروه آرمانگرایان و پشتیبانان سیاست انزوا و پاسداران منافع نفتی، روزنامه های هوادار آنان و روزنامه های مستقل ایالات متحده نیز به رویارویی با پیمان ایران و انگلیس برخاستند. نشریه نیشن نوشت:

آمریکایی ها باید از این دست اندازی بریتانیا به ایران درس بگیرند. اگر جهان اندکی احترام برای جامعه ملل به عنوان بهترین سازمان برای پاسداری از صلح یا ابزاری برای

گسترش عدالت در میان ملیت های گوناگون قائل بود، آن را پیمان ایران و انگلیس از میان برد. اگر هنوز گروهی بر این باورند که دولت لوید جرج با درستی و صداقت نقش خود را در پاریس اجرا کرده یا دولت بریتانیا از سیاست های پنهانی خود و دست اندازی به سرزمین های دیگر دست برداشته است، به خطا می روند و در اشتباهند.

در مجله سنچوری به قلم لوتروپ استودارد نوشته شد:

ایران مُرد. گواهی مرگ ایران نیز پیمان ایران و انگلیس بود که توسط دولت بریتانیا در ۱۵ اوت ۱۹۱۹ منتشر گردید. این پیمان که منحصر در جهت سودهای بریتانیای کبیر پدید آمده است. نابودی حاکمیت ایران را که با پیمان ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس آغاز گشته بود، تکمیل می نماید. بنابراین باید ایران را در ردیف مصر و عربستان و بین النهرین قرار دهیم و به عنوان کشور تحت الحمایه دیگری از امپراتوری بریتانیای کبیر بشناسیم.

روزنامه نیویورک تایمز نوشت:

بریتانیای کبیر اساس و بنیان جامعه ملل را سست کرد و در هم ریخت. شورای عالی جامعه ملل از دریافت این گزارش که انگلیس یک پیمان پنهانی با ایران بسته است و ایران را زیر نظر خود گرفته بسیار مضطرب و نگران است.

مجله آمریکایی حقوق بین الملل نوشت:

این حقیقتی غیرقابل تردید است که ایران زیر نفوذ و تحت الحمایه واقعی بریتانیای کبیر شده است. در شرایطی که پیمان تعیین کرده است چگونه می توان جز این اندیشید؟

نشریه نیورپابلیک از جناح چپ میانه آمریکا با تاختن به سیاست انگلیس نوشت:

امپریالیست ها هرگز کاری انجام نمی دهند مگر به خاطر سودهای مردمی که آن ها را تحت استعمار خود در آورده اند. انگلستان بر ایرلند فرمان می راند به خاطر سودهای مردم ایرلند، بر هند فرمانروایی دارد به خاطر سودهایی که از هندی ها نصیبش می گردد و بر مصر به خاطر منافع مصری ها و اکنون می خواهد تا بر ایران حاکم شود. البته به خاطر ایرانی ها ... نیروی نظامی و امور مالی عمومی دو عامل عمده و نشانه بزرگ حاکمیت و استقلال هستند. جنگ و صلح نیز به دو عامل فوق بستگی دارد و انگلستان

اکنون می رود تا هر دو عامل تعیین کننده را در ایران زیر کنترل خود در آورد.

احمدشاه در ۱۲ خرداد سال ۱۲۹۹ خورشیدی / ۲ ژوئن سال ۱۹۲۰ پس از سفری دو ماهه به اروپا به ایران بازگشت. ماه هایی که ایران رویدادهای فراوانی را دیده و آزموده بود شاه در اروپا بود. با بازگشت شاه به کشور وثوق الدوله دریافت ادامه کارش ناممکن است و کناره جویی خواست. نورمن سفیر انگلیس در گزارشی به تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۲۰ برای کرزن می نویسد:

نخست وزیر اکنون به اندازه ای مورد نفرت است که حتی دیگر وجودش برای دولت بریتانیا نیز فایده ای ندارد و سود ما در آن است که دولت دیگری بر سر کار آید. من بر این باورم که ما به نخست وزیری نیاز داریم که بتواند نظر مخالفان را جلب کند.

با این همه نورمن کوشید تا وثوق الدوله را بر سر کار نگه دارد، ولی احمد شاه حاضر به ادامه کار وثوق الدوله نبود. احمد شاه در ۳ تیر ماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی / ۲۴ ژوئن سال ۱۹۲۰ پذیرای کناره جویی وثوق الدوله شد و پس از دو روز فرمان نخست وزیری مشیرالدوله را امضا کرد.

مشیرالدوله در نخستین بیانیه خود چنین نوشت:

راجع به قراردادی که موسوم به قرارداد ایران و انگلیس است چون بدیهی است که اجرای قرارداد مزبور باید به تصویب مجلس شورای ملی موکول شود، بنابراین عجالاً عملیات اجرائیه آن موقوف می ماند و مساعدتی که راجع به مسائل مطروحه مابین دولتین از طرف دولت فخریه انگلستان و وزیرمختار محترم آن دولت با کابینه حاضر به عمل آمده، باعث خرسندی و موجب امیدواری است. رجاء واثق دارم که با حسن نیتی که از طرف اولیای دولتین ایران و انگلستان مشاهده می شود، روابط و داد و همسایگی در تزايد و رشته های مودت و صمیمیت محکم تر گردد....

با این شیوه، مشیرالدوله، پیمان ۹ اوت سال ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را به حالت تعلیق درآورد و همه مستشاران نظامی و مالی انگلیس را که بر پایه پیمان مزبور در ایران کار می کردند برکنار نمود.

به دنبال اعلامیه دولت مشیرالدوله گروهی از نمایندگان انتخاب شده برای دوره چهارم مجلس شورای ملی از ترس آن که به هواداری از پیمان متهم گردند به تندی اطلاعیه ای دادند و مخالفت خود را با آن پیمان اعلام داشتند.

مشیرالدوله در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰/۵ آبان ۱۲۹۹ به بهانه مخالفت با برکناری ژنرال استاروسلسکی از فرماندهی ارتش قزاق که دست انگلیس را برای چیرگی بر امور نظامی ایران می گشود، از نخست وزیری استعفا کرد و فتح الله اکبر سپهدار رشتی، جانشین او شد و اعلام داشت پی گیر سیاست های مشیرالدوله در زمینه برخورد با پیمان ۱۹۱۹ خواهد بود.

سپهدار در ۲۴ دی ۱۲۹۹ خورشیدی/۱۴ ژانویه سال ۱۹۲۱ میلادی از کار کنار رفت و تلاش شاه برای گزینش نخست وزیری تازه به جایی نرسید و به ناچار بار دیگر در ۲ بهمن ۱۲۹۹/۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ سپهدار را به نخست وزیری برگزید و سپهدار کابینه خود را در ۲۸ بهمن ۱۲۹۹/۱۷ فوریه ۱۹۲۱ معرفی کرد. کابینه ای که پنج روز بیشتر بر سر کار نماند. در بامداد روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی/۲۲ فوریه سال ۱۹۲۱ میلادی تهران به دست قزاقان زیر فرمان رضاخان گشوده شد و بر اثر فشار نورمن، احمد شاه فرمان نخست وزیری سیدضیاء الدین طباطبایی را امضا کرد و سیدضیاء الدین در نخستین گام لغو رسمی پیمان ۹ اوت سال ۱۹۱۹ میلادی را اعلام کرد. چیزی بهتر از قرارداد ۱۹۱۹ نصیب انگلستان شده بود.

پانوشت ها

* این مقاله پیش از این در مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی - خرداد و تیر ۱۳۷۷ - شماره ۱۲۹ و ۱۳۰ منتشر

شده بود که با اصلاحات و افزودن اسناد جدید ارائه شده است. (مؤلف)

** دکترای تاریخ، آکادمی علوم آذربایجان.

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران. ص ۳۳۷

۲. در اوت سال ۱۹۱۸ میلادی میرزا کوچک خان پیمانی با ژنرال دنسترویل بست که بر پایه آن، دنسترویل اجازه

یافت سپاهیان را بی هیچ رنجی از راه گیلان به قفقاز ببرد. کوچک خان تأمین خوار وبار و سیورسات اردوی

انگلیس را نیز بر عهده گرفت. (ا.س. ملیکف. استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران. ترجمه سیروس ایزدی.

انگلیسی ها در عوض، حکومت او): تهران: کتاب های جیبی. ۱۳۵۸. ص ۱۹). لنچوفسکی در این باره می نویسد

«[میرزا کوچک خان] در گیلان و حق گزینش حاکم رشت را برای وی به رسمیت شناختند

Great Britain, Imperial War Cabinet, Committee of Imperial Defence, ۲۳/۴۱, No. ۲۰/۵, ۳.

p.۲۴

.Ibid. Cab ۲۳/۴۱, No ۳۶۹, ۳۰ December ۱۹۱۷, P.S. ۴

۵. دنيس رايٲ. انگليسيان در ميان ايرانيان. ترجمه غلامحسين صدر افشار. تهران. دنيا. ۱۳۵۷. ص ۳۶
۶. محمدعلي کاتوزيان. اقتصاد سياسي ايران. ترجمه محمدرضا نفيسي. تهران. پاپيروس. ۱۳۶۶. ص ۱۱۰
۷. عباس اسکنديري. تاريخ مفصل مشروطيت ايران يا کتاب آرزو. تهران. پروين. ۱۳۲۳. جلد اول. ص ۱۱۸
۸. سيد مهدي فرخ. خاطرات سياسي فرخ. تهران. جاويدان. ۱۳۴۷. ص ۴۲
۹. H.W.V. TEMPERLEY. A History of the Peace Conference of Paris. Vol VI. P.۲۱۱
۱۰. Harish Kapur. Soviet Russia and Asia ۱۹۱۷-۲۷, Geneva, M. Joseph Ltd, pp.۱۶۲-۱۶۳

۱۱. جزیره کوچکی در جنوب خاوری دریای کاسپی و در ورودی شاخه گرگان و در دنباله شبه جزیره میانکاله.

۱۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران. ص ۳۴۱

The Great Britain, Foreign Office, Agreement Between His Britanic Majesty's . ۱۳
Government And Persian

.Government, signed at Tehran, August ۹, ۱۹۱۹ London, Cmd۳۰۰, No.۱

.File ۱۰۰۰/۱۹۱۹, parts ۵۸.۶ Persia: Anglo-Persian Agreement ۱۹۱۹, I.O.R.- L/P,S/۱۰/۷۳۶ . ۱۴

Parliamentary Debates, (House of Lords) fifth series, Vol.۴۲, Col ۲۷۴, ۱۶ November . ۱۵
.۱۹۲۰

Documents on British Foreign Policy ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol. IV, No. ۷۳۴, Enclosure ۷, pp. ۱۱۴۱- .۱۶
.۱۱۴۲

J.M.Balfour. Recent Happening in Persia (London. William Blackwood and Sons, . ۱۷
.۱۹۲۲).pp.۱۱۲۷

۱۸. حسین مکی. زندگی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار. (تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۷) ص ۲۵

۱۹. احسان طبری. ایران در دو سده واپسین (تهران. انتشارت حزب توده. ۱۳۶۰) ص ۱۷۰

۲۰. عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران. ص ۳۴۴

. مجله یغما. شماره ششم . س ال ۲۸ . شهریور ۱۳۵۴ « قرارداد وثوق الدوله و رشوه گرفتن او » . ۲۱ . سیدحسن تقی زاده
. ص ۳۳۶

.TIMES.۱۰ July ۱۹۲۲ .۲۲

.TIMES. ۱۶ August ۱۹۱۹ .۲۳

.V.Conolly.Soviet Economic Policy in the East. (London, Bell, ۱۹۶۵).p.۵۸ .۲۴

۲۵. عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تاریخ روابط خارجی ایران. ص ۳۴۴

۲۶. مکی. زندگی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار. صص ۲۶ و ۲۷

۲۷. File ۱۰۰۰/۱۹۱۹, Parts ۵ and ۶, Persia: Anglo-Persian Agreement ۱۹۱۹, I.O.R.- L/PS/۱۰/۷۵۶

۲۸. ایرج ذوقی. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ (تهران. پاژنگ. ۱۳۶۸) ص ۲۹۹

۲۹. ملک الشعراء بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. چاپ دوم (تهران. کتاب های جیبی. ۱۳۵۷) ص ۳۶

۳۰. وزارت امور خارجه بریتانیا. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس.

. ترجمه جواد شیخ الاسلامی. (تهران. انتشارات کیهان. ۱۳۶۵) صص ۳۰ و ۳۱

۳۱. پیشین. ص ۳۰

۳۲. Foreign Relations of The United States ۱۹۱۹-۱۹۳۹. Vol. II. pp. ۷۰۱-۷۰۲

۳۳. مکی. زندگی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار. صص ۱۰۲ و ۱۰۳

۳۴. Documents on British Foreign Policy ۱۹۱۹-۱۹۳۹, IV, No, ۷۶۹, pp. ۱۱۶۰-۱۱۶۱

۳۵. Ibid. p. ۷۰۰

۳۶. Foreign Relations of The United States ۱۹۱۹. Vol. II, p. ۶۹۹

۳۷. Ibid. p ۷۰۰

۳۸. TIMES, ۱۹ September ۱۹۱۹

۳۹. TIMES, ۱۰ Nov. ۱۹۱۹

۴۰. Ibid.

۴۱. . . یحیی دولت آبادی. حیات یحیی. (تهران. عطار و فردوسی. ۱۳۶۲) جلد چهارم ص ۱۲۹

۴۲. . . میرزاده عشقی. کلیات مصور میرزاده عشقی. (تهران. امیر کبیر. ۱۳۵۶) ص ۳۳۵

۴۳. . . پیشین. ص ۳۱۰

۴۴. TIMES. ۱ Sep. ۱۹۱۹

.THE SPECTATOR, 23 Aug. 1919 .45

.THE NEW STATESMAN, 23 Aug. 1919 .46

.THE OUTLOOK, Sept 1919 .47

.FORNIGHTLY REVIEW, Sept 1919 .48

.DAILY TELEGRAPH, 11 Sept 1919 .49

.THE NEAR EAST, Sept ۱۹۱۹ .۵۰

.MANCHESTER GUARDIAN, ۱۷ Aug ۱۹۱۹ .۵۱

.DAILY NEWS, ۱۱ Sept ۱۹۱۹ .۵۲

.LIVERPOOL POST, ۱۱ Sept ۱۹۱۹ .۵۳

.Documents on British Foreign Policy ۱۹۱۹-۱۹۳۹. Vol. IV, No. ۷۲۷, pp. ۱۱۳۵-۱۱۳۶ .۵۴

.Ibid. No, ۷۲۸, p. ۱۱۳۶ .۵۵

۵۶ . اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. جلد اول، صص ۱۳۸ و ۱۳۹

۵۷ . ذوقی. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ. ص ۳۲۷

.English Translation in The Century, Jan. ۱۹۲۰, Vol. ۷۷, p. ۳۲۶ .۵۸

.ECHO DE PARIS. ۱۴ January ۱۹۲۰ .۵۹

.LE TEMPS, ۱۶ Aug. ۱۹۱۹ .۶۰

.JOURNAL DES DEBATS, ۱۶ Aug. ۱۹۱۹ .۶۱

.Documents on British Foreign Policy ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol. IV, No. ۷۲۵, p. ۱۱۳۳ .۶۲

.Ivar Spector, The Soviet Union and The Muslim World, ۱۹۵۹, pp. ۸۸-۸۹ .۶۳

۶۴ . اسناد محرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. جلد اول، صص ۱۳۸ و ۱۳۹

۶۵ . پیشین. صص ۱۳۷ و ۱۳۸

Jane Degras, The Communist International ۱۹۱۹-۴۳, Documents, Vol. I, London, ۱۹۵۶, .۶۶

.p. ۱۰۷

.Documents of The Foreign Policy. Vol. VII, No. ۴۵۸, pp. ۵۲۲-۵۲۴ .۶۷

.Spector, The Soviet Union and The Muslim World. ۱۹۱۷-۱۹۵۸, pp. ۲۱-۲۳ .۶۸

.Documents on British Foreign Relations ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol. IV, No. ۷۳۲, pp. ۱۱۳۸-۱۱۳۹ .۶۹

Papers Relating to The Foreign Relations of The United States, ۱۹۱۹, Vol. II, pp. ۶۹۹- .۷۰
.۷۰۰

۷۱ . . ۱۹ اوت ۱۹۱۹ / ۲۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ . روزنامه رعد. شماره ۱۱۰

۷۲ . . مکی. زندگی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار. ص ۷۷

.Documents on British Foreign Relations ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol., IV, No., ۷۳۲, pp. ۱۱۳۸-۱۱۳۹ .۷۳

.Ibid., No. ۷۷۰, pp. ۱۱۶۳-۱۱۶۵ .۷۴

.Foreign Relations of United States ۱۹۱۹, Vol. II, pp. ۷۱۰-۷۱۱ .۷۵

.Ibid., pp. ۷۱۴-۷۱۵ .۷۶

.Foreign Relations of United States ۱۹۲۰, Vol. I, p. ۳۶۵ .۷۷

.Ibid., Vol. III, p. ۳۵۵ .۷۸

.THE NATION, ۲۱ Aug. ۱۹۱۹ .۷۹

.THE CENTURY, January ۱۹۲۰ .۸۰

.NEW YORK TIMES, ۲۸ Aug. ۱۹۱۹ .۸۱

.THE AMERICAN JOURNAL OF INTERNATIONAL LAW, Sept ۱۹۱۹ .۸۲

.THE NEW REPUBLIC, ۳ Sept ۱۹۱۹ .۸۳

.Documents on British Foreign Relations ۱۹۱۹-۱۹۳۹, Vol., VIII, No., ۴۶۶ .۸۴

. ۸۵ . ذوقی. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ. ص ۴۳۴

رزم آرا و انگلیسی ها

در کابینه رزم آرا همچون کابینه های پیش از او، نفت مهم ترین مسئله کشور و تصمیم گیری درباره قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» بگرنج ترین بحران فراروی آن بود. به تعبیر شمس قنات آبادی روی کار آمدن ناگهانی رزم آرا همچون آتشی در یک جنگل خشک بود که رهبران ملی و مذهبی را رویاروی دولت وی قرار داد. از نگاه آن ها آمدن برق آسای رزم آرا نشانگر وجود زدوبند های پنهانی و پشت پرده بود.

با توجه به این مقدمات، این مقاله می کوشد به این مسائل پاسخ دهد که رزم آرا چه سیاستی در برابر قرارداد الحاقی در پیش گرفت؟ انگلیسی ها در روی کار آمدن و تداوم دولت رزم آرا چه نقشی ایفا کردند؟ مواضع دول آمریکا و شوروی در برابر دولت رزم آرا چه بود؟ رزم آرا بحران نفت را چگونه مدیریت کرد و در برابر مجلس و کمیسیون نفت چه رویکردی اتخاذ کرد؟ و پرسش هایی مانند این ها.

رزم آرا و مسائل پیش روی دولت او

سپهبد حاج علی رزم آرا، که در ۴۷ سالگی به نخست وزیری رسید، تا آن زمان جوان ترین سپهبد ارتش ایران محسوب می شد. او تا این زمان بالاترین مقام نظامی یعنی ریاست ستاد ارتش را برعهده داشت. وی آموزش نظامی را در دانشکده افسری فرانسه گذرانده بود و

اکنون قدرتمندترین فرمانده نظامی محسوب می‌شد. در کار نظامی، فرمانده ای سختگیر، خشن، با انضباط و جدی بود و از جهت هوش، خشونت، جسارت، بی‌رحمی، قاطعیت و درایت سیاسی نسخه دوم رضاخان محسوب می‌شد و مانند رضاخان خود را ناسیونالیست می‌دانست که دست تقدیر وی را مأمور نجات کشور ساخته است. او از دموکراسی گریزان بود و می‌خواست قدرت فائقه و فردی خویش را بر کشور حاکم گرداند.

کابینه او با مسائل مختلف و متعددی رو به رو بود که حاصل آن برانگیختن طیفی از انتظارات فراوان و گاه متناقض جریان‌های سیاسی داخلی و قدرت‌های خارجی بود. انتظار دربار از وی آن بود که انتقال قدرت از مجلس به دربار را تسهیل کند؛ انگلیسی‌ها توقع داشتند هر چه سریع‌تر قرارداد الحاقی را به تصویب برسانند؛ آمریکائی‌ها خواهان اصلاحات اجتماعی اقتصادی و ایستادگی در برابر کمونیسم و حزب توده بودند؛ نیروهای ملی و مذهبی خواستار اقدام فوری علیه شرکت نفت و ملی کردن آن بودند؛ و شوروی خواهان بهبود و توسعه روابط با ایران و رفع تنگناهای موجود علیه حزب توده بود.

رزم آرا در پنجم تیر ماه ۱۳۲۹، یعنی درست ۲۴ ساعت بعد از انتشار خبر جنگ کره، به نخست‌وزیری رسید. فضای سنگین، احساسی و التهاب‌آمیزی که پیرامون نفت شکل گرفته بود، رزم آرا را در وضعیت مبهم و بغرنج قرار داد.

استعفای منصور و آمدن رزم آرا، به گونه‌ای بود که گویا زدوبندی نهانی در کار بوده است. این استعفا ناگهانی و بدون طرح در هیأت وزیران انجام شد و درست در همان روز، نخست‌وزیر جدید منصوب گردید. به همین خاطر نمایندگان جبهه ملی هنگام معرفی کابینه رزم آرا در مجلس، وی را عامل آمریکا و انگلیس دانستند که شاه را مجبور به پذیرش نخست‌وزیری وی نموده‌اند. محمدعلی سفری، از روزنامه‌نگاران آن عهد، روی کار آمدن رزم آرا را «کودتای سفید» خوانده است.

موضع رزم آرا در برابر نفت

نظر به اهمیت و حساسیت فوق‌العاده مسئله نفت، در اثنای انتخابات مجلس شانزدهم، مخالفت با شرکت نفت و سیاست‌های آن توسط غالب جریان‌ها و احزاب سیاسی مهم در حد بی‌سابقه‌ای بالا گرفت و عملاً دفاع از میانه روی و اعتدال خیانت‌تلقی می‌شد. در ۲۸ خرداد، دکتر مصدق در مجلس پیام آیت‌الله کاشانی را خواند.

«نفت ایران متعلق به ملت ایران است». التهاب نفت، روز بروز شدیدتر می شد. در اول تیرماه اعضای کمیسیون نفت مجلس برگزیده شدند. مصدق چهره شاخص کمیسیون بود؛ وی در ۵ تیر به ریاست کمیسیون برگزیده شد. در همین روز، منصور استعفا کرد و رزم آرا، رئیس ستاد ارتش، فوراً از سوی شاه به نخست وزیری برگزیده شد.

روزی که رزم آرا کابینه اش را به مجلس معرفی کرد (۶ تیر)، مصدق و جبهه ملی چنان سر و صدائی در مجلس به راه انداختند که از زمان حرکت جمهوری خواهی رضاخان در سال ۱۳۰۲، بی سابقه بود. در همان روز، آیت الله کاشانی و جبهه ملی اعلامیه شدیدالحنی علیه رزم آرا صادر کردند.

در چنین فضائی رزم آرا پس از مدتی سکوت در ۲۶ مهر ۱۳۲۹ در مجلس سنا به اظهار نظر درباره نفت پرداخت و موافقت خود را با قرارداد ابراز داشت. اما روز بعد در مجلس شورا مورد استیضاح نمایندگان جبهه ملی قرار گرفت. هرچند او توانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد اما خطاست اگر این رأی را بیانگر احساسات داخل و خارج از مجلس بپنداریم. زیرا در آبان وقتی او و فروهر - وزیر دارائی - درباره علت موافقت دولت با قرارداد سخن گفتند، مجلس هرگز متقاعد نشد. در چهارده آذر، کمیسیون نفت قرارداد الحاقی را برای استیفای حقوق ایران ناکافی دانست و در ۱۹ آذر کمیسیون نفت گزارش خود را مبنی بر رد قرارداد الحاقی تقدیم مجلس کرد. به محض آن که نظر کمیسیون به اطلاع عموم رسید، چندین تظاهرات عمومی علیه شرکت نفت برگزار شد و سیل تبریک و تحسین خطاب به فعالین جبهه ملی و اقلیت مجلس و روزنامه های مؤثر به سوی مجلس سرازیر شد.

آیت الله کاشانی نیز در بیانیه ای ضمن دفاع از ملی شدن نفت در سراسر کشور از مردم ایران خواست آن قدر پافشاری کنند تا طرفداران شرکت نفت در مجلس در برابر اراده ملت ناچار به تسلیم شوند. به دنبال آن جمعی از روحانیان نیز مردم را به مبارزه در این راه فراخواندند. در پی این تحرکات گسترده مردمی در ۲۶ آذر کمیسیون نفت رد قرارداد الحاقی را تصویب نمود و در همان جلسه طرح ملی شدن نفت با امضای یازده نماینده تقدیم مجلس شد.

اما رزم آرا که کمر به دفاع از قرارداد بسته بود، در جلسه خصوصی مجلس بدون پرده پوشی به دفاع از آن پرداخت و ایرانیان را ناتوان تر از آن دانست که بتوانند یک

کارخانه سیمان را اداره کنند. در همان حال فروهر - وزیر دارائی - که در ۵ دی ماه ۱۳۲۹ در مجلس به منظور جلوگیری از تصویب ملی شدن نفت سخن می گفت، به منظور طرح یک راه حل بهتر، قرارداد الحاقی را پس گرفت.

طرح این موضوع در آن فضای سنگین ضدانگلیسی باعث شد، مجلس وی را به شدت مورد انتقاد قرار دهد. در ۲۱ دی مجلس طرحی تصویب کرد که به موجب آن کمیسیون نفت می بایست ظرف دو ماه رویه دولت را در امر نفت ترسیم کند.

در ۹ بهمن مجلس سنا نیز قرارداد ساعد - گس را برای استیفای حق ایران ناکافی شمرد. در همین اثنا کمیسیون نفت با ارسال پرسش نامه ای برای نخست وزیر درباره ابعاد مختلف مالی، سیاسی، فنی و تکنیکی و حقوقی نفت و توانائی ایران در اداره آن پرسش هایی مطرح ساخت. رزم آرا نیز این پرسش نامه ها را به وزارتخانه های خارجه، اقتصاد و دارائی، دادگستری و نیز دفتر مدیریت و برنامه ریزی نفت فرستاد. این در حالی بود که ملی کردن نفت به عنوان مهم ترین پیشنهاد معرفی شد.

فضا چنان ضدانگلیسی و علیه شرکت نفت بود که فروهر در ۲۴ بهمن استعفا کرد و این مسئله نشانه سقوط دولت رزم آرا در آینده ای نزدیک بود. دو روز بعد از استعفای فروهر، مجلس با تأیید و تصویب گزارش کمیسیون نفت مبنی بر ناکافی بودن لایحه ساعد - گس برای استیفای حقوق ایران از نمایندگان مجلس خواست پیشنهاد های خود را مبنی بر ترسیم خط مشی دولت در قبال نفت به مجلس ارائه کنند. در این راستا پیشنهاد های زیادی از جمله ملی شدن نفت مطرح شد. به دنبال آن دولت استیضاح شد؛ اما دوباره رأی اعتماد گرفت.

در واقع، توسل به استیضاح های مکرر یکی از روش های رویارویی جبهه ملی با کابینه رزم آرا بود. جبهه ملی از این طریق می کوشید هم ماهیت کابینه رزم آرا و هم ماهیت اکثریت نمایندگان مجلس را نشان دهد و در همان حال توجه محافل سیاسی و پشتیبانی سراسری مردم ایران را برانگیزد و با شکستن فضای اختناق آمیز حاکم، به مطبوعات جرأت و شهامت لازم جهت افشای حقایق را بدهد و از این رهگذر سرسختی و شکست ناپذیری جنبش ملی را به اثبات برساند. در عمل نیز چنین شد؛ نمایندگان اندک اما پرنفوذ جبهه ملی عملاً سکان هدایت سیاست ها و برنامه های نفتی را در دست گرفتند و تا ملی شدن نفت از پای نشستند.

شرکت نفت که موقعیت خود را در خطر می دید، محرمانه با رزم آرا وارد مذاکره شد که حاصل آن پذیرش اصل تنصیف عواید بود همانند الگوی عربستان - آرامکو. شرکت حتی پیشنهاد کرد حاضر است پنج میلیون لیره مساعده به ایران بپردازد که از درآمدهای بعدی کسر شود و تا پایان سال ۱۹۵۱ هم ماهانه مبلغ دو میلیون لیره مساعده بپردازد.

روز ۱۲ اسفند رزم آرا گزارش متخصصان خود را درباره پرسش های کمیسیون نفت انتشار داد که بر اساس آن ایران فاقد متخصصان فنی و کارشناس مالی کافی برای اداره تأسیسات نفتی است. افزون بر این، از نظر حقوقی نمی توان قرارداد را ملغی نمود زیرا ایران محکوم به پرداخت خسارتی حدود سیصد تا پانصد میلیون پوند است که به خاطر آن هم حیثیت و هم ارزش خارجی خود را از دست خواهد داد و به لحاظ سیاسی عاقلانه نیست ایران با دولت بریتانیا رویاروی گردد. این گزارش غروب همان روز از رادیو پخش شد و فردای آن روز رزم آرا برای دفاع از نظریه متخصصان خود در کمیسیون نفت حضور یافت. این جلسه روز ۱۴ اسفند و در فضائی حساس و هیجان انگیز برگزار شد و کمیسیون بار دیگر بر ملی کردن تأکید ورزید و در ۱۵ اسفند مصوبه زیر را از تصویب گذراند:

«نظر به این که ضمن پیشنهاد های واصله به کمیسیون نفت، پیشنهاد ملی شدن نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آن جا که وقت کافی جهت مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست، کمیسیون ویژه نفت مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمدید می کند.» روز بعد رزم آرا ترور شد.

نقدی بر قرارداد الحاقی

فشار محافل آزادی خواه و جریان های ملی و مذهبی که خواهان لغو قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ و احقاق حقوق ایران از چپاولگری بیگانگان بودند، انگلیسی ها را به هراس انداخت. به همین منظور، نویل گس پس از سه سفر متوالی به ایران و در پی مذاکرات محرمانه با مقامات ایرانی سرانجام با گلشائیان، وزیر دارائی، در ۲۶ تیر ۱۳۲۸ قرارداد الحاقی موسوم به گس - گلشائیان را به امضا رساند. بدین ترتیب، انگلیسی ها با وجود همه خطرهایی که احساس می نمودند، عملاً از پذیرش اصل تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۳۳ شانه خالی کردند و با این روش، تنها به تعدیل برخی از قسمت های آن پرداختند که در مجموع منافع انگلیس را در بالا ترین سطوح حفظ می کرد.

دولت ساعد که امضاکننده قرارداد مزبور بود در واپسین روزهای عمر مجلس پانزدهم لایحه مربوط به قرارداد را با قید دوفوریت به مجلس ارائه کرد که در پی مخالفت نمایندگان اقلیت تا پایان دوره پانزدهم به تصویب نرسید. بزرگ ترین ثمره تصویب نشدن قرارداد در مجلس پانزدهم، آگاه شدن اذهان عمومی ایرانیان از ماهیت قرارداد الحاقی و قرارداد های پیشین نفت به ویژه قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ و پی بردن به میزان فزون از حد غارتگری های شرکت نفت بود که با روشنگری های نمایندگان مخالف و تلاش های مصدق و حمایت های مردمی موجی از حساسیت علیه قرارداد و مبارزه علیه آن را رقم زد و شگفتی محافل لندن را برانگیخت.

لذا انگلیسی ها کوشیدند با برگزاری انتخابات فرمایشی و گزینش نمایندگان هوادار دربار و انگلیس قرارداد مزبور را از تصویب مجلس بگذرانند؛ اما با تحصن جمعی از رجال در دربار در اعتراض به جریان انتخابات، که سرانجام مقدمات تشکیل جبهه ملی را فراهم آورد، و سرانجام قتل هژیر موجی از نفرت علیه بریتانیا برانگیخته شد و دولت ساعد را وادار به تجدیدنظر در انتخابات نمود که در پی آن هشت تن از نمایندگان جبهه ملی وارد مجلس شدند و هسته اصلی اقلیت و مخالفت سرسختانه علیه سیاست های استیلا گرانه بریتانیا را شکل دادند و بدین ترتیب به صحنه گردان مسائل نفت ایران تبدیل شدند.

اقلیت مجلس جمع متشکلی از نمایندگان مجلس بودند که در واقع، نمایندگان حقیقی مردم محسوب می شدند. آن ها برنامه کار خود را بر مخالفت با قرارداد گس - گلشائیان و دفاع از حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی قرار داده بودند. این اقلیت به جبهه ملی وابسته بود. جبهه همچنین دست اندرکار متشکل ساختن عناصر و گروه های آزادی خواه و مخالف استعمار بود.

بر اساس قرارداد الحاقی میزان حق الامتیاز هر تن نفت از چهار شلینگ به شش شلینگ و میزان مالیات پرداختی به ازای هر تن نفت فروش رفته تا یک شلینگ افزایش می یافت. شرکت نفت متعهد می شد، بیست درصد سهم ایران را قبل از کسر مالیات بر درآمد انگلستان پرداخت کند. شرکت همچنین به جای ده درصد تخفیف از قیمت های پایه - که در قرارداد ۱۹۳۳ پیش بینی شده بود - ۲۵ درصد تخفیف منظور می کرد و در مجموع سهم ایران از عواید نفت را به سی درصد افزایش می داد که در آن فضا بسیار پایین تر از انتظارات ایجاد شده بود. در مقابل، قرارداد ۱۹۳۳ / ۱۳۱۲ مورد تأیید قرار می گرفت و بدون آن که

سخنی از تسویه حساب و طرح دعاوی ایران به میان آید، سعی می شد با پرداخت مبالغ ناچیزی کلیه دعاوی ایران نسبت به شرکت نفت تسویه شده تلقی گردد.

در حالی که بر اساس اصول بین المللی هیچ دولتی نمی توانست هیچ گونه مالیاتی از دولت دیگر دریافت دارد، این قرارداد سهم معافیت مالیاتی ایران از منافع و ذخایر نفت را منحصر به معافیت مالیات بر درآمد دولت انگلستان می کرد تا اخذ هر گونه مالیات دیگر قانونی و قطعی شود. طبق قرارداد ۱۳۱۲ دولت ایران در ۲۰ درصد کلیه ذخایر شرکت نفت شریک و سهام بود که در قرارداد الحاقی این ذخایر راهبردی برای همیشه از میان می رفت در عوض، سالانه مبلغی حدود چهار میلیون لیره به ایران پرداخت می شد. از آن جا که طلا- معیار پرداخت بود، نه تنها عواید دولت ایران بابت حق الامتیاز و مالیات افزایش پیدا نمی کرد بلکه ۵ تا ۱۰ درصد نیز کاهش می یافت. هرچند ۱۰٪ به حق الامتیاز و مالیات پرداختی به ایران افزوده می شد اما با توجه به افزایش مصرف نفت در داخل ایران به ضرر کشور تمام می شد.

اگر بخواهیم درآمد های نفتی ایران را، در صورت اجرای قرارداد الحاقی، با درآمدهای نفتی ونزوئلا بسنجیم درمی یابیم که در سال ۱۹۴۸ درآمد دولت ونزوئلا- از شرکت های نفتی از قرار هر تنی ۸۸/۵ دلار بوده، در حالی که با اجرای قرارداد الحاقی، عایدات ایران در همان سال به حدود ۸۸/۲ دلار می رسید و این کمتر از نصف عایدات ونزوئلا- بود. بدین سان، جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که شرکت نفت طی سالیان متمادی چندین برابر سرمایه گذاری خود، از منابع هنگفت ثروت ملی ایران به غارت برده بود.

شاید گفته شود هزینه حمل و نقل از ونزوئلا تا بازار مصرف بسیار کم تر از ایران است؛ اما اگر به هزینه های بسیار اندک تولید در ایران در قیاس با ونزوئلا بنگریم این فاصله جبران می شود. بر اساس گزارش صندوق بین المللی پول، هزینه تولید نفت در ایران حدود یک دلار و در ونزوئلا ۶۵/۴ دلار است و در واقع، شرکت نفت در قیاس با شرکت های نفتی فعال در ونزوئلا در ازای هر تن ۳۵/۲ دلار سود بیش تر کسب می کرد.

اکنون اگر عایدات ایران را به موجب قرارداد الحاقی با منافع خالص شرکت نفت در سال ۱۹۴۸ و یا مالیاتی که دولت انگلیس در همان سال از عملیات شرکت دریافت نموده است بسنجیم، در می یابیم که عایدات ایران از محل ثروت خود به مراتب کم تر از سود خالص شرکت نفت و نیز بسیار کم تر از مالیاتی است که شرکت نفت به دولت

انگلیس می پردازد. چنان که منافع خالص شرکت حدود ۷۰۰۰۰۰۰۰ لیره و مالیات دولت انگلیس حدود ۲۸۳۱۰۳۵۳ لیره و حق الامتياز ایران ۱۸۶۶۸۷۸۶ لیره خواهد بود.

اگر دارنده این امتياز یک شرکت ایرانی بود و شرکت مزبور تابع مالیات بر درآمد ایران می شد، در آن صورت حداقل میزانی که به دولت ایران می بایست پرداخت گردد دست کم ۵۰٪ از منافع شرکت بود.

این در حالی بود که ایران به عنوان صاحب معادن و به عنوان دارنده حق السهم ۲۰ درصدی از سود شرکت می بایست از حساب شرکت مطلع بوده و عملیات حسابرسی را از حسابرسان خبره بخواهد. اما ایران نامحرم تر از محاسبان خبره شرکت شمرده می شد و هیچ گونه اطلاعی که می توانست در میزان حق السهم دولت مؤثر باشد در اختیار آن گذاشته نمی شد. افزون بر این، شرکت نفت سالیان متمادی نفت را به قیمت ثابت و بسیار پائینی به وزارت دریاداری انگلیس می فروخت؛ بدون آن که ایران به عنوان مالک این منابع بتواند از حقیقت این معاملات آگاه شود تا ضرری متوجه او نگردد.

به موجب امتیازنامه ۱۹۳۳ ایران در کلیه اندوخته های شرکت به میزان ۲۰٪ سهم و شریک بود؛ اما در قرارداد الحاقی سهم دولت تنها به اندوخته های عمومی محدود می شد. همچنین در قرارداد الحاقی تکلیف استهلاک ها روشن نبود؛ از این رو هرگاه شرکت اراده می کرد می توانست بیش از حد متعارف اموال خود را مستهلک کند و با این روش قسمتی از ۲۰٪ سهم ایران را از میان ببرد.

در موضوع نرخ فروش نفت در داخل ایران، بر اساس قرارداد ۱۹۳۳ حداقل قیمت های خلیج مکزیک یا رومانی مبنای عمل بود؛ اما در قرارداد الحاقی تنها قیمت خلیج مکزیک یا توافق طرفین یا حکمیت به عنوان مبنای فروش در نظر گرفته شده بود. با توجه به اهمیت فزاینده ارزانی سوخت در چرخه اقتصاد ملی می بایست ترتیبی اتخاذ می شد تا قیمت فروش آن از نرخ فروش به وزارت دریاداری انگلیس یا شرکت های آمریکائی گران تر نباشد.

نکته مهم دیگر مسکوت ماندن مسئله بسیار مهم گاز طبیعی بود که هم در قرارداد ۱۹۳۳ و هم در قرارداد الحاقی سخنی از آن به میان نیامده بود. در واقع، باید تدابیری اتخاذ می شد تا از گاز طبیعی چاه های ایران که در آن زمان نابود می گردید، استفاده شود و مصرف گاز با ابزارها و روش هایی که در کشورهای دیگر معمول بود در ایران رواج

یابد و سپس برای تامین سهم و منافع ایران از این ثروت بزرگ بر اساس روش های جاری در کشورهای نفت خیز چاره اندیشی شود.

تلاش های رزم آرا برای تصویب قرارداد الحاقی

رزم آرا وعده کرده بود به هر قیمتی در تصویب قرارداد الحاقی بکوشد. اما هم او و هم شاه می دانستند که قرارداد الحاقی بدون جرح و تعدیل، شانس اندکی برای تصویب دارد. شاه معتقد بود باید در موارد زیر تجدیدنظر صورت پذیرد: ایرانی کردن سریع پرسنل شرکت نفت، واگذاری حق حسابرسی به دولت ایران و تعدیل روش محاسبه حق سهم ایران.

از نگاه رزم آرا نیز تصویب قرارداد الحاقی در مجلس مستلزم تغییرات زیر بود:

۱. برنامه اداره تأسیسات نفت به وسیله ایرانیان طی یک دوره ده ساله.

۲. حق بازرسی دفتر های شرکت به عنوان یک شریک به منظور تعیین سهم ایران از منافع شرکت.

۳. فروش نفت برای مصرف داخلی ایران معادل کمترین قیمتی که به دیگران فروخته می شود، و نیز دریافت اطلاعات کامل درباره دریافت کنندگان نفت صادراتی ایران.

۴. وجوه مربوط به موافقتنامه جدید به طور اقساط و همزمان با شروع اجرای برنامه هفت ساله پرداخت شود.

جرج مک گی درباره لزوم پذیرش این درخواست ها با مقامات وزارت خارجه انگلیس و شرکت نفت گفت و گو کرد؛ اما شرکت نفت معتقد بود قرارداد نه تنها منصفانه بلکه سخاوتمندانه است و دادن هر امتیاز جدید محرک درخواست های تازه تر خواهد شد. لذا تنها با درخواست فروش نفت به قیمت تمام شده موافقت کرد و از پذیرش سایر موارد خودداری ورزید. آن ها از ایرانیان خواستند بر احساسات ناسیونالیستی خود غلبه نموده و قرارداد را به همان صورتی که امضا شده است بپذیرند. مک گی، پاسخ هیأت مدیره شرکت نفت را چنین منعکس کرده است: «بهتر است در فکر امور مربوط به خودمان باشیم. آن ها ایرانی را بهتر از ما می شناسند. اگر به ایرانی ها یک اینچ بدهید آن ها یک مایل مطالبه می کنند.» مک گی در ادامه می نویسد، احساس کردم که نظریاتم کمترین

تأثیر را در هیأت مدیره نداشته است.

هنگامی که دولت در برابر تقاضای کمیسیون نفت نتوانست موضع خود را روشن کند، از سوی جبهه ملی مورد استیضاح قرار گرفت و این روند موجب شد تا در محافل سیاسی همه نابسامانی‌ها و بدبختی‌های ایران به شرکت نفت نسبت داده شود. اما رزم آرا منکر این رابطه شد و استیضاح‌های موجود را موجب اتلاف وقت دانست. وی فروهر وزیر دارائی را مأمور دفاع از قرارداد نمود. او لایحه را پس از آن که کمیسیون نفت خواهان ملی شدن نفت شد، پس گرفت. اما اقدام او با واکنش شدید مجلس همراه شد. نمایندگان طی قطعنامه‌ای ادعای او را نادرست و اظهارات وی را کان لم یکن تلقی کردند.

واقعیت این بود که رزم آرا با یک مجلس به شدت ناسازگار رو به رو بود که تنها او را تحمل می‌کرد نه بیش تر. از همین رو، رزم آرا به سفیر انگلیس شکایت کرد که از ۱۳۰ لایحه‌ای که دولت به مجلس ارائه نموده هیچ یک به تصویب نرسیده است.

اقدام نمایندگان و سی روزنامه نگار متحصن در مجلس برای مبارزه با قرارداد، تشنج سیاسی را به میان اعضای کابینه کشاند. شماری از وزیران با کسانی که خواهان استعفای فروهر بودند، همصدا شدند و تهدید کردند در غیر این صورت آن‌ها نیز استعفا خواهند کرد. در پی این رخدادها، شمس الدین جزایری، وزیر فرهنگ، اعلام کرد اقدامات فروهر نسبتی با نخست وزیر ندارد. اما فروهر این اتهام را رد کرد و مسائل طرح شده را خواسته قلبی نخست وزیر دانست. بدین سان، رویارویی دولت با مجلس به وضعیتی منتهی شد که بر اساس آن یا باید قرارداد تغییر می‌یافت و یا مجلس منحل می‌گردید.

در اوایل زمستان ۱۳۲۹ در پی انتشار اخبار مربوط به توافق تنصیف عواید بین عربستان و آرامکو، موقعیت انگلیسی‌ها و دولت رزم آرا بیش از پیش ضعیف شد. رزم آرا در عین این که می‌کوشید کمیسیون نفت را از پذیرش اصل ملی شدن باز دارد، از نورکرافت نماینده شرکت نفت در ۲۱ بهمن ۱۳۲۹ در خصوص آمادگی انگلیسی‌ها برای توافق پنجاه پنجاه پرس و جو کرد.

مقامات انگلیسی با توجه به همه گیر شدن شعار ملی شدن نفت حاضر شدند به ترتیب مشابه عربستان تن دهند. رزم آرا که به اهمیت نمادین ملی شدن نفت باور داشت اما آن را غیرعملی می‌دانست، با برخی از اعضای کمیسیون نفت دو نقشه متفاوت طرح کرد که در هر دو، هدف غائی و مطلوب همان ملی شدن نفت بود. اما پیش از رسیدن

به آن مرحله می بایست از اصل پنجاه پنجاه دفاع می کرد. حتی رزم آرا به شپرد گفت این کار صرفاً به معنای تظاهر به موافقت با فکر ملی کردن نفت است نه بیشتر؛ بلکه اصل و هدف همان تنصیف عواید است. اما انگلیسی ها که اصل ملی شدن را به منزله کفر می دانستند، رفتار رزم آرا را زیر سؤال برده و همچنان قرارداد ۱۹۳۳ را مبنای عمل شمردند.

رزم آرا که از طرز رفتار انگلیس ها ناراضی بود، در حالی که نمی توانست خود را از آن ها جدا کند به شرح دشواری ها و خطرات ملی شدن ادامه داد. در همان حال از علنی کردن اصل پنجاه پنجاه سر پیچید. او به انتظار کسب امتیازات بیش تری از انگلیسی ها نشست تا دست کم برخی از اهداف ملی شدن نفت را محقق سازد و بدین ترتیب موضوع نفت را به طور قطعی حل کند؛ زیرا هیچ نخست وزیری بیش از او مایل نبود حیثیت خود را به خاطر حمایت آشکار از انگلیسی ها به مخاطره افکند.

گفته می شود رزم آرا پیشنهاد تنصیف عواید انگلیسی ها را مسکوت نهاد، در حالی که انگلیسی ها مایل بودند این موضوع به گوش عموم ایرانیان برسد. برخی برای اثبات این موضوع به سخنان دکتر مصدق استناد می کنند که گفته بود اگر شرکت سابق نفت در دوره پانزدهم اصل تنصیف عواید را می پذیرفت هیچ اختلافی بین ایران و شرکت نفت پدید نمی آمد ولی سماجت های شرکت نفت ایرانیان را عصبانی کرد. اما اگر اندکی وسواس به خرج دهیم در می یابیم که این ادعاها چندان درست نیست. زیرا این سخن اولاً مربوط به دوره پانزدهم مجلس و پیش از خیزش عمومی و تحرک محافل ملی و مذهبی به سوی ملی شدن نفت است و هنوز شعار ملی شدن نفت همه گیر نشده بود. ثانیاً شرکت نفت بر اساس گفته شپرد تنها پس از رد قطعی قرارداد الحاقی در مجلس و مدت ها پس از تصویب قرارداد آرامکو- عربستان به آن تن داده است.

بنابراین این ادعا که اگر رزم آرا اصل پنجاه پنجاه را اعلام می کرد، مرگ او و بحران ملی شدن پیش نمی آمد نادرست است؛ زیرا شاه و نمایندگان غیر جبهه ملی کمیسیون نفت از آن آگاه بودند و اگر امیدی به پذیرش آن وجود داشت، مطمئناً آن را اعلام می کردند.

رد قاطعانه قرارداد الحاقی در مجلس و طرح ملی کردن صنعت نفت از یک سو، و امضای قرارداد تنصیف عواید بین عربستان و شرکت نفتی آرامکو از دیگر سو،

انگلستان را به شدت غافلگیر کرد. آن چه بر وحشت انگلیسی ها افزود، ظهور احساسات و جنبش ضدانگلیسی در ایران بود که هرگز نمی خواست به هیچ نوع توافقی با انگلستان حتی پنجاه - پنجاه تن دهد. افزون بر این، هراس از نفوذ فزاینده شرکت های نفتی آمریکائی که انتظار می رفت به نفوذ انگلیسی ها در منطقه و سلطه آن ها بر منابع نفتی پایان دهند، انگلستان و دولت رزم آرا را در وضعیت دشوار و پیش بینی نشده ای قرار داد. از این رو، رئیس شرکت نفت با اعلام آمادگی فوری کشور متبوعش برای مذاکره با دولت رزم آرا، برای عقد قرارداد مشابه عربستان - آرامکو کوشید این بحران را مدیریت کند. در این راستا حتی شرکت نفت حاضر بود به محض امضای قرارداد تنصیف عواید، کمک های ویژه ای در قالب مساعده های مالی در اختیار دولت ایران قرار دهد.

رزم آرا که در وضعیت دشواری قرار گرفته بود و فاصله زیادی بین پیشنهاد تنصیف عواید انگلستان و اصل ملی شدن نفت می دید، تحت تأثیر فضای سیاسی ملتهب آن روز از پذیرش پیشنهاد شرکت سر پیچید؛ ولی در خفا به مذاکرات ادامه داد تا روش میانه دیگری برای دفاع از قرارداد بیابد. رزم آرا که به شدت تحت فشار انگلیسی ها قرار گرفته بود به شپرد اطلاع داد اجازه نمی دهد اصل ملی شدن مورد تصویب قرار گیرد؛ بلکه می کوشد پیشنهاد جدیدی به مجلس ارائه کند. معاون وزیر خارجه انگلیس نیز هشدار داد دولت آن کشور نمی تواند نسبت به منافع نفتی بریتانیا بی تفاوت باشد. حتی شپرد به رزم آرا نوشت هیچ طرحی که متضمن ملی شدن نفت باشد حتی در آینده دور از نگاه انگلستان قابل پذیرش نیست. وی از رفتار غیرمسئولانه نمایندگان مجلس ایران شکایت نمود و یادآور شد حاضر است ۵/۲۸ میلیون لیره به دولت ایران بپردازد و همچنین ده میلیون لیره نیز به عنوان سپرده در اختیار بانک ملی برای رفع مشکلات اقتصادی قرار دهد و همچنین بر پایه تنصیف عواید با ایران قرارداد منعقد کند.

در ایران نوعی اجماع و اتفاق نظر درباره ایستادگی در برابر امپریالیسم غرب به ویژه انگلیس و هیأت حاکمه پدید آمده بود. مسئله نفت، به صورت مسئله ای تاریخی، سیاسی و حیثیتی برای مردم ایران درآمده بود. گویا مردم با ملی کردن نفت می خواستند انتقام نزدیک به دوست سال زورگویی و غارت و چپاول و تحقیر را از انگلیس بگیرند، هیچ پیشنهاد دیگری غیر از ملی شدن پذیرفتنی نبود. بدین سان، به تعبیر ریچارد

کاتم، رزم آرا حتی اگر در اسفند ۱۳۲۹ ترور نمی شد، فرصت تاریخی را از دست داده بود و احساسات ناسیونالیستی متوجه جبهه ملی و مصدق شده بود.

رزم آرا برای گره گشائی از این مشکل ابتدا از آمریکا و سپس از شاه یاری خواست. او از آمریکا خواست از توان و نفوذ خود برای به نرمش واداشتن انگلیس ها بهره گیرد تا مطالبات آنها تعدیل شود و در برابر درخواست های مجلس انعطاف بیشتری نشان دهند. از همین رو، وزیر خارجه آمریکا از وزیر خارجه انگلیس و هم از مقامات مسئول شرکت نفت خواست تا در موضوع نفت نرمش بیش تری نشان دهند. حتی آمریکا درصدد بود با اعطای وام به دولت رزم آرا کمک کند؛ اما انگلیسی ها با این بهانه که ایرانی ها را بهتر از آمریکائی ها می شناسند- و پرداخت وام موجب می شود ایرانیان در تصویب قرارداد نفت امروز و فردا کنند- با آن مخالفت ورزیدند.

در نتیجه، در فضائی که هیچ طرحی جز ملی شدن قابل طرح و دفاع نبود، رزم آرا به عنوان آخرین راه حل به انحلال مجلس و اعلان حکومت نظامی اندیشید. او که وجود مجلس را مانع هر طرحی غیر از ملی شدن نفت می دانست، از شاه خواست با استفاده از قانون ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸، مجلس شورا و سنا را منحل کند تا کانون اصلی مخالفت ها از میان برود. اما شاه به دلایل سیاسی و نگرانی از بروز تشنج سیاسی در کشور از انجام آن خودداری کرد. گفته می شود شاه پس از کسب نظر سفیر آمریکا این پیشنهاد را رد کرد. به نظر می رسد رزم آرا پس از آن که شاه را مانع دستیابی به مقاصد خود یافت، نظرش به سوی یک کودتای نظامی و ترور شاه جلب شد؛ اما سفرای انگلیس و آمریکا که از این نقشه مطلع بودند با آن مخالفت ورزیدند. زیرا در آن شرایط بحرانی ممکن بود به مداخله روس ها و تجزیه کشور بینجامد. به همین خاطر، سفیر آمریکا ضمن باز داشتن وی از اجرای این نقشه، موضوع را به اطلاع شاه رساند و بدین ترتیب در برکناری رزم آرا ایفای نقش کرد.

درباره نقشه و برنامه های بعدی رزم آرا حرف و حدیث فراوانی گفته شده است. به گفته حسین مکی رزم آرا قصد داشت با استخدام تیراندازان ماهر در لباس غیرنظامی و شناساندن نمایندگان جبهه ملی به آن ها به تدریج همه آن ها را معدوم سازد و در گام بعد با قتل شاه و کاشانی سرانجام با یک کودتا زمام امور را به طور مطلق در دست گیرد و نظام سیاسی ایران را به جمهوری تبدیل کند. به ادعای مکی، دولت با تعلل در

پرداخت حقوق کارمندان و مقصر شمردن مجلس در این امر به ایجاد تحصن و تظاهرات کارمندان پیرامون مجلس پرداخت تا فضا را برای این کار فراهم آورد؛ اما مرگ زودهنگام او این نقشه را ناکام گذاشت.

رزم آرا نماینده انگلیسی ها یا آمریکائی ها: سیری در روابط خارجی رزم آرا

درباره جهت گیری های سیاست خارجی رزم آرا اختلاف نظرهای جدی وجود دارد. برخی از محققان بر این باوراند که رزم آرا برگزیده سیاسی انگلستان بود و به خواست و اراده انگلیسی ها به شاه تحمیل شد. در مقابل، برخی دیگر وی را نماینده منافع و سیاست های آمریکا می شمارند. از همین رو، با نگاهی اجمالی به پاره ای از این دیدگاه ها به ارزیابی این موضوع می پردازیم.

خاطرات و گزارش های جرج مک گی، معاون وزارت خارجه آمریکا در زمان رزم آرا، نشانگر نقش ویژه آمریکا در روی کار آمدن رزم آرا است. به نوشته او انتصاب رزم آرا بیش تر به توصیه سفارت آمریکا صورت پذیرفت و شاه به رغم میل خود به آن تن داد. در واقع، رزم آرا زمامدار منتخب واشنگتن بود. به نوشته او علت حمایت آمریکا از وی تردید واشنگتن در توانائی شاه در اداره کشور و مبارزه با فساد و انجام اصلاحات اساسی در برابر خطر کمونیسم بود.

به باور مک گی، رزم آرا قصد داشت برنامه های زیر را به اجرا درآورد:

الف: مبارزه با فساد؛ ب: تمرکززدائی سیاسی و اداری؛ ج: انحلال مجلس شورای ملی؛ د: محدود کردن قدرت شاه؛ ه: توافق با شرکت نفت انگلیس به نحوی که با دیگر کشور های تولیدکننده نفت خاورمیانه عمل شده است؛ و: واگذاری مسئولیت اجرای برنامه های اقتصادی - اجتماعی خود به تقی نصر.

به نوشته مک گی، آمریکائی ها با مشاهده عمق و گستره حرکت های استقلال خواهانه در آسیا و آفریقا دریافته بودند ادامه بهره برداری از ذخایر نفتی خاورمیانه مستلزم تجدیدنظر در قرارداد های نفتی است. از این رو، به انگلیسی ها هشدار دادند باید از اصل پنجاه - پنجاه دفاع کنند. در همین راستا مک گی، معاون وزارت خارجه آمریکا، هم با مقامات وزارت خارجه انگلیس و هم با مقامات ارشد شرکت نفت گفت و گو کرد. با تشکیل دولت رزم آرا وی از انگلیس ها خواست تا نرمش بیش تری در برابر تقاضاهای ایران نشان دهند.

مهم ترین درخواست رزم آرا از شرکت نفت عبارت بود از پرداخت سهم بیش تری از منافع نفت؛ تسریع در جایگزینی کارکنان ایرانی به جای کارکنان انگلیسی؛ حق بازرسی ایران در دفتر های شرکت به عنوان یک شریک و استفاده از نفت برای مصرف داخلی معادل کم ترین نرخ که به دیگران فروخته می شود. اما بریتانیا با این درخواست ها موافقت نکرد.

به نوشته شمس قنات آبادی، در آن زمان چنین شایع بود که آمریکائی ها به نفع رزم آرا وارد عمل شده اند تا مسئله نفت را حل نموده و برنامه های اصلاحی را سریع تر به اجرا در آورند. اما واقعیت این است که رزم آرا توانسته بود به نحوی رضایت هر سه قدرت مؤثر یعنی آمریکا، انگلیس و شوروی را جلب کند.

آن چه بر دامنه شایعات مربوط به همکاری رزم آرا با آمریکائی ها می افزود، ورود هنری گریدی سفیر جدید آمریکا به تهران، درست در همان روزی بود که رزم آرا قدرت را به دست گرفت. او پیش تر به عنوان کارشناس کمک های مالی آمریکا به کشور های کوچک پیرامون شوروی شناخته شده بود و در یونان فعالیت می کرد.

به نوشته روزنامه فرانسوی لوموند، دولت آمریکا با روی کار آمدن رزم آرا پیروزی مهمی به دست آورد. زیرا او با تسلط بر نیرو های نظامی ایران و تشکیل یک دولت مقتدر، هم می توانست موافقت نامه الحاقی با انگلستان را به تصویب برساند، هم با کمک انگلیسی ها و آمریکائی ها نهضت سیاسی اجتماعی بیگانه ستیز داخلی را سرکوب کند و هم با اعطای برخی امتیازات به اتحاد شوروی فشارهای آن دولت را کاهش دهد. دولت آمریکا به قدرت رسیدن رزم آرا را در راستای تثبیت وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایران می نگریست و حتی بر حسب صلاحدید راهنمایان آمریکائی پذیرفته بود برنامه صنعتی را بر برنامه توسعه کشاورزی اولویت بخشد و به همین منظور قرار بود سه متخصص امور اقتصادی به ایران اعزام دارد. زیرا گریدی معتقد بود برای رهائی از بن بست موجود به مدیریت آمریکائی ها نیاز است.

از نگاه آمریکا، رزم آرا در وقایع آذربایجان و کردستان و عقد قرارداد نظامی میان ایران و آمریکا از خود کفایت نشان داده و ارتش ایران را بر اساس اسلوب آمریکائی سازماندهی کرده بود که باعث تسهیل در امر استقرار سوق الجیشی آمریکا می شد. لذا او بزرگ ترین برگ برنده اتحاد با آمریکا بود.

اما واقعیت آن است که برخلاف شایعات آن روز- که رزم آرا را وابسته به آمریکا می شمرد - اسناد و مدارک این ادعا را اثبات نمی کنند. هرچند آمریکا از نخست وزیری رزم آرا استقبال نمود و به انجام اصلاحات از سوی او خوش بین بود، اما به دلایل مختلف از جمله نزدیکی به شوروی و ایجاد تنگناهایی برای مسافرت دیپلمات های آمریکائی در ایران و خودداری از مذاکره برای دریافت وام، روابط ایران و آمریکا به پایین ترین حد خود پس از جنگ جهانی دوم رسید. بنابراین، برخلاف تصور موجود رزم آرا «آدم آمریکا» نبود و این کشور نیز تمایلی به تداوم حکومت وی نداشت. از همین رو، هنری گریدی گفته بود اگر آمریکا به طور جدی از رزم آرا حمایت می کرد و انگلیسی ها را وادار به ارائه پیشنهاد های قابل قبول تری برای حل اختلاف نفتی با ایران می کرد نه رزم آرا کشته می شد و نه بحران ملی شدن نفت پیش می آمد. اما آمریکا ظاهراً ناتوان تر از آن بود که بتواند خط مشی مستقلی درباره ایران اتخاذ کند؛ زیرا در این زمان خط مشی سیاسی آمریکا در ایران عملاً با صلاحدید انگلیسی ها تعیین می شد. این موضوعی است که در زمان حکومت دکتر مصدق و به ویژه در پی همراهی شرکت های نفتی آمریکائی با شرکت نفت انگلیس در تحریم ایران اثبات شده است.

با این حال قابل انکار نیست که رزم آرا با اقدامات و مذاکراتی که بی درنگ پس از روی کار آمدن خود انجام داد، مشخص نمود علاوه بر انگلستان با آمریکائی ها نیز پیوند هائی داشته است. اما نقش آفرینی انگلیسی ها در این جریان به مراتب مهم تر و تعیین کننده تر بود. چنانکه سفیر وقت انگلیس، سر جان لوروژیل شاه را برای انتخاب رزم آرا زیر فشار نهاد. از آن جا که شاه در موضع ضعیفی قرار داشت، به رغم میل خود به آن تن داد تا کار نفت خاتمه یابد. زیرا منصور نتوانسته بود قرارداد الحاقی را آن گونه که انگلیسی ها انتظار داشتند، به نتیجه برساند. از این رو، انتظار می رفت رزم آرا با روح نظامی و اقتدار طلب خود بتواند این موضوع را حل و فصل کند.

البته این بدان معنا نیست که آمریکائی ها در این موضوع سکوت اختیار کرده بودند؛ بلکه آن ها با توجه به روحیه و توان رزم آرا نسبت به پیشبرد برنامه های اصلاحی وی امید فراوان داشتند و حتی ممکن است توصیه هائی به سود وی نزد شاه نموده باشند. به گفته ایرج ذوقی وی بی تردید تحت فشار انگلیس ها به قدرت رسید و بریتانیا تا آخرین لحظات زندگی رزم آرا به وی چشم امید دوخته بودند.

در پی نزدیکی رزم آرا به روس ها به ویژه ایجاد محدودیت هائی برای مسافرت دیپلمات های آمریکائی در نقاط مختلف ایران، خودداری از ادامه مذاکره جهت دریافت وام از آمریکا و جلوگیری از پرواز هواپیما های شناسائی آمریکا در مرز های ایران و شوروی و سرانجام فرار سران حزب توده از زندان قصر، آمریکائی ها از وی ناامید شدند. سیاست وی در راستای کاهش فشار علیه حزب توده، رفع اختلاف با دولت شوروی، آزادی افسران ایرانی توقیف شده توسط روس ها در مرز های ایران و تجدیدنظر در پرونده یازده تن از سران حزب توده، نشانه تلاش برای موازنه سنتی با روسیه و انگلستان و کاستن از شدت آشوب های داخلی بود؛ و این با منافع بریتانیا همسو بود زیرا کاهش سیاست های ضد روسی دولت ایران، زیان های وارده به شرکت نفت را نیز کاهش می داد و به رزم آرا فرصتی می داد تا به این ترتیب اثبات کند دولت ایران اساساً ضد روسیه نیست؛ و در همان حال قرارداد الحاقی را به سرانجام برساند. اما همین روند با مخالفت های برخی اعضای کابینه و مجلس انگلستان همراه شد. به اعتقاد آنان ایران ممکن است به زودی در پاتیل بزرگ کمونیسم بیفتد و یا به کره دوم تبدیل شود.

در مجموع، سیاست های رزم آرا به جلب اعتماد شوروی منتهی می شد. زیرا بر پایه تحلیل سفارت ایران در لندن، هدف و خط مشی روس ها در برابر رزم آرا نیز جلب بی طرفی ایران بود و برای حفظ این بی طرفی حاضر بودند در مسائل مهم با ایران کنار بیایند.

این جهت گیری های خارجی رزم آرا باعث شده تا برخی محققان او را کاملاً ضد آمریکائی قلمداد کنند. هوشنگ مهدوی از جمله این محققان است. به نوشته او سیاست خارجی رزم آرا سه جهت مشخص داشت: الف) رفع بحران در مناسبات با شوروی و بهبود آن؛ ب) بریدن پای آمریکائی ها از ایران؛ ج) تصویب قرارداد الحاقی نفت و اجرای آن. رزم آرا برای خارج کردن آمریکا از صحنه سیاست ایران به این اقدامات دست یازید: قطع برنامه های صدای آمریکا از رادیو تهران؛ مخالفت با اعزام چند گردان از سربازان ایرانی به جنگ کره؛ باز گرداندن افسران ایرانی که برای گذراندن دوره تخصصی به آمریکا اعزام شده بودند؛ و پایان دادن به خدمت مستشاران آمریکائی در سازمان برنامه.

اما نگاه واقع بینانه تر این است که موضوع ایران را در پرتو مسائل مهم تر جهانی یعنی

بحران کره بنگریم. در بهار ۱۳۲۹ که دولت های آمریکا و انگلیس گرفتار رقابت و کشمکش بر سر تقسیم منافع و بازار جهانی شده بودند، با حضور فرانسه دوباره به یکدیگر نزدیک شدند. کنفرانس لندن نقطه اوج این همکاری ها بود که طی آن وزیران خارجه آمریکا و انگلیس درباره مسائل خاورمیانه از جمله ایران به این نتیجه رسیدند که باید در این شرایط حساس دولت مقتدری در ایران بر سر کار آید. این مرد مقتدر همان سپهد رزم آرا بود که روز پنجم تیر ماه ۱۳۲۹ به نحو غیرمنتظره ای در پی استعفای منصور بی درنگ به نخست وزیری رسید. بنابراین، سیاست ها و برنامه های آمریکا در ایران تحت الشعاع رویکردهای انگلستان قرار داشت و تقریباً تا کودتای ۲۸ مرداد بر همین وضع باقی ماند.

شاه و مسئله نفت

شاه در مصاحبه با خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز در ۱/۴/۱۹۵۰ گفت ایران امتیاز استخراج و بهره برداری از نفت و مواد خام خود را به کشور ها و شرکت های دیگر نخواهد داد؛ اما تأکید کرد این موضوع شامل امتیاز نفت انگلستان نخواهد شد و باید تا انقضای مدت آن منتظر ماند. شاه با اشاره به مذاکرات مربوط به بازرنگری در حق الامتیاز اظهار نمود قیمت نفت رو به کاهش است.

با این همه گزینش نخست وزیرانی چون رزم آرا و حسین علاء در مراحل نهائی پیش از ملی شدن نفت نشانگر عدم تمایل شاه و حتی هراس او از درگیری با شرکت های نفتی و کشورهای متبوع آن هاست. از آن جا که وی بقای حکومت خود را در حمایت این شرکت ها جست و جو می کرد، باید راهی برای سازش با آن ها می یافت و این وضعیت تا دهه اول جنگ سرد ادامه داشت.

با این همه شاه از انتخاب نخست وزیران کارآمد و مقتدر هراس داشت و برای ایجاد موازنه قدرت در کشور، وجود مجلس را لازم می شمرد و می دانست با انحلال مجلس موقعیت خود را در برابر رزم آرا تضعیف می کند. در همان حال، مخالفت با یک جنبش ملی و سراسری به معنای یک عمل خائنه و به زیان منافع ملی و در دفاع از یک شرکت خارجی قلمداد می گردید که شاه با وجود فشار انگلیسی ها نمی توانست به چنین کاری دست بزند.

در واقع، هم شاه، هم مجلس و هم دولت به حساسیت موضوع واقف بودند. لذا

انگلیسی‌ها نیز چاره‌ای جز انعطاف بیش‌تر نداشتند. اصرار انگلیسی‌ها بر انحلال مجلس و بی‌اهمیت جلوه دادن مسئله نفت نهایتاً سبب شد جبهه ملی بیش‌از پیش بر موضوع نفت تأکید کند.

بدین ترتیب، با گذشت زمان، شاه و هیأت حاکمه محافظه‌کار می‌کوشیدند به جبهه ملی نزدیک شوند و رزم آرا به حزب توده. به همین خاطر، شاه و محافل محافظه‌کار از درون و بیرون ارتش مشغول توطئه‌چینی علیه رزم آرا شدند. نزدیکی رزم آرا به سه قدرت بزرگ و تثبیت موقعیت او زنگ خطر را برای شاه به صدا درآورد. البته رزم آرا نیز به گونه‌ای می‌کوشید به مصدق نزدیک شود، اما او شخصیتی نبود که شاه و رزم آرا بتوانند او را به تسخیر خود درآورند.

شاه که در متن تنگناهای لاینحل‌گیر کرده بود، سال‌ها بعد هنگامی که ایران را برای همیشه ترک گفت در کتاب «پاسخ به تاریخ» درباره رزم آرا چنین اظهارنظر کرد که او مذاکره با شرکت‌های نفتی را بیش‌از اندازه متعارف به درازا کشاند. او در منصب نظامی یک ژنرال خوب بود، اما به عنوان یک سیاستمدار مردی ضعیف و بی‌کفایت و متوسط‌الحال شمرده می‌شد. زیرا ناشی‌گری او بیش‌از هر چیز موجب تقویت مصدق و جبهه ملی گردید و به آن‌ها امکان مانورهای تبلیغی فراوانی داد تا نفرت مردم را علیه حکومت برانگیزند.

نگاه محافل سیاسی لندن به رزم آرا

همزمان با روی کار آمدن رزم آرا، سفیر جدید انگلیس در تهران، فرانسیس شپرد، در دفاع از او چنین گزارش داد که با هر حسابی رزم آرا یک نخست‌وزیر کارآمد، درستکار و ترقی‌خواه خواهد بود. انگلیس امیدوار بود با روی کار آمدن وی چشم انداز روشن‌تری برای حل مسئله نفت پدید آید. به رغم نگرانی‌هایی که درباره روحیه نظامی و دیکتاتوری وی وجود داشت، از نگاه انگلیسی‌ها رزم آرا به مثابه آخرین فرصت نیل به هدف بود. از همین رو، انگلیسی‌ها شاه را درباره عدم مداخله رزم آرا در امور ارتش مطمئن ساختند و به نگرانی‌های او در این باره پایان دادند. گفته می‌شود رزم آرا نیز تضمین‌هایی در این باره داد و همین تضمین‌ها سفیران آمریکا و انگلیس را به نخست‌وزیری وی متقاعد ساخت.

وایلی سفیر پیشین انگلیس، و شپرد سفیر بعدی انگلیس خشنودی کشورشان را از

موضوع نخست وزیری رزم آرا ابراز داشته بودند. در پی همین رایزنی های انگلیسی ها بود که شاه پس از جلب موافقت آمریکا و انگلیس بدون اتلاف وقت در ۵ تیر ماه ۱۳۲۹ منصور را وادار به استعفا و رزم آرا را بدون رأی تمایل مجلس به نخست وزیری منصوب کرد. حتی اعضای کابینه نیز قبل از انتصاب وی با مشورت سفارت انگلیس و آمریکا انتخاب شدند.

این اشخاص از میان مدیران ارشد و معاونان وزارتخانه ها برگزیده شدند تا اهداف او را محقق سازند. از همین رو، هنگام معرفی کابینه وی به مجلس، نمایندگان جبهه ملی او را متهم کردند که تنها به پشتوانه آمریکا و انگلیس قدرت را به دست آورده و قصد دیکتاتوری دارد. فضای سیاسی چنان علیه رزم آرا بود که حتی در مجلس سنا نیز به ارتباط با بیگانگان متهم شد و همگی از طرز انتصاب وی خشمگین بودند.

گزارش روزنامه دیلی تلگراف به تاریخ ۸/۴/۱۳۲۹ حاکی است از نگاه انگلیسی ها ورود رزم آرا به صحنه سیاست ایران نشانه موفقیت بیش تر و رویه مؤثر تر در برابر جبهه ملی و مصدق است؛ زیرا همین جبهه عامل اصلی ناکامی و ناکارآمدی کابینه پیشین بوده و از مخالفان سرسخت قرارداد الحاقی است.

رزم آرا در ادامه کارش نیز بیش از همه به حمایت انگلیسی ها وابسته ماند. مشکلات مالی او را بیش از پیش در برابر فشارها و تقاضای انگلیس آسیب پذیر می ساخت. با این همه، رزم آرا حتی یک مشاور امنیتی انگلیسی استخدام کرد و گرایش آشکاری به سوی جلب نظر سفارت انگلستان در مسائل دفاعی و امنیتی نشان داد.

یکی از حربه های انگلستان برای ادامه چپاول ایران، بزرگ نمائی خطر شوروی بود. علاوه بر محافل سیاسی، مطبوعات و رسانه های جمعی انگلستان نیز مدام خطر روسیه را به ایرانیان هشدار می دادند. چنان که تلویزیون انگلیس به کارگردانی یکی از سران حزب کارگر در برنامه ای زنده با حضور رایزن مطبوعاتی ایران در انگلیس، چنین القا نمود که بحران آذربایجان در واقع نشانه واکنش روس ها در پی ناکامی در کسب امتیاز نفت شمال بود و چنین وانمود کرد که تلاش روس ها برای کسب امتیازات نفتی با این هدف اساسی همراه است که انگلستان را از منابع نفتی ایران محروم کنند. در حالی که این منابع برای برنامه های دفاعی انگلستان بسیار حیاتی است؛ زیرا آمریکا و انگلیس هرگز در پی نیات سوء و تجاوزکارانه در ایران نیستند.

به اعتقاد روزنامه لوموند، دفاع انگلیسی ها و آمریکائی ها از رزم آرا در آغاز جنگ کره نشانه تمایل آن ها به تغییر اساسی در اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایران بود تا دولت مقتدر وی با انجام اصلاحات در برابر فشار های داخلی و خارجی ایستادگی کند؛ زیرا رزم آرا از شهادت لازم برخوردار بود که بتواند قرارداد الحاقی را به مجلس و افکار عمومی تحمیل کند و به اعتصاب کارگران شرکت نفت پایان دهد. لذا قرارداد بازرگانی با روسیه و مذاکره با سادچیکف، سفیر شوروی در تهران، تغییری در روابط خارجی دو کشور پدید نمی آورد.

چرچیل نیز ایران را در معرض حمله زود هنگام روس ها دانست که تنها رزم آرا با هنرمندی سیاسی و نظامی خود می تواند به عنوان یک نیروی توازن بخش در منازعه بین روسیه و غرب ایفای نقش کند.

از نگاه انگلیس ها رزم آرا مرد عمل بود و از تأخیر و تعلل گریزان. روزنامه ها و محافل سیاسی لندن او را سریع ترین مرد سیاسی خاورمیانه پس از آتاتورک می دانستند. او در مصاحبه ها و گفتار خویش به جای استفاده از کلمات و عبارات فریب دهنده و مزین، منظور واقعی خود را به صورت ساده بیان می کرد. او مظهر و نمونه ایرانی آتاتورک بود.

افزون بر این، او یک جغرافی دان برجسته بود که بالغ بر نوزده جلد کتاب درباره جغرافیای نظامی ایران نگاشته است. هرچند در دوره رضاشاه مورد اعتماد وی قرار نگرفت، اما از توان و استعداد قابل ملاحظه ای برای مشورت با قدرت های خارجی و بهره گیری از آن ها به سود ایران برخوردار بود.

روزنامه دونیرئو با طرح این پرسش که در موضوع روی کار آمدن رزم آرا دولت انگلستان خوشوقت تر است یا آمریکا؟ چنین پاسخ داد که دولت انگلستان؛ زیرا فضای سیاسی حاکم بر ایران نشانگر آن است که هیچ دولتی در فضای موجود قادر به تصویب قرارداد با انگلستان نیست مگر سپهد رزم آرا که می تواند با رفتار اقتدارگرایانه خود به این نتیجه برسد. به نوشته منچستر گاردین، با روی کار آمدن رزم آرا وضعیت ایران به نحو ملموسی تغییر یافته زیرا او سربازی لایق و نخست وزیری مقتدر و متمایل به غرب و خواهان اصلاحات گسترده اجتماعی - اقتصادی در ایران است.

فیلیپ پرایس نماینده مجلس مبعوثان انگلیس نیز طی دیداری از ایران به نگارش

سلسله مقالاتی در روزنامه منچستر گاردین پرداخت. او با اشاره به اوضاع اسف انگیز اجتماعی-اقتصادی ایران، رزم آرا را آتاتورک ایران شمرد و مدعی شد اگر به او فرصت داده شود بودجه کشور را متوازن می کند و ثروتمندان را به پرداخت مالیات وامی دارد و فساد اداری را بر می اندازد، اما نمایندگان جبهه ملی در مجلس مانع بزرگی در راه تحقق برنامه های دولت رزم آرا هستند.

شوروی و حزب توده

از نگاه شوروی و حزب توده هرچند رزم آرا به عنوان عامل امپریالیسم بریتانیا نگریده می شد، اما می توانست در برابر شاه و محافظه کاران یک متحد تاکتیکی مناسب به حساب آید. علت این برداشت تلاش وی در جهت بهبود مناسبات با شوروی بود. چنان که قرارداد تجاری جدیدی توسط او بین ایران و روسیه بسته شد. همچنین روس ها در برابر نفوذ فزاینده آمریکا در ایران، بهتر می توانستند او را تحمل کنند. در واقع، او به گونه ای عمل می کرد که هر سه قدرت بزرگ روس، انگلیس و آمریکا او را بهترین گزینه ممکن بیندارند.

همکاری رزم آرا با حزب توده هیچ انگیزه ایدئولوژیکی نداشت؛ بلکه بخشی از بازی قدرت او محسوب می شد. در محافل محافظه کاران این نظر مطرح بود که رزم آرا درصدد کودتا است، جبهه ملی مطمئن بود که رزم آرا با داشتن حمایت حزب توده و آرام نگه داشتن شوروی، موضوع نفت را با انگلیسی ها حل و فصل خواهد کرد و با دریافت کمک های مالی آمریکا یک دیکتاتوری نظامی برقرار خواهد ساخت.

رزم آرا با شوروی یک قرارداد تجاری امضا کرد و لایحه ای مهم را به اجرا نهاد: توزیع زمین بین دهقانان و ایجاد انجمن های ایالتی و ولایتی وعده شده در قانون اساسی. وی همچنین محدودیت های حزب توده را کاهش داد. هنگامی که ده تن از رهبران حزب توده از زندان گریختند چنین شایع شد که رزم آرا با سپردن مسئولیت ها به یک افسر چپ آگاهانه قصد داشت به آنان کمک کند. اما این جهت گیری به سردی روابط با واشنگتن انجامید؛ همین امر نمایندگان محافظه کار را هراسان ساخت. در همان حال لایحه تمرکززدائی و تشکیل انجمن های ایالتی به منزله توطئه انگلیس برای متلاشی کردن ایران تلقی گردید و در وضعیت موجود با توجه به تجربه آذربایجان

بسیار خطرناک شمرده می شد. با این روش ها هرچند وی کوشید تا آن چهره بیش از حد انگلیسی اش را تعدیل کند اما به ناخرسندی آمریکائی ها دامن زد و اعتماد آن ها را از دست داد.

فهرست منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
- ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران «دولت دست نشانده» ۱۳۲۰ - ۱۲۵۷، تهران، قومس، ۱۳۷۶، چاپ اول.
- بهار، مهدی، میراث خوار استعمار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، چاپ شانزدهم.
- پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۹، چاپ هفتم.
- ذوقی، ایرج، گزارشی از رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ ش / ۱۹۵۳ - ۱۹۵۰ م.، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
- روین، باری، جنگ قدرت ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، آشتیانی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ساتن، ال، نفت ایران، ترجمه رضا رئیس طوسی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی کیان، ۱۳۷۷، چاپ اول.
- سفری، محمدعلی، قلم و سیاست از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱.
- عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲، چاپ اول.
- کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، با مقدمه حاتم قادری، تهران، ۱۳۷۱.
- گذشته چراغ راه آینده است، پژوهش گروهی جامی، ویراستار بیژن نیک بین، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۱، چاپ سوم.
- گروه نویسندگان کمبریج، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج،

ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، چاپ سوم.

- قنات آبادی، شمس، خاطرات شمس قنات آبادی: سیری در نهضت ملی شدن صنعت نفت، به کوشش مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، کتاب اول.

- مک گی، جرج و ورنون والترز، سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹، چاپ اول.

- مکی، حسین، خاطرات سیاسی حسین مکی، تهران، انتشارات علمی، انتشارات ایران، ۱۳۶۸، چاپ اول.

- منسفیلد، پیترو و ماتی گولان و باری روبین، نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، ترجمه و اقتباس محمد رفیعی مهر آبادی، تهران، نشر و پخش ویس، ۱۳۶۸، چاپ اول.

- موحد، محمدعلی، خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۸، چاپ اول، ج ۱.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲، چاپ دوم.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۷، چاپ چهارم.

پانوشت ها

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه ارومیه.

۱. شمس قنات آبادی، خاطرات شمس قنات آبادی، سیری در نهضت ملی شدن صنعت نفت، به کوشش مرکز بررسی

اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، کتاب اول، ص ۱۵۸

، ۲. همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲

. چاپ دوم، ص ۱۵۹

۳. محمدعلی سفری، قلم و سیاست از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱، ص ۳۲۳

۴. گروه نویسندگان کمبریج، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر،

تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، چاپ سوم، ص ۷۷

۵. همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ص ۱۵۵

۶. گذشته چراغ راه آینده است، پژوهش گروهی جامی، ویراستار بیژن نیک بین، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۱، چاپ سوم،

ص ۵۴۲.

۷. حسین مکی، خاطرات سیاسی حسین مکی، تهران، انتشارات علمی، و انتشارات ایران، ۱۳۶۸، چاپ اول، صص

۳۲۸-۳۲۹.

۸. الول ساتن، نفت ایران، ص ۲۶۲

۱۲۵۷، تهران، قومس، ۱۳۷۶، چاپ اول، - ۱۳۲۰ « دولت دست نشانده » ۹. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران

۱۶۷- صص ۱۶۸

۱۰۷۴- ۲- ۱۰. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱

۱۰۷۴- ۲- ۱۱. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی، ۳

۱۰۷۴- ۱۲. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۳

۱۳. همان جا.

۱۰۷۴- ۱۴. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی، ۴

۱۰۷۴- ۴- ۱۵. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی، ۵

۱۶. همان جا.

۱۷. جرج مک گی و ورنون والترز، سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت، ص ۶۱

۱۸. همان منبع، ص ۶۴

۱۳۲۰، ص ۳۱۸- ۱۹. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲

۲۰. جرج مک گی و ورنون والترز، سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت، همان منبع، ص ۶۵

۱۳۲۰، ص ۳۲۳- ۲۱. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲

۲۲. مهدی بهار، میراث خوار استعمار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷، چاپ شانزدهم، ص ۵۹۹

۱۳۲۰، ص ۳۲۵- ۲۳. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲

۱۳۲۰، ص ۱۷۱- ۱۳۵۷ « دولت دست نشانده » ۲۴. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران

۲۵. ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، با مقدمه حاتم قادری، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۴۱

۲۶. محمدعلی موحد، خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۸، چاپ اول،

ج ۱، ص ۱۰۴.

۲۷. همان منبع، ص ۱۰۵.

۲۸. همان منبع، ص ۱۱۲.

۱۳۲۰، ص ۱۷۰-۱۳۵۷ « دولت دست نشانده » ۲۹. علیرضا ازغندی، روابط خارجی ایران

۱۳۳۰ ش - ۳۰. ایرج ذوقی، گزارشی از رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۲

۱۹۵۳ / - ۴۵ - ۱۹۵۰ م، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، صص ۴۷

۴۰۵ - ۳۱. حسین مکی، خاطرات سیاسی حسین مکی، صص ۴۰۶

۳۵ - ۳۲. جرج مک گی و ورنون والترز، سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت، صص ۳۶

۳۳. همان منبع، ص ۳۶

۳۹ - ۳۴. همان منبع، صص ۴۰

۳۵. همان منبع، ص ۴۱

۳۶. شمس قنات آبادی، خاطرات شمس قنات آبادی: سیری در نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص ۱۶۰

۳۷. الول ساتن، نفت ایران، ترجمه رضا رئیس طوسی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی کیان، ۱۳۷۷، چاپ اول،

ص ۲۲۹

۱۰۹۰-۱۰۹۰ و ۲-۳۸. مجموعه اسناد مؤسسه مطالعات پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱

۱۰۹۷-۳۹. اسناد مؤسسه مطالعات پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۳

۴۰. باری روبین، جنگ قدرت ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، آشتیانی، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۵۶

۴۱. باری روبین، جنگ قدرت ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، آشتیانی، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۵۸

۱۳۳۰ ش - ۴۲. ایرج ذوقی، گزارشی از رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۲

۱۹۵۳ / - . ۱۹۵۰ م. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۳۴

۴۳. همان، ص ۳۵

۱۱۳۰ - ۲ - ۴۴. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی

۴۵. اسناد مؤسسه مطالعات پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱
- ۱۱۰۲ - ۴۶. اسناد مؤسسه مطالعات پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۲
- ، ۱۳۰۰، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۷ - ۴۷. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷
- . چاپ چهارم، ص ۱۳۹
۴۸. گذشته چراغ راه آینده است، ص ۵۳۴
- ۱۰۶۷ - ۴۹. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱
۵۰. پیتر منسفیلد، ماتی گولان و باری روبین، نفت، سیاست و کودتا در خاور میانه، ترجمه و اقتباس محمد رفیعی
- . مهرآبادی، تهران، نشر و پخش ویس، ۱۳۶۸، چاپ اول، ص ۳۳۸
- ۱۳۲۰، ص ۳۲۱ - ۵۱. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲
۵۲. همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ص ۱۶۴
۵۳. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۹، چاپ هفتم، ص ۱۲۱
- ۱۳۲۰، ص ۳۰۶ - ۵۴. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲
۵۵. همان منبع، ص ۳۰۹
۵۶. همان منبع، ص ۳۱۰
- ۱۰۷۸ - ۵۷. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۲
- ۱۳۲۰، ص ۳۱۸ - ۵۸. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲
- ۱۱۱۵ - ۵۹. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱ تا ۴
- ۱۱۳۰ - ۶۰. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱
- ۱۰۹۹ - ۶۱. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱

۱۰۹۹ - ۶۲ . اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۲

۱۰۹۹ - ۵- ۶۳ . اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۳

۶۴ . اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱۰۸۲

۱۱۱۱ - ۶۵ . اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، شماره بازیابی ۱۹

۶۶ . همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ص ۱۶۱

۶۷ . همان منبع، ص ۱۶۳

۶۸ . پروانده آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی،

۱۳۸۲، ص ۳۲۶

تحلیلی بر کارنامه کنش سیاسی میس لمبتون در ایران

دکتر امیر روشن*

محسن شفیعی سیف آبادی**

ایران شناسی انگلیسی

ایران شناسی، به عنوان مجموعه ای از مطالعات علمی و منظم در حوزه های گوناگون تمدن و فرهنگ و تاریخ ایران، توسط اروپاییان بنیاد نهاده شد. ایران شناسی نیز همچون شاخه های دیگر شرق شناسی، جزئی از تمهیدات استعمار برای اعمال سلطه بود.

از میان کشورهای استعماری و غربی، ایران شناسی فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و روسی، رایج تر و تأثیر گذارتر از سایر گونه های ایران شناسی است. سابقه بحث ایران شناسی به معنای اصطلاحی آن که در ذیل شرق شناسی قرار می گیرد، به مطالعات انگلیس ها درباره ایران در قرون پانزده و شانزده برمی گردد که تبادل سفیر میان دو کشور به طور رسمی صورت گرفت. تحقیق درباره زبان فارسی به وسیله افرادی چون شوستر، ریچاردسن، جانسون، ولاستون، پالمر، اشتنگاس و لمبتون، و نیز تحقیق درباره تاریخ و جغرافیای ایران به وسیله اشخاصی چون سر جان ملکم، سر پرسی سایکس، و ادوارد براون که مبنایی برای تدوین و تألیف کتاب هشت جلدی «تاریخ ایران کمبریج» شد، از کارهایی است که مستشرقان انگلیسی بدان ها پرداخته اند. البته پیش از همه این افراد، باید از لرد کرزن نام برد. او به سال ۱۸۹۹م فرمانروای کل هندوستان شد و به مسائل ایران توجه خاصی داشت. وی به سال ۱۸۹۲م کتاب مشهور خود «ایران و قضیه

ایران» را منتشر ساخت. ایران شناسان انگلیسی، هر یک در دوره ای از تاریخ ایران تخصص دارند؛ مثلاً مویل در عصر مغول، سیوری در عصر صفویه، و لمبتون در عصر سلجوقی و مغول شاخص هستند.

لمبتون در یک نگاه

آن کاترین لمبتون، در تاریخ هشتم فوریه ۱۹۱۲م در انگلستان به دنیا آمد. وی تحصیلات عالی خود را در رشته زبان های شرقی در دانشگاه معروف کمبریج به پایان رساند و بعد از استخدام در وزارت امور خارجه انگلستان، مأمور این کشور در ایران شد. او در ایران زبان فارسی خود را تکمیل کرد؛ ابتدا لهجه دختران تهران را فراگرفت و خیلی زود به زبان فارسی محاوره ای و کوچه بازاری تسلط یافت؛ به طوری که مخاطبش نمی توانست تشخیص بدهد که او انگلیسی است. در ادامه به اصفهان رفت و در آن شهر نیز لهجه های اصفهانی و بختیاری را آموخت. در مراجعت از این سفر، چون حادثه شهریور ۱۳۲۰ نزدیک می شد از طرف سفیر انگلیس در تهران مأمور اداره اطلاعات و مطبوعات سفارت انگلیس در ایران گردید. لمبتون علاوه بر زبان فارسی به زبانهای عربی و ترکی نیز به خوبی تکلم می کرد و لهجه محلی این زبانها را هم می دانست. او از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ استاد زبان فارسی دانشگاه لندن بود. لمبتون درباره ایران و تاریخ و قومیت های آن اطلاعات بسیار گسترده ای داشت و در این رشته ها استاد بود. به گونه ای که سر بولارد، وزیرمختار انگلستان در تهران، در تمام کارهای خود همیشه به لمبتون تکیه می کرد و از او به عنوان مشاور عالی قدر در مکاتبات خود نام برده است.

در گزارشی از جلسه انجمن سلطنتی آسیای مرکزی در سالن انجمن پادشاهی بولینگن هاوس پیکادمی به تاریخ چهارشنبه هفتم دسامبر ۱۹۶۰، «سر ویلیام دیکسن» مارشال نیروی هوایی و رئیس انجمن، مدال سر پرسی سایکس مموریال را از طرف انجمن به وی اهدا کرد. او در این مراسم بیان داشت:

ما بر خود می بالیم که در خدمت پروفیسور لمبتون هستیم، زیرا وی بزرگ ترین شخصیت صاحب نظر انگلیسی در مورد مسائل مربوط به ایران است. لمبتون اطلاعات وسیعی پیرامون تاریخ، عرف و عادات و زبان ایران دارد و گرانبهاترین عامل ارتباط

بین انگلیس و ایران محسوب می شود.

بینش سیاسی لمبتون در مورد ایران، بینشی استعماری و در واقع میراث تفکر لرد کرزنی محسوب می شود.

لمبتون و حزب توده

در هفتم مهرماه ۱۳۲۰ عده ای از بقایای گروه پنجاه و سه نفر، با محوریت سلیمان میرزا اسکندری گرد هم آمدند و حزب توده را تشکیل دادند. حزب توده تازه کار، با استفاده از سکوت توأم با رضایت سفارت انگلستان و آزادی نسبی کشور، مشغول به کار شد و به زودی به تشکیلات منسجمی تبدیل شد و با حمایت بی دریغ اتحاد شوروی در صحنه سیاسی کشور، نقش تعیین کننده ای پیدا کرد.

کمی پس از تأسیس حزب توده، مصطفی فاتح، عضو ایرانی و برجسته شرکت نفت ایران و انگلیس، با حمایت انگلیس، حزب همراهان سوسیالیست را تشکیل داد.

در آن شرایط حساس، همکاری انگلیس و شوروی ایجاب می کرد که میان هواداران و ابزارهای سیاسی و ایدئولوژیک آنان نیز همکاری و اتحاد ایجاد شود. از این رو مصطفی فاتح از طریق بزرگ علوی با برخی از روشنفکران توده ای مثل ایرج اسکندری، دکتر یزدی و عباس نراقی آشنا شد. علوی نیز به سفارش فاتح به معاونت لمبتون که در آن زمان رئیس «خانه پیروزی» بود منصوب گردید. احسان طبری نیز به پیشنهاد بزرگ علوی و تأیید لمبتون در شرکت نفت استخدام شد. طبری در آنجا مدیریت یک نشریه هفتگی به نام «تفسیر وقایع هفته» را برعهده داشت که اداره اطلاعات شرکت نفت آن را زیر نظر لمبتون منتشر می کرد. هدف این نشریه، توجیه سیاستهای انگلستان در ایران بود.

در آن زمان خانه پیروزی مرکز تبلیغات سیاسی انگلیسیها در ایران بود که در تمام دوران جنگ جهانی دوم، علاوه بر ایران در منطقه خاورمیانه، نقش بسیار مهمی برعهده داشت؛ و کاترین لمبتون ریاست این مرکز را برعهده داشت. همکاری میان عوامل روس و انگلیس به حدی بود که به یکدیگر کمک مالی و خدماتی ارائه می کردند. به عنوان مثال زمانی که روزنامه مردم دچار مشکل کمبود کاغذ شد، طی ملاقاتی میان یکی از افراد وابسته به انستیتوی خاورشناسی شوروی و لمبتون، کمبود کاغذ و مسائل مالی آن حل شد و روزنامه مجدداً به انتشار خود ادامه داد. این همکاری تا زمان ورود

ارتش آمریکا به ایران و انجام مذاکرات روزولت و استالین در خصوص همکاری دوجانبه و متعاقب آن موافقت تلویحی و اعلام نشده ای بین شوروی و آمریکا علیه انگلستان ادامه داشت. به دنبال این موافقت، همکاری با مصطفی فاتح و آن لمبتون هم از دستور حزب توده خارج شد.

جریان سیدضیاء الدین طباطبایی

در مردادماه سال ۱۳۲۲، با توجه به شرایط تازه کشور، انگلیسی ها تصمیم گرفتند یک بار دیگر سیدضیاءالدین طباطبایی را وارد صحنه سیاست ایران کنند. سیدضیاء پس از ورود به ایران با یاری همکاران و همدستان خود و به پشتیبانی صریح انگلیس ها «حزب اراده ملی» را تشکیل داد و برای فریب افکار عمومی، در لباس وطن پرست و مدافع مشروطیت، وارد میدان مبارزه شد. برنامه انگلیسی ها و سیدضیاء این بود که با تشکیل مجلس با اکثریت قاطعی از هواداران سید و انتخاب او به نخست وزیری، قدرت به تمامی در دست او متمرکز و شاه منفرد و منزوی شود.

علی رغم همه این ترفندها نقشه های سیدضیاء و انگلیس نقش بر آب شد. زیرا او مخالفان مهم و مؤثری داشت که هر یک در مخالفت با او انگیزه های خاص خود را داشتند. (نک: جدول زیر)

مخالفان سیدضیاء و دلایل مخالفت آنها

مخالفان دلایل

محمدرضا شاهی ترسید واقعه عزل احمدشاه به دست رضاشاه این بار در باب وی تکرار شود.

قوام السلطنه خود نقشه دست یابی به قدرت و دیکتاتور شدن را در سر می پروراند و وجود رقیبی چون سیدضیاء را برنمی تابد.

گروه های آزادی خواه و ملی گرایان این افراد از جمله طرفداران مشروطه بودند و از پیش از وابستگی سیدضیاء به انگلیس و احتمال شکل گیری حکومت دیکتاتوری به دست وی آگاه بودند.

علاوه بر موارد فوق، در درون انگلیسی ها نیز مخالفت هایی در باب سیدضیاء شکل گرفت که از همه موارد ذکر شده برای سیدضیاء گرانتر تمام شد. اداره اطلاعات سفارت انگلیس به سرپرستی میس لمبتون با طرح روی کار آمدن سیدضیاء یا دست کم با شکل اجرای آن مخالف بود. از آنجا که خانم لمبتون متمایل به حزب کارگر و لیبرال بود، و حزب همراهان سوسیالیست به رهبری مصطفی فاتح هم مرتبط با اداره اطلاعات انگلیس بود، به همین دلیل با برنامه های سیدضیاء مخالفت کرد و همین امر عامل مؤثری در شکست سیدضیاء شد، زیرا عده ای از هواداران او را در مجلس متزلزل نمود و نتوانستند به طور قاطع از او حمایت کنند.

چرا لمبتون و اداره مرتبط وی، حداقل با شکل اجرای برنامه ای که منجر به قدرت یافتن سیدضیاء می شد مخالف بودند؟ واقعیت این است که هدف امپریالیسم واحد است، ولی در شکل های اجرای آن همواره نظریات متفاوت و بعضاً متضادی ممکن است وجود داشته باشد. در واقعه سیدضیاء، خانم لمبتون با شناختی که از نیروهای مخالف سیدضیاء اعم از دربار و شخص شاه، قوام السلطنه، نیروهای ملی و دکتر مصدق و حزب توده داشت، روی کار آوردن سیدضیاء را ممکن نمی دانست؛ و از این رو، با اجرای این طرح مخالفت می کرد. بررسی های جامعه شناسانه و تاریخی او، وی را به این واقعیت سوق داده بود که در صورت اجرای طرح، حاصلی جز شکست برای دولت متبوعش نخواهد داشت. این در حالی است که جناح های مخالف وی در انگلیس یعنی وزارت خارجه، وزارت امور خاورمیانه و نایب السلطنگی هندوستان، طرفدار اجرای طرح بودند؛ سیر حوادث نشان داد برآورد خانم لمبتون از اوضاع ایران، علمی تر و واقع بینانه تر بوده است.

لمبتون و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

در مارس ۱۹۵۱ میلادی مقاله ای بدون نام در روزنامه تایمز منتشر شد. نویسنده مقاله خانم لمبتون بود. این مقاله در وزارت خارجه انگلیس به عنوان عالی ترین تحلیل از جریانات داخلی ایران و ریشه های اصلی مسئله ملی شدن صنعت نفت، ارزیابی شد. لمبتون در این نوشتار توجه مخاطبین خود را به دسته بندی ها و تضادهای داخلی که در مسئله نفت به اوج خود رسیده بود، جلب کرده بود. از نظر او، جامعه ایران طی سالیان

دراز در حالت عدم تعادل بوده و مسیری سینوسی را می پیموده است. علت این بی ثباتی بیش از آنکه مربوط به رقابت های قدرت های بزرگ باشد به حرص و طمع و عدم تشخیص طبقات حاکم ایران مربوط بود. به باور لمبتون، دسته بندی های خانوادگی، رواج رشوه و فساد، توزیع نابرابر ثروت و تنش بین شهر و روستا و قبایل، عوامل دیگر این بی ثباتی بوده اند.

وی در ادامه گفته بود مجموعه عوامل فوق شکاف طبقاتی جامعه ایران را تا بدانجا بالا برده بود که برای قشر روشنفکر و اقشار حرفه ای مانند کارگران که به اصلاح وضع اجتماعی و اقتصادی ایران می اندیشند، چاره ای جز انتخاب راه انقلاب بر ضد استبداد سلطنتی نمانده بود.

خانم لمبتون، آشکارا مسئله سیاست و دخالت خارجی، به ویژه نقش انگلستان را نادیده گرفته بود. یکی از عوامل نفرت مردم ایران از طبقه حاکمه، آن بود که مردم هیأت حاکمه را دست نشانده انگلستان می دانستند.

لمبتون در آخر مقاله خود اظهار داشته بود بحران اخیر کشور ایران می رود تا عمیق تر از مسئله نفت شود و نمی توان آن را با حل مسئله نفت، همان گونه که برخی سیاستمداران غیرمسئول ایران ادعا می کنند، برطرف کرد.

نظریات لمبتون که اسناد زیادی طرح های تخریب گرایانه او علیه مصدق را اثبات می کند، با نظرات دیگر نویسندگان انگلیسی کاملاً منطبق بود. آنها نیز مانند لمبتون معتقد بودند وضع به سرعت بدتر می شود و بیش از هر زمان دیگری ضروری است اقدامات قاطعانه ای برای جبران خطاهای گذشته انجام شود. از نظر انگلیسی ها حکومت مصدق یک مصیبت بود، زیرا مسئله وی تنها به نفت محدود نمی شد، بلکه وی چیزی را هدف قرار داده بود که از آن به عنوان سرمایه داری انگلیس یاد می کرد. از این رو قصد داشت سرمایه داری انگلیس را از ایران بیرون کند. لمبتون معتقد بود مصدق روابط بین ملت ایران و انگلیس را تیره نموده است. به باور او، مصدق کسی بود که به خوبی توانست از نارضایتی های گسترده ای که عوامل مختلفی داشت به بهترین وجه استفاده کند و با توسل به نوعی ناسیونالیسم افراطی، آن را به یک نهضت منسجم و فراگیر تبدیل کند.

لمبتون به خوبی پی برده بود با وجود مصدق نمی توان منافع امپریالیسم انگلیس در

ایران را تأمین کرد، زیرا مصدق حاضر به هیچ گونه مصالحه ای بر سر منافع ملی ایران نبود. بر این پایه لمبتون تنها راه نجات منافع انگلیس را توسل به دخالت پنهانی و تضعیف موقعیت دکتر مصدق می دانست. برتود در گزارش ژوئن سال ۱۹۵۱ خود می نویسد:

در مورد این بحران با خانم آ. ک. س. لمبتون که در دوران جنگ جهانی دوم وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بوده است، مذاکراتی داشتم. او نویسنده ای است که مدت زیادی در ایران به سر برده و با زبان و افکار مردم ایران بهتر از هر کس دیگری آشنایی دارد. میس لمبتون معتقد است که هیچ نوع معامله ای با مصدق امکان پذیر نیست و تا جایی که ممکن است باید او را بایکوت کرد، مگر در موارد بسیار ضروری که برای حفظ نظم عمومی در جنوب ایران لازم باشد.

از منظر لمبتون یکی از راه های پنهانی برای تضعیف موقعیت دکتر مصدق، قوت قلب دادن به ایرانیانی است که درک آنها از مفهوم «منافع ملی ایران»، با نظرات انگلیس مطابقت دارد ولی می ترسند خائن قلمداد شوند. علاوه بر این وی معتقد است راه دیگر ممکن است این باشد که با استفاده از کارمندان روابط عمومی سفارت انگلیس در تهران، وضع را تغییر داد و فرصتی به وجود آورد تا آنان و گروهی از روشنفکران ایرانی که نظر مساعدی نسبت به بریتانیا دارند، بتوانند بی پرده علیه مصدق اعتراض کنند. به باور لمبتون بدون رهنمودهای فوق نمی توان وضع را تغییر داد. لمبتون در ادامه اظهار می دارد تعدادی از ایرانیان تشخیص داده اند آنچه ایران احتیاج دارد تحول اقتصادی است نه قطع رابطه با انگلیس که مانع بزرگی بر سر راه چنین تحولی خواهد بود. از این رو آنها درک کرده اند که انگلیس می تواند در سازمان دادن امور مالی ایران و ترقی سطح زندگی مردم، نقش مهمی داشته باشد.

خانم لمبتون پس از طرح این تحلیل، برای به اجرا درآوردن آن، یکی از دیپلمات های انگلیسی به نام رابین زینر را پیشنهاد کرد. علت این انتخاب نیز زیرکی وی و آگاهی او از افراد صاحب نفوذ تهران بود. از آنجا که لمبتون اعتقاد داشت تضعیف موقعیت مصدق می بایست از بازار شروع شود، زینر می توانست مهره ایده آلی باشد زیرا علاوه بر آشنایی زینر با صاحب نفوذان بازار، خصلت مذهبی بازار و تحریک آن به وسیله خطر کمونیسم، موفقیت استعمار انگلیس در نابود کردن دولت مصدق را سهل تر می کرد. وزیر امور خارجه

انگلیس با مطالعه طرح لمبتون پیشنهاد وی را پذیرفت و بدین ترتیب مقدمات دخالت پنهانی انگلیس فراهم گردید. ایدن در این زمینه بیان می دارد:

من با خانم لمبتون که شناخت دست اول و قابل ملاحظه ای از ایران و افکار ایرانیان دارد، کاملاً موافقم، پیشنهاد لمبتون که متضمن نفعی تاریخی برای بریتانیا بود، موضوع بسیار قابل توجهی بود، تلاش های غیررسمی ما برای تخریب موقعیت مصدق پیشرفت خوبی دارد.

از آنچه تاکنون بیان شد این مهم قابل استنباط است که ریشه عملیات پنهانی انگلستان که در سال ۱۹۵۳ به سرنگونی مصدق انجامید، از همین جا شروع می شود و همانگونه که مشاهده شد، عامل اصلی این توطئه لمبتون و عامل اجرای آن زینر بوده است.

سرسختی مصدق در ندادن امتیاز به انگلستان، انگلیسی ها و آمریکایی ها را بیش از پیش متقاعد کرد که طرح لمبتون باید جنبه عملی به خود بگیرد. از این رو هربرت مورلیسون وزیر خارجه کارگری اجرای این طرح را بر عهده گرفت و شخص چرچیل نیز جریان عملیات را تا وصول نتیجه قطعی آن مورد تأیید قرار داد و دستور آغاز عملیات چکمه را صادر کرد. در نهایت کودتای ۲۸ مرداد که ناشی از طرح ها و رهنمودهای لمبتون به سران انگلیس، آمریکا و اشرف پهلوی در پاریس بود با موفقیت انجام گرفت.

خانم لمبتون در فاصله سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ یکی از چهره های مؤثر در تنظیم سیاست انگلستان در رابطه با ایران بوده است. جدول زیر خلاصه ای از مهم ترین اقدامات و رویکردهای او را نمایش می دهد.

جریان سیدضیاءهدف از حمایت وی توسط انگلیس: پی گیری منافع انگلیس در ایران

رویکرد لمبتون: آگاهی از حتمی بودن شکست وی و در نهایت مخالفت با این اقدام انگلیس.

همکاری با

حزب توده‌علت: اجرای طرح از پیش تدوین شده انگلیس و شوروی.

هدف: کسب منافع انگلیس و ارتقاء نفوذ آن، زیرا در آن شرایط انگلستان از تمام امکانات موجود برای مانور نظامی در ایران برخوردار بود و از عوامل داخلی هم برای پیشبرد اهداف خود سود می جست

کودتای ۲۸ مردادعلت بی ثباتی در ایران سال ۱۳۳۲ از نگاه لمبتون: دسته بندی ها و تضادهای داخلی که در مسئله نفت به اوج خود رسیده بود و به خصوص شخص مصدق.

رویکرد لمبتون: (۱) طرفداری و جذب مخالفان مصدق جهت بایکوت وی. (۲) ساخت فضای مناسب برای آن طیف از روشنفکران ایرانی که نظر مساعدی نسبت به بریتانیا دارند، تا بتوانند بی پرده علیه مصدق اعتراض کنند. (۳) در نهایت عملی شدن فشار فیزیکی

جمع بندیخانم لمبتون در قامت اندیشمندی آگاه به فرهنگ ملت و دولت ایران، در طول سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ با رفتار آگاهانه خود، کنشگری فعال در جهت دست یابی انگلیسی ها به مطامع خود بوده است.

فهرست منابع و مآخذ

- افشار، ایرج، راهنمای تحقیقات ایرانی، تهران: مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران. ۱۳۴۹.
- اسکندری، ایرج، خاطرات سیاسی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
- بیل، جیمز، راجر لویس، ویلیام، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.
- بهنود، مسعود، دولتهای ایران از سید ضیاء تا بختیار، تهران: نیما، ۱۳۶۸.
- جامی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران: ققنوس، ۱۳۷۷.
- خامه ای، انور، فرصت بزرگ از دست رفته، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۲.
- زریری، رضا، خانم کودتا! ایرانشناسی خانم لمبتون در خدمت استعمار پیر، «مجله زمانه» سال پنجم، فروردین ۱۳۸۵ - شماره ۴۳ (از صفحه ۵۴ تا ۵۸).
- روزنامه اطلاعات، نهم آبان ماه ۱۳۲۱، شماره ۳۹-۵، نقل شده در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است»، ص ۱۶۷.
- طبری، احسان، کژراهه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- فصیحی، سیمین، جریان های اصلی تاریخ نگاری در دوره پهلوی، تهران نوند (نوید سابق)، ۱۳۷۲.
- لمبتون، آ. ک. س، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، مشهد: انتشارات جاودان خرد.

- مکی، حسین، خاطرات سیاسی، علمی، تهران: انتشارات ایران، ۱۳۶۸.

- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۸، تهران: علمی، ۱۳۶۶.

- مهدی نیا، جعفر، زندگی سیاسی عبدالحسین هژیر، تهران پانوس، ۱۳۷۳.

- Roger, Louis, the British empire in The Middle east ۱۹۴۵-۱۹۵۱, ppress Ocford, ۱۹۸۴.

Minute by Berthoud, ۱۵, jun ۱۹۲۱, f.o.۳۷۱/۹۱۵۴۸/ ep ۱۵۳۱/ ۶۲۴. Quoted by roger Louis: op-
cit., p. ۶۵۹.

-The Times, ۲۲ mar ۱۹۵۱, minutes in f. o-

پانوشت ها

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یزد.

** پژوهشگر تاریخ روابط خارجی.

۳۸- ۱. افشار، ۱۳۴۹، صص ۴۲

۳۱- ۲. مهدی نیا، ۱۳۷۳، صص ۳۷

۳۱- ۳. مهدی نیا، ۱۳۷۳، صص ۳۷

۳۳۶- ۴. زریری، ۱۳۸۵، ص ۵۵ و اسکندری، ۱۳۶۸، صص ۳۵۱

۵. Victory House

۴۶- ۶. طبری، ۱۳۶۷، صص ۴۹

۱۳- ۷. مکی، ۱۳۶۸، صص ۱۷

۸. خامه ای، ۱۳۶۲، ص ۱۷۸

۸۲- ۹. همان، صص ۹۳

۴۷۰- ۱۰. لمبتون، ۱۳۷۵، صص ۴۷۱

۱۱. the Times, ۲۲ mar ۱۹۵۲.

۱۲. همان.

۱۳. roger, ۱۹۸۴: p. ۶۶۰.

۱۴. Berthoud, ۱۵ jun ۱۹۲۱.

۱۵. roger, ۱۹۸۴: pp. ۶۶۰-۶۵۶.

۱۶. roger, ۱۹۸۴: p. ۶۵۸.

۱۷. جیمز و ویلیام، ۱۳۶۸، ص ۳۷۵.

۱۸. وودهاوس ۱۳۶۸، ص

جنگ جهانی اول: مردم جنوب و مقابله با استعمار انگلیس

کرامت عبدلی*

حیدر بابانسیب**

مقدمه

در جریان جنگ جهانی اول دولتهای روس و انگلیس تلاش کردند با مداخله سیاسی در امور داخلی ایران عوامل وابسته به خود را در دولت و مجلس تقویت کنند. در نتیجه این مداخلات دولت استعماری بریتانیا در دومین سال جنگ جهانی اول، به بهانه ایجاد آرامش و امنیت در شهرهای جنوب کشور و راههای مواصلاتی این خطه تصمیم به راه اندازی و تشکیل پلیس جنوب در ایران گرفت. در ۲۷ بهمن ۱۲۹۴ ژنرال سر پرسی سایکس از مشهورترین چهره ها و کارگزاران استعمار انگلیس، با هدف تأسیس پلیس جنوب برای پیشبرد اهداف استعمار انگلیس وارد بندر عباس شد و در ۲۶ اسفند همان سال، سازمان مزبور را تشکیل داد. به دنبال تأسیس پلیس جنوب در فاصله سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۴ شورشها و قیام های متعددی توسط سران محلی و روحانیون مذهبی در نقاط مختلف کشور به ویژه در نواحی جنوبی ایران که در حیطه تصرفات انگلیسی ها بود به وقوع پیوست.

تشکیل پلیس جنوب

انگلیس از زمانی که قرارداد ۱۹۰۷ را با روسیه منعقد کرد و حتی قبل از آن به فکر

سلطه نظامی در جنوب ایران بود. اما رقابت روسیه و مواضع داخلی ایران (احساسات ضدانگلیسی در جنوب ایران) این اجازه را به انگلیس نمی داد. استعمارگران انگلیسی ابتدا با تأسیس و تقویت ژاندارمری تلاش کردند به امیال خود جامه عمل بپوشانند. اما در جنگ جهانی اول این نیروها (ژاندارمری) به مخالفان جدی انگلیس تبدیل شدند. انگلیس نیز با قطع کمک مالی، ژاندارمری را از هم پاشاند و در اثنای جنگ و پس از قرارداد ۱۹۱۵ با توافق با روسیه طرح تأسیس نیروی نظامی تحت نظارت افسران انگلیسی را پی ریزی کرد.

تشکیل سازمانی به نام پلیس جنوب ایران در مذاکرات حبیب الله خان قوام الملک و سرپرسی کاکس، نماینده سیاسی انگلیس در خلیج فارس و بین النهرین، مطرح شده بود. بر مبنای این مذاکرات، قرار شد سرپرسی سایکس به وسیله یک نیروی محدود نظامی و پول و مهمات، به قوام الملک کمک کند تا وی بتواند شیراز را از دست ژاندارمری خارج سازد. در ۱۳۳۴ ه. ق، اولین بار انگلیسی ها پیشنهاد تشکیل و رسمیت یافتن نیروی نظامی و امنیتی پلیس جنوب ایران را به رئیس الوزرای وقت ایران (فرمانفرما) دادند؛ و گفتند اگر دولت ایران بپذیرد انگلیس در نواحی جنوبی ایران ارتشی به نام پلیس جنوب ایران تشکیل دهد، کمک مالی دریافت خواهد کرد.

سایکس فرمانده نیروهای پلیس جنوب در روز دوشنبه ۱۶ مرداد ۱۲۹۴ ه. ش این نیرو را تشکیل داد. وی در ۲۶ اسفند ۱۲۹۴ ه. ش در بندرعباس به طور رسمی کار خود را آغاز کرد.

در واقع موضع گیری افسران ژاندارمری به نفع متحدین و علیه متفقین، انگلیسی ها را به این نتیجه رساند که ژاندارمری با اهداف آنها همخوانی ندارد و باید پلیس جنوب را تشکیل دهند.

سایکس پس از ورود به شیراز نفرات سابق ژاندارمری را به استخدام درآورد و شمار افراد پلیس جنوب، اعم از ایرانی و هندی و انگلیسی را تا اوایل سال ۱۹۱۸م به حدود ۱۰ هزار تن رساند. سایکس در استخدام افراد برای پلیس جنوب ماهرانه عمل می کرد. یکی از این بهره گیری های ماهرانه استخدام و به کارگیری افراد قبایل محلی، در حکم نیروی نامنظم بود. این استخدام به دو صورت انجام می پذیرفت؛ یا از طریق توافق با بعضی از رهبران عمده قبایل چون بختیاری ها، قشقایی ها، ایلات خمسه و شیخ

خزعل رهبر اعراب خوزستان که در این صورت آنها نیروهای خود را از جانب انگلستان به کار می گرفتند؛ و یا از طریق افراد و گروه های کوچک که در این حالت آنها می بایست زیر نظر افسران و درجه داران انگلیسی که هسته نیروی پیشاهنگ را به وجود آورده بودند ایفای وظیفه می کردند. در پایان جنگ، نیروهایی که بر اساس الگوی اخیر تشکیل شده بودند، در هر جا که یک نفر تبعه دولت انگلستان وجود داشت عملاً حضور داشتند. این نیروها در اهواز، شوشتر، دزفول، مشهد، همدان، سیستان، کرمان، کرمانشاه و سایر جاها حضور داشتند. نحوه اداره پلیس جنوب توسط ژنرال سایکس الگو گرفته از تشکیلات نظامی انگلستان بود.

علل تشکیل پلیس جنوب

دولت انگلستان به سه دلیل عمده در سال های جنگ جهانی اول اقدام به تشکیل پلیس جنوب نمود:

۱. مبارزه با نفوذ خارجی های غیر انگلیسی به ویژه آلمانی ها و عثمانی ها در بخش جنوب ایران.
۲. تأمین امنیت راه های جنوبی ایران برای تردد کاروان های تجاری و تدارکاتی و نظامی انگلیسی ها.
۳. تأمین امنیت میدان های نفتی ایران که تحت سلطه انگلستان قرار داشت.

انگلیسی ها زمانی اقدام به تأسیس پلیس جنوب کردند که مجلس شورای ملی تعطیل بود و در فترت بین دوره سوم و چهارم قرار داشت. مجلس سوم در ۲۱ آبان ۱۲۹۴ متعاقب مهاجرت انبوهی از نمایندگان مجلس و دیگر فعالان فکری و سیاسی به خارج از کشور در اثنای جنگ جهانی اول تعطیل شده بود. این مهاجرت گسترده همراه با انحلال و فروپاشی احزاب سیاسی، نگرانی و هراس توأم با مخالفت دولت با بازگشائی مجلس، سرخوردگی از مشروطیت و بروز آشفتگی های اجتماعی و اقتصادی ناشی از جنگ جهانی، عواملی بود که مداخلات انگلیس را در عرصه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران تشدید کرد. در چنین شرائطی «پلیس جنوب» شکل گرفت. پس از تشکیل پلیس جنوب، خروج نیروهای روسی از ایران در پی وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۶، عامل دیگری بود که انگلیسی ها را در تعقیب اهداف و نقشه های خود در ایران

مصمم تر ساخت.

پلیس جنوب در شهر های کرمان، بندر عباس، یزد، شیراز، بوشهر، کازرون و دیگر نواحی جنوبی ایران بطور مکرر مورد حمله مبارزان ایرانی قرار داشت. در شیراز فرمانفرما، والی فارس، تمامی امکانات دولت مرکزی را در خدمت تثبیت و توسعه پلیس جنوب قرار داد، و ژاندارمری فارس را نیز تحت فرمان آن در آورد. این نیرو با شعار برقراری امنیت توانست در فروردین ۱۲۹۶ از دولت وثوق الدوله شناسائی رسمی نیز کسب کند. پلیس جنوب در این سال تمامی بنادر و مناطق نفتی جنوب ایران و همچنین بنادر فاو و بصره در عراق را تصرف کرد. تنها در اهواز یک نیروی ۱۲ هزار نفری از سربازان پیاده هندی، زیر فرمان افسران انگلیسی برای حفظ لوله های نفت مستقر بودند. مردم این مناطق صدمات فراوانی از حضور نیروهای پلیس جنوب متحمل شدند.

مفهومی که در شکل گیری این نیرو وجود داشت از نظر انگلیسی ها ساده می نمود: این نیرو می بایست جانشین ژاندارمری می شد، نظم و آرامش را در جنوب برقرار می کرد، مانع از فعالیت های دشمن می شد و در برابر بریگاد قزاق توازن به وجود می آورد. نظر به اینکه افسران انگلیسی می بایست آن را اداره می کردند، لذا به تمام معنی برای انگلیسی ها قابل اعتماد می نمود. فکر تشکیل این نیرو چنان ساده می نمود که پیش از آنکه ایرانیان آن را به رسمیت بشناسند، انگلیسی ها آن را سازماندهی کرده بودند. دیری نپایید که این ساده انگاری پایان پذیرفت و پلیس جنوب موجب بروز بگو مگوهای تندی شد؛ نه تنها بین انگلستان و ایران، بلکه بین مقامات رسمی انگلستان هم راجع به نظارت بر نیرو، کاربرد و ارزش آن، اینکه واحدی است نظامی یا سیاسی و چه نهادی باید بر آن فرماندهی و نیازهای تدارکاتی آن را تأمین و از آن بهره برداری کند بحث و مجادله در گرفت. مثل خیلی از روش ها که در ایران محک زده شده بود، پلیس جنوب هم پیش از آنکه بتواند مشکلی را حل کند، گرفتاری های بیشتری به وجود آورد.

مبارزات ضداستعماری مردم مسلمان جنوب ایران و سواحل آن

علیه استعمار انگلیس در جنگ جهانی اول

وقتی جنگ جهانی اول آغاز شد، انگلیس جنوب ایران را به جولانگاه نیروهای خود تبدیل کرد. انگلیس برای بالا بردن حیثیت خویش در میان رؤسای عرب در دوسوی

خلیج فارس و حفظ منافع تجاری خود و نیز محافظت از حوزه های نفتی خوزستان که دو میلیون لیره در آن سرمایه گذاری کرده بود، نیروهایی به آن سمت اعزام کرد. استقرار نیروهای انگلیسی در بین النهرین، سرنوشت ایران و بین النهرین را به هم گره زد. باز شدن این جبهه، به خلیج فارس بُعدی نظامی و لجستیکی داد. بوشهر مرکز هدایت این جبهه تدارکاتی بود؛ زیرا نسبت به شرق و غرب خلیج فارس، مرکزیت داشت و به علاوه مرکز حکومت بنادر و آبادترین شهر بندری جنوب به شمار می رفت و حیات اقتصادی آن در دست انگلیسی ها بود. آنان در این شهر علاوه بر تأسیسات وسیع اقتصادی و مراکز سیاسی، پادگان بزرگی با تعدادی سرباز و افسر هندی و انگلیسی تأسیس کرده بودند.

ضعف دولت ایران و دور بودن جنوب از مرکز بهترین فرصت را برای انگلیسی ها فراهم کرده بود. آنها آشوب های جنوب و نا امن بودن جاده های تجاری را بهانه قرار داده، ابتدا از دولت ایران می خواستند نظم را در آن حدود برقرار کند و وقتی دولت نمی توانست کاری بکند خود وارد عمل می شدند و به طور مرتب سرباز و نیروی نظامی وارد بوشهر می کردند. نفوذ و حضور انگلیس در بوشهر به حدی بود که به گفته اوژن اوین، زبان انگلیسی در آن رواج کامل داشت.

بوشهر با آغاز جنگ و تقویت نیروها و استحکامات نظامی آن، به مرکز تدارکاتی انگلیس تبدیل شد و حتی نیازهای نظامی انگلیس در سایر نقاط ایران، از بوشهر تأمین می شد.

واقعیت این است که پلیس جنوب ایران در خلال سال های اول و دوم حضور خود در جنوب ایران، به منظور ایجاد آرامش نسبی و نشان دادن قدرت خود به ایلات و عشایر و ساکنان روستاهای منطقه، دست به درگیری های پراکنده ای با مردم جنوب ایران زد. یکی از اقدامات پلیس جنوب ایران، ایجاد ناامنی و نابسامانی در ابعاد گوناگون، برای القاء این فکر بود که در آن شرایط، تنها نیروی توانا برای رفع مشکلات مردم، نیروی پلیس جنوب است. آنان در فارس و نیمه جنوبی ایران به خریدن گندم، جو و سایر اجناس، به چند برابر قیمت معمول و ذخیره کردن و یا سوزاندن آنها، برای ایجاد قحطی در شهر، اقدام کردند. در این شرایط، مردم حتی مجبور به خوردن آرد ذرت و خاک اره می شدند ولی در مقابل، مردم مسلمان انگیزه ای بسیار قوی برای

مبارزه داشتند. در نامه یکی از سران مبارز منطقه دشت ارژن به فتح الملک در مورد مبارزه با استعمار انگلیس چنین آمده است:

انگیزه ما برای شورش، حفظ استقلال ایران است. شما انتقاد می کنید که ما علیه دولت ایران قیام کردیم، اما ایران این روزها در اشغال روسیه و انگلیس است. آن دسته از سران و خان های فارس که متحد شده اند بدین خاطر این کار را کرده اند که از اسلام و کشورشان حراست کنند و اجنبیان را از سرزمین آبا و اجدادیمان بیرون برانند و... چه بر سر عزت و شرف و افتخار اسلامی ما آمده که با پول انگلیس و روسیه و سوسه شدیم و کشور محبوبمان را به دست اجنبیان بسپاریم و از مقامات خود بخواهیم زیر نظر سربازان خارجی خدمت کنند؟ خان های گرمسیر تحت زعامت امام زمان سوگند وحدت یاد کرده اند که تا زمانی که جان در بدن دارند بکوشند تا از انگلیسی ها و روسها انتقام بگیرند و آنها را از ایران بیرون برانند ما تا زمان انجام این مقصد خود از پای نخواهیم نشست.

مبارزات مردم جنوب هم پراکنده و هم سازمان یافته بود. مردم در سعیدآباد، دشت ارژن، نیریز و گمبان، خان زنیان، ده شیخ، احمدآباد، چنار راهدار و فیروزآباد، منطقه را برای پلیس جنوب ناامن کرده بودند. در دهم مه ۱۹۱۸م. عده ای از افراد دره شوری ایل قشقایی در اعتراض به بازداشت سه تن از افرادشان که به اتهام سرقت سه رأس الاغ از اموال پلیس جنوب دستگیر شده بودند، به مقر پلیس جنوب در خان زنیان حمله کردند. دسته ای از افراد اس. پی. آر (پلیس جنوب) با پشتیبانی قوای هندی توانستند مهاجمان را متفرق کنند و خساراتی به آنها وارد آورند. پس از این حادثه مکاتبات تنیدی میان صولت الدوله ایلخان قشقایی و فرمانفرما در گرفت. صولت الدوله مدعی بود در کلیه اقدامات خود، از اوامر دولت اطاعت می کند و اگر دستور دیگری از دولت دریافت ندارد، همه ایالات جنوب به ویژه قشقایی ها را بر ضد پلیس جنوب به جنگ وامی دارد. نامه های مشابهی نیز به دولت، علما و خوانین محلی نوشت که به نوعی اعلام جنگ به شمار می رفت. اوضاع بسیار خطرناک بود؛ به ویژه که علمای شیراز با اعلامیه، وعظ و خطابه مردم را به جهاد علیه انگلیسی ها تشویق می کردند و کوشش های فرمانفرما برای منع صولت از پیگیری اقداماتش به نتیجه ای نینجامید.

عوامل مختلفی در درگیری صولت الدوله و فرمانفرما نقش داشتند؛ مانند قحطی،

گرانی و کمبود ارزاق، تضاد میان فرمانفرما والی فارس و صولت الدوله. از عوامل مهم دیگر، وجود احساسات ناسیونالیستی در میان عده ای از ایرانیان بود که تمایل داشتند کشورشان را از دخالت های خارجی آزاد سازند؛ به خصوص که پس از این وقایع، احساسات ضدانگلیسی روز به روز گسترش یافت؛ تا جایی که افراد انگلوفیلی چون فرمانفرما را نیز به حزم و احتیاط بیشتر در نزدیکی به انگلیسی ها واداشت. قسمت دوم جنگ با صولت الدوله که از نظر اس. پی. آر (پلیس جنوب) بسیار خطرناک بود، محاصره قوا در شیراز توسط ایلات بود؛ به ویژه که نیروی موجود پلیس جنوب در شیراز و اطراف آن قدرت چندانی برای عملیات تهاجمی نداشت. به علاوه اعتماد نداشتن به وفاداری سربازان ایرانی، تا حدی قدرت حمله اس. پی. آر. را فلج می کرد. در این عملیات، باغ های با دیوارهای بلند و تاکستان های جنت و کوشان، نقش مهمی داشتند. در تمامی طول ماه ژوئن و ژوئیه/رمضان و شوال، ایلات به نزدیک دیوارها می خزیدند و با اس. پی. آر زد و خورد می کردند و سپس به محل خود در پای کوه برفی عقب نشینی می کردند. این عملیات که دو ماه بی وقفه ادامه داشت، عرصه را بر انگلیسی ها تنگ کرده بود.

مهم ترین دلیل ضعف و شکست تدریجی صولت الدوله، اقدامات انگلیسی ها در شیراز، یعنی تفرقه انداختن میان رؤسای ایلات بود. آخرین مرحله نبرد با صولت الدوله نیز بیشتر در آباده و اطراف آن رخ داد. صولت با افراد باقی مانده خود در ۲۴ ژوئیه، از قوای ایرانی که به جنگ او اعزام شده بود، شکست خورد و بالأخره در ۲۳ و ۲۴ اکتبر ۱۹۱۸ م. با شکستی مجدد به سوی جنوب فارس عقب نشینی کرد.

سایکس فایده این برخوردها را آشنایی نیروهای انگلیسی و هندی با منطقه عملیات و نحوه مبارزات عشایر ایرانی ذکر می کند. این درگیریها که غالباً توأم با مجازات های سخت از قبیل مصادره اموال، تخریب روستا، به آتش کشیدن چادرهای ایلات و توقیف چهارپایان روستاییان بود، نتیجه ای کاملاً معکوس بخشید و به جای آنکه موجب ترس و وحشت مردم از پلیس جنوب شود و به اطاعت و انقیاد ایلات و عشایر بینجامد، به اتحاد و هماهنگی و عزم آنان برای مقابله و برخوردی سازمان یافته و برنامه ریزی شده با نیروهای انگلیسی، اخراج قوای انگلیسی از جنوب ایران و انحلال پلیس جنوب منتهی گردید. از رجب تا ذیحجه ۱۳۳۶/ مه ۱۹۱۸ - سپتامبر ۱۹۱۸ در گریه های متعددی

صورت گرفت که شامل عملیات خان زنیان، ده شیخ، شورش پاسگاه خان زنیان، محاصره شیراز توسط صولت الدوله، چنار راهدار و آواده بود. قشقاییها به رهبری صولت الدوله شکست خوردند و مبارزات ایلات نظم و سازمان یافتگی خود را از دست داد و به درگیریهای پراکنده و بدون برنامه تبدیل شد. صولت الدوله از مقام ایلخانی عزل و به اقامت در فیروزآباد محکوم گردید. پس از آن پلیس جنوب اقدام به بازگشایی راه شاهی نمود و به نبرد با ایلات و ساکنان روستاهای حاشیه خلیج فارس در مسیر این راه پرداخت که از آن جمله بود عملیات چغادک، سرده کازرون، مبارزات مکرر با شیخ حسین خان چا کوتاهی و زایر خضرخان اهرمی، و عملیات خاویز که تا زمان خروج نیروهای انگلیسی پلیس جنوب از ایران ادامه یافت. پلیس جنوب ایران با آنکه ماهیتی نظامی داشت، در جهت پیشبرد اهداف خویش از اقدامات سیاسی و فرهنگی نیز بهره می گرفت. در زمینه اقدامات فرهنگی، پلیس جنوب به انتشار روزنامه فارس در شیراز پرداخت. این روزنامه به عنوان سخنگوی پلیس جنوب عمل می کرد و به توجیه اقدامات نظامی این نیرو می پرداخت و اطلاعات درباره درگیریهای پلیس جنوب با ایلات و عشایر را به گونه ای که دلخواه فرماندهان پلیس جنوب بود، به اطلاع مردم می رساند. روزنامه فارس از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ به مدت چهار سال انتشار یافت.

واکنش علما و مراجع علیه استعمار انگلیس در جنگ جهانی اول

مهمترین واقعه ای که در این مرحله از مبارزات مردم جنوب ایران با استعمار انگلیس، علما و مراجع را به طور یکپارچه به تکاپوهای سیاسی و مبارزات جهادی واداشت و بار دیگر علما و روحانیان پیشگام جهاد با دشمنان شدند و فتوای جهاد صادر کردند، وقوع جنگ جهانی اول و گسترش تجاوزات دولت استعماری انگلیس به جنوب ایران بود. در این مقطع زمانی، یکی از محورهای تلاش علما و روحانیان این بود که مردم مسلمان جنوب ایران و ایلات جنوب را برای مقابله با انگلیسی ها و پلیس جنوب بسیج کنند، زیرا ایلات سازماندهی رزمی خوبی داشتند و در صورت ورود به عرصه نبرد، می توانستند موفقیت های شایانی به دست آورند و متجاوزان را عقب برانند.

در واقع نقش علمای این خطه از آن جهت رفته رفته با اهمیت تر می شد که اینها در خط مقدم نهضت قرار داشتند. آنان با دادن فتوای مبارزه و جهاد علیه استعمار انگلیس نقش

اصلی را بازی می کردند. از جمله علما و مراجعی که از آغاز جنگ جهانی اول به فعالیتهای سیاسی - تبلیغی و اقدامات جهادی پرداختند، می توان به افراد زیر اشاره کرد: حجج اسلام و آیات عظام، سید عبدالحسین لاری، میرزامحمدتقی شیرازی، سیدمحمد کاظم یزدی، سیدعبدالله بلادی، سیدمرتضی علم الهدی اهرمی، شیخ حسن آل عصفور بوشهری، سیدعلی نقی دشتی، شیخ محمدجعفر محلاتی.

آیت الله سیدعبدالحسین لاری موقعیت ممتازی در منطقه داشت و نفوذ و تأثیر عمیق او در تهییج و تحریک اقشار گوناگون مردم جنوب ایران علیه انگلیس در جریان جنگ جهانی اول انکارناپذیر است. اعلامیه جهاد او علیه انگلیس بیشترین تأثیر را در مشروع کردن حرکت‌های مسلحانه صولت الدوله قشقایی، رهبر قدرتمند ایل قشقایی در فارس و تنگستانی ها در بوشهر داشته است. نمونه های گوناگون و متنوعی از احکام جهاد علیه انگلیس توسط سید در «فارس و جنگ بین الملل اول»، «اسناد کمیته حافظین استقلال»، نسخه خطی «بیانیه دفاعیه»، «یادداشت‌های معین دفتر»، گزارش «سرپرسی سایکس» و اسناد و مکاتبات شخصی سید به دست آمده است.

اولین ارتباط جدی «سید» با «صولت الدوله قشقایی» و انقلابیون بوشهر سالها پیش از انقلاب مشروطیت به وجود آمده بود و در جریان پیروزی انقلاب او با ارسال نامه ها و پیامهای گوناگون و فعالیت های گسترده نظامی، عملاً به عنوان رهبر سیاسی - مذهبی جنوب ایران مطرح گردید.

آیت الله سیدعبدالحسین لاری در جریان جنگ جهانی اول و گسترش تجاوزات دولت استعماری انگلیس علیه مردم مسلمان جنوب ایران در جهت تقویت صولت الدوله قشقایی رئیس ایل قشقایی همت گماشت و از او خواست با انگلیس وارد نبرد شود. وی در نامه ای به صولت، مبارزه با بیگانگان را بر مسلمانان واجب عینی اعلام کرد.

بالیوز انگلیسی در بوشهر در این ارتباط آورده است «آغازگر نهضت جنوب ایران، ملایی بنیادگرا به نام سیدعبدالحسین لاری» است. ارتباط او با نیروهای انقلابی بوشهر و فارس به گونه ای نزدیک و عمیق بود که بدون مطالعه نقش «سید» نمی توان روند حقیقی انقلاب مشروطه در فارس را درک کرد. اینکه بالیوز انگلیسی او را آغازگر نهضت جنوب ایران معرفی کرده است، درست است و دیگر منابع نیز آن را تأیید می کنند. همچنین آیت الله میرزامحمدتقی شیرازی در فتوایی علیه تهاجم انگلیس به

جنوب ایران در جریان جنگ جهانی اول چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

حفظ بیضه اسلام و حراست ثغور مسلمین از تهاجم کفره و دفع متهاجمین از ممالک اسلامی «اول وظیفه اسلامیت و فریضه قاطبه اسلامی» است. به همین جهت عموماً خاصه «ایالات و عشایر با حمیت که حصون منیع و قلاع محکمه بلاد اسلامی هستند در حراست حدود و ثغوری را که به عهده دارند، ید واحده و کلمه متحده، دقیقه از بذل جان و مال و با کمال جد و اهتمام در قیام به این وظیفه لازمه مضایقه و خودداری نمایند که بر عموم اهل اسلام فرض و واجب و از اهم تکالیف الهیه جل شانیه و توانی و تخاذل در این مقام منافی مقام اسلامیت و موجب ننگ و عار و دخول نار و سخط خداوند منتقم قهار عظم سلطانه است. نعوذ بالله من ذلك و لاحول و لا قوه الا بالله و السلام علیکم جمیعاً و رحمه الله و برکاته.»

در نتیجه تلاش مراجع و علما در تشویق مردم مبارز جنوب علیه دولت استعماری انگلیس بود که پرسه سایکس، فرمانده پلیس جنوب ایران جسارت کرده و با کینه توزی در این باره نوشته است به پلیس جنوب در شیراز و سایر نواحی جنوبی ایران حمله می شود و ملاحای خشک و متعصب، فتوا صادر کرده اند که کشتن انگلیسی ها و کسانی که به آنها کمک می کنند، جایز است.

نتیجه

از تصویر بسیار فشرده ای که از پلیس جنوب و قیام های مردم مسلمان جنوب ایران علیه استعمار انگلیس در جریان جنگ جهانی اول داده شد، می توان به خوبی دریافت مردم مسلمان سرزمین جنوب ایران هیچگاه از نبرد علیه استعمار و استبداد و غارتگران و ستمگران خارجی و داخلی از پای ننشسته اند. پلیس جنوب ایران هم در نتیجه مبارزات مردم مسلمان جنوب ایران عمری کوتاه داشت و از زمان تأسیس تا انحلال آن بیش از پنج سال طول نکشید. در توضیح دلایل انحلال این نیرو می توان به این موارد اشاره کرد: مخالفت مردم مسلمان جنوب ایران با حضور نیروی بیگانه انگلیس در داخل کشور در جنگ جهانی اول، تشدید انزجار عامه از دولت انگلستان پس از انتشار مفاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلستان، ادامه مقاومت و مبارزات مستمر مردم جنوب ایران در

برابر پلیس جنوب تا آخرین روزهای حضور این نیرو در ایران، اعتراض نمایندگان مجلس انگلستان به هزینه های گزاف نظامی و مشکلات مالی دولت انگلستان و ناتوانی دولت ایران از پرداخت مخارج این نیرو که موجب گردید دولت انگلستان نتواند بودجه جدیدی برای پلیس جنوب در نظر بگیرد و انحلال آن قطعی شود.

سرانجام در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۱ به کار پلیس جنوب در ایران خاتمه داده شد و اداره مرکزی آن که از شیراز به بوشهر منتقل شده بود تعطیل گردید. با بررسی این سازمان می توان دریافت نیروی واقعی در تمام نبردهای این مناطق قطع نظر از اینکه چه طبقه و یا شخصی به قدرت رسیده، همواره مردم بوده اند. بدون شک مردم مسلمان جنوب ایران نقش اساسی را در زندگی سیاسی بازی کرده اند و بدون فعالیت آن ها جامعه و قبل از هر چیز مبارزه اجتماعی غیرقابل تصور است. قدرت اصلی همیشه مردم مسلمان بوده و خواهند بود. هر دولتی که در طول تاریخ معاصر ایران از مردم برید و رابطه خود را با آن ها از دست داد تبدیل به فرقه محدود و در بسته ای شده که وجود و عدمش یکی است. تجربه تاریخ به طور وضوح نشان می دهد تنها راه پیروزی علیه استعمار و استبداد، آگاه کردن، متشکل کردن و همراه مردم بودن است. این راهی است پیمودنی ولی بسیار دشوار و پرپیچ و خم. این راه را باید پیمود و از تجربه تاریخ درس گرفت. همانطور که از بررسی مقاله حاضر درمی یابیم که در نتیجه مبارزات، حماسه آفرینی ها و سلحشوری های مردم مسلمان جنوب ایران، بیگانگان با تمام وحشی گری هایی که انجام دادند در نهایت مجبور به ترک کشور با خفت و خواری شدند.

فهرست منابع و مآخذ

- اخوان، صفاء، (چاپ اول، ۱۳۸۰)، ایران و جنگ جهانی اول (مجموعه مقالات سمینار) مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ایرجی، ناصر، (چاپ اول ۱۳۷۸)، ایل قشقایی در جنگ جهانی اول، مجموعه تاریخ معاصر ایران- ۱۷، نشر پژوهش شیرازه.
- اوبن، اوژن، (چاپ اول ۱۳۶۲)، ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶، (ترجمه علی اصغر سعیدی، زوار)، تهران، نشر زوار.
- پیرا، فاطمه، (پاییز ۱۳۸۱)، پلیس جنوب ایران، مجلات با موضوعات گوناگون علوم

- روزنامه انجمن اخوت، شیراز، (۱۳۲۶)، شماره یکم، سال اول، و روزنامه اصلاح، کلکته، شماره های ۳۲، ۳۶، ۳۹، ۴۰.
- سفیری، فلوریدا، (چاپ اول، ۱۳۶۳)، پلیس جنوب ایران (اس. پی. آر)، (ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی) و منصوره جعفری فشارکی رفیعی)، تهران، نشر تاریخ ایران.
- صالحی، نصرالله و کاووسی، محمدحسن، (۱۳۷۵)، جهادیه (فتاوی جهادیه علما و مراجع عظام در جنگ جهانی اول) بخش دوم، فتوای شماره ۳، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- کحال زاده، ابوالقاسم، (چاپ دوم ۱۳۷۰)، دیده ها و شنیده ها (خاطرات میرزا ابوالقاسم کحال زاده منشی سفارت امپراطوری آلمان در ایران درباره مشکلات ایران در جنگ بین المللی ۱۹۱۸-۱۹۱۴) تهران، نشر البرز.
- فصلنامه تاریخ روابط خارجی، (بهار ۱۳۸۳)، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه، سال پنجم، شماره ۱۸.
- ویلیام جی. اولسون، (چاپ اول ۱۳۸۰)، روابط ایران و انگلیس در جنگ جهانی اول، مجموعه تاریخ معاصر ایران- ۳۱ (ترجمه حسن زنگنه)، نشر و پژوهش شیرازه.
- وین، آنتونی، (۱۳۸۳)، ایران در بازی بزرگ، (ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی)، انتشارات تهران، نشر تاریخ ایران.
- ما برلی، جیمز، (چاپ اول ۱۳۶۹)، عملیات در ایران (جنگ جهانی اول ۱۹۱۹-۱۹۱۴)، (ترجمه کاوه بیات)، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- میرزایی دره شوری، غلامرضا، (چاپ اول، ۱۳۸۱)، قشقای ها و مبارزات مردم جنوب، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نبوی، سیدمحمدحسن، (چاپ اول، ۱۳۷۳)، نقش روحانیون در قیام ضد استعماری مردم جنوب، مجموعه مقالات قیام جنوب در جنگ جهانی اول، بوشهر، چاپخانه علوی.

تاریخ مشاهده: یکشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۹/۵ سپتامبر ۲۰۱۰ <http://www.ir-psri.com/Show.php>

<http://www.ravid.blogfa.com>

نویسنده: انوش راوید، موضوع یکی دیگر از چهره های مهم استعمار، تاریخ مشاهده: پنجشنبه ۲۴ تیر ماه سال ۱۳۸۹.

<http://www.encyclopaediaislamica.com>

نویسنده: منیره راضی، پلیس جنوب. نیروی انگلیسی- ایرانی تحت فرمان انگلیسیها در جنوب ایران از ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰، بنیاد دایره المعارف اسلامی.

پانوشت ها

* کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه مفید.

** دانشجوی دکترای علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا.

۱. S.P.R.

۲۱۳-۲. میرزایی دره شوری، ۱۳۸۱، صص ۲۱۴

۳. ایرجی، ۱۳۷۸، ص ۶۱

۴. کحال زاده، ۱۳۷۰، ص ۲۲۱

۵. ما برلی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۴

۶. ایرجی، ۱۳۷۸، ص ۶۰

۷. سفیری، ۱۳۶۳، صص ۱۳۱ و ۱۸۵

۲۶۶-۸. ویلیام جی. اولسون، ترجمه حسن زنگنه، ۱۳۸۰، صص ۲۶۷

۹. www.ir-psri.com

۱۰. www.ravid.blogfa.com

۱۱. ویلیام جی. اولسون، ترجمه حسن زنگنه، ۱۳۸۰، ص ۲۶۸

۱۶۸-۱۲. میرزایی دره شوری، ۱۳۸۱، صص ۱۶۹

۱۷۰، ۱۳. میرزایی دره شوری، ۱۳۸۱

۱۴. ۱۷۰. میرزایی دره شوری، ۱۳۸۱

۱۵. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۹

۱۶. سفیری، ۱۳۶۴، ص ۱۳۸

۱۷-۳۸۹. ماپرلی، ۱۳۶۹، صص ۳۹۲

۱۸-۱۲۷. پیرا، ۱۳۸۱، صص ۱۳۰

۱۹. www.Encyclopaedia islamica.com

۲۰. اخوان، ۱۳۸۰، ۳۳۰-۳۲۹

۲۱. همان، ص ۳۳۲

۲۲. انجمن اخوت، ۱۳۲۶

۲۳. صالحی، نصرالله و کاووسی، محمدحسن، ۱۳۷۵، ص

نقش انگلستان در ایجاد و هدایت جریان توده ای نفتی

در سال های ۱۳۲۳ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

(مطالعه موردی؛ محیط های کارگری شهر یزد)

هادی حکیمیان*

مقدمه

پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و آزادی احزاب، مطبوعات و گروه های سیاسی-اجتماعی، حزب توده با پشتوانه عظیم حمایت خارجی و نیز ترسیم یک افق رویایی برای طبقات میانی و همچنین لایه های زیرین اجتماع، در سراسر ایران دست به تبلیغات وسیعی زد. خالی بودن ذهن مردم و حتی خواص جامعه نسبت به سران و هدایت کنندگان اصلی حزب توده موجب شد عده ای از کارگران، دهقانان، کارمندان دون پایه دولت و روشنفکران جذب شعارهای این حزب بشوند. از آنجا که حزب توده عملاً به ابزاری برای پیشبرد سیاست های توسعه طلبانه شوروی در ایران بدل شده بود، انگلستان برای مقابله با سیاست های شوروی و حزب توده دست به اقداماتی زد.

مهم ترین اقدام انگلستان در این زمینه بازگرداندن سید ضیاءالدین طباطبایی یزدی از تبعید بیست ساله در فلسطین و نیز حمایت همه جانبه از وی و حزبش، یعنی حزب اراده ملی بود. اما به میدان آوردن مهره های سوخته و کهنه ای همچون سیدضیاء بهره چندانی عاید انگلستان نساخت.

عضوگیری، کادر سازی و تاخت و تاز بی حد و حصر حزب توده در فضای سیاسی

ایران، انگلستان را به فکر رخنه و نفوذ در میان هواداران این حزب نوظهور انداخت. شهر یزد به سبب وجود مراکز صنعتی و کارخانه های متعدد و نیز در حدود سی هزار بافنده دستی، یکی از بزرگ ترین مراکز کارگری و کانون های فعالیت حزب توده در مناطق مرکزی و جنوب شرق ایران بود؛ بنابراین انگلستان نیز با رویکرد نفوذ و تأثیرگذاری در جریان چپ به این شهر توجهی خاص داشت.

پیش زمینه های شکل گیری جنبش کارگری در یزد

چهره شهر یزد در فاصله کودتای ۱۲۹۹ شمسی تا شهریور ۱۳۲۰ به دلیل توسعه صنایع جدید تا حد زیادی دگرگون شده بود. حاج ابوالقاسم گرجی از تجار معتبر یزد در سال ۱۳۰۲ شمسی یک کارخانه کشفاف را که با موتور نفتی کار می کرد از آلمان خریداری و اولین تریکوبافی را در یزد افتتاح نمود. وی در سال ۱۳۱۰ شمسی یک کارخانه کشفاف جدید به همراه یک موتور برق به نیروی ۲۵ اسب بخار از آلمان وارد کرد و کارخانه خود را توسعه داد. در ۲۴ اسفند ۱۳۱۳ شرکت سهامی نخ ریزی یزد اقبال (محدود) در زمینی به مساحت ۳۴ هزار متر مربع افتتاح شد. کارخانه اقبال با چهارصد کارگر در ابتدای امر دارای ۴۲۰۰ دوک ریسندگی بود که این شمار در فاصله کوتاهی به ۷۲۰۰ دوک رسید.

در همین سال حسینعلی هراتی یکی از تجار بزرگ یزد با شراکت سروش بهرام، از بازرگانان زرتشتی، کارخانه ریسندگی درخشان را در زمینی به مساحت پانزده هزار متر مربع احداث نمود. هراتی سال بعد با خریداری و نصب ماشین های ریسندگی و بافندگی ساخت آلمان، کارخانه «هراتی» را تأسیس نمود. این کارخانه در هنگام شروع به کار ۳۲۰۰ دوک داشت و حدود دویست و پنجاه کارگر در آن مشغول به کار بودند. گفتنی است در سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ هم تعدادی مراکز کوچک صنعتی از قبیل کارخانه بافندگی خجسته، کارخانه چوب بری توکل، کارخانه چوب بری سعادت، کارخانه های آلومینیوم سازی اکبری و محامدی، کارخانه لیمونادسازی نور و نیز چاپخانه های گلبهار و پاینده در شهر یزد مشغول به کار بودند. کارخانه ریسندگی آقا در سال ۱۳۲۹ و با ۲۰۰ کارگر شروع به کار نمود. در مهرماه ۱۳۳۱ نیز شرکت سهامی ریسندگی و بافندگی جنوب یزد که در آن زمان یکی از بزرگ ترین و مدرن ترین

کارخانه های نخ ریسی کشور بود، در دو شیفت و با ۳۶۰ کارگر آغاز به کار کرد. چنانکه گفته شد حدود ۲/۱ جمعیت سیصد هزار نفری شهرستان یزد، خانوارهایی بودند که از راه اشتغال به صنایع دستی و به ویژه بافندگی ارتزاق می کردند.

فشار بی حدوحصر کارفرمایان، کارخانه دارها و صاحبان سهام شرکت های تولیدی- صنعتی بر کارگران باعث شده بود شهر کارگری یزد به شدت مهیای رسوخ و پذیرش افکار و شعارهای حزب توده باشد. از پاییز ۱۳۲۳ نخستین تکاپوها برای پایه گذاری تشکیلات حزب توده در یزد آغاز گردید. سلسله جنبان و چهره شاخص جریانات کارگری و فعالیت های مرتبط با حزب توده در شهر یزد، عباس استادان بود. وی از سال ۱۳۲۳ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در شهرهای یزد، کرمان، نائین، اصفهان و همچنین تهران یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در جریان فعالیتهای کارگری بود. حزب توده برای آغاز فعالیت های خود در یزد این جوان پرشور، سخنور و به شدت جویای نام و نان را برگزید و جالب این که عوامل انگلستان نیز به طرزی استادانه و با در پیش گرفتن سیاست صبر و سکوت از همان ابتدای کار هدایت این جریان را به دست گرفتند؛ به گونه ای که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد، عباس استادان یکی از مهره های پرنفوذ عرصه مطبوعات و جنبش کارگری ایران و صد البته مطیع و گوش به فرمان عوامل انگلیس بود.

عباس استادان

عباس استادان صفار در یکم فروردین ۱۲۹۵ شمسی در یکی از محلات بزرگ و پرجمعیت یزد به نام محله «پشت باغ» متولد شد. پدر وی استاد اسد الله مسگر رئیس صنف مسگر یزد بود و در میان کسبه و اهل بازار شخصی معتبر و موجه به شمار می آمد. نامبرده پس از اتمام سیکل اول متوسطه و در سن ۱۸ سالگی وارد اداره مالیه یزد شد. یکسال بعد به اداره ثبت اسناد منتقل شد و به سبب جدیت و روحیه برتری جویی اش ظرف مدت کوتاهی ریاست بخش اجرایی ثبت اسناد یزد را به دست آورد. استادان در سال ۱۳۱۸ با هزینه شخصی خود در منزل استیجاری اش اقدام به تشکیل کلاس اکابر نموده و به سوادآموزی افراد مسن مشغول شد. اما چون فاقد هر گونه مجوز از سوی مراجع دولتی بود، شهربانی یزد پس از مدتی این کلاس ها را

تعطیل کرد. استادان در همین سال به سبب درگیری با خانواده پرنفوذ طاهری (اقوام و منسوبین دکتر هادی طاهری و کیل پرنفوذ یزد، شاخص ترین مدافع جریان تمديد قرارداد داری در سال ۱۳۱۲ و سردسته انگلوفیل های مجلس شورای ملی در دهه های ۲۰ و ۳۰) از اداره ثبت اسناد اخراج و از سوی فرماندار وقت یزد به سرپرستی اداره راه منصوب شد. اما حضور وی در پست جدید هم دوامی نداشت و پس از اخراج از اداره راه برای همیشه از خدمت در کلیه دواير دولتی محروم شد. استادان برخلاف اکثر مردمان یزد دارای روحیه ای سرکش بود و در سال های پایانی حکومت پهلوی اول با روسای ادارات یزد و نیز تجار، بازرگانان، ملا-کین، خاندان های پرنفوذ و به ویژه خانواده طاهری به شدت درگیر بود و همه اینها باعث شده بود وی نزد مسئولان و مقامات شهر به عنوان چهره ای ناراحت، ماجراجو و مشکل ساز شناخته شود.

چنان که گفته شد استادان از محله «پشت باغ»، یعنی یکی از پرجمعیت ترین و تأثیرگذارترین نقاط یزد در جریان رقابت ها و کشمکش های قدیمی بین اهالی محلات مختلف، برخاسته بود. حمایت اهالی این محله و به ویژه صنف مسگر یزد که عمدتاً اهل محله مزبور بودند، بعدها یکی از مهم ترین پشتوانه های استادان در جریان فعالیت های سیاسی و اجتماعی او گشت. استادان که در دوره پهلوی اول هیچ گونه سابقه حزبی و سیاسی نداشت، بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ برای اولین بار در جریان انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی (تیرماه ۱۳۲۲) در ضدیت با گروه موسوم به مرتجعین یزد، یعنی باندا دکتر هادی طاهری و سید کاظم جلیلی (رهبران انگلوفیل های مجلس شورای ملی و دو تن از تعزیه گردان های جریانات دهه های ۲۰ و ۳۰ شمسی) و به حمایت از جناح موسوم به آزادی خواهان یزد (گروه تحت هدایت سیدعلی اکبر موسوی زاده؛ دوست و هم رزم قدیمی فرخی یزدی) وارد عرصه رقابت های سیاسی شد. در کشاکش همین جریانات بود که در ۷ مرداد ۱۳۲۲ نخستین جلسه اتحادیه کارگران یزد تشکیل شد و عده ای هم نام نویسی کردند.

بازداشت سیدعلی اکبر موسوی زاده (قاضی ارشد دادگستری، رئیس دیوان کیفر و دادستان دادگاه جنجالی متهمان شهربانی دوره پهلوی اول) در هشتم شهریور ۱۳۲۲ توسط متفقین (به اتهام حمایت از آلمان ها) و همچنین ورود از پیش طراحی شده سید ضیاءالدین طباطبایی (با پشتوانه و زمینه سازی عوامل انگلستان) به عرصه

رقابت های انتخاباتی یزد، موجب شد علی رغم همه امیدهای اولیه، بار دیگر مرتجعین یزد (باند دکتر هادی طاهری و سید کاظم جلیلی) که این بار یار دیرین شان سید ضیاء هم به آنها ملحق شده بود، برنده انتخابات باشند.

با ورود سید ضیاءالدین طباطبایی به تهران در تاریخ هفتم مهر ۱۳۲۲، بسیاری از مخالفان وی برای ممانعت از تصویب اعتبارنامه او در مجلس شورای ملی به تکاپو افتادند. رویارویی حزب توده و نیز برخی نیروهای ملی گرا همچون دکتر محمد مصدق با سید ضیاء در زمستان این سال به اوج خود رسید و به بحث اول محافل سیاسی کشور بدل شد. در این هنگام برخی از هواداران جریان موسوم به آزادی خواهان یزد و از جمله شخص عباس استادان که بازی انتخابات را علی رغم تلاش های فراوان به جناح مقابل باخته بودند، به نیت پیوستن به خیل مخالفان دکتر طاهری، سید کاظم جلیلی و همچنین سید ضیاء روانه تهران شدند. استادان در تهران ابتدا به سراغ سید ابوالحسن حایری زاده (وکیل آزادی خواه و وجیه المله یزد در ادوار ۳، ۴ و ۵ مجلس و نیز دوست و هم رزم آیت الله سید حسن مدرس در جریان مخالفت با تأسیس سلسله پهلوی) که اینک در وزارت دادگستری شاغل بود رفت و از وی درخواست کرد جناح آزادی خواهان یزد را حمایت کند تا گروه موسوم به مرتجعین یزد را در انتخابات بعدی شکست بدهند. علی رغم مراجعات مکرر، حایری زاده در این زمینه اقدام و حمایت قابل توجهی نکرد. وقتی استادان از نامبرده ناامید شد، به سبب آشنایی قبلی با شیخ محمد یزدی (از مسئولان رده بالای سازمان ثبت اسناد کشور در زمان پهلوی اول و یکی از مؤسسان حزب توده) به سراغ او و سپس نزد برادر کوچک ترش یعنی دکتر مرتضی یزدی (پسر آیت الله شیخ محمد حسین یزدی و از اعضای کمیته مرکزی حزب توده) رفت. در این دیدار دکتر یزدی به او وعده داد اگر تشکیلاتی منسجم و قوی در یزد ایجاد نماید، از او حمایت می کند تا باند مرتجعین و انگلوفیل های یزد را در رقابت های انتخابات بعدی شکست بدهد. گفتنی است اوج گیری مخالفت های حزب توده با تصویب اعتبارنامه سید ضیاء در مجلس و نیز مطرح شدن تقی فداکار و دکتر رضا رادمنش (از اعضای فراکسیون توده در مجلس چهاردهم) به عنوان سخن گویان حزب توده در مقابله با طرح و تصویب اعتبارنامه سید ضیاء، باعث جلب نظر استادان و همراهی و نزدیکی نامبرده با ایشان گردید. از سویی نیز، عباس استادان در این زمان به

برادران لنکرانی (که به عنوان یکی از مهم ترین گروه های مخالف سیدضیاء مطرح شده بودند) نزدیک شده و حتی حدود شش ماه در تهران با آنها هم خانه بود. لازم به ذکر است زن حسام لنکرانی یعنی صفا حاتمی اهل یزد بود و به احتمال فراوان آشنایی قبلی او با استادان در جذب استادان به حزب توده بی تأثیر نبوده است.

فعالیت های حزب توده در یزد

در اوایل آبان ماه ۱۳۲۳ صاحبان سهام کارخانه ها طی یک نشست اضطراری ۲۰٪ از حقوق کارگران را کاهش دادند؛ با این توجه که به علت شرایط بد ناشی از جنگ و اشغال کشور و همچنین کمبود مواد اولیه و بی رونق بودن بازار فروش، صنایع نساجی در آستانه ورشکستگی است. سپس این تصمیم طی اطلاعیه ای در سطح شهر منتشر شد. این پیش آمد همزمان با بازگشت عباس استادان به یزد بود. او که حدود یک سال را در جو سیاست زده تهران گذرانده و قول مساعد دکتر مرتضی یزدی را هم دریافت کرده بود، پس از آشنایی با تقی فداکار (عضو فراکسیون توده در مجلس چهاردهم و رهبر جنبش کارگری اصفهان) و دکتر رضا رادمنش (عضو فراکسیون توده در مجلس چهاردهم و شوهر مهین رادمنش یعنی دختر شیخ محمد یزدی سابق الذکر) در میان یک جو بی سابقه و ملتهب وارد یزد شد. نامبرده از موقعیت پیش آمده سود جسته و سخنرانی هایی در کارخانه ها و نیز در بین کارگران دستباف بر ضد این تصمیم کارخانه دارها و صاحبان سهام آغاز کرد. استادان در تجمعات کارگری و سخنرانی هایش پیایی به کارگران یادآور می شد حقوقی که آنها دریافت می کنند در برابر زحماتشان بسیار ناچیز است؛ و آنها را به اتحاد، یکپارچگی و اعتصاب و اعتراض برای رسیدن به حقوق حقه خویش تشویق می کرد. فعالیت های استادان در این روزها به شدت ادامه داشت؛ به گونه ای که در فاصله ای کوتاه موفق به ایجاد و راه اندازی نخستین اتحادیه کارگران یزد (دستباف) گردید. وی در این هنگام گرانی، بی کاری، کمبود مواد غذایی و در مجموع شرایط بد معیشتی ناشی از جنگ و اشغال کشور را دستمایه ای برای حمله به بازرگانان، ملاکین و کارخانه داران قرار داد. چنان که در اولین اطلاعیه اتحادیه کارگران دستباف که در ۲۸ آبان منتشر شد حملات شدیدی به آنها کرده بود. با این همه تکیه گاه اصلی استادان در تأسیس و توسعه تشکیلات حزب توده در یزد کارگران

صنایع جدید بودند. در این زمان نیمی از کارگران کارخانه های یزد را زنان و کودکان تشکیل می دادند که تحت شرایط اسفناکی مجبور به کار با حداقل دستمزد بودند. به همین سبب هم استادان هدف بعدی خود را راه اندازی اتحادیه کارگران در بین کارگران صنعتی قرار داد که سرانجام هم موفق شد و در آذرماه اولین بیانیه این اتحادیه صادر گردید؛

تاریخ ۲۱/۹/۳۲۳ [۱]

استغاثه کارگران

دوازده ساعت کار!

بلی از ده تا ۱۲ ساعت کار، هم روز، هم شب، زن، مرد، بچه های خردسال، زن های حامله، همه و همه. دوازده ساعت کار یعنی دوازده ساعت بی خوابی، دوازده ساعت دور ماشین گشتن، آن هم با حقوق ناچیزی همه را از رمق انداخته است و علاوه بر این خودسری های دیگر مدیران کارخانجات، نداشتن بهداشت صحیح، عدم رعایت آنچه را که دولت مقرر داشته، عدم توجه مأمورین ذی مدخل ما را به این روز انداخته، از اهالی محترم یزد مخصوصاً صاحبان کارخانجات و مأمورین دولتی تقاضا می شود به وضع رقت بار ما برسند و چنانچه قابل تحمل نیست از ظلم جلوگیری کنند، وقت ما را به هشت ساعت تقلیل دهند و حقوق ما را به اندازه ای که برای نان جوین کافی باشد بالا برند. هم ما به حق خود برسیم و هم صاحبان سهام، یک شهر و دو نرخ که معنی ندارد. همان معامله را با ما بکنند که در شهرستان ها با کارگران می شود.

اتحادیه کارگران یزد (قسمت ماشینی)

این بیانیه در حکم یک هشدار جدی به مدیران و صاحبان سهام کارخانه ها بود. در ساعت یک بامداد روز ۲۲ آذر کارگران کارخانه های هراتی و درخشان که حالا بیش از یک ماه بود در تجمعات کارگری و پای سخنرانی های عباس استادان به وجد آمده بودند، با تقاضای افزایش حقوق و کاهش ساعت کار روزانه دست از کار کشیدند و بدین ترتیب اولین اعتصاب کارگری در تاریخ تحولات اجتماعی شهر یزد رقم خورد. در روزهای بعد تجمعات و تظاهرات هایی از سوی کارگران و نمایندگان اتحادیه کارگری برگزار شد. در نهایت با شکایت مدیران این دو کارخانه به مسئولان شهر، کمیسیونی با حضور فرماندار و سه تن از سهامداران عمده تشکیل شد و پس از مذاکره

با نمایندگان کارگران و وعده‌هایی که از سوی مدیران کارخانه‌ها، در خصوص رسیدگی به خواسته‌های کارگران داده شد، آنها در ساعت ۳۰/۱۳ روز ۲۶ آذر اعتصاب را شکسته و به سر کار خود برگشتند. گفتنی است در سراسر آذرماه، استادان علاوه بر فعالیت‌هایی که در محیط‌های کارگری داشت به طور مرتب جلساتی در منزل خود و گاهی هم در منزل عباس پورسراجیان واقع در محله «پشت باغ» برگزار کرده و برای گروه‌کثیری از کارگران کارخانه‌های اقبال، هراتی، درخشان و نیز جمعی از شعرباف‌ها، سخنرانی نموده و آنها را تشویق می‌کرد برای اعاده حقوق از دست رفته خود متحد شده و در قالب اتحادیه کارگران دست به اعتراض و اعتصاب بزنند.

در روز ۳۰ آذرماه کارگران کارخانه‌های اقبال و درخشان با طرح خواسته‌هایی مبنی بر افزایش حقوق و کاهش ساعت کار دست به اعتصاب زده و این دو کارخانه را به مدت ۸ ساعت به تعطیلی کشاندند. این اولین باری بود که کارخانه اقبال یعنی مهم‌ترین کارخانه یزد که این زمان دارای بیش از ۴۵۰ کارگر بود تعطیل می‌شد. با دخالت نیروهای شهربانی و اعمال نفوذ فرماندار و صاحبان سهام، اعتصاب شکسته شد و کارگران دوباره مشغول کار شدند؛ اما از این پس برای کنترل اوضاع کارخانه، پلیس و پاسبان مخصوص از سوی شهربانی گمارده شد. لازم به ذکر است کارگران کارخانه‌های یزد روزها ۱۰ ساعت و در شیفت شب ۱۲ ساعت کار می‌کردند. حد متوسط حقوق آنها روزانه یک تومان بود. زن‌ها روزانه ۷ قران و کودکان از این هم کمتر می‌گرفتند. نبود بیمه، خدمات بهداشتی و مزایایی مثل حق غذا و لباس و نیز رفتار تحکم‌آمیز و ارباب‌مآبانه مدیران کارخانه‌ها با کارگران سبب شده بود محیط‌های کارگری یزد بیش از پیش مهيای فعالیت‌های حزب توده شود.

در نیمه دی ماه ۱۳۲۳ ضیاءالدین الموتی (عضو کمیسیون تفتیش حزب توده و مسئول امور شهرستانها) و مرتضی راوندی (از اعضای سازمان مرکزی حزب توده اصفهان روانه یزد شده و به کمک عباس استادان و اعضای اتحادیه کارگران، تشکیلات حزب توده را در یزد راه‌اندازی کردند. روزنامه رهبر ارگان رسمی حزب توده ایران در تاریخ دوشنبه ۱۸ دی ماه ۱۳۲۳ خبر داد «کمیته ولایتی حزب توده ایران در یزد تشکیل و شروع به کار نمود».

روز چهارشنبه ۲۰ دی ماه اولین اطلاعیه کمیته ولایتی حزب توده یزد منتشر شد.

مسئولان کمیته ولایتی حزب توده یزد در این اطلاعیه سخنی از حضرت علی (ع) مبنی بر حمایت از مظلوم و دشمنی با ستمگر را شعار خود قرار داده و با تحریک احساسات دینی مردم، کلیه کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران و آزادی‌خواهان را مخاطب ساخته و آنها را به فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی و عضویت در حزب توده فراخوانده بودند. مهمترین اصول و شعارهای حزب توده یعنی مبارزه با سرمایه‌داری و نظام فئودالیسم در این بیانیه مورد تأکید قرار گرفته بود. همچنین شدیداً به سید ضیاءالدین طباطبایی و نحوه انتخاب وی از حوزه یزد در مجلس دوره چهاردهم حمله شده بود. این بیانیه در نهایت با وعده پیروزی و زندگی بهتر برای توده‌های محروم و در بند جامعه پایان می‌یافت. بیانیه مزبور به همراه مرام‌نامه حزب و برخی جراید وابسته به حزب توده در سطح شهر توزیع و در برخی خیابان‌های پر رفت و آمد برای مطالعه اهالی به در و دیوار چسبانده شد. لازم به ذکر است علی‌رغم مخالفت مسئولان شهر و برخی سرمایه‌داران، اولین میتینگ رسمی حزب توده که در حکم افتتاحیه حزب مزبور در یزد بود با حضور جمعیتی بیش از دو هزار نفر در روز جمعه ۲۲ دی ماه در منزل عباس پورسراجیان برگزار شد.

در این مراسم که عده زیادی از رجال یزد از جمله میرزا محمدحسین نواب (وکیل یزد در مجالس ۸ تا ۱۳) هم حضور داشتند، ضیاءالدین الموتی، مرتضی‌راوندی و همچنین عباس استادان سخنرانی کرده و هر یک ابتدا شرحی در مورد مرام‌نامه حزب توده داده، ضمن تشریح چند ماده از قانون اساسی و چگونگی انتخاب شدن سیدضیاء از حوزه یزد، تأکید کردند وی نماینده واقعی مردم یزد نبوده و با زور سرنیزه و اعمال نفوذ انگلیس و دولت علی‌سهیلی راهی مجلس شده است. سخنرانان همچنین خواستار عزل سیدضیاء از مقام و کالت و محاکمه وی شدند. آنها در ضمن صحبت‌هایشان پی‌پای کارگران را به اتحاد و یکپارچگی و مبارزه علیه سرمایه‌داران تشویق کرده و حملات شدیدی به ملاکین و بازرگانان می‌کردند.

لازم به ذکر است مرتضی‌راوندی از اعضای اولیه حزب توده اصفهان و از لحاظ جناح بندی‌های درون‌گروهی جزو باند دکتر رادمش (همسر مهین یزدی) به شمار می‌رفت.

ضیاءالدین الموتی و مرتضی‌راوندی حدود یک هفته در یزد مهمان عباس استادان

بودند و در این مدت با افراد مختلفی از جمله برخی فعالان سیاسی یزد دیدار کرده و موفق شدند مبلغی حدود ده هزار تومان برای توسعه تشکیلات حزب توده در یزد به عنوان اعانه و کمک جمع آوری نمایند. از همان ابتدای امر که نام نویسی افراد در حزب توده شروع شد، اعضاء ملزم بودند ماهانه مبلغی به عنوان حق عضویت پرداخت کنند. الموتی و راوندی در مدت اقامتشان در یزد چندین بار در بین کارگران و از جمله در منزل عباس پورسراجیان سخنرانی کرده و کارگران را به عضویت در حزب توده و همچنین اعتصاب و تعطیلی کارخانه ها برای رسیدن به حقوق حقه خود تشویق می کردند. این دو نفر پس از یک هفته فعالیت در یزد روانه اصفهان شدند.

با رسمی شدن فعالیت های حزب توده، جناح مقابل هم تحت فشار مجبور به عقب نشینی شد. هم زمان با انتشار اولین بیانیه حزب توده، یعنی در روز ۲۰ دی ماه، امیرخان کوراغلی، مدیر کارخانه اقبال، تحت شرایط موجود مجبور شد در اطلاعیه ای خطاب به کارگران اعلام کند مدیران و صاحبان سهام کارخانه اقبال خود را ملزم به رعایت حقوق کارگران می دانند. به علاوه در این اطلاعیه وعده داده شده بود دقیقاً همان حقوق و مزایای کارگران کارخانه های اصفهان و به ویژه مزایایی شامل خدمات بهداشتی، حق غذا و لباس، کاهش ساعت کار و نیز افزایش دستمزدها در مورد کارگران کارخانه اقبال هم اجرا می شود. لازم به ذکر است در طول تاریخ تحولات اجتماعی یزد این اولین بار بود که طبقات زیرین جامعه از سوی اشراف و بزرگان مورد خطاب قرار گرفته و به جای الفاظی چون مزدور، عمله، فعله و ... با لفظ کارگر از ایشان یاد می شد.

کم کم فعالیت های حزب توده اوج گرفت و عباس استادان در صدد اجاره محلی برای افتتاح کلوب حزب توده برآمد. اما از آنجا که حزب توده عمده حملات خود را متوجه بازرگانان، ملاکین و کارخانه دارها و صاحبان سهام کرده بود، هیچ کس جرأت نمی کرد ملک خود را به استادان بسپارد؛ چرا که فرد موجه عملاً رو در روی ثروتمندان و مسئولان شهر قرار می گرفت. اما جستجوی عباس استادان دیری نپائید و یکی از اهالی به توصیه مقبول الرحمن (نایب کنسول هندی انگلیس در یزد) یک باب گاراژ واقع در خیابان پهلوی را به جهت افتتاح کلوب حزب توده به استادان اجاره داد و این نخستین سر نخ موجود دال بر نقش آفرینی عوامل انگلیس در جریان شکل گیری جنبش

کارگری یزد می باشد. با راه اندازی کلوب حزب توده در محل مزبور، عباس استادان دائماً سخنرانی های شورانگیزی برای کارگران و همچنین دهقانانی که برای شنیدن حرف هایش از توابع یزد به شهر می آمدند، ایراد می کرد. در اوایل بهمن ۱۳۲۳ حسین فرشید، مدیر روزنامه دنیای امروز و از کادرهای فعال حزب توده اصفهان، برای یک مأموریت دو هفته ای از سوی سازمان متبوع خود عازم یزد شد.

فرشید از بدو ورود به همراه استادان سلسله سخنرانی هایی را در کلوب حزب توده در بین کارگران آغاز کرده و آنان را به اتحاد و یکپارچگی و نیز مبارزه برای رسیدن به حقوق حقه خود تشویق می کرد. در نتیجه این سخنرانی ها و به هدایت فرشید و استادان، چند اعتصاب در کارخانه ها شکل گرفت. در این هنگام عمده اعتراض کارگران در مورد کم بودن حقوق و مزایای آنها و نیز زیاد بودن ساعت کارشان نسبت به کارگران کارخانه های اصفهان بود. اخبار مبارزات و نتایج جنبش کارگری اصفهان و بهبود نسبی اوضاع کارگران این شهر به طور پیوسته به یزد می رسید و در بین کارگران منتشر می شد. در نهایت با پیگیری های استادان و فرشید کمیسینی برای رسیدگی به اعتراضات کارگران در اداره پیشه و هنر تشکیل شد؛ اما در پایان طی اطلاعیه ای که به امضای مدیر کارخانه اقبال، رئیس اداره پیشه و هنر، تنی چند از اعضای هیأت مدیره کارخانه اقبال و چند نفر از بازرگانان مطرح شهر رسیده و در حکم صورت جلسه و نتیجه این کمیسیون بود، اعلام شد حقوق کارگران کارخانه اقبال ۳۰٪ بیشتر از کارگران اصفهان بوده و به علاوه ایشان مزایای کافی هم دریافت می کنند.

با انتشار این اطلاعیه در سطح شهر که در حقیقت دهن کجی به مطالبات کارگران و مسئولان حزب توده بود، فعالیت های استادان و فرشید تشدید شد و این دو نفر در سخنرانی های پیاپی خود در کلوب حزب و کارخانه ها، صریحاً مأموران دولتی، رؤسای ادارات و صاحبان سهام و مدیران کارخانه ها را مورد حمله قرار داده و حتی نظامیان پائین درجه شهربانی و ژاندارمری را هم تشویق به اعتراض می کردند؛ و ضمن صحبت های خود بر این نکته تأکید می کردند که حقوق افراد ژاندارم و پاسبان که زحمت حقیقی را متحمل می شوند، در برابر رؤسای ادارات و فرماندهان نظامی که هیچ گونه زحمتی ندارند، بسیار اندک و ناچیز است. در این شرایط استادان و فرشید به برخی دهات حومه شهر مثل اشکذر رفته و کشاورزانی را که عمدتاً مستأجر املاک

اشخاص دیگر بودند، به اعتراض و قیام علیه مالکان تشویق نموده و از آنها می خواستند اجاره و بهره مالکانه را نپردازند. این اقدامات موجب شکایت هایی از طرف مالکان به فرمانداری شد.

در اواخر سال ۱۳۲۳ در نواحی مرکزی و جنوب شرق کشور مثل یزد، کرمان و فارس فعالیت های حزب توده و همچنین شورای متحده مرکزی (شاخه کارگری حزب توده ایران به ریاست رضا روستا) به شدت گسترش یافته بود. به همین دلیل مخالفان حزب توده جریان اجرای نقشه یورش به سازمان های تابعه حزب توده و شورای متحده مرکزی در جنوب ایران را از سازمان نوپای یزد آغاز کردند. طی چند ماه فعالیت حزب توده، مسئولان و رؤسای ادارات، به ویژه شهربانی و نیز عده ای از رجال و بازرگانان یزد تلاش کردند با تهدید و تطمیع جلوی فعالیت های استادان را بگیرند؛ اما هیچ کدام موفق نبودند. در این مدت به علت اعتصاب های پیاپی، تولید کارخانه ها تا حدود ۵۰٪ و گاهی بیشتر از این هم کاهش یافته بود. به علاوه چندین بار هم اوضاع شهر به هم ریخته و عده ای از هواداران و مخالفان حزب توده (اجیر شده توسط جناح موسوم به مرتجعین) با هم درگیر شده و به شدت یکدیگر را مضروب و مجروح کرده بودند. با ورود حسین فرشید به شهر، اعتراضات کارگری به شدت اوج گرفت و کارگران سرسختانه خواهان افزایش حقوق و کاهش ساعت کار شدند. از ۱۴ تا ۱۶ بهمن، یعنی سه روز پیاپی، استادان و فرشید با تشکیل میتینگ و ایراد سخنرانی شدیداً به مأموران دولتی، سهامداران و مدیران کارخانه ها، رؤسای ادارات و اعیان و اشراف حمله کرده و کارگران را به اعتراض و اعتصاب دعوت می کردند. علی رغم اقدامات پیش گیرانه مسئولان یزد، در روز سه شنبه ۱۷ بهمن کارگران کارخانه های اقبال، درخشان و هراتی در اقدامی هماهنگ دست به اعتصاب زده و برای تظاهرات در سطح شهر اعلام آمادگی کردند. عامل اصلی این اعتراضات عمل نکردن مدیریت کارخانه اقبال به مفاد اطلاعیه ای بود که در ۲۰ دی ماه منتشر کرده و طی آن وعده هایی برای بهبود اوضاع کارگران داده بود.

روز ۱۷ بهمن کارگران دست از کار کشیده و خواستار اجرای کامل مفاد این اطلاعیه شدند. به درخواست امیرخان کوراغلی، مدیر کارخانه اقبال، سربهر [سروان] شریفی کفیل شهربانی با نیروهایی از شهربانی، ژاندارمری یزد و نیز نیروهایی از هنگ ژاندارمری اصفهان به کارخانه اقبال هجوم برده و پس از ضرب و شتم کارگران

و برخی هواداران حزب توده، همگی را از کارخانه اخراج نموده، سپس تعدادی پاسبان را به فرماندهی رسدبان دوم [معادل ستوان] قانع مأمور حفاظت و امنیت کارخانه نمود.

با اوج گیری تنش در شهر، سهامداران و مدیران کارخانه ها، ضمن انتشار اطلاعیه ای تعطیلی دائمی کارخانه ها را اعلام کردند. این در حقیقت حربه ای برای تحت فشار گذاردن کارگران بود. استادان و فرشید در بعد از ظهر همین روز کارگران و دیگر هواداران حزب توده را به کلوب حزب دعوت کرده و ضمن سخنرانی های شدید اللحنی، به سهامداران، مدیران کارخانه ها، ملا-کین و مسئولان شهر حمله کرده و ایشان را باعث و بانی فقر و پریشانی مردم معرفی کردند. جناح مخالف حزب توده (گروه موسوم به مرتجعین) نیز بی کار نشست؛ و در ساعت ۵ بعد از ظهر جمعیتی در حدود سه هزار نفر که عمدتاً از کشاورزان توابع یزد بودند، به همراه گروهی از اراذل و اوباش حومه شهر که توسط مخالفان حزب توده اجیر شده بودند، با شعار زنده باد حزب بیدار (حزب تحت سلطه و هدایت بستگان سید کاظم جلیلی و کیل با سابقه یزد و دوست قدیمی سیدضیاء) به طرف کلوب حزب توده رفته و پس از درگیری شدیدی که بین آنان و هواداران حزب توده روی داد، تابلوی حزب توده و اتحادیه کارگران را پایین کشیده و پس از غارت کلوب حزب توده و پاره کردن کلیه اوراق، اسناد، روزنامه ها و کتاب ها، هر آنچه را که قابل بردن نبود اعم از در و پنجره ها و حتی میز و صندلی ها را شکسته و سپس ساختمان مزبور را به آتش کشیدند.

پس از این حمله به کلوب حزب توده، حسین فرشید سریعاً شهر را ترک کرده و روانه اصفهان شد. عده ای از مخالفان حزب توده به تعقیب وی پرداخته، در حوالی اردکان به او دست یافته، نامبرده را به قصد مرگ کتک زدند. با دادخواهی کارگران و هواداران حزب توده از مسئولان رده بالای حزب، کمیته مرکزی حزب توده، دکتر رضا رادمنش، عضو فراکسیون توده در مجلس شورای ملی، و علی و کیلی زاده را برای رسیدگی به این وضع روانه یزد کرد. دو نفر مزبور ساعت ۴ صبح روز ۱۹ بهمن وارد یزد شده و یک راست به منزل عباس استادان رفتند. دکتر رادمنش اصرار داشت در محل کلوب سوخته و غارت شده حزب سخنرانی کند، اما مخالفان حزب توده (باند مرتجعین) به فعالیت برخاسته و به واسطه احمد صدری، فرماندار، مانع این کار شدند. رادمنش مجبور شد به سخنرانی در منزل استادان که در حضور عده ای از کارگران و

هواداران حزب برگزار شد، اکتفا کند. دکتر رادمنش (داماد شیخ محمد یزدی) که با استقبال خوب هواداران حزب توده و به ویژه کارگران مواجه شده بود، طی چند روز اقامت در یزد، چندین بار در جمع کارگران حاضر شد و ایشان را به ادامه مبارزه، اعتصاب و مقاومت در برابر عوامل سیدضیاء تشویق نمود. وی همچنین قول داد چند نفر از نمایندگان عضو فراکسیون حزب توده برای بررسی این واقعه به یزد خواهند آمد. دکتر رادمنش و همراهش شب ۲۳ بهمن یزد را به مقصد تهران ترک کردند. پس از این هجوم تا پایان سال ۱۳۲۳ حزب توده تقریباً هیچ فعالیت دیگری در یزد نداشت.

در ابتدای سال ۱۳۲۴ عباس استادان بار دیگر به تهران رفته و برای دریافت برنامه های جدید با برخی از سران حزب توده ایران دیدار کرد. اعتماد رهبران حزب توده به عباس استادان در این زمینه به قدری بود که روزنامه رهبر ارگان رسمی حزب توده در شماره ۵۴۳ متن ذیل را با تیتراژ درشت برای تقدیر و تشکر از استادان در صفحه اول به چاپ رساند:

آقای عباس استادان: از اینکه در مدت کوتاه عضویت خود در حزب توده ایران دست به اقدامات بزرگی به منظور توسعه امور حزبی در یزد زده اید و مبارزه دلیرانه ای که با ارتجاع نموده اید مورد تقدیر کمیته مرکزی حزب توده ایران بوده و امیدواریم که بر اثر مجاهدت مانند شما عناصر با ایمان، توده ستمدیده ایران از چنگال ظالمانه مشتی بدکار و مرتجع رهایی یابند.

کمیته مرکزی حزب توده ایران.

استادان، پس از جلب حمایت حداکثری رهبران حزب توده و چند ماه اقامت در تهران، در مردادماه به یزد برگشت و با ایجاد کمیته محلی حزب توده اردکان فعالیت های خود را از سر گرفت. در این زمان استادان، فعالیت های خود را در روستاهای یزد و اردکان توسعه داد، و جمع کثیری از کشاورزان را علیه مالکین بزرگ منطقه شوراند. وی در نیمه دوم مرداد به کمک برخی افراد بومی، کمیته محلی حزب توده را در بخش تفت که دارای بیشترین جمعیت کشاورز در شهرستان بود، افتتاح نمود.

استادان همچنین با بودجه ای که کمیته مرکزی حزب در اختیارش نهاده بود یک خانه بزرگ و مخروبه را در خیابان پهلوی (محل بعدی احداث گاراژ اتو یزد؛ مؤسسه باری و مسافری متعلق به عباس استادان در سالهای بعد) خریداری و با کمک گروه

زیادی از کارگران و با این استدلال که این محل خانه و پناهگاه همیشگی آنهاست، ساختمانی برای برگزاری مراسم حزبی و کارگری احداث کرد.

سرانجام در روز جمعه ۲۸ دی ماه ۱۳۲۴ کلوب جدید حزب توده با سخنرانی عباس استادان و با حضور جمع کثیری از کارگران و حتی کشاورزانی که با پای پیاده از روستاهای اطراف آمده بودند گشایش یافت. شاخص ترین مهمان این مراسم اسماعیل خان بهادر فرماندار جدید یزد بود که دعوت مسئولان کمیته ولایتی حزب توده یزد را پذیرفته و با کمال میل در مراسم گشایش کلوب جدید حزب شرکت کرد.

درباره فعالیت ها و تحرکات حزب توده در یزد و شخص عباس استادان، یرواند آبراهامیان با استناد به گزارش های کنسول گری های انگلستان در منطقه، روایتی مغشوش و نادرست ارائه می دهد. وی می نویسد:

در یزد نیز حزب توده موفقیت های مشابهی داشت. این حزب، در اواخر سال ۱۳۲۳، پس از اعتصاب کارگران یکی از چهار کارخانه بافندگی شهر نخستین شعبه خود را تأسیس کرد. این شعبه را عباس استادان، حقوقدان جوان تحصیل کرده تهران که خویشاوندان و بستگانی در یزد داشت رهبری می کرد.

چنانکه پیش تر گفته شد عباس استادان، یزدی و بزرگ شده یزد بود، و برخلاف ادعای آبراهامیان تحصیلات دانشگاهی و حتی دیپلم هم نداشت. اما جالب تر گزارش کنسول انگلیس در کرمان است که در فوریه ۱۹۴۵ مقارن با اواخر بهمن ماه ۱۳۲۴ می نویسد: «در یزد حداقل ۷۰ درصد جمعیت که از طبقه کارگر بودند به دنبال یک رشته فعالیت های سازمان یافته بسیج شده بودند، بقیه مردم (کارخانه داران، زمین داران و تجار) کاملاً نگران و عصبانی بودند و برخی از آنها هم (بویره زرتشتیان) اغلب می خواستند در صورت امکان به تابعیت انگلیس درآیند ... فعالیت های حزب توده در یزد، مردم منفعل کرمان را به صورت گسترده ای تحت تأثیر قرار داده است، زیرا رانندگان کامیون، رفتگران شهر و روشنفکران علاقه مند می شدند با پیوستن به این حزب، یک سازمان محلی تشکیل دهند».

گفتنی است منطقه یزد و کرمان از اواسط دوره قاجار همواره جزو نقاط تحت نفوذ و سیطره عوامل انگلیس بود و از آنجا که این مناطق دروازه اتصال تجارت ایران به شبه قاره هند و دیگر مستعمرات انگلیس به شمار می رفت، از دیرباز کنسول گری های

انگلیس مأموریت داشتند از هر گونه نفوذ رقیب قدیمی شان یعنی روسیه در این حوزه جلوگیری کنند.

با در نظر داشتن مواردی که گفته شد بعید به نظر می رسد کنسولگری های انگلیس در یزد و کرمان منفعل و بی حرکت، نظاره گر تاخت و تاز حزب توده مانده باشند. عوامل انگلستان در ایران، کاملاً جدی و با دقت فراوان پی گیر فعالیت های منتسب به جنبش کارگری در مناطق تحت نفوذ خود بودند؛ چنان که سر ریدر بولارد، سفیر کبیر بریتانیا در ایران، طی گزارش محرمانه شماره ۱۲۸ خود به سر آنتونی ایدن وزیر وقت خارجه انگلیس که به تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ نوشته چنین می گوید: «... در یزد هم مردم و کارگران دفاتر حزب (حزب توده) را مورد حمله قرار داده و ضمن آتش زدن دفاتر آن بسیاری از عناصر توده ای را از شهر یزد اخراج کردند.»

گزارش فوق که به واقعه آتش زدن کلوب حزب توده یزد در بهمن ۱۳۲۳ اشاره دارد نمایان گر دقت و توجه فراوان سیاستمداران انگلیس به تمامی تحولات و حوادث دور از تهران است. چیزی که شاید هیچ گاه مورد توجه رجال سیاسی پایتخت نشین ایران نبود.

در اوایل سال ۱۳۲۵ فعالیت های حزب توده در یزد اوج گرفت. در این زمان شعبه ای از شورای متحده مرکزی (شاخه کارگری حزب توده که تحت امر رضا روستا بود) در یزد شروع به کار کرد. اوج نمایش قدرت حزب توده و شورای متحده مرکزی در یزد در مراسم روز اول ماه مه (روز جهانی کارگر و مطابق با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵) بود که میتینگ عظیمی با حضور بیش از بیست هزار نفر از اقشار مختلف مردم اعم از کارگران، کشاورزان، پیشه وران و کارمندان دون پایه دولت برگزار شد. در اوایل خرداد ۱۳۲۵ در نتیجه فعالیت های حزب توده و «شورای ولایتی کارگران و زحمتکشانشان یزد»، کمیسیونی در اداره بازرگانی و پیشه و هنر با حضور نمایندگان کارگران، مدیران کارخانه ها، برخی رؤسای ادارات و «معمدی» بازرس اعزامی از تهران تشکیل و در نهایت مقرر شد ساعت کار در کارخانه ها از ده ساعت به ۸ ساعت در روز، و البته با همان حقوق ۱۰ یا ۱۲ ساعت، کاهش یابد.

پس از این پیروزی دکتر مرتضی یزدی برای بازدید از شعب مختلف حزب توده در نواحی مرکزی و جنوب شرق ایران از تهران عازم یزد شد. وی به محض ورود

به استان یزد در ۸ خرداد، در مناطق اردکان و میبد با استقبال پرشور مردم و همه شیفتگان شعارهای حزب توده روبرو شد. وی در ساعت ۵/۷ بعدازظهر همان روز در میان استقبال هواداران حزب توده وارد یزد شد. یزدی در روز ۱۰ خرداد در محل کلوب حزب برای جمعیتی که گرد آمده بودند سخنرانی کرد و ضمن حمله به ثروتمندان، اشراف و شخص سید ضیاءالدین طباطبایی، وعده هایی جهت بهبود اوضاع طبقات پایین جامعه داد که با استقبال فراوان روبرو شد.

سپس دکتر یزدی به همراهی عباس استادان عازم استان کرمان شد. لازم به توضیح است بر اثر فعالیت های عباس استادان و با کمک گرفتن وی از برخی آشنایانی که در این منطقه داشت، زمینه برای فعالیت حزب توده فراهم شده بود و در این هنگام کمیته های محلی حزب توده با حضور استادان و دکتر یزدی در شهرهای انار، رفسنجان و کرمان افتتاح شد.

در مردادماه ۱۳۲۵ با تشکیل کابینه ائتلافی احمد قوام و حزب توده، فعالیت های این حزب در یزد پرشورتر شد. دو تن از وزرای توده ای کابینه قوام یعنی دکتر مرتضی یزدی و دکتر فریدون کشاورز (فرزند میرزامحمد و کیل التجار یزدی) اصالتاً یزدی بودند و همین باعث شادمانی و امید زاید الوصف هواداران حزب توده در این منطقه شد.

در این شرایط حزب توده درصدد تسلط بر ادارات یزد برآمد؛ دکتر محمد سینا از هواداران حزب توده به ریاست بهداری یزد رسید و با سفارش شخص خلیل ملکی نزد دکتر فریدون کشاورز، قرار شد ناصر مهریزی زاده که یکی از معلم های جوان دبیرستان های یزد و هوادار حزب توده بود، به ریاست اداره فرهنگ یزد منصوب شود. اما مهریزی زاده با این استدلال که من فاقد هر گونه تجربه مدیریتی هستم و با وجود افراد باتجربه و پیشکسوت، انتصاب من به این مقام توهین و دهن کجی به ایشان است، از پذیرفتن این منصب خودداری کرد. با توجه به این که این حکم از طرف مقامات رسمی حزب توده در تهران مورد تأیید قرار گرفته بود، خودداری مهریزی زاده از پذیرش آن باعث عکس العمل شدید کمیته ولایتی حزب

توده یزد شده و کار به محاکمه حزبی هم کشید.

با سفر دکتر مرتضی یزدی به این منطقه، انتشار روزنامه رهبر یزد به صاحب امتیازی دکتر یزدی و مدیریت و سردبیری عباس استادان آغاز شد. اولین شماره این روزنامه چهارشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۲۵ منتشر شد. این روزنامه ارگان رسمی کمیته ولایتی حزب توده یزد بود، و علاوه بر چاپ مقالات متعدد به نیت توسعه و ترویج برنامه های حزبی، اخبار حوزه یزد و فعالیت های حزب توده ایران در دیگر نقاط کشور را نیز پوشش می داد. در ۲۰ مهرماه این سال با حمایت های بی دریغ دکتر شریف، رئیس اداره فرهنگ یزد که خود را هوادار حزب توده معرفی می کرد، اتحادیه معلمان و کارمندان فرهنگ یزد توسط کمیته ولایتی حزب توده یزد تشکیل شد. آنچه در این میان بسیار تأمل برانگیز است حضور خانم آرموهی آیدین در بین شورای مرکزی و اعضای هیأت مدیره اتحادیه مزبور بود. خانم آرموهی آیدین، انگلیسی و رئیس مدارس میسیونرهای انگلیسی در یزد بود. خانم آیدین از سال ۱۳۰۰ شمسی به یزد آمده و علاوه بر مدیریت مجموعه مدارس ایزد پیمان در یزد، روابط نزدیکی هم با کلیه رجال و مسئولان این منطقه داشت. در این زمان حزب توده با دست یابی به اداره فرهنگ یزد سریعاً کمیسیونی برای تصفیه معلمان و کارمندان ضدتوده ای و نیز عناصر به اصطلاح ضد ملی و مرتجع تشکیل داده و دست به کار تصفیه شد.

عباس استادان که به سبب هنر نطاقی و تهییج توده های بی چیز و همچنین دست گذاشتن بر روی نقاط حساس جامعه سنتی - مذهبی و طبقاتی ایران خیلی زود به رهبری جنبش کارگری و دهقانی مناطق مرکز و جنوب شرق ایران دست یافته بود، چنان مورد وثوق و اعتماد رهبران حزب توده ایران بود که در گرماگرم فعالیت های پیشه وری و فرقه دمکرات به آذربایجان رفته و در فرودگاه تبریز مورد استقبال شخص سیدجعفر پیشه وری قرار گرفت. استادان با حضور پیشه وری و مسئولان فرقه دمکرات در میدان مرکزی شهر تبریز برای هواداران فرقه سخنرانی کرد. استادان همچنین بارها در کلوب مرکزی حزب توده ایران واقع در میدان فردوسی تهران و با حضور رهبران حزبی سخنرانی کرده بود.

در این زمان کمیته ولایتی حزب توده یزد در اوج قدرت بود، چنان که به هنگام برگزاری یکی از میتینگ های حزبی، اسماعیل خان بهادر فرماندار یزد از منزلش به طرف اداره فرمانداری می رفت که در مقابل کلوب حزب توده، مأموران انتظامات حزب به این بهانه که رهبر حزب (استادان) سخنرانی می کند، به وی اجازه عبور نداده و او به ناگزیر مراجعت کرده و از مسیر دیگری به فرمانداری رفت. جسارت هواداران و اعضای حزب توده در این زمان به حدی رسیده بود که در روز روشن و در حالی که

بازوبندهای قرمز رنگ حزب توده را بر بازو داشتند به بازار رفته و در موارد متعدد پس از شکستن در انبارها، مال التجاره برخی بازرگانان را به نفع حزب و هواداران آن مصادره می کردند. این بلبشو و ناامنی در بازار که تحت تأثیر فضای ناآرام آذربایجان و همچنین اشغال کشور به وسیله نیروهای شوروی انجام می شد در بین اهالی یزد به «توده بازار» شهرت یافته بود.

یکه تازی حزب توده در یزد دیری نپائید؛ با اخراج وزرای توده ای از کابینه قوام و سپس پایان غائله آذربایجان، قدرت و نفوذ حزب توده در سراسر کشور یک باره افول نمود. از اواخر سال ۱۳۲۵ کمیته ولایتی حزب توده یزد وارد یک دوره رکود شد و با تاخت و تاز حزب دمکرات به رهبری احمد قوام تقریباً تمامی هواداران آن از گردش پراکنده شدند؛ اما هسته مرکزی این کمیته و به ویژه شخص عباس استادان همچنان فعال بود. عباس استادان که از سال ۱۳۲۳ به عنوان صدر کمیته ولایتی حزب توده یزد فعال بود، در ظرف کمتر از دو سال توانست به رهبری پرنفوذ و البته محبوب در نزد توده های بی چیز تبدیل شود. او فعالیت های حزب توده ایران را از شهر نائین تا منطقه محروم و دور افتاده جیرفت در استان کرمان و حتی برخی نواحی سیستان و بلوچستان هدایت و سازماندهی می کرد و همه اینها به سبب نفوذ وی در منطقه و نیز داشتن دوستان و آشنایان متعدد در مناطق مختلف اصفهان، یزد، کرمان و زاهدان بود.

عباس استادان به عنوان یک مبارز انقلابی و توده ای معتقد چنان محکم و جدی ظاهر شده بود که در ظرف همین مدت کوتاه حمایت و اعتماد مطلق کمیته مرکزی و سران حزب توده را به سوی خود جلب نمود. امان الله قریشی (مسئول کمیته ایالتی حزب توده در تهران) در مورد فعالیت های استادان و حزب توده در یزد در مقاله ای با عنوان «یزد و مبارزان دلیر یزدی» در روزنامه رهبر ارگان رسمی حزب توده ایران نوشت: «با سوختن کلوب ما در یزد و شکنجه رهبران حزبی در آن شهرستان، مبارزه مردم متوقف نگردید. از میان توده های یزد، مردان و زنان مبارزی بیرون آمده بودند که داستان فداکاری آنها خود کتاب جداگانه ای را شامل خواهد بود. در یزد ده ها هزار دهاتی و خرده مالک، هزاران کارگر و روشنفکر و پیشه ور و حتی افرادی مترقی از سایر طبقات به طرف حزب توده ایران سرازیر شده اند. این مسئله به بعضی از محافل که می خواستند حزب توده ایران را به نواحی شمالی ایران منتسب کنند، جواب عملی دندان شکنی است که چگونه توده خلق در زیر سایه استعمار با چنان

قدرت بی سابقه ای پرچم ایران را به دست گرفته است. نهضت یزد از لحاظ اینکه شهری صنعتی است و بین اصفهان و انارک (نائین) و کرمان قرار گرفته است نیز قابل اعتناست. یزدی ها یک وظیفه بزرگ دیگر دارند و آن این است که نهضت جنوب شرق ایران را تا سرحد بلوچستان پیش ببرند و مبارزان دلیر کرمان را برای مبارزات دمکراتیک در حدود قانون اساسی و منشور ملل متفق یاری کنند. بدون شک آنها این وظیفه بزرگ را نیز انجام خواهند داد.» همچنین دکتر مرتضی یزدی طی سخنرانی خود در کلوب مرکزی حزب توده ایران واقع در خیابان فردوسی تهران در حضور خیل عظیم هواداران این حزب در خصوص فعالیت های حزب توده در مناطق مرکزی و جنوب شرق ایران که تحت عنوان «رستاخیز گرسنگان جنوب» ایراد شد، چنین گفت: «... این نهضت جنوب در نتیجه مبارزه های خستگی ناپذیر رفیق عزیزمان، استادان به وجود آمده. استادان از هیچ گونه تهدید، ضرب و جرح، شکنجه و حبس نهراسید تا موفق شد مستعمره پزشکی طاهری (دکتر هادی طاهری) طیب مجازی و مزدور اجنبی پرست را تبدیل به دژ آزادی نماید که در آن دژ حشرات موذی همه در سوراخ های خود مخفی شده اند و امروزه حتی دیگر جرأت ندارند خود را در روز روشن در خیابان ها نشان دهند. استادان همه قسم آزار و اذیت را تحمل نمود. آتش زدن کلوب حزب در یزد، حمله کردن به منزل استادان و سنگسار نمودن آن. همه اینها نشانه استقامت و بردباری استادان بوده، او به اضمحلال رژیم پوسیده و فاسد و سیاست استعماری در ایران اطمینان داشت. اسم استادان را در هر قصبه شهرستان یزد یا استان کرمان با تجلیل و احترام می برند. او را تمام زحمتکشان جنوب دوست دارند.»

با فرونشستن غبار حاصل از تاخت و تاز حزب توده در فضای سیاسی کشور در اواخر سال ۱۳۲۵، کمیته مرکزی و رهبران حزب توده ایران به تأمل و بازنگری در خصوص سوابق، پیشینه و خاستگاه برخی از کادرهای فعال خود در مناطق مرکزی و جنوب شرق کشور پرداختند. ظاهراً در این میان تقی فداکار (رهبر جنبش کارگری وابسته به حزب توده در اصفهان) و عباس استادان بیش از همه زیر ذره بین کمیته مرکزی حزب قرار گرفتند. هر چند سران حزب توده در ابتدای امر از فتح حوزه انتخابیه سید ضیاءالدین طباطبایی، دکتر هادی طاهری و سید کاظم جلیلی (عوامل مارکدار انگلستان در مجلس شورای ملی و فضای سیاسی کشور) بسیار مست و سرخوش بودند، اما کم کم این نفوذ سریع و بی مانع حزب توده و شورای متحده مرکزی در مناطق نائین، معادن انارک، یزد، کرمان و حتی برخی نقاط

بلوچستان ایران، که از دیرباز حوزه نفوذ انگلستان بودند، شک و تردید خود آنها را نیز برانگیخت.

عباس استادان بدون هیچ گونه مزاحمت جدی و در مقابل دیدگان کنسول های انگلیس در این مناطق مشغول فعالیت در زیر بیرق حزب توده بود و طبعاً این سکوت سنگین و معنادار کنسولگری های انگلیس و همچنین انگلوفیل های مطرح عرصه سیاست ایران یعنی دکتر هادی طاهری (ملقب به چرچیل ایران)، سید کاظم جلیلی (دارای لقب مرشد از سوی هواداران سیاست های بریتانیا در ایران)، سید ضیاءالدین طباطبایی و ... نمی توانست بی حکمت باشد. مؤید این فرضیه هم نوشته کنسول بریتانیا در یزد است که طی گزارش خود در ۳۰ دسامبر ۱۹۴۶ برابر با ۹ دی ماه ۱۳۲۵ می نویسد: «مقامات محلی چون می دانستند که دادگاه های محلی یزد زیر نفوذ حزب توده اداره می شود، اقدامی برای دستگیری کارگران تظاهر کننده نمی کردند.» هیچ شکی نیست که علی رغم همه نفوذ و تاخت و تاز حزب توده در ایران هیچ گاه دستگاه های قضایی و امنیتی کشور تحت نفوذ و سیطره این حزب در نیامد و محدوده نفوذ عوامل حزب توده در خوش بینانه ترین وضعیت وزارت خانه های فرهنگ، بهداشتی و پیشه و هنر و البته آن هم در مدت زمان عمر کوتاه کابینه ائتلافی احمد قوام با حزب توده بود. پس راز سکوت عوامل انگلیس و نیز مقامات قضایی و امنیتی یزد در مواجهه با فعالیت های به ظاهر وسیع و تأثیرگذار حزب توده را باید در جای دیگری جستجو کرد. چنانکه گفته شد علی رغم اقبال فراوانی که عباس استادان در هدایت جنبش کارگری این منطقه به دست آورد، وی در نظر عده کثیری از اهالی و به ویژه آنها که دستی در عرصه فعالیت های سیاسی و اجتماعی یزد (از صدر مشروطه به این سوی) داشتند، چهره ای مشکوک و مرموز به شمار می رفت. جالب اینکه پس از جریان غارت و به آتش کشیده شدن کلوب حزب توده یزد در بهمن ۱۳۲۳، عباس استادان درصدد برآمد که این بار با پشتوانه محکم تری وارد عرصه رقابت های سیاسی شود. در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۲۴ از طرف ستاد ارتش پروانه حمل اسلحه (کلت) برای عباس استادان صادر شد؛ اما شهربانی یزد در جهت جلب نظر مسئولان دولتی و برخی رجال و اشراف یزد با شهربانی کل کشور و نیز ستاد ارتش مکاتباتی انجام داد و خواستار بازداشت استادان و گرفتن اسلحه و ابطال مجوز آن شد. آنچه در این میان قابل تأمل می باشد، جواب رئیس شهربانی کل کشور به مسئولان یزد است؛

موضوع.....اداره اطلاعات

پیوستدائرة محرمانه

محرمانهتاریخ ۱۳/۵/۲۴ [۱۳]

تعقیب معروضه شمارهشماره ۵۰۳۶/۴۶۳۴/۱

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

راجع به شرحی که در خصوص عدم صلاحیت عباس استادان در مورد صدور پروانه اسلحه و حمل آن به ستاد ارتش نوشته شده بود، جواباً اشعار داشته اند طبق اطلاعات واصله شخص مزبور اصولاً ملاک و سابقاً منتسب به هیچ حزبی نبوده و فعلاً هم تصور نمی رود به حزبی منتسب باشد و بر حسب ضمانت یکی از افسران مورد اعتماد به مشارالیه پروانه حمل اسلحه داده شده است.

رئیس شهربانی کل کشور سرتیپ ضرابی.

قابل توجه است که این نامه در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۲۴ نوشته شده است؛ یعنی زمانی که عباس استادان به عنوان یکی از کارآمدترین کادرهای حزب توده مورد تایید و حمایت اعضای کمیته مرکزی حزب می باشد.

در زمستان سال ۱۳۲۵ و با شکست پیشه وری و فرقه دمکرات، اقبال حزب توده هم به محاق رفت. در سال ۱۳۲۶ استادان فعالیت های محدودی در یزد داشت و کمیته ولایتی حزب توده یزد همچنان به ریاست وی جلساتی با حضور اعضای شورای مرکزی این کمیته برگزار می کرد. در زمستان سال ۱۳۲۶ در یزد شایع بود که استادان با سران گروه موسوم به مرتجعین یزد روابط دوستانه دارد و مخفیانه در شب نشینی های آنها نیز شرکت می کند و حتی در تهران به منزل دکتر طاهری و سید کاظم جلیلی هم رفت و آمد دارد. این شایعات که ابتدا در بین مردم رواج داشت کم کم به رده مسئولان شهری هم رسید. چنان که در این هنگام در بین رؤسای ادارات شایع بود که استادان به طور مکرر و البته مخفیانه با سروان شریفی کفیل شهربانی یزد ملاقات می کند و روابط دوستانه ای بین این دو برقرار است. این حرف ها کم کم از حالت شایعه بیرون آمد و به گونه ای به حقیقت نزدیک شد که حتی فرماندار وقت یزد هم طی گزارش های محرمانه خود به مرکز آنها را

تایید می کرد. با برملا شدن چهره واقعی عباس استادان، رهبران حزب توده هم کم کم متوجه اشتباه خود در خصوص اعتمادشان به افرادی همچون تقی فداکار و عباس استادان شدند. دومین کنگره سراسری حزب توده ایران به تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ و با حضور تمام مسئولان حزبی از سراسر کشور گشایش یافت. سومین جلسه عمومی کنگره ساعت ۳ عصر روز دوشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۲۷ رسمیت یافت. در این جلسه دکتر رادمنش راجع به ضرورت تصمیم گیری در خصوص اعتبارنامه اعضا صحبت کرد. همچنین احمد قاسمی و میرمضانی ضمن طرح مسئله نفوذی بودن تقی فداکار خواستار اخراج وی از حزب شدند. «سپس غضنفر آرامی مسئله عباس استادان را مطرح کرد و تقاضا کرد که کمیته مرکزی در جلسه بعدی نسبت به صلاحیت استادان تصمیم جدی گرفته و تکلیف وی را روشن کند. دکتر مرتضی یزدی هم فقط تقاضای سلب مسئولیت حزبی از عباس استادان را کرد.» قابل توجه است که استادان در این جلسه حضور داشته و کوچکترین دفاعی از خود نکرد.

در زمستان ۱۳۲۷ کمیته مرکزی حزب توده این واقیعت تلخ را پذیرفت که در همه این مدت ملعبه دست عوامل انگلستان بوده است، ولی قابل تأمل اینکه هیچگونه اقدامی برای اخراج استادان از حزب توده صورت نگرفت و همین مسئله طرح عدم صلاحیت وی در کنگره دوم بعداً به مهم ترین دستاویز استادان برای دفاع از خود در نزد مقامات نظامی و انکار توده ای بودنش تبدیل شد. بعد از ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و غیر قانونی اعلام شدن حزب توده، عباس استادان نیز در یزد دستگیر و به اتهام عضویت و فعالیت در حزب توده برای محاکمه به اصفهان اعزام شد. در اصفهان پرونده وی از طریق فرمانداری نظامی در خردادماه ۱۳۲۸ به دادگاه جنایی تجدید نظر فرمانداری نظامی اصفهان احاله و نامبرده در ابتدا به یکسال و نیم زندان محکوم شد؛ اما در نهایت در ساعت ۹ صبح روز چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۲۸ در دادگاه جنایی تجدیدنظر فرمانداری نظامی اصفهان دوباره محاکمه شد. با توجه به دفاعیات وی رأی صادره دادگاه چنین بود:

پس از بررسی محتویات پرونده متشکله بر علیه عباس استادان فرزند اسد الله اهل یزد و استماع اظهارات دادستان و دفاعیات و کلاء مدافع و آخرین دفاع متهم نظر به اینکه آقای استادان از اواخر سال ۱۳۲۵ به بعد هیچ گونه فعالیتی طبق پرونده حاضر ننموده

است، ضمناً شواهد غیابی و حضوری که به عمل آمده کاملاً می‌رساند که مشارالیه یک عضو مخرب حزب بوده و اقدامات بر علیه حزب مزبور می‌نموده است و حتی اوراقی در پرونده موجود است که از کمیته مرکزی درخواست اخراج استادان را از حزب به علت فوق نمودند، علیهذا هیأت دادرسان به اتفاق آراء رأی دادگاه بدوی را از لحاظ عدم رعایت تشریفات قانونی فسخ و با اکثریت آراء به دستور ماده ۲۲ قانون کیفر همگانی مشارالیه را از مجازات معاف می‌داند.

علی‌رغم اینکه بسیاری از زیردست‌های استادان در کمیته ولایتی حزب توده یزد در دادگاه محکوم و روانه زندان شدند، نامبرده در مجموع چندین ماه در اصفهان زندانی بود و سپس تبرئه و آزاد شد. آنچه بیش از همه ثابت می‌کند نامبرده از قماش «توده ای نفتی» بوده است خاطره ای است از دکتر جواد صدر که در حقیقت نقش عوامل پشت پرده و مؤثر در خصوص رهایی استادان و تبرئه وی را آشکار می‌سازد.

دکتر جواد صدر (سیاستمدار دوره پهلوی دوم و پسر محسن صدرالاشراف) در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ از طرف سرلشکر فضل‌الله زاهدی، وزیر کشور که همزمان کفالت وزارت کار را هم بر عهده داشت، مأمور رسیدگی به پاره ای اختلافات پیش آمده بین کارگران دستباف، بازرگانان و واسطه‌ها در شهر یزد شد. دکتر جواد صدر در این باره می‌گوید: «ضمن مطالعه پرونده این اختلافات متوجه شدم که یک وکیل دادگستری در یزد به نام استادان از طرف کارگران فعالیت می‌کند. او از عوامل شناخته شده حزب توده در یزد و اصفهان بود. از سپهد زاهدی پرسیدم آیا این مطلب را می‌داند. با لبخند جواب داد سابقه طولانی دارد و افزود هنگامی که فرمانده لشکر اصفهان بودم و مأموریت قلع و قمع توده ای‌ها را داشتم، استادان را هم بازداشت کردم ولی کنسول انگلیس در اصفهان پیغام فرستاد که استادان از عوامل آنها در بین توده ای‌های یزد است و تقاضا شده بود او را آزاد کنم.»

عباس استادان پس از آزادی از زندان و در حد فاصل سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ که فضای سیاسی ایران در رکود به سر می‌برد سرسختانه به کسب و کار پرداخت. نامبرده علی‌رغم نداشتن تحصیلات دانشگاهی و حتی مدرک دیپلم به پاس خدماتی که برای برخی عوامل پشت پرده سیاست‌های انگلیس در ایران انجام داده بود موفق به کسب مجوز و کالت شد، و به عنوان وکیل دعاوی در دادگاه‌های یزد و اصفهان و کرمان و

حتی گاه تهران به فعالیت مشغول شد و از آنجا که برگ برنده وی تهوّر، سخنوری و قلم قوی اش بود و همچنین به سبب آشنایی به زد و بندهای محیط های اداری ایران و به پاس روابط عمومی وسیع و بی حد و حصر خود که از تمامی طبقات و همه طیف ها از مذهبی و سنتی گرفته تا چپ کمونیست و هواداران دربار و حتی نیروهای ملی همواره دوستان و آشنایانی داشت، موفق شد در ظرف مدت کوتاهی خود را به عنوان حقوق دان تحصیل کرده تهران (به زعم آبراهامیان و بنابر اسناد آرشیوهای انگلستان) و وکیلی ماهر و زبردست شهره خاص و عام نماید. استادان، محل سابق کلوب حزب توده را که با بودجه ارسالی از کمیته مرکزی حزب و با به کار گماردن کارگران یزدی ساخته بود تبدیل به گاراژ اتو یزد نمود. گاراژ باری و مسافری اتویزد علاوه بر سود سرشاری که عاید استادان می کرد، باعث شد تا او در آن مقطع زمانی یک شبکه ارتباطی وسیع و منسجم (با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی) از محدوده تهران تا زاهدان در شرق و از مشهد تا بندرعباس در جنوب را به کمک رانندگان و کارگران گاراژهای باری و مسافری این مناطق تحت اختیار خود داشته باشد که در هر زمان می توانست از آنها همچون آلت فعلی در جهت اهداف و برنامه های خود استفاده کند.

جنبش کارگری ایران در خدمت سیاستهای انگلستان

در شهریور ۱۳۲۵ وزارت کار و تبلیغات دولت قوام برای مقابله با جنبش کارگری ایجاد شده به وسیله حزب توده، اتحادیه سندیکاهای کارگری ایران (ا. س. ک. ای) معروف به «اسکی» را تأسیس کرد. اسکی در زمستان ۱۳۲۵ و با حمایت حزب دمکرات ایران (شاخه یزد) فعالیت خود را در محیط های کارگری یزد آغاز نمود. در سال ۱۳۲۶ که حضيض ضعف حزب توده و شورای متحده مرکزی بود، اسکی یکه تاز عرصه جنبش کارگری یزد شد. گفتنی است در سال ۱۳۲۶ اتحادیه مرکزی کارگران و کشاورزان ایران (امکا) هم توسط دولت وقت و در جهت از میدان به در کردن حزب توده وارد عرصه جنبش کارگری ایران شد. در آذرماه ۱۳۲۶ دولت قوام سقوط کرد و حکیمی به جای او آمد. از اوایل دی ماه، سفارت انگلستان به وزارت کار ایران فشار می آورد تا برای گرد هم آوردن تمام اتحادیه های کارگری در فدراسیون واحدی مانند کنگره اتحادیه های کارگری انگلستان اقدام کند.

در اسفند ۱۳۲۶ که اسد الله علم وزیر کار بود یک کنگره کارگری در تهران برگزار شد که امیر کیوان، عزیز قزلباش، عزت الله هدایت و دکتر محمود مشاور از جمله سازمان دهندگان اصلی آن بودند. در نتیجه این کنگره، اسکی و امکا در هم ادغام شدند و «کنگره اتحادیه های کارگری ایران» متولد گردید. این فدراسیون کارگری که در زمان غیرقانونی اعلام شدن حزب توده و شورای متحده مرکزی، به سفارش مستقیم وابسته کارگری سفارت انگلیس در ایران تشکیل شده بود، علاوه بر اینکه نامش را دقیقاً از اتحادیه کارگری انگلستان گرفته بود، به عضویت کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های کارگری آزاد جهان (سازمان بین المللی کارگری تحت هدایت انگلیس برای مقابله با جنبش های کارگری تحت سیطره شوروی و جریانات چپ کمونیست در جهان) هم درآمد.

کنگره اتحادیه های کارگری ایران که کاملاً رنگ و لعاب فعالیت های حزب توده و چپ کمونیست را داشت، در سال های بعد عملاً به ابزاری برای پیشبرد سیاست های انگلستان به ویژه در جهت مقابله با جریان مبارزات جنبش ملی شدن صنعت نفت بدل شد. چنانکه ذکر شد از سال ۱۳۲۶ با افول قدرت حزب توده، اسکی یکه تاز عرصه تحولات کارگری یزد شده بود. از سال ۱۳۳۰ نیز کنگره اتحادیه های کارگری ایران که وارث و جانشین اسکی و امکا بود، سردمدار جنبش کارگری یزد شد.

در ابتدای دهه ۳۰ هیچ کدام از سی هزار کارگر شعرباف یزدی بیمه نبودند. این مسئله با شرایط بد محیط های کار، آنها را به صورت یک قشر ناراضی از وضع موجود درآورده بود. در فروردین ماه ۱۳۳۰ اختلافاتی بین طبقات کارگر و کارفرما در یزد بروز کرد. عباس استادان که پس از بریدن از حزب توده به کنگره اتحادیه های کارگری ایران پیوسته بود، اینک با یک پشتوانه مالی و حقوقی قوی (داشتن گاراژ اتویزد و دفتر و کالت) و نفوذ در ادارات یزد، سازماندهی کارگران دستباف را بر عهده گرفت. در این زمان شکایات فراوانی از سوی شعربافان یزد راجع به استثمار کارگران به دولت حسین علاء در تهران رسیده بود. این اختلافات و خیزش دوباره کارگران باعث بحرانی شدن اوضاع یزد شده و درگیری هایی بین برخی دسته جات سیاسی به عنوان حامیان دو طرف دعوا پدید آورده بود. اوج گیری اختلافات باعث شده بود زمینه برای فعالیت های دوباره حزب توده هم مهیا شود. در این شرایط دولت علاء درصدد پیشگیری برآمد.

عباس استادان پس از اخراج از حزب توده موفق به جلب نظر و حمایت گروه های

وابسته به دربار شده و با توجه به سابقه ای که در امر سازماندهی و هدایت جریانات کارگری داشت در این زمان به عضویت هیأت اجرائیه کنگره اتحادیه های کارگری ایران درآمد. عزیز قزلباش و عباس استادان دو تن از اعضای اصلی و تصمیم گیرنده در هیأت اجرائیه کنگره اتحادیه های کارگری و نیز امیر کیوان، بابایی و اسماعیل زاده نمایندگان کارگران ایران در شورای عالی کار در ساعت ۱۷ روز ۲۵ فروردین ۱۳۳۰ در کاخ ایض تهران حاضر شده و پس از بحث و گفتگو راجع به اوضاع کارگران خوزستان، اصفهان و دستباف های یزد، تقاضاهای خود را به سرلشکر زاهدی وزیر کشور تسلیم کردند. در مقابل از طرف دولت مقرر گردید جلسه فوق العاده شورای عالی کار روز ۲۶ فروردین تشکیل و در مورد خواسته های این افراد تصمیم گیری شود. این افراد همچنین در همین روز با حسین علاء نخست وزیر در کاخ ایض ملاقات کرده و در مورد مسائل کارگری با او گفتگو کردند. افراد مزبور ساعت ۸ صبح روز ۲۶ فروردین در محل وزارت کشور مجدداً با سرلشکر زاهدی وزیر کشور دیدار و گفتگو کردند که قرار شد کمیسیون مخصوصی برای اقدامات اساسی و ترویج محصولات دستباف یزدی و رونق کار نساج ها تشکیل شود. در کابینه علاء، سرلشکر زاهدی علاوه بر وزارت کشور، کفیل وزارت کار هم بود و چون به علت اشتغالات زیاد به امور آنجا نمی رسید، دکتر جواد صدر را به عنوان نماینده تام الاختیار خود در شورای عالی کار معرفی کرده بود که در غیاب وی هم شورا را اداره می کرد و هم به سایر امور می رسید. با پیش آمدن اوضاع یزد، به دستور زاهدی، دکتر جواد صدر در رأس هیأتی شامل نمایندگان کارگر و کارفرما برای حل مشکل عازم یزد شد.

در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰، دکتر مصدق عهده دار نخست وزیری شده بود، اما چند روزی طول می کشید تا کابینه را معرفی کند و دکتر جواد صدر و هیأت همراهش روز ۱۲ اردیبهشت (فردای روز جهانی کارگر) یعنی همان روزی که دکتر مصدق کابینه اش را به مجلس معرفی کرد عازم یزد شدند. ساعت ۵/۹ صبح پنجشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ هیأت اعزامی شورای عالی کار مرکب از دکتر جواد صدر مدیر کل وزارت کشور، عزیز قزلباش و امیر کیوان نمایندگان کارگران و فرقدان مخبر تبلیغات با هواپیما وارد یزد شدند و در فرودگاه به وسیله عده ای از رؤسای ادارات و حدود سه هزار نفر از کارگران و شعربافان که توسط استادان سازماندهی شده بودند مورد استقبال قرار گرفتند. در ابتدا دسته گلی به وسیله یک کودک شعرباف تقدیم دکتر صدر شد و سپس مظفری زاده از طرف شعرباف ها

به مهمان ها خیر مقدم گفت. دکتر جواد صدر که از سوابق و روابط استادان و حزب توده با اطلاع بود، از همان ابتدای حرکت مصمم بود از دخالت و اعمال نفوذ او در کار هیأت جلوگیری کند. امری که به اعتراف خودش در اجرای آن چندان هم موفق نبود:

آن زمان یزد فرودگاه نداشت و مدتی هواپیما در آسمان دور زد تا بالاخره جمعی از مردم در بیابان دیده شدند و یقین بود که آنجا به استقبال آمده اند. وقتی از در کوچک و تنگ آن هواپیما بیرون آمدم، در نور آفتاب خیره کننده نیمروز عده زیادی دور پلکان جمع بودند و عده ای کنارتر دسته گل بزرگی آورده بودند که فکر کردم برای یکی از مسافران باشد. شنیده بودم که فرماندار به مرخصی رفته، وقتی پیاده شدیم با معاون فرماندار و رئیس شهربانی و فرمانده ژاندارمری که به استقبال آمده بودند معارفه انجام شد. آن چند نفر هم که گل آورده بودند عده ای از کارگران بودند و دختر بچه ای آن گل را آورد و به من داد. تا آنجا همه چیز عادی بود، اما وقتی به طرف اتومبیل که منتظر بود حرکت کردیم، ده یا پانزده نفر مرا حلقه وار در میان گرفتند و از آن مستقلین رسمی جدا کردند و به طرف اتومبیل دیگری بردند که در کناری ایستاده بود و با همان ترتیب تقریباً به داخل اتومبیل، قسمت عقب راندند، تقریباً شبیه یک صحنه آدم ربایی که در فیلم های سینمایی دیده ایم. بلافاصله چند نفر هم در جلو نشستند و استادان کنار من در عقب نشست و اتومبیل حرکت کرد.

دکتر صدر که از این اقدام استادان و آدم هایش ناراحت شده بود، از آنها خواست او را به فرمانداری ببرند. او در فرمانداری با مسئولان دولتی و نیز برخی افراد دیگر به طور خصوصی دیدار و گفتگو کرد، اما از آنجا که فرماندار برای مرخصی به تهران رفته بود و محلی هم برای اسکان صدر و همراهانش مهیا نشده بود، او به ناچار دست به دامان استادان شد. استادان هم از فرصت پیش آمده سود جسته و صدر و همراهانش را در یک ساختمان شیک دو طبقه با امکانات رفاهی کامل و نمای آجری زیبا که از قضا تا سال ۱۳۲۵ محل «کنسول گری انگلستان» بود اسکان داد.

صدر در مدت اقامت چند روزه اش از تمام کارخانه های ریسندگی و بافندگی و نیز بسیاری از کارگاه های شعربافی در سطح شهر یزد و حومه دیدار کرد و ظاهراً این دیدارها این سیاستمدار حامی انگلستان را نیز تحت تأثیر قرار داد:

از بازدید کارگاه های دستباف به شدت متأثر شدم. شرایطی که در آن مردان و زنان در

عمق شش هفت متری زیر زمین که نور روز و آفتاب مثل یک خط بر کارگاه می تابید، دوک را به این طرف و آن طرف می راندند و اطرافشان یک یا دو کودک خردسال در میان کثافت می غلطیدند قابل توصیف نیست. از زحمت و دسترنج مختصر آنها پارچه هایی بسیار ظریف بیرون می آمد که همسرم یک قطعه آن را در تهران برای دوخت یک نیم تنه به خیاط داد و گمان می کردند بافت اروپاست. همه منفعت آن به جیب بازرگان فروشنده محصول تمام شده می رفت و در عوض مواد اولیه به بافنده می داد و محصول آن را سلف و به نازل ترین قیمت می خرید.

استادان که پس از چند سال دوباره فضا را مهیای موج سواری بر روی احساسات طبقات زیرین جامعه می دید، خود را آماده یک نطق پرشور می کرد؛ اما تهدیدهای مقامات نظامی و تذکرات دکتر صدر و حضور عده ای از نیروهای شهربانی در میان مردم باعث شد ساعت ۴ عصر روز جمعه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۰ در محل کنگره اتحادیه های کارگری (شاخه یزد) و با حضور بیش از پنج هزار نفر از کارگران و شعرباف ها میتینگی آرام و طبعاً با دعاگویی در حق شاه برگزار شود. در این مراسم استادان، عزیز قزلباش و امیر کیوان به ترتیب سخنرانی کرده و قول هایی در خصوص رسیدگی به وضع رقت بار کارگران دادند. از سویی در پایان قرار شد دکتر صدر شرح مشاهدات خود را به سرلشکر زاهدی منعکس کرده و شرایط را برای ایجاد «شرکت تعاونی سهامی دستباف ها» فراهم آورد.

پس از رفتن صدر و هیأت همراهش، استادان، محلی را در جنب گاراژ اتویزد (ملک شخصی اش) معرفی کرد تا کارگران برای خرید سهام شرکت تعاونی مزبور به آنجا مراجعه کنند. کارگران و شعرباف ها از خرید سهام این شرکت تعاونی استقبال زیادی کرده و حتی برخی با فروش آخرین بقایای دارایی و اسباب و اثاثیه منزل خود سهام خریدند. به گفته استادان بنا شده بود این شرکت سفارشات از ادارات دولتی داشته باشد و سود حاصله همگی به کارگران و شعرباف ها پرداخته شود. همچنین استادان طی تلگرافی به زاهدی وزیر کشور، درخواست کرد علاوه بر کمک های قبلی، تهیه لباس زندانیان هم به این شرکت واگذار شود تا باعث بهبود وضعیت شعربافان یزدی شود. علی رغم همه وعده هایی که داده شد و شور و شوقی که در بین کارگران پدید آمد و پولی که به سرعت برای خرید سهام پرداختند، عملاً هیچ وقت این شرکت تعاونی

وجود خارجی پیدا نکرد و مثل بسیاری از وعده های رهبران جنبش کارگری ایران در حد حرف باقی ماند.

شرایط و اوضاع بد معیشتی این خیل عظیم کارگران به حدی اسفناک بود که محیط یزد همواره برای رشد و فعالیت جنبش های کارگری مهیا بود، چرا که «در یزد همواره یک عده ای شعرباف بود و از صبح تا شام در چاله های شعربافی که اکثراً در زیرزمین های تاریک واقع بود کار می کردند. برخی از این بیچارگان هفته هفته آفتاب را نمی دیدند. صبح قبل از آفتاب به چاله های شعربافی خود می رفتند، ناهار را همانجا می خوردند و بعد از اذان مغرب از کارگاهشان بیرون می آمدند.»

با اوج گیری مبارزات ضد استعماری مردم ایران بر ضد انگلیس، کنگره اتحادیه های کارگری ایران برای مواجهه با دولت دکتر مصدق و همچنین صف آراییی در مقابل حزب توده که جانی تازه گرفته بود، به میدان آورده شد. با توجه به سرسختی دکتر مصدق و آیت الله کاشانی در مقابل انگلستان و نیز حمایت بی شائبه مردم ایران از جریان ملی شدن صنعت نفت و وضعی که شاه در برابر نیروهای ملی از خود نشان داد، حالا- دیگر بریتانیا امید اصلی خود را برای خالی کردن زیر پای دکتر مصدق به انتخابات مجلس هفدهم بسته بود که قرار بود در زمستان ۱۳۳۰ انجام شود. سفارت انگلیس در تهران فعالانه سرگرم تهیه مقدمات برای پیروزی نامزدهای هوادار انگلیس شده بود. از طرف دیگر برای آن که از بدگمانی شاه در این مورد که مصدق اصولاً مخالف سلطنت است، استفاده کند، سفارت موفق شد او را متقاعد سازد که نفوذ خویش را برای پیروزی نامزدهای هوادار انگلیس، که ضمناً به سلطنت هم وفادار هستند، به کار گیرد. از این رو در جریان مبارزه انتخاباتی، جبهه ملی خود را از هر سو در محاصره و زیر فشار ائتلافی از مالکان و زمین داران بزرگ و محافظه کار، سیاستمداران مختلف و ارتش دید و در عین حال بایستی مبارزه مخاطره انگیزی را نیز بر ضد نامزدهای توده ای و کمونیست انجام می داد. برای نفوذ در میان نیروهای جنبش کارگری که هوادار دکتر مصدق و آیت الله کاشانی بودند، دلیو. ای. توماس وابسته کارگری سفارت انگلیس موفق شد بعضی از اتحادیه های کارگری را در مبارزه انتخاباتی به صف مخالفان مصدق و کاشانی بکشانند. در زمستان ۱۳۳۰ کنگره اتحادیه های کارگری ایران که نفوذ فراوانی در بین توده های فرودست جامعه داشت، به عنوان یکی از جریان های گوش به فرمان انگلیس وارد کارزار با نیروهای ملی شد. مقامات سفارت ابتدا

موافقت کردند یک دستگاه چاپ را که در آن زمان در محوطه سفارت انگلیس بود به این کار اختصاص دهند و ماهی بیست هزار ریال برای انجام کارهای تبلیغاتی در اختیار رهبران کنگره اتحادیه های کارگری ایران بگذارند. اما سرانجام با دادن ماشین چاپ به آنها موافقت نشد و تصمیم گرفتند کمک را طوری انجام دهند که ظاهر آن تا این حد زننده نباشد. به این ترتیب که مخارج انتشار روزنامه ای را در خارج از محوطه سفارت به نام کارگر آزاد پردازند. طبق سند شماره ۹۸۷۳۱/۳۷۱ وزارت خارجه انگلیس از دلبیو. ای. توماس از سفارت انگلیس در تهران به سرچی یروین اوانز در وزارت کار انگلیس به تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۵۱ تمامی این عملیات با موفقیت انجام شد. در وزارت خارجه انگلیس اف. سی. مالون از اداره امور شرق، گرچه می گفت توسل به چنین اقداماتی در واقع خطرناک و ضمناً تا حدودی هم خلاف اصول و اخلاق است، ولی امیدوار بود کل ماجرای این فعالیت ها و ارتباطات محرمانه بماند. لازم به توضیح است اولین شماره روزنامه کارگر آزاد ارگان رسمی کنگره اتحادیه های کارگری ایران به صاحب امتیازی سیدهاشم خیاط شاهی در ۷ دی ماه ۱۳۳۰ در تهران منتشر شد. عباس استادان با توجه به سابقه سردبیری و اداره روزنامه رهبر یزد در سال های قبل و همچنین قلم زدن در دیگر روزنامه های وابسته به حزب توده و تبحر در نوشتن مقالاتی با موضوع مبارزات کارگری، عملاً گرداننده پشت پرده این روزنامه بود. نقشی که پس از مدت کوتاهی از حالت مخفی درآمده و برای همگان عیان گردید.

نقش عوامل انگلیس در انتخابات دوره هفدهم

رسالتی که سفارت انگلستان بر عهده رهبران کنگره اتحادیه های کارگری ایران نهاده بود، عباس استادان را واداشت تا بار دیگر در حوزه انتخاباتی شهر یزد نقش آفرینی کند. انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در یزد از ماه ها قبل عرصه کشمکش و جدال گروه های سیاسی گشته بود. حضور سیدعلی اکبر موسوی زاده (یار دیرین فرخی یزدی و دادستان دادگاه جنجالی مقامات شهربانی دوره رضاشاه)، دکتر محمدحسن مرشد از نیروهای طرفدار جبهه ملی و از همه مهم تر کاندیداتوری شیخ مهدی حایری (پسر آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم) باعث شور و امید فراوانی در تمام طبقات مردم و به ویژه روحانیون و گروه های مذهبی شده بود. این

سه تن که در جناح موسوم به آزادی خواهان یزد قرار داشتند، در مقابل دکتر هادی طاهری، سید محمود جلیلی (پسر برادر سناتور سید کاظم جلیلی نماینده ادوار ۴ تا ۱۶ مجلس شورای ملی) و رضا صراف زاده (فتودال، کارخانه دار و حامی مالی سید ضیاءالدین طباطبایی در تأسیس حزب اراده ملی) صف آرایی کرده بودند.

نقش مهم و غیرقابل انکار دکتر طاهری در هدایت انگلوفیل های مجلس، آیت الله کاشانی را واداشت تا در ۱۰ مهرماه ۱۳۳۰ یعنی چند ماه قبل از انتخابات، طلبه ای جوان به نام شیخ محمد احمدی را به عنوان نماینده خود عازم یزد کند تا نامبرده نیروهای ملی را در برابر جناح حامی دکتر طاهری سازماندهی کند. در ۳ بهمن ۱۳۳۰ آیت الله خمینی هم، شیخ محمد صدوقی (شهید صدوقی) را برای تبلیغات به نفع شیخ مهدی حایری و انسجام بخشیدن به تشکیلات روحانیون و طلاب حامی وی روانه یزد نمود.

طبق اعلام قبلی گروه موسوم به آزادی خواهان، بنا بود روز جمعه ۴ بهمن ۱۳۳۰ دکتر محمدحسن مرشد در مصلی یزد برای هواداران دکتر مصدق و آیت الله کاشانی سخنرانی کرده و برنامه های جبهه ملی را تشریح نماید. از بد حادثه دکتر مرشد که از تهران راهی یزد بود در موعد مقرر به یزد نرسید و در این حین عباس استادان از اعضای شورای مرکزی کنگره اتحادیه های کارگری ایران (از جمله کاندیداهای حوزه یزد با شعار حمایت از توده های فقیر جامعه و جریان ملی شدن صنعت نفت) صبح روز جمعه با اتومبیل شخصی خود از تهران وارد یزد شده و رأس ساعت ۴ بعدازظهر به مصلی رفته و در حضور عده زیادی از مردم شروع به سخنرانی کرد. با آغاز سخنرانی وی مأموران شهربانی بنای اعتراض را گذاشته و اعلام کردند او به علت عدم اخذ مجوز قبلی حق سخنرانی ندارد. اما استادان بی توجه به اخطارها به سخنرانی خود ادامه داده و با بیانی مهیج به مسئولان شهر و به ویژه رئیس شهربانی، ژاندارمری و شخص فرماندار حمله کرده و آنها را عامل بیگانه معرفی کرد.

سخنان تند و آتشین استادان، جماعت حاضر را به وجد آورده و در مقابل هم عده ای از مأموران و سربازهای گارد شاهنشاهی با مردم درگیر شدند. در نتیجه چند نفر از اهالی و یک سرباز وظیفه کشته و عده زیادی هم زخمی شدند. آنچه در این میان تأمل برانگیز است این است که به گفته بسیاری از شاهدان عینی ماجرا، عباس استادان چند دقیقه قبل از درگیری از پشت تریبون پائین آمده و محل مصلی را ترک کرد. این

درگیری تا نزدیک غروب و حتی در خیابان های اطراف مصلی و بازار یزد هم ادامه داشت و عده زیادی نیز توسط مأموران دستگیر شدند؛ اما استادان این بار هم از بلای رسیده جان سالم به در برده و چند روز بعد دوباره در تهران بود.

روزنامه کارگر آزاد ضمن شرح واقعه ۴ بهمن در مصلی یزد می نویسد:

عجیب اینجاست که روزنامه هایی امثال اطلاعات و آتش و غیره نیز بدون اطلاع اخباری دور از واقع منتشر ساخته و برای تبرئه مسبب حقیقی کوشیده اند. آنها استادان، دوست وفادار زحمت کشان یزد را که تمام عمر خود را در راه خدمت زحمت کشان و مبارزه با بیگانه پرستان از چپ و راست صرف کرده با نیت های واهی و مغرضانه نام برده اند. استادان را توده ای وانمود کرده اند در حالیکه مبارزات دامنه دار او زیر لوای کنگره اتحادیه کارگران ایران بر ضد بیگانه پرستان مورد تأیید همگان است.

از سویی حزب توده زخم خورده عباس استادان بود؛ زیرا نامبرده در سال های قبل با استادی تمام بخش عظیمی از اعتبار و آبروی حزب توده را به نفع انگلستان بر باد فنا داده بود. به همین دلیل روزنامه به سوی آینده ارگان رسمی حزب توده در تشریح واقعه ۴ بهمن مصلی یزد ضمن حمله به دکتر طاهری و مسئولان اداری و امنیتی یزد نوشت:

استادان هم یک موجود هفت رنگی بیش نیست و مردم یزد به قدری از این مرد جاه طلب که یک روز به جانب دار و دسته موسوی زاده و دکتر مرشد می رود و روز دیگر در تهران برای بانده منفور طاهری نوکری می کند تنفر دارند که احتیاج به توصیف ندارد.

اما با همه اینها استادان همچنان به عنوان رهبر جنبش کارگری یزد خود را درگیر مطالبات و حقوق حقه کارگران و نیز پیگیر جریان مبارزه با بیگانگان و عوامل انگلیس معرفی می کرد.

استادان که تمامی زمستان ۱۳۳۰ را در تهران گذرانده بود، در اوایل فروردین ۱۳۳۱ در جمع گروهی از کارگران تهران به سخنرانی پرداخته و ضمن تشریح وضعیت تأسف بار کارگران یزد و اصفهان گفت: «من از مشاهده وضع زنان کارگر اصفهان گریه کردم، همه مریض، همه معیوب، همه تراخمی، یک بیوه زن کارگر دست قطع شده اش را به من نشان داد و با بغض گفت من حقم را از کی بگیرم». عباس استادان در تحریک و

تهییج توده های بی چیز و دربند جامعه بحران زده ایران واقعاً استاد بود. وی در تابستان ۱۳۳۱ جمع کثیری از رفتگران و کارگران اداره راه شهر یزد را در قالب اتحادیه هایی سازماندهی کرد. به علاوه وی از اواخر بهار همین سال به طور رسمی کار چاپ و نشر ارگان رسمی کنگره اتحادیه های کارگری ایران را به عهده گرفت، چرا که روزنامه کارگر آزاد توقیف شده بود و به جای آن زمان نوین به صاحب امتیازی شخص عباس استادان و البته با همان آرم و لوگوی قبلی که در صفحه اول تصویر کارگر جوانی را در حال پاره کردن زنجیر نشان می داد، چاپ و منتشر می شد. این روزنامه با حمله به شخص دکتر مصدق، و همچنین دکتر سیدحسین فاطمی و دیگر نیروهای ملی، سیاست های اقتصادی دکتر مصدق را موجب آسیب دیدن طبقات زیرین جامعه ایران و بویژه کارگران و کشاورزان معرفی می کرد. در این زمان کارگران کارخانه اقبال که بالاترین حقوق را در بین کارگران یزد داشتند ماهیانه ۹۰۰ ریال می گرفتند و همین وضعیت بد معیشتی سبب شده بود تا کنگره اتحادیه های کارگری ایران وقت و انرژی زیادی را صرف سازماندهی کارگران یزد و صد البته در راستای اهداف و برنامه های خود کند. عباس استادان که دیگر بار به عرصه کشمکش های سیاسی - اجتماعی یزد بازگشته بود، در آبان ۱۳۳۱ عده ای از دهقانان منطقه «سر یزد» را بر ضد کربلایی اکرمی زمین دار و ملاک بزرگ این منطقه شوراند و روزنامه زمان نوین هم ضمن تشریح با آب و تاب این حادثه، اکرمی را «سگ فتودالیزم یزد و پادوی فتودالیزم خونخوار» خواند.

با اوج گیری دوباره فعالیت های استادان در یزد، اصفهان و تهران در آذرماه ۱۳۳۱ مجله مهر به سردبیری ایرج افشار، داستان کوتاهی را با عنوان «رهبر محبوب» نوشته پرویز داریوش به چاپ رساند.

گفتنی است پرویز داریوش که از کادرهای قدیمی حزب توده بود، در سال ۱۳۲۵ و در اوج تاخت و تاز کمیته ولایتی حزب توده یزد از طرف کمیته مرکزی حزب توده در تهران مأمور سرکشی به حوزه های حزبی یزد شده بود. وی در این سفر ضمن گردش در شهر و روستاهای اطراف همراه با استادان، سخنرانی هایی نیز در کلوب های متعدد حزب در نقاط مختلف شهرستان یزد کرده بود و چون در این زمان یعنی سال ۱۳۳۱ مدتی بود که از حزب توده بریده بود، داستان «رهبر محبوب» را که انتقادی شدید و بی ملاحظه از عباس استادان و فعالیت های او بود، به چاپ رساند. این داستان که شرح

یکی از مأموریت های حزبی استادان به یکی از روستاهای اطراف یزد بود، با دیدی طنزگونه به فعالیت های توده ای های یزد و در رأس همه آنها استادان پرداخته بود و در حقیقت با قلمی نقاد و صریح، پرده از روی چهره حقیقی استادان برمی داشت. بخش هایی از این داستان با لهجه یزدی به نگارش درآمده بود و در حقیقت نشان می داد توده ای ها در مورد فعالیت ها و اقدامات خود چگونه مظلوم نمایی و دروغ پردازی کرده و از کاه، کوه می سازند. چاپ و انتشار این داستان در مجله مهر، در آن مقطع زمانی حساس، سران حزب توده را شوراند، چرا که در حقیقت عملکرد و اعتبار سیاسی ایشان به بازی گرفته شده و شدیداً تحقیر شده بودند. ایرج افشار در خصوص چگونگی چاپ این داستان می گوید: «داریوش در آن وقت (سال ۱۳۲۵) سفری به یزد کرده بود و چون مدت ها بود از توده بریده بود، در بازگشت آن نوشته را به من داد. گفت تو هم یزدی هستی و هم مجله ات با توده ای ها لاس نمی زند پس به تو می رسد که آن را چاپ کنی».

پس از ایفای نقش مهم و مؤثر عباس استادان در به آشوب کشاندن میتینگ انتخاباتی دکتر مرشد (کاندیدای مورد حمایت جبهه ملی و آیت الله کاشانی)، انتخابات یزد به علت درگیری و کشته و زخمی شدن عده ای از اهالی، از سوی مقامات نظامی برای چندین ماه به حالت تعلیق درآمد و در حقیقت این واقعه بهانه ای به دست طرفداران دربار و حامیان سیاست های انگلیس داد که انتخابات دوره هفدهم یزد را در یک فضای کاملاً نظامی و امنیتی برگزار کنند که البته پس از شمارش آرا، دکتر هادی طاهری (ستون اصلی اتکای انگلستان در مجلس شورای ملی)، سید محمود جلیلی (سناتور انتصابی یزد و اصفهان در دهه ۴۰ و ۵۰ و نیز شاخص ترین چهره جناح حامی دولت زاهدی و کنسرسیوم نفت در مجلس هجدهم) و رضا صراف زاده (صاحب کارخانه جنوب یزد و ملقب به مارشال مجلس) به عنوان وکلای یزد راهی مجلس هفدهم شدند. این سه وکیل راه یافته به مجلس ۱۷ از حوزه انتخابیه یزد، از اصلی ترین مخالفان دکتر مصدق بودند و تا آخرین لحظه از سیاست های انگلیس و دربار در مجلس شورای ملی طرفداری می کردند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، دولت زاهدی درصدد برآمد از کنگره اتحادیه های کارگری ایران حمایت کند؛ چرا که مسئولان این سازمان کارگری به سبب سیاستی که علیه دولت مصدق اتخاذ کرده بودند اینک روابط خوبی با زاهدی داشته و به شدت

مورد عنایت دولت او بودند. بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد، یعنی در اولین روزهای شهریور ۱۳۳۲، عده ای از کارگران دستباف یزد (مستأصل و بی خبر از همه جا) به هدایت استادان و در یک تظاهرات بزرگ از اقدامات سرلشکر زاهدی نخست وزیر که به گفته استادان در هنگام اشتغال به پست وزارت کشور برای ترویج مصرف اجناس داخلی و نیز مصوب کردن قانون استعمال آنها از طرف بنگاه ها و ادارات دولتی کوشش فراوان کرده بود، تشکر و قدردانی کردند.

فرجام سخن

اسناد و مدارک ارائه شده و همچنین مراجعه به خاطرات برخی فعالان سیاسی ثابت می کند عباس استادان نمونه بارز شخصیت «توده ای نفتی» بوده است. چنانکه در مورد شخصی مانند تقی فداکار هم همین مسئله صدق می کند. اما سکوت سنگین و معنادار رهبران حزب توده در مورد شخصیت های این چنینی و به ویژه عباس استادان که بارها و بارها توسط کمیته مرکزی، دکتر یزدی، رادمنش، راوندی، الموتی، سیدجعفر پیشه وری و دیگر رهبران حزب توده، تایید و تکریم شده بود نشانگر تلخی و سنگینی سیلی ای است که جریان چپ کمونیست از عوامل انگلیس در ایران خورد. پذیرش این واقعیت که سرنخ جنبش وسیع سیاسی و اجتماعی حزب توده (به زعم رهبران حزب) در مناطق اصفهان، یزد، نائین، کرمان و حتی بخش هایی از سیستان و بلوچستان همه و همه در دست یک عامل دست چندم انگلیس بوده و همه تئوریسین های بزرگ و کادرهای دوره دیده حزبی عملاً چند سال بازیچه یک بچه مسگر یزدی و آن هم با سوادی در حد سیکل اول متوسطه بوده اند، بسیار تلخ و ناخوشایند است و شاید همین مسئله راز سکوت شصت و اندی ساله هواداران جنبش چپ مارکسیستی در مورد این قضیه است. با این همه، عباس استادان همچنان در نزد عامه مردم یزد و حتی مسئولان محلی، توده ای به حساب می آمد. به علاوه بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نیز وی همچنان به عنوان یک عنصر خطرناک و هوادار حزب توده شناخته می شد و در دادسرای یزد، شهربانی کل کشور و لشکر اصفهان پرونده های وی مفتوح بود. به همین سبب برای مدت ها از سوی فرماندار نظامی و دادستانی یزد به شدت تحت نظر بود.

ص: ۴۳۱

پانوشت ها

* کارشناس ارشد تاریخ.

۱. فرساد، مصطفی، سازمان های صنعتی یزد، پایان نامه کارشناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی

۱۳۳۳، ص ۳۸ - دانشگاه تهران، سال تحصیلی ۱۳۳۴

۲. طاهری، احمد، تاریخ یزد، دیرستان ایرانشهر، ۱۳۱۷، ص ۲۰۷

۳. حاجی صادقی، ناهید، بازده اقتصادی کا رخانات نساجی یزد، پایان نامه دوره کارشناسی جغرافیا، دانشسرای

۱۳۶۶، ص ۷۳ - عالی یزد، سال تحصیلی ۶۷

۴. آیتی، عبدالحسین، تاریخ یزد، یزد، گلبهار، ۱۳۱۷، ص ۴۲۱

۵. فرساد، پیشین، ص ۴۶

۶. همان، ص ۴۳

۷. کاظمینی، میرزامحمد، دانشنامه مشاهیر یزد، ج اول، ویرایش دوم، یزد، بنیاد ریحا نه الرسول، ۱۳۸۲، ص ۱۲۶

۱۳۳۲، ص ۱ / ۲ / ۸. روزنامه شعله یزد، شماره ۶، مورخ ۱۹

۹. محسن پور، مهشید، تلاشگر دیگری از دیارمان به دیار دوست شتافت، مجله یزدا، سال سوم، شماره ۵، بهمن

۱۳۸۴، ص ۳۹

۱۶/۵۴/۳۷ - ۱۰. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳

۱۳۲۵، ص ۲ / ۷ / ۱۱. روزنامه رهبر یزد، سال اول، شماره ۱۰، مورخ ۱۱

۱۲. حکیمیان، هادی، سید ضیاءالدین طباطبایی و انتخابات دوره چهاردهم یزد، ایران و استعمار انگلیس (مجموعه

مقالات)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۸، صص ۲۵۸ ۲۵۹

۱۳۳۱، ص ۷ / ۴ / ۱۳. روزنامه رسمی کشور (مذاکرات مجلس شورای ملی)، سال ۸، شماره ۲۱۴۸، مورخ ۱۱

۱۴. مصاحبه با حسین بشارت (از مطلعان به تاریخ و تحولات سیاسی- اجتماعی یزد)، بهار ۱۳۸۶

۱۵. روزنامه رهبر یزد، پیشین، ص ۲

۱۶. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۹.

۱۷. مجموعه اسناد یزد، ج سوم، یزد، بنیاد ریحانه الرسول، ۱۳۸۰، سند شماره ۷

۱۸. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۲۰.

۱۹. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۱۸.

۱۳۲۳، ص ۳/۱۰/۲۰. روزنامه رهبر، سال دوم، شماره ۴۵۹، مورخ ۱۸

۲۱-۱۶/۵۴/۱۲۱-۱۲۳. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳

۲۲. مصاحبه با حسین بشارت.

۲۳. طیرانی، بهروز، اسناد احزاب سیاسی ایران (حزب توده)، ج دوم، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۸۴

سند شماره ۱۰۶۰، ص ۱۳۳۹

۲۴. کیانوری، نورالدین، خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، چ سوم، ۱۳۸۲، ص ۳۵۷

۲۵. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۹۸.

۱۳۲۳، ص ۱/۱۲/۲۶. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۴۸۵، مورخ ۲۰

۲۷. بشارت، حسین، یزد شهر من، تهران، طلایه، ۱۳۸۴، ص ۱۳۸

۲۸-۱۶/۵۴/۵۶-۵۷. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳

۲۹. کامبخش، عبدالصمد، شمه ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران، چ ششم، تهران، حزب توده ایران، ۱۳۶۰، ص ۹۴

۳۰. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۴۴.

۳۱. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳-۱۶/۵۴/۵۵.

۱۳۲۰ ش)، ج اول، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، - ۳۲. طیرانی، بهروز، اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۳۰

ص: ۴۳۲

۳۴. مصاحبه با حسین بشارت.

۱۳۲۳، ص ۳/۱۱/۳۵. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۴۸۵، مورخ ۲۶

۱۳۲۴، ص ۱/۲/۳۶. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۵۴۳، مورخ ۶

۱۳۲۴، ص ۲/۵/۳۷. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۶۱۸، مورخ ۸

۱۳۲۴، ص ۱/۷/۳۸. روزنامه رهبر، سال سوم، شماره ۶۳۱، مورخ ۲۴

۳۹. مصاحبه با سیدمحمد ابریشمی (بازرگان و از مطلعان تحولات اجتماعی یزد)، بهار ۱۳۸۶

۱۳۲۴، ص ۴/۱۱/۴۰. روزنامه مردم، شماره مخصوص ۲۹، مورخ ۸

۴۱. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چ پانزدهم، تهران،

نشر نی ۱۳۸۸، ص ۳۷۲

۴۲. همان.

۴۳. ذوقی، ایرج، ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پازنگ، ۱۳۶۷، ص ۲۵۳

۱۳۲۵، ص ۱/۲/۴۴. روزنامه ظفر، شماره ۲۴۸، مورخ ۱۶

۱۳۲۵، ص ۶/۳/۴۵. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۲۹، مورخ ۷

۱۳۲۵، ص ۴/۳/۴۶. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۳۵، مورخ ۱۴

۱۳۲۵، ص ۲/۳/۴۷. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۳۷، مورخ ۱۶

۴۸. مصاحبه با سیدکمال الدین دهشیری (دانش آموز دبیرستان های یزد در دهه ۲۰)، زمستان ۱۳۸۷

۱۳۲۵، صص ۱ و ۴/۵/۴۹. روزنامه رهبر یزد، سال اول، شماره اول، مورخ ۱۶

۱۳۲۵، ص ۸/۷/۵۰. روزنامه رهبر یزد، سال اول، شماره ۱۰، مورخ ۱۱

۱۳۲۵، ص ۳/۵/۵۱. روزنامه رهبر یزد، سال اول، شماره ۳، مورخ ۳۰

۵۲. بشارت، حسین، پیشین، ص ۱۳۹

۵۳. مصاحبه با سیدحسن داستانی (از پهلوانان زورخانه ای یزد در دهه ۲۰)، زمستان ۱۳۸۶

۱۳۲۵، صص ۱ و ۲ / ۱ / ۵۴. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۶۸، مورخ ۱۵

۱۳۲۵، ص ۱ و ۶ / ۳ / ۵۵. روزنامه رهبر، سال چهارم، شماره ۷۴۶، مورخ ۲۶

۵۶. آبراهامیان، یرواند، مقالاتی در جامعه شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسائی، تهران، شیرازه،

۱۳۸۷، ص ۲۳۷

۵۷-۱۶/۵۴/۹۴. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳

۵۸-۱۶/۵۴/۱۰. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳

۵۹-۹/۲۳۰/۴. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۰

۶۰. زیبایی، علی، کمونیزم در ایران، بی جا، بی تا، ۱۳۴۳، ص ۳۸۸

۶۱. آرشیو شفاهی سازمان اسناد ملی یزد، مصاحبه با بمانعلی حسنی (از فعالان سیاسی و مطبوعاتی یزد در

دهه های ۲۰ و ۳۰ شمسی).

۶۲-۲۲/۳۷/۱۰. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۳

۶۳. رسولی پور، مرتضی، نگاهی از درون (خاطرات سیاسی دکتر جواد صدر)، تهران، علم، ۱۳۸۱، صص ۲۵۷ و ۲۵۸

۶۴. لاجوردی، حبیب، اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹

ص ۳۹

۱۳۲۵، ص ۲ / ۱۱ / ۶۵. روزنامه کارگران ایران، سال اول، شماره ۵، مورخ ۲۹

۳۱۹-۶۶. لاجوردی، پیشین، ص ۳۲۰

۶۷. همان، ص ۳۵۸

۶۸. آل احمد، جلال، سفری به شهر بادگیرها، ارزیابی شتابزده، چ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۱۶۷

۶۹. رسولی پور، پیشین.

. ۱۳۳۰، ص ۱/۱/۷۰. روزنامه ناصر، سال دوم، شماره ۴۸، مورخ ۳۱

۷۱. رسولی پور، پیشین.

۷۲. روزنامه ناصر، سال دوم، شماره ۵۰، مورخ ۲۰

۲۵۸-۷۳. رسولی پور، پیشین، صص ۲۵۹

۲۶۰-۷۴. همان، صص ۲۶۱

۱۳۳۰، ص ۳/۲/۷۵. روزنامه ناصر، سال دوم، شماره ۵۰، مورخ ۲۰

۷۶. همان، صص ۱ و ۲

۱۳۳۰)، مشهد، پاپلی، - ۷۷. پاپلی، محمدحسین، شازده حمام (گوشه ای از اوضاع اجتماعی شهر یزد، دهه ۴۰

۱۳۸۴، ص ۱۹۰

۷۸. علم، مصطفی، نفت، قدرت و اصول (پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد)، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران،

چاپخش، ۱۳۷۷، صص ۳۷۹ و ۳۸۰

۷۹. صالحیار، غلامحسین، چهره مطبوعات معاصر، تهران، پرس اجنت، ۱۳۵۱، ص ۳۰۶

۱۳۳۰، ص ۱/۷/۸۰. روزنامه صدای یزد، سال دوم، شماره ۷۰، مورخ ۱۵

۸۱. شهید آیت الله حاج شیخ محمد صدوقی (یاران امام به روایت اسناد ساواک)، چ دوم، به کوشش مرکز بررسی

اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۷، مقدمه، صص پ و ت.

۱۳۳۰، ص ۲/۱۱/۸۲. روزنامه حمل و نقل یزد، سال اول، شماره ۱۰، مورخ ۸

۱۳۳۰، ص ۲/۱۱/۸۳. روزنامه کارگر آزاد، شماره ۲، مورخ ۱۴

۱۳۳۰، ص ۴/۱۱/۸۴. روزنامه به سوی آینده، شماره ۴۸۲، مورخ ۱۴

۱۳۳۰، ص ۱/۱۱/۸۵. روزنامه کارگر آزاد، شماره ۴، مورخ ۲۹

۱۳۳۱، ص ۱/۱/۸۶. روزنامه کارگر آزاد، شماره ۱۲، مورخ ۲۶

۱۳۳۱، صص ۱ و ۳/۶/۸۷. زمان نوین (به جای کارگر آزاد)، شماره ۲۹، مورخ ۲۲

۱۳۳۱، صص ۱ و ۳ / ۸ / ۸۸. زمان نوین (به جای کارگر آزاد)، شماره ۳۶، مورخ ۳

۵۵۲-۸۹. داریوش، پرویز، رهبر محبوب، مجله مهر، سال ۸، شماره ۹، آذر ۱۳۳۱، صص ۵۷۲

۹۰. افشار، ایرج، یادى از پرویز داریوش، مجله بخارا، شماره ۳۱، مرداد و شهریور ۱۳۸۲، ص ۸۶

۱۳۳۱، صص ۲ / ۳ / ۹۱. روزنامه رسمی کشور (مذاکرات مجلس شورای ملی دوره ۱۷) سال ۸، شماره ۲۱۳۳، مورخ ۲۲

۹۲. لاجوردی، پیشین، ص ۳۵۸

۱۳۳۲، صص ۳ / ۶ / ۹۳. روزنامه زمان نوین (به جای کارگر آزاد)، شماره ۶۶، مورخ ۷

۲۹۰-۳/۵۴۷/۲. آرشیو سازمان اسناد ملی، شماره بازیابی ۲۹۰

۹۵. مصاحبه با حسین بشارت.

نامه سر جان مک نیل به سیدمحمدباقر شفتی (حجت الاسلام)

و جواب ایشان

سید محمود سادات*

چکیده

سیاست اصلی انگلستان در جنوب و جنوب غرب آسیا مبتنی بر حفظ هندوستان بود. برای حفظ مرزهای شمال غربی هند که گذرگاه ورود به شبه قاره بود و امکان حمله به آن از این مسیر وجود داشت، بایستی حکام و امرای وابسته به انگلستان به ویژه در هرات قدرت در دست داشتند. در دوره قاجار با حمله محمد شاه به هرات مرزهای هند در معرض خطر قرار گرفت. سر جان مک نیل، وزیر مختار انگلیس، در صدد برآمد تا به هر وسیله ای شاه را وادار به ترک محاصره و جنگ در هرات نماید. از شوراندن متنفذان محلی تا تلاش برای اخذ فتوا از علما در دستور کار قرار گرفت. مک نیل در استفاده از راهبرد اخیر، نامه ای خطاب به محمد باقر شفتی نوشت. مفاد نامه مک نیل و پاسخ حجت الاسلام شفتی به وی از نکات بسیار جالب و درخشان روحانیت شیعه در تعامل با قدرت سلطنت و سیاست خارجی است.

شفتی کیست؟

سید محمد باقر به سال ۱۱۷۵ق. در روستای چرزه از توابع طارم علیا در ۶۰ کیلومتری شفت و در یک خانواده روحانی از طبقه متوسط به دنیا آمد. تا ۷ سالگی در

چرزه ساکن بود. وی به سال ۱۱۸۲ق به همراه پدر و مادر به شفت مهاجرت کرد. محمدباقر تا سال ۱۱۹۲ق. در شفت به تحصیل مقدمات دروس حوزوی پرداخت. از استادان این دوره تحصیل وی اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما از روی قرائن می توان اولین معلم وی را پدر روحانی اش دانست. محمدباقر بعد از کسب مقدمات، جهت تحصیل علوم حوزوی روانه عتبات عالیات شد؛ زیرا این مقطع از تاریخ ایران یعنی دوره هرج و مرج بعد از مرگ کریم خان زند محیطی نبود که علما بتوانند در آن به درس و بحث پردازند و اکثراً به عتبات مهاجرت می کردند و به تبع آنها، شاگردان و طلاب نیز برای فراگیری علوم حوزوی روانه عتبات می شدند. در هشت سالی که محمدباقر در عتبات بود، در کربلا به درس محمدباقر بهبهانی مشهور به وحید پیوست و از درس علامه سیدعلی صاحب ریاض نیز استفاده کرد.

شفتی بعد از بازگشت به ایران در سال ۱۲۰۴ق. در قم محضر میرزا ابوالقاسم قمی را به مدت ۶ ماه درک کرد و در کاشان به درس ملامهدی نراقی حاضر شد. در اعیان الشیعه در مورد استادان شفتی آمده: «فقید امام رئیسی [شفتی] به خاطر طلب دانش از اصفهان به سوی عراق مهاجرت کرد. در نجف از بحر العلوم طباطبایی و در کربلا- از صاحب ریاض و در کاظمین از صاحب فصول کسب علم کرد و در بازگشتش به ایران و عبور از قم از صاحب قوانین الاصول کسب فیض کرد.» حجت الاسلام شفتی بعد از کسب علوم حوزوی از محضر استادان حوزه های مختلف، در سال ۱۲۱۶ یا ۱۲۱۷ق به اصفهان وارد شد و در مدرسه چهارباغ سکونت گزید و به تدریس پرداخت ولی به دستور میرزا محمد رضا مدرس خاتون آبادی متولی مدرسه از مدرسه اخراج شد. سید حجت الاسلام در بدو ورود به اصفهان بسیار فقیر بود به طوری که غیر از یک جلد کتاب و سفره نان، چیزی نداشت. فقر شفتی در بدو ورود به اصفهان- با توجه به تمکن مالی که بعداً کسب می کند- نشان می دهد وی ثروتش را از این زمان به بعد به دست آورده است. شفتی بعد از اخراج از مدرسه چهارباغ، خانه ای در محله قبله دعا خرید و تا آخر عمر در آن خانه بسر برد. وی در بعد از ظهر روز یکشنبه دوم ربیع الاول ۱۲۶۰ق درگذشت.

سید محمدباقر شفتی یکی از علمای قدرتمند و بانفوذ زمان فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار بود.

حجت الاسلام از آن دسته از عالمان دین بود که معتقد بودند حکومت خاص امام مهدی (عج) است و بعد از غیبت آن حضرت، اداره جامعه در دایره وظایف آنان است. لذا بر عدم مشروعیت حکومت قاجارها تأکید و با گفتار و رفتار خود این عدم مشروعیت را به آنان گوشزد می کرد. در سفری که فتحعلی شاه به اصفهان داشت از وی خواست چیزی از او طلب کند. شفقتی اظهار داشت احتیاج به چیزی ندارد و به اصرار شاه سرانجام از او خواست نقاره خانه دولتی را - که نشانه دولت و پادشاهی است - در اصفهان تعطیل کند و شاه از این تقاضا خشمگین شد. شفقتی با این تقاضا اساس دولت و سلطنت فتحعلی شاه را زیر سؤال برد.

اجرای حدود شرعی به دست شفقتی نیز بیانگر نحوه تفکر او در اداره امور جامعه است و در این زمینه وقتی با اعتراض حکومت مواجه می شد که چرا احکام را خود اجرا می کند، بی توجهی می کرد و در جواب می گفت اجرای احکام خدا را نمی توان با این عناوین به تأخیر انداخت که «حکم مجتهد به شما برسد یا نرسد، شما دستور اجرای آن را بدهید یا ندهید، پس از آن مأمورین حکومتی این حکم را اجرا کنند یا نکنند.»

شفقتی خود عملاً حدود را اجرا می کرد و مجرمی را بدون کیفر شرعی رها نمی کرد؛ حتی چندین مرتبه برای این کار با مشکلاتی روبرو شد اما دست بردار نبود. «روزی سید هنگامی که تازه به اصفهان آمده بود هنگام نهدی از منکر عده ای که مشغول لهو و لعب بودند دچار گرفتاری می شود و اشرار او را حبس می کنند و کمی بعد با واسطه میرمحمدحسین خاتون آبادی امام جمعه اصفهان آزاد می شود.» تنکابنی مؤلف قصص العلماء یکی از موارد اجرای حدود شرعی استاد خود را چنین بیان می کند: شفقتی روزی بر در دکان نانوايي از شاگرد نانوا می شنود که امر خلافی را انجام داده که حکم آن طبق موازین شرع، قصاص نفس بوده است. «شفقتی از شاگرد نانوا می پرسد که تو چنین نکرده ای و آن شاگرد تأکید می کند که خود او در کمال هوشیاری و بیداری چنین عملی را انجام داده است و وقتی شفقتی برای سومین بار از او اقرار می گیرد به خانه رفته شمشیر خود را برمی دارد و به دکان آمده و حد شرعی را بر او جاری می کند. مأمورین حاکم، شفقتی را دستگیر می کنند و علت قتل را از او جویا می شوند که وی جواب می دهد که مجتهد بودم و در حضور من سه بار اعتراف به معصیت کرد و من حکم شرع را در مورد او اجرا کردم. در مورد اجتهاد شفقتی از سیدمحمد کربلایی معروف به مجاهد سؤال می کنند که پس از تأیید اجتهاد توسط مجاهد،

شفتی آزاد می شود.»

در روضات الجنات در مورد افرادی که بدست شفتی قصاص شده اند آمده است: «بلغ ما قتله - رحمه الله - فی سیل ربه تبارك و تعالی من الجنه او الجفاد او الزناه او المحاربين او اللاطين ضمن ریاسته لدین ثمانین او تسعین و قیل ماه و عشرين اقلبهم مدفونین فی المقبره الواقعه به باب داره المعروفه به قبله الدعاء.» همچنین مدرس تبریزی در ریحانه الادب آورده: «کسانی که به حکم شرع مقدس اسلامی بدست خود او یا به حکم او کشته شده اند هشتاد یا نود یا صدویست تن می باشند.» جابری انصاری در تاریخ اصفهان در زمینه آرامش حاصل از اجرای حدود شرعی به وسیله شفتی می نویسد:

پیش از ورود آن عالم ربانی به اسپهان از اشرار و الوار و لوطی گری محشری برپا بود. حکومت و سلطنت را وقعی نمی گذاشتند. چنان که گویند حاج هاشم خان لبنانی اگر دختری را از درب خانه او برای داماد می بردند، می فرستاد پرده بکارت او را برداشته، بعد به خانه شوهر می فرستادند. خون های ناحق ریخته می شد که ضعف اعضای دولت، قصاص نتوانستند. هرج و مرج، شهر و آن نواحی را فراگرفته. آن مؤمن غیور [شفتی] برای تکلیف الهی و حیات بشری بعضی را که قتل عمد نموده، نزد او آوردندی پس از ثبوت شرعی و اقرار قاتل توبه داده و قصاص فرموده و ایالتی امن شده و حفظ خون و مال و ناموس برقرار و گواه این سخن: الوار اصفهان پس از رحلت آن بزرگوار [گستاخ شده] تا جایی که میرزاتقی نائینی وزیر را شب در خانه اش رفته کشتند و پدرش با منصب انشای خاص محمدشاه، قصاص نتوانست در یک هزار و دو بیست و شصت و سه.

رابطه محمدشاه و شفتی

محمدشاه قاجار بعد از رسیدن به سلطنت به مخالفت با شفتی پرداخت. دلیل مخالفت و برخورد محمدشاه با شفتی عبارت است از:

۱. پناهنده شدن مخالفان شاه به شفتی و حمایت وی از آنان. عبدالله خان امین الدوله فرزند حاج محمد حسین خان صدر یکی از مخالفان شاه و پناهندگان به شفتی است. وی از ابتدا با ولایت عهدی و سپس پادشاهی محمدشاه مخالف و موافق پادشاهی حسینعلی میرزا فرمانفرما بود. امین الدوله پس از تاجگذاری محمدشاه به خانه شفتی پناهنده شد. قائم مقام

در نامه ای به شفتی دو راه برای پایان دادن به پناهندگی امین الدوله پیشنهاد کرد: «بالجمله باز آنچه در باب مصلحت حکومت و آسودگی او به خاطر می رسد همین است که به خدمت ما در طهران یا به طاعت خدا در عتبات پردازد.» و از شفتی می خواهد او را از نزد خود براند ولی وی نمی پذیرد و به حمایت از امین الدوله ادامه می دهد تا اینکه سرانجام در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی به عتبات می رود.

۲. از دلایل دیگر مخالفت محمدشاه، دارایی و نفوذ شفتی در منطقه مرکزی ایران به ویژه اصفهان بود و هرگاه موقعیتی برای شاه فراهم می شد پول کلانی از شفتی می گرفت. تنکابنی در ذیل مسافرت سال ۱۲۵۷ق. محمد شاه به اصفهان می نویسد: «محمدشاه به اصفهان آمد و زیاده از سی هزار تومان به آن جناب [شفتی] ضرر وارد آمد».

۳. علت دیگر مخالفت محمدشاه این بود که شفتی حدود را خود اجرا می کرد. زیرا محاکم شرع در دوره قاجار قدرت چندانی نداشتند و داروغه یا کدخدا آرای صادر شده از محاکم شرع را باید اجرا می کرد و پرداخت رشوه می توانست اجرای هر حکمی را لغو کند. شفتی نیز برای جلوگیری از این کار احکام را خود صادر و اجرا می کرد و این عمل واکنش منفی حکومت را برمی انگیزت.

تحلیلی بر نامه سر جان مک نیل به شفتی و جواب او

شفتی نماد برجسته و مشخص قدرت علما در دوره قاجار محسوب می شد. گسترش قدرت طبقه ای که خواه ناخواه با حاکمیت سیاسی مشکلاتی پیدا می کرد؛ زیرا نه سلاطین قاجار به عنوان فرمانروایان کشور و نه علمای دین به عنوان سرچشمه مشروعیت حاضر به تسلیم در مقابل یکدیگر نبودند. این کشاکش درونی تا زمانی ادامه می یافت که کشور با مسئله حاد خارجی روبرو نشود. علما در شرایطی که خطر استعمارگران و قدرت های بیگانه وجود داشت، از سلاطین قاجار حمایت می کردند. شفتی از زمره روحانیونی است که در عین آن که حکومت محمدشاه قاجار را مشروع نمی دانست و با اقدامات خود این امر را به شاه گوشزد می کرد، اما موقعی که پای منافع کشور در برابر تهاجم و تسلط بیگانگان به میان می آمد از شاه حمایت می کرد.

افزایش قدرت سیاسی علما در دوره فتحعلی شاه و محمدشاه به گونه ای بود که گاهی نمایندگان دول سیاسی خارجی علما را واسطه پیشبرد کار خود و سفارش آنها

را مؤثر می دانستند و لذا به علما التجاء می جستند. یکی از این موارد، نامه مک نیل، وزیرمختار انگلیس در تهران، به حجت الاسلام شفتی در جریان جنگ اول هرات است. نامه نوشتن مک نیل به شفتی در چارچوب استفاده انگلیسی ها از تمامی امکانات موجود برای بازگشت محمدشاه از هرات صورت گرفت. شفتی نیز چون جزء متنفذان محلی به حساب می آمد استفاده از او برای فشار به شاه در جهت اهداف انگلستان قابل توجه است. در این زمینه هم رقابتی بین محمدشاه و مک نیل در استفاده از قدرت علما در این جنگ وجود دارد. شاه از علما خواست از سیاست وی حمایت کنند و شیعیان هرات را از ستم نجات دهند. «دولت از حاجی ابراهیم از مجتهدین اصفهان خواست حکم جهاد علیه سنی های هرات صادر کند». در سال ۱۸۳۷م. با نزدیک شدن قطع رابطه دولتین ایران و انگلیس، محمدشاه سعی کرد پشتیبانی علما را جلب نماید و از علما درخواست حکم جهاد علیه کفار انگلیسی کرد. علما هم این موضوع را به شفتی که مقتدرترین مرجع شیعیان در آن زمان بود ارجاع دادند.

مک نیل وزیرمختار انگلیس در واکنش به اقدام شاه و جلب حمایت علما در سال ۱۲۵۳ق نامه ای از زنجان به شفتی در اصفهان نوشت. شفتی نامه مک نیل را در صبح روز یکشنبه ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۵۴ق. در مسجد سید اصفهان دریافت کرد و هشت روز بعد در روز دوشنبه ۲۰ جمادی الثانی ۱۲۵۴ق. جواب آن را تهیه کرد و برای مک نیل فرستاد. شفتی در نامه خود مسائل مطروحه مک نیل را تک تک پاسخ گفت. او در این نامه، لشکرکشی محمد شاه به هرات را با دلایل عقلی و فقهی تأیید نمود و از اقدام شاه ایران حمایت کرد.

در این نامه، مک نیل علت خروج خود را از ایران لشکرکشی شاه به هرات برخلاف معاهده فیما بین ذکر کرده است. وی همچنین وانمود کرد در اردوی شاه به او بی حرمتی و اهانت شده است.

شفتی در جواب نامه مک نیل ابتدا شرحی از حمله محمدشاه به هرات را بیان کرده و از دلایل این حمله می نویسد:

قرنی است اهالی ترکستان بر بندگان خالق جهان از اهل خراسان اشد ظلم و عدوان می نمودند... رجال و نساء و صبایا و اطفال برخی را می کشتند و بقیه السیف را در کمال شدت و اذیت با مال و اموال اسیر کرده دستگیر نموده با جمیع اموال برده...

شفتی همچین در مورد هرات می نویسد:

... در این اوقات ظلم و تعدی را در هرات بر بندگان خالق جهان از حد گذرانیده اند، حتی آن که بندگان خدا را در دیگ جوشانیده و بعضی را شقه کرده و به انواع سیاست های دیگر هلاک کردند و اموال آن ها را متصرف شده، اهل و عیالشان را فروختند...

شفتی دفع این ظلم را از سوی محمدشاه عین عدالت می داند. «باین احوال و اوضاع عقل قاضی و حاکم است افعال صادر شده از آن ها محض ظلم... و دفع آنها بر آمدن عین عدل بلکه کمال عدل است.» در هرات، طبقه حکام و نظامیان، پیرو مذهب سنی، و کشاورزان و پیشه وران شیعه بودند و ظلم سنی های هرات به شیعیان یکی از دلایل حمله محمدشاه به هرات بود. شفتی از مک نیل به صورت استفهام انکاری می پرسد که اگر این موارد در کشور شما روی می داد چگونه برخورد می کردید. «... هرگاه در سرحدات ممالک دولت بهیه [انگلستان]، امثال این مفاسد روی دهد به هیچ قسم از خود راضی به تکاهل و به تسامح نمی کردند و کمال اهتمام در رفع امثال این مفاسد می فرمایند و چنین نیست که ما از قواعد دولت بهیه اطلاع نداشته باشیم.»

شفتی به دفاع از لشکرکشی محمدشاه پرداخته، می نویسد: «از عمل امنای دولت علیّه، نظر به این که مقتضای عدل و انصاف است... دولت بهیه باید این عمل را مدح و وصف کنند نه اینکه کاره [= ناراضی] باشد.» وی بعد از دفاع از عمل دولت ایران در حمله به هرات این کار را به هیچ وجه خلاف معاهده فیما بین نمی داند.

وی همچنین در مورد ادعای بی حرمتی افراد اردوی شاه نسبت به مک نیل، افراد اردوی شاه را به چند دسته تقسیم می کند و بی حرمتی فردی از افراد اردو را ناشی از بی حرمتی شاه نسبت به مک نیل نمی داند و در ادامه می نویسد: «از شخص که بی حرمتی صادر شد دخلی به رجال دولت ندارد، چه در رکاب همایون و اردوی میمون اشخاص متفاوت المراتب می باشند» و از وزیرمختار می خواهد که چون فرد خطاکار از افراد دون پایه اردوی شاه بوده اغماض کند و آن را ناشی از عمل دولت نداند. در توضیح این حادثه باید گفت مک نیل، قاصد سفارت انگلیس به نام علی محمد بیک را به مشهد فرستاده بود تا در آنجا منتظر مقامات هراتی بماند و در مشهد نامه ها را به آنها بدهد. اما علی محمد بیک شخصاً و برخلاف سفارش مک نیل عازم هرات شد و در راه توسط

قشون ایران به اتهام جاسوسی بازداشت شد و در جریان بازجویی به او بی احترامی شد و نامه‌ها بدست ایرانیان افتاد. پس از آن که حاجی میرزا آقاسی متوجه شد او قاصد سفیر انگلیس است او را آزاد کرد و نامه‌ها را هم باز نشده به او پس داد. اما همین عمل بهانه به دست مک نیل داد تا اردوی شاه را ترک کند. مک نیل از دست حاجی میرزا آقاسی هم دل پرخونی داشت. لذا خواهان عذرخواهی رسمی حاجی شد که در ابتدا حاجی نپذیرفت. حاجی میرزا آقاسی هم از مک نیل دل پرخونی داشت و حتی در جایی ذکر کرده بود که اگر مک نیل از دخالت در هرات دست نکشد مردم را برخواهد انگیخت تا او را مانند گریبایدوف بکشند.

مک نیل در ادامه نامه، خدمات خود را به دولت ایران یادآور شده و از اینکه شاه به حرف او مبنی بر عقب نشینی از هرات توجه نکرده اظهار نارضایتی می‌کند. متعاقباً شفقتی جواب می‌دهد خواهش او مبنی بر عقب نشینی از هرات با توجه به سابقه خدمات او و قبول این امر از سوی شاه ممکن نیست و دلیل این امر را هم هزینه‌های فراوان صرف شده برای جنگ می‌داند. «... صحیح بود امنای دولت با این خزائن که صرف کردند... معاودت کنند.» جالب است که شفقتی که به طور اعتقادی و اصولی مشروعیتی برای محمدشاه قائل نبود، شاه را در مقابل بیگانه با القاب «سلطان والاشان حفظه الله تعالی عن آفات الزمان» می‌نامد.

شفقتی در مورد عدم پذیرش شرایط مک نیل از سوی محمدشاه می‌نویسد: «به ملاحظه اینکه قبول این امر منافی با قواعد سلطنت و متناقض با انتظام امر مملکت و خلاف مصلحت دولت می‌یافته اند نکول می‌فرموده اند.» سپس با تأکید بیشتری می‌نویسد: «قبول نظر شما را نباید نشانه دوستی و احترام، و نکول را علامت مملکت داری و انتظام باید دانست.»

اشکال دیگری که مک نیل مطرح می‌کند این است که دولتمردان ایران دوستی و دشمنی با انگلستان را بی اهمیت می‌دانند. شفقتی در جواب می‌نویسد چنین نیست «و... این توهم خیال ناشی از تطورات و امارات‌یست که اظهار کرده بودید.» شفقتی در ادامه نامه ذکر می‌کند از آمدن چند کشتی انگلیسی به سواحل ایران خبر دارد ولی در پاسخ به مک نیل این عمل انگلستان را کم اهمیت دانسته و معتقد است منظور انگلستان جنگ نیست؛ زیرا قدرت جنگ را در شرایط کنونی ندارد. «...آمدن چند جهاز جنگی به بحر

فارس [را] تأیید می کنیم لیکن اعتقاد نداریم منظور خصومت باشد چه از احوال دولت بهیه مطلعیم»

نامه مک نیل در این قسمت لحنی توهین آمیز دارد و عدم قبول نظرش را ناشی از عدم استقامت مزاج و ایماء بر فتور رأی می داند و در ادامه نامه خطاب به شفتی می آورد:

در حین مراجعت از اردو خبر رسید و امنای دولت اعلام کرده بودند که جهازات جنگی دولت بهیه مأمور و وارد بحر فارس کردند که هرگاه امنای دولت علیه ایران مطالب عدالتانه دولت را در این دوستی به عمل نیاورند به طریق دیگر مطالبه عمل آوردن مطالب بشود.

شفتی در پاسخ به این بخش از نامه مک نیل با لحن تندتری از جناب سر می نویسد:

مطالب عدالتانه کدام و چاره کار ایشان چیست و کدام خلل و فساد در امور مملکت یا سلطنت دولت بهیه رو خواهد کرد که ناچار به اقدام خصومت شوند، یا کدام خلل و فساد روی داده که ناچار باید به چاره کار خود بکوشند و مخاصمه و مجادله دولت علیه را با اهالی سرحدات ترکستان چه مناسبت با ممالک دولت بهیه...

مک نیل در قسمت دیگری از نامه با فراست تمام، جنگ احتمالی انگلستان را جنگ علیه دولت و نه رعایای ایران می داند و این طور وانمود می کند:

بعد از آنکه امنای دولت علیه ایران، امنای دولت بهیه انگلیس را مضطر و لاعلاج کردند که بنای بی عدالتی و خصومت را گذارند با دولت علیه ایران به هیچ وجه متعرض و مزاحم اهل بلاد ایران نخواهند شد و در مقام عناد و دشمنی با جمیع اهل بلاد ایران برنخواهند آمد. امنای دولت بهیه را هر حرف و تکلیفی که در میان است با امنای دولت علیه ایران خواهد بود و هیچ گونه دخلی به رعایای این مملکت نخواهند داشت.

مک نیل در پایان نامه با شیطنت انگلیسی خود می نویسد: «چون مراتب از لوازم بود مصدع احوال رحمت اشتمال آمد باقی قوام دین مبین و قواعد شرع متین به انوار و نقوی و آثار حکم و فتوی آن شریعت پناه مرتفع و معلی باد». مک نیل با این بیان خود درصدد به دست آوردن فتوایی از شفتی مبنی بر عدم حضور مردم در جبهه هرات است و ذکر اینکه دولت انگلستان با مردم ایران دشمن نیست و در جنگ علیه مردم اقدامی نخواهد کرد.

شفتی در جواب این قسمت از نامه با زیرکی خاص روحانیت و درک اهداف مک نیل پاسخ می دهد: «مقصود شما از مطلع ساختن این خادم شریعت مطهره بر مطالب مرقومه

محض مطلع ساختن نبوده و نیست بلکه مقاصدی در نظر گرفته اید...» و مک نیل را برای حل و فصل دعوی دو دولت به اولیای امور دولتی رجوع می دهد: «استحکام اساس مودت موقوف به رجوع به امنای دولت علیه است.»

مک نیل مطلع بود که محمدشاه در صدد بدست آوردن فتوائی از علما علیه انگلیسی هاست؛ لذا سعی داشت از طریق این نامه خشم مردم علیه انگلیس را به طرف سیاست های شاه بکشانند و شاه را مقصر جلوه دهد و انتظار داشت شفتی پیغام او را به دیگر علما برساند و فتوائی جمعی از طرف علما بدست آورد، اما رفتار و پاسخ شفتی دور از انتظار او بود. شفتی به مک نیل اطمینان داد نظرات خود را برای شاه می نویسد ولی تصمیم قطعی را بر عهده شاه می گذارد:

مطالبی که مصلحت دانیم معروض رأی بندگان ظل الهی صان الله شوکته عن التناهی و مکشوف ضمیر امنای دولت اسلام پناهی خواهیم داشت تا اشارت علیه چه رود و رجال دولت علیه چه نحو مصلحت دانند و چه مقرر فرمایند....

لازم به ذکر است این نامه یکی از مجموعه اقداماتی است که انگلستان در جهت بر هم زدن قدرت حکومت محمدشاه با تضعیف اساس حکومت ایران و ایجاد بلواهای درونی در ساختار حکومت قاجار انجام داده است اما هشیاری روحانیت، توطئه شیطانی انگلیس را ناکام گذاشت. در نگاه روحانیت محمدشاه و امثال او البته «ظلمه» هستند؛ اما آنگاه که سر و کار با مک نیل ها افتاده باشد، همان محمدشاه و امثال او «سلطان والاشأن حفظه الله عن الآفات الزمان» و «حضرت ظل الهی صان الله شوکته عن التناهی» می شود. حجت الاسلام شفتی در نامه مورخه ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۵۴ ق. از سیاست شاه ایران، به طور کامل پشتیبانی کرده است. محمدشاه هم نامه شفتی را تکثیر کرد و به همه ایالات فرستاد و این امر نشان می دهد از نامه شفتی رضایت داشته است.

فهرست منابع و مآخذ

- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۰). انفصال هرات (گوشه ای از روابط خارجی ایران ۱۲۰۰-۱۲۸۰ ق). تهران: سیامک و نشر تاریخ ایران.

- اقبال، عباس (۱۳۲۸، خرداد). علمای امامیه: شرح حال حجت الاسلام سیدمحمدباقر شفتی. مجله یادگار، ۵، (۱۰)، شماره پیاپی ۵۰، صص ۴۳-۲۸.

- الامین، محسن (۱۹۵۹). اعیان الشیعه. (حسن الامین، حقه و اخرجه). (الجزء الرابع والاربعون). بیروت: مطبعه الانصاف.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجاریه). (ابوالقاسم سری، مترجم). تهران: طوس.
- الموسوی الخوانساری الاصفهانی، محمدباقر (بی تا). روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات. قم: مکتبه اسماعیلیه.
- تنکابنی، میرزاحمد (بی تا). قصص العلماء. بی جا: انتشارات علمیه اسماعیلیه.
- جابری انصاری، حسن (۱۳۷۸). تاریخ اصفهان. (جمشید مظاهری، مصحح). اصفهان: مشعل.
- حبیب آبادی، محمدعلی (بی تا). مکارم الآثار. (ج ۵). اصفهان: اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴). رسائل مشروطیت (هجده رساله و لایحه درباره مشروطیت). تهران: کویر.
- خان ملک ساسانی، احمد (۱۳۵۲). سیاستگران دوره قاجاریه. تهران: هدایت، بابک.
- شریف رازی، محمد (۱۳۵۳). گنجینه دانشمندان. (ج ۵). قم: چاپخانه پیروز.
- قمی، عباس (۱۳۲۷). فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه. تهران: کتابفروشی مرکزی.
- گزی، عبدالکریم (۱۳۷۱). تذکره القبور. (ناصر باقری بیدهندی، کوششگر). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- مدرس تبریزی، محمدعلی (بی تا). ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب. (چ ۲). تبریز: چاپخانه شفق.
- مهدوی، مصلح الدین (۱۳۶۸). بیان المفاخر. اصفهان: انتشارات مسجد سید اصفهان.

پانوشت ها

* دانشجوی دکتری تاریخ محلی، دانشگاه اصفهان.

۱. مهدوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۵

۲. شریف رازی، ۱۳۵۳، ص ۳۸۱

۳. مهدوی، ۱۳۴۸، ص ۱

ص: ۴۴۶

۴. الامین، ۱۹۵۹، الصفحة ۱۱۱

۵. قمی، ۱۳۲۷، ص ۴۲۸

۶. قمی، ۱۳۲۷، ص ۴۲۸

۷. الموسوی، بی تا، الصفحة ۱۰۴

۸. اقبال، ۱۳۲۸، ص ۳۵

۹. مهدوی، ۱۳۶۸، ص ۱۲۰

۱۰. معلم حبیب آبادی، بی تا، ص ۹۵۹

۱۱. تنکابنی، بی تا، ص ۱۳۷

۱۲. الموسوی، بی تا، الصفحة ۱۰۱

۱۳. مدرس تبریزی، بی تا، ص ۲۸

۱۴-۳۱۲. جابری، ۱۳۷۸، صص ۳۱۳

۱۵. اقبال، ۱۳۲۸، ص ۳۷

۱۶. تنکابنی، بی تا، ص ۱۶۷

۱۷-۳۷. الگار، ۱۳۶۹، صص ۳۶

۱۸. زرگری نژاد، ۱۳۷۴، ص ۷۰ مدخل.

۱۹. amanat, ۱۹۹۷, p ۳۸۹

۲۰. farmanfarmaian, ۲۰۰۸, p ۱۱۲

به نقل از اتحادیه، ۱۳۸۰، ص ۹۴ ۲۱. ۶۲. ellis to palmereston, I. O

به نقل از اتحادیه، ۱۳۸۰، ص ۹۴ ۲۲. ۵۸. mc neill to palmereston, I. O

۱۳۳-۲۳. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، صص ۱۳۴

۲۴. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۴

۲۵. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۴

۲۶. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۴

۲۷. اتحادیه، ۱۳۸۰، ص ۸۷

۲۸. اتحادیه، ۱۳۸۰، ص ۷۱

۲۹. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۶

۳۰. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۶

۳۱. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۲. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۳. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۴. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۵. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۰

۳۶. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۷

۳۷. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۱

۳۸. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۸

۳۹. farmanfarmaian, ۲۰۰۸, pp ۱۱۲-۱۱۴.

۴۰. خان ملک ساسانی، ۱۳۵۲، ص ۱۳۹

به نقل از اتحادیه، ۱۳۸۰، صص ۹۴، ۹۵، ۶۶. Conolly to palmereston, I.O.

انگلیس و نفت ایران در جنگ جهانی دوم

آغاز جنگ و اعلام بیطرفی ایران

جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر ۱۹۳۹ / ۹ شهریور ۱۳۱۸ با حمله آلمان نازی به لهستان آغاز شد. ایران از همان ابتدا، بی طرفی خود را در جنگ اعلام کرد؛ اما همانند جنگ جهانی اول، بی طرفی ایران رعایت نشد؛ و دو سال پس از آغاز جنگ، و دو ماه پس از حمله آلمان نازی به اتحاد شوروی، نیروهای نظامی شوروی و انگلیس در سوم شهریور ۱۳۲۰ ه.ش / ۲۵ اوت ۱۹۴۱ م. یعنی دو ماه پس از حمله آلمان نازی به خاک شوروی از سمت شمال و جنوب و غرب به خاک ایران حمله و آن را اشغال کردند. در مرحله بعد نیز نیروهای آمریکائی به نیروهای متجاوز به خاک ایران پیوستند.

بهانه اشغال ایران

بهانه متجاوزان برای اشغال ایران حضور اتباع آلمان در ایران بود؛ دو کشور روس و انگلیس در روزهای ۲۸ تیر ماه ۱۳۲۰ ه.ش / ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱ م. و ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ ه.ش / ۱۶ اوت ۱۹۴۱ م. سفرای خود را برای تسلیم یادداشت های مشترکی به وزارت امور خارجه ایران فرستادند و از دولت ایران درخواست نمودند در اسرع وقت، شهروندان آلمانی را از ایران اخراج نماید. اما دولت ایران تعلل می کرد. در نتیجه در سحرگاه روز سوم شهریور ۱۳۲۰ ه.ش / ۲۵ آگوست ۱۹۴۱ م. سفیران انگلستان و شوروی کتباً به

اطلاع دولت ایران رساندند که چون دولت ایران در انجام خواست های دو کشور سهل انگاری کرده و سیاست مبهمی در مقابل آنها پیش گرفته و بویژه در بیرون کردن اتباع آلمانی هیچ گونه اقدامی ننموده، به این جهت دولت های شوروی و انگلیس خود را ناگزیر دیدند به نیروهای مسلح خود دستور دهند از مرزهای ایران عبور نمایند و اینک با کمال تأسف به آقای نخست وزیر اطلاع می دهیم که واحدهای شوروی و انگلیس طبق دستور ستاد های مربوطه وارد خاک ایران شده و مشغول پیشروی هستند.

اهمیت نفت به عنوان یکی از عوامل اشغال ایران

موقعیت استراتژیک ایران و فراوانی و ارزانی نفت آن، یکی از عوامل مهم تجاوز نیروهای نظامی بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی به خاک ایران در جنگ جهانی دوم بود. ایران همواره جایگاه ویژه ای در معادله های بین المللی و نقشه های استراتژیک داشته است؛ و البته کمتر فرصت یافته از این جایگاه ویژه به نفع خود بهره گیرد.

به دنبال اشغال اندونزی و برمه، که هر دو دارای معادن نفت مهمی بودند به وسیله ژاپنی ها، نفت ایران و پالایشگاه بزرگ آبادان تنها منبع تأمین احتیاجات متفقین در نبردهای جنوب شرقی آسیا و شمال آفریقا بود.

در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ه ش ۲۵/ اوت ۱۹۴۱م. نیرو های مسلح شوروی از شمال و واحدهای نظامی انگلیس از جنوب و غرب به ایران حمله کردند و بدون اینکه با مقاومت و پایداری از سوی ارتش ایران روبرو شوند، قسمت های وسیعی از خاک کشور را به اشغال خود درآوردند. چند روز بعد، رضا شاه از سلطنت کناره گیری کرد و محمدرضا پهلوی به تخت سلطنت نشست.

وینستون چرچیل نخست وزیر بریتانیا که اهمیت موقعیت استراتژیک و نفت ایران را کاملاً درک کرده بود، در خاطراتش می نویسد:

نیاز به حمل و تحویل انواع جنگ افزارها به دولت شوروی، و مشکلات کشتی رانی از راه اقیانوس منجمد شمالی، با توجه به طرح های استراتژیکی آینده، لزوم ایجاد و برقراری یک راه مواصلاتی مطمئن را با شوروی از طریق ایران، ایجاب می نمود. از سوی دیگر، از سوی دیگر، نفت ایران یک عامل مهم و اساسی در جنگ محسوب می شد. فرونشاندن شورش عراق و اشغال سوریه، طرح هیتلر را در خاورمیانه با

شکست روبرو ساخت. ما با استفاده از فرصت برای اجرای عملیات مشترک با شوروی ها به آنها پیشنهاد کردیم در عملیات نظامی علیه ایران به ما ملحق شوند.

همچنین چرچیل درباره طرح حمله به ایران و لزوم اشغال سریع این کشور برای حفظ معادن نفت ایران بیان می کند:

بررسی های من درباره امکان اجرای عملیات نظامی روشن ساخته بود که موضوع مهم و اساسی، توانائی ما در تمرکز نیروی نظامی کافی در عراق است، تا از آن طریق بتوانیم معادن نفت ایران را حفظ و حراست کنیم. اقدام به اعمال فشار اقتصادی به ایران پیش از اینکه توانائی تحصیل نمی کردیم، کار بسیار خطرناکی بود، زیرا شاه ایران نیز متوجه اهمیت معادن نفت برای مقاصد نظامی بود و اگر اطلاع پیدا می کرد که ما قصد اعمال زور داریم، قدم اول را او برمی داشت. گزارش هائی که مورد تأیید قرار گرفته بود، حکایت می کرد که ایران در مرزهای عراق و روسیه و در ناحیه معادن نفت نیروی نظامی متمرکز کرده است ... و حتی اگر روس ها در جنوب دچار شکست شوند، ما باید برای اشغال معادن نفت ایران آمادگی داشتیم.

اگر چه یکی از اهداف و شاید در آن مرحله مهم ترین هدف متفقین در هجوم به ایران در شهریور ۱۳۲۰ ه ش تسلط بر راه های ایران برای رساندن مهمات جنگی به روسیه بود، ولی این موضوع از اهمیت نفت ایران نمی کاهد. چنان که چرچیل نیز پس از برشمردن دلایل اشغال ایران می گوید:

معادن نفت ایران یک عامل مهم جنگی محسوب می شود ... من خوشوقت بودم که ژنرال ویول در هندوستان است و می تواند عملیات نظامی را سرپرستی و هدایت کند.

همچنین چرچیل در تاریخ ۲۱ ژوئیه اظهار کرد:

میل دارم که اولتیماتومی از طرف انگلیس و روس به ایرانیان داده شود که یا آلمانها را بدون معطلی اخراج کنند و یا به انتظار عواقب باشند. مسئله این است که اگر ایرانیان امتناع نمایند چه قوائی ما برای پیکار خواهیم داشت؟ رؤسای ستاد پیشنهاد کردند که عملیات محدود به جنوب باشد و برای این کار ما دست کم یک لشکر که از طرف نیروی هوائی باید از عراق آورده شود لازم داشتیم تا بتوانیم معادن نفت را تصرف کنیم.

در تاریخ ۲۲ ژوئیه وزیر خارجه (سر آنتونی ایدن) نظر خود را در این باره به شرح زیر برای من فرستاد: ... امروز صبح درباره فشار به ایران من مطالعات بیشتری کردم.

هر چه بیشتر راجع به امکان اجرای این مسئله مطالعه می‌کنم، آشکارتر می‌گردد که همه چیز مربوط به توانائی ما در تمرکز دادن قوای کافی در عراق است تا بدان وسیله قادر به حفظ معادن نفت ایران باشیم... گزارش‌هایی که ظاهراً مورد اعتماد می‌باشد به ما رسیده است که ایرانیان در مرزهای روسیه و عراق و در ناحیه معادن نفت تمرکز نیرو داده‌اند. امیدوارم به اسرع اوقات مساعی لازمه به کار برده شود که قوای ما در عراق تقویت یابد. اگر ما بتوانیم چنین کاری را قبل از آنکه روس‌ها در جنوب دچار شکست سختی شوند انجام دهیم، امید آن هست که بتوانیم اراده خود را بدون اعمال قوه به ایرانیان تحمیل نمائیم. ولی نباید اقدامات دیپلماسی ما از تجمع نیروی ما سبقت گیرد. والا نتیجه آن بسی وخیم خواهد بود. عامل دیگری هم در کار است که لزوم افزایش نیرو را در عراق ایجاب می‌نماید. اگر روسیه دچار شکست شود ما باید حاضر باشیم که معادن نفت ایران را خودمان اشغال نمائیم. زیرا در صورت فشار آلمان‌ها به ایرانیان برای اخراج ما قابل تحمل نخواهد بود.

این مطالب آشکار می‌کند که نفت ایران چه اهمیت به سزائی در جنگ برای انگلیس داشت و علت اشغال ایران و تهاجم ارتش‌های بیگانه به ایران تا چه حد مربوط به نفت بوده است.

اهداف متفقین در ایران را به طور مشخص می‌توان اینگونه بیان کرد:

۱. دستیابی به راه‌های ارتباطی ایران و برقراری رابطه با دریای خزر جهت ارسال کمک‌های نظامی به دولت شوروی: در مرداد ۱۳۲۴ ش رادیو خاور نزدیک رسماً اعلام نمود: «مقدار کالائی که از طرف متفقین از راه خلیج فارس و ایران برای اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شده است، تا پایان ماه آوریل گذشته بالغ بر پنج میلیون تن شده که عبارت از اسلحه، مهمات جنگی، دارو، اتومبیل، هواپیما... بوده است».

۲. تصرف چاه‌های نفتی جنوب جهت محافظت از آنها در برابر خرابکاری توسط عمال آلمان نازی و عشایر جنوب و دولت ایران: جریان جنگ نشان داد در تمام مدت جنگ جهانی دوم، نفت ایران احتیاجات نظامی متفقین را به طور عمده تأمین می‌نمود. مخصوصاً پس از ورود ژاپن به جنگ، معادن نفت ایران تنها منبعی بود که نیازهای آنها را برطرف می‌ساخت.

در ژوئن ۱۹۴۱ م / اول تیر ماه ۱۳۲۰ ه ش واقعه شگفت‌انگیزی رخ داد و اهمیت

ایران را از لحاظ استراتژیک به چند برابر افزایش داد. در سحرگاه آن روز ارتش نیرومند آلمان خاک شوروی را مورد حمله قرار داد و ظرف چند روز شکست های فاحشی به ارتش سرخ که غافلگیر شده بود و انتظار چنین حمله ناگهانی را نداشت وارد کرد و قسمت بزرگی از خاک آن کشور را متصرف گردید. این بار هدف آلمان ها خرد کردن نیروی دفاعی شوروی، تصرف مسکو، لنینگراد و کی یف و رسیدن به چاه های نفت قفقاز بود. آلمان ها قصد داشتند پس از آنکه نیروهای شان در شمال آفریقا که به دروازه های مصر رسیده بودند، دفاع انگلیسی ها را درهم شکستند، با ارتش اعزامی به روسیه در ایران تلافی نموده و توأمآً به هندوستان حمله کنند و با تصرف ذخایر نفت خاورمیانه و منابع حیاتی هند امپراتوری انگلیس را به زانو در آورند.

استالین در نامه ای که در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۴۱م/ ۱۲ شهریور ۱۳۲۰ه ش به چرچیل نخست وزیر انگلستان می نویسد، صراحتاً اعتراف می کند خطر مرگباری اتحاد جماهیر شوروی را تهدید می کند و اگر جنگ بدین منوال ادامه یابد، اتحاد جماهیر شوروی یا شکست خواهد خورد و یا آنقدر ضعیف خواهد شد که قادر به کمک به متحدین خود جهت سرنگونی فاشیسم نخواهد بود. استالین برای رهائی از یک چنین وضع خطرناکی قبلاً دو راه به چرچیل پیشنهاد داده بود:

۱. ایجاد جبهه دوم در بالکان و یا در فرانسه در همان سال، با هدف کشاندن سی تا چهل گردان از ارتش آلمان که در مرزهای شوروی مستقر شده بودند، به آن مناطق.

۲. کمک های تسلیحاتی به شوروی در کوتاه ترین مدت.

چرچیل با رد پیشنهاد اول، پیشنهاد دوم او را جهت کمک تسلیحاتی و نظامی به شوروی بدون هیچ گونه شرط و شروطی پذیرفت.

بنابراین چرچیل در برابر این وقایع فوراً دست اتحاد به سوی شوروی ها دراز کرد و با وجود آن همه دشمنی و رقابت و اختلاف سیاسی و مسلکی که بین این دو کشور وجود داشت برای مقابله با خطر مشترک ناچار شد با روس ها در صف واحدی قرار گیرد.

در این هنگام چنانکه استالین گفته بود، روس ها در مقابل حملات برق آسای ارتش آلمان احتیاج مبرمی به اسلحه و مهمات و دارو داشتند. انگلیسی ها نیز می خواستند به هر قیمتی شده خطوط ارتباطی بین خلیج فارس و سرحد شوروی را حفظ کنند، تا به این وسیله هم مهمات و وسایل جنگی مورد نیاز شوروی را به جبهه روسیه برسانند، و

هم هرگاه شوروی ها احتمالاً در جنگ با آلمان شکست بخورند، بتوانند رأساً از چاه های نفت خاورمیانه و راه ارتباطی هند دفاع کنند.

آنگاه مسئله رساندن اسلحه و مهمات به جبهه روسیه مطرح شد. انگلیسی ها راه ایران را که مطمئن ترین و کوتاه ترین راه بود و راه آهن سراسری آن از خلیج فارس به بحر خزر بهترین وسیله به شمار می رفت، پیشنهاد کردند.

بنابراین، ایران به لحاظ موقعیت استراتژیک نقش بسیار مهم و حساسی برای متفقین پیدا کرد. در ۲۶ اکتبر ۱۹۴۱م. مستر ایدن وزیر امور خارجه آن وقت انگلستان در شهر منچستر نطقی ایراد کرد که قسمتی از آن مربوط به ایران بود:

به طور کلی هدف ما این است که با کمک آمریکا و به وسیله رساندن لوازم و مهمات به روسیه آنچه که در نتیجه اشغال مراکز صنعتی روسیه شوروی از دست رفته است جبران نمائیم. این کار نه تنها از لحاظ تهیه لوازم مزبور بلکه از لحاظ حمل آن با کشتی امر بس عظیمی است که باید انجام گیرد. مشکلات بسیار و کوششی که لازم است فوق العاده می باشد. ولی ما دشواریها را رفع کرده و از میان خواهیم برد. قضیه ایران از لحاظ ارتباطی که با این کار دارد، اهمیت بسیاری پیدا کرده است.

در این زمان انگلستان می بایست منافع نفتی و غیرنفتی خود را در ایران حفظ می کرد. اما به هیچ وجه در موقعیتی قرار نداشت که بعد از شکست روسیه شوروی در قفقاز، هم در جبهه ایران و هم مصر به جنگ علیه آلمان ادامه دهد. زیرا این اقدام انهدام کامل ارتش انگلستان را در هر دو جبهه به دنبال داشت. برای رهایی از این بن بست انگلستان می بایست با عملیات و تاکتیک های خرابکارانه پیشروی آلمانی ها را در ایران تا حد ممکن به تأخیر می انداخت.

یکی از این عملیات ها که در حقیقت مهمترین آنها بود، نابود کردن چاه های نفت باکو بود. زیرا مسلم بود عامل اصلی حمله آلمان به قفقاز تا حدود بسیار زیادی از نیاز های سوختی آن کشور سرچشمه می گرفت. اعتقاد مقامات انگلیس بر این بود که آلمان بدون دست یافتن به نفت باکو در جنگ موفق نمی شود.

این در حقیقت می توانست به معنی متلاشی کردن هدف های نظامی آلمان باشد و گامی در جهت دیرتر رسیدن آنها به ایران که در نتیجه مواضع انگلستان در ایران دیرتر در معرض تهدید قرار می گرفت.

بنابراین اهداف انگلیس عبارت بودند از:

۱. توسعه حملات قوای متفقین علیه آلمان در سایر جبهه ها، تا بدین ترتیب فشار ارتش آلمان در جبهه روسیه شوروی کاسته شود.

۲. قدرت مقاومت روسیه را تا حداکثر ممکن و با فرستادن کمک های نظامی به صورت تسلیحات و غیره افزایش دهد.

نقش سوق الجیشی ایران در ایجاد و ادامه این وضع در میدان های نبرد غیرقابل انکار است. توجه به این نکته ضروری است که تنها ارسال مقدار قابل ملاحظه تسلیحات جنگی به متفقین از طریق خاک ایران نقش حیاتی و تعیین کننده ای در ازدیاد قدرت دفاعی روسیه شوروی و متوقف کردن پیشروی ارتش هیتلر به سوی خاورمیانه و هندوستان ایفا کرد که در غیر این صورت جنگ می توانست سرنوشتی دیگر بیابد. فرمانده کل قوای آلمان ضمن اظهار نظر در مورد وضعیت و موقعیت دشمن در تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۴۲م/ ۶ شهریور ۱۳۲۱ ش در یک گزارش محرمانه می نویسد:

دشمن کمک های تسلیحاتی خود را از قفقاز، ایران و تا حدودی نیز از دریای مازندران از طریق روسیه دریافت کرده است.

در این میان نفت ایران نیز به خوبی سهم خود را ایفا کرد. برای آنکه بتوانند مقادیر زیادی بنزین هواپیما به روسیه حمل کنند، کارخانه حلبی سازی آبادان را به سرعت توسعه دادند و تولید آن را دو برابر کردند. در نقاط مختلف شمال، مخازن نفت و بنزین اضافی ساختند تا اتومبیل های ارتش متفقین که حامل لوازم مهمات به روسیه بودند بتوانند سوخت خود را در همه جا حاضر داشته باشند و خط لوله ای هم برای حمل بنزین بین اهواز و اندیمشک به همان منظور کشیدند. قابل ذکر است شرکت علاوه بر تهیه مقدار زیادی قیر جهت جاده سازی، برای سه سال متوالی ماهیانه حدود یک میلیون حلب بنزین تولید می کرد. مرکز توزیع این گونه سوخت ها در اندیمشک بود.

بنابراین نفت و مواد نفتی ایران نیز در کنار خطوط ارتباطی به کار روسیه و متفقین آمد. بطوری که می توان ادعا کرد عملیات کمک رسانی به روسیه بدون نفت و مواد نفتی ایران، اگر نگوئیم غیرممکن، کاری بسیار دشوار و نیازمند صرف وقت و نیرو و هزینه فراوان بود. همانطور که مقابله با آلمان بر سر چاه های نفت باکو نیز مدیون نفت ایران بود و تنها به کمک نفت ایران انجام عملیات در شرق ممکن شد و انگلیس را به سوی پیروزی سوق داد.

در شرایطی که مسئله مرگ و زندگی برای متفقین مطرح بود، زیر پا گذاشتن بی طرفی ایران اهمیتی نداشت. برای بریتانیای کبیر، آن قدر که حفاظت از منافع نفتی خویش و شرکت نفت در ایران اهمیت داشت مبارزه با نازیسم اهمیت نداشت. نفت برتری و سیادت را در پی داشت. چنانکه چرچیل اظهار کرده بود: «چاه های نفت ایران عنصر با اهمیت در جنگ را تشکیل می دهند.»

همه قدرت های بزرگ آن روز برای حفظ برتری خود به نفت ایران چشم دوخته بودند.

«به دلیل همین ارزش نفت خاورمیانه بود که استراتژی مهم نظامی آلمان در این منطقه مبتنی بر انجام یک حمله گاز انبری از دو سوی شمال آفریقا و ترکیه و قفقاز به منظور در اختیار گرفتن ذخایر نفتی خاورمیانه بود. متقابلاً انگلیس و متفقین نیز تلاش می کردند اقدامات نظامی - سیاسی آلمان ها و ایتالیائی ها را در راه تحقق این هدف خنثی کنند و خود بر منابع نفتی خاورمیانه تسلط یابند.»

چند ماه پس از اشغال ایران اهمیت نفت ایران ده چندان شد. در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۴۱ م. ژاپن به بندر پرل هاربور حمله کرد و اقیانوس آرام و خاور دور صحنه نبردی گسترده شد. نزدیکترین منبع سوخت متفقین کشور برمه و اندونزی بود، اما این منطقه به دست ژاپن افتاد و متفقین باید نفت مورد نیاز خود را در نقطه ای دیگر جستجو می کردند. نظرها به سوی خلیج فارس، جایی که بزرگترین پالایشگاه جهان قرار داشت، دوخته شد. چاه های نفتی که مهندسان شرکت در سال ۱۹۳۹ م/ ۱۳۱۸ ه ش بسته بودند، دوباره جریان پیدا کرد.

در سال ۱۹۴۳ م. که ارتش متفقین جزیره سسیل را در جنوب ایتالیا تصرف کرد. راه دریایی مدیترانه به روی متفقین باز شد و فرآورده های نفتی ایران نقش بزرگی در مراحل آخر جنگ به عهده داشت. احتیاجات روزافزون متفقین به مواد نفتی ایران از سال سوم جنگ به بعد رو به تزاید گذاشت؛ به طوری که در سال ۱۹۴۴ م/ ۱۳۲۳ ه ش میزان استخراج از ۱۳ میلیون تن هم تجاوز کرد و در سال ۱۹۴۵ م/ ۱۳۲۴ ه ش به ۱۷ میلیون تن و سال بعد به ۱۹ میلیون تن هم رسید.

اهمیت صنایع و منابع نفتی ایران و ضرورت دفاع از چاه های نفتی را می توان از نظر کشورهای متفقین مخصوصاً دولت انگلستان به صورت ذیل خلاصه کرد:

۱. نیروهای نظامی متفقین که در خاورمیانه و خاور نزدیک و آفریقا و مدیترانه مستقر بودند، فقط متکی به نفت ایران و عراق بودند. در صورتی که دولت های محور موفق به تصرف چاه های نفت ایران می شدند، ضمن تأمین نیاز های نفتی خود، متفقین را نیز از این منبع اصلی در خاورمیانه محروم می ساختند و عملاً شاهرگ حیاتی آنها قطع می گردید.

۲. ارسال تجهیزات نظامی ایالات متحده آمریکا و انگلستان به اتحاد شوروی از راه های ایران، بدون در اختیار داشتن منابع نفت ایران برای تأمین سوخت وسایل حمل و نقل غیرممکن بود. به ویژه آنکه نفت ایران بدون نیاز به نیروی کار زیاد و تکنولوژی پیچیده قابل استخراج بود.

۳. اهمیت دیگر منابع نفتی ایران برای انگلستان مخصوصاً از این بابت بود که انحصار این منابع را در اختیار داشت و برای ایجاد تأسیسات نفتی سرمایه گذاری های انسانی و مالی زیادی متحمل شده بود.

بر طبق طرح «گروزنبرگ» آلمان ها قصد داشتند پس از پیروزی بر شوروی فتوحات خود را پس از تصرف پالایشگاه نفت آبادان تا مرز های ایران و هند ادامه دهند. در صورتی که نفت ایران از کنترل انگلیسی ها خارج می شد، آغاز و یا ادامه عملیات نظامی علیه نیروهای آلمانی در خاورمیانه برای ارتش انگلستان تقریباً غیرممکن می گردید؛ به دلیل اینکه نیروی دریایی انگلستان در خلیج فارس و اقیانوس هند و تمام کشتی های تجاری این کشور در بخش جنوبی کانال سوئز به طور کامل متکی به نفت ایران بودند. ضمن اینکه امکان جایگزینی نفت ایران از منابع آمریکا نیز در اسرع وقت وجود نداشت.

اهمیت نفت ایران برای انگلیس از بعد رقابت با آلمان

دولت آلمان در جنگ جهانی دوم همانند انگلستان علاقه فراوانی به دستیابی به نفت ایران و عراق داشت و این واقعیت را می توان از مطالعه اسناد موجود در وزارت امور خارجه این کشور به خوبی دریافت. برای مثال در سال ۱۳۱۶ه ش / ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۷م کلودوس، از بخش اقتصادی وزارت امور خارجه، از سفیر آلمان در بغداد می خواهد گزارشی در زمینه میزان منابع نفتی ایران و عراق تهیه و به برلین ارسال کند.

در گزارش دیگری که اروین تل، سفیر آلمان در تهران، مورخ ۲۹ اردیبهشت

۱۳۱۹هـ ش/ ۱۹ می ۱۹۴۰ م. به برلین می فرستد، ضمن اعتراف به نیاز جدی ماشین آلات جنگی آلمان به نفت، توصیه می کند دولت آلمان باید تمام توان خود را برای تسخیر منابع نفتی ایران به کار گیرد و از آنجائی که ایتالیا نیز همانند آلمان به نفت ایران چشم دارد، اروین تل پیشنهاد می کند دو کشور هم پیمان، سیاست های خود را در این زمینه با یکدیگر هماهنگ نمایند. علاقه مندی آلمان به نفت مخصوصاً نفت خاورمیانه به جز گسترش روزافزون ماشین نظامی، رشد سریع صنایع تسلیحاتی و نوسازی دو نیروی زمینی و دریایی هیچ دلیل دیگری نداشت. نیازمندی این کشور به نفت، مخصوصاً از بهار سال ۱۹۴۲ م. به خاطر مسدود شدن راه دونا و عدم دسترسی آلمانی ها به نفت بلغارستان دوچندان شد.

به هر حال با توجه به خطر انفجار حوزه های نفتی ایران به دست ایرانیان طرفدار آلمان و یا جاسوسان آلمانی و احتمال دستیابی آلمانی ها به این مناطق پس از پیروزی بر شوروی، حفاظت از مناطق نفتی جنوب ایران توسط انگلیسی ها کاملاً ضروری تلقی می شد. به ویژه اینکه دولت انگلستان مدارکی به دست آورده بود که نشان می داد، ارتش آلمان قصد اشغال مناطق نفتی ایران را دارد. چنانکه قبلاً آمد، ایدن وزیر امور خارجه انگلستان در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۱ م/ ۳۱ تیرماه ۱۳۲۰هـ. ش گزارشی تقدیم چرچیل کرد که در آن اظهار امیدواری شده بود، هر چه زودتر مناطق نفتی جنوب محاصره و توسط سربازان انگلیسی حفاظت شود. چرچیل متقابلاً بر ضرورت تقویت نیروهای انگلیسی مستقر در عراق جهت حفاظت از چاه های نفتی ایران و عراق تأکید می کند و در پاسخ گزارش ایدن می نویسد: «اگر شوروی ها شکست بخورند، ما باید آماده باشیم که خودمان مناطق نفت خیز ایران را اشغال کنیم؛ زیرا در چنین موردی ایران قادر نخواهد بود در مقابل فشار آلمان برای اخراج ما از ایران مقاومت کند.» در همان روز ژنرال ویول، که فرماندهی نیروهای انگلیسی در عراق را به عهده داشت، دستور گرفت قوای تحت فرماندهی خود را جهت تصرف مناطق نفتی ایران و کنترل پالایشگاه آبادان آماده نگهدارد.

۷ نوامبر ۱۹۴۱ م/ آبان ۱۳۲۰هـ ش کابینه جنگ انگلستان تلگرامی به شرح ذیل به فرمانده نیروهای مستقر در خاورمیانه ارسال می کند:

چنانچه فشار آلمانی ها به شوروی افزایش یابد و مقاومت شوروی در هم شکسته شود،

هیچ امکانی برای ما وجود نخواهد داشت تا بدان وسیله بتوانیم از تصرف منابع نفت به توسط دشمن جلوگیری به عمل آوریم. علاوه بر این ما هیچ گونه تضمینی نداریم که روس ها بتوانند این چاه ها را به صورت مؤثری ویران کنند. شما بایستی به این دلیل از هم اکنون طرحی جهت فرستادن چهار تا پنج اسکادران بمب افکن و هواپیما های شکاری به فرودگاه های ایران در شمال آماده کنید تا دو هدف زیر تحقق یابد:

الف: روس ها را با بمباران و تخریب خطوط لوله ارتباطی آلمانی ها، در دفاع از قفقاز یاری دهیم.

ب: به مناطق نفتی باکو، چنانچه امکان تصرف کامل این مناطق به دست آلمانی ها فراهم آید، بیشترین خسارت ممکنه را وارد نمائیم.

اگر مقاومت شوروی در برابر آلمان در هم شکسته می شد، با در نظر گرفتن این نکته که آلمان از طرفداری مردم ایران برخوردار بود، ارتش آلمان مسلماً می توانست بدون مقاومت قابل ملاحظه ای از جانب ایران، بر تمامی سیستم های حمل و نقل و ارتباطات و سایر امکانات موجود در این کشور تسلط یابد.

انگلیس نمی توانست برای حفظ منافع نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس به ارتش ایران متکی باشد. پس باید خود وارد عمل می شد. برای این منظور باید ایران اشغال می شد؛ اما اشغال کشوری که اعلان بی طرفی کرده بود در نظر افکار عمومی توجیه شدنی نبود. لذا حضور آلمانی ها را بهانه قرار داده و تبلیغاتی علیه ایران به راه انداختند که ایران در جهت منافع نازی ها حرکت می کند و کشوری با موقعیت استراتژیک ایران در این وضع امنیت بین الملل را به خطر می اندازد.

بعد از اینکه دولت ایران در پیامی که در تاریخ ۱۶ اوت ۱۹۴۱م/۲۵ مرداد ۱۳۲۰ ه ش برای متفقین فرستاد، قاطعانه اعلام کرد که به هیچ رو مأموران و اتباع آلمانی مقیم ایران را اخراج نخواهد کرد، بهانه لازم به نیروهای بریتانیا و شوروی داده شد تا بتوانند سرزمین ایران را تحت اشغال در آورند.

پس از آغاز عملیات اشغال، بی درنگ پالایشگاه آبادان تصرف شد و تحت کنترل واحدهای نظامی انگلیس قرار گرفت. در ۲۷ اوت/۵ شهریور نیروهای اشغالگر، نخست وزیر ایران را تغییر دادند و محمدعلی فروغی جای علی منصور را گرفت، و یک روز بعد نخست وزیر جدید فرمان رضاشاه را که به ارتش ایران دستور می داد دست از

مقاومت بردارد انتشار داد. نیروهای انگلیسی پس از آن که واحد های مدافع شهر اهواز را وادار به تخلیه آن شهر کردند، به آسانی کنترل نفتی جنوب کشور را به دست گرفتند. رضا شاه که از سوی انگلیسی ها متهم به همکاری با نازی ها بود، مجبور شد در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ م / ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ه ش به نفع پسر ارشدش از سلطنت کناره گیری کند.

در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ م / ۹ بهمن ماه ۱۳۲۰ ه ش پیمان اتحاد سه گانه ایران، انگلیس و اتحاد شوروی به امضاء رسید که در آن متفقین متعهد شده بودند به تمامیت ارضی، حاکمیت و استقلال سیاسی ایران احترام بگذارند و اعلام کردند نیرو های اشغال کننده حداکثر شش ماه پس از پایان جنگ، ایران را تخلیه خواهند کرد.

عملیات محافظت از مناطق نفتی ایران در جنگ جهانی دوم و توسعه عملیات شرکت نفت ایران و انگلیس

پس از آنکه ارتش های روس و انگلیس در شهریور ۱۳۲۰ ه ش / اوت ۱۹۴۱ م. به ایران حمله کرده و نقاط مختلف را اشغال کردند اقدامات حفاظتی در نواحی معادن و بخصوص پالایشگاه آبادان توسعه بسیار یافت. روی پالایشگاه آبادان پوششی از بالن های متعدد تعبیه کردند و در اطراف پالایشگاه وسایلی ایجاد کردند که در موقع لزوم بتوان با پرده ای از دود تمام سطح پالایشگاه را پوشاند. کمی دورتر از پالایشگاه آبادان، یک پالایشگاه دروغی از حلبی با شعله های فروزان ساختند که دشمن را گمراه نمایند و توپ های ضد هوایی در نقاط مختلف قرار دادند و هواپیما های جنگنده در فرودگاه حاضر ساختند.

اطراف ایستگاه های تلمبه در مسیر خطوط لوله سیم های خاردار کشیده شد و حصار های فلزی در سر تمام چاه های نفت نصب شد و ورود و خروج افراد به پالایشگاه آبادان با پروانه مخصوص انجام می گرفت. مقدمات برای بی مصرف ساختن چاه های نفت فراهم گشته بود که اگر معادن به دست آلمانی ها بیفتد بتوانند در مدت کمی چاه ها را تخریب نمایند. پس از آنکه در سال ۱۹۴۰ م پالایشگاه بحرین مورد تعرض قرار گرفت، چراغ های آبادان را شب ها خاموش کرده و تمام شهر در سرتاسر جنگ تاریک بود. به طور خلاصه وسایل دفاعی را برای هر لحظه آماده ساختند. برای آنکه بتوانند مقادیر زیادی بنزین هواپیما به روسیه حمل کنند، کارخانه حلبی سازی آبادان را به سرعت توسعه داده و

محصول آنرا دو برابر کردند.

از سال دوم جنگ که معلوم شد نفت ایران باید مقادیر زیادی فرآورده های نفتی برای شرکت تهیه نماید، توسعه عملیات شرکت که متوقف شده بود دوباره آغاز گشت و دولت های انگلیس و آمریکا تصمیم گرفتند لوازم لازم برای توسعه عملیات را به ایران ارسال دارند. اولین اقدامی که شد این بود که استخراج از معدن آجاجاری شروع گشت. یک خط لوله ای به قطر سی سانتی متر و نیم از آجاجاری به آبادان کشیده شد که در سال ۱۹۴۴م / ۱۳۲۳ه ش بکار افتاد. سال بعد استخراج از معدن گچ سفید آغاز گشت و خط لوله ای به قطر بین بیست و پنج و سی سانتی متر از معدن مزبور به نقطه ای بین اهواز و شوشتر که موسوم به ریس است کشیده شد و به خط لوله بین مسجد سلیمان و آبادان متصل گردید.

در آبادان هم دستگاه های جدید برای تهیه بنزین هواپیما و سایر فرآورده ها آماده و فراهم گشت و گنجایش پالایشگاه آبادان که قبل از جنگ سالی دو میلیون تن بود در سال ۱۹۴۵م به سالی هفت میلیون تن بالغ گشت.

در اندک مدتی قبل از آغاز جنگ شرکت نفت کارخانه ای برای تهیه بنزین هواپیما (معروف به یکصد اکتان) سفارش داده و به آبادان وارد کرده بود. کارخانه مزبور در سال ۱۹۴۰م به کار افتاد ولی در سال ۱۹۴۲م معلوم گشت که دستگاه مزبور برای رفع همه احتیاجات جنگی کافی نیست و لذا در ایام جنگ اضافاتی به دستگاه مزبور شد و به اندازه ای توسعه یافت که در سال ۱۹۴۴م آبادان توانائی این را پیدا کرد که سالی یک میلیون تن بنزین هواپیما به عمل آورد. تهیه این مقدار بنزین هوایی باعث شد قسمت عمده مصرف نیروی هوایی انگلیس و آمریکا در خاورمیانه و خاور دور از آبادان تحصیل گردد. علاوه بر این مقدار زیادی هم بنزین هواپیما به روسیه فرستاده می شد که احتیاجات شوروی ها را تأمین می کرد.

احتیاج مبرمی که به بنزین هواپیما برای مقاصد جنگی بود از اینجا آشکار می شود که؛ در سال ۱۹۴۵م یکی از مدیران شرکت نفت عازم آمریکا گردید که دستگاه ها و کارخانه های مربوط به آن را خریداری نماید. پس از آنکه ماشین ها و لوازم کار خریداری و به طرف ایران حمل شد. تمام لوازم در اقیانوس اطلس غرق گردید و از میان رفت. برای بار دوم و سوم نیز همین اتفاق تکرار شد و هر سه مرتبه کشتی هایی

که لوازم کار را حمل می کردند غرق شدند. تا بالاخره در دفعه چهارم دستگاه های لازم به آبادان حمل و به مقصود رسید.

در آغاز جنگ شرکت دارای نود و سه کشتی نفت کش بود که تقریباً نصف این کشتی ها در ایام جنگ غرق گردید و اگر چه شرکت نفت عواید سرشاری از فروش نفت برد ولی ضایعات آن هم کم نبود که بعدها از طرق مختلف جبران گردید.

این توسعه عملیات متضمن استخدام کارکنان جدید بود و چون در ایام جنگ کارمندان متخصص کمیاب بودند، شرکت عده لازم را از چک اسلوواکی، دانمارک، یونان، سوئیس و فلسطین استخدام کرد و به ایران فرستاد تا با عجله زیاد، برنامه جنگی را به اتمام رسانند. در همان حال بر عده مستخدمین ایرانی شرکت افزوده گشت.

در اوایل جنگ که بیشتر عملیات جدید شرکت متوقف شده بود برنامه ساختن خانه و سایر وسایل رفاه کارگران هم قطع گردیده بود. و تمام توجه شرکت معطوف به این بود که وسایل دفاعی حفظ معادن و پالایشگاه آبادان را تأمین نماید. همین که برنامه توسعه عملیات برای مقاصد جنگی شروع گشت و بر عده کارکنان شرکت افزوده گشت جمعیت آبادان رو به فزونی گذاشت و قضیه مسکن بی نهایت مشکل گشت و عدم رضایت بین کارکنان ایرانی شرکت هم روز به روز افزایش یافت تا اینکه بالاخره منجر به اعتصاب عمومی شد.

تمامی این اقدامات به دلیل ارزش فوق العاده نفت ایران برای متفقین بود. ارزش نفت ایران در جنگ جهانی دوم برای متفقین اگر بیشتر از موقعیت ژئواستراتژیک ایران (پل پیروزی) نبود مسلماً ارزش و اهمیت آن کمتر هم نبود. نفت ایران در نبردهای خاورمیانه، خاور دور، روسیه، مدیترانه، و آفریقا سهم بزرگی را به عهده داشت و پیروزی متفقین مدیون و مرهون آن بود.

زیرا تمامی نیروی دریایی انگلستان در اقیانوس هند و خلیج فارس و تمامی کشتی های تجارتی انگلستان در قسمت جنوب کانال سوئز متکی به نفت ایران بودند. رابینسون مورخ آمریکایی در این باره می گوید:

«مناطق عظیم نفت ایران، شریان حیاتی کل سیستم دفاعی انگلستان در شرق است، این جاده ها در سال نزدیک ۱۰۲۰۰۰۰۰ تن نفت، یعنی دو برابر تولید در عراق و سه برابر تولیدات نفتی رومانی تولید می کند.»

میزان استخراج نفت ایران بین سال های ۱۹۳۵م/۱۳۱۴ه ش تا ۱۹۴۶م/۱۳۲۵ه ش به شرح زیر است:

سال مقدار (تن)

۱۹۳۳م. ۸۷۱۱۹۸

۱۹۳۵م. ۸۷۴۱۰۰

۱۹۳۶م. ۸۹۱۵۷۲۱

۱۹۳۷م. ۱۱۲۲۹۱۹۵

۱۹۳۸م. ۱۱۲۸۰۶۹۵

۱۹۳۹م. ۱۱۳۲۷۳۱۵

۱۹۴۰م. ۱۰۴۴۵۰۲۰

۱۹۴۱م. ۸۷۴۱۵۶۴

۱۹۴۲م. ۱۱۸۱۴۲۷۲

۱۹۴۳م. ۱۲۵۱۳۹۱۷

۱۹۴۴م. ۱۵۲۶۵۶۳۱

۱۹۴۵م. ۱۸۳۱۰۸۹۸

بدین ترتیب متفقیان با استخراج نامحدود نفت از چاه های نفت ایران و بدون پرداخت بهای آن، مقدار فراوانی از منابع ایران را به غارت بردند و ضمن استفاده از ثروت ایران از مخارج ماشین جنگی خود به طرز فاحشی کاستند؛ و پیروزی بزرگی برای خود رقم زدند؛ اما نصیب ملت ایران از جنگ و پایان جنگ جز قحطی و کمبود و فساد و تیفوس و تیفوئید چیزی نبود.

فهرست منابع و مآخذ

- ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران، قومس، تهران، ۱۳۸۷، چ هشتم.

- اسدی، بیژن، خلیج فارس و مسائل آن، سمت، تهران، ۱۳۸۱، چ اول.

- الهی، همایون، اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، ققنوس، تهران، ۱۳۸۴.

- پژوهش از جامی، گذشته چراغ راه آینده است، ققنوس، تهران، ۱۳۷۷، چ هشتم.

- چرچیل، وینستون، خاطرات جنگ جهانی دوم، ترجمه تورج فرازمنند، نیل، تهران،

- فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، علم، تهران، ۱۳۸۴، چ اول.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹، چ هفتم.
- وزیری، شاهرخ، نفت و قدرت در ایران (از قنات تا لوله)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، عطائی، ۱۳۸۷، چ اول.
- یعقوبی نژاد، علی، رئیس نفت، تهران، یادواره کتاب، ۱۳۷۳، چ اول.

مقالات و نشریات

- آبادیان، حسین، قدرت های بزرگ و اشغال ایران در جنگ جهانی دوم، فصلنامه روابط خارجی، سال هفتم، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۸۵.

- گنج بخش زمانی، محسن، تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژی های کلان متفقین (انگلیس و روس)، فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۶.

پانوشت ها

- * دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ مطالعات خلیج فارس، دانشگاه شهید چمران اهواز.
- ۱۲۸- ۱. اسدی، بیژن، خلیج فارس و مسائل آن، سمت، تهران، ۱۳۸۱، چ اول، صص ۹
- ۲. ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران، قومس، تهران، ۱۳۸۷، چ هشتم، ص ۲۵۴
- ۳. گنج بخش زمانی، محسن، تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژی های کلان متفقین (انگلیس و روس)، فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۶، ص ۱۸۹
- ۴. چرچیل، وینستون، خاطرات جنگ جهانی دوم، ترجمه تورج فرازمنند، نیل، تهران، ۱۳۴۷، ج ۳، ص ۹۵
- ۵. چرچیل، همان منبع، ص ۹۷
- ۶. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹، چ هفتم، ص ۴۰۱
- ۷. چرچیل، همان منبع، ص ۸۴

۸. همان منبع، ص ۸۵

۹. فاتح، همان منبع، ص ۳۱۶

۶۶-۱۰. ازغندی، همان منبع، صص ۷

۱۱. مهدوی، همان منبع، ص ۴۰۱

۱۲. همان منبع، همان جا.

۱۳. فاتح، همان منبع، ص ۳۱۵

۱۶۱-۱۴. الهی، همایون، اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، ققنوس، تهران، ۱۳۸۴، صص ۲

۱۵. یعقوبی نژاد، علی، رئیس نفت، تهران، یادواره کتاب، ۱۳۷۳، چ اول، ص ۲۳۶

ص: ۴۶۳

۱۷. اسدی، همان منبع، ص ۱۲۹

۱۸. یعقوبی نژاد، همان منبع، ص ۲۱۳

۱۹-۷۳. ازغندی، همان منبع، صص ۴

۲۰. Erwin Tel.

۲۱-۷۵. ازغندی، همان منبع، صص ۶

۲۲. الهی، همان منبع، ص ۱۱۱

۲۳-۱۶۷. آبادیان، همان منبع، صص ۸

۲۴. وزیری، شاهرخ، نفت و قدرت در ایران (از قنات تا لوله)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، عطا ئی، ۱۳۸۰، چ

۱۷۸-۹. صص ۹

۲۵. فاتح، همان منبع، ص ۳۱۷

۲۶. فاتح، همان منبع، ص ۳۱۶

۲۷-۳۱۸. همان منبع، صص ۱۹

۲۸. همان منبع، همان جا.

۲۹. همان منبع، همان جا.

۳۰-۷۲. ازغندی، همان منبع، صص

بریتانیا و ولایت قاینات: جنگ جهانی اول و پی آمدهای آن

تاریخ سیاسی ایران در دوره قاجاریه، عمدتاً با رقابت قدرت های بزرگ برای نفوذ در این کشور گره خورده است. در جریان تلاش برای نفوذ در ایران، دو قدرت روس و بریتانیا در تمامی قرن نوزدهم و بخش عمده ای از قرن بیستم فعال بودند؛ فرانسه در ابتدای قرن نوزده و آلمان در اوایل قرن بیست نیز فعالیت هایی برای نفوذ در ایران انجام دادند اما هرگز تلاش آنها پایدار نبود.

روابط بریتانیا و ایران تا اوایل قرن نوزدهم منحصر به روابط تجاری بود که آن قدرت را در بعضی مواقع به رقابت و درگیری با پرتغال، هلند و فرانسه در آب های گرم جنوب ایران می کشاند؛ اما با آغاز قرن نوزدهم شرایط به گونه ای دیگر رقم خورد و با تهدید موقت هند از جانب فرانسه در اوایل قرن نوزده و سپس از جانب روسیه، روابط بریتانیا و ایران در بستری کاملاً سیاسی جریان یافت. بنابراین علاقه بریتانیا به ایران از قرن نوزدهم به بعد، عمدتاً بر این ضرورت استوار بود که از طریق این کشور موقعیتش را در هند حفظ و تثبیت کند. برخورد بریتانیا در مسئله هرات نیز کاملاً تحت تأثیر همین ضرورت بود.

تهدید هند از جانب روسیه که در اوایل قرن نوزدهم چندان محسوس نبود، به دنبال پیشروی آن کشور در آسیای مرکزی و نزدیک شدن به مرزهای هند، موجب نگرانی بریتانیا شد. با افزایش نفوذ روسیه در مناطق شمالی ایران و تلاش برای اعمال نفوذ به

سمت مناطق جنوبی تر، موقعیت بریتانیا در ایران به شدت آسیب پذیر شد و موجب آن گردید که از سوی بریتانیا و دولت استعماری هند در مورد افغانستان و همچنین مناطق شرق و جنوب شرقی ایران حساسیت بیشتری اعمال شود؛ لذا این مناطق از اواسط قرن نوزدهم همواره مورد توجه بریتانیا و همچنین روس ها بود. وزیر امور خارجه هند بریتانیا به وزیرمختار بریتانیا در تهران، طی نامه ای در ۲۹ می ۱۹۰۱م/ ۱۰ صفر ۱۳۱۹ق بر اهمیت امیرنشین قاینات اینگونه تأکید کرده است:

دولت هند اهمیت بسیار زیادی برای منافع بریتانیای کبیر در این مناطق ایران قایل است و بر این عقیده پا فشاری می کند که تحت هیچ شرایطی نباید اجازه داد که این ناحیه همچون ایالت های شمالی ایران تحت کنترل و یا حتی در حوزه نفوذ روسیه قرار گیرد و لازم است که اعتبار و نفوذ بریتانیا در آن منطقه به طور اکید و با دقت تمام حفظ شود.

بدینگونه سیاست مبتنی بر حفظ هند در مقابل تهدید قدرت های دیگر به خصوص روسیه، باعث شد بریتانیا توجه خاصی نسبت به ولایت قاینات نشان دهد. از نظر دولت بریتانیا، مرزهای شرقی ایران آخرین خاکریز دفاعی امپراتوری بریتانیا در هند، مقابل نفوذ روسیه بود. مسئولین بریتانیایی در راستای علایق سیاسی خود، تلاش می کردند از طرق مختلف به خصوص توسعه روابط تجاری، در این مناطق نفوذ کنند. همانطور که وزیر امور خارجه هند به وزیرمختار بریتانیا در تهران متذکر شده بود، دولت هند با گشودن مسیر کوئته و پیش بردن بازرگانی قصد داشت منافع بریتانیا را در آن بخش های ایران که به گونه ای با بلوچستان در ارتباط است، حفظ نماید. در اوایل قرن بیستم انگلستان در قالب تأسیس بانک، ویس کنسولگری و پست و تلگراف در منطقه قاینات نفوذ و حضور خود را گسترش داد. علاوه بر این، انگلستان برای برقراری روابط ویژه با امیران قاینات و سیستان تلاش می کرد که بی تردید حاصل آن تضعیف قدرت دولت مرکزی در ولایات مذکور بود. مؤید این حساسیت لندن، توافقنامه ۱۳۲۵/م ۱۹۰۷ق انگلیس و روسیه است که بنا بر آن بیرجند و سیستان در مرکز منطقه نفوذ بریتانیا در شرق و جنوب شرقی ایران واقع شد. ظاهراً با انعقاد این توافقنامه، دیگر خطر نفوذ روسیه از سر قاینات و سیستان بر طرف شد. به نظر می رسد این موفقیت در نوع روابط بریتانیا با حاکمان این مناطق تغییر ایجاد کرد، به گونه ای که دیگر آن ملایمت پیشین در ادبیات سیاسی آنها مشاهده نمی شود. به عنوان نمونه در ۱۳۳۱/م ۱۹۱۳ق هنگامی که در نتیجه ناامنی ناشی از

اختلافات و درگیری های امیران خزیمه در مناطق قاینات و سیستان، حاکمان هر دو ولایت به تهران احضار شدند، مقامات بریتانیا که از دشواری های موجود در قلمرو آن دو برای تجار هندی شدیداً ناراضی بودند، به امیران خزیمه هشدار دادند نافرمانی از دستورات حکومت مرکزی، خاندانشان را با دشواری های سخت روبه رو خواهد کرد. این نوع ادبیات سیاسی در ارتباط مقامات بریتانیایی با حاکمان قاینات در سال های جنگ جهانی اول (۱۸-۱۹۱۴م) مشهود تر است.

با شعله ور شدن جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م/۱۳۳۳ق) علی رغم بی طرفی رسمی ایران در این جنگ، هیچ یک از قدرت های درگیر، اهمیت چندانی برای این موضع رسمی قائل نشدند. مناطق شرقی ایران به خصوص قاینات که به سبب شرایط خاص جغرافیایی از مدت ها قبل عرصه کشاکش روس و بریتانیا بود، برخلاف نظر دیکسون، در جریان این جنگ نیز دچار ناآرامی بود که ریشه در راهبرد آلمان در شرق و توجه برلین به این منطقه استراتژیک داشت.

قاینات، مرکز «کمر بند امنیتی شرق ایران»

با آغاز جنگ، در وزارت امور خارجه آلمان این فکر قوت گرفته بود که برای کاستن از فشار جنگ در جبهه غرب، بخشی از نیروهای متفقین را در شرق بویژه در ایران و افغانستان درگیر کنند؛ بدین منظور طرح انورپاشا مبنی بر تشکیل اتحادیه اسلامی دولت های عثمانی، ایران و افغانستان بر ضد قدرت های بزرگ روس و بریتانیا مورد توجه مقامات برلین واقع شد. انور پاشا طرحش را اینگونه عرضه نمود: «ما همه جهان اسلام را به قیام مسلحانه فرا می خوانیم... ما کارآمدترین نیروهایمان را برای ضربه زدن به مصالح متفقین، در هر کجا که ممکن باشد، اعزام خواهیم کرد. در این راستا ما هند، بلوچستان، افغانستان، ایران و تمام آفریقا را به قیام علیه دشمن متفق بر خواهیم انگیخت. به زودی جهان اسلام تحت فرمان خلیفه در خواهد آمد. ما در شرق و غرب ترکستان و قفقاز با روسیه می جنگیم، جایی که ترک ها برای آغاز حملاتشان منتظر دستور نهایی ما هستند». به زودی برای اجرای این طرح چندین هیأت آلمانی راهی مناطق شرقی ایران و افغانستان شدند که مسیر اصلی آنها از ولایت قاینات می گذشت. لازم به ذکر است آلمان از چند سال قبل افرادی را برای بررسی وضعیت این منطقه

استراتژیک راهی ایران کرده بود. به عنوان نمونه نیدرمایر در ۱۹۱۲م از تهران عازم خراسان شد و با عبور از قاینات راهی اصفهان و شیراز و سپس جنوب ایران شد.

انتشار اخبار مرتبط با فعالیت عوامل آلمانی، موجب نگرانی متفقین بویژه بریتانیا شد که همواره از نفوذ آلمانی ها در افغانستان و هند وحشت داشت و باعث شد تا لندن و سنت پترزبورگ دست به اقدامی مشترک برای مقابله با نفوذ آلمانی ها در مناطق شرقی ایران بویژه منطقه استراتژیک و مرزی قاینات بزنند. همانگونه که هیگ در خاطرات خود از سال های جنگ آورده است: «روسها با وفاداری زیاد بدون هرگونه بی اعتمادی، با انگلیسی ها همکاری کردند». نتیجه این همکاری، «کمر بند امنیتی شرق ایران» بود که در مرزهای شرقی ایران از رباط و استرآباد و مشهد تا بیرجند و بلوچستان ایجاد شد. بی تردید اصطلاح «کمر بند امنیتی شرق ایران» حسن تعبیری برای اشغال شرق ایران توسط قوای بریتانیا و روسیه بود. این کمر بند دفاعی به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شد که به ترتیب زیر نظر نیروهای روس و بریتانیا اداره می شد. شهر بیرجند، کرسی ولایت قاینات واقع در مرکز این محور، تحت کنترل قوای بریتانیا قرار داشت و به عنوان مرکز فرماندهی نیروهای بریتانیا انتخاب شد. گزارش های موجود حاکی از اعزام پی در پی نیرو، عمدتاً بربر و هندو، توسط مقامات بریتانیا به این منطقه است. افزون بر این، نیرویی شبه نظامی نیز گردآوری شد تا به گشت زنی و نظارت بر جنوب قاینات و سیستان بپردازد. از جمله دو یست نفر نیروی هزاره استخدام شدند که اکثر آنها بین بیرجند و نه استقرار یافتند. در ۲۶ ذیحجه ۱۳۳۳ق عده قشون انگلیس از بربر و هندو در بیرجند و اطراف قاینات سیصد نفر گزارش شده است. در سال های جنگ به صورت مداوم نیروهای جدید وارد این منطقه می شدند. به عنوان مثال در ربیع الاول ۱۳۳۵ق یکصد و پنجاه نفر نیروی بربر از مشهد وارد نه شدند. در شهر بیرجند برای نگهداری چارپایان نیروهای تازه وارد بریتانیا، چندین اصطبل بنا شد.

پی آمدهای اقدامات بریتانیا در قاینات طی جنگ جهانی اول

با وفات امیر علم خان سوم در ۱۸۹۱ م / ۱۳۰۸ ق، حکومت سیستان به همراه لقب حشمت الملک به فرزند بزرگش امیر علی اکبر خان واگذار گردید و حکومت قاینات و لقبی جدید یعنی شوکت الملک به فرزند کوچکتر او امیر اسماعیل خان اعطاء شد. این سرآغاز

اختلاف و رقابت در خاندان خزیمه بود و باعث گردید قدرت حکام تا حد زیادی نسبت به قبل کاهش یابد. مؤید این نکته، اقدام دولت ایران به حذف عنوان امیر از اسامی حکام این خاندان بعد از فوت امیر علم خان سوم است. از آن پس در فرامین از آنها با عنوان حاکمان قاین و سیستان یاد می شد. مقامات بریتانیایی که دنبال فرصت برای اعمال قدرت بیشتر در این منطقه استراتژیک بودند، تا حد ممکن از این اختلافات سوءاستفاده کردند.

در سالهای جنگ جهانی اول حکومت ولایت قاینات را محمدابراهیم خان شوکت الملک دوم بر عهده داشت. او که همواره تابع حکومت مرکزی بود، تلاش می کرد سیاست بی طرفی را در نبرد قدرت ها حفظ کند. مقامات بریتانیا و همزمان روسی شان که تمایل داشتند حاکم قاینات را به نفع خود به اقدام علیه آلمانی ها وادار کنند، فشار زیادی بر شوکت الملک وارد کردند. همچنین تمامی اقدامات او را زیر نظر داشتند تا در صورت همکاری با آلمانی ها با او جدی تر برخورد کنند. در محرم ۱۳۳۴ق، شوکت الملک تعدادی سرباز جدید را برای محافظت از مزرعه خود فرستاد تا جای نیروهای قدیمی را که به مأموریت رفته بودند پر کنند، نیو، ویس کنسول بریتانیا در بیرجند، طی نامه ای شدیدالحن حاکم قاینات را اینگونه مورد خطاب قرار داد: «شنیده ایم که آن عالی جناب به افراد نظامیشان دستور داده اند تا سازوبرگ نظامی تهیه نموده و به طرف اقامتگاهتان بیایند. اگر دلیل این آماده باش نظامی، محرمانه نیست، با صراحت و شدت از آن جناب می خواهم دلیل این بسیج نیرو و برپایی ارتش و آنچه می گذرد برایمان ذکر نمایند و توضیحات لازمه را بدهند».

ظاهراً حکومت هند هم به رفتارهای شوکت الملک بدبین بود. دبلیو. ئی. آر. دیکسون، بازرس کل پلیس شرق ایران، شوکت الملک را اینگونه معرفی می کند: «شوکت حدوداً سی سال سن دارد. حکومت منطقه در خاندان او موروثی بود. قبل از اینکه هند را ترک کنم به من هشدار دادند که شوکت الملک فردی است با دیدگاه های ضدبریتانیایی. من می بایست در ارتباط با او دقت نظر زیادی به کار می بردم. بنابراین رفتار خشک و رسمی او با من در اولین ملاقاتمان در بیرجند اصلاً برایم عجیب نبود». چندی بعد کلنل پریدوکس، کنسول بریتانیایی مستقر در سیستان، به سفارت انگلیس در تهران شکایت کرد و امیر شوکت الملک را طرفدار آلمانی ها معرفی نمود. در پی فشار سفارت بریتانیا به حکومت مرکزی، شوکت الملک از حکومت منطقه خلع و جای او به

برادرزاده اش حسام الدوله واگذار شد که گمان می رفت برای اجرای سیاست های بریتانیا در آن دوره مناسب تر باشد. اما این تغییر حاکم دیری نپایید و شوکت الملک در اوایل ۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق دوباره به عنوان حاکم قاینات و سیستان وارد بیرجند شد و بدین صورت حکومت حسام الدوله چند ماه بیشتر طول نکشید. سال ها بعد، در دوره حکومت پهلوی شوکت الملک دخالت قدرت های بیگانه را در امور ولایت قاینات برای پسرش اسدالله علم اینگونه شرح داده است: «آنها (نیروهای بریتانیایی و روسی) طوری به ما زور می گفتند که تصورش هم برای تو ممکن نیست».

این جا به جایی ها که عمدتاً به سلیقه و خواست انگلیس انجام می گرفت، بی ثباتی سیاسی و مدیریتی این ولایت را تا پایان جنگ به دنبال داشت. گزارش هیل، رئیس شعبه بانک شاهنشاهی در بیرجند خود گویای این وضعیت نابسامان قاینات در دوره تغییر حکام است: «اکنون تمام کارمندان حاکم سابق (محمدابراهیم خان شوکت الملک دوم) معزول شده اند و حسام الدوله باید برای شهر و نواحی، حکام و کارکنان تازه ای پیدا کند. تغییرات جمعی کارمندان همیشه بعد از عزل یک حاکم محلی رخ می دهد و نتیجه آن هزینه زیاد است و تأخیر در اجرای اوامر و بی کفایتی و توطئه در میان نوآمدها که ماهها ادامه می یابد. این کارکنان جدید از جریان کارها و طرز اداره امور بی اطلاعند و قدیمی ها که بیکار شده اند چوب لای چرخ گذاشتن را وظیفه و مایه دلخوشی خود می دانند».

انگلیسی ها با افزایش نیرو در ولایت قاینات، به خصوص بعد از توافقنامه ۱۹۰۷، روز به روز بیشتر در امور حکومتی و مدیریتی منطقه دخالت می کردند. هرچند بنا به گفته ویس کنسول انگلیس در بیرجند در ۱۳۳۴ق «مقصود داشتن قشون و وارد کردن قشون به این صفحات (قاینات) جلوگیری از رفتن آلمانی ها به افغانستان بود نه غیر»، به نظر می رسد مقامات بریتانیایی از این فرصت برای اعمال قدرت بیشتر در این منطقه مرزی و استراتژیک استفاده کردند. بعد از اینکه در ۱۹۱۸م حکومت جدید روسیه همه پیمان ها و امتیازهای دولت تزاری را در رابطه با ایران ملغی ساخت و نیروهای خود را از مناطق شمالی ایران خارج کرد، نیروهای بریتانیا در همه مناطق از جمله شمال خراسان جای آنها را گرفتند و عملاً تمام ایران در حوزه نفوذ آنها قرار گرفت.

به نظر می رسد در فضای حاکم بر ایران در جریان جنگ جهانی اول، بیم انگلستان و روسیه از تحولات منطقه قاین چندان هم بی اساس نبود. زیرا دامنه استقبال ملیون از

آلمان به عنوان منجی ایران از شرّ روس و انگلیس به شرق کشور هم کشیده شد. بنابر اطلاعات موجود در زمان حضور عوامل آلمانی در منطقه قاینات شماری از مردم به آنها پیوسته بودند، هر چند به سبب کنترل شدیدی که از جانب نیروهای متفقین اعمال می شد، این افراد کاری از پیش نبردند. بنا بر اسناد افرادی که به نوعی با عوامل آلمانی همکاری کرده یا متهم به این همکاری بودند، شدیداً مورد تعقیب قرار گرفته و گاه برای چندین سال در زندان های متفقین باقی ماندند.

بریتانیا و اوضاع اقتصادی قاینات طی جنگ جهانی اول

اقتصاد ولایت قاینات در دوره قاجاریه، بویژه از نیمه دوم حکومت مذکور، عمدتاً مبتنی بر تجارت واسطه ای بود که خود از موقعیت خاص جغرافیایی این ولایت نشات می گرفت. موقعیت جغرافیایی ولایت قاینات، مخصوصاً کرسی آن بیرجند، سبب شده بود در همه فصول، شاهد رفت و آمد کاروان هایی از ولایت های مجاور باشد. مشهد، کرمان، یزد، تهران، سبزوار، نیشابور و سیستان همواره با این ولایت ارتباط تجاری داشتند. ۴۲ با وجود این، همانگونه که اشاره شد، تجارت قاینات بیشتر جنبه توزیعی و واسطه ای داشت، زیرا این ولایت تولیدات محلی قابل توجهی برای صدور نداشت. کالاهایی که از روسیه به بیرجند می آمد، معمولاً از طریق مسیر بندرعباس یا مسیر سیستان- نوشکی راهی هند انگلیس می شد. کالاهای هند بریتانیا نیز به همین صورت از طریق قاینات به بازارهای شمالی بویژه روسیه راه پیدا می کرد. مضاف بر این، بازار اصلی چند قلم از کالاهای عمده تجاری قاینات (فرش، زعفران)، هند انگلیس و روسیه بود. پرواضح است که ورود دو قدرت بزرگ انگلیس و روسیه در جنگ جهانی، آسیبی جدی برای اقتصاد ولایت قاینات به دنبال داشت. علاوه بر این، آشفتگی هایی که به دنبال درگیری نیروهای انگلیسی با دسته های آلمانی در این ولایت نمودار شده بود، راهزنی و غارت را در بسیاری از مسیر های اصلی تجاری قاینات در پی آورد که عمدتاً توسط مهاجمان بلوچ صورت می گرفت. این ناامنی به حدی رسیده بود که قافله های تجاری بدون محافظ قادر به رفت و آمد در مناطق شرقی ایران بویژه قاینات نبودند. کاهش میزان تجارت خارجی ولایت قاینات، کساد بازار داخلی را نیز به دنبال داشت؛ تا جایی که بسیاری از خرده تجار و کسبه بیرجند ورشکست شدند. به گزارش ف. هیل

(۱۹۱۷م/۱۳۳۵ق) بسیاری از کسبه بازار بیرجند در نتیجه کساد تجاری رو به نظام آورده و معمولاً با قراردادهای سه ساله به خدمت نظامی می پرداختند. همو توقف بازار صادرات فرش قاینات در سالهای جنگ را این گونه گزارش داده است: «بازار صادرات فرش متوقف شده و تاجران فرش می گویند اگر جنگ بیش از چند ماه طول بکشد تمام قالی بافها ورشکست خواهند شد».

کنترل شدید رفت و آمدها که طی جنگ جهانی اول توسط قوای بریتانیا به بهانه مقابله با نفوذ آلمانی ها در منطقه صورت می گرفت، با دشوار کردن کار برای تجار و همچنین کشاورزان، در انجام امور آنها خلل وارد می نمود که در نهایت رکود اقتصادی را به دنبال داشت. بنا به گزارش های موجود، افرادی که می خواستند در مسیرهای اصلی قاینات بویژه مسیر بیرجند به قاین رفت و آمد کنند می بایست از ویس کنسول بریتانیا در بیرجند مجوز دریافت کنند. شوکت الملک در دهم ذی قعدة ۱۳۳۳ق/ نوزدهم سپتامبر ۱۹۱۵م طی نامه ای به کارگزار امور خارجه در بیرجند اعتراض خود را به این رویه اینگونه ابراز کرد: «این اقدام مخالف بی طرفی است و در مملکت ایران رعایای دولت علیه هیچ وقت مجبور نیستند که بلیط عبور از قنصلگری در دست داشته باشند. بعلاوه رعایا که از مزرعه به مزرعه دیگر کاری دارند ممکن نیست چهار فرسنگ راه را بی جهت آمده معرف و واسطه پیدا کرده، بلیط گرفته مجدداً این راه را پیموده تا بتوانند از مزرعه خود به مزرعه دیگر رفته کار خود را انجام دهند. لهذا خواهشمند است که اقدامات لازمه را به عمل آورند که این پست ها موقوف شده و زحمت نظامیان هندوستانی از سر رعایای دولت علیه مرتفع گردد». علاوه بر این، افزایش قوای انگلیس در ولایت قاینات نیز اقتصاد منطقه بویژه بخش کشاورزی را با خطر روبه رو کرد. افزایش نیرو، آذوقه بیشتر می طلبد و این امر در منطقه قاینات که از نظر کشاورزی وضعیت مناسبی نداشت بسیار مشکل آفرین بود. اسناد موجود حاکی از تعرض سربازان انگلیسی به مزارع و غارت محصولات آنهاست؛ به عنوان نمونه نایب الحکومه خوسف در ششم ذی القعدة ۱۳۳۳ق/ پانزدهم سپتامبر ۱۹۱۵م طی گزارشی به حاکم قاینات رفتار مأمورین انگلیسی را اینگونه بیان نموده است: «قشون انگلیس خیلی متعرض اهالی شده و به محصول آن نواحی خرابی وارد می نمایند». اینگونه گزارش ها در اسناد موجود کم نیست. تداوم این وضعیت در منطقه اوضاع نامناسب اداره مالیه قاینات و درآمد آن را

به دنبال داشت. در همین سال (۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م) محسن و کیل، پیشکار مالیه قاینات، طی نامه ای اوضاع وخیم مالیه قاینات را به خزانه داری کل گزارش داد. وی در این گزارش از تأثیر منفی اغتشاشات حاصل از درگیری قدرت های بیگانه در منطقه بر اوضاع مالی ولایت شکایت کرده است.

انگلیس و اوضاع اجتماعی قاینات طی جنگ جهانی اول

قاینات در آستانه جنگ جهانی عمدتاً عرصه تاخت و تاز مهاجمان بلوچی بود که به ویژه به سبب اختلافات داخلی خاندان خزیمه این ولایت را تا حد زیادی نا امن ساخته بودند. جنگ جهانی و ورود نیروهای انگلیسی و روسی به این ولایت، بر آشفتگی اوضاع امنیتی منطقه افزود. همانطور که پیش تر اشاره شد، انگلیسی ها برای کنترل منطقه تحت نظر خود علاوه بر نیروهای هندی به قبیله هزاره یا بربری در خراسان نیز تکیه داشتند. حدود ۱۲۰۰ خانوار از هزاره ها که برای خدمت در ارتش هند استخدام شده و سربازانی قابل اعتماد محسوب می شدند، در نزدیکی مشهد به سر می بردند. تعداد زیادی از بربرها نیز برای حفظ قاینات در مقابل نفوذ آلمانی ها و اعمال قدرت بیشتر بریتانیا در منطقه، راهی این ولایت شدند. بنا بر اسناد، حضور این گروه در قاینات مشکلات زیادی برای بومیان منطقه به همراه داشت و وضع معاش مردم را مختل نمود؛ به عنوان نمونه می توان به شکایت عبدالحسین مودی، نایب الحکومه مود از رفتار نامناسب مأموران بربر انگلیس در قاینات اشاره کرد:

الیوم یکشنبه ۲۱ شهر ذیحجه الحرام (۱۳۳۳ق)، اردوی دولت فخریه انگلیس از سربیشه یک ساعت نیم به غروب وارد مود شدند. در اطراف باغات مسکن گرفته اند. اولاً که اشجارهای سبز مردم را شکسته اند، من بعد هم آمده اند داخل قریه مود و بنای هتاکتی اشخاص محترم و بی حسابی مردم را نموده اند. اول غروب چند نفر از بربرها آمده درب منزل چاکر و چاکر را بیرون خواسته اند، بیرون رفتم، بنای تشر و غیره را با چاکر گذاشته اند که چرا نان و کاه و جو ما را نمی دهید، یک ساعته از تو کاه و جو و نان می خواهیم، بنده در مقام جواب گفته ام که آخر این موقع شب از کجا چنین نان موجود بیاورم، یک ساعت پیش از ورود خود اطلاع می دهند تا برای شما مخارج تهیه می کردیم. با این وصف خود چاکر و پسرهای خود، در وسط ده بنای گردش را کرده

و از هر منزل یک قران، دو قران نان جهت آنها تهیه کرده و به آنها داده با این حال هر دقیقه پنج نفر بربری بی محابا داخل منزل حقیر می شوند که بیا برویم پیش صاحب که چرا زودتر مخارج تهیه نکرده اید....

مضاف بر این برخورد نامناسب، افزایش روز افزون قوای انگلیس، اعم از بربر و هندو، شیوع انواع مرض های مسری را در منطقه به دنبال داشت. به عنوان نمونه نایب الحکومه خوسف در ذیقعه ۱۳۳۳ق / آگوست ۱۹۱۵م با گزارش شیوع مرض نوبه در خوسف، عامل اصلی آن را حضور نیروهای انگلیسی دانسته است.

گرانی ارزاق از دیگر نتایج منفی حضور نیروهای انگلیسی در ولایت قاینات بود. در حالی که تولیدات غذایی منطقه کفاف خود بومیان را نمی داد، در آن زمان می بایست جوابگوی شمار زیادی از نیروهای بربر و هندو نیز بودند. دیکسون به عنوان یک افسر ارشد تدارکات ارتش انگلیس در شرق ایران طی جنگ جهانی اول موظف بود «از منابع محلی به کاملترین میزان بهره برداری کند». تقاضای زیاد برای اقلام ضروری مانند گندم و جو، قیمت آنها را افزایش می داد. به گزارش اسناد، عموم اهالی قاینات از گران شدن اجناس به واسطه خریداری مقادیر چشمگیری از آنها توسط فرمانده هندی نیروهای بریتانیایی، موسوم به جولاسنکه، برای تغذیه نیروهای زیر نظرش، شاکی بودند. ویس کنسول انگلیس در بیرجند در ۱۳۳۷ق خود به این تأثیر سوء اقرار کرده است. اگر چه در بعضی از مناطق قاینات مردم از فروش اجناس به نیروهای انگلیسی اجتناب می کردند اما این اقدام آنها اعتراض شدید ویس کنسول را به دنبال داشت؛ در نهایت مردم وادار به فروش کالا به مأموران انگلیسی می شدند.

به رغم همه این مشکلات، فضای حاکم بر جامعه به گونه ای بود که مردم منطقه جرأت اعتراض نداشتند. حتی زمانی که مقامات انگلیسی از آنها خواستند تا شکایات خود را نسبت به رفتار نظامیان انگلیسی و روسی حاضر در منطقه ابراز کنند (رمضان ۱۳۳۳ق / جولای ۱۹۱۵م) «کسی از اهالی به جهت شکایت حاضر نبود و از بس بیچاره ها ترسیده بودند جرأت اظهار تظلمات نداشتند».

جنگ به پایان رسید؛ اما تبعات منفی آن همچنان دامنگیر مردم منطقه قاینات باقی ماند. بنا به گزارش های موجود، مردم شهرهای خراسان بویژه بیرجند، کرسی ولایت قاینات، دچار قحطی و ناامنی بودند. لازم به ذکر است معمولاً در سال های قحطی

خشکسالی، همواره مازاد محصولات سیستان وارد قاینات می شد و تا حد زیادی از فشار قحطی می کاست. اما در دو دهه اول قرن بیستم بویژه دوره جنگ، سیستان نیز شاهد حضور تعداد زیادی از نیروهای انگلیسی بود که مقدار معتابهی از محصولات منطقه صرف تغذیه آنها می شد. گزارش مفصل دیکسون درباره نحوه تملک محصولات کشاورزی سیستان و نقشی که کنسول انگلیس در سیستان به طور خاص بر عهده داشته است، شاهی گویا بر این امر است:

اما سیستان توانست کار بسیاری برای ما انجام دهد. ما باید از آقای گولد، کنسول انگلیس در سیستان تشکر کنیم که به طور خستگی ناپذیر در تقویت تولید و جمع آوری محصول و انتقال آن به خط فعالیت کرد. اغراق نیست که بگوییم اگر تلاش های آقای گولد نبود ما در بیش از یک مورد به طور وحشتناک شکست کامل می خوردیم. گولد نه تنها با کشاورزان برای مازاد محصولات آنها قرارداد بست، بلکه توانست سهم غله دولت ایران را هم به چنگ آورد... او پیوسته در این ولایت می چرخید و هر وسیله ای را که باعث افزایش آذوقه و تدارکات می شد به کار می گرفت و این در حالی بود که شناخت و نفوذ او بر جماعت کاسب، هماهنگی های بسیار رضایت بخشی را به وجود آورد که با حداقل در دسر برای ما، این کار به انجام رسید.

پانوشت ها

* کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه تهران.

۱. George Lenczowski, *Russia and the West in Iran*, ۱۹۱۸-۱۹۴۸, New York ۱۹۴۹, p. ۱.

۲. C. J. Edmonds, *East and West of Zagros: travel, war and politics in Persia and Iraq*, ۱۹۱۳-۱۹۲۱, edited by

۳. Yann Richard, Brill, Leiden ۲۰۱۰, p.

. حسین احمدی، مجموعه اسناد روابط خارجی (۱): ایران و بریتانیا، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹، ص ۹

۳. Rose Louise Greaves, *Persia and the Defence of India* ۱۸۸۴-۱۸۹۲, London, ۱۹۵۹, p.۲۲; A. P.

Thornton," *British Policy in Persia*, ۱۸۵۸-۱۸۹۰", *The English Historical Review*, Vol. ۶۹, No. ۲۷۳

.Oct., ۱۹۵۴), p.۵۵۴)

۴. G. J. Alder , " The Key to India? Britain and the Herat Problem, ۱۸۳۰-۱۸۶۳: Part II", Middle Eastern

.Studies, Vol. ۱۰, No. ۳ (Oct., ۱۹۷۴), p.۲۸۹

Josef Popowski, The rival power in central Asia, translated by Arthur Baring, ۱۸۹۳, pp. ۵
.۱۳۳-۱۳۶

Pirooz Mojtahed-Zadeh, The Amirs of the Borderlands and Eastern Iranian borders, ۶
Urosevic
.Foundation, ۱۹۹۵, p.۲۱۱

Rose L. Greaves, "Sīstān in British Indian Frontier Policy", Bulletin of the School of ۷
Oriental and
.African Studies, vol ۴۹, n۱, (۱۹۸۶), p.۹۰

۸. برای اطلاع از روابط تجاری قدرت های بزرگ بریتانیا و روس با ولایت مرزی قاینات نک: آرام جو، علی،

قاینات در دوره قاجار، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، تابستان ۸۹.

۹. Mojtabeh-Zadeh, p.۲۱۸.

۷۳-۱۰. آرام جو، صص ۵

۱۱. R. B.Mowat, Select Treaties and Documents, Oxford, ۱۹۱۶, pp.۱۰-۱۱.

۱۲. اگرچه تمامی محققین معاصر بر این عقیده اند که ریشه امیران خزیمه به خازم بن خزیمه از فرماندهان منصور

عباسی در جریان سرکوب قیام استاد سیس در سال ۱۴۵ ق می رسد، لیک هیچگونه منبع موثقی دال بر این

انتساب وجود ندارد. به هر روی بنا بر گزارش های موجود در منابع دوره صفوی، این خاندان در دوره مذکور

دارای قدرتی محلی در منطقه محدودی از قاینات بودند تا اینکه در زمان برآمدن نادر، میراسماعیل خان خزیمه

حکومت تمامی ولایت قاینات را به دست آورد. اعضای این خاندان تا پایان دوره قاجاریه ح کومت قاینات را

برعهده داشتند. برای اطلاعات بیشتر در باب حیات سیاسی این خاندان نک. شاهدی، مظفر، زندگانی سیاسی

خاندان علم، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷

۱۳. Mojtabeh-Zadeh, p.۲۳۱.

۱۹۰۶ م، مجموعه مقالات - ۱۴. اس. ام علیف، تحولات مهم در سیاست توسعه طلبی روسیه نسبت به ایران ۱۹۱۷

. سمینار ایران و جنگ جهانی اول، به کوشش صفا اخوان، تهران، ۱۳۸۰، ص ۸۹

۱۵. دیکسون وضعیت شرق ایران در جریان جنگ جهانی اول را به عنوان بخشی از مناطق عقب مانده ایران

سیاست «، توصیف کرد که به هیچ وجه نباید تحت تأثیر حوادث جنگ قرار گرفته باشد. نک. لوفت، جی. پی.

ترجمه مریم بهرامیان، مجموعه مقالات سمینار ایران و جنگ، «بریتانیا در شرق ایران طی جنگ جهانی اول

. جهانی اول، ص ۶۵

۱۶. احرار، احمد، توفان در ایران، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵

Ataabaki, Touraj, Iran and the first world war, Battle ground of the great powers, London, ۲۰۰۶, p.۲۹

۱۸. لوفت، ص ۸۲

Majd, Mohammad Gholi, Persia in World war I and its conquest by Great Britain, Unversity press of America, ۲۰۰۳, p.۴۴

۲۰. Ibid, p.۴۴; Lenczowski, p.۳۳

۲۱. Dickson, W.E.R, East Persia, a backwater of the great war, London, ۱۹۲۴, p.۸۹

۲۲. نه: نام یکی از بلوک های قاینات و همچنین یکی از روستاهای بزرگ آن ولایت در دوره قاجاریه بود. نه به

دلیل واقع شدن در کنار مسیر تجاری سیستان به بیرجند در دوره مذکور از اهمیت زیادی برخوردار شد و به

صورت روز افزونی رو به رشد رفت به گونه ای که در اواخر دوره قاجاریه تبدیل به شهر شد. نک:

Kennion, "Report on the Trade of the Province of Seistan and Kain for the year ۱۹۰۸-۱۹۰۹," [http://parlipapers](http://parlipapers.chadwyck.co.uk)

.chadwyck. co. uk , p. ۴

۲۳. لوفت، ص ۸۵

۲۴. مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تصویر سند شماره ۱۲۸

۲۵. روزنامه عصر جدید، سال سوم، شماره ۵۰، یکشنبه ۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۵ ق، ص ۳

۲۶. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، به کوشش الهه محبوب فریمانی، انتشارات سازمان مرکز اسناد

. آستان قدس، مشهد، ۱۳۸۲، ص ۴۲۷

۲۷. برای اطلاع از مکاتباتی که در این زمینه بین شوکت الملک دوم و مقامات روس و بریتانیا صورت گرفته و

همچنین پاسخ شوکت الملک به درخواست های آنها نک : اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران ، صص

۲۷۶-۴۸۳.

۲۸-۴۱۹ . اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، صص ۲۰

۲۹ . همان، ص ۴۱۹ .

.Dickson, p. ۹۱ .۳۱

.Mojtahed-Zadeh, Small Players of the Great Game, Routledge Curzon, ۲۰۰۴, p.۵۲ .۳۲

۳۳. هیل، ف. نامه هایی از قهستان، ترجمه محمدحسن گنجی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۸، ص

۱۰۶.

۳۴. منصف، محمدعلی، امیر شوکت الملک علم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۴، ص ۵۶

۳۵. همان، ص ۲۶۹

۳۶. هیل، ص ۱۰۶

۳۷. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۴۴۰

.Majd, p.۴۵ .۳۸

۳۹-۳۰۳؛ ۳۹۶-۹۷. نک. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، صص ۳۰۴

۴۰. همان، ص ۵۶۷

.Landor, p. ۱۰۷ .۴۱

۴۲. آرام جو، ص ۹۳

۴۳. همان، ص ۹۵

۴۴. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۲۰۳

۴۵. هیل، ص ۱۳۸

۴۶. همان، ص ۱۲۶

۴۷. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۳۹۵

۴۸. خوسف: نام یکی از بلوک های ولایت قاینات در دوره قاجاریه، واقع در منطقه غربی بیرجند بود. بلوک

خوسف در دوره مذکور شامل سی و سه روستا بود. مرکز و روستای مهم این بلوک خود خوسف بود. فرهنگ جغرافیایی ایران (خراسان)، کارکنان وزارت جنگ بریتانیا در هندوستان، ترجمه کاظم خادمیان، انتشارات آستان قدس، ۱۳۸۰، ص ۷۰۰.

۴۹. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۴۱۳.

۵۰. همان، صص ۳۶۹، ۵۵۸، ۵۰۹، ۴۹۳.

۵۱. مرکز اسناد ملی ایران، شماره سند: ۲۴۰۰۲۶۵۷۵.

۵۲. لوفت، ص ۸۵.

۵۳. مود: یکی از روستاهای بلوک نهارجان ولایت قاینات در دوره قاجار، نک:

Henry Walter Bellow, Record of the march of the mission to Seistan, Calcutta, ۱۸۷۳, p.۷۸;
idem, From

.the Indus to the Tigris, London, ۱۸۷۴, p.۳۰۳

۵۴-۵۳۲. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، صص ۳

۵۵. همان، ص ۳۸۲.

۵۶. Dickson, p.۱۴۲.

۵۷. اسناد حضور دولت های بیگانه در شرق ایران، ص ۴۵۲

۵۸. همان، ص ۶۱۷.

۵۹. همان، ص ۴۵۰.

۶۰. همان، ص ۲۹۹.

(۳۷-۱۳۳۴)، ۶۱. روزنامه شرق، سال اول، شماره ۴۰.

Bellew, from the Indus to the Tigris, London, ۱۸۴۷, p.۳۰۴; Stewart, "The Herat Valley. ۶۲
and the Persian

Border, from the Hari-Rud to Sistan, Proceedings of the royal geographical society ,
.Vol. ۸, No. ۳, (Mar

.p. ۱۴۰ , (۱۸۸۶

.Dickson, pp. ۱۴۳-۱۴۶ .۶۳

راهکارهای مقابله با وابستگی اقتصادی در اندیشه و عمل حاج محمدحسین کازرونی

حاج محمدحسین کازرونی، از تجار سرشناس و معتبر اصفهان در عصر قاجاری بود. وی عقیده داشت در صورت ادامه روند استعمارگری دول بیگانه که با انعقاد قراردادهایی چون قرارداد تالبوت، تأسیس بانک شاهی و... همراه است، سرمایه و هستی ایران به یغما برده شده و باعث می شود تجار ایرانی پس از چندی ورشکسته شده و یا مجبور شوند به عامل یا دلالی برای اجناس بیگانه تبدیل شوند. از این رهگذر مرحوم کازرونی ابتدا به تأسیس شرکت مسعودیه پرداخت و سپس با توجه به موفقیت در راه اندازی و اداره این مؤسسه اقتصادی، فعالیت خویش را گسترش داده و با حمایت و همکاری حاج آقا نورالله نجفی و تنی چند از تجار سرشناس اصفهان به تأسیس شرکت اسلامییه پرداخت که ریاست هر دو شرکت با مرحوم کازرونی بود و به خوبی از عهده اداره آنها برآمد. اقدامات مرحوم کازرونی گامی مهم در جهت استقلال اقتصادی اصفهان و در سطح وسیع تر، تجار ایران بود که با اتحاد تجار و حمایت همه جانبه علما و روشنفکران اهل قلم صورت پذیرفت.

تأسیس شرکت اقتصادی اسلامییه نقطه عطفی در قطع وابستگی به کالاهای وارداتی بود. در نتیجه دول بیگانه که منافعشان در معرض خطری جدی قرار گرفته بود، از همه گیر شدن

و برقراری این شرکت به وحشت افتاده و سعی در بی اثر نمودن این حرکت اصیل نمودند. علی رغم تمام این کارشکنی ها، این مؤسسه اقتصادی توانست نه تنها در اقتصاد اصفهان، بلکه در اقتصاد ایران از لحاظ قطع وابستگی به بیگانگان، اشتغال زایی، رشد صنعت، جلوگیری از خروج سرمایه و ارز از کشور و... مؤثر واقع شده و هر چند علل داخلی و خارجی در کندی پیشرفت و توقف آن تاثیر زیادی داشت، ولی این حرکت تأثیر بسزایی در آگاه نمودن ایرانیان داشته و باعث ایجاد حرکت های مشابهی در اصفهان و سایر بلاد ایران گردید. به جهت اقدامات زیادی که وی در نهضت مشروطیت اصفهان در زمینه استقلال و رفع وابستگی اقتصادی انجام داده، در این مقاله تلاش بر آن است که اقدامات وی در چهار محور اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بررسی گردد تا از این رهگذر بتوان با بخشی از فعالیت ها و اقدامات اجتماعی، اقتصادی و... وی آشنا گردید.

الف) اقدامات اقتصادی

پس از واقعه تحریم تنباکو، طبقه تجار و بازرگانان در اصفهان دست به حرکت های اقتصادی جدیدی زدند. تلاش آنان در این جهت بود که موقعیت خود را از یک تاجر واسطه که کالای اروپایی را در شهرها توزیع می کند، بالاتر برند و خودشان در مرکز فعالیت های تجاری و بازرگانی قرار گیرند. لذا به منظور دست یافتن به این هدف به ایجاد شرکت ها و مؤسسات اقتصادی پرداختند. مقارن نهضت مشروطه دو شرکت اقتصادی مهم در شهر دایر گردید که در هر دوی آنها نقش حاج محمدحسین کازرونی برجسته و تأثیرگذار بود.

اول: شرکت مسعودیه

به فاصله کوتاهی پس از لغو امتیاز توتون و تنباکو، شرکت مسعودیه توانست تجارت تنباکو در اصفهان را به خود اختصاص دهد. فعالیت این شرکت که در سال ۱۳۰۹ ق تأسیس شد، تا دوره مشروطه هم ادامه داشت.

این شرکت با سرمایه حاج محمدحسین کازرونی تأسیس شد و توانست معاملات تجاری وسیعی را با شهرهای ایران و حتی خارج از کشور انجام دهد.

این اقدام کازرونی اولین گام جهت استقلال اقتصادی تجار شهر و مقدمه ای برای

برداشتن گامی بزرگ تر یعنی تأسیس شرکت اسلامی در اصفهان بود.

دوم: تأسیس شرکت اسلامی

شرکت اسلامی شرکتی تجاری بود که توسط علما و تجار اصفهان، پایه گذاری گردید تا نهضت و حرکتی در جهت تحریم مصرف کالاهای وارداتی و نشر فرهنگ خودکفایی ملی و استغنا از بیگانگان باشد.

از آغاز تأسیس این شرکت، بر اساس تصویب هیأت مدیره، مدیریت آن به حاج محمدحسین کازرونی سپرده شد. وی شرکت مسعودیه را با موفقیت اداره می کرد. تأسیس این شرکت با این هدف که علاوه بر عدم حضور کالاها و منسوجات خارجی در زندگی مردم، می توان امکانات داخلی را جهت تولید بسیج نموده و با ابتکار ایرانی به تولید پرداخته و ملت را برای حمایت از آن تشویق کرد، ابعاد تحریم کالاهای بیگانه را بعد اثباتی - عملی بخشید. در نظامنامه شرکت اسلامی آمده: «بحمدالله از توجه حضرت امام عصر(عج) و همت و مردانگی جمعی از مسلمانان شاهدوست وطن پرست و ملت خواه در ذی القعدة ۱۳۱۶ (ه ق) در شهر اصفهان که قبه الاسلام... شرکت مسمی به شرکت اسلامی منعقد گشته».

مؤسسان این شرکت اهداف متعالی و بلندی در نظر داشته اند که از جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ایجاد یک شرکت برای حمایت از مشاغل داخلی.

- نظام بخشیدن به رشته گسیخته تجارت داخله ایران.

- آبادی وطن و شکوفایی و رونق صنایع.

- رهایی از مصرف گرایی و استفاده از کالاهای خارجی

- جلوگیری از خروج ثروت از ایران در مقابل ورود کالاهای مصرفی.

- ایجاد راه های شوسه و آهن برای سهولت در حمل و نقل.

- جلوگیری از احتکار و بازار سیاه.

- ایجاد اشتغال برای جوانان ایرانی

مؤسسان شرکت به درستی دریافته بودند که توجه بیش از حد به رفع نیازهای مردم توسط کالاهای خارجی و نگرش به واردات، نتیجه ای جز توقف و پس رفت اقتصادی

از یک سو و نابودی تجار و تضعیف و نابودی تولیدکنندگان داخلی از سوی دیگر در بر نخواهد داشت. بنابراین درصدد تأسیس شرکتی تولیدی که سرمایه داران و تولیدکنندگان آن از میان خود ایرانیان بوده و نیازهای داخلی را برطرف نمایند، برآمدند که در نهایت به تأسیس شرکت اسلامیہ منجر شد.

شرکت اسلامیہ کار خود را از پنجشنبه ۲۶ شوال ۱۳۱۶ هـ ق آغاز نمود و پس از اندک مدتی با موفقیت روبرو گردیده، حمایت علما و روحانیون از جمله حاج آقا نورالله نجفی و آقا نجفی باعث تقویت روزافزون این شرکت گردید. اصولاً حاج آقا نورالله به استقلال اقتصادی اهمیت می داد. وی در سال ۱۳۱۵، یک سال پیش از تأسیس اسلامیہ، پارچه و کاغذ وارداتی را تحریم کرده بود. تأسیس این شرکت نمایندگی های دول بیگانه، کنسول ها و تجار وابسته به بیگانگان را به وحشت انداخت. سفارت انگلیس طی یادداشتی به وزارت امور خارجه نوشت: «از قرار اطلاعاتی که از اصفهان می رسد، علمای آنجا برضد تجارت خارجه می باشند. علمای مزبور نه به ملاحظه تعصب مذهبی بلکه صرفه شخصی به معیت بعضی رؤسای تجار که در شرکت اسلامیہ شریک می باشند، سعی بلیغ در فروش امتعه خود و رد مال التجاره خارجه دارند. مخصوصاً می گویند که امتعه خارجه نجس است... بنا به این باشد تجار خارجه تجارت خانه های خود را از اصفهان برخوانند داشت. و در شهرهای دیگر ایران هم همینطور خواهد شد. این فقره اسباب خرابی مملکت است». در تکمیل این حرکت علما، اصناف و انجمن ها به این امر مهم کمک کردند. در رساله سؤال و جواب کازرونی به خوبی از این حرکت ضداستعماری سخن گفته شده است.

این شرکت علاوه بر اصفهان در تهران و نوزده شهر مهم دیگر هم شعبه هایی داشت و علاوه بر آن در کشورهای انگلستان، هندوستان، عثمانی و روسیه نیز نمایندگی هایی ایجاد کرد که به وسیله تجار ایرانی اداره می شد. در میان وکلای خارج از کشور نام مؤیدالاسلام مدیر روزنامه جبل المتین و میرزاعلی خان کاشانی مدیر روزنامه ثریا به چشم می خورد. آنان در روزنامه های ثریا، پرورش، حکمت و جبل المتین که در خارج از کشور منتشر می شد، به تبلیغ شرکت اسلامیہ می پرداختند. در زمان مشروطیت نیز «روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان» در هر شماره، از شرکت اسلامیہ نام برده و به تبلیغ و تعریف از آن می پرداخت.

دو نکته قابل توجه درباره فلسفه وجودی و نحوه کارکرد این شرکت به چشم می خورد.

اول آنکه برای اول بار می کوشید با تشویق به استفاده از تولیدات داخلی زمینه ساز ایجاد حرکت اقتصادی ملی و تولیدی در اصفهان شود. نکته ای که در تاریخ معاصر اصفهان در نوع خود کم نظیر بود. دوم آنکه تأسیس و ادامه کار شرکت با حمایت و تشویق علمای برجسته و همچنین مردم اصفهان همراه بود. اشخاص نامداری چون حاج آقا نورالله نجفی، مجدالاسلام کرمانی، ملک المتکلمین و سیدجمال واعظ اصفهانی به حمایت از آن پرداختند. حتی سیدجمال واعظ رساله ای تحت عنوان لباس التقوی نوشت و در آن به قطع وابستگی به کالاهای خارجی پرداخته و وظیفه مسلمانان دانست که از شرکت اسلامی حمایت و استقبال کنند.

علاوه بر این با تحریم کالاهای خارجی و استعمال پارچه وطنی در قالب شرکت اسلامی، به تدریج یک جریان و حرکت عمومی در سراسر کشور ایجاد شده و موج آن به نجف اشرف نیز رسید و مراجع بزرگ شیعه به حمایت عملی از آن برخاستند. آیات عظام آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، آقا میرمحمد کاظم حجت الاسلام یزدی، آقا ملامحمدحسن مامقانی و... ضمن ارسال نامه هایی، به حمایت از تشکیل شرکت اسلامی پرداخته و کمک به آن را با مبارزه با کفر یکسان دانستند.

مبارزه علیه دولت های استعماری با ایجاد این شرکت وارد مرحله جدیدی شد. از همین زمان به بعد تجار و علما به پشتوانه حمایت مردمی، با اعلامیه ها و جلسات خود کم به کم به تحریم همه جانبه سلطه بیگانگان پرداختند.

این اقدامات در حالی انجام می گرفت که حاج محمدحسین کازرونی ریاست کل این شرکت را بر عهده داشت. در فصل دوم نظامنامه شرکت اسلامی آمده است: «بر حسب تجویز و تصویب امنای معظم و لیاقت و شایستگی، ریاست کلی این شرکت در عهده جناب مستطاب فخامت حاجی محمدحسین تاجر کازرانی است که ریاست اداره جلیله کمپانی مسعودیه هم به عهده ایشان است.» درباره کارکرد این شرکت نیز در همان فصل ۲۱ اساسنامه آمده است: «این شرکت به کلی از داد و ستد متاع خارجه ممنوع است. فقط هم خود را صرف ترقی متاع داخله و آوردن چرخ و اسباب و کارخانجات مفیده خواهد نمود».

شرکت اسلامی علی رغم موفقیت هایی که کسب نمود، به دلیل بی برنامه بودن و عدم حمایت تولیدکنندگان داخلی و همچنین کارشکنی های برخی عناصر سودجو و

منفعت طلب راه سختی را پیمود، ولی با این حال مدت زمانی دوام آورد و به مبارزه با مصرف گرایی و نفوذ کالاهای وارداتی پرداخت.

سوم: تشکیل انجمن تجار

در تاریخ ۱۶ محرم ۱۳۲۵ق. در اصفهان و با حضور ۱۲ نفر از تجار درجه اول شهر، «انجمن تجار» در محل باغ حاج محمدحسین کازرونی شکل گرفت. اعضای اولیه انجمن عبارت بودند از: حاج محمدابراهیم ملک التجار، حاج محمدحسین کازرونی، سیدمحمدعلی جناب، میرزا حبیب الله امین التجار، حاجی سیدعلی تاجر قزوینی، حاجی محمدحسن بنکدار و بزرگان دیگر. در همان جلسه نخست، حاج محمدحسین کازرونی پیشنهاد کرد یک کارخانه کاغذسازی تأسیس شود.

روزنامه انجمن مقدس ملی در مورد هدف ایجاد این انجمن می نویسد: «به واسطه آن خیلی از مفاسد تجارتي و مملکتی ما اصلاح می شود. چنانچه در این روز مذاکرات مجلس همه از اقدام به امورات نافع و کوشش به لوازم ترقی مثل آوردن کارخانجات لازمه بود.»

چهارم: برپایی بزرگ ترین مجمع اقتصادی

یک ماه بعد از آن تاریخ بزرگ ترین مجمع اقتصادی در اصفهان شکل گرفت. «قریب دو هزار نفر از علما و تجار و کسبه و تمام سلسله جلیله صدریه ازدحام نموده بودند... در باب منسوجات و متاع های ایرانی عزم و جزم خود را به عرض یکدیگر آوردند که لباس های مسلمان غیرتمند باید از اقمشه اسلامی باشد و همچنین اثاث البیت و آلات کسب و متاع های لازمه باید از مصنوعات ایران باشد.»

هدف از تشکیل این انجمن «رفع احتیاج از خارجه و توسعه امتعه داخله بود». نکته مهم درباره این حرکت اقتصادی، همراهی تجار با علما به رهبری حاج آقا نورالله نجفی بود که در نتیجه سخنان حاج آقا نورالله و آقا میرزامحمود صدرالمحدّثین (از وعاظ برجسته مشروطه خواه اصفهان)، مردم تمایل و رغبت زیادی به تصمیمات این مجمع اقتصادی نمودند و حتی «قرآن مجید را مهر کردند که زنهار لباس خارجه نپوشند». در همین مجمع حاج محمدحسین کازرونی که لباس کرباس پوشیده بود، اعلام کرد «تا دو ماه دیگر کارخانه ریسمان را هم خواهیم آورد».

چندی بعد کازرونی که نماینده تجار در آن انجمن بود گزارش داد استفاده از پارچه وطنی خیلی معمول شده و مردم با رغبت از آن استقبال نموده اند؛ و شاگردان مدارس اصفهان نیز از همین نوع لباس می پوشیدند.

پنجم: شرکت شرافت

اولین بنگاه تولیدی پس از مشروطه تحت عنوان «شرکت شرافت» با مشارکت بازرگانان شهر تأسیس گردید. شرکتی که مقصود آن «ترویج امتعه وطن و رفع احتیاج از خارجه و توسعه دایره مکاسب و سایر مصالح عامه» بود. سهامداران شرکت عبارت بودند از: حاج آقانورالله نجفی، ملک التجار، کازرونی، امین التجار، خاندان بنکدار و بزرگان دیگر.

دو ماه بعد محصول این شرکت که لباس نظامی بود به انجمن ولایتی عرضه شد و مدتی بعد حاج آقانورالله نجفی پیشنهاد کرد هر هشت ماه، یک دست از این لباس ها به سربازان داده شود.

هدف از ایجاد این بنگاه، تبلیغ و ترویج منسوجات وطنی و قطع وابستگی به بیگانگان بود. روزنامه جهاد اکبر در ادامه می افزاید اولین کسی که منسوجات وطنی را پوشید و به تبلیغ آن پرداخت مرحوم کازرونی بود.

ششم: تلاش به تأسیس بانک ملی

تأسیس بانک ملی نیز از جمله طرح هایی بود که اگر از طرف دولت وقت حمایت می شد، می توانست عامل بزرگی در خودکفایی ملی باشد. پیشنهاد تأسیس بانک ملی در نامه ای با امضاء یکصد نفر از تجار و بزرگان ایران به مجلس شورای ملی داده شد.

در میان افراد امضاءکننده پیشنهاد، نام دو نفر از تجار اصفهان یعنی حاجی محمدابراهیم ملک التجار و مرحوم کازرونی در کنار سایر تجار ایران و جمعی از درباریان و وزراء دیده می شد. در تأسیس این مؤسسه اقتصادی در اصفهان، حاجی کازرونی مانند سایر اقدامات پیشقدم بود و اکثر جلسات تأسیس بانک ملی، در باغ وی تشکیل می گردید. در این مورد آمده «... روز جمعه چهاردهم (صفر ۱۳۲۵ قمری) انجمن ترقی که مجلس تجارت است بر سیل معهود در باغ جناب حاجی محمدحسین

صاحب تاجر کازرونی منعقد و مدعوین از سه ساعت به غروب مانده حاضر شده و شروع به مذاکرات (در خصوص) بانک ملی گردید»

در این جلسه قرار شد محلی جهت پذیره نویسی سهام تعیین شود. «نماینده ای نیز از طرف حاج آقا نورالله نامه تعلیقه ای با عنوان جناب مستطاب عمده الاعز و الاعیان زبده الاعاظم و الاشراف افتخار الحاج حاجی محمدحسین صاحب کازرونی زید عزه و توفیقه را مزاحمت می نماید، نوشته و در آن عنوان نموده بودند که مبلغ پنج هزار تومان فرستاده تا در مقابل بلیط [= سهام] بانک ملی تهیه نمایند».

تأسیس بانک با این هدف پیشنهاد گردید تا مانعی برای استقرار دولت از دول استعماری روس و انگلیس شود. حاج آقانورالله نجفی و برادرش آقا نجفی، از این اقدام مجلس در تأسیس بانک ملی حمایت نمودند و به همراه حاج محمدحسین کازرونی سرمایه زیادی برای تأسیس و برپایی آن گذاشتند. ولی با تمام این تلاش ها این اقدام بزرگ به نتیجه نرسید و بانک ملی ایجاد نشد. دلایلی همچون عدم استقبال کافی مردم، عدم همراهی دولت با این طرح، انتظار زیاد از بانک ملی و... را از عوامل عدم شکل گیری بانک ملی برشمرده اند.

هفتم: اقدام به ایجاد راه شوسه

حاج محمدحسین کازرونی درصدد برآمد راه اصفهان- شیراز را تسطیح کند. او پس از کسب امتیاز و تعیین شرکاء، مهندسی برای ملاحظه راه از «اول خیابان چهارباغ الی چاپارخانه مرغ که چهار فرسخی شهر است» اعزام داشت و «پس از تعیین حدود و تشخیص طریق... شروع به شوسه نمودن و ساختن فرمودند». چند ماه بعد کازرونی جلسه ای در باغ باصفایش برپا کرد و در آنجا سهام شرکتی را که برای شوسه کردن راه مذکور ایجاد کرده بود به فروش رسانید. در این جلسه حاج آقا نورالله نجفی صد سهم و ملک التجار نیز پنجاه سهم خریدند. درباره اقدام این شرکت، روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان گزارش می دهد از ماه قبل این کار شده و به «قدر چهار فرسخ راه صاف شده، تا حوالی اورچینی رسیده، هر روز ۲۵۰ نفر عمه کار می کنند و تا به حال به قدر سی پل از آهک و آجر برای رفاهیت عابرین ساخته اند».

تأثیر این اقدام کازرونی آن بود که راه شیراز که از طرف پل خواجه می گذشت، پس

از احداث مقداری از این راه، به سمت باغ هزار جریب و زمین های جنوبی اصفهان (که عمده آن مُلک او بود) تغییر جهت یافت و رونق گرفت. هرچند این اقدام وی نیز به نتیجه نرسید و ناتمام ماند.

هشتم: تأسیس کارخانجات صنعتی

سرانجام حاج محمدحسین موفق شد به سال ۱۳۰۰ش. با تأسیس کارخانه وطن و زاینده رود، به دیدگاههای اقتصادی خود در زمینه خودکفایی ملی و تولید داخلی جامه عمل بپوشاند. یکی از نتایج بزرگ اقدامات اقتصادی کازرونی و دیگران در زمینه ایجاد کارخانجات صنعتی آن بود که شهر اصفهان را پس از مشروطه تبدیل به یک شهر صنعتی پرونق نمودند، به گونه ای که چهره شهر اصفهان نسبت به دوره قبل از مشروطه از لحاظ اقتصادی دچار تحول و دگرگونی فراوانی شد. از این حیث شخص کازرونی از رجال اقتصادی مهم شهر اصفهان در دوره معاصر محسوب می شود.

ب) اقدامات سیاسی

عملکرد حاج محمدحسین کازرونی بیشتر در زمینه اقتصادی قابل بحث و بررسی است. چنان که اقدامات وی در زمینه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز از این رهگذر می بایست مورد توجه قرار گیرد. با این حال به جهت آنکه تلاش بر آن است تا نقش وی در جهات مختلف بازشناخته شود، لزوم توجه به اقدامات دیگر وی نیز ضروری به نظر می رسد.

پس از انقلاب مشروطیت، حاج محمدحسین کازرونی به همراه جمعی از علما و بزرگان شهر همچون حاج آقانوورالله نجفی، به هدایت این جنبش مردمی پرداختند و در اولین دوره انجمن ولایتی اصفهان که باید دو نفر از صنف تجار به آن انجمن داخل می شدند، وی به همراه حاج محمدابراهیم ملک التجار به عنوان نمایندگان صنف تجار رأی آوردند. وی در تمامی مراحل نهضت مشروطیت، با کمک های مالی خود به حمایت از این جنبش مردمی پرداخت.

از بعد سیاسی، یکی از اهداف مهم کازرونی از شرکت در انجمن ولایتی و سپس تأسیس انجمن تجار، آوردن کارخانجات جدید از خارج و دوری نمودن از مصرف کالاهای خارجی و تشویق و ترغیب مردم به استفاده از کالاها و تولیدات داخلی بود.

به این صورت می توان اقدامات اقتصادی وی را یک حرکت سیاسی به شمار آورد که به همراهی علما و بزرگان شهر تلاش می نمودند به ترویج خودکفایی ملی، کسب استقلال اقتصادی و تحریم کالاهای خارجی جهت ضربه زدن به منافع استعماری پردازند. چنان که موفقیت در زمینه تولید کالای داخلی توسط شرکت اسلامی به آن حد رسید که یکی از روزنامه های انگلیس (تایمز)، رونق آن کالاها را سخته به منافع انگلیس در کلیه منطقه خلیج فارس اعلام کرد. همانگونه که پیش از این گفته شد کمک به حرکت های مردمی در حوادث مشروطیت بیانگر نقش فعال سیاسی کازرونی و حمایت وی از این حرکت بود. از جمله آنکه وقتی مردم اصفهان برای درخواست عزل ظلّ السلطان در کنسولگری انگلیس تحصن کرده بودند، وی با ارسال کمک مالی به آنها این حرکت را تقویت کرد.

ج) اقدامات فرهنگی

اندیشه استقلال اقتصادی و خودکفایی ملی در اصفهان عصر مشروطه هم توسط علما به رهبری حاج آقا نورالله نجفی و هم توسط سایر قشرهای جامعه تبلیغ و ترویج می شد.

حاج محمدحسین کازرونی برای روشنگری و آگاه کردن مردم ایران از نظر اقتصادی، رساله ای در قالب سؤال و جواب تنظیم کرد. سؤال و جواب لایحه ای بود که حاج محمدحسین کازرونی در ترویج کالای وطنی برای روزنامه جهاد اکبر فرستاد که آن روزنامه این رساله را در ۲۳ رجب ۱۳۲۵ ق. درج نمود. نمونه ای از سؤال و جواب ها که در عین سادگی، نشان دهنده فکر بلند اوست، به شرح زیر است:

سؤال: کرباس چه شرافتی بر اقمشه خارجه دارد؟

جواب: لباس کرباس شرافت ملیت و قوام قومیت ما را حفظ می کند و از ذلت احتیاج ما را می رهاوند که محتاج به غیر نباشیم و ثروت مملکت ما محفوظ بماند.

سؤال: لباس کرباس چگونه ثروت مملکتی را محفوظ می دارد؟

جواب: چندین سال است که رابطه اجانب به مملکت ما جاری است. ولی بی علمی و جهالت ما را دانسته اند. هر روز یک نوع قماش خوش رنگ و اسباب قشنگ تازه برای فریب آورده ماحصل حیات ما را به بهای آن می ربوندند و هم وطنان ما جاهلانه پول و ثروتی که با زحمات شاقه تحصیل نموده به رایگان تقدیم آنها می نمودند...

د) اقدامات اجتماعی

از حاج محمدحسین کازرونی آثار و ابنیه خیریه فراوانی به یادگار مانده است. علاوه بر فعالیت های اقتصادی که به آن اشاره شد، سایر اقدامات اجتماعی او عبارتند از:

۱. بنای سه مسجد در محلات گوناگون شهر اصفهان.

۲. تأسیس کارخانه وطن که در اشتغال زایی و اقتصاد شهر اصفهان اقدامی ارزنده بود.

۳. به علت عدم وجود آب آشامیدنی در تخت فولاد، اقدام به بنای یک آب انبار بزرگ و زیبا در این منطقه نموده است.

۴. بنای بقعه و تکیه ای ارزشمند در تخت فولاد که بزرگانی چون آیات عظام مرحوم گزی و درچه ای و بسیاری از دیگر بزرگان در آن دفن می باشند.

۵. کمک به تعمیر و بازسازی بسیاری از مساجد شهر اصفهان.

۶. چاپ قرآن و کتب ادعیه و اهداء آنها به اهل علم و دیگران.

۷. ساختن دبستان، دبیرستان کازرونی.

۸. کمک به فقرا و مستمندان شهر؛ به طوری که در تابستان ها در کارخانه وطن مقدار زیادی لباس و پتو به منظور کمک به مستمندان تهیه می شد که در ایام زمستان میان آنها تقسیم می گردید. همچنین مقدار زیادی خاکه زغال در هر زمستان بین فقرا در قسمت های مختلف شهر تقسیم می کرد.

برخی موانع و معضلات موجود در مسیر تحقق حرکت های اقتصادی

حقیقت آن است که عوامل بسیاری دست به دست یکدیگر داده بود تا موجب شود چنین اندیشه های والائی تا مدت ها جامه عمل نپوشد.

مهمترین این معضلات، عدم همراهی و مشارکت مردم در پیمودن این مسیر بود. به عنوان نمونه در قضیه ناکامی در ایجاد بانک ملی خبرنگار روزنامه تایمز می نویسد: «سه سال قبل دولت ایران برای آنکه محتاج به قرض خارجه نباشد، اقدام به تأسیس بانک ملی کرده ولی عاقبت اقداماتش بی نتیجه گردید. چنان که خیلی از اشخاص اسامی خود را در دفتر بانک ملی ثبت کردند ولی پول نقد خیلی کم دادند. یکی از دلتنگی های مردم هم همین بود که صورت حساب پولی را که جمع شده بود ارائه ندادند که معلوم شود چگونه و به چه مصرف صرف شده است... ایرانیها حقیقتاً از هم مطمئن و خاطر جمع نیستند».

تغییر مکرر در اساسنامه بانک و انتظار زیاد از آن عامل دیگر در ناکامی این حرکت مهم اقتصادی بود. این نکته نیز قابل ذکر است که از همان آغاز این فعالیت ها، برخی آگاهان معتقد بودند تحریم کالاهای خارجی بدون تقویت جانشین داخلی کار پرثمری نخواهد بود. مجدالاسلام کرمانی در همان زمان نوشت: «... اما ترک امتعه خارجه در این امر کمال دقت لازم است که مثل سابق بی مطالعه نشود. اول باید تهیه حوائج را در داخل نمود آن وقت بر ترک امتعه خارجه اقدام بشود».

پیروزی لباس وطن که شکست کالاهای خارجی را به دنبال داشت، بدون واکنش تجار خارجه نمی توانست باشد. تجاری که سال ها با خیال آسوده بازارهای ایران را در قبضه داشتند. کنسول انگلیس در اصفهان بارها به وزیرمختار این کشور در تهران از اوضاع وخیم پیش آمده شکایت کرده است. آنان با انحاء مختلف همان گونه که به انحراف مشروطه مبادرت نمودند، توانستند مسئله تحریم کالاهای خارجی را به ناکامی سوق دهند. کاهش شدید قیمت کالاهای خارجی؛ نسبه دادن کالاها و اجناس به تجار داخلی و مردم؛ تبلیغات زیاد اجناس خارجی و... و روش های متعدد دیگر از جمله اقداماتی بود که آنان را در نیل به اغراضشان موفق گردانید. روزنامه جهاد اکبر با ابراز تأسف نوشت: «آنچه خیرخواهان قدغن کردند که تا می توانید ترک امتعه فرنگی نمائید نتیجه این شد که حالا زیادتر خریداری می شود» و با عصبانیت درباره زنان آلامد که شوهران را وادار به خرید پارچه و سایر کالاهای فرنگی می کنند، نوشت: «مگر این زنان صاحب ندارند؟ یا مردان آنها این قدر اسیر شهوتند که نمی توانند [ضرر خرید کالاهای خارجی را] حالی زوجاتشان کنند».

در ماههای پایانی سال ۱۳۲۵ وزیرمختار انگلیس در تهران به وزیر خارجه متبوع خویش گزارش داد: «مخالفت و ضدیت جدی آقایان در خصوص تجارت با خارجه ظاهراً موقوف گردید و دیگر تجار بومی مورد تهدید واقع نشده اند».

بدین ترتیب آرمان های اقتصادی مشروطیت نیز چون باقی جنبه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دچار انحراف و ناکامی گردید.

نتیجه گیری

با عنایت به مطالب فوق باید گفت اندیشه های اقتصادی حاج محمدحسین کازرونی که در جهت قطع دست اجانب از ثروت ایران، رواج کالاهای داخلی، ایجاد زمینه

اشتغال زایی برای افراد بیکار، ایجاد اندیشه خوداتکایی میان ایرانیان، نجات تجارت و کارخانه های تولیدی داخلی از ورشکستگی و رکود و... بود تا حدودی به ثمر نشست. اگرچه دست بیگانگان به کلی از مواهب و ثروت ایرانی قطع نشد ولی این نتیجه را به دنبال داشت که تجار ایرانی یک بار دیگر در مشروطه ایران نقش مؤثری ایفا نمودند.

در این مقاله به بررسی و بیان اندیشه و کنش های اقتصادی حاج محمدحسین کازرونی پرداخته شد. چنان که دیدیم در حوزه نظر همه چیز درست به نظر می رسید، اما عوامل متعدد و پیچیده ای موجب شد کارها در مقام عمل به پیش نرود. آشفته گی های پس از مشروطه و ضعف و تزلزل مدیریت را می توان از عواملی دانست که تصمیم گیری بلندمدت را از بازیگران اقتصادی سلب می کرد. چند سالی بعد نیز وقوع جنگ جهانی اول و پیامدهای آن کشور را دستخوش آشوب و سقوط کرد به طوری که چهار سال بعد از مشروطه روزنامه انجمن اصفهان با ناامیدی تمام نوشت «چرا باید هنوز کمپانی های شرکتهی ایجاد نشده باشد؟ چه علت دارد که هنوز بانک ملی تشکیل نشده»؛ نیز مدتی بعد روزنامه زاینده رود با اشاره به آرمان های اقتصادی مشروطه چون بانک ملی، راه آهن، شکوفایی اقتصادی و... گزارش داد: «در هر یک از این موضوعات صرف فکر تها شد و تشویقات به عمل آمد. نگارشات مفصله گردید... و زحمات و مشقات کشیده شد و بدبختانه ملت در هیچ یکی از این موضوعات مقصد خود را نیافته و به مطلوب خود نرسیده و بعد از چهار سال... به هر مطلبی که دست زده و شروع کرده، به جز یأس و حرمان نتیجه نبرده است».

سرانجام این مرد نیک نام پس از عمری خدمت در عرصه استقلال و خودکفایی ملی و دستگیری از اقشار ضعیف جامعه، به سال ۱۳۵۱ ق. در اصفهان وفات یافت و در داخل بقعه تکیه ای که خود در تخت فولاد بنا نهاده بود دفن گردید. سپس در سال ۱۳۶۳ ق استخوان هایش به نجف اشرف منتقل و در یکی از حجرات صحن شریف مدفون گردید.

فهرست منابع و مآخذ

- جابری انصاری، میرزا حسن (۱۳۲۸ش). تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، اصفهان، عمادزاده.

- جابری انصاری، میرزا حسن (۱۳۷۸ش). تاریخ اصفهان، با تصحیح جمشید مظاهری،

اصفهان، مشعل، چاپ اول.

- جمالزاده، سیدمحمدعلی (۱۳۶۲). گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران، تهران، کتاب تهران، چاپ اول.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴). تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
- دانشنامه تخت فولاد (۱۳۸۹). گروه مؤلفین، ج اول، اصفهان، مجموعه فرهنگی مذهبی تخت فولاد، چاپ اول.
- رضازاده ملک، رحیم (۱۳۷۷). تاریخ مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس (کتابهای آبی)، تهران، مازیار.
- ریاحی، محمدحسین (۱۳۸۵). روضه رضوان، اصفهان، کانون پژوهش، چاپ اول.
- عابدی، حسن (۱۳۳۴). اصفهان از لحاظ اجتماعی و اقتصادی، اصفهان، چاپ اول.
- عسگرانی، محمدرضا (۱۳۸۴ش). نقش مردم اصفهان در انقلاب مشروطیت ایران، اصفهان، نوشته، چاپ اول.
- عقیلی، سیداحمد (۱۳۸۵). نگرشی بر مشروطیت اصفهان، اصفهان، فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، چاپ اول.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد (۱۳۵۰). تاریخ انحطاط مجلس، اصفهان، دانشگاه اصفهان، چاپ اول.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۶۷). تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، به کوشش کریم اصفهانی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- مهدوی، سیدمصلح الدین (۱۳۶۷). تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، سه جلد، قم، نشر الهدیه، چاپ دوم.
- مهدوی، سیدمصلح الدین (۱۳۷۰). سیری در تخت فولاد اصفهان، انجمن کتابخانه های عمومی اصفهان.
- نجفی، موسی (۱۳۸۵). اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله نجفی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم.
- واعظ اصفهانی، سیدجمال الدین (۱۳۶۳). لباس التقوی، به کوشش هما رضوانی، تهران، نشر تاریخ.

- همایی، جلال الدین (۱۳۸۲). تاریخ اصفهان (مجلد ابنیه و عمارات)، تهران، نشر هما، چاپ اول.

مقالات

- ترکمان، محمد (۱۳۶۴). اسناد تاریخی در رفع وابستگی اقتصادی، روزنامه کیهان، ۱۵ فروردین.

- پهلوان زاده، لیلا (۱۳۸۴). کارخانه وطن، ماهنامه فنی دانش نما، اصفهان، خردادماه.

- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۸۴). اندیشه و عمل اقتصادی در اصفهان عصر مشروطیت و...، مجموعه مقالات همایش حاج آقا نورالله نجفی، اصفهان.

روزنامه ها

- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، اصفهان، مدیر سیدسراج الدین صدرعاملی، سال اول تا سوم.

- روزنامه جهاد اکبر، اصفهان، مدیر سیدعلی خراسانی، سال اول و دوم.

- روزنامه زاینده رود، اصفهان، مدیر معین الاسلام، سال اول تا چهارم.

- روزنامه مجلس، تهران، مدیر سیدصادق طباطبائی، سال اول تا پنجم.

- روزنامه ندای وطن، مدیر مجدالاسلام کرمانی، سال اول و دوم.

پانوشت ها

* استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان.

۱. جمالزاده، ۱۳۶۲، ص ۹۸

۲. محبوبی اردکانی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۹۴

۳. نجفی، ۱۳۸۵، صص ۴۷ و ۸۶

۴. مهدوی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۸

۵-۷. ترکمان، ۱۳۶۴، صص ۸

۲۳ رجب. ۶. این رساله در روزنامه جهاد اکبر در سال ۱۳۲۵ ق به چاپ رسیده است. رک: جهاد اکبر، ۱۳۲۵

۷. مجدالاسلام کرمانی، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۱۴

۳۵-۸. عسگرانی، ۱۳۸۴، صص ۳۷

۱۷-۹. واعظ اصفهانی، ۱۳۶۳، صص ۲۰

۱۰. حائری، ۱۳۶۴، ص ۱۳۱؛ سواد دستخط آیات عظام در روزنامه ثریا، س دوم، ۱۳۱۷ ق.

۱۱. مذاکرات انجمن مقدس ملی، ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق.

۳۶-۱۲. نجفی، ۱۳۸۵، صص ۳۷

۱۳. همان، ص ۳۸

۱۸۰-۱۴. رجائی، ۱۳۸۴، صص ۱۸۳

۲۵ محرم ۱۳۲۵ ق.، ۱۵. انجمن مقدس ملی، س اول، ش ۱۰

۱۶. همان.

۲۵ محرم ۱۳۲۵ ق.، ۱۷. انجمن مقدس ملی، س اول، ش ۱۰

۱۸. روزنامه جهاد اکبر، ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۵

۲۵ محرم ۱۳۲۵ ق.، ۱۹. انجمن مقدس ملی، س اول، ش ۱۰

۲۰. روزنامه جهاد اکبر، ۴ رجب ۱۳۲۵

۲۱. جهاد اکبر، س اول، پانزده شعبان ۱۳۲۵ ق.

۲۲. انجمن مقدس ملی، س اول، ش ۱۱، شوال ۱۳۲۵ ق.

۲۳. روزنامه جهاد اکبر، ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ ق.

۲۴. همان.

۲۵. همان.

۲۶. نجفی، ۱۳۸۵، ص ۷۸

۲۷. روزنامه انجمن مقدس ملی، س اول، ۲ صفر ۱۳۲۵ ق.

۱۸۰-۲۸. ر. ک: دوره های مختلف روزنامه مجلس از سال اول تا سال سوم به نقل از رجایی، همان مأخذ، صص ۱۸۱

۲۹. روزنامه انجمن مقدس ملی، س اول، ۴ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق.

۳۰. همان، ۲۰ شعبان ۱۳۲۵ ق.

۳۱. همان.

۱۰۷-۳۲. ماهنامه دانش نما، ۱۳۸۴، ص ۵۲؛ عابدی، ۱۳۳۴، صص ۱۰۹

۳۳. نجفی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۴

۱۳۱۶ ق به نقل از نجفی، ص ۴۷، ۳۴. روزنامه ثریا، ش ۴۶

۳۵. جابری انصاری، ۱۳۲۸، ص ۳۵۱

۱۸۶ به چاپ رسیده است. - ۳۶. متن این رساله در کتاب نجفی، ۱۳۸۵، صص ۱۸۹

۳۷. همائی، ۱۳۸۴، صص ۲۲۴ و ۲۳۶

۳۸. جابری انصاری، ۱۳۲۸، ص ۳۶۵

۱۰-۳۹. دانشنامه تخت فولاد، ۱۳۸۹، صص ۱۱

۴۰. مهدوی، ۱۳۷۰، ص ۱۷۰

۴۱. ریاحی، ۱۳۸۵، ص ۲۶

۴۲. مهدوی، همان.

۴۳. عقیلی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۳

۱۴ محرم ۱۳۲۸ ق.، ۴۴. روزنامه مجلس، س سوم، ش ۶۶

۱۸۰-۴۵. رجائی، ۱۳۸۴، صص ۱۸۳

۲ جمادی الاول ۱۳۲۵ ق.، ۴۶. روزنامه ندای وطن، س اول، ش ۴۰

۴۷. رضازاده ملک، ۱۳۷۷، ص ۷۵

۷ شعبان ۱۳۲۵ ق.، ۴۸. روزنامه جهاد اکبر، س اول، ش ۲۷

۴۹. رضازاده ملک، ص ۹۲

۱۵ صفر ۱۳۲۸، ۵۰. روزنامه انجمن اصفهان، سال سوم، ش ۵۲

۲۴ جمادی الآخر ۱۳۲۹ ، ۵۱ . روزنامه زاینده رود، سال سوم، ش ۲۰

۵۲ . مهدوی، همان.

سیدضیاءالدین طباطبایی؛ از مشروطه تا کودتا

سیدضیاءالدین طباطبایی تا پیش از کودتا

از آنجا که کودتای اسفند ۱۲۹۹ با محوریت شخص سیدضیاء شکل گرفت، ابتدا به زندگی او اشاره کوتاهی می‌نمائیم. نامبرده فرزند آقا سیدعلی یزدی، از روحانیون دربار مظفرالدین شاه، می‌باشد. در ایام نوجوانی انقلاب مشروطه را درک نمود و در مهاجرت کبری همچون دیگر طلاب به قم مهاجرت کرد. ورودش به شیراز با پیروزی انقلاب مشروطه همزمان شد. سید در شیراز روزنامه اسلام و با توقیف آن روزنامه ندای اسلام را منتشر ساخت. انتقادهای او از متنفذین و مستبدین فارس منجر به تهدید قتلش از جانب ایشان شد. پس شیراز را با قیافه و لباس مبدل ترک گفت و به تهران رفت که در محاق استبداد صغیر فرو رفته بود. او در تهران به کمیته جهانگیر پیوست و مأمور نوشتن بیانیه و برقراری ارتباط میان آزادیخواهان شد. همچنین با تشکیل یک گروه کوچک سعی در ساختن نارنجک و ترساندن هواداران محمدعلی شاه نمود که نقشه اش لو رفت. از بیم خشم شاه به سفارت عثمانی و بریتانیا پناهنده شد که عذر او را خواستند؛ بناچار به سفارت اطریش - مجارستان روی آورد که انصافاً از او در «محکمه محاکمات وزارت امور خارجه» حمایت همه جانبه ای نمودند. در فتح تهران نیز از جانب کمیته جهانگیر «مأمور تسخیر تلفون خانه و خیابان لاله زار و چراغ برق بود».

پس از سقوط دیکتاتوری محمدعلی شاه، احزاب و روزنامه های جدیدی شروع به

فعالیت نمودند. سیدضیاء در حالی که کمتر از بیست سال داشت، روزنامه شرق را منتشر ساخت که از جانب افراد متمولی همچون ارباب بهمن زرتشتی و ماطاوسخان ارمنی حمایت مالی می شد. افکار تند سیدضیاء و انتقادات پی در پی او از کابینه ها باعث توقیف های چندباره روزنامه شد و در نهایت اداره نظمی با صدور ابلاغیه ای در اوایل خرداد ۱۲۸۹ از ادامه نشر روزنامه جلوگیری کرد. برق جایگزین روزنامه شرق شد؛ اما این روزنامه هم گرفتار تویخ دستگاه حاکمه شد و انتشار مقاله «روح ملت از این مجلس خبر ندارد» نمایندگان مجلس را نیز به شکایت از سیدضیاء و ادار ساخت. سرانجام برای حفظ قداست مجلس، سیدضیاء حاضر شد بدون اینکه محکوم گردد، کشور را ترک کند.

سیدضیاء دو سال بعد به ایران برگشت و خرده گیری های او از دولت علاءالسلطنه و ناصرالملک که از برپائی انتخابات مجلس خودداری می کردند، منجر به توقیف همیشگی این روزنامه شد. سید در کمتر از یک هفته روزنامه رعد را منتشر کرد و طبق معمول به مخالفت با دولت های ضعیف ادامه داد. او بی تدبیری طبقه حاکم در اداره مطلوب کشور را عامل مهم بی سامانی و فشار دولت های شمالی و جنوبی می دانست. با شروع جنگ جهانی اول، در آبان ۱۲۹۴ ایران به تصرف بیگانگان درآمد و روزنامه رعد به جمع طرفداران انگلیس اشغالگر پیوست. در حالی که دیگر جراید دل به آلمان ها بسته بودند. سیدضیاء نظر مساعدی نسبت به اعلام بی طرفی کابینه مستوفی الممالک نداشت و دولت را محکوم می کرد به اینکه «نه از جنگ بهره می برد و نه از بی طرفی واقعی پیروی می کند».

پس از سقوط دولت سپهسالار اعظم، میرزا حسن خان وثوق الدوله مأمور تشکیل کابینه شد. علیرغم حضور تعدادی از هواداران انگلیس در این دولت، نخست وزیر از پذیرفتن پیشنهاد دولت های انگلیس و روسیه مبنی بر نظارتشان بر امور مالی و نظامی ایران- که پیش از این به امضای سپهسالار رسیده بود- امتناع نمود. این اتفاق بی تأثیر در مخالفت های روزنامه رعد با این کابینه نبود که در نهایت منجر به محاکمه سیدضیاء شد. او از این محکمه پیروز بیرون آمد؛ اما به خاطر «صدمه و زحمت روحی» نیازمند استراحت و «فراغت دماغ» شده بود. لذا ایران را به مقصد روسیه، که در آتش انقلاب می سوخت، ترک گفت. او در پتروگراد شاهد سخنرانی لنین بود که در آن لغو قرارداد

۱۹۰۷م و دیگر امتیازات روسیه در ایران را اعلام کرد.

سیدضیاء قریب به دو سال در اروپا توقف نمود و پس از بازگشت، روزنامه رعد را مجدداً از ۲۰ مهر ۱۲۹۲ منتشر ساخت. بعد از این سیدضیاء سرسختانه از وثوق الدوله حمایت می کرد. وثوق موفق به دستگیری و مجازات کمیته مجازات شده بود. ظاهراً سیدضیاء نیز در لیست سیاه این کمیته قرار گرفته و تا مدتی در نگرانی به سر می برد. علاقه مندی سیدضیاء به امور اجرائی بعد از این زمان آشکارتر شد و در روزنامه خود از سپردن امور به اشخاص لایق سخن می گفت؛ به عنوان نمونه زندگی نامه «کلمانسو» را که در فرانسه از شغل روزنامه نگاری به مناصب بالای سیاسی رسیده بود، تشریح کرد. همچنین شش مقاله تحت عنوان «اگر وزیر بودم چه می کردم» منتشر ساخت. تماس او با انگلیسی ها و دیگر اتباع بیگانه حاضر در تهران نیز افزایش پیدا کرد.

زمینه های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

پس از پیروزی انقلاب روسیه، تمام امتیازات آن کشور در ایران ملغی اعلام شد و شروع به تخلیه نیروهای خود از شمال ایران کردند. مردم ایران نیز کم و بیش از تفکرات انقلابیون روسی به هیجان آمده و انتظار تحولی در کشور را می کشیدند. ورود این افکار توسط سربازان روسی حاضر در ایران صورت می گرفت، «به ویژه مردم شهرهایی چون تبریز، کرمانشاه، رشت و... با سرمشق گرفتن از شوراهای نمایندگان سربازان در یگان های ارتش روسیه شروع به پدید آوردن شوراهای محلی نمودند. تشکیل کمیته مجازات و قتل جاسوسان بیگانه را هم می توان در همین چارچوب تفسیر نمود؛ اقدامات آن ها باعث سقوط کابینه اول حسن وثوق در رجب ۱۳۳۵ شد که تا روی کار آمدن مجدد او در شعبان ۱۳۳۶، کابینه ها سیاست ضدانگلیسی در پیش گرفتند.

پس از پایان یافتن جنگ جهانی اول، قیومیت عراق طبق نظر جامعه ملل به انگلستان سپرده شد؛ این کشور «خیال داشت پسر پادشاه حجاز را در کشور جدید بر تخت نشاند و اداره امور آنجا را به مأموران انگلیسی بسپرد». با این شرایط جدید ایران میان دو مستعمره انگلستان یعنی هند و عراق قرار می گرفت و از اهمیت دو چندانی برخوردار شده بود. اوضاع داخلی کشور هم رو به وخامت گذارده بود؛ فقر گسترده، ناامنی در نقاط مختلف، دخالت بیگانگان و جنبش های محلی چون نهضت

جنگل و خیابانی مردم را مستاصل ساخته بود و همه مشتاق شکل گیری یک دولت مرکزی مقتدر به انتظار نشسته بودند، به همین خاطر مدرس از سپردن ریاست الوزرائی به وثوق الدوله حمایت نمود. انگلستان هم به خاطر حضور دائمی نیروهایش در ایران که هزینه های سنگین مالی، نظامی و سیاسی به دنبال داشت، دولت و وثوق الدوله را با پرداخت رشوه تشویق به امضای قرارداد ۱۹۱۹م کرد. با عقد این قرارداد ایران به یک کشور تحت الحمایه و پایگاه مناسبی در برابر شوروی تبدیل می شد؛ بدون اینکه انگلستان هزینه چندان برای آن پردازد. سیدضیاء در حاشیه مذاکرات انگلیسی ها با وثوق الدوله حاضر بود و روزنامه اش از قرارداد مزبور حمایت می کرد. او عقد قرارداد را «دوره تجدید ایران» شمرد و با درج ۹ مقاله در روزنامه به دفاع از کابینه پرداخت. سیدضیاء از جمله روزنامه نگارانی بود که به خاطر تمجید از کابینه مبلغ بیست و پنج هزار تومان رشوه دریافت نمود.

تقلای بیش از اندازه سیدضیاء باعث واکنش دیگر افراد از جمله عبدالله مستوفی شد که بنا به تقاضای سیدحسن مدرس رساله ابطال الباطل را در رد قرارداد فوق نگاشت و در آن به نقش سیدضیاء و حمایتش از وثوق الدوله اشاره نمود. نویسنده از سیدضیاء به عنوان «مولانا عبدالدین» یاد کرده که کابینه مستوفی الممالک را بخاطر کوتاهی در حل مشکلات کشور «ملامت کرده از انواع هتاک و هزرگی را به کابینه معمول می داشت» اما در مورد وثوق الدوله «تمام خرابکاری ها تمام مفاسد اعمال شما را ستایش و حتی برای کار چاقی شما مطالبه اجرای قرارداد را هم از قول ملت می نماید». سیدضیاء علت حمایتش از قرارداد را چنین توجیه می کرد که «بستن قرارداد برای جلب حمایت دولت انگلستان ضرورت داشت؛ ما می دانستیم که بعداً مجلس این قرارداد را رد می کند ولی در آن اوقات خطر تجزیه را از ایران رد می کرد» این مطلب در حالی بیان می شد که بریتانیا پیش از تصویب قرارداد در مجلس شورای ملی، به اجرای مفاد آن پرداخت. در ضمن افشای قرارداد باعث حیرت و اعتراض دولت های دیگر از جمله فرانسه و آمریکا شد که سیدضیاء در صدد پاسخگویی به برخی از آن ها برآمد.

سید ضیاء به پاداش حمایت از کابینه وثوق الدوله، در رأس هیاتی برای عقد قرارداد تجاری با دولت باکو عازم قفقاز شد. پیشینه همکاری مطبوعاتی سیدضیاء با محمدامین رسول زاده حاکم «آذربایجان مستقل» و سیاست انگلستان در انتخاب وی بی تأثیر

است. قراردادی که به امضای طرفین رسید، مورد تأیید رئیس الوزرا قرار نگرفت. بنابراین سیدضیاء هیأت را در آذربایجان گذارد و به ایران برگشت تا توضیحات لازم را به کابینه بدهد. هر چند ورود بلشویک ها در اردیبهشت ۱۲۹۹ به آذربایجان، تمام زحمات سیدضیاء را به باد داد، اما باعث شد تا سیدضیاء در مرکز توجه محافل سیاسی قرار گرفته و به او یک وجهه نیمه دولتی بدهد. از طرف دیگر بریتانیا نیز نظر مساعدتری نسبت به او پیدا کرد و به قول آوری آن ها مفتون بینش سیاسی وی شدند که ترکیبی از بینش اروپایی و ایرانی شده بود.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

اواخر سال ۱۲۹۶، سازمان کمیته آهن در اصفهان و با حمایت کنسولگری انگلیس و دخالت کلنل هیگ، تأسیس شد. یحیی دولت آبادی که در خرداد ۱۲۹۸ (رمضان ۱۳۳۷ق) به اصفهان مسافرت کرده بود، از شوق جوانان و مردم برای ورود به کمیته، شگفت زده شده و علت علاقه مندی جوانان را دستیابی به «شغل دولتی» ذکر کرده است. مدیریت کمیته بر عهده «حسین خان معتمد گیلانی» بود؛ او پس از شنیدن خبر دایر شدن مرکز کمیته آهن در تهران، آن را «خطرناک» تشخیص داده و بدون اطلاع کلنل هیگ، به موجب یک ماده از نظامنامه، کمیته را منحل اعلام نمود بار دیگر کمیته در سال ۱۲۹۸ با نام کمیته «فولاد» یا «زرگنده» در تهران شکل گرفت. جلسات کمیته در خانه بیلاقی سیدضیاء، نزدیک به سفارت انگلیس تشکیل می شد. سیدضیاء ریاست کمیته را بر عهده داشت و اشخاصی چون عدل الملک، کلنل کاظم خان سیاح، میرزا کریم خان رشتی، سلطان محمدخان عامری، مازور مسعودخان کیهان و سلطان اسکندرخان، در آن عضویت داشتند. پس از سقوط کابینه وثوق الدوله در تیرماه ۱۲۹۹، کمیته زرگنده بر فعالیت خود افزود و با حزب سوسیالیست به همکاری پرداخت. با تشکیل کابینه میرزا حسن خان مشیرالدوله (تیر ماه ۱۲۹۹)، «وستهال سوئدی، رئیس نظمی و برخی دیگر از اشخاصی که از مقام خود منفصل شده بودند، به کمیته پیوستند.» مشیرالدوله با انتشار بیانیه ای در ۲۸ شوال ۱۳۳۸ق/ ۲۴ تیر ۱۲۹۹، درباره قرارداد ۱۹۱۹ اعلام کرد «موقوف ال-اجری خواهد بود تا وقتی که برای مجلس شورای ملی ایران عرضه شده تصویب گردد» و به دنبال آن، مستشاران نظامی و مالی انگلیس

از ایران خارج شدند.

مشیرالدوله توانست با سرکوب قیام شیخ محمد خیابانی و عقب راندن نیروهای جنگل، تا حدودی امنیت را مجدداً به ایران بازگرداند. با موافقت احمدشاه، مشاورالممالک انصاری جهت مقدمات انعقاد پیمان میان ایران و حکومت جدید شوروی در مرداد ۱۲۹۹ عازم شد. «این اقدام مشیرالدوله مطبوع خاطر انگلیسیها نیفتاد و فعالیت دیپلماسی بریتانیا را بر ضد او تحریک نمود.» مقامات انگلیسی که از حضور در قفقاز نتیجه ای به دست نیاورده بودند، به ناچار با نماینده تام الاختیار لنین در ژوئن ۱۹۲۰م/ خرداد ۱۲۹۹ به مذاکره پرداختند. آنها راجع به ایران تصمیم گرفتند که انگلستان، ایران را به پایگاه ضدانقلاب شوروی تبدیل نکند و هر دو کشور خاک ایران را تا ۱۱ فروردین ۱۳۰۰/۳۱ مارس ۱۹۲۱ تخلیه کنند. با علنی شدن این طرح، سیدضیاء نقشه ای برای تشکیل یک نیروی بزرگ ایرانی تحت فرماندهی افسران انگلیسی، جهت دفاع از پایتخت در برابر بلشویک ها مطرح کرد که از طریق سفارت انگلیس تسلیم رئیس الوزراء شد. او همچنین سپردن حکمرانی ایالات شمال و معاونت وزارت داخله به خود را هم مطرح ساخت که مورد حمایت سفارت خانه انگلستان قرار گرفت اما رئیس الوزراء پاسخ داد نیازی به خدمات سیدضیاء نمی باشد. در این زمان انگلستان به دنبال روی کار آوردن یک دولت قوی و در عین حال مطیع بود که مشیرالدوله حائز این شرایط نبود؛ بنابراین برای به سقوط کشاندن دولت مذکور، ضمن قطع کمک های مالی و ایجاد نارضایتی در بین قزاق ها، قشون نظامی را وادار به عقب نشینی از برابر جنگلی ها و ایجاد نگرانی در بین مردم کردند. سرانجام با تهدید شاه، مشیرالدوله در ۳ آبان ۱۲۹۹ وادار به استعفا شد. کمیته زرگنده، مستوفی الممالک را کاندیدای ریاست الوزرای نمود و «برخلاف رسم و عادت مملکت دو نفر از اعضای مهم کمیته را که سیدضیاءالدین طباطبایی و میرزامحمدصادق طباطبایی باشند» کاندیدای وزارت نمود. با امتناع مستوفی الممالک، سپهداراعظم مأمور تشکیل کابینه شد (۵ آبان ۱۲۹۹ / ۱۳ صفر ۱۳۳۹ق) و برخی از اعضای کمیته زرگنده مانند وستھال، مجدداً به کار مشغول شدند. سپهدار برای جلب رضایت انگلیسی ها استاروسلسکی، فرمانده روسی قزاقخانه را در ۹ آبان معزول و روانه پاریس کرد. تعدادی دیگر از افسران روسی نیز از خدمت منفصل شدند و موانع احتمالی اجرای کودتا برداشته شد. سیدضیاء طرف

مشورت سپهدار اعظم بود و بنا به اظهار برخی، سپهدار به او مقام وزارت معارف یا عدلیه را پیشنهاد کرد اما سیدضیاء خواستار وزارت امور خارجه شده بود، و حتی «آن مقام را هم قبول نکرد، زیرا می خواست کار را یکسره کند.» از آنجائی که سیدضیاء مأمور پرداخت حقوق قزاق ها شده بود، نظرات قبلی کمی دور از واقعیت می نماید.

پس از آنکه بانک شاهنشاهی پافشاری کرد که برات های دولتی پیش از پرداخت، باید به رؤیت مستشاران مالی مستقر در سفارت انگلیس برسد، سیدضیاء توانست با حذف این تشریفات زائد، واسطه بین مشتریان سرشناس بانک و سفارت انگلیس شود. بدین ترتیب سیدضیاء «موقتاً در قالب شخصیت های بزرگی درآمد که شاه و بزرگان کشور، برای مطمئن شدن از پرداخت برات هایشان، ناگزیر به مراجعه به او بودند.» سیدضیاء چندین بار جهت پرداخت حقوق قزاق ها، به قزوین مسافرت کرد و با افسران قزاق و صاحب منصبان انگلیسی روابط مستحکمی برقرار ساخت. همچنین سیدضیاء و سردار معظم خراسانی، واسطه مذاکرات غیرمستقیم مقامات سفارت انگلیس با سپهدار اعظم در آذر ۱۲۹۹ شدند. آنها «رویه جبن آمیز» سپهدار اعظم را مورد شماتت قرار داده و او را تشویق به تشکیل فوری یک نیروی نظامی تحت فرماندهی افسران انگلیسی به تعداد ۱۵۰۰۰ نفر کردند. همچنین خواستار نوسازی نیروهای پلیس و ژاندارم و انتقال تعدادی از پلیس های جنوب به تهران شدند. نورمن وزیرمختار انگلیس، پیش بینی کرده بود در صورت پذیرش این طرح از جانب کابینه، امکان ایجاد بحران و استعفای برخی وزراء وجود دارد، «که در آن صورت خود سیدضیاء و سردار معظم جای وزیران مستعفی را خواهند گرفت.» اما لرد کرزن- وزیر خارجه انگلیس- با تشکیل کابینه ای که سیدضیاء و سردار معظم عضو آن باشند، مخالفت داشت.

روس ها کلیه قشون خود را از تاریخ ۲۴ دی ماه ۱۲۹۹ از نواحی شمال به عقب راندند، مقامات سفارت انگلیس نیز به سپهدار اطلاع دادند مجلس نمایندگان انگلیس، پرداخت کمک مالی به ایران را منوط به این می داند که مصرف آن با نظر افسران انگلیس باشد، و بزودی نیروهای خود را از ایران بیرون خواهند برد. سپهدار که در شرایط بغرنجی قرار گرفته بود، به ناچار در ۲۴ دی ماه استعفا کرد. مستوفی الممالک که آمادگی خود را پیش از این اعلام کرده بود، زمانی که از تصویب قرارداد ۱۹۱۹م در مجلس شورای ملی عذر خواست، کنار گذاشته شد؛ بنابراین احمدشاه مجدداً از سپهدار

خواست تا دولت خود را تقویت کند. پس از ۲۶ روز، کابینه جدید در مورخه ۲۸ بهمن ۱۲۹۹/۸ جمادی الثانی ۱۳۳۹ق به حضور احمدشاه معرفی شد. دولت چندان ضعیف بود که «اگر نیروی انگلیس در حوالی قزوین پایگاه نداشت، بلشویک های گیلان می توانستند به آسانی به طهران حمله کنند و دولت حتی توانایی دفاع از پایتخت را هم نداشت. بنابراین انگلیس فعالیت خود را برای روی کار آوردن یک دولت نظامی و در عین حال سرسپرده شدت بخشید» این دولت می توانست هم با جنبشهای رادیکال داخلی مقابله کند و هم جلو پیشروی احتمالی قوای شوروی را بعد از تخلیه کشور از نیروهای انگلیسی بگیرد.»

پس از آنکه فرماندهی قوای نظامی انگلیس مستقر در شمال ایران، به «ادموند آبرونساید» سپرده شد، «سیاست رسمی دولت انگلیس که توسط «کرزن» وزیر خارجه، طراحی و ابلاغ می شد، به تدریج رنگ می باخت و وزارت جنگ فعال مایشاء می شد.» آبرونساید ابتدا خواست از راه مسالمت آمیز پیش برود «تا مبادا اثر سوئی در رابطه میان سیاستمداران و نظامیان بر جای گذارد. بنابراین در ۲۶ بهمن از احمدشاه خواست رضاخان را به فرماندهی کل نیروهای قزاق ایران منصوب کند، اما او از پذیرفتن آن خودداری نمود. توجه آبرونساید به رضاخان را بایستی بخاطر شخصیت نظامی او بدانیم که شخصی زیرک، جسور و علاقه مند به کسب قدرت بود؛ او در جریان بیرون راندن کلنل کلرژه که به تازگی از جانب انقلابیون روسیه فرماندهی دیویزیون قزاق را برعهده گرفته بود شرکت داشت و با طی مدارج نظامی به رقیب مهمی برای استاروسلسکی تبدیل شده بود. او برای برپائی کودتا و تغییر کابینه هم به مذاکره با سفارت آلمان نشست، که دیرتر از موعد موافقت خود را اعلام کرده بودند.

فکر انجام کودتا در ذهن افراد دیگری هم وجود داشت، «همه درصدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متشتت و تمرکز آنها می توان بسر منزل مقصود رسید.» سردار اسعد بختیاری از ملاکان بزرگ ایل بختیاری جزء اولین کاندیداهای انجام کودتا بود، اما میان خان های بختیاری اختلاف نظر وجود داشت. به میرزا اسماعیل نوبری نیز پیشنهاد انجام کودتا دادند، اما او «جواب داده بود که من به دست خارجی، مخصوصاً به دست نظامی انقلاب نمی کنم.» این فکر حتی در ذهن روحانیونی چون سیدحسن مدرس هم وجود داشت و برای انجام آن با میرزا کوچک خان جنگلی نیز مکاتبه نموده و رضاخان نیز

به او پیشنهاد همکاری داده بود؛ اما این امر با توجه به اینکه رضاخان هنوز آشنائی چندانی با مدرس نداشته بسیار بعید است «از این گذشته، برای به دست گرفتن به زور سپاهیان حمایت روحانیون در مرحلهٔ اول کودتا ضروری نبود». انگلیسی‌ها نیز چندین مهره برای انجام کودتا در نظر گرفته بودند؛ ابتدا محمدولی خان خلعتبری (سپهسالار) با واسطه گری سیدضیاء، طرف مذاکره قرار گرفت، اما زمانی که سپهسالار متوجه شد انگلیسی‌ها خواستار سپردن وزارت داخله به سیدضیاء هستند، پیشنهاد را ضمن توهین به سیدضیاء رد کرد. مؤلف «دولت و جامعه در ایران» این مطلب را ناشی از خلط مبحثی می‌داند که معمولاً میان نام سپهدار و سپهسالار اتفاق می‌افتد و در حقیقت پیشنهاد کودتا به محمدولی خان تنکابنی (سپهسالار) شده بود اما وقتی که سیدضیاء خبر حضورش در کابینهٔ سپهسالار را به او می‌دهد، سپهسالار از انجام کودتا و تشکیل کابینه صرف نظر می‌کند. کاندیدای بعدی انگلیسی‌ها- و در حقیقت لرد کرزن- شخص نصرت الدوله فیروز، وزیر امور خارجهٔ ایران بود؛ اما نصرت الدوله به خاطر عقد قرارداد ۱۹۱۹م و دریافت رشوه، دیگر امکان بازگشت به صحنهٔ سیاست را نداشت و سفارت انگلیس در تهران هم او را کاندیدای مناسبی نمی‌دانست. ضمناً نویسندهٔ مذکور اظهار نموده، به هیچ مدرکی در بایگانی‌های بریتانیا برنخورده است که نشان دهد فیروز را در لندن برای تشکیل دولت انتخاب کرده باشند.

مقامات انگلیسی به دنبال انتخاب فردی بودند که بدون دغدغه و نگرانی از مقام سیاسی و اجتماعی خود، بتواند قرارداد ۱۹۱۹م را ولو با شکلی دیگر پیاده کند. علیرغم وجود افراد مهم و سابقه دار لشکری برای انجام کودتا، رضاخان میرپنج در نظر گرفته شد و این مطلب در مورد سیدضیاء، بدون داشتن مقام رسمی و جایگاه مهم طبقاتی نیز صادق است. بالفور عضو سفارت انگلستان در تهران که در ایام کودتا حاضر بود می‌نویسد انتخاب سیدضیاء جهت رهبری توطئه «مانند موارد مشابه دیگر، ناشی از تصادف بود تا طرح و برنامه». البته نظرات دیگری هم در مورد این جریان اظهار شده است؛ طبق یک نظر بر اساس اسناد و مدارک، دو طرح جداگانهٔ کودتا در تهران و قزوین توسط دو صاحب منصب انگلیسی یعنی ژنرال آبرونساید و نورمن وزیرمختار بریتانیا در تهران، بدون اطلاع یکدیگر و مقامات مافوق خود در لندن مورد بررسی قرار گرفته بود. اجرای کودتا توسط آبرونساید، با حرکت نیروهای قزاق به تهران آغاز شد که نورمن را غافلگیر کرد، اما او توانست سیدضیاء را به استقبال نیروهای اعزامی بفرستد و او را بر آنها تحمیل کند. در نظر دیگری که به نظر

منطقی تر می آید، آبرونساید پس از انتخاب و گفتگو با رضاخان جهت انجام کودتا، نورمن را در جریان گذاشته و با استدلال او مبنی بر تعیین یک رهبر سیاسی، علاوه بر رهبر نظامی موافقت نمود و انتخاب آن را بر عهده نورمن گذاشت، او هم سیدضیاء را برای رهبری سیاسی کودتا برگزید.

انگلیسی ها پس از آنکه شعبات بانک شاهنشاهی را در ولایات تعطیل کردند، از احمدشاه خواستند پایتخت را به اصفهان منتقل کند. «برای بردن شاه به اصفهان، محتاج قوا بودند و بنا شد که پانصد نفر از قزاق های قزوین، به تهران بیایند.» سیدضیاء و اسمایس فرصت را مغتنم شمرده و سردارهمایون را وادار کردند دستور انتقال قزاق ها را به تهران صادر کند. سیدضیاء و رضاخان برای اولین بار در شاه آباد یکدیگر را دیدند که به اتفاق کاظم خان سیاح، سرتیپ احمدخان و ماژور مسعودخان کیهان، به قرآن سوگند یاد کردند تا همواره در خدمت شاه و میهن باشند و از یکدیگر در همه احوال حمایت کنند. احمدشاه پس از آنکه متوجه شد سیدضیاء نیز دست اندرکار آوردن قزاق ها می باشد، پشیمان شده و می خواهد که نیروها به مواضع خود برگردند. بنابراین هیأت مشترکی از جانب شاه، کابینه و سفارت انگلیس در مهرآباد به مذاکره با رضاخان پرداختند. رضاخان ضمن انتقاد از کابینه های نالایق، حرکت قزاق ها را برای پیشگیری از حمله بلشویک ها و تشکیل حکومت نیرومند و مقتدر لازم می شمارد. سرانجام قزاق ها در سوم اسفند ۱۲۹۹ وارد پایتخت شدند، در حالی که به ژنرال وست هال، رئیس سوئدی نظمی و عضو کمیته زرگنده توصیه شده بود که «اگر نبردی در گرفت، دخالت نکنند.» طبق خاطرات سیدضیاء، در هنگام ورود نیروهای قزاق «یکدفعه با هم ده توپ در شهر شلیک شد که به اندازه ای صدای مهیبی کرد که همه مردم از خواب بیدار شدند و بعضی زندهای حامله بچه انداختند.» تنها مقاومت در یکی از کلانتری ها صورت گرفت که منتهی به هفت کشته شد.

پس از ورود نیروی قزاق به پایتخت، تمام وزارت خانه ها و ادارات به تصرف کودتاجیان درآمده و زندانیان سیاسی از زندان شهربانی آزاد شدند. برخی امضای حکم ریاست وزرایی سیدضیاء توسط احمد شاه را در روز چهارم اسفند ذکر کرده اند، اما سیدضیاء در نطق دفاعیه خود در مجلس چهاردهم امضای حکم را مربوط به روز ششم می داند. امضای ریاست وزرایی او زمانی اتفاق افتاد که مجلس در تعطیلی به سر می برد و خرده گیری هایی که پیش از این سیدضیاء در روزنامه های خود به این نوع از کابینه ها می گرفت، به خود او

نیز بازگشت. سیدضیاء در اولین ملاقات با احمدشاه درخواست لقب «دیکتاتور» کرد اما «شاه حیران و ناراحت از عواقب این عنوان روحی و معانی ضمنی معاصر آن که در واقع افاده قدرت مافوق قانون اساسی بود، تقاضای او را نپذیرفت.» این درخواست سیدضیاء دور از انتظار هم نبود و به احتمال وی می دانسته که انگلیسی ها بدنبال روی کار آوردن یک قدرت نظامی برای پیشبرد اهدافشان هستند. احمدشاه برای نزدیکی بیشتر به سیدضیاء، القاب دیگری مانند «اتابک اعظم» و «ظل السلطان» برای او انتخاب کرده بود که سیدضیاء از پذیرفتن آنها خودداری کرد و «نخستین نخست وزیر بی لقب ایران شد.» سیدضیاء لباس روحانی خود را هم کنار گذاشت و در توضیح آن نوشت: «نخواستم در این مورد بدعتی ایجاد و هر عمامه بسری را بخیال ریاست وزراء اندازم.» روز پس از کودتا، سیدضیاء بدون آنکه هنوز اختیارات قانونی و رسمی پیدا کرده باشد، از حساب دولت در بانک شاهنشاهی مبالغی برداشت و بین کودتاچیان نظامی تقسیم کرد. او برای تهران و شهرهای اطراف، فرماندار نظامی تعیین نمود و از ۱۲ اسفند در تهران حکومت نظامی اعلام شد. سیدضیاء روزنامه رعد را تعطیل کرد، به نظر او «وقتی آدمی بقدرت رسید باید روزنامه خودش را تعطیل کند و به روزنامه های مخالف اجازه انتشار بدهد؛ برای اینکه اسلحه حریف را از دستش نباید گرفت.» سیدضیاء بر خلاف این ادعا که مربوط به اوایل دهه چهل بود، جراید مهم پایتخت مانند «گلشن»، «حلاج» و «ستاره ایران» را توقیف کرد و تعدادی از روزنامه نگاران مانند محمد فرخی یزدی مدیر «طوفان»، علی اکبر دهخدا مدیر «صوراسرافیل»، ملک الشعراى بهار مدیر «نوبهار» و «تازه بهار» و عده ای دیگر را روانه زندان نمود. دیگر اتفاق مهم دستگیری تعداد زیادی از رجال سیاسی کشور بود، «در یک هفته، قریب هشتاد نفر ناجور و از هر دسته و هر طبقه و صنف، به محبس افتادند و غالب آنها را در عمارت قزاقخانه مشرف به میدان مشق قدیم حبس کرده [بودند].» صورت اسامی افراد، قبل از کودتا در سفارت انگلیس تهیه شده بود و «این همان لیست سیاه معروفی است که بعداً کابینه سید هم نام خود را از آن گرفت و به کابینه سیاه معروف شد.» انگلوفیل های مشهوری چون فرمانفرما و فرزندش نصرت الدوله و صارم الدوله نیز در بین محبوسین حضور داشتند، البته اشخاصی چون سردار مظفر، محمدولی خان تنکابنی و دیگر رؤسای عشایر که نگهبانان مسلح در اختیار داشتند از گزند دستگیری دولت در امان ماندند.

تعدادی قزاق هم در بیرون سفارت انگلستان گمارده شده بود تا در ظاهر نگذارند کسی

آنجا بست بنشیند و در واقع برای اینکه نورمن و دیگر اعضای سفارت، در محذور اخلاقی قرار نگیرند. با افزایش تعداد محبوسین، برخی از ایشان را از تهران تبعید کردند، از جمله ملک الشعراء بهار که به دز آشوب شمیران فرستاده شد، او که ابتدا طرف مشورت سیدضیاء بود، به خاطر اینکه اداره روزنامه ایران را قبول نکرد، مورد غضب وی قرار گرفت و دستگیر شد. بهار قصیده ای طولانی در زندان به نام «هیجان رومی» سرود و در ضمن آن به اشکال گرفتن از احمدشاه پرداخت:

... هشدار که در پسین بد روزی

در برُخ آرزوت نگشاید

نه زور رضات می کند یاری

یرند و زرت به سخره بستانند

وانگه به طلاات اندر اندازند ملت کشد از خدایگان کيفر

آن گنج که گرد کردی از هر در

نه نور ضیات می شود رهبر

آنان که توشان همی کنی تسخر

آنجا که عقاب افکند شهیر

نورمن از دستگیری ها حمایت می کرد و حبس و تبعید محبوسان را تنها راه جلوگیری از دستیابی مجدد ایشان به قدرت می دانست. حتی زمانی که مجلس مبعوثان انگلیس نسبت به دستگیری تعدادی از اعضای هیأت دولت سابق ایران اعتراض کرد، دولت انگلیس اظهار نمود که به هیچ وجه قصد دخالت در این امر را ندارد. این برخورد دستگاه دیپلماسی، باعث دلسردی برخی از انگلوفیل ها و تبدیل شدن برخی از ایشان مانند فیروز به یک «ضدانگلیسی دو آتسه» و گرایش تعدادی به شوروی شد. ظاهراً مهمترین هدف سیدضیاء نه «فلج کردن» محبوسین بلکه پر کردن خزانه خالی دولت از جیب ایشان بود. نورمن در تلگرافی به لرد کرزن، به این مطلب اشاره نموده است: «به عقیده سیدضیاء همین مبالغی که این رجال محبوس به دولت بدهکارند برای تأمین هزینه اصلاحات اداری و نظامی کشور، لااقل در نخستین مراحلش، کاملاً کافی است.» به خانواده فرمانفرما پنج روز مهلت داده شد تا مبلغ چهار میلیون تومان مالیات عقب افتاده سال های پیشین خود را پردازند. البته نقشه سیدضیاء نتیجه ای در بر نداشت و تنها یک نفر «حاضر شد که مبلغ ۲۵ هزار تومان که قبلاً تعیین شده بود، بدهد و بقیه از دادن پول امتناع نمودند.» دلیل دیگری که اظهار شده این است که سید ضیاء شخصیت برجسته ای محسوب نمی شد و به درستی حدس زده بود که رجال و متنفذین به راحتی تسلیم اراده او نخواهند شد؛ بنابراین با دستگیری این دسته از رجال می توانست

وجهه ای در نظر مردم کسب نماید. آخرین نکته در این بخش، اشاره به

خاطرات لوسوئور، استاد فرانسوی دانشکده حقوق است که خود شاهد کودتا بود. او می نویسد کودتاچیان مخالفان خود را بازداشت کرده و نشریات را توقیف نمودند، بدون آنکه کمترین اعتراضی از جانب مردم بشود، و در ادامه اضافه می کند: «من بیشتر از آنکه تصور کنم این ملت سست و بی حال است ترجیح می دهم فکر کنم که در خود فرو می رود و خود را برای آینده ذخیره می کند.»

وقتی که سیدضیاء اولین بیانیه اش را صادر نمود، بدون اینکه تمجید و تملقی از شاه و یا ذکری از اداره امور مملکت تحت هدایت اعلیحضرت کند، اعیان و اشراف را مسئول وضعیت ناهنجار کشور معرفی کرده و عمر حکومت این طبقه را پایان یافته اعلام نمود. سپس جملات را با کلمه «لازم است» شروع و به بیان برنامه های خود می پردازد. اداره مملکت با عواید داخلی، بنای یک عدالتخانه حقیقی، تأسیس مدارس برای تعلیم و تربیت تمام طبقات، خاتمه دادن به بدبختی کارگران و دهقانان، لغو کاپیتولاسیون و تجدیدنظر در امتیازاتی که پیش از این به اجانب واگذار شده، از جمله برنامه های سیدضیاء بود. او ضمن اعلام لغو قرارداد ۱۹۱۹م خواهان تخلیه نیروهای بیگانه از کشور شد. دولت آبادی بیانیه را به یک مقاله سیاسی و اجتماعی برای درج در روزنامه تشبیه کرده و برای بهار نیز جالب بود که در آن «فقط یک نوبت اشاره به قانون و رژیم کشور شده بود.»

سفارت انگلیس به محل رفت و آمد هر روز اتومبیل سیدضیاء تبدیل شده بود. او ضمن مشورت با اعضای سفارت در مورد برنامه های خود، از نورمن خواست «سربازان انگلیسی که در قزوین هستند، عجلتاً نباید خاک ایران را ترک کنند تا آن نیروهای محلی که وی درصدد تشکیل آن است، بوجود آید.» رئیس الوزراء سرانجام کابینه خود را در دهم اسفند به حضور احمدشاه معرفی کرد. برخی از وزارت خانه ها مانند داخله، خارجه و جنگ به اعضای کمیته زرگنده سپرده شده بودند. او کسانی را کاندیدای وزارت کرده بود «که هیچکدام از حیث شهادت در عرض او نبودند و در کارهای اجتماعی زبردستی و تجربه و شهادت لازم را که خود او دارا بود نداشتند.» سیدضیاء در ایام تبعیدش در اروپا، به «بی عرضه» بودن وزرایش اعتراف کرده و علت آن را بی اعتمادی به اشخاص لایق ذکر نمود.

هر چند سیدضیاء توانست با انتصاب فرمانداران نظامی در شهرهای نزدیک به پایتخت، مانع از مخالفت والیان آن شهرها بشود، اما برخی دیگر از والیان به راحتی حاضر به قبول

رئیس الوزرای او نبودند. مصدق السلطنه از انتشار حکم ریاست وزرای سیدضیاء در ولایت فارس امتناع نمود و طی تلگرافی به احمدشاه، انتشار آن را باعث اغتشاش و انقلاب اعلام کرد. مصدق که در معرض تهدید قرار گرفته بود، به ناچار استعفا داد و به بختیاری ها پناهنده شد تا از دست دولت در امان باشد. والی خراسان، قوام السلطنه نیز حاضر به اطاعت از دولت نبود و مصمم به مقابله با کودتاچیان شد. وی با اخذ مبالغی از بزرگان مشهد می خواست قوایی عظیم تر در برابر دولت و ژاندارمری فراهم کند. سیدضیاء با اعزام سیدمهدی فرخ (معتصم السلطنه)، توانست نظر کلنل محمدتقی خان پسیان را در توقیف قوام السلطنه جلب نماید. جرأت و تهور سیدضیاء باعث شد تا کلنل «مفتون» سیدضیاء شود. سرانجام کلنل توانست طی یک نقشه و بدون درگیری، قوام السلطنه را دستگیر و خود حکم کفالت استانداری خراسان را از سوی نخست وزیر دریافت کند. این اقدام کلنل را برخی ناشی از «نظر مثبت روشنفکران تجددخواه و ناسیونالیست» می دانند. والی کرمانشاه، اکبرمیرزا صارم الدوله نیز قصد مقاومت و مبارزه با دولت سیدضیاء را داشت که پس از درگیری و مقتول و مجروح شدن عده ای، دستگیر و روانه زندان تهران شد.

سیدضیاء طی مدت ۹۰ روز حکومت، بیش از کسانی که چند سال حکومت کرده بودند، اطلاعیه، اعلامیه، تصویب نامه، آیین نامه و دستورالعمل صادر نمود. برخی از آنها برای کسب رضایت توده مردم، تعدادی جهت جلب رضایت روحانیون و مذهبی ها و کارهایی نیز به خاطر روشنفکران انجام شد. لغو قرارداد ۱۹۱۹م از جمله اقداماتی است که برای رضایت تمام طبقات صورت گرفت؛ هیأت وزراء در جلسه ۱۳ اسفند ۱۲۹۹، به اتفاق آراء معاهده را ملغی اعلام نمود و در ۱۸ اسفند نیز طی نامه ای به سفارت انگلستان اطلاع داده شد. سیدضیاء پس از لغو قرارداد به انگلیسی ها اطلاع داد بی درنگ عده ای از مستشاران انگلیسی در دوائر نظامی و مالی ایران استخدام خواهند شد، به طوری که «در ظاهر هیچ گونه دلیلی وجود نداشته باشد که این عده به موجب توافق قبلی [بخوانید قرارداد ۱۹۱۹م] به استخدام دولت ایران درآمده اند.» برای اغفال دیگر دولت ها هم به نورمن پیشنهاد نمود تعدادی مستشار از دولت های فرانسه، آمریکا و حتی شوروی استخدام شوند. البته لرد کرزن تهدید نمود در صورت لغو قرارداد، دولت ایران ضمن بازگرداندن قسط اول وام [بخوانید رشوه] به امضاء کنندگان قرارداد، قرارداد مربوط به افزایش نرخ گمرکات جنوب کشور نیز لغو خواهد شد. لغو قرارداد، اثر مطلوبی را که سیدضیاء انتظارش را می کشید، بر

جای نگذاشت، زیرا قرارداد پیش از این به نقطه پایان رسیده بود. همان گونه که کنسول انگلیس در شیراز به دکتر مصدق گفته بود «در زبان انگلیسی، ما ضرب المثلی داریم که می گوید گربه مرده را کسی چوب نمی زند. قرارداد مرده بود و احتیاج به لغو کردن نداشت.» به هر حال، سیدضیاء همان طور که وعده داده بود، با سپردن فرماندهی کل دیویزیون و فرماندهی قزاق در شمال به افسران انگلیسی و دعوت از آرمیتاژ اسمیت مستشار مالیه به تهران، عملاً قرارداد را به اجرا در آورد؛ برای بالفور عضو سفارت بریتانیا در تهران عجیب بود که با وجود اجرای کامل قرارداد چرا وزارت خارجه کشور متبوعش به آن تن در نداده است.

عقد قرارداد ۱۹۲۱م با دولت شوروی، در کابینه سیدضیاء رقم خورد که دنباله قرارداد بازرگانی موقتی بود که بین انگلیس و شوروی در سال ۱۹۲۱م/ ۱۲۹۹ به امضاء رسیده بود. در مورد پیشینه این قرارداد بایستی گفت مشاورالممالک در زمان دولت مشیرالدوله - مورخه ذیقعدة ۱۳۳۸ق/ تیر - مرداد ۱۲۹۹ - به مسکو مسافرت کرد و پیمان نامه ای در ۲۶ ماده با مقامات شوروی به امضاء رساند. دولت اول سپهدار اعظم، موافقت خود را با آن پیمان نامه اعلام نمود، اما انگلیسی ها با توسل به حيله سیاسی توانستند او را وادار به استعفا کنند. قراردادی که موجب استعفای کابینه مزبور شده بود، در کابینه سیدضیاء به تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱م/ ۷ اسفند ۱۲۹۹ رسماً مورد تأیید قرار گرفت. هدف شوروی از عقد قرارداد «در پیش گرفتن سیاست جلب و تحیب و ایجاد مناسبات دوستانه با ایران بود تا بدین ترتیب سلطه و نفوذ دولت انگلیس را خنثی نماید.» طبق قرارداد، تمام امتیازات دولت تزاری لغو شد و تمام اموال شوروی از قبیل راه های شوسه، راه آهن، بانک استقراضی و... به ایران واگذار شد. مهمترین امتیاز - از نظر دولت شوروی - که دولت ایران متعهد به اجرای آن شد، این بود که اجازه ندهد کشورهای دیگر از خاک ایران به عنوان پایگاهی برای مبارزه علیه شوروی استفاده کنند و در صورتی که ایران قادر به جلوگیری نباشد، از ورود نیروهای قشون روسیه به خاک ایران ممانعت نخواهد کرد. امضای قرارداد به قول سیدضیاء ایران را دارای «حق حیات» نمود، و ایران «مدت بیست سال آزادی عمل پیدا کرد»؛ البته دولت سیدضیاء به خاطر تبعیت بی چون و چرا از سیاست های انگلیس نتوانست از فرصت به دست آمده استفاده کند، و حتی چوب لای چرخ توسعه روابط با شوروی گذاشت؛ از جمله آن که پس از انتشار خبر ورود وزیرمختار جدید شوروی در آینده ای نزدیک، اقدام به

اخراج بسیاری از اتباع روسیه نمود تا او را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و نیز همان طور که به نورمن اطلاع داده بود، با افزایش نیروهای محافظت از سفارتخانه های خارجی، در واقع فعالیت های وزیرمختار شوروی را تحت نظر قرار می داد. عقد قرارداد و تخلیه نیروهای شوروی از شمال ایران، زمینه شکست جنبش های اجتماعی بعد از جنگ جهانی اول در ایران، از جمله جنبش جنگلی ها را فراهم ساخت، اما سیدضیاء در جهت مخالف حرکت می کرد و اقداماتی برای سر و سامان دادن به تشکیلات جنگلی ها و مجهز کردن آنها در مقابله با بلشویک ها انجام داد و از میرزا کوچک خان خواست تا مدت شش ماه عملیات خصمانه متوقف شود. نکته عجیب تر آن که ۶۰ نفر مسلح به رهبری حاج احمد کسمایی را هم مأمور ترور میرزا کوچک خان نمود.

پس از شروع کار کابینه، سیدضیاء شبانه روز به فعالیت مشغول شد تا به قول خودش «به هموطنان و رجال خودمان بفهمانم که یک رئیس الوزراء چگونه باید انجام وظیفه نماید و برای آنها سرمشق باشم»؛ به همین خاطر بالفور دولت سیدضیاء را یک دولت «یک نفره» می دانست. در این کابینه همه به استثنای رضاقلی خان هدایت افرادی بودند که سابقه وزارت نداشتند و اغلب آن ها کارمند و دیوانی محسوب می شدند تا سیاستمدار که تهمت فساد هم به دامن آن ها نمی چسبید. او ضمن انحلال وزارت عدلیه و دیوان تمیز، تشکیلات جدیدی برای عدلیه ایجاد کرد و چهار نفر مستشار از فرانسه، طبق تصویب هیأت وزراء در ۱۳ اسفند ۱۲۹۹، استخدام نمود، همچنین استخدام یک مستشار و ده متخصص از آمریکا برای امور اقتصادی و زراعتی را هم به تصویب رساند. البته به خاطر عمر کوتاه کابینه سیدضیاء نمی توانیم انتظار دیدن نتایج اقداماتش را داشته باشیم و صرفاً این دسته از مطالب را بایستی جزو افکار سیدضیاء بشماریم که زمان اجرای آن نیز نامعلوم بود. برخی از اقدامات سیدضیاء در همان مدت کوتاه ریاست الوزرایی اش به نتیجه رسید، از جمله تنظیم قانون ثبت اسناد و تأسیس اداره مربوط به آن است که در اردیبهشت ۱۳۰۰ به تصویب هیأت دولت رسید و احمدشاه نیز آن را مورد تأیید قرار داد که تا افتتاح مجلس شورای ملی بر طبق آن عمل شود. دیگر عمل قابل تحسین کابینه سیدضیاء، تأسیس وزارتخانه «صحیه و خیریه» است که با انحلال وزارت عدلیه، ساختمان مربوط به آن در اختیار وزارتخانه جدید قرار گرفت. این وزارتخانه به مرور زمان، تشکیلات خود را منسجم ساخت؛ بنابراین سیدضیاء را بایستی بانی وزارت صحیه و خیریه بدانیم. برخی از

دستورهای رئیس الوزراء برای رضایت خاطر اقشار مذهبی صادر شده بود، به طور مثال او دستور داد موقع ظهر در کوچه و بازار اذان بگویند و روزهای جمعه بازارهای تهران تعطیل گردد. در میهمانی های رسمی از مشروبات الکلی استفاده نشود و مغازه های فروش مشروب و عرق تعطیل شد. هیأت دولت با صدور تصویب نامه ای در ۲۹ فروردین ۱۳۰۰، استعمال تریاک را برای نظامیان و کارمندان ممنوع ساخت، به اعتقاد سیدضیاء «استعمال تریاک بخصوص در طبقات نظامی، روح شهامت و عرق حمیت را زبون و فانی و دوام این عادت پلید، آتیۀ مملکت را تهدید می کند.» مرتکبین از خدمت منفصل می شدند و برای ترک آن فرصتی یک ماهه تعیین شد. اقدامات سیدضیاء برای جلب رضایت مردم نیز قابل توجه بود. به موجب تصمیم سیدضیاء، اداره بلدیۀ با سازمان تازه ای در دوم فروردین ۱۳۰۰ تشکیل شد. سیدضیاء اداره بلدیۀ را به «کاسپار ایکیان» سپرد که در روزنامۀ رعد به نویسندگی مشغول بود. دولت آمریکا حاضر به دادن وام به تشکیلات اداره بلدیۀ و گسترش آن در تمام ایران شد و دو تن از مستشاران آن دولت نیز در شهرداری مشغول به کار شدند. تعدادی از خیابان ها سیم کشی و روشن شد و تسطیح خیابان چراغ برق نیز شروع شد. مغازه ها و ادار به حذف اسامی خارجی از تابلوهای خود و استفاده از اسامی فارسی شدند. سیدضیاء می خواست بلدیۀ را بر مبنای اصول جدیدی به تقلید از شورای بخش لندن بنا کند، اگرچه از اسامی و ماهیت آن عاری بود. «تقسیم زمین های لم یزرع و دولتی» میان کشاورزان از جمله برنامه های سیدضیاء بود که ملیکف معتقد است بخاطر تأسی از ورود افکار انقلاب روسیه به ایران بوده و هیچ برنامه مشخصی هم برای اجرای آن در نظر گرفته نشده بود؛ همینطور وعدۀ سیدضیاء مبنی بر لغو کابیتولاسیون و ایجاد دادگاه های ویژه برای رسیدگی به جرایم و محاکمۀ اتباع خارجی که صرفاً جهت امیدوار ساختن مردم و ممانعت از مخالفت عمومی بوده است.

دولت سیدضیاء از حیث بودجه در مضیقۀ تمام قرار داشت، هرچند سفارت انگلیس قدم هایی برای حل آن برداشته بود، اما کافی نبود. سیدضیاء «مستر بالفور» را به عنوان مستشار وزارت دارایی استخدام نمود که یکی از وظایفش، تقلیل و کنار گذاشتن کارمندانی بود «که از وجودشان کاری ساخته نیست و با اینهمه ماه به ماه از خزانه دولت حقوق می گیرند.» صرف چای و قهوه در تمام ادارات کشوری و لشکری متوقف شد، تا «به هیچ وجه تحمیلی بر بودجه دولت نشود». همچنین سیدضیاء حقوق شاهزادگان را

به بودجهٔ دربار احاله داد و رنجیدگی خاطر شاه و درباریان را فراهم ساخت. سرانجام با وضع مالیات های جدید، سیدضیاء توانست تا حدی به پریشانی مالی ایران خاتمه دهد. با تمام این احوال، اصلاحات سیدضیاء نتوانست رضایت عموم مردم را فراهم سازد. در تهران شبنامه هایی علیه دولت در بین مردم توزیع می شد، رفتار برخی حکام، نارضایتی در شهرستان ها را افزایش داد و جرایم شهرستان ها اقدامات دولت را مورد انتقاد قرار می دادند. بایستی شکست سیدضیاء در اجرای وعده هایش که باعث رویگردانی طبقات فرودست شده بود را یکی دیگر از دلایل سقوط او بدانیم. بالفور معتقد بود سیدضیاء «اگر گروهی مشاور بصیر در اختیار می داشت چه بسا می توانست بروز بسیاری از خطاهایش را جلوگیری کند»؛

کودتا به جز سیدضیاء، چهره دیگری هم داشت؛ و آن رضاخان، افسر قزاق، و عامل نظامی کودتا بود که برخلاف سیدضیاء، چهره ای ناشناخته و گمنام بود. «از همان روزهای نخست کاملاً معلوم و مبرهن بود که شخص مقتدر و نیرومند کودتا، همان میرپنج رضا بوده است»، به همین خاطر وزیران مختار حاضر در تهران جهت حل مشکلات خود به رضاخان مراجعه می کردند تا هر چه سریع تر به نتیجه برسند. اولین اختلاف میان آن ها زمانی اتفاق افتاد که سیدضیاء یکی از اعضای کمیتهٔ زرگنده به نام سالارمنصور قزوینی را به حکومت زنجان انتخاب کرد. او مأمور بود جهانشاه خان از متنفذین زنجان را دستگیر و روانهٔ تهران کند، اما نامبرده پس از اطلاع از این جریان، روانهٔ تهران شد و در منزل رضاخان ساکن گشت. زمانی که سیدضیاء در هیأت دولت از رضاخان می خواهد در کارهای سیاسی دخالت نکند، با پاسخ درشت او مواجه می شود. رضاخان در قدم بعدی موفق شد کلنل کاظم خان سیاح را از فرمانداری حکومت نظامی، که از جانب سیدضیاء منصوب شده بود، برکنار سازد. سیدضیاء با امید به اینکه فرماندهی دیویزیون قزاق را از رضاخان بگیرد، در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۰ او را به وزارت جنگ منصوب ساخت. سیدضیاء خیلی زود پی به اشتباهش برد، زیرا وزیر جنگ ریاست دیویزیون قزاق را نیز خود بر عهده گرفت و دیگر در جلسات هیأت دولت نیز حاضر نشد. در اردیبهشت ماه، رضاخان با درخواست سیدضیاء مبنی بر ادامهٔ حضور افسران انگلیسی در فرماندهی ارتش ایران مخالفت کرد «و علناً گفت که دیگر با استخدام افسران انگلیسی موافقت نخواهد کرد و چند تایی را هم که از پیش در قزاقخانه بودند بیرون می کند» بدین ترتیب سیدضیاء نه تنها حامیان انگلیسی خود را از

دست داد بلکه رضاخان توانست ژاندارمری را هم از مجموعه وزارت داخله خارج نماید و بر آن مسلط گردد و هیچ تکیه گاه مطمئنی برای سیدضیاء باقی نگذاشت.

بی توجهی سیدضیاء نسبت به توصیه های احمدشاه و رفتار دور از نزاکتش نسبت به وی، شاه را رنجاند و باعث نزدیکی بیشتر او به رضاخان شد. شاه در اول فروردین ۱۳۰۰ یک قبضه شمشیر مرصع که از مهمترین عطایای نظامی و سلطنتی محسوب می شد، به رضاخان اعطا نمود. رضاخان نیز با انجام برخی درخواست های احمدشاه، توانست او را از خود راضی سازد. بدین ترتیب، سیدضیاء در موقعیت خطیری قرار گرفت و حتی برای حل مشکل، به فکر ترور رضاخان افتاد که مخالفت احمدشاه مانع از انجام آن شد. سیدضیاء برای مقابله با احمدشاه به محمدحسن میرزای ولیعهد نزدیک شد. او با افزایش حقوق ولیعهد به تجلیل و تکریم از او پرداخت و «تصمیم گرفت با کمک ولیعهد، احمدشاه را برکنار کند و محمدحسن میرزا ولیعهد را به جای او به تخت بنشانند.» افشای این مطلب توسط رضاخان، احمدشاه را نگران ساخت و پس از مدتی ولیعهد را به اروپا فرستاد.

سفارت انگلیس از اواخر اردیبهشت ماه متوجه سقوط قریب الوقوع کابینه سیدضیاء شده بود. نگرانی مقامات انگلیسی به گمان اینکه سفارت روسیه در خفا به تشویق رضاخان و طرفدارانش علیه کابینه می پردازد افزایش یافت؛ بنابراین نورمن برای جلب حمایت شاه از سیدضیاء به دیدار او رفت، اما نتیجه ای نگرفت. مخالفت های لرد کرزن- وزیر خارجه بریتانیا- را بایستی یکی از دلایل اصلی سقوط زودهنگام کابینه سیدضیاء بدانیم. کرزن که در جریان کودتا قرار نگرفته بود، هیچ تمایلی برای کمک به دولت سیدضیاء نداشت، «در اثبات نظر تحقیرآمیز او در مورد سیدضیاء همین بس که در تلگراف هایش به نورمن حتی یک بار از ضیاء نام نبرد و در صورت لزوم تنها با عنوان رئیس الوزراء به او اشاره می کرد.» الغای قرارداد ۱۹۱۹م- ولو با اجرای آن در یک شکل جدید- و عقد معاهده ۱۹۲۱م ایران و شوروی- حتی با وجود موافقت های قبلی روسیه و انگلیس - توسط کابینه سیدضیاء برای لرد کرزن کافی بود تا سیدضیاء از چشمش بیفتد. سیدضیاء هم بر این مطلب تأکید کرده و در زمان دفاع از اعتبارنامه اش اظهار نمود: «خدا می داند چه اندازه همین رنجش «لرد کرزن» تأثیری داشت در بودن و نبودن من در ایران این را من نمی دانم خدا می داند.» این رفتار دستگاه دیپلماسی انگلیس نسبت به سیدضیاء، باعث جسارت بیشتر رضاخان می شد. البته کوتاه شدن عمر کابینه سیدضیاء خالی از فایده هم نبود، زیرا سیدضیاء در حقیقت قرارداد

۱۹۱۹م را به اجرا درآورده بود و رضاخان- وزیر جنگ- نیز در این مدت کوتاه لیاقت خود را در مورد تشکیل یک ارتش منسجم، که سیاست اصلی انگلیس در ایران بود نشان داد. علاوه بر آن با رفتن سیدضیاء، تمام نارضایتی های چند ماهه اخیر به گردن سیدضیاء گذاشته و فضای مناسبی برای ادامه کار رضاخان فراهم می آمد.

روایت های گوناگونی در مورد استعفای سیدضیاء گفته شده است. طبق یک روایت، احمدشاه به سیدضیاء تکلیف کرد که استعفا بدهد، اما او زیر بار نرفت؛ بنابراین «احمدشاه قانون دان این بار قانون را به فراموشی سپرد. به موجب یک دستخط در چهارم خرداد ۱۳۰۰ او را از ریاست وزراء عزل کرد.» طبق روایت دیگر، رضاخان به او دستور استعفا و ترک کشور را داده است و سیدضیاء نیز ناچار به ترک ایران شد. جمع این روایت ها در کتاب بهار قابل مشاهده است؛ او می نویسد پس از آزاد کردن رجال محبوس در روز سه شنبه سوم خرداد ۱۳۰۰، «انقلابی نیمه طبیعی و نیمه عمومی بر ضد سیدضیاء بوجود آمد که تحریکات شاه و وزیر جنگ و محبوسین و قسمتی از مردم موجد آن بود» و سیدضیاء که از جانب انگلیسی ها حمایتی نمی دید، ناچار به استعفا شد. علیرغم فضای نامساعدی که علیه سیدضیاء شکل گرفته بود او توانست کشور را به راحتی ترک کند. سیدضیاء در جایی علت این امر را همراهی رضاخان دانسته که او به سلامت از ایران خارج شده است؛ اما در خاطراتش که مدتی پس از خروج از ایران بیان نموده وساطت «اسمارت» انگلیسی نزد احمدشاه را باعث این اتفاق ذکر کرده است.

تا مدتی پس از خروج سیدضیاء از تهران گفتگو و شایعات بسیاری در مورد مراجعت وی وجود داشت، که تا حدودی هم واقعیت داشت. شیخ خزعل با محمدحسن میرزا، ولیعهد ایران- که به خاطر سوءظن احمدشاه ناچار به ترک ایران شده بود- در محرمه به گفتگو نشست و از او خواست به سیدضیاء که در بصره منتظر کشتی جهت خروج از ایران بود، بپیوندد تا با یکدیگر و قوای عشایر عرب و الوار تحت فرماندهی شیخ خزعل، وارد عمل شوند. سیدضیاء معتقد بود ولیعهد «مرد این کار نیست» و تلاش شیخ خزعل نیز منتهی به نتیجه نشد. طبق برخی اسناد سیدضیاء به مذاکره با مقامات بریتانیایی حاضر در عراق پرداخت و تمایل ولیعهد مبنی بر تشکیل یک حکومت جدید در جنوب ایران را اعلام کرد که با مخالفت کرزن و حکومت هند مواجه شد.

پس از سقوط کابینه سیدضیاء، جمعی از اعیان، رجال و نمایندگان مجلس شورای ملی

بیانیه مفصلی تحت عنوان «بیان حقیقت» در ۳۱ خرداد ۱۳۰۰ منتشر ساختند و ضمن تمجید از رضاخان، به خرده گیری از اقدامات کابینه پرداختند. فیروز، مدرس، تدین و آشتیانی از جمله امضاء کنندگان بیانیه، و خواهان محاکمه و مجازات سیدضیاء و همدستان او بودند. آن ها همچنین از رضاخان سلب مسئولیت نموده و تمام گناهان را به دوش سیدضیاء گذارده و از رضاخان بخاطر ساقط کردن «حکومت سیدضیاء خائن و وطن فروش» تقدیر بعمل آوردند که نشانه نفوذ و شاید ترس ایشان از رضاخان بوده باشد. رضاخان در سالگرد کودتا بیانیه ای صادر نمود و در مورد سیدضیاء گفت «اشتباه نکنید، بعضی از اشخاص کوچکتر از آن بوده و هستند که یک اراده منظم نظامی را با اراده و عقیده خویش مربوط ساخته» و موفق به انجام کودتا شوند. با صدور این بیانیه، خواسته های مبتنی بر محاکمه سیدضیاء هم فروکش نمود. رضاخان در دوران سلطنت خود هر سال روز سوم اسفند را بمشابه عید و یک روز «نهضت ملی و نظامی ایران» برگزار می کرد اما به قول مستوفی «هیچیک از این تظاهرات لفظی و معنوی نتوانست این حقیقت را از خاطرها محو کند که عامل کودتا انگلیسی ها بوده اند»؛ بهار نیز در این مورد می گوید رضاخان از روزنامه نگاران می خواست «تنها او را سازمانده کودتای سوم حوت بشمارند و اخطار کرده بود: هر روزنامه ای که جز این بنویسد از برای میهن و افتخارات میهن توقیف خواهد شد». عده کمی هم به تمجید از سیدضیاء و کابینه او پرداختند. عارف قزوینی در تابستان ۱۳۰۱ قصیده ای نگاشت که در تصنیف چهارم آن آورده:

ای دست حق پشت و پناهت باز آ

وی توده ملت سپاهت باز آ

ایران سراسر پایمال از اشراف

دلالی نفت شمال از اشراف

کابینه ات از آن سیه شد نامش

بر هم زدی دست بد ایامشچشم آرزومند نگاهت باز آ

قربان کابینه سپاهت باز آ

آسایش و جاه و جلال از اشراف

ای بی شرف گیری گواهدت باز آ

هر روسیاهی را تو بودی دامش

منحل شد از چند اشتباهت باز آ

بذری فشاندی، تخمی نشاندی، رفتی نماندی

باز آ که تا گل روید از خرم گیاهت باز آ

البته بهار هم در مقام پاسخگویی به عارف تصنیفی نگاشت که قسمتی از آن بدین ترتیب است:

ای اجنبی پشت و پناهت باز آ

عارف به قربان نگاهت باز آ

حرص خیانت کاران مجنون کرد

بعد از سه ماه از مملکت بیرون کرد بدخواه ایران خیرخواهت باز آ

لعنت به کابینه سپاهت باز آ

دست طبیعت نقشه ات وارون کرد

اُردنگ سردار سپاهت، باز آ

از توشه و از حال تو ناساز، باز آ به صد ناز

تا سیلی ملت دهد مزد نگاهت، باز آ

ایکیان ارمنی رئیس بلدیة، ماژور مسعودخان وزیر مشاور، کنل کاظم خان سیاح با عده ای محافظ، سیدضیاء را همراهی کردند. او به خاطر بیماری - احتمالاً مصلحتی - مدت دو تا چهار ماه در بصره و بغداد توقف نمود. سپس عازم هندوستان شد. در کراچی، فرماندار ایالت گجرات از طرف نایب السلطنه هندوستان به او «ابلاغ کرد که در این موقع که در این کشور اضطراباتی هست توقف ایشان در هندوستان اقتضا ندارد و بهتر است آن سرزمین را ترک کند.» مخالفت کرزن با حضور سیدضیاء در هند بی تأثیر نبود، زیرا سیدضیاء قصد داشت با ولیعهد در بمبئی به تلاش برای بازگشت به ایران پردازند که کرزن از حکومت هند خواست به هیچ یک اجازه ندهند تا هند را پایگاه مانورهای سیاسی خود قرار دهند. سرانجام سیدضیاء بناچار بمبئی را ترک گفته و به سمت اروپا حرکت کرد. بدین ترتیب دور اول زندگی سیاسی پرماجرایی سیدضیاءالدین در ایران به پایان رسید.

فهرست منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی. مترجمان: کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیر شانه چی. چاپ چهارم. تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.

- آذری شهرضائی، رضا. سیدضیاءالدین طباطبائی و فلسطین. تهران، شیرازه، ۱۳۸۱.

- آوری، پیتر. تاریخ معاصر ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. چاپ دوم. تهران، عطائی، ۱۳۶۹. ج ۱ و ۲.

- اتحادیه، منصوره. احزاب سیاسی در مجلس سوم. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱.

- بهار، ملك الشعرا. تاريخ مختصر احزاب سياسى ايران. تهران، اميركبير، ۱۳۷۱. ج ۱، (چاپ چهارم) و ج ۲ (چاپ دوم).

- پهلوی، محمدرضا. پاسخ به تاریخ. چاپ نهم. تهران، البرز، ۱۳۸۷.
- تبریزی شیرازی، محمدرضا. زندگانی سیاسی، اجتماعی سیدضیاءالدین طباطبائی و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳.
- جمشیدی، اسماعیل. حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده. تهران، زرین، ۱۳۷۳.
- حکیم الهی فریدنی، هدایت الله. اسرار سیاسی کودتا و زندگانی آقای سیدضیاءالدین طباطبائی. تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۲.
- ذوقی، ایرج. تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ. تهران، پازنگ، ۱۳۶۸.
- زبده، حسین. مقالات آقا سیدضیاءالدین طباطبائی [مجموعه مقالات]. تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۲.
- زرگر، علی اصغر. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه. ترجمه کاوه بیات. تهران، پروین - معین، ۱۳۷۲.
- شجعی، زهرا. نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی. تهران، سخن، ج ۳، ۱۳۷۲.
- صباحی، هوشنگ. سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه. ترجمه پروانه ستاری. تهران، گفتار، ۱۳۷۹.
- صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران. چاپ دوم. اصفهان، کمال، ج ۴-۳، ۱۳۶۳.
- صفائی، ابراهیم. زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹. بی جا، بی نا، ۱۳۵۳.
- عاقلی، باقر. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران. تهران، گفتار و علم، ج ۲، ۱۳۸۰.
- غنی، سیروس. ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها. ترجمه حسن کامشاد. تهران، نیلوفر، ۱۳۷۷.
- فوران، جان. مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال های پس از انقلاب اسلامی. ترجمه احمد تدین. تهران، رسا، ۱۳۷۷.
- کی استوان، حسین. سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم. تهران، روزنامه مظهر، ۱۳۲۷ (ج ۱) و ۱۳۲۹ (ج ۲).

- لوسونور، امیل. زمینه چینی های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹. ترجمه ولی الله شادان. تهران، اساطیر، ۱۳۷۳.
- متولی حقیقی، یوسف. از تبریز تا مشهد پژوهشی پیرامون زندگی و قیام کلنل محمدتقی خان پسیان. مشهد، بانک قلم، ۱۳۸۰.
- محبوبی اردکانی، حسین. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. چاپ دوم. تهران، دانشگاه تهران، ج ۲، ۱۳۷۶.
- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران. چاپ پنجم. تهران، علمی، ج ۱، ۱۳۷۴.
- ملیکف، ا.س. استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران. ترجمه سیروس ایزدی. تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
- مهدی نیا، جعفر. زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبائی. تهران، امید فردا، ۱۳۸۰.
- مهرین، مهرداد. فرزند انقلاب ایران یا ترجمه حال آقای سیدضیاءالدین طباطبائی [روزنامه نگار شهیر و رئیس الوزرای اسبق ایران. تهران، نشر حزب وطن، بی تا.
- نیازمند، رضا. رضاشاه از تولد تا سلطنت. تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۸۱.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی. ترجمه حسن افشار. چاپ چهارم. تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶.
- دیوان بهار (ملک الشعراء محمدتقی بهار). به اهتمام چهارزاد بهار. تهران، توس، ۱۳۸۰.
- دیوان عارف قزوینی (مجموعه آثار). تدوین محمدعلی سپانلو و مهدی اخوت. تهران، نگاه، ۱۳۸۱.
- بهزادی، علی. شبه خاطرات. تهران، زرین، ج ۱، ۱۳۷۵.
- دولت آبادی، یحیی. حیات یحیی. چاپ ششم. تهران، عطار و فردوس، ج ۲ و ۴، ۱۳۷۱.
- سعیدی، خسرو. اللهیار صالح. تهران، طلایه، ج ۱، ۱۳۶۷.
- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. چاپ سوم. تهران، زوار، ج ۲ و ۳، ۱۳۷۱.
- هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه). خاطرات و خطرات. چاپ ششم. تهران، زوار، ۱۳۸۵.
- خاطرات بالفور. ترجمه اسدالله علوی. تهران، زند، ۱۳۸۰.
- خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق. چاپ چهارم. تهران، علمی، ۱۳۶۵.

- نامه های دکتر مصدق. گردآورنده: محمد ترکمان. چاپ دوم. تهران، هزاران، ج ۱، ۱۳۷۵.

- روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای. به کوشش محمدجواد مرادی نیا. تهران، شیرازه، ج ۲، ۱۳۸۲.
- اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹. گردآورندگان: حسن مرسلوند. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴.
- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس. ترجمه جواد شیخ الاسلامی. تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاری، ج ۱ و ۳، ۱۳۷۳.
- سیدضیاءالدین طباطبائی به روایت اسناد ساواک. تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱.
- هیأت فوق العاده قفقازیه. به کوشش رضا آذری شهرضائی. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
- پرتوی، کتایون. «سیاست خارجی منطقه ای کرملین در ایران (۱۸-۱۹۱۷)». فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال سوم، ش ۱۲، پائیز ۱۳۸۱.
- جمالزاده، سیدمحمدعلی. «تقریرات سیدضیاء و «کتاب سیاه» او»، آینده، سال ششم، ش ۱۲-۹، آذر و اسفند ۱۳۵۹. سال هفتم، ش ۳، خرداد ۱۳۶۰. سال هفتم، ش ۴، تیر ۱۳۶۰.
- شیخ الاسلامی، جواد. «نقدی بر تقریرات سیدضیاء». آینده، سال هفتم، ش ۱۲-۱۱ و بهمن و اسفند ۱۳۶۰.
- هاشم زاده محمدیه، عباس: «اسنادی نویافته از زندگانی سیدضیاءالدین طباطبائی یزدی». گنجینه اسناد، سال دوم، دفتر سوم و چهارم، پائیز و زمستان ۱۳۷۱.
- «مرد دوم». تهران مصور، ش ۱۱۲۲، ۱۴ اسفند ۱۳۴۳.

پانوشت ها

* کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بجنورد.

۱. حکیم الهی فریدنی، اسرار سیاسی کودتا...، ص ۱۶

اسنادی نو یافته از زندگانی «: ۲. جهت اطلاع از صورتجلسه محاکمه ن. ک. به: عباس هاشم زاده محمدیه

، گنجینه اسناد، س ۲، دفتر سوم و چهارم، پائیز و زمستان ۱۳۷۱، ش ۷ و ۸، «سیدضیاءالدین طباطبائی یزدی

. صص ۱۳۲ تا ۱۳۴

۳. مهرین، فرزند انقلاب ایران یا ترجمه ه. حال آقای سیدضیاءالدین طباطبائی [روز] نامه نگار شهیر و رئیس الوزرای

۴. صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳، ص ۶۲
۵. برق، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۱
۶. آذری شهرضایی، سیدضیاءالدین طباطبایی و فلسطین، ص ۲
۷. اتحادیه، احزاب سیاسی در مجلس سوم، ص ۱
۸. شجیعی، نخبگان سیاسی ایران، ج ۳، صص ۱۰۷ و ۱۰۸
۹. رعد، س ۷، ش ۲۴۶، ص ۱
۱۰. آذری شهرضایی، هیات فوق العاده قفقازیه، صص ۲۶ و ۲۷
۱۱. روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای، ج ۱، ص ۵۶۱
۱۲. ملیکف، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ص ۱۵
۱۳. زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ص ۴۷
۱۴. غنی، ایران برآمدن رضاخان بر افتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۷۹
۱۵. رعد، س ۱۰، ش ۱۴۲، صص ۱ و ۲
۱۶. روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای، ج ۲، ص ۱۰۷۷
۱۷. ابطال الباطل، ص ۳۳
۱۸. صفائی، زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، ص ۲۰۳
۱۹. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، صص ۱۸۰ و ۱۸۱
۲۰. اسناد کابینه کودتای سوم اسفند، ص ۶
۲۱. آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۴۲۴
۲۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۱۴

۲۳. همانجا، ص ۱۶۸

۲۴. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۱۹۵

۲۵. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۲۷۰

۲۶. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۵۱

۲۷. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱، ص ۵۱

۲۸. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۸۷

۲۹. صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، پیشگفتار.

۱۸۱ - ۳۰. همانجا، صص ۱۸۲

۳۱. شجیعی، نخبگان سیاسی ایران، ج ۳، ص ۱۲۴

۳۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۶۴

۱۱۰ - ۳۳. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، صص ۱۱۱

۳۴. آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۴۲۳

۳۵. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، صص ۷۷ تا ۷۹

۲۴۵ - ۳۶. صفائی، زمینه های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، صص ۲۴۶

۲۴۸ - ۳۷. همانجا، صص ۲۴۹

۳۸. فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۰۲

۳۹. سیدضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک، ص هجده.

۴۰. ذوقی، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ، ص ۴۶۴

۴۱. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۶۶

۲۹۱ - ۴۲. مهدی نیا، زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی، صص ۲۹۲

۴۳. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۶۱

۴۴. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۱۸۰. البته مولف از یاد برده که سیدضیاء نیز تا

لحظه ورود قزاق ها به تهران ملبس به لباس روحانیون بوده است.

۴۵. مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، صص ۲۰۵
۴۶. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۲۹۹
۴۷. خاطرات بالفور، ص ۲۰۶
۴۸. ذوقی، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ، ص ۴۶۴
۴۹. رک: نیازمند، رضا شاه از تولد تا سلطنت.
- آینده، ش ۳، ص ۲۱۰، «او» کتاب سیاه «تقریرات سیدضیاء و»: ۵۰. سیدمحمدعلی جمال زاده
۵۱. بهزادی، شبه خاطرات، ص ۳۷۳
- ۲۳۱ - ۵۲. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، صص ۲۳۲
۵۳. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۳۲۵
- آینده، س ۷، ش ۴، تیر ۱۳۶۰، ص ۲۹۲، «او» کتاب سیاه «تقریرات سیدضیاء و»: ۵۴. سیدمحمدعلی جمال زاده
۵۵. از جمله ن. ک به: بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۸۹
۵۶. حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، ج ۱، ص ۴۵
۵۷. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۲۲
۵۸. آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۰۶
- ۵ مهر ۱۳۲۲، ص ۱، ۵۹. رعد امروز، س ۱، ش ۱
۶۰. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۳۲۸
- ص ۲۰، «مرد دوم». ۶۱.
۶۲. صدر هاشمی، تاریخ جرائد و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۷
۶۳. بهزادی، شبه خاطرات، ص ۳۸۰

۶۴. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۸۹.
۶۵. بهزادی، شبه خاطرات، ص ۳۷۹.
۶۶. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۲۶.
۶۷. دیوان بهار (ملک الشعرا محمدتقی بهار)، ج ۱، صص ۳۴۵ تا ۳۴۸.
- ۱۸۳ - ۶۸. صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاخان، صص ۱۸۴.
- این سند به نقل از روزنامه های ۶۹ - ۶۲ - ۱۳۳۹ G. اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، سند ۳۲ انگلیسی در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۲۱ م. / ۳۰ فروردین ۱۳۰۰ می باشد.
۷۰. صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ص ۱۹۰.
- ص ۲۴، «مرد دوم» ۷۱.
۷۲. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۳۷.
۷۳. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۳۷.
۷۴. لوسوئور، زمینه چینی های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ص ۱۳۸.
۷۵. جه ت تفصیل بیانیه ن. ک به : تبریزی شیرازی، زندگانی سیاسی - اجتماعی سیدضیاءالدین طباطبایی و ...، صص ۱۴۳ تا ۱۴۷.
۷۶. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۳۹.
۷۷. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۹۰.
۷۸. لوسوئور، زمینه چینی های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ص ۱۴۲.
- ۱۱، بهمن و اسفند ۱۳۶۰، ص ۷۹۸ - آینده، س ۷، ش ۱۲، «نقدی بر تقریرات سیدضیاء»: ۷۹. جواد شیخ الاسلامی
۸۰. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۹۴.
۸۱. جمشیدی، حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده، ص ۲۱۹.

۸۲. نامه های دکتر مصدق، ج ۱، ص ۴۲

۳۶- ۸۳. متولی حقیقی، از تبریز تا مشهد، پژوهشی پیرامون زندگی و قیام کلنل محمدتقی خان پسیان، صص ۳۷

۸۴. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۷۰

۸۵. متولی حقیقی، از تبریز تا مشهد، ص ۴۶
۸۶. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۳۴۴
۸۷. عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۲، ص ۹۶۲
۸۸. اسناد کابینه کودتای سوم اسفند، ص ۶
۸۹. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۳۵
۹۰. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۱، ص ۳۰۶
۹۱. خاطرات بالفور، ص ۱۲۸
- ۵۵ - ۹۲. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، صص ۵۶
- ص ۶۵، «(۱۹۱۷ - سیاست خارجی منطقه ای کرملین در ایران (۷۸)»: ۹۳. کتابیون پرتوی
- ۱۸۹ - ۹۴. جهت ملاحظه مفاد قرارداد ن.ک به: مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، صص ۱۹۰
۹۵. زبده، مقالات آقاسیدضیاءالدین طباطبایی، [مجموعه مقالات]، ص ۱۰. کتاب دارای ۲۸ مقاله است که ۳ مورد آن نوشته سیدضیاء و مابقی نوشته هواداران وی می باشد.
۹۶. لوسوئور، زمین‌چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹، ص ۱۴۵
۹۷. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۳۴
۹۸. فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۰۴. رضاخان بعدها از این قرارداد جهت شکست میرزا کوچک خان سود جست.
۹۹. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۴۰
۱۰۰. تبریزی شیرازی، زندگانی سیاسی، اجتماعی سیدضیاءالدین طباطبایی و...، ص ۱۷۶
- ۹، آذر و اسفند - آینده، س ۶، ش ۱۲، «او «کتاب سیاه» تقریرات سیدضیاء و»: ۱۰۱. سیدمحمدعلی جمال زاده

۱۳۵۹، ص ۷۴۳

۱۰۲. خاطرات بالفور، ص ۲۰۵

۱۰۳. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۲۴

۱۰۴. اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، ص ۲۳۱

۱۰۵. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، صص ۳۷۰ و ۳۷۲

۳۵۰-۱۰۶. همان، صص ۳۵۱

۱۰۷. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۲، ص ۱۳۵

۱۰۸. مهرین، فرزند انقلاب ایران، ص ۶۰

۱۰۹. محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۲، ص ۱۳۶

۴۹۰-۱۱۰. آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۱، صص ۴۹۱

۱۱۱. ملیکف، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ص ۳۵

۱۱۲. اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ج ۳، ص ۲۳۹

۱۱۳. اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، ص ۲۳۶

۱۱۴. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۱۰۲

۱۱۵. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۳۱۱

۱۱۶. خاطرات بالفور، ص ۲۰۵

۱۱۷. سعیدی، اللهیار صالح، ج ۱، ص ۴۶

۱۱۸. سعیدی، اللهیار صالح، ج ۱، ص ۴۶

۱۱۹. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، صص ۳۳۱ تا ۳۳۳. درگیری لفظی دیگری نیز در مراسم سیزده نوروز

۱۳۰۰ تکرار شد، ن.ک: دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۶۲

۱۲۰. صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ص ۲۲۵

۱۲۱. غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۳۹

۳۰۱-۱۲۲. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، صص ۳۰۲

- ۱۲۳ . بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۱۰۲
- ۳۸۵ - ۱۲۴ . بهزادی، شبه خاطرات، صص ۳۸۶
- ۱۲۵ . صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ص ۲۲۶
- ۱۲۶ . همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۳۳۳
- ۱۲۷ . کی استوان، سیاست موازنه منفی، ج ۱، ص ۴۷
- ۱۲۸ . بهزادی، شبه خاطرات، ص ۳۸۷
- ۱۲۹ . صباحی، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ص ۲۲۶ . محمدرضا پهلوی نیز بر این نکته تأکید کرده است .
- ن.ک: پهلوی، پاسخ به تاریخ، ص ۴۳
- ۱۳۰ . بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۱۰۰
- ۱۳۱ . جمشیدی، حسن مقدم و جعفرخان از فرنگ آمده، ص ۲۱۸
- ۱۴۹ - ۱۳۲ . بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۲، صص ۱۵۰
- ۱۳۳ . غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۴۹
- ۱۳۴ . جهت مطالعه بیانیه ن ک: مدرس و مجلس، صص ۹۵ تا ۶۴
- ۱۳۵ . بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، صص ۱۸۵ تا ۱۸۸
- ۱۳۶ . رک: مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳
- ۱۳۷ . ملیکف، استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ص ۴۳
- ۱۳۸ . دیوان عارف قزوینی (مجموعه آثار)، صص ۳۵۵ تا ۳۵۷
- ۵۸۴ - ۱۳۹ . دیوان بهار، ج ۲، صص ۵۸۶
- ۶۵ - ۱۴۰ . مهرین، فرزند انقلاب ایران، صص ۶۶

۱۴۱ . غنی، برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ص ۲۴۹

مسئله نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس

از سال ۱۳۱۳ق/۱۸۹۶م تا ۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م (با تکیه بر امتیاز داری)

مصطفی ملایی*

چکیده

گسترش نفوذ سیاسی انگلیس در ایران بعد از عقد معاهده پاریس (۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م) و استقلال افغانستان، مقدمه بدست آوردن امتیازات اقتصادی بزرگی برای اتباع آن دولت بود. امتیازاتی که اهداف دولت انگلیس یعنی نفوذ سیاسی هر چه بیشتر در ایران را به دنبال داشت. واگذاری امتیاز ناموفق تأسیس خط آهن و استخراج کلیه معادن ایران به مدت هفتاد سال از جانب ناصرالدین شاه به «بارون جولوس دو رویترا» از اتباع انگلیس و سپس واگذاری امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به فرد مزبور از اینگونه موارد می باشد. اما بزرگترین و مهمترین موفقیت دولت انگلیس جهت نفوذ سیاسی هر چه بیشتر در امور داخلی ایران در دوره مظفردالدینشاه و در امتیاز نفتی داری رقم خورد. امتیازی که براساس آن قرارداد، استخراج نفت ایران به استثنای پنج استان شمالی کشور، به مدت ۶۰ سال به ویلیام ناکس داری از اتباع انگلیس واگذار شد (۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م).

این امتیاز که واگذاری آن با حمایت دولت انگلیس انجام پذیرفت نمونه بارزی از سیاست شوم و استعماری امپریالیزم انگلیس در راستای دخالت هر چه بیشتر در امور ایران و تضعیف دولت مرکزی بود که پیامدهای خیانت بار آن در ایران در طول جنگ جهانی اول کاملاً آشکار است. در این تحقیق سعی بر آنست تا با تکیه بر امتیاز داری به بررسی مسئله

نفت و نقش آن در روابط ایران و انگلیس از سال ۱۳۱۳ ق.م. تا ۱۳۳۲ ق.م. ۱۹۱۴ م پرداخته شود.

مقدمه

پس از عقد معاهده پاریس (۱۲۷۳ ق/۱۸۵۷ م) که با دخالت انگلستان هرات به کلی از ایران مجزی و افغانستان هم به اسم استقلال از تحت تابعیت و حمایت پادشاهان ایران بیرون رفت، نفوذ سیاسی انگلستان در ایران آغاز شد و همین مقدمه بدست آوردن امتیازات اقتصادی بزرگی برای اتباع آن دولت گردید.

ناصرالدینشاه قاجار در سال ۱۲۸۹ ق/۱۸۷۲ م امتیاز تأسیس خط آهن، استخراج کلیه معادن ایران (غیر از معادن فلزات قیمتی و احجار کریمه) و زغال سنگ و نفت را به مدت هفتاد سال به شخصی موسوم به «بارون جولوس دو رویتر» که به تابعیت بریتانیا درآمده بود واگذاشت. این اقدام شاه چنان غیرمترقبه و عجیب بود که محافل سیاسی و اقتصادی آن روز جهان را به حیرت انداخت؛ چرا که هرگز معقول نبود چنین امتیازی به شخصی که دارای هیچگونه سرمایه، تخصص، استعداد و تجهیزات فنی نبود اعطا شود. ولی وقتی به دقت به حوادث سیاسی آن ایام در دنیا بنگریم و دامنه عملیاتی را که رویتر در قرارداد تعهد کرده بود در نظر بگیریم، یقین می‌نمائیم که کمپانی از حمایت دولت انگلیس برخوردار بوده است. بلافاصله دربار روسیه عدم رضایت خود را از این امتیاز صریحاً به اطلاع شاه رساند. ناصرالدین شاه چون افکار عمومی مردم ایران را نیز با اعطای آن امتیاز مخالف دید امتیاز مزبور را لغو کرد. رویتر در برابر لغو امتیاز مزبور، امتیاز تأسیس بانک شاهی ایران (بانک شاهنشاهی) را از شاه دریافت نمود. کمی بعد شاه امتیاز استخراج کلیه معادن ایران (غیر از طلا و نقره و احجار کریمه) و از آن جمله معادن نفت را نیز برای مدت ۶۰ سال به بانک مزبور (رویتر) داد.

بانک شاهنشاهی ایران پس از کسب امتیاز استخراج معادن ایران، طبق اختیاری که بنابر مفاد امتیازنامه به او داده شده بود، حقوقی را که برای استخراج و بهره برداری معادن ایران داشت، به یک شرکت انگلیسی موسوم به «شرکت معادن ایران» واگذار کرد. شرکت مزبور تحقیقات علمی خود را برای کشف معادن ایران آغاز کرد. ضمناً کارشناسان شرکت کاوش های نفتی خود را در سمنان، دالکی و جزیره قشم شروع

کردند؛ اما حفاریهای انجام شده به نفت نرسید. اقدامات شرکت تا ده سال مهلت مقرر در امتیازنامه در مورد نفت بدون اخذ نتیجه دنبال شد و چون به مرحله بهره برداری از نفت نرسید، بر طبق مفاد امتیازنامه، حق شرکت درباره نفت خودبخود ملغی گردید.

قرارداد امتیاز داری

مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ق/۱۸۹۶م به سلطنت ایران رسید. اولین امتیازی که در دوره سلطنت او در حوزه نفت به بیگانگان داده شد، امتیاز داری بود. این امتیاز به یک تبعه انگلیس به نام ویلیام ناکس داریسی واگذار شد.

کسب این امتیاز توسط داریسی بدین ترتیب بود که پس از انتشار مقاله ای از مسیو دمرگان، باستانشناس فرانسوی، در مجله معادن چاپ پاریس که شرحی مفصل راجع به وجود نفت در غرب و جنوب غربی ایران نگاشته بود، شخصی به نام کتابچی خان، از ارامنه ایران، که متصدی اداره گمرکات بود، در نمایشگاه پاریس طی ملاقات خود با سر هنری دراموندولف (Sir. H. Drummond Wolff) وزیرمختار سابق بریتانیا در ایران، ضمن اشاره به مقاله دمرگان از وی خواست تا سرمایه داران انگلیسی را به وی معرفی نماید تا او آنها را تشویق به کسب امتیاز نفت از ایران نماید. دراموندولف نیز ویلیام ناکس داریسی را به او معرفی کرد؛ کسی که هرگز به ایران سفر نکرد. تشویق های دراموندولف و گفتگو با کتابچی خان، داریسی را مصمم ساخت تا برای حصول اطمینان از وجود منابع نفت در ایران، دو نفر مهندس زمین شناس بنام های برلز و دالتون را روانه ایران کند. حاصل تحقیقات و مطالعات این کارشناسان در محل، وجود منابع نفتی را در صفحات غرب و جنوب غربی ایران مورد تأیید قرار داد. داریسی پس از اطمینان از وجود منابع نفت در ایران، ماریوت نماینده خود را همراه با کتابچی خان برای تحصیل امتیاز نفت به ایران فرستاد.

سر آرتور هاردینگ (Sir Arthur Hardinge) وزیرمختار بریتانیا در تهران در «خاطرات سیاسی» خود می نویسد: «در هنگام مأموریتم در ایران وظیفه داشتم تا امتیاز نفت جنوب ایران را برای یکی از اتباع انگلیس تحصیل نمایم».

ماریوت، توصیه نامه ای نیز از دراموند ولف برای هاردینگ به همراه داشت که در آن به کسب امتیاز نفت برای داریسی سفارش شده بود. هاردینگ که به اهمیت کسب چنین امتیازی برای یکی از اتباع انگلیسی پی برده و آنرا برای امپراطوری بریتانیا حائز اهمیت

و حیاتی قلمداد می کرد، فعالیت خود را برای نیل به مقصود و تحصیل امتیاز شروع کرد و در این راه از هیچ کوششی فروگذاری نکرد. در واقع دولت بریتانیا می خواست بزرگترین بخش ایران، زیر نفوذ سیاسی آن دولت باشد و بطور مسلم یک شرکت انگلیسی هم که در همان منطقه نفوذ انگلستان فعالیت کند موجب توسعه نفوذ آن دولت می شد.

هاردینگ با تشویق و تحریک امین السلطان (اتابک اعظم) از او خواست با پیشنهاد داری مبنی بر اعطای امتیاز نفت موافقت شود. از طرف دیگر کتابچی خان نیز به علت موقعیتش در محافل درباری ایران و دوستی اش با امین السلطان به ماریوت کمک کرد. هاردینگ برای اینکه امتیاز مزبور با مخالفت روسها روبرو نشود، به ماریوت نماینده داری پیشنهاد کرد پنج استان شمالی ایران را از مناطق پیشنهادی خود حذف کند. نماینده مزبور به توصیه کتابچی خان و با کمک هاردینگ مبلغی پول به عنوان رشوه به مظفرالدین شاه و امین السلطان پرداخت کرد. سرانجام امتیازنامه داری در تاریخ ۹ صفر ۱۳۱۹ق/ ۲۸ مه ۱۹۰۱م برای مدت ۶۰ سال و در قبال پرداخت ۱۶ درصد سود برای ایران به عنوان حق الامتیاز امضاء شد. قلمرو امتیاز داری بالغ بر ۷۷۰.۰۰۰ کیلومتر مربع می شد. این مساحت، برابر با مجموع مساحت کشورهای فرانسه، سوئیس، بلژیک، لوکزامبورگ و هلند و کمی بیشتر از مساحت تمام تگزاس می شد. امتیاز نامه به صحنه شاه، امضاء و مهر امین السلطان صدراعظم، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و نظام الدین غفاری مهندس الممالک رسید و حوزه عمل و اختیار آن سراسر خاک ایران به استثنای ایالات خراسان، مازندران، استرآباد (گرگان کنونی) و آذربایجان بود. انگلیسی ها با این اقدام و کسب یک امتیاز مهم، از نفوذ روسها به مناطق جنوبی ایران و خلیج فارس جلوگیری کردند. به موجب فصول هشتم، نهم و شانزدهم امتیازنامه، داری تعهد کرده بود ظرف مدت دو سال پس از عقد امتیاز، شرکتی برای بهره برداری از امتیاز مزبور تشکیل دهد و بیست هزار لیره نقد و معادل بیست هزار لیره سهام پرداخت شده شرکت مزبور را به دولت ایران تسلیم کند. داری پس از امضای قرارداد به لرد لندسداون، وزیر خارجه بریتانیا می نویسد:

... مايلم صميمانه ترين تشكرات خویش را به حضور آن لرد معظم به خاطر خدماتی که برایم انجام داده اید تقدیم کنم...
امیدوارم این سرمایه گذاری به نفع بازرگانی بریتانیا

و نفوذ بریتانیا در کشور ایران باشد... می خواهم تقاضای ادامه حمایت و مساعدت دولت اعلیحضرت را نموده...

آغاز عملیات استخراج نفت و تشکیل شرکت بهره برداری اولیه

چند ماه پس از امضای امتیازنامه، داریسی چند حفار لهستانی استخدام کرد و با مقداری لوازم و اثاثیه به چاه سرخ واقع در شمال قصرشیرین اعزام کرد. در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م گاز نفت در عمق ۵۰۷ متری پدیدار و متعاقب آن نفت مختصری هم بدست آمد. چاه دوم هم مدتی بعد در عمق مشابهی به نفت رسید، ولی چون مقدار نفت آنها ناچیز و ادامه عملیات اقتصادی نبود، تصمیم گرفته شد چاه سرخ را رها کرده و در نقاط جنوبی به کاوش پردازند. طبق ماده شانزده امتیازنامه، داریسی شرکتی در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م. با سرمایه ۶۰۰ هزار لیره تشکیل داد که نام آن را «شرکت بهره برداری اولیه» گذاشت و سهامی را که تعهد کرده بود تسلیم و بیست هزار لیره نقد را هم به دولت ایران پرداخت. پس از سه سال تلاش و کوشش بی حاصل و تحمل مخارج سنگین، داریسی درصدد فروش امتیاز خود برآمد. هر چند از طرف شرکتهای نفتی فرانسوی، آلمانی و آمریکائی پیشنهادهایی جهت خرید امتیاز داده شد، اما او علاقه زیادی به معامله با بیگانگان نداشت.

شرکت سندیکای امتیازات

در سال ۱۳۲۲ ق/۱۹۰۴م انتخاب دریا سالار لرد فیشر به فرماندهی نیروی دریائی انگلیس، طرحهای داریسی و خریداران امتیاز او را درهم ریخت. لرد فیشر در طول خدمت متمادی خود در دریاداری انگلیس به این نتیجه رسیده بود که باید سوخت بحریه جنگی انگلیس از زغال سنگ به نفت تبدیل گردد. او که شنیده بود داریسی درصدد فروش امتیاز خود است، هیأتی را مأمور کرد تا امتیاز مزبور را برای دولت انگلیس خریداری نماید؛ اما این امر مخالف اصول کلی کشور و دولت بریتانیا بود؛ چرا که دخالت دولت در امور بازرگانی ممنوع بود. لرد فیشر در این ایام از موقعیت خود نهایت استفاده را کرد تا با یاری داریسی، بزرگترین خدمت را به امپراطوری کشورش بریتانیا کرده باشد. تصمیمی که گرفته شد این بود که از سرمایه های بخش خصوصی انگلیس برای این مورد استفاده

شود. بنابراین جریان امر با «لرد استراتکونا» (Lord Strathcona) یکی از سرمایه داران انگلیس و رئیس شرکت نفت انگلیسی برمه در میان گذاشته شد. در سال ۱۳۲۳ ق/ ۱۹۰۵ م طی قراردادی با شرکت انگلیسی برمه، شرکت جدیدی با نام «سندیکای امتیازات» در شهر گلاسکو تشکیل گردید که تمامی سهام شرکت بهره برداری اولیه را خریداری کرد. صاحبان سهام شرکت جدید عبارت بودند از دارسی و شرکت نفت برمه به ریاست لرد استراتکونا. به دنبال امضای این موافقتنامه دولت انگلستان نیز آمادگی خود را برای پشتیبانی از کاوشهای نفتی در ایران به طور غیررسمی اعلام کرد. سندیکا امیدوار بود در صورتی که شاه ایران و یا دولت روسیه در جهت لغو یا مداخله در امتیاز اقدامی انجام دهند، از حمایت کشور سلطنتی انگلستان برخوردار باشد. وزارت امور خارجه انگلیس به درخواست سندیکا پاسخ استادانه و چند پهلو داد:

روشن است که برای صدور بیانیه معین و اعلام حمایت در مورد یک قرارداد فرضی وجود ندارد، اما مشتریان سندیکا و یا هر شرکت انگلیسی که در این رابطه تشکیل شود و بخواهد در اجرای امتیاز نفت اقدام کند، می تواند از حمایت دولت انگلیس برخوردار باشد و حمایت از یک تبعه انگلستان همیشه مورد نظر دولت و کشور سلطنتی انگلستان بوده است.

شرکت سندیکا، کاوش نفت در ایران را از منطقه چاه سرخ به ماماتین در نزدیکی رامهرمز واقع در شمال اهواز که به ساحل خلیج فارس و دریای عمان نزدیکتر بود، منتقل کرد. در اینجا شروع به حفر دو چاه گمانه شد که هیچکدام به نفت نرسید. همین که در ماماتین نتیجه مطلوب به دست نیامد، تصمیم گرفته شد چاه های دیگری در میدان نفتون (مسجد سلیمان) حفر نمایند. مسیو دمرگان باستانشناس فرانسوی در گزارشهای خود ذکری از این نقطه که در میان تپه های خاک بختیاری واقع بود، نموده و گفته بود در سر راه بین مالمیر و شوشتر جایی به نام میدان نفتون هست که علائم ظاهری نفت در آنجا هویدا و خرابه های آتشکده ای نیز در آنجا موجود است که اهالی به نام مسجد سلیمان می شناسند. عملیات مسجد سلیمان ادامه پیدا کرد؛ و پس از سه سال تلاش و حفاری، بالاخره در تاریخ ۵ خرداد ۱۲۸۷ ش/ ۲۶ مه ۱۹۰۸ م بنا به گفته سر آرنولد ویلسون (Sir Arnold Wilson) در سفرنامه خود، ساعت ۴ بامداد، نفت در عمق ۱۱۸۰ فوتی از چاه فوران کرد و سر چارلز مارلینگ (Sir Charls marlink)

وزیرمختار بریتانیا در تهران خبر آن را به لندن مخابره کرد.

شرکت نفت انگلیس و ایران (APOC)

در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م «شرکت نفت برمه» که از آن پس ذی نفع اصلی بود با سرمایه دو میلیون لیره استرلینگ، سازمان جدیدی به نام «شرکت نفت انگلیس و ایران» (APOC) تأسیس کرد که جانشین شرکت سندیکای امتیازات شد. به دنبال حفر چاه های متعدد در مسجدسلیمان، خط لوله ای هم از مسجدسلیمان تا آبادان، محل احداث پالایشگاه کشیده شد. طول این لوله که کار احداث آن در سال ۱۳۲۹ ق / ۱۹۱۱م به پایان رسید، قریب به چهل فرسخ (۱۳۰ کیلومتر) بود و سالانه ۴۰۰ هزار تن ظرفیت انتقال نفت داشت. انگلستان، تعدادی سرباز هندی تحت فرماندهی «آرنولد ویلسون» افسر انگلیسی در ظاهر برای محافظت از کنسولگری انگلیس در اهواز، و در واقع برای حفاظت از تأسیسات شرکت نفت، به ایران اعزام کرد. بعدها شرکت مزبور برای ادامه و توسعه عملیات خود طی قراردادهائی با رؤسا و خوانین بختیاری، زمین های مورد نیاز را که متعلق به ایالات و عشایر بختیاری بود، از آنها خریداری نمود. همچنین شرکت برای حفظ تأسیسات، چاهها و لوله های نفتی یک سلسله قراردادهای دیگری هم با رؤسای بختیاری به امضاء رسانید. چون به موجب قرارداد جداگانه هر کمپانی که در داخل اراضی بختیاری برای استخراج نفت تأسیس شود باید صدی سه به خوانین بختیاری بدهد، برای تسهیل عملیات این قرارداد، یک شرکت امدادیه با سرمایه ۴۰۰ هزار لیره انگلیسی تأسیس شد موسوم به «شرکت نفت بختیاری» تا عملیات را به مابقی اراضی بختیاری توسعه دهد.

شرکت نفت انگلیس و ایران، قراردادهائی نیز در خوزستان با شیخ خزعل داشت. سرپرسی کاکس سرکنسول بریتانیا در بوشهر، مأمور مذاکره با خزعل گردید. او در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م ضمن عقد قراردادی با شیخ خزعل، یک میل مربع از اراضی آبادان را که برای ایجاد پالایشگاه مورد نیاز شرکت بود از خزعل خریداری نمود. خزعل موافقت کرد با دریافت مبلغ ۶۵۰۰ لیره در سال که برای مدت ده سال به او پیش پرداخت می شد، حفاظت از تأسیسات، لوله ها و امنیت منطقه را عهده دار شود. همچنین او مبلغ ده هزار لیره نیز از شرکت نفت انگلیس و ایران و در واقع از دولت انگلیس به عنوان وام دریافت داشت و

دولت انگلیس حقوق خزعل و جانشینان وی را بر محمره تضمین کرد.

دولت ایران اینگونه قراردادها و موافقت نامه های کمپانی نفت انگلیس و ایران با خوانین بختیاری و شیخ خزعل را عملی در جهت تضعیف حکومت مرکزی ایران قلمداد می کرد، اما از آنجایی که خود نیز عاجز از اجرای تعهدات خود جهت تأمین امنیت و حراست از تأسیسات شرکت بود، کمپانی ناگزیر از کنار آمدن با رؤسا و شیوخ مقتدر قبایل و عشایر منطقه بود.

دخالت دولت بریتانیا در سیاست کلی و خط مشی شرکت نفت انگلیس و ایران

دولت انگلیس در سال ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۳ م طرح لرد فیشر، یعنی تبدیل سوخت کشتیهای جنگی از زغال سنگ به نفت را به مرحله اجرا درآورد. اما قبل از هر چیزی دریاداری انگلیس باید اطمینان حاصل می کرد که منابع نفتی موجود، قادر به تأمین نفت مورد نیاز بحریه در زمان جنگ و صلح می باشد. به دستور سر وینستون چرچیل، لرد اول دریاداری بریتانیا، کمیسیون مخصوصی مأمور بررسی و مطالعه در این مورد شد. کمیسیون مزبور به ریاست لرد فیشر، شروع به کار کرده، هیأتی از کارشناسان را تحت ریاست دریاسالار ادmond اسیلد (Edmund Slade) به همراهی سر جان کادمن (Sir John Cadman) جهت تحقیقات لازم روانه ایران ساخت. گزارش حاصل از تحقیقات سه ماهه هیأت مزبور در ایران بدین قرار بود: اولاً- منابع نفتی موجود تأمین نیازهای سوختی وزارت دریاداری انگلیس را برای مدتهای مدید کفایت خواهد کرد. ثانیاً اگر شرکت در کنترل ما باشد، خواهد توانست نیازهای نیروی دریائی ما را با قیمت مناسب تأمین کند و اگر امتیاز مزبور به دست بیگانگان بیفتد فاجعه به بار خواهد آمد. ثالثاً توصیه شده بود دولت انگلیس به شرکت نفت ایران و انگلیس جهت بهره برداری از همه منابع نفتی در منطقه ای وسیع کمک مالی نموده و شرط اعطای کمک مالی هم آن باشد که دولت بریتانیا در سیاست کلی شرکت و تعیین خط مشی آن سهیم بوده و مستقیماً دخالت نماید. پس از آن وزارت دریاداری انگلیس در سال ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م قراردادی با شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد ساخت که به موجب آن دولت انگلیس با دو میلیون و دویست هزار لیره سرمایه گذاری و تصاحب ۵۱ درصد سهام شرکت، بزرگترین سهامدار آن و دارای حق نظارت کامل بر شرکت گردید. این مسئله با مفاد امتیازنامه

مخالف و منافی با استقلال و حاکمیت ایران بود و علاوه بر آنکه موجب اعتراضات شدید رسمی دولت و مخالفت مطبوعات و مردم ایران گردید؛ حتی مخالفت حزب کارگر بریتانیا را نیز علیه دولت محافظه کار برانگیخت. دولت ایران از طریق وزارت امور خارجه به این امر اعتراض کرد؛ ولی سفارت بریتانیا در تهران جواب داد این معامله فقط تربیتی برای فروش نفت است و به هیچ وجه دولت انگلیس نه در اداره امور شرکت و نه در روابط تجاری و سیاسی شرکت با دولت ایران دخالتی نخواهد داشت. اما حقیقت غیر از این بود.

دولت انگلیس به موجب قرارداد فوق با شرکت نفت ایران و انگلیس، دو مدیر برای شرکت انتخاب کرد تا مسئولیت حفظ و تأمین منافع دولت انگلیس را عهده دار باشند. این دو مدیر دولتی درباره مسائل مربوط به خط مشی کلی شرکت، تغییر سهام و تغییر وضعیت شرکت و مسائل مربوط به انجام و اجرای قراردادهای جاری با درياداری از حق ویژه و تو برخوردار بودند. شرکت نفت ایران و انگلیس نیز متعهد شده بود همواره به صورت یک شرکت کاملاً مستقل انگلیسی باقی مانده و مدیران آن انگلیسی و محل استقرار دفتر مرکزی آن نیز در انگلستان باشد. قرارداد بین دولت انگلیس و شرکت نفت ایران و انگلیس به مجلس مبعوثان آن کشور تقدیم شد. چرچیل، در دفاع از قرارداد و تشریح سیاست نفتی دولت انگلیس گفت: «هدف ما اینست که منافع انگلیس در مناطق نفت خیز ایران حفظ شود و تا آنجا که ممکن است آن را توسعه دهیم». او در ادامه افزود:

سیاست نفتی ما دو هدف را تعقیب می کند، هدف نهائی و غائی آنست که وزارت درياداری انگلیس مستقلاً مالک و تولید کننده سوخت مایع مورد نیاز خود باشد؛ ما باید مالک یا به هر قیمتی که شده کنترل کننده مایع نفتی یا حداقل قسمتی از تولیدات نفتی که مورد نیاز ما است، باشیم.

چرچیل در آخر گفت: «بدین ترتیب ما در تمام این منطقه عظیم (ایران) قدرت تنظیم و هدایت گسترش و رشد را طبق منافع ملی و منافع نیروی دریائی خود بدست می آوریم». در نهایت دفاعیات چرچیل و دیگر نمایندگان مجلس عوام مؤثر واقع شده و پارلمان انگلیس با اکثریت قاطع ۲۵۴ رأی موافق در برابر ۱۸ رأی مخالف، قرارداد مزبور را تصویب کرد و به این ترتیب دولت انگلیس به صورت عمده ترین سهامدار

شرکت نفت ایران و انگلیس درآمد، و با عقد قرارداد خرید نفت از شرکت مزبور و تعیین مدیران شرکت در حقیقت سیاست عمومی شرکت و در نتیجه سیاست نفت ایران را در دست گرفت. پس از آن شرکت نفت ایران و انگلیس به صورت بازوی پر قدرت سیاسی و اقتصادی امپریالیزم انگلیس و وسیله مستمر اعمال نفوذ و مداخله بریتانیا در ایران و منطقه درآمد. تغییر و تحولات شرکت نفت نه تنها نارضایتی مردم ایران بلکه اعتراضات حزب کارگر انگلیس را نیز در پی داشت. شیخ محمد خیابانی در یکی از نطق‌های پرهیجان خود در تبریز چنین گفت:

امتیازی که به داری داده شد نباید منتقل به دولت امپراطوری انگلستان بشود که موجب پریشانیها و نگرانیهای ایران بوده است. این معامله نادرست و خائنانه بوده زیرا دولت انگلستان هیچگاه توفیق نمی یافت چنین امتیازی را مستقیماً از دولت ایران تحصیل کند و بنابراین داری را به میان آورد که او را وسیله تحصیل امتیاز قرار داده و صورت شوم امپریالیزم خود را پشت سر او پنهان دارد، این عمل خدعه آمیز و نادرست و حيله گرانه بوده است.

در سال ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م در یکی از جلسات مجلس مبعوثان انگلیس، رمزی مک دونالد (Ramsay Mc Donald) پیشوای حزب کارگر ضمن نطقی شدید به سیاست دولت بریتانیا حمله کرد و گفت:

سیاست شرکت نفت در ایران روش استعماری دارد و به استقلال ایران لطمه وارد می آورد زیرا شرکت بوسیله پرداختهایی که به بختیارها و عربهای خوزستان می نماید تا اموال وی را حفظ نمایند قدرت حکومت مرکزی را متزلزل می سازد و حکومتهای خان خانی وایلی را ترویج می نماید. من به دولت پیشنهاد می کنم که از چنین سیاست امپریالیستی دست بردارد و دولت مرکزی ایران را تقویت نماید تا دولت ایران مسئولیت حفظ اموال شرکت را به عهده گرفته و در آینده مواقعی پیش نیاید که دخالت دولت انگلیس را در امور داخلی ایران ایجاب نماید.

اما در همان جلسه سر ادوارد گری (Sir Edward Grey)، وزیر خارجه انگلیس، به حمایت از مداخلات (سیاسی، اقتصادی و نظامی) مستقیم انگلیس در ایران پرداخته و اعلام کرد برای حفاظت از چاهها و لوله های نفت و برقراری مستمر و مداوم جریان نفت، دولت بریتانیا «در وهله اول با کمک مالی به عشایر و کمک دولت ایران سعی در

حفاظت از منافع خود خواهد کرد و اگر چنانچه این اقدام نتیجه بخش نباشد دو تیپ از نیروهای خود را به ایران اعزام خواهد کرد...».

پیش بینی های مک دونالد درست از کار درآمد؛ به طوری که بعدها مسئله نفت ایران، حفظ هندوستان را که ارجح مصالح بریتانیا محسوب می شد، تحت الشعاع قرار داد و دیگر ایران و بخصوص جنوب ایران به عنوان سپر دفاعی و منطقه حائل برای حفظ هندوستان مطرح نبود، بلکه حفظ و حراست از جنوب ایران حتی با دخالت نظامی مستقیم سربازان انگلیسی هدف اصلی سیاست دولت انگلستان بود. اینگونه مداخلات دولت انگلیس در ایران در جریان جنگ جهانی اول باعث تقسیم ایران بین روس و انگلیس و جلوگیری از پرداخت حق الامتیاز نفت به دولت ایران شد. بطوریکه هنگامی که نیروهای انگلیسی قسمت عمده ای از ایران را اشغال کرده و خسارات فراوان به این کشور و ملت ایران وارد می ساختند، در برابر اعتراض ایران به شرکت نفت مبنی بر تخلف از پرداخت حق الامتیاز، این شرکت مدعی شد چون دولت ایران نتوانسته است امنیت را در خوزستان برقرار سازد شرکت متضرر شده و نمی تواند حق الامتیاز بپردازد. اما حقیقت امر این بود که شرکت، یعنی عامل سیاست امپریالیزم بریتانیا، به جای آنکه در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که دل خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد و از آنان نیروئی در برابر نیروی حکومت ملی مشروطه ایران بوجود آورد تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه نفت در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف وانمود کند؛ اما حساب سازی شرکت نفت انگلیس برای دولت ایران، خاصه پیش کشیدن مسئله خسارت ناشی از عدم امنیت که آن نیز ناشی از جنگ جهانی اول و نقض بیطرفی ایران از جانب انگلیس بود به قدری بی شرمانه و دور از مروت و جوانمردی است که نمی توان حدی بر آن تصور کرد.

فهرست منابع و مآخذ

- اسناد بایگانی وزارت امور خارجه، سند نمره ۶ و ۷، پوشه ۸. کارتن ۲۲، ۱۳۲۴ ق.

- جمالزاده، محمدعلی، (۱۳۷۶)، گنج شایگان، اوضاع اقتصادی ایران، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار.

- دولونه، ژاک و شارلیه، ژان میشل، (۱۳۶۹)، اسرار نفت، ترجمه ژاله عالیخانی، تهران، نشر خامه.
- شرکت ملی نفت ایران، (۱۳۴۴)، کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، بی جا، شرکت ملی نفت ایران.
- شوادران، بنجامین، (۱۳۵۲)، خاورمیانه، نفت و قدرتهای بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- عباسی شهنی، دانش، (۱۳۷۴)، تاریخ مسجدسلیمان، تهران، نشر هیرمند.
- علم، مصطفی، (۱۳۷۱)، نفت، قدرت و اصول، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، انتشارات اطلاعات.
- فاتح، مصطفی، (۱۳۳۵)، پنجاه سال نفت ایران، تهران، نشر چهر.
- کاظم زاده، فیروز، (۱۳۵۴)، روس و انگلیس در ایران (۱۹۱۴-۱۸۶۴م) ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لسانی، ابوالفضل، (۱۳۲۹)، طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، بی نا.
- موحد، محمدعلی، (۱۳۵۷)، نفت ما و مسائل حقوقی آن، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ناییان، جلیل، (۱۳۷۸)، پژوهشی در مسائل سیاسی تاریخی نفت در ایران، تهران، انتشارات ثارالله.
- ویلسون، آرنولد، (۱۳۶۳)، سفرنامه ویلسون یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، ترجمه سعادت نوری، تهران، نشر وحید.
- هاردینگ، سر آرتور، (۱۳۷۰)، خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، انتشارات کیهان.
- همیلتون، آدرین، (۱۳۷۳)، نفت پاداش قدرت، ترجمه محمود طلوع مکانیک، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- یرگین، دانیل، (۱۳۸۰)، غنیمت، داستان پرماجرای نفت از آغاز تا امروز، ترجمه اکبر تبریزی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- یعقوبی نژاد، علی (۱۳۷۳)، رئیس نفت، تهران، انتشارات یادواره کتاب.

ص: ۵۳۷

پانوشت ها

* کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه تهران.

۳۴- ۱. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۴۵؛ نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، صص ۳۹

۲. لسانی، ۱۳۲۹ ش، ص ۷

۲۹.؛ شوادران، ۱۳۵۲ ش، ص ۱۲ - ۳. موحد، ۱۳۵۷ ش، صص ۳۰

۳۹- ۴. نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۴۸؛ لسانی، ۱۳۲۹ ش، صص ۴۰

۵. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۴۹

۶. کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، ۱۳۴۴ ش، ص ۲

۷. یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، ص ۳۹

۱۴۲- ۸. یرگین، ۱۳۸۰ ش، صص ۱۴۳

۴۲- ۹. یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۴۳

۱۰. هاردینگ، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۸۶

۱۸۸.؛ یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۴۹ - ۱۱. هاردینگ، ۱۳۷۰ ش، صص ۱۸۹

۱۲. نایبیان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۷۳

۱۳. هاردینگ، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۸۷؛ همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۶

۱۴. کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، ۱۳۴۴ ش، ص ۲؛ همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۶

۱۵. دولونه، ژاک و شارلیه، ژان میشل، ۱۳۶۹ ش، ص ۵۰

۱۶. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۰

۱۷. کاظم زاده، ۱۳۵۴ ش، ص ۲

۱۸. کتاب سفید، تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، ۱۳۴۴ ش، ص ۵؛ یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۴۵.
۱۹. علم، ۱۳۷۱ ش، ص ۳۰.
- ۵۲-۷۱؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۵۸-۲۰. عباسی شهنی، ۱۳۷۴ ش، صص ۷۳.
۲۱. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۰؛ نایبان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۷۴.
- ۱۵-۲۲. همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۷؛ شوادران، ۱۳۵۲ ش، صص ۱۶.
- ۲۳-۵۸. همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۹۷؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۵۹.
- ۱۳۲۴-۱۳۶۷، VI، ۱۹۸۲، Ferrier، ق؛ ۷۰، ۲۴. سند نمره ۷.
۲۵. نایبان، ۱۳۷۸ ش، ص ۷۷.
- ۵۹-۲۶. یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۶۰.
- ۱۳۲۴ ق.، ۲۷. سند نمره ۶.
- ۷۵-۹۶؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، صص ۷۶-۲۸. عباسی شهنی، ۱۳۷۴ ش، صص ۱۰۰.
۲۹. ویلسون، ۱۳۶۳ ش، ص ۵۵؛ یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۵۶.
۳۰. نایبان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۷۹؛ لسانی، ۱۳۲۹ ش، ص ۵۶.
۳۱. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۱؛ یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۳۸.
- ۳۲-۳۶. ویلسون، ۱۳۶۳ ش، صص ۳۷.
- ۱۰۸-۱۰۷، ۸۱-۳۳. یعقوبی نژاد، ۱۳۷۳ ش، ص ۶۷؛ عباسی شهنی، ۱۳۷۴ ش، صص ۸۶.
۳۴. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۰.
۳۵. نایبان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۱۶۳؛ شوادران، ۱۳۵۲ ش، ص ۱۸.
- ۱۶-۳۶. شوادران، ۱۳۵۲ ش، صص ۱۷.
۳۷. یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۳؛ همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۰۱.

۳۸. نایبیان؛ ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۸۲

۳۲-۳۹. جمالزاده، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۱؛ موحد، ۱۳۵۷ ش، صص ۳۳. Ferrier, ۱۹۸۲. V۱, PP۱۷۰-۱۷۲.

۴۰. همیلتون، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۰۱؛ یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۴

۴۱. نایبان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۸۳

۴۲. نایبان، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۸۳

۴۳. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۶۴

۱۷۵-۴۴. یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۷

۱۷۵-۴۵. یرگین، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۷۷

۴۶. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲۶۵

۲۶۶-۴۷. فاتح، ۱۳۳۵ ش، صص ۲۶۷

۴۸. فاتح، ۱۳۳۵ ش، ص ۲

انهدام نیروی دریایی ایران در جنگ جهانی دوم به دست انگلیس

دلایل حمله به ایران و اشغال آن

یک روز پس از شروع جنگ جهانی دوم، محمود جم نخست وزیر ایران در بیانیه ای اعلام کرد: «در این موقع که متأسفانه نایره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می‌ساند که در این کارزار بی طرفی خود را محفوظ خواهد داشت.»

حمله آلمان در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/ اول تیر ۱۳۲۰ به شوروی، باعث شد شوروی وارد گروه متفقین شود. در این هنگام روسیه در مقابل حملات ارتش آلمان، به اسلحه، مهمات و دارو احتیاج ضروری داشت؛ و انگلستان به دنبال راهی برای حمل کالاهای مورد نیاز ارتش شوروی بود.

در آن موقع ۴ راه مهم دریایی وجود داشت:

۱. راه ولادی وستک در خاور دور؛ این راه بدلیل بعد مسافت ۱۱۰۰۰ کیلومتری از جبهه های جنگ قابل قبول نبود. مهمتر اینکه چون آمریکا و ژاپن در جنگ بودند مسیر کشتی های آمریکایی در اقیانوس آرام تا رسیدن به بنادر خاور دور شوروی خطرناک و ناامن بود.

۲. راه آرخانگلسک؛ این راه بعلت سرما در بیشتر اوقات سال یخ می بست و حمل و نقل مشکل بود.

۳. راه مورمانسک؛ به دلیل آنکه راه آهن مورمانسک به لنینگراد در اشغال آلمان بود، نمی شد از این راه برای حمل کالاهای مورد نیاز روسیه استفاده کرد.

۴. راه خلیج فارس و ایران؛ ایران بهترین مسیری بود که انگلیسی ها از آن می توانستند برای حمل مهمات به روسیه استفاده کنند. آنها می توانستند از طریق راه آهن جنوب به شمال کالاهای مورد نیاز را به روسیه ارسال کنند و نیز از نفت ایران برای تأمین سوخت مورد نیاز خود استفاده کنند.

۱۷ ژوئیه ۱۹۴۱ میلادی/ ۱۳۲۰ شمسی، در مورد حمله به ایران میان نمایندگان انگلیس و شوروی توافق و هماهنگی بوجود آمد. در این زمان تنها بهانه انگلیسی ها برای حمله به ایران حضور هفتصد و پنجاه نفر آلمانی بود که در کارخانه های دولتی، راه آهن و ساخت کارخانه ذوب آهن مشغول بودند.

بنابراین دولت انگلستان در تیر ماه ۱۳۲۰ از دولت ایران خواست هرچه سریع تر چهار پنجم آلمانی های شاغل در ایران را اخراج نماید.

اما دولت ایران جواب داد رفتار اتباع آلمانی در ایران تحت کنترل مأموران شهربانی کشور قرار دارد و از نظر حفظ سیاست بی طرفی، شدیداً مراقب اعمال و رفتار کارشناسان آلمانی هستند و حضور کارشناسان برای انجام دادن خدمات و کارهایی که به آنها محول شده است، ضروری است و دولت ایران نمی تواند به سرعت جانشینی برای کارشناسان آلمانی پیدا کند. با این پاسخ، متفقین بهانه ای را که می خواستند پیدا کردند و مشغول تدارکات نظامی برای حمله به ایران شدند.

در سحرگاه روز سوم شهریور ۱۳۲۹/ بیست و پنج اوت ۱۹۴۱ نیروهای انگلیس و شوروی از غرب و جنوب و شمال وارد خاک ایران شدند. به نظر می رسد رضاشاه در آن زمان دچار سردرگمی شده بود و نمی دانست بین متفقین و آلمان کدام را انتخاب کند و متأسفانه مشاوران او نیز اطلاعات درستی در اختیار او نمی گذاشتند. اگرچه اشغال ایران یکی از اهداف اصلی انگلیسیها بود و آنها تحت هر شرایطی ایران را اشغال می کردند، اما اگر رضاشاه با آنها همراه می شد ممکن بود خسارات و صدمات کمتری به ایران وارد شود. اما رضاشاه که مسحور پیروزی های سریع و پیشروی برق آسای ارتش رایش سوم در خاک شوروی بود، با اعلام سیاست بی طرفی مرتکب اشتباه محاسبه

گردید و هشدارهای انگلستان و روسیه را نادیده گرفت. در نتیجه متفقین که حاضر نبودند به بهای شکست در برابر ارتش آلمان، بی طرفی ایران را حفظ کنند، نیروهای خود را از شمال (شوروی) و غرب و جنوب (انگلیس) وارد خاک ایران کردند.

با ورود متفقین به ایران در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ و دستور رضا شاه مبنی بر ترک مقاومت در ششم شهریور، ارتش رضاشاه یکباره فرو ریخت و تنها مقاومتی که در این زمان شد، مقاومت نیروی دریایی ایران به فرماندهی دریادار غلامعلی بایندر بود که چند ساعت مانع پیشروی نیروهای انگلیسی در جنوب ایران شد.

حمله به بنادر جنوب (شاهپور، آبادان، خرمشهر، بوشهر) و نیروی دریایی با پرتاب یک موشک سبز رنگ از ناو انگلیسی در اروندرود که نشانه شروع جنگ بود آغاز شد.

حمله به بندر شاهپور

طبق قوانین بین المللی اگر در زمان جنگ هر یک از کشتی های غیرنظامی دشمن از ورود به بنادر خود احساس خطر کنند، می توانند به یکی از کشورهای بی طرف پناهنده شوند. هنگامی که آلمان به لهستان حمله کرد و متفقین وارد جنگ شدند، پنج کشتی آلمانی که در آبهای خلیج فارس بودند، به بندر شاهپور پناهنده شدند و شش ماه بعد از آن سه کشتی ایتالیایی نیز به این بندر پناهنده شدند. چون ممکن بود افراد کشتی های پناهنده دست به اقداماتی بزنند که باعث نقض بی طرفی ایران شود، به دستور دریاسالار بایندر، ناو سیمرخ به فرماندهی نائسروان جعفر فزونی و ناو شهباز به فرماندهی نائسروان فرج الله رسایی مأمور حفاظت از تأسیسات نفتی و مراقبت از کشتی های پناهنده شدند.

دریادار بایندر به نائسروان رسایی دستور داده بود اگر کشتی های آلمانی و ایتالیایی بخواهند در بندر شاهپور تظاهراتی کنند، فوراً جلوی آنها گرفته شود. هنگامی که پاریس به دست آلمان افتاد، کارکنان کشتی های آلمانی به مناسبت این پیروزی خواستند با برافراشتن پرچم های مخصوص جشن، ابراز شادی کنند؛ ولی یک گروه مسلح به فرماندهی ناویان یکم رسولی به دستور نائسروان (بعدها دریایید) فرج الله رسایی، پرچمهای جشن را پایین آوردند. تمام اجناس و کالاهایی که به کشتی های آلمانی و ایتالیایی وارد یا خارج می شد، دقیقاً مورد بررسی قرار می گرفت. به نقل از دریایید رسایی دو زمین فوتبال در بندر شاهپور درست شده بود و هنگامی که کارکنان کشتی های انگلیسی برای بازی وارد زمین می شدند،

کارکنان نیروی دریایی بین دو زمین قرار می گرفتند تا امکان هیچ گونه برخوردی بین آنان بوجود نیاید.

با وجود این اقدامات در ساعت چهار بامداد روز سوم شهریور آرامش بندر شاهپور با حمله ناوهای انگلیسی و شلیک توپ های این ناوها به هم زده شد. یادداشت مشترک انگلیس و شوروی توسط سفیران این دو کشور در ساعت چهار صبح روز سوم شهریور به علی منصور نخست وزیر ایران داده شد؛ و درست در همان ساعت بندر شاهپور مورد حمله ناوهای انگلیس قرار گرفت. با در نظر گرفتن سرعت ناوهای انگلیسی و فاصله دهانه خورموسی تا بندر شاهپور می توان گفت ناوهای انگلیسی از حدود ساعت یازده شب دوم شهریور، یعنی پنج ساعت قبل از اولتیماتوم، وارد آبهای ایران شده بودند.

چگونگی حمله ناوگان انگلیسی به بندر شاهپور از زبان نائسروان جعفر فزونی فرمانده ناو سیمرخ از این قرار است:

روزهای گرم و شبهای پر از شرجی داشتیم، هوا مرطوب بود و مه شدید تا ساعتی از روز دریا را می پوشاند، ساعت چهار بامداد روز سوم شهریور ۱۳۲۰ بود، من و نائسروان رسایی در عرشه کشتی خوابیده بودیم، بهتر است بگویم دراز کشیده بودیم؛ چون در آن گرمای خفه کننده خواب به چشمانمان راه نمی یافت. درست یادم نیست چه ساعتی بود، ولی همین قدر می دانم که ساعت از چهار صبح گذشته بود که مهناوی پاس به نام مهناوی ناصر نعمان آمد و خبر داد که در محوطه بندر شاهپور سر و صداهایی است. خیلی زود متوجه شدیم که صدای شلیک اسلحه می باشد. وضع قرار گرفتن کشتی ها طوری بود که ناوهای شهباز و سیمرخ بین کشتی های آلمانی و ایتالیایی قرار گرفته بودند. بهتر بگویم اول پنج کشتی آلمانی هر یک به فاصله تقریبی یک مایل از یکدیگر پهلو گرفته بودند. آن سوی ما سه کشتی ایتالیایی قرار گرفته بودند. به این ترتیب کشتی های آلمانی زودتر از ناوها و کشتی های ایتالیایی و ناوهای شاهنشاهی شهباز و سیمرخ مورد حمله ناگهانی ناوهای انگلیسی قرار گرفتند. انگلیسی ها برای مبارزه با ۱۱ واحد مستقر در بندر شاهپور (پنج کشتی آلمانی و سه کشتی ایتالیایی و ناوهای شاهنشاهی شهباز و سیمرخ و حوض شناور)، ۱۶ ناو مجهز انگلیسی و استرالیایی را وارد میدان کرده بودند. طبق رسوم و قوانین دریایی در چنین مواقعی که خطر برای کشتی قطعی است فرمانده کشتی برای اینکه کشتی به دست دشمن نیفتد آن را منفجر می نماید و از بین می برد. انگلیسی ها با یورش های ناگهانی موفق

شدند سه کشتی آلمانی را سالم بگیرند، ولی دو کشتی دیگر آلمانی و سه کشتی ایتالیایی به دست کارکنان منفجر شدند، و ما که مواد منفجره برای انهدام ناوها نداشتیم تصمیم گرفتیم با استفاده از بنزین ناوها را منفجر کنیم، ولی ناگهان خود را در محاصره سربازان انگلیسی دیدیم و از آنجایی که ناوهای ما برای تعمیر سالیانه به تعمیرگاههایشان [= تعمیرگاه های انگلیسی ها] رفته بودند، از این رو [انگلیسی ها] از همه سوراخ و سنبه های آنها خبر داشتند. به طوری که بلافاصله پس از تصرف کشتی نقاط حساس آن را اشغال کردند. ما را به عنوان اسیر جنگی دستگیر کردند.

ناو شهپاز به سبب آسیبی که به پروانه و سایر قسمتهای آن وارد شد به طور کلی خراب گردید. اما ناو سیمرخ و حوض شناور، که در کرانه این بندر لنگر انداخته بود، و کشتی های پناهنده آلمانی و ایتالیایی، به تصرف نیروهای انگلیسی درآمدند.

نیروهای انگلیسی بعد از تصرف ناوها، برای تصرف تأسیسات بندری خود را آماده کردند. این تأسیسات که تحت فرماندهی ناخدا یکم عبدالله ظلی بود، بدون مقاومت در برابر نیروهای انگلیسی تسلیم و در نتیجه تمام بندر شاهپور به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد. افراد پادگان نیروی دریایی بندر شاهپور ۱۴۰ نفر بودند که عده زیادی از آنها شهید و بقیه اسیر شدند.

در بندر شاهپور که در شبهای قبل از سوم شهریور چراغهای بندر خاموش می شد، در شب حمله چراغها تا صبح روشن بود. روشن بودن این چراغها به ۱۳ فروند ناوهای جنگی انگلیسی، استرالیایی و هندی امکان داد تا راه خود را در تاریکی شب تشخیص داده و به آسانی وارد لنگرگاه بندر شاهپور شوند و خود را به ۸ فروند کشتی تجارتي آلمانی و ایتالیایی که به ایران پناهنده شده بودند و دو فروند ناو جنگی ایرانی که مأمور حفاظت بندرگاه شاپور و کشتیهای تجارتي بودند، برسانند و همه آن ها را خلع سلاح کنند. در آن زمان، ورود به لنگرگاه بندر شاهپور در تاریکی شب بدون برخورداری از نور چراغ برای هدایت کشتیها غیر عملی بود.

روشن نگه داشتن چراغ های بندر شاهپور کار عوامل انگلیس ها بود.

حمله به آبادان

در آن زمان آبادان مرکز تأسیسات نفتی و محل سوخت گیری کلیه ناوهای ایرانی

بود. ناو پلنگ برای حفاظت از تأسیسات نفتی در کنار یکی از اسکله های این بندر پهلو گرفته بود. فرماندهی این ناو بر عهده ناخدا سوم میلانیا بود و ناوبان یکم کهنمویی مسئول قسمت توپخانه و ناوبان یکم ریاضی مسئول امور هدایت این ناوها بود.

در روز دوم شهریور، یک ناو انگلیسی وارد آبهای آبادان شد و در نزدیکی ناو پلنگ پهلو گرفت. معمولاً رسم بر این است که اگر دو کشتی از دو کشور مختلف در کنار هم پهلو می گرفتند، فرمانده ناو قوی تر آجودانش را به ملاقات فرمانده ناو دیگر می فرستد و بعد از این ملاقات، فرمانده ناو برای ملاقات فرمانده ناو قوی تر می رود و بعد از آن فرمانده ناو قوی تر به ناو او می رود. روز دوم شهریور که آجودان فرمانده ناو انگلیسی به دیدن ناخدا میلانیا رفت، ناخدا میلانیا طبق رسم معمول به دیدار فرمانده ناو انگلیسی رفت و پس از دیدار از فرمانده ناو انگلیسی و انجام تشریفات وقتی تصمیم به برگشت گرفت، فرمانده ناو انگلیسی به او گفت که امروز نمی تواند برای بازدید از ناوهای ایرانی بیاید و فردا برای بازدید خواهد آمد. ناخدا میلانیا بعد از بازگشت به ناو پلنگ در مورد تشریفات بازدید فرمانده ناو انگلیسی از ناو پلنگ به کارکنان ناو برای انجام مراسم دستورهایی داد.

در ساعت چهار بامداد سوم شهریور هنگامی که ناوهای انگلیسی به فرماندهی سرهنگ آدامس به کشتی های آلمانی، ایتالیایی و ایرانی در بندر شاهپور حمله کردند، در همان موقع فرمانده ناو انگلیسی با شلیک ناگهانی به ناو پلنگ حمله کرد، در این موقع ناخدا میلانیا در عرشه ناو خوابیده بود. ناوبان یکم کهنمویی فرمانده توپخانه ناو، در کنار توپخانه استراحت می کرد. ناوبان یکم ریاضی در قسمت عقب ناو مشغول کشیک و انجام وظیفه بود و نگهبانان ناو هر کدام سر پست های خود بودند و بقیه افراد هم در روی عرشه کشتی خوابیده بودند.

بعد از حمله ناگهانی به ناو پلنگ، ناخدا میلانیا به افسران و افراد خود دستور داد در محل های جنگی خود قرار بگیرند، اما شلیک توپ های انگلیسی آنقدر زیاد بود که در همان لحظه اول قدرت هر اقدامی از افسران و افراد ناو گرفته شد، و اغلب افراد کشته یا زخمی شدند. ناوبان ریاضی که مشغول کشیک بود، هدف خمپاره های ناو انگلیسی قرار گرفت و در همان لحظه شهید شد. ناوبان یکم کهنمویی بر اثر شلیک خمپاره یک دست خود را از دست داد و در حالی که با دست دیگر قصد روشن کردن

توپ ها را داشت با اصابت يك خمپاره ديگر به شهادت رسيد.

در حمله هواپيماهاي انگليسي به ناو پلنگ، قسمت پايين ناو که محل نگهداري مسلسل ها بود منفجر شد و ناو پلنگ بر اثر برخورد گلوله هاي دشمن سوراخ شد. ناخدا ميلانيان ناچار شد دستور تخليه ناو را صادر کند، چند لحظه به غرق شدن ناو پلنگ باقي نمانده بود که افراي که در ناو بودند جسد ناوبان کهنمويي و ناوبان رياضي و ساير کشته شدگان و مجروحان و خود ناخدا ميلانيان که زخمی شده بود را از ناو خارج کردند و ناو پلنگ در مقابل چشمان آنها در آب هاي اروندرود غرق شد.

ناخدا ميلانيان که زخمی شده بود، در بيمارستان شرکت نفت ايران و انگليس بستري شد. اما چون از حمله ناگهاني و ناجوانمردي انگليسي ها ناراحت بود قبول نکرد در اين بيمارستان بستري شود. لذا مجبور شدند او را به تهران ببرند و در شرايط آن زمان و اشغال ايران چهل و هشت ساعت طول کشيد تا به تهران برسد؛ و به علت جراحت زياد به شهادت رسيد. تمام افسران ناو پلنگ به جز ستوان دوم وهاب زادگان، که در مرخصی بود، شهيد شدند و از مهنائيان و ملوانان تعداد کمی زنده ماند.

حمله به بندر خرمشهر

انگليسي ها از طريق شرکت نفت ايران و انگليس، اطلاعات کاملی از وضع نيروی دريایی داشتند و چند روز قبل از حمله، شرکت نفت عمق رودخانه کارون در محل لنگرگاه ناوهای ايراني را اندازه گيري کرده بود. همچنين انگليسي ها در سازمان نيروی دريایی ايران عواملی داشتند که از طريق آنها به مقدار اسلحه و مهمات و قدرت دفاعی نيروی دريایی پي برده بودند. به همین جهت بود که فقط يك ناو برای حمله به نيروی دريایی ايران در خرمشهر فرستاده بودند. اين ناو، شبانه خود را از بندر بصره به دهانه کارون و مقابل مرکز نيروی دريایی جنوب رسانيده بود و در ساعت ۳۰/۴ بامداد روز سوم شهريور، بيست دقيقه بعد از حمله ناوهای انگليسي به بندر آبادان، بندر خرمشهر به صورت ناگهاني مورد حمله ناو انگليسي قرار گرفت. در بندر خرمشهر ناوهای ببر، شاهرخ، هما و کشتی يدک بر لنگر انداخته بودند.

چون یکی از اهداف اصلی انگليسيها نابودی نيروی دريایی جوان ايران بود، از مدتها پيش به افراد و جاسوسان خود در جنوب دستور داده بودند که اطلاعات کاملی از اوضاع

نیروی دریایی ایران کسب کنند. به همین دلیل به راحتی توانستند سه پایگاه مهم دریایی نیروی دریایی ایران را اشغال کنند. به نظر می‌رسد آنها به طور برنامه‌ریزی شده ابتدا به بندر شاهپور که کشتی‌های پناهنده آلمانی و ایتالیایی در آنجا بودند حمله کردند و سپس به آبادان برای حفاظت از تأسیسات نفتی رفتند و بعد از آن مرکز نیروی دریایی یعنی خرمشهر را مورد حمله قرار دادند.

در نخستین حمله ناو انگلیسی به بندر خرمشهر، ناو بیر مورد حمله قرار گرفت و در آبهای خلیج فارس غرق شد.

دریادار بایندر فرمانده نیروی دریایی جنوب در این زمان در منزل خود بود. وی بعد از شنیدن خبر حمله به نیروی دریایی و غرق شدن ناو بیر، همراه سروان مکران نژاد تلاش کرد خود را به خرمشهر برساند تا سربازان مستقر در آنجا را برای دفاع آماده کند؛ اما در مقابل اداره بی سیم خرمشهر مورد حمله تانک‌های انگلیسی قرار گرفت و همراه سروان مکران نژاد به شهادت رسید.

چگونگی حمله به بندر خرمشهر در کتاب ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها، که بخشی از خاطرات یکی از افسران نیروی دریایی است، چنین است:

... من نیز عازم منزل خود که نزدیک محوطه نیروی دریایی و در سر راه کوت شیخ واقع بود شدم، فوراً لباس پوشیده و برای خواب روی بام منزل رفتم و خوابیدم. ناگاه گماشته‌ام را دیدم که با عجله مرا صدا می‌کرد و می‌گفت: سرکار از دور صدای تیراندازی با توپ می‌آید. سراسیمه برخاستم، فکر کردم که باز هم مانند چند روز پیش هواپیمای ناشناسی بر فراز آبادان مشاهده شده و ناو پلنگ که در اسکله شماره ۱۱ آبادان پهلو گرفته بسوی آن هواپیما تیراندازی می‌کند. هنوز به این فکرم سروصورتی نداده بودم که محوطه نیروی دریایی روشن شد و صدای شلیک توپ در همان نزدیکی گوشه‌هایم را سخت متأثر ساخت. باز هم خیال کردم که هواپیمایی در آسمان خرمشهر دیده شده و ناو بیر آن هواپیما را هدف قرار داده است. با شتاب از روی بام پایین آمده و تفنگ شکاری خود را با مقداری فشنگ در اختیار گماشته گذاشتم. خواستم چراغ را روشن کنم تا لباس بپوشم، ولی متأسفانه برق نبود و بنظر می‌آمد جریان برق در تمام خرمشهر و محوطه نیروی دریایی قطع شده است. پس از خروج از منزل، در مقابل اسکله شرکت نفت مشاهده گردید که یکی از افسران ناو شاهنشاهی بیر (ناوبان یکم

احمد عظیم) با عده ای از ناویان وظیفه که برای تمرین تیراندازی در محوطه بی سیم می خواستند به آن طرف رودخانه کارون بروند از وسط راه برگشته اند. آن افسر به من اشاره کرد که روی زمین دراز بکشم و خود را پنهان سازم، افرادی که برای تیراندازی می خواستند بروند، در داخل کرجی کارون کاملاً خود را مخفی ساخته بودند. ناگهان رگبار مسلسل سنگین شیشه های منزل مجاور را در هم شکسته و موجب تعجب من شد. افسر نامبرده با افراد خود در اسکله شرکت نفت پیاده شده و خود را پنهان ساختند. بطوری که افسر مزبور می گفت هواپیمایی در میان نبوده، بلکه یک کشتی جنگی انگلیسی به ناو ببر یا نیرومندترین واحد نیروی دریایی ایران حمله کرده و آنرا آتش زده است. بلافاصله با آن افسر به سمت محوطه نیروی دریایی روان شدیم و افراد نیز به دنبال ما روی زمین می خزیدند. صدای شیپور آشوب از سربازخانه نیروی دریایی شنیده می شد. با هزار زحمت به سربازخانه رسیدیم. رئیس ستاد نیروی دریایی مرحوم ناخدا نصرالله قندی به اتفاق سر افسر نگهبان (ناوسروان علی زند) و افسر نگهبان (ستوان یکم سعید مبصر) و فرماندهان گروه دریایی ناویان یکم سیف الله آهنین و ناویان یکم ابوالحسن فاطمی و همچنین مدیر ماشین ناو ببر سروان مهندس رضا نوربخش در سرباز خانه بودند. ما برای کسب تکلیف، خود را به رئیس ستاد معرفی کردیم. ایشان دستور دادند افراد فوراً اسلحه بگیرند و آماده دفاع شوند. ضمناً به سروان نوربخش و ناویان یکم عظیم تأکید کرد که هرچه زودتر خود را به ناو ببر که همچنان می سوخت برسانند و سعی کنند تا بلکه موفق به خاموش کردن آتش در روی ناو مزبور بشوند. لذا دو افسر اخیرالذکر به سمت ناو ببر رفتند، ولی چون خاموش کردن ناو میسر نبوده و استفاده از توپخانه و مسلسل های ناو مذکور، به علت آنکه در زیر آتش ناو انگلیسی قرار گرفته و با شدت می سوخت عملی نبود، ناچار برای جلوگیری از سرایت آتش سوزی به مخازن مهمات که ممکن بود به کلی محوطه نیروی دریایی را از بین برد، دو افسر مزبور شیرهای مخصوص غرق کردن مهمات ناوها را با دشواری فراوان گشودند و در نتیجه آب رودخانه با فشار زیاد در مدت بسیار کوتاهی مخازن مهمات را پر کرده و بدین ترتیب کشتی نیمه غرق گردید. فرماندهان گروهان های دریایی هر کدام به نوبه خود افرادشان را مسلح کرده (البته فرصت آن نبود که ناویان لباس بپوشند و هر کدام با زیرپیراهن و شلوار تفنگ و فشنگ گرفته و به راه می افتادند و در حرکت لباس

می پوشیدند) و آنها را در پشت نرده های ساحلی محوطه نیروی دریایی مستقر ساختند. این افراد در نزدیکی نرده ها موضع گرفتند و آماده تیراندازی شدند. عده دیگری از ناویان برای آنکه مبادا اشخاص غیرنظامی از ساحل عراق به محوطه نیروی دریایی هجوم بیاورند در کنار ساحل اروندرود مستقر گردیدند. در این موقع من با ناویان یکم آهنین در وسط محوطه نزدیک مجسمه رضا شاه قدم می زدیم، البته گاه و بیگاه بسوی ما تیراندازی می شد ولی افراد ما با کمال شهامت مواضع خود را حفظ می کردند و ناو انگلیسی از اروندرود داخل رودخانه کارون شده و تقریباً به مقابل ناو بیر که به حالت نیمه غرق می سوخت رسیده بود. یک کشتی حامل نیروی انگلیسی به ظرفیت ۵۰۰۰ تن در مقابل گمرک در ساحل عراق لنگر انداخته بود. ناو انگلیسی در کارون آرام آرام پیش می رفت و در ضمن هر دو طرف ساحل رود را زیر آتش سنگین مسلسل های خود گرفته بود. من مجدداً از محوطه به سربازخانه برگشتم. رئیس ستاد نیرو همچنان در سربازخانه بود و به افراد دستور می داد که به سوی ناو انگلیسی تیراندازی کنند. ضمناً سربازخانه هم زیر رگبار مسلسل های ناو انگلیسی که دیروز هنگام عبور از اروندرود به خاک ایران سلام کرده و ادای احترام نموده بود قرار داشت. همچنین نارنجک های زیادی از طرف ناو مزبور به سربازخانه پرتاب می شد که به محض برخورد به زمین در نقاط مختلف سربازخانه منفجر شده و ایجاد رعب و وحشت می نمودند. رگبار مسلسل مخزن آب آشامیدنی را که بین سربازخانه و تعمیرگاه جای داشت سوراخ سوراخ کرده و آب تصفیه که با هزار زحمت برای رفع احتیاج افراد و ساکنین محوطه نیروی دریایی تهیه شده بود به شدت خارج می شد. سینه ناوچه هایی که داخل کارون به اسکله چسبیده بودند به سمت رودخانه بهمن شیر بود و لذا با توپ کوچکی که در قسمت جلو داشتند نمی توانستند به ناو انگلیسی که از دهانه کارون داخل شده بود تیراندازی نمایند و لذا رئیس ستاد نیروی دریایی به سمت ناوچه ها روان شد که برای تیراندازی دستوراتی به آنها بدهد و برای آنکه مورد اصابت رگبار مسلسل ناو انگلیسی قرار نگیرد از پشت انبارهای نیروی دریایی که نزدیک تعمیرگاه بودند حرکت می کرد. یکی از ناویان در همان نزدیکی ایستاده و به سمت ناو انگلیسی تیراندازی می کرد. چون من با رئیس ستاد بودم لذا به من دستور داد که به طرف آن سرباز بروم و به او بگویم که درازکش تیراندازی نماید. من رفتم که به سرباز مزبور دستور بدهم که رئیس ستاد مقابل گاراژ

اتومبیل دریادار بایندر به شدت بر زمین افتاد و گفت تیر خوردم. به اتفاق دو سرباز دیگر که در همان نزدیکی بودند کشان کشان رئیس ستاد را که می نالید و خون از بدنش می رفت از لای سیمهای خاردار دور بهداری گذرانده و بلافاصله در بهداری بستری نمودیم. در این موقع دو افسر دیگر (ناخدا ۳ مشکین نفس و ناو سروان زند) در بیمارستان بودند. چند دقیقه بعد افسر نگهبان پادگان (ستوان مبصر) هم که کمانه یک تیر پیشانی اش را خراشانده بود به بهداری آمد. صدای هواپیماهایی شنیده شد که به سوی خرمشهر و محوطه نیروی دریایی می آمدند. ...

بندر بوشهر نیز مانند دیگر بنادر جنوب مورد حمله انگلیس قرار گرفت و به دلیل قرار گرفتن فانوس های دریایی در این بندر و بی سیم مجهز آن از اهمیت ویژه ای برای انگلیسی ها برخوردار بود و آنها توانستند به فانوس های دریایی و بی سیم آن دست یابند.

درگیری بین ناوگان دریایی انگلیس با نیروی دریایی ایران تا چند ساعت بیشتر طول نکشید، فرماندهان و افراد نیروی دریایی یا کشته یا اسیر شدند و سازمانی که برای ایجاد آن تلاش زیادی صورت گرفته بود به یکباره توسط ناوگان انگلیس نابود شد. ناوهای باقی مانده نیز به تصرف نیروهای انگلیسی درآمدند و از آنها در جنگ جهانی دوم استفاده کردند.

آمار نیروهای جنگی انگلیس در حمله به جنوب شامل ۲ یا سه لشکر مجهز و تعداد کافی زره پوش و توپ های کالیبر بزرگ و ۱۵۰ هواپیمای اکتشافی و بمباران بود و نیروی دریایی آنها شامل دو ناو توپدار ۱۲۰۰ تنی مجهز به یک دسته مسلسل ضدهوایی و هفت کرجی موتوری مسلح مخصوص گشت شبانه در اروندرود بود.

اکثر ناوهای ایران برای تعمیر سالیانه به کشور ایتالیا فرستاده می شدند ولی به دلیل وقوع جنگ نمی شد آنها را برای تعمیر فرستاد و حتی امکان آوردن وسایل مورد نیاز برای تعمیر این ناوها وجود نداشت به همین دلیل قدرت و کاربرد نظامی آنها بسیار پایین آمده بود.

علاوه بر این ناوگان دریایی ایران با حمله غافلگیرانه نیروهای انگلیسی مواجه شد و آنها آمادگی لازم برای مقاومت در برابر حملات را نداشتند اما با این وجود در مقابل حملات ناوگان انگلیسی، مقاومت نشان دادند و به راحتی تسلیم نشدند و حدود ۶۵۰ نفر از این افراد بر اثر حمله نیروهای انگلیس شهید شدند.

تیمسار دریابان غلامعلی بایندر، ناخدا سوم نصرالله نقدی، ناخدا سوم حسن میلانیان،

ناوبان یکم مهدی ریاضی، ناوبان یکم حسن کهنمویی، ناوبان یکم ابراهیم هریسچی، ناوبان سوم جعفر مسگرزاده، استوار دوم پزشکی جواد پرستند، مهنای یکم جواد همراز، مهنای یکم محمد ابراهیم طاهری، مهنای یکم محمد ربیع گیلانی، مهنای یکم حسین تک مرزبان، مهنای دوم هاشم واحدی، مهنای دوم محمود پورثابت، مهنای دوم اسماعیل یوسفی، مهنای دوم ملوان سرخه ای و حدود ششصد نفر ناوی و سرباز دیگر از شهدای نیروی دریایی ایران در شهریور ۲۰ بودند.

فهرست منابع و مآخذ

- آریان پور، امیر هوشنگ، ارتش شاهنشاهی ایران، امیر بخش ۳ و ۴، سایت خبرگزاری جبهه ملی ایران.
- آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران، خاطرات دریابد رسایی در مورد شهریور ۱۳۲۰، شماره بازیابی ۳۳، شماره کاربرگه ۳، کد پرونده ۱۲۰۴۱-۳، سند شماره ۱۴۶.
- آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران، خاطرات نوسروان فزونی، شماره بازیابی ۳۴، شماره کاربرگه ۴.
- ازغندی، علی رضا، روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، قومس، تهران، ۱۳۸۷.
- انوشیروان، حسین، کودتای نافرجام، محیط، تهران، ۱۳۷۸.
- بنی احمد، احمد، تاریخ شاهنشاهی ایران، بی نا، تهران، ۱۳۵۶، جلد سوم.
- بهارلو، عباس، خرمشهر، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ۱۳۴۴.
- تاج عینی، مریم، ایران و جنگ جهانی دوم، ماهنامه زمانه، سال پنجم، شماره ۵۲، ۱۳۸۵.
- پسیان، نجفقلی، معتضد، خسرو، از سوادکوه تا ژوهانسبورگ، ثالث، تهران، ۱۳۷۷.
- پهلوان، کیوان، رضاشاه و بررسی کتب معاصر ایران، آرون، تهران، ۱۳۸۵.
- ذوقی، ایرج، ایران و قدرت های بزرگ در جنگ جهانی دوم، پاژنگ، تهران، ۱۳۶۸.
- رایین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان، جاویدان، تهران، ۱۳۵۶.
- رسایی، فرج الله، ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها، بی نا، تهران، بی جا.
- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، گفتار، تهران، ۱۳۷۶، ج اول.
- عاقلی، باقر، رضاشاه و قشون متحد الشکل، نامک، تهران، ۱۳۷۷.

- فرید، ناصر، نقش ارتش در تحولات تاریخی ایران، کومش، تهران، ۱۳۸۳.

- معتضد، خسرو، گوشه‌هایی از تأسیس نیروی دریایی شاهنشاهی و وقایع سوم شهریور، سال چهاردهم، شماره ۱۲۰-۱۱۹، ۱۳۵۶.

- یوسفی، پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر، یوسفی، محمد، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.

- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دولت صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.

- روزنامه اطلاعات، ۳/۶/۱۳۴۸.

- هفته‌نامه نسیم جنوب.

پانوشت‌ها

دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ، گرایش مطالعات خلیج فارس، دانشگاه شهید چمران اهواز.

۱۳۸۵، ص ۷۱، ۱. تاج عینی، مریم، ایران و جنگ جهانی دوم، ماهنامه زمانه، سال پنجم، شماره ۵۲

». ۲. بندری در روسیه و به معنای کسی که بر خاور زمین تسلط دارد

۳. آرخانگ‌لسک یکی از واحدهای فدرالی روسیه است.

۴. فرید، ناصر، نقش ارتش در تحولات تاریخی ایران، کومش، تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۴۷

۱۳۲۰، قومس، تهران، ۱۳۸۷، ص ۶۹-۵. ازغندی، علی رضا، روابط خارجی ایران ۱۳۵۷

۶. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دولت صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، امیرکبیر،

تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۰۲

۷. پسیان، نجفقلی، معتضد، خسرو، از سوادکوه تا ژوهانسبورگ، ثالث، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۶۸

۸. ذوقی، ابراهیم، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، پازنگ، تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۲

۹. تاج عینی، ص ۷۳

۱۰. انوشیروان، حسین، کودتای نافرجام، محیط، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۶
۱۱. یوسفی، محمد، پیوستگاه کارون و اروندرود یا تاریخ خرمشهر، بی نا، بی جا، بی تا، ص ۲۴۹
۱۲. میریکرنگیان، حسین، سیری در تاریخ ارتش ایران از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰، خجسته، ۱۳۸۴، تهران، ص ۴۱۸
۱۳. آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران، خاطرات دریابد رسایی در مورد شهریور ۱۳۲۰، شماره بازیابی ۳۳
۳. سند شماره ۱۴۶ - شماره کاربرگه ۳، کد پرونده ۱۲۰۴۱
۱۴. همان.
۱۵. آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران، خاطرات نوسروان فزونی، شماره بازیابی ۳۴، شماره کاربرگه ۴
۱۶. قدیمی، ذبیح الله، تاریخ ۲۵ ساله ارتش ایران، اداره سالنامه آریان، تهران، ۱۳۲۶، ص ۱۲۷
۱۷. عاقلی، باقر، رضاشاه و قشون متحدالشکل، نامک، تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۵۲
۱۸. آریان پور، امیرهوشنگ، ارتش شاهنشاهی ایران.
۱۹. رایین، اسماعیل، دریانوردی ایرانیان، جاویدان، تهران، ۱۳۵۶، ص ۸۸۱
۲۰. میریکرنگیان، ص ۴۱۹
۲۱. پهلوان، کیوان، رضا شاه و بررسی کتب معاصر ایران، آرون، تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۷۱
۲۲. ستایش، محمود، برگی از تاریخ معاصر ایران، ورجاوند، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳

ص: ۵۵۲

۲۳. همان.

۲۴. قدیمی، ص ۱۲۴

۲۵. قدیمی، ص ۱۲۵

۲۶. یوسفی، ص ۲۴۹

۲۷. معتضد، خسرو، گوشه هایی از تأسیس نیروی دریایی شاهنشاهی و وقایع سوم شهریور، سال چهاردهم، شماره

۱۳۵۶، ص ۱۱۹، ۱۱۹-۱۲۰

۲۸. بهارلو، عباس، خرمشهر، دفتر پژوهش های فرهنگی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۴۴

۲۹. بنی احمد، احمد، تاریخ شاهنشاهی ایران، بی نا، تهران، ۱۳۵۶، جلد سوم، ص ۵۵۵

۳۰. رسایی، فرج الله، ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها، بی نا، تهران، بی تا، صص ۳۸۳

۳۱. هفته نامه نسیم جنوب.

۳۲. عاقلی، ص ۵۵۴

۳۳. میر یکرنگیان، ص ۴۱۹

۳۴/۴۸/۶. روزنامه اطلاعات، ۳

۳۵. آرشیو سازمان اسناد انقلاب اسلامی ایران

تقسیم ایران به جای جنگ بر سر ایران

ایران در تاریخ پر فراز و نشیب روابط خارجی خود، با قدرت های بزرگ و استعمارگری چون انگلستان و روسیه (و بعداً آمریکا) روبرو بوده است. دوران دویست ساله اخیر تاریخ ایران، دوران کنده شدن بخش هایی از خاک ایران به دست و دسیسه قدرت های خارجی بوده است؛ روندی که از کمی پیش از قاجاریه آغاز شد و تا دوران محمدرضاشاه پهلوی ادامه داشت. انقلاب اسلامی ایران و به دنبال آن مقاومت میلیون ها بسیجی از جان گذشته در جنگ تحمیلی، نقطه پایان روند تجزیه و تقسیم خاک ایران بود.

تقسیم ایران بین روسیه و عثمانی در اواخر دوره صفوی

پس از سقوط اصفهان به دست افغانها، پطر کبیر تزار مقتدر روسیه که نهایت آرزویش دسترسی به آبهای گرم و آزاد خلیج فارس بود، قشون مجهزی را برای تصرف ایالات ایرانی قفقاز فرستاد و به دنبال آن گیلان توسط روسها اشغال شد.

همزمان ترکان عثمانی هم فرصت را غنیمت شمرده و به بهانه اینکه عده ای اهل تسنن در شیروان به دست مأموران دولت ایران به قتل رسیده اند، به شاه تهماسب فرزند شاه سلطان حسین در سال ۱۱۳۵ قمری اعلام جنگ کرده شماخی و تفلیس را تصرف کردند. با نزدیک شدن قوای عثمانی و روسیه در قفقاز به هم، دو قدرت صلاح دیدند

بر سر تقسیم متصرفات ایران در قفقاز با یکدیگر توافق کنند. نپلویف سفیر روسیه در عثمانی، قراردادی با داماد ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی جهت تقسیم ایالات ایران امضا کرد. به موجب این قرارداد، دولت عثمانی تعلق ایالات اشغال شده از طرف قشون روسیه را به انضمام مازندران و استرآباد به آن دولت به رسمیت شناخت و خط سرحدی جدیدی بین متصرفات دو کشور از ملتقای رودخانه های ارس و کورا تا اردبیل ترسیم گردید و تبریز، همدان، کرمانشاه و کلیه نقاط واقع در مغرب این خط فرضی، متعلق به عثمانیها شناخته شد.

در ضمن دو دولت موافقت کردند در صورتی که شاه تهماسب دوم این تغییرات ارضی را به رسمیت شناخت به او کمک نمایند سلطنت خود را در مقابله با افغانها در بقیه خاک ایران (به عنوان حائل میان دو قدرت) به دست آورد. البته با ظهور نادرشاه، نابغه نظامی ایران، کلیه نواحی غصب شده به آغوش وطن بازگشت.

تقسیم ایران بین روسیه و انگلستان در ۱۹۰۷

دوران حکومت مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه قاجار، اوج نفوذ استعماری و نظامی روسیه و انگلستان در ایران به حساب می آید. نیروهای نظامی هر دو دولت در بسیاری از نقاط ایران حضور داشتند. شمال ایران جولانگاه روس و جنوب آن محل ترکتازی انگلیس شده بود. جامعه ایران نیز در تب و تاب نهضت مشروطیت و مخالفت های محمدعلی شاه با آن می سوخت. در این زمان نیز مصالح استعماری دو ابرقدرت ایجاب می کرد درباره ایران با یکدیگر توافق کنند. نتیجه این توافق قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به مناطق نفوذ بود. به دستور ادوارد گری وزیر امور خارجه وقت انگلستان، مارلینگ، وزیرمختار آن کشور در تهران همراه با وزیرمختار روس در ۷ سپتامبر ۱۹۰۷ (۱۵ شهریور ۱۲۸۶ / ۲۸ رجب ۱۳۲۵) متن قرارداد تقسیم ایران را به دولت ایران اطلاع داد.

بر طبق این قرارداد، ایران به سه قسمت تقسیم گردید: ۱. منطقه واقع در شمال خط فرضی بین قصرشیرین، اصفهان، یزد، خواف و مرز افغانستان منطقه نفوذ روسیه شناخته شد. ۲. منطقه واقع در جنوب خط فرضی بین بندرعباس، کرمان، بیرجند، زابل و سرحدات افغانستان که دارای ارزش استراتژیکی برای دفاع از هند (مستعمره انگلیس) بود، منطقه نفوذ انگلستان گردید. ۳. بقیه خاک ایران نیز منطقه بی طرف شناخته شد؛ و دو ابرقدرت قبول

کردند که در این منطقه به توسعه نفوذ خود نپردازند. اینکه چرا خوزستان، با وجود منافع سرشار نفت، در منطقه بی طرف واقع شد، شاید به این دلیل بود که فعالیتهای اکتشاف نفت در خوزستان تا سال ۱۹۰۷ به نتیجه نرسیده بود.

دولت ایران در این زمان بسیار ضعیف تر از آن بود که مانع اجرای قرارداد شود، لذا توسط مشیرالدوله وزیر امور خارجه به سفرای روس و انگلیس جوابیه ذیل را ابلاغ کرد:

تصدیق خواهند فرمود که قرارداد مذکور چون مابین دولتین انگلیس و روس انعقاد یافته لهذا مواد آن فقط تعلق به خود دولتین انگلیس و روس که امضای آن را نموده اند خواهد داشت و دولت ایران نظر به استقلال تامه ای که به موهبت الهی داراست، تمام حقوق و آزادی خود را که به واسطه استقلال مطلقه متصرف است از هر نفوذ و اثری که نتیجه هر قسم قرارداد منعقد میماید دو یا چند دولت دیگر راجع به ایران بوده باشد، کاملاً و مطلقاً مصون و آزاد می داند.

انتشار این قرارداد خشم ایرانیان را در پی داشت. مورگان شوستر مستشار مالی ایران که ناظر اوضاع بود می نویسد:

ایرانیان از این تقسیم مملکتشان در شب (در غیاب و خفا) اظهار تنفر بسیار نمودند و از خطوط موهوم جغرافیایی که آن دو دولت معین نموده بودند منزجر شدند. اهالی تهران خیلی به هیجان آمدند و جوش و خروش و پروتست (اعتراض) های متعارفی در بازارها شد.

قرارداد ۱۹۰۷، بار دیگر، و با شیوه ای متفاوت، در جنگ جهانی دوم نیز به اجرا درآمد.

دسیسه انگلستان جهت تقسیم ایران در جنگ جهانی دوم

طرح تقسیم ایران طی جنگ جهانی دوم به پیشنهاد انگلستان بین آن کشور و دولت روسیه شوروی یکی از نقشه های سیاه و خطرناک علیه تمامیت ارضی ایران بود و با وجود اهمیت آن، کمتر مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است. معدود کسانی که به چنین طرحی اشاره کرده اند، وجود این طرح را مربوط به یک زمان و محدود به یک طرح دانسته اند. اما واقعیت این است که طرح تقسیم ایران در دو مقطع حساس: الف- اوایل جنگ جهانی دوم؛ ب- بعد از پایان جنگ، روی میز قدرتهای پیروز قرار گرفت و اغلب این دو در هم خلط شده اند. اکنون به توضیح اجمالی این دو طرح می پردازیم.

بعد از آن که هیتلر جنگ را آغاز کرد و بخش هایی از کشورهای همسایه را گرفت، با اتحاد جماهیر شوروی به رهبری ژوزف استالین قرارداد عدم تجاوز بست. این قرارداد، انگلستان را که در زیر ضربات آلمان قرار داشت سخت به وحشت افکند. وحشت انگلستان علاوه بر گسترش جنگ در اروپا و پیشرویهای سریع آلمان و احتمال اشغال آن کشور، به وضعیت خاورمیانه به ویژه مناسبات شوروی و ایران برمی گشت. زمامداران انگلستان می ترسیدند:

۱. استالین حال که از جانب آلمان آسوده شده و گرفتاری سخت انگلستان در اروپا را می بیند، در رقابت و دشمنی با انگلستان از طریق ایران و افغانستان نیروهایی به هندوستان (مستعمره ثروتمند انگلستان) ارسال دارد.

۲. به سمت مناطق نفت خیز ایران (خوزستان) حمله کند. اغلب نفت انگلستان از خوزستان و آبادان به دست می آمد.

۳. برای دسترسی به آبهای آزاد و گرم خلیج فارس اقدام نظامی به عمل آورد. باید توجه کرد که بیشتر آبهای شوروی در بیشتر ماههای سال سرد و یخبندان بود (و هست) و راه دریایی آن کشور به آبهای آزاد از طریق دریای سیاه و مدیترانه زیر ضربات دولتهای اروپایی قرار داشت.

از طرف دیگر در افق دید زمامداران انگلستان و با توجه به شناختی که از توسعه طلبی و افزون خواهی هیتلر داشتند، حمله آلمان به روسیه شوروی در نظر آنها امری حتمی بود؛ در عین حال شوروی را دارای چنان قدرتی نمی دیدند که در برابر هیتلر تاب مقاومت آورد. در این میان احتمال دسترسی آلمان به مناطق نفت خیز باکو کابوسی هراسناک برای انگلیسی ها بود که در آن صورت قدرت تهاجمی آلمان چندین برابر می گشت.

آلمان از نقطه ضعف انگلستان (حفظ مناطق نفتی جنوب ایران و عدم دسترسی شوروی به آبهای گرم و آزاد) به خوبی آگاه بود. لذا برای تضعیف انگلستان و گشودن جبهه ای جدید و خطرناک در برابر آن کشور، سعی کرد شوروی را به پیشروی به سمت خلیج فارس از خاک ایران تحریک و تشویق کند. ریچارد استوارت در توضیح این نقشه و واکنش شوروی می نویسد:

مقامات آلمان برای تقسیم غنایمی که بعد از سقوط انگلستان به دست می آمد، از

شوروی دعوت کردند که به دولتهای محور (آلمان، ایتالیا و ژاپن) ملحق شود. در ۱۷ اکتبر ۱۹۴۰ (۲۵ مهر ۱۳۱۹) استالین، وزیر امور خارجه اش مولوتف را جهت گفت و گو درباره تعیین مجدد مرزها در مقیاس جهانی به برلین فرستاد. مذاکرات آلمان و شوروی در ۱۲ نوامبر (۲۱ آبان) آغاز شد. ریبین تروپ وزیر خارجه آلمان با اشاره به توسعه آلمان و ایتالیا و ژاپن در جهت جنوب از مولوتف پرسید: آیا توجه روسیه نیز در درازمدت برای دستیابی بر مدخلی طبیعی به دریا [آزاد] به سوی جنوب معطوف نخواهد شد؟ هنگامی که مولوتف پرسید کدام دریا منظور است؟ ریبین تروپ نیز پرسید: آیا در درازمدت برای روسیه مناسب ترین راه وصول به دریای آزاد در جهت خلیج فارس و دریای عمان قرار ندارد؟ دو روز بعد پروتکل محرمانه ای را آلمانها به مولوتف پیشنهاد کردند که در آن آمده بود: «اتحاد شوروی خواسته های ارضی خود را در جنوب قلمرو ملی اتحاد شوروی در جهت اقیانوس هند اعلام می دارد.» مولوتف نظری ابراز نداشت.

مقامات شوروی می خواستند در طرح پیمان چهارجانبه (آلمان، شوروی، ایتالیا و ژاپن) قید شود: «منطقه جنوب باکو و باطوم (واقع در ماوراء قفقاز) در جهت کلی خلیج فارس به عنوان مرکز اهداف آتی اتحاد شوروی شناخته شود.» و این طرح را در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۰ (۴ آذر ۱۳۱۹) به سفیر آلمان در شوروی تسلیم کردند... شورویها با آنکه هنوز در مورد پیشنهاد خود پاسخی از هیتلر دریافت نداشته بودند به تهیه و تدارک لازم جهت پیشروی در ایران مشغول شدند. طرح عملیاتی ستاد فرماندهی شوروی در ماه مارس (اسفند) تکمیل شد. بر اساس این طرح قرار بود نیروهای شوروی در ده نقطه از آسیای میانه و قفقاز به ایران هجوم آورند. محور اصلی این تجاوز جاده جلفا - تبریز - تهران را دربر می گرفت. ستونهای دیگری نیز مسیرهای رضائیه و کرانه های دریای خزر را تحت پوشش قرار می دادند و بندر انزلی نیز هدف یک حمله آبی خاکی قرار می گرفت. نیروهای مستقر در آسیای میانه نیز از طریق گرگان راهی تهران می شدند و از طریق عشق آباد به سوی مشهد پیشروی می کردند. مقامات شوروی امیدوار بودند از سوی انگلیسی ها مداخله ای در کار آنها صورت نگیرد. با این همه در صورت مداخله نظامی انگلیس، ارتش سرخ پیش بینی کرده بود که در حوالی کرمانشاه و شمال عراق با نیروهای مزبور درگیر شود.

از دیگر اهداف شوروی در ایران که مورد تأیید و تأکید آلمانها قرار گرفت، دستیابی به مناطق نفتی جنوب کشور ما بود. روزنامه دیلی تلگراف در شماره دوم ژانویه ۱۹۴۰ (۱۲ دی ۱۳۱۹) از ملاقات رین تروپ وزیر خارجه آلمان با استالین گزارش می دهد که در آن، آلمان در قبال به تصرف در آوردن چاههای نفت رومانی، تصرف چاههای نفت ایران و عراق را توسط شوروی مورد تأیید قرار داده است.

ستاد مشترک ارتش انگلستان برای مقابله با حمله احتمالی شوروی به مناطق نفتی ایران طرح هایی را آماده اجرا ساخت که برخی عبارت بودند از:

۱- بمباران هوایی مناطق نفت خیز باکو توسط هواپیماهای انگلیسی که از فرودگاههای ایران برمی خاستند.

۲- تقویت نیروهای مستقر در عراق و به ویژه بصره که بتوانند از بندر بصره و مناطق نفتی ایران در برابر هرگونه عملیات داخلی ضدانگلیسی و حمله احتمالی هوایی از جانب روسیه شوروی دفاع کنند.

۳- استقرار نیروهای انگلیسی در جنوب ایران جهت حمایت از مناطق نفتی ایران با موافقت یا بدون موافقت دولت ایران.

در پایان گزارش ستاد مشترک ارتش انگلستان تصریح شده بود:

هدف سیاست ما باید حفظ سیاست بی طرفی ایران باشد تا آن که زمان مناسب برای استفاده از این کشور به عنوان پایگاهی جهت حمله به خاک روسیه شوروی فرا رسد.

در این دوران همه حساسیت انگلیس، روی مناطق جنوبی و نفت خیز ایران بوده است.

در گزارش محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان به تاریخ ۲۲ مه ۱۹۴۰ (اول خرداد ۱۳۱۹) که به امضای متصدی بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه انگلستان رسیده نیز آمده است:

من هیچ دلیلی نمی بینم که تصرف شمال ایران توسط روسیه شوروی به شرطی که در عوض آن ما آبادان و چاههای نفت را متصرف شویم غیرقابل قبول باشد. مادام که منافع ما به خطر نیفتاده برای ما کاملاً بی تفاوت است که آلمان یا روسیه شوروی دولت ایران را کنترل کند.

این حساب و کتاب ها که همه متضمن تجاوز به خاک ایران یا اشغال یا تجزیه بخشی از آن بود، با حمله آلمان به روسیه شوروی بر هم خورد؛ و جای خود را به محاسبات دیگری

داد؛ اما یک چیز ثابت ماند و آن اشغال بخش‌هایی از خاک ایران بود؛ اشغال خاک ایران بخش ثابت محاسبات بود، اما اشغالگران و معامله‌گران فرق کرده بودند.

بنابراین انگلستان دوراندیشانه طرح تقسیم دیگر باره ایران را مانند سال ۱۹۰۷ پیش کشید. طبق این طرح، انگلستان تصرف استانهای شمالی ایران را توسط روسیه شوروی (که در قرارداد ۱۹۰۷/۱۲۸۶ش، به عنوان منطقه نفوذ روسیه شوروی شناخته شده بود) با این شرایط مورد موافقت قرار داد:

۱. انگلستان مناطق نفتی ایران را به تصرف کامل خود درآورد.

۲. روسیه شوروی متعهد شود که بعد از اشغال استانهای شمالی سعی در ادامه پیشروی به سمت جنوب ایران نکند.

مقامات دولتی انگلستان آشکارا اعلام کردند آنها اشغال و تجزیه بخش‌های شمالی ایران توسط روسیه شوروی را به هیچ وجه به عنوان اعلان جنگ به انگلستان تلقی نمی‌کنند بلکه بر عکس کاملاً با آن موافقت دارند.

بر طبق سندی به تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۴۱ (۲۶ مرداد ۱۳۲۰) که از سازمان جاسوسی آلمان نازی بر جای مانده است، بحث تقسیم ایران و احیای قرارداد ۱۹۰۷ در کابینه انگلستان مطرح و بر آن توافق شده است.

عاقبت دو کشور روسیه شوروی و انگلستان در ظاهر به بهانه عدم اجرای درخواست آنها از سوی دولت ایران مبنی بر اخراج آلمانیهای مقیم ایران و در باطن جهت احیا و اجرای قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران، در ساعت ۴ صبح روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) کشور ما را اشغال کردند. ارتش سرخ نواحی شمالی ایران تا نزدیکی پایتخت را گرفت و نیروهای انگلیس از غرب و جنوب وارد ایران شده تمام نقاط حساس در جنوب به ویژه مناطق نفتی و تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان را تصرف کردند. سوخت صنعتی و نظامی انگلیس از پالایشگاه آبادان تأمین می‌شد. سر آنتونی ایدن وزیر خارجه و نخست وزیر بعدی انگلستان در خاطرات خود پالایشگاه آبادان را بزرگ‌ترین پالایشگاه نفت جهان و جزو داراییهای مهم انگلیس معرفی کرده است!

ایران، پل پیروزی متفقین در جنگ جهانی دوم

در طول جنگ جهانی دوم ابتدا نیروهای شوروی و انگلستان از شمال و جنوب

کشور ما را به اشغال خود درآوردند و پس از اندکی با صلاح‌دید قوای اشغالگر، نیروهای آمریکا نیز به آنان اضافه شدند. تمام امکانات دریایی، زمینی و هوایی ایران به عنوان «پل پیروزی»، با اجبار متفقین در اختیار جنگ و حمل محموله های نظامی و تدارکاتی به شوروی قرار گرفت. به عنوان نمونه راه آهن سراسری ایران چنان در حجم وسیع و بیش از اندازه ظرفیت عملی و حتی اسمی مورد استفاده قرار گرفت که تا پایان جنگ خسارات سنگینی به آن وارد آمد. ظرفیت حمل و نقل راه آهن ایران قبل از اشغال نظامی کشور، حدود ۲۰۰ تن در روز بود که اشغالگران آن را به حدود ۶۰۰۰ تن در روز یعنی سی برابر ظرفیت سال قبل افزایش دادند. دردناک تر این بود که راه آهن ایران پس از خاتمه جنگ در سال ۱۹۴۵ مجبور شد مبلغی معادل پانزده میلیون دلار بابت تجهیزات و لکوموتیوهای که متفقین در سالهای اشغال جهت افزایش ظرفیت راه آهن وارد و به کار گرفته بودند بپردازد.

انگلستان و آمریکا علاوه بر دریافت این وجه هنگفت، تجهیزات و وسایل موجود متعلق به راه آهن سراسری ایران را که هم در حد وسیع مورد استفاده قرار داده و هم تمام قیمتشان را گرفته بودند، در کشتی های خود سوار کرده از ایران خارج کردند تا از پیشرفت ایران در زمینه حمل و نقل ریلی جلوگیری نمایند! جعفر شریف امامی که در دوره اشغال ایران (جنگ جهانی دوم) رئیس قسمت سیر و حرکت راه آهن کل ایران بود در خاطراتش می گوید:

قرار بود آمریکاییها تمام وسایل نقلیه ای که آورده بودند مانند ۱۲۰ لکوموتیو و تعداد زیادی واگن و جرثقیل های بزرگ و غیره [را]، بعد از جنگ بگذارند برای راه آهن، چون اولاً- کشتی به مقدار کافی نداشتند که اینها را ببرند و بعد هم دیگر مقداری از آنها فرسوده شده بود و صرف نمی کرد برایشان. این بود که هر وقت هم صحبت می شد می گفتند که ما تمام این وسایل نقلیه را بعداً در اختیار راه آهن ایران می گذاریم. حال آنکه یک روز بخش نامه ای از طرف محمود بدر وزیر دارایی یا صدرا لشراف نخست وزیر آمد که آنچه از لوازم راه آهن و وسایل نقلیه و غیره که آورده اند و مورد احتیاج است نگه داریم و بقیه را هم ببرند. یک بخش نامه صادر شد به تمام نواحی راه آهن که صورت بدهید از وسایل نقلیه و تأسیساتی که آمریکاییها آورده اند که چه چیزهایی را لازم دارید و بقیه اش را ببرند. اینها هم به تصور اینکه مجانی است

صورتها را خیلی مفصل دادند. بعد معلوم شد که قیمت اینها را حساب کرده اند و پولش به صورت یک چک از طرف وزیر دارایی داده شد به مأمور آمریکایی.

اما گزارش والاس موری سفیر وقت آمریکا در ایران، علاوه بر نمایش آشکار حرص و آز بی پایان آمریکاییها و قدرناشناسی شان نسبت به کمک عظیم ایران در پیروزی متفقین و نابودی نازیسم و فاشیسم، چهره مشعشع آبادانی و ترقی ای که به ایران نوید داده بودند را برملا می سازد. وی خطاب به رئیس اداره خاور نزدیک در وزارت امور خارجه آمریکا چنین می نویسد:

ما نباید در عقب کشیدن قوای خود به آن اندازه تعجیل به خرج دهیم که نتیجه آن از دست رفتن مقادیر زیادی از اموال قابل انتقال باشد که می توان آنها را در صورتی که در محل به فروش نرسند از ایران خارج ساخت، به خصوص که هزارها وسایل مخصوص راه آهن و تعدادی لکوموتیو وجود دارد که ایرانیان به آنها نیازی ندارند و در صورت احتیاج هم قادر به خریداری آنها نیستند. ۲۵ کشتی لازم است که آنها را از ایران خارج کنند. باقی گذاشتن و واگذاری این اموال برای دولت ما ضررهای فاحشی خواهد داشت!

همسویی شوروی با انگلستان در تقسیم ایران

ژوزف استالین رهبر شوروی، در کنفرانس تهران- که سران سه قدرت پیروز در جنگ جهانی دوم یعنی استالین، روزولت و چرچیل در آن شرکت داشتند- به محمدرضا پهلوی گفت:

هرگز نمی توانید از نقشه های امپریالیست ها مطلع بشوید. فتودالیسم یک سیستم قرون وسطایی است و شاه جوان ایران اگر می خواهد موفق شود باید کشاورزان را از دست استثمارگران نجات دهد و زمینها را به آنها بدهد. نباید به امپریالیست ها مطمئن باشید زیرا آنها همان طور که رضاشاه را از مملکت بیرون انداختند اگر منافعشان به خطر بیفتد شما را هم از کشور بیرون خواهند کرد. شاه جوان بهتر است در اولین فرصت مناسب حکومت را به مردم واگذار کند و بساط سلطنت را که یک سیستم قرون وسطایی است جمع آوری نماید... امپریالیست ها تا روزی که یک قطره نفت در ایران و خاورمیانه موجود است این منطقه را رها نخواهند کرد و اتحاد شوروی قصد ندارد

با امپریالیست‌ها وارد جنگ شود، بنابراین با حکومت شاه جوان هم مبارزه نخواهد کرد.

خانم مارگارت لاینگ، نظر سرلشکر حسن ارفع (رئیس وقت ستاد ارتش ایران) در مورد کنفرانس تهران را چنین نقل می‌کند: ما به وسیله یک منبع موثق مطلع شده بودیم که هیأت مستشاران همراه استالین طرحی را مورد نظر داشتند که آذربایجان، گیلان، مازندران و گرگان به صورت جمهوریهای مستقل درآمده و مانند جمهوریهای آذربایجان، روسیه و ترکمنستان زیر پرچم اتحاد جماهیر شوروی درآیند و به همین ترتیب حزب توده نیز که به سرعت قدرت می‌گرفت قرار بود در تهران به قدرت برسد.

پس روسها هیچ علاقه‌ای به محمدرضا و تداوم سلطنت او نداشتند. وی بسیار به آمریکا نزدیک شد و سلاحهای پیشرفته آمریکایی را به طور وسیع خرید و در ایران ذخیره کرد و در برابر کمونیسم و حزب توده واکنش‌های تندی نشان داد.

طبق قراری که سه کشور آمریکا، انگلستان و شوروی با دولت ایران بسته بودند، شش ماه بعد از پایان جنگ باید نیروهای خود را از ایران خارج می‌کردند. این قرار از سوی انگلستان و آمریکا مراعات شد؛ اما زمامداران کرمین در آرزوی دستیابی به نفت سرشار ایران و رسیدن به آبهای آزاد خلیج فارس از تخلیه ایران خودداری کردند و بعد از فشارهای بین‌المللی افکار عمومی جهان و مقاومت ایرانیان و نیز حمایت سازمان ملل از ایران، حاضر شدند نیروهای خود را غیر از آذربایجان از سایر نقاط ایران خارج نمایند. با توجه به نقش ارزنده ایران در تداوم مقاومت شوروی و انگلستان در برابر آلمان که منجر به اعطای لقب «پل پیروزی» از طرف متفقین شد و امضای قرارداد تخلیه ایران شش ماه پس از پایان جنگ، استالین نمی‌توانست با ایران کاری را تکرار کند که در کشورهای متخاصم و فاشیسم زاده اروپای شرقی کرده بود (اشغال). هدف نهایی روسها فشار وارد آوردن بر دولت ایران جهت واگذاری امتیاز نفت استانهای شمالی بود. (امتیاز استخراج نفت جنوب ایران از مدتها قبل در دست انگلیسی‌ها بود).

چون اداره مستقیم آذربایجان توسط روسها آنان را در برابر آمریکا و انگلستان قرار می‌داد و آبرو و اعتبارشان را در دنیا و سازمان ملل خدشه دار می‌ساخت، زمامداران کرمین صلاح در آن دیدند که با توجه به ظلم و اجحاف فراوان رضاشاه علیه آذربایجانیها و نارضایتی عمومی مردم آذربایجان از حکومت پهلوی، با تحریک

وسیع‌عصبیت قومی مردم آنجا حرکتی در قالب خودمختاری و با هدف نهایی جدایی طلبی ایجاد کنند و در ظاهر، گردانندگی آن را به افراد مطمئنی از خود آذربایجان بسپارند. بنابراین در عالی‌ترین سطح حزب کمونیست شوروی ایجاد حرکت خودمختاری به سرکردگی جمعی که باز توسط آنها به نام «فرقه دمکرات آذربایجان» نامیده شد تصویب گشت. روس‌ها رهبری امور فرقه را در آذربایجان بر عهده سیدجعفر پیشه‌وری گذاشتند که مدتی دبیر اول حزب کمونیست ایران بود. وی به مدت یازده سال توسط حکومت رضاشاه به زندان افتاد و امتحان خود را در وفاداری به کمونیسم پس داد. به موازات تشکیل، حمایت و هدایت فرقه دمکرات در آذربایجان، روس‌ها در کردستان ایران نیز حرکتی خودمختاری خواهانه به رهبری قاضی محمد حضیری و در قالب حزب دمکرات کردستان ایجاد کردند. این دو از حمایت‌های نظامی آشکار نیز برخوردار بودند.

کنفرانس مسکو و طرح تقسیم ایران

همان‌گونه که گفته شد هدف نهایی روس‌ها چنگ انداختن به منابع نفتی ایران و خلیج فارس و از آن طریق دستیابی به آب‌های آزاد و گرم دنیا بود. والاس موری سفیر آمریکا در ایران در ۲۵ سپتامبر ۱۹۴۵ برابر با ۳ مهر ۱۳۲۴ به واشنگتن چنین هشدار داد:

اهداف نهایی شوروی ممکن است شامل دستیابی به خلیج فارس و رخنه به سایر نقاط خاور نزدیک باشد... سلطه شوروی بر ایران به طور قطع برای منافع آمریکا زیان‌بخش خواهد بود.

ترومن رئیس‌جمهور آمریکا در جلسه‌ای مهم با جیمز برنز، وزیر امور خارجه آمریکا، و دریاسالار ویلیام لیهی، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا، در مورد بحران ایران گفت:

این خطر وجود دارد که شورویها کنترل ذخایر نفتی ایران - در خوزستان - را به دست آورند و در وضعی قرار گیرند که موقعیت آمریکا را در خلیج فارس تهدید کنند.

آمریکا و انگلستان به خوبی متوجه بودند که افزایش فشار آنان بر روس‌ها جهت خروج نیروهایشان از آذربایجان و عدم حمایت از حکومت فرقه دمکرات و حزب دمکرات کردستان، ممکن است کار را به رویارویی نظامی بکشاند. لذا طبق عادت

پیشین، در سر میز مذاکره در کنفرانس مسکو که با شرکت دولتهای شوروی، انگلیس و آمریکا برای هماهنگی و تعیین حدود نفوذ و تقسیم کشورها در سطح جهانی تشکیل شده بود، تقسیم ایران را عاقلانه تر از جنگ بر سر ایران دیدند!

طرح بوین

طرح تقسیم ایران در کنفرانس مسکو توسط وزیر امور خارجه انگلستان، یعنی ارنست بوین، ارائه گردید و به همین دلیل به طرح بوین معروف گشت. این کنفرانس در دسامبر ۱۹۴۵/آذر ۱۳۲۴ با شرکت وزرای خارجه شوروی، آمریکا و انگلیس در مورد مسائل مربوط به جنگ (دوم جهانی) و مسائل خارجی سه کشور تشکیل گردید. در این کنفرانس ارنست بوین کوشید موضوع ایران را در دستور کار قرار دهد. وی به استالین گفت افکار عمومی در انگلستان و اعضای پارلمان انگلیس بر این باورند که دولت شوروی سیاستی را تعقیب می کند که منجر به منضم ساختن آذربایجان ایران به شوروی خواهد شد و حداقل می خواهد آذربایجان را به صورت یکی از اقمار خود درآورد. وی سپس به عدم توانایی ایرانی ها در ایجاد رفرم و اصلاح و بهبود اوضاع ایران اشاره و تأکید نمود اصلاحات و رفرمهایی باید در ایران به انجام برسد که بسیار لازم و مورد نیاز ایران می باشد. آنگاه طرح خود را ارائه کرد که به موجب آن باید کمیسیونی از نمایندگان سه کشور جهت ارائه مشاوره و کمک به ایران تشکیل گردد و برای ایجاد شوراهای ایالتی و ولایتی به دولت ایران یاری دهد. همچنین این کمیسیون باید توصیه هایی را برای تجدیدنظر در موادی از قانون اساسی ایران به ویژه در مورد انتخابات شوراهای محلی و استفاده از زبانهای قومی مانند عربی، ترکی و کردی برای مقاصد تحصیلی و آموزشی به دولت ایران ارائه نماید. اولین دوره انتخابات شوراهای ایالتی نیز تحت نظر کمیسیون صورت خواهد گرفت.

برنزه، وزیر خارجه آمریکا، با اندک اصلاحاتی این طرح را پذیرفت. اما استالین به ظاهر بر طبق نظر مولوتف وزیر خارجه اش که اظهار داشت چنین پیشنهادهایی را بدون اطلاع و رضایت ایران نمی توان پذیرفت، طرح بوین را رد کرد. اما سر ریدر بولارد سفیر انگلیس در ایران، که در کنفرانس مسکو حضور داشت، برای وادار ساختن دولت ایران به پذیرش طرح بوین به تهران مراجعت کرد و ضمن ملاقات با ابوالقاسم نجم (نجم الملک) وزیر خارجه ایران و ابراهیم حکیمی نخست وزیر، پیش نویس طرح را

تسلیم آنان کرد. ۱۵ دی ۱۳۲۴ بخش فارسی رادیو بی بی سی خبر داد بولارد به دولت ایران پیشنهاد کرده است با تشکیل کمیسیون سه جانبه از نمایندگان شوروی، آمریکا و انگلستان موافقت نماید تا اوضاع ایران و به ویژه اوضاع آذربایجان (تحت اشغال روسها و فرقه دمکرات) را مورد بررسی قرار دهند.

عالی ترین مقامات سیاسی و نظامی ایران به وجود طرح تقسیم ایران در سال ۱۳۲۴ و هماهنگی آمریکا و انگلیس در آن اذعان داشته اند. محمدرضا پهلوی که در جریان طرح تقسیم بود، ۱۹ مرداد ۱۳۴۸ به امیراسدالله علم (نخست وزیر و سپس وزیر مقتدر دربار) چنین گفت:

در دوران جنگ جهانی دوم، جیمز برنز وزیر خارجه آمریکا پیشنهادی به روسها ارائه داد مبنی بر اینکه ایران به سه منطقه جداگانه تقسیم شود: منطقه ترک نشین و کردنشین که همیشه مطمح نظر روسها بودند و منطقه عرب نشین - نفت خیز خوزستان - و (سوم) منطقه متعلق به ایرانیان. این پیشنهاد به دلایلی که برای ما معلوم نیست نظر موافق مولوتف (وزیر خارجه شوروی) را جلب نکرد، بعد هم استالین با آن مخالفت کرد و خود آمریکاییها نیز به دوباره اندیشیدن درباره آن نپرداختند، اگر روسها با این نقشه موافقت کرده بودند این کار به منزله پایان کار ما بود.

محمدرضا پهلوی سالها بعد در این مورد نوشت:

روس و انگلیس برای بار اول با قرارداد ۱۹۰۷ می خواستند ایران را تجزیه و به مناطق نفوذ تقسیم کنند... همین اندیشه تجزیه ایران به مناطق نفوذ پس از جنگ دوم نیز از سر گرفته شد. در سال ۱۹۴۵ وزیر خارجه بریتانیا «بوین» و وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا «بیرنس» [برنز] در کنفرانس مسکو به روسها پیشنهاد کردند که آذربایجان، کردستان و خوزستان به ایالات خودمختار تبدیل شوند. استالین ابتدا پیشنهاد را پذیرفت ولی ظاهراً مولوتف عقیده داشت که با اندکی انتظار خواهند توانست سرتاسر ایران را تحت نفوذ خود آورند. به همین سبب، سرانجام استالین با پیشنهاد و نظر آمریکا و انگلستان موافقت نکرد.

انگلستان و آمریکا به خوبی می دانستند که در ایران نمی توانند با روسها بجنگند و از جنگ بیرون آیند. مرزهای طولانی ایران و شوروی به روسها امکان می داد از هر کجا و به هر مقدار که بخواهند نیروی نظامی وارد ایران کنند و در زمان مذکور

(و)

زمانهای بعد نیز) دولتهای غربی فاقد آن امکانات و نیرو در ایران و عراق بودند که جلوی تهاجم گسترده روسها را بگیرند. از طرف دیگر هر سه کشور حاضر به ریخته شدن خون سربازانشان به خاطر ایران نبودند. در مورد روسها نیز نوشته های آندرو گرومیکو وزیر خارجه معروف شوروی در خاطراتش بهترین سند ادعای ماست. وی که در کنفرانس تهران همراه استالین بود، با وجود توضیحات مفصل راجع به گفت و گوهای کنفرانس در مورد مسائل جهانی و نظامی و ادامه جنگ با آلمان و دنیای پس از شکست آلمان و... هیچ اشاره ای به ایران و مصائبی که در جنگ جهانی دوم (اروپایی!) برای جلوگیری از شکست شوروی متوجه کشور ما شد نکرده است. گویا اصلاً او ایران و ایرانی را ندیده بود و محل تشکیل کنفرانس، تهران پایتخت ایران نبود!

سردمداران حکومت پهلوی نیز به خوبی می دانستند که آمریکا و انگلیس در دفاع از ایران با شوروی نخواهند جنگید. سرلشکر حسن ارفع در خاطرات خود می نویسد:

وقتی پیشه وری آذربایجان را در اختیار گرفت و من رئیس ستاد ارتش بودم با سفیر بریتانیا در ایران ریدر بولارد و سفیر آمریکا در ایران والا-ک [والاس] موری ملاقات نمودم و خواستار اقداماتی از سوی آمریکا و بریتانیا جهت ممانعت از بلعیده شدن آذربایجان توسط روسها شدم و به آن دو گفتم «شما استقلال و تمامیت ارضی ما را تضمین کرده اید». بولارد جواب داد: «ما به خاطر این امر به روسیه اعلام جنگ نمی کنیم!» و والا-ک [والاس] موری گفت: «کسی نمی خواهد آذربایجان را بگیرد، روسیه آذربایجان را تخلیه خواهد کرد.» طبق آنچه یک دیپلمات انگلیسی عضو هیأت بریتانیایی (به ریاست ارنست بوین) شرکت کننده در کنفرانس مسکو می گفت آنان حتی پیشنهادی به حکومت شوروی عرضه داشته بودند که سرانجام آن تجزیه ایران و ضمیمه قسمت اعظم آن به شوروی می گردید.

زمانی که گزینه برخورد نظامی انگلستان و آمریکا با شوروی جهت آزادی آذربایجان و تخلیه آن از ارتش سرخ منتفی شد و انگلستان آشکارا اعلام کرد «به خاطر آذربایجان با شوروی نخواهد جنگید»، پیراستعمار طرح همیشه آماده خود یعنی «تقسیم ایران به جای جنگ بر سر ایران» را بار دیگر در دستور کار کنفرانس مسکو قرار داد. ماحصل طرح مشترک انگلستان و آمریکا که به طرف روسی ارائه شد تقسیم ایران به جمهوریهای آذربایجان، کردستان، گیلان (سهم شوروی) و جمهوری خوزستان (مناطق)

نفت خیز جنوب ایران) و احتمالاً بلوچستان جهت ممانعت از رسیدن روسها از سمت شرق ایران به آبهای گرم و آزاد جنوب (سهم انگلستان) بود، آمریکا هم با این امر مخالفتی نداشت و به یقین سهم ویژه خود را می برد!

کنفرانس مسکو در اسناد آمریکاییها

در وزارت خارجه آمریکا اسنادی مربوط به طرح تقسیم ایران در کنفرانس مسکو و واکنش کاربدستان ایرانی به ویژه نمایندگان مجلس دیده می شود. به عنوان نمونه به سند زیر دقت فرمایید:

تلگرام موری سفیر آمریکا در ایران به وزارت خارجه آمریکا، شماره ۱۰۴۶-۱/۹۱-۷۶۱

تهران ۱۰ ژانویه ۱۹۴۶/۲۰ دی ۱۳۲۴

[دکتر محمد] مصدق دیروز نطق هیجان انگیزی در مجلس ایراد کرد و در آن به شدت از اعتقاد به تشکیل کمیسیون حمله کرد و انتقاد نمود و از روسها به علت آنکه با تشکیل این کمیسیون مخالفت کرده اند سپاسگزاری به عمل آورد. او این پیشنهاد را با قرارداد تقسیم ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس و معاهده مشثوم ۱۹۱۹ [تسلط انگلیس بر امور مالی و نظامی ایران با قرارداد وثوق الدوله نخست وزیر وقت و سر پرسی کاکس سفیر انگلیس در ایران به تاریخ ۹ اوت ۱۹۱۹ / ۱۳۳۷ قمری] ایران و انگلیس مقایسه کرد... روش اخیر انگلیسی ها عقیده مرا تقویت کرده که آنها سازش ضمنی با روسها به عمل آورده اند و دست آنها را در شمال ایران باز گذارده اند در حالی که وضع خود را در جنوب تثبیت می کنند... من گمان می کنم این نکته بسیار مهم باشد که بولارد (سفیر انگلیس در ایران) در یادداشت اصلی به بوین (وزیر امور خارجه انگلیس) راجع به پیشنهاد کمیسیون سه جانبه از خوزستان به عنوان اینکه امکان توجه مخصوص به آن گردد فکر کرده و نیز از اینکه در آخرین پیش نویس نهایی راجع به کنفرانس که به مسکو ارسال شده است از زبان عربی به عنوان اینکه زبان اقلیتی باشد که در مدارس معرفی شود سخن گفته است. این نکته ممکن است دال بر این باشد که به موازات یک آذربایجان خودمختار و تحت تسلط شوروی، نسبت به یک خوزستان خودمختار تحت تسلط انگلیس نیز اندیشه شده باشد.

در این سند و سایر اسناد آمریکاییها از کنفرانس مسکو و طرح بوین با سکوت کامل

راجع به سه موضوع بسیار مهم مواجه هستیم:

- سکوت کامل پیرامون ضرورت دفاع آمریکا و انگلیس از ایران در مقابل زیاده خواهی های شوروی؛ با توجه به پل پیروزی بودن ایران برای آنها در جنگ و خسارات گسترده مالی و جانی برای کشور ما در جنگی که اصلاً ربطی به ما نداشت.

- سکوت کامل در مورد هماهنگی با انگلیس جهت تقسیم ایران به چند جمهوری در کنفرانس مسکو.

- سکوت کامل پیرامون منافع و میزان نفوذ و تسلطی که شوروی با تقسیم ایران به چند جمهوری به دست می آورد.

ساده اندیشی خواهد بود اگر تصور شود در این تقسیم هیچ سهم یا منفعتی به آمریکا نمی رسید.

مخالفت مجلس و نطق دکتر مصدق

انتشار خبر کنفرانس مسکو و برخی تصمیمات محرمانه آن افکار عمومی در ایران را بسیار نگران کرد. ایرانیان تقسیم عملی وطن را در پیش رو می دیدند و لذا به ابراز مخالفت‌هایی برخاستند. دامنه این مخالفتها به مجلس شورای ملی نیز کشید. دکتر محمد مصدق در جلسه پنجشنبه ۲۰ دی ۱۳۲۴ در نطق شدیدی به بانی کنفرانس (انگلستان) و نتایج آن حمله نمود. وی همچنین در نطق خود گوشه هایی از تصمیمات محرمانه کنفرانس را عیان ساخت. متن نطق بسیار مهم دکتر مصدق چنین است:

یازدهم دی ماه رادیو لندن اخبار ذیل را منتشر نمود: «از تهران خبر می رسد که سرریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان و مستر والاس مری سفیر کبیر آمریکا در تهران به دولت ایران پیشنهاد کرده اند که با تشکیل یک کمیته سه نفری که از نمایندگان شوروی، انگلستان و آمریکا تشکیل شده موافقت نماید تا اوضاع ایران را به طور عموم و اوضاع آذربایجان را به طور خصوصی مورد بررسی قرار دهند. دو سفیر کبیر مزبور در این باره با اعلی حضرت شاهنشاه ایران، محمدرضاشاه، نیز مذاکراتی نموده اند و این پیشنهاد را به معظم له هم تقدیم کرده اند. دولت ایران هنوز جواب موافقی به این پیشنهاد نداده است و شاید بخواهد قبل از موافقت با این پیشنهاد آن را به مجلس شورای ملی عرضه کند. در محافل لندن اظهار می شود که دولت انگلستان درباره تشکیل یک کمیته سه

نفری برای بررسی اوضاع ایران هنوز به رأی سابق خود درباره تشکیل چنین کمیته ای باقی است و با اینکه دولت شوروی در کنفرانس مسکو در آغاز با این پیشنهاد موافقت کرد و آخر سر آن را رد نمود، دولت انگلستان هنوز به رأی خود باقی است.

تا پریشب من از مضمون پیشنهادی که رادیو لندن خبر داده مطلع نشدم و پس از استحضار گفتم صد رحمت به قرارداد و ثوق الدوله [۱۹۱۹]؛ زیرا قرارداد مزبور ایران را تحت ولایت انگلیس می گذاشت و اگر به ایران روزی کمک می رسید می توانست آزاد شود ولی این پیشنهاد قرارداد ۱۹۰۷ را به صورت دیگر تجدید می نماید. من هر چه خواستم که در کمیسیون خارجه آقای نجم به طور صریح اظهاراتی کند نمود و به طور مبهم جواب داد. بنابراین، با آقای نخست وزیر [ابراهیم حکیمی] داخل مذاکره شدم و بین ما توافق حاصل شد که عده ای از نمایندگان دستجات مختلف در یک جا حاضر شوند و راجع به نیک و بد پیشنهاد مذاکره نمایند. جلسه در وزارت خارجه تشکیل شد، آقای نخست وزیر اظهار نمودند که آقایان بفرمایند چه می خواهند؟ در جواب این طور گفته شد که قبلاً لازم است دولت جریان را گزارش دهد تا حضار آن را متن قرار دهند و در حواشی آن نظریات خود را اظهار نمایند. بالاخره آقای نخست وزیر دو برگ که روی آن یازده ماده تنظیم شده بود به حضار ارائه نمودند و چون به اسم سه دولت داده شده که یکی مخالف است قهراً امضا نداشت و با اینکه اوراق مزبور را نمایندگان سیاسی دو دولت به وزارت خارجه یک دولتی داده اند، آقای نجم وزیر خارجه می گفتند اینها برگهایی است غیررسمی که نه امضا دارد و نه شماره و تاریخ آن معلوم است؛ خلاصه اینکه هیچ است و چون انتشار آن دولت را در افکار عامه مفتضح می کرد قائل بود که این برگهای بلااثر جزو اسرار اداری است و نباید منتشر شوند و از بعضی اخبار که روزنامه ها راجع به آن اوراق منتشر کرده بودند بسیار عصبانی بود و راضی نشد که نمایندگان از آن، رونوشتی بردارند و روز قبل هم که باز کمیسیون خارجه تشکیل شد و اعضا اصرار داشتند که اوراق مزبور را ببینند آنها را ارائه نمود و خودداری کرد.

سپس دکتر مصدق برخی از بندهای قرارداد را بازگو و دولت را مورد حمله قرار داد:

پیشنهاد شامل یازده ماده است که بسیار کش دار و هر یک از آنها مربوط به مطالب مهمی است. مثلاً در بند ششم می گوید: «کمیسیون اصلاحاتی را که مخصوصاً در انتخاب انجمن های محلی و وظایف آنان و تدارکات وجه به نظر لازم می رسد توصیه خواهد نمود.

در بند هفتم می گوید: «کمیسیون توصیه هایی در باب استعمال زبانهای اقلیت از قبیل عربی و ترکی و کردی جهت تعلیمات و منظورهای دیگر خواهد نمود.» بند ۹ چنین است: «سه دولت مساعی کامل به کار خواهند برد که دولت ایران را متقاعد سازند توصیه هایی را که از طرف کمیسیون به عمل می آید به صورت قانونی درآورد.»

آقایان نمایندگان محترم، خوب است که ملاحظه فرمودید دکتر میلسپو که مستخدم ایران بود و ما می توانستیم به وسیله نسخ قانون استخدام او مشارالیه را مرخص کنیم انفصال او از کار برای ما چقدر تولید مشکلات نمود؛ وای به وقتی که اختیار قانونگذاری مملکت تحت نفوذ و اختیار سه دولت واقع شود، کدام وزیر خارجه باهوشی است که برای چنین دولتی قائل به استقلال شود؟ اگر این پیشنهاد خوب است و یا اینکه دولت در خوبی آن مردد است چرا آن را منتشر نکرد تا صاحبان حق یعنی افراد ملت بتوانند در مقدرات خود نظریاتی اظهار کنند و دولت هر اقدامی که می کند روی فکر و مصالح ملت باشد و اگر بد است چرا وارد مذاکره شد و آن را همان روز اول رد نکرد؟

نظر من [در مورد وقایع آذربایجان] این بود که بین دولت راجع به طرز اداره نمودن قسمتی از مملکت با یک عده از اهالی آنجا اختلاف حاصل شده است، قبلاً باید با اهالی محل داخل مذاکره شد شاید اختلاف را بتوان با خود آنها حل کرد و چنان چه به این طریق نتیجه نداد با دولت اتحاد جماهیر شوروی مذاکره کنیم که مانع مرتفع و اختلاف حل شود. بنابراین صلاح نیست که دولت انگلیس و آمریکا به نام سه دولت با ما داخل مذاکره شوند و در سایر نقاط ایران هم که ما هیچ وقت اختلافی نداشتیم اختلاف ایجاد کنند. ما باید این اوراق را رد کنیم. از اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی با این پیشنهاد موافقت نموده ملت ایران سپاسگزار است [مرحوم مصدق از علت اصلی مخالفت شوروی بی اطلاع بود] و آن روز که سه دولت با هم متفق شوند کار ما تمام است. ملت ایران انتظار نداشت دول بزرگ استقلال ایران را نقض کنند. هر دولت وطن پرستی باید این قبیل پیشنهادات را رد کند، من از آقای حکیمی خواهش می کنم فوراً از کار کناره گیری کند.

عاقبت طرح بوین

تا جایی که نگارنده مطلع است متن کامل توافقات یازده گانه سه کشور شوروی،

انگلستان و آمریکا راجع به ایران در سال ۱۳۲۴ (کنفرانس مسکو) منتشر نشده است. متأسفانه مرحوم دکتر مصدق نیز در کتاب «خاطرات و تألمات مصدق» پیرامون طرح تقسیم ایران و مخالفتش با آن چیزی ننوشته است. توافقات مذکور در کنفرانس مسکو به قدری با تمامیت ارضی و استقلال ایران مخالفت داشت که دولت حکیمی و دولتهای بعد نیز جرأت انتشار آن را نیافتند.

روسها که موفقیت ظاهری فرقه دمکرات در آذربایجان را می دیدند، طبق اشاره آشکار احسان طبری تئوریسین حزب توده خواب شیرین تسلط بر کل ایران را می دیدند و ایرانی کمونیست و زیر سلطه خود را نظاره می کردند! لذا دو هدف اصلی و بلندمدت خود یعنی دسترسی به منابع نفتی ایران و آبهای آزاد و گرم جنوب را ترجیح دادند! آمریکا و انگلستان نیز که با مخالفت افکار عمومی مردم ایران در برابر تقسیم وطنشان مواجه شده بودند و از طرفی می دیدند سپردن مناطق وسیع و سوق الجیشی شمال ایران به روسها باعث نفوذ بیشتر آنها در ایران شده؛ اشتهايشان را جهت رسیدن به منافع نفتی و دریاهاى جنوب تحریک خواهد کرد به دوباره اندیشیدن و چانه زنی درباره توافقات کمیسیون کذایی برداختند. این چنین بود که دسیسه خطرناک انگلستان جهت تقسیم ایران و تبدیل آن به «ایرانستان» نقش بر آب شد. البته تلاش شدید و بسیار خطرناک شورویها در تسلط کامل بر ایران نیز با عنایت پروردگار و با تلاش دولتمردان، علما، مردم مسلمان و سازمان ملل به نتیجه نرسید و شکست خورد. خداوند وعده فرموده که مکر مکاران را نابود می سازد؛ و مکروا و مکرالله والله خیرالماکرین.

پانوشت ها

* کارشناس ارشد ایران شناسی، دانشگاه شهید بهشتی.

۱۴۶- ۱. ر.ک: عبدالرضا هوشنگ مهدوی: تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، صص ۱۷۰

۲. کتاب آبی (گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان درباره انقلاب مشروطه ایران)، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، ج

۷۴. مذاکرات روسیه و انگلستان جهت عقد قرارداد ۱۹۰۷ از سال ۱۹۰۵ شروع شده بود. سر آرتور - ۱، صص ۷۵

هاردینگ سفیر انگلستان در ایران (سلطنت مظفرالدین شاه) بعد از بازگشت به لندن در خاطرات مربوط به سپتامبر

در کاخ سلطنتی به طور خصوصی از لرد لنزدوان وزیر امور خارجه شنیدم که قرار است مذاکراتی «: ۱۹۰۵ می نویسد

خاطرات سیاسی سر «. جدی میان روسیه و انگلستان برای تعیین مناطق نفوذ طرفین در آسیا هر چه زودتر آغاز شود

. آرتور هاردینگ، ترجمه دکتر جواد الاسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۶

۳. کتاب آبی، ج ۱، ص ۱۱۴

۴. مورگان شوستر: اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۶۲، ص ۳۰.

ص: ۵۷۲

۵. ریچارد استوارت: در آخرین روزهای رضاشاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، معین، ۱۳۷۰، صص

۴۵-۵۱.

۶. به نقل از: همایون الهی، اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵

ص ۵۵

۶۳-۷. همان، صص ۶۴

۸. اهمیت استراتژیکی ایران...، ص ۵۴

به نقل از: اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی ۱۹۴۰ January ۲۶ ۱۰۶۸ Soviet threat to Middle East. N

۹.

دوم، ص ۶۶

۱۰. اهمیت استراتژیکی ایران...، ص ۶۶

۱۱. همان، ص ۱۳۲

۱۲. دو کشور انگلیس و شوروی ادعا می کردند تعداد آلمانیهای مقیم ایران به ده هزار نفر می رسد و این برای

منافعشان خطرناک است؛ در صورتی که آلمانیهای مذکور متخصصین صنعتی به تعداد ۷۰۰ نفر بودند. بولارد

وزیرمختار انگلستان در تهران، تعداد خارجیهای شاغل در ایران را چنین ذکر کرده بود: انگلستان ۲۵۹۰

[بزرگ ترین گروه خارجیان در ایران]، روسیه شوروی ۳۹۰ نفر، آلمان ۶۹۰ نفر، ایتالیا ۳۱۰ نفر، چکسلواکی

۱۸۰ نفر، سوئد ۷۰ نفر و یوگسلاوی ۱۴۰ نفر. اهمیت استراتژیکی ایران در...، ص ۱۲۶

۱۳. خاطرات سر آنتونی ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، بهار ۱۳۴۲، ص ۲۸۴

۱۴-۱۸۰. اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم، صص ۱۸۱

۱۵. خاطرات جعفر شریف امامی، (طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد)، تهران،

سخن، ۱۳۸۰، صص ۵۵ و ۷۵

۱۳۱۸)، به کوشش صفاءالدین تبرائیان، تهران، مؤسسه - ۱۶. ایران در اشغال متفقین، (مجموعه اس ناد و مدارک ۲۴

. خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، ص ۶۴۷

به دروغ « پاسخ به تاریخ » ۱۷. ملکه پهلوی، خاطرات تاج الملوك، صص ۹۸ تا ۱۰۳. محمدرضا پهلوی در کتاب

محمدرضا پهلوی: پاسخ. « برای پنجاه سال آینده آسوده خاطر باشید »: مدعی است استالین در تهران به او گفت

. به تاریخ، به کوشش شهريار ماکان، تهران، شهر آشوب، ۱۳۷۱، ص ۲۸۱

۱۸. مارگارت لاینگ: مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران، البرز، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰

۱۹. این حقایق، به گفته کوزیچکین مأمور کا.گ.ب در ایران، شوروی را به وحشت افکند که ایران در جنگ میان

شوروی و آمریکا سرپل حمله به شوروی خواهد بود. لذا دستور قتل شاه در مسکو صادر شد. در سال ۱۳۴۰

ماشین پر از مواد منفجره در سر راه ماشین شاه در تهران قرار داده شد که فقط اشتباه مأمور انفجار بمب جان شاه

را نجات داد. شرط انفجار فشردن و نگه داشته تکمه انفجار به مدت ۳ تا ۴ ثانیه بود و مأمور انفجار فقط چند بار

سریع تکمه را فشار داد و بدین سان شاه از مرگی وحشتناک رهایی یافت. بمب می توانست تا شعاع ۵۰۰ متر را در

. هم بکوبد. ر.ک: کوزیچکین؛ کا.گ.ب در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، ۱۳۷۰، صص ۲۷۹ تا ۲۸۲

۲۰. فصل پنجم پیمان ایران با شوروی و انگلستان و فصل نهم پیمان ایران و آمریکا. ر.ک: ایران در اشغال متفقین،

. صص ۱۹۳ و ۴۴۳

۲۱. تا بدان حد که تکلم به زبان مادری- ترکی آذری - برای مردم قدغن شده بود. محسنی رئیس فرهنگ آذربایجان

«! هر کسی که ترکی حرف می زند، افسار الاغ بر او بزیند و او را به آخور ببندید»: در دوره رضاشاه می گفت

۱۳۲۴) ذوقی رئیس فرهنگ بعد از محسنی دستور داد صندوق جریمه /۱۰/ (روزنامه کیهان، شم اره ۸۶۳، مورخ ۲۶

ترکی حرف زدن در دبستانها گذاشته شود. هر طفل دبستانی آذربایجانی که ترکی صحبت می کرد باید جریمه

نقدی را به صندوق می انداخت! عبدالله مستوفی استاندار آذربایجان هم به شدت با تکلم به زبان ترکی آذری

مخالفت می کرد و زبان ترکی را زبان افراسیاب و چنگ یز می دانست! گذشته چراغ راه آینده است، جامی، تهران،

نیلوفر، ۱۳۸۱، ص ۲۶۲. به گزارش کنسولگری آمریکا در تبریز، رضاشاه در سفر به آن شهر یکی از بزرگان شهر را که به زبان ترکی آذربایجانی شاه را مورد خطاب قرار داده بود مورد ضرب و شتم قرار داد- اسناد لانه جاسوسی آمریکا، از ظهور تا سقوط، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶، ج اول، ص ۱۱۹.

۲۲. جهت بررسی این نارضایتی و سوءاستفاده فرقه دمکرات از آن و فریب جمعی از مردم مظلوم آذربایجان و نیز ۱۶۳- اقدامات فرقه و شکست آن ر.ک: اصغر حیدری، طوفان در آذربایجان، تبریز، احرار، ۱۳۸۱، صص ۱۹۶
۲۳. آرشیو مرکزی دولتی احزاب سیاسی جمهوری آذربایجان، موضوع ۱، فهرست ۸۹، پرونده ۹۰، برگ ۴، به نقل از: جمیل حسنی، فراز و فرود فرقه دمکرات آذربایجان، ترجمه منصور همای، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳. ص ۵۲
۲۴. پیشه وری متولد شهر خلخال و از اولین اعضای حزب کمونیست ایران به شمار می رفت که در شعبه دانشگاه ۱۳۰۰ / کوتو در شهر باکو تحصیل کرده بود. دانشگاه کوتو، دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق در سال ۱۹۲۱ شمسی توسط کمیته در مسکو تأسیس شد. در ۱۹۲۲ حدود ۷۰۰ دانشجو از ۵۷ کشور در آن به آموزش مارکسیسم- لنینیسم مشغول بودند که هزینه زندگی و تحصیل آنها توسط حزب کمونیست شوروی تأمین می شد.
- ۱۸۹۰) و مائوتسه دونگ (۱۸۹۲ -)، هوشی مینه رهبر ویتنام (۱۹۶۹ - مارشال تیتو رئیس جمهور یوگسلاوی (۱۹۸۰ - ۱۸۹۲) از دانشجویان معروف کوتو بودند. - بنیانگذار جمهوری خلق چین (۱۹۷۶
۲۵. احسان طبری: کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۶۷
۲۶. ریچارد استوارت: در آخرین روزهای رضاشاه، ص ۳۶۳
۲۷. همان، ص ۳۶۷. آمریکا تا آخر حکومت پهلوی نیز از دستیابی روسها به دو هدف مذکور نگران بود. در اسناد « طرح اضطراری برای ایران در صورت درگذشت شاه » لانه جاسوسی آمریکا در بخشی از سند سری تحت عنوان از اهداف عمده آمریکا در صورت مرگ محمدرضا پهلوی ممانعت از گسترش شوروی به سمت خلیج فارس و ادامه دسترسی به منابع ایران به خصوص منابع نفتی ذکر شده است. از ظهور تا سقوط، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶، ج اول، ص ۳۰۷
۲۸. ایرج ذوقی: ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۷، ص ۲۷۵
۲۹. همان، ص ۲۷۷

۳۰. اسدالله علم: گفت و گوهای محرمانه من با شاه، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۷

۷۶-۳۱. محمدرضا پهلوی: پاسخ به تاریخ، صص ۷۷

۳۲. خاطرات آندرو گرومیکو، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، نشر و پخش ویس، ۱۳۶۹، صص ۱۲۸ تا ۱۵۳

۳۳. حسن ارفع: در خدمت پنج سلطان (خاطرات سرلشکر حسن ارفع)، ترجمه سیداحمد نواب، تهران، مهرآئین،

۱۳۷۱، ص ۳۹۰

۳۴. سالنامه دنیا، شماره ۲۹، اسناد مهم سیاسی تاریخی وزارت خارجه آمریکا، ترجمه دکتر هدایت الله حکیم اللهی، ص

۳۳۴.

۳۵. روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، س اول، شماره ۲۶۷؛ مذاکرات مجلس شورای ملی، پنجشنبه ۲۰ دی ۱۳۲۴

ص ۹۸۸

۳۶. دکتر آرتور میلیسپو در ۱۳۰۱ با تصویب لایحه استخدام مستشاران مالی آمریکا در مجلس به عنوان رئیس کل مالیه

ایران برای پنج سال به استخدام دولت ایران درآمد و با هشت نفر همکار خارجی خود مشغول کار شد. او اختیارات

وسیعی به دست آورد و کلیه درآمدها و هزینه های دولتی، وظایف مالی دولت، وصول مالیات، تنظیم بودجه های

دولتی و امور خزانه زیر نظر مستقیم او قرار گرفت. اما نتوانست برای اقتصاد بیمار ایران چاره کند. سومین سال

استخدام او مقارن با سقوط قاجاریه و روی کار آمدن سلطنت پهلوی بود. او همچنان مشغول کار بود که در سال

۱۳۰۶ قرارداد ادامه کارش تمدید نشد. بی میلی رضاخان، اعتراض شوروی و انگلستان به حضور مستشاران آمریکایی

در ایران و عدم توانایی میلیسپو در رفع مشکلات اقتصادی از علل تمدید نشدن قرارداد وی بود. میلیسپو در سالهای

۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ در بحبوحه جنگ جهانی دوم نیز در زمینه مسائل مالی به استخدام دولت ایران درآمد. زینب احیایی:

مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۴۱. میلیسپو پس از

بازگشت، خاطرات خود از ایام فعالیت در ایران را نوشته و منتشر کرده است: آرتور میلیسپو؛ آمریکاییها در ایران،

ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۷۰

۳۷. همان، ص ۹۸۹

۳۸. دکتر محمد مصدق: خاطرات و تألمات مصدق، تهران، علمی، ۱۳۶۶

۳۹. کژراهه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص

بررسی ابعاد مداخله انگلیسی ها در امور ایران در طول

جنگ جهانی دوم

سجاد راعی گلوچه*

علی اصغر راستینه**

مقدمه

مداخله انگلیسی ها در امور ایران پیشینه ای به درازای روابط دو کشور دارد. این مداخله دارای ابعاد و اشکال گوناگون بوده و متناسب با ضعف و قوت حکومت مرکزی و یا تمایل و مخالفت حاکمان ایران نسبت به انگلیسی ها، همواره در حال تغییر بوده و فراز و نشیب هایی را طی کرده، ولی هرگز متوقف نگردیده است.

یکی از نقاط اوج مداخله انگلیسی ها در امور ایران در فاصله زمانی اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ تا پایان جنگ جهانی دوم است. ابعاد مداخله انگلیسی ها در امور ایران به تفکیک زیر قابل بررسی می باشد.

الف. مداخله در امور سیاسی

مداخله در امور سیاسی ایران با وادار کردن ایران به کنار نهادن سیاست بی طرفی و الحاق اجباری به صف متفقین آغاز شد. در نتیجه ایران وادار به قطع رابطه با دول محور و در نهایت اعلان جنگ به آلمان و ژاپن شد. در زمینه امور داخلی نیز از لحظه اشغال، مداخله مستقیم شروع شد و به زودی سراسر مناطق اشغالی و غیر اشغالی را دربر گرفت.

در این دوره به تبعیت از وزیرمختار، کنسول ها و نمایندگان سیاسی و نظامی انگلیس در ایران نیز اقدام به مداخله آشکار در امور محل مأموریت خود نمودند. گزارش های واصله از یزد و شیراز به تاریخ ۸ شهریور ۱۳۲۰ حاکی از مداخله کنسول های انگلیس در کرمان و شیراز در امور محل مأموریت خود می باشد. در واقع مأمورین کنسولی انگلیس خود را محق به دخالت در امور ایران می دیدند. مداخله انگلیسی ها در امور سیاسی دارای ابعاد گوناگونی بود که مهم ترین آنها به شرح زیر قابل ذکر می باشد:

۱. تغییر (برکناری و تبعید) رأس و رئیس حکومت و ایجاد دولت دست نشانده

مهم ترین اقدام مداخله گرانه انگلیسی ها در دوره اشغال اقدام به تغییر رئیس و رأس حکومت ایران و ایجاد دولت دست نشانده و به پیروی از آن تغییر سیاست داخلی و خارجی ایران بود. وادار کردن رضاشاه به کناره گیری از سلطنت و تبعید وی به خارج از کشور بدون دخالت و تمایل مردم و مجلس شورای ملی، آشکارترین وجه مداخله در امور ایران بود.

علی الاصول، لطمه ای که به کشور ما از مجرای اشغال و مداخله وارد آمد، بزرگ ترین لطمه ای بود که یک قدرت خارجی می توانست به کشور بی طرف و خارج از صحنه و صف بندی های جنگ وارد کند. ورود نیروهای خارجی به ایران و سپس تبعید رئیس کشور ایران به خارج و تحت نظر نگه داشتن او و اجازه بازگشت ندادن به او، صرف نظر از ماهیت رضاشاه، در عین حال که نقض حاکمیت ملی ایران بود، توهینی نیز به ملت ایران بود.

دومین توهین و مداخله بزرگ خارجی در ایران، تعویض رئیس کشور ایران، بدون هیچ اعتنایی به رأی و نظر مردم ایران بود. در حالی که تعویض رئیس دولت فقط حق انحصاری مردم ایران بود و خطاهای او هم به مردم ایران مربوط بود و ایرانیان در این باره از انگلیسی ها درخواست کمک و مداخله نکرده بودند.

دولت انگلستان برای اخراج و استعفای رضاشاه در ایران شروع به زمینه سازی کرد و از ابزار تبلیغات رسانه ای، به ویژه رادیوهای لندن و دهلی که در بخش اخبار فارسی حملات شدیدی به رضاشاه می کردند، بهره برداری کرد. بولارد، وزیرمختار انگلیس در تهران، در یکی از گزارش های خود به وزارت امور خارجه انگلیس در این زمان

خاطر نشان می کند توجه گسترده به پخش برنامه به زبان فارسی از رادیو بی.بی.سی نقش برجسته و شاید تعیین کننده ای در استعفای شاه ایفا کرد. مرحله بعدی، مداخله مستقیم در انتخاب جانشین رضاشاه و تأسیس دولتی دست نشانده بود. آنها حتی در دوره قبل از اشغال، نظرشان این بود که در صورتی که دولت ایران آماده همکاری و مساعدت نباشد باید دولت دیگری که رویه دوستانه تری داشته باشد به جای آن انتخاب شود. اجماع نظر نخست وزیر انگلیس، وزیرمختار انگلیس در تهران و فرماندهان انگلیس در ایران و خاورمیانه شدت عمل برای وادار کردن دولت ایران به همکاری با متفقین، به ویژه با انگلیسی ها بود. البته تغییر نوع حکومت به نظام جمهوری نیز مطرح شد که به دلیل مخالفت فروغی و تبعات بعدی آن، منتفی شد. محسن فروغی، پسر محمدعلی فروغی در این باره می گوید:

... در نخستین روزهای مذاکرات، نمایندگان دو کشور اصرار به تغییر رژیم از مشروطه سلطنتی به جمهوری را داشتند. برای این که پدرم به این خواسته جامه عمل بپوشاند گفته بودند رئیس جمهوری ایران کسی جز شما نخواهد بود. وقتی از پدرم منصرف شدند به محمد ساعدمراغه ای که در آن ایام سفیر کبیر ایران در مسکو بود پیشنهاد ریاست جمهوری را داده بودند. او نیز به دلایلی روس ها را منصرف کرده بود.

محسن فروغی در ادامه می گوید پس از منتفی شدن برقراری نظام جمهوری، گزینه های جانشینی رضاشاه مطرح گردید:

پیشنهاد بعدی این بود که سلسله پهلوی منقرض شود و مجدداً یکی از افراد جوان قاجاریه به سلطنت گمارده شود. کاندیدای سلطنت یکی از فرزندان محمدحسن میرزا، ولیعهد سابق بود.

بر اساس گفته دنیس رایت تصمیم گیری در مورد جانشین رضاشاه در وزارت خارجه انگلیس صورت گرفت:

... در وزارت خارجه انگلیس جلسه ای تشکیل شده و ضمن بحث درباره ایران چنین احساس می شد که شاه مسئول زیاده روی ها و سیاست افراطی خود بوده و باید سرنگون شود. برای جانشینی او یک قاجار جوان در انگلستان هست که ممکن است به درد این کار بخورد...

«قاجار جوان» کسی جز حمیدمیرزا پسر محمدحسن میرزا نبود که در انگلستان

زندگی می کرد و نام خود را نیز به دیوید دروموند تغییر داده بود و به زبان فارسی هم نمی توانست صحبت کند. اما پس از بررسی های فراوان و به ویژه مخالفت وزیرمختار انگلیس در ایران، ریدر ویلیام بولارد که اعلام کرد «از هر کوششی برای استقرار مجدد قاجاریه دست بردارید»، موضوع بازگشت قاجاریه منتفی شد. بنا به گفته محسن فروغی گزینه دیگری غیر از رضاشاه نیز از خانواده پهلوی مطرح و قرار شد سومین فرزند ذکور رضاشاه به نام غلامرضا که در آن تاریخ ۱۸ ساله بوده است به سلطنت برگزیده شود و نیابت سلطنت را پدرم به عهده بگیرد.

شاید هم انگلیسی ها می خواستند به طور جدی به محمدرضا پهلوی تفهیم کنند که وی تنها گزینه ممکن برای جانشینی نیست، لذا در صورت انتخاب، بایستی بدون قید و شرط در خدمت انگلیس و متفقین باشد و با همه خواست های آنها موافقت کند. در واقع، چنین نیز شد و محمدرضا پهلوی انتخاب گردید و حداقل در طول جنگ جهانی دوم تمام خواسته های آنها را عملی کرد و هیچ قدم و اقدامی برخلاف میل متفقین و انگلیسی ها برنداشت. به گفته استوارت، محمدرضا پهلوی به آخرین توصیه پدرش موقع خداحافظی و خروج از ایران عمل کرد. وی به محمدرضا گفته بود: «مواظب باش پسر، مقاومت نکن، ما و همه دنیا با طوفانی روبرو شده ایم که عظیم تر از هر یک از ماست. سرت را خم کن و بگذار طوفان بگذرد». چرچیل، نخست وزیر وقت انگلیس در گزارشی به مجلس عوام انگلیس در مورد انتخاب محمدرضا پهلوی به جای پدرش گفت:

ما با هماهنگی نزدیک با متفقین روسی خود، عوامل بدخواه را از تهران ریشه کن کردیم و به تبعید فرستادیم و به جای او پادشاهی را نشانیدیم که قول داده است مجموعه ای از اصلاحات و ترمیم هایی را که بسیار دیر شده و سخت مورد نیاز است، انجام دهد.

۲. مداخله در انتخاب نخست وزیران

گام بعدی انگلیسی ها برای ایجاد دولت دست نشانده انتخاب نخست وزیری موافق خودشان بود. با سقوط رضاشاه، سفارتخانه های انگلیس و شوروی در تهران در انتخاب نخست وزیران و وزیران به طور مستقیم و غیرمستقیم مداخله کردند. فرد مورد توافق آنها برای نخست وزیری ایران، محمدعلی فروغی بود. فروغی به حدی با سفارت

انگلیس در تهران هماهنگ عمل می کرد که حتی متن استعفای رضاشاه را نیز قبل از قرائت در مجلس شورای ملی با آنها مورد بررسی قرار داده و پس از تأییدشان به مجلس برد. پس از پیشبرد روند انعقاد و تصویب پیمان اتحاد سه گانه، فروغی نیز جای خود را به علی سهیلی داد که آشکارا از سوی انگلیسی ها برای نخست وزیری حمایت می شد. جواد عامری در خاطراتش می گوید:

فروغی در اسفند ۱۳۲۰، پس از هفت ماه نخست وزیری، استعفا داد. در نتیجه روز ۱۳ اسفند یک جلسه خصوصی مجلس برای اظهار تمایل نمایندگان به نخست وزیری بعدی تشکیل شد. در این رأی گیری، همان طور که گذشت، فروغی ۴۷ رأی، قوام السلطنه ۳۹ رأی، تدین ۵ رأی، سهیلی ۴ رأی و مؤتمن الملک و باقر کاظمی هر کدام یک رأی آوردند. مع هذا شاه-ظاهراً در اثر فشار دولتین بریتانیا و شوروی- علی سهیلی را که فقط ۴ رأی کسب کرده بود مأمور تشکیل دولت جدید کرد.

۳. مداخله در امور مجلس شورای ملی

یکی از موارد قابل تأمل مداخله در امور ایران که نافی استقلال کشور بود مداخله در امور مجلس شورای ملی و نظرات و تصمیمات نمایندگان مجلس بود. شاید چنین مداخله ای فقط در مستعمرات و سرزمین های تحت قیمومت قابل تصور باشد. مداخله انگلیسی ها در این مورد در جریان طرح و بررسی و تصویب پیمان اتحاد سه گانه شروع شد، ولی محدود به آن نشد و کل عملکرد مجالس سیزدهم و چهاردهم را تحت الشعاع قرار داد. در جریان بررسی طرح پاراف شده پیمان اتحاد سه گانه در مجلس سیزدهم، نمایندگان مخالف، مفاد پیمان را منافی استقلال کشور و تصویب آن را قانونی کردن مداخله در امور ایران دانستند. وزیرمختار انگلیس مقاومت در برابر نظرات اصلاحی مجلس را به جایی رساند که در مورد اصلاح حتی یک کلمه نیز سرسختی نشان می داد. فروغی در یکی از تلگرام های خود به تقی زاده، وزیرمختار ایران در لندن، در مورد مذاکرات مربوط به بررسی پیمان اتحاد سه گانه اشاره کرده است که انگلیسی ها پیشنهادهای اصلاحی مجلس شورای ملی را به هیچ وجه نمی پذیرند:

چون این جانب آنچه لازم بود در انجام کار قرارداد صادقانه اقدام نموده ام و از لحاظ مصلحت کشور هر نوع تهدید و توهین مخالفین را بر خود و اعضای دولت هموار

کردم دیگر انتظار نداشتم در این وهله آخر نسبت به پیشنهادهایی که به هیچ وجه به اساس مطلب خلل وارد نمی آورد، برای حیثیت دولت و احترام مجلس شورای ملی و موقعیت انگلیس در ایران قبول آنها بسیار مفید می شد. چون حقیقتاً هم برای من موجب خجالت است و هم برای انگلیس در نزد افکار مضر است که به مجلس شورای ملی بگویم هیچ یک از پیشنهادات آنها قبول نشده و عهدنامه را فقط به تحمیل می خواهند بقبولانند و از طرف دیگر، با این رویه که پیش گرفته اند هیچ معلوم نیست که در آتیه حتی با بستن پیمان اتحاد چه نوع معامله با ما خواهند کرد....

فروغی در ادامه یادآور می شود به ایدن، وزیر خارجه انگلیس، متذکر شوید که دولت فعلی «صمیمانه با انگلیسی ها همکاری می کند و می خواهد بکند» و اگر آنها اصلاحات پیشنهادی را که اصلاحات حداقلی است نپذیرند دولت بیش از پیش بی اعتبار و بی خاصیت خواهد شد.

انگلیسی ها به هر نوع واکنشی از سوی نمایندگان مجلس که مخالف میل و سیاست شان بود بلافاصله و صریحاً واکنش نشان می دادند و اعتراض می کردند و حتی کار مداخله را به جایی رساندند که یکی از نمایندگان مجلس را - حبیب الله نوبخت - به اتهام تمایل به آلمان ها دستگیر و در بازداشتگاه خود در خاک ایران زندانی کردند. یکی از موارد اعتراض سفارت انگلیس در تهران نسبت به درج نطق های مخالفت آمیز نمایندگان مجلس نسبت به متفقین، به ویژه انگلیسی ها در مطبوعات بود. بولارد در نامه ای به نخست وزیر به تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۲۱ می نویسد:

مقصود از نگارش این نامه به خاطر آوردن وعده ای است که آن جناب شفهاً در تاریخ ۲۰ سپتامبر فرموده اند مبنی بر اینکه اوامر لازمه صادر خواهند فرمود که از درج گزارش نطق هایی که بر علیه متفقین از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی در مجلس به عمل می آید، در مطبوعات جلوگیری شود. بدیهی است این قبیل نطق ها اصلاً نباید ایراد گردد و این هم باعث تعجب دوستدار و هم باعث تعجب دولت متبوعه دوستدار گردیده که موجوداتی که در طی سال های متمادی هیچ کاری انجام نداده اند جز این که حقوقی به عنوان نمایندگی دریافت و با هر اقدامی که شاه سابق به آن ها تکلیف می نمود موافقت نمایند، حال به این اندازه نطق های شجاعت آمیزی می نمایند که منظور آن خلل وارد کردن به مساعی دولت دموکرات انگلیس در پیکار آن ها بر علیه رژیم

خودسر آلمان ها می باشد... علاج واقعی آن این است که دستور صادر گردد در آتیه اگر نطقی بر علیه متفقین در مجلس ایراد گردد، نباید در مطبوعات درج شود.

بخش دیگر از مداخله انگلیسی ها در امور مجلس از طریق مداخله و تأثیر گذاری بر انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بود. محمد ساعد مراغه ای در خاطراتش می گوید دخالت های انگلیسی ها و مأموران شوروی در انتخابات دوره چهاردهم انتخابات را در برخی حوزه ها عملاً غیر ممکن ساخته بود. محمدرضا پهلوی نیز در کتاب پاسخ به تاریخ نوشته است، در آستانه برگزاری انتخابات دوره چهاردهم، نماینده سیاسی دولت انگلیس با نخست وزیر وقت ایران دیدار و یک لیست ۸۰ نفری را به او تسلیم کرد و از وی خواست این افراد از صندوق های رأی به عنوان نماینده مردم بیرون آیند. محمدرضا پهلوی می گوید زمانی که در دولت قوام سفیر انگلیس احتمال داد که مجلس با درخواست متفقین برای چاپ اسکناس زیاد موافقت نکند درخواست انحلال مجلس را مطرح کرد. وی ادامه می دهد:

این پیشنهاد عجیبی بود که نماینده یک دولت بیگانه به من می کرد. به وی گفتم که این من و ملت ایران هستیم که باید به دولتی اظهار اعتماد کنیم نه شما و هر چند که با هم دوست و متحد هستیم ولی تنها من و ملت ایران می توانیم نسبت به انحلال مجلس تصمیم اتخاذ کنیم... دیری نگذشت که در همان سال عده ای آشوبگر در تهران بنای اغتشاش را گذاشتند و انگلیسی ها نیروی خود را که پس از ورود به ایران از تهران خارج کرده بودند ظاهراً به منظور برطرف کردن غائله به پایتخت اعزام داشتند و بدین طریق مجلس را تهدید کردند تا با تقاضای آنها موافقت کند.

بخش دیگری از اقدامات انگلیسی ها دستگیری شماری از رجال روحانی، سیاسی، نظامی و مطبوعاتی ایران بود. آیت الله کاشانی، روحانی محبوب و ضدانگلیسی، احمد متین دفتری، سرلشکر زاهدی و حبیب الله نوبخت از سرشناسان دستگیر شدگان بودند.

۴. مداخله در سیاست خارجی

در دوره اشغال ایران از سوی انگلیس و شوروی سیاست خارجی ایران تابعی از سیاست خارجی متفقین، به ویژه انگلیس شد و در تحولات مربوط به جنگ جهانی دوم دنباله رو آنها شد. به مهم ترین موارد اشاره می شود:

۱. تحمیل سیاست خارجی متفقین بر ایران؛ یکی از ویژگی های برنامه های دولت های پس از اشغال ایران، همگامی سیاست خارجی با سیاست خارجی متفقین بود. متفقین، به ویژه انگلیسی ها از روز ورود به ایران شروع به تغییر اجباری و تحمیلی سیاست خارجی ایران کردند. آنها حتی پنج ماه قبل از انعقاد پیمان سه گانه، دولت ایران را وادار به اخراج اعضای سفارت آلمان و متحدین آن کشور، یعنی رومانی، ایتالیا و مجارستان نمودند. جالب تر این که وزیر خارجه ایران در یادداشتی که به سفارتخانه های دول محور فرستاده به طور آشکار از واژه تحمیل و مداخله متفقین استفاده می کند و می نویسد: «... شرایطی را که به ایران تحمیل کرده اند، استحضار دارند.» فروغی بارها در جریان بررسی و تصویب پیمان اتحاد سه گانه در مجلس به صراحت گفت چاره ای جز همراهی و همگامی با متفقین نیست. محمدرضا پهلوی نیز گفته است سیاست خارجی پدرش کارساز نبود؛ لذا اولین اقدام وی تعیین سیاست خارجی مبنی بر همراهی و همگامی با متفقین بود. وی یادآور شده است ناگزیر از اتخاذ چنان سیاستی بوده و محمدعلی فروغی نیز کاملاً با وی هم عقیده بوده است.

۲. اعلان جنگ به آلمان و ژاپن؛ دولت ایران تا تاریخ اشغال از سوی متفقین رابطه خوب و حسنه ای با دول محور داشت و هیچ گونه برخورد منافع و مشکلی با آنها نداشت. انگلیسی ها در دوره پس از اشغال، علیرغم قراردادهای همکاری ایران با ژاپن و آلمان، دولت ایران را وادار کردند به آن دو کشور اعلان جنگ دهد. ایران به ناگزیر در شهریور ۱۳۲۲ به آلمان و در اسفند ۱۳۲۳ به ژاپن اعلان جنگ داد؛ بدون اینکه حداقل دلیل و حداقل توان برای رویارویی احتمالی با آن دو کشور را داشته باشد. برخی از مقامات ایران مثل سهیلی، نخست وزیر- و ساعد مراغه ای وزیر وقت خارجه ساده لوحانه در خاطرات خود اذعان کرده اند با این اقدام می خواستند از مزایای اتحاد در دوره پس از پایان جنگ استفاده کنند. محمدرضا پهلوی نیز برای توجیه آن در مصاحبه با خبرنگاری رویتر در ۲۳ شهریور ۱۳۲۲ اقدام ایران را تلاش برای سهم کردن ایران در دفاع از آزادی قلمداد می کند. محمدرضا پهلوی در ۲۵ شهریور ۱۳۲۲ نیز در دیدار با رئیس مجلس شورای ملی و اعضای هیأت دولت گفت:

با عقد پیمان [سه گانه] کشور از صورت اشغال در آمد و با همسایگان خود مؤتلف شدیم و برای این که منافع و آمال ملی ما به نحو اکمل تأمین شود اقدامات دیگری را

شروع کردیم و با دادن اعلان جنگ به آلمان آشکارا دوش به دوش متفقین وارد جهاد آزادی شدیم.

۳. الحاق به اعلامیه ملل متحد؛ در تاریخ اول ژانویه ۱۹۴۲م/۱۱دی ۱۳۲۱ نمایندگان ۲۶ کشور جهان پیمان اتحادی علیه دول محور امضا کردند. این پیمان به «اعلامیه ملل متحد» معروف شد. مفاد پیمان این بود که کلیه منابع اقتصادی و نظامی خود را علیه دول محور به کار ببرند و ضمن همکاری با یکدیگر از ترک مخاصمه و صلح جداگانه با دشمنان مشترک، یعنی دول محور، خودداری کنند. در بخشی از اعلامیه تصریح شده بود ملل دیگری که به هر نحوی در مبارزه علیه نازیسم به متفقین کمک کرده یا بعداً کمک کنند، می توانند به اعلامیه یادشده ملحق شوند. بنابراین دولت ایران در روز اعلان جنگ به آلمان در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ (۸ سپتامبر ۱۹۴۳) الحاق خود به اعلامیه ملل متحد را اعلان و در ۲۲ شهریور ۱۳۲۲ نسخه مربوطه را امضا کرد. الحاق ایران به اعلامیه مزبور در واقع تکمیل زنجیره ای بود که از سوی انگلیسی ها با خارج کردن ایران از حالت بی طرفی شروع شده بود. تقی زاده در جواب ساعد مراغه ای، وزیر خارجه، در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۲۲، قبل از الحاق ایران پرسیده بود آیا الحاق ایران به اعلامیه ملازم با متخاصم بودن است یا خیر؟ پاسخ داده بود: «تصور می کنم الحاق به اعلامیه متلازم با اعلان جنگ باشد و گمان منفعتی در آن نمی رود. خود اعلان جنگ هم حتی بدون الزام کمک نظامی کار سهل و معقولی نیست و محتاج توجیه مقبولی در تاریخ آینده می باشد.» تقی زاده در گزارش تکمیلی در ۱۹ خرداد ۱۳۲۲ پس از تحقیق در آن مورد باز هم گفته بود: «متعاهدین اول که ۲۶ مملکت بوده تعهد جنگ و استعمال کلیه دارایی نظامی و اقتصادی خود را بر ضد دشمنان متفقین کرده اند که قطعاً داخل جنگ بوده اند لکن برای دولی که بعداً می توانند به آن اعلامیه ملحق شوند، عبارت به آن صراحت نیست، ولی معاونت مادی و رساندن مدد و مشارکت در جهاد بر ضد قوای هیتلری شرط اصلی شمرده شده است. ظاهراً در مقصود اصلی شکی نباشد.» سفارتخانه های آمریکا، انگلیس و شوروی نیز در پاسخ به سؤال وزیر امور خارجه ایران، الحاق به اعلامیه را ملازم با اعلان جنگ اعلام کردند.

ب. مداخله در امور اقتصادی

بر اساس ماده ۷ پیمان اتحاد سه گانه، متفقین «باید بهترین مساعی خود را به کار

برند که حیات اقتصادی ملت ایران را در مقابل تضییقات و اشکالاتی که در نتیجه جنگ حاضر پیش بیاید محفوظ بدارند و پس از آنکه این پیمان اعتبار یافت، برای بهترین وجه عمل کردن به این تعهد ما بین دولت ایران و دول متحده مذاکرات شروع خواهد شد». اگر این بند از پیمان حتی به صورت نسبی اجرا می شد، قسمت عمده مسائل و مشکلات اقتصادی حل می شد و یا اصلاً به وجود نمی آمد. لکن عدم اجرای آن مشکلات عدیده را که در واقع ناشی از مداخله در امور ایران بود به دنبال آورد که به برخی از آنها اشاره می شود.

۱. مداخله در امور پولی و مالی

انگلیسی ها با استناد به پیمان اتحاد سه گانه بیشترین و تأثیرگذارترین مداخله ها را در زمینه امور پولی و مالی انجام دادند. وادار کردن دولت ایران به انتشار پول بدون پشتوانه و در حجم زیاد متناسب با نیازهای متفقین در طول جنگ جهانی دوم پس از اشغال ایران- نه متناسب با نیاز جامعه ایران- پیامدهای زیانباری مثل تورم بالا، گرانی، کمیابی خواروبار و مایحتاج ضروری مردم، دزدی، فقر، اختلال در تجارت خارجی و بازرگانی داخلی، رواج قاچاق، ضعف بهداشت و درمان به دلیل مشکلات اقتصادی و شیوع بیماری ها و افزایش مرگ و میر و مواردی از این قبیل را داشت. انتشار پول بدون پشتوانه در یک سال و نیم پس از اشغال ایران به هفده و نیم برابر رسید و قدرت خرید آن به پایین ترین حد خود رسید. دولت انگلیس بر خلاف تعهداتش در پیمان اتحاد سه گانه و قرارداد مالی ۲۷ اسفند ۱۳۲۱ اقدامات لازم برای مقابله با پیامدهای کاهش ارزش پول و مهار آن را انجام نداد. در نامه مفصل عبدالحسین هژیر به وزارت خارجه انگلیس در اعتراض به عدم انجام تعهدات انگلیس در پیمان اتحاد سه گانه در مورد مسائل اقتصادی و مالی آمده است:

از جمله مضرات عمده وضع اقتصادی فعلی ایران خرید آزاد و مصرف بعضی از اقلام (از قبیل محصول کارخانجات و حاصل املاک و دواب و غیره)، از طرف متفقین و از این مهم تر صدور آنها مخصوصاً از ایالات شمالی است؛ زیرا که این ترتیب هم مردم را بیشتر دچار قحطی می کند و هم قیمت ها را بالا می برد و هم وسیله به دست قاچاقچیان می دهد که تمام نقشه های دولت را به هم می زنند در این امر محصول کارخانجات دولتی

و کارخانجات خصوصی و محصولات زراعتی و اغنام و احشام و غیر آن همه در حکم واحدند... روی هم رفته در امور اقتصادی به اندازه ای مداخلات مختلف از هر طرف به عمل آمده است که اختیار را به کلی از دولت سلب کرده و اکنون جمع آوری تمام رشته های از هم پاشیده آن محتاج به قوت فکری و عملی زیاد است...

محمدرضا پهلوی در کتاب مأموریت برای وطن برای نشان دادن عمق مداخله انگلیسی ها در امور سیاسی و اقتصادی ایران و بازتاب های نفرت انگیز آن، به عنوان مصداق حرف خود می گوید انگلیسی ها از قوام- نخست وزیر وقت- بدون در نظر گرفتن موازین قانونی و مخالفت مستدل او با انتشار پول بی پشتوانه مصرانه می خواستند که قانون جدیدی تهیه و در مجلس تصویب شود. وقتی قوام موافقت نکرد مقدمات سقوط دولتش را فراهم کردند.

۲. مداخله در امور مالیاتی و عوارض گمرکی

اخذ مالیات و عوارض گمرکی در هر کشوری نقش مهمی در اداره کشور، تنظیم بودجه، تنظیم صادرات و واردات، اجرای طرح های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و انجام سایر امور حیاتی دارد. کشور ما که ساختارها و بنیان های اقتصادی و مالی نه چندان مستحکمی داشته، پس از اشغال به دلیل شرایطی که تحمیل شد به شدت آسیب دید. متفقین، به ویژه انگلیسی ها باعث اختلال و به هم ریختگی در امور مالیاتی و اخذ عوارض گمرکی شدند. گزارش های فراوانی وجود دارد که آنها در بسیاری از موارد از پرداخت عوارض گمرکی و مالیات مرسوم خودداری کرده اند. این شرایط در حالی بوده که به دلیل کشاندن اجباری ایران به صف بندی های جنگ جهانی دوم و وضعیت حاکم بر جریان کلی اقتصادی جهان، صادرات و واردات محدود به دولت های متفق و تعداد معدودی از کشورها شده بود. بر این مبنا اقدام تحمیلی انگلیسی ها در عرصه مالیات و عوارض گمرکی نوعی مشخص از مداخله در امور کشور ایران بود. انگلیسی ها در بسیاری از موارد با توسل به این دستاویز که حقوق و عوارض گمرکی بعداً تسویه خواهد شد از پرداخت آن خودداری می کردند. انگلیسی ها تأمین منافع و نیازمندی های متفقین در جبهه شوروی را مقدم بر همه چیز می دانستند و بدون این که به سئوال ها و تقاضاهای قانونی ایران پاسخ دهند، آنها را تهدید هم می کردند. به عنوان مثال در بخشی

از نامه سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به علت عدم پرداخت حقوق و عوارض گمرکی واردات لاستیک چین آمده است:

۲. نظر به این که ضبط اشیای نظامی که برای پیشرفت مساعی جنگی متفقین در ایران مورد لزوم است در گمرک متضمن نتایج شدیدی خواهد بود که سفارت یقین دارد آن وزارتخانه با آن موافق نمی باشند، خواهشمند است ضمناً لاستیک های مزبور به فوریت مرخص گردد.

۳. اینکه اظهار شده است حقوق گمرکی و انحصار نسبت به اجناس که برای مقامات نظامی انگلیس وارد می شود باید تأدیه گردد، سفارت اعلی حضرت پادشاه انگلستان محترماً خاطر اولیای آن وزارتخانه را مستحضر می دارد که این ترتیب برخلاف کلیه سوابق و رویه معموله در شرق نزدیک می باشد. در هر حال، این یک مسئله جداگانه ای است که نسبت به آن، سفارت اقدامات جداگانه خواهد نمود و نمی توان اجازه داد که باعث تأخیر در تحویل لوازم جنگی گردد.

۴. بنابراین سفارت محترماً تقاضا دارد که دستور فوری برای مرخص کردن مراسله مزبور صادر گردد.

چنانکه دیده می شود بر اقدام خلاف مقررات و قانون خودشان همراه با تهدید تأکید می کنند ولی به هیچ عنوان به حقوق متعلق به دولت ایران اشاره ای هم نمی کنند. مقامات انگلیسی بر این عقیده بودند که هر نوع کالای وارده به ایران که کاربرد و مصرف نظامی داشته باشد از بازرسی و حقوق و عوارض گمرکی معاف و مستثنی باشد. موضوع مهم در زمینه عوارض گمرکی حمل و نقل کالا توسط کامیون های شرکت تجارتهای ایران و بریتانیا می باشد. قرار بود برای تسهیل انجام امور گمرکی پروتکلی بین دو کشور امضا شود ولی آنها قبل از امضای پروتکل اقدام به اجرای مضمون آن می نمودند. در ضمن رانندگان شرکت مذکور از معافیت لحاظ شده سوءاستفاده کرده و اقدام به قاچاق کالا و مسافر می کردند. گزارش های ناظر بر این اقدامات بیشتر از مرز ایران و عراق در گمرک مرزی خسروی بوده است. در یکی از گزارش های وزارت دارایی به نخست وزیر آمده است:

گزارش های واصله از ادارات دارایی حاکی است که کامیون های نیروی متفقین جلوی پاسگاه های وصول توقف ننموده و اغلب رانندگان هم از موقعیت خود سوءاستفاده

کرده، کالاهای متعلق به بازرگانان ایرانی را بدون پرداخت مالیات و عوارض مقرر به شهرها وارد می نمایند و از این راه لطمه زیادی به درآمد وارد می سازند.

در یکی از گزارش های وزارت دارایی در مورد مشکلات موجود در گمرکات جنوب و غرب ایران که در حوزه اشغالی انگلیسی ها قرار داشته به تخلفات و مداخلات زیادی اشاره شده است:

۱. در خرمشهر و بندر شاپور مقامات انگلیسی موقع ورود کشتی های حامل کالا- به مأمورین گمرک اجازه نمی دهند از کالاهای رسیده طبق مقررات گمرکی صورت برداری نموده و آنها را تحویل گیرند، بلکه آنها را خودشان مستقیماً و بدون دخالت گمرک تخلیه و هر قسمت از کالاهای بازرگانی را که بخواهند به گمرک تسلیم نمایند، تحویل داده بقیه را تحت نظر خودشان نگاه داشته و یا مستقیماً با راه آهن به عنوان شرکت ایران و بریتانیا به تهران حمل و تحویل می گردد.

۲. کالاهای بازرگانی که در مرز، گمرک نشده و بایستی طبق مقررات گمرکی برای حمل آنها به تهران پاساوان گمرکی صادر گردد، چون مقامات انگلیسی آن ها را مستقیماً و بدون اطلاع گمرک و صدور پاساوان گمرکی با راه آهن حمل می نمایند....

۳. مقامات انگلیسی کالاها و اشیایی جهت مصرف خودشان در عراق از ایران خریده و بدون انجام مقررات گمرکی و پرداخت حقوق و عوارض متعلقه از ایران خارج می نمایند و از این بابت مبالغی بدهکار می باشند که با وجود اقدامات این اداره تاکنون بلاوصل مانده است...

۴. اشخاص و بنگاه هایی بعضی کالاها از قبیل مشروبات و مواد غذایی و غیره [را] به عنوان اینکه برای مصرف ارتش انگلیس مقیم ایران است، بدون رعایت مقررات گمرکی و پرداخت حقوق و عوارض وارد و همچنین خواروبار و مواد غذایی محصول کشور را به نام ارتش انگلیس بدون تصفیه عوارض صدوری و اجازه قبلی دولت از نقاط مرزی غرب و جنوب خارج و از این وضعیت به زیان کشور استفاده می شود.

۵. ارتش انگلیس در اوایل تهاجم مقداری از کالاهای موجود در گمرک بندر شاپور را بدون انجام آیین گمرکی و پرداخت حقوق و عوارض برای مصرف خودشان تصرف کرده اند و تاکنون نسبت به تسویه عوارض مزبور با وجود اقدامات این اداره تصمیمی اتخاذ ننموده اند.

۶. طبق تصویب دولت قرار بوده است کالاهای ترانزیتی که مقامات انگلیسی از دفاتر گمرکی جنوب، غرب و شرق وارد و از دفاتر گمرکی مرزی شمال به خاک شوروی می فرستند، با معافیت از عوارض ترانزیت از کشور عبور داده شود. اینک مقامات نامبرده این امتیاز اعطایی دولت ایران را نسبت به کالاهایی که برای مصرف خود در کشور و همچنین برای ساختمان های بندر و راهسازی و غیره نیز وارد می نمایند، توسعه داده از پرداخت اینگونه حقوق و عوارض خودداری و اقداماتی که تاکنون برای وصول شده است به نتیجه نرسیده است...

در گزارش های متعدد دیگری به موارد دیگری از مداخله در امور حقوق و عوارض گمرکی اشاره شده است که می توان عدم پرداخت مالیات سوخت، کشتار دام و طیور، برق، رسومات، حراج و غیره را نام برد.

۳. ایجاد اختلال در خواروبار و نیازمندی های مردم

از زیانبارترین پیامدهای اشغال ایران ایجاد اختلال، گرانی و کمیابی در خواروبار و نیازمندی های عمومی مردم بود. آنها، به ویژه انگلیسی ها برخلاف تعهدات خود در پیمان سه گانه و قراردادهای ناشی از آن، مسائل و مشکلات عدیده ای را برای مردم و دولت ایران پدید آوردند. مشکل اساسی دیگر که وجه مداخله را تقویت می کرد مراجعه مستقیم انگلیسی ها برای خرید کالا برای استفاده خود یا برای صدور بود. در یکی از نامه های اعتراض آمیز دولت ایران به سفارت انگلیس در تهران در این مورد آمده است: «متأسفانه خرید مستقیم مأمورین نظامی و غیرنظامی متفقین و یا مقاطعه کاران ایرانی که برای آنها معامله می کنند و با تضحیاتی که از طرف مأمورین نظامی متفقین در حمل و نقل این اجناس از نقطه [ای] به نقطه دیگر می شود، عملیات دولت ایران را خنثی و مشکلات غیرقابل حلی را ایجاد می نماید».

۴. کاهش صادرات

در نتیجه مداخله در امور اقتصادی، ایران با بسیاری از دولت های طرف تجاری و بازرگانی خود قطع رابطه و در نتیجه قطع مبادله کرد و در پی آن صادراتش به صورت محسوسی کاهش یافت. عامل دیگری که به کاهش صادرات منجر شد استفاده متفقین

از کالاهای قابل صدور ایران بود. ناامنی موجود نیز عامل مضاعفی در این زمینه بود. تصرف بنادر و اسکله ها از سوی متفقین نیز عامل مؤثری در کاهش صادرات بود. انگلیسی ها پس از ورود به ایران اسکله های بنادر جنوب را متصرف شدند که یکی از مهم ترین آنها اسکله بزرگ اروندرود (شط العرب) بود.

۵. قطع بی رویه درختان جنگل ها

انگلیسی ها برای رفع نیاز خود به چوب درختان جنگل ها در زمینه سوخت و تراورس راه آهن و غیره با استناد به مفاد پیمان سه گانه دولت ایران را وادار به واگذاری چوب مورد نیاز از طریق مقاطعه کاران نمودند. در عمل، آنها چندین برابر بیشتر از توافق انجام شده درختان جنگل ها را قطع کردند و باعث از بین رفتن سرمایه ملی ایرانیان و نابودی بخشی از جنگل های ایران شدند. در گزارشی به وزارت کشاورزی اشاره شده که مأمورین انگلیسی در مسیر جاده ایلام بدون توجه به تذکر مأموران ایرانی اقدام به قطع درختان بلوط نموده اند؛ یا در گزارش دیگری وزارت کشاورزی به اطلاع نخست وزیر رسانده که رانندگان کامیون های شرکت بازرگانی بریتانیا بدون ارائه مجوز اقدام به حمل چوب می نمایند در حالی که بر مبنای تصویب نامه های هیأت وزیران هم به مقدار چوب و نظارت مأموران کشاورزی و هم به توقیف محموله های بدون مجوز چوب تأکید شده بود. شایان ذکر است انگلیسی ها چوب مورد نیاز خود در عراق را نیز از ایران تأمین می کردند و علیرغم محدودیت ها و مخالفت های مقامات ایرانی در نهایت خواسته خود را تحمیل می کردند. در بخشی از نامه بولارد به نخست وزیر در مورد مقاومتی که مقامات وزارت کشاورزی کرده اند، ضمن تأکید بر درخواست خود، در نهایت متوسل به تهدید می شود:

... دوستدار می توانم آن را فقط به سوء نیت نسبت دهم. دوستدار ممنون خواهم شد که از طریق آن جناب اقداماتی به عمل آید که مجبور خواهم شد که کاملاً برخلاف میل خود به آن جناب اظهار نمایم که از طرف اشخاصی در وزارت کشاورزی و یا مربوط به آن وزارتخانه عمداً اقدامی برای ایجاد مانع جهت متفقین به عمل می آید و تقاضا نمایم که بر طبق موافقت نامه ماه سپتامبر گذشته با آنها معامله شود.

بولارد هرگونه مقاومت را حمل بر اقدام بر ضد متفقین و نوعی اقدام ستون پنجمی

تلقى می کرد و به عبارت دیگر از آن به مثابه حربه ای کارساز بهره می برد.

پ. مداخله در امور اداری

۱. درخواست برکناری مدیران و مستخدمین دولت

اسناد و مدارک موجود نشان می دهد انگلیسی ها و روس ها، هر کدام در منطقه اشغالی خود فهرستی از مخالفان ایرانی خود تهیه و با تسلیم آن به دولت ایران خواستار برکناری شان از سمت و پست های مدیریتی و اداری شان شده اند.

۲. مداخله در انتصاب استانداران، فرمانداران، بخشداران و سایر مدیران ادارات دولتی

وزیرمختار انگلیس در تهران با در نظر داشتن منافع دولت متبوعش در انتصاب، برکناری و سایر مسائل مدیریتی مداخله می کرد. جالب اینجا بود که در این زمینه ها نامه کتبی می نوشت و در نامه سعی می کرد مداخله بودن این اقدامات خود را نفی کند و هر جا هم استدلال، ضعیف می شد با پیش کشیدن منافع متفقین نظر خود را پیش می برد. وی در یکی از نامه های خود به نخست وزیر ایران در فروردین ۱۳۲۱ ضمن درخواست انتصاب مقامات نظامی در قلمرو اشغالی انگلیس با مشورت سفارت انگلیس در تهران، می خواهد که در پست های مهم کشوری نیز با سفارت مزبور مشورت شود و در صورت موافقت مقامات انگلیسی اقدام به انتصاب نمایند:

... پست های مهم کشوری از قبیل استاندار و فرماندار و روسای امنیه و شهربانی و ادارات دارایی و فرهنگ در بین است. هرگاه قبلاً سفارت مورد مشاوره واقع شود ممکن است از انتصابات که معاضدت انگلیس را مشکل تر می سازد و محتمل است مأمورین انگلیس از آن بابت مورد ملامت واقع شوند، احتراز گردد. مسرور خواهیم شد اطمینان حاصل نمایم که سفارت می تواند مطمئن باشد که در این قبیل موارد قبلاً مورد مشاوره واقع خواهد شد.

۳. اشغال ادارات دولتی و اختلال در امور اداری

اولین پیامد اشغال و تصرف ادارات دولتی تعطیلی کارمندان و بلا-تکلیفی آنها و اختلال در امور اداری و ایجاد مشکل برای مردم و دولت بود. موارد اشغال ادارات

بسیار زیاد بوده که می توان به عنوان نمونه به برخی از آنها مثل اشغال اداره کشاورزی اهواز، ساختمان های اداره گمرک بندر شاهپور، بنگاه کشاورزی شاه آباد غرب، ساختمان ادارات دادگستری و ثبت اسناد، پست و تلگراف و تلفن، اداره پست و تلگراف و تلفن خرمشهر، ... اشاره کرد.

۴. جمع آوری اطلاعات در مورد نظام اداری ایران

گزارش هایی وجود دارد که انگلیسی ها در مناطق مختلف در صدد جمع آوری اطلاعات اساسی در مورد نظام و ساختار اداری ایران بودند. انگلیسی ها برای حصول به این مقصود علاوه بر اعمال روشهای دائمی خود، به صورت مستقیم به برخی ادارات ایران مراجعه و یا از طریق سفارت اقدام می کردند. اطلاعات مورد نظر در زمینه های گوناگون بود. در گزارش اداره کشاورزی غرب به تاریخ ۲ اسفند ۱۳۲۰ آمده است طبق تقاضایی که کنسول انگلستان، به وسیله فرماندار از رئیس اداره کشاورزی غرب نموده بود، ساعت ۱۰ صبح روز ۲۸ بهمن ۱۳۲۰ کنسول انگلستان را ملاقات و وی مقصود از این ملاقات را این طور اظهار نمود که: «مهم ترین وظیفه فعلی ما تشریک مساعی و تحصیل اطلاعات لازم از اقدامات ادارات کشوری ایران است که بدون این که در اساس وظیفه مأمورین دخالتی داشته باشم از اقدامات جاری مطلع باشم». در ادامه سند آمده است که کنسول انگلیس در صدد به دست آوردن اطلاعاتی در مورد میزان محصولات کشاورزی و وضعیت عمومی کشت و زرع بود. در گزارش دیگری وزارت دارایی به تاریخ ۷ تیر ۱۳۲۱ به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که افسران انگلیسی بدون کسب اجازه مقامات ایرانی به انبار غله تهران رفته و موجودی آن را خودسرانه بررسی نموده اند. گزارش های دیگری از بخشداری نهاوند، شهربانی کردستان، استانداری استان پنجم (کرمانشاهان) و وزارت دارایی وجود دارد که حاکی از مداخله مستقیم مأموران انگلیسی در امور اداری می باشد. در سند دیگری سفارت انگلیس در تهران به وزارت کشور نامه نوشته و می خواهد صورتی از تقسیم بندی ایران را به آن سفارت تحویل دهد:

سفارت کبرای اعلی حضرت پادشاه انگلستان تعارفات خود را به وزارت کشور شاهنشاهی اظهار و محترماً خواهشمند است مقرر فرمایند که یک صورت از تقسیم بندی های اداری ایران به منظور اطلاع سفارت کبری تهیه و ارسال گردد، ضمناً

ممنون خواهد شد صورت مزبور طوری تنظیم شود که حاوی فرمانداری های جزو استانداری ها و بخشداری های جزو فرمانداری های مذکور نیز بوده باشد.

۵. تبلیغات سیاسی در مدارس

گزارش هایی وجود دارد که انگلیسی ها برخلاف موازین بین المللی و بدون اجازه دولت ایران اقدام به تبلیغات در مدارس ایران نموده اند. در گزارشی از فرمانداری بروجرد به تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۲۱ آمده است، افسران انگلیسی به مدارس مختلف بروجرد مراجعه و ضمن تبلیغات جنگی اقدام به نصب تصاویر در کلاس های درس نموده اند.

ت. مداخله در امور فرهنگی و مطبوعات

۱. برقراری سانسور برای مطبوعات

در زمینه برقراری سانسور اسناد و مدارک و اطلاعات فراوانی وجود دارد. وزیرمختار انگلیس در ایران در نامه ای به تاریخ ۲۴ دی ۱۳۲۱ به نخست وزیر ایران می نویسد:

هر کس به دقت مقالات و تفاسیر مربوط به جنگ و یا مساعی جنگی متفقین را در ایران در جراید طهران قرائت نماید به این نکته برمی خورد که نویسندگان آنها یا بر اثر نادانی و یا به علت سوء نیت غالباً حقایق را واژگون و با اظهارات و یا تفاسیری مضر به مصالح متفقین درج می نمایند آن جناب تصدیق می فرمایند که از این ترتیب که برخلاف روح پیمان سه گانه است باید جلوگیری شود. به علاوه، به هیچ وجه معقول نیست که سانسور اخبار مربوط به جنگ وجود داشته باشد و در عین حال به روزنامه نگاران اجازه داده شود بدون رعایت هیچ گونه قیدی نسبت به اطلاعات مربوط به جنگ تفاسیری بنگارند. تنها راه اصلاح این امر آن است که مقرر شود کلیه این قبیل مقالات و تفاسیر به اداره سانسور فرستاده شود و تا از سانسور نگذرد طبع و منتشر نشود.

۲. تصرف مدارس و مراکز فرهنگی

بیشترین آسیبی که مدارس و مراکز فرهنگی از مداخله انگلیسی ها دیدند تصرف آنها و تعطیلی آموزش و پرورش جاری در آنها بود. انگلیسی ها ابتدا با توسل به شگرد نیاز کوتاه مدت به اماکنی که در صدد تصرفشان بودند اقدام به تصرف می نمودند ولی در اکثر

قریب به اتفاق، اماکن مورد تصرف و از جمله مدارس و مراکز فرهنگی را به مدت طولانی در تصرف خود نگه می داشتند. امروز گزارش های فراوانی قابل دسترس است که این موضوع را اثبات می کند.

ث. مداخله در امور نظامی و انتظامی

انگلیسی ها پس از اشغال ایران موجبات تضعیف و فروپاشی نیروهای نظامی و انتظامی را فراهم کردند. پس از درهم کوبیدن نیروی دریایی، مقاومت های نیروی زمینی و ژاندارمری را در هم شکستند. قبل از اشغال تعداد نیروهای نظامی ایران بالغ بر ۱۷۰ هزار نفر بود که پس از اشغال به کمتر از ۹۰ هزار نفر کاهش یافت. همچنین هزینه های وزارت جنگ به شدت افزایش یافت و بودجه نظامی به رغم کاهش ۵۰ درصدی نیروها به بیش از دو برابر افزایش و این روند در سال های بعد همچنان ادامه یافت. پیامد دیگر اشغال ایران افتادن سلاح و مهمات به دست مردم و عشایر و پدید آمدن اغتشاشات و ناامنی در کشور بود. بخش دیگر سلاح موجود را نیز متفقین در اختیار گرفتند و در نتیجه برای دوره پس از جنگ، ارتشی با حداقل سلاح بر جای ماند. علاوه بر موارد ذکر شده قوای مسلح ایران آسیب های روحی و معنوی جبران ناپذیری را نیز متحمل شدند. به هر حال، مداخله انگلیسی ها در امور نظامی و انتظامی وجوه و ابعاد گوناگونی داشت که به برخی از آنها اشاره می شود.

۱. استقرار قوای نظامی در مناطق مختلف برخلاف مفاد پیمان سه گانه

بر اساس پیمان اتحاد سه گانه قید شده بود «تا جایی که مقتضیات استراتژیک اجازه بدهد نقاطی که این قوا در آنجا نگاه داشته خواهند شد، با موافقت دولت ایران تعیین خواهد شد»، در حالی که بر اساس گزارش های رسمی نیروهای نظامی، متفقین، به ویژه انگلیسی ها به هر نقطه ای که لازم می دانستند می رفتند و در آنجا اقامت می کردند؛ حتی در پایتخت نیز وضع چنین بوده است.

۲. تصرف پادگان ها و مناطق نظامی

انگلیسی ها در قلمرو اشغالی از لحظه ورود و قبل از انعقاد پیمان اتحاد اقدام به

تصرف پادگان ها و مناطق نظامی ایران بدون موافقت و در برخی موارد حتی بدون اطلاع دولت ایران کردند.

۳. تصرف و در اختیار گرفتن سلاح و مهمات و کارخانه های نظامی

از نخستین اقدامات انگلیس پس از اشغال ایران در اختیار گرفتن سلاح و مهمات و کارخانه های نظامی ایران بود. بعد از فروپاشی ارتش ایران در شهریور ۱۳۲۰ و کاهش تعداد آنها از ۱۷۰ هزار به ۹۰ هزار نفر، بخشی از سلاح ها به دست مردم افتاد و بخش دیگر را نیز متفقین تصاحب نمودند. هر کارخانه نظامی که در ایران وجود داشت و می توانست به نوعی مورد استفاده متفقین باشد با عقد قرارداد و یا بدون عقد قرارداد تصاحب شد. موارد عقد قرارداد نیز بنا به خواست ایرانی ها نبود؛ بلکه انگلیسی ها برای کاستن از نارضایتی ها و تعدیل اوضاع به نفع خود بدان اقدام می کردند. مثل قرارداد اجاره کارخانه هواپیماسازی دوشان تپه. اما در مورد کارخانه های مین ضدتانک اهواز و غیره چنین برخوردی نکردند. حتی هواپیماها و لوازم یدکی که ایران از آمریکا خریداری کرده بود، قبل از تحویل و شروع به استفاده توسط ایران، انگلیسی ها آنها را نیز تصاحب کردند.

۴. تصرف فرودگاه های نظامی و تبدیل فرودگاه های غیرنظامی به فرودگاه نظامی

یکی از اولین اقدامات مداخله گرانه نیروهای انگلیسی پس از اشغال ایران تصرف فرودگاه های نظامی و غیرنظامی و تبدیل فرودگاه های غیرنظامی به فرودگاه های نظامی بود. آنها پس از تصرف به ایجاد تغییرات جزئی و کلی اقدام و حداکثر استفاده را در طول جنگ از فرودگاه ها کردند و همچون راه ها آنها را فرسوده نمودند. در این زمینه نیز با تفسیر بند ۲ ماده ۳ پیمان اتحاد سه گانه از دولت ایران درخواست در اختیار قرار دادن هر فرودگاهی که نیاز داشتند را کردند و دولت ایران نیز چاره ای جز پذیرش درخواست ها نداشت؛ زیرا قبل از تحویل دولت ایران آنها را تصرف نموده و استفاده می کردند. وزیرمختار انگلیس در ایران در ۴ اردیبهشت ۱۳۲۱ از نخست وزیر تقاضای تحویل فرودگاه های جاسک و بندرلنگه به همراه تأسیسات هوایی بندری و در ۲۴ شهریور درخواست تحویل فرودگاه مهرآباد و آموزشگاه خلبانی را کرد و آنها را در

اختیار گرفت. در گزارشی از فرمانداری قم نیز به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۲۱ آمده است انگلیسی ها مزارع زیر کشت کشاورزان قم را در مناطق سیارون و هندیجان تصرف و اقدام به تسطیح اراضی به منظور ایجاد فرودگاه نظامی نموده اند. البته شکایت های کشاورزان برای اخذ خسارات وارده تا اواسط سال ۱۳۲۲ به نتیجه ای نرسیده است. انگلیسی ها بسیاری از فرودگاه ها را حتی بدون موافقت دولت ایران و با تصمیم یک جانبه خود در اختیار گرفته و در موارد متعددی اقدام به توسعه و یا ایجاد تغییرات مورد نظر نمودند.

۵. تصرف مناطق مسکونی و ادارات و سازمان های دولتی و تبدیل آنها به مناطق ممنوعه نظامی

ارتش انگلیس از دو مسیر وارد ایران شد. یک ستون از راه خانیقین وارد ایران شد و از طریق کرمانشاه و همدان خود را به قزوین رساند. ستون دوم از خاک عراق وارد جنوب ایران گردید و ابتدا مناطق نفت خیز را به تصرف در آورد و سپس بنادر و ادارات گمرک را تصرف و در اختیار خود گرفتند. در بندر شاهپور هشت فروند کشتی ایرانی را نیز توقیف کردند و تمام بندر را به تصرف در آوردند. نیروی هوایی آن کشور نیز اهداف مورد نظر را بمباران نمود. در آبادان تمام تلاش خود را به کار گرفتند که آسیبی به پالایشگاه نرسد، ولی در سایر مناطق چنین احتیاطی را نکردند. انگلیسی ها در مدت چند روز نیروهای ایرانی را از جزیره آبادان اخراج کردند. در یکی از گزارش های استانداری خوزستان آمده است فرمانده نیروهای انگلیسی در اهواز بدون مراجعه به استانداری بندر شاهپور را منطقه ممنوعه نظامی اعلام کرده است. استانداری مذکور با انتشار آگهی، مناطق ممنوع الورد در آن استان را به شرح زیر اعلام کرد:

- در اهواز: مرکز مهمات، انبار آذوقه، انبار توپخانه، کارخانه مین ضدتانک، انبار مهندسی اسکله کشتیرانی جنب سیلو و پل راه آهن.

- در بندر شاهپور: تمام محوطه بندر.

- در اندیمشک: انبار آذوقه، انبار توپخانه و هر دو محل کارخانه حلبی سازی.

- در خرمشهر: اسکله سنتاب، نهر فیلیه و محل تقاطع راه آهن.

- کلیه اردوگاه های نظامی در سطح استان.

در گزارش های دیگری موارد دیگری از تصرف مناطق تجاری و غیرنظامی و تبدیل

آن ها به مناطق نظامی ذکر شده است. در یکی از گزارش های وزارت دارایی مستند به گزارش گمرک اهواز آمده است «سربازان انگلیسی مقیم اهواز جلو گمرک طرف شط کارون مشغول ساختمان و پی و سوار کردن توپ ضدهوایی روی آن می باشند و شاید این کار را در تمام سواحل رود ادامه دهند. مجاور محلی که مقامات انگلیسی جهت نصب توپ ضدهواییما انتخاب و پی ریزی کرده اند مملو از کالا می باشد...» در سند دیگری به تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۲۱ وزیرمختار انگلیس در ایران از نخست وزیر درخواست تبدیل آبادان به منطقه ممنوعه نظامی را مطرح کرده است. در بخشی از این نامه آمده است:

اقدامات زیر بایستی بدون تأخیر به عمل آید:

الف. دولت ایران اعلان نماید که تمامی جزیره آبادان منطقه نظامی مخصوصی است که در تحت حکومت یک نفر حاکم ایرانی که دارای اختیارات مخصوصی است، می باشد.

ب. حاکم مزبور با مشورت فرمانده کل حوزه فرماندهی انگلیس در ایران و عراق معین می شود (پیشنهاد می شود که رئیس شهربانی فعلی سرهنگ حاتمی ممکن است برای این مقام مناسب باشد).

ج. جناب آقای نخست وزیر، حاکم مزبور بایستی مستقیماً تحت اوامر حکومت مرکزی تهران بوده و یک نفر مستشار فنی انگلیسی به او داده شود.

د. اختیارات مخصوصی باید به حاکم مزبور داده شود که به موجب آن مجاز باشد:

۱. تأسیس محاکم مخصوصی را بنماید برای محاکمه کسانی که مرتکب اعمالی می شوند که یا اموال و عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران و یا اموال و عملیات مقامات نظامی انگلیس دارای مخاطره است.

۲. اشخاصی را که غیرمناسب می داند از ورود به آن مناطق جلوگیری و یا از آن منطقه خارج و یا تا وقتی که تحقیقات نشده است، در آنجا توقیف نماید.

۳. حرکت اشخاص و یا وسایط نقلیه را که از لحاظ مصونیت عمل موسسات نفت مقتضی می داند کنترل نماید.

۴. اعضای شهربانی را بدون مراجعه به تهران استخدام یا اخراج نماید...

در مکاتباتی که به دنبال درخواست مذکور بین وزارتخانه ها و نخست وزیر ایران صورت گرفته پذیرش درخواست ها را مداخله در امور گوناگون اداری، سیاسی و

قضایی ایران دانسته اند. ولی در نهایت با توجه به ناچاری و دست نشاندهی نخست وزیر درخواست های انگلیسی ها، حتی فرماندار مورد تأیید آنها را برای فرمانداری نظامی آبادان پذیرفتند. پس از برقراری فرمانداری نظامی، انگلیسی ها فهرست ۸۸ نفر را به دولت ایران تسلیم کردند که به عنوان «افراد هرزه» بایستی از آبادان اخراج شوند.

۶. درخواست تأسیس هنگ امنیه و استخدام نیرو

انگلیسی ها بعد از در اختیار گرفتن راه آهن سراسری ایران شروع به تحمیلات دیگر به دولت ایران کردند. یکی از موارد مشخص وادار کردن دولت ایران برای ایجاد هنگ امنیه با هزینه دولت ایران به منظور حفاظت از راه آهن و پل ها و تونل های مهم بود تا مهمات و تدارک مورد نیاز متفقین به سلامت و بدون معطلی به مقصد برسد.

۷. نقشه برداری و عکس برداری از مناطق مختلف بدون اطلاع و اجازه دولت ایران

در گزارش های گوناگون به ورود هیأت های اکتشافی و نقشه برداری نظامی انگلیسی اشاره شده است که بدون مجوز و هماهنگی با مقامات و مسئولین اداری و نظامی ایرانی دست به این اقدام زده اند. از جمله می توان به نقشه برداری در عسلویه، جاسک، یزد و همدان اشاره کرد.

در برخی اسناد آمده است از مأموران ژاندارمری ایران نیز برای نقشه برداری های نظامی خود استفاده می کنند. در برخی موارد نیز ظاهراً با موافقت مقامات ایرانی به نقشه برداری هوایی اقدام می کردند.

۸. تصرف بنادر تجاری و تبدیل آنها به بنادر نظامی

نیروهای نظامی انگلیسی پس از اشغال جنوب ایران، بدون مجوز و جلب موافقت دولت ایران اسکله ها و بنادر را در اختیار خود گرفتند. در گزارش گمرک خرمشهر به تاریخ ۴ دی ۱۳۲۰ به تصرف اسکله بزرگ گمرک در شط العرب (اروند رود) از سوی سپاهیان هندی انگلیس و بهره برداری نظامی از آن اشاره شده و در گزارش ضمیمه آن آمده است:

۱. تاکنون دو کشتی بزرگ به اسکله شط العرب پهلو گرفته، اولی لوازمات برای نیروی

دریایی پیاده نموده که مستقیماً به نیرو حمل شده و دومی مشغول تخلیه ذغال سنگ برای کارهای دولتی انگلیس می باشد. در هیچ یک از دو مورد بالا مأمورین گمرک دخالت داده نشده اند.

۲. در قسمت شرقی اسکله چهار ناو نیروی دریایی ایران بسته شده و به وسیله سپاهیان هندی پاسبانی می شود.

۳. پاسبانان گمرک فقط در ساختمان دفتری اسکله جا دارند و روی اسکله نمی توانند بروند.

۹. مداخله در عزل و نصب مقامات نظامی

انگلیسی ها به صورت کتبی از دولت ایران خواستند مقامات ایرانی از انتصاب مأموران نظامی در قلمرو اشغالی انگلیس خودداری و قبل از انتصاب با سفارت انگلیس در تهران مشورت کنند. بولارد در یکی از نامه های خود به نخست وزیر ایران در این باره می نویسد:

چند ماه قبل اشعار داشتم که از لحاظ منافع طرفین مقتضی است که بدون مشاوره با این سفارت مأمور ارشد یا افسر نظامی در نواحی ای که در آن قشون انگلیس می باشد تعیین نگردد.

ج. مداخله در امور راه ها و راه آهن

متفقین، به ویژه انگلیسی ها با استناد به پیمان اتحاد سه گانه کلیه خطوط هفت گانه راه آهن و سایر راه های اصلی و فرعی ایران را در اختیار گرفتند تا با تمام ظرفیت و سرعت تدارکات و مهمات به روسیه حمل کنند. ولی همچون موارد دیگری که ظاهراً با استناد به پیمان سه گانه انجام می شد، فراتر از توان و ظرفیت راه ها و راه آهن از آن استفاده کردند و موجب تخریب و فرسودگی راه ها و راه آهن تازه تأسیس ایران شدند و پس از جنگ نیز به بازسازی آنها پرداختند. بخش مهمی از راه سازی انگلیسی ها در قلمرو اشغالی توسط شرکت کامپساکس بود. دفتر مهندسین ارتش انگلیس از طریق شرکت یادشده اقدام به اجرای عملیات راه سازی می کرد. در یکی از مکاتبات وزیر وقت راه با دفتر مزبور در اوایل آبان ۱۳۲۰ آمده است به ادارات راه شوسه کرمانشاهان،

همدان، لرستان، خوزستان، خراسان و زاهدان دستور همکاری با مهندسین کنسرسیوم راه سازی کامپساکس داده شده است. بخش مهمی از مداخله در امور راه آهن نیز مربوط به ممانعت انگلیسی ها از استفاده ایرانیان از آن برای رفع نیازهای خود بود. در این مدت تا حدود زیادی بازرگانان ایرانی از راه آهن محروم شدند و در طول جنگ دولت ایران نتوانست از طریق حمل و نقل به انتقال کالاهای موجود در برخی مناطق به مناطق دچار کمبود کالا اقدام کند و در نتیجه باعث فراهم شدن زمینه های تورم و گرانی بیشتر در برخی مناطق گردید.

چ. مداخله در امور حقوقی و قضایی

۱. بازداشت ایرانیان

انگلیسی ها در منطقه اشغالی خود فهرستی از اشخاص ایرانی «نامطلوب» تهیه و دولت ایران را وادار به دستگیری و تحویلشان به نیروهای انگلیسی کردند. آنها برای نگهداری بازداشت شدگان، بازداشتگاههایی در خاک ایران در شهرهای رشت، تهران و اراک برپا کردند. دلیل ظاهری بازداشت آنها طرفداری از آلمان یا سایر دول محور به عنوان ستون پنجم آلمان بود، ولی از اسناد و مدارک و خاطرات برخی بازداشت شدگان چنین برمی آید که انگلیسی ها مخالفان قدیم و جدید خود را به اتهام یاد شده دستگیر و زندانی می کردند. در هر صورت بازداشت شدگان همه اتباع دولت ایران و در درون مرزهای ایران بودند و تصمیم گیری درباره آنها و افکار و اقداماتشان نیز با دولت و محاکم ایران بود و بایستی بر اساس قوانین و مقررات ایران با آنها رفتار می شد. در واقع، مداخله مستقیم برای بازداشت و محاکمه آنها نقض استقلال سیاسی و قضایی کشور ایران بود. در ضمن اقدام انگلیسی ها به منزله تحقیر و توهین ایرانیان نیز بود. بسیاری از بازداشت شدگان مخالفان اشغال کشورشان بودند و در مطبوعات، ارتش، ادارات و سازمان های دولتی و در صنوف و مشاغل گوناگون به کار و خدمت مشغول بودند. اتهام طرفداری از دول محور بر افراد کمی صدق می کرد و حتی برخی طرفدار نیز نبودند بلکه صرفاً مجذوب پیروزی های آلمانی ها بودند. این قبیل افراد بیشتر نظامی ها بودند. دستگیری برخی به منظور جلوگیری از انتخاب و ورودشان به دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بود. آیت الله کاشانی که تبلیغات روشنگرانه زیادی بر ضد

مداخله انگلیسی ها در امور ایران، به ویژه در انتخابات دوره چهاردهم مجلس داشت دستگیر گردید. احمد متین دفتری که از آخرین نخست وزیران دوره رضاشاه بود نیز از سوی انگلیسی ها دستگیر و بازداشت شد. او در خاطرات خود می گوید:

در بحبوحه فعالیت های انتخاباتی، ارتش متفقین، من و قریب یکصد و هشتاد نفر از رجال، امراء ارتش، افسران ارشد، قضات، مالکین، بازرگانان و مهندسین راه آهن را بازداشت کردند و عده ای از آنها متهم بودند که با بعضی عمال دول محور که در ایران مانده و در اختفاء می زیستند ارتباط گرفته بودند که من از این جریان بی اطلاع بودم... با چه وضع فجیعی سربازان بیگانه با مسلسل های دستی، جمعی از ما را مانند جنایتکاران نه محبوسین سیاسی از عمارت مرکزی شهربانی در تاریکی شب دستگیر و در اراضی جنوب سیلوی تهران در یک دخمه تاریک زیرزمینی فاقد همه گونه لوازم زندگی حتی فرش قریب دو هفته در انبوه پشه و مگس و حشرات مختلف نگاهداشتند و با صداهای پی در پی گلنگدن تفنگ قراولان ما را ارباب می نمودند....

جعفر شریف امامی که کارمند راه آهن و از محبوسین بود، در خاطراتش می گوید علت اصلی دستگیری کارمندان و مدیران راه آهن این بود که انگلیسی ها می خواستند آنها ندانند که میزان محمولاتشان چقدر است تا از پرداخت کرایه و عوارض که باید می دادند خودداری کنند.

۲. تبعید ایرانیان

در کنار بازداشت ایرانیان از اقشار گوناگون، متفقین برخی افرادی را نیز که مخالف خود یا مظنون به طرفداری از آلمان ها و سایر دول محور تشخیص می دادند وادار به جلائی وطن و تبعید از محل کار و زندگی خود کردند و ضمن ایجاد اختلال در امور اداری کشور، موجبات عسرت و بدبختی خانواده آنها و مشکلاتی را برای دولت از نظر هزینه های خانواده های مذکور فراهم آوردند. این اقدام تا سال ۱۳۲۵ ادامه یافت. از جمله می توان به تبعید ۱۷ نفر از کارکنان شرکت نفت از آبادان به شهرهای تهران، بهبهان، همدان و اصفهان اشاره کرد که دست کم چهار سال به طول انجامیده است. نیز تبعید عده ای از افراد ایل سنجایی از کرمانشاه به تهران؛ تبعید افرادی از تهران به اهواز و کرمانشاه؛ تبعید ۱۲ نفر از مشهد به تهران که در میان آنها دو تبعه سوئیس نیز

بوده است، از جمله این موارد بوده است. در یادداشت نخست وزیر به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۲۱ به تبعید عده ای از مضمونین به طرفداری دول محور به کرمان و شرق کشور اشاره شده است. در گزارش یکی از کنسولگری های انگلیس در مورد سیاست انگلیسی ها در زمینه تبعید ایرانیان و هدف از آن اقدام آمده است برای متنبه شدن مردمان مناطق مختلف ایران و طرفداران دول محور به مناطق مختلف تبعیدهایی صورت گرفته است:

شش نفر از اشخاص معروف ایرانی به علت طرفداری و همکاری با دول محور در تحت نظر شهربانی به جنوب شرق ایران تبعید شده اند. این عمل دولت ایران سیاست همکاری با متفقین را به خوبی نشان داده و آشکار می سازد و امید است که سایر کارکنان ستون پنجم ایران از این قسمت متنبه گردند. در جزو این عده ذوالفقاری، افسر ارتش، داروگر، صاحب کارخانه و غفاری که یکی از مبلغین دول محور بوده و از آنها پول می گرفته است، می باشند. علی درودی یکی از بازرگانان معروف مشهد نیز به همین علل به جنوب شرقی ایران تبعید گشته است.

۳. اخذ تعهد از ایرانیان

انگلیسی ها از برخی ایرانیان نیز تعهد می گرفتند که اقدامی بر ضد متفقین یا طرفداری از دول محور انجام ندهند. یعنی قبل از این که آنها حتی اقدامی کرده باشند صرفاً با احتمال ضعیف اقدامی در آینده، بیگانگان انگلیسی از آنها تعهد می گرفتند.

ح. مداخله در امور تلگراف، تلفن، امور پستی و رادیو

انگلیسی ها در مدت اشغال ایران با استناد به مفاد پیمان سه گانه اداره سانسور در ایران دایر کردند و در کلیه امور مربوط به مطبوعات، مخابرات، تلگراف و مراسلات پستی نمودند. ایستگاه های بیسیم و مخابرات و خطوط تلگراف که در شرایط عادی تکافوی نیازهای داخلی را نمی کرد به مدت چندین سال در اختیار متفقین قرار گرفت. همچنین مطالب پخش شده از رادیو نیز تحت سانسور و کنترل شدید قرار گرفت. حتی انگلیسی ها دولت ایران را وادار نمودند ساعاتی از برنامه های رادیو را به برنامه های مورد نظر متفقین به زبان های آنها اختصاص دهد. انگلیسی ها با هر گونه تخلف از مقررات سانسور به شدت برخورد می کردند. با اجرای مقررات سانسور مشکلات

زیادی برای ایرانیان در داخل و خارج پدید آمد. از جمله بازرگانان ایرانی برای ارسال و دریافت مراسلات مالی و مکاتبات تجاری با معضل بزرگی مواجه شدند.

خ. انگلیس و بسترسازی برای مداخله شوروی و آمریکا در امور ایران

ورود نیروهای اتحاد شوروی به ایران و اشغال بخش های شمالی کشور، همزمان و هماهنگ با ورود نیروهای انگلیسی به ایران بود. شوروی نیز همچون انگلستان از ابتدای ورود و اشغال ایران به مداخله مستقیم در امور گوناگون جامعه ایران مبادرت کرد. اقدامات این کشور طوری بود که از ابتدا به نظر می آمد درصدد تجزیه بخش اشغالی خود و انضمام آن به قلمرو خود می باشد؛ چنان که پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز، بر خلاف تمام وعده های خود در پیمان سه گانه، کنفرانس تهران و سایر مکاتبات و مذاکرات انجام شده از تخلیه ایران سر باز زد.

بر اساس فصل ششم پیمان اتحاد سه گانه، دولتین انگلیس و شوروی متعهد بودند در هر امری که مستقیماً با منافع ایران مرتبط باشد با دولت ایران مشاوره نمایند. اما انگلیسی ها بدون مشورت با دولت ایران و جلب موافقت آن، مأموران مسلح آمریکایی را در راه آهن جنوب جایگزین خود کردند و پس از آن، سفارت آمریکا در تهران تقاضا کرد به مأموران مسلح آمریکایی اجازه داده شود در اداره قسمت جنوبی راه آهن و بعضی بنادر و راه های شوسه ایران که تا آن تاریخ در دست مأمورین انگلیسی بود، وارد عمل شوند. انگلیسی ها در تکمیل این اقدام خود در ۷ دسامبر ۱۹۴۲/۱۳۲۱ به دولت ایران اطلاع دادند که موافقت آمریکا از نقطه نظر شرکت و همکاری در مساعی جنگی متفقین قسمت جنوبی خط آهن سراسری ایران را از بنادر خلیج فارس تا تهران از مقامات نظامی انگلیس تحویل بگیرد. به دنبال آن آمریکایی ها بدون اجازه دولت ایران و قبل از مذاکره و مطالعات لازم نه تنها قسمت جنوبی راه آهن را تا تهران در دست گرفتند، بلکه بنادر و راه های شوسه خوزستان را نیز تصرف کردند و به دلخواه خود و بدون اینکه هیچ گونه قید و بندی در امور فنی یا اداری به جهت مداخله خود قایل شوند آنچه را که به نظر خودشان لازم دانستند انجام داده و هر وقت نیز دولت ایران به نیروهای آمریکایی مراجعه می کرد به صورت مختصر در پاسخ می گفتند جانشین نیروهای انگلیسی هستند.

- آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سندهای مربوط به سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ ش.
- آرشیو مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، پایگاه نخست وزیری، شماره بازیابی ۲۴۵ و آلبوم ویژه های شماره ۸۴ و ۸۷.
- آرشیو موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، اسناد روابط ایران و انگلیس، سند شماره ۹۹۰.
- آیت الله کاشانی به روایت اسناد و خاطرات، جلد دوم، به کوشش سید محمود کاشانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
- استوارت، ریچارد، آخرین روزهای رضاشاه؛ تهاجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
- اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ تحمیل پیمان سه جانبه، اعلان جنگ به آلمان، تصرف اماکن و اموال، جلد اول، به کوشش سجاد راعی گلوجه و دیگران، تهران، خانه کتاب، ۱۳۸۹.
- اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ سانسور و مداخله در امور پولی و مالیاتی، جلد دوم، به کوشش سعید حصاری، حمیدرضا فرهمند، بابک قیاسیان، حجت الله کریمی و مجید حکیمی خرم، تهران، خانه کتاب، ۱۳۸۹.
- اسنادی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم؛ راه ها، راه آهن و فرودگاه ها، قطع درختان، نان و غله و مهاجرین لهستانی در ایران، جلد سوم، به کوشش علیرضا روحانی و ابوالفضل ایزدی زاده، تهران، خانه کتاب، ۱۳۸۹.
- اسنادی از روابط ایران و انگلیس (۱۳۲۵-۱۳۲۰ ش)، به کوشش بهناز زرین کلک، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۸۲.
- ایران در اشغال متفقین؛ مجموعه اسناد و مدارک ۲۴-۱۳۱۸، به کوشش صفاء الدین تبرائیان، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.
- بولارد، ریدر و اسکراین، کلارمونت، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- پیمان سه گانه، تهران، مرکز اسناد و آمار شاهنشاهی، کمیته آموزش و اطلاعات مردم، بی تا.

- خاطرات جعفر شریف امامی، تهران، سخن، چ دوم، ۱۳۸۰.

- خاطرات سیاسی محمد ساعدمراغه ای، به کوشش باقر عاقلی، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳.

- خان ملک (یزدی)، محمد، ارزش مساعی ایران در جنگ ۱۹۴۵-۱۹۳۹، جلد اول، تهران، چاپخانه وزارت کشاورزی، ۱۳۲۴.

- چرچیل، وینستن، خاطرات جنگ جهانی دوم، جلد ۳، ترجمه تورج فرازمنند، تهران، نیل و میترا، چ دوم، ۱۳۶۱.

- درباره سوم شهریور و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۲۵۳۶.

- راعی گلوچه، سجاد، «اتحاد ایران با متفقین؛ استراتژی تا ائتلاف تحمیلی»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۴۱، صص ۱۷۱ تا ۱۸۴.

- همو، «بازتاب های داخلی پیمان اتحاد ایران با متفقین»، فصلنامه نامه دولت اسلامی، ش پی در پی ۷ و ۸ (بهار و تابستان ۱۳۸۹).

- همو، «توسعه در محاق دخالت بیگانگان؛ مداخله انگلیسی ها در امور داخلی ایران در طول جنگ جهانی دوم به روایت اسناد نخست وزیری»، فصلنامه نامه دولت اسلامی، شماره پی در پی ۳ و ۴ (تابستان و پاییز ۱۳۸۷).

- عامری، هوشنگ، از رضاشاه تا محمدرضا پهلوی؛ مشاهدات و خاطرات میرزااجوادخان عامری (معین الممالک)، تهران، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه، ۱۳۸۸.

- مجموعه تألیفات، نطق ها، پیام ها، مصاحبه ها و بیانات محمدرضا شاه پهلوی، جلد ۲، بی جا، بی نا، بی تا.

- نامه هایی از تهران؛ خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران در جنگ جهانی دوم، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۸، ۵۵.

ص: ٦٠٥

سند شماره ١

ص: ٦٠٦

سند شماره ١/١

ص: ٦٠٧

سند شماره ٢/١

ص: ٦٠٨

سند شماره ٢

ص: ٦٠٩

سند شماره ٣

ص: ٦١٠

سند شماره ١/٣

ص: ۶۱۱

سند شماره ۴

ص: ٦١٢

سند شماره ١/٤

ص: ۶۱۳

سند شماره ۵

ص: ۶۱۴

سند شماره ۱/۵

ص: ۶۱۵

سند شماره ۲/۵

ص: ٦١٦

سند شماره ٣/٥

ص: ٦١٧

سند شماره ٦

ص: ٦١٨

سند شماره ٧

ص: ٦١٩

سند شماره ٨

ص: ۶۲۰

سند شماره ۹

ص: ۶۲۱

سند شماره ۱۰

ص: ۶۲۲

سند شماره ۱۱

ص: ۶۲۳

سند شماره ۱۲

ص: ۶۲۴

سند شماره ۱۲/۱

ص: ۶۲۵

سند شماره ۱۳

ص: ۶۲۶

سند شماره ۱۳/۱

ص: ۶۲۷

سند شماره ۱۳/۲

ص: ۶۲۸

سند شماره ۱۴

ص: ۶۲۹

سند شماره ۱۵

ص: ۶۳۰

سند شماره ۱۶

ص: ۶۳۱

سند شماره ۱۶/۱

ص: ۶۳۲

سند شماره ۱۶/۲

ص: ۶۳۳

سند شماره ۱۶/۳

ص: ۶۳۴

سند شماره ۱۷

ص: ۶۳۵

سند شماره ۱۸

ص: ۶۳۶

سند شماره ۱۸/۱

ص: ۶۳۷

سند شماره ۱۹

ص: ۶۳۸

سند شماره ۲۰

ص: ۶۳۹

سند شماره ۲۱

ص: ۶۴۰

سند شماره ۲۱/۱

ص: ۶۴۱

سند شماره ۲۲

ص: ۶۴۲

سند شماره ۲۳

ص: ۶۴۳

سند شماره ۲۴

ص: ۶۴۴

سند شماره ۲۵

ص: ۶۴۵

سند شماره ۲۵/۱

* کارشناس اسناد و پژوهشگر تاریخ روابط ایران و انگلیس.

** پژوهشگر تاریخ روابط خارجی.

۱. ایران در اشغال متفقین...، ۸۲

۲. همان، ص ۳۰۵

۳/۳۳۳. خاطرات چرچیل، ۳

۴. استوارت، ص ۳۳۹

۵. همان، ص ۳۴۷

۶. استوارت، ص ۳۳۸

۷. عامری، ص ۲۵۱

۸. مشروح مذاکرات...، دوره سیزدهم، جلسات ۷ الی ۱۷

۹. پیمان سه گانه، ص ۲؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۶

۱۰. همان، ص ۳۹

۳۳- ۳۴ / ۱۱. اسنادی از اشغال...، ۲

۱۲. خاطرات سیاسی محمد ساعدمراغه ای، ص ۱۵۳

۱۳. درباره سوم شهریور...، ص ۱۱

۱۴. درباره سوم شهریور...، ص ۱۰۲

۱۵. درباره سوم شهریور...، ص ۱۰

۱۶. خاطرات سیاسی محمد ساعدمراغه ای، ص ۱۴۲

- ۱۷ . مجموعه تألیفات و...، ص ۱۰۰۳
- ۱۸ . همان، صص ۱۰۰۶ ۱۰۰۵
- ۱۹ . درباره سوم شهریور...، ص ۱۵۵
- ۲۰ . همان، ص ۱۵۷
- ۱۶۲-۲۱ . همان، صص ۱۶۳
- ۲۲ . پیمان سه گانه، ص ۵۹
- ۲۳ . درباره سوم شهریور...، ص ۲۳۶
- ۲۴-۷ . پیمان سه گانه، صص ۵۹
- ۲۵ . آرشیو مرکز اسناد...، کارتن ۱۵ ، پرونده ۳۳
- ۲۶-۳۸ . درباره سوم شهریور...، صص ۳۹
- ۲۷ . درباره سوم شهریور...، ص ۱۱
- ۲۸/۲۴۶ . اسنادی از اشغال...، ۲
- ۲۹/۲۴۹ . اسنادی از اشغال...، ۲
- ۲۵۴-۳۰ . همان، صص ۲۶۶
- ۳۱ . همان، ص ۲۶۸
- ۲۷۴-۳۲ . همان، صص ۲۷۵
- ۳۳ . همان، صص ۳۰۹ ۳۰۴؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۱۳
- ۳۴ . درباره سوم شهریور...، ص ۲۱۸؛ اسناد ضمیمه، سند شماره ۲۳
- ۲۲۷-۳۵ . ایران در اشغال متفقین، صص ۲۲۹
- ۳۶ . آرشیو مرکز اسناد...، سال ۱۳۲۰، کارتن ۱۶، پرونده شماره ۴۴

۳۷ / ۱۸۴ . اسنادی از اشغال...، ۲

۱۸۸-۳۸ . همان، صص ۱۹۱

ص: ۶۴۷

۱۹۴-۳۹. همان، صص ۱۹۵

۴۰. اسناد ضمیمه، سند شماره ۱

۴۱. ایران در اشغال متفقین، صص ۲۱۰ ۲۰۹

۴۲. اسنادی از روابط...، ص ۵۷۵

۲۳۴ / ۲۱۸ / ۴۳. اسنادی از اشغال...، ۱

۴۴. اسناد ضمیمه، سند های شماره ۱۱ و ۱۲

۲۴۲-۲۴۷ و ۲۴۳-۴۵. همان، صص ۲۴۸

۴۶. ایران در اشغال متفقین، ص ۲۳۲

۶۱-۴۷. اسنادی از روابط...، صص ۶۲

۴۸. همان، ص ۹۲

۴۴۱، ۵۰۲، ۵۰۸-۴۶۸، ۴۹. همان، صص ۵۹۵ و ۵۱۰

۵۰. همان، ص ۵۰۱

۵۱. صص ۵۹۳ ۵۹۲

۴۶۴ و ۵۹۲ - صص ۴۶۵، «... توسعه در محاق»، ۵۲. راعی گلوچه

۷، ۸، ۹، ۵۳. اسناد ضمیمه، سند های شماره ۲۰

۵۴. اسناد ضمیمه، سند شماره ۵

۲۳۳-۵۵. درباره سوم شهریور...، صص ۲۳۶

۵۶. پیمان سه گانه، ص ۵۸

۵۷. درباره سوم شهریور...، ص ۲۲۶

۵۸. اسناد ضمیمه، سند شماره ۴
۵۹. آرشیو مرکز پژوهش و ...، آلبوم ویژه شماره ۸۷
- ۶۰ / ۳۶۹ ۳۷۱. اسنادی از اشغال ...، ۱
۶۱. آرشیو مؤسسه ...، ش ب ۹۹۰؛ ایران در اشغال متفقین، صص ۲۲۲ و ۲۸۸
- ۱۸۳-۶۲. گزیده اسناد ...، صص ۱۸۶
- ۶۱-۶۳. ایران در اشغال متفقین، صص ۶۲
۶۴. همان، صص ۱۸۱ ۱۷۲
- ۵۰۳-۵۱۱. «... توسعه در محاق»، ۶۵. اسناد ضمیمه، سند شماره ۲؛ راعی گلوجه
- ۶۶ / ۲۵۲. اسنادی از اشغال ...، ۱
۶۷. همان، صص ۲۵۴
- ۶۸-۲۵۵. همان، صص ۲۷۷
- ۶۹ / ۴۰-۸۹. اسنادی از اشغال ...، ۳
۷۰. اسناد وزارت خارجه، ۱۳۲۰، کارتن ۱۶، پرونده ۴۴
۷۱. همان، ۱۳۲۲، کارتن ۱۲، پرونده ۱۷
- ۷۲-۴۴۳. اسنادی از روابط ...، صص ۴۴۴
۷۳. اسناد ضمیمه، سند شماره ۱۴
۷۴. همان، سند شماره ۱۵
۷۵. همان، سند شماره ۳
- ۷۶ / ۳. اسناد ضمیمه، سند شماره ۱
- ۷۷-۲۰۹. ایران در اشغال متفقین، صص ۲۱۰

۷۸. خان ملک (یزدی)، ص ۱۶۰

۷۹. ۳-۵. اسنادی از اشغال...، ۳

۸۰. اسناد ضمیمه، سند های شماره ۱۸ و ۱۷

۸۱. خلعتبری، ص ۵۲

۲۹۶-۱۲۳/۸۲. آیت الله کاشانی به روایت...، ۲

۸۳. خاطرات یک نخست وزیر...، ص ۲۰۸

۷۴-۸۴. خاطرات شریف امامی، صص ۷۵

۳۳، ۲۲، ۱۳۲۴، کارتن ۱۲، پرونده های ۱۳، ۱۳۲۳، ۸۵. اسناد وزارت خارجه سال های ۱۳۲۲

۸۶. ایران در اشغال متفقین، ص ۲۵۸

۸۷. آرشیو مرکز پژوهش...، ش ب ۲۴۵

۸۸. همان، ص ۲۶۱

۸۹. همان، ص ۳۴۱

۹۰. اسنادی از روابط...، صص ۴۴۴ ۴۴۵

۹۱. اسنادی از روابط...، ص ۵۸۵

۹۲. اسناد ضمیمه، سند شماره ۱۹

۱۸۱-۳/۹۳. اسنادی از اشغال، ۲

۹۴. آرشیو مرکز پژوهش...، آلبوم ویژه شماره ۸۵

۱۱۳-۱۱۱/۹۵. اسنادی از اشغال...، ۲

۲۲۷-۹۶. درباره سوم شهریور...، ۲۲۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می

نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

